۲۰۴
و
۲۰۵

در این شماره:

مجلهٔ وحید – شماره‌یی در پی ۲۰۴ و ۲۰۵ – از ۱۵ اسفند ۲۵۳۵ تا ۱۵ فروردین ۲۵۳۶.

بهای این دو شماره **یکصد ریال** است.

بهای اشتراک در ایران – ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال با پست زمینی دو هزار ریال یا سی دلار.

نقل مطالب مجله فقط با ذکر مأخذ مجاز است

این مجله هر دو هفته یکبار منتشر میشود.

بهای هر دوره از مجلات پیشین وحید دوهزار ریال است.

تعدادی از دوره‌های مجله ارمغان مربوط به پیش از شهریور بیست برای فروش به انتشارات وحید عرضه شده است.

کتاب سی خاطره نوشته استاد علی اصغر حکمت را به بهای چهارصد ریال از انتشارات وحید بخواهید.

زندگی **حاج میرزا آقاسی** نوشته مرحوم حسین سعادت نوری. از سلسله انتشارات وحید بزودی منتشر خواهد شد.

حروفچینی از: سازمان فارابی

چاپ از: افست نیلوفر

پایان و آغاز

این شماره مجله که اکنون به شما تقدیم می‌شود ، هم پایان نامه سال ۲۵۳۵ است و هم آغاز گر سال ۲۵۳۶

سال ۳۵ ،همان سالی که بر ارباب مطبوعات از هر جهت سخت گذشت و هزینه‌های چاپ وکاغذوتجلیدکمرشکن بودو امیدواریم سال ۳۶ در گردونه تکرار اوضاع سلف نباشد ، دست و قلم ماتوانا تر گرددو راههای روشن‌ترا راه آید .

در سال گذشته باهمه دشواریها ، توفیق یافتیم تامجله راازلحاظ کمی و کیفی غنی نگاه‌داریم وازدیماه‌نیز بجای یک شماره ، ماهیانه دوشماره عرضه بازاردانش‌کردیم وعزم‌جزم کرده‌ایم که‌درسال‌نو، نیز راه و رسم خود را از دست‌ننهیم و مجله را متنوع‌تروخواندنی‌تر عرضه کنیم .ناگفته نماند که در سال ۲۵۳۵ کسانی باکمال اکرام به‌معاضدت و همراهی مامبادرت‌کرده‌اندوناکسانی نیز باکمال بی انصافی به مجاهدات ماتاختند‌اند و نخواسته‌اند بخدمات مااعتراف‌کنندو این هر دو بصورت‌کتیبه‌ای‌بر جبهه روزگار تصویر شده‌اند و ای‌بسا ستودنهای‌دوستانه‌که به‌پایان ماتمام شده است‌وای‌بساتاختن‌های‌مغرضانه‌که بسود مافرجام یافته است وبی مناسبت‌نیست که این حکایت راکه مایه عبرت و تنبه نیز هست یاد کنیم؛

دوسال‌پیش تلویزیون ملی ایران بر مراد دل ماسخن گفت و مجله خاطرات وحید را دوستانه‌معرفی‌کردولی متأسفانه آن نشریه ابتکاری و مفید به‌محاق تعطیل فرورفت و امسال (دیماه۲۵۳۵) تلویزیون‌در بارهٔ وحید اظهار وجودی کردو به انتقاد مغرضانه‌ای پرداخت ولی‌نتیجه‌آن انتقاد بی‌ادبانه‌که بوسیله افرادی نااهل و از روی‌عرض انجام شده‌بود برای مجله‌ما ، مایه سود گردید و دوستانی تازه‌و مشترکینی نو صحیفه مارا استقبال کردند و آن دستگاه‌ملی که‌بماتاخت ، میداند و میتواند تحقیق کند که پس از اجرای آن برنامه انتقادی‌برتیراژ مجله ماپانصد نسخه افزوده گردیدو مشترکان جدید و علاقمندان قدیم‌مارا زیر چتر حمایت خود قرار دادند .

البته مانمیخواهیم بگوئیم‌که تعطیل خاطرات یا افزایش تیراژ مجلهٔ وحید از تعریف یا انتقاد دستگاه تلویزیون متأثر بوده است لیکن این حکایت‌در خود تأمل است و نباید از آن آسان گذشت .

بقیه در صفحه ۹۸۱

* * *

عکسهای تاریخی
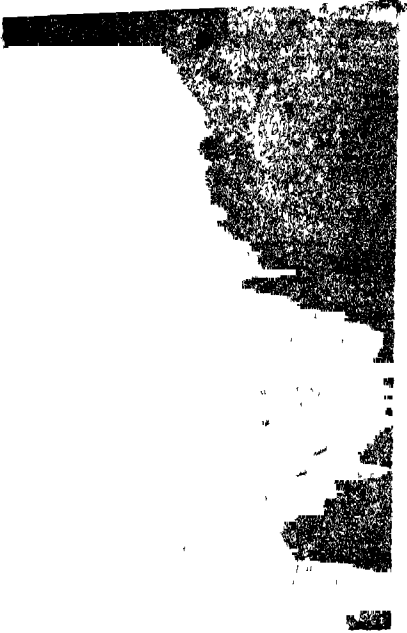
مظفرالدین شاه

عباس میرزا نایب السلطنه

لطفعلی خان امیر معظم

ستارخان (عکسها از ملکشاه طهر)
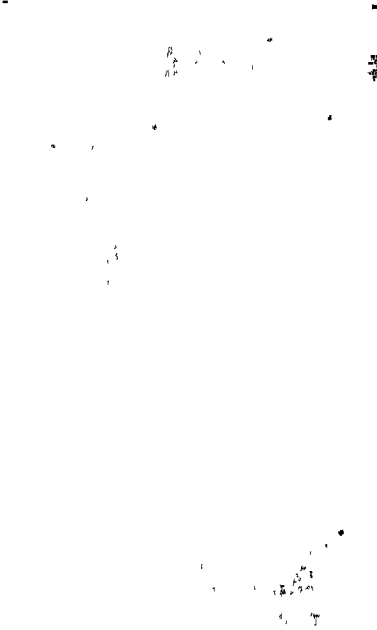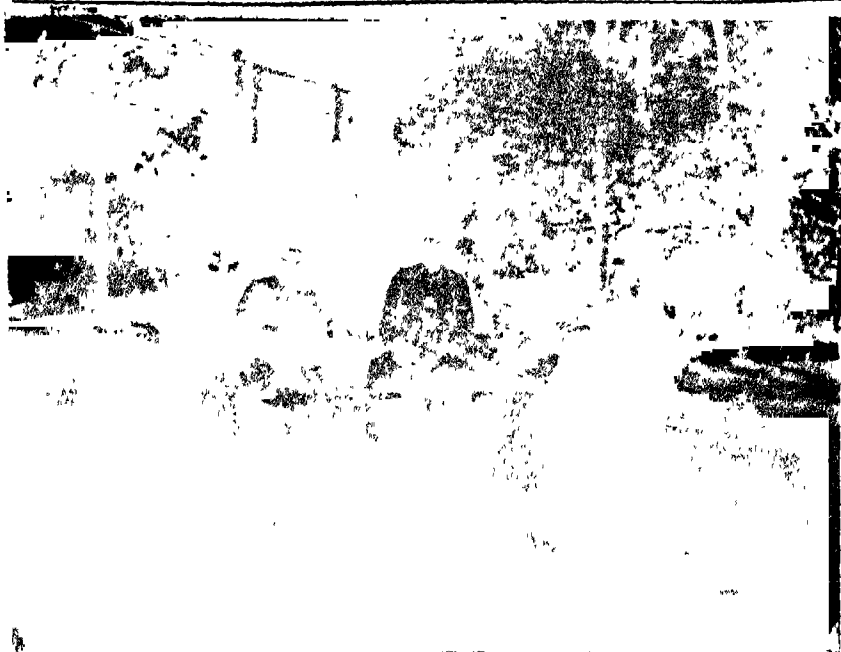
عضدالملک قاجار (عکس از آقای مهندس علیرضا امیر سلیمانی)

سردر میدان توپخانه در قدیم (عکس از آقای عبدالله انتظام)

نشسته از راست: سفیر هند - بهار - تاگور - دسی

از چپ - مکده - محمد سعدی - نصرالله فلسفی - سعید نفیسی - عباس اقبال رشید یاسمی - سلمان اسدی - (عکس از آقای فلسفی)
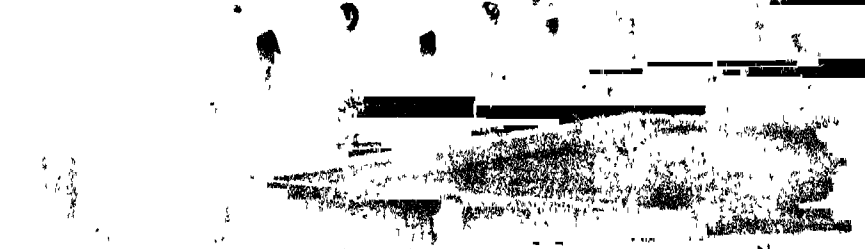
سلام عید نوروز در دوران قاجار در اصفهان (عکس از آقای ظفر)

ارچپ به راست .محمرالسلطنه ـ حاج علی قلیخان سردار اسعد ـ محمرالملک .
احیاءالملک نسح (عکس ارخانم مروع ط

مسیو رشارخان ـ عبدالرزاق‌بغایری‌عینک بر چشم دارد (عکس ار آقای عبدالله انتظام

نامه‌ها و اظهار نظرها

جناب آقای دکتر وحید نیا مدیر محترم مجلهٔ وحید : درشماره ۲۰۰ مجلهٔ وحید دربخش عکسهای تاریخی که از بخشهای بسیار جالب آن مجله است عکسی دسته جمعی از خوانین بختیاری چاپ شده بود و چون اسامی همه آنان را ننوشته بودید لذا با ذکر اسامی آنان یادآوری می‌کنم که این عکس در اصفهان گرفته شده و در موقع عروسی عبدالکریم‌خان (برادر سردار اقبال) با بی‌بی‌هاجر (خواهر ابحاث و دختر سردار ظفر) بوده است .

ردیف اول نشسته از راست : حبیب‌الله‌خان اسفندیاری ــ نصرت‌الله‌خان ایلخان ــ علیرضا خان امیر اکرم ــ جهانگیرخان اسفندیاری ــ چراغعلی خان سردار اشرف .

ردیف دوم ــ علی اکبر خان سالار اشرف ــ یوسف خان امیر مجاهد ــ محمود خان هژبر ــ سردار ظفر ــ سردار محتشم ــ جهاد اکبر ــ محمد جوادخان سردار اقبال .

ردیف سوم : پرویزخان اسفندیاری ــ مصطفی قلی خان ارشد ــ علی محمد خان سالار ظفر ــ منتظم الدوله ــ محمد قلی خان سردار بهادر ــ احمد علی خان نظامی ــ امیر منصورخان بختیاری .

ردیف آخر از راست : پرویزخان احمدی ــ رحیم خان مجاهد ــ صفرعلی پیشخدمت ــ احمد خان سالار معتمد چالسری ــ محمد خان پیشخدمت ــ محمد تقی خان امیر جنگ ــ جواد پیشخدمت ــ خلیل‌خان اسفندیاری (کلاه سفید برسردارد) ــ نفر آخر پالوئی پسر آقا لطفعلی احمد خسروی ــ با تشکر ــ فروغ ظفر بختیاری .

آقای مدیر محترم مجلهٔ وحید : در شماره ۲۰۰ مجلهٔ وحید در صفحه ۶۹۰ مطلبی تحت عنوان " ماده تاریخی که امام جمعه خوئی (میرزا اسداله) سروده است " به نقل از نوشته افضل‌الملک چاپ کرده بودید که ذیل ماده تاریخ آقای افضل‌الملک اظهار نظری نامستحسن کرده و نسبت تملق به امام جمعه خوئی داده و شعر اورا سست خوانده بود .

بعنوان توضیح یادآور میشوم که هم امام جمعه و هم اولاد و احفاد او تا آنجا که دیده و شنیده‌ایم متملق نبوده و به صراحت گفتار شهره بوده اند . ضمناً " شعر ماده تاریخ ایشان نیز از قواعد و اسالیب فن شعری برخوردار بود و آقای افضل‌الملک هم در باره شعر امام جمعه و هم در مورد شخص آن مرحوم بی التفاتی کرده است توضیح اینکه میرزا اسداله پدر میرزا یحیی امام جمعه خوئی جد آقایان امامی‌ها بوده است .

با احترام ــ ا ــ تقوی

خاطره‌ها و خبرها

شعروکاشی

در کتب ادب و معانی بیان و نوشته‌های استادان پیشین مبحث "سرقات شعری" را دیده‌ایم ــ وخوانده‌ایم که برخی از شاعران بدون توجه باار روی عمد بیت یا مصراعی از شاعردیگر به ذهنشان خطور یا بوارد میکند و مضمون ولفظ آن شاعررا در شعر خود میآورند.

غالبا" شاعری که اندیشه و فکرش از طرف شاعری دیگر دردیده می شود با حال تأثر اشعاری میسروده واراین عمل ناروا شکــــوه و شکایت میکرده و در این حال اثری دلنشین خلق مینموده است .

. . . امروزه این عمل وسیله کسب معاش و سود جوئی و تجارت شده است و در بازار کارسیر راه یافته است .

در فروردین امسال آقای ابراهیم صهبا شعری بنام "عیدبزرگ" سروده بود که در جراید نیردرج گردید . روز سوم اسفند آقای اربه نماینده پیشین کلمبان که کارخانه کاشی ایرانارا دایرکرده واکنون وسیلهٔ فرزندش اداره میشود با صطلاح خود شان محلس جشنی ترتیب داده و شخصی بنام حسین منظری اشعار صهبا بنام خود و باا ندک تغییری که در چند ... آن داده خوانده بود .

شعر صهبا بدینگونه شروع میشد "ر... موسم عیدوجهان گلستان است ــ نشاط وشا... مردم هزار چنداست ". وآقای منتظ... فرموده اند ﷲ "خجسته سوم اسفندجهان گلستـ... است ـــ نشاط وشادی مردم هزار چندان است... بقیه اشعاررا عینا از روی شعر صهبا کپیه ک... و در پایان بیتی هم ازخود بر آن افزو... و چنین آورده است : " مدیر عامل شرکت... "اربه "اسکندر ــ چنانکه کاشی اوخاک پاک ایرا...

ما شنیده بودیم که اربه برای جلب مهندس... وتکنسین های کارخانه کاشی سعدی به تطمیع... و حیل متوسل میشود ولی نمیدانستیم که... جشن کارخانه خود سارق الشعرارا به شـ... خوانی میخواند . شاید هم در این کارخ... کاشی سازی ، شعر وقتی به قالب ریخته میش... باا ندکا نتحالی بنام دیگری مهر میخور... عرضه میگردد .

نشریات پاکستان

طبق آمارموجود در پاکستان ، تقریبا ۱۲۰۰ روزنامه و مجله به زبانهای انگلیسی ، اردو و زبانهای محلی منتشر میشود .

نشریات معتبر پرتیراژ آن کشور عبارتند ازمورنینگ نیور ، دی پاکستان تایمز ، داں ، دی‌سن (به زبان انگلیسی) مساوات ، حـ... نوای وقت ، حریت ، امروز ، مشرق (به ز... اردو) عبرت ، آفتاب ، هلال پاکستان... زبان سندی) دان و ملت به زبان گجراتی...

ضمنا" نشریاتی هم به زبان فارسی در پاکستان چاپ میشود که از آنجمله است مه... پاکستان مصور .

ترجمه کتابها

کتابها و آثار زیر تا سال ۱۳۵۴ بیش از دیگر آثار مکتوب چاپ شده است :

۱ ـ آثار لنین ۲۷۳۱ بار ترجمه شده است .
۲ـ انجیل ۲۵۴۵ (تا سال ۱۹۷۱) .
۳ـ شکسپیر ۱۳۱۰
۴ـ ورن (verne فرانسوی) ۱۲۵۰
۵ـ گیاسمینون آلمانی ۱۱۷۲
۶ـ تولستوی ۱۱۲۲
۷ـ بلیتون ۱۱۳۹
۸ـ آ ـ کریستی ۱۰۷۲
۹ـ مارکس ۱۰۵۲
۱۰ـ داستایوسکی ۹۶۶
۱۱ـ گاردنر ۸۱۳
۱۲ـ گورکی ۸۴۵
۱۳ـ انگلس ۷۹۷
۱۴ـ مارک‌تواین ۷۱۰
۱۵ـ بالزاک ۶۷۲
۱۶ـ پ ـ باک ۶۹۵
۱۷ـ چخوف ۶۵۶
۱۸ـ اشتاینبک ۵۳۵
۱۹ـ همینگوی ۶۶۷
۲۰ـ اندرس ۶۴۰
۲۱ـ دیکنس ۶۴۰
۲۲ـ تاگور ۵۳۲
۲۳ـ سارتر ۵۵۰
۲۴ـ گریم ۵۸۳
۲۵ـ جک‌لندن ۵۵۸
۲۶ـ گریمه ۵۸۳
۲۷ـ آ ـ دوما ۵۲۵
۲۸ـ فلمینگ ۴۶۳
۲۹ـ موپاسان ۴۷۷
۳۰ـ زولا ۴۶۵
۳۱ـ موراویا ۴۴۲
۳۲ـ کرس ۴۴۲
۳۳ـ پلاس ۴۳۵
۳۴ـ هوگو ۴۳۳
۳۵ـ موگام ۴۰۶
۳۶ـ کوئین ۳۷۳

گزارش تحقیقی

آقای سید حسن امین محقق جوان و همکار بادوق مجله وحید اخیرا " گزارشی تحقیقی در بارهٔ مسائل حقوقی خلیج فارس تهیه کرده که توسط جان پی‌گراست استاد دانشگاه لندن بعرض رسیده و مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته است .

توفیق خدمت برای آقای امین آرزو داریم .

پالایشگاهها

در ایران چهار پالایشگاه و یک دستگاه تقطیر وجود دارد که در شهرهای آبادان ، تهران ، شیراز و کرمانشاه قرار دارند .

ظرفیت فعلی آنها درحدود ۷۰۰ هزار بشکه در روز است و بعلت احتیاجات روزافزایش مصرف داخلی مقدماتی برای تأسیس پالایشگاه هائی در نقاط دیگر از جمله اصفهان و اهوا[ز] نیز فراهم آمده است .

در آمد

طبق نوشته‌آقای دکتر فتح‌الله‌سعادت کارشناس‌مسائل‌نفتی ، در آمد ایران ازمنابع نفتی‌درسال ۱۳۵۲یعنی سال قبل از استقرار حق‌حاکمیت‌ملی‌بر منابع و صنایع نفت ۴/۵ میلیارددلار بودو این رقم در سال ۱۳۵۳ (بعدازاستقرارحق حاکمیت) به مبلغ بیست میلیارد دلار بالغ گردید .

جالب‌اینکه‌مجموع‌در آمد نفت ایران طی۷۲ سال فعالیت شرکت سابق نفت و کنسرسیوم‌معادل۱۵میلیارددلارودر دو ساله استقرار حق حاکمیت ۳۹ میلیارد دلار بوده است .

تصفیه خانه

بزرگترین‌تصفیه‌خانه‌نفت‌جهان در حال حاضر در کشور و نزوئلا است که‌سی‌میلیون تن ظرفیت دارد .

تصفیه‌خانه‌موبوربنام hnoy lmonw— موسوم است .

تصفیه خانه نفت آبادان۲۲/۸ میلیون تن ظرفیت داردو قدیمترین‌تصفیه خانه نفت در ایران‌است .

شرکت ملی نفت ایران اخیرا "اقدام به ایجاد یک تصفیه‌خانه مجهز در حومه اصفهان کرده‌است‌که‌تادوسال دیگر آماده‌بهره‌برداری خواهد شد .

امامزاده و مسجد

طبق آمارسازمان اوقاف در شهرهای ایران تعدادی امامزاده و مسجد بشرح زیر وجود دارد:

تهران ۹۳۰ مسجد و ۲۴ امامزاده.
(استان‌مرکزی۱۵۲۱ مسجد و ۱۳۵ امامزاده
مازندران ۳۳۷ مسجد و ۴۲ امامزاده.
آذربایجان غربی ۱۶۸ مسجد و ۱۹— امامزاده.
آذربایجان‌شرقی۶۱۱مسجدو۱۴۹ امامزاده .
کردستان ۸۱ مسجد و ۳۲ امامزاده.
گیلان ۱۰۰ مسجد و ۱۲۰ امامزاده.
کرمانشاهان۶۴مسجد و ۱۰ امامزاده .
کرمانشاهان۶۴مسجد و ۱۰ امامزاده.
فارس ۲۷۱ مسجد و ۱۶۱ امامزاده.
کرمان ۱۶۹ مسجدو ۳۵ امامزاده .
خراسان ۴۲۸ مسجد و ۷۹ امامزاده.
استان‌ساحلی۹۷مسجدو ۲۱ امامزاده.
بلوچستان و سیستان ۳۹۰ مسجد .
همدان ۱۱۴مسجد و ۳۲ امامزاده .
زنجان ۳۹ مسجد.
استانداری سمنان ۸۰ مسجد و ۲۱ امامزاده.
بوشهر ۹۳مسجدو ۱۲۷امامزاده.
لرستان ۶۴مسجد و ۱۸ امامزاده .
چهار محال و بختیاری ۴۲مسجد و ۲۸ امامزاده.

طبق این آمار در استانهای سیستان و بلوچستان و زنجان حتی یک امامزاده‌هم وجود ندارد و در اصفهان ۱۲۸ امامزاده موجود است .

کاظم شرکت (شهرین)

پیام نوروز

خورشید خنده میزند از طرف بام‌ها — شد بامداد عید و خوش آمد پیام‌ها

در گل نگاه کردم و روی تو جلوه کرد — با خنده‌ای که میبردی از لعل جام ها

ایکاش پایم از حرکت بازمانده بود — بیرون چو میبردم ز دیار تو گام ها

مهتاب ورنده‌رودو تو همداستان شویم — تا بشنوم دوباره ز شیرین کلام‌ها

عیداست وروزدلخوشی امادلم بسوخت — بر یاوه ژاژگوشی انبوه خام ها

ای بس دلم که دامن پیک سحر گرفت — تاکی ز ما بدوست رساند سلام ها

جانم زکاخ عشق تو بیرون حرام نیست — ور جلوه‌ها کنند همه خوشخرام ها

پائین نشین شدم چو بوالامقام عشق — بیزارم از تکبر و جاه و مقام ها

تا پرکشیدم از زبر چرخ سر شدم — بیهوده می‌نهند بگلزار دام ها

شهرین نام نیک دلت زنده باد و شاد

کس جاودان نماند مگر نیک نام‌ها

سیدعبدالحسین آیت اللهی موسوی

سیدعلی مجتهد کرمانی

مرحوم حاج سیدعلی مجتهد فرزند مرحوم آقا سیدعباس مجتهد کرمانی است ودرسال ۱۲۹۰ هجری قمری درکرمان متولد شده است. جدامی او مرحوم آقا احمد مجتهد سردودمان طایفه احمدی کرمانی است.

مرحوم آقا سیدعباس شاگرد مرحوم شیخ مرتضی انصاری صاحب مکاسب و فرائد بود ودرسال ۱۲۹۸ هجری قمری درکرمان رحلت می‌نماید. شاعری متخلص به ثانی تاریخ وفاتش راچنین سروده.

سیدعباس رفت ازاین عالم	پشت افلاک شد ازاین غم خم
رفت ازاین جهان بگلشن خلد	آنکه شد شرع ودین ازاو محکم
کلک ثانی نوشت تاریخش	که هزارودویست وصد به دوکم

هنگامیکه فیروز میرزا (جدآقایان فرمان فرمائیان) حاکم کرمان بوده بمرحوم آقا سید عباس ارادتی میورزیده. شبی در قریه لاله‌زار ۱۳۰ کیلومتری کرمان سید را بخواب می‌بیند واز حالش جویا میشود سید باین شعر تمثل میجوید:

"گر این تیراز ترکش رستمی است   نه بر مرده بر زنده بایدگریست"

گویا این مصادف باهمان شب رحلت سید بوده است.

مرحوم آقا سید عباس علاوه بر مقام اجتهاد برزبان فرانسه تسلط داشته و خط نستعلیق را بخوبی می‌نوشته است. پدرم درسال ۱۳۱۲ قمری بقصد تکمیل تحصیلات خود ازکرمان مهاجرت می‌نماید دو سال در اصفهان ازمحضر درس مرحوم آقا سید محمد باقر درچه‌ای و مرحوم آقامیرزامحمد هاشم چهار سوقی و مرحوم جهانگیر خان حکیم ومرحوم آخوندکاشی استفاضه واستفاده نموده سپس به نجف اشرف مشرف میشود و در جوار مرقد مطهر علی

دستخط شیخ عبدالکریم حائری

دستخط آیت‌الله محمدکاظم طباطبائی

علیه السلام درحوزه درس آیتین کاظمین مرحوم آقا سیدمحمد کاظم یزدی طباطبائی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بتلمذ پرداخته تا آنکه ازناحیه هردو بموقع اجتهاد نائل میگردد ودرسال ۱۳۲۲ بکرمان مراجعت می‌نماید و ۴۱ سال درکرمان به اقامه جماعت وتدریس فقه آل محمد اشتغال داشته دراین بین بمکه معظمه نیز مشرف میشود و در سال ۱۳۶۳ هجری قمری درکرمان برحمت ایزدی می‌پیوندد. چون پدرم درمدت اقامت نجف در سلک خواص مرحوم آقا سیدمحمدکاظم طباطبائی درآمده وازروبه او ملهم بود درانقلاب مشروطه برکنار مانده از این نهضت سهمی نداشته است. درجنگ بین الملل اول کمیته‌ای در کرمان علیه عمال انگلیس بنام کمیته انقلاب ازافسران پادگان ژاندارمری کرمان وعده‌ای آزادیخواه تشکیل گردید پدرم ازاین کمیته پشتیبانی نمود و بفتوای او تأسیسات انگلیسی‌ها درکرمان تعطیل شد وانگلیسیهای مقیم کرمان از شهر اخراج گردیدند. ژنرال سایکس درتاریخ ایران (ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی) ضمن وقایع سال ۱۹۱۵ این قضیه را بدون ذکر نام اشخاص اعضاء کمیته بطور اختصار متعرض شده است (جلد دوم چاپ دوم صفحه ۶۸۵)

اولین جنبشی که علیه سلطنت قاجاریه بنام نهضت ملی علما موجودیت خود را اعلام نمود برهبری پدرم بود که بعینها سوابق آن در ضوابط دولت محفوظ است و همین نهضت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع درجات العلماء وجعلهم ورثة الانبیاء وخلفاء الاوصیاء وفضل مدادهم علی دماء الشهداء ...

دستخط آیت الله محمد کاظم خراسانی

را پسردائی پدرم مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد رضا احمدی که در سلطنت مظفرالدین شاه (هنگامی که شاه در اروپا بود) بدستور محمدعلی میرزا ولیعهد وسیله مظفرالسلطنه حاکم کرمان مورد اهانت قرار میگیرد و در تاریخ بیداری ایران همین اهانت را یکی از علل قیام مشروطه خواهان ذکر نموده‌اند پی‌گیری نمود و دراجتماعی بزرگ از مردم کرمان فرمود من احمدمیرزا را بسلطنت نمی شناسم و پس از خلع احمد شاه خود درمجلس مؤسسان شرکت نمود. اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر همیشه نسبت به پدرم وهمچنین مرحوم حاج میرزا محمد رضا لطف وعنایت داشت و درسال ۱۳۰۸ شمسی که ازطریق بلوچستان به کرمان تشریف فرما شدند وعلماء کرمان در مدخل شهر از موکب ایشان استقبال نمودند درحضور همه علما نسبت به مرحوم حاج میرزا محمدرضا و پدرم ابراز تفقد فرمودند رحمة الله وبرکاته علیهم اجمعین. فتوکپی سه طغری دستخط ازحضرات آیت الله العظام آقا سید محمد کاظم طباطبائی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وحاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که مقام اجتهاد وعدالت پدرم را تصدیق وتائید نموده‌اند موجود است و بعرض میرسانم که آقا سید محمد کاظم طباطبائی وآقای شیخ عبدالکریم یزدی مقام اجتهاد وعدالت کمتر کسی را باین صراحت تائید نموده اند.

دکتر ابوتراب نفیسی
استاد دانشگاه

مصاحبه‌های من با رادیو پاکستان در طی اقامت ما رادیوی پاکستان با نمایندگان کشورهای شرکت کننده مصاحبه‌هائی به عمل آورد و از آن جمله با اینجانب سه مرتبه یکی در لاهور دومی در نگه حیبر و سومی در کراچی بود که آخرین آن در (بخش فارسی رادیوی پاکستان) منتشر شد. دوتای اولی به زبان انگلیسی و سومی فارسی بود. موضوعات بیشتر در اطراف تشکر از مهمان نوازی مردم و دولت پاکستان و اسلامی بودن پاکستان و مفید بودن ملاقاتها و تبادل آراء در کنگره دور می‌زد.

حرکت بسوی آزاد کشمیر

روز سه‌شنبه نهم مارچ برای " حرکت به آزاد "کشمیر" که قسمت پاکستانی استان کشمیر و جامو" است رفتیم. قسمت اعظم کشمیر زیر نفوذ هند است و بوسیله شیخ عبدالله اداره می‌شود این شیخ همان کسی است که وی را سابقاً " شیر کشمیر " لقب داده بودند و ۱۵ سال در حبس هندیان بوده و اخیراً " آزاد شده و گویا ویرا راضی به تغییر عقیده کرده‌اند زیرا در ابتدا طرفدار مراجعه به آراء عمومی برای استقلال کشمیر بوده و فعلا بعنوان یک حاکم دست نشانده هندوستان منصوب شده است.

برای این سفر ابتدا بایستی با هواپیما از لاهور به اسلام آباد رفته و از آنجا با اتوبوس یا اتوموبیل به سوی مقصد روانه شویم چون حرکت ما از لاهور مصادف با تشریف فرمائی شاهنشاه آریامهر از کراچی به سوی لاهور بود مدتی بالاجبار در فرودگاه توقف کردیم.

ناگفته نماند که در همان موقع که بسمت فرودگاه می‌رفتیم شعارهای بسیاری مبنی بر خیر مقدم به مهمان گرامی پاکستان از طرف طبقات مختلف به چشم میخورد و از آن جمله مصرع شعر معروف رودکی "شاه سوی تو میهمان

آید همی"

وصفوف دانش آموزان و دیگرمردم در طرفین جاده گل بدست منتظر این تشریف فرمائی بودندودرضمن موقع ردشدن اتومبیلهای حامل ما برای شرکت کنندگان در کنگره اسلامی ابراز احساسات می‌کردند .

جائی که عدالت و مساوات اسلامی بهم مخورد

البته احساس شگفتی خواهد بود اگر این نکته را بیاد آورم که در یک کنگرهٔ جهانی که برای بحث در بارهٔ سیرت و رفتار رسول اکرم (ص)تشکیل شده است برخلاف سیرت آن بزرگ مرددر تهیه وسائل نقلیه خاصه خرجی به عمل آمده باشد زیرا برای وزراء ورجال مهم مانند "شیخ الازهر" "وامام حرمین" اتومبیلهای سواری اختصاصی که گاهی فقط یک سرنشین داشت تهیه دیده بودند و برای بقیه امثال ماها ، اتوبوس و مسلما" تمامسافرین اتوبوس از لحاظ آمیزش بیشتر با یکدیگر بسیار خوش ترگذشت . ناگفته پیداست که این تبعیض بیشتر نوعی اجبار سیاسی و رفتار دیپلماتیک بوده استو جاداشت خودآن برگزیدگان از این تکروی استقبال نمی‌کردند وعملا" هم چندتائی از آنها این کارراکردند ، شاید هم دلائل دیگری داشت که بر مامعلوم نبود .

این موضوع مرابیاد مسافرتی انداخت که درچند سال قبل با گروهی از نمایندگان دانشگاههای مختلف جهان از طرف سازمان بهداشت جهانی بهروسیه ، این کشور سوسیالیست ، کرده بودیم در آنجا هم نیز چه درهواپیماها درجه یک ودوی معمول در سا[یر] کشورها وجود نداشت ولی در مسافرتها بـ[ا] اتومبیل یکی دواتومبیل سواری دراختیار شرکت کنندگان گذاشته بودند که معمولا" در آ[ن] صاحب منصبان عالیرتبهٔ میهمان جای می گزیدند و بقیه با اتوبوس مسافرت می‌کردند و مابه شوخی اتوبوس خودرا اتوبوس طبقه پرولتاریانام نهاده بودیم .

در سرحد کشمیر شهر مهم کشمیر آزاد بنا[م] مظفرآباد است ولی اینجاکه مامی‌رفتیم مانگ[لا] است که در سرحد کشمیر و پنجاب واقع است

راه پرازشیب و فراز و درختان جنگل و گاهی اوقات مزارع و تغییرات ژئولوژیک بسیار و جالب شبیه تغییراتی که در اثر عوامل طبیعی چون زلزله و فرورفتن زمین یا آتشفشا[ن] و غیره بوجود می‌آید و بعضی جاها نیز اثرا[ت] سیل وجود داشت .

از جاهائیکه گذشتیم یکی شهر "دینا Dina" و دیگری ایالت " جهلوم " و بعـ[د] رودخانه جهلوم وبعد سد مانگله که می‌گویند بزرگترین سدخاکی دنیاست و مرکزآب و برق است و برروی مرتفعترین قله یک تپه مشرف به آن قلعه‌ای وجود داردکه از آثار انگلیسها[ست] استودر آن رستوران و چادر بودکه مابدانجا وارد شدیم البته باسه ساعت تأخیر یعنی ناها[ر] سردشده را در ساعت ۵ بعد از ظهر خوردیم هوابسیار مطبوع و تا حدودی سرد . جوجه کباب که آنرا باصطلاح هندی "تندوری" می‌

گویند (که اصل آن از سوری فارسی گرفته شده) و بره بریان و فرمه گوشت گاو که خوشمزه بود وشکم گرسنه و آدم خسته خیلی لذت بخشید و درختان سرسبز و آب رودخانه در زیر پاو نماز برروی چمن ها چای سبز هندی که طعم مخصوص دارد همه از مشخصات این بعدازظهر ما بود .

وجه تسمیه پنجاب پنجاب را از آن جهت پنجاب گویند که پنج رودخانه از آن می‌گذرد دشتی است هموار و مرکز پاکستان نیز در حوالی آن است و چون همیشه نفوذ حکومتی در دست پنجابی ها بوده نوعی برتری جوئی در اهالی این ناحیه و حسادت در دیگر نواحی پاکستان نسبت بدانان وجود داشته است و شاید بهمین علت بوده است که پاکستان شرقی که بعدا " بنام بنگلادش خوانده شد برای فرار از زیر یوغ حکومت پنجاب و سردار پاکستان غربی جدا باشد این ۵ رودخانه از شمال بجنوب عبارتند:
۱ــ جهلوم ۲ ــ راوی ۳ ــ جناب ۴ــ ستلج
۵ ــ وبیاس که دونای آخری یکی می شوند

پنج رودخانه مذکور بالاخره یکی شده و برودخانه "سند" یا "ایندوس" " Indus " می ریزندکه از بزرگترین و پرآبترین رودخانه‌های شبه قاره است . در همین درهٔ سند است که کانالهای جالب و منظم و مرتب کشیده‌اند وزراعت مهم این نواحی راکه غلات ، پنبه و برنج و غیره باشد انجام می دهند . این رودخانه‌ها را "۵رود" یا "۵ند" " Nad " ــ میخوانندکه بعد از مولتان " گذشته و سند را تشکیل داده و در سند کیتی به اقیانوس هند می‌ریزد . اخیرا " بر روی این رود سد بزرگی بنام " تاربلا " بسته اند و شهر قدیمی تاکسیلا " که بنای آن مربوط به قبل از اسلام است در حوالی آن هست و مرکز کارخانجات پاکستان است .

عصر پس از ۱/۵ ساعت توقف در سد به عجله با اتوبوس به فرودگاه اسلام‌آباد رفتیم که از آنجا با هواپیما به پیشاور سفر کنیم .

(ادامه‌دارد)

یک نامه

آقای غلامرضا قدرتی کارمند دانشگاه تهران نامه‌ای مهرآمیز به مجله فرستاده و کارکنان وحید را در خدمت صادقانه‌ای که بعهده دارند تأیید و تشویق نموده است . روش دیرین مجله و حفظ این سنت حکم میکند که چنین نامه‌هائی که جنبهٔ تعریف و تمجید دارد در مجله درج نشود . از ایشان و سایر دوستانی که طی نامه‌ها را تشویق کرده‌اند تشکر میکنیم .

حسن‌حسن زاده آملی
استاد حوزه علمیهٔ قم

درخدمت اساتید

این بنده‌در شهریور هزار و سیصد و بیست و نه شمسی برای ادامهٔ تحصیل از آمل بتهران‌آمده بودم در چندین حلقه‌ی درس و مجلس بحث شرکت کردم هیچیک را در تدریس‌بخوبی‌آیتین محمدآقای غروی و عزیز الله طبرسی رضوان الله‌تعالی علیهمانیافته بودم حتی بعضی‌رادرفهم کتاب‌عاجزواز ادراک مطلب بسیار دور دیدم تا بمحضرشریف عالم‌ربانی حکیم صمدانی فقیه ماهر استاد مرحوم حاج‌شیخ محمد تقی آملی قدس سره الشریف بشرف حاصل‌کردم و ماجرا رابمعظم‌له‌بازگو کردم‌ایشان دو تن را به بنده معرفی کردندیکی علامه بزرگوار فخرالاسلام آیت‌الله‌حاج میرزا ابوالحسن شعرانی متع‌الله تعالی علماء المسلمین بطول‌بقائه‌ودیگر مرحوم آقای‌الهی قمشه‌ای رحمت‌الله تعالی علیه . پس از آن بخدمت‌آن‌هر دوبزرگوار رفتم و گفتار مرحوم آ یت‌الله عظمی آملی را بایشان‌عرض کردم ولی هیچکدام‌بنده را نپذیرفتند و حاضر نشدند که درسی‌برایم قبول کنندو حق با ایشان بود چنانکه معروض میگرددتا بالاخره پس از اصرار و ابرام و عجز و لابه و رفت و آمد زیاد خدای مقلب‌القلوب دل آنهردو بزرگوار را بمامعطوف داشت که این ناقابل را درکنف تربیتشان‌پذیرفتند و سالیانی درازدر مزرعه دلم بذر می‌افشاندند و هنوز هم از سفره‌های اسفار علمی آن بزرگان و خوان پربرکت مؤلفا تشان‌متنعم است‌کد بقول مرحوم الهی :

چه‌رفتیم از جهان دیگر نیابند زمانام و نشان‌الا بدفـــــــتر

و جناب الهی قمشه‌ای در بعد که باهم انس والفت گرفتیم به این بنده فرمود چون عشق و شوق و ذوق شما را در راه کسب علم مشاهده کردم روزی بدون اطلاع شمابمدرسه آمدم (درآنوقت‌در مدرسهٔ حاج‌ابوالفتح میدانشاه حجره داشتم و بعدهابمدرسهٔ مروی رفتم) واز محصلین آنجا در باره شما استفسارکردم همه متفق القول گـفتند حسن‌زاده محصل است ،جز تحصیل کاری ندارد‌و جز کتاب یاری . با این‌وجود چون بمنزل مراجعت کردم‌بعنوان‌لیطمئن قلبی‌برای قبول درس‌شما با قرآن کریم استخاره کردم مصحف شریف را گشودم‌اولین جملهٔ صدر صفحهٔ مصحف این بود و ممارزقناهم ینفقون که دلم آرمید و شمارا‌طلبید .

و براستی چون این دو بزرگوار بویژه علامه شعرانی این ناچیز را به تلمیـــذی پذیرفتند زبان حالم باین مقال مترنم بود :

تو ای از روزن اقبال در افتاده مرا　　　که از آن خانه‌ٔ دل شد طرب آباد مــرا

ظلمت آباد دلم گشت چنان نورانی　　　که آفتاب فلکی خود بشد از یاد مـــرا

پس از آن رفقای پیشین بمحض صفاو رسم و فا از من میپرسیدند که چرا از این محافل درس احتراز کرده‌ای واز شرکت با ما اعتراض . آن دوستان بیخبر از اینکه :

کسی که بر لب کوثر کشید جام مـراد　　　دهان خویشتن از آب شورتر نـکـند

کسی که سایه‌ٔ طوباش پرورید بـنـاز　　　وطن بزیر سپیدار بی ثـمـر نـکـنـد

چون جناب الهی حکمت منظومه را شروع بتدریس کرد باین و آن اطلاع دادیم که هر کس بخواهد ازاین خرمن خوشه بردارد واز این مخزن توشه بگیرد مقتضی موجود است و مانع مفقود . بمدت قلیل جمع کثیری در حدود پنجاه تاشصت نفر شرکت کردند یکهفته دوتا نشدکه حسن‌زاده یکه و تنها شد نماز مغرب و عشاء را به‌مرحوم الهی اقتدا کردم بعد از ادای فریضه روبمن کردو گفت : آقامنظومه را بیاوردی عرض کردم چرا ولی کسی نیامد فرمودهمیشه‌همین‌بودمحصل‌کومگرحوزه درس مادر محضر استاد آقا بزرگ غیر از این نحوه بود منظومه را بده ،باز کردو شروع به تدریس فرمود تا پس از مدت مدیدی بعضی‌ازیاران باوفا رفیق راه‌شدند . و بهمین روش بوددر سهایی که با استاد شعرانی و بادیگر اساتید داشتیم و اکنون‌که‌خودمان سمت تدریس‌را حائزیم که هرکسی‌پنج روزه نوبت اوست بهمین منوال‌است‌در ابتدای شروع یدخلون فی‌دین‌الله افواجا " و پس از چندروزی لولیت منهم فرارا " . آری مگر هرکس‌موفق است‌که از ابتدای طلوع فلق تا انتهای غروب شفق بلکه تــا ماورای‌عشق دفتر دانش را ورق زند ذلک‌فضل‌الله یوٌتیه من یشاء .

این‌آقابزرگ‌بزرگترین‌استادمرحوم الهی بود درحیاتش ویرا بغزلی بنام غزل آفتاب عشق بستود (صفحه ۴۳۰ کلیات دیوانش) و بعد از مماتش‌درر‌ثای او نیز غزلی بعنوان غزل امیر کشورعشق بسرود (ص ۵۰۴ کلیات دیوانش) و مطلعه‌اش این است :

این غزل را در وفات استاد خود سید اجل حکیم متأله مرحوم آقا بزرگ خراسانی سروده‌ام :

برفت اهل دلی ،رادمرد هشــیـاری　　　بلند همت و دانشور و وفـــاداری

برفت از فلک دانش آفتـــاب کـمـال　　　بشد ز کشور فرزانگی جـهـانـداری

درغزل اول اورا آفتاب عشق لقب دادو در دوم امیر کشور عشق . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

موٌلف تاریخ‌خراسان گوید (ص ۲۴۶) : آقامیرزا عسکری‌مشهور به‌آقا بزرگ حکیم از

حکماء ومتألهین عصر حاصر هجری وار رجال پاکدامن ووارستهٔ خراسان وازکسانی بود در وارستگی و جلالت کمرعالمی بپایهٔ او میرسد . حکایات وارستگی و بی اعتنائی او ب و سیم دنیا و افراد آن زبان رد خاص و علم است و هنوز هم در هر مجلسی که سخن وارستگان علماو حکمابمیان می‌آیدنمونهٔ عالیه‌اش را مرحوم آقابزرگ میدانند . معظم‌له فرزندحاج‌میرزا ذبیح‌الله و نوادهٔ میرزا مهدی شهید است در مشهد از محضر شیخ موسی منطقی‌وحاج‌میرزامحمد باقر شفتی و میرزا محمد خادم باشی و در تهران از بیانات حکیم شهیر میرزا ابوالحسن‌جلوه و میرزا ابراهیم گیلانی و در نجف سالیانی از محضرآخوند خراسانی بهره‌مندشده‌پس‌ازآن بمشهد مقدس‌بازگشته متجاوز از بیست و سه سال بتدریس خارج‌شرح لمعه و شرح قوشچی و اشارت و شوارق و شرح منظومه و اسفار و امثال اینها میپرداخته‌و هم‌اکنون‌عده‌ای‌از شاگردان‌دانشمنداو در قید حیات و نمونه‌های بارز او بند معظم‌له‌در شب ۲۹ جمادی الثانیه سال ۱۳۵۵ وفات یافت و حسب‌الوصیه در دامنه شرقی کوه‌سنگی که هم اکنون مزار اهل صفا است مدفون شد .قدس الله سره .

و مرحوم‌آقای‌الهی در شبی ازآن‌بزرگوار یعنی‌حکیم آقا بزرگ حکایات و بعضی از کراماتش را برای این بنده نقل کرده است و بسیار دل باختهٔ او بود و اورا با احترام وتجلیل نام میبرد .

باز گرد ره مردی نکنی سرمهٔ چشم　　　　از پس پردهٔ غیب‌بنمایند جمال

مرحوم الهی‌درشبی‌برایم‌حکایت‌کردکه‌جمعی‌ازارادتمندان‌مرحوم استاد آقا بزرگ‌خواستند درمشهدرضوی بەاو خدمتی کنند یکی از مناصب عمدهٔ امورثامن‌الا ئمه‌علیهم‌السلام را به وی تفویض کردندآن بزرگ مردباکمال‌آزادگی اظهار داشت‌که من دخالت در امور امام هشتم علیه‌السلام را بشرائط فعلی مشروع نمی‌دانم‌زیراکه‌جمیع موقوفاتش‌رادر هم و برهم کردند ووقف نامچه‌هارا ازجعل و افقین انداختند .

دیگر ازاساتید مرحوم‌الهی عارف بزرگوار و حکیم عالی مقدار جناب شیخ اسدالله یزدی‌مشهوربهراتی‌است‌و اوکسی است که منطق و حکمت شیخ اشراق را بشرح قطب الدین شیرازی‌که‌در حقیقت تقریرات درس‌استاد بشر خواجه نصیرالدین طوسی است باتعلیقات جناب صدراعاظم فلاسفه ملا صدرای شیرازی و بارسالهٔ جمع بین‌الرایین اکبر فلاسفه اسلام معلم‌ثانی ابونصرفارابی در حاشیهٔ آن تصحیح کرده است که بطبع رسیده است .

در تاریخ خراسان نامبرده دربارهٔ شیخ عارف یزدی گوید : شیخ اسدالله یزدی از وارستگان عصر حاضر واز دانشمندان ارض اقدس رضوی بود از لباس بمعدودی اکتفا کرده چنانچه‌هرگاه پیراهن‌یاعمامه خود رامی‌شسته باید صبر کند تاخشک شوند بعد پوشیده به

انجام تکالیف خود بپردازد و گاهی همچنانکه لجب بوده برای اینکه درس تعطیل نشود تدریس میکرده و بمبلغ پنج تومان گذران ماهیانهٔ خود را می‌نموده و باکسی رابطه نداشته و معدودی از خواص برای کسب کمالات بمحضر او حضور میبافتند و در حدود ۱۳۴۵ وفات کرده است و او نخستین کسی بود که در دامنهٔ شرقی کوه سنگی مدفون و پس از او حکیم شهیدی (یعنی مرحوم آقا بزرگ حکیم سابق الذکر) پهلوی وی آسوده است انتهی ملخصا .

و مرحوم آقای قمشه‌ای میفرمودند که شرح فصوص قیصری را در محضر جناب عارف بزرگوار آقا شیخ اسدالله یزدی تلمذ میکردیم سفارش میکرد که بی وضو در این درس حاضر نشوید .

دیگر اساتید او مرحوم حاجی فاضل است نام شریفش ملامحمد علی بود و مشهور بحاجی فاضل و تاریخ وفات او (تاغفران) است یعنی ۱۳۴۲ در تاریخ خراسان گوید وی یکی از محققان دانشمندان عصر حاضر و از حکماء بوده شرح کمالات این عالم ربانی هنوز هم زبانزد محافل و مجالس است مردی بسیار خوش بزم و وارسته بود . معروف است فیض محمد خان سنی حاجی راگاهی اوقات برای صرف شیر بمنزل خود دعوت میکرد حاجی پس از صرف شیر از وی تمجید میکرد و میگفت :

رحمت حق بر تو و بر شیــر تــو در قیامت حشر تو با پیــر تــو

و دیگر از اساتید او محمد هادی فرزانه قمشه‌ای است که جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در وارستگی و زهد و تقوی و بی‌اعتنایی بدنیا و زخارف آن ضرب‌المثل و مشارالیه بالبنان و او همان کس است که وقتی جمعی به نمایندگی بعضی از مقامات بحضورش شرفیاب شدند و از او تقاضای قبول کرسی درس کردند در پاسخشان فرمود : وقتی بسراغ ما آمدید که ضعف روبه قوت و قوت روبه ضعف میرود و دیگر از اساتید او مرحوم برسی بود . در تاریخ خراسان گوید : که حاج شیخ حسن برسی از مدرسین بزرگوار عصر حاضر و از متنفذین آستان قدس رضوی بود و حوزهٔ درس او از سایر حوزه‌ها اهمیت‌تر و افاضل طلاب که هنوز شاگردان او مشهور و بفضل و دانش معروفند بحوزهٔ او حضور میبافتند .

و دیگر از اساتیدا و مرحوم آقا حسین فقیه خراسانی بودکه در فن خود شهرت بسزا داشت رحمة‌الله‌تعالی علیهم اجمعین . و مرحوم آقای الهی قمشه‌ای تربیت شده این بزرگان بوده و نمونهٔ باری از هر یک از آنان بخصوص از حکیم آقابزرگ و عارف یزدی و حاج فاضل در روز اول فروردینی بحضورش شرفیاب شدیم پس از طی تعارفات برخاست و باندرون رفت و با منقل آتشی بیرون آمد .

الا یا ایها الساقی ادر کاسا " و ناولها

من احتراما " برخاستم وی عادةً بنشست بادست مبارکش منقل را تسلیم ما کرد وما

تعظیم وی کردیم و سپس فرمود این شربتی‌است خاص ساختهٔ دست من مخصوص خوا
برآن آیات و ادعیه و اوراد دمیدم و این‌پیمانه را برای شما بر گزیدم . گفتم برای ه
سقاهم‌ربهم شرابا " طهورا " است . پس در آن صبح سعادت آن جام‌صبوح دمیده را
کشیده‌ایم و لذت ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجهاکافورا " را چشیده‌ایم.

درحلقهٔ گل و مل میخواند دوش بلبل هات‌الصبوح هبوایاایهاالسکار

چون راه میرفت مستقیم القامه میرفت و سربسوی بالا داشت و تا آخر اینچنین ب
هیچ خمیدگی و انحناء در او پدید نیامد . عمرش متجاوز از هفتاد بود عجب اینک
مویش پیر بود و رویش جوان یعنی محاسنش سفید بود و گونه‌هایش سرخ حقا " از نام
عنوان و شهرت نفرت داشت چنانکه خود فرمود :

دریغا که در دام نامم هنوز اسیر خیالات خامم هنوز

تا آخر ابیات (صفحه ۳۸۵ کلیات دیوانش) بسیار خوش‌محضر بود ومع‌ذلک‌پیش
دوجمله مطایبه‌در آنمدت مدیدکه‌با او حشر داشتم‌در نظر ندارم.بسیار عفت کلام داش
از لغو اعراض میفرمود در مراقبت و حضور قوی بود حقا " شاگرد آقا بزرگ حکیم‌وآقاش
اسدالله عارف یزدی بود .

چه بسیار پیش آمدکه‌در جلسهٔ درس سخن را بجایی میکشانید که از ماگریه میگرف
و این فقط خصیصهٔ ایشان‌بود در زمستانهادر اطاق درسش نه کرسی بود و نه بخاری ع
یک چراغ لامپای گرد نور و فرشی عتیق . و بعضی از شبها که بسیار سرد میشد منقل ز
کرسی اطاق دیگر را که عائله‌اش بودند باطاق درس میآورد و خاکستر رویش را بکنار می
وبدانحال میگذراند .

بسیار بفرزندانش علاقه داشت‌در شرح حالش که در نغمهٔ عشاق صفحه ۳۶۷آور
معلوم‌میگردد ، علاوه اینکه بچشم میدیدیم .قصیدهٔ‌حسامیه را در فراق و مصیبت فرز
خود که قصیده را بنام او منتسب‌کرده است سروده است و چه سوگ و ماتم وزاری دارد
مطلعش این است ای مرغ من از چه‌زآشیان رفتی استاره‌شدی برآسمان رفتی
ودرآخرآن‌فرمود تاچند الهي از غمت نالد زان‌شهرکه آمدی بدان‌رفتی

این قصیده ۴۵ بیت است و بسیار رشیوا است .

قصیده نظامیه را در نصیحت فرزند خود دوست بزرگوار فاضلم ثقةالاسلام نظام
الدین الهی فرمود و مطلع آن این است . (ص۳۵۲ دیوانش) .

نظام من ای سرو باغ معانی نظام من ای طایر آسمانی

والحق‌قصیده عرائی است و دستورالعملی جامع مشتمل بر ۶۹ بیت‌که‌هریک چون
آب زلال است و یاسحرحلال .هرکس شنیدگفتالله در قائله‌میفرمود خانهٔ مادر هر شهر

ساخته است و آن عمارت از مدرسه است . خدای متعال درجاتش را عالی کند خیلی با مدرسه و طلاب سرخوش بود و انس داشت و در مدرسه بر طلاب آشنا وارد میشد و در اولین مرحله امکان عنان سخن را در دست میگرفت و حصار را تصحیح میکرد بسیار بی قید بود .

روزی در خدمت جناب استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر قیم المیزان ابقاالله لاهل الایمان بودم ، فرمودند مرحوم قمشه‌ای بسیار بی قید بودند وقتی در مشهد رضوی در محفل مذاکره و مباحثه ما با کلاه شب خوابی آمد مردم پنداشتند که او یک فرد عادی است .

وقتی در تهران به بنده فرمودند حاضر ید به عیادت آقای آملی برویم گفتم از جان و دل افتخار دارم که در خدمت شما باشم ما با هم به عیادت مرحوم آیت‌الله آملی رفتیم . این بنده سبقت گرفت و درزد کسی گفت کیه ؟ بنده به عادت زبان رایج گفتم آقا تشریف ندارند . مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند چرا جانب نفی را گرفته‌ای ، و چون به حضور مرحوم آقای آملی نشستیم مرحوم آقای قمشه‌ای از تعلیقات و حواشی آقای آملی بر حکمت منظومه حکیم متأله سبزواری واز آثار علمی و قلمی او تحسین و تقدیر کرد .

چون بر خاستیم واز خانه بدر آمدیم خواستم تهمان سمتی که آمدیم برویم مرحوم قمشه‌ای فرمودند از سمت دیگر برویم تا تکرار در تجلی نشود .

مرحوم آقای قمشه‌ای میفرمودند : وقتی در یکی از مجالس مهم تهران که هم سیاسی بود و هم بعنوان جشن عروسی بنام ، شعرای شیعه و سنی را دعوت کرده بودند مرا نیز خواستند عذر آوردم وبالاخره ملزم بحضور شدم در آن جلسه هرکس بمناسبت جشن عروسی اشعارش را می‌خواند . از من نیز خواستند کمار اشعار بخوان چون اکثر حضار را سنی دیدم قصیدهٔ غرای طغرائیه را (ص ۳۵۶ کلیات دیوانش) که ۷۶ بیت است از بدو تا ختم بمدد غیبی بدون هیچ‌سکته و لکنت خواندم و چون باین ابیات رسیدم :

آئینهٔ حسن اعظم ایـــزد   الا شه دین علی اعلی نیست

مولی‌است براهل‌دل پس‌ازاحمد   هرکس‌نه‌غلام‌اوست‌مولی‌نیست

فرمان ولایتش خرد داد   ایمردم‌باخردبه‌شوری نیست

همهٔ اهل مجلس از شیعه و سنی طوعاً " او کرها " احسنت احسنت گفتند .

وقتی در مجلس درس در معنی ماء شارحه سخن بمیان آمد مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند معنی آن چه بود عرض کردم :

معنی ماء شارحه این اســـت   پاسخ پرسش تحسین است

خندیدند و فرمودند خوب بشعر درآوردی و خود دوباره شعر ... [illegible]

حسن‌زاده معرف الهی نمیسود الهی را باید الهی معرفی کند : (ص ۶۵۷دیوانش

پرسدالهی‌کیستی‌من‌عاشقی بیحوصله	آواره‌ای‌بی‌خانمان‌دیوانه‌ای‌بی سلسله
پروانه‌ای پرسوخته‌شمع وفا افروخته	زاهل‌صفاآموخته‌عشق‌وجنون و ولوله
مشتاق‌یارخویشتن‌حیران‌بکار خویشتن	دوراردیارخویشتن‌یاران‌هزاران‌مرحله
درراه آن‌دیرآشنامن‌شمع‌جان‌کردم‌فدا	که‌سوختم‌گه‌ساختم‌گریان‌وخندان‌بی‌گله
خندیم ما دیوانگان برقصرخاک‌وخاکیان	آسان‌که‌میخندد فلک‌برآشیان‌چلچله
ای کعبهٔ من روی‌بروی‌قبلهٔ من‌سوی‌تو	کارم براه‌کوی‌توسعی‌و صفا و هروله
در راهت ای‌ماه‌حرم‌ازشوق‌سرسازم‌قدم	خارمغیلان‌گرکندپای دلم پر آبله
چون‌نالم‌ازعشقت‌شبی‌تاآه‌یارب‌یاربی	ازخاک‌برخیزدفغان‌افتدبگردون‌زلزله
ای‌حاجیان‌ای‌حاجیان‌درکعبه‌ودیرمغان	خوئیدکوی‌دلستان‌ازعاشقان یکدله
گرعاشقی‌بی‌سیم‌وزردرراهاوشام‌وسحر	رآه‌دل‌وخون‌جگربرگیرزادو راحله
خواهم دلی‌مست‌خداآزادازنفس‌وهوا	ازدام‌این‌عالم‌رهاوزغیرعشق‌حق‌یله
بشکن‌بت‌وقدوس‌زن‌تکبیربرناقوس زن	گامی‌براه‌دوست‌زن‌خوش‌باش‌دراین‌قافله
زان‌زلف‌پرچین‌وشکن‌جا ناخمی‌برهم‌مزن	کانجا دل‌شیرفلک‌داردبگردن سلسله
افروخت‌ماهی‌مهربان‌خوشترزخورشیدجهان	کزشوروجدعاشقان‌افلاک‌داردغلغله

گفتم‌الهی‌درغزل مدحی زسلطان ازل
کان‌سه‌بچشم‌مرحمت‌بنواز دوبخشدصله

الهی‌سحری بود . الهی شب باسگان گفتگو داشت . الهی رامناجاتهای آتش سوز است الهی گریه‌ها داشت .الهی عالم‌ربانی‌بود .الهی اهل ایقان بود .الهی‌مفسر قرآن بود الهی‌سوزوگداز داشت .الهی راز و نیاز داشت .الهی مراقب بود . الهی عارف بود الهی‌عاشق‌بود . الهی‌مهربان بود و حسن‌زاده را آرام جان . الهی محب خالص پیغمبر وآل پیغمبر بود .

الهی صاحب‌تألیفات بود .الهی نعمه حسنی بسرود .الهی تربیت شده آقابزرگ حکیم عارف بردی بود .الهی الهی بود .

الهی پیش‌ازهفتاد سال در این نشاه بزیست و غریب بود .

رحم الله معشر الماضین	که بمردی قدم سپردند:
راحت جان بندگان خدای	راحت جان خود شمردند:
باری‌آنان‌چو زنده می شوند	کاش این ناکسان بمردند:

سعدی

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس چهاردهم

سئوال و جوابی بین یک جوینده و یک عارف

فرمود : در جلسه‌ی گذشته رذائل نفسانی و فضائل اخلاقی را بر شمردیم حالا باید دید چگونه میتوانیم رذائل را زائل و فضائل را کامل نمائیم .

قبل از ورود به کار باید دید محاسبه که قبلا به آن اشاره کردیم چیست ؟ و در تمرینات چگونه میتواند به ما کمک نماید ؟

محاسبه در زندگی رسیدگی به حساب دخل و خرج است و آنکه عقل معاش دارد میداند که اگر خرج بر دخل فزونی گیرد کار معیشت به تباهی کشد . محاسبه در تصوف رسیدگی به حساب اعمال صوفی است که در کارهای خود شرائط و مقررات را ملحوظ دارد ، از جاده‌ی اعتدال خارج نشود و از لغزش و اشتباه برحذر باشد و اگر گاهی قصوری در کار او پیش آید به دفتر حساب خود رجوع کند و آن قصور را جبران نماید .

با این توضیح مختصر دیگر وقت آن است که مشغول کار شویم .

غریزه‌های حیوانی و رذائل باطنی را که شرح دادیم در تمام مردم یکسان نیست . در اشخاص فرق میکند . این تفاوت‌ها بستگی به وراثت و محیط زندگی افراد دارد . مثلا" یکفرد به زودی خشمگین میشود و از کوره به در میرود . دیگری بدون اینکه تمرینی کرده باشد بالطبیعه بردبار و به اصطلاح خون سرد است . یا اینکه یک نفر جبلتا" حسود است ودردیگری حس حسادت ضعیف است . همچنین در فضائل اخلاقی هم مردم یکسان نیستند . یکنفر طبعا" خوشرو و شیرین سخن است و دیگری عبوس و ترش رو . پس اگر ما بخواهیم خود را تربیت کنیم باید ببینیم نقاط ضعفمان کدام است و در صدد اصلاح آن برآئیم . از اول کار نباید بار را سنگین کرد که سنگ بزرگ نشانه‌ی نزدن و مأیوس شدن است . پس اول به ملایمت پیش میرویم و همینکه نیروی بیشتر یافتیم تمرین‌های مشکل‌تری را شروع میکنیم .

من حالا برای اینکه کار جنبه‌ی عملی پیدا کند یک برنامه‌ی نمونه پیشنهاد میکنم . ار رذائل نفسانی‌که میخواهیم برای تزکیه خود آنها را مهار نمائیم سه تا انتخاب میکنیم : خشم ، حسد ، شهوت و ار فضائل اخلاقی‌که میخواهیم تقویت نمائیم سه تـا : خوشروئی ،دلجوئی ، همدردی . حال تو یا امثال تو ممکن است این افعال راداشته‌باشند که‌بعضی‌ازاین غرائز در آنها ضعیف باشد . چه بهتر کار آسان تر میشود اگر بر عکس باشد جهاد طولانی‌تر و صعب‌تر خواهد بود .

برای‌انجام‌کاردفترمحاسبه‌ای تهیه‌میکنیم‌که‌به عده‌ی ایام ماه سی تا سی و یـک ورق داشته باشد و هر ورق را که دو صفحه دارد تاریخ گذاری میکنیم . در بالای یک صفحـه خشم ، حسد و شهوت را یادداشت‌میکنیم‌ودرصفحه‌ی دیگرخوشروئی ، دلجوئی‌وهمدردی روزی‌که میخواهیم کار را شروع کنیم با کمال خضوع از خداوند درخواست میکنیم که ما را درراهی‌که پیش گرفته‌ایم یاری‌فرماید وتوفیق را رفیق راه ما کند . بعد با خدای خودعُهد میکنیم که با خلوص نیت وظیفه‌ای را که به عهده گرفته‌ایم انجام دهیم .

در داوری نسبت به خود سختگیر باشیم و خود را گول نزنیم ، در راه ثابت قدم باشیم ، صبر را پیشه‌ی خود سازیم ، از ناکامیهای‌اولیه‌نترسیم و ازمیدان در نرویـم . همینطورکه‌چند بار گفته‌ام باز هم تکرار میکنم این تمرین‌ها مانند ورزش بدنی است باید عمل‌کردباخواندن و گفتن‌نتیجه‌ای حاصل نمیشود باید استوار بود که با حلوا حلوا گفتن دهن‌شیرین‌نشود . روز شروع کار به دقت مواظب رفتار خود میشویم که آیا خشم ، حسد و شهوت بر ما غلبه‌نموده یا در خوشروئی و دلجوئی و همدردی قصور کرده‌ایم یا نه ؟ روزهای‌اول‌باید مدام این وظائف را در نظر آوریم ولی پس‌از چندی عادت ثانوی میشود و ضمیر ناآگاه ما متوجه کار خواهد بود .

هر شب قبل‌از خوابیدن به حساب روز رسیدگی‌میکنیم تا ببینیم تا چه حد مراقب حال خود بوده‌ایم . سپس در دفتر یادداشت وضع حال خود را ثبت میکنیم و حتی‌اگر بخواهیم میتوانیم به خود نمره دهیم . در این یادداشت قصورهائی که مرتکب شده‌ایم شرح‌میدهیم‌که برای روزهای بعد رهنمون‌ما باشد . زیرا ممکن است یک روز خوب کار کرده باشیم‌وروزبعدبه‌عللی‌اختیاراز دستمان در رفته باشد . این کار وقت زیادی‌از ما نمیگیرد . شایدبیش‌از نیم ساعت وقت نخواهد . ولی همین نیم ساعت که ما به فکر حال خود بوده وخودرابه‌محک آزمایش زده‌ایم فوائدی بیش‌ازحد تصور دارد .صبح‌زودروزبعد یادداشتها راازمدنظر میگذرانیم و از خدا میخواهیم که در آن روز از روز پیش توفیق بیشتری نصیب ما شود . این‌بود تمرین تزکیه‌و عمل محاسبه .

عرض کردم اگر گاهی در کار غفلت شود ضرری خواهد داشت ؟

فرمود البته و این غفلت دو ضرر دارد یکی اینکه هر روز که به حساب خود برسی بهمان اندازه عقب میافتی دوم این که این کاهلی نشانه‌ی این است که آن دلبستگی لازم را نداری و از کار طفره میروی . اگر این قصور در کار عادت شود به تدریج از علاقه‌ات کم خواهد شد و نتیجه‌ی مطلوب به دست نخواهد آمد . بسیاری‌که این تمرین‌ها را به طور نامرتب انجام داده و علاقه‌ی واقعی نشان نداده‌اند و نتیجه هم نبرده‌اند تقصیر را به گردن نارسائی برنامه انداخته‌اند . پیروی‌از این رویه کار شاقی نیست . روز در ضمن کار بدون صرف وقت اضافی مواظب تعهداتت هستی و شب هم قبل‌از خوابیدن نیم‌ساعت به امور باطنی خود رسیدن تکلیف ما لایطاق نیست .

عرض‌کردم اینکه‌میفرمائید‌درروزمواظب تعهدات خودم باشم ممکن است‌قدری بیشتر توضیح دهید ؟

فرمود فرض‌کن تو آدمی هستی که زود خشمگین میشوی و میدانی‌که تعهد کرده‌ای‌که خشمت‌را مهار کنی همینکه در سر موضوعی مقدمات خشم در تو پدید آمد یادت میآید که تعهد کرده‌ای خشمت را فرو نشانی . چند ثانیه چشمت را ببند و در دل بگو الکاظمین الغیظ والعافین‌عن‌الناس کم‌کم با این عادت خشم از تو زائل میشود . همینطور راجع به حسد . همینکه احساس کردی راجع به شخص یاچیزی در دلت آثار حسد پیدا شد فکر کن از این حسد تو را چه فائده ، آیا جز اینکه روحت را آزار دهد وآرامشت را مختل سازد نتیجه‌ای دارد ؟

همینطور هم راجع به‌فضیلت‌های‌اخلاقی سعی کن هر روز با مردم خوشرو باشی ، از آنها بی‌مضایقه دلجوئی کنی‌و به دردشان برسی .

عرض‌کردم راجع به شهوت چه میفرمائید ؟

فرمود اگر شهوت به صورت هوس‌است که مثلا میخواهی با ولع چیزی بخری‌و پول آنرا نداری به خود بگو آیا در ایام طفولیت برای یک اسباب بازی همین ناراحتی را نداشته‌ای ؟ بعد هم که‌اسباب بازی را خریدی به زودی از آن سر نخوردی ؟ حالا هم که بزرگ‌شده‌ای‌این‌هوسها‌مثل‌همان‌هوسهای‌کودکانه است که اگر در برابر آن قدری خودداری کنی و تمرین نمائی خود را از مخمصه نجات خواهی داد . اگر شهوت‌جنسی است اندازه نگاهدار .از کتابها ، فیلمها واماکن‌شهوت آمیز دوری بجوی و به فکر عفت و عصمت و ناموس نزدیکان خود باش‌که چه قدر به آن ارج مینهی . هرگز مگو که صور و فیلمهای شهوت‌انگیزدر من اثر ندارد . مرد باید خیلی پیشرفته باشد که در منجلاب برود وآلوده نشود . اگر دستت را نزدیک آتش کنی‌میسوزد . پس بهتر است که از آتش احتراز کنی .

عرض‌کردم مدت این تمرین‌ها چقدر است ؟

فرمود مادام‌العمر . این هم مثل ورزش بدنی است که اگر در آن وقفه حاصل شود بازبدن‌انسان‌به‌حال اول برمیگردد . منتها در این تمرینات چون عملی فکریست نه بدنی همینکه پیشرفت کردی کار برایت آسان‌تر میشود . راه عملی‌آن است که یک ماه مطابق دستوری‌که‌دادم‌به‌محاسبه ادامه دهی‌و آخر ماه به برنامه‌ی آن ماه نظر کنی و پیشرفت خود را ارزشیابی‌نمائی . اگر در هریک از مواردی‌که ذکر شد پیشرفت محسوس‌کرده‌ای در ماه بعد یک یا دو موضوع دیگر بر برنامه اضافه کنی . اگر پیشرفت بقدر کفایت نبود باز برای ماه دوم همان‌تمرینها را دنبال کنی . اگر بدون قصور به‌کار ادامه دهی و به تدریج آن رذائل و فضائلی را که در جلسه‌ی قبل‌گفتم در دفترت وارد کنی گمان دارم در ظرف شش ماه تا یک سال میتوانی‌بر اغلب رذائل غلبه کنی‌و بیشتر فضائل اخلاقی راملکه خود سازی و در ظرف این‌مدت‌چنان این تمرینها برای‌تو عادت خواهد شد که همه را خود به خودانجام خواهی داد . آنوقت‌است که به خواست خداوند ، که قطعا" موهبت خود را از جوینده‌صادق و مخلص دریغ نخواهد داشت ، خود را آدم‌دیگری خواهی یافت و به طور یقین آنها که اطراف‌تو هستند متوجه خواهند شد که توآدم دیگری شده‌ای . لذت این کامیابی ازهر لذتی که‌تا بحال درک کرده‌ای بیشتر خواهد بودو چه بسا که دیگران هم به تو تأسی کنند و آن‌وظیفه‌ی تو که‌خدمت به خلق است به تدریج جامه‌ی عمل پوشد .

عرض‌کردم‌که‌اگردر ایام تمرین باز لغزش‌هائی دست دهد و بر اراده‌ی جوینده غلبه کند چه باید کرد ؟

فرموداین لغزش‌هانه یک بار بلکه بارها دست‌خواهد داد . سلطه بر غرائز حیوانی کار آسانی نیست . همینکه به این‌لغزش‌ها توجه کنی و اذعان کنی‌که قصور کرده‌ای خود علامت‌علاقه توست و نشان میدهد که به کار دلبسته هستی . یک راه هم‌که تازیانه سلوک است‌این است که هر بار که لغزش مهمی مرتکب شدی خود را جریمه و تنبیه کنی‌و این کار بسیار مؤثر است . مثلا" با خود قرار بگذاری‌که‌اگر در فلان کار کوتاهی کردی صدقه‌ای به مستمندی بدهی یا در حق دوستی خدمتی بنمائی یا یک روز روزه بگیری .

پیداکردن‌جریمه‌به‌عهده‌ی‌خودجوینده است . او خود بهتر میتواند برای تقصیرهای خودجریمه معین کند .

عرض‌کردم‌این‌تمرینهای‌عملی‌که امروز دستور فرمودید مرا تشویق کرد که به خواست خدادر این راه قدم گزارم و امیدوارم که ازنتایج آن بهره ور شوم . آن دستور که چندی قبل‌راجع به‌درست‌دیدن‌و درست شنیدن به من دادید عمل میکنم و نتایج خوب هم داده است . آیا دیگر دستور اضافی راجع به این تمرینات ندارید ؟

فرمود مشایخ تصوف دستورهائی‌راجع به تزکیه نفس‌دادەاند ولی مطالب آن خیلی

کلی است و راه را به صورت عملی‌که من پیشنهاد میکنم نشان نداده‌اند.شاید علت‌آن باشد که‌چون مریدان در خدمت مشایخ بوده‌اند مطالب را حضوراً تعلیم میداده‌اند . من در پیشنهادانم همیشه وضع زمانه را در نظر میگیرم و راههائی ارائه میدهم‌که مردم امروز با مشغله‌ای که دارند بتوانند در تزکیه‌بکوشند و این‌راه‌ها طوری دشوار نباشد که از ابتدا از نزدیک‌شدن به آن خودداری‌کنند . اما راجع به محاسبه . بسیاری‌از مشایخ دفتر محاسبه داشته‌اند . دفتر یکی‌از مشایخ که بعد از مرگش به دست آمده حاوی جزئیات کار او بوده و معلوم میشود که مرتباً به احوال خود رسیدگی میکرده و حتی‌اگر کسی به‌او بدی کرده یادداشت مینموده که در شب برای بخشایش او دعا کند و از خدا بخواهد که او را به راه راست هدایت کند !

یک‌موضوع‌دیگرکه میخواهم برایت بگویم این است‌که تو اگر با چند نفر از دوستانت که خوینده و متصوف هستند با هم کار کنید خیلی در پیشرفتتان مؤثر خواهد بود . این اشخاص‌باید‌یاران‌صمیمی باشند و از هم هیچ نوع رودر بایستی نداشته باشند و در دوران تمرین و تزکیه مراقب یکدیگر باشند . خطاها و لغزش های یکدیگر را بدون پرده‌پوشی در میان‌گذارندو دفتر تمرین‌روزانه و ماهیانه را با هم رسیدگی کنند . این رویه بسیار بسیار مفید است . اولاً این عده مشوق یکدیگر میشوند ثانیاً انسان ممکن است متوجه خطای خود نشود ولی رفیق او‌آنرا در یابد و اگر مقام یگانگی در بین باشد که بی پرده بگوید درتزکیه بسیار نافع خواهد بود . این‌نکته را باید در نظر داشت که اگر به ضعفهای خود صادقانه اقرار نکنیم در صدد اصلاح بر نخواهیم آمد . هماطور که‌اگر بیمار به مرض خود اقرارنکند نزد پزشک نمیرود . در تمرینهای دسته جمعی کشف‌این ضعفها آسان‌تر خواهد بود .

در دوره‌ی انحطاط اخلاقی که‌ما سیر میکنیم و دنیا هیچوقت تا این درجه به حال حیوانی نبوده است اهمیت تعلیم تصوف بیش از هر زمان برای‌اصلاح جامعه لازم است . امروزاکثرمردم دنیاوقت‌خودرا صرف لذتهای ظاهری مادی مینمایند و هیچ متوجه نیستند که سعادت حقیقی بشر از درون به دست میآید نه از بیرون . اشخاص نوکیسه که معلوم نیست از چه راه‌پول درآورده‌اند فخر شان به مالشان است و رفته رفته این بازماندگان‌از قافله‌ی‌حقیقت در نظر همگان ارجی پیدا کرده‌اند که سابقاً مخصوص طبقه‌ی فضلا وعلما بودنه‌پولداران . سرمایه داران و صاحبان صنایع‌که خود در زمره‌ی این نوکیسه‌گانند‌برای اینکه مردم عوام را بیشتر بفریبند هر روز با بوق وکرنای تبلیغات نیازهای کاذبی در مردم ایجاد میکنند که کالاهای بنجل خود را بفروش رسانند . این مردم بیچاره هم که اسیر خشم‌و همچشمی و خودنمائی هستند برای‌اینکه از قافله عقب نمانند با قرض یا گرو

گذاردن آنچه دارند یاخریدن به‌اقساط این هوس‌ها و شهوت‌های نامحدود خود را ارضا مینمایند . در خاتمه یا در زیر بار قرض و منت قد خم میکنند یا با توسل به راههای غیر مشروع دزدی و کلاهبرداری و امثال آن سعی میکنند آتش آز افزون طلبی و اسراف را شعله‌ور سازند . غافل از اینکه هیچکدام از این مردم به سعادت و آرامش واقعی دست نیافته‌اند و اگر در دل آنها رخنه کنی خواهی دید که هر کدام به یک نوع نگرانی روحی گرفتارند . نمونه‌این آزمندی بی‌حد حکایت تاجری است که سعدی را در جزیره‌کیش بحجره‌خویش برد .

تشویق شهوتهای جنسی نیزکه چند بار به آن اشاره کرده‌ام عفت ، عصمت ، شرم و حیا رااز بین برده و چون این غریزه از قوی‌ترین غرائز حیوانی است تحریک آن بسیار آسان است .اگربه مجلات ما نگاه کنی یا تبلیغات تجارتی رادیو و تلویزیون را گوش کنی و تماشا نمائی خواهی دید ما تا چه حد در منجلاب فرو رفته‌ایم امروز کمتر گروهی هستند که دور هم جمع شوندو راجع به مسائل ادبی ، عرفانی و هنری صحبت نمایند و از معلومات یکدیگر لذت ببرند .امروزچیزهائی که‌مردم را گرد هم جمع میکند یا قمار است یا مذاکره در مسائل پولی و جوش دادن معاملات و احیانا" استعمال مکیفات و بالاخره جمع شدن در کاباره‌ها که‌در منتهای شکوفائی است و مراجعت به منزل در ساعات اول صبح در حال مستی و له کردن یک عده بی‌گناه در زیر چرخهای اتومبیل . ما با چنین زندگی هم به خود ظلم میکنیم هم به بشریت و نسل‌های آینده . اگر قناعت در کار بود هیچکس پا از دائره‌ی اعتدال بیرون نمیگذارد . وقتی میگوییم قناعت مقصودم عسرت نیست . قناعت جمع مال است به حد اعتدال برای مقصودی معین که با شرافت انسانی که بزرگترین ودیعه‌ی بشریت جور در آید . ولی جمع بی حدو حصر مال‌همان برای نهادن چه خشت و چه زر است . امروزدر همه‌ی دنیا مالیات بر ارث را بقدری بالا برده‌اندکه‌دیگر عذری برای طماع نیست که‌بگوید پول را برای‌اولادم میخواهم.قبلا "گفتم باز هم میگوییم اگر تصوف توسعه می‌یافت و تزکیه اخلاق به طوری که مفصل شرح دادم همگانی میشد دیگر نه سرمایه دار آزمند باقی میماندندنه‌کارگر افزون طلب . همه چیز به طور اعتدال جریان می‌یافت و هر کس لقمه‌ی نان خود را به لذت میخورد نه با غیظ و غضب و بغض .

عزیز من‌سرمایه‌ی ما عمر است . زمان از دست رفته بر نمیگردد . لذت عشرتهای ظاهری‌دیر نپاید و همیشه خماری جانکاه درعقب‌دارد . در صورتی‌که کسب علم و دانش ومعرفت چشمه‌ایست لایزال که پایان ندارد . اگر میتوانی‌عده‌ای از یاران را گرد هم جمع کن و دستورهای‌تزکیه را به کار بند تا این گروه‌در اطراف خود هاله‌ای‌پدید آورند که نور آن‌نه تنها محیط‌ما را منور سازدبلکه ازمرزهای ما هم تجاوز نماید . این است‌معنی تمدن نوین . خداوند به همه توفیق خدمت‌عطا فرماید .

دنباله دارد

دکتر عبدالله فریار
رئیس پیشین دانشگاه فردوسی

امپراطوری زنگ

دوران تسلط پرتغالیها

پانصد و بیست سال بعد از تأسیس امپراطوری زنگبار پای اروپائیها به افریقا باز شد و برای اولین بار بعد از امپراطوری روم پرتغالیها به افریقای شرقی آمدند و دولت زنگ و ایالات تابع آنرا مغلوب کرده و نواحی ساحلی را جزو مستعمرات پرتغال قرار دادند.

در قرن پانزدهم میلادی دریانوردان پرتغالی در جستجوی راه دریائی از طریق آفریقا به سرزمین هند بودند. درسال ۱۴۸۶ بارتولومیو دیاز (Bartho lemeo Diaz) موفق شد دماغه جنوب افریقا را دور بزند و بسمت شمال روی آورد. ده سال بعد واسکودو گاما از همین راه به هندوستان رسید. وی در ۸ ژوئیه ۱۴۹۷ از پرتغال حرکت کرد و در ۲ مارس ۱۴۹۸ به مومباسا رسید و یک ماه بعد در بندر مالیندی پیاده شد و از طرف حکمران آنجا مورد استقبال قرار گرفت و راهنمائی از مالیندی باخود برداشت و به سوی هندوستان عزیمت کرد. درمراجعت از هند که یکسال بعد صورت گرفت مجددا در مالیندی توقف کرد و یک ستون سنگی در آنجا بنا کرد که هنوز پا برجاست.

واسکودوگاما همه جا در سواحل افریقای شرقی اثر تمدن نسبةً عالی مشاهده کرد و هر چه بسمت شمال میرفت علائم تمدن زیادتر میشد. در اینجا کشتی‌های بزرگ و ملاحان ماهر و وسائل دریانوردی و نقشه و قطب نما وغیره وجود داشت. وقتی در سال ۱۴۹۹ به پرتغال مراجعت کرد مشاهدات واکتشافات خود را شرح داد. در نتیجه پرتغالی‌ها کشتی‌های متعدد به اقیانوس هند فرستادند در بین ۱۵۰۰ و ۱۵۰۹ کلیه نواحی ساحلی را متصرف شدند و حیطه اقتدار خود را به عمان و مسقط و خلیج فارس تا سلیمان و هند رسانیدند و دم دوارته دولموس Dem Duarte de Lemes بعنوان فرمانده همه متصرفات پرتغال در افریقا و عربستان تعیین گردید. تصرف ساحل افریقای شرقی قسمتی از نقشه جاه‌طلبانه البوکرک d'albuguersue بود که قبل از آنکه در سال ۱۵۰۹ بمقام نایب‌السلطنه

ندوستان برسد آنرا بموقع اجرا گذاشته بود . درآنموقع بازرگانان پرتغال برای آنکه
جارت پرمنفعت ادویهرا بدستگیرند مجبوربودندبا حکمرانان محلی هند سروکار داشته
منکی بر حسن نیت آنها باشند و برای انجام اینامر در خاک هند انبارهایی ساختهو
املینیارطرف خودمعین کردند . البوکرکمتوجه شدکهار موقعیت استفاده کردهونیروی
ریائیوامپراطوریمسیحیمذهب بزرگیدرهندوستان تشکیل دهدو برای اینکار میبایست
ولت پرتغال نیروی دریائی بزرگی در اقیانوس هند نگاه دارد . و برای تأمینخطوط
واصلاتی لازم بودکهدر مسیرخطوط عمده قلاعمستحکم در اختیار داشته باشد . مرکز این
یرووامپراطوری را در هندوستان گوا Goa معین کردو نماینده دولت پرتغال که باو لقب
یبالسلطنه هندوستان داده شده بود در گوا مستقر شده و تجارت ساحل عربی هند را
حت کنترل خودقرارمیداد . برایحمایتراه مواصلات به هندوستان البوکرک تصمیم گرفت
ه محل را تحت کنترل خود بگیردکه عبارت بودند از سوکوترا Socotra که پایگاهی
رای دست یابی به بحر احمر و نظارت بر کشتیهای حامل ادویه محسوب میشد (عدن را
رسوکوتراترجیح میدادولی در تصرف عدن توفیق حاصل نکرد) . محل دوم جزیره هرمز
ودکهسرراهخلیج فارس و مهمترین بازارهای محصولات مشرق زمین بود و محل سوم مالاکا
Malac بودکهآخرین نقطهعربی تجارتچین محسوب میشدو نقطهای بودکه پرتغالیها
یتوانستند کلیه تجارت ادویه را از خلیجبنگال تحت نظارتخودقراردهند .البته تصرف
ین سهمحلکافی نبود و میبایست نقاط دیگری در سر راه کشتیهاداشته باشد کـه بآنها
دوقهوآب و وسائلبرسانندو تصرف نقاط ساحلی افریقای شرقیواجب بنظر میرسیدو این
ر در بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۵۰۹ با کمال وحشیگری و شقاوت بعمل آمد .

عار فتوحات پرتغال

اولینقدم توسطواسکودوگاما در سفر دوم خود به هندوستان در سال ۱۵۰۲برداشته
د .واسکودوگاما سر راهخود در کیلوا توقف کردو سلطان را مجبور کرد که هر سال ۱۵۰۰
ثقالطلا (در حدود ۷۵۰ رطل) بعنوان خراج بپردازد و خود را دست نشانده پادشاه
رتغالبداند .پرتغالیهااینرویهرا همه جا تعقیب میکردندو از هر شهری خراج میگرفتند
اگر شهریمقاومت میکرد آنرا منهدم مینمودند . بعد از کیلوا نوبت زنگبار رسید و در
ال ۱۵۰۳ فرماندهپرتغالی موسوم به راواسکو Ra vasco کشتیهای کوچک زنگبار را
وپ بستوکالاهای آنها را بزور گرفت .

دالمیدا . این فقط اول کار بود در ۱۵۰۵ نیروی دریائی مرکب از بیست کشتی از
رتغال بسوی هندوستان حرکتکرد . دالمیدا d'Al meide نایبالسلطنه منتخب
طرفپادشاهپرتغال فرماندهی این نیرو را بعهده داشت . اولین هدف این نیرو اشغال

سه نقطه حساس در ساحل افریقای شرقی یعنی سوفالا و کیلوا و مومباسا بود . سوفالا از این جهت برای پرتغالی‌ها اهمیت داشت که مرکز تجارت طلا بود . سوفالا در مقابل حمله پرتغالی‌ها مقاومتی بخرج نداد و در آنجا قلعه‌ای برای حمایت عده‌ای پرتغالی که بجای اعراب در آنجا مستقر شدند ساخته شد . کیلوا که زمانی مرکز و پایتخت امپراطوری زنگ بود و بر همه ساحل حکمرانی میکرد نیز همین سرنوشت را پیدا کرد و تسلیم شد بعد نوبت مومباسا رسید پس از انحطاط کیلوا مومباسا مرکز تجارت شده بود بطوریکه در سال ۱۵۰۵ کیلوا فقط چهار هزار جمعیت داشت در حالیکه جمعیت مومباسا از ده هزار نفر متجاوز بود . برخلاف کیلوا و سوفالا مومباسا بآسانی تسلیم نشد و پرتغالی‌ها برای تصرف آن بندر با مقاومت روبرو شدند و مردم مومباسا شجاعانه از شهر خود دفاع کردند ولی نیرو کمان آنها در مقابل توپ و تفنگ پرتغالی‌ها مؤثر واقع نشد و پرتغالی‌ها پس از تصرف شهر آنرا آتش زدند . معهذا در طی ۲۰۰ سال قدرت پرتغالی‌ها مومباسا همیشه خاری در کنار پرتغالی‌ها بود . پرتغالی‌ها هیچکدام از این سه شهر را مرکز حکومت › افریقای شرقی قرار ندادند بلکه موزامبیک را مناسب‌تر تشخیص داده و آنرا در سال ۱۵۰۷ تسخیر و مستعمره خود نمودند .

نتایج فتوحات پرتغال ــ از همان آغاز کار پرتغالی‌ها از مستعمرات خود در سواحل افریقای شرقی افریقا ناراضی بودند زیرا ثروت و تجارتی که انتظار داشتند از آنجا بدست نیاوردند . امید داشتند که با از بین بردن واسطه و دلال هندی و عرب کلیه تجارت را خودشان بدست گیرند و استفاده واسطه را بخود تخصیص دهند . بدین منظور انبارهای خود را از پارچه و مهره و امتعه دیگر هند پرکردند و بانتظار نشستند که افریقائی‌ها برای آنان طلا ، عاج و برده بیاورند . عربها نیز در نقاط ساحلی مراکزی داشتند ولی برای تجارت و داد و ستد با افریقائی‌ها کاروانهایی بداخله قاره افریقا میفرستادند . پرتغالی‌ها به اهمیت نقش عمده این کاروانها واقف نبودند و خودشان هم وسیله و افراد کافی نداشتند که از این قسم کاروانها بداخله افریقا بفرستند . بهمین جهت عرضه طلا و عاج و برده روبه تقلیل گذاشت و مراکز عرب نشین داخله قاره افریقا ضعیف و فقیر شدند . این امر بیشتر در موزامبیک و کیلوا و سوفالا مشهود بود زیرا پرتغالی‌ها در آن نقاط پادگان و قلاع داشتند . در نواحی شمالی که امرا و سلاطین محلی تحت نظر پرتغالی‌ها حکومت میکردند وضع زیاد بد نبود ولی در این نواحی نیز اهالی بومی از پرتغالی‌ها بشدت نفرت داشتند و رؤسای آنها را عقوبت میخواندند .

طغیان مومباسا ــ مومباسا مرکز اغتشاش و طغیان بر ضد پرتغالی‌ها بود که در اثر نفرت از طرز حکومت آنها بوجود آمده بود . ضمنا بعضی از همسایه‌های مومباسا مانند مالیندی و زنگبار ۲ دل خوشی از آن نداشتند در نتیجه موبماسا به پرتغالی‌ها کمک میکردند . از

جمله‌درسال ۱۵۲۸مالیندی‌ورنگبار به نونیو دوکونا Nuno da Cunha که برای احراز پست نایب‌السلطنه به هندوستان میرفت کمک‌کردند تا به مومباسا حمله‌کندو نتیجه آن شد که‌مومباسا مجبور گردید مبلغ زیادی هر سال به طلا به عنوان حراج بپردازد و وقتی شهر مومباساخواست‌از پرداخت آن مبلغ گزاف سر باز زند پرتغالی‌ها تمام شهر را آتش زدند . پس‌از این‌واقعه‌تامدتی‌مومباسا باعث زحمت پرتغالی‌ها شد تااینکه در سال ۱۵۸۶ دریانورد ترک‌موسوم به‌میرعلی بیگ با چند کشتی به‌مومبا سا آمدو به مردم‌گفت که از طرف سلطان عثمانی‌مأمورنجات آنهاشده‌است‌وپرتغالی‌ها‌را از چند ناحیه بیرون کردو پس از جمع‌آوری غنائم راه خود را گرفته ،رفت‌و در ضمن نایب السلطنه در گوا از این مطلب خبر یافت و مومباسارا‌سدت تنبیه‌کرد . سه سال بعد میرعلی بیگ مراجعت کردو وقتی نایب السلطنه از این‌مطلب اطلاع یافت چندین کشتی به‌مومباسا فرستادتاازبروز طغیان دیگر جلوگیری کند .میرعلی‌بیگ بااینکه‌این دفعه‌نسبةً مجهز آمده‌و پنج کشتی باخود آورده‌بود میدانست که‌دفاع‌درمقابل‌پرتغالی‌هاآسان نخواهد بود و بهمین جهت کمک قبیله موسوم به وازیمبا Wazimba را قبول کرد این قبیله آدم خور از نژاد بنتو بودند و از سرزمین زولورو بشمال روی آورده بودندو کیلوا را تصرف نموده بودند .میرعلی اعتمادی بآنها نداشت ولی چاره‌نداشت‌مگر به آنها اجازه دهد وارد جزیره مومباسا شوند و جلوی پرتغالی‌ها را بگیرند .ولی‌همینکه‌واردجزیره‌شدند به ساکنین‌حمله‌کردندو عده بسیاری از وحشت خود را به دریا پرتاب کرده وخوراک ماهی کوسه شدند .

قلعهٔ عیسی ـ اگر چه پرتغالی‌هاطغیان مومباسا را فرو نشاندند معهذا این جزیره به‌مزاحمت‌ادامه‌میدادتا اینکه در سال ۱۵۹۲ پرتغالی‌ها شهر را تماما آتش زدندو سلطان مومباساراخلع‌کرده‌وسلطان‌مالیندی‌را بجای او تعیین نمودند زیرا معمولا سلطان مالیندی فرمانروائی‌پرتغالی‌هاراقبول میکرد . ضمنا چون مومباسا از نظر جغرافیائی اهمیت خاصی داشت‌تصمیم گرفتندآنراپایتخت‌مستعمرات‌افریقای شرقی خود قرار دهند . برای حفاظت این‌پایتخت‌جدیدقلعه‌عیسی Fanl gesur را که‌روبروی‌بندر قرارداشت‌بنا کردند .

انحطاط قدرت پرتغال ـ دراواخرقرن شانزدهم‌اولین کشتی‌های‌انگلیسی در اقیانوس هندظاهرشدندو در واقع پیش قراولان کمپانی انگلیسی هند شرقی بودند . پرتغالی‌ها از آمدن انگلیسی‌ها ناراضی بودند و بیم آن داشتند که انحصار تجارت این منطقه از‌دست آنهاگرفته شود بخصوص که قدرت آنها در سواحل افریقای شرقی رو به ضعف نهاده بود . این‌امر چندین علت داشت . اولا پرتغال آنقدر جمعیت نداشت که بتواند همه نقشه‌های مستعمراتی خود را بانجام رساند .

دومیلیون نفربرای کنترل‌کشور وسیع برزیل‌درآمریکای‌جنوبی‌واداره‌کردن‌امپراطوری

اقیانوس هند کافی نبود. بعلاوه آن عده که در سواحل افریقای شرقی سکنی گزیدند گرفتار امراض مناطق حاره شده واز بین رفتند وعده زیادی نیز در جنگ‌های مداوم با بومیان و مردم ساحل کشته شدند. در ۱۵۸۰ فیلیپ دوم پادشاه اسپانیول وارث تاج وتخت پرتغال شد وی سرزمین‌های بسیاری در آمریکا داشت و درست بآنها نمیرسید و بهمین جهت اداره امور مستعمرات پرتغال در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. بنابراین در اواخر قرن شانزدهم قدرت پرتغال در افریقای شرقی رو به ضعف نهاده بود. اهالی و ساکنین امپراطوری از پرتغالی‌ها شدت نفرت داشتند واز حرص و آز و ظلم و وحشیگری آنها به تنگ آمده بودند و در هر فرصت مناسب طغیان و سرکشی میکردند.

<u>شورش‌های جدی علیه پرتغال</u> ـ اولین طغیان جدی موفقیت آمیز علیه پرتغال در خلیج فارس انجام گرفت و نیروی دولت ایران در سال ۱۶۲۲ پرتغالی‌ها را که موقتا بر جزیره هرمز تسلط پیدا کرده بودند از آن محل راند. وقتی این خبر به سواحل افریقای شرقی رسید مردم آن ناحیه را تشجیع کرد ودر سال ۱۶۳۱ حسب معمول مومباسا اولین محلی بودکه علم طغیان برافراشت. رهبر انقلاب سلطان یوسف بودکه پرتغالیها او را در گوا تربیت کرده و مسیحی شده بود. درهندوستان باطرز زندگانی پرتغالی‌ها آشنا شده واز آن نفرت و انزجار حاصل کرده بود، بعد از آنکه سلطان مومباسا شد بدین اسلام درآمدو بعد از چند ماه با فرماندار پرتغالی مومباسا اختلاف حاصل کردو در خفا علیه پرتغالی‌ها توطئه می‌کرد. در ۱۶۳۱ با سیصد نفر از مردان خود به قلعه عیسی حمله کرد و فرماندار پرتغالی را بقتل رسانید. باآنکه سلطان یوسف درخونخواری وزجر وخشونت با مردم دست کمی از پرتغالی‌ها نداشت دامنه انقلاب به جزیره پمبا و نقاط ساحلی بسط یافت. پرتغالی‌ها برای سرکوبی یاغیان و تصرف مومباسا از هندوستان قشون فرستادند و یوسف وقتی متوجه شدکه تاب مقاومت با آنها را ندارد قلعه عیسی را منهدم کردو به عربستان گریخت و بدین ترتیب مومباسا آخرین سلطان خودرا ازدست داد. ولی عمر امپراطوری پرتغال نیز سر رسیده بود.

کمپانی انگلیسی وهندی هند شرقی به تدریج نفوذ یافته و در سواحل شرقی اقیانوس هند جای پرتغالی‌ها را میگرفتند. بعد از نجات جزیره هرمز بوسیله حکومت ایران، عمان نیز پرتغالی ها را از آن کشور بیرون کردو فقط افریقای شرقی برای آنها باقی مانده بود. ولی پس از چندی مومباسا از سلطان بن سیف امام عمان تقاضای کمک کردو سلطان بن یوسف مومباسا را از تصرف پرتغال درآورد ولی در اثر بروز طغیان در عمان ناچار به مراجعت شدو پسرش امام سیف بن سلطان قلعه عیسی را متصرف شدو در ۱۶۹۸ مومباسا را در تصرف خود درآورد. سال بعد یعنی در ۱۶۹۹ پرتغالی‌ها را از کیلوا و پمبا نیز راندو این تاریخ معمولا

بقیه در صفحه بعد

حسنعلی برهان

یونکرس

(هواپیمائی آلمان)

درسال ۱۳۰۹ شرکت یونکرس آلمانی با ایران مذاکره داشت که سرویس هوائی در ایران تأسیس کند و پست را هم ترابری نماید اینجانب در خدمت پست و تلگراف بودم — خبردار شدیم که یک آلمانی بنام بارلمبک سرپرست امور هواپیمائی پستی است و مرکز پرواز هواپیماهای یونکرس در زمین‌های عرب‌دوشان تپه شده — یک روز عصر تعدادی در حدود چهل تن از کارکنان پست و تلگراف به محل پرواز هواپیماهای یونکرس رفتیم و هر پنج تن را نوبت درهواپیما سوار کرده و کمی گردش در همان محل داده و ترمین آوردند و مدت یکساعت و نیم این پذیرائی بطول انجامید بعداً " از قرار مسموع ایران با برقراری هواپیمائی آلمانی که در اصل برای حمل و نقل مسافر و در فرع برای حمل و نقل مرسولات پستی منظور بود موافقت ننمود و کار آن به نتیجه‌ای نرسید .

سال ختم حکومت پرتغال بر افریقای شرقی شمال موزامبیک محسوب میشود . پرتغالی‌ها هنوز بر کشور موزامبیک تسلط دارند .

نتایج حکومت پرتغال — با اینکه پرتغالی‌ها در حدود ۲۰۰ سال بر سواحل افریقای شرقی حکومت کردند اثر زیادی از خود باقی نگذاشتند . ذرت و آناناس را به افریقای شرقی آوردند . علت عدم نفوذ فرهنگی پرتغال این بود که عده آنها بسیار کم بود و در عده کسانی که در سواحل زندگی میکردند از صد نفر متجاوز نمیشد از طرف دیگر شدت انزجار و نفرت مردم بومی بحدی بود که میل نمیکردند در زندگی پرتغالی‌ها تقلید کنند . و همچنین پرتغالی‌ها فقط از افریقای شرقی بعنوان پایگاه و توقف کار کشتی‌های خود استفاده مینمودند . نتیجه عمده دوران حکومت آنها انحطاط شهرهای عرب نشین بود که تجارت خود را از دست دادند و بالاخره زیر نفوذ و حکومت امام مسقط که بر زنگبار تسلط داشت در آمدند .

(ناتمام)

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب

«دردیارصوفیان»

بقلم آقای علی دشتی

۲ـ وحدت وجود

در این مبحث آقای دشتی ـ نویسندهٔ محترم ـ بیش از مباحث دیگر کتاب خود ، اندیشه نوالفصول راتکند و کاو و چون و چرا واداشته است ، اما کدام اندیشه ؟ ، اندیشه‌ای هیولایی و برسب علمی نیافته ، ناگزیر بسیار نقل و شرح بعضی از کلمات و اشعار عرفا ، باسبحه چنده آوری مطلب را بپایان رسانده که بقول استاد الحکما مرحوم ملا اسماعیل اصفهانی : " فلا یسمع ، الا من غیر المحصلین " . آقای دشتی ، در این مبحث درباره وحدت وجود سخن گفته ،اما نه وحدت را فهمیده و نه وجود را . بهمین دلیل هم ، ترکیب اضافی ایندو راندانسته و باظهار نظرهایی سخته و ناموجه از قبیل : " پیچیدن در اطراف این قضیه خسته کننده و سروش است و ما را بجائی نمیرساند ، زیرا ادراک سالم نمی‌تواند بدان راه یابد و با موازین شرعی سازگار نیست " و " مسلمانی می‌خواهد فلسفه بیافد ولی دست و پای اندیشه را آزاد نمی‌گذارد " و " این سخنان فرضیه‌هائی بیش نیست " و "خداوند گنج مخفی بود . مخفی از کی ؟ " و " اینها شعر است و تصور " و بجز اینها که باقتضای مباحث مورد نیاز و تقدم و تأخر طبیعی هر یک بذکر آنها مبادرت میشود .

مقدمه لازم ،اینست که چنانکه ازاین پیش مذکورافتاد ، ورود دراین مسائل و مباحث بدون اندوخته‌های ذهنی و غور در قواعد و فروع هر مبحث ، برای غیر اهل متعذر است و حتی نابغه بزرگ و هوشمند فحل و سترگ جهان اسلامی ، " شیخ احمد احسایی " بدون دیدن محضر اساتید مخصوص این دانش ، سرودستار پر زهد و تقوای خود رادر این معرکه برباد داده و در فهم بسیاری از مباحث و قواعد " وجود " باظهار نظرهائی ناروا پرداخته است و بهمین ملاحظه شیخ الرئیس ابوعلی سینا ،ـ امام المشائین ـ در اول و آخر کتاب "اشارات"

تعلیم‌این‌علوم را ، بحاهلان و اشحاص مبتدل و بیزنکسانی‌که دارای قریحه‌مواج وحودت نظر و دقت در مباحث و قوت بصیرت‌و استعداد کافی نیستند ، ناروا دانسته است ،و توصیه‌به‌بخل‌وامساک‌از یاددادن این‌علوم باشخاص یاد شده میکند ، و باید چنین باشد زیرا علوم الهی از اسرارند و اسرار ، و دایع و امانات ، وشخص عاقل امانت‌را بنا اهل نمی‌سپارد زیرا : " ان الله یأمرکم ان تؤدواالامانات الی‌اهلها "

باری ، مبحث وحدت وجود را باختصار درچند قرار مورد تحقیق قرار داده ،پس از آن به نسخه‌گیری و بحث در عبارات آقای دشتی می‌پردازم .

۱ــوحدت‌چنانکه صدر المتألهین‌درسفراول‌اسفارحودبیان می‌کند همدوش و همپای وجود است : " اعلم ان‌الوحده رفیق الوحود ، یدور معه حیثمادار " یعنی وحدت از هر حیث رفیق وحود است و وحود هر جا بگردد وحدت نیز با اوست . و دنبال این عبارت میفرماید :وحدت‌و وحود ، هر دو در صدق بر اشیاء مساوی بوده ، هر چه‌موحود باشد ، او را واحد گویند و در شدت و ضعف نیز همگامند و هر چه وحودش قوی تر ، و حدانیت اوتمام‌تراست‌وهردو در بسیاری‌از احکام و احوال متوافقند تاحائیکه گمان میرودکه مفهوم هر دو یکی است در حالیکه چنین‌نبوده ، فقط از حیث ذات واحدند نه بحسب مفهوم : از مبحث بالا می‌توان دریافت ، همچنانکه وحود غیر قابل تعریف است ، تعریف وحدت نیز امکان ندارد ، زیرا فرضا " اگر واحد را از آن حیث که واحد است به تقسیم ناپذیری تعریف کنیم ، این تعریف از مصادیق تعریف شئی بنفس خود می‌باشد ، بدین برهان که در تقسیم ، معنی کثرت نهفته است و کثرت نبوت خود جز تعدادی از واحدها نیست ، تعریف واحد بخود واحد از قبیل تعریف شئی بنفس خود میباشد وحق اینستکه باور کنیم وحدت نیز مانند وجود بدیهی التصور و مستغنی از تعریف است ، و در حالیکه کثرت‌را بوسیله‌وحدت‌می‌توان شناخت ــ زیرا کثرت در امورمحسوس است و امور محسوس را با قوه خیال می‌شناسیم وحدت را هم‌بعلت اینکه امری عقلی است ، فقط در تعقل شناخته می‌شود ،وبی‌نیاز از تعریف بحد و رسم است . بهر صورت حقیقت مطلب اینستکه وحدت درخارج‌ازذهن ،چیزی بجز وحود نمی‌باشد . برای اینکه این بحث بالنسبه ناتمام نماند ونیز خوانندگان‌محترم مجله وحید با نا تمامی‌مبحث وحدت وجودآقای دشتی ، اندکی پی بمعنی وحدت وجود برند ، بذکر برخی‌از متعلقات‌بحث مزبور می‌پردازم .

وحدت را ــ چنانکه این برکه در تمهید القواعد آورده [1] ــ دو اعتبار است : یکی ذاتی که بملاحظهٔ این اعتبار وحدت مطلقه و حقیقی نام دارد ، و آن عبارت از بودن چیزی است بطوریکه در مفهوم آن بهیچ وجه تعدد راه نیابد ، حتی عدم اعتبار کثرت . واحد بدین اعتبار در برابر چیزی قرار نمی‌گیرد و بر عکس چیزی هم در مقابل او واقع نمیشود . این واحد ، از قبیل واحد معتبر در اعداد نیست ، مانند ذات لایزال الهی ، چنانکه در سوره توحید آمده است : " قل هوالله احد " . دیگری وحدت اضافی و نسبی و آن عبارت از بودن چیزی است باعتباریکه دانا "قابل تقسیم بامور متعدده نباشد و واحد بدین معنی برخلاف اول ، در مقابل کثیر بتقابل عرضی قرار می‌گیرد ، و چنانکه عارف و حکیم بزرگ مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای میفرماید : [2]

"الوحده والکثره ، متقابلان بالذات ، والواحد والکثیر ، المعروضان للوحده والکثره متقابلان بالعرض " بیش از بیان این مبحث ، لازم است دانسته شود که طائفه‌ای از صوفیه را عقیده بر اینست که وجود ، ذات واحد و بسیطی است که واجب بالذات بوده ، به دارای تعدد است ، و نه کثرتی در آن موجود می‌باشد و با تعبیر دیگر واجب بالذات ، حقیقت وجود است و کثرت جز نقش دومین دیدهٔ احول نبوده ، و صرف تخیل و محض توهم است .

برای فهم بهتر این مبحث ، باید دانست که وجود ، چنانکه حکیمان اسلام ــ کثرالله امثالهم ــ می‌گویند ، دارای اعتبارات یا حیثیات متعددی است . فی الجمله : اینست و تحقق وجود است که بدین لحاظ آشکارترین اشیاء است ، زیرا وقتی که همه چیز ها متحقق بوجود باشد ، بطور قطع باید وجود بنفس خود متحقق باشد ، وگرنه مفاسدی بر این نظر مترتب میشود که بتوقف خواهد انجامید .

پس وجود بدین تعبیر ظاهرترین اشیاء است ، از جهت تحقق و اثبات . دیگر اینکه مفهوم وجود از حیث معنی اسمی ، در نزد همه معلوم و بسبب غایت آشکاری و وضوح از هر تعریفی بی نیاز است و از حیث احاطه و شمول مفهوم ، اعم اشیاء می‌باشد . سوم اینکه این وجود باعتبار هویت ، چون ظاهر بذات خود و ظاهر کننده اشیاء است ، ازحیث بی نیازی از تعریف و نیز از لحاظ ظهور در عقل ، قوی ترین هویات است . از این مقدمه نتیجه می‌گیریم که وجود بدین تعبیر ، از حیث احاطه و سعه و شمول ، تمامی موجودات و سراسر کائنات را فرا گرفته ، و در هر مرتبه‌ای از مراتب ، تعین و شکل و رنگ آنمرتبه را بخود پذیرفته است و به تعبیر دیگر با واجب ، واجب است و با ممکن ، ممکن و با مجردات مجرد و با مقیدات ، مقید می‌باشد . و چون از آسمان اطلاق بزمین تقیید نزول کند ، با همه مقولات درآمیزد

(۱ و ۲) تمهید القواعد با حواشی مرحوم آقا محمد رضا قمشه‌ای بتصحیح آشتیانی .

و در هر مقوله‌ای تعین و خصوصیت و شأن آنرا قبول کند : این وجود را گاهی به " نف رحمانی " و زمانی به" رحمت واسعه " و موقعی به " حق مخلوق به " تعبیر کرده‌اند برای‌آن‌اسامی‌دیگر مانند : وجود منبسط ، اول‌ما خلق یا عقل ، نور و حقیقت محمدی وبحرآن‌وجوددارد . بنابر این ، اشیاء دیگر ، بحر ظهورات آن می‌باشند ، و چون ا وجودکه‌بسیط‌الحقیقه‌و کل الاشیاء است ، مجعول بجعل بسیط و محمول بحمل ذاتی و ا می‌باشد ، در همه اشیاء ساری بوده و بدین‌اعتبار او را هویت ساریه گفته‌اند ، و مخل بلاواسطه ذات لایزال الهی است و نسبت او بهمه اشیاء مانند نسبت شخص است بسا آن شخص و گونه‌ای‌ازاتحاد میان او و اشیاء برقرار است ، بطوریکه‌هر چیزی او و نه‌او و چنانکه مرحوم عبرت نائینی رحمه‌الله علیه‌فرموده :

در آینه بینی تو اگر ، صورت‌خودرا آن‌صورت‌آیینه،شما هست‌و شما نیست

۲ ــ برخی‌دیگراز عارفان را ، اعتقاد بر اینست که ، وجود واحد است و کثرت‌ه موجود در ماهیات امکانیه و تعول آنها " اعیان ثابته" ــ چه ماهیات‌مجرده و چه‌مقید هامانند امور اعتباری است اگر چه این کثرات راحقیقی‌باشد ، و حقیقی بودن این کث منافی ناحقیقی بودن وجود از حیث وحدت نیست ، بعبارت ساده‌تر ، موجودات بـ عموم ، خواه موجودات عقلی و مجرد باشند ، مانند عقول و ارواح و نفوس ــ چه طول و چه‌عرضی ــ و خواه‌موجودات مقیدو بشرط شیئی ، با اینکه از حیث آثار و احکام‌و اح نسبت‌بیکدیگرمتمایز و متفاوتند ، و هر یک‌از آنها را صفات و حدودی جداگانه و در ع حال حقیقی‌است ،امااین‌کثرات ، چون باعتبار تنزل‌وجود و ظهور آن در مراتب مختلف پدیدارشده‌است ، مظاهرعقلی و خارجی وجود میباشد و نه چیز دیگر ، و بهمین مناس اینگونه کثرات راکثرات اعتباری نامیده‌اند ،و تفاوت در افراد وجود را ، باوحدت‌وج ازحیث سرایت و انبساط واطلاق‌آن ،مغایر ندانسته‌اند .بدیهی‌است‌در این صورت وحد ازآنگونه وحدتی که در برابر کثرت قرار دارد نیست ،بلکه این وحدت را ، باید وا غیرعددی‌یابه‌تعبیر دیگرواحد ذاتی دانست ، که باکثرت حقیقی منافاتی ندارد .

نکته مهم ، درآنواحدیکه‌منافات‌باکثرت‌دارد ، اینستکه واحد بدین توصیف وا عددی‌است‌وچنانکه درمقاله قبل‌ذکر شد مراد عارفان و متألهان اسلامی از وحدت ، ه وحدت‌ذاتی حقیقی است ، نه واحدی که مقابل کثیرواقع شود .بنابراین با اینکه کثر حقیقی است ، اما همه‌آنهامظاهر و ظهورات همان وجود واحد حقیقی می‌باشند ، ووج بدین‌اوصاف از مراتب اکوان ومدارج‌امکان تنزل نموده است و این‌تنزل در سلسله علل معلولات ، بطور کامل واضح می‌باشد .

در نتیجه‌مقدار دیدو ملاحظه ما ار حقیقت وحود ، همان است که در کثرات امکانیه ثابتات‌اعیانیه‌می‌بینیم که‌فی‌الواقع باید آنها را تجلیات وجود حق دانست ، که بتعبیر عرفا ، ملاحظه وحدت‌است در کثرت ، و بمصداق : " کل شئی یرجع الی اصله " . برگشت ین کثرات بوحدت‌است که بتعبیر دیگر آنرا " لحاظ کثرت دروحدت " نامیده‌اند .

برای‌اینکه‌این‌مطلب ار نصوص وارده سرعی بکلی دور نماند ، ناگزیر بآوردن برخی ر آیات واحادیث و احبار ، کفایت‌می‌سود .

ارآیات تنزیل حکیم : " و هومعکم اینماکنتم " ـ واو باسماست ، هر جاکه‌باشید . و لاالم‌ترالی ربک ،کیف‌مدالظل " ـ آیانمی‌بینی پروردگارخودرا ،که‌چگونه‌برهمه‌چیز ،وهمه جا ، سایه گسترده است . و " نحن اقرب‌الیکم ،من حبل‌الورید " ـ بشماار رگ گردنتان نزدیکتریم ،کهاینگونه ارقرب را ربان حکمای اسلامی اصطلاحا " ، "قرب وریدی"گویند .

ار احادیث نبوی و احبار صادره‌ارمقام ولایت حدیث . " لودلیتم بحبل‌الی الارض السفلی لهبط الی‌الله " ـ اگر رهاکنید ریسمانی را به‌پست‌ترین‌نقطه زمین ، هر آینه آنریسمان بر حدافرود آید .

وار حضرت علی علیه‌السلام‌است : " داخل فی‌الاشیاء لابالممارحه وخارج عن‌الاشیاء بالمباینه "

ـ در چیزهاست ، امانه به‌آمیزش و بیرون‌ار چیزهاست ، ولی نه بجدابودن‌ارآنها .

دلیل‌اینکه حضرت سید العارفین‌علی علیه‌السلام فرموده است ، " داخل‌فی‌الاشیاء . . وخارج‌عن‌الاشیاء . . . " اینست که حقیقت وجود ، در هر مرتبه‌و شأنی ار مراتب و شئون ماهیات‌عقلی‌و خارجی ، ظاهراست‌و درهمان‌مرتبه ار آن ماهیت طرد عدم نموده و بدان هستی‌بحشیده‌است ،ولی‌این‌نزل‌وجود درمراتب ماهیات و اسماء و اعیان ، بقدر موجودیت و قابلیت‌آنهااست‌به قیاس حقیقت حق ، و بر همین اساس این قاعده‌معتبر ربانزد حکما و عرفای اسلامی‌است که :

" افاضه‌وجود ار حضرت حق به موجودات باندازه قابلیت آنهااست‌نه باندازه ذات فاعل و فیض‌دهنده " . پس ذات‌حق در اشیاء است باندازه قابلیت آنها و در اشیاء نیست بلحاظ‌تنزه‌اوارآلودگی‌های‌مخلوق ونواقص عالم امکان ، عارف کامل شیخ محمود شبستری درمنظومه‌خودمیفرماید : " دلی کز معرفت ، نوروصفادید بهرچیزی‌که‌دید ،اول‌حدادید"

فروایی‌عقیده ،که نظرعارفان مسأله می‌باشد ، بانظر صوفیه‌اینست که در نظر صوفیه حقیقت در کلیه مراتب ممکنات‌ونفس‌کائنات ،یکی‌بیش‌نیست‌و کثرات موجوده ،همگی‌نسبت واضافات‌اشراقیه‌حضرت‌حق واحد است ، که‌هرگزثبوت و تحققی در خارج ندارند ودرست مانند همان‌نقش دومین دیده احول می‌باشند که فاقد حقیقت و ثبوت خارجی هستند .

نانکه شیخ فریدالدین عطار فرماید :

چه خوش فرمود ، آن پیر خرابات که :التوحیداسقاط الاضافات

زیرا دیده حق بین ، همه اضافات و نسبت هایی راکه توهم کثرت نموده ، درمقام ید عارفانه اسقاط می‌کندودر ملابس اشیاء و ماهیات و اعیان خارجیه ، بکلی نفی کثرت رده ، بجز ذات حق راسمی نگردو برای همه‌عوالم و محتویات آنها حقیقتی قائل نیست ، ر ذات حقتعالی .

اما عارفان‌مسأله ، کثرت اعیان‌خارجی و ماهیات امکانی و ثابتات اسمایی و صفاتی و لاصه همه موجودات متمایزو متباین رامراحل و مراتب منزل یک حقیقت که همان وجود حد ومطلق و بسیط است می‌دانند ، که در هرشأن و مرتبتی ، نسبت به‌شدت و ضعف مرتبه و شأن‌ظهوروتجلی فرموده و کثرات موجوده را حقیقی میداندولی این‌کثرات بهیچ ه منافی‌باوحدت‌وجودنیست ، زیرا این‌کثرات همان وجود واحد است‌که در مقام تجلی ل بصورت اسماء و صفات و در تجلیات بعدی بصور عقول و ارواح و نفوس و برزخ های مدد ، وبالاخره‌به‌طبایع سماویه و ارباب طلسمات و صورانواع‌و مثل نوریه وموجودات ارجی ظهور نموده است .

بنابراین‌عارف‌حق بین ،در کثرات‌مشاهده وحدت‌ودر وحدت ملاحظه کثرات میکند را وحدت باطن کثرت است وکثرت ظاهر وحدت وحقیقت هردویکی است و همانطور که دت راحقیقی میداند کثرات رانیز حقیقی‌دانسته‌و ایندورامنافی یکدیگر نمی‌بیند .در قیقت‌بایدگفت‌که‌از کثرت قابل ، که ماهیات و اعیان و اکوان است کثرت فاعل که همان ت فیض دهنده وجوداست لازم نمی‌آید ، و کثرتهابحسب قابلیات است نه فاعـــل عطاکننده وجود به آنها . و از طرف دیگر عرفاواحد حقیقی رابه واحد عددی تشبیه دهاند ،زیراآنچنانکه‌واحد عددی در همه مراتب اعداد ، موجود است و تکرار آن در مرتبه ، موجب بوجود آمدن‌اسمی‌خاص است ، فی المثل :از تکرار یکی ، دوواز تکرار شترسه‌و چهار ، تابی‌نهایت پیدامی‌شود ،ودر واقع همه‌مراتب‌اعداد ، همان تکرارواحد ت که‌گاهی نام دووزمانی سه وموقعی ده و صد و هزار بخود می‌گیرد ، اماواحددر همه امی‌خاص، یعنی‌دووده‌و صدو هزاروجود دارد ، همچنان وجود مطلق ومنبسط‌و حقیقی ر بحسب مراتب ماهیات‌دارای اسامی مختلفی است ، زیرا در مقام‌علت ، علت و در لول ، دارای نام معلول می‌باشد ، و یابنابرتشبیهی قرآنی :" و القمرقدرناه‌منازل‌حتی دکالعرجون‌القدیم "همانگونه‌که‌ماه‌در هر منزلی از منازل خود دارای اسمی معین است ، بودنیزدرهمه مراتب یکی‌است و کثرات مراتب منافی باوحدت آن نیست و شیخ شبستری گلشن راز در اینمورد میفرماید :

شدآنوحدت ، ازاین کثرت پدیدار | یکی‌راچون‌شمردی ،گشت بسیار
عدد ، گرچه یکی دارد بدایت | ولیکن‌نبودش ، هرگز نهایت

عارف‌حکیم ، داودبن‌محمود قیصری درشرح خود بر فصوص الحکم محی‌الدین ، میفرماید: "پس عین اشیاء بودن او ، بظهورش درملابس اسماء و صفات اوست در عالم علمی و عینی ، و غیر از اشیاء بودنش باختفاء اوست درذات و استعلاء بصفاتش از آنچه که موجب خواری و نقص ،و منزه‌از حصر و تعین و غیره‌می‌باشد". سپس میگوید: "فتکثر بحسب الصور،و هوعلی وحدته‌الحقیقیه‌و کمالاته‌السرمدیه‌و . . .لان‌تلک‌الحقایق‌عین ذاته حقیقتا" والکائنات غیرهاتعینا" " و قول خود را بدین‌آیه‌تأیید می‌کند : " و هوالذی‌فی‌ السماء اله‌وفی‌الارض‌اله"ـ واوست‌آنکه در آسمان‌خداست‌و در زمین هم چه باچیزی واجب نشودنوجود نیابدو هستی آنچیز واجب بغیر است نه‌بخود ، و آنواجب جز ذات واجب‌ الوجود نمیباشدو معنی بودن حق تعالی در اشیاء و بتعبیر عرفا "معیت‌قیومیه" جز این نیست‌زیرا‌قوام‌وجودی ماسوی‌و مخلوقات باوست ، و قائم بقیومیت او هستند ، و چنانکه زبان قرآنی بدین‌حقیقت‌گویااست : "و الله الغنی و انتم‌الفقراء " تا اینکه مبحث وحدت‌ وجود بدرازا کشید ، ولی استیفای این مطلب بعلت اهمیت آنست به سودای پرگویی ، زیرا دقیقترین مبحث حکمت‌وعرفان‌اسلامی است ، و کسانی که بدون تهیه مقدمات ذهنی وعلمی‌و به سائقه تظاهر به همه چیزدانی ، قلم در انگشتان آنان ، سرگردان و بی هدف است ، هرگز بژ رفای اینگونه‌دقائق‌نمیرسندو جز اینکه بتعداد کتب چاپ شده بیفزایند ، نوشته‌آنان‌عقده‌ای‌از دل‌خوانندگان حقیقت نمی‌گشاید . بنابراین ،برای‌اینکه دنباله این بحث بریده نماند یادکر نکته مهمی آنرا بپایان‌میرسانم .

عارفان‌بزرگ‌را پس ازبیان وحدت و کثرت ،سفارشی است که بدون التفات‌و اهتمام بدان ،همه مباحث در این خصوص ناتمام و ناقص است ، بویژه کهاز طریق وحی و مفسران آن نیز تأکید شده است .

سفارش مزبور اینست : " ایاکم‌والجمع‌والتفرقه ،فان‌الاول‌یورث‌الزندقه ،والثانی یعطی‌الفاعل‌المطلق".ازجمع و تفرقه‌بپرهیزید ،زیراکه‌اولی‌باعث‌زندقه‌والحادمیشودودوم ــ تعطیل فاعل مطلق رااقتضاء‌کند . بدین تعبیر که‌تفرقه مشاهده کثرت و مخلوقات است‌بدون‌توجه بحضرت حق‌تعالی با آنها ، و مشاهده‌جمع ، بدون عنایت به ظهور و تجلی حق در مراتب‌اعیان و کثرات‌مخلوق ، هر یک‌به تنهایی مردود و مذموم‌است . زیرا ماندن‌در تفرقه‌ــ مشاهده کثرات‌خلقیه ــ مستورماندن‌از حق‌و احاطه قیومیه‌اوست بخلق ، که‌خلاف آیه‌مبارکه: " و هومعکم‌اینماکنتم " و" والله بکل شیئی محیط " می‌باشد ، باگزیر تفرقه و مشاهده‌کثرت به تنهایی موجب‌تعطیل‌حق گرددوبیز عنایت و توجه تامه بحضرت

جمع الجمع و حقتعالی سبب الحاد شود ، بدین دلیل که از مشاهده تجلیات و ظهورات ، او در مراتب قابلیات و اسماء وصفات و نشآت دیگر ، محروم و محجوب مانده ، این معنی مقتضی تعطیل حق به نحو دیگر است .

پس حق اینستکه در توحید کامل باید ، کثرت را در وحدت ووحدت را در کثرت بنگریست و بیان آن اینست که وجود فی الحقیقه واحداست و همهٔ مراتب وتنزلات آن جز مظاهر و تجلیات حضرت وجود مطلق نمی باشدکه در مقام توجه تحقیقت نفس الامری، این مظاهرو تجلیات ، تحرنسبتی محض تعقل نمیشوند . این معنی از لسان وحی نیز آمده است که " کل شیئ هالک الاوجهه لهالحکم و الیه ترجعون " و " بل هم فی لبس من خلق جدید " و غیره . اماعارف موحد ، بدوچشم می نگرد ، زیرا کثرات امکانیه را باصل خود یعنی حضرت واحد حقیقی برگشت میدهد و در مقام توجه بحضرت وجود مطلق ، از تجلی و ظهورش در مراتب ممکنات و آفرینش غافل نیست و هرکه بدوچشم بنگرد بدیهی است کاملتر و شاملتر نگریسته است . پس از بیان این مختصر ، بدیگر مباحث کتاب در دیار صوفیان می پردازم . (ادامه دارد)

بقیه از صفحه ۹۳۹

مطلب مهم اینکه درسال آینده سازمانی دوراز تظاهروریا بنام "بنیاد مشروطیت ایران" وزیر چتر حمایت مجلهٔ وحید کار خود را آغاز خواهد کرد .

این سازمان در نظر دارد اسناد ومدارک وعکسهای مستند ومعتبر تاریخی را تهیه میکند و به نقل و نشر آن در مجله وحید می پردازد و موادومایه اصلی و معتبر برای تنظیم تاریخ جامع مشروطیت فراهم میآورد .

پس از آن با استفاده از مدارک موجود در تدارک تاریخی مناسب بنام " تاریخ جامع مشروطیت ایران " برخواهد آمد .

علیهذا از کلیه کسانیکه اسناد ، خاطرات عکسها ویادداشتهای مستند راجع به تاریخ مشروطیت دارند توقع داریم باماهمکاری کنند و مدارک خود را برای تنظیم و تکمیل تاریخ بدفتر مجله وحید بفرستند .

بدیهی است اسنادارسالی بنام صاحبان آن درج و اصل سند نیز مسترد خواهدگردید .

حاجت به گفتن نیست که کار ما از بدو مشروطیت شروع میشود و زمان حال را هم در بر میگیرد و در این باب مجموعه‌ای بنام " تاریخ جامع معاصر" نیز تهیه خواهد شد . ان شاءالله . (و)

مایل هروی

تردید

من دل گرفته‌ام
از آتش شفق
از کوری فلک
از چهرهٔ زمانهٔ سرد سیاه دل
از اشک اختران
از تابش سحر
از شام مرگبار خموش سیاهکار
از خندهٔ افق
از ابر خیره سر
از جدول طلائی بی‌تاب صاعقه
از چشم ماهتاب
از شبنم سفید
از سایه‌های کوه عظیم ستیره‌جو
من دل‌گرفته‌ام
گر ماه من چو اختر تابندهٔ فلک
بر من کند نگه
گر بشنود دمی
فریاد بی صدای دل خونچکان من
گر چشم‌او نگاه بیاموزد از وفا
گر از لبان‌او
یکباره بشکند بهم امید طلسم ناز
ریزد قدح قدح
تا از دهان او
الفاظ عشق و عاشقی و آتش فروغ
دل میدهد به دهر
دل می‌دهم به ماه جهانتاب زندگی

دکترخدایار محبی
استاد دانشگاه

خلفای فاطمی

خلفای فاطمی چهارده تن بودند و مدت ملکشان از ۲۹۷ هجری/ ۹۰۹ میلادی تا ۵۶۷=۱۱۷۱ بطول کشید . لقب و نام و کنیه آنان و نیز مدت خلافتشان بترتیب زیر است

۱ـ المهدی : عبیدالله ، ابومحمد ۲۹۷ هجری / ۹۰۹ میلادی ۳۲۲ هجری / ۹۳۴ میلا

۲ـ القائم : محمد ، ابوالقاسم ۳۲۲ هجری / ۹۳۴ میلادی ـ ۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلا

۳ـ المنصور : اسماعیل ، ابوطاهر ۳۳۴ هجری / ۹۴۵ میلادی ـ ۳۴۱ هجری / ۹۵۲ میلا

۴ـ المعز : معد ، ابوتمیم ۳۴۱ هجری / ۹۵۲ میلادی ـ ۳۶۵ هجری / ۹۷۵ میلاد

۵ ـ العزیز : نزار ، ابومنصور ۳۶۵ هجری / ۹۷۵ میلادی ـ ۳۸۶ هجری / ۹۹۵ میلاد

۶ ـ الحاکم : المنصور ، ابوعلی ۳۸۶ هجری / ۹۹۶ میلادی ـ ۴۱۱ هجری / ۱۰۲۰ میلا

۷ـ الظاهر : علی ، ابوالحسن ۴۱۱ هجری / ۱۰۲۰ میلادی ـ ۴۲۷ هجری / ۱۰۳۵ میلا

۸ ـ المستنصر : معد ، ابوتمیم ۴۲۷ هجری / ۱۰۳۵ میلادی ـ ۴۸۷ هجری / ۱۰۹۴ میلاد

۹ـ المستعلی : احمد ، ابوالقاسم ۴۸۷ هجری / ۱۰۹۴ میلادی ـ ۴۹۵ هجری / ۱۱۰۱ میلا

۱۰ـ الآمر : المنصور ، ابوعلی ۴۹۵ هجری / ۱۱۰۱ میلادی ـ ۵۲۴ هجری / ۱۱۳۰ میلا

۱۱ـ الحافظ : عبدالمجید ، ابوالمیمون ۵۲۴ هجری / ۱۱۳۰ میلادی ـ ۵۴۴ هجری ۱۱۴۹ میلا

۱۲ـ الظافر : اسماعیل ، ابوالمنصور ۵۴۴ هجری / ۱۱۴۹ میلادی ـ ۵۴۹ هجری / ۱۱۵۴ میلا

۱۳ـ الفائز : عیسی ، ابوالقاسم ۵۴۹ هجری / ۱۱۵۴ میلادی ـ ۵۵۵ هجری / ۱۱۶۰ میلا

۱۴ـ العاضد : عبدالله ، ابومحمد ۵۵۵ هجری / ۱۱۶۰ میلادی ـ ۵۶۷ هجری / ۱۱۷۱ میلادی (

درزمان مستنصر فرقه اسماعیلی فاطمی دچار تفرق شد ، و بدو فرقه نزاریه ومستعلو منقسم گشت و پس از آن بترتیب شاخه‌های جدیدی چون دروز ، طیبی ، حافظی در پدید آمد (۲)

---

(۱) رجوع شود به : عراقی نامه‌حلال همائی ص ۲۷ ، مهدی محقق : اسماعیلیه ، مجله یغما ، سال ۱۱ص ۲۱۱ با ترجمه فارسی کتاب فرقه اسماعیلیه : تألیف مارشال گ . س مهاجر ، ترجمه و مقدمه و حواشی از فریدون بدره‌ای ، گفتار مترجم ص ۱۲ ،

(۲) جهت اطلاع از شرح افتراقات رجوع شود به کتاب : فرقه اسماعیلیه مذکور کتابفروش طهران ـ تبریز ، با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین ۱۳۴۳ شمسی .

سرلشکر باز نشسته : محمد مظهری

در سن هیجده سالگی که ساکن تبریز بودم تصادفاً "کتابی بزبان فرانسه راجع به مانیه تیزم و هیپنوتیزم بدستم رسید که مندرجات آنرا در فاصله کوتاهی قرائت و نکاتی راجع بطرز تقویت اراده وقوه مغناطیس شخصی و تمرکز فکر وتلقین و خواب مصنوعی و تله پاتی (رابطه فکری از راه دور) وامثال آن برای نویسنده روشن شد و در عین گرفتاریهای تحصیل و خانوادگی بلافاصله به تمرین آن پرداختم .

قریب یکسال بعد شبی در منزل برادر بزرگم مجلس مهمانی بود وعده زیادی از رجا ومنسوبین خانواده در آنجا حضور داشتند . در این ضمن خبر آوردند که هانکو خانم کمانچ زن از تهران به تبریز آمده و در مقابل دعوتی که از او بعمل آمده بمناسبت ابتلا بسر در شدید از حضور در آن جلسه معذرت خواسته است بالاخره بهر ترتیبی بود اورا باهمان حا بمجلس مهمانی آوردند . او حقیقتاً " مریض بود وازشدت سردرد ناله میکرد .

نویسنده داوطلب شد که بوسیله خواب مصنوعی و تلقین اورا معالجه کند و برای اولی مرتبه نامبرده بفاصله چند دقیقه بخواب مصنوعی فرو رفت و مندرجا در اثر تلقینهای میشد خود او درخواب از بر طرف شدن درد سر اظهار خوشوقتی کردو قبل از بیدار شد باو تلقین کردم که بعد از بیداری برای حضار اول دستگاه شور و بعد سه گاه و متعاقباً " بیا اصفهان بنوازد این نکته قابل توجه است که اشخاص بعد از فرو رفتن بخواب مصنوعی مقابل سوالاتی که میشود تمام حقایق و اسرار زندگی خود را بدون هیچ مقاومتی تعری میکنند و دستورهائی که بآنها داده میشود پس از بیداری بلا اراده انجام میدهند واز آ مذاکرات و تلقینات هم بعد از بیدار شدن کوچکترین اثری در خاطر شان نمیماند .

خلاصه اینکه هانکو بعد از بیدارشدن قدری خسته بنظر میرسید و چشمهایش قر شده بودولی دستی به پیشانی خود کشیدو گفت چیز عجیبی است که دیگر سرم درد نمیک

وکسر اتفاق‌افتاده که مثل حالا سرکیف باشم و خیلی مایلم امشب به آقایان خوش بگذرد و سپس بدون اینکه از طرف حضار تقاضائی بشود کمانچه خود را برداشت و کوک کرد و سر خود را بسمت بالای دسته کمانچه تکیه داده چشمان خود را بست و شروع بنواختن دستگاه شور کرد و در یک حال نشئه و حذبه غیر قابل وصفی دستورهائی راکه باو داده شده بود اجرا کرد .

سالها بسرعت میگذشت و روز بروز بر قوت اراده و قدرت مغناطیسی نویسنده افزوده میشد عده زیادی را که مبتلا بامراض روحی و عصبی بودند معالجه کردم و کار بجائی رسید که قادر بودم چند نفر را در آن واحد تحت تأثیر قرار دهم و بطور مثال به یک عده پنج نفری دستور میدادم دست و چشم خود را ببندند و با موقعی که اجازه نداده‌ام بهمان حال باقی بمانند و بفاصله کمی چند نفر از آنها قادر به باز کردن دست و چشم خود نبودند ، روی بعضی از حیوانات مانند گربه و خروس هم بعضا " امتحان میکردم و بخواب عمیق فرو میرفتند و بعد از بیداری یکی دو روز خسته و مریض بنظر میرسیدند .

در سال ۱۳۰۶ شمسی که هنوز در تبریز بودم یکجوان ارمنی که مبتلا به هیستری شدید بود به نویسنده مراجعه و تقاضای معالجه نمود . این نکته راهم لازم بتوضیح میدانم که هرگز از هیچ مریضی حق معالجه نگرفتم بلکه این قبیل معالجات برای نویسنده بمنظور تمرین و آزمایش بود و بطور مجانی صورت میگرفت . ضمنا " باستحضار قارئین محترم میرسانم که درجه روشن بینی اشخاص در حین خواب مصنوعی متفاوت و این قبیل اشخاص حساس و روشن بین کمتر پیدا میشوند کما اینکه در تمام دوره اشتغال نویسنده به هیپنوتیزم فقط باهمین یکنفر مصادف گردیدم که دارای استعداد فوق العاده بود .

بهر حال در ضمن معالجه بحس روشن بینی استثنائی آن جوان پی بردم و پس از تمرینهای مقدماتی معلوم شدکه قادر است در یک لحظه هرشخص مورد نظر را در روی کره ارض پیدا کند و سن و علائم و مشخصات و افکار اورا در آن ثانیه تشخیص بدهد . جوان مزبور که راننده تاکسی بود طوری تحت تأثیر و نفوذ قرار گرفته بودکه برای خواباندن او احتیاجی به نگاه طولانی وحرکات دست (پاس مانیه تیک) نبود و باراده نویسنده بلافاصله بخواب عمیق فرو میرفت و با دستور یکه صادر میشد چشمان خود را باز کرده روی صندلی می‌نشست وبااینحال هنوز در خواب بود و غیر از آنچه نویسنده میگفت یا اراده میکرد چیز دیگری نمیدید و فکر دیگری در مخیله او خطور نمیکرد .

در جلسه‌ای که بطور نمونه شرح‌داده میشود امتحانات ذیل بعمل آمد :

اولا ــ قرارشد یکی از امراء ارتش که در آن موقع درجه سرگردی داشت و اخیرا "

برحمت‌ایردی پیوسته در پشت دیوار اطاق‌محاور یک کلمه باحروف لاتین بنویسند و بعد
در اینجا است که‌این‌شخص‌یک‌یک‌حروفی راکه در آنجاو دور از نظر او نوشته‌میشد بلافا
بعدازنوشته شدن بطور صحیح میخواند و بعد با صدای بلند گفت (اتومبیل) و صما
شد شحص‌دیگری‌رقمی‌را فکر کند و در اطاق محاور آهسته برئیس ستاد لشکر بگوید و ح
مزبور از فاصله پانزده متری باصدای‌بلند گفت (دوازده) که هر دو صحیح بود .
پرسیدم این رقم را چگونه تشخیص دادی ؟ جواب دادمثل این است که با اع
درشت طلائي در مقابل چشمم ظاهر میشود

ثانیا " یکی‌ازآشنایان‌راکه در کشور دیگری بود در نظر گرفتیم و بفاصله یکی دوثا
سن و قدورنگ‌لباس‌و سایر علائم مشخصه‌ومحل اقامت آن شخص و همچنین افکار اورا ب
کرد .
ثالثا " امتحان کاتالپسی (سلب موقتی حساسیت و خشک شدن بدن) بعمل
بنحوی که دست‌باتمام بدن او مانند چوب خشک‌میشد و چندین‌نفر قادر بخم کردن
قسمت‌بدن او نبودند .
دنباله مطلب و شرح سایر امتحاناتیکه از روش سنی‌این شخص و سایرین بعمل
باعث‌طول‌کلام خواهدشد . همین قدر توجه قارئین‌محترم را باین اصل متوجه میسازم
با تکرارات تمرین هاینهان نسبت حس روش سنی‌اشخاص ورزنده نیرووامح بر میگرد
اشتغال به هیپنوتیزم مستلزم احرای برنامه مخصوص از لحاظ تحدید قوااست که
با دقت کامل‌انجام نشود برای شخص عامل صدمه جسمانی دارد .
بدن‌واعصاب انسان‌عینا " مانند باطری اتومبیل است که اگر بناست تولید و مص
قوه بنری رعایت نشود طبعا " این باطری از کار می‌افتد .
درسال ۱۳۰۷ شمسی متوجه شدم کەدر نتیجه افراط در مصرف قواو همچنین در
خستگی از کار روزانه بنهایت لاغر و ضعیف و به نوراستنی حاد مبتلا شده‌ام .
پزشکان سرتیرمسافرت فوری نویسنده را بخارجه برای معالجه بوسیله آبهای معد
والکتریزاسیون و فارادیزاسیون ضروری تشخیص‌دادند و اطباء اروپائی ضمن یک‌سل
معالجات اساسی کەچهار ماه بطول انجامید تاکید کردند که درآتیه بهیچوجه پیرا
هیپنوتیزم و کارهای‌خسته کننده نگردم و این قسمت تمرین‌هارا برای همیشه ترک نمای
خلاصه اینکه پس‌از مراجعت از آن سفر اروپائی ضمن تبعیت از دستور پزشکان مع
مندرجاآن قوای مرموز هم روبه ضعف گذاشت کمااینکه بعد از آن تاریخ تقریبا مترو
فراموش شده است .

حبیب الله امام مردوخ
امام جمعه کردستان

وجه تسمیه

مردوخ

مردوخ ـ مردوخ بفتح میم و سکون راء مهمله ودال بواو کشیده و خاء منقوطه که فرانسویها (مردوک با کاف عربی مینویسند) در کتب عهد عتیق (مروداخ) نوشته اند کلمه‌ایست آشوری ومعنی ترکیبی آن (دین الله) میباشد ـ در تاریخ جامع ادیان تألیف جان ناس ترجمه آقای علی اصغر حکمت درباره مردوخ مینویسد ـ بزرگترین رقیب اشتر در الوهیت همانا ماردوخ است چون شهر بابل مافوق همه اعصار و بلاد قرار گرفت خدای مردم آنجا که بنام ماردوخ بود در ابتدا خدای محلی کوچکی بیش نبود ولی بتدریج خدایان شهرهای دیگــــر را تحت الشعاع قرار داد بالاخره ماردوخ قربند دیگر اناداشته و عقل و حکمت انابالوراثه باوسعل گردید و معتقد شدند که ماردوخ خدای آسمان و زمین است و عاقبت کاهنان تمام نوشتجات و متون ادبی و مذهبی بابل را حک و اصلاح کرده و هر جا نام خدایان دیگر بود محو ساختند تا اینکه ماردوخ خدای عظیم و بزرگی که در خورشأن بابل است بعنوان خاص و عام مشهور گردید ـ فعلاً کلمهٔ مردوخ بدون الف اسم قریه‌ایست از قراء شام در نزدیکی قلعه سویداء پایتخت بلوک (جبل دروز) که در شانزده فرسخی سمت جنوب شام واقع است ـ انتساب مشایخ مردوخی باین قریه‌اینست که اعلی جد ایشان از آنجا بخاک اورامان کردستان مهاجرت کرده است ـ امادر زمان جاهلیت اهالی بابل کلمه مردوخ را بر (بت) اطلاق کرده‌اند چنانچه در کتاب ارمیاه پاسوق ۵۰ سیمان ۲ مذکوراست . بعد در دوران داریوش و بخت نصر و کورش کبیر اهالی بابل مردوخ را فقط برمعبود اطلاق میکردند سپس کلمه مردوخ لقب شد برای پادشاهان بابل و هر کسی که پادشاه میشد او را مردوخ میگفتند .

مسعودی در کتاب مروج الذهب می‌نویسد مردوخ اسم یکی از سلاطین بابل بوده ـ درکتاب العقاید الوثنیه حاجی میرزای شریعتمدار دامغانی صفحه ۵۵ مینویسد که آشوریها بوسیله دعا بمردوخ متوسل میشدند .

درویش سید محمد مردوخ شهیر به بابا مردوخ که اعلی جد مشایخ و موالی مردوخی صفحه کردستان است اهل قریه مردوخ از توابع شام بود که در سنه ۷۳۷ هجری هنگام استیلاء امیر شیخ حسن جلایری بر آذربایجان و بغداد که دولت ایلخانی در عراق تشکیل شد بابا مردوخ با جمعی از اقوام و خویشاوندان خود از شام بخاک اورامان هجرت نمود

بقیه در صفحه ۹۸۹

بزاد اسیری

خاطره‌ای از دوران

سردارسپه

چندی پیش درجراید خواندم که دراروندرود یک‌کشتی لیبریائی با یک‌کشتی کاطمه تصادف کرده‌وببصره‌رفته‌است ودادستان آبادان توقیف‌کشتی راخواسته‌است این موضوع که نظیر آن رادرزمان سردارسپهی وریاست وزرائی اعلیحضرت فقید درسال ۱۳۰۳ دربندرلنگه بوقوع پیوسته‌بود بخاطرآوردم باکمی اختلاف که درآن زمان قصبه‌موضوع‌قتل بود. آنوقتها بندرلنگه، هنوز معمور وبازارآن مملوازکالاهای گوناگون‌خارجی و داخلی میبود و یک بندر ترانزیتی محسوب میشد که اهالی ساحل‌مقابل دبی‌وشارجه ورأس‌الخیمه و قطرکالاهای مورد احتیاج خودرا اغلب‌از لنگه خریدکرده و بامروارید معاوضه میکردند و لنگه مرکز دادوستد مروارید و عدهٔ غواصان‌آلبوسمیط و آلبوصلف از قبایل عرب نژاد در آن بودند و منطقه لارستان تاجهرم جمیع‌مایحتاج خود رااز این بندر تهیه ورزوانه بیش‌از پانصد الاغ‌وقاطر ازاطراف‌واردوکالاهای‌متنوع‌حمل‌میکردوکشتیهای تجاری‌گری‌مکری بنام فسمبل‌وسلومبال به معنی سریع‌السیروبطئی‌السیرهفته دوسه‌فروند از بمبئی وکراچی‌واردوانواع‌کالاحتی‌پیاز وزغال‌وسیب‌زمینی ازکراچی میآوردند کشتیهای متفرقه آلمانی و ژاپونی و استریک‌از لندن نیز ببندرگاه‌لنگه میآمدند.باری یک روز که یک کشتی چینی‌وارد شده‌و مشغول پیاده کردن کالابود درکشتی بین کارگران بندر که‌برای تخلیه بارهابکشتی رفته بودندبرسر مصرف آب بامتصدی‌تانکرهای‌آب که یک‌نفر کارگر چینی بود نزاعی در میگیرد در بین زدو خوردیکی از کارگران ایرانی که یکی‌از کارگران چینی‌کشتی اورا هل داده‌از بالای عرشه کشتی روی مقداری صندوقهای تخته میافتد و قبل از وصول بساحل فوت میکند درآن‌زمان یک‌سال‌از تأسیس‌ساخلوورود قشون‌جدیدایران‌که مردم آنها را قزاق میگفتند میگذشت رئیس ساخلو افسری بنام‌نایب‌اول عبدالله‌خان بودکه‌البته‌معمولانایب‌اول جناب سلطان خطاب میشد محل ساخلو قلعه قدیمی کنار دریاقرار داشت و هر روز عصر سربازان جلوقلعه بانواختن طبل‌و شیپور مشق‌میکردند و اهالی را در شورو هیجان‌قرار میدادند این ماجرا فوری‌بسمع ریاست ساخلو میرسد و در همین‌وقت‌هم‌جسد کارگرمقتول را روی تختهٔ بسته و بساخلو میآورندجمعیت‌زیادی بامرباد‌وشیون همراه جنازه‌بودند باری نایب‌اول عبدالله خان‌چند نفر سرباز باتفاق وکیل‌باشی‌گروهان بکشتی اعزام و کاپیتان کشتی‌را پیاده میکنند وچند

سرباز مسلح هم برای جلوگیری از فرار در کشتی میمانند نایب قونسل انگلیسی در لنگه شخصی بودبنام مسترکرزن که‌هم قونسل‌بود وهم دکتر قرنطینه (قرنطینه‌و بهداشت‌در آن زمان‌دراختیار انگلسیها بود) و زبان عربی را مانند یک عرب تکلم میکردکه بمجرداطلاع به مرحوم احمد خان سلجوقی کارگذاروکیل حکومتی مراجعه و به اتفاق نزد رئیس ساخلو رفته و بضمانت شخصی‌قونسل کاپیتان‌کشتی رانزد خود ببرد و قضیه تلگرافا " باریاست ساخلوی‌بوشهروحکمران کل بنادرو جزایرو جنرال قونسلگری دربوشهر گزارش داده برای رهایی کشتی‌از توقیف و خلاصی کاپیتان جنرال قوسلگری انگلیسی بامرکز تماس گرفته‌و اقدام‌نمایدوبالاخره‌برای‌حل‌و فصل واخذ خون بهاء مقتول پس‌از چهار روز توقیف‌کشتی وکاپیتانش‌آزادورهسپاربوشهرمیشود . در آن سالها بندر لنگه تابع تشکیلات‌اداری‌بوشهر بودواین‌جریان‌که‌از لحاظ خوانندگان‌محترم میگذرد یکی‌ازقدرت‌نمائیهای‌بدوتشکیل‌ارتش شاهنشاهی و استقرار آن در بنادر جنوب بودکه‌ناظرو شاهدش بودم .

بقیه از صفحه ۹۸۷

مدتی‌دردشت (شامیان) که سهمیں مناسب به این اسم‌مسمی گشته سیاه چادر رده سکونت کرده‌اند ــ اهالی‌اورامان و اطراف‌آن که مراتب‌زهدو ریاضت و پرهیزکاری بابا مردوخه زا مشاهده‌نمودنداعتقادکامل نسبت به او پیدا کرده مرید او شده‌اند و پس‌از فوتش او را پیر محمداورامی‌گفته‌اند . درکتاب‌تاریخ سلاطین‌اورامان در باب چهارم چنین آمده : درویش میرمحمدمردوخ‌که شهیر به بابا مردوخه‌است‌از جمله ۹۹ پیرکبار اورامان است عموم مشایخ مردوخی‌ازاوشکیل‌سلسله‌داده‌اندکلمتیں‌باباومیر دلالت دارند براینکه‌بابامردوخه‌سیدبوده است‌زیرااهالی‌اورامان‌کلمه بابا را برسید اطلاق کرده‌اند . در حدود ۹۹۶ هجری بدستور هلوخان‌اردلان که‌یکی‌از حکام مقتدر اردلانیها بود ، بمنظور تدریس علوم و نشر معارف و امامت جمعه شیخ عبدالغفار مردوخی را از قریه دکاشیخان بقریه حس‌آباد که پایتخت سنه‌دژبود منتقل کرده‌اند و از آن‌زمان تاکنون امامت جمعه کردستان منحصرا " در اختیار این فامیل میباشد . خانواده مردوخی اکثر عالم‌و فاضل و ادیب و مؤلف بوده‌اند مانند شیخ‌عبدالقادر مهاجر صاحب تهذیب الکلام و شیخ محمد فخرالعلما و شیخ مصطفی تخته و شیخ حبیب‌الله بابا مردوخ روحانی و آیت‌اللہ‌العظمی‌شیخ محمد مردوخ فرزند دانشمند شهیر شیخ‌عبدالمومن‌امام جمعه .

نوشته احمد سعیدی

اقتباس از نشریات خارجی

طرز برخورد با افراد

بسیاری از مردم که جویای کار بودند یاتقاضای دیگر داشتند و یا خواسته‌اند فکری رابطرف‌مقابل‌بقبولانندبواسطه رفتار یا گفتار ناپسندخودویا طرز لباس پوشیدن و حرکاتی که در همان پنج دقیقه اول ملاقات از آنان سرزده اثر نامطلوب در طرف‌ایجاد کرده و نتوانسته‌انددل‌اورابدست آورند وبه‌مقصودی که‌داشته‌اندبرسند. مثلا ممکن است در ساعت معینی از روز یا شبی که با هم قرار ملاقات داشته‌اند (البته‌بدون‌عذرموجه) حاضر نشده لباس و کفش و کلاه پاکیزه ومرتب نداشته یا در موقع سخن گفتن‌باصطلاح از این شاخ بآن شاخ رفته و جواب کافی بسئوال طرف نداده و یا زیاد حرف زده‌اند. از خودشان تعریف‌وتحسین یا سخن طرف راقطع کرده‌اند بطورخلاصه‌دستورهائیکه‌بزرگان و دانشمندان هر ملت در باب‌گفتگو و معاشرت با دیگران داده‌اند مراعات ننموده و در نتیجه شکست خورده‌اند. دراین‌یادداشت‌چند دستورساده وعملی‌برای حسن‌تأثیر رفتار و گفتار خودتان درملاقات با کسی‌که برای‌اولین دفعه بملاقات او رفته‌اید و گرفتن نتیجه‌ای‌که‌منظور شماست مطابق نظر روانشناسان بیان‌میشود:

در ملاقات اول با دیگران نباید بخود پرداخت یا عصبانی شد و بچپ و راست و بچیزها یا کسان دیگر نظر انداخت بر عکس بایدآرام نشست، قوز نکرد، کنده‌های زانو را بهم نزدیک ساخت، بروی طرف نگاه و به پرسشهای او دقت‌کرد و بقدر امکان جوابهای روشن و مختصر داد. از مبالغه و اغراق یا سوگندخوردن پرهیز نمود خوشرو بود تبسمی بر لب داشت. مزاح یا مطایبه خوب است نه آنکه‌زننده‌وبیمزه‌وخلاف ادب باشد. هیچکس از شما توقع ندارد که کامل و بی عیب باشید.

اماکسیکه‌شما برای‌اولین دفعه بملاقات او رفته و از او تقاضائی دارید انتظار دارد کسیرا ملاقات‌کندکه‌خوش منظر، نیکو محضر ،مودب ، وسادهو با تربیت باشد کاری که انجام دادن آن از عهده شما ساحته نیست از او نعاصا نکنید . یکدسنه ازمردم که شایستگی و لیافت انحام کاری را داشته‌اند بواسطه اثر بدی که درهمان‌پنج‌دقیقه اول ملاقات در ذهن طرف باقی‌گذاشته‌اندنتوانسته‌اندآنرا بدست آورند اما عکس آن نتیجه خوب داده است‌چنانکه شاید شنیده باشید که بعضی اشخاص کسانی‌اند که‌درهمان نظر و برخورداول عاشق زنی شده وبعدا "کارآنها بازدواج کشیده‌است یا باکسی دوستی‌پیداکرده‌وسالها‌باهم دوست بوده‌اند یا در همان برحورد اول در نظر یکدیگر اثر نیکو گذاشته کار خوب بدست آورده‌اند .

ساختمان بدنی‌انسان‌یا بطوریکه‌در بالا ذکر شد سروضع لباس پوشیدن و کفش و کلاه تمیزوپاکیزه‌در ملاقات اولیه با دیگران بسیار مؤثر است لازم نیست لباس ، کفش و کلاه گرانقیمت‌داشته‌باشیداما‌باید شایسته و پاکیزه وزیبنده‌شما باشد . طرز نشستن ، ایستادن ، راه رفتن و لباس هر کس در نزد هر فرد یا جماعت‌حتما "اثر خوب یا بد میگذارد باروی خوش و نشاط و خرمی اما طبیعی باید سخن گفت و شنید موضوع صحبتها را نیز قبلا باید درنظرگرفت‌مثلاکتاب تازه‌ای را باید خوانده و از محتوای مجلات و روزنامه‌ها اطلاع جدید داشته باشید و یا از صفحات تلویزیون مناظر نوی‌راتماشاکرده‌که‌بازگوکردن آنها به اقتضای ذوق ــ و سلیقه طرف و زمان شنیدنی باشد . مقصوداین نیست‌که اطلاعات علمی ، ادبی ، هنری،بامعلومات سیاسی و اجتماعی خودتان رادرهمان‌پنج دقیقه اول بخواهید برخ طرف بکشید و اظهار فضل کرده باشید . در اولین ملاقات‌سعی‌کنید خود را فراموش کنید و آدم تازه‌ای بشوید و اینکار چندان زحمتی ندارد بخود القاء کنید که میتوانید شخصی متین ، جاذب و محبوب طرف مقابل شویدممکن‌است پیش از ملاقات شخصی که منظور نظرشماست در خانه خودتان صفات و رفتاری که ذکر شد قبلا تمرین کنید بدون این‌عمل هم اگر اراده داشته باشید میتوانید در این مبارزه پیروز شوید بدین ترتیب که حواس و افکار خود را جمع کنید و بخود بگوئید که قصدداریدطرف مقابل را در همان پنج دقیقه اول مجذوب و فریفته خود سازید بطور خلاصه با ظاهری آراسته ، خوشروئی ،خوشخوئی ، گفتار شیرین و دلپسند آمیخته با فروتنی و ادب و سخن گفتن ساده و طبیعی خواهید توانست در دل طرف راه پیدا کنید و بمقصود خودتان برسید .

بشیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی بموئی کشی

علی همامی

اسقف انگلیسی و دستبوسی از آقا نجفی

در زمانیکه من در مدرسه عالی انگلیسیها در اصفهان تحصیل میکردم محل مدرسه منزل و باغ حاج امین الشریعه سر پل حاج کاظم بود بعداکه مالک باغ و خانه را برای خودش میخواست و تقاضای تخلیه آنها را نمود اسقف لینس رئیس مدرسه در مقام برآمد که خانه دیگریکه اطاق های متعدد و وسعت کافی و تقریبا مرکزیت داشته باشد پیداکند و بالاخره بعد از مدتها تفحص خانه مرحوم حاج علیرضاخان واقع در پشت مسجد شاه را پیدا کردند کهاز لحاظ تعداد اطاق و فضای حیاط کاملا مناسب بود ولی اشکال بر سر محل آن بود چطور امکان داشت تصور شود که مدرسه انگلیسیهاکه اساسا " برای تبلیغ دین مسیح در اصفهان باز شده بود وطبق حکم آقا نجفی مقتدر ترین و متنفذترین و سیاست مدارترین مجتهد وقت مدرسه کفار نامیده میشد و هرکس فرزندش را بدانجامیفرستاد جز و مرتدین محسوب میگشت و باید حامیان دین مبین ریشش را بتراشند و اورا رسوای خاص و عام نمایند در جوار مسجد شاه و نزدیک خانه آقا یعنی در بزرگترین منطقه مذهبی و مرکز روحانیت مستقر گردد . بالاخره اسقف که تمام جهات و جوانب امر را سنجیده و پیش بینی کرده بود تصمیم خود را گرفت و مدرسه بخانه حاج علیرضاخان انتقال یافت . از روز دوم و سوم که مؤمنین آنحدود از موضوع مستحضر گردیدند بنای غرو لند و بی احترامی و ناسزا گوئی را گذاردند و حتی شاگردان را از دخول بمسجد شاه ممنوع کردند .

هفته دوم انتقال بمحل جدید بودکه یکروز صبح رئیس مدرسه بشاگردهاگفت وضع وخیم است حاکم و نایب الحکومه بعذر اینکه با آنها قبلا " راجع به تعیین محل مدرسه مشورت نشده از خود سلب مسئولیت کرده و با دشمنی روز افزون مردم ادامه کار بسیار مشکل و شاید خطرناک است باید فکری کرد و تدبیری اندیشید سپس به یکی ازشاگردانیکه در آنحدود منزل داشت گفت آقا نجفی چند نفر نوکر دارند و کدام نزد آقا مقرب تر و حرفش مؤثرتر است ؟ شاگرد جواب داد ظاهرا " حاج مسلم بیشتر مورد توجه آقاست و زیادتر از دیگران بهاظهارا تشویق میگذارند . از آن ببعد دیگر قضایا پس پرده انجام میشد و کسی از چگونگی مطلع نمیگردید و فقط سراوش مختصری که شد این بودکه کارها رو براه

شده و سبیل حاج مسلم چرب گشته ومشارالیه قول داده که یکروز که آقا از طرف مدرسه عبور میفرمایند قبلا" بطور محرمانه و مخفیانه اسقف رامطلع نماید .

روزی اسقف سرکلاس فیزیک که خودش تدریس می نمود گفت امروز مطلب مهمی در شرف وقوع است که نتیجه آن یا استقرار ما در این محل است یاویلان و سرگردان شدن و رفتن بنقطه نامعلوم. من که شاگرد اول مدرسه بودم و رویم بازتر بودگفتم شما با این اظهارات ما رانگران و مضطرب کردید خواهش میکنم واضحتر و بی پرده بفرمائیدکه مدرسه آبستن چه حوادثی است ؟ گفت صبح زود حاج مسلم خبرداد که آقا تقریبا دوساعت بغروب مانده از این کوچه عبورمیکندومن ازنیمساعت قبل از آن نزدیک در مدرسه خواهم ایستاد تا آقا تشریف بیاورند سپس جلو خواهم رفت وبعد از عرض سلام دستشان را خواهم بوسید بعد بماگفت شما تصور میکنید آقا چه عکس العملی نشان خواهد داد. هیچکدام نمیتوانستیم کوچکترین حدسی بزنیم که نحوه عمل آقا پس از این دست بوسی چه خواهد بودو ساکت ماندیم .

خلاصه در وقت معهود اسقف بطرف در مدرسه رفت و منهم که بیتاب و بیقرار شده میخواستم برخوردآقا نجفی رابا اسقف مسیحی باچشمان خود ببینم بادو نفر از همشاگردیها بنام مجیدخان خان دائی ومیرزامهدی پس از کسب اجازه از ناظم در هشتی مدرسه بانتظار ایستادیم بعدار ربع ساعت آقاکه بر الاغ سفید مشکی سوار بود و حاج مسلم هم که پیاده در جلو آقامیرفت و افسارالاغ را در دست داشت پدیدار گردیده و بمقابل مدرسه رسیدند اسقف که مثل یک آکتر زبردست همه چیز را قبلا فکر کرده بود سریعا به جلوگام برداشت و سلام عرائی کردو تا آقا آمدبخود بجنبد دست آقا را بوسید و حاج مسلم هم که درسش روانش بودگفت این اسقف مسیحی دوستدار اسلام و مسلمانهاست و بحضرت حجةالاسلام پناه آورده و میخواهد زیر سایه آقا در این مکان بماند و مدرسه اش هم که در آن فارسی و عربی تدریس میشود درهمین جا استقرار یابد .

من که خوب ششدانگ حواسم را متوجه اینمنظره نموده و مراقب اظهارات و حرکات آقاو حاج مسلم بودم دیدم آقاکه در مقابل عمل انجام شده و گیج کننده قرار گرفته بود با آستین پیراهن کهازآستین قبابیرون آمده و آویزان بود گوشه چشمانش را پاک کردو گفت (خیلی خوب باشند ولی دیگر بمن نگوئیدکه هستند) حاج مسلم هم باصدای بلند که در داخل مدرسه شنیده میشدگفت آقا اجازه فرمودند و افسار الاغ آقا را کشید و رفت خلاصه بایک بوسیدن دست مشکل حل شدو این قضیه بغرنج بخوبی و بسهولت خاتمه یافت و از مومنین دیگر اعتراضی شنیده نشدو رفتن شاگردان هم بمسجد شاه آزاد گردید و مدرسه سالها درآنجاماندتا ساختمان کالج درحوالی پشت مدرسه چهارباغ باتمام رسیدومدرسه بدانجا انتقال یافت و مبدل به دبیرستان ادب گردید .

نگارش: ژان‌ویدال ترجمه: کاظم شرکت (شهرین)
مجله : سیانس ا . وی چاپ پاریس

پیکره‌های تاریخی مذهبی

بر خلاف بناهای سنگی پیش از تاریخ که در مناطق مختلف مدیترانه کشف شده و سالهای دراز بعنوان سنگهای صیقلی شده طبیعی شناخته میشد ، پیکره‌های سنگی حجاری شده‌ای‌که‌توسط یک‌باستان شناس فرانسوی بدست آمده نمونه‌های کوچکی از پیکرتراشی در حدود پنجهزار سال‌پیش میباشد .

* * *

حدود سه هزار سال پیش‌هنگامی که تمدن تاریخی در ناحیه خاور میانه در حال شکوفائی بود ، در اروپا تمدنی باخصوصیات کاملا" متفاوت باکندی تمام شکل میگرفت . خاورنزدیک بیدار شده بود ، بر پا ایستاده بود ، و باکوشش پی گیر بکار پیشرفت ادامه میداد ،کهاز آنسو اروپائیان ماقبل تاریخ ، بدون تمدن ، وخط و نبشته ، تازه از خواب بیدار میشدند .

اروپائی‌هابناهائی‌خیلی‌ابتدائی‌ازتخته سنگهای بزرگ و ناهمواری که برچهار ستون نامساوی قرار داده میشد بر پامیداشتند و پیکره‌هائی خشن بصورت انسان باکنده کاری خطوط چهره برروی تخته سنگهای مختلف میساختند .

سالها بود که اینگونه بناهابچشم یکپارچه میآمد بطوریکه باستانشناسان وجغرافی دانان‌آنهارایک‌تخته سنگ‌طبیعی‌تصور میکردند و هیچ بگمان آنها نمیرسید که این سنگها بدست‌انسان‌بر روی هم‌قرار گرفته باشد . ژان آرنال ، باستان شناس فرانسوی ، براساس پیکره‌های حجاری وکنده کاری شده‌ای که بدست آورد ، بسیاری از خصوصیات و جزئیات سنگ تراشی‌ماقبل‌تاریخ‌رازوشن‌ساخت . این سنگ بناها ، که روزگاری اسرار آمیز بودند ، امروز خودبکشف‌اسراردیگری بماکمک می‌کنند . بطوریکه در گذشته و حال ثابت شده‌است این آثار متعلق به یک‌گروه‌مذهبی بین‌المللی بوده است که‌آئین و کیش‌آنها ، سنت‌ها ، مراسم ، و تشکیلات آنها سراسر جهان را شامل میشده ، و دامنه نفوذ آن وسیعتر از آن بوده است کهتا امروز فکر میکردیم .

درنتیجه‌زحمات مداوم دانشمندان ، تعداد ۳۶۲ پیکرنمای سنگی تاریخی تا بامروز بنام‌محل‌هائی‌که‌در آنجا پیداشده‌نامگذاری‌گردیده‌و بترتیب‌شماره ثبت شده است . محل پیدایش‌آنها در یک نوار گسترده از اقیانوس کبیر تاکوههای اورال میباشد . در بالاترین حدشمالی این نوار یک پیکره از آلمان قرار دارد ، در حالیکه در پائین‌ترین حد جنوبی آن یک پیکره‌از اسپانیا ۷۰ سنگ از جزیره کرس ، ۴ سنگ از ایتالیا ، و یک سنگ از یونان بدست آمده است .

بعضی‌ازکارشناسان‌ماقبل تاریخ عقیده دارندکه پیکره‌های سنگی تنها نمایشگر و تن نمای‌الهه های‌مختلف میباشند . عده‌ای دیگر را عقیده بر اینستکه چون پیکره‌هائی‌بشکل آلت مردی ساخته شده‌تن‌نمای خدایان و مردهستند .

ژان آرنال ، باستانشناس معروف عقیده‌داردکه این اظهار نظرها یک مشت حرف بیش نیست .اگر همه پیکره‌هائیکه‌تاکنون پیداشده‌مردباشند ، بایستی میله‌های کارناک و سهم‌هاوکلیسای‌محترم‌ام‌پاریس‌رانیزجزوآنها دانست ، و در مقابل فرورفتگی‌های تابوت‌های مصری یا فرورفتگی‌سنگ قبرهای‌مسیحیان را بعنوان علامت زن بودن قبول نمود . برای

اثبات این مدعا بایستی یک پیکرنمای سنگی ماقبل تاریخ را با دقت تمام بررسی کرد . اما درمورد پیکرههای مذهبی معمولی این کار بیک شوخی بیشتر شبیه میشود ، زیرا بعضی از این پیکرهها ، بویژه آنهائیکه از جزیره کورس بدست آمده نه تنها واقعا "مذکر" است بلکه میتوان از قیافه آنها دریافت که پیکرتراش در یک مورد میخواسته است نشان بدهد که پیکره مذکر است در حالیکه در مورد دیگر خواسته است نشان دهد که نه تنها یک مرد است ، بلکه یک جنگجو است . پیکر تراش ماقبل تاریخ نخواسته است پیکرههای دو چهرهای ارائه دهد .

بغیر از یکی چند موارد استثنائی ، پیکره مذهبی در اثر عوامل جوی سائیده شده است ، بطوریکه انسان خیال میکند بعضی از آنها تنها یک تخته سنگ ساده میباشد . در اینصورت میتوان گفت پیکرههای مذهبی نه یک تخته سنگ ساده است و نه یک مجسمه . تصویر روی آنها و شکل تراش آنها کمتر معلوم و مشهود میباشد . تنها با مشاهده دقیق اثری از صورت ، لباس ، و دستها بچشم میخورد . گاهی نیز برای مشخص ساختن این آثار بکاربردن گچ یا زغال لازم میشود تا بتوان اثر خطوط را نمایان ساخت . البته در پارهای موارد برای مشاهده خطوط و تراشهای پیکری زحمت زیاد لازم میآید تا بدانیم اصالت کار اجداد ماچگونه بوده است .

ژان آرنال پیکرههای مذهبی را به سه گروه تقسیم نموده است :

" مرد " ، " زن " ، و " بدون تشخیص جنس " . معمولترین نمای اینگونه سنگها بشکل بیضی ، نوک تیز ، و چهار گوش میباشد . سر پیکره کم و بیش در انتهای سنگ یا برگردنی باریک مشخص ایستاده است ، و یا اینکه بر روی سطح سنگ کنده کاری شده ؛ ولی در بیشتر موارد ، سر در میان شانهها فرورفته است .

ردهبندی پیکرهها ، آنطوریکه ژان آرنال اظهار میدارد ، از نمونههای کوچک باندازه ۷۰ سانتیمتر ارتفاع شروع میشود که در بیشتر آنها تنها صورت حجاری شده است و سپس پیکرههای ستونی میباشد که بعضی از آنها بر تخته سنگهای بزرگ ماقبل تاریخ قرار گرفتهاند پس از شکل و محل قرار گرفتن آنها آنچه حائز اهمیت است تعیین جنس آنهاست که دراین مورد آنها را میتوان به " الهه سکوت " " الهه مرگ " و " سرهای جعد " تقسیم نمود . در واقع ، تنوع شکل و نمای منابر این پیکرهها بیشتر بستگی به رسم و شیوه دفن و مقبره سازی آن زمان داشته است تا به وضع زندگی و طرز لباس پوشیدن و یا قامت طبیعی آنها در زمان حیات . در پارهای از آنها طرز آرایش مرسوم آن زمان که در دهکدههای ماقبل تاریخ متداول بوده بچشم میخورد . . . لیکن این موضوع که طرز آرایش ووضع سروموی پیکرهها نشانه زن بودن آنهاست درست نیست . برعکس در میان این آدمکهای سنگی ، مردها دارای اکثریت هستند و در پارهای موارد گروهی هم آهنگ را تشکیل میدهند .

دراجتماع امروز ، مرد تنها یک جنس‌متمایز را تشکیل نمیدادهاست ، بلکه مردها بصورت جنگجویان مشخص‌میشده‌اند . برروی‌سینه‌اش اغلب یک " شیئی " حجاری شده‌است چیزی شبیه یک مربع مستطیل ، علامت قدرت و شکوه ،که معمولا " به حمایلی از شانه‌ها آویزان میمودهاند ، و در اصل از چرم ساخته‌میشده است . میتوان تصور نمودکه این شیئی یا علامت شاید شیپورجمع ، شیپور شکار ، یک حنجر ، قداره ، و یا یک جعبه سنگ چخماق بوده است .

نمونه‌هائی از آن اشیاء کماز چوب و یااستخوان حیوانات ساخته‌شده ، امروز موجود میباشد واز کاوشهای مربوط به‌ماقبل تاریخ بدست آمده است گواه این مدعاو نمایشگر اصالت این فرضیه‌هاست .قدیمی‌ترین‌این‌اشیاء ، براساس محاسبه باکاربن ۱۴ ، به ۲/۵۰۰ سال‌پیش‌از زمان‌مامر بوط میشده . و این نیز بدیهی است‌که انسان روزگاری تیرو یاکمان و تیردان را بر روی شانه چپ خود حمل میموده است .

زنها فاقد این " علامت " هستند ، و در عوض با گردن بند و سایر تزیینات آراسته شده‌اند . عموما "موهای بلند انبوهی بر پشت و گردن آنها ریخته و قلاب‌بزرگی بکمر بند روی باسن آنها متصل است . وضع ظاهری آنها آرام‌و خالی از هرگونه تعرض و رزمجوئی است ، تا آنجاکه‌نه‌تنهابرآمده‌نیست ،بلکه‌کمی‌توخالی‌هم هست . در نتیجه همین تفاوت جزئی است که ثابت میکند شش پیکرمذهبی واقع در فرانسه و یک پیکره ایتالیائی ،که مربوط بیک‌دوره ویژه‌ای هستند فاقد این علامات بوده و در واقع درین دوره تغییر جنس داده‌اند .واقعیت‌امر این بوده است‌که پیکر تراشان برای‌مدت زمانی در مشخصات ظاهری مرد و زن تغییراتی داده‌اندکه‌از آنجمله حذف "علامت " در سینه مرد واز بین بردن سینه‌های برجسته مرد بوده است ،و باصطلاح‌پیکره‌های مذهبی برای اولین بار زن پیکر شده‌اند .امااز‌قرائن‌اینطوربرمیآیدکه متمایل‌رفته رفته باین نقص پی برده و دستور داده‌اند آن "علامت " دردست مرد دوباره حجاری شود . این بار بطوریکه مشهود است هنرمند سینه‌راست‌مرد راکه در طرفی بوده که " علامت " قرار میگرفته فرورفته حجاری مینموده و تنهاسینه چپ‌را برآمده میساخته است . لیکن این روش هم به‌مروروزمان‌منسوخ گردیده و زمانی‌رسیده‌است‌که کلیه علامات برای نشاندادن پیکره بصورت مرد از بین برده شده‌او بجای‌آن‌گردن‌بندی‌زنانه خیلی بزرگ در پنج رشته روی‌سینه پیکره حجاری نموده‌اند . . .

پیکره‌هائیکه جنس آنها مشخص‌نیست بنام " نامشخص " شناخته میشوند زیرا تنها صورت‌آنها‌بربالای‌تخته سنگ مشخص شده است . گاهی دیده شده است‌که سر تنها قسمت حجاری‌شده‌پیکره‌است و تمام قسمتهای دیگر را که تنها یک تخته سنگ است تحت الشعاع قرار میدهد . اینگونه سنگها بیشتر در مناطق دور دست پیدا میشوند ، ومتعلق به سه

هزار سال پیش میباشند . پیکره‌های دیگر باحالتی مشابه هستند منتها پیکر تراش سر را بطورکامل حجاری نموده ولی از زیر چانه ببعد کارتراشیدن راموقوف نموده و اینکار نه از روی عمد ، بلکه برحسب تصادف بوده است .

ژان آرنالد میگوید "آثار مذهبی بین‌المللی پیش از تاریخ" بر خلاف آنچه در امروز متداول است نمیتوانست کلیه ایدئولوژیهای مربوط بخودرا از طریق وسائل ارتباطی معمولی ابراز نماید .اگر مرکز ترویج و اشاعه مذهبی بعلت نارسائی وسائل ارتباطی ، و نبودن خط ونبشته ، ناشناخته میبود ، تبلیغات کنشی وآئینی با وسائل دیگری به‌حیات خود ادامه میداد . پیام‌ها وگفتارهای مذهبی توسط کارکنان معادن مس ، طلا ، و قلع ، و فروشندگان و پیله‌وران این ملزومات در اطراف ناحیه‌های بسیار دور دهان بدهان بازگو میشد . وتقریبا" همه از آن آگاهی مییافتند . گاهی اوقات بادیه نشینان درکوچهای خود وحتی شبانانی که در یک منطقه ساکن بودند در ترویج و اشاعه دستورات مذهبی مستقیما" دخالت داشتند . همانگونه‌که کاوشهای همکار بریتانیائی من آقای جیمز ملارت در ناحیه کاتال هیوک گواهی میدهد ، مذهب در آن زمان جنبه آسمانی نداشته است بلکه یک [illegible] العمل

زمینی بوده که بیشتر در اطراف زندگی عصر سنگهای صیقلی دور میزده است . و اموریکه مذهب درباره آنها به بحث و راهنمائی میپرداخته عبارت بوده‌اند از کارهای زندگی روزانه آئین شکار ، آئین گله داری و دامداری ، روشهای کشاورزی تازه پدید آمده ، و دستورات مختصری در باره طول عمر که بشر از طریق پرستش ارواح مردگان انجام میگرفته است . پیکره‌های مذهبی آن زمان بصورت مرد و زن تراشیده شده‌اند ، و هیچ ارتباطی باجنبه‌های روحانی افلاطونی و ماوراء الطبیعه ندارند .

اینک دلیل تقسیم پیکره‌ها به مرد و زن راکه تاکنون نادیده گرفته شده بود میتوانیم از روی آمارهای موجود بدست آوریم . پیکره‌های مرد پیداشده مربوط به سه هزار سال پیش از زمان ماکه سلاح‌های مختلف بدست دارند دوسوم ($\frac{2}{3}$) کل پیکره‌ها را تشکیل میدهند و پیکره‌های زنها تنها یک سوم ($\frac{1}{3}$) این تعداد است . در مقابل تعداد پیکره‌های مرد سلاح بدست که در دو هزار سال پیش پیدا شده است نود در صد (۹۰ در صد) و تعداد پیکره زنها در همان زمان تنها ده در صد (۱۰ در صد) میباشد . آیا این آمار دلیل بر شدت گرفتن جنگها و زد و خوردها نیست ؟

اشاعه آئین و مذهب‌های ماقبل تاریخ در سطح بین‌المللی توسط پیکر تراشان و مبلغین صورت میگرفت که در کیش خود متعصب بودند و در مسافرتهای خود نقاط دور دست تبلیغ میکردند و لزوم تراشیدن و بجای گذاشتن پیکره‌ها را یاد آور میشدند و گاهی نیز خود آثاری از پیکره‌ها برجای میگذاشتند .

یکی از ساکنین فرانسه ، تنها یا باتفاق فامیل خود به گرنادا واقع در اسپانیا کوچ مینمود . درآنجا صنعت پیکره مذهبی تراشی خود را دائر میکرد و مورد استقبال عموم قرار میگرفت .

یک ایتالیائی از اطراف اسپریا میرفت و در ناحیه رودزمسفر میشد . روز بعد شروع بکار میکرد و پس از چندی در شکارگاه معروف ناحیه پیکره‌ای بسبک ایتالیائی برپا میداشت ... نفوذ هنری نیز بنوبه خود در میان هنرمندان متداول بود .

پیکره مذهبی نووورپر کاسک (مربوط به روسیه) بیک پیکره مذهبی ساخته شده در ایتالیا برای همان منظور ، بی شباهت نبود .

پیکره های مذهبی یافته شده در لاریسای یونان وکلیه پیکره‌های یافته‌شده در صورت فرانسه دارای گردن بند هستند ، و شکل سینه ، کمر بند ، زانوها ، و بازوها در همه آنها تقریبا " یکسان است .

۳۶۲ پیکره مذهبی در سراسر جهان بدست آمده که

۲۰۹ عددآن از فرانسه بوده است .

آلمان	۱ عدد
بلغارستان	۱ عدد
اسپانیا	۵ عدد
فرانسه	۲۰۹ عدد
یونان	۱ عدد
ایتالیا	۵۷ عدد
پرتقال	۵ عدد
رومانی	۲ عدد
سویس	۳۱ عدد
اتحاد شوروی	۵۰ عدد
جمع	۳۶۲ عدد

سنگهای‌لازم برای ساختن پیکره از همان محل و یا نواحی نزدیک بآن‌تهیه میگردیده است . سنگهای‌خاکستری‌مانندگرانیت‌و نیز سنگ سماق را برای پیکرتراشی‌ترجیح میداده اند و این در صورت وجود داشتن این سنگها در دسترس بوده است . اما در دشتها از سنگ‌های رسوبی ، باوجود یکه دوام کمتری داشته ، استفاده میشده است . شکل سنگها و ابعاد آنها برای پیکرتراشی مهم نبوده است ، اما در بیشتر موارد ترجیح‌میداده‌اندکه سنگهاتازه‌ازز‌یرخاک بیرون آورده شده باشد ، زیرا در اینصورت‌از سایش‌های بادوباران و یخبندان‌درامان‌مانده و سالم میبوده‌اند . در باره چگونگی استخراج و حمل این سنگها هیچ‌اطلاعی‌دردست‌نیست . در صبر و تحمل انسان ماقبل‌تاریخ تردیدی‌نیست و بنابراین برای‌برکانیدن‌صخره‌هاآتش و آب را بطور متناوب بکار میبرده‌اند . اگر هم در باره روش و ابزار کار آنها اطلاعی‌نداشته باشیم . نمونه‌کارهائی‌که امروز در دست ماست ظرافت و دقت کار آنها را گواهی می‌کند .

پیکره‌های ساخته شده‌از سنگ گرانیت ،پس از کشف آهن ، اسلوب و روش دیگری را نشان‌میدهند .دراین‌زمان‌سوراخهائی‌بفاصله ۱۰ تا ۳۰ سانتیمتر در سنگ بوجود میآوردند و درآنها تکه‌های چوب حرد میبردند .سپس‌آن‌میخها را باضربه‌های محکم میکوبیدند تاسنگ‌ازهم‌جداشود .بنابرین‌اندازهٔ پیکره‌های تاریخی بسته به میل آنها و اندازه‌هائیکه

در نظر داشتند ساخته میشده است . پس از تراشیدن پیکره که با ابزاری از سنگ چخماق صورت میگرفته ، ناصافی‌های آنرا باابزارهای کوچکتر و دقیقتر میگرفته اند و در آخر کار برای صیقلی ساختن سطح پیکره‌ازشن‌وآب ، با سائیدن‌های پی در پی استفاده مینمودهاند .

درپایان پیکرتراش ، ساختن و بوجود آوردن ریزه‌کاریها و خطوط چهره مستلزم وقت زیادی بوده‌است . پیکرتراشان ماقبل‌تاریخ از روشهائی که کار را آسان کند و در وقت صرفه جوئی کند آگاهی نداشتند . چون سنگ خیلی سخت بوده‌است پس از صاف‌کردن مختصری به‌تراشیدن و ساختن خطوط چهره‌میپرداختهاند . پیکرتراش در ساختن هیکل و چهره دقت می‌کرده که نتیجه کارش برای نشان دادن هدف و منظور کافی باشد .

ازیادداشت‌های ژان‌آرنالد مطالب زیر را میتوان نتیجه‌گیری‌نمود .

۱ــ از جدول پیشرفت و تکامل مذاهب‌میتوان دریافت‌که آئین پیکره های مذهبی پس‌ازمذهب‌دوره ساختمان بقاع چهار ستونی‌مذهبی سنگی که به ۴/۰۰۰ سال تا ۲/۵۰۰ سال‌پیش‌از زمان‌ما مربوط میشود ، پیدا شده است . در واقع میتوان آنرا نخستین مذهب غربی که دارای علامات و نشانه‌های‌حجاری شده است بحساب آورد .

۲ــ برخلاف عقاید‌مختلفی‌که‌درین‌باره‌بیان شده است ، پیکره های تاریخی مذهبی مانند بقعه‌های مذهبی‌بنیان بریتانیائی‌و یانورویک ندارند ، بلکه یک پدیده‌ای اساسا" مدیترانه‌ای هستند . از میان ۲۰۹ پیکره مذهبی یافت شده در فرانسه تعداد ۱۸۸ عدد آن از مرکز فرانسه بدست آمده است .

۳ــ فراوانی پیکره‌های مذهبی‌تاریخی درکشور فرانسه ، نه‌تنها بدلیل آنستکه‌این ناحیه از اروپا درگذشته از وفور نعمت بیشتری بهره ور بوده‌است . بلکه برای این است‌که پیروان این‌عقیدت‌بیشتر بفرانسه کوچ کرده‌اند تا بنقاط دیگر .

۴ــ روش‌زندگی‌پیکرتراشان پیکره‌های مذهبی تاریخی درزمانهای مختلف و نواحی مختلف‌متفاوت‌است . ازاواسط عصر سنگهای صیقلی شده ، طایفه و یا ایل تشکیل گردیده است و در اینصورت سلسله مراتبی برای رؤسای آن بوجود آمده و هر دسته از طایفه و یا ایل موظف‌بانجام کاری بوده اند‌که ازآنجمله دسته‌ای وظیفه تراشیدن پیکره‌های مذهبی تاریخی وکارگذاشتن آنها را بعهده داشته اند . مطالعه در وضع این پیکره‌ها اطلاعات و سوابقی را که ما از اروپای قبل از تاریخ داریم تغییرنمی‌دهد .

۵ــ پیکره‌های‌تاریخی‌مذهبی‌به سئوالات ما در باره اروپای سه هزار سال پیش پاسخ میگوید ، بهمانگونه که بقعه‌های تاریخی و پیکره‌های یافت شده در بین‌النهرین و مصر از گذشته آن سرزمین‌ها حکایت می‌کنند ، با این‌تفاوت که‌بناها وآثار پیش‌ازتاریخ بین‌النهرین نه‌تنها بمراتب ظریفتر و هنرمندانه‌تر ، بلکه‌سرشار ازنبوغی بی‌نظیراند که جدا از اروپا آنهمان [illegible]

دکتر اکرم بهرامی
دانشگاه تربیت معلم

وزرای دورهٔ غزنویان ۴

ابومحمد الحسن بن مهران ــ با روی کار آمدن فرخزاد بن مسعود وزارت به خواجه حسن بن مهران رسید. حسن در دوران حکومت محمود وزارت و نیابت پسرش محمد را داشت [۱]. فصیحی او را نایب و کدخدای سلطان محمد بن محمود مینویسد [۲]. حسن بن مهران در دوران فرمانروایی سلطان محمد بنابر مقتضیات زمان مانند اکثر بزرگان دربار محمودی جانب مسعود را گرفت. خواندمیر مینویسد: "چون سلطان به ریاض رضوان انتقال فرمود حسن نه حسن درایت رعایت جانب سلطان مسعود کرده خود را از تکفل امر وزارت معاف داشت" [۳]. و چون سلطان مسعود بر برادر غلبه کرد و زمام امور را بدست گرفت امر اشراف خزانه را به وی تفویض کرد. و حسن بن مهران پس از مرگ عبدالرشید وروی کار آمدن فرخزاد بن مسعود منصب وزارت یافت. "بشیوهٔ کفایت و درایت و غنا و دها" [۴] وزارت کرد. این وزیر پس از دو سال از مقام خود عزل و محبوس گشت و باقی عمر را در زندان گذراند و در همانجا نیز درگذشت [۵].

خواجه ابوبکر صالح ــ فرخزاد پس از عزل حسن بن مهران، ابوبکر صالح را به وزارت انتخاب نمود. مردی مدبر و کاردان بود. قبل از رسیدن به این مقام مدت سی سال در دیار هند "حاکم وزیر و متصرف بودو" برعم صاحب جامع التواریخ در آن دیار آثار پسندیده بحیز ظهور رسانید" [۶]. در تیراندازی وسواری سرآمد اقران بود. ابوبکر به حکم فرخزاد وزیر شد و تا پایان حکومت فرخزاد این سمت را حفظ کرد. در اوایل سلطنت ابراهیم بن مسعود به ضرب تیغ غلامان ترک کشته شد.

ابوسهل خجندی ــ الوزیر ابوسهل الخجندی مردی دانشمند و فاضل از شهر خجند از بلاد ماوراء النهر بود [۷]. درباره وی مینویسند: از فحول افاضل عصر و قروم مصاقع دهر [۸] بود و در دوران حکومت ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود (۴۵۱ ــ ۴۹۲) به وزارت انتخاب شد [۹]. قبل از رسیدن به این سمت ابوسهل خجندی مدتی منشی درگاه سلطان محمود و سلطان مسعود بود. این وزیر فاضل و دانشمند در پایان عمر گرفتار غضب سلطان ابراهیم شد و سلطان بروی متغیر گشته "میل در چشم جهان بینش کشید" [۱۰].

عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد ــ

الوزیر عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد پس از عزل ابوسهل خجندی وزارت سلطان ابراهیم را یافت او پسر ابونصر احمد بن عبدالصمد وزیر سلطان مسعود است که پس از وفات احمد بن حسن میمندی به وزارت انتخاب شده بود. عبدالحمید مدتها وزارت سلطان ابراهیم و پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم را بر عهده داشت. در نسایم الاسحار آمده است: مدت بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و مدت سی و هفت سال وزارت سلطان مسعود بن ابراهیم معانقت نمود[1]. البته به نظر درست نمی‌آید چون اولا " سلطان ابراهیم و پسرش مسعود از سنهٔ ۴۵۱ تا ۵۰۸ هـ فرمانروایی داشتند که رویهم ۵۷ سال میشود درصورتیکه ۲۲ سال و ۳۷ سال رویهم ۵۹ سال است و مبدانیم که سلطان ابراهیم در اوان کار ابوسهل خجندی را به وزارت داشت. و عقیلی این مدت را ۱۶ سال مینویسد[2] که به نظر درست تر است چون تمام مدت سلطنت ابراهیم بن مسعود ۱۶ سال بوده است.

مورخین عبدالحمید را در کفایت و لیاقت بسیار ستوده‌اند او را حتی از پدرش: ابونصر احمد بن عبدالصمد نیز بالاتر گرفته‌اند. خواندمیر مینویسد: " او در نشر معدلت و انصاف وقطع مواد جور واعتساف واحیای مراسم مبرت واحسان و امحاء لوازم بدعت و طغیان بر پدر نامدار خود راجح بود "[13]. استاد ابوالفرج الرونی در مدح این وزیر گوید:

" ترتیب فصل و قاعدهٔ دین و رسم داد ــ عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد "[14]

عبدالحمید در اوایل سلطنت سلطان بهرامشاه بن مسعود کشته شد.

۱ــ لباب الالباب ، محمد عوفی ، ص ۲۰۶
۲ــ فصیحی خوافی ، مجمل ، حوادث سال ۴۴۴
۳ــ دستورالوزراء ، خواندمیر ، ص ۱۴۶
۴ــ نسایم الاسحار ص ۴۶
۵ــ آثارالوزراء ، ص ۱۹۵
۶ــ دستورالوزراء ص ۱۴۶
۷ــ شاید این وزیر با خاندان مشهور خجندیان که بعدها در دوران حکومت سلاجقه در اصفهان قدرت و شهرت فوق العاده داشتند بستگی داشتند .
۸ــ نسایم الاسحار ص ۴۶
۹ــ آثارالوزراء ص ۱۹۵ و نگاه کنید به مجمل فصیحی .
۱۰ــ دستورالوزراء ص ۱۲۷ = آثارالوزراء ص ۱۹۵
۱۱ــ نسایم الاسحار ص ۴۶
۱۲ــ آثار الوزراء ص ۱۹۵
۱۳ــ دستورالوزراء ، ص ۱۴۷
۱۴ــ آثارالوزراء ص ۱۹۶

خاطرات سردار ظفر

۲۳

سردار محتشم ـ سردار ظفر (عکس از آقای نعمی اعزاز)

چون وارد رامهرمز شدم پرویزخان پسر مرحوم اسفندیارخان راکه آنوقت حاکم رامهرمز بود مسجدسلیمان فرستادم برای اینکه جمعیت از بختیاری بیاورد چون سال قحط و گرانی بود غله هم نبود بختیاری‌ها هم چون چارپایان‌شان گسسته بودند پرویزخان نتوانست سوار باندازه‌کفایت حاضر کرده بفرستد سردار فاتح هم تب کرده بود سردار اسعد هم اهل این کار نبود لاجرم خودم حاج آقا عبدالکریم وحاج اسداله عابد را برداشته رفتم مسجد سلیمان میان ایل بختیاری بعضی را به محبت و ملاطفت و برخی را تهدید و ابزار حرکت داده اردوئی فراهم کرده با خود برامهرمز آوردم تا اینکه ماه دوم بهار وارد بهشت بود خوزستان از گرما توگفتی کوه آتش فشان را می‌ماند چون اردو وارد رامهرمز شد پس از دو سه روزی شنیدم ناخوشی و وبا در اردو بروز کرده چند نفر راهم کشته این خبر بسیار موحش و بد بود خبر دیگر که از خبر وبا بدتر بود خبر رئیس الوزرا شدن صمصام‌السلطنه بود چون من از او رنجیده بودم بعداً " مرتضی قلی‌خان هم با من بدرفتاری کرده بود از او هم رنجش داشتم .

هوای رامهرمز گرم است من هم با اردو در چادر منزل داشتم گاهی هم در زیرزمین که بنا " سردتر است یعنی گرمای آن کمتر است میرفتم .

حبیب الله خان پسرمرحوم اسفندیار خان را با عزیزالله خان احمد خسروی با یک عده سوار و یک عراده توپ کوهستانی که از ییلاق با خود آورده بودیم به بهبهان فرستاده بودم حبیب‌الله خان با یورش برج‌های آنها را گرفته اردوی او خوب جنگ کرده بودند بار مجدداً " در حومهٔ ملکی خودمان بنای شرارت را گذاشتند معلوم است اشرار کهگلویه جز دزدی و آدم‌کشی کار دیگر ندارند .

من بانگلیس‌ها گفتم اگر صمصام‌السلطنه رئیس الوزرا باشد من نمیتوانم کهگلویه بروم برای اینکه در کار من اخلال می‌کند و من موفق بانجام کار خود نمیشوم درست هم گفته بودم می‌دانستم که او بدنیت و خیال مانع پیشرفت کار می‌خواهد بود انگلیس‌ها گفتند ما قول میدهیم که صمصام السلطنه دو ماه بیشتر رئیس الوزرا نباشد همین قسم هم شد پس از دو ماه منفصل شد .

کسانی که این تاریخ را می‌خوانند تعجب می‌کنند که برادر بزرگ رئیس‌الوزرا می‌شود برادرکوچک اعتراض میکند و جای تعجب هم هست ولی اگر در دوره ما بودند و کارهای ما خوانین را می دیدند که همه در صدد یکدیگر قیام می‌کنند و هر یک فکر خرابی کار دیگری است هیچ تعجب نمی‌کردند .

باری با سوار بختیاری و یکصد نفر انگلیسی با استعداد کامل که روی هم هزار سوار وپیاده می‌شد حرکت کردند برای بهبهان حاج ابوالفتح و حاج آقا عبدالکریم در اردو بودند

و با هم رقابت داشتند می دیدم بودن هر دو را در اردو صلاح نیست باید یکی از آنها نباشد حاج ابوالفتح را فرستادم بیلاق در سلطان آباد اسکندرخدری و محمد صالح بفاصلهٔ ده ساعت ساخوسی و با در گذشتند اردوی انگلیس یک میدان دور از ما چادرمی زدند یک نفرطبیب هندی هم با آنها بود دو ارابه توپ قاطری داشتند که لوله‌های آنها جدا می شد و چهارپاره می شد و به پشت قاطر بسته حرکت می‌دادند ده نفر انگلیسی و بود نفر هندی بودند.

روز سیم رسیدیم خانزان عزیز خوبعانی قراش باشی من بود. ده قدم پیش یا بیش فاصله نبود مبتلای وبا شد بستر اهل اردو وحشت کردند فردای آن روز عزیز در همان خایزان وفات یافت دو نفر دیگر هم در خانزان ساخوسی وبا در گذشتند از بیرهای من بهاعلی محمد خان سالارظفر در اردو بود نوشتیم صارم الملک هم آمد از خانزان حرکت کردیم برای بهبهان وبا تمام شد و گرمادامن گیر ما گردید نزدیک بهبهان لب رودخانه کردستان اردو زدیم سردار فاتح و صارم الملک و کاپیتان نیل و صاحبمنصبان انگلیسی با توپخانه و هرچه سوار و پیاده از بختیاری آورده بودیم با شکرالله خان نوراحمدی و حسین خان بهمهٔ محمد حسین خان خلیفه بهمهٔ با علی محمد خان پسرم و حبیب اله خان پسر برادرم در نزدیکی قلعه لنده بودند از لب گدار کردستان دو فرسنگی بهبهان برای تنگ تکاب حرکت کردندمن و سردار اسجع با معدودی آمدیم برای بهبهان حبیب‌الله خان با جمعی نزدیک برج رمضان طیبی بود کار باو سخت شده بود سالار ظفر را بکمک او فرستادم اردوی بزرگ هم با توپ ها رسیدند طیبی‌ها بگمان اینکه امسال هم مانند سال گذشته است سخت پایداری کردند دو نفر از بختیاری‌ها را هم کشتند تا گاه توپ‌ها را به برج‌های آنها بسته برج‌هارا ویران کردند وچندین از آنها کشته و زخمدار شدند بقیه برج‌ها را رها کرده رفتند و قلعه لنده که قلعه محکمی بود بختیاری ها رسیدند نزدیک قلعه لنده توپ‌ها را بستند بقلعه لنده شلیک کردند افسوس سر توپ که همراه آورده بودند اگر چه توپ قلعه لنده را خراب نکرد ولی رعبی در دل طیبی ها و بهبهانی‌ها انداخت زن و بچه خوانین طیبی از قلعه بیرون آمده بناه باردوی بختیاری آوردند رؤسای ارد وچادری جداگانه برای زنان آنها زدند توپخانه هم شلیک را بس کردند کار قلعه لنده تمام شده مالیات از آنها باگروی گرفته رفتند برای قلعهٔ رئیسی که چند سال قبل صمصام السلطنه و سردار جنگ رفته بودند و کاری از پیش نبرده بودند اردو حمله به قلعه رئیسی آورد علی‌مرادخان کور بزودی قلعه را تسلیم کرد و قلعه را نگذاشتند خراب کنند قلعه را بدست محمودخان چهار لنگ کیورسی طرفدار علی‌مرادخان کور که بستگی باولاد مرحوم حاج ایلخانی داشت سپردند همین علی مرادخان کور سال‌ها مشغول دزدی و آدم کشی بود و شرارت را بمنتهی درجه رسانیده بود

اورا بایستی بکشند و سرش را ار سر مردم رفع کنندو در همین‌حیال‌هم بودیم ولی سردار اسحع ار اوحمایت‌می‌کردو راصی‌نمیشد که این حار از سرراه مردم برداشته شود بهر حال کارآنحا هم‌حاتمه پیداکرد اردو برای قلاع دیگر حمله‌آوردند دیگر تمام تسلیم می‌شدند و مالیات و گروی می‌دادند ار آنجا اردو برای‌قلعه آرارد مطفرحان بویر احمدی گرمسیری حرکت‌کرد قبل ار رفتن برای قلعه آرارد حاج آقا عبدالکریم پیش‌من آمده شکایت ار حاج عابدکرده‌گفت‌من‌او را حواهم‌کشت‌من او را منع‌کرده نصیحت کردم و گفتم ار حیال باطل در گدر و او را مراجعت دادم باردو .

مطفرحان بویراحمدی پانصد تومان بحاج آقا عبدالکریم وعده داده بود که نگدارد اردوی‌بحتیاری‌بردیک‌قلعه‌او برود حاج آقا عبدالکریم که‌من در این‌کتاب گاهی‌ارِاو تمجید کرده‌ام یک مرتبه مانند مردم دیوانه افتاد در میان اردو که من دیرور ار برد سردار طفر آمده‌ام همه شماها هم میدانیدکه سردار طفر اسرار حود را ار من پوشیده نمیدارد قرار است پس‌ار فتح آرو شما را بفرستند سرار و دیگر بارکسی شما بحتیاری عیر ممکن است ابل‌وحسی‌که چنین سختی ار وریر و مشاور و مستبرس نشوند معلوم است چه حواهند کرد سوگندها یاد کردندورن طلاق شدند اگر ار لب آن رودحانه‌که اقامت‌کرده‌اند بروند برای قلعهٔ آروهرچه حوانین‌و رؤسا قسم یاد کردند که سردار طفر ارین قصیه بی‌حبر است قبول نکردند این حبر در بهبهان بمن رسید امیر قلی‌حان حدر سرح را فرستادم برای اردو که بی‌اطلاعی‌مرا بآنهاحبرداده‌نگدارندباردوفرنت حاج آقا عبدالکریم را بحورند حاج عابد هم با امیر قلی‌حان متحد شده‌گفتند حاج آقا عبدالکریم برای پانصد تومان که مطفرحان باو وعده داده این دروغ را انتشار داده سردار فاتح و صارم‌الملک گفتند اگر بحتیاری‌ها نباشندماحودمان‌برای‌گرفتن قلعه مطفرحان میرویم کاپیتان نبل رفت ناصری بهرحال پس اردورورهمانهاکه‌قسم‌حورده بودند ورن طلاق گفته بودند تمام ار آب گدشته رفتند برای قلعه مطفرحان‌وکارآن‌قلعه‌را هم بحوبی‌اصلاح کردند و اردو را حرکت دادند برای بهبهان حاج‌آقاعبدالکریم‌هم‌ارکار حود پشیمان شده بود ولی پشیمانی ارکار رفت سودی ندارد اکنون که‌ارکارکهکلویه‌فراعت یافتیم واردوپس‌ار انحام کار قلعه مطفر حان به‌بهبهان آمده چهل و پنح رور ار تابستان می‌گدردوبا هم در کهکلویه سرایت کرده اول علی محمد حان را که حان‌قلعه‌لنده‌بود کشت سرتیپ حان گروی او بود سرتیپ حان مردی آراسته و عاقل و ریرک‌بودپس‌ار علی‌محمد حان او نایستی حان نشود چون قانون آنها این بود که هر که در حانواده‌سالش‌بیش‌است او بایستی حان شود فرستاد پسرش آمد او را در اردوگروگان نهاده حود رفت ار برای قلعه لنده برای ترتیب کار حود .

دراین‌هنگام صمصام‌السلطنه را ار ریاست وررائی معرول‌کردند او دست ارکار حود

بپردازند استعفا بداد احمد شاه حکم کرد که از اداره‌جات کسی پیش او برود بلیس هم مأمور شد که نگذارد کسی نزد او برود در باب وزرا می‌خواستند نوبت‌الدوله بدهند صمصام السلطنه را به بعضی ملاحظات و مقتضیات موقتاً در باب وزرا دانند علی‌الجمله صمصام‌السلطنه کناره جوئی کردند باختیار بل از روی اجبار او را برداشتند یکباره گرفتن و اکنون سال‌ها از عزل او میگذرد و استعفا نداده و خود را رئیس الوزرا می‌داند .

در این وقت خبر مرگ ظل‌السلطان را تلگرافاً " دادند که بدردبندی گرفتار شده بعضی سرطان معده دانسته و بعضی شده بود اطبا بصارم‌الدوله گفته بودند که این دیگر اسباب زحمت خود و دیگران شده و از سر گند معده دارد باکراه باسیستی بیش اورفت او را راحت کنند شما هم راحت نشوید صارم‌الدوله هم او را مسموم کرد اگر چه نمیتوان باور کرد که صارم‌الدوله پدرش را مسموم کرده باشد لکن بعض هم نمیتوان کرد که او را مسموم نکرده برای اینکه کسی که مادر خود را بکشد پدر کشتن برای او اشکالی ندارد و عجبی نیست عجب اینجاست با این دو جنایت دو سال پیش وکیل اصفهان شده بود خوانندگان بس از ما ارس مشروطیت متحیر می‌مانند که چگونه یکنفر جانی مادر کش ، پدرمسموم کن وکیل ملت میشود و در پارلمان بر کرسی وکالت می‌نشیند برای اصلاح کار ملت .

پدرکش پادشاهی را نشاید　　　وگر شاید بجز شش مه نپاید

ظل‌السلطان با چگونه این ثروت که بر بخش خونهای ناحق گرد آورده بود گذاشت و گذشت وزر و وبال بر گردن او ماند و زر و مال نصیب دیگران شد او خود دردوزخ گرفتار عذاب الیم است و میراث خواران از ثروت او در بهشت نعیمند ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه بود ولی چون مادرش از طبقات پست بود ولیعهد نشد .

در سال ۱۳۱۴ قمری که من حاکم بهبهان بودم دارالحکومه عمارتی عالی داشت و باغی بسیار خوب در این سال که ۱۳۳۶ قمری است و من در بهبهان حکومت دارم آن عمارت ویران و آن باغ مقام جغدان شده است آری هر بنائی ویران می‌شود و هر زائیده شده‌ئی می‌میرد آری ، له ملک ینادی کل یوم　　لدو اللموت و ابنوالخراب .

بهبهان از روزگاران پیش حاکمش از خارج معین می‌شد یعنی غیر از اهل بهبهان کلانتری آنجا میرزا قوما و میرزا منصوران سادات بهبهان بودند بعضی اوقات هم حکومت با میرزا منصور بود میرزا علی‌رضاخان نوه میرزا منصور بود مالیات کهکلویه را همین کلانتران ضامن خوانین کهکلویه می‌شدند و گرفته بحکام می‌پرداختند . زمانی که خواستیم از بهبهان برویم آقا داود احمد خسروی و آقا عزیزالله احمد خسروی را نایب‌الحکومه کرده معدودی سوار هم آنجا گذاردیم و با فتح و فیروزی و گروی زیاد که از خوانین ایلات آنجا گرفته بودیم رفتیم

رامهرمز هوا بسیار گرم و چهل و چهار درجه بالای صفر بود بواسطه آنجا اقامت کنیم رفتیم برای مال‌امیر باد گرم از رامهرمز تا باغ ملک دنبال ما را رها نکرد چون باغ ملک رسیدیم آن بادگرم در همانجا ماند و ما رفتیم برای مال‌امیر .

پانزدهم جوزا از رامهرمز برای بهبهان رفتیم سیزدهم اسد از بهبهان مراجعت کردیم هفدهم اسد از رامهرمز رفتیم برای ییلاق بیست و هشتم اسد وارد مال امیر شدیم و از آنجا برای ییلاق حرکت کردیم و چهارم سنبله بخانه‌های خود رفتیم بیست و هفتم سنبله رفتیم چغاخور بمقر حکمرانی و مشغول انتظام املاک و گرفتن مالیات شدیم .

هنوز ما بییلاق نرسیده بودیم امیر مجاهد نخیله و دشتیه راه امیر حسین خان را رده او را فریب داده بود که باید اردوئی برای نسبه رضا و جعفر قلی تهیه کنیم انگلیسها هم وعده داده اند پول بمانند هند اردوئی گردکرده رفتند و خرمهین را محاصره کردند بنابه محصورین از قلعه بیرون آمده ناصر پسر حاج آقا جواد را با یکنفر گله بندی کشتند و فرار کردند رفتند انگلیسها هم پول که وعده کرده بودند بدهند ندادند اردوی امیر مجاهد و امیر حسین خان با سرشکستگی مراجعت کردند .

دراین هنگام به‌سعایت آقا لطفعلی صارم‌السلطان و امثال لشکر آقا خدار رحم احمدی رؤسای ها برضد ما قیام کردند و عهد کردند که دست از ایلوا و شورش برندارند با وظایف و حقوق آنها افزوده شود و حال آنکه مکرر نوشته‌ام اعتماد و اعتباری بعهد و پیمان بختیاری‌ها نیست عهدی که نبندند زود می‌شکنند هزارها جمع می‌شوند عهد و پیمان می‌کنند سوگند می‌خورند همین قدر که دو سه نفر از رؤسای آنها را رشوتی دادند و ملاطفتی کردند آن اجتماع بدل بافتراق می‌شود و آن عهد و مواثیق از یاد میرود .   ادامه‌دارد

* * *

جناب آقای مدیر دانشمند مجلهٔ وحید : محترما " در پاورقی صفحه ۷۱۴ شمارهٔ ۱۱ دورهٔ ۱۴ سه بار کلمه قسارکی چاپ شده که اولی صحیح و دوم و سوم زائد است . باتقدیم احترام محمد حسن رجائی زفره‌ای .

۱

ترجمهٔ : نصرالله ثبات

اثر : کاترین منسفیلد

خانه عروسکی

ژاکی پیرزن مهربان تعطیلات را بخارج لندن رفت و در تمام مدت با خانوادهٔ بارنل زندگی کرد و مهمان آنها بود بعد از پایان تعطیلات با یکدنیا خاطرات شیرین به لندن بازگشت و بپاداش میهمان نوازیهای میزبان گرامی سوغاتی خوبی برای بچه‌ها فرستاد.
این هدیه عبارت بود از یک خانهٔ عروسکی. این ارمغان بزرگ و سنگین بود که مرد قوی بنیه ایرلندی باربه‌ای آنرا حمل نمود و بمقصد رساند. بدستور مادر بچه‌ها سوغاتی عجیب را توی حیاط خانه روی دو جعبه بزرگ گذاشتند البته هوای معتدل و مناسب تابستان آسیبی به آن نمی‌رساند.

خانهٔ عروسکی منظرهٔ تماشائی داشت. با رنگ روغنی سبز تیره، رنگ آمیزی شده بود و با خالهای زرد روشن جلوهٔ عجیبی داشت. دو دودکش توپر قرمز و سفید رنگ روی شیروانی بام نصب شده بود. در ورودی آن زرد خوش رنگ بود و بوسیله چهار پنجره حقیقی به اطراف باز میشد. این پنجره‌ها بوسیله خط پهن و سبز رنگی از هم جدا میشدند روبهم رفته خانه کوچک کامل و تمام بود.

اولین بار مرد تنومند ایرلندی با قلمتراش خود آنرا گشود و بیدرنگ تمام قسمتهای بیرونی خانه عروسکی بعقب لغزید و کلیه فضای داخلی نمایان شد، این فضا شامل هال، اطاقهای نشیمن، پذیرائی، ناهار خوری، دو اطاق خواب و بالاخره سرویس آشپزخانه وتوالت و حمام است و براستی بسیار فریبنده و زیبا میباشد بچه‌های بارنل بمحض دیدن آن یکدل نه صد دل فریفته آن شدند و از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند. دیوارهای این خانه عروسکی با کاغذ دیواری تزئین شده است. کف تمام اطاقها غیر از آشپزخانه با قالیهای قرمز رنگ خیلی قشنگی مفروش است. در وسط اطاق پذیرائی میز ناهار خوری قشنگی قرار دارد.

مبلمان خانه بسیار شیک و نقاشیها و دکوراسیون اطاقها بی اندازه جالب و دیدنی است. تنها یک چیز بیشتر از همه دل از کف دختر کوچک و ملوس بارنل ربود و آن چراغی است که روی میز ناهارخوری جای دارد.

بچه‌ها بطوری با این سوغاتی حو گرفته‌اند که سدرت بمدرسه میروند و تازه اگر بروند هر جا چند نفر از همکلاسیها را می‌بینند معرکه میگیرند و دربارهٔ سوغاتی عجیب سخن میگویند یکروز که بچه‌ها با هم بمدرسه رفتند در راه با هم قرار گذاشتند .

ـ (ایزابل گفت) بچه‌ها یادتان باشد ، من باید بگویم چون بزرگترم .

سه نفری از میان گلهای زیبای دو طرف جاده عبور کردند و در حالیکه شادان و خاموش بودند یکی از آنها گفت :

ـ من باید از همکلاسیها دو نفر را دعوت کنم و به خانه ببرم تا خانه عروسکی را ببینند .

مادر به بچه‌ها گفته است تا زمانیکه خانه عروسکی در وسط حیاط قرار دارد هر روز دو تن از همکلاسیها بیایند و تماشا کنند " البته باید مواظب باشید شیطانی نکنید ، از چای و شیرینی هم خبری نیست ، ایزابل چون بزرگتر است خانه عروسکی را به بچه‌ها معرفی کند و لوتی و کریا هم خاموش باشند و حرفهای او گوش فرا دهند " .

بچه‌ها در طول راه غرق در افکار و خیالات خوش بودند و تازه به کنار دیوار زمین ورزش رسیدند که زنگ مدرسه بصدا درآمد . بچه‌ها بنای دویدن را گذاشتند و قبل از اینکه حضور و غیاب آغاز شود . خود را در صف کلاس جای دادند ایزابل روی پاها بند نبود باوجود خستگی هن و هن کنان بابنطرف وآنطرف نگاه کرد و به دو دختری که در کنارش بود آهسته گفت :

ـ زنگ تفریح با شما کار دارم .

دیری نگذشت زنگ تفریح نواخته شد . همکلاسان او را دوره کردند ، آنها آنچنان یکدیگر را هل میدادند و از سر و کول هم بالا میرفتند بطوریکه نزدیک بود لت و پار شوند . هریک از دیگری پیشی می‌جست که خود را به دخترک برساند و با او دست در گردن شود و راه برود ایزابل غرق در شادی و غرور بود زیر سایه درختهای ناور کنار زمین ورزش ایستاده بود و چون سردار فاتحی بدیگران فخر میفروخت . دخترها نیز همه شاد و سر مست بودند . تنها دو دختر دور از همه ایستاده و با حسرت باین منظره نگاه می‌کردند اینها دو دخترک کوچک کلوی بودند . مدرسه‌ایکه بچه‌ها در آنجا گرد آمده بودند تنها مدرسه محله بود . بچه‌ها از دور و نزدیک به آنجا می‌آمدند . کودکان طبقات مختلف : قاضی ، طبیب ، پیشه‌ور ، فقیر ، اعیان در یکجا گرد آمده بودند .

گروهی از پسرهای باریکوش هم در این کلاس بودند بدینترتیب تعدادی از آنها با هم رفاقت و آشنائی چندانی نداشتند و بین آنها محدودیت برقرار بود . بچه‌های کلوی از آنجمله بودند که سایرین باآنها حرف نمی‌زدند و هنگام برخورد سر خود را بر می‌گرداندند

ازهمه‌بدتر معلمین نیز با اینگونه دانش آموزان رفتار متفاوت و زننده‌ای داشتند بگونه‌ای که لیلی‌کلوی‌باشاخه‌گل زیبائی یکبار سر معلم آمد رفتار آموزگار آنچنان توأم با بی‌اعتنائی وتوهین‌آمیزبودکه‌بچه‌های دیگر نیز طفلک را بباد ناسزا گرفتند . این‌دو کودک خردسال فرزندان زن رختشوی محله بودند مادر برای‌امرار معاش و فراهم کردن سیورسات بچه‌ها ازبام‌تا شام نان در وآن‌درمی‌زد . درباره‌ء پدر آنها کسی چه میدانست ؟ گاهی از زن بینواسئوال‌می‌شدپدربچه‌هاکجاست‌و چه می‌کند ولی بیچاره نمیدانست چه‌بگوید و همیشه در مقابل اینگونه سئوالها طفره می‌رفت . شایع بودکه پدر بدبخت بچه‌ها در زندان بسر می‌برد . بنابر این دو طفل فرزند بیگناه مادری رختشوی و پدری فراری یا زندانی بودند و بدینوسیله‌این دو کودک سوژه خوبی برای ولنگاری هر کس و ناکس بود کودکان دیگر نیز با دیده‌ء تحقیر به آنان می‌نگریستند از همه بدتر مادر بسبب فقر و تنگدستی لباسهای عجیب و غریب به آنها می‌پوشاند که‌هر بیننده را غرق در حیرت می‌نمود . لباس بچه‌ها از تکه‌ها و خرده‌های پارچه دوخته‌می‌شدان تکه پارچه‌ها را مردم بعنوان صدقه و کمک به زن رختشوی می‌دادند و مادر مهربان نیز وصله‌های ناجور و رنگارنگ را سر هم میکرد و بصورت پوشاک مضحکی در می‌آورد و تن دختران معصوم می‌پوشاند لیلی دختر توپولی زشت‌وبی‌نمکی‌بود لباسهای بی‌تناسب و خندآور او را صد چندان کریه‌تر جلوه می‌داد . روزی‌که مادر در خانه‌ء بارنل رختشوئی می‌کرد رومیزی سیر رنگ پاره‌و رنگ و رو رفته‌ای را باداش گرفت . از تکه‌های این رو میزی ژنده بالا تنه‌ای برای دخترک تهیه کرد پائین تنه را نیز از تکه‌پاره‌های پارچه‌پرده‌ای بد رنگ و بدقواره خانم لگان سر هم نمود . کلاه مندرس زنانه‌ای که روزگاری زینت بخش کاکلهای حنائی خانم الکسی‌رئیس پستخانه محل بود نیز باو هدیه شد پس این‌کلاه پاره پاره و ازهم گسیخته بود وقتی مادر این خلعتی را تن دخترک بپوشاند بی‌تعارف این لباس عجیب و غریب تن کودک زار میزد و دوست و دشمن از دیدن این منظره بی‌اختیار بخنده می‌افتاد . اما دختر کوچکتر الزا ! طفلکی سرو وضع بهتر از خواهرش نداشت این بچه بیگناه از نظر قد و قواره لاغر و خیلی ریزه‌تر از خواهرش مینمود پیراهن سفید و بلندی تن داشت که بیشتر شبیه به لباس شب بود . یک جفت پوتین بزرگ و پسرانه بپایش بود که اگر بپای مرغ می‌کردند از نحو می‌رفت و بیچاره‌زبان‌بسته‌خیلی‌بسختی‌میتوانست‌با آن راه برود . موهای سرش ور زده و چشمهایش چون‌وزغ‌ازحدقه‌بیرون آمده بود این مخلوق عالم خلقت نیز بنوبه خود نمایشی و وسیله خوبی برای خنده و مسخره بود و هیچکس تاکنون خنده بر لبان او ندیده بود . بندرت حرف‌می‌زد . الزا دنباله‌رو لیلی بود و همیشه گوشه لباس خواهر را در دست داشت و بدنبالش روان بود ، در موقع رفتن و برگشتن مدرسه ، توی زمین ورزش بالاخره همه جا

دعای بی‌وقتی خواهر بود اگر چیزی میخواست حرف نمیزد تنها گوشه دامن لیلی را میکشید لیلی می‌ایستاد و بسوی او بر میگشت . کلوی‌ها هیچوقت از هم جدا نمی‌شدند همکلاسها وقتی آنها را میدیدند با مسخرگی آنها را دست می‌انداختند و می‌خندیدند .

امروز ظهر وقتی صدای ابرابل در فضای زمین ورزش طنین انداز شد و درباره خانهٔ عروسکی دادسخن میداد کلوی‌ها دور از ازدحام بچه‌ها بحرفهایش گوش میدادند . بالاخره حرفهای دختر که گشت و بلافاصله به انتخاب اولین دو نفری پرداخت که باید بعد از ظهر بخانه‌شان بروند و سوغاتی خالشان را به بینند پس از جیغ و داد و سروصدا امیکوله و لنا لوگان انتخاب شدند وقتی بقیه بچه‌ها موضوع را حدی یافتند با باربل‌ها بیشتر گرم گرفتند . در این میان فقط خواهران کلوی گیج و مات و مبهوت این صحنه را تماشا میکردند .

روزها گذشت و دسته دسته بچه‌ها بخانه باربل رفتند و از ره آورد عجیب و غریب آنها دیدن کردند وقتی دخترها بهم می‌رسیدند با خوشحالی می‌پرسیدند :

خانهٔ عروسکی را دیدی ؟ چطور بود ؟ اوه عزیزم ! خیلی جالب بود !

توی کوچه ، توی مدرسه ، سر سفره غذا بالاخره همه جا خانه عروسکی ورد زبان بچه‌ها بود .

در تمام این مدت الزا نیز گوشه دامن خواهرش را می‌گرفت و از دور و نزدیک به حرفهای بچه‌ها گوش می‌داد ولی کسی به آنها توجهی نمی‌کرد و تعارفی نمی‌نمود .

یکروز کزیا باربل از مادر پرسید :

ـ مادر میتوانم کلوی ها را بخانه بیاورم تا خانهٔ عروسکی ما را به بینند ؟

ـ البته کزیا نباید چنین کاری بکنی !

ـ چرا نباید آنها به خانه ما بیایند ؟

ـ کزیا پاشو گمشو ! چقدر وراجی می‌کنی ! خودت بهتر میدونی ، اصلا" چه حقی داری که اسم آنها را پیش من ببری !

دیری نپائید تمام بچه‌های مدرسه گروه گروه آمدند و خانه عروسکی را تماشا کردند و رفتند دیگر از بچه‌ها کسی نمانده بود که آنرا ندیده باشد جز خواهران کلوی . آنها تنها بشنیدن اکتفا می‌کردند ، دیگر روحشان کسل شده بود .

یکروز وقت ناهار بچه‌ها زیر درختهای صنوبر کنار زمین ورزش نشسته بودند و غذا میخوردند کلوی‌ها هم مثل همیشه دور از حلقه بچه‌ها روی زمین پهن شده غذای مختصر همیشگی خود را می‌بلعیدند و زیر چشم سایرین را نگاه می‌کردند و بحرفهایشان گوش فرا می‌دادند بعد از آنکه بچه‌ها از خوردن غذا فارغ شدند دوباره به شوخی و بازی پرداختند . در این میان فکر شیطنت آمیزی در سر دو سه نفر از بچه‌ها پیدا شد و بر آن شدند که برای خنده و خوشحالی دیگران سر-

بسر خواهران کلوی بگذارند و آنها رابیازارند .

دراین هنگام امی کوله در گوش یکی از بچه‌ها وروری کرد و بعدچند قدم جلوگذاشت و در حالیکه باانگشت خواهران کلوی را بسایرین نشان میداد گفت :

ـ بچه‌ها لیلی کلوی وقتی درسش را تمام کرد میخواهد کلفت بشود !

ـ (ایزابل بارنل گفت) وای ! چه خبر وحشتناکی ، مگه باور نمیکنم !

امی سپس لقمه‌خودرا خونده بخویده بلعید ودرحالیکه برچشمی بچه‌هارانگاه می‌کرد و انتظارداشت که حرفهایش بوسیلهٔ آنها تأیید شود آهسته بسوی لوباگان رفت ودرگوش او چیزی گفت .

چشمهای کوچک لوباگان که از تعجب بازمانده بود باو جواب داد :

ـ دروغ میگوئی بگذار بروم از خودشان بپرسم .

بیدرنگ بدورخودچرخی زدو رقص کنان بوسط بچه‌ها رفت و مثل یک هنرپیشه‌که در سن تآتر نمایش میدهد یک پایش را برمی‌گشت ودست چپش را جلوی صورتش نگهداشته بودوبلندبلند می‌خندید با این اطوار بطرف کلوی‌ها رفت و درحالیکه قیافه خودراکج‌وکوله می‌کرد و برای آنها شکلک می‌ساخت گفت :

ـ لیلی کلوی بنده وقتی بزرگ شدی میخواهی کلفت بشی ! اینطور نیست ؟

سکوت مرگباری بین کودکان حکمفرما شد همه‌چشمها متوجه‌کلوی‌ها بودکه ببینند چه عکس‌العملی نشان میدهند . درمقابل این سئوال طبق معمول الزا باچشمهای ورزده‌او را نگاه می‌کرد ولیلی هم خنده‌ای لبهایش را سرداد . این سکوت بچه‌ها برای لوباگران آمدوتصمیم گرفت بیشتر نمک‌پاشی ودرفشانی کند بلکه بچه‌هارا بخنداند و به مسخره وادارد . بنابر این کمی جلو رفت و با تفرعن و تحقیر گفت :

ـ میدانید پدرتان در زندان است ؟

این کلمات بیجا وغیرمنتظره‌وعجیب مینمود بطوریکه دودختربی‌درنگ ازجابرخاستند و ازاین معرکه‌بیرون رفتند . بیشتردن لوبا سایر بچه‌ها رابیزنه‌هیجان آوردو آنها از جا برخاستند و مشغول بازی شدند گروهی از بچه‌ها هم طنابی پیداکردند به‌نشاط و بازی پرداختند کزیا که با این لحظه شاهدماجرابودبشتاب‌از آن صحنه‌بیرون رفت . عربده و سرو صدای بچه‌ها گوش فلک را کرمی‌کرد نشاط وخوشحالی آنها‌ازهرروزبیشتربودهنگام عصر همانروز پت باکالسکه‌بدر مدرسه آمد و بچه‌های بارنل‌رابخانه‌برد . خانه‌پرسروصدا بود و مهمانان‌زیادی آنجا بودند و انتظار دیدن بچه‌ها رامی‌کشیدند . ایزابل و لوبی باطاق بالا رفتندولباسهایشان را عوض‌کردند و یکراست پیش مهمانها رفتند ولی کزیا آهسته‌ازاطاق بیرون‌آمد و بطرف در کوچه رفت . گوئی انتظارکسی را می‌کشد . نگاهی باطراف خود انداخت و بتنهائی مشغول بازی شد . اوسوار در خانه شده بود و تاب میخورد . دیری

بپائید که نقطه سیاهی از دور نمایان گردید . این نقطه سیاه لحظه به لحظه نزدیک می‌آمد و بزرگتر می‌شد . کم‌کم کزیا توانست آنرا بشناسد طفلک از بازی دست‌کشید و به آن نقطه دور خیره گردید . آنها خواهران کلوی بودند که همچنان آهسته حرکت می‌کردند .

کلوی‌ها نزدیک شدند . کزیا از در پائین آمد و با خنده به آنها سلام‌کرد و خوش آمد گفت . الزا با چشمهای بر آمده او را نگاه کرد و لیلی هم خنده ابلهانه‌اش را تحویل داد . دراین‌هنگام کزیا پیشرفت و آهسته گفت بیائید تو خانهٔ عروسکی ما را تماشا کنید . لیلی از خجالت سرخ شد و سرش را پائین انداخت . کزیا پرسید :

ــ چرا نمی‌آئید تو ؟

ــ (لیلی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت) خانم باریل به مادرم گفته است که بچه‌هایت حق ندارند با بچه‌های من حرف بزنند .

ــ (کزیاکه نمیدانست چه بگوید فکری کرد و گفت) اهمیت نداره بیائید تو ، کسی شما را نمی‌بینه .

ــ لیلی از جایش نجنبید و با حالت شک و تردید ایستاد . کزیا پرسید :

ــ نمی‌خواهید آنرا به بینید ؟

دراین‌هنگام الزا با اندوه فراوان و قیافه‌ای التماس‌آمیز از خواهر خواست‌که بدرون برود . لیلی بدون‌اینکه‌باو نگاهی کند و با حرفی بزند همچنان سر جایش ایستاده و سرش پائین بود ولی‌الزا گوشهٔ دامنش را کشید و او را بدرون خانه هل داد . دیری نپائید که کزیا در جلوو خواهران کلوی در دنبال او مثل دو گربه گرسنه روان شدند کزیا با مهربانی گفت :

ــ بفرمائید آن خانه عروسکی‌است حالا من درآنرا برایتان باز می‌کنم .

سکوت درد ناکی حکمفرما شد . لیلی بسختی میتوانست نفس بکشد گوئی روح از کالبدش جدا شده بود . الزا مانند مجسمه‌ای بی‌جان ایستاده بود و نگاه می‌کرد . کزیا قلاب را باز کرد هر دو دختر مانند موجودی گرسنه با ولعی تمام بداخل خانه عروسکی خیره شدند . کزیا افزود :

ــ این اطاق خواب ، آن اطاق نشیمن و . . .

ناگهان فریاد وحشتناکی شنیده‌شد . بچه‌هااز ترس از جا پریدند . صدای خاله بریل بود که پشت سر آنها ایستاد مانند گرگ درنده‌ای در مقابل گوسفندان آنها را برو بر نگاه می‌کرد و نمی‌توانست این منظره را باور کند . سپس فریاد کشید :

ــ چطور جرأت کردی کلوی ها را توی این حیاط بیاوری . بروید بیرون بچه‌ها زود گمشید دیگر شما را اینجا نه‌بینم .

بقیه در صفحه ۱۰۲۶

افضل‌الملک کرمانی

سلاطین قطب شاهی دکن

سلاطین قطبیه در ملک تلنگانه به صوبه دکن قریب دویست سال کوس سلطنت و فرمانروایی نواخته‌اند.

اول سلطانقلی، المخاطب به قطب الملک که از ملازمت سلطان محمود بهمنی به مرتبه امارت رسید بعد درجه سلطنت را یافته به ضرب شمشیر تمام ملک تلنگ را مسخر و مدت چهل و چهار سال سلطنت نمود. نود سال عمر کرد آخرالامر به اغوای جمشید قلی قطب شاه که پسر بزرگ آن پادشاه مؤبدمن عبداله بود به ضرب خنجر محمود همدانی بدرجه شهادت رسید. نسبت شریفش به قرا یوسف ترکمان میرسد، در مذهب تشیع نهایت غلو داشته است و قلعه گلکنده از اوست، شش پسر و چهار دختر داشته.

دوم، جمشید قلی قطب شاه بعد از شهادت پدر به سریر سلطنت نشسته و بسیار شجاع بوده، مدت شش سال پادشاهی کرده است.

سوم، سبحانقلی قطب شاه پسر جمشید قلی، مدت سلطنتش دو سال و چند ماه بوده است.

چهارم، سلطان ابراهیم قطب شاه پسر ششم پادشاه شهید در عهد سلطانقلی باتفاق امرای معتبر قطب شاهی از شهر بیجانگر آمده در تخت قرار و ابنیه بسیار عالی او به یادگار مانده است. در ۹۸۸ به رضوان خرامید. مدت عمرش پنجاه و یکسال و فرمانفرمائیش سی سال و نه ماه بود.

پنجم، سلطان محمد قلی قطب شاه پسر سلطان ابراهیم است در حیدرآباد. عمارت عالیه و چهار منار و مساجد و غیره بنا کرده است. مدت عمرش چهل و نه سال و مدت سلطنتش سی و سه سال و هشت ماه بود. بهمه جهت یکنفر دختر داشت که او را به سلطان محمد برادرزاده خود عقد ازدواج بست و ولیعهد خود قرار داد.

ششم، سلطان محمد قطب شاه. در علم و کمال بی نظیر و بیمثال و مادام العمر نماز تهجد از او ساقط نشده. بانی عمارت قلعه و مسجد که بالی ندارد میباشد. عمرش سی و چهار سال و دو ماه و سلطنتش چهارده سال و ششماه.

هفتم، سلطان عبدالله قطب شاه خلف الصدق سلطان محمد بعد از آنکه به تخت سلطنت متمکن شد با عدالت و سخاوت و شجاعت و قدر وجود ارباب فضل و هنر را میدانست. مدت سلطنتش چهل و هشت سال و عمرش

بقیه در صفحه ۱۰۲۶

ابوالفضل قاسمی

خاندان ابراهیمی

شیخ رحیم خان ابراهیمی

ابراهیمی ، محمد رحیم خان

پس از محمد کریم خان (شیخ سوم) مدتی اختلاف بین دو پسر شیخ و دو برادر محمد رحیم خان و محمد خان بر سر ریاست فرقه شیخی در کرمان در گیر بود و چون بقول روزنامه اتحاد ملی محمد رحیم خان مردی (فاضل و شاعر و باتجربه) بود پسران پدر را بطرف خود کشید ولی باطنا " بدستگاه شیخیگری اعتقاد زیاد نداشت . محمد رحیم خان در سال ۱۲۶۳ق پا به جهان گذارد و پانزده سال بزرگتر از برادر دیگر خود و بزرگترین فرزند محمد کریم خان بود .

در زمان وی دامنه تحریکات شیخی و متشرع برای اولین بار سخت بالا گرفت ، شهر کرمان دستخوش ناامنی و شورش گردید ، بطوریکه بدستور ناصرالدینشاه سران متشرع و شیخی (شیخ ابوجعفر مجتهد ، محمد رحیم خان) از کرمان بیرون میروند ، شیخ بدعوت شاه بتهران خواسته میشود این عمل بجای اینکه از نفوذ شیخی ها در کرمان بکاهد بدو دلیل خلائی برای بعد آنان ایجاد میکند : یکی نبودن مرد با کفایتی از متشرعین که بتوانند بجای شیخ ابوجعفر بنشینند ، دیگر اینکه محمد رحیم خان از تهران جانشین و برادر خود را تأیید میکند خود نیز در مرکز کشور موانع و مشکلات را برای پیشرفت شیخیگری از پیش برمیدارد خود وی با گستردن بساط در تهران دامنه نفوذ خود را در حوالی تخت شاهی بسط میدهد بطوریکه اندکی بعد حاجی آقا علی از متمولین درجه اول ایران میمیرد وصیت میکند ثلث ما یملک خود را که بحساب امروز یکصد و پنجاه یا دویست میلیون ریال تخمین

۱ـ مآثرالاثار ۱۴۷

سبح محمد حان ابراهیمی

میرسدبه احسار نسحبان مبگذارد .

اعتماد السلطنه که در تهران با سبح آشنائی داشته است او را می‌ستاید و سپس درباره‌اش می‌نویسد (حسن محاصره و لطف محاوره برا ار هیچکس ندیده‌ام .) .

آقای ثانی (حاج محمد خان ابراهیمی)

محمد خان فرزند محمد کریم خان در ۱۹ محرم ۱۲۶۳ از بطن دختر ملک آرا پسر فتحعلیشاه متولد شد و از ابتدا حسه اعیانیت و ظرافت شاهزادگی او بر سایر حسنه‌هایش میچربید .

پس از رفتن برادر به تهران وی بر مسند ریاست شیخیگری می‌نشیند ، با تأیید وتقویت برادر از تهران ،کارش شهره و نفوذش بیشتر از دیگران میشود ، مقام ریاست بدون هیچ اختلاف درحق او مسلم میگردد و بنام (آقای ثانی شیخ چهارم) معروف می‌شود از کارهای برجسته آقای ثانی انتقال تولیت موقوفه ابراهیمی با مهارت تامی به شخص خودمیباشد. او در اندک مدتی جنوب و قسمتی از شرق ایران را زیر سلطه قدرت خود در میآورد در هر جا هر کاری بنام " حریم بست " خود انجام میداد .

گویند ناصرالدوله‌فرور والی مقتدر کرمان از شیخ پرسید آیاممکن است حدود بست خود را بیان کنند ؟ جواب داد منکه قابل نیستم ولی بست امام زمان از آنجائیست که آفتاب طلوع میکند تا آنجائیکه غروب مینماید " .

حشمت وشوکت دستگاه او از حدود مجتهدین گذشت ، از هر جهت دستگاه او شباهت بدربار شاهزادگان و امرا داشت تنها در سفر مشهد در سال ۱۳۱۹ قمری سیصد و بیست

شتر زیر بارو بنه سفر او بود و از همین جا میتوان سایر تجملات او را قیاس کرد .

(بد نیست بدانید هشتاد آدم و علام و مستوفی و منشی و درشگه چی و شاعر و نویسنده وخدام با عصاهای مرصع و متعدد و انواع کالسکه و البسه بسیار فاخر ، انگشترها وتسبیحهای قیمتی بیشار حد و امثال ذالک چنان تجملی بدستگاه‌او داده بود که اگر در هر شهری یکنفر مجتهد آن وسایل را جمع میکرد نظرها رامی‌ربود . . .) و بقول مردم آنروز کرمان شیخ فقط از سلطنت جقه‌ای کسر داشت [۲] .

شیخ در ۱۳۰۵ با اینهمه حشمت از سررمین قفیر کرمان راه‌مسافرت دور و درازی را پیش گرفت از بندرعباس و بصره بکربلای معلی مشرف شد و از راه سامره به‌کربت و حلب رفت‌و ازآنجا از راه بیروت و اسکندریه بجده برگشت‌و در سعدیه محرم شد و پس ازاعمال حج بمدینه مشرف گشت باز بجده مراجعت کرد و از دریای عمان و خلیج ایران‌ببوشهر و از آنجا بشیراز آمد بیست روز درآنجا توقف کرد و از راه سیرجان‌و رفسنجان در اوایل ۱۳۰۶بکرمان باز گشت [۳].

جنگ شیخی و شرعی (پائین سری و بالا سری) در زمان این‌شیخ بحد نهایت و شدت‌خود رسید ، ظفرالسلطنه حکمران کرمان زیر بار حکم شیخ نمیرفت در نتیجه توطئه بلوائی برای‌عزل حاکم چیده‌شد ، شورش بزرگی در کرمان بوجود آمد به گرفتن و بستن و مثله‌و مهار کردن بینی مردم پرداختند . این‌آشوبها را بحساب بی‌لیاقتی والی گذاشتند ظفرالسلطنه‌را عزل کردند ، رکن‌الدوله والی شد . رکن الدوله‌که آدمی جاه طلب بود از ابتدای ریاست حساب کار خود و نفوذ شیخ را می‌کند از اینرو دستگاه ایالت را در اختیار شیخی‌هاگذاشت‌امیرالامراء " علی‌امیر ابراهیمی " را بوزارت کرمان و معاونت خود منصوب کرد . (همه‌مشاغل دولتی را با ابراهیمیه در معرض معامله قرار داد . . . [۴])تاریخ بیداری ایرانیان در این مورد مینویسد : " محرم ۱۳۲۳ جناب‌امیرالامراء یکی از اجزا رکن‌الدوله بودمتقبل‌شدکه‌مقرری مالیات را در وقت معلوم‌و مشخص بصندوق برسانند مشروط بر اینکه رکن‌الدوله را بهیچوجه مداخله درکار حکومت از کلی و جزئی نباشد [۵]) .

او نیز تمام‌متنفذان و عمال مقتدر ابراهیمی را سر کارآورد مختارالملک ابراهیمی را کلانترشهر ، رفعت السلطنه ابراهیمی را حاکم رفسنجان و مستعان‌الملک را حاکم زرند . . . کرد حال اینان چه برسر مردم آورده بعنوان جمع آوری مالیات و حق دیوان

۲-۳- روزنامه اتحاد ملی ۳۲۷ ــ ۱۹ مرداد ۱۳۳۳

۴- مقاله سید محمد علی جمال زاده (یغما)

۵- روزنامه اتحاد ملی شماره ۳۲۹ ــ ۲ شهریور ۱۳۳۳

چه‌کردند فقط نتیجه را از قلم کرمانی مینویسیم (ثروت و دولت کلی عایه مشارالیه شده گرانی جنس را از آنها میدانستند [۶])

هزار نفر مجروح و مقتول

در این زمان قدرت شیخ بحدی رسیدکه وقتی میرزا سید جلال‌الدین امام جمعه کرمان درگذشت ظفرالدینشاه میخواست عنوان امام جمعه‌ای را به حاجی محمد خان بدهد قبول نکرد .ولی مخالفان که در رأس آنان خانواده اسعدیاری و سردار نصرت رئیس آن خاندان قرارداشت ساکت و آرام ننشستند با دسته‌که در تهران داشتند بکمک شخصیت‌های اسعدیاری مرکز (نصیرالسلطنه و محتشم السلطنه و نصرالملک اسعدیاری) جنگ مشرع و مذهبی را در کرمان داغتر کردند حاج میرزا محمد رضا مجتهد پسر شیخ ابوجعفر که از کرمان تبعید شده بود و همین امیرالامرا بپدراوتوهین‌کرده بود کینه‌های دیرین را پیش کشیدند جنگ شیخی را شروع کردند .

درهمین زمان مردی آخوند بنام شیخ شستری ترتبی را که مبگفتند از الواط بیرحمد و دست‌آموزبیگانه است در مساجد به منبر بالا بردند ، نطقهای آتشین او کبریتی به انبار باروت دلهای مردم زد ،ناگهان هوای کرمان اختلافی و طوفانی شد ،انبوه‌مردم باخشم و عصبانیت فریادمیزدند " حاکم شیخی نمیخواهیم وزیر شیخی نمیخواهیم " اوضاع کرمان بهم خورد تصادم سخت بین دو دسته شروع گردید (محصول این جنگ و مبارزه لااقل بیشتر از هزار نفر مجروح و سرشکسته و معدودی مقتول بود [۷]) .

بدینوسیله رکن‌الدوله معزول وظفرالسلطنه والی سابق بار بکرمان برگشت . حاج میرزا احمد رضا مجتهد مثل پدر منکوب ومغلوب و گوشه نشین‌گردید ، امیرالامرا بتهران احضار شدوشیخ محمد خان ابراهیمی شهر کرمان را ترک گفت .

مجتهد را بفلک بستند !!

ظفرالسلطنه باتدبیر و قدرت در کرمان بحکمرانی مشغول شد ، اطراف او را بتدریج شیخیان گرفتند . محمد ابراهیمی خود را بوالی نزدیک کرد ، عهده دار عقد و حل امور مالی ظفرالسلطنه گردید حال پول چقدر تأثیر در حکام آنروزی داشت بوجود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .خاندان اسعدیاری نیرنگهایی بیکار ننشسته به مبارزات آخوندها شکل دادند با اینکه بسیاری از مشاغل را در اختیار داشتند برای سلطه بیشتر به گل‌آلود کردن آب پرداختند .

---

۶ ــ تاریخ بیداری ایرانیان ۲۳۸

۷ــ روزنامه اتحاد ملی شماره ۲۲۸ ــ مرداد ۱۳۳۳

باز مردی ساده و بیخبر ازدوز و کلک سیاست و نقشه‌های پشت پرده چون حاج محمد
صامحسهدرا وارد معرکه‌کردند آرایش سپاه فریقین شیخ ومجتهد صورت جنگی بخود گرفت
بین بار بهانه بلوا از راه مبارزه با مشروبات الکلی شروع گردید بنای حمله و هجوم به
خانه‌های مردم غارت و شکستن وخورد کردن گذاشته شد . والی مسببین را تحت تعقیب
قرار داد ، مهاجمین را بطرف خانه مجتهد ساده راندند ، آنان در خانه مجتهد بست
نشستند ابتدا مجتهد بوالی خبر فرستاد ویرا با بست نشستگان کاری نیست ولی اطرافیان
غرور ملائی را بیدار نمودند حاج محمد رضا را تحریک به حفظ حریم بست خود کردند و از
بسو چون جاسوسها در اطراف مجتهد و والی زیاد بودند رابطین با نقشه کار میکردند
پیامها و خبرها را وارونه آوردند و بردند تا بجائیکه دو دسته در برابر هم رویاروی هم
قرار گرفتند والی با توپ و توپخانه بمیدان آمد .

دیپلوماسی انگلیس

سیاست بزرگترین توهین را در تاریخ قاجاریه بدین کرد ، بعداز زدن و بستن و کشتن
مردم ، آخوند را با حبل ملایان پا برهنه از منزل به استانداری بردند ، بفلک بسته چوب
زدند و سپس مجتهد را که در تمام این احوال از غرور و شخصیت خود دفاع میکرد از شهر
تبعید کردند . دیپلوماسی انگلستان از این واقعه در آستانه انقلاب مشروطیت و بسط قدرت
تجاری با کرانه‌های خلیج فارس استفاده شایان برد .

اینچنین کرمان برای خاندانهای اسفندیاری و ابراهیمی ماند ولی هنوز کار ناتمام
بود طولی نکشید بار جنگ شیخی و متشرع راه افتاد ، باشاریکه علمای تهران بدولت وارد
وردند و تظاهراتی که در مساجد شروع شد دولت و شاه نتوانست در مقابل این مالیات پایداری
کند . حاکم معزول گردید ، حاج محمد خان نیز نتوانست موقعیت خود را بر روی خاکستر
سرای کرمان حفظ نماید ، به ده لنگر (دارالشیخ) مرکز خود رفت با فتحی که کرده بود ،
بقیه عمر را سرمست از پیروزی بزندگی اشرافانه و مرفه خود گذراند و در ۲۰ محرم ۱۳۲۴
(۱۹۰۶ م .) در ۶۱ سالگی بدرود زندگی گفت وی بمدت ۳۶ سال رهبر شیخیان میبود .
از اتفاقات عجیب اینست که برادرش (شیخ پنجم) نیز ۳۶ سال (۱۳۲۴ ـ ۱۳۶۰) پیشوای
شیخی گری بوده است .

آقای ثانی دارای تألیفات فراوان در اطراف ایدئولوژی شیخیگری میباشد که تعداد
آنرا تا ۱۷۳ نوشته‌اند که اغلب آنها خطی بوده در دارالشیخ کرمان نگهداری میشود .

ادامه دارد

تقریر: مرحوم محمدحسین نواب

تنظیم ونگارش از : سیدمحمود رستگار

دبیر دبیرستانهای یزد

خاطرات نواب

۸

وقتی مرحوم فروغی "که خدا جای ایشان را در جنان کناد" لایحه مشهور خود را به مجلس تقدیم کردند، بخاطر دارم در لحظاتی که جهت دفاع از لایحه تقدیمی خود به ایراد خطابه مشغول بودند یکی از نمایندگان مجلس موسوم به سید محمد طباطبائی ناگهان از جا بلند شد و کلام فروغی را قطع کرد و گفت: "آقای رئیس الوزراء من از زبان نمایندگان ملت بشما میگویم بر ما منت بگذارید و از ریاست وزراء استعفا دهید" من از گستاخی این مرد منقلب شدم و بپا خاستم و خطاب به مرحوم فروغی عرض کردم: جناب آقای فروغی ما به صداقت و وطن پرستی شما ایمان داریم، این مردک هر چه گفت از زبان خودش بود، این کلام از زبان نمایندگان ملت ایران نبود، آنگاه بطرف سید مذکور رفتم و گریبانش را گرفتم و او را از جا کندم و با تمام قدرتی که داشتم سیلی محکمی بصورتش نواختم که بیچاره تعادل خود را از دست داد و در حال خروج، به شیشه درب مجلس برخورد کرد و شیشه را شکست و خود نیز بسبب آن نقش بر زمین شد و برای چند لحظه بیهوش گشت.

بندرت برای افراد این اتفاق ناگهانی روی میدهد که در مقابله با ناگواری‌ها گاهی تعادل خود را از دست میدهند و تسلیم خشم و خشونت خویش میشوند، برای من هم دو سه مورد بویژه در دوران نمایندگی مجلس این روی دادهای خلاف انتظار پیش آمده است که تذکارش چندان حسنی ندارد، بنابر این بگذارید از این موضوع صرف نظر کنم.

یکی از تلخ‌ترین خاطرات دوران نمایندگی مجلس برای من این است که وقتی دوست عزیزم مرحوم موسوی‌زاده سیاست مدار مشهور یزدی را محبوس کرده بودند، گمان میکردم بدنبال او من نیز توقیف و زندانی خواهم شد. از این رو همسر و فرزندانم را روانه یزد کردم و خود با یک خدمتکار و یک راننده اتومبیل تنها در تهران باقی ماندم. یک شب ناگهان تلفن زنگ زد، گوشی را برداشتم مردی خطاب به من گفت: "اینجا سفارت انگلیس میباشد، دستور این است که فردا ساعت هشت بامداد در محل سفارت حاضر باشید"، گوینده

دیگر فرصت سئوال وجواب نداد وکلام خود را قطع کرد ، من مضطرب شدم و با خود اندیشیدم که سرنوشتی شوم در پی دارم ،اما چه چاره میتوان‌کرد ، هرچه مقدرباشد که روی دهد ، روی خواهد داد پس چه بهتر که برای کسب اطلاع مراجعه کنم ، متعاقب این تصمیم‌بامدادروزبعد عازم حضور در سفارتخانه شدم . این نخستین‌نوبتی بودکه به محل سفارت‌انگلیس میرفتم ، وقتی‌وارد محل شدم‌چند صد نفر سرباز راکه بظاهر هندی بودند دیدم‌که به نوشیدن‌آب جو یانوعی مشروب دیگر سرگرم بودند و در همین حال به تمرین نظامی‌هم می‌پرداختند . جالب آنکه گروهی‌از منتظرالوکاله‌ها هم دیده‌میشدند که در هر گوشه‌ای‌بانتظارنوبت‌نشسته بودند . شخصی‌بودکه بااستفاده از بلند گو افراد را به ترتیب نوبت‌فرامیخواندوراهنمایی میکردتابه‌مراجع لازم‌مراجعه کنند ، من مدتی تنها در گوشه‌ای متفکر ایستادم تا بنابر سابقه شب پیش احضار گردم ، اما چنین می‌نمودکه هنوز نوبت من نرسیده‌است‌وافرادی پیش‌ازمن ثبت‌نام کرده‌اند که ابتدابابد به‌کار آن‌ها رسیدگی‌گردد ناگزیرچون تاب ایستادن نداشتم‌پیش رفتم‌و به‌ناطق مذکور خود رامعرفی‌کردم و پرسیدم که‌انگیزه‌دعوت‌من‌به محل سفارت انگلیس‌چیست ؟ مخاطب در پاسخ به سیاهه نام اشخاص نگاهی‌کردو پس‌از چند لحظه گفت شما باید به آقای ترات مراجعه‌کنید زیرا ایشان مختصر گفتگویی دارند! سپس با ارائه نشانی آقای ترات تکلیف‌کرد به‌او مراجعه کنم ،من هم با نشانی‌ترات‌که‌در دست داشتم در دفتر کارش حاضر شدم و بدون‌مقدمه گفتم شما مرا باین محل احضار کرده‌اید ولی‌نمیدانم‌چه‌کار داریدخواهشمندم بی‌آنکه وقت‌خود و وقت مرا ضایع‌کنید مطلبی‌اگر دارید بگویید . آقای‌ترات‌که گفته‌میشدمستشار سفارت‌انگلیس است و قبل‌ازانتصاب‌به این سمت در شرکت نفت ایران و انگلیس خدمت میکرده است با تسلط کامل‌به لهجه فارسی گفت : "من از شما بسیار گله‌دارم که چرا پیش‌از این به من مراجعه نکرده‌اید" در پاسخ‌گفتم ضرورتی نداشت‌که نزد شما مراجعه‌کنم زیرا نه نیازی داشتم‌و نه موجبی‌ایجاب‌میکرد که برای رفع گله بشما مراجعه کنم . ترات پس‌از اندکی تفکر پرسید از یزد چه خبر دارید ؟ گفتم‌خبری ندارم ، واضح است‌که مردم به‌کار و زندگی وگرفتاری های خودمشغول‌هستند . گفت : " چنانکه‌اطلاع حاصل شده‌است عده‌ای از جمله آقای گلشن به‌بهانه‌آنکه‌از دست‌اتباع دکتر طاهری به تنگ آمده‌اند در تلگرافخانه‌تحصن اختیار کرده‌ و برضد دکتر طاهری شکایت‌هایی مخابره نموده‌اند ، شما چرا در این‌گونه ماجراها شرکت میکنید " گفتم آقای ترات‌من از جریان‌امراطلاع‌کامل ندارم و بطور کلی در این‌گونه امور هیچ‌گاه‌مشارکت‌نداشته‌ام‌وپس‌ازاین‌هم مشارکت نخواهم داشت‌حال‌اگر ماجرائی پیش آمده است‌من‌طرف‌مشورت‌نبوده‌ام‌وبتبع آن‌ازکیفیت‌ماجراهیچ‌آگاهی‌ندارم‌ولی‌اگر شما در این مورددرخواست‌کمکی داریدواقع امر آن است‌که کاری که موافق بامصالح شما باشدنمی‌توانم

انجام دهم برات گفت شماکاری‌که‌می‌توانیدانجام دهیداینستکه‌باآقایانی‌که‌متحصن شده‌اند بگوییدچه‌شکایت‌بکنندچه‌شکایت نکنند با مجلس ایران منعقد است آقای‌دکترطاهری‌وکیل خواهدبود. زیراملکت‌بوجود او نیاز دارد بنابر این پرداختن‌به هرگونه‌اقدامی بی‌حاصل خواهدبود، بهتر است‌این‌عده‌دست‌ازتلاش‌مذبوحانه‌بکشندوسرخویش‌گیرند و باموززندگی خودبپردازند، بایدبدانیدکه‌من‌شمارابرای‌حصول‌آگاهی‌ازاین امرمیخواستم‌ملاقات‌کنم وگرنه بیش ازاین‌کاری‌ندارم".

من از سخنان نواب سخت منقلب شدم و خداحافظی کردم و بقصد منزل از محل سفارت‌خارج‌شدم‌و در اثنای راه باخودعهدکردم که ازسیاست‌کناره‌گیری‌کنم و دیگر خیال وکالت مجلس در سر نپرورانم‌و بزادگاه خود یزد بازگردم . آن اوقات با بازگشت مرحوم سید ضیاء الدین طباطبائی بایران و تأسیس حزب‌اراده ملی و کوششهای پردامنه‌ای که او برای‌احرازنمایندگی‌مجلس‌میکرد مقارن بود. من پیش‌از عزیمت به‌یزدازقضاباسیدملاقاتی داشتم‌وطی‌آن‌درزمینه‌سیاست‌یزد با او تبادل نظر کردم، وی بی‌اندازه‌نسبت‌به من‌محبت و تکریم‌و تعارف کرد و از جمله با خلوص‌و صمیمیت‌وعده داد که بر خلاف شئون و مصالح اجتماعی‌من‌بادکتر طاهری سازش و همگامی نداشته‌باشد[1] اما دیری نپائید که پس ازاقامت و انزوای من در یزد آقای آثاری زاده از طرف سید مأمور شد شعبه حزب اراده ملی را در یزدتأسیس‌و اداره کند. اما بر خلاف انتظار شعبه حزب با همگامی‌و مشارکت‌مستقیم چند تن‌ازاتباع‌وطرفداران دکتر طاهری تأسیس گردید و همین‌امر موجب شد تا بین من و سید فاصله‌افتد. زیرا با همه احترامی که نسبت باو قائل بودم تصور نمیکردم بدین گونه نقض عهد کند. بهر حال پس‌از آنکه آقای آثاری زاده با مساعدت و مشارکت‌و اعانت معدودی ازدست‌پروردگان‌دکتر طاهری به فعالیت سیاسی و حزبی اقدام کرد من یک رباعی جهت سید پرداختم که آن ایام بسیار شهرت یافت‌و گمان میکنم هنوز هم بعضی از خواص یزد آن را فراموش نکرده باشند . رباعی مذکور این است :

سید که بجز فتنه نباشد کارش　　　جز درد کسی نشد در ایران‌یارش
پا تا بسر "اراده‌ملی" . . . ید　　　در یزد پدیدار شدهآثارش !!!

پیش‌از این درباره‌اشعار من پرسش کردی در جواب باید بگویم‌که من بواقع دعوی شاعری ندارم اما بر سبیل تفنن و اقتضای حال گاهی ابیاتی پرداخته‌ام‌که بعضی از آن‌ها در خاطرم مانده و بخشی هم در مطبوعات محلی طبع گردیده است اما جداگانه آنها را گرد آوری و تدوین نکرده‌ام .

از آن‌جمله‌یادم هست وقتی ملک الشعراء بهار از مسافرت خارج به‌وطن‌بازگشت ودر مجلس‌حضوریافت. حضوراودرمجلس با انقضای دوره قانون گذاری و پایان دوره‌نمایندگی

او متقارن بود . هنگامیکه او رااز دور دیدم ار روی ارتجال این بیت را ساحتم و خدمت استاد فقید فرستادم :

خران بدوره محلس اگر بود نزدیک   هزار شکر که قبل از خزان بهار آمد

یکی دیگر از صحنه‌های غم‌انگیزی‌که حاطره تلخ آن را فراموش نمیکنم این است کـه فصل‌زمستان بودوهواناملایم‌وبرفی ، من پیاده به مجلس میرفتم . درحیابان ژاله جمعیتی انبوه‌گردآمده‌بودند و با ازدحام و مشاجره حنازه‌ای را بکندی حمل میکردند مرد صاحب اطلاعی گفت متوفی شخصی عالم‌و سید و با تقوی بود اما بسبب فقرو مسکنت و بی‌نوایی کم‌کم‌بیمارشد و سرانحام رحلت‌کرد ، آقایانی که‌این‌گونه‌سرودست میشکنندتاجنازه‌اش‌را حمل کنند پیش از مرگش یک‌روز در اندیشه دستگیری و احوال پرسی او نبودند اکنون که بی‌نوانه‌عالم‌بقاانتقال‌یافته تازه عزیز شده است و او را این‌گونه مورد تکریم و اعزاز قرار میدهند . من‌ازمشاهده‌این‌وضع‌رقت‌بارمتأثر شدم‌و در فاصله‌راه‌این‌ابیات را ساختم‌که‌هنوز بحاطر دارم :

قبری که زیارتگه ایرانی شد   هر روز مطاف عالی و دانی شد
شیخی است‌که ار دست‌مریدان‌جان‌داد   پیری‌است‌که‌مردنش‌ز بی‌نانی‌شد

یک شب بانفاق‌دوست گرامی‌قدرخودآقای محمد علی‌عسکری کامران[۲] به محل انجمن ادبی‌کتابخانه‌وزیری‌واقع درمسجدجامع‌کبیریزدرفتم .حجت‌الاسلام‌وزیری مؤسس کتابخانه ورئیس‌انجمن که از دوستان‌محترم من هستند در محلس حضور داشتند این رباعی را از روی ارتجال درآن محفل انس پرداختم :

اهل کتاب راهمگی فتح باب شد   "یحیی‌خذالکتاب" بهریک‌خطاب‌شد
هربی‌کتاب‌بودبکنجی خزیده‌گشت   یعنی‌که‌دوره ، دوره‌اهل کتاب شد ،

این‌هم‌یک رباعی دیگر وغزلی :

جان‌گفت زماندن‌جهان‌سیرشدیم   تن‌گفت‌که‌ازضعف‌زمین‌گیر شدیم
دل‌گفت‌که ماجوان و شادیم‌هنوز   برخودبدهیم‌ره‌که ما پیر شدیم

دست حق

غنچه هر صبح‌چو ار نازدهن‌باز کنـد   بلبل‌ازعشق دو صد قول‌وغزل‌سازکند
نیست مشاطه دگر باد صبا بستان را   از چه رو، باز نقاب‌ازگل طناز کنـد
دست گلچین جفاکار جهان بلبل را   نگذارد که به معشوق دمی راز کنـد

مهدی موش

در آحر حیابان شاهپور گدر یابازار چه‌مهدی موش راکه‌مشرف به خیابان مهدیخانی است مردم بومی‌محل بحوبی می‌شناسند .

وجه تسمیه این بازار چه به‌مهدی موش‌آنستکه مردی باین نام در دستگاه آقامحمد حسن صندوقدار ناصرالدین شاه بود وار طریق مرابحات و معاملات بامردم آلاف و الوف بهندوحت و در پایان عمرکار دنیا رارهاکردو به عقبی پرداخت و مسجدی نیز بناکرد . این شحص چون مردی‌ریز اندام بود و صدائی‌نازک داشت و صمنا " به طلانیز تعلق حاطر فراوان نشان‌مبداداورامهدی موش نام نهاده بودند‌مهدی موش به عتبات رفت و در همانجادرگذشت و حانه اورا مهرو موم کردند و دارائی اورا در دوره‌ٔ ناصری به تصرف در آوردند .

ناگفته نماندچند سال پیش نیز حاکمی بهمین نام‌داشتیم‌که وجه تسمیه او به مهدی موش رانمیدانیم .مگر آنکه توضیحی از حود ایشان یایکی‌از مطلعین‌برسد !

دست‌حق‌همره آن دست‌بوددرهمه‌کار	که بناحن گره از کار کسان باز کنــد
مردباعلم‌چودریای گهر حاموش است	طبل‌خالی‌است که یک شهر پرآوازکند
آن‌وطن‌حواه‌حقیقی‌است که‌درگاه عمل	جان فدای وطن حویش چو سرباز کند

۱ــ مرحوم دکتر طاهری‌از حمله شخصیت‌های مشهور عالم سیاست بودکه بردی‌ها همواره نسبت باو احترام‌قائل هستند .وی در دوران نمایندگی محلس نسبت به توسعه اقتصاد و فرهنگ برد کوشش ها و حدمت‌های‌شایسته بعدیس بعمل‌آورد و همین امر کافی است‌که‌نامش به نیکی برند و یادش‌را گرامی دارند حداوند متعال او را عریق رحمت‌هاو معفرت‌های حوش فرماید نمنه و کرمه س . م . ر

۲ــ آقای‌عسکری‌کامران از حمله نویسندگان مبرز که سالها در تهران با مجله‌ماه نو، روزنامه دنیای حدید و حوانمردان همکاری داشتند . بدین مناسبت‌اهل قلم‌و صاحبان مطبوعات‌اکثرا ایشان‌را می‌شناسند و با مقاله‌هاو نوشته‌های ایشان‌آشنائی دارند . نگارنده دربحش‌اول حاطرات مرحوم نواب به‌پایمردی ، اعانت و راهنمائی های این دوست عزیز و شریف باحتصار اشارت‌کرده است .

نوشته‌ی ژرژ بونه وزیر خارجه پیشین فرانسه

ترجمه‌ی دکتر احمد نامدار معاون پیشین‌نخست وزیر

اسناد سیاسی از دو مصیبت بزرگ بین المللی

شکست ۱۸۷۰ و پیروزی ۱۹۱۸

در۴سپتامبر۱۸۷۰جمهوری سوم‌اعلام شد . در آنموقع ارتش فرانسه شکست خورده بود وآلمانها در پاریس مستقر بودند . این بود ما حصل ارثی که امپراطوری برای رژیم جدیدگذارده‌بود . ۸ ماه بعد فرانسه پیمان فرانکفورت را امضا کرد . نتیجه اینکه الزاس و لورن از خاک فرانسه جدا شد و ۵ میلیارد فرانک هم خسارت بر عهده ما قرار گرفت .

خوشبختانه‌از۱۸۷۳ وضع مالی فرانسه رونق بسزائي یافت و بواسست غرامات راقبل از موعد مقرر بپردارد و موجبات تخلیه کشور را از ارتش بیگانه فراهم آورد . خوشحالي زائدالوصف تمامي خاک فرانسه را در برگرفته بود و نخست وزیر وقت (تیر Thiers) که‌مذاکرات‌رابابه آخر دنبال کرده بود مورد تحلیل مجلس قرار گرفت و در مورد او آنروز گفته‌شد : " جمهوری سوم دین بزرگی‌نسبت باین رجل دارد "

تیر Thiers مسئولیت‌مذاکرات سیاسی را شخصا بعهده داشت و با تأني و عقل آنرا انجام میداد . مردم هم باو اعتماد کامل داشتند و بهمین‌علت موفق شد کار مهمی راانجام‌دهد . در آنوقت فرانسه به تنهائي در مقابل آلمان قرار داشت و بنابر این‌فشاری که در موقع عقد قرار داد ورسای از طرف سایر متفقین باو وارد میآمد در میان نبود و میتوانست بدون انتقاد و گله سایرین بهر نحو که صلاح میداند عمل کند . بهمین‌علت‌ما توانستیم‌قدعلم‌کنیم‌و با رستاخیزی‌که بعمل آوردیم باعث اعجاب اروپا و بخصوص آلمان گردیم . دراین‌جنبش‌سه‌سفیر کبیر طراز اول مانند ژول کامبن (Jules Gambain) پل‌کامبن (P. Gambain) درانگلستان و برلن و دیگری بنام (باریر Barriere) دررم همکاری مؤثری میکردند . در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم جمهوری فرانسه

موفق شد با کمک (گامبتا) و (ژول فری Jules Ferry) بر خلاف تمایل عمو
مستعمرات وسیعی را برای فرانسه بوجود آورد . در این زمان فرانسه با رم و بخصوص
انگلستان برخوردهائی کرد که البته بیسمارک (Bismark) صدراعظم آلمان از فرا
جانبداری مینمود . در کنگره برلن مذاکرات سیاسی جریان یافت و با این نتیجه پایا
گرفت که آلمان بعنوان واحد معماری در اروپای مرکزی شناخته شود . پیشروهای روسیه متو
گردد . ترکیه هم اسلامبول را بملکیت خود در آورد .

ازهمین زمان بتوصیه گامبتا فرانسه با آلمان یکنوع سیاست آرامی را پیش گرفت و درمدت ۲۰
مانع گردید جنگ دیگری بوقوع بپیوندد ولی البته ازاین خیال هم غافل نبود که خسارا
خود را در جای دیگر جبران نماید . بیسمارک کنگره‌ای در برلن تشکیل داد و نماین
فرانسه را هم که در آن موقع (وادینگتن Waddington) بود خواست و صراح
باو گفت :

" بنظر من تونس میوه رسیده‌ای است و موقع آنست که آنرا بچینید . ملت فرانس
بایدرضای خودرا بدست آورد و من از صمیم قلب خواهان آن هستم که فرانسه را در مد
مدبرانه مستقر ببینیم " از همان موقع فرانسه وارد عمل شد و در سال ۱۸۸۱ ژول ف
موفق گردید تونس را تحت الحمایه فرانسه قرار دهد و چون سخت مورد حمله قر
گرفت گفت . "کلید بندر الجزایر تونس است " دوسال بعد تونکن و ماداگاسکار ضمیمه فرا
شد . بعد از ژول فری هانوتو (Hanotaux) نقشه‌های او را دنبال کرد . در
مجاهدت وجانفشانی مردانی چون (ساورنان دو برازا avorgnan de Brazza
و افسران جوانی چون (گورو Gouraud و ژفر Joffre مانژن MAngin و لیو
Lyauty و گالینی Gallieni ما موفق شدیم ظرف بیست سال سرزمینهای وسی
رادر افریقای شرقی وغربی بدست آوریم . تا قبل از آن تاریخ ما فقط سنگال را داشتی

باتمام این موفقیتها معذالک فرانسه از فکر مصر که روزی ناپلئون بناپارت آنرا تصر
کرده بود غافل نمی‌ماند . انگلستان جای بناپارت را در این کشور اشغال کرده بود بهم
علت در صدد برآمد اول سودان را بگیرد . برای بثمر رسانیدن این نقشه سروان مارشا
بطرف (فاشودا Fachoda) بحرکت درآمد . ولی ارتش فرانسه خود را در مقا
نیروی انگلیسیها بفرماندهی جنرال کیچنر (Kitchner) دید . تصادم باندازه‌ا
شدید بود که همه انتظار درگیر شدن جنگ میان فرانسه وانگلیس را داشتند .

در ۴ ژانویه ۱۸۹۸ (دلکاسه Delcasse) زمام امور فرانسه را بدست گرفت
سروان مارشاند را به پاریس احضار کرد و تجلیل فراوانی از او بعمل آورد . هر چند
تصادم بین دوکشور بسیار شدید بود و در روحیه مردم فرانسه اثر فوق‌العاده گذارد ما

همه‌چیزآرام شد و حسن تفاهم مجددا بین دو کشور برقرار گردید . چاره نبود . آنروزها فرانسه‌اتکائی جزبه‌انگلستان نداشت ومنافع کشور ایجاب میکرد میان‌این دو کشور مناسبات حسنه‌برقرار بماند .

در آنزمان‌اوضاع بصورت زیر بود :

فرانسه‌صاحب‌یک‌امپراطوری شده بود . انگلستان خود را از طرف آلمان مورد تهدید میدید و از میلیتاریسم‌آلمان هراس داشت . او میدید در فاصله کمی جمعیت آلمان دو برابر شده و بازرگانی این کشور از ۶ میلیارد به ۱۵ میلیارد رسیده است . این کشور که منافع خود را در خطر میدید چاره‌ای نداشت جز اینکه با فرانسه که دارای نیروی مؤثری بود کنار بیاید و بانکای این کشور جزیره خود را از خطر مصون دارد .

سیاستمداران‌این کشور که همیشه حقیقت بین هستند خطر را بموقع تشخیص دادند و فورا در صدد برآمدند حقوق فرانسه را بر مستعمرات بشناسند و با حاکمیت فرانسه بر مراکش‌نیز موافقت کنند مشروط باینکه فرانسه هم متقابلا وجود انگلیسیها را در خاک مصر تأییدکند . درسال ۱۹۰۴ این‌موافقت صمیمانه (Entent Cordiale)که‌البته‌فاقدارزش بودبین دوکشورامضا شد . علت رضایت به‌یک‌چنین‌قراراین بودکه‌فرانسه‌نمیخواست‌مانندسال ۱۸۷۰ منزوی‌بماند و بالنتیجه غافلگیر شود . از آنجائیکه اقدامات ژول فری درلندن و (تیر Thiers) درایتالیاوروسیه منتج به نتیجه مثبتی نشده بوداحساس خطر میشد که مبادا فرانسه بار دیگر منزوی بماند . چند سال قبل‌از اینکه چنین قراری بامضاء برسد فرانسه محتاطانه رفتار میکرد و در خفای آلمان مذاکرات واقدامات خود را دنبال مینمود و سعی میکردوسائلی‌فراهم‌آورد که باتکای آن‌خود را از زیر بار تعهدات بیرون بیاورد بنابر این در مقابل قراردادی که بین‌آلمان ،اطریش و ایتالیا بامضا رسیده بود فرانسه هم پیمان نظامی با روسیه امضا کرد . طبق این قرار داد طرفین‌متعهد بودند هنگام‌تهاجم یکی از سه کشور مورد بحث بیکی‌از طرفین قرارداد طرف دیگر قوای خود را به کمک او برسند . این‌موافقت‌نامه‌در ۱۹۱۴ مؤثر واقع گردید . در اکتبر ۱۸۹۶قیصر روسیه مرد و نیکلا بجای او نشست‌و به اتفاق ملکه‌سفری‌بفرانسه‌نمودو همه‌جا با استقبال گرم مردم روبرو شد . سال بعد (فلیکس فور Felix Four) که رئیس جمهور فرانسه بود بروسیه رفت . پس ازمسافرت‌او (دلکاسه Delcasse) هم مسافرت دیگری بروسیه نمود . شخص اخیرالذکر در این‌سفر پیشنهاد کرد متن قرار داد اتفاق بین دو کشور را با صراحت بیشتری تدوین کنند و این پیشنهاد مؤثر واقع شد و زمامداران دوکشور اعلام داشتند (در وظیفه دو کشور است برای‌استقرار صلح عمومی کمک کنند و سعی نمایند توازن قوا دراروپا محفوظ بماند) .

از ۱۹۰۰ فرانسه عملا در کنار روسیه قرار داشت. مسافرتهای مکرر انجام میگرفت. درسال ۱۹۰۱ موقعیکه (دلکاسه) در پطرسبورگ مشغول مذاکره‌بودامپراطور و ملکه مهمان فرانسه‌بودند. درسالهای ۱۹۰۲و ۱۹۰۸ دو رئیس جمهور فرانسه بنام (لوبه Loubet) و(فالیر Falliere) بنوبت‌از قیصر روس دیدن‌کردند. بالنتیجه در زمان (پوانکاره Poincare) ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۲ یک قرار داد بحری بین دو کشور بامضا رسید و مکمل قرارداد نظامی سابق شد. در این زمان حسن تفاهم کامل بین دو کشور وجود داشت و همه مردم از اتحادی‌که بوجود آمده بود خوشحال‌بودند و هیچکس باور نمیداشت بزودی نومیدیهائی در زمینه سیاسی و اقتصادی و مالی بوجود خواهد آمد.

روسیه ازاین‌اتحاد بهره‌برداری فراوان نمود. از فرانسویان خواست بدانجا بروند و در عمران و آبادی کشور ــ ساختن جاده‌ها ــ راه‌آهن سرتاسری آن کشور کمک کنند. باین‌نحومبالغ زیادی سرمایه‌های فرانسه در این کشور بکار افتاد و ظرف چند سال به ۱۲ میلیاردفرانک طلا بالغ گردید. ولی ناگهان شوروی تغییر سیاست داد و متوجه شرق شد و در مورد سیاست اروپا دیگر علاقه‌ای از خود نشان نمیداد. جنگ میان روسیه و ژاپن هم شروع شده بود و ژاپونیها یک فتح بعد از پیروزی دیگر میکردند و از کمبود نفرات و تجهیزات شوروی و پراکندگی ناوهای جنگیش استفاده فراوان میبردند. در همان موقع ژاپن قراردادی را با انگلستان امضا کرده بود.

جنگ‌تا ۱۹۰۵ ادامه یافت‌و در این تاریخ قرارداد (پورتموث Porthmouth) امضا شد. طبق‌این‌قرارداد جنوب جزایر ساخارین و پرت‌آرتور تحت حمایت ژاپن قرار میگیرد و برای ژاپن مقام ممتازی را بوجود میآورد.

شکست فاحش روسیه باعث گردید روحیه فرانسویان بکلی متزلزل شود زیرا تا به آنروزخیال‌میکرد قدرت شکست ناپذیری را در مقابل حمله احتمالی آلمان در اختیارخود گرفته‌است. این‌شکست از جهت دیگری هم برای فرانسویان تأسف آور بود زیرا تقریباهمه دیگرمعتقد شده بودند بعوض اینهمه پولی‌که در روسیه سرمایه گذاری کردند اگر از آن در راه تکمیل تجهیزات خود استفاده کرده بودند مسلما" توفیق بیشتری بدست میآوردند ۲۰ امیلیاردفرانک‌طلاپول‌کمی‌نبودو با آن فرانسه میتوانست استحکامات زیاد و تجهیزات فراوان برای خود بوجود بیاورد.

ازآن‌پس‌سیاست فرانسه تغییر مسیر داد و بفکر افتاد روابط‌خود را با ایتالیا بهبود بخشد.

ایتالیا از این فرصت استفاده نمود و ضمن شناسائی حق فرانسه به تونس امتیازات فراوانی برای اتباع خود که در این کشور متمرکز و مقیم بودند بدست‌آورد.

در ۱۹۰۰ طرفین موافقت کردند در مقابل شناسائی حقوق فرانسه بر مراکش فرانسه هم حق ایتالیا را در تریپولی برسمیت بشناسد . چند سال‌از اتحاد ایتالیا و اطریش‌و آلمان گذشته بود که فرانسه با این کشور وارد مذاکره میشد . معدلک موفق گردید ایتالیا را متعهد کند در صورت حمله آلمان و اطریش بفرانسه لااقل بیطرف بماند .

در ۱۹۰۴ بااسپانی هم موافقتهائی بعمل آمد و در سال ۱۹۰۷ قرار بر این گذارده شد که امور مراکش را متفقا" رسیدگی کنند . در سایه این قرارداد فرانسه خیال میکرد موقعیت‌خود را در اروپا تثبیت کرده است ولی آلمان که شاهد عقد پیمان فرانسه و روسیه و موافقتهای فرانسه و انگلستان بود دست برقابتهای شدید اقتصادی در اروپا زد .

گیوم دوم قیصر آلمان متوجه شده بودکه در سایه سیاست بیسمارک فرانسه یگانه کشوری بود که بهره فراوان برده و خود را بجائی رسانیده که قادر است‌از هر طرف که نفعش بیشتر باشد بادبان کشتی را بچرخاند . نگرانی قیصرآلمان شدید بود و درآن زمان کسی بدرستی نمیدانست ماجرا به کجا خواهد انجامید .

در ۱۹۰۵گیوم‌دوم صلاح‌دیداخطاری‌بفرانسه بکند و برای اینکار هم البته پی‌فرصت میگشت . این فرصت رسید . فرانسه قراردادی را با انگلستان در مورد مراکش امضا کرده بودبدون‌اینکه‌آلمان‌را مطلع کند و یا نظر متحدین او را خواسته باشد . گیوم دوم تصمیم میگیردبه (تانژر Tanjer) برود تا هم ملاقاتی از سلطان این منطقه بعمل آورد وهم صورت‌اعتراض‌به‌آنچه‌که‌شده‌است بدهددلکاسه‌رفتارقیصرآلمان‌راموردانتقادقرارمیدهد و علنا "اظهارمیداردکه آلمان بلوف میزند و ما باید در مقابل اعمال گیوم پافشاری کنیم . (روویه Rouvier)نخست‌وزیروقت‌باسخنان‌دلکاسه‌اقناع‌نمیشودوبارئیس‌ستاد ارتش فرانسه بمذاکره و تبادل افکار میپردازد و بالنتیجه متوجه میشود فرانسه بهیچوجه آماده‌نیست‌واگر جنگ دیگری در گیر شود فرانسه در شرائطی قرار دارد که بمراتب از سال ۱۸۷۰ بدتر است با این‌تفاوت که از روسیه هم که به سختی از ژاپن شکست خورده است انتظاری نمیتوان داشت .

سلطان مراکش باتکای پشتیبانی قیصر عمل میکند و ناگزیر دلکاسه استعفا میدهد . روویه(Rouvier)ریاست‌کنفرانسی‌راکه‌درالجزیره (Algesiras)تشکیل‌می‌یافت قبول‌میکندوموفق‌میشود با انگلیسیها قراردادی امضا کند و موضوع را موقتا" حل نماید.

این‌موفقیت ۶سال‌بیشتر طول نکشید و اوضاع رو بوخامت‌گذارد زیرا گیوم از هیچیک ازاقداماتی‌که معمول شده بود رضایت خاطر نداشت و متأسف بود که آفریقای باین زیبائی وپر ثروتی را رقبای‌او با سهولت بین خود تقسیم کرده‌اند . بناچار او هم‌دست بکار شد و (گالیون Galion) و مقداری‌از کنگوی فرانسه‌را خواست به مستعمرات خود اضافه

کند و البته ببهانه‌جوئی برخاست .

اول‌ایراد کرد که فرانسه مواد قرار داد الجزایر را محترم نشمرده است و شهر (فز Fez) را بی جهت تصرف کرده است . برای‌تأیید اظهارات خود را به کرسی نشاندن نظریاتش‌دستورداد کشتی جنگی (پانتر Panthere) به (آقادیر Agadir) اعزام شود . زمزمه جنگ دوباره برخاست . در اینوقت (کایو Caillaux) خود پست وزارت امور خارجه را بعهده داشت و سعی میکرد راه حلی پیدا کند . در ۴ نوامبر ۱۹۱۱ قراری با آلمان امضا میکند و در مقابل شناسائی حقوق فرانسه‌در مراکش از طرف آلمان فرانسه هم‌قسمتی‌ازخاک‌کنگوراکه هنوز مورد بهره‌برداری قرار نداده بود به آلمان‌می‌دهد. کامبون این موفقیت را به کایو تبریک میگوید و از او تجلیل بعمل میآورد .

ستاد ارتش آلمان روز بروز قدرت میگرفت‌وبه‌میزانی‌که بجلو میرفت خود را برای جنگ آماده میکرد زیرا معتقد بود قرار داد مورد بحث با حیثیت آلمان تطبیق ندارد .

در۲۸ژوئن۱۹۱۴ولیعهداطریش(فرانسوا فردیناند Francois Ferdinand) باتفاق زنش به ناحیه (بوسنی Bosnie) رفته‌بود تا در مانورنظامی آن ناحیه شرکت کند . یک‌جوان صربستانی هر دو را بضرب گلوله از پای در میآورد .

پوانکاره بدرستی متوجه اهمیت امر نگردید و باتفاق (ویویانی Viviani) عازم مسکو شد . در همین زمان‌وین و برلن مذاکرات محرمانه‌ای را آغاز کرده بودند ووقتی‌نتیجه‌مذاکرات فاش‌گردید دنیا دچار تعجب و بهت شد . زیرا این دو کشور متفقا" ازدولت‌صرب خواسته بودند درهای‌کشور را بروی آنها باز کند تا نمایندگان آنها در آن کشوربه‌تحقیقات‌قضائی مبادرت ورزند وآزادانه کار خود را دنبال نمایند . بعبارت دیگر برای این‌کشور اولتیماتومی فرستادند و خواستند از کلیه‌حقوق اداری و قضائی خود صرف نظر کند . همه میدانستند یک چنین اولتیماتوم هیچگاه مورد قبول کشور صربستان قرار نخواهدگرفت‌وبهمین‌علت همه انتظار جنگ را داشتند و مردم در یک اضطراب عجیبی بسرمیبردند . عموم مردم بر این عقیده بودند که اطریش‌هیچگاه بدون جلب نظر آلمان به ارسال چنین امریه مبادرت نورزیده است .

جواب‌دولت‌صربستان بر خلاف انتظار عموم بود و باعث تسکین افکار دنیا گردید. دولت‌صربستان‌با پیشنهاداطریش‌موافقت‌داشت و میخواست یک چنین اقدامی با مشارکت ممالک‌بزرگ‌و دادگاه لاهه صورت گیرد. همه خیال میکردند اطریش رضایت خواهد داد و کاربخوشی‌خاتمه‌خواهد یافت . ولی دیدیم چنین نشد زیرا دولت اطریش در جواب این موافقت به صربستان اعلام جنگ داد . در روزهای اول فرانسه ساکت بود زیرا رئیس جمهور و نخست وزیر این کشور هر دو در مسافرت بودند و روزی که خاک روسیه را ترک

کردند جنگ شروع شده بود. بنابر این‌از رفتن به کپنهاک منصرف شدند و در ۲۹ ژوییه به‌پاریس‌مراجعت‌نمودند. در طول‌مسافرت دو زمامدار اطلاع درستی از آنچه که در غیاب آنها اتفاق افتاده بود نداشتند.

بمجرد اینکه به پاریس رسیدند اطلاع حاصل کردند که روسیه بسیج کرده است. کابینه‌فرانسه‌فوراتشکیل‌جلسه‌دادولی‌باصرارنخست‌وزیرکه‌میخواست‌نظر انگلستان هم جلب شودتوجه‌نکردند. چندساعت بعدیعنی‌روز۳۰ ژوییه دو ساعت بعد از نیمه شب آلمان اطلاع داد هر گاه روسیه بسیج خود را ادامه دهد آلمان هم ناگزیر خواهد بود اقدام مشابهی معمول دارد.

پوانکاره‌از دولت انگلستان تقاضا میکند جانبداری خود را از فرانسه و روسیه علنا" ابراز کند. برای این منظور مذاکرات بین دو کشور آغاز میشود و بالنتیجه آشکار میگردد که دولت انگلستان دچار تردید است. رئیس جمهور فرانسه تصمیم میگیرد نامه خصوصی برای جرج پنجم پادشاه انگلستان بفرستد. در این نامه به پادشاه انگلستان تذکر داده میشودکه‌اگر آلمان بطور مسلم بداند دو کشور فرانسه وانگلستان در اجرای پیمانی که آنها را با یکدیگر متعهد کرده است وفادار میباشند بطور قطع و یقین در اعمال خود تجدید نظر خواهد کرد و ممکن است مانع بروز جنگ شود. با صراحتی‌که در گفته‌های ریاست جمهور فرانسه بود معذلک کسی در لندن متوجه وخامت امر نگردید.

ادوارد گری (Edouard Grey) نخست وزیر انگلستان سفیر فرانسه را احضار میکند و باو میگوید ... (افکار عمومی انگلستان‌و مجلس این کشور اجازه نمیدهد دولت چنین تعهدی را بعهده بگیرد).

درتاریخ‌اول‌اوت‌نامه‌ای از طرف پادشاه انگلستان میرسد مبنی بر اینکه او سعی‌خود راخواهدکردتادوکشورروسیه و آلمان در رفتار و اقدامات خود تجدید نظر کنند. بهرحال در راه استقرار آرامش و صلح از هیچگونه مساعدتی دریغ نخواهد کرد.

ولی‌معلوم‌بود که کار دیگر از این حرفها گذشته است. در اول اوت آلمان به روسیه اعلان جنگ میدهد و در ۲ اوت هم بفرانسه نظر خود را اعلام میدارد. سفیرآلمان بوزارت‌خارجه‌فرانسه‌میرودوبوزیر خارجه گوشزد میکند هواپیماهای فرانسه مبادرت‌باعمال خلاف در مرزهای آلمان کرده‌اند. هر چه وزیر امور خارجه اظهارات او را تکذیب میکند و میگوید ارتش فرانسه ۱۰ کیلومتر از مرز فاصله دارد فایده نمیکند. سفیر کبیر خود را بنادانی میزند و پس از لحظه‌ای خداحافظی میکند و میرود.

روز سوم اوت اوضاع صورت دیگری بخود گرفت که در قلب هر فرانسوی اثر بسزائی گذارد. آلمان دست بعملی زد که انگلستان باور نمیداشت. یعنی یادداشتی به بلژیک

فرستاد وضمن آن گوشزد نمود که آن کشور از حدود بیطرفی خود عدول کرده است . سفیر انگلستان که بملاقات وزیر خارجه آلمان رفته بود از دهان او همان کلماتی را شنید که سالها آلمان برای تبلیغات خود بکار میبرد (یک کاغذ پاره چه ارزشی دارد ؟) .

جنگ اول جهانی آغاز شده بود .

فرانسه از هر طرف بدنبال هم پیمان براه افتاد . در وهله اول ایتالیا در نظرش مجسم شدولی این کشور با آلمان متعهد بود . معذلک وقتی خبر فتوحات مارن (MArne) بگوش نخست وزیر ایتالیا رسید تغییر عقیده داد و با اطریش وارد جنگ شد . (۲۳ مه ۱۹۱۵) .

دراینموقع ما بفکر افتادیم آمریکا را به کمک خود بکشانیم ولی ترس و وحشتی را که جنگ زیر دریائیهای آلمان بوجود آورده بود این کشور را بتردید انداخته‌بود تا جائیکه ویلسن غرق کشتی لوزیتانا را هم در کنگره تکذیب کرد و از سایر کشتیها هم صحبتی بمیان نیاورد .

دربالکان ترکیه‌و بلغاری در جهت مخالف ما بودند و بهمین علت ما سعی میکردیم رومانی و یونان راجلب کنیم . وزیر خارجه بریاند بود و میخواست به یونان‌اولتیماتومی بدهدوبا انجام یک مانور دریائی این کشور را در جرگه متفقین در آورد ولی نخست وزیر انگلستان با این نظر مخالفت کرد و گفت توسل به یک چنین اقدام مخالف اصل رعایت حقوق ممالک آزاد است . یک سال بی جهت برای‌ادامه مذاکرات بین پاریس و لندن تلف شدو پس‌از گذشت این فرصت گرانبها یونان‌تصمیم گرفت به جانبداری از ما وارد مخاصمه شود .

تشتتی که متأسفانه‌بین متفقین بوددر تمام مدت جنگ عملیات آنها را فلج میکرد و این مخالفتها ادامه یافت تا به پیمان ورسای رسید و از آن‌پس همچنان ادامه‌داشت‌تا جنگ دوم جهانی شروع شد . روزها و هفته‌ها و ماه‌ها میگذشت و در همان زمان که به سربازان میگفتند تا آخرین‌نفس باید جنگ ادامه یابد سیاستمداران از فکر تأمین صلح غافل‌نبودند . اول اقدام از طرف کلنل (هاوز House) آمریکائی انجام گرفت که در ۱۹۱۶ازطرف ویلسن مأموریت یافت حدودی برای یک صلح شرافتمندانه معین کند و البته ترتیبی بدهد که الزاس و لورن بفرانسه برگشت کند . یادداشت اینمرد را بفرانسه و انگلستان فرستادند که پس‌از موافقت این دو کشور برای آلمان ارسال شود . آمریکائیها میگفتند اگر آلمان‌با این طرح موافقت نکند آمریکا وارد جنگ خواهد شد . متأسفانه نه لندن‌و نه پاریس جوابی باین پیشنهاد ندادند . کلنل هاوز در یادداشتهای خود بعدا"

بقیه‌در صفحه ۱۰۳۶

(بنظر او انگلستان بزرگترین اشتباهات را مرتکب شد .)
در ۱۹۱۷ شاهزاده (Prince Sixte de Bourbon) بنمایندگی از طرف
، مشغول اقدام شد و برای ملاقات با امپراطور به وین رفت و پس از کسب نظر او
ادی برای متفقین فرستاد مبنی بر اینکه قرارداد صلحی امضاء شود و بلژیک هم بصورت
وددرآید ــ الزاس و لورن بفرانسه ملحق شود . اینمرد هم در اقدام خود توفیق
نکردو یک فرصت گرانبهای دیگر برای عقد و امضای یک صلح جداگانه بین متفقین
ش از دست رفت .
بالاخره در تابستان ۱۹۱۷ که ارتش آلمان در وردن (Verdun) شکست خورد
بفکر مذاکره افتاد . یکی از سیاستمداران آلمانی بنام (بارن دو لانکن Baron
de Lan) خواستار ملاقات با بریاند شد . ولی آقای (ریبوت Ribot) که
وزیر و وزیر امور خارجه بود با آن مخالفت کرد و همان عملی را تکرار نمود که در
قاضای مذاکرات صلح با پرنس دوبوربن معمول داشت .
ملاحظه میکنیم تمام اقدامات مخالفین و دشمنان ما برای خاتمه جنگ بهدر رفت
میم باین گرفته شده بود آلمان بزانو درآید . ولی چطور توجه نمیکردند که بزانو
دن آلمان امری نیست که فرانسه و انگلستان به تنهائی بتوانند انجام دهند ؟

بلافاصله داخل حیاط شد و آنها رامثل جوجه‌های غریب از آنجا بیرون راند . دو
بینوا گونه‌هایشان از خجالت ارغوانی شد و دنبال یکدیگر براه افتادند واز ترس و
افسان وحیزان خانه‌را ترک کردند . صدای خاله بربل هنوز شنیده می‌شد که غرغر
گفت : دخترهای بد ! بچه‌های خیره و معصول !
خترها در یک چشم بهمزدن در مسیر جاده از چشم دور شدند . الزا که دیگر از
ائی خسته شده بود دامن خواهر را کشید . هر دو روی لوله قرمز رنگی که در کنار
تاده بود نشستند . لیلی برای چند لحظه کلاهش را از سر برداشت و روی زانویش
. چشمهای پر امید دو کودک بینوا روی سبزه‌ها و مزارع خیرشده‌وشاهبال افکارشان
نها بپرواز درآمد . هردو در عالم خیال و رویا غوطه‌ور شدند . نگاه معصوم آنها
بزه‌هاگذشته‌وبروی امواج خروشان رودخانه لغزید و در یک چشم بهمزدن نگاهشان
اده‌گاوهای عظیم الجثه لوگان گردید که در فاصله‌دور ، دور هم گرد آمده و آماده
دن بودند . گلوی‌ها از جا برخاستند و دوباره براه خود ادامه دادند . الزا سایه
واهر گام برمیداشت . دیگر بچه‌ها چهرهٔ ترسناک خاله بربل را فراموش کردند .
الزا گوشه دامن خواهر را کشید و برای اولین بار لبخند مرموزی گوشه لبانش نقش
لیلی در جای خود ایستادو به پشت سرش نگاه کرد . دخترک آهسته زیر لب گفت :
ــ من آن چراغ کوچک رادیدم! پس از آن هر دوخاموش شدندو براه ادامه دادند .

نایب حسین و ماشاءالله خان

جوانان امروزکه در ناز نعمت و آسایش و امنیت بسر میبرند از دوران هرج و مرج گذشته کشور و اوضاع نابسامان آن زمان بیخبرند و نمیدانند که در گذشته نه چندان دور مملکت چگونه در آتش ناامنی میسوخت و حکومت مرکزی را نیز تاب و توان ایجاد آرامش نبود .

داستان آن دوران و شرح زندگانی کسانی که بر حکومت مرکزی یاغی شده و علم طغیان بر افراشته بودند و علل آن ، از داستانهای شیرین و خواندنی و عبرت انگیز است و در خور آنست که بطور دقیق تنظیم شود و در دسترس علاقمندان درآید .

مجلهٔ وحید از نظر روشن کردن گوشه های تاریخ قرن اخیر مملکت اسناد و مدارکی ثبت در این زمینه ها فراهم آورده و بتدریج در دسترس علاقمندان خواهد گذاشت .

بر اثر فکر در شماره آینده داستان عبرت آور زندگی ماشاءالله خان کاشی را که به تحریر خودش و توسط یکی از منشیانش به رشته تحریر درآمده درج خواهیم کرد و از خوانندگان ارجمند و محققان دانشمند توقع و انتظار داریم که هر آینه اسناد و مدارکی در این زمینه یا موارد مشابه آن دارند برای درج در مجله وحید بفرستند و به روشن شدن این وقایع کمک کنند . (و)

بقیه از صفحه ۱۰۱۵

شصت سال بوده است ، دو دختر داشته یکی را بیکی از سادات اهل ولایت داده دیگری را به سلطان ابوالحسن به تانا شاه عقد بسته .

هشتم ، سلطان ابوالحسن قطب شاه بتانا شاه از اقربای سلطان عبدالله بود . دختر کوچک سلطان عبدالله را که شخص دیگر میخواستند عقد نمایند و این سلطان ابوالحسن دست ارادت به شاه راجو که از اولیای دولت آنزمان معدود میشد داده بود او را مرشد و پیشوای خود میدانست . در کتب چنان مسطور است که از تأثیر نفس همان مرشد از قضا عقد دختر مزبور را با سلطان ابوالحسن بستند و بر سریر سلطنت قرار گرفت . چهارده سال درحالت طفولیت گذرانیده چهارده سال بتحصیل علوم مشغول و چهارده سال دست ارادت ، بمرشد مزبور داده ، چهارده سال سلطنت و چهارده سال دیگر در قید عالمگیری بوده بعد رحلت کرده است .

محمد حسن رجائی زفره‌ای

فرهنگ مردم
نوروز در آبادی زفره

اهالی محل از اواسط اسفند خود را برای جشن نوروز آماده می‌کنند .

تهیه‌مواد خوراکی ، سبزکردن "سبزه" خانه‌تکانی ،گردگیری ، شستن ظروف و لباس وسایل خانه ، دوختن لباس نو ، سفید کردن اتاقهایی که بواسطه روشن نمودن آتش سیاه شده (نخست اثاثیه موجود در اتاق رابیرون می‌برند . بعد به سطح‌داخلی و طاق آن آب می‌پاشند تا دوده و گردهایی که هست شسته شود ــ سپس مقداری خاک رس (در لهجه محل‌خاک دوک (Duk) در آب ریخته و این آب رقیق را دوباره به دیوار و طاق اتاق میپاشند .)

* * *

نانی‌که‌برای‌ایام عید طبخ میشود آنرا با (گلرنگ) زینت میدهند .

گلرنگ که شبیه زعفران است در آب ریخته و چون نان را به تنور زدند . نانوا دست خود را در "آب گلرنگ" نهاده و انگشتان خود را روی نان میمالند .

* * *

صبح نوروز به دیدن ریش سفیدان و خویشان و دوستان خود میروند .

صاحبخانه با چای ، قلیان ، سیگار ، شیرینی پذیرایی میکند .

پیشوایان مذهبی ــ ۷ سلام ــ را با زعفران داخل کاسه می‌نویسند و بعد در آن آب می‌ریزند و قاشقی از شمشاد روی کاسه است هرتازه‌وارد با گفتن مبارکباد و بوسیدن دست پیشوا قطره‌ای از "آب دعا" را می‌نوشد .

۲ــقبل از ظهر نوروز همانطوریکه به دیدن بزرگان و دوستان و خویشان خود میروند به‌زیارت‌اهل‌قبور نیز می‌روند ، زنهای‌آبادی یک‌مشت گل سرخ (= گل سوری) که‌از سالهای گذشته خشکانیده وموجود دارند در کاسه‌ای ریخته‌وروی‌آن‌آب‌می‌ریزند و آنرا همراه خود به‌گورستان‌محل برده و نزد قبر خویشان‌خود فاتحه‌ای خوانده و با قاشق مقداری از این

بقیه‌در صفحه ۱۰۴۹

وصایای سید محمد صادق طباطبائی
رئیس پیشین مجلس شورای ملی

موزیک سنتی : تشکیل موزیک قدیم با تمام آلات قدیم و پیدا کردن آنچه که از میان رفته است .

تشکیل مجمعی برای تدوین تکمیل موسیقی قدیم و آلات آن . اعادهٔ البسه قدیم برای موزیک و لباسهای رسمی سلام .

علائم مشخصه : برای مملکت ایران باید علامتی ترتیب داد که بصورت خورشید مطابق تصویر قدیم ایران باشد و بر شیری سوار و شمشیری در دست و یا فقط خورشید تنها و مشابه شکل دوم باشد و در اطراف آن به تناسب و یا علامت عدالت و مساوات و شجاعت باشد. همچنین شکل هر یک از ولایات را باید به تناسب تاریخ آن درست کرد .

مثلا علامت تهران باید شبهی از قله البرز در پشت آن قله دماوند و شکل آفتاب در موقع طلوع باشد ، شکل همدان قله الوند بطور ممتاز دیگری ، خراسان مسجد و گلدسته ، شیراز یا فارس سردر تخت جمشید ، گیلان کشتی ، اصفهان به تناسب یک بنای تاریخی ، آذربایجان عقاب ، مازندران گوزن ، کرمان بوته خار یا برگ خرما ، قزوین انگور و زیتون ، علامت ایجاد که در تخت جمشید است همچنین گل‌هائی که با پنج برگ در آن آثار موجود است یا هفت دیوار قدیم و فروهر طاق کسری و سایر چیزهائی که از تاریخ میتوان بدست آورد هر کدام برای یک دلالت باشد . در پایتخت میدانی باسم میدان مملکت موسوم شود و در اطراف میدان نشانه‌ها و علائم مشخصه شهرهای ایران نصب گردد .

ترتیب اعاده جشنهای سنتی باید بر طبق اصول قدیم داده شود همچنین آتش‌بازی را باید مثل قدیم مفصل و متنوع نمود . زنبورک و نقاره خانه در این مواقع باید باشد .

برای اصطلاحات علمیه که متداول است مثلا "صد یک و هزار یک باید لغات جدید وضع" شود .

باید مالیاتها را با شور مطلعین تجار و اصناف ترتیب داد . یعنی طرز گرفتن آنرا باید بصورتی قرار داد که هم مالیات وصول شود و هم لطمه‌ای به جریان کارهای تجارتی و صنعتی و فلاحتی وارد نشود .

مهما امکن و در مواردی دولت باید متصدی خرید و فروش بعضی کالاها بشود .

چون بیراهه‌ها وسیله قاچاق است و برای دولت غیر ممکن است در تمام نقاط سرحدی اداره‌گمرک داشته باشد باید اولا بیراهه‌هائی که قاچاق از آنها میآید معین و مشخص شود بعد درآنجاها مفتشین خفیه گماشت که با اهالی محل هم خصوصیت پیدا کند و به محض اطلاع از ورود کالای قاچاق بوسایل ممکن اداره گمرک را مطلع کند و برای اینکه مفتشین جدا کارخود را تعقیب کنند باید نصف جریمه وصولی بآنها داده شود و اگر کالا معدوم شدنی است عشر تاریخ آنرا گمرک معین کند و نقدا" به مفتشین انعام بدهد و باید این مفتشین گاه بگاه تبدیل شوند و تغییر محل بدهند.

نقاط به آب و هوا منحصر به جاهای گرم نیست . بعضی نقاط هست که خیلی گرم نیست ولی از حیث آب و هوا برای اقامت خوب نیست مثل جاهائی که برنج کاری یا باطلاق هست و امثال آن باید کلیه نقاط بد هوا را هم معیین و مشخص کرد و آنها را درجه بندی نمود و به مأمورین برحسب محلی که میروند باید فوق العاده و اضافه پرداخت نمود.

باید تصدیق امور طبیه را نسبت به مأمورین از قبیل عدم صلاحیت مزاج و امثال آن به طبیب های معتبر رجوع کرد و باید قانونا" اطبائی که تصدیقی میدهند خود را مسئول صحت آن بدانند و در صورت عدم صحت مجازاتهائی برای آنها تعیین شود [1].

قسمت عمده از علت مزاج ایرانی‌ها مربوط به امراض معدی و بیشتر بواسطه اغذیه است . باید مجمع اطباء مطالعاتی بعمل آورد و دستور العمل‌هائی تهیه کند و بوسیله نشر مقالات و کنفرانسها در اجتماعات و مدارس و دستورات مراقبتهای صحی مردم را به خواص غذاها آگاه سازد و در مأکولات و مشروبات غیر الکلی دقت و نظارت کند .

باید دیوان باز خواستی بوجود آید و مفتشین صالح و درست محرمانه و با مسئولیتهای خیلی سخت و بطور ناشناخته به ولایات فرستاده شوند و اشخاص و مأموران خاطی را که از اموال عمومی و غیره سوء استفاده کرده و ثروت اندوخته اند به دیوان باز خواست معرفی کنند تا در صورت احراز جرم اموال او را بنفع مؤسسات اقتصادی مملکت و مؤسسات خیریه ضبط و مختصری برای ادامه معاش آنها باقی بگذارند .

---

۱ ــ نظام پزشکی در سالهای اخیر بهمین منظورها بوجود آمده و امیداست بتواند در امور پزشکی و کارهای مربوط به آن نظامی برقرار کند . (و)

بیاموز فرزند را دسترنج
چه دانی که گردیدن روزگار
چو بر پیشه‌ای یا شدش دسترس

وگر دست داری چو قارون به گنج
به غربت بگرداندش در دیار
کجا دست حاجت برد پیش کس

سعدی

کتابخانه وحید

شرح مثنوی معنوی مولوی

بخش‌نخست‌کتاب "شرح چهار تمثیل مثنوی معنوی مولوی " بر اساس تفسیر نیکلسن شرق شناس نامی‌انگلیسی ــ و با توجه بشروح " فاتح‌الابیات " ــ روح المثنوی ــ "تألیف دکتر جواد سلماسی‌زاده" بوسیلهٔ دانشگاه آذرآبادگان طبع و نشر گردید .

این کتاب حاصل کوششها و پژوهش‌های سالیان دراز زندگی‌وی‌است‌وچکیده‌ایست حاصل از معارف اسلامی و ادبیات عرفانی فارسی و عربی و ترکی . معجونی است که از عصارهٔ تحقیقات غرب ، و نخبهٔ مندرجات بیست و هفت فقره شرح مثنوی ، ترکیب یافته است .

محقق‌دانشمند ، درخلال شرح مثنوی به مآخذ قصص و سرچشمه افکار مولانا پرداخته احادیث را با ذکر دقیق مراجع وآیات قرآن کریم را با ذکر سوره و شمارهٔ آیه قید کرده ومعانی‌لغات مشکل را شرح ، اصطلاحات عرفانی را ، از متون معتبر بقید نام‌کتاب و ذکر فصل ، صفحه ، سطر ، سال چاپ و محل آن آورده است .

توفیق مؤلف را از خداوند منان خواستار است .

پژوهشی درمسائل‌نفتی ایران : نوشته‌ی دکترفتح‌الله سعادت ــ قطع رقعی (۱۴×۲۱ سانتیمتر) ۱۶+۱۶۰ صفحه چاپ تهران ــ ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) ــ ۲۲۰ ریال . یکی‌از برکات دانشرو تکنیک جدید ، راه یافتن کار تحقیق علمی‌درتهیه‌مطالب‌و تألیف آثار نویسندگان معاصر ما است . بطوریکه اغلب نوشته‌ها مستند و متکی برآمار و ارقام دقیق نوشته میشود و مورد استفاده دانش‌پژوهان ایرانی‌و خارجیانی‌که‌میخواهند‌درزمینه‌مسائل مختلف کشورما تحقیق و بررسی کنند قرار میگیرد .

کتاب‌پژوهشی در مسائل نفتی‌ایران آنگونه‌کتابهای‌مستند و تحقیقی است که همه جا آمار و ارقام راه‌حکم و قضاوت را برای خواننده‌میگشاید و پاسخ‌های جامع میدهد.

در این کتاب مهمترین رویدادهای صنعت‌نفت‌ایران‌از سال ۱۳۰۰ تا سال ۵۴ آورده‌شده‌و به ۸۳ سؤال درباره مسائل نفت پاسخ گفته شده است .

توفیق خدمت برای آقای دکتر سعادت نویسندهٔ محقق کتاب آرزو داریم .

فهرست

بقیه از صفحه ۱۰۳۷

(آب گل) را روی قبر می‌ریزند .

اگر – گل سرخ – موجود ندارند بجای آن بشقابی که در آن – سبزه عید – روییده در موقع تحویل سال در مقابل خود نهاده بودند . آنرا به قبرستان برده و سبزه آنرا چند قسمت نموده هر قسمتی را روی یکی از قبر خویشان خود میگذارند .

۳– جوانانی که نامزد دارند . مادر داماد مقداری پارچه و شیرینی و آجیل باحنا و صابون به خانه عروس می‌برد . شیرینی و آجیل و پارچه راگذاشته . و عروس را همراه خود به حمام می‌برد و از حنا و صابون در حمام استفاده می‌کنند .

در مقابل خانواده داماد ، شب را مهمان پدر عروس هستند .

۴– شروع کار در سال جدید با ساعت سعد (از روی تقویم) انجام میگیرد . آنهاییکه موقع تحویل سال مشغول کار بوده لزومی ندارد که با ساعت سعد – کار سال جدید را شروع کنند .

۵– عوام عقیده دارند اگر موقع تحویل سال – خر خاکی – و – پول نقره – همراه داشته باشند سال نو را بخوبی به پایان می‌رسانند .

۶– در بعضی از خانواده‌ها تخم مرغ رنگی (سرخ) ، نارنج – پرتقال – به کودکان عیدی میدهند .

۷– در روز عید دو قرص نان به حمامی و دو قرص نان به دلاک آبادی داده میشود .

۸– شب و روز اول فروردین – چراغ – را خاموش نمی‌کنند .

۹– غذای نیمروز عید ، حلیم (– آش گندم) است که از : گندم ، نخود ، لوبیا ، عدس ، چغندر ، شکمبه گوسفند (= سیراب) تهیه شده .

گوسفندی که یکی دو ماه قبل سر بریده وگوشت آنرا مصرف نموده‌اند شکمبه او را برای روزعید دخیره نموده‌اندتا حلیم طبخ نمایند . شام آن شب پلو است

آگهی استخدام

صندوق تأمین احتماعی وابسته بوزارت بهداری و بهزیستی بمنظور تکمیل کادرخود بهتعدادی دیپلمهکامل متوسطه در رشتههای بازرگانی ، حسابداری و بانکداری ، منشیگری و رشته های مشابه که دارای شرایط زیر باشند نیاز دارد :

۱ ــ داشتن حد اکثر ۲۵ سال تمام

۲ ــ داشتن برگ پایان حدمت وطیفه عمومی و یامعافیت دائم

داوطلبان میتوانند بمنظور ثبت نام برای امتحان همهروزه بجز پنجشنبهها و ایام تعطیل از ساعت ۸ الی ۱۶ بادر دست داشتن یک قطعه عکس ۴×۶ به مدیریت کارگزینی صندوق واقع در خیابان آیزنهاور کاخ تأمین احتماعی مراجعه نمایند .

صندوق تأمین اجتماعی

آگهی استخدام

صندوق تأمین اجتماعی وابسته به وزارت بهداری و بهزیستی بمنظور تکمیل کـادر خود به تعدادی راننده که دارای شرایط زیر باشند نیاز دارد .

۱ ــ داشتن حد اکثر ۳۰ سال تمام

۲ ــ داشتن گواهینامه رانندگی

۳ ــ داشتن برگ پایان خدمت وظیفه عمومی و یامعافیت دائم

۴ــداشتنحد اقل مدرک تحصیلی ششمابتدائی یاپایان مرحله اول تعلیماتعمومی

داوطلبان میتوانند بمنظور ثبت نام برای امتحان همه روزه بجز پنجشنبههاو ایـام تعطیل از ساعت ۸الی ۱۶ با در دست داشتن مدارک فوقبهمدیریت کارگزینی صندوقواقع در خیابان آیزنهاور کاختأمیناجتماعی مراجعه نمایند .

صندوق تأمین اجتماعی

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
سیف‌الله وحیدنیا

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۰ و
فروردین و اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵ = ربیع
و ربیع‌الثانی ۱۳۹۶ = آوریل و مه ۶

تهران . خیابان شاه ـ کوی جم شمار
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ـ ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

خاطرات

عکسهای تاریخی

نامه‌ها و اظهار نظرها

حمر رمان

نظری تازه به عرفان

انحلال کمیسیون ارز

مبارزه با کم‌روئی

هفت شهر عشق

عبید زاکانی و...

مرگ دوست

تاریخچهٔ خط و معرفی خوشنویسان

سرگذشت دختر ناصرالدینشاه بقلم خودش

توزک جهانگیری

تاریخ کهن سلماس

خلیج فارس درصحنهٔ سیاست بین‌المللی

سوم شهریور ۱۳۲۰

اسناد تاریخی

خاندانهای حکومتگر ایران

محاکمه واعدام نخست‌وزیر فرانسه

کتابخانهٔ وحید وکتابهای جدید

بهای اشتراک یکساله { ایران ششصد ر / خارجه هزار ر

بهای این دوشماره یکصد ریال

فهرست

* * *

دوره کامل خاطرات ـ ودوره‌کامل مجله وحید ودوره‌های قدیم مجله ارمغان به‌تعدادمحدودی درانتشارات وحید برای‌فروش عرضه‌شده‌است.

دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی

ره‌آورد وحید (۲جلد)

کلیات عبید زاکانی موجود است .

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره‌ها و خبرها

سفر نخست وزیر

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر ایران در فروردین‌ماه امسال سفری کوتاه به عربستان سعودی داشت و در پایان این سفر اعلام شد که ملک‌خالد در آینده نزدیک از ایران دیدار خواهد کرد.

ناگفته نماند که عین‌الملک هویدا پدر ایشان بعهد رضاشاه پهلوی سفیر ایران در عربستان سعودی بود و با خاندان آل‌سعود و بخصوص پدر ملک‌خالد روابط دوستانه وصمیمانه داشت و در اختلاف وجنگ بین شریف مکه و ملک عبدالعزیز (ابن‌سعود) میانجیگری کرد

اغلب سفیرانی که از دربار ایران به عربستان سعودی مأموریت داشته‌اند از نخبه فضلا بوده‌اند وازجمله عین‌الملک آثاری خوب از خود بیادگار گذاشته و کتابهای مختلف تألیف و ترجمه کرده است.

آقایان دکتر مشایخ فریدنی سفیر پیشین و آقای جعفر رائد سفیر فعلی ایران درعربستان نیز از نویسندگان و فضلای معاصر وصاحب‌نام هستند.

***

اسامی شهرها

در زمان سلطنت رضاشاه و نخست‌وزیری ذکاءالملک فروغی اسامی بعضی از شهرهای ایران تغییر پیدا کرد وذیلا اسامی قدیم وجدید این شهرها را می‌آوریم:

اهواز (ناصری) ـ آبادان (عبادان) ـ شهرکرد (دهکرد)ـ مهران (منصورآبادـ پشتکوه)ـ ایلام (حسین‌آبادپشتکوه)ـ ایذه (مال‌امیر). هویزه (حویزه) خرمشهر (محمره) ـ دشت‌میشان (بنی‌طرف) ـشهرصنا (قمیشه) ـ بندرپهلوی (انزلی) ـ رضائیه (ارومیه)ـ شاهپور (سلماس)ـ شاه‌آباد غرب (هارون‌آباد) ـ بابل (بارفروش)ـ شاهی (علی‌آباد) ـ زابل (نصرت‌آباد) ـ زاهدان (دزدآب) ـ فردوس(تون)ـ شهداد (خبیص)ـ بهشهر (اشرف) ـ کاشمر (ترشیز) ـ گرگان (استرآباد) ـ اراک (سلطان آباد عراق) ـ بندرشاهپور(خورموسی)ـ ایرانشهر(بمپور) ـپهلوی دژ (آق‌قلعه)ـ شادگان (فلاحیه)ـ سوسنگرد (خفاجیه) ـ دروزارت کشور بعداً کمیسیونی مأمور رسیدگی به‌تغییرات اسامی پیشنهادی شهرها شد وطی سالهای اخیر نیز نام‌چندشهر تغییریافته است.

***

امتیاز روزنامه کیهان

فرامرزی دریادداشتهای خودمی‌نویسد:
«من‌ودکترمصباح‌زاده روزنامه‌آیندهٔ ایران‌را ازعادل خلعتبری اجاره‌کرده بودیم. مرحوم تدین وزیرفرهنگ بدون هیچ منطق ودلیلی آنرا توقیف کرد. من برای آزادی آیندهٔ ایران فشارمیآوردم و مرحوم تدین روی مغالطه‌های خود ایستادگی میکرد.... مرحوم فروغی بمن‌گفت تدین وزیر من است ومن نمیتوانم باوبگویم توچرنده‌گوئی. شما بیائیدتقاضای‌امتیازدیگری بکنید من‌تقاضای امتیازکیهان راکردم .....»

***

بلیط بخت آزمائی

برای تدارک و برگزاری جشن‌هزارهٔ

فردوسی ، انجمن آثار ملی در زمستان سال ۱۳۱۲ اقدام به چاپ بلیط‌های بخت‌آزمائی نمود .

تعداد این بلیطها ۱۶۰،۰۰۰ عدد و بهای هر بلیط ده ریال تعیین‌شده بودو ۱۶۰۰۰ هزار بلیط برنده در نظر گرفته شده بودکه بالاترین مبلغ آن‌دویست هزار ریال‌وکمترین آن بیست ریال بود .

این بلیطها در اول تیرماه ۱۳۱۳ در تهران وشهرستانها انتشار یافت و مبلغ قابل توجهی از فروش آن بدست آمد .

***

بانك ملی

درموقع شروع بنای ساختمان بانك‌ملی واولین سنك بنا نامه‌ای را در لوله‌ای بلور گذاشته ودرپی‌ساختمان گذاردند .

متن نامه‌چنین بود : «در تاریخ یکشنبه ۲۵ تیرماه ۱۳۱۲ هجری شمسی اعلیحضرت اقدس همایونی رضاشاه‌پهلوی شاهنشاه‌عظیم الشأن مملکت‌ایران ازواحافداه سنگ بنای بانك‌را درعمارت‌جدید بانك‌ملی نصب‌ومؤسسه را قرین کمال افتخار ومباهات فرمودند.»

***

نشر اسکناس

امتیاز نشر اسکناس‌تاسال ۱۳۰۹ به‌عهده بانك‌شاهی ایران بود وآن‌هم اسکناسهائی با عکس ناصرالدین‌شاه چاپ‌کرده ورواج داده بود واز شاهان قاجار دیگر کمتر کسی به چاپ عکس‌خودروی‌اسکناس پرداخت واسکناسهای عکس ناصرالدین‌شاه مدتها رواج داشت .

لیکن دولت ایران در۲۲اردیبهشت سال ۱۳۰۹ امتیاز نشراسکناس را از بانك شاهی ایران به مبلغ دویست هزارلیره انگلیسی خرید واولین سری اسکناس که‌چاپ‌کردمزین به‌عکس رضاشاه‌پهلوی بودکه از طرف بانك ملی ایران ودرانگلستان چاپ شده ..

***

چهره های رجال

بررسی دراحوال‌رجال وتوجیه‌وتحلیل روحیه‌وافکار آنان بحث‌جالبی ازعلم‌الاجتماع را تشکیل میدهد و اگراین بررسی به‌لباس نظم و نثر نیزدرآید خواندنی وسرگرم‌کننده خواهد بود .

امید است این توفیق‌مارا نصیب شود تا سازمانی باینکار جالب بپردازد ومجموعه‌ای مستند وخواندنی فراهم‌آورد.واما بعد: یکی ازصاحبنظران معتبر مملکت مدیرعامل اسبق سازمان برنامه که هم اکنون نیز در دستگاه دولت‌کروفری‌دارد (وبقول بعضی ازاولیاءو اصفیا وازمردان وارسته در راه حق است) از چهره‌های استثنائی زمان است .

وی درکار بسیارجدی وسختگیرو دقیق است ودرجمع دوستان مؤانس‌شوخ وبذله‌گو وخریدار وطالب شوخیهای‌مطلوب‌ومرعوب!

روزی ازخانه بدرمی‌آید تا دراتومبیل سوار شود وبه‌سازمان‌برنامه‌رود. دراتومبیل را می‌گشاید ولی قبل از آنکه سوار شود بیادش می‌افتد که پرونده‌ای را باید باخود بسازمان ببرد لذادراتومبیل‌رامی‌بندد وبخانه بازمیگردد. راننده که مجاز نبوده است در موقع رانندگی درآئینه به چهره مدیر عامل نگاه کند بخیال اینکه مدیرعامل دراتومبیل نشسته‌است‌به سازمان برنامه میرود ودربرابر در ورودی سازمان اتومبیل را نگاه میدارد اماوقتی‌دررامی‌گشاید می‌بیندکسی‌دراتومبیل نیست لیکن قبل ازآنکه درفکر چاره بیفتد می‌بیند یك‌عدد تاکسی جلوسازمان توقف‌کرد ومدیرعامل پرونده بدست ازآن پیاده شد و به سازمان رفت.

معتمدالسلطان میرزا داودخان
وزیر لشکر
میرزا آقاخان اعتماد الدوله
صدراعظم

شعاع الملك در سن هفده سالگی
سلطان ابراهیم خان اسعدالسلطنه ایلخانی
میرزا حیدر خان منشی

۱ـ ملک الکلامی متخلص به مجدی
۲ـ شکر الله متخلص به میوئی
۳ـ میرسیدعلی شیرازی متخلص به صائی

اولاد و احفاد ظل السلطان در عمارت معلم خانه اصفهان

نامه‌ها و اظهار نظرها:

توضیح: درشمارهٔ ۱۸۸ مجله‌ی وحید شرح حالی از مرحوم حاجی‌میرزا حسن صفیعلی‌شاه قدس‌سره انتشار یافت که خود آن‌را نوشته بود. این بیوگرافی قبلاً هم درمقدمه تفسیر منظوم قرآن‌مجید ودیوان صفیعلی‌شاه انتشاریافته‌است بطوریکه خوانندگان ملاحظه فرموده‌اند مرحوم‌صفیعلی‌شاه جزئیات زندگی خود و سفر بهندوستان و سفر حج را خیلی خلاصه نوشته ومیگوید «اگر بخواهم بنویسم کتابها باید بلکه قلم ازتحریر آن جملهٔها عاجز آید ودرانظارمردم افسانه سیاحت گران بنماید. باین جهت‌هرکس شرح آن خواست اکتفا کردم وهمینقدرهم زیاد است که مینگارم.»

بعدها معلوم شد که مرحوم صفیعلی‌شاه شرح مسافرتهای خود را برای برادر خود آقارضا ظهورعلی‌شمس‌العرفا مفصلا بیان‌کرده اوهم آنرا بنظم درآورده ونزد خودنگاه‌داشته است . این اشعار ازنظر ادبی چندان تعریفی ندارد ولی چون شامل اطلاعات جالبی‌راجع بزندگی صفیعلی‌شاه است حائز اهمیت است.

نسخه این اشعار درمیان کاغذهای مرحوم عبدالعلی صفائی‌که درویش وارسته و پیرو سلسله صفی‌وصفا بود بدست‌آمد محتاج به‌توضیح‌است که آقارضاشمس‌العرفاءرا نباید بامرحوم سیدحسین شمس‌العرفاء معروف طاب‌ثراه اشتباه‌کرد بطوریکه در جلد سوم طرائق‌الحقایق تألیف معصوم‌علی‌شاه آمده‌است‌آقارضا درسفری که‌به‌شهرستانك می‌نموده باازدوی‌ناصرالدین‌شاه‌مصادف‌شده و مورد محبت میرزاعلی‌اصغرخان اتابك قرار گرفته واو برای آقارضالقب شمس‌العرفا را ازناصرالدین‌شاه‌گرفته است (طرائق چاپ سربی صفحه ۴۵۲)

اکنون بیتی چند ازآن اشعار باضمام‌عناوینی‌که برای این اشعارآورده نقل‌می‌شود

گفت صفی‌شاه بحال طلب‌ــ چونکه فتادم من دررورشب‌ــ بودم جویای بزرگان‌دین‌ــ ازهمه‌کس تاکه زاهل یقین ... دربیان بدایت حال وطلب وجذبه وتفحص مطلب جناب‌قطب الاقطاب حضرت صفی‌علیشاه قدس سره‌العالی‌ــ حکایت اربعین اول‌که درعنفوان جوانی‌بسر آورده ... ــ دربیان اضطراب مادرآن جناب وتفحص از حال فرزند ویافتن بعد از چند روز.. ــ دربیان رفتن خدمت آخوند ملاحسین نائینی ...ــدربیان مجاهده وریاضت حضرت صفی‌علیشاه قدس‌الله‌سره ومأمورشدن به سفرمکه ورفتن ایشان ورجمات فوق‌العادهــ در بیان حرکت بسمت هندوستان...ــ دربیان رفتن بخانه میرزا سفیع‌خان داماد مرحوم آقاخان

محلاتی و . ــ دربیان حرکت جناب صفی‌علیشاه قدس‌سره بسمت حیدر آباد دکن .. ــ حکایت آن درویش نامکمت که در شهر صورت هندوستان بود . ــ در بیان رفتن جناب صفی‌علیشاه قدس‌سره بهمراهی رفیق محرم‌خود بشهرصورت... ــ دربیان مسافرت مکه... ــ دربیان خواستن درویشی وجهی ازجناب صفوت مرتبت وجواب‌دادن باو وصفای‌درویش از ایثار مبلغ معین ودادن تمام‌آن وجه‌را باو وتعیین‌کردن خرجی هرروزه برای‌درویش ــ در بیان رفتن شب ماه مبارك رمضان بدیدن آقاجان محلاتی ــ حکایت رسیدن هندوئی بدر بتخانه در بیان حکایت آن شخص مرتاض جوکی که یك دست خود را افراشته و درختی کف‌دست‌خود کاشته ــ دربیان تشرف جناب‌صفی‌علیشاه قدس‌سره به‌نجف اشرف... دربیان فرستادن هدایای‌علیشاه مرحوم را خدمت شیخ مرتضی . ــ در بیان سفر جناب رحمتعلی‌شاه به‌سمت‌کرمان . ــ حکایت آن مریدجناب مشتاقعلی‌شاه و وصیت‌کردنش که‌مرا پائین پای مشتاقعلی‌شاه دفن نمائید ــ دربیان مأمورکردن جناب‌رحمتعلی‌شاه قدس‌سره‌ــ العزیز جناب‌صفی‌علیشاه‌قدس‌سره‌الشریف‌را بسمت‌هندوستان بجهت دستگیری وارشادواستیدان ایشان درتصرف ماهان برای‌سرآوردن اربعینی درآن‌مکان‌و . ــ دربیان تشرف‌جناب‌صفوت مرتبت بحرم حضرت‌شاه نعمت‌الله . ــ دربیان اینکه‌درحالت خوابی‌اقوام‌جناب‌صفی‌علیشاه قدس‌سره طالب بودند‌که‌ایشان رامثل خودشان به لهوولعب‌دنیا داخل نمایند واحترازایشان ازآنها . ــ دربیان رفتن جناب‌آخوند ملاحسن قدس‌سره بهزیارت اهل قبور . ــ دربیان قصیده‌ای که درکرمان درمدح‌حضرت رحمتعلی‌شاه ساختند که مطلع آن‌قصیده‌اینست: بهل برهم کتاب عقل‌ودفترهای طولانی‌ــ‌که نهراید ازآنها جز که نرخامی ونادانی . ــ دربیان‌محبت واتحاد دونفر برادر طریق از فرزندان حسین‌علیشاه .... ــ دوبیت آخر اشعار چنین است .

بین که اخوت چه‌بودای فقیر	کـار اخوت را رو یاد گیر
گفت صفی حال فقیران پیش	بگروکن چاره ودرمان خویش. مطلع

***

یك تذکر کوچك درمورد شرح‌احوال مرحوم صفی‌علیشاه

ضمن شرح احوال عارف بزرگ‌مرحوم‌صفی‌علیشاه که ازطرف‌جناب‌آقای‌نصرالله‌انتظام بعنوان استادگرامی‌آقای‌جمال‌زاده بسویس ارسال وجناب‌استاد نیزباتوضیح مختصری برای درج درمجلهٔ عزیز وحید به‌تهران فرستاده شده است ، نکته‌ی بسیار کوچکی بنظر رسید که تذکر آنرا خالی از فایده نمیداند قبلا باید بعرض برسانم که‌یك‌عدم توجه ازطرف رجال بزرگ‌دانش وسیاست بهیچ وجه ازارزش‌مقام علمی‌واجتماعی آن مردان شریف نمیکاهدزیرا افق دید آن بزرگواران جهان دور ، ومحیط دایره‌ی تفکرشان طوری وسیع‌است‌که توجه به پاره نکات‌کوچك درحقیقت آنانرا از ادامه‌ی خدمات بزرگتر بازمیدارد.

شایدداستان انشتاه فلاماریون‌دانشمند بزرگ فرانسوی را شنیده باشیدکه اصرارداشت نجار برای ورودگربه‌ی‌ملوس او، وبچه‌اش دومنفذ بزرگ وکوچك روی در ورودی اطاق مطالعه‌اش ایجاد کندکه اریکی خودگربه، وازمنفذدیگر بچه‌اش واردشوند و بیاری بچنگ زدن در ، وتشویش خاطر استاد نباشد .

اصرار نجار باینکه از یك منفذ هر دوی آنها میتوانند وارد شوند فلاماریون را قانع نکرد ۱ ..

مرحوم صفی‌علیشاه در مورد نظم‌آوردن تفسیرقرآن‌کریم مرقوم‌داشته‌اند که . «... اصل‌اعظمش اقبال اعلی‌حضرت پادشاه جوانبخت جهان‌پناه ناصرالحق والملةوالدین...» بود که من موفق باین امرخطیرشدم .

چون تاریخ تحریر شرح احوال ، سال ۱۳۱۰ هجری قمری و اواخر پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار بوده‌که طبعاً دوران‌کهولت خودرا میگذرانیده است ، ناسخ محترم سرگذشت ، درکلمه‌ی «جوانبخت» تشکیك کرده‌وهمین دغدغه ، مورد تأئید استادبزرگوار جناب جمال زاده‌نیز واقع شده است وچنین تصورفرموده‌اندکه‌کلمهٔ جوانبخت منحصراً نعت حکمرانان جوان بایستی باشد وباسن‌وسال ناصرالدین‌شاه تناسبی ندارد .

دراین مورد باعدرجسارت بعرض میرساندکه صفت جوانبخت ملازمه‌ای باسن‌وسال، وجوانی وپیری اشخاص ندارد وممکن است ممدوح پیر، وجوانبخت نیز باشد . وای بسا پیرانیکه بهمین صفت نظماً ونثراً مورد ستایش قرارگرفته‌اند . سواهد بسیاری دردست‌هست که ممدوحین را (ولوپیر بوده باشد) جوانبخت‌خوانده‌اند. درکتابهای لغت‌هم«جوان‌بخت» بمعنی خوشبخت ضبط شده‌است. شیخ بزرگوار دربوستان اندی خود فرماید.

«بدولت جوان و ، بتدبیر پیر» ویافرخی‌سیستانی درمدح امیرچغانیان ·

« ای شاه شاهزاده و ، شاهی بتو بزرگ»
فرخنده فخر دولت و ، دولت بتو جوان»

پس مسلماً قصد صاحب ترجمه حال همان ناصرالدین شاه‌بوده است .

بازاستنساخ‌کنندهٔ‌محترم‌شرح احوال، مرقوم فرموده‌اند: «... بعلاوه ناصرالدین‌شاه بارها قصد تبعید صفی‌علیشاه راداشته وبااین مقدمات معنی ناصرالحق‌والملة دراین رساله‌بر من معلوم‌نگردید .» دراین مورد نیز باید توجه داشت‌که صفی‌علیشاه، مرد وارسته و عارف بزرگی‌بوده وچنین‌آدمی دوست ودشمن نمیشناسد وهمه‌را ازمظاهرجمال ابدیت میداند.عاشقم برهمه عالم‌که همه عالم ازاوست.

گذشته ازاینها صاحب بزرگوار ترجمه‌حال ، ازقول روشن ضمیری(که‌باحتمال‌قوی خودش‌باشد) آورده: «...درخلوت وجلوت سخنی برخلاف رأی‌پادشاه ونظم‌ملکش‌مگوی...»

پس ذکر خیر سلطان زمان منافاتی با نظر نامساعد شاه‌قاجار نسبت به آن مرحوم نداشته است.

در این موقع بی‌مناسبت نمیدانم حکایتی را از کتاب مقالات گوناگون تألیف مرحوم دکتر خلیلخان اعلم‌الدوله ثقفی (از رجال دانشمند و خوشنام اواخر دوران قاجار) که زیر عنوان «ارشاد عقلائی» درباره‌ی مرحوم صفی‌علیشاه نوشته، با اندک کوتاهی و دگرگونی در عبارت بیاورم که خوانندگان محترم را انبساط خاطری باشد

روزی طرف عصر باتفاق پدرم (حاجی‌میرزا عبدالباقی حکیمباشی اعتضادالاطباء) از خیابان ناصریه بمنزل میآمدیم به‌خیاط‌شاهی (دراندرون) که رسیدیم پدرم گفت مدتهاست من حاجی‌میرزا حسن صفی‌علیشاه را ندیده‌ام برویم‌پیش او، خسته‌هم هستم قلیانی بکشیم ورفع خستگی کنیم ضمنا دیداری‌هم از حاجی نمائیم رفتیم، اواخر زمستان وحاجی زیر کرسی بود ماهم‌زیر کرسی نشستیم وقهوه وقلیان آوردند. صرف‌شد ومشغول صحبت‌شدیم . ناگهان مرد کاسب مانندی که هردودست خودرا ازعبا بیرون آورده‌بود (این‌عمل‌در آن روزگار علامت احترام زیاد نسبت بطرف مقابل بود) وارد اطاق‌شد تعظیم غرائی کرد وبوسط اطاق که رسید بخاك افتاده زمین را بوسه زد و بنزدیك کرسی که رسید بخاك افتاد و پس‌از آنکه دست‌حاجی‌را بوسید یك دسته گل نرگس‌را که همراه آورده‌بود برروی کرسی گذارد واز جیب‌خود دستمال گره‌بسته راکه در آن پول بود بیرون آورده زیر تشك گذاشت ودوباره سرپا ایستاد

حاجی گفت هاخطوری ، گفت از برکت نفس مبارك باعلی درجهٔ خوبی‌وخوشی بار پرسید مشغول هستی ؟ پاسخ داد بلی‌بلی بدون تکلف گفت بسیار خوب سلامت .

آن شخص بار تعظیمهای مکرر کرد واز اطاق خارج شد ورفت

پدرم به صفی‌علیشاه نگاه کرده خنده‌کنان گفت حاجی شما که از این حقه‌ها نداشتید ؟!

حاجی گفت بلی‌منت‌ما پیش‌شما باز است وحقیقت‌را نمیتوان ازشما پنهان‌داشت. این شخص بزاز است در دوسه‌سال قبل پیش من آمد وشکایت از کاسبی‌خود کرد که رونقی‌ندارد و روزبروز وسعش کمتر ومعاشش سخت‌تر میشود واستدعا نمود ذکری باو بدهم. من پس از تحقیق دانستم که خانه مسکونی اودرمحله دروازه‌دولاب است وتا بازار بزازها مسافت زیادی دارد گفتم: باید همه‌روزه قبل‌ازطلوع آفتاب صدقل هوالله بخوانی ودرحینی که آفتاب‌طلوع میکند ، مقارن خواندن آخرین قل‌هوالله کلید بقفل‌دکان بیندازی وهمینطور هنگام‌غروب آفتاب اولین قل‌هوالله باید مصادف بابستن دکان‌شده وتابمنزل برسی صدقل‌هوالله خوانده باشی بدیهی است کسی‌که درتمام بازار بزازها اول آفتاب دکان خودرا بازکند وغروب به‌بندد کاسبیش رونق خواهد گرفت حالاهرچندهفته‌که میگذرد یکشب‌جمعه چنانکه دیدی، نزد من‌آمده نیازی‌هم میآورد ، واگر اذن‌بدهی نیاز این دفعهٔ اورا باهم‌قسمت میکنیم. پدر

خندید و گفت پول مال خودتان از گل‌های نرگس خلیل (یعنی دکتر اعلم‌الدوله ثقفی) یک شاخه برمیدارد

دروس ـ بیستم فروردین ۲۵۳۵
محمد قمشی

*

از یادداشتهای مرحوم محمدولیخان خلعتبری (سپهسالار اعظم):

درشمارهٔ ۱۱و۱۲ مورخ بهمن‌واسفندماه ۱۳۵۴ مجله وحید دریادداشت‌های مرحوم سردارظفر بختیاری راجع به برگشتن محمدعلیشاه بایران وجنگ باارسدالدوله که رئیس قشون‌محمدعلیشاه بود وسارس وعمراهی سپهداراعظم(محمدولیخان) بامحمدعلیشاه مطالبی درج شده بودکه مقتضی است تذکراتی درآن موضوع داده شود

یکی ازمسائلی که تاکنون واقع آن فاش نشده جنگ باقوای ارسدالدوله درورامین است وقتی ارسدالدوله بفرماندهی قوای محمدعلیشاه بطهران حمله میکند ازتهران قلاقوائی بریاست امیرمجاهد بختیاری برای جلوگیری از ارسدالدوله اعزام میشود بین آنها جنگی واقع ومنتهی بغلبه ارسدالدوله وعقب‌نشینی قوای امیرمجاهد میشود ودرمقابل ارسدالدوله قوای دیگری وجود نداشت

ازتهران قوای جدیدی مرکب ازششصد نفرسواربختیاری بفرماندهی سردار بهادر و سردارمحتشم بختیاری وعده‌ای مجاهدین ارمنی بفرماندهی یپرم‌خان برای جنگ باارسد-الدوله فرستاده میشود

ارسدالدوله همانست که این قوای‌تازه نفس میرسد تازه از راه رسیده بوده وانتظار رسیدن این قوارا نداشت وتصورمیکرد فقط سواران امیرمجاهد درجلوی‌اوهستندکه خودرا برآنها غالب میدانست لذاصف‌بندی وجبهه‌گیری درمقابل قوای‌تحت فرماندهی‌سردار بهادر وسردار محتشم‌ویپرم‌خان نکرده بود

وقتی‌سرداربهادروسردار محتشم‌ویپرم‌خان بمحل اردوی ارسدالدوله درنزدیکی‌امام‌زاده جعفرورامین میرسند بدون تأخیرحمله راآغاز میکنند سواران امیرمجاهد بختیاری هم‌بحمله میپردازند وآنچه‌شکست فوری‌قوای ارسدالدوله راباعث‌شد این‌بودکه دسته‌سواران امیرمجاهد وقتی شلیك میکنند چون ارسدالدوله درصف جلوبوده گلوله‌ای بپای او اصابت میکند وقتی ترکمن‌هاکه عمده‌قوای اورا تشکیل میدادند می‌بینند سردارقشون‌زخمی شده از اسب افتاده عقب نشینی میکنند وسردار خود را درمیدان جنگ تنهاباقی میگذارند حتی‌اسب اورا هم‌سوار میشوند ومیبرند که همین امرباعث دستگیری ارسدالدوله گردید

جنگ باارشدالدوله بااین واقعه درهمان نیم‌ساعت اول خاتمه یافت‌وشرح آن‌رامرحوم محمدولی‌خان دریادداشت‌های روزانه خود میدهد که چون دارای تاریخ وروزانه است‌وبعد از ملاقات باسردار محتشم و سردار بهادر نوشته شده وضع جنگ فوق را بخوبی از آن میتوان فهمید .

«دیروزکه روز دوشنبه پانزدهم رمضان بود ۱۳۲۹ برای بازدید صمصام‌السلطنه و وسردارهای بختیاری که‌سردارمحتشم‌وسردار بهادر باشند رفتم‌شهرازپانزدهم‌رجب‌المرجب‌الی حال برفته بودم جنگ‌حضرات باارشدالدوله‌درامامزاده‌جعفرشد حضرات که ازدور پیدامیشوند ارشدالدوله‌خواست صف‌آرائی کند ودیر ازخواب برخاسته بودند مقابل غیاث‌آباد که‌امیرمجاهد وبختیاری‌هاهم یك عده قشون ویك‌توپ گذارده بودندسه‌عراده‌توپ هم‌همراه‌داشت ولی‌توپچی خوب وصاحب‌منصب‌باعلم‌نداشت چنانچه همین‌پیرم‌ارمنی‌وسردار بهادروسردار محتشم بمن گفتند چند تیرتوپ برای‌ما انداختند ولی ابداگلوله آنرا ندیدیم‌دراین اثنا از غیاث‌آباد یك دسته‌سوار بختیاری بیرون میآید حضرات سردارها وپیرم‌هم‌ازطرف دیگر ولی‌هنوز بمقابل تیراندازی‌تامیدان‌جنگ نرسیده بودند‌چندنفرسوار بختیاری حمله‌میکنند ارشدالدوله‌ازطرف غیاث‌آباد توپ میاندازدسوارهای بختیاری پناه‌میگیرند پنج شش‌تفنگ میاندازند ازقضا یك تیر به‌پای ارشدالدوله بی‌عقل بی‌کفایت میخورد ازاسب میافتد سواره‌ترکمان استرآبادی دستهٔ اول که پیش او بودند اسب سواری خود اورا گرفته فرارمیکنند ودسته‌های دیگرمی‌بینند که سواردسته پهلوی سردارشان فرارمیکنند آنها هم‌پای فرار میگذارند و ازطرف‌سردارها می‌بینند قشون‌ارشدالدوله فرارمیکنند دسته‌بدسته حمله‌میآورند سردارهاهم تفنگ نمیاندازند وتسلیم میشوند ترکمان رفتند استرآبادی وغیره‌هم‌فرارکردند حضرات بختیاری‌ها هم بنای یغمای اردوی وآن دوامامزاده جعفررا میگذارند وآنچه میخواهند میکنند پنجاه نفرسوار ترکمان گیرمیافتند‌باقی‌میروند‌جملتان چهارصد سوارترکمان بودند وسیصدنفرسوار کوداری واسترآبادی وخواری. برادرهای رشیدالسلطان این جنگشان بوداین سردار احمق حرکت نفهمیده‌کرد آن تکه خوار را ازدست داد بورامین‌آمد بیك روزه نه‌فرسخ ازراه‌کویراین سواربیچاره را آورد وهمه خسته‌مانده نتوانست ترتیب سنگروصف‌آرائی را بکند وخبر هم‌نداشت که سردارهای بختیاری وچندنفر سوارارمنی ومجاهد برای جنگ با او حرکت کردند اوبخیال آنکه همان اردوی امیرمجاهد وضیغم‌السلطان که مقابل او بودندوفی‌الحقیقه بآنها غالب بودهمانها هستند خواست تقلیدمارا بنماید راه را ازخوارکج بورامین رفت‌ودر آنجاهم‌تا واردشد صبح حضرات رسیدند اوهم‌حاضر جنگ میشود بگیرمی‌افتد وچون این گرفتاری ارشدالدوله بدست امیرمجاهد شدارمنی‌ها نخواستند بااین‌سردارها نام‌اوتمام‌شود گفتند اگرزنده بگیریم روسها شاید اوراوحمایت‌کنند ونگیرند خوب است‌اوراتیر باران کنیم

صبح آن روزاورا تیرباران کردند الحق بسیار بد کردند سردار تسلیم زخمی را آدم اسیر کند و بکشد و بهرحال جنگ ورامین در نیم ساعت بقول سردارها خاتمه گرفت».

این جریان که سپهدار اعظم از خود سرداران بختیاری روزهـای اول بعد از واقعه شنیده و یادداشت نموده میرساند که شکست ارشدالدوله در نتیجه یك جنگ سخت نبوده بلکه هنوز جنگ آغاز نشده وقوای دولتی اعزامی از تهران به تیررس نرسیده بوده که چند نفر از دسته سواران امیرمجاهد شلیك تفنگ میکند و تصادفا گلوله‌ای بپای ارشدالدوله اصابت میکند که وقتی از اسب میافتد ترکمان‌های ترسو که فقط در غارت در آن زمان تخصص داشتند واهل جنگ نبودند بعادت خود فرار میکنند وقضاوقدر کار ارشدالدوله را ساخت به جنگ و هنوز جنگی درمیدان واقع نشده شکست نصیب قوای محمدعلیشاه شد

مرحوم سردارظفر در یادداشت‌های خود به سپهدار نسبت همدستی با محمدعلیشاه رامیدهد ومینویسد که سپهدار از توطئه برگشتن محمدعلی شاه حمایت میکرد .

اکنون ببینیم سپهدار در یادداشت‌های خود چه مینویسد «۲۵ شعبان ۱۳۲۹ ـ تا امروز همدان، کرمانشاهان، کردستان، گروس وغیره وغیره در تصرف سالارالدوله دارالمرز خراسان شاهرود بسطام الی؟ در تصرف محمدعلیشاه فقط علی‌مانده وحوصش اگر این اسلحه‌را باصرار نمی‌آوردم حالا دیگر به تهران باقی بود به وکلاء مجلس خوبکه در دخیره دولت هیچ باقی نگذاشته بودند همه را متفرق نموده بودند باچه اصرار این اسلحه حربی را از روس‌ها گرفتم وچه بدگوئی از وکلای دموکرات شنیدم حالا معلوم شان شد حق با من بود خدا انشاءالله این اشخاص که مملکت راخراب کردند لعنت کند حالا بنده در ییلاق زرگنده خود بی‌طرف هستم واتصالا نسبت‌ها بمن میدهند درحالی‌که خدا را شاهد و حاضر و ناظر میدانم جز مشروطه خواهی واستقرار مجلس شورای ملی واستقلال ایران آرزوئی نداشته و ندارم واز این اوضاع حالیه هم که خیلی بد ومعصیت وحرام مؤبداست خیلی متنفرهستم چنانچه عموم ملت متنفرهستند بهرحال دستم بواسطه نقرس درد میکند که بهر از رحمت این یادگار را نوشتم الان میان دو آتش هستم اگر محمدعلیشاه پیش ببرد با وضع او چه قسم میشود زندگی وتحمل نمود و با این دولت وملت اگر این حضرات ارمنی وبختیاری ودموکرات باری باشد باز هم بدتر است تمام ایران منقلب و بیشتر محمدعلی میرزائی وتهران بیچاره اتاتادکورا درخطر خداوند ترحم کند».

«امروز که جمعه هفتم شهررمضان المبـارك ۱۳۲۹ ومقارن ظهر از خواب بیدار شده مینویسم بحمداله این چندروزه حالم بهتر؟ دمشان نائب السلطنه‌را دیدم وآنچه تکلیفم بود در باب کارها که اقدام نماید وماهم حاضریم گفتم ولی میلی باصلاح امور ندارد و بمن گفت دوروز صبر کنید بعضی پیشنهاد وردا به مجلس کردند نگذرد بعداطلاع میدهم وحالا هفت روز است لایحه وپیشنهاد نگذشته واز او هم خبری نشده فی‌الحقیقه از ایران مأیوس ومیخواهد بیشتر آشوب

شود که خارجه دخالتی بکند وامنیت نشود یا نائب‌السلطنه مستقل میشود یا به یك سفارت میرود وازآنجاهم به فرنگ رفته خلاص میشود دراین حدود جنگها میگویند اطراف شده است درخوار، فیروزکوه، بیجار ومردم خیلی طرفین کشته شده‌اند سالارالدوله با بیست هزار سوار وپیاده میگویند بهمدان رسیده از بختیاری هم شهر طهران باسردار بهادر و سردار محتشم میگویند ششصد سوارجدیدا که آدمهای سمرده بودهمراه آمده‌اند واین دونفر سردار بخوارو ورامین رفتند با سردار ارشد بجنگند الان بیشتر ایران دست سالارالدوله و هواخواهان محمدعلی‌میرزاست خود اوهم بایك اردو و شعاع‌السلطنه درسوادکوه است شده هم دیگر خسته ومانده وپیر وشکسته وملول ازدست این ملت انشاءاله بهمین بیطرفی باقی‌هرچه میشود علی‌اله ازاین ملك ومال وحال گذشتیم ودیگر بااین مردم دست ودلم بخدمتی نمیرود ازآن گذشته پیرهم‌شده‌ام از محمدعلی‌میرزا هم بیزارم میدانم آنچه با من باید بکندمیکند. ومن هم سررا سفارخود میکنم اگرهم بمیردم‌زودتر خلاص‌میشوم حالاکه خدمت بملت نتیجه‌اش این شد هرچه زودتر مردن بهتر دوری رحش بیم وتسلیم وی کنم. محمدولی»

مرحوم‌دکترمهدی‌خان ملک‌زاده فرزندملک‌المتکلمین نماینده دوره دوم‌مجلس شورای ملی که بعدازفتح تهران منعقدشد وازروساء حزب دموکرات درمجلس مزبوربود راجع به همدستی سپهدار بامحمدعلیشاه درکتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران‌جلدششم‌صفحات‌ذیل چنین مینویسد

«صفحه ۳۶۹ اگرچه دشمنان سپهدار مخصوصا دموکراتها وتندروها اورا متهم به همدستی بامحمد علیشاه مینمودند وسپهدار ازدموکراتها بسیاردلتنگ وناراضی‌وطبع‌سرکش وعصبانی اوبرای قبول انتقادات وخورده گیری‌ها وتهمت‌های آنان درعذاب بودواز‌رفتاری که بااومیکردند بی‌اندازه رنجیده خاطرشده بودچنانچه دریکی‌ازیادداشت‌های‌خودمینویسد دشمنان من کار بی‌انصافی وتهمت رادرحق من‌بجائی رسانیدندکه حتی‌نوشتند من مشروطه خواه نبوده ونیستم ولی آنچه‌مسلم است‌این است‌که سپهدار ازدموکراتها وسوسترناراضی بود وعلناً درمجالس ومحافل ازاظهارعدم رضایت‌وشکایت وگاهی بدگوئی‌خودداری‌نمیکرد ولی سازش‌اوبا محمدعلیشاه داستانی بود بکلی‌دور ازحقیقت وساخته دستگاه کسانی بودکه میخواستند اورا درمقابل ملت رسواوسرشکسته‌کرده از میدان سیاست‌بیرون‌کنند»

«صفحه ۲۷۷ـ درهمان روزها تلگرافی ازطرف‌شاه مخلوع بسپهدار رسیدکه بیش‌از پیش سوءظن مردم را نسبت بدولت زیادکرد تلگراف مزبوربااین مضمون بود جناب اشرف سپهدار اعظم تاورود مابه‌تهران شما همچنان ریاست دولت راعهده‌دارودرنظم وامنیت عمومی کوشش نمائید

اگرچه ازنظر حقیقت‌جوئی وحق‌گوئی تمایل‌سپهدار به محمدعلیشاه مخلوع‌ساخته‌مغز

دشمنان او بود چنانچه در یادداشت‌هائی که بخط سپهدار بیادگار مانده مکرر از بی انصافی دشمنانش شکایت و ناله کرده و مینویسد دشمنان من حتی نوشتند که من مشروطه خواه نیستم و بنفع شاه مخلوع اقدام میکنم

با این که سپهدار در جواب تلگراف محمدعلیشاه تلگرافی باین مضمون مخابره نمود مردم ایران طالب مشروطه هستند وجود من هم چون گذشته ازمشروطیت دفاع خواهم کرد و باوجود تلاشی که سپهدار برای جلب اعتماد عمومی میکرد دامنه سوءظن عمومی روز بروز نسبت بکابینه سپهدار توسعه یافت وکار بجائی رسید که اعتدالیون و نایب السلطنه ناصر الملک که طرفدار سپهدار بودند موافقت کردند کابینه سپهدار ازمیان برود وصمصام السلطنه زمام مملکت را دردست گیرد»

این نکته جالب توجه است که اگر سپهدار با محمدعلیشاه همدست بود برای اینکه بتواند از محمدعلیشاه حمایت کند عقلا میبایستی موضوع مخفی بماند نه آنکه آشکار شود زیرا درصورت آشکار شدن مسلم بود نتیجه‌اش برکناری سپهدار از زمامداری میشد بنابراین مخابره کردن چنین تلگرافی ازطرف محمدعلیشاه به سپهدار شاید یك سیاستی بوده که محمدعلیشاه خرج داده تا راجع بسپهدار ایجاد سوءظن کند وجبهه مقاومت درمقابل او ضعیف شود و سپهدار را ازمیدان بدر کند

توضیحی که دکترملك زاده دراین موضوع میدهد قابل توجه و نقل است زیرا میرساند که همدستی سپهدار با محمد علیشاه را طرفداران محمدعلیشاه وسیله تبلیغاتی برای ضعیف شدن جبهه مقابل خود قرارداده بودند (نقل ازصفحه ۲۷۹ـ جلدششم کتاب دکترملك‌زاده این نکته را ناگفته نگذاریم که اعیان واشراف وسران مستبدین برای اینکه مشروطه‌خواهان و مجلس را مرعوب کنند وبآنها بفهمانند که هر نوع پایداری درمقابل محمدعلیشاه بی‌فائده است جز تسلیم وتمکین چاره‌ای نیست بیشتر همدست بودن سپهدار و بعضی از وزراء را (مقصود حاج محتشم السلطنه است) بامحمدعلیشاه شهرت میدادند ودرحقیقت آنان سبب جدا شدن مشروطه طلبها ومجلس ازسپهدار گردیدند).

مرحوم سردار ظفرهم با آنکه نسبت به سپهدار در یادداشت‌های خود کلماتی وعباراتی ناشایسته استعمال نموده که حاکی ازیك مخالفت شدید است که بین سپهدار و سردارهای بختیاری عدم واقعیت داشته بالاخره درآخر یادداشت‌های خود مینویسد (نه حمایت از محمدعلی میرزا ـ کردنه بااو وطرفدارانش ضدیت کرد).

بنابراین هما نطور که دکترملك‌زاده که خود ازرؤسا حزب دموکرات و ازمخالفین سرسخت سپهدار بمناسبت مخالفت شدیدحزب دموکرات باسپهدار وبالعکس بودنوشته همدستی سپهدار بامحمدعلی‌شاه بیش ازشایعه سازی مخالفین سپهدار برای اجراء اغراض سیاسی و

شخصی بوده است

کسروی هم در تاریخ هیجده‌ساله ساله آذربایجان به‌سپهدار سست‌حمایت از محمدعلیشاه وهمدستی با او داده‌است و برای اینکه منشأ شایعات مربوط به‌همدستی سپهدار با محمدعلیشاه معلوم شود از کتاب دکتر ملک‌زاده آنچه را که راجع به نوشته کسروی است نقل میشود (صفحه ۲۶۳ جلد هفتم تاریخ مشروطیت ایران کسروی مینویسد در بلوائی که برای برگشت شاه مخلوع بایران در تبریز برپا شد سپهسالار هم دست داشت و باشجاع‌الدوله هم‌پیمان بود ولی از نظر حقیقت جوئی این نظر کسروی بطور تحقیق ومسلم تهمت ودروغ است وچون کسروی چنانچه در گذشته هم بنظر خوانندگان این تاریخ رسانیدیم باسپهسالار نظر خوبی نداشت ودرهر کجا از او به بدی نام برده واز تهمت زدن باو خودداری نکرده چون علت این دشمنی بر نگارنده مجهول است بنظر میرسد که چون کسروی بادمکرات‌ها که نگارنده هم در آن زمان یکی از متنفذین آنها بودم دوستی داشته وهم‌فکر بوده ودموکرات‌ها هم دشمن سرسخت سپهسالار بودند ودرهر موقع از تهمت زدن ولجن‌مال کردن او خودداری نداشتند از رویه آنها پیروی میکرد .)

ارسلان خلعتبری

***

معنی مجلهٔ پر و مجلهٔ خالی:

دراصطلاح اهل فن وکسانی که بامطبوعات سروکار دارند مـی گویند «فلان مجله پر است» معنی آن این است که مطالب سطح بالا دارد ، و آنکه خالی است ، تکرار مکررات است که چندتنی باچنتهٔ خالی در آن جا به‌خودنمائی ونشاندن هوسهای خود می‌پردازند و حصاری دورخود می‌کشند وبه‌دیگران راه نمیدهند شکر خدا راکه مجلهٔ «وحید» همیشه پر بوده ودرآتیه نیز پر خواهد بود چرا؟ برای آنکه درش بروی همه باز است ، ازجوانانی که تازه نفس هستند وتحقیقاتی کرده‌اند ومیخواهند درمطبوعات جا باز کنند باچاپ کردن مقاله آنان تشویق می کند واز این جهت مقالات سودمندی در وحید هست ، چنانکه بعضی از آنها برای نوشتن یک مقاله سه‌چهار صفحه‌ای از هفتاد تا بود مأخذ ومدرک نام می‌برند که این کار حوصله زیاد میخواهد دیگر از علل پر بودن وحید مراجعه وتماس مدیر آن به اهل فضل ودانش واطلاع است، اگر باتلفن نشود باملاقات وبخانه طرف رفتن رغبت طرف را برمی‌انگیزاند به آنکه خودش راموجود ممتازی تصور کند وانتظار شرفیابی ازمردم داشته باشد دیگر بی‌طمعی است بارها دیده وشنیده شده که برای اهل بینشی یکسال ودوسال مجله مجانی فرستاده ودرصدد طلب آن برنیامده است که اگر مثل دیگران نامه‌رسمی مینوشت وآنان رامی‌آزرد توفیق نمیافت ، و دیگر پول خرج کردن وسند تهیه نمودن ویاد داشتهای قدما را خریدن است ، بادنبال سند رفتن وکتابخانه‌ها را زیر ورو کردن است

فضل‌اله ـ گرگانی

جبر زمان

پنجاه‌سال نوك و مگر كردم — با خاطری پریش وپراكنده
بود آنچه من به‌عمرخطر كردم — از نفع حالی از ضرر آكنده
یك روز عزم سیر و سفر كردم — دل از محیط نشو و نما كنده
روز دگر هوای حضر كردم — سود سفر ز سر بدر افكنده
كاری كه‌بعد ازاین كروفر كردم — هرگز نكرد هیچ خدا بنده
هم از گذشته صرف‌نظر كردم — هم غمض عین كردم از آینده

در كنج عزلت از همه بنشستم
با خلق باب آمد وشد بستم

فارغ ز آشنا و ز بیگانه — من ماندم و سعادت تنهائی
تنها من و ملازمت خانه — باكس نه همدلی نه هم آوائی
بامید آن یكم یل و فرزانه — گفتم زهی فریب و فریبائی
خواند این‌یكم‌سبك‌سرودیوانه — دادم به‌خرج صبر و شكیبائی

بقیه درصفحهٔ ۲۸

اینكه ملاحظه می‌شودگاه‌مقالات اساسی وپرازمطلب چاپ‌می‌شود، دلیلش‌همین‌چیزها است یانتیجه رفیق باری مدیرمجله .. هردی اطلاع ازمقالات مرحوم سیدعلی‌محمد دولت آبادی یاخاطرات سردارظفر كه مملو از ذیره‌كاریهای تاریخی است لذت می‌برد . چنین است‌خاطرات مربوط به‌حوادث‌تنگستان‌یامحاكمه پیرلاوال كه ازهرجهت‌مورداستفاده‌می‌باشد. دیگر باصطلاح بازاریها حس «وحیده» حور است نه‌آنكه به افراط و تفریط بپردازد در یك شماره بیست‌تاشعر بگذارد ودریكی هیچ نگذارد بلكه درهرشماره مطالب ادبی ، تاریخی، تحقیقی ، نظمی ، بموازات هم‌می‌آیند وبرای خوانندگان معلومات میدهند. مثلامقاله‌ای كه آقای محمدفیضی در باره ثلاثهٔ غساله نوشته ، تكلیف را روشن‌كرده است. از این قبیل مطالب زیاد است .. .

***

توضیح : درمقالهٔ استاد دكترصدیق‌اعلم درصفحه۱۰۴۷ سطر ۲۵ بعدازكلمهٔتومان عبارت : «بدست آمدكه پس‌ازوضع جوایرومخارج بخت‌آزمائی هفتادهزارتومان» درچاپ حذف شده بودكه باپوزش اصلاح می‌شود.

نصرت‌الله فتحی

استاد جلال‌الدین همایی

بنام خدای جهان آفرین

حضرت استاد ادیب شاعر فاضل نامدار جناب آقای محمدعلی ناصح دامت برکاته با تألیف وطبع ونشر کتابی تازه که درترجمه وتفسیر ابیات «سعدی‌نامه» یا بوستان سعدی بنثر سادهٔ فصیح وبلیغ فارسی‌است قدمی بسیار اساسی واستوار درراه خدمتگزاری زبان وشعر و ادب اصیل فارسی که سرمایهٔ عمدهٔ افتخارات ملی ماست برداشته وسرمشقی بس عالی‌وارزنده بدیگر فضلا وادب پژوهان داده‌اندکه ازهرحیث شایستهٔ تحسین وتقدیرست امیدواریم که ادباء وپژوهندگان اهل که حافظ وپاسدار سخن ومآثرملی وحامی و غمخوار زبان وادبیات اصیل ایرانی‌اند دراین قبیل‌خدمات ادبی‌ملی بحضرت ناصح تأسی واقتداکنند وباغتنام‌فرصت پیش ازآنکه خدای نخواسته رابطهٔ دانشجویان وتحصیل کردگان این کشور از میراثهای گرانبهای شعر وادب قدیم گسیخته وآن گنجینه‌های سرشار ودخایر گرانبار خاك خورد عملت ونادانی شده باشد ازراه عاقبت اندیشی و علاج واقعه قبل ازوقوع آن ودایع ارجمند را بازبان وبیانی ساده ودرست که درخورفهم‌وهضم‌وانگیزهٔ شوق ورغبت متعلمان‌آموزشگاهها ازدبستان تادانشگاه باشد طرح وتفسیر کنند وآن امانتهای ملی‌راکه ازاسلاف بایشان رسیده است ، صحیح وسالم باخلاف برسانند شکرالله مساعیهم الجمیلة

حقیر بپاس ادای شکرمنعم قطعهٔ ذیل راکه مشتمل برتقریظ‌وماده تاریخ طبع ونشر آن کتاب مستطابست بحضرت مؤلف‌بزرگوار تقدیم‌میکنم ودوام توفیق ایشان را درانجام‌دادن این نوع خدمات برجسته ازخداوند متعال مسألت دارم والسلام

بتاریخ آذرماه سال یکهزاروسیصدوپنجاه چهارشمسی وذی‌القعدهٔ‌هزاروسیصدونودوپنج هجری‌قمری جلال‌الدین همایی

قطعه

اوستاد نامور ناصح که هست — در فنون شاعری نادر مثال

مایه از طبعش برد گنج گهر — آب از کلکش خورد بحر زلال

ای بسا گویندگان انجمن — کوست پرورده نطل پر و بال

خط زیبا نثر شیوا شعر نغز — از هنرهای ویست اندر کمال

الحق امروز او کمال عین ماست — دور باد ازساحتش عین الکمال

ساخت با سرمایهٔ سودای فضل — دفتری از سود وبهره‌مال مال

چشمهٔ فیضش ز رحسار ادب | سست رنگ عربت و رنگ ملال
رشحهٔ کلکش صفائی تاره داد | بوستانی را که بود افسرده حال
خامه‌اش ز آیینه داری برفرود | شاهدان را رونق وحسن و جمال

***

حود تو دانی پادشاه نظم و نثر | هست سعدی بی‌رنك وقیل‌و قال
بوستانش شاهکار دولتی است | که بود ایمن از آسیب زوال
معجز نظم دری شایدش حواند | هست چون ابیات مثل او محال

***

ناصح آن گنج ادب را در گشود | با کلید دانش ولطف مقال
بوستان شیخ را تفسیر کرد | تا بیابی خوشتر از عذب زلال
پیش دای اوعیان کردند روی | بو عروسان نهان‌اندر حجال
ریخت طرحی در جواب مشکلات | کس نیاید حاجت طرح سؤال
هر که براین گنج دانش راه یافت | در بدامن میبرد زر باحوال

***

طبع کرد امسال در پایان کار | آنچه را پرداخته بود از دیر سال
بهر تاریخش سنا ایدون نوشت | «کرده ناصح تاره بستان کمال»

۱۳۹۵

آگهی از ۴۴سال پیش

تشکر ازحضرت دکتر نورالله‌خان حاذق

گرچه‌زمان انجام‌وظیفه‌درمؤسسه‌محترمه بحضرت دکتر نوراللهخان حاذق ایمان داشتم ولی ابتکار اخیر ایشان درمعالجه ، مرض‌مبرم سالك‌كه‌تقريبا مبتلابه‌عموم نگارنده را بهاظهار تشکر وقدردانی شت . ایران طفل ده ساله‌منسوب‌نگارنده مبتلا بچندین زخم‌سالك درصورت‌بود يك‌هفته معالجه بی‌زحمت بطوری‌راحت دکه اثرهم ازجای‌زخم درچهره‌اش‌باقی نماند . جای آن داردکه مبتلایان بدون‌اندك تأمل واندیشه بمحکمه معظم‌له واقعه درگذر تقی‌خان،خیابان سپه مراجعه وازمهارت‌غریب ایشان استفاده وخودراآسوده نمایند. سلطان محمدعلی‌صفاری. مطلب‌بالادرصفحه۸شماره۷۰ روزنامه ایران باستان به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ درج گردیده است نویسنده آن هم تیمسارسرتیپ صفاری سناتور است‌که در آن زمان درجه سلطانی (سروانی) داشته‌است .

نظری تازه به عرفان و تصوف

مطالبی که در این شماره و در شماره‌های آینده به‌عرض میرسد محتاج به‌مقدمه‌ی کوتاهی است که خواننده‌ی عزیز را به چگونگی پیدایش این بحث آشنا سازد. چندسال پیش دوستی یادداشتهای **عرفانی** به من ارائه داد، گفتم اررش این را دارد که به‌صورت رساله‌ای منتشر شود. گفت اجازه ندارم زیرا من ارشخص عارفی سئوالاتی نمودم و او هم به من جوابهائی داد که من یادداشت کردم، ولی گفت این مطالب را من فقط برای تو میگویم زیرا بسیاری از افکار من با طرز فکری که میان عرفای قدیم و جدید رایج است جور در نمیآید و گفتگو درباره‌ی آن ممکن است موجب مشاجرات وقال ومقال شود.

من به آن دوست اصرار کردم که با آن **مرد عارف** مذاکره کند و اجازه‌ی انتشار آن را بگیرد. وی پس از چندی به من گفت اگرچه آن مرد اکراه داشت ولی با استدعا و اصرار من موافقت کرد، به این شرط که هویت اوفاش نشود. رفیق من به من گفت من هم به این شرط این یادداشت‌ها را به تو میدهم که به‌اسم گوینده افشاء نشود و به‌اسم من که مخاطب بوده‌ام به میان آید.

موضوع همینطور معوق بود تا روزی با دوست عزیز آقای سیف‌الله وحیدنیا صاحب امتیاز و مدیر مسئول مجلهٔ **وحید** صحبت از مقالات مجله به‌میان آمد ایشان اظهار تمایل کردند که یك رشته مقالات عرفانی درمجله منتشر شود، گفتم من یادداشتهائی از دوستی دارم که شاید بکارتان بخورد ولی برای انتشار آن سه شرط درکار است

اول اینکه اسم عارفی که به‌سئوالات دوست من جواب داده برملا نشود، شرط اول تحصیل حاصل است زیرا خود من هم اسم او را نمیدانم. شرط دوم اینکه از من اسم دوستم را نخواهید. شرط سوم اینکه اسم بنده راهم که این یادداشت‌ها را دراختیارتان میگذارم افشا نفرمایید

شاید برای خواننده عزیز قدری عجیب به‌نظر آید که مقالاتی منتشر شود که نه گوینده معلوم باشد و نه گیرنده و نه واسطه. ولی چه فرق میکند، اگر مطالب ارزشی دارد خواننده از آن سود میبرد. مثل کتاب کهنه‌ای است که برحسب تصادف پیدا شود و مؤلف آن معلوم نباشد. اما اگر در اطراف این یادداشتها بحثی پیش آید شاید بتوان از گوینده اصلی تقاضای توضیح

نمود ، نکته‌ی آخر این که این بنده که واسطه هستم ممکن است با تمام افکار و عقاید گوینده همراه نباشم و فقط در این میانه نقش صندوق پست را اجرا میکنم .

توضیحات واسطه راجع بشخص عارف

چندین سال پیش دوستی به من گفت شخصی را میشناسم که بکلی منزوی است و فقط با عده‌ی قلیلی معاشرت دارد و صاحب داعیه‌ی قطبی و پیری نیست ولی مردی **عارف** و راه رفته به‌نظر میرسد و مذاکرات و بیاناتش بسیار دلنشین و جذاب است از دوستم خواستم که مرا با این **مرد عارف** آشنا سازد . این تمنای من مورد قبول **مرد عارف** قرار گرفت و به‌زیارت او رفتم . او هم از همان اول نظر لطفی به‌من ابراز داشت و راه‌رفت‌وآمد من به‌خانه‌ی او باز شد . از همان چند جلسه‌ی اول اورا مردی بسیار جالب یافتم اولا بسیار فروتن بود و هیچ جنبه‌ی استادی و معلمی به‌خود نمیداد . ثانیاً در نتیجه‌ی مذاکرات بر من روشن شد که در مسائل **عرفان و تصوف** بسیار وارد است بعلاوه از علوم جدید هم از قبیل ریاضی، هیئت، فیزیك ، زیست شناسی و روانشناسی بی‌اطلاع نیست و به‌یکی دو زبان خارجی‌هم احاطه‌دارد و کتابخانه‌اش نیز مؤید این استنباط است

در ملاقاتهای مکرری که باهم‌داشتیم از هر مقوله سخن میرفت تا اینکه من از او تمنا نمودم برای اینکه بیشتر بتوانم از عقاید و افکار او بهره‌مند شوم مطالب را بصورت سئوال وجواب درمیان گذارم وجوابهای اورا یادداشت کنم . پیشنهاد مرا قبول کرد بشرط اینکه جوابهارا بدون اجازه او منتشر نسازم .

اینك شمه‌ای ازمذاکرات که ظرف مدت زمانی صورت گرفته است

این سئوال وجوابها مطابق تاریخ مرتب نشده است بلکه من بعدها آنرا برای اینکه مطالب بیشتر بهم‌مربوط باشد منظم نموده‌ام .

پرسیدم **عرفان** چیست ·

فرمود اگر میخواهی بر ایت باصطلاح عرفان بیاموزم بقدر کفایت در این باب کتاب نوشته شده است به آنها مراجعه کن تا بیشتر سردرگم شوی . ولی اگر بخواهی بطور ساده از مطلب سردربیاوری درچند جمله برایت میگویم . دست یافتن انسان به‌واقعیات معمولا از راه حواس پنجگانه صورت میگیرد. یعنی آنچه دراطراف ما پدید میآید ما بادیدن، شنیدن، چشیدن، بوئیدن ولمس کردن بآن‌پی میبریم وعلوم مادی ما بر این مشاهدات پایه‌گذاری‌شده است واصل مهم‌رابطه‌ی علت ومعلول برروی همین مشاهدات‌استوار است . (ازهمین‌جا توجه داشته باش که نتیجه‌ی این رابطه وقتی صحیح است که در درك‌علت اشتباه نکرده باشیم.در این‌باب بعدها مفصل‌تر صحبت خواهم‌کرد) باید توجه داشته باشیم که هیچیك از این‌مشاهدات لزوما صحت ندارد وممکن است‌مارا گمراه‌کند ودر آخر کار نتایجی‌هم که‌بعنوان قانون‌علمی

بدست میآید احتمالا محدوش باشد .

مثلا خطای باصره مشهور است . همچنین هریك ازحواس دیگرهم‌ممکن است مارا باشتباه بیاندازند. حال اگر درتجربه‌ای که متکی به‌هرپنج حس‌ما باشد اتفاقا همه‌ی‌این‌حواس یکجا اشتباه کنند بدیهی است‌واقعیتی که بدست میآوریم باحقیقت‌وفق نمیدهد . این‌راهم‌بگویم که من واقعیت به‌آن پدیده‌هائی میگویم که نتیجه‌ی مشاهدات حس‌ما باشد وحقیقت‌به‌آنچه که مطلقا صحیح وبدون غش‌باشد باین بیان‌مختصر که شاید بارهم‌بعدها درباره‌ی‌آن توضیحات بیشتری بدهم نمیتوان به‌تجربیات مادی صددرصد مطمئن‌شد وعلم مادی رابی‌اشتباه ومطابق واقعیت دانست . بهمین دلیل است‌که علم‌مادی‌ما مکرر دستخوش تحول بوده وآنچه در یك دوره تصور میرفت صورت قطعی و علمی داشته بعداً معلوم شدکه خطا بوده است. مثلا هیئت بطلمیوسی مبدل به هیئت کپرنیکی شد و این یکی هم معلوم نیست‌که تاکی ثابت بماند. یا قوانین جاذبه‌ی نیوتن‌که یکی از پایه‌های محکم مکانیك و فیزیك بود با پیدایش فرضیه‌ی نسبی اینشتاین‌واژگون‌شد . یا فرضیه‌ی‌نیوتن راجع به انتشار نور به‌صورت ذرات‌بافرضیه‌ی انتشار نور بصورت امواج دگرگون شد. این فرضیه هم دیری نپائید وبار مجبور شدند که ذرات را هم دخالت دهند واین منجر به فرضیه‌های مکانیك‌امواجی وفرضیه‌ی انتشار فوتون وکوانتا گردیدکه هیچ معلوم نیست چقدر دوام‌کند . اگر فرصت دست‌داد بارهم دراین باره گفتگو خواهیم‌کرد

عارف میگوید **معرفت** راهی است‌که ما را به‌حقیقت رهنمون‌میشود و برای وصول بآن‌کمك حواس خمسه ضرورت ندارد . این **معرفت**را بعضی اشراق‌وبه محض درك‌حقایق با علم لدنی میگویند اصطلاح و واژه مهم نیست اصل فکر اهمیت دارد. یعنی انسان میتواند به مقامی برسدکه نه با چشم سر بلکه با چشم باطن به حقایق آگاه‌شود. این را هم بگویم که این **معرفت** مثل سایر علوم آموختنی‌نیست بلکه شدنی‌است . یعنی‌آنکه میخواهدمکتب **معرفت** را طی کند باید خود را عوض‌کند . شاید بشود گفت کـه عرفان مثل هنر است. همانطورکه اصول هنرهای مختلف‌را میتوان‌درس داد ولی هنرمند نمیتوان‌ساخت. اصول‌علمی موسیقی ونقاشی را میشود تدریس‌کرد ولی نمیتوان‌تضمین‌کردکه دانشجو درموسیقی ونقاشی هنرمند شود . بهمین جهت پیر عارفی نمیتواند ضمانت‌کندکه از مریدان خود عرفای کاملی تربیت نماید

پرسیدم در این صورت چون قدم زدن در راه **عرفان** پوینده را نمیتواند به مقصود رساند پس باید مأیوس‌شد؟ کسی چطور میتواند سالها صرف‌وقت‌کند بدون اینکه به‌عاقبت‌کار امیدوار باشد؟

فرمود باین درجه هم مأیوس نباش. هرکس میتواند باندازه‌ی استعداد خود پیشرفت

کند ودست‌حالی برنگردد واز این مجاهده‌ی خویش پشیمان نخواهدشد. حلال‌الدین‌مولوی چه خوش فرموده:

آب دریا را اگر نتوان‌کشید هم بـه قدر تشنگی باید چشید

بنطر من‌کـه شاید بسیاری با آن محالف باشند ، هیچ یك از عـرفای بـزرگ هم به درو‌ه‌ی‌کمال نرسیده‌اند و هریك تا حدی پیشرفت‌کرده‌اند . این موسوع را درموقع‌خود مفصل تر بیان خواهم‌کرد.

سیر در راه **عرفان** درحات دارد . درست مثل تحصیلات‌مدرسه‌ای‌است ارکودکستان شروع میشود ، بعد دبستان است و دبیرستان . حالا اگر همینقدر هم دانش آموز پیشرفت کـرد غنیمت است وبی اجر نیست . اگر بیش ار این استعداد داشت بـه دانشگاه میرود و مقامات بالاتر را سیرحواهدکرد .

طی دوره‌ی دستانی ودبیرستانی **عرفان** ، بشرط عرم واراده ، تقریباً برای هرکس میسر است و نتیجه‌ای‌که به‌دست میآید برای‌آرامش‌روح‌وحسم بیش‌ار حد تصور برای‌حوینده ثمربخش است وبه عهده‌ی من‌که هرکه‌در این راه قدم گذارد پشیمان نخواهد شد.

سیر در راه **عرفان** مثل نردبانی است‌که به دیوار بلند تکیه داده باشندودراین‌دیوار ارکف زمین تا زیر سقف پنحره‌هائی یکی‌بعد از دیگری بازکرده باشند . وقتی‌در روی‌زمین ایستاده‌ای ار پنجره‌ی اولی نگاه میکنی مناظری را میبینی که همان محسوسات عادی است. وقتی چند پله ارنردبان بالا رفتی‌به پنجره‌ی دوم‌میرسی‌که ازآنجابعضی اشیاء عادی محسوس و بعضی چیرهای تازه میبینی وچون به پله‌های بالاتر رفتی‌با پنجره‌های دیگرروبر ومیشوی که هر یك بدایعی شگفت انگیز بتو عرصه میکنندکه دیگر ربطی به محسوسات‌عادی‌ندارد. این همان مراتب عالم اشراق است.

نکته‌ی مهمی‌که بایدبآن توجه‌کنی این است‌که اولا باید نردبان را پله پله بالارفت و ار پائین به بالا نمیشود یك مرتبه جهش‌کرد . همانطور که در مدرسه هم بدون آموختن مقدمات فهم مطالب بالاتر ممکن‌نیست. ثانیاً اگر پله‌های نردبان‌را زیرپایت محکم نکنی پایت درخواهدرفت وسقوط خواهی‌کرد و بایدکاررا ارنو شروع‌کنی . بعضی میپرسند آیا نمیشود انسان‌یك‌مرتبه به مدارح بالاطیران‌کند؟حواب‌میگویم شاید اتفاق‌افتاده‌باشدکه عده‌ی بسیارقلیلی‌دراثر موهبتی مخصوص بلافاصله بمدارح بالارسیده باشند ولی این‌احتمال بسیار ضعیف‌است بطوری‌که میشودآنرا غیر ممکن دانست. ازراه باید رفت ونابرده رنح گنح میسر نمیشود . اگر فرصتی دست داد من سیر دراین کلاسهای درس را برایت شرح خواهم داد.

پرسیدم ریشه‌ی عرفان ازکجا آب‌میحورد؟

فرمود از تاریکترین دوران تاریخ بشر تابحال آنچه انسان با محسوسات خوددرك

نموده‌اورا قانع نکرده است وبطور الهام حس میکرده غیر از ظاهراوضاع حقایق دیگری‌هم هست ودر صدد جستجو برآمده است نشانه‌ی این عطش را در آثار بدوی‌ترین انسانها، و امروز هم میان‌قبایل وحشی میتوان‌یافت. بعدهاکه‌تمدن پیشرفت‌کرد پژوهش **عرفانی** میان تمام اقوام مصری ، ایرانی ، هندی ، یونانی ، چینی ، ژاپونی وغیره‌رواج داشته وبسیاری هم پیشرفتهای شگرفی کرده بودند . انسان همیشه متوجه بوده که رفاه مادی جوابگوی آرمانهای او نبوده است ووسائل را حتی ظاهری روح اورا ارضاء نکرده . بهترین اثبات این نظریه وضع نابسامان امروزه دنیا استکه باوجود پیشرفتهای حیرت انگیز تکنولوژی که ظاهراً زندگی راسهل‌وآسان نموده وهمه‌گونه وسائل مادی‌را فراهم‌کرده است، انسان هیچوقت باین اندازه ناراحت نبوده ووحشت جنگ و نزاعهای طبقاتی وبرادرکشی او را تا این‌حد آشفته ونگران ساخته است و بهمین جهت است‌که این ایام گرایشی سوی **عرفان** ، ولوبصورت ناقص ، در میان‌مردم پدید آمده است متأسفانه این گرایشهااغلب بصورت نامعقول‌از قبیل هیپیگری ، استعمال مواد مخدر و فرارار مسئولیت‌های جامعه‌عرض اندام کرده . این راهها نه تنهاکسی را بمقصود نمیرساند بلکه آنان را درگمراهی‌تازه‌ای سرازیر میکند شیادان عارف‌نماکه این‌عطش را میان مردم و مخصوصاً طبقه‌جوان‌می‌بینند هر یك بعنوان تازه‌ای دکان باز میکنندکه‌نه تنها دردی را درمان نمیکنند بلکه مردم را از کسب **معرفت** واقعی وعرفان حقیقی دور میسازند راست است که راه سوی **معرفت** یکی نیست ولی راههائی کـه امـروز بدان متوسل میشوند اکثراً گمراه کننده و نتایـج آن وخیم است

دنباله‌دارد

دانشجویان دختر

در زمان رضاشاه علاوه برآنکه‌گروهی از جوانان تحصیل‌کرده ایران برای اکمال تحصیلات خود باروپا اعزام‌شدند و بعدامنشأ خدماتی در مملکت گردیدند . سال ۱۳۰۹ (۲۹دیماه) سه‌نفر از دختران ایرانی نیز به خرج دولت ایران عازم‌اروپا شدند .

این سه دختر عبارت بودند از: دختر آقایان محمدعلی فرزین و سیدمحمد نصرو عبدالحسین شیبانی (وحیدالملك) .

درمهرماه همین سال خانم‌سارا حیدری بعنوان مامور اعزامی دولت ایران به‌خارج رفت وی اولین زنی‌بود که مأموریت خارج ازکشور می‌یافت .

اولین زن ایرانی‌هم‌که درزمان رضاشاه ازکشور فرانسه دیپلم‌طب‌گرفت خانم‌هما‌اما- مزاده بودکه درسال ۱۳۱۴ بادیپلم دکترای طب به ایران بازگشت .

ناگفته نماندکه درزمستان سال ۱۳۵۴ اولین بانوی ایرانی از دانشکده الهیات و معارف اسلامی درجه دکتری گرفت وی خانم کامران مقدم‌استکه درحال حاضردردانشگاه تربیت معلم به تدریس اشتغال دارد.

انحلال کمیسیون ارز در تاریخ دوم خرداد ۲۱

چنانچه یك باردیگر عرض کرده بودم دردورهٔ سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر، ما دارای اقتصاد بمعنای کامل سالم بودیم یکی از اقدامات بسیارقابل تحسین درآن‌دوره ایجاد کمیسیون اسعار (ارز) جهت کنترل ارز بود.

طبق قانون کمیسیون ارز از پنج نفر تشکیل‌می‌یافت. دونفر نمایندگان وزارت‌دارائی، دونفر نمایندگان بانك‌ملی ایران ویك‌نفر نماینده وزارت بازرگانی.

نماینده اول وزارت دارائی‌قانوناً سمت ریاست‌کمیسیون ارزرا داشت ومسئولیت امور اداری ومالی کمیسیون ارز بعهده او بود. درآن زمان کمیسیون ارز که درمحل بانك مرکزی فعلی ایران واقع بودیکی از ادارات مهم‌کشوری بشمار میرفت ومیتوان گفت مرکز ثقل تجارت‌کشور بود. رئیس‌کمیسیون ارزازطرف وزیردارائی اختیارات مطلق پرسنلی ومالی را دراداره‌کمیسیون ارزدارا بود وکلیه احکام‌اداری واستخدامی و اسنادمالی را از طرف وزیردارائی امضاء مینمود. دیوان محاسبات وادارات تمرکزحسابهاوکارگزینی وبودجه وزارت دارائی امضاء رئیس‌کمیسیون ارز را بجای وزیردارائی قبول مینمودند.

درآن تاریخ تنهاکمیسیون ارزدارای چنین اختیاراتی بود درنتیجه میشودگفت که کمیسیون ارز عالیترین تشکیلات اداری‌را دارابود وکارمندان‌کمیسیون ارزنیز ازبین‌افراد تحصیل‌کرده ولایق‌وزارتخانه‌هاانتخاب میشدند. وزیردارائی نیزازبین صاحبمنصبان عالیرتبه کشور فرد لایقی را بعنوان نماینده اول خود درکمیسیون ارزانتخاب میکرد. مرحوم‌هژیر- مرحوم یداله‌عضدی- مرحوم نریمان- عباسقلی اردلان- دکترمحمدنخعی‌هریك چندسالی‌تا این تاریخ ریاست‌کمیسیون ارزرا عهده‌داربودند.

اینجانب‌درزمان تصدی جناب‌آقای عباسقلی اردلان‌که از شایسته‌ترین مأمورین دولت بشمارمیرود وخوشبختانه درقید حیات میباشند ودوران بازنشستگی خودرا می‌گذرانند از وزارت فرهنگ واوقاف (آموزش‌وپرورش) وقت بکمیسیون ارزمنتقل شدم ومقام‌ریاست‌اداره صادرات‌کمیسیون ارزراکه درآن تاریخ پست بسیارمهمی بشمارمیرفت عهده‌دارگردیدم‌و در زمان ریاست آقای دکتر محمدنخعی بمعاونت‌کمیسیون ارزارتقاء یافتم.

آقای‌دکترمحمدنخعی که بعدها دروزارتخانه‌های مختلف سمت‌وزارت راعهده‌دارشدند فردبسیارلایق وتحصیل‌کرده‌ای میباشند وهم‌اکنون دوران بازنشستگی خود را در کشور

ملزیك می گذرانند

دکتر میلیسپو که پس از شهریور ۱۳۲۰ برای ادارهٔ مالی کشور ایران برای باردوم از امریکا بایران دعوت شد اینجانب را بریاست کمیسیون ارز (بجای آقای دکتر نخعی که بریاست دفتر مخصوص وزیری انتخاب شده بودند) منصوب نمود لکن پس از چند روز تغییر عقیده داد و تصمیم بانحلال چنین تشکیلات مهم و پر از رسی گرفت. دستور داد که نمایندگان اول و دوم وزارت دارائی (اینجانب و آقای وثیقی مدیر کل سابق) دراختیار کارگزینی کل وزارت دارائی قرار گیرند و بخدمت تمام کارمندان کمیسیون ارز نیز خاتمه داده شد

درنتیجه یك اداره منظم و آبرومندی که در آن تاریخ نظیر آن نبود منحل گردید و پرونده‌های ذیقیمت و بهادار که شامل تعهدات ارزی بازرگانان بود ناچار در اطاق بزرگی که کمیسیون ارز داشت روی هم انباشته شد دفاتر و صندوق و حسابهای کمیسیون ارز بدون مسئول ماند

اینجانب آنچه را که لازم بود کتبا وشفاهاً بشخص دکتر میلیسپو ومقامات دیگر وزارت دارائی نوشتم و تذکر دادم و آنان را متوجه عواقب وخیم این تصمیم عجولانه نمودم لکن تمام تذکرات بی‌نتیجه شد . یادم است ساعتها با مرحوم هاشم صهبا معاون وزارت دارائی که مرد بسیار شریفی بود دراین مورد بحث ومجادله کردم آن مرحوم بانهایت تأسف اظهار مینمود که دکتر میلیسپو و آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانك ملی هردو این تصمیم را اتخاذ نموده‌اند و چون برای انحلال کمیسیون ارز رسماً دولت ناچار بود که قانون خاصی بمجلس تقدیم دارد و با اوضاع آن روز بهیچوجه مجلس با انحلال کمیسیون موافق نبود دکتر میلیسپو با تغییر نمایندگان وزارت دارائی وخاتمه دادن بخدمت کارمندان کمیسیون ارز عملا انحلال آن را اعلام داشت. توضیح آنکه وزارت بازرگانی نیز نماینده خود را تغییر داد فقط نمایندگان بانك ملی ایران که در آن تاریخ آقایان ناصرقلی اردلان و کیهان بودند در کمسیون ارز باقی ماندند .

در آن روزها که اینجانب از این تصمیم ناگهانی وعجولانه بی نهایت عصبانی بودم بر علیه دکتر میلیسپو اعلام جرم نموده شخصا بدادستان دیوان کیفر وقت دادم. آقای هاشم صهبا مرا احضار و ساعتها پند در داد. بوی گفتم این اقدام دکتر میلیسپو بزرگترین خطای او بشمار میرود و بطور قطع خیانت بزرگی بکشورم شده است آقای صهبا با تصدیق اظهارات من تقاضا نمود که باتفاق دکتر میلیسپو را ملاقات نمائیم

باتفاق آقای صهبا نزد دکتر میلیسپو رفتیم و آنچه لازم بود بوی گفتم و بایشان توجه دادم که انحلال کمیسیون ارز خلاف مقررات قانون ارز است و این انحلال باید با تصویب مجلس صورت گیرد. مشارالیه اظهار داشت آقای ابتهاج مرا باین امر تشویق نمود ومسئولیت جریان ارز از این ببعد بعهده بانك ملی خواهد بود بوی گفتم غرض که می‌خواستید کمیسیون ارز را

منحل کنید اولا باید قانون آن را بمجلس ببرید ثانیاً بااین عجله وشتاب چرا کارمندان کمیسیون ارزرا بیکار کردید. اثاثیه وفرشهای گران‌قیمت کمیسیون‌را کجا بردید؟ این‌اثاثیه مطابق پرونده‌های مخصوص ودفاتر معین خریداری‌شده وجزء اموال دولت بحساب رفته‌است بطوریکه خود شاهدبودم افرادی‌که ازکارپردازی وزارت دارائی برای تحویل آمدند مثل غارتگران معمول آنها را بغارت بردند حق این‌بود که طبق صورتهای موجود آنها راتحویل وتحول میمودند درهیچ جای‌دنیا چنین‌هرج ومرجی‌سابقه نداشته‌است. رئیس کل دارائی باحوصله‌اعتراضات مراشنیده‌مطالب‌را تأئیدکرد دستورداد که ازاثاثیه ولوازم صورت‌برداری نمایند وبازرسی کل رامأمور رسیدگی باظهارات اینجانب نمود.

لکن باتمام مذاکرات ومباحثات آنچه نمی‌باید بشود شد کمیسیون ارزمنحل گردید و اثری‌ازآن دستگاه‌منظم که مثل‌ساعت‌می‌چرخیدو گل سرسبدادارات آن‌وقت‌بود برجای‌نماند. چندسال بعد (پس‌از استعفای دکترمیلیسپو) که آن زمان خود اینجانب سمت مدیریت کل بازرسی وزارت دارائی راعهده‌دار بودم یك‌روز ازطرف کلانتری بازاربمن اطلاع داده‌شدکه مردی را بایك‌گونی حاوی‌نامه‌های دولتی مارك‌کمیسیون ارزهنگام فروش‌دستگیر نموده‌اند پس ازتحقیق معلوم شداین شخص پیشخدمت سابق‌کمیسیون ارزاست‌که پرونده‌های ارزی و تعهدات پربهای بازرگانان‌رادرگونی ریخته‌بجای‌کاغذ باطله دربازارمرتب بفروش‌رسانیده است اورا تحویل مقامات قضائی داده به بدبختی‌کشور و بیچارگی خودمان گریستم

و بار صندوقدار کمیسیون ارز موجودی صندوق را برداشته فرار نمودکه در خوزستان بعدها اورا گرفته‌ودستبندزدند. دراثراین اقدام سرمایه‌های ارزی‌کشور(که‌دراثر فروش ارزبوسط متفقین‌که پس ازشهریور ۲۰ تعدادزیادی سربار بکشورما آورده بودند و برای رفع‌نیازمندیهای آنان ببانك ملی‌ایران و انگلیس دلارفروخته اسکناس می‌گرفتند و بالنتیجه موجودی‌ارزی‌مابی‌نهایت افزایش‌یافته‌بود) برایگان ازدست رفت‌آقای میلیسپورئیس کل‌دارائی وآقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانك‌ملی معتقد بودندکه فروش ارزدرآن زمان جهت جلوگیری ازتورم اسکناس ضرورت دارد .

بعدهادکترمیلیسپوقبل‌ازاستعفادرملاقاتی که‌بااینجانب نمود(درآن تاریخ سمت‌اینجانب ریاست‌کل‌کارگزینی وزارت‌دارائی بود) اقرار نمودکه انحلال‌کمیسیون ارزاشتباه بزرگی بوده ودراین‌کارعجله وشتاب شده است .

باید دانست‌که بین‌رئیس‌کل دارائی ورئیس بانك‌ملی ایران دراوائل‌کار صفاودوستی برقراربود بعد بدشمنی وعنادگرائید ابتهاج باتمام قوابرعلیه‌دکترمیلیسپو اقدام نمودودراثر اقدامات حاداوبود که‌طوفانی برعلیه رئیس‌کل دارائی در داخل مجلس‌شورای ملی‌و خارج ایجادگشت وبالاخره باستعفای‌دکتر میلیسپو منجر گردید .

خلاصه بعدها دولت متوجه گشت که تمام موجودی ارزی کشور توسط متمکنین بخارج منتقل گردیده بدون اینکه ذره‌ای ارمیزان تورم کاسته شده باشد اصلاً باید ادعان نمود که پس ازاشتباه دکتر نفیسی (درمورد ترقی بهای لیره) ولغو انحصارات، انحلال کمیسیون ارزدرآن تاریخ سومین ودرعین حال بزرگترین اشتباه تاریخ اقتصادی ایران بشمار میرود.

دراثر تصمیم غلط دکتر میلیسپو کشور آسیب فراوان دید آنچه متفقین ارزیما فروختند سرمایه‌داران که دراثر احتکار غله ومواد غذائی وسایر اقدامات تجاوزکارانه که زمان جنگ معمول است نهایت متمول شده بودند این ارزها را ازبانك ملی ایران وبانك ایران وانگلیس خریده ودرخارج برای خود ضیاع وعقار تهیه کردند ریالهائی که ما بمتفقین دادیم در کشور تورم بزرگی ایجاد کرد هزینه زندگی را تصاعدی بالابرد این تورم قدرت خرید افرادمعینی را زیاد نمود ودربانکهای سویس وانگلیس وامریکا دویهم انباشتند

بقیه جبر زمان

پنداشتم که خلوت کاشانه — آرد فراغ وامن و تن آسائی

نه زیر بار زور رود سانه — نه تن دهم نه منت و رسوائی

دراین خیال کز همه بگسستم

یك اشتباه رفت و ندانستم !

روزی مرا فلك زده مادر زاد — روز دگر گرفت مرا از شیر

روزی پدر به مدرسه‌ام بنهاد — تا علم یابم و ادب و تدبیر

گلزار شد شکوفهٔ استعداد — زر شدمس از مخالطت اکسیر

آخر ز درس ومدرسه و استاد — وکرم خلاص یافت بهر تقدیر

نوبت به شغل ومرد ومقام افتاد — بنیاد بی مضایقه شد تعمیر

روزی نشد که محو شود ازیاد — عیش وشباب وسیم و زروتوفیر

آن دورمی گرفت زمان دستم

با یادیش ز دغدغه میرستم

امروز رفته است کجا آن یار؟ — دامن چرا شده است چنین دشمن؟

بر روزگار خر صفت غدار — دیگر چه نعت ووصف توان دادن؟

روزی گر آید آینه در گفتار — گوید که ازرمان چه رود برمن

گردد سپید موی سر ورخسار — دندان خورد بدرد «زبن کندن»

بس رحم جانگزای که بی زنهار — با روح آن کند که خوره باتن

در خلوتی که پشه نیاید بار — من نیستم ز «جبر زمان» ایمن

دائم ، اگرچه بر همه دربستم

آرد زمان نهیب که من هیچم !

نوشته آقای احمد سعیدی

چگونه میتوان باکمروئی مبارزه کرد ؟

یکی از بیماریهای روانی کمروئی و خجالتی بودن است روانشناسان برای مبارزه با کمروئی راههائی نشان میدهند در این مقاله به ۷ دستور برای ازبین بردن کمروئی اشاره شده است

یکنفر از علماء روانشناسی میگوید نصف ازمردم جهان بدون سبب ودلیل مبتلا بکمروئی میباشند . نصف زنانی که من میشناسم ازاین حالت روحیه خودبیشتر در عذاب هستند ورنج میبرند ازملاقات بامردمی که تازه میخواهند باآنها آشنا شوند خوششان نمی آید ازشرکت درکارهائی که خیال میکنند روزی آنهارا برای معرفی بجمعیت حاضر آن درجلو ببرند افکن بیاورند میترسند بعضی ازدوستان من ازاظهارعقیده مخصوصاً درمقابل شخصی معروف وبرجسته وحشت دارند ونمیتوانندبخوددل وجرئت بدهند باافکروعقیده‌ای مخالف‌دیگران دارند اظهارکنند بنابرین درمجلس‌ها می‌نشینند ولی سکوت می‌کنند وگاهی لبخندی میزنند وباآنچه دیگران میگویند باتکان‌دادن سر موافقت میکنند وباقتضای مجلس بعضی‌اوقات نه و عالما بله میگویند ودرحضوریك یاچندنفر ناراحت هستند ومنتظرند آن جلسه برهم‌خورد و تنها بمانند وآسوده خاطرشوند . جای تأسف است که باین ترتیب استعداد وقابلیت بسیاری از اشخاص ضایع میشود وهدر میرود کمروئی یاخجالت کشیدن یکی ازعلل‌عقب ماندگی‌در هرجامعه است خود من(آن عالم روانشناس) سالها باین دردمبتلا بودم وازشرکت در کاری که چندنفر درآن‌دخیل‌بودند وقهراً بایستی باآنهاآشناشوم وهمکاری کنم‌بدم‌میآمدر بانم‌لکنت پیدا میکرد وناراحت‌میشدم دراجتمع‌ها ومجامع خدمتی بعهده نمیگرفتم‌وکاری ازمن‌ساخته نبود. فکراینکه بایدگاهی جلوبایستم وازآنها چیزی بپرسم یاجواب بدهم‌مرا عذاب‌میداد. نقشه‌ها میکشیدم تاازمجامعی که‌باعث ناراحتی من میشد فرارکنم یااساسا درآن واردنشوم. بایدبر کمروئی که یکی ازنواقص آدمی ومانع‌ترقی است غلبه‌کرد برای برطرف کردن‌حالت کمروئی هفت دستوردیل‌راکه ازطرف دانشمندان روانشناس بمعرض آزمایش وامتحان قرار

داده شده ونتایج نیکو بخشیده برای شمامی نویسم تاآنها رابکاربندید و آثار خوب آنـرا عملا ببینید .

دستور اول . همیشه درمجامعی که ازورود درآن ترس یاخجلت دارید وارد شوید وار نیمه راه جلوتر روید ودرکارهای آنها شرکت کنید ومسرتوعلاقه خودرا ازحضوردرآن مجمع ظاهر سازید واگر باید گرادسی بآن مجمع بدهید ، ازاین موقعیت وفرصتی که بدست شماداده اند اظهار امتنان کنید

دستوردوم ـ اگر نتوانید برای ملاقات هر شخص یامقامی خودرا قبلا حاضر ومهیا سازید مثلا چنانچه قرار ملاقات بادانشمند زمین‌شناس گذاشته‌اید مجلاتی در خصوص بحث که مطالبی درآنها نوشته شده باشد از پیش مطالعه وازآن قسمتی بخاطر خودتان بسپارید تادر موقع ملاقات موضوعی برای مذاکره متناسب بااطلاعات ومعلومات طرف داشته باشید.

دستورسوم ـ اگر سخنگوی خوب باشید میتوانید سئوال کننده باهوش و ماهری باشید . عده کمی سخنگوی خوبی هستند اما همه کس میتواندپرسنده خوب شود وازهر کس در رشته مربوط باوموضوعهای مناسبی را سئوال کند کمروئی راکنار بگذارد واستفاده کند

دستورچهارم ـ اگر در برابر شخصی یاجمعیتی قرار گرفتید دیگر درفکر سرووضع لباس وظاهر خودچنانچه قبلادرحدودتوانائی خودتان آنهارامرتب کرده‌اید نباشید والاحواس شماپراکنده واعتماد بخودتان سست میگردد ودرست نمیدانید چه باید کرد وچه باید گفت.

دستور پنجم ـ هنگام ملاقات شخصی یاحضور درمجمع واظهارعقیده تمام حواس خود را باید بهمان‌شخص یامجمع واظهارات خودتان متوجه ومتمرکز سازیدیکی ازدانشمندان روانشناس گفته است کمروئی نوعی خودپسندی است بهمین جهت شخص گاهی برای حفظ خودپسندی واحترامی که برای خویش قائل است کمرو میشود

دستورششم ـ یك علت دیگر کمروئی ترس ازاین است که درموضوعی وارد مذاکره بادیگران شوید درحالی که پیش خود تصور کنید" حاضران ازشما داناترهستند دراین صورت باید کوشش کرد که دردوسه موضوع بیش ازدیگران اطلاعات ومعلوماتی آموخت یاازشخص دانا ومطلع سئوالاتی نمود که عدم موافقت شما بااظهارات گـوینده ضمنا معلوم شود بدین ترتیب که مثلا نگوئید

«تصور نکنید این عقیده‌شماخلاف ومعارض قول معروف فلان باشد» ازاین راه خواهید توانست کمروئی خودرا برطرف سازید وواردمبحث وموضوعی شوید که برای طرف‌خودتان تازگی داشته باشد.

دستورهفتم ـ وقتی کسی باشما سخن‌میگوید خودرا عادت دهید که بصورت طرف نگاه کنید. بعضی اشخاص هنگام سخن گفتن پس ازیك نظر بروی طرف مقابل بجاهای دیگر نگاه میکنند وچشم‌ازچشم او برمیدارند مثل آنکه خجلت دارند سخن از دیگری بشنوندیا ازخود چیزی گویند واظهار عقیده‌ای کنند واین رفتارصحیح نیست !

دکتر ابوالقاسم سلامیان
استادیار دانشگاه پهلوی

هفت شهر عشق

هفت سهر عشق عبارت است از منازل سلوك ، مراحل کمال صوفی که در اصطلاح عرفانی هفت وادی خوانده‌شده است شیخ عطار در کتاب منطق‌الطیر وادیهائی را که باید سالك از آنها بگذرد دراین‌چند بیت خلاصه کرده‌است

هست وادی طلب آغاز کار — وادی عشق‌است از آن‌پس بی کنار
پس سوم وادی است آن ازمعرفت — هست چارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاك — پس‌ششم وادی‌حیرت صعب ناك
هفتمین وادی فقراست و فنا — بعد ازآن راه وروش نبود ترا

اما این منازل را عرفای دیگر به سیوهٔ دیگری تقسیم کرده‌اند و تسمیهٔ منازل سلوك نیز درآثار مختلف‌صوفیان فرق‌دارد. مثلا ابونصر سراج درکتاب اللمع ده‌مرتبه‌برای‌سلوك قائل سده است ، لکن معتبرترین تقسیم‌که مورد اتفاق اکابر عرفاء و کاملین اهل طـریقت می‌باشد وبنام اطوار سبعهٔ قلبیه یا هفت طور سلوك نامیده سده است‌عبارتند از : ۱ـ توبه ۲ ـ ترکیهٔ‌نفس ۳ ـ تصفیهٔ‌قلب ۴ ـ تحلیه‌سر ۵ ـ تحلیهٔ‌روح ۶ ـ خفی ۷ ـ غیب‌القلوب .

قطب‌الدین محمودبن‌مسعود شیرازی فرموده

یکچند به یاقوت‌تر آلوده‌شدیم — یکچند پـی‌زمـرد سوده شدیم
آلودگئی بود ولیکن تـن را — شستیم به‌آب توبه آلوده شدیم

مقصود آستکه در مرحلهٔ اول‌که نفس مبتدی طالب به‌آب‌توبه تطهیر وازلوث‌معصیت پاك می‌گردد اوبرکت طاعت وعبادت ظاهر ودر نتیجه ذکر لسانی با اشك انابت چرکهای نفسانی که بمرور ایام صفحهٔ ضمیر انسانی را فراگرفته‌اند شسته وزدوده ولوح‌ضمیر آمادهٔ انعکاس تابش انوار میگردد و هنگام خواب‌وبیداری مشاهداتی برای سالك مبتدی پیش‌میآید که جز شخص کامل مکمل‌تعبیر وجهت وسبب آنها را نمی‌شناسد ونمیداند زیرا آنچه‌مشاهده میشود اثر ونتیجهٔ اعمالی است‌که ازاعضاء وجوارح طاهرطاهر پیدا می‌شود ودرعالم عناصر

طبایع صورت می‌بندد و بموجب آیهٔ شریفهٔ (سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم) مطابقت میان آفاق وانفس که ازجملهٔ لوازم است پیدا میشود نسیمی که از مقام محبت بدماغ جان مشتاقان سراپاشور و ذوق میرسد جهان حرارت و گرمی ایجاد میکند که لذت و نشأه آن وصف کردنی نیست ، درک کردنی است ، مجذوب سرتاپا شوق و مستی است. بابا طاهر عریان همدانی فرموده

نسیمی کز بن آن کاکل آیه		مرا خوشتر ز بوی سنبل آیه
چو شو گیرم خیالت رادر آغوش		سحر از بسترم بوی گل آیه

۲ ـ طور دوم : ترکیهٔ نفس است از اخلاق ذمیمهٔ اهریمنی وسبعی زیرا نفس آدمی با گرفتار صفات شیطانی است اماره است وچون ازصفات شیطانی پاک گشت لوامه میشود و چون از سبعی مبرا نگردد ملهمه میشود ونفس ملهمه وقتی ازصفات بهیمی مرکی‌سد مطمئنه میگردد وسالک درچنین حال نور کبود مشاهده میکند که علامت ترکیهٔ نفس و اطمینان است زیرا در آفاق وانفس بعدازرنگ سبز (نورسبز علامت طور اول است) نزدیکتر از کبود نباشد چون بعد ازروئیدن سبزه اول گلی که می‌شکفد کبود رنگ است وروپش آن ازسطح زمین بسیار نیست ، از سبزه روشن‌تر وازسایر رنگها پائین‌تراست و بنابر عالم طبیعت در عوالم وجود سالک درطور دوم قلب همین رنگ (نور) پیدا گردد و بآن نورانیت چیزها ، ببیند وبفهمد که فقط مرشد کامل مکمل حال اوداند فرق میان صفات شیطانی وصفات سبعی نفس لوامه آنستکه اماره شریر است وامر کننده بشرولوامه شریر است اما دستور دهنده بشر نیست واگر درنفس سالک اماره تبدیل به لوامــه شود بار دردید و مشاهــداتش آثــار ظاهر گرددکه نشانی کمال بود وچون از لوامه بملهمه سپس به مطمئنه نیل یابــد از صفات شیطانی وسبعی وبهیمی خلاصی می‌یابد وقیامت صغری که یکی از قیامات نفسی است ظاهر میشود وآثار موت اختیاری پیدا وبصفت تواضع ، وقار وخضوع وخشوع موصوف میگردد ووقتی که بپایهٔ نفس مطمئنه برسد دربن مقام مردم مؤمن و پرهیز گار واهل خیروصلاح و طهارت وعبادت وکسانی کــه ازصاحب نفوس مطمئنه باشند بسیار بیند و چــون سنخیت پیدا کرده است می‌شناسد و این اول پایه ومرتبهٔ انسانی ومطمئنه گشته است وراضیه می‌باشد و خدبه‌ای خواهدکه مرضیه گردد

تا نسیم لطف بر جانم زدی		دل بر آوردازطرب بانگ حدی
ده نورد بسترم دورو شبان		از نوای دلکش این ساربان

۳ ـ طورسوم تصفیهٔ قلب است . تصفیهٔ قلب بااخلاق حمیده واوصاف پسندیده یعنی حکمت، عفت، عدالت، شجاعت ، سخاوت ، کرم ، جود ، سماحت ، لطف ، احسان ، فتوت، عطاء ، مروت ، وقار ، محبت ، ذوق ، شفقت ، عفو ، مرحمت ، تواضع ، حلم ، حیا ،

شناسد ، ورع ، تقوی وعبادت که این‌اوصاف در اثر رنگ ردائی دل به‌صیقل ذکر لااله‌الاالله
یکی بعدازدیگری به‌منصهٔ بروزوظهوردرمیآیدوسالك الی‌الله‌درمی‌یابدکه رنگ‌غبار کدورتهای
علائق ناپایدار از آیینهٔ دل زدوده شده وروح به انواع نوروضیاء روشنائی کمال یافته است.
سپس اخلاق حمیدهٔ جبلی واوصاف پسندیدهٔ اصلی و جواهر نفیسهٔ انسانی‌درصورت ومعنی و
ظاهر وباطن روی می‌نماید واورا به‌طی مراحل انسانی بشارت میدهد

طور سوم هست بدو انقلاب — بهر نفس سالکان دل کباب
ابتدا اینجا ز اقتضای انقلاب — هر دمی طوری برون آید ز آب
همچو ثعبانی در اول‌وهله او — بر تو میآرد زهر سو حمله او
گر نشد غالب ز راه دشمنی — با تو بارد حیلهٔ اهریمنی
پس زراه دوستی آید به پیش — میرود او گرگ‌سان در جلد میش
می‌نماید خویشتن را دوستت — تا که در فرصت بدرد پوستت
چون روی درخواب غفلت ناگهان — حمله آرد بر تو چون شیر ژیان
دفع این حمله درآندم مشکل است — زانکه خواب آلوده سعیش باطل است
گرچه خود را میکند افسرده زار — تا ترا غفلت دهد از کار زار
لیك روعاقل مشو هشیار باش — همچنان با وی تو در پیکار باش
درصباح و در مسا باتیغ ذکر — باش با وی در ستیز از راه فکر
دائماً با تیغ ذکر موشکاف — نفس و صد این عدو را می‌شکاف
تا که گردی بی‌منی و بی‌منا — قابل قربانی حق در منا
پاك گردد زین پلیدیها دلش — میشود میقات حج این منزلش
پس شود محرم دلش در این مکان — بهر طوف کعبهٔ جان در زمان
در درون پوستش عصمت رود — باحیا وشرم و باعفت شود
نیست بهر محرمان این مطاف — پوششی به از حیا و از عفاف
چون زعفت مرد شد احرام بند — از هوی دیگر نمی‌بیند گزند
باهوی کان پایهٔ هر شهوتست — خود نگهدار تو گفتم عفت است
لیك با نفس سیه کار دغل — چاره‌ای نبود بجز جنگ وجدل

طور سوم مشکل‌ترین مراحل سلوك ودشوارترین راهی است که سالك مجد
پیش دارد وشرطش آنستکه از مرشدکامل‌مکمل خود را دور ندارد ولحظه‌ای از پرتو
غفلت نورزد زیراکه هرآن بیم‌هلاکت ظاهروباطن است ، موقعیتی سخت وپرمشقت
زیرا قصد طواف کعبهٔ دل کرده است و باید درمیقات مقصود همهٔ لباسهای صوری
عارضی‌را ازخود دور نماید واز حب‌جاه ومقام ، زن و فرزند ، مال و اثاث دنیو

حیالات و اندیشه‌های حود حواهی نگدرد و محرم گـردد تا بحرم درآید لسان العیب شیرازی فرموده

عرم‌دیدار توداردحان‌برلب‌آمده   بارگرددیابدرآیدچیست‌فرمان‌سما

پر واصح است‌که هر بامحرمی رابحرم راه‌بدهند وتا مطمئن بشوندکه‌بعس مطمئنه را دارا شده‌است‌آثارس طهور وبرور دارد ومشمول فادحلی فی‌عبادی وادحلی حنتی نگردد.

۴ ـ طورحهارم تحلیهٔ سراسب ارجهالت و اعتقادات فاسد وحواطر سودی وباد عیر هویب . حون سر بنور معرفت وعلوم حقائق منور ومرین‌گردد ، بدکـر هویت عیب چنان مشعول سود که بیاد عیریت بپردازد و جمعیت‌حاطروصفای باطن‌به‌کمال‌رسد وبوررد بنور سمیدکه اصفی اسب مبدل گردد   سعدی‌فرماید

به همحنان بتو مشعولم ای بهشتی روی   که یـاد حـویشتم در صمیر می‌آیـد

۵ ـ طور پنحم تحلیهٔ روح ار دائرهٔ همت وار تقیید به عالم سفلی برای طیران در عالم علوی ، حون ساهبار روح بال همت برگشاید و تا بهایت ملکوت طیران نمایدارقیود کثرات حلاص یابد

۶ ـ طورششم طور حفی اسب ، حون‌این حال‌دست دهد حمیع‌اطوارمتلون در رنگ ساه مصمحل‌گردد وحمیع تعینات متکثر دروحدب علم حبروت داحل سود ، آنگاه طاوس حفی با حناح سوق‌ومحبت در فصای بی‌منتهای عالم حبروت‌طیران کند

۷ ـ طورهفتم طورعیب‌العیوب اسب ـ حون‌طائر حفی‌در طیران عالم جبروب‌بسرحد عالم لاهوب رسد فنا یابد وعنقا صفت اسم بدون مسمی گردد و ار تعینات حسمانی‌وروحانی بکلی مسلخ شود و ار قید بشریت حلاص می‌گردد و بقاء بالله می‌یابد ، دراین حال باتفاق حمیع رحال ار اصحاب بدامت و ارباب مشارب ، حدا سناسی و حدا دانی ویرا مسلم و میسر میشود

مآحد

۱ ـ قرآن محید

۲ ـ منطق‌الطیر عطار

۳ ـ سبع‌المثانی

۴ ـ فرهنگ اصطلاحات صوفیه

۵ ـ مثنوی‌معنوی

۶ ـ دیوان حافط

۷ ـ کتاب اللمع ابونصر سراج

۸ ـ دیوان باباطاهر عریان همدانی

ابراهیم ناعم

صله

شاعران را اگر حو عهد قدیم — این زمان نیز در سحن صله بود
بیگمان هریك از برای دگر — خصم خونی بسان حرمله بود
خوش بدین عهد و خوش بدین ایام — که سخن را بمفت هم نخرند
گر همه گنج باشی از افکار — مردمانت به یك نظر ننگرند
قدر مرد هنرور است حقیر — همچو خاکی که در گذر باشد
نقش اندیشه‌های اهل کلام — بی نشان از بها و بر باشد
شعر هر چند طرفه باشد و نغز — نیست دیگر کسی پذیرایش
یکی اندر میان جمع محوی — که دهد در درون دل جایش
شکر یزدان که نیست منزلتی — این هنر را که ژرف دریائیست
کس بسالار شعر نگراید — گر چه در صدر عرش جائیست
گر بدینسان نبود رسم زمان — بی هنر مردمانت میخوردند
میکشیدند هم ترانه صلیب — سرت از بهر خصم میبردند
تا تقرب ز درگهی بینند — با تو بودند دمبدم بجدال
تاز تو یك قدم سبق گیرند — مینمودند از حسد پامال
و ز غرض روز و شب به تمامی — دودمانت تباه میکردند
و ز عناد و تلون و تفتین — روزگارت سیاه میکردند
بهر تحصیل نعمتی محدود — می نهفتند ناب و جداسرا
هان بخونت خضاب میکردند — نیز مانند جنگ و دانداسرا
گر چه اکنون نباشد ازصله نام — باز باهم به کین و کشمکشیم
در گه گفتگو و گاه بیان — آشنا نیستیم و خصم و سیم
گر ز ما برتری بود ، زلجاج — دیده از دیدنش فروبندیم
غافلیم اینکه با چنین روشی — خود به انصاف خویش میخندیم
ای خداوند داور داداد — از تو خواهم که داورم داری
چون بیاغازم از برای سرود — با حقیقت سراسرم داری
تا بمیدان تنگ بینی‌ها — سر نسایم بسان گمراهان
تا نگردم به حس رشك اسیر — «ناعما» چون گروه بدخواهان

دکتر مهین صنیع
استاد دانشگاه ملی

عبید شاعری ناشناخته

(۲)

عبید مشرب و مسلکی هم داشت ؟

مارا قصدو نیت ازعنوان مسلك ومشرب مطلقا آن افاده تصور کلی ودهنی دو واژهٔفوق نیست بلکه مرادتبیین راه و روش ومیل ودوق عبیداستوبس وبراین منطور باید گفت.

او رئالیست است ولی ارنوع تمام عیار آن

او منتقد است ولی بههمان گونه که اسارت رفت ار نوع بی‌بدیل آن .

او عالم علم‌الاحتماع است ولی عالمی‌که علمش هرگز دریك محدودهٔ مشحص رمانی محبوس ومحدود نیست واین حود مؤیدوموکد نبوغ بی‌تردید اوست . قالبی ریخته که حتی قواعد طبیعی وحبررمان را بیردرهم کوبیده است ، چه‌مگرنه حبررمان فرسایش ومعمولا نابودی به ارمغان دارد ؛

دراینصورت چه نبوغ واستعدادی ازاین والاتر که ربدی به درکسوت پیامبری ، بل درحامهٔ بشری بس معمولی عظمت صداقت گفتارش تاآنجا رسدکه مرز اعصار وقرون را در نوردد و ارعهدحود به عصروار عصربه اعصار رسد و کماکان مقبولیت عام داشته باشد . داوری فرمائید

۱ـ ارهمسایگی زاهدان دوری حوئید تابکام دل توانید زیست .

۲ـ حاکمی عادل وقاصیئی‌که رشوت نستاند وزاهدی‌که سحن‌به‌ریا نگوید دراین‌روزگار محوئید .

۳ـ سحن شیحان باورمکنید تاگمراه نشوید وبدوزخ نروید

۴ـ شیخ را ابلیس ، کلماتی‌که درباب دنیاگویدتلبیس ، آنچه درباب آحرت گوید وسوسه وآنچه راکه درمعرفت راندمهملات حواند ۱ .

بهرتقدیر فعلا بحث ما درراهوروش وطریق عبیداست ودراین رهگذر چه‌عیبی‌داردکه‌از

۱ـ اررسالهٔ تعریفات .

خودعبیداستعانت جوئیم وازخود اوانگاره‌هائی بدست دهیم .

درباب حکمت ودرمقابل مذهب منسوخ «مذهب‌مختار» چنین میگوید ۱

«چون بزرگان وزیرکان خرده‌دان که اکنون روی‌زمین بذات‌شریف ایشان مشرفست در تکمیل‌روح انسانی‌ومرجع ومعادآن‌تأمل‌نمودندوسنن وآرای‌اکابرسابق پیش‌چشم‌میداشتند، خدمتشان را بدین معتقدات انکاری تمام حاصل آمد، میفرمایندکه برما کشف شدکه روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای آن ببقای بدن متعلق است وفنــای آن بفـنای جسم موقوف ، میفرمایندکه آنچه انبیاء فرموده‌اندکه اورا کمال‌ونقصانی‌هست و بعد فراق بدن بذات خود قائم‌وباقی خواهد بود محال است وحشرونشرامری باطل . حیات عبارت ازاعتدال‌ترکیب بدن باشد ، چون بدن متلاشی‌گردید وآن شخص ابدا ناچیروباطل‌گشت ، آنچه‌عبارت از لذات بهشت وعقاب دوزح است هم‌دراین جهان میتوان بود چنانکه شاعرگفته .

آنراکه داده‌اند همینجاش داده‌اند آنراکه نیست وعده بفرداش داده‌اند

اگر عبیدرا متمایل به‌مذهب مختارخویش تصورکنیم وبراین تصورهم دلایل واماراتی داشته باشیم۲ در اینصورت نحوهٔ برداشت این رند سهیم در مادهٔ معاد ودوزخ نیاز به‌تفسیر وتأویل وتشریح بیشتری‌هم دارد ؟ .

وباز در مورد رحمت و شفقت‌که تعریضی بعدل و معاد دارد.در همین رساله در باب «**مذهب مختار**» بس رندانه چنین میگوید

«اما اصحابنانهایت منکر این قسمند ومیفرمایندکه هرکس برمظلومی یابرمجروحی رحمت‌کند عصیان ورزیده باشد و خودرا درمعرض سخط آورده، بدان دلیل‌کـه هیچ امرکه بی‌خواست خدا حادث نشود ، هرچه‌ازحضرت اوکه حکیم‌است به‌بندگان رسدتاواجب‌نشود نرسد چنانك افلاطون‌گوید : «القضیة حتی‌لاتوجب لاتوجد» . اوکه ارحم‌الراحمین است اگردانستی‌آنکس‌که‌لایق آن‌بلانیست بدونفرستادی ، هرکس هرچه بدومیرسد سزاواراست پس شخصی‌راکه خدا مغضوب غضب خودگردانیده باشد توخواهی‌که برو رحمت‌کنی‌عصیان ورزیده باشی وبرآن اثم‌کردی ودر روز قیامت ترابرآن مؤاخذه‌کنند . . »۳

۱ـ کلیات عبیدرساله اخلاق الاشراف باب‌اول درحکمت صفحه ۱۶۲ باهتمام‌پرویز اتابکی ضمنا برای دانش‌وبینش بیشتر دربارهٔ مذهب مختارعبید مراجعه‌شود به کلیات او از صفحه ۱۶۱ تا۱۸۸ همین‌کتاب .

۲ـ دورترك بدان اشارت‌خواهیم‌کرد.

۳ـ مراجعه‌شود به‌اخلاق الاشراف باب هفتم درحیاوصدق ورحمت وشفقت صفحه۱۸۷ کلیات عبید باهتمام پرویز اتابکی .

بدین ترتیب آیا عبید بعدل ومعاد دقیقا بهمان دیدی مینگرد که متعبدین ومتشرعین؟!
نویسنده واقف است که احیانا بروی خرده خواهند گرفت که مطالبی را که عبید فی المثال
سالۀ اخلاق الاشراف ودرمقابل «مذهب منسوخ» عنوان کرده درست عکس اعتقادوی است
«مذهب منسوخ» کاملا مقابل ومخالف مذهب مختار قرار دارد.

در قبال چنین تصوری وعلیرغم تعظیم بعقیدۀ صاحبنظرانی چون اقبال آشتیانی ما
ندیم که روح رئالیستی عبید، دقیقا طرف مذهب مختار متوجه است به مذهب منسوخ
!؟...

زیرا عبید رئالیست و **واقع بین است**، نقاش وصورتگر است، نهایت از نوع امین
ادق آن. بهمان گونه که یك نقاش راستین سعی در تطبیق کامل تصور خود بامدل خویش
، **بسمت آوردن زشتی‌ها دارد**، عبیدهم نقاش است. اجتماع را آنطور که
بسد بتصور میکشد، **نه آنطور که میخواهد.**

عبیدهم چون سعدی معلم است منتهی سعدی تلاش میکند آدمی را آنطور که **باید باشد**
جه اورا بعنوان انسان بایستی کردن **بوعظ بگیرد**، درحالیکه عبید انسان و اجتماع
آنطور که هست رقم میزند، نه آنطور که باید باشد.

عبید راه ورسم وتوفیق درزندگی را ولو بقیمت ماکیاولیسم، بصورت ملموس وحقیقی
عرصه میکند بالراما بصورت ایده‌آلیسم که معلمین ومبشرین و یاپیامبران راستین
م نموده‌اند.

عبید. (هرچند که بااعجاب خوانندۀ محترم مواجه خواهیم بود) خود عملا به
ب مختار» عمل کرده است ومؤید این گفتار اینکه خوددر بدایت امردرراه حدیا بهتر بگوئیم
ب منسوخ» قدم برمیدارد ولی بمقصود نمیرسد، لاجرم تغییر روش میدهد. گواه این
مطلبی است که در کتاب ازرندۀ ازسعدی تاجامی تألیف پرفسور ادوارد براون که قبلا
از آن یاد شددر صفحه ۳۱۵ میخوانیم:

«وانگهی سست دهندگان او به هزالی، خود نیز معترفند باینکه اورساله درعلم معانی
نوشت وخواست بحضور پادشاه بگذراند ندیمان ومقربان گفتند که پادشاه را بااینگونه
رفات سروکاری نیست. قصیده‌ای غراساخت و خواندن خواست گفتند پادشاه ریشخند
غ ومبالغه واطراء ۱ و اغراق شاعران را خوش ندارد.

گویند که مولانا بعداز نومیدی ازدخول مجلس پادشاه این بیت به بدیهه گفت:

درعلم وهنر مشوچه من صاحب فن تا نزد عزیزان نشوی خوارچو من

۱- اطراء - تملق وچاپلوسی

بنابراین عبید گفت : دراینصورت من نیز طریقهٔ **مجون** ۱ پیش گیرم تا بدینوسیله **به بزم خاص شاهان** راه یابم وار ندما ومقربان گردم وچنان کرد. آنگاه بی‌پرواسخنان فاحش ولطیفه‌های صریح ونادرمیگفت وصله وجایزهٔ بیشمار مییافت وکسی را یارای مقابله و مشاجره بااونبود»

احتمال میرود گفته شود که اگرعبید خودمذهب مختار متمایل بود ودرواقع سخت **توفیق به هر قیمت** را به **خلق الله** عرضه میکرد، پس چراخود درفقر وفاقه وتنگدستی بسر میبرد ؟ ! .

جواب بنظرما چندان مشکل بنظر نمیرسد، چه گذری عبورا بر شرح حال بزرگانی درعالم شعر، نویسندگی ، سیاست ، فلسفه، کشف ، اختراع، نقاشی وغیره مبین این حقیقت است که همه این بزرگان نه تنها الزاما درحیات خود قدر ندیدند ، بلکه چه بساموردِ بیمهری و، تفاوتی واحیانا تمسخر وارعاب وتهدید نیز قرارگرفتند . دراین باب سماره وانگاره آنقدر است وآنهم عیان که آنهم حاجتی به بیان نمیرود ودراین جمع عبید ، عبید تارك خیال وحسا راهم یقینا بایستی جزء صدوراین اکابر و بزرگان جای داد وانگهی حاشا که بتوان بنای توفیق را صرفاوکلا برمعیار مادیات گذارد ، ازدیگرسوی اگر بعلل مختلف عبید خود بتمامی (نسخه‌های درد آشنای خود) مستفیدومستفیض نشده ، چه کسی رایارای اینست که واقعیت منعکسه درآثار عبید خصوصا لطایف اورا منکرشود؟

معهذا راه وطریقی راکه اوبمنظور کامیابی **وتوفیق درزندگی** ارائه‌میکندهر اکثرا خارج ازمرز محدودهٔ اصول اخلاقی است معذلك حقایق و واقعاتی است ملموس و قابل انکار .

اعمال دستورات طنزآلود اوتصویر بحق جوامع امروزی نیست ؟.

اصالت واقعیت‌ها درلابلای گفتارش که برخلاف سطح ، درعمق سخت دردآلوده‌ا نهفته نیست ؟ !

درصد توفیق کسان درعکس بکاربردن پندهای عبید درجوامع امروزی ما تا چه حد است ؟ !

خودرا ازتعصب تهی کنیم ، آنگاه منصفانه بداوری بنشینیم، دراینصورت راه‌ورو آئینه صفت ، انعکاس واقعیت‌ها وملموسات نیست ؟ ! .

حال اگر دنیا کج ومعوج بدریخت وغالباً کریه است . **گناه عبید در این چیست ؟ !**

آینه گر عیب تو بنمود راست   خود شکن آئینه شکستن خطاست

۱ـ درشتی . بی‌پروائی .

ازطنز وکنایت ولطیفه وطیبت شلاق میسازد ، جابابه برگردهٔ ملایان و عوام فریبان نه بردوش مردم سوار ند میتازد ودراین رهگذر به اینهم اکتفا نمیکند ، چه ازدگرسوی بمردم بلاوندا میدهد که‌هی! اینان این‌سان برتوسوارند، ارگرده فروانداز شان واگرتوهم خواهی امسواری اینچنین وارایی سوی‌است.

خرده‌گیران به‌عبید میتازند که برخی ازلطایف وهزلیات اوبس تند وحاد است .

درجواب کلامی زیبا تر ورساتر ازتوجیه علامه اقبال درنظر نداریم. «شاید تند بودن لطایف عبید وصراحت وحدت آن باسایرمظاهر زندگی شرقی تناسب داشته باشد چه‌دراین قطار همه‌چیز تند وحاد است . رنگها ، عطرهـا ، رقص‌ها ، عشق‌ها ، احساس‌هـا و حتی چشمها وصورتها همه‌گیرا و نافذ است »

حیف است که درحاشیهٔ این گفتار ودرانتهای این مقال داوری‌فاخر اقبال‌را نگنجانیم:

«زندگی آمیخته بامشکلات ومصائب‌وسرشار از ناسازگاریها و ناملایمات‌است‌واز دیر باز همواره قیافه خشن و ناموافق خودرا به ابناء بشر نشان‌داده‌و کمتر به‌روی کسی بصداقت‌خندیده است واز این‌جهت حیات صورت خشك وجدی وعبوس پیدا کرده‌است .

انسان مدبروچاره جو برای گریز ازاین ناهمواریها وخشونتهای جانفرسا گاهی‌دست بدامن هزل ومزاح زده باسلاح شوخی و بذله گوئی به‌جنگ اهریمن قساوت وشدت شتافته است. بازی روزگار طرف کله کج نهاده وتند نشسته‌است و بشر نیز دربرابر این‌دژخوئی‌هزل‌و مزاح را چون وسیله‌ای برای تسکین دل‌مسکین بکار میبرد .

اگر تنها امتیاز آثارمولانا عبیدهمین خنداندن‌مردم‌سوگوار بود بزرگی‌وارج‌آفریننده خودرا بس بود . .» ۱

در تتمه‌این مقال باید گفتنی است که ازطنزسرایان اصیل خصوصا ازنوع‌استثنائـی و بی‌بدیل آن‌چون‌عبیداین‌تجسم ذهنی که (آدمکی بلعمی‌مزاح‌و...) متبادر بذهن‌شود بس‌خطاست، چه‌هرچند درظاهر طنزمیخنداند ولی طنزی ازنوع طنزعبید باپیام ورسالتی توأم‌است .هر چند که این‌پیام ورسالت درعمق خشن حتی درسیاری ازموارد وعلیرغم واقعیت درجهتی‌دور ازمواراین قراردادی‌قرارگرفته باشد

باید تعریف لوناچارسکی تاحدودی نمایشگر و مبین مقصود باشد . اومیگوید :

«طنز آمیزهٔ تکان دهنده‌ایست ازخنده وخشم، نفرت و بیزاری بطوریکه درفحوای کلام خنده می‌بینیم ودرمعنی بغض درگلو »

۱ـ مقدمه مرحوم اقبال بردیوان‌عبید صفحات ۱۲و۱۳ به اهتمام اتابکی

شرح‌حال و تألیفات عمدهٔ عبید :

از منابع ومآخذ بسیارمحدودیکه درباب زندگـی عبیددردست است چنین استنباط میشودکه نام‌او عبیدالله وتحلصش عبیدبود. عبیدقزوینی است وانتساب وی‌رابه **زاکانی** غالبا بدین علت دانسته‌اندکه مولدش‌را قریه زاکان قزوین شمرده‌اند(۱). لکن حمدالله مستوفی درتاریخ‌گزیده (۷۳۰ هجری‌قمری مطابق با ۱۳۳۰ میلادی) انتساب پسوند زاکانی را به عبید بهاین علت‌میداندکه وی را ازطایفه زاکانیان که یکی ازبیوت معتبرقزوین بودمعرفی وآنان را ازنسل طایفه اعراب (خفاجه) میداند ، همو دردادامهٔ مقال سواد منشوری که در حصرب رسالت‌خطاب به‌این طایفه صادرگردیده وبعربی است نقل‌ودر مورد عبیدزاکانی‌چنین اشارت مینماید

«...، وازایشان صاحب معظم خواجه نظام الدین عبیدالله اشعارخوب دارد و رسائل بی‌نظیر» (۲).

وباتوجه بتاریخ تألیف گزیده‌که سنه ۷۳۰ هجری است واینکه در تاریخ مذکـور حمدالله مستوفی عبیدرا تحت عنوان «صاحب معظم‌خواجه نظام‌الدین عبیدالله» تعریف‌مینماید باستقراء چنین برمیآیدکه علی‌القاعده شاعرمابایستی درآنزمان شهرتی به‌حد داشته ولااقل براو سالی سی رفته باشد، مـؤید این نکته روایت و امارتی است کـه در تاریخ پرفسور براون می بینیم(۳).

و اما در مورد تاریخ وفات اوکه ظاهراً در اصفهان یا بغداد اتفاق افتاده بایستی تحقیقاً بین سالهای ۷۶۸ تا ۷۷۲ را رقم زد .

این‌کوکب درخشان ادب‌پارسی هرچندکه از قزوین درخشید ، لکن چنین استنباط میشود که تعلق خاطری آنچنانکه باید وشاید بمولد وهمشهریان خویش نداشته است(۴). معذلك عبید نسبت بقزوینی بودن خود بی‌تعصب‌هم نبود . شاهد این نکته میتواند حکایتی باشد که بین او وسلمان ساوجی شاعر بلندپایه همعصراوروی میدهدکـه شرح‌آن خالی از

۱ـ تاریخ ادبیات ایران از ازمنه‌قدیم تاریخی تاحمله مغول تألیف استادجلال‌الدین همایی صفحه۶۷ـ۶۸

۲ـ تاریخ گزیده طبع گراوری گیب صفحه ۸۵۴ بنقل ازسعدی تاجامی‌تألیف پرفسور براون بابرگردان فاصلانه استاد علی‌اصغرحکمت صفحه ۳۰۴.

۳ـ ازسعدی تاجامی تألیف براون صفحه ۳۱۴ .

۴ـ مراجعه فرمائید به از سعدی تا جامی پرفسور براون صفحه ۳۱۵ دربحث رسالهٔ دلگشای عبید .

لطف نیست و آن چنین است که سلمان ساوجی درحالیکه هنوز عبید را ندیده بود وی را هجو میکند بمضمون زیر (۱)

جهنمی هجاگو عبید زاکانی | مقرر است به بیدولتی و بیدینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستا زاده است | ولیك میشود اندر حدیث قزوینی

چون ظرفای ایران در مقام هجووطعن برای مردم اغلب ولایات آن زمان مضامینی میساختند (۲) سلمان نیز درهمین مسیر به قزوینی بودن عبید تکیه کرده است .

« مولانا عبید چون این قطعه شنید دردم سفر بغداد پیش گرفت چون بدانجا رسید سلمان را بادبدبه و کوکبهٔ تمام درکنار دجله مشغول عیش وعشرت و مصاحبت ارباب دانش و وصیلت دریافت بتقریبی داخل مجلس وی گردیـد . سلمان در وصف دجله این مصراع ساخته بود که

« دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است »

و از حاضران تتمیم آن میخواست . مولانا عبید بدیههٔ گفت

« پای درزنجیر و کف برلب مگر دیوانه است ؟ »

سلمان راخوش آمد و پرسید ازکجائی گفت از قزوینم . پس در اثنای مصاحبت سلمان ازوی پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه ؟

مولانا عبید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار مشهور است . واین بخواند.

من خراباتیم و باده پرست | در خرابات مغان عاشق و مست
میکشندم چو سبو دوش بدوش | میبرندم چو قدح دست بدست

آنگاه گفت اگرچه سلمان مردی فاضل است و میتوان این قطعه را بوی نسبت داد ، اماظن غالب من آنست که این قطعه از زن او باشد . سلمان ازلطف سخن وی دریافت که عبید است ، مقدمش را غنیمت شمرد وعذر هجای وی بخواست و تا در بغداد بود از هیچ خدمتی دربارهٔ اوکوتاهی ننمود . مولانا عبید مکرر میگفت که ای سلمان بخت یاوری کرد که زود باعتذار اقدام نمودی وارشر زبانم رستی.»(۳)

بهر تقدیر رند قزوینی جلای دیار میکندولی بکجا ؟ شهری که مرکز علم و ادب است

---

۱ - کلیات عبید زاکانی به اهتمام پرویز اتابکی صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳ همچنین براون صفحه ۳۱۶ و ۳۱۷

۲ - رجوع کنید به براون صفحه ۳۱۷ که درآن فی‌المثل مردم قزوین را مردمی گول وساده میداند

۳- پرفسور براون ازسعدی تاجامی باهتمام استادعلی اصغر حکمت صفحه ۳۱۶-۳۱۷ وپرویز اتابکی درکلیات عبید صفحه ۱۵۲

ودارالعلمش خوانند . بهسیرار که دررمان مورد بحث ما ارلحاط زیبائـی تنها شهر رقیب دمشق آبرورگاران اسب(۱)

و بالاحره بهسیرار ، شیرار قریحه پرورکه‌ارحمله دوحداوندگار سحن . دو وحـر سرمدی ادبیات پارسی سعدی وحافظرا درحودپرورانید، اگر دراین‌رمان‌سلطان‌سحن‌سعدی رح در بقاب حاك‌کشید ولـی حوشبحتانه ربد پاکبار سیرار حافط درقیـد حیات است . گفته شده‌که این دو (عبیدوحافط) مطلقاً ارآثار یکدیگر بی‌اطلاع بوده‌اند ولی این بطار ما عرابت دارد حداقل اینست‌که این‌دو بادرهٔ رمان‌که در یك‌سهر ویك‌رمان ورير يك‌آسمان سر میبرده‌اندوممدوح(۲)آبان بیر حداقل در:ورد شاه سیحابواسحق یکی‌بوده بمیتوانسته‌اند ارآثار یکدیگر بکلی فارع‌وبی‌اطلاع محص باسند ارحمله انگاره‌ها بطوربمثال‌وحه‌تشابهی است‌که در مفهوم‌کلی‌قصیده‌ای که حافط وعبید هر دو دربارهٔ ممدوح مشترك حود یعنی شیخ ابواسحق گفته‌اند می‌بینیم

حافظ :

سپیده دم که صبا بوی لطف حان گیرد　　حمن رلطف‌هوا بکته‌برجنان‌گیرد .

عبید هم در مدح همین سهریار در قصیده‌ای بامطلع ریر چنس آعار مینماید

سپیده دم علم صبح حون روان کردند　　ر مهر برسر آفاق رروشان کردند . .

همچنین براون معتقداست‌که حافط دراین‌بیت :

ای‌کبك حوسحرام‌که حوس میروی ببار　　عره مشو که گربه عابد بمار کرد

ار مثنوی موش‌وگربه عبید ملهم(۳) بوده اسب آنحاکه میگوید

مردگابی که گربه‌عابد سد　　عابد و راهـد و مسلمابا

همچنین‌در ابیات ریر تشابه‌کاملا آسکار است

عبید :

ایدل راهل واولاد دیگر مکس‌ملامه　　درسهرحویس‌سشین‌بالحیروالسلامه

آن قوم بی‌کرم را یکبار آرمودی　　من حرب المحرب حلب به‌الندامه

حافظ :

ارحون‌دل بوستم برديك‌دوسب بامه　　ابی رایب دهرامی هحرك القیامه

هر چندکارمودم ار وی‌ببودسودم　　من حرب المحرب حلت به‌الندامه

۱ ـ مراجعه فرمائید دیوان حافط باهتمام انحوی‌سیراری صفحه ۶۶ .

۲ ـ سایر ممدوحین عبید عبارتند ار حواحه علاءالدین محمد ، حواحه‌رکن‌الدین عمید وریرشاه‌ابواسحق‌اینحو ، سلطان‌اویس‌حلایری، ساه‌سحاع مطفری‌پسر امیرمیاررالدین

۳ ـ پرفسور براون ارسعدی باحامی صفحه ۳۲۵

انجوی شیرازی دردیوان حافظ خود بابیات متعددی که با مضمون و مفهوم و نحوز تابهی بین این دوشاعر «حافظ وعبید» تشخیص داده اشاره میکند(۱).

باری خاك دامنگیر شیراز ، دامنگیر شاعر ما آنچنان میشود که والهوشیدا از جمله چنین نغمه سرمیدهد

نسیم خاك مصلی و آب رکناباد　　غریب را وطن خویش میبرد از یاد

و نیز :

به یمن معدلت پادشاه بنده نواز　　بهشت روی زمین است خطه شیراز

و نیز :

شد ملك پارس بار بتأیید کردگار　　خوشتر ز صحن جنت وخرمتر از بهار

و آنگاه که باید شیراز را ترك کند نغمان در میآید

فتم از خطه شیراز و بجان درخطرم　　وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم ..

« باری علیرغم ضمیر روشن وهوش تیز ، حضور ذهن وطبع وقاد وسرعت انتقال وتسلط بر اخبار واحادیث وروایات واطلاع وافی بر زبان عرب وذوق وافر وشیرینی بیان و ملاحت گفتار و قدرت درك وشدت تأثر واحساس«۱» ورسوخ ومنزلت دردربار امرای وقت ، معذلك شاعر ما از بخت نامیمون غالباً درتنگدستی وقرض بسرمیبرد چنانکه میگوید

مردم نعیش خوشدل ومن مبتلای قرض　　هر کس بکار و باری ومن مبتلای قرض

قرض خدا و قرض خلایـق بگردنم　　آیا ادای فرض کنم یا ادای قرض

در شهر قرض دارم و اندر محله قرض　　در کوچه قرض دارم و اندر سرای قرض

ترسم چو آبروی گدایان ساد روب　　از سکه خواستم ز درهر گدای قرض

گر خواجه تربیت نکند پیش پادشاه　　مسکین عبید چون کند آخر ادای قرض

همچنین گوید

وای برمن که روز و شب مدام　　دایما همنشین و همدم قـرض

مدتی گرد هر کسی گشتم　　تو که آرم بدست مرهم قرض

۱ ــ مراجعه فرمائید بتحشیه‌هائی که انجوی شیرازی در دیوان حافظ ذیل صفحات متعدد ازجمله ۲۴-۲۵ ـ ۵۷-۶۵-۸۷-۹۴-۹۷-۱۰۱-۱۱۰-۱۲۱-۱۳۱-۱۳۵-۱۵۱- ۱۶۷-۱۷۹-۲۰۴-۲۱۱-۲۲۰-۲۲۶-۲۷۰ ـ ۲۴۲-۲۷۸ ـ ۲۸۴-۲۹۶ ـ آورده است. همچنین صفحهٔ ۹۰ کلیات عبید زاکانی باهتمام پرویز اتابکی .

آخـر الامر هیچکس نگشاد پای خاتم زبند محکم قرض(۱)

عمده آثار عبید :

۱ ـ اشعار ـ مجموع اشعار خود اورا نه هزار بیت دانسته اند . پرفسور براون مأخذ نسخ خطی دیوان اورا که در حدود ۸۳۴ هجری ۱۴۳۰ میلادی کتابت یافته است ودرموزه بریتانیا وکتابخانه ملی پاریس موجود است اشارت کرده ودرضمن اضافه میکند که دردیوان موجود درکتابخانه ملی پاریس علاوه بر اشعار جد وغزلیات این شاعر مثنوی عشاقنامه رساله اخلاق الاشراف وریش نامه وده فصل را نیز متضمن است

۲ ـ مثنوی عشاقنامه که عبید درآن ملهم از نظامی خداوندگار مثنوی بزمی بود آنرا بنام شیخ ابواسحق بسال ۷۵۱ سروده است ولی غالباً اشعار این مثنوی بزبان در ولهجه محلی است .

۳ ـ رسالهٔ دلگشا . منقسم بدوقسمت عربی وفارسی ومجموعه ایست ازحکایاتی که ضمن دلچسبی خاص تعریضاتی رندانـه را شامل است و باعتقاد براون عبید در این رسا از لحاظ انتخاب نادرهٔ لطیفهٔ موضوعات در میان شعرای متقدمین منحصر بفرد است.(

۴ ـ رسالهٔ اخلاق الاشراف که درآن جابابه ولی صادقانه آئینه صفت روحیه اسر و رجال واکابر زمان را درآن منعکس نموده وبنظر ما شاهکار عبید بیشتر در این ر که بسال ۷۴۰ هجری ۱۳۴۰ میلادی تألیف یافته متجلی است. عبیدخود درمورد شأن این رساله چنین میگوید

« مدتی شد که این ضعیف عبید زاکانی رادر خاطر اختلاجی میبود که مختصری دراخلاق قدما که آنرا خلق اکنون منسوخ میدانند وشمه ای از اخلاق و اوضاع اکابر روزگار که آنرا مختار میخوانند بتحریر رساند تا موجب فایدهٔ طالبان این علم ومبتدیا راه باشد دراین تاریخ که درسال هجرت به ۷۴۰ رسید عجالةالوقت را این مختصر که بها الاشراف(۳)موسوم است درقلم آوردو آنرا به هفت باب قرارداد هرباب مشتمل بر دو مذ

---

۱ ـ در همین مسیر و زمینه مطلبی از عبید در بستر مرگ منقول است که با عا اصالت این روایت سست و بی اعتبار مینماید ولی بهر تقدیر علاقه مندان را بکتاب در میان ایرانیان تألیف پرفسور براون با برگردان دلنشین استاد ذبیح الله منصور ۱۲۱ حوالت میدهیم.

۲ ـ مراجعه فرمائید به کتاب ازسعدی تاجامی پرفسوربراون صفحه ۳۱۸

۳ ـ دانشمندفرزانه استادعلی اصغر حکمت درتحشیه ای که بر ترجمه ازسعدی براون نموده اند معتقدند که در تسمیه این رساله عبید از رساله معروف خواجه نصیر بنام اوصاف الاشراف و دراخلاق نگاشته شده ملهم بوده است

«منسوخ» که قدما بر آن بهجر بدگی کرده اند ویکی «محتار» که اکنون بر رگان ما احتراع
اند وبنای امورمعاش ومعاد بر آن نهاده . »

۵- رسالهٔ تعریفات یاده فصل که دیگر ساهکار انتقادی منثور اوست و آنرا در ۷۵۰
ی تألیف نموده سرفصل ده گانهٔ این رساله عبارتند ار

۱ - در دنیا ومافیها ۲ - درترکان واصحابش ۳ - در قاضی ومتعلقات ایشان
درمشایخ ومایتعلق بهم ۵ - درحواجگان وعادات ایشان ۶ - در ارباب پیشه
حاب مناصب ۷ - درسراب ومتعلقات آن ۸ - درسگ ولواحق آن ۹ - در
حدائی و ملحقات آن ۱۰ - در حقایق مرداں وربان

۶- رسالهٔ صدپند که عبیدآنرا در ۷۵۰ هجری ۱۳۴۹ میلادی انشاء کرده وهمانطور
ار عنوان آن مستفاد میشود مشتمل است برصد پند که در لباس هزل و گاه درکسوت جد

۷ - ریش نامه که مکالمه لطیفی است بین عبیدوریش حود

۸ - مثنوی موش وگربه مشتمل بر ۱۷۴ بیت که مسلماً روی سخن باحکام و رهاد
عگو ومردم فریب داسته است . مرحوم اقبال معتقد است که نظر عبید دراین منظومه
ه به یك واقعهٔ تاریخی است، مثل ریاکاری‌های پادشاهی چون امیرمبارزالدین.. (۱)
بهر تقدیر این رساله کوچك آنقدر مقبولیت عامه یافته که بعضی ار اسعار آن بصورت
ِ سائر درآمده ، ار حمله وقتی گربه سالوس دست انابت بر میدارد و ار دریدن موسان
گاه الهی توبه مینماید موسی دیگر که درپشت منبر پنهان است و این استغفار را میشنود
ایر موساں مرده میبرد که

مزدگانی که گربه عابد سد راهد و مؤمن و مسلمانا . (۲)

۹ - مکتوب قلندران سامل دومکتوب که در آن عبید این طایفه و نحوه وسلك بوسته
، را بمسخره وریشخند گرفته مرحوم اقبال آشتیانی ار دیگر تألیفات عبید ، فالنامهٔ
س وطیور ، کتاب نوادرالامثال و مقامات را نام میبرد (۳)

ضمناً خانم دکترزهرا خانلری جزو آثار عبید ار اثری بنام سنگتراش(۴) نام‌میبرد

۱ - مقدمهٔ اقبال بر کلیات دیوان عبید باهتمام اتابکی صفحه ۳۴و۳۵ .

۲- بر ما مجهول است که استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب براساس چه شواهدی در
منظومه بعبید تردید کرده است. مراجعه فرمائید به اثر بسیار جالب این دانشمند در
ـ ارکوچه رندان درمورد حافظ صفحه ۱۷۴

۳ - برای اطلاع بیشتر بمقدمه اقبال آشتیانی ار صفحات ۳۲ تا ۳۵ درکلیات عبید
ام اتابکی مراجعه فرمائید .

۴ - راهنمای ادبیات فارسی صفحه ۲۶۱ .

که درصفحه ۳۳۹ بر اون هم ازآن نام برده شده است.

در خاتمه سخن وبعنوان ختام چند تعریفی ازعبید در تعریفات وی را (ملادوپیازه) که غالباً از انظار مجهول مانده است درزیر میآوریم

المفتی = بیدین .

الوکیل = مجتهد دروغ .

الطالب‌علم = گرسنه ازلی .

الخانه خراب = آنکه زن‌خوش‌طبع درخانه دارد

المحتسب = آلت قاضی که بفرمان اوست

الزیاره = بهانه‌گاه عشق

پاکدامن = زنی‌که یکدوست بیش ندارد

الآینه = ریشخندی روبرو

العلیه اللعنه = حاجی

عظمت عبید درهمین بس که علیرغم‌قرونی‌که ازسکوت اومیگذرد معذلک‌نه تنهاسکوتش نقطهٔ پایان زندگی او نبود بلکه طنز دردآلود او دمادم با هیبتی بیش از پیش کوبنده، بسان فریادی در دل کوهساران هر زمان اوجی براوج میگیرد ، خود جه خوش در بارهٔ خویش پیشداوری کرده است

نام عبید کی رود از یاد اهل دل چون گفته‌های نارك اویادگار اوست

پایان

---

۱ ـ مستنسخ از قصیده‌ایکه درمدح شاه شیخ جمال‌الدین اسحق اینحو بمطلع زیـر سروده است

خوشوقت‌عاشقی که دمی یاریار اوست خرم دلی که‌دلبر او عمگسار اوست

مرگ دوست

دوستی رادمرد، آزاده ، صمیمی، فداکار ، مهمان‌نواز

شادروان هرمز احمدی بختیاری که پدرش حاجی ابوالفتح احمد خسروی‌مردی‌رشید، سلحشور،صدیق، مادرش بوه شایسته ایلخانی بزرگ بختیاری میباشد واجد خصلتهای ستوده بود که دراین زمان نظیرو همتایش متأسفانه نایاب است

در زندگی شخصی، خدمات مهم اداری، انتظامات ملی بسیار توانا و نافذ بود

وی شب ۲۰ اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی در سنین ۷۶سالگی بجانان پیوست

درمرگ او همگان متأثر شدند و سادیده‌ها گریست. نگارنده پنجاه‌سال بااو و خاندان گرامی و برادران ارجمندش بویژه‌دانشمندگرامی و قاضی شجاع دادگستری جناب عبدالحسین احمدی بختیاری عواطف دوستی درمیان داشته‌وداریم.

این مصیبت‌را ازصمیم‌دل بخانم مهربان آن‌مرحوم بی‌بی‌شوکت احمدی ظفر بختیاری و همچنین‌عزاداران‌ویک‌یک افراد اهل فامیل‌عزیز وتمامی‌خاندان ارجمند بختیاری تسلیت گفته آمرزش روح آن فقید سعید راکه حقاً درخور آمرزش است ازخداوند یکتا آرزومندم

قطعه ماده‌تاریخی نیز بیادآنمرد شریف سروده‌ام که دراین صفحه به‌ثبت‌تاریخ‌میسپارم.

تهران ـ حسام‌الدین‌دولت‌آبادی

دریغا که از تند باد اجل ــ کهن نخل بار آور ماشکست

بسادل کز آن‌داغ جانکاه‌سوخت ــ بساجان کز آن‌مرگ ناگاه‌خست

چه‌شد هرمز احمدی آنکه بود ــ سر راد مردان بگشاده دست

رشید و توانا و مشکل گشای ــ هنرمند و نام آور وحق پرست

یکــ‌رنگ‌اش روشندل و نیك رای ــ بتدبیر سرخیل اهـل نشست

چوعزم سفرکرد زی‌ملك جان ــ وزاین محبس تن تعلق گسست

بسال وفاتش ز هجری **حسام**

چنین گفت (هرمز زهستی برست)

۱۳۹۶
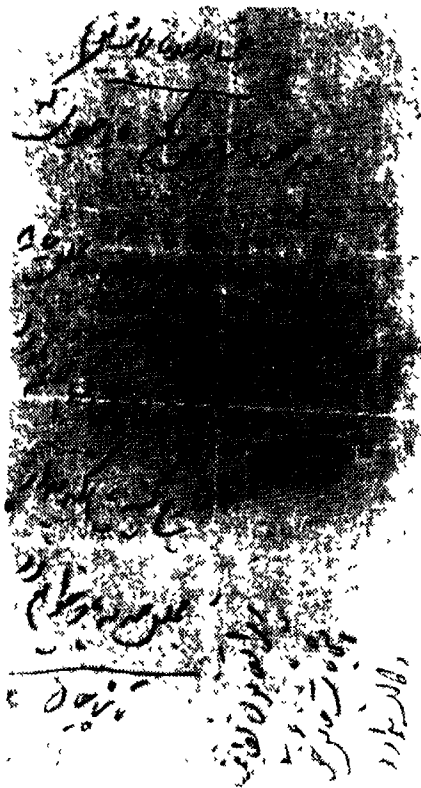
مجلس اول و ...

در مجلس اول انتخابات ایران صنفی بود و نمایندگان از خاص صنوف مختلف برگزیده میشدند.
وکلا روی زمین می‌نشستند وتریبونی‌هم درکار نبود تااینکه‌درهمان دورهٔ اول تقی‌زاده پیشنهادکرد که برای سخنرانان تریبونی سازند تاهرکس با اجازه رئیس مجلس پشت تریبون برود وسخنان خود را اظهار بدارد
ضمناً درمجلس‌اول تماشاچیان‌هم درجوار وکلا می‌نشستند و اغلب اظهارنظر درمسائل میکردند
نامه‌ای که درزیر گراور شده مربوط است به یکی ازتماشاچیان که به‌یکی ازعلما نوشته‌وطی‌آن تهدیدکرده است که حاج عباسقلی را (وکیل دوره اول ازطرف‌صنف خبازـخودش‌هم نانوابوده‌است) ازمجلس خارج کنند والااورا صدمه‌خواهند زد .
بدیهی است این قبیل‌دخالتها برای مجلس‌اول عیبی بوده که افراد غیر مسئول بی‌جهت در امور مداخله میکرده‌اند .
اکنون آن نوشته آورده میشود

حجةالاسلاما قربانت شویم‌ـ درحضور مجلس عرض می‌کنیم باوجودی‌که نباشد حاج عباسقلی درمجلس نیاید بچه جهت‌آمده یاآنکه الساعه اورا خارج کنید یاآنکه بعدازمجلس صدمه باو خواهم‌زد. تماشاچیان. درحاشیه نامه نیز اضافه‌کرده است: زیرابقانون نظامنامه انتخابات خائن حق وکالت ندارد .

خاطرات سردار ظفر

— ۱۳ —

خبر بما رسید که اردوی سالارالدوله از همدان بیرون آمده از راه نوبران می‌آید بساوه سردارمحتشم وسرداربهادر ویفرم‌خان باعدهٔ بسیار از بختیاری و مجاهد از طهران به‌کمک ماوجلوگیری ازسالارالدوله‌حرکت‌کردند برای‌ساوه ماهم‌ازقم بطرف‌منظریه رهسپار شده ازآنجا رفتیم برای ساوه چون ماراه ساوه را بلدنبودیم‌متولی باسی‌هم‌راهنمائی‌باهمراه نکرد یکی ازگماشتگان محلل‌السلطان را برای راهنمائی‌همراه‌برده براه افتادیم وچندسوار پیش قراول معین‌کرده فرستادیم برای اینکه اردوی سالارالدوله را سهمگین‌جلوه‌داده‌بودند درحقیقت چنین‌هم بود اگرسالارالدوله جبان نبود اردوی اوفاتح‌می‌شد تمام‌فتوحات‌اردوهای دنیا از رشادت سرداورئیس اردوست سالارالدوله هم‌که مردی شجاع وپردل‌نبود این‌بودکه باندك‌مقاومتی آن اردوئی‌که مثلش‌کمتر دیده شده بود درهم‌شکست .

باری ماپس ازدو روز بساوه رسیدیم خبراز اردوی سردار محتشم‌وسردار بهادرویفرم خان نداشتیم هفت‌نفر ازقراول‌های اردوی سالارالدوله درساوه‌به‌پیش قراول اردوی‌بختیاری مصادف شده هفت نفر بدست پیش‌قراول سوار بختیاری کشته شدند خود سالارالدوله درنوبران بود چادرهای بسیار اردوی بی‌شمار درباغ‌شاه دوفرسنگی ساوه طرف شمال‌غربی‌ساوه بودند اردوی سالارالدوله بریاست داودخان‌کلهروخوانین سنجابی وپسروالی لرستان و خوانین رنگنه‌مریوانی‌ها واورمانی‌های‌کردستان تمام‌دامنهٔ‌کوه‌سرا پرده زده بودند قلعهٔ‌کوچکی هم نزدیك اردوی آنها بود توپخانه آنها هم‌روی پله‌بلندی رو بساوه واردوی بختیاری بسته‌شده بود صدسوار بختیاری بایکی ازخوانین زاده‌ها فرستاده قلعهٔ عبدل‌آباد‌که سمت شمال شرقی ساوه واقع است‌آنهاکه رفتند اردوئی دیده‌شدکه ازطرف زرند بساوه می‌آیند خوشوقت شدیم تصورکردیم این اردو ازطهران به‌کمك‌مامی‌آید ازعبدل‌آباد خبردادندکه اردوی دشمن‌است شش‌صدوپنجاه سواردیگر بعبدل‌آباد فرستادم دیدم‌باد بطرف خصم‌می‌وزددانستم که‌دشمن‌شکست خواهد خورد یکمرتبه‌سوار بختیاری بطرف آنهاحمله‌بردباندك زدوخوردی شکست خورده‌و خشم زیادی غارت کرده بودندهمه راانجانهاده فرارکرده رفتندباردوی باغ‌شاه هنگام‌غروب سوار بسیار ازاردوئی‌که درباغ‌شاه بود متهورانه حمله‌آوردند بختیاری‌هاهم‌بانهایت رشادت وقوت قلب‌شروع بجنگ کردند من‌هم بادوربین تماشا می‌کردم وازپیشرفت بختیاری‌هاشادمان

بودم جنگ امتداد داشت تاوقتیکه هوا تاریك شد واردو ازهم جدا شده هریك به آرامگاه خود رفتند احشام غارت شده درصحرا ماندومعلوم نشد نصیب کی شد سوار کلهر شبانه بدا سته حمله بسوارهای کلیائی رفیق خودشان برده بسیاری ازسوارهای کلیائی کشته شده کلیائی ها همان شب گریخته رفتند برای کرمانشاهان این غارتی هارا که گفتیم سوارهای کلیائی از زرند آورده بودند که به زرند ساوه بفروشند باردو بروند همان شب پنجاه شصت نفر ازسوارهای کلیائی که اموال بیچاره زرندی ها را غارت کرده بودند بدست سوارهای کلهر کشته شدند .
چو بدکردی مباش ایمن زآفات ـ که واجب شد طبیعت را مکافات. بقیه هم گریختند ما چنین قرارداده بودیم باطهران که اردوی ما واردوی طهران شب اول ماه درساوه بیکدیگر ملحق شویم مااول ماه دوشبانه روز پی درپی جنگ می کردیم تادور سیم ماه که جنگ سخت تر شدوهنوز اردوی طهران نرسیده بود راهنمائی که ازقم همراه آورده بودیم فرستادیم جلواردوئی که ازطهران می آمد و وقایع جنگ را نوشت سفارش کردم که هرچه زودتر خودرا بما برسانید که اردوی دشمن قوی است وما باآنها مشغول جنگیم شتابان بیایید وازطرف مشرق بدشمن حمله کنید ماهم ازطرف جنوب بآنها یورش ببریم قاصد هنگام پسین حرکت کرد درآن اثنا خبردادند که اردوئی ازطرف نوبران بنزدیکی ساوه رسیده شتابان می آیند برای ساوه. معلوم شد نظرعلی خان امرائی سردار اکرم بود چون دید داودخان کاری از پیش نبرده بسالارالدوله گفته بودمن هزار سوار نخبه برداشته ساوه را فتح می کنم نظرعلی خان باداودخان رقابت داشتندهفتصدسوار ازخودش داشت عدهٔ هم سرباز برداشته آمدند برای گرفتن ساوه سوار بختیاری وتوپخانه بانهایت رشادت جلوگیری کردند جنگ شروع شداول اسب نظرعلی خان زاردند ازباغشاه هزارسوار بکمك نظرعلی خان آمدولی سوارهای نظرعلی خان بیمناك بودندوقتی که آن هزارسوار رسیدند تاریکی شب عالم را فراگرفته بود کسی دیده نمی شد تنها آتش تفنگ پیدا بودکم کم جنگ راترك کردند وسردار جنگ مراجعت کرد .

من حکم کردم هزارسوار بختیاری باخوانین شب وارد صحراودامنه کوه نزدیك ساوه بمانند فشنگ وکاه وجو وآب ودیگر لوازمات برای آنها پی درپی می فرستادم ازعبدل آباد تاکوه غربی ساوه هزار سوارچه سنگربندی کرده. دره وماهور وتپه وکوه راگرفته بودند سوار بختیاری وزؤسا آنشب راسخت درمقابل خصم پافشاری کردند خودم درآنشب نشتر بهپایم زده بودندتاب سواری نداشتم ولی پیوسته سوار نزد جنگجویان بختیاری می فرستادم وهرچه لازم داشتند با دستورالعمل برای آنها دادم سواران امرائی خوب حمله می آوردند سوارهای بختیاری خوب تر جلوگیری می کردند توپ شنیده صحرائی معرکه میکرد نصف شب سوارهای کلهر باردوی خود برگشتند سوارهای امرائی هم درباغهای ساوه بیتوته کردند .

اردوی سالارالدوله دوعیب داشتند یکی آنکه اسلحهٔ آنها مثل اسلحهٔ بختیاریها نبود

دیگر آنکه نقشه کشی آنها خوب سوداردوی طهران هنوز نرسیده واردوی سالارالدوله هم چند برابر اردوی ماست سانه سی هزار دشنگ ماکاه وجو وآب و سایر ملزومات برای آن هزار سوار که درصحرا ودامنه کوه بودند فرستاده حکم کردم که از آن هزار سوار احدی به اردوگاه نیاید به ساوه برود

روز دیگر که روز سیم سرال ۱۳۲۹ قمری بود پیش از برآمدن آفتاب ازخواب برخاستم سر آب انباری که ازقصبهٔ ساوه مرتفع تر بود رفته دوربین انداختم اثری ازسوارامرائی وکلهر ندیدم ولی سوار بختیاری ازعبدل آباد تاقله کوه غربی ساوه مرتب خط زنجیر کشیده بودند بسیار خرسند شده شکر خدای را بجا آوردم در نزدیکی سوار دشمن پیدا شود خیر اینکه عدهٔ زیادی درقله کوه دست چپ وغربی ساوه وعدهٔ هم درشمال شرقی ساوه سنگر بندی کرده پیدا بودند اول آفتاب دوربین طرف راه زرند انداختم مسافت سه فرسنگ راه سه سوار دیدم سر تپه ایستاده بودند اول خیال کردم قراول اهل کلهر است بعد دیدم ده سوار شدند بعد بیرق‌ها نمودار شد ندانستم اردوی طهران است هشت بیرق نمودار شد سردار جنگ را خبردار کردم که اردوی طهران رسید بزحیر و توپ‌ها را بصحرا بر سردار جنگ در جنگ پردل ومتهور بود بلکه از اغلب جوانین دلیرتر وپردل تر بود افسوس که کشیدن تریاك قوهٔ اورا کاسته بود برخاسته وتوپ‌ها را بیرون کشیده پهلوی آسیائی که مشرف بباغ شاه بود بستند صدای توپ که بلند شد سوارهائی که در میان باغشاه وسایر باغها بودند ودرخانه‌های رعایای بیچاره بیتوته کرده ونهایت ظلم را در حق آنها مرعی داشته بودند بیرون آمده مانند مور وملخ روی طرف کوه گذارده گریزان رفتند تاقله کوه سوارامرائی که شب قبل بدهات اطراف رفته بودند بیرون آمده جمع شدند واز برای دفاع آماده گردیدند دراین هنگام سوار بختیاری و مجاهد یورتمه ویورتش می‌رفتند برای باغشاه اردوی کلهر وسنجابی وکردستانی هیچ خبر نشدند بایك توپ نه سانتیمتری وهزار سوار برای سوار بختیاری که در نزدیك ساوه صف کشیده بودند یورش بردند ولی بختیاری‌ها یکجا سوار شدند نزدیك فرسنگ و نیم خطر زنجیرشان امتداد داشت سوارهای بختیاری بقدرهزار درعقب نشستند سوار بختیاری عبدل آباد به کمك آنها رسیدند اردوی سردار محتشم وسردار بهادر ومجاهدین خودرا نزدیك اردوی باغشاه رسانیدند مسیو یفرم خان هم دوهزار قدمی پیاده شده توپ شنیدر وکوهستانی ویك توپ ماکزیم مسلسل باردوی باغشاه بست ازاردوی خصم هم صدای توپ بلند شد سوار بختیاری هم پیاده شده باردوی باغشاه شلیك کردند ولی انصافا توپ شنیدر یفرم خان که بباغشاه شلیك میکرد هیچ بوصف درنمی گنجید چنان کرد آن توپ‌ها که قوهٔ استقامت برای اردوئی که درباغشاه بود نماند چنان دودوگرد ازچادرهای اردو بآسمان بلند شده بود که هوا را تیره وتارکرده فضارا گرفته بود پنداشتی آسمانی دیگر در هوا پیدا شده .

از آن گرد و دود اندران پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت

من بادوربین تماشامی کردم پس از اندکی توپچی‌های روی تپه باغشاه تاب مقاومت نیاورده فرار برقرار احتیار کردندسواران بختیاری‌سوارشده‌حمله کردند و باندک‌زدوخوردی اردوی سالارالدوله درهم‌شکسته پراکنده وتارمارسدند بادوربین‌تماشامی کردم سوار بختیاری ساوه سوارکلهر وسنجابی راحلوانداخته ودرپی آنها مثل‌سیران گرسنه که‌گله گوری دادسال کند درعقب آنها تاختند .

نمیتوانم بگویم اگر اردوی طهران نمیرسید ماسکست میخوردیم یافتح می کردیم‌ولی اضافاً توپ‌های اردوی طهران‌کار را براردوی باغشاه تنگ وروزگار آنهارا سیاه کرد.

وقتی که سکست باردوی سالارالدوله افتاد سوارهای بختیاری که ازطهران آمده‌بودند اردوی دشمن را دنبال نکردند بختیاری‌های ساوه که دنبال اردوی سالارالدوله میرفتندچون دیدند اردوی طهران نیامدندآنهاهم یك‌فرسنگ ونیم بیشتر آن اردوی‌سکست خورده‌رادنبال نکردند اگرسردارجنگ گرفتار تریاك نبود وبااین دوهزارسوار بختیاری آنها را تعقیب میکرد یقین دارم‌که تمام را قلع وقمع می‌کرد وجنگ استرینان واقع نمیشد من‌که زحمدار بودم ونمیتوانستم سوارشوم اگرزخمی هم‌نبودم شاید زودتراز آنها باردومراجعت میکردم.

اردوی ساوه که درقم قسم‌خورده‌بودند تاجنگ را خاتمه ندهند دست بغارت درازنکنند بعهد خود وفانکرده برای غارت وچپاول‌اردوی باغشاه رفتند

صادق‌خان اسلامبولی‌که اکنون سالارنظام وحاکم‌پشتکوه‌والی‌است در آنوقت رئیس توپخانه ماست‌در شجاعت ورشادت‌بی‌مانند واول توپچی بود ازبختیاری‌ها سنیدم که‌سوارهای مریوانی وآدرمالی‌ها پیاده بودند ولی‌دلاور ومتهوربودند تاکشته نمی‌سدند ممکن نبودبشود اسلحه آنهارا گرفت. کشته‌شدگان اردوی سالارالدوله‌را دویست‌نفر گفتند تاپانصدنفر. تعیین نمودن‌آنهامیسر نشددویست‌نفرهم‌اسیر شدندآنهارا من رها کردم سبب‌شکست اردوی‌سالارالدوله این بودکه تمام‌ازیك ایل‌ویك طایفه نبودند ازایلات وعشایر عدیده تشکیل شده بودرئیس‌هر طایفه ودستهٔ بمیل خودش کارمی کرد پیش قراول نداشتند خبر ازجائی بآنها نمیدادند توپ اندازخوب نداشتند مردان جنگی آنها اردوهرارنیش نبودند وسالارالدوله‌هم که‌در واقع‌رئیس کل‌وفراهم‌کننده این اردو بود شاهزاده وبارپرورده نعم وجنگ ندیده و کار ناآزموده بود همیشه پنج فرسنگ‌دورار میدان جنگ بودوجرئت اینکه نزدیکتر بیاید نداست .

ازعبدالله‌خان امیرنظام همدانی سنیدم گفت من درنوبران نزد سالارالدوله بودم‌سواره سان دادند باقاطرچی واجرای بنه ومهتر وغیره بیست و دوهزارنفر بودند ودراین‌صورت‌سه برابر اردوی ما بودند.

روزسیم شوال۱۳۲۹ قمری شکست‌خوردند وهر کدام بطرف نشیمنگاه خودفرار کردند درهمدان ازعلی‌خان زنگنه امیر کل پرسیدم روزی که اردوی سالارالدوله شکست خوردند

اول صبح دیدم نقدردویست سوار بطرف سالارالدوله میرفتند گفت سالارالدوله بداودخان کلهر پیغام داده بود که دویست سوار برای من بفرست تا باردو بیایم البته ارچنین رئیس اردوئی بیش ارین نباید توقع داشت .

سالارالدوله چون دیداردوشکست حورده روبهزیمت نهادمادیان بادپای صحرا نوردی داشت سوارشده فرار کردورفت برای همدان ملاسلیمان شالووعبداله گماشته سالارمسعودورحیم بابادی که اراولاد فرامرزخان وگماشته سردارمحتشم بود این سه نفردراین جنگ کشته شدند آقامحمد کاظم پسرآقا اقبال نواده آقامحمدباقر بابادی شانـرده پـره تیرتوپ بحودش و مادیانش خورده هردوخوب شدند این آقا محمدکاظم درفتح طهران هـم تیر حـورد وسحت محروح شدوحان بدربرد چند نفردیگرهم دراین جنگ ساوه رخمدار شدند ورحم آنها التیام یافته خوب شد اردوی طهران باسردارها شب درباغشاه ماندند فردای آنشب برای نوبران حرکت کردیم وارد ودرنوبران بهمدیگرملحق شد. اول تلگراف فتح من بطهران بعدتلگرافی هم باصفهان کردیم چند اراده توپ کروپ درنوبران ماند ضبط یفرم خان شد که بفرستدطهران اردوی سردار محتشم وسردار بهادریکروز پیش ارحرکت ما برای شودین حرکت کردند و رفتند درخانه امیرمفحم قراگورلو و هرچه درحانه او بود غارت کردند خانه مهدی خان امیرتومان وسایرحوانین قراگورلودا بدون استثنا غارت کردند مهدی حان امیرتومان برادر ناصرالملک نایب السلطنه بود امیرافخم پسرحسام الملک همدانی عموراده ناصرالملک نایب السلطنه بود قمرالسلطنه دحترمظفرالدین شاه را برای پسرناقابل حودگرفته بود بیست هرار حروار حنس عایدی املاک آنها بودخودش وپسرش رفتند بعتبات امیرافحم درسال ۱۳۳۶ شمسی در همدان وفات یافت .

پیش ارآنکه حبرفتح ماوشکست اردوی سالارالدوله بطهران برسد اهالی متزلزل و متوحش بودند تلگراف ماکه بآنها رسیدجانی تاره درکالبدشان دمیده شده خرم و خوشدل شدند بیشتر اراعیان واشراف چون ارهواداران محمدعلی میررا بودند دراین موقع سفارت روس پناهنده شده بودند وپس ارچندی بیرون آمدند .

وقتی ماوارد همدان شدیم سالارالدوله بروجرد رفته بودومادرهمدان زیاد ماندیم برای اینکه یکماه حیره سوارعقب افتاده بود وبایستی مسترشوستر آمریکائی بدهد سردارجنگ بهانه کرده بطهران رفت. دراین موقع پسرهای من بهانه بدست آوردندکه یا املاکمان را در همین حا بما ردکن یااینکه مامیرویم بحتیاری من بەرفتن آنها یا بودنشان چندان مقیدنبودم لکن چون بحتیاری ها حسته شده بودند ومیل داشتند متفرق شوند رفتن آنها باعث تفرقـه بحتیاری ها میشد ناچارهرچه بایستی بآنها بدهم دادم با آنکه قباله املاک بآنها دادم بازهم الیاس خان بی ادن من بحتیاری رفت داستی درآن سفربی اندازه بمن سخت گذشت هم خوا بین

زاده‌ها درصدیت بامن هیچ خود داری نکردند من‌هم صبرو تحمل کرده بازحمت و سختی ساختم تاکار را بخوبی چنانکه مایه‌سرافرازی ونیکنامی خانواده واهل بختیاری بودانجام دادم هرکس اردوکشی بختیاری‌ها را درآن هنگام باآن‌هنگامه ندیده باشد نمیداند من‌چرا شکایت کرده اظهار دلتنگی وآزردگی می‌کنم .

سالارالدوله فرصت‌یافته دربروجرد مانده‌بارقشونی تازه فراهم‌کرده به‌اشترینان چهار فرسنگی بروجرد فرستاد مستر شوسترهم نکوشش صمصام‌السلطنه حیره یکماه بختیـاری را فرستاد ماازهمدان خواستیم حرکت‌کنیم برای ملایریفرم‌خان بی‌جهت رنجیده خاطر شده بامجاهدین رفت طهران یك‌توپ شنیدر ودوتوپ مسلسل راهم برداشته برد.

دنبال نکردن سالارالدوله حاصلش این شدکه باز اردوئی تشکیل داده مهیای جنگ شد دولت بیست‌وپنجهزارتومان به عبدالله‌خان امیرنظام همدانی داده بودکه ازسالارالدوله جلوگیری‌کند یفرم‌خان میخواست‌آن بیست‌وپنجهزارتومان را ازاوبگیردامیرنظام درمنزل من پناهنده شدمن نگذاشتم یفرم‌خان آن‌پول را ازاو بگیرد اگر امیرافخم فرارنمی‌کرد نمیگذاشتم درحق اوبدی بکنند بیشتر رنجش‌یفرم‌خان ازجهت این بودکه من‌نگذاشتم‌بیست‌و پنجهزارتومان را از عبدالله‌خان امیرنظام بگیرد.

باری من مرتضی‌قلی‌خان وفتحعلی‌خان‌را باسیصدسوار بختیاری فرستادم‌ملایرومارور دیگرحرکت‌کردیم مرتضی‌قلی‌خان وفتحعلی‌خان بمحض‌رسیدن بملایرخانه‌حاج‌سیف‌الدوله‌را غارت‌کردند و حتی خانه را آتش زدند آنچه چلچراغ وشیشه اشیائیکه حمل‌آنها ممکن نبود شکستند ومن‌که رئیس‌آنها بودم‌اعتنا نکردند چون دیدند خوانین‌راغارت‌کردنداینها هم‌خواستند ازغارت عقب نمانده باشند وسهمی ازبدنامی ونفرت عامه‌برده باشند فی‌الحقیقه بختیاری‌ها خدمت شایان تمجیدکردند ولی افسوس‌که جوان‌های نادان بواسطه‌کارهای‌زشت آن خدمات رالکه‌دارکردند .

وقتی‌که من‌رسیدم ملایروقضیه غارت راشنیدم هنورخانه سیف‌الدوله درکارسوختن‌بود پول‌دادم عدهٔ رفتندآتش خانه سیف‌الدوله‌را خاموش‌کردند من وسردارمحتشم‌رفتیم خانه‌حاج سیف‌الدوله جعفرقلی‌خان‌سردار‌بهادر باحاج‌شهاب‌السلطنه‌سردارمعظم وسالارمسعودوامیرجنگ باهزاروپانصدسواربختیاری باسرهنگ صادق‌خان توپچی وسه‌توپ‌شنیدرکوهستانی وسه‌توپ صحرائی‌اطریشی‌رفتند برای‌اشترینان نزدیك آبادی‌که‌رسیدند جنگ شروع شد دراین‌جنگ بختیاری‌ها رشادت وشهامت بخرج دادندکه مافوق آن متصورنیست ازیك بـرج اشترینان بختیاری‌هاراکه یورش برای اشترینان می‌آوردندهدف‌گلوله‌مان‌کردند سرداربهادربانهایت بهادری‌که عادت فطری‌اوست توپ شنیدار را ازبالای تپه‌غربی اشترینان بست‌بآن برج‌بیك توپ هفت‌نفرکه درمرتبه فوقانی برج‌بودندکشته شدند بختیاری‌ها حمله‌بده‌برده‌بهرجا کـه

میرسیدند عمارت را سوراخ کرده وارد می‌شدند بختیاری‌ها نهایت جدیت و جانبازی را نشان دادند اردوی سالارالدوله هم باکمال پایداری از جنگ روی برنگردانیدند .

یکساعت قبل ازغروب نظرعلی‌خان امرائی باهزار سوار از طرف بروجرد بحکم سالارالدوله به کمك محصورین استریناں آمدوقتی اردوی آنها ازدور پیدا شد رعبی در دل بختیاری‌ها افتاد درآن موقع حاج ابوالفتح سیف‌لشکر که رسیدترین سوار بختیاری بود پهلوی سردار بهادر ایستاده بود سردار بهادر روکرده سخنان حالی از نزاکت گفتن آغاز کرد وتنها بهمان سخنان اکتفا نکرده وهتاکی و بی‌احترامی را ازاندازه بیرون برد وسردار بهادر در جواب او گفت شما که خویش ما وریش‌سفید ورسید وجنگ‌آورهستید اینگونه ترسیده‌اید که نمیدانید چه میگوئید من از دیگران چه توقع داشته باشم آنگاه سالارنظام را امر کرد توپ به‌اردوی نظرعلی‌خان ببندند تیراول درمیان اردوی نظرعلی‌خان خورده هفت‌هشت نفر اسب وآدم کشته شد به‌تیر دوم‌وسوم اردیك فرسنگی اردوی نظرعلی‌خان برگشته چه بطرف بروجرد و چه بطرف کوهسار فراری و آواره شدند شنیده شد که خودسالارالدوله‌هم همراه اردو بود بعد بختیاریها غلبه کرده استریناں‌را گرفتند وتمام‌در تصرف آنها درآمد ازاول شب تاسحر صدای تفنگ بلندبود بختیاری‌ها درمیان قلعه بادشمن دردو خورد بودند هنگام‌سحر یك‌عدهٔ از اردوی‌سالارالدوله گریخته ازقلعه بیرون رفتند عدهٔ که مانده بودند اسیرشدند وسالارالدوله بطرف خرم‌آباد گریخته اورا درخرم‌آباد راه ندادند رفت برای کرمانشاهان.

آقاقلی حسینوند که برادرش‌راکشته بودند می‌خواست نعش اورا برداشته ببرد ملایر دفن کند ممانعت کردند برای اینکه اینکار اردوی بختیاری را شکست می‌داد در آنوقت که نظرعلی‌خان امرائی برای استریناں می‌آمد نصف قلعه در تصرف سالارالدوله بود اگر نظرعلی‌خان میدانست و باهفتصد سوار خود داخل‌قلعه می‌شدکار بختیاری‌ها سخت‌می‌شداین بود که اقبال سالارالدوله برگشته بود واوازین‌قصیه بی‌خبر بود فردای آنروز سردار بهادر با سایرخوانین اردوراکوچ داده یکصدنفرهم اسیرکرده بایعقوب‌خان پسر لطیف‌خان صارم‌السلطان گودرزی رئیس آنها آوردند بروجرد ودربروجرد یعقوب‌خان را بدارآویختند من وسردار محتشم وقتیکه خبرفتح استریناں را شنیدیم‌مرتضی‌قلی‌خان وسردارمعظم‌را حاکم‌ملایر کرده رفتیم عراق پس‌ازچندروز اردوی سرداربهادر درعراق بماملحق‌شد مرتضی‌قلی‌خان هم عبدالله‌خان سالارامجد پسرمرحوم ایلبیگی‌را درملایر بجای خودگذارده خودش رفت طهران

اسامی کشته‌شده‌گان بختیاری درجنگ اشترینان در ۱۳۴۹ قمری

آقاسیفور ایمری‌درراسوند، خانمرادالاسوندرراسوند، تقی‌خان‌پسرصیعم‌الممالك‌بسحق، خسرورسورالاسوند، غلامحسین‌خان رنگنه، عفورپسرآقا علی‌قلی‌حسیوند، علی‌صالح بابادی عالی‌انور ، گماشته حسن‌خان اولادسهرابخان ، ملامحمد کلاممینی‌جانکی، خواجه جنگی

بقیه در صفحهٔ ۶۲

محمدتقی دانش

مستشار اعظم

بیان حقیقت

مجمع الامثال :

در تهران مرحوم یحیی‌خان مشیرالدوله برادر حاج میرزاحسین‌خان سپهسالار که با وی‌مارا قرب جوار بود ازمن بخواست امثال فارسی‌را بدست‌آورده تدوین کنم‌ومجمع‌الامثالی فارسی تألیف واین تقاضا وزیرمختارفرانسه ازآن حضرت کرده بود. قبول این خدمت کرده مدتی صرف اوقات انجام یافت وسیار مطبوع طبایع افتاد ودرجریده کشکول بخط شیوای دلپذیر آقای آقامرتضی نجم‌آبادی هرهفته نگاشته و درمرکز وبلاد سایع میشد ومقبول طبایع میگشت وآن نسخه‌ها امروزدرکتابخانه هرکس باشد خیلی قدر می‌شناسند.

قائم‌مقامی و وکیل‌الدوله :

میرزامحمودخان قائم‌مقامی یلی‌توانا ودرشت‌اندام، میرزامحمدخان وکیل‌الدوله‌منشی حضور مظفری کوتاه‌قد و ناتوان روزی هنوز اتابیك بدربار نیامده بود در جلوی اطاق دربار راه میرفتیم و منتظر قدوم خواجه که هرکس بجای خود رفته بکار خود پردازد قائم‌مقامی راجع به فرمان موقوفه خود از وکیل‌الدوله سئوال کرد که چرا بتأخیر انداختی وبصحه همایون نرساندی درجواب اعتنائی نکرد قائم‌مقامی که جنون حمری داشت و کمتر مهمانی ازخانه اوشام نخورده برون‌میشد بناگاه باآن انگشتانی‌که هریك بقدوبالای یك‌خیار طارم بود چنان سیلی برگوش وکیل‌الدوله نواخت که اردولوله بینی خون سیال گشت سرخود بگرفت‌ودرگوشه‌ای‌نشست وخون جاری‌بود ومردمان‌حیرت‌زده‌ایستاده ومی‌نگریستند دراین بین بی‌خبر واقعه ار درب عمارت حسین‌تنباکو رسید وکیل‌الدوله را مکرر میگفت نگذارید خون بیاید خیلی‌خوبست وخون خاصیت دارد. حسین‌تنباکومردی‌بود تنباکوفروش خواهرش را امین‌الملك صیغه‌کرده بود و چون خیلی فضول بود ازاین وصلت هم مغرورشده فضولیش هراربار افزون شده بود. بالاخره بعرض‌شاه رسیدکه دردربار باوکیل‌الدوله‌چنان معامله‌ای‌رفته حکم قتل قائم‌مقامی صادرشد اتابیك برسید وعرض‌کرد جدشما محمدشاه‌قائم‌مقام را که سیدی جلیل بود بکشت واین نام بماند شایسته نباشدکه شما فرزند اورا بکشید که سید است شاه بپذیرفت و حکم به‌تبعید اوبسلطان‌آباد اراك صادرشد .

بقیه درصفحهٔ ۷۶

سیدعلی محمد دولت آبادی

لیدر اعتدالیون

یادداشتهای زندگی

-۲-

شرح حال ووقایع عمده سه‌سال توقف اصفهان ازسنه۱۲۹۴ الی سنه۱۲۹۷

اما شرح حال خودم ـ مدتی در خانه خاله‌زاده تحصیل میکـردم بعد از مدتی آمیرزا محمدتقی شوهر خاله آقاکه ازاهل علم‌و آدم خوبی بودکه درحد خود بی‌مثل بود باخاله ازمشهد مراجعت‌کردند چون آمیرزا محمد تقی سواد عربی وفقه واصول او خوب بود ودر علم ریاضی قدیم اطلاع‌کامل داشت در مدرسه جده اصفهان مدرس علم ریاضی بود و اخلاقاً هم آدم درست رفتاری بودوهم خاله زوجه‌اش‌که رقیه‌بیگم نام داشت خیلی باکمال و دانش بـود و شعر هـم میگفت منهم تـا یك درجـه کتاب فارسی خوانده بـودم و دیگر خاله‌زاده نمیتوانست بالا تر را درس بگویـد ناچار از نزد او خارج شده و نزد آمیرزا محمدتقی مشغول‌تحصیل‌شدم وخاله مراقب‌حال‌من وآمیرزا مهدی اخوی‌بودگاهی ترتیب‌شعر گفتن‌را بمن وبرادرم‌می‌آموخت وازشعرهای خودمیخواند اگرچه زنانه‌بوداما درعالم‌زنانه بودنش خوب میساخت اگر از اشعار آن پیداکردم برای یادگار او چندبیتی دراین‌کتاب مینگارم خیلی برمن حق‌دارد ازآنوقتی‌که جده‌ام مرده‌بود این خاله بمن مهربانی میکرد تادرسنه ۱۳۱۱ که آمیرزا محمدتقی شوهرش در قم‌مرحوم شدواز آنجا بطهران به‌آقاخبر دادند ومن محض پاس حقوق مهربانیهای اواز طهـران بقم رفته ایشان را بطهران آوردم تاگاه مردن خودآن مرحومه‌که درسنه ۱۲ بود درتمام این‌مدت نهایت مهربانی را بامن نموده هیچگاه رنجش مرا نخواستند.

درهنگام تحصیل ابدا مورد غضب آنهاواقع نشده اگرچه منهم مراقبت درامر تحصیلم داشتم و اگـر هرچه شده بود تا تکالیف خود را در درس و مشق انجـام نمیدادم راحت نمیگردیدم.

وقتی مرحوم عمواز مشهد مراجعت‌کرد خانه خود را خواست مجبوراً آمیرزا محمد تقی وخاله ازآنخانه حرکت‌کردند وبخانه حاجی محمدحسین همدانی که‌آقابابت طلب از

او خریده بودند رفتند راه‌دور بودار تعلیم‌بده صرف نظر کردندو من‌نرد خاله دیگر آقاکه سوهرش عالم وسیدی مقدس بود ونردیك خانه‌ما بود مشغول درس سدم اسم‌آن سید آمیرزا محمد، برادرش حاجی‌میرزا محمدعلی ارمباشرین محترم حودمان بودوعنوان نوکری‌داشت نهایت نوکر محترمی بود ومبارکه کروں باو سپرده سده بود مدتی نرداو بودم اما چندان مراقبتی اردرس‌من نمیکردند وتمام روز نکشیدن قلیان مشغول بود بضاعتی هم نداشت بعالم طلنگی گذران میکرد خانه محقری داست واطفال زیاد دخترهای بدگل متعدد داست. نعدار ایام تحصیل نرد او مدتی نرد ملاباقر کاتب که مکتب‌دار و نردیك خانه بود بیار ما برادر عزیزم مشغول تحصیل سده در اینجا حندی من خلیفه مکتب شدم ولی چون او هم ار عهده تحصیلات من‌و برادرم برنمیآمد ارآنجا دوباره بخانه آمیرزا محمد شوهرخاله رفتیم آنجا هم طولی نکشید بمدرسه نیم‌آورد که نردیك خانه‌ما بود و ار مدارس قدیم اصفهان است نرد میرزا احمد شفتی که ارطلاب درس آقا بود درس خواندیم بعدارحندی شیخ‌صفرعلی همدانی که‌آنهم ازطلاب درس‌بود داوطلب شده گفت که این‌درس حضرات‌را نمن واگذارکنید چندی درخانه ومابقی در مدرسه نیم‌آورد نرد او تحصیل سد افسوس که سیح صفرعلی آدم بدحلقی بود همیشه ابروها درهم‌کشیده چندگره میان ابروداست اگراین حلق به‌نیکوئی تبدیل‌میشد آدمی باین حوبی پیدانمیشد ماوقتی‌که آقا نمبارکه رفتند مااین آخوند نحو تمام دورها عیرازجمعه حلیس بودیم وروزگار سحتی گدشت

اما وقایع عمده آن زمان

درآن اوقات ظل‌السلطان حاکم اصفهان بودتازه ترتیب ادارات راداده‌بود بروجرد و لرستان در آن اوقات ضمیمه حکومت او شد حیالات بلند افتاد برای چشم ترس اهالی اصفهان‌کلانتر اصفهان که شحص‌کافی‌کاردان عاقلی بود با عباسقلی میرزاکه ار شاهزادگان مقیم اصفهان ومورد توحه عموم مردم بودند وهردو پیرمرد وصاحب عنوانی بودند به بهانه مختصری توأم‌آنهارا چوب‌زد. این‌چوب زدن آنها بقدری برمردم اصفهان مؤثر شد که‌حد نداشت حودکلانتر وعباسقلی میرزاهم درحقیقت از زندگی ومقام افتادندکلانتر که دیگرقد علم ننمود وهمینطور بودتا مدقوق شده مرحوم شد عباسقلی میرزا چندسالی بعد زنده‌بود اما ار خانه‌کمتر بیرون می‌آمـد ار شغل وکار دیـوانی‌کلیه‌کناره حسته تـا آنکه حیاتش از زندگانی خلاص شد .

ترتیب حکومت ظل‌السلطان بانهایت‌قدرت وشأنی که‌داشت این‌بودکه اداره مخصوصی برای راپرتچی‌گری ترتیب داده بود عبدالحسین حان‌میرپنجه رئیس این اداره بود زنهای فاحشه تماماً راپورتچی بودند گداهای شهر ،سادات فقیر ،زنهای کلفت ،رختشورهای شهر

تماماً در اینکار بودند علاوه جماعتی را مخصوصاً گماشته بعمل تفتیش مشغول بودند و باین واسطه عامهٔاهالی نهایت ملاحظه را از او میکردند درضمن اگردختر خوبی ،زن خوشگلی همسراغ میکردند اطلاع میدادند وآنچه مقتضی بیرحمی آنها بود میکردند.

اداره قشونی اصفهان خیلی مرتب بودکارش بصاحب دیوان وجلال‌الدوله سپرده شده بود. بروجرد ولرستان باعظم‌الملك بود سایرشهرها حکام‌کافی‌کاردانی داشت بعنوان نظم ظلم بی‌اندازه از شاهزاده وبستگانش براهالی اصفهان وسایر بلدان‌که درتحت نفوذ او بود واردمیشد مخصوصاً براعیان ووجوه اهالی مملکت‌که صاحب مکنتی بودندآنهارا تمام‌کردند بدون جهت کسی صاحب یك حبین ثروتی نمیشود

اهالی اصفهان بتنگ آمدند وقتی بواسطه تنگی وسختی نان‌که یکی ازاداره‌های فواید حکام است اهالی اصفهان شورش نمودند در مسجد شاه و مسجد جامع اجتماع‌کرده دکاکین راستندکه ما این حاکم‌را نمیخواهیم چند روزدکاکین را بسته بودند وتمام علما باهم اتفاق داشتند آن اوقات حاج شیخ محمد باقر رئیس بود آقای میرمحمد حسین امام‌جمعه و سایر آقایان هم با این دو اتفاق داشتند خود آنها هم با قرآن قسم خورده بودندکه با یکدیگر مخالفت نکنند تاظل‌السلطان را از حکومت اصفهان عزل نمایند حاج شیخ محمد باقر بعداز دوسه روزرفت باشاهزاده ساخت وبا رفقا مخالفت‌کرد وشاه آبادلنجان‌راکه اردهات خالصه بود ازظل‌السلطان حق‌الزحمه گرفت چون رئیس بود سایرین نتوانستند بااو مقاومت نمایند نکل مالی امرراگذرانیده بازارها را بازکردند. شاهزاده بعد ازاین واقعه ترتیب حکومت اصفهان‌را تغییرداد یك‌دیوانخانه مرتب کردکه داماد شیخ‌الاسلام معروف ومنجم‌باشی وجمعی دیگردرآنجانشسته‌حکومت‌میکردند وهرکاری‌میکردندبدستیاری‌آنهامیکرد ازآنطرف‌ملاپرستی اهالی‌اصفهان‌رافهمیده‌ویقین‌کرده‌بود لهذابناکرد برای‌آنها مواجب‌معین‌کردن هرکدامی‌را مبلغی مواجب میداد امام‌جمعه‌را حکم‌کردکه ازاصفهان بطرف مشهد حرکت‌کند ودرباطن اورا عزل‌کرد وآقامیرزا محمدعلی‌که از اقارب اووآدم نیکوئی بود امام جمعه نمود بعداز چندی آقامیر محمد حسین امام جمعه سکته نمود ومردم گفتند اورا مسموم‌کردند علی‌الظاهر هم‌بی‌اصل بودآقامیرزا محمدعلی موردتوجه شاهزاده‌شد اما چون مسئولات ظل‌السلطان را کاملا اداسنمود دراواخرامر شاهزاده باحاج میرزا هاشم‌که پسرآقا میرزا سیدمحمد وداماد آقا میرمحمد حسین بود خواست بجهت امامت رام‌کند اماچون ریاست عربیی داشت و تمام عوام اصفهان راتسخیر نموده بودکه‌گاه درنماز جماعت اوبیست هزارنفر حاضر میشدند و هفت‌خانه را بهم متصل میکردند تمکین ازامامت نکرد تاآنکه آمیرزا محمدعلی امام جمعه مرحوم شدکه شرح آن‌بعد خواهد آمد

مشیرالملك شیرازی وخانواده اودراین‌اوقات برچیده‌شدپول‌مفصلی ازمشیرالملك‌قسمت

شاهزاده شدسفری بطرف بروجرد ولرستان در این اوقات حضرت والا نموده درآنجا هفت نفر ازرؤسای خوانین لرستان راگرفته محبوس نمودند تمام اهالی بروجرد ولرستان از گرفتاری آنها که هتك شرف آنها شده ملول بودند شاهزاده چند روزی آنهارا نگاه داشت شنیدم در میان آنها جوانی بوده که چندان کامی از روزگار ندیده بود ولی برای این بی‌آبروئی بی‌اندازه ملول بود وعزیمت داشت که بعداز خلاصی ازلرستان کوچ نموده بخاك دیگر منزل گزیند تااینکه شاهزاده عزم کرد که آنهارا بکشد به حاکم لرستان محرمانه گفته بود که من‌خیال دارم اینهارا بکشم مظفرالملك میگوید آنچه گفتم صلاح نیست اینها تقصیری ندارند ثمر نکرد آخر این عبارت بلب آمد وگفتم که حضرت والا قربانت شوم لرستان وقایع‌عمده‌را تاریخ‌میکنندواولاد خودرا بآن‌تاریخها تاریخ‌میگذارند یاهر کاری‌را بخواهندمعین کنند درچه‌تاریخ بوده بآن‌تاریخ نشانی‌میدهند سزاوار نیست حضرت والا یك‌چنین تاریخی برای خود بگذارند که‌تاروزقیامت درالسنه مردم‌بماند شاهزاده بااین‌خیال که اسباب بدنامی‌خواهد شد آنروز منصرف میشود ومیگوید پس باید از آنها پول صحیحی گرفت شرح حال وعزیمت قتل‌آنهارا بآنها گفتند خوانین که تصوراین معینی‌رانمیکردندکه تمام‌آنهارا بکشند ازشنیدن این‌خبر خیلی پریشان شدند مخصوصاً آن‌جوان‌که امیدها در عمر خود داشت آنها هم بدادن هرچه طمع داشته باشد حاضر شدند شبی بود باآنها صحبت کرده بودند وآنها ازاینکه جان آنها سالم مانده مسرور بودند و امیدواری داشتند که بعد از دادن آن پول و اسباب فردا خلاص خواهند شد باکمال راحتی خوابیدند وانتظار صبح را میکشیدندکه ازقید وبند خلاص باشد اول طلوع آفتاب ازخواب برخاسته جمعی‌را دیدندکه وارد محبس شدند گمان اینکه مظفرالملك و اجزای اوست بجهة خلاص آنها آمده دیدند در میان آنها چند نفر میرغضب باکارد کشیده راه میروند آن‌بیچاره‌ها از زندگانی خود مأیوس شدند شنیدم همان آن هرهفت نفررا سر بریدند وهر کدامی بآن سنگ دلها التماس میکردند وخدا وپیغمبررا شفیع میآوردکه آخر گناه ماچیست وتقصیرما چه رحمی بحال اطفال بیکس وزنان بی‌شوهر ماکنید آنها ابدا گوش ندادند حتی آن جوان باکام بیچاره راکشتند و بدنهای آنها را کنار راه انداختند سرهایشان را بدرواره قلعه آویخته بودند. هنوز درمیانه الوار حکایت جان گدازآنها وردزبان است وبرحال آن بیچاره‌هاگریه‌میکنند بعدازگذشتن آنها ازاین‌دنیا وکشتن و رفتنشان معلوم است انقا بر مال وثروت آنها نخواهندکرد تمام هستی آنها را بردند .

در همین سفر بود یا سفر دیگر که سرهای کشته‌ها را باصفهان آورده بدرواره میدان نقش جهان آویختند و چند روز مردم بتماشا میآمدند بر جوانی بعضی ازآنها افسوس میخوردند .

در همان اوقات بنده بگاربده از میدان عبور کردم ولی نظر بآن وحشتی که از کشته بابیها پیدا کرده بودم از آنجائیکه آن‌سرها را آویخته بودند عبور نکردم وچشم از آن‌طرف هم‌پوشیدم ولی گفتند هفت‌سر بوده‌است که احتمال‌میدهم سر همین‌هفت‌نفرخوابین بیچاره باشد

پیرزنی بودکربلائیه که سابقاً هم‌ساده باوسده بود درآنروز مرا نصیحت کرد که اینقدر اظهار اندوه وملال لزوم ندارد مردباید قوی‌دل باشد توچرا اینقدر اظهار اندوه وضعف‌نفس مینمائی؟ گفتم ازاختیارمن خارج است ازاینکه سنیده‌ام هفت نفررا کشته‌اند و امروز گفتند بدرواره میدان آویخته ومعلوم شدار لرستان باصفهان آورده‌اند برحال زن‌وبچه آنها دقت کردم آیابراین بیچاره چه‌گذشته پیرزن گفت صورت آنهاچگونه بود ؟گفتم بطرفیکه‌آنها راآویخته بردند من‌عبور نکردم خدانکند چشم من‌بر کشته بیفتد آن کربلائیه گفت باشدکه‌در عهداین شاه و شاهزاده هزاران‌کشته بیگناه بهبینی بیخود خودرا باضطراب بیندار و وحشت نکن‌که با این کشتن وبستن‌ها باید عمر خودرا بگدرانی از این حرف او بقدری پریشان شدم‌که ازحد تحریر خارج‌است گفتم مگر دردوره عمرخودت چه‌قدرکشته دیده‌ای ؟گفت‌من اهل قزوینم هرسالی چندمرتبه مردمان بیگناه راحکام قزوین گرفته میکشتند تازمانیکه بابی‌ها طلوع نکرده بودند بعنوان دزدی وسایر عنوانات دیگر آنهارا میکشتند بعد ازآنکه بابی‌ها پیدا شدند اعلب‌را باسم بابی‌گری گرفته بخاک‌هلاکت میانداختند .گفتم دراین مدت‌چندنفر کشته‌دیده‌ای گفت زیاده ازدوبیست‌نفررابچشم‌خود دیده‌ام من تعجب‌کرده گفتم چندنفر ازاینها واجب‌القتل بودند؟ گفت خدا میداند اما بنظرمن پنجاه شصت نفرآنها واجب‌القتل بودند تقریباً بیست نفرآنها قاتل ودزد بودند وسی‌چهل‌نفر هم‌بابی‌که اینها رامن میشناختم و بابی بودند اینها واجب القتل بودند باقی آنها را خدا میداند صدنفر ازآنها میتوانم قسم بخورم که‌بی تقصیر بودند؟ گفتم چگونه میشود صدنفر بی‌تقصیر را بکشند و هیچ‌کس حرف نزند گفت حکایتی‌دارم برایت بگویم

خاطرات سردار ظفر

بقیه از صفحهٔ ۵۶

حسیوند، ملامحمدولی دهناشی بهداروند، نصیرخان قلعه‌ملکی چهارلنگ،گماشته عجم‌خان بختیاروند، یداله‌گماشته محمودخان‌چهارلنگ، یکنفربروجنی، شکرالله حدرسرخ زراسوند یکنفرخواجه‌گماشته بهرام‌خان، حیدرقلی‌کاکا امیرمنصورخان برادر بهادرهمایون، بیست‌و دونفرهم زخم دار شدند آنچه کشته و زحمدار شدند از اردوی سالارالدوله تعداد آنها معلوم نشد

(ادامه دارد)

منصور تقی‌زاده تبریزی

شمه‌ای از تاریخچهٔ خط
و
معرفی خوشنویسان

پیش سخن

عید نوروز از اعیاد تاریخی ملت ایران است و شهرت جهانی دارد بقول مرحوم کاظ
زاده ایرانشهر «در هرروز به شکوه‌آن بیافزائیم شایسته است» اینجانب در یك چنین روز:
درمنزل یکی همکاران اداری به تعدادی مرقعات خوشنویسان قدیم برخوردم که بسیارجالب
بودند، آن دوست که خود اهل ذوق وهنر بوده و بخطوط خوشنویسان ایران علاقه‌مند میباش
از من خواست که برای آن خطها مرقعی یا باصطلاح امروز «کلکسیونی» ترتیب دا
تا از تطاول دهر مصون ماند .

من به تنظیم آنها اقدام کردم و لازم آمد که نویسندگان آن خطوط زیباهم معرفی شوند تا لطبع نامی از خوشنویسان و نیك‌خطان تبریز بمیان‌آمده حتی ضروری بنظر رسیده که ازخوشنویسان معاصر نیز ذکرخیری به عمل آید تا زنده هستند ازآنان تقدیر وتشویقی شده باشد

دیدم اشعار قابل توجهی بدست آمده است همچنین در مواقع فرصت اسمهای سایر خوشخطان محلی‌را نیز باصل افزودم که ازآنها قدر دانی به عمل آید خوشست‌که درحیات هرمند ستودن وارج ساختن‌اورالازم دانسته‌سپس بخاطرذکرخیرازآن گروه خوشنویسانیکه آثار پسندیده‌ی آنان در پاره‌ای ازمنازل ودر نزد گردآورنده ونویسنده‌ی این‌اوراق زرین پیدامی‌شد بهمان‌منظومه‌علاوه نمودم‌رفته‌رفته بتدریج بتکمیل آن پرداختم‌تا آن‌حکامه‌ی‌خوشنویسان ساخته و پرداخته گشت

هرچند نظر استاد حسن خط معاصر جناب آقای میرزا طاهر « طاهر خوشنویس» بتکامل تاریخ بخصوص کاتبین ونگارندگان گزیده‌که در منظومه یاد برده شده متوجه‌بود، بویژه موضوع‌مهم طبقه‌بندی واثبات برتری امتیازات استادان خطوتفکیك مراتب خطاطی ایشانرا درحسن‌نگارش علاقه‌مندبودند واین اقدام‌هم‌برروی‌مقتضیات وقت‌بدشواری جامه‌عمل می‌پوشید

و ار طرف دیگر حون وحود ماسین های تحریر وسایـل و دستگاههای حود کـار بوستن‌باحاصه بمود تغییرات وتحولات عمده دربرنامه‌ی فرهنگی دبیای بوین طرز نگارشات بوینی‌رایحاب میکندوار اصرار وپافشاری تشویق‌بسکهای متداوله بی‌بیارمیماید وبازمیدارد سابراین باندك سرح‌حال تاریخ حسن حط وشناسابیدن مشاهیر حوشنویسان یعنی محترعین اصل ساده‌ی تحریرات وبشانی دادن پیکره‌ها ونگاره‌های هنرهای زیبای آنها کفایت بمودم.

با گفته‌بماند این‌بوسته‌ما بع‌ار آن بیست که هنرمندی‌قدرت‌قلمی‌حودرا بکاربرده همحون رمان زبردست تابلوهای زیبا ودلربای حسن حط محصوصا حط‌جلی «درستتر» بوحودآورد که هنر درهرحا وبرد همه‌ی هنردوستان با ارزش و هنرمند درهمه‌ی جهان گرامی‌تر است

بعلاوه اگرمتأحرین ارحامعه‌ی‌حسن حط واملاهمحون اساتیدنگارش پیشینیان درراه پیدایش رسم حط‌آسان و بی‌عیب بودند امرور متد بوستن عیرارایں بود.

حکیده‌ی بررسیها

ار بررسی‌حالات وتراحم بزرگان‌حط حوب وبیکنویسان چمین استنباط‌میشود درسرق بویژه درآسیا علی‌الحصوص در ممالك اسلامی ریشه حطوط ار حط کوفی آغاز وپیدایش یافته بحستین شحصیکه یکی ارخطهای اساسی‌را ابداع بمود ورسمیت یافت بایسنقرمیرزا بیره‌ی امیرتیمور گورکانی دژآگاه میباسدنابی وبرآورنده‌ی حط کتابه‌ای بامیده به‌بوشته‌ی ثلث است بایسنقرمیرزاقرآنی(۱) بقطع‌بزرك‌دودرع‌درازاوسست بپهنائی برروی‌کاغذی حانبالغ بوشته ودرسن ۳۶سالگی‌وفات‌کرده، تاریخ وفاتش دراین سعرمصرع‌چهارم‌است·سلطان‌سعید بایسنقرسحرم ـ گفتا که بگو باهل عالم‌حرم من‌رفتم وتاریخ‌وفاتم این‌است ـ بادا بجهان درار عمر پدرم ـ دوم‌هنرمند سایسته‌ایکه حط‌سح«عربی» احتراع کرده وانتشارداد، مرحوم‌محمد

۱ـ بایسنقرمیرزا قبلا قرآنی درپوست آهو باندازه‌عرض یك‌قوطی کبریت‌بوسته که برای باروبند حوب‌است، من‌این‌قرآن‌شگفت‌انگیز رادیده‌ام که دریك‌مورد‌حصوصی‌است حلدتذهیب اعحاب انگیز دارد، بادره‌بین حیلی درشت‌برحمت میشود حواندحالاچگونه آنرا بوشته حز به اعحاز حود قرآن به‌چیز دیگر نمی‌توان حمل کرد، روی این اصل علمای محالف به به‌بویسنده حمله‌کردند وایراد گرفتند که «قرآن‌را تصعیر کرده وازاهمیت انداحته‌است» ولذا اوناگزیر شد، قرآن مخصوص ومعروفی‌را بنویسد که درواقع طولش‌دومترمی‌شود، من‌یك‌صفحه ازآن رانیز دیده‌ام که‌آن‌نیز معجزه است

درمورد این‌دوقرآن به‌نشریه‌کتابحانه سلطنتی باید مراحعه‌شود که‌دارنده آن‌دوقرآن توصیحات مفصلی داده‌است نصرت‌الله فتحی

مقله بود وپسرانش محمد وعلی درتکمیل هنرپدرهنرمندشان اقدامات هنرمندانه‌ای نمودند. رحمت وهنرمندی ایشانرا بتدریج استادهای هنرورامثال یاقوت، ملاعبدالباقی تبریزی ومیرزا احمد تبریزی باین شکل زیبا آراستند معلوم نیست این یکشعر درمدح کدامین خط زبردست است

خط چنانکه اگر ابن‌مقله زنده‌شود
تراشه قلمش را به مقله بردارد

ابن‌مقله پس از بریده شدن دست بر هنر ورزان گویا در زندان بسر بوده به سالگی، سیصدو بیست‌وهفت هجری قمری در بغداد باحوروبیداد ستمگران بی‌وجدان وفات نموده، قبر احمد حنبل مدفون شده است.

سوم بزرگواریکه یکی از بزرگمردان خط بوده ومحبوبترین و مشکلترین نقش زیبن نگارش‌را ابداع وایجادنموده مرحوم ومبرورملاحسین تبریزیست (استاد میرمرحوم) استاد خواجه میرعلی تبریزیست این‌دوذات فرجسته ازدوخط نسخ وتعلیق خطرزیبای تعلیق را بوجود آورده‌اند .

رفته‌رفته خطاطان برازنده بزیبائی وبرازندگی او افزوده‌اند ودرکمال حسن آن که و جمال نگارنده بود بزرگترین عامل مؤثر شادروان استاد کل میرعماد قزوینی است «عمادالملك» خط زیباوسیوای میرمرحومرا پس ازیك دوره مشق وتعلیمات استاد بزرگوار بواسطه‌ای ملاحسین تبریزی بوسیده است .

ملاعلیرضای تبریزی عباسی نیز بافرزند دلبندش ملابدیع‌الزمان تبریزی ازبزرگان بوده‌اند .

ملاعلیرضای تبریزی خطاط شهیر غیراز استاد نقاشی رضای‌عباسی‌کاشانی است.

چهارم خطاط نامی وشگفت نویسیکه شگفت‌ترین و دلکش‌ترین سبك وشیوه‌ایرا در نگارش بدست آورده‌هنرور مبتکردرویش عبدالمجید طالقانی است. این‌نویسنده ونگارنده‌ی پر اصول بکررسم‌خط دلربایندهء شکسته را بمیان آورد ودراین شیوه‌ی شیواودلنشین پیشرفت نمودکه خوشتر ازآن نمایش خوش‌آیندتر درنگارش نیست.

پنجم : از متأخرین که درخوبی وتکامل شیوه‌ی حسن خط «نستعلیق» سبك برجسته زیبی درعین حال‌مستقیم وپسندیده ابرازنمودمرحوم ومغفورآقاسیدحسین خوشنویس‌باشی بود درااثر اقامت ممتد درتبریز بآقاسیدحسین ترك‌شهرت یافته .

حکومتیان وقت برای تعلیم‌دادن حسن‌خط، باطفالشان اورابتبریزدعوت نموده‌بودند تبریز کوی ششکلان ناحیه ۳ می‌نشست درحدود هزارو دویست ونودوهفت هجری قمری رحمت ایزدی پیوسته است .

مرحوم خوشنویسباشی شاگردان زیادی از اعیان‌زاده‌ها داشته ، مرحوم مظفرالدینشاه نیز در دوران جوانی جزو متعلمین خط‌آموزی آن مرحوم بوده واجازه داشته شاهزاده را درصورت تسامح درتحصیل مشق خط تنبیه نماید وروی همین اجازت سیلی‌ی درجه‌ی دومی بچهره‌ی لطیف مظفرالدین میرزا رده است .

ششم : ازمتأخرین ذات توانا ودانائیکه درعالم خط وربط، اصلاح و ابداع بدیع و فوق‌العاده نموده مرحوم‌ومشکورامیرنظام حسنعلیخان گروسی حاکم مدبر ومقتدر وقت‌درتبریز را باید بقلم آورد

ازیکطرف‌شیوه‌ی مخصوص بخود تحریر (دبیر) را ایجاد ورسمیت دادو ازسوی‌دیگر، اصول مطبوع ساده نویسی رامرسوم ومعمول گردانید (ساده‌نویسی سهل‌وممتنع) بدین اقدام ادبی بزرگ تیپ‌منشیان وفضلای املاوانشا را ازدشواری وفشار طاقت فرسای تصنعات ادبی رهائی بخشید ، درقسمت دوم برازندگی وهنرنمائی شایانی کرده است

اصلاحات ابتکاری این نابغه‌ی سیاست وکتابت‌فراموش‌کردنی نیست دردمینه‌ی‌تشویق وحسن پرورش وآموزش آن والی ادیب و خوش نگار ادیبان و خوشنویسان بنای عرض اندام نمودند

منشآت امیرنظام حاوی نوشته‌های شیوا ونامه‌های دلنواز دارای نکات و رمـوزات سیاسی نیز بزرگترین سند ادبی بمقام شامخ فضل وادب وفراست ایشانست.

نقل‌است درمجالس خصوصی‌بااکابر علماوتجاروارباب درمعالم وآداب دفیعه‌مذاکرات وتبادل افکار دانشی وفضلی می‌نمود.

ملایوسف نامی باعمامه‌بس بزرگ‌وریش‌پهن بخدمتش میرسد. امیرنظام‌دورانومؤدب می‌نشیند ومی‌پرسد · اسم‌شریف‌آقاچیه ؟ جواب میدهد «مولاوسوف»که‌ترکی شده‌ملایوسف است . امیرنظام فوراً پاهایش را دراز مـی‌کند و مـی‌گوید «میخواستی زودتر بگوئی راحت شدم !»

نقل است از مرحوم حـاجی میرزا جـواد مجتهد متنفذ وقت مفهوم آیه : بالخنس الجوارالکنس راپرسیدند احتیاج مراجعه بتفسیر افتاده . ودریك مجلس خصوصی هم در باره‌ی زحراً توضیح خواسته‌گویا ارباب عمایم دخراً میدانستند به فرهنگ مرور نموده‌اند نظرامیرنظام صائب آمده.

هنگامی مرحوم حاجی میرزا جواد مجتهد را بتهران احضار اجباری نموده‌اند در اثرفشار ممانعت عمومی بازاریان و سایرین، بحکومت وقت بامیرنظام‌کتبا جریانرا اطلاع داده ونظریه خواسته امیردرپاسخ شعرمشهورسعدیرا نوشته وفرستاده پندسعدی‌بگوش‌جان بشنوـ رهچنین است مردباش‌وبرو. باحترام وپاس‌وسپاس‌اینکه مرحوم‌ملامحمدباقر پدرحاجی

میرزا محمدحسین مکتبدار معلم او بوده فرزند استادش را مورد نوازش قرارداده.

مرحوم ملامحمد باقر موقع بازگشت از نجف در بحبحار گروس با پدر امیر نظام طرح آشنائی انداخته و برای تعلیمات به حسنعلی‌خان مدتی در گروس اقامت نموده امیر نظام محض ورود به تبریز فرزند اورا (میرزامحمدحسین را) دیدن نموده و آنمرحوم هم درمکتبخانه کنونی در بازار شیشه‌گر خانه‌ی مشهورکه آنوقت مردمان خیرخواه جایگاه درس ساخته بودند سر گرم معلمی بود . بی‌نهایت طرف توجه امیرقدرشناس واقع شد ماهیانه دوتومان (۲۰ ریال) مستمری معین کرد و ابلاغ پرداختش را نیز صادر فرمود ومکتبخانه را هم تعمیرات عمده به‌عمل آوردند ویك تیر نیمقدی ازچوب صنعتی پرارزش اردرخت آبنوس اعطا کرد وهمان ستون تاریخی را پس ازشهریور بیست‌سوم که (یك جنایت ووحشیگری ازدشمنان دورازشرف بوجود آمد .) موقع تعمیرات مساجد آن مکتبخانه راکه در اولین بناگزاری مردمان خیرخواه برای تدریس فرزندان کوچك‌خود ساخته بودند، متعصبین مسجدحساب نموده وهنگام تعمیر وتهیه وطرح‌ریزی محراب ستون‌یادگاری پرارزش‌را ازمیانه دونیمه ساخته زیرسر تیرهای آهنی نهادند بدبختانه من دیرخبردارشدم ورثه‌ی معصوم آن جایگاه مکتبی مجبوراً بمسجد سازان سراسر تعصب وخودخواهی تسلیم شدند .

مقصود این‌است شادروان امیرنظام نسبت بادبیات علاقه‌دار واهلش بودند وچاپ‌ونشر کتاب کلیله و دمنه ، آن هم‌بخط زیبای مرحوم میرزا باقرفخرالکتاب ، یکی ازمفاخر ادبی آن مرد بزرگست

مرحوم امیرنظام موقع آزمایش خطخاجی میرزا محمدحسین که میخواست در پیش چشم امیربنویسد همین که بااجازه درگوشه اتاق نشست و زانوی راست خودرا بلندنموده و آماده بنوشتن گشت ناگاه امیرنظام فرمودند، نشد! میرزا محمدحسین به‌عصبانیت برخاست ورفت‌ودیگرروی زانوخط ننوشت وامیرنیز به‌عریضه‌هائیکه باخط میرزا محمدحسین‌میرسید توجه مخصوصی داشتندگویا توصیه‌ی ضمنی به‌عمل آمده بودکه عریضه‌هابخط شادروان‌میرزا محمدحسین باشد وشنیده‌شده که‌گلستانی بامرامیر نوشته وقتی که خواسته بنظرامیر برساند، در اتاق انتظار بسیار معطل شده بدان سبب با اوقات تلخی برگشته و بمنزلش رفته حتما بعدا بصاحب امررسانده‌اند والاجر وآثار مطبوع آن مردخدائی که اکثرمحفوظمانده بنظر میرسید این‌مجموعه که قبلا قسمت عمده‌اش چامه‌یعنی شعربود وچندان طرفداری‌پیدا ننمود لذا بدین شکل ساده‌ی نثری وبااصلاحات واضافات سودمند نگارش یافت: تاچه‌قبول افتدو چه درنظرآید.. هست امیدم‌که بهترین اثرآید.

(ادامه دارد)

ترجمه و تلخیص دکتر سیدمرتضی مشیر

وکیل‌دادگستری و نمایندهٔ مجلس شورای‌ملی

جریان ملاقات وکلای پیر لاوال با ژنرال دوگل و نتیجه تصمیمات متخذه

بعدازظهر روز ۱۲ اکتبر ژنرال‌دوگل وکلای لاوال را میپذیرد، دراین جلسه علاوه بردونفر وکلای نامبرده آقای ژافر وکیل دیگر لاوال هم حضور دارد.

دراثنائیکه وکلای مدافع بانتظارملاقات ژنرال‌بوده‌اند Patin مدیرکل‌امورجزائی که مسئول‌کمیسیون عفو بود میرسد پرونده لاوال‌را نزد رئیس حکومت موقت فرانسه‌میبرد.

بارادوك مینویسد ما وارد دفترکار ژنرال دوگل شدیم واو ایستاده در نزدیك درمارا پذیرفته وبدون‌اینکه کلامی فیمابین ردوبدل شود درجای خود جلوس میکند وما بی‌آنکه تعارفی بشنویم درصندلیهای راحتی مقابل اومینشینیم.

آلبرت نود درنوشته‌های خود توضیح میدهد که ژنرال ظاهراً خسته و غمگین بنظر میرسد وبرخورد اولیه ما صورت خوشی نداشت ومن درعین یأس و ناامیدی که از چشمان بافق‌دوخته دوگل اندیشه مرموز اورا میخواندم لب به سخن گشودم.

بنابه‌اظهار یکی ازروزنامه‌نویسان مدت مذاکره وکلای لاوال با ژنرال‌دوگل بیش‌از ۷دقیقه بطول نیانجامیده است.

ابتدا آقای نود جریان مذاکرات جلسات دادرسی را تشریح و توضیح میدهد که «موقعیت مناسبی است تا موضوع اتهام همکاری با آلمان مورد رسیدگی قرار گیرد» و مسئولین مهم مجازات شوند، زیرا با تجدید محاکمه کامل لاوال‌کسانیکه بیگناه هستند از اتهامات منتسبه مبرا خواهند شد.»

دراین‌ضمن ژنرال سیگاری را آتش میزند ودرخاتمه بیانات‌آقای بارادوك‌دراطراف بازپرسی ناقص توضیحاتی ایراد میکند. پس‌از مذاکرات چنددقیقه‌ای که بسردی برگذار میشود ژنرال‌دوگل اظهارمیدارد

«آقایان آیا مطلب دیگری برای گفتن ندارید؟»

«Vous N, avez plus rien A dire, Messieurs?»

چون جواب منفی میشنود ارجای برمیخیرد و بعنوان خداحافظی با آنان دست میدهد.

بعدار آنکه وکلای لاوال دفتر دوگل را ترك میمایند بانتظار آقای پتس مدیر کل عمومی بخشودگی باقی میمانند ووی بعدار بیمساعت بآنان ملحق ومتذکر میگردد که ژنرال دوگل تصمیم گرفته است راجع امکان تجدید دادرسی لاوال باآقای Teitgent وزیر دادگستری خود مشاوره وتبادل نظر کند وچون آقای وزیر برای مذاکرات انتخاباتی به «رن» مسافرت کرده بنابراین وی فردا با هواپیما بملاقات نامبرده میرود.

وکلای لاوال بعداً اطلاع حاصل میکنند که ژنرال دوگل قبل ازملاقات با آنها مصاحبه مطبوعاتی داشته وصریحاً به خبرنگاران اعلام کرده است که محاکمه لاوال مورد تجدید نظر قرار نخواهد گرفت.

درعین‌حال ژنرال دوگل نامه‌ای بمضمون زیر بوزیر دادگستری خود مینویسد

«درخصوص محاکمه لاوال باید ترتیب لازم دادهشود ونظر بآنکه مشارالیه درخواست عفو نکرده بنابراین مسئله‌ایکه ضرورت دارد روشن گردد عبارت از اینست که آیـا مقتضی میباشد که محاکمه اوتجدید شود یانه؟ اگرجواب مثبت است قطعاً موضوع محتاج بصدور فرمان خواهد بود وگرنه لازمست اجرای عدالت تعقیب گردد. ازطرفی آقای Parodi که واسطه فیمـابین است از اظهار عقیده خودداری میکند دراینصورت من منتظر هستم که بلادرنگ نظر خودرا اعلام دارید»

وکلای لاوال بعدازاین ملاقات بیحاصل بمنزل دخترلاوال میروند وباتفاق او راهی خانه آقای موریاك میشوند که با وزیردادگستری سوابق دوستی صمیمانه دارد.

آقای موریاك که بتازگی ازمسافرت بروکسل مراجعت نموده نامبردگان‌راميپذيرد وبراثر خواهش واصرارمراجعین نامه‌ای بدین‌شرح بآقای وزیردادگستری مرقوم میدارد:

باعرض معذرت بنابخواهش دخترلاوال ووکلای مدافع وی که یقین دارند نقض‌حکم صادره دراختیار شما است این نامه را مینویسد بدیهی است این بعهده من نیست که گزارشی تقدیم کنم چونکه خود شما قاضی وحقوقدان هستید وبهتر (مستحضرید) که چگونه باید از اجرای حکم اعدام جلوگیری نمائید.

اما من‌بطورساده میگویم که اگر بجای شما بودم بدون يك‌لحظه تردید تصمیم‌میگرفتم که دربرابر بیگانگان محاکمه لاوال بوضوح و آزادی کامل ازمجرای صحیح عدالت مورد قضاوت قرارگیرد. من شکی ندارم که دراین ساعت سخت و دشوارشما احتیاجی باندرز و نصیحت ندارید چه دراین اوقات بخوبی حواستان جمع است و از خداوند خواهانم که با الهام خویش آن دوست عزیزرا هدایت فرماید.

نامه نویسنده شهیر فرانسوی باین عبارات خاتمه می‌یابد .

خواهشمند است ازچنین جسارت عظیمی که مرتکب شده معافم نموده واحترامات عمیق مرا بپذیرید . هردونامه ژنرال دوگل و فرانسوا موریاك بوسیله پیك مخصوص برای آقای Teitgent ارسال میشود واوبلافاصله بەدوگل چنین پاسخ میدهد : «باوصول پیام ونامه شما بی‌نهایت متأسفم که پاریس را بمدت ۴۸ساعت ترك نموده‌ام تصورمینمایم که شما تا روز دوشنبه آینده (۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ درست روزیکه لاوال اعدام شده . مترجم) درمورد پیرلاوال تصمیمی اتخاذ نخواهید فرمود تا گزارش آنرا تقدیم دارم ، درعین حال براستی و درستی معتقدم که اولا اتفاقاتیکه در جریـان دادرسی لاوال بوقوع پیوست هرچند بصورت ظاهر تأسف‌آور است ولی محرك این ماجرا شخص نامبرده میباشد که با علم براینکه شایسته مجازات بوده ، کوشش نموده تا بهرطریقی که میسراست کاردادرسی خودرا بعهده تأخیرو تعویق بیندازد ، ثانیاً ادامه محاکمه غیابی متهم بر موازین پیش‌بینی شده در قانون است ، ثالثاً درحقیقت امرحکم صادره از هرجهت قابل توجیه است. رابعاً نتیجه گرفته میشود که چنین حکم محکومیتی باید اجراشود.

آقای تیت ژان اضافه نموده:

« صحیح است برغم بیگانگان که بظواهر امر حساسیت دارند بعضی از اعضاء هیئت منصفه ما مرتکب اشتباهاتی شده‌اند واین امرسبب گردیده تاآنان ازصدورحکم‌اعدام انتقاد نمایند ولی بعقیده من این واقعیت به‌تنهائی وسیله‌ای نخواهد بود که ازاجرای حکمی که جنبه محتومه دارد خودداری شود .

معذالك اگر معتقد هستید که ضرورت دارد تقصیرات لاوال تصریحاً روشن شود و مجازاتی که شایسته اوست درحقش اجرا گردد روش کارتکی ازدوطریق زیراست :

۱ ـ صدورحکم عفو بااعلام بمدارك و اسناد جرم .

۲ ـ احاله پرونده اتهامی بمحکمه عالی دیگر .

نامه آقای وزیردادگستری بژنرال دوگل بااین عبارات خاتمه مییابد:

«من تا ظهردوشنبه ۱۵اکتبر ۱۹۴۵ برای اخذ تصمیم دردفترکارتان شرفیاب خواهم شد و تصور مینمایم امکان داشته باشد که اجرای حکم اعدام تا روز سه‌شنبه بتعویق بیفتد ، خواهشمند است احترامات فائقه مرا بپذیرید» .

آقای (نود) وکیل پیرلاوال درکتاب معروف خود تحت عنوان «Les défendre tous» که درژانویه ۱۹۷۵ منتشر گردیده است ضمن نقل نامه ژنرال‌دوگل وپاسخ آقای تیت‌ژان نتیجه‌گیری کرده است‌که مسبب و عامل اجرای حکم اعدام لاوال وزیر موصوف بوده، چه نامبرده میتوانسته ژنرال دوگل را متقاعد سازدکه دستوردهد محاکمه تحت‌وزیر

ی جنگ فرانسه را بوضع آبرومندانه‌ای تجدید نماید ولی متأسفانه از انجام این امر
اع ورزیده است .

درروز دوشنبه ۱۳ ـ اکتبر ۱۹۴۵ تمام گفتگوها در اطراف حکم اعدام دورمیزند
رادوك ساعت ۲ بعدازظهر بملاقات پیرلاوال میرود ، بهنگام ورود بمحوطه زندان لاوال
مشغول صحبت با یکی ازمستحفظین میبیند که با هم راجع بمحصول سیب‌زمینی گفتگو
نند و ابداً تأثرخاطری در لاوال مشاهده نمینماید و با آرامش عظیم و آسایش کامل او
رو میشود

بارادوك نقل مینماید که ازمشاهده لباس مخصوص محکومین بحبس بااعمال شاقه که
چهار روز قبل درباره لاوال مجری داشته‌اند کاملا آشنا شده ولی پیش خود خیال میکند
ماجری مربوط بعصر دیگری است

دراین وضع لاوال قیافه معمولی بخود میگیرد وبرای بارادوك ازشخصیتی اسپانیولی
Villandrando که درقرن۱۵ درChateldon (محل مسکونی لاوال) میزیسته
مقامی کوچك بدرجات عالی رسیده و سپس راه انحطاط را پیموده است سخن بمیـان
رد وتوضیح میدهد که بهترقیات آن شخص بپایه ترقیات اومیرسیده و به نحوه سقوطش
به‌ای بوده است که اینك وی بدان دچار گردیده است .

ناگهان لاوال بفکرمیرود وبوکیلش میگوید

«میخواستم ازشما چیزی بپرسم . آیا حکم اعدام درروز یکشنبه (۱۴اکتبر ۱۹۴۵)
امیشود Je voulais vous demander quelque chose est - Ce»
«qu 'on exécute le dimanch و چون از بارادوك پاسـخ منفی میشنود
اب میدهد بنابراین قضیه بروز دوشنبه موکول میگردد

درصبح‌روزیکشنبه۱۴ـاکتبر۱۹۴۵بارادوك باین اندیشه که‌آقای Mgr. Chevrot
یش معروف در ژنرال دوگل نفوذ کـلام دارد بمعیت دختر لاوال بوی مراجعه و از او
مداد میطلبند و نامبرده بی‌دریـا قلم بدست میگیرد و نامه‌ای باین مضمون بـه مادموازل
Miribel سکرتر ژنرال‌دوگل مینویسد .

«مادموازل عزیز

من از شما خواهش میکنم که مادام شامبرن را بپذیرید وبرای ملاقات و تبادل نظر
ان با ژنرال دوگل کمال جدیت را بکاربرید .

مسلماً شما میتوانید فکر کنید که محاکمه پیرلاوال بصورت یك کمدی واقعی‌انجام
ه وباید بطورجدی تجدید گردد

اگرشما کمی ژنرال دوگل را دوست میدارید باید مانع وی شوید که ازاحقاق‌حق

اشخاص درمراجع صالحه استنکاف ورزد وبرچنین امری صحه بگذارد (مطابق قانون فرانسه استنکاف ازاحقاق حق جرم تلقی میشود . مترجم)

قبلا از اقداماتیکه برای ملاقات مادام شامبرن با ژنرال معمول میدارید تشکرمینمایم ودرصورت عدم امکان تقاضا دارم فی‌الفور شخصاً ماجری را باطلاع دوگل برسانید »

بارادوك در همان روز ۱۴ اکتبر قبل از ناهار درزندان سراغ لاوال میرود و مشاهده مینماید که وی مشغول خواندن و مرتب کردن کاغدها و مدارك خود میباشد و سه پاکت باو میدهد ومیگوید یکی برای شما ودوپاکت دیگر برای نود وژافر میباشد وهم‌اکنون میتوانید بخوانید .

اینها جز نامه خداحافظی چیزدیگری نیست و بارادوك هرسه پاکت را در جیب خود میگذارد ولی لاوال با ابراز شگفتی اظهار میدارد «آیا شما مایل بخواندن آنها نیستند؟»

سپس لحظه‌ای میزند و با صدائیکه نگریه نزدیك است تأکید میکند خوب آن را بخوانید . متن نامه ازاینقراراست : چون کافی نیست که مانع صحبت کردن من شوند لذا لازم دانسته‌اند که از نوشتن من نیز جلوگیری کنند .

اینك که درزندان مغلولم دیگرچرا برای معدوم ساختنم اینچنین عجله بکارمیبرند. بااین وجود هیچ امری مانع ملت فرانسه نخواهدشد تابحقیقت پی‌ببرد که چگونه‌خواسته‌اند مسائلی را اروی مخفی سازند .

من هیچگونه ترسی از گفتگوی در جلسه علنی نداشته و خود تقاضا کرده بودم که بطور رسمی محاکمه‌ام انجام پذیرد تاملت فرانسه بتواند ازموضوع اتهام وپاسخهایم اطلاع یابد ولی متأسفانه آنرا نپذیرفته‌اند دراینصورت آنها عالماً خواسته‌اندکه حقایق را مانند زمانیکه کشورآزاد نبوده است پنهان دارند .

من مطلقاً بیمناك نبوده و از هرگونه محافظه‌کاری روی گردانم تا آنجا که موفق شده‌ام افسانه‌ها وداستانهای زیانبخش را یکی بعدازدیگری بدورافکنم ؛

دشمنانم خواسته‌اند بادروغ مغلوبم‌سازند ومرا دراین مرحله بصورت شخصیتی‌حقه‌باز عوضی جازده‌اند تا مورد تنفر مردم قرار گیـرم ، بهمین‌جهت است که آنـان بیمناکندو میخواهند صدایم را خفه سازند .

اینان مرا بعنوان فردی موذی وحیله‌گرمعرفی کرده‌اند درحالیکه من بسادگی وبا بصیرت کامل بنام یکی ازفرزندان ملت باآنها درمبارزه وکشمکش بوده‌ام .

مخالفینم همواره مرا بملت بعنوان یك دشمن معرفی کرده‌اند درحالیکه به کسانیکه مرا میشناسند میدانند که من ازملتم دفاع نموده‌ام . من برودی بخواب ابدی فرومیروم واز این حیث وجدانم آرام است

بقیه درصفحهٔ ۷۶

سرگذشت پرماجرای تاج‌السلطنه

دختر ناصرالدین شاه بقلم خودش

-۴-

مثل اینکه دراغلب خانواده‌ها امروز یك اندازه راه ترقی برای نسوان نارسده و می‌توانند دخترها را درمدارس بگذارند آتیه آنهـا را بنور علم وکمـال روشن نماینـد می‌گویند این عیب است برای ماکه دختر ما بمدرسه برود ! !

و باردر یك همچه دوری آن بیچاره‌ها را در مغاك هلاك و بدبختی پرورش مـی‌دهند وعلت دارند از اینکه اینها باید مادر اولادها باشند و اولادهای آنها باید در تحت حمایت اینها تربیت شود . معلم عزیز من این خانواده‌ها نیست که اغلب سـاید بتمامی علم را ننگ و عدم علم را افتخار میدانند ! ! پس بی حوصلـه نشوید از ایـن جا دو بـاره شروع بسرگذشت خود می‌نمایم .

همبازیهای من در اندرون

اولالازم‌است شرحی ازصورت واخلاق طفولیت خود بشما بنویسم من خیلی باهوش و زرنگ بودم و خداوند تمام بالهای سعادت را ازحیث صورت بروی من گشاده بود ،موهای قهوه‌یی مجعد بلند مطبوعی داشتم ،سرخ وسفید با چشمهای سیاه درست ، مژه‌های بلند ،دماغی خیلی باتناسب ،و لب و دهن خیلی کوچك بادندانهای سفید که جلوه غریبی به لبهای گلگون من میداد درسرای سلطنتی که فقط اجتماع زنهای منتخب شد خیلی خوشگل بود. صورتی خوشگل‌تر ومطبوع تراز صورت من شود در واقع یك بچه قشنگ قابل پرستش بودم .

همانطور بازیها و صحبتهای من تمام شیرین وجالب ناظرین بود ویك قبول عامه‌در میان زن پدرها وتمام اهل سرای سلطنتی پیدا کرده بودم‌که تقریباً اسباب زحمت وناراحتی من شده بود زیرا که در موقعی که برای بازی از منزل خارج شده وخیلی میل داشتم بمیل خود دوندگی‌وتفریح نمایم.دقیقه‌بدقیقه دچارخانمهایی‌که عبورومرور می‌نمودندشده وآنها برای بوسیدن ونوازش چند دقیقه مرا معطل وازبازی بازمیداشتند کمکم درمواقعی‌که دچار این مسئله میخواستم شوم فرارکرده باکمال جدیت مشغول دوندگی شده خود را درآغوش دده خانم می‌انداختم و اگر برحسب اتفاق یکی از این اشخاص مراعقب کرده بالاخره می‌بوسید ازشدت غیظ آن بوسه را پاك‌کرده و با چشمهای درشت سیاه خود یك نظر پر ملامت باو می‌انداختم.

از دختران معقول ونجیب لیکن از اواسط الناس پنج شش‌نفر همبازی داشتم تمام‌این دختران سالا از من بزرگتر بودند ولی عقلا از من‌کوچکتر زیراکه اغلب در بازیها و دوختن پارچه‌ها و آوردن بعضی اشیاء غلط‌کاری کرده مرا متغیر می‌کردند ومنهم با دستهای کوچك سفید خود آنهارا کتك زده پس ازکتك باآنها مشغول بازی خود میشدم.

دراین جا شرحی ازصورت وشمایل این همبازیهای خود بطور اختصار بشما می‌نویسم و بعد شرحی از اطاق بازی خود و اسبابی‌که سبب اشتغال در طفولیت من بود.

این دخترها تمام بی‌سواد وبی‌ادب، صحبتهای آنها خیلی ساده وبازاری صورتاً یکی دوتا از آنها مطبوع یکی از آنها سفید با موهای طلائی و چشمهای آسمانی رنگ همیشه تفکر محزون خیلی بردبار و حلیم ، خیلی مودی و تفتین‌کننده واغلب این دختر عمماك مشغول آواره خوابی ونغمه سرایی بود یکی از آنها سبزه با موهای سیاه انبوه وچشمهای درشت وقدری تابدار. خیلی پرحرف وسبك ،رقاص قابلی ومضحکه عجیبی. تمام ساعات عمر مشغول اختراع حرف خنده داری یا حرکت لغوی واغلب بقدری آشوب‌کرده می‌خندید که اسباب تغیر دده جان و مورد ملامت ولعن واقع میشد سایر همبازیها همین قسمها مختلف و متفاوت بودند ولی هیچیك قابل معاشرت یك دختر خوابی بوده بلکه دوری از این قسم معاشرین ضروری بود .

اسباب بازی از هرقبیل هرقسم متعدد برای من فراهم‌بود لیکن عشق غریبی بعموریك داشتم وخیلی دوست داشتم تمام بازی من باپیانو وارگ باشد .

تمام روزها مشغول بازی و عصرهـا را حسب‌المعمول بحضور اعلیحضرت تاجدار پدر بزرگوار خود میرفتم و اغلب مورد تحسین و تمجید واقع می‌شدم وبمن نوازش می‌کردند. و همیشه بمن مرحمت می‌نمود یك پول طلایی از جیب خود بیرون می‌آورد و مکرراً می‌فرمود این دختر خوشگل است وشبیه به شاه زاده‌های فتحعلیشاهی است من بقدری از پدرم می ترسیدم کـه هروقت چشمم باو می‌افتاد بی‌اختیار گریـه می‌کردم و هر قدر بمن

نوازش می‌کرد تسلی پیدا نمی‌کردم. نه اینکه هیکل پدرم غیر مطبوع بود برعکس خیلی خوشگل وملایم بود لیکن چون من هیچ مردی را غیر از پدرم نمی‌دیدم در نظرم این شخص فوق‌العاده وقابل ترس می‌آمد وهمیشه آن پولی که ازپدرم می‌گرفتم با کمال ذوق وشعف برای دده‌جان برده وباقسام نوازشها به‌اومیدادم دده‌جان هم مرا بوسیده وعده‌می‌کرد که یك اسباب بازی جدید برای من ابتیاع نماید

حال لازم است شرحی از ترتیب حرمسرای پدرم وعادات و اخلاق آنها برای شما بنویسم البته شما در موقع مطالعه این تکه خواهید خندید زیرا که شما مرا عالم میدانید ، دکتر در علم همه چیز و با اینکه من در اینجا مجبوراً مهندسی می‌کنم سطر تعجب خواهید نگریست اما معلم من شما خوب باید دانسته باشید که شاگرد شما اطلاعاتش از اینها خیلی زیادتر است مانده دارد

جریان ملاقات و کالای ...

شاید پشیمانی موجب ناراحتی و شکنجه کسانی گردد کـه ناشناخته مرا لکه‌دار و آزرده‌خاطر ساخته‌اند ومحققاً روزی عذاب وجدانی قاتلینم را از پای خواهد افکند . من از آنها شکایت دارم نه‌تنفر زیرا تنفریکه الهام‌بخش آنان میباشد دررو‌حم جائی ندارد . من برای فامیلم کـه موجب رنج وشکنجه آنـان شده‌ام میگریم وبرای میهنم که او را دوست میدارم خوشبختی ونیل بآزادی ازدست رفته را آرزومیکنم

امیدوارم روزی وطنم باین خوشبختی وآزادی با روحیه بهتروپیشوایان‌دیگردسترسی پیدا کند من مرگ‌را بیشتر ازز نجیرهای زندان دوست‌میدارم وباآرامش درانتظار وپذیرش آن هستم زیرا یقین دارم‌که روحم باابد زنده باقی خواهد ماند **پیر لاوال**

بیان حقیقت

وزیر نظام معمارباشی :

و دیگر از عامیـان آن عصر (عصر ناصری) وزیرنظام معمارباشی دائی نایب‌السلطنه کامران میرزا بود. غالباً میگفته ازروزی‌که دندان گذاشته‌ام خطم پیش‌آمده درست مهمانی عید مولود شاه نایب‌السلطنه خود برای تنظیمات سالن‌ها گردش‌کرده دستورمیداد ازجمله دستورها بگفته میرزبزرگ تاآخرسب زیر چهل‌چراغ باشد

نایب‌السلطنه آنجه دراطاقها گردش میکرد میدید میرزابزرگ محاسب آسپرخانه با جبهٔ مؤدب در وسط تالار ایستاده حرکت نمیکند پرسید چرا اینجا ایستاده‌ای جواب داد از وزیرنظام مرا این مأموریت است نایب‌السلطنه ومجلسیان را بشدت خنده گرفت معلوم شد وزیرنظام میر بزرگ را میرزا بزرگ یافته . منشری خراسانی وی را هجا گفته.

نایب‌السلطنه امیـر کبیـر	دائی سمع زیـر یعنی چه
او خداوند تیشه وماله است	میل و اسباب میر یعنی چه
می‌ناب ازکه میخورد بخورد	بر لب آبریز یعنی چه

تهیه و تنظیم از: سید محمود رستگار دبیر دبیرستانهای یزد

خاطرات محمد حسین نواب

- ۳ -

این مطلب را همه میدانند که چون ولایت عهدی به مظفرالدین شاه رسید ظل‌السلطان بسیار ناراضی بود، بدین مناسبت شاه قاجار حکومت بعضی نواحی مهم مانند اصفهان و شیراز را به ظل‌السلطان واگذار کرد. جلال‌الدوله پسر ارشد ظل‌السلطان بود و هیجده سالگی بدستور پدر به حکومت یزد منصوب شد. در موقع ورود به یزد عده‌ای سرباز اورا همراهی میکردند. سربازان شاهزاده چون وظیفه و مستمری مستقل نداشتند ملزم بودند خود با اتحاد تدابیر لازم با توسل بوسایلی که مقدور بود درراه تأمین حوائج معاش اهتمام کنند. از این رو پس از ورود به یزد استادکاری را تصاحب کردند و همه روزه چندین از ایشان در آن مغازه به کشیدن «تخت» گیوه که پیشه بارونقی بود مشغول میشدند و تنی چندهم باطراف مراجعه میکردند و مصالح ابتدایی تخت را که عبارت از انواع پارچه مختلف بویژه مشکی بود فراهم میساختند(۱)، گاهی هم بچه‌های خود را بعنوان خادم و نوکر به خانه اشخاص میفرستادند واز این راه نیروجوهی کسب می نمودند

مقارن با اوایل حکومت جلال‌الدوله گویا ظل‌السلطان بفتوای مجتهدان اصفهان که اشهر واجل آنها مرحوم آقا نجفی بود دوسه نفر از رؤسای بهایی را کشته بود. شاهزاده هم میخواست به اقتدار پدر تأسی جسته ودست به اعمال قدرت بزند، برای این منظور مردی بنام ملارضا راکه گویا درحکمت هم بی‌اطلاع نبود همراه باشش نفر دیگر باتهام بهایی بودن دستگیر ساخت وآنها را بوضع بسیار فجیعی اعدام کرد

(۱) قبل از بازار آمدن محصول‌های گوناگون کارخانه‌های کفش، کشیدن تخت و دوختن گیوه دریزد بسیار معمول بود، اکثر مردم مخصوصا درمواقعی که بارندگی نبود گیوه می‌پوسیدند آن ایام تخت کش‌ها تخت را از بهم‌پیوستن تکه‌های پارچه «مشکی» و «جیم» تهیه میکردند و پنجه و پاشنه آن را ازچرم (خام = پوست وچرم حیوان مخصوصاً گاو و شتر) میساختند. (م - ر)

کیفیت اعدام آن‌ها بی‌سابقه و رقت‌بار بود ، توضیح آنکه شاهزاده چندسگ تربیت‌شده خارجی باخود به یزد آورده بود

سگهای درنده صورتی گرد داشتند و دندان‌های نیش آن‌ها بطور طبیعی ازدهان بیرون آمده ونمایان بود، اکثر ناآماده یا نهیب مربی خود بهرکس یا بهرحیوان حمله‌ورمیشدند واو را میدریدند درمسیر حرکت شاهزاده اگر ازقضا الاغی حامل کود دیده‌میشد امراین بود که به‌سگ‌ها اشاره‌شود تا آن را بدرند . باری هفت نفر متهمان به بابی بودن را بدستور شاهزاده بدندانهای تیز سگهای درنده سپردند و باطرزی رقت‌بار کشتند (۱) سپس اجسادآنها را درچاهی متروك افکندند ، گویا چاه مذکور بعدها زیارتگاه شده بود ، البته‌چنین شهرت داشت وهنوزهم بهمین شهرت است. مردی بود بنام اکبرسیاه که در نزد شاهزاده بسیار تقرب داشت و گفته‌میشد وی فرزند یکی ازکنیزان ظل‌السلطان و برادر ناتنی جلال‌الدوله است، اومسئولیت قاطرخانه را بعهده داشت هروقت شاهزاده قصدشکارمیکرد ازحد دورقبل ، اکبرسیاه اسباب و وسائل شکاررا فراهم میساخت ازجمله یکی از امورضروری این بود که نوکرهای خودرا درچنددروازه موجود شهر مستقر میساخت وآنان قاطردارها راکه سحرگاهان هیزم بوسیله قاطــر جهت خباز ان شهرحمل میکردند توقیف می‌نمودند و به‌بهانه نیازحضرت والا به‌قاطردر اثنای شکار، چندرأس قاطررا تصاحب می‌نمودند واگر احیاناً صاحبان قاطرپولی هم‌میداستندار آن‌ها اخذ میکردند البته امتناع ازپرداختن وجه یا ازتسلیم‌قاطر معلوم بودکه چه خطرهای احتمالــی میتوانست درد نبال داشته‌باشد ازجمله کارهای دیگر اکبرسیاه یعنی بانفوذترین شخص دردستگاه جلال‌الدوله این بودکه با طرح دسائس و نیرنگ‌هــای شگفت‌انگیز اغلب موجبات نزاع

۱ــ براون‌در کتاب یکسال درمیان ایرانیان درخصوص قتل‌بابی‌ها اشارت‌هایی‌دارد که باگفته‌های مرحوم نواب منطبق است ازجمله درصفحه ۲۰۰ کتاب مذکوربه نقل‌میرزاحسن ملقب به‌سلطان‌الشهداء و برادر بزرگ‌اوحاجی میرزاحسین ملقب به‌محبوب‌الشعراء بنابرفتوای امام‌جمعه اصفهان وهمدستی ازملاهای اصفهان وامرظل‌السلطان اشارت میکند وهمچنین در صفحه ۱۰۸ همان‌کتاب چنین مینویسد «دونفر بابی که بسال ۱۸۷۹ دراصفهان کشته شدند و بابی‌ها آن‌هارا شهدای اصفهان میدانند برحسب‌امرظل‌السلطان پسر بزرگ شاه به‌قتل‌رسیدند و نیز میرزااشرف آباده‌ای که بابی بود درسال ۱۸۸۸ میلادی برحسب‌امرظل‌السلطان مقتول گردید در تابستان ۱۸۸۹ میلادی که درنجف آبادساوه بابی‌ها را مورد اذیت‌وآزارقرارداد ند بازمسئولیت باظل‌السلطان است ودرسال ۱۸۹۰ میلادی که‌هفت‌نفرازبابی‌های بیگناه رادریزد بقتل‌رسانیدند حکم‌قتل ازطرف جلال‌الدوله پسرظل‌السلطان و نوه ناصرالدین‌شاه صادرشد»

رجوع کنید به‌کتاب‌یك سال درمیان ایرانیان ترجمه وحواشی ازذبیح‌الله منصوری- چاپ کانون معرفت صفحه ۱۰۸

واختلاف بین مردم رافراهم میکرد سپس بمصالحه اقدام می نمود ودارای آن ازدوطرف نزاع هرچه مقدور بود پول میگرفت اما گاهی اتفاق میافتاد که این گونه اخاذی ها وفتنه انگیری ها حوادث ناهنجاری درپی داشت ازحمله وقتی بین او ودو نفر برادرسید که به «میر» شهرت داشتند منازعه ای روی داد ، برادران میر پیشه سعر بافی داشتند و بنا بر رسم زمان محصول کارخود را که پارچه های دست باف بود ببازار حمل میکردند ومیفروختند، روزی اکبرسیاه بالزام از آن دوطلب پول کرد وایشان ازپرداختن پول امتناع نمودند سرانجام دو برادر با خشونت مورد دشنام و ضرب قرار گرفتند اماهنر دراین میانه این بود که مضروب ها دلیری کردند و به سراو تاختند وسخت اورا کتک زدند چون ماجرا بگوش شاهزاده رسید گفت من زنده باشم و گستاخان نوکر مرا مضروب سازند آنگاه دستورداد برادران میر را بازداشت کردند ویک دست برادر کوچک و دودست برادر ارشد را بجرم گستاخی به اکبر سیاه مقطوع ساختند ناگفته نماند که قطع کردن دست اشخاص سبب مطبوع شاهزاده بود اگر اتفاق میافتاد که کسی را به بریدن دست یـا بینی محکوم میکرد یا بینی یکی را سوراخ میکرد و همچون گاو مهارش می نمود دراین صورت میرغضب درپیش محکوم وخندتی فراس دردسال اورو انه بازار واماکن عمومی میشدند و ناظران ملزم بودند از روی ترحم وجهی بپرداخت کنند اگر ازقضا کسی ازپرداختن پول امتناع میکرد با دست قطع شده و آغشته بخون که پارچه سفیدی آنرا پوشانده بود بسراوفرود میآمد باپارچه خون آلودی که صورت شخص مهارشده را پوشانده بود بعنوان تازیانه ابتدا به سروصورت شخص خطاکار فرودمیآمد سپس موردضرب وشتم واقع میشد درواقع وجوه لازم برای میرغضب وفراشان ومأموران درمواقع ضروری باتوسل باین گونه وسایل و ارتکاب این گونه جنایات تأمین میشد ، بخاطردارم وقتی اکبرسیاه جنایتی دردناک مرتکب شدکه همه را برقت برانگیخت، ماجرا ازاین قرار بودکه درهمسایگی اومقبره ای وجود داشت که درآن یک نفر قاری سالخورده هنگام شب قرآن تلاوت میکرد، یک شب اکبرسیاه برقاری خشم گرفت و به بهانه سلب آسایش اورا آنچنان مضروب ساخت که بیچاره قاری مفلوک باسختی جان داد، صبحگاهان زن وفرزندان آن بی نوا برای تظلم به قلعه مراجعه کردند. شاهزاده عمل اکبرسیاه را موجه دانست وتحسین کرد وگفت مأمورمن ازبام تاشام برای تأمین رفاه وآسایش عمومی متحمل رنج ها وخستگی ها میگردد اوروی طبع دراثنای شب باستراحت نیازمند است بنابراین کارخلافی مرتکب نشده است که اورا مؤاخذه کنم آنگاه دستورداد دادخواهان را ازحکومتی بیرون راندند.

ناتمام

محمدحسن تسبیحی

دیداری از کتابخانه‌های پاکستان

بخش دوم ـ ۱۴

کتابخانه آقای قاضی بختیار علی‌وزیرآبادی. وزیرآباد (استان پنجاب)

به همراهی آقای پرفسور احمد حسین قریشی قلعه‌داری بدین کتابخانه راه یافتم، مالك کتابخانه، آقای قاضی بختیارعلی وزیرآبادی است وی شاعری پارسیگوی وفارسی دوستی بیناذل است شرح احوال وآثاروی درمجله وحید چاپ شده‌است درکتابخانهٔ او درحدود ۱۵۰۰ مجلد کتاب چاپی یافتم که بیشتر آنها درباره علم‌حقوق بودو بیمی ازآنهابه زبان انگلیسی.

کتابخانه خاندان‌قلعه‌داری (پدر و برادروعموی، پرفسور احمد حسن احمدقریشی قلعه‌داری قلعه‌دار، گجرات.)

همراه وهمکاره‌ی آقای پرفسور احمدحسین قریشی‌قلعه‌داری وبرادرش فضل حسین قریشی بودند

درخاندان اجدادی این دوبرادر، کتابهای خطی‌فارسی وعربی‌پنجابی درقفسه‌ها که اطاقهای تاریك ومرطوب قرار داشت چیده شده‌بود وآنقدرگردوخاك رویآنها نشسته بود که بازشناختنشان مشکل بود. درحدود سه‌هزار نسخه‌خطی که بیشترآنها درفقه‌واصول‌وصرف ونحوومسائل دینی اسلامی دراین اطاقها موجود است هیچگونه فهرست و نشانه‌یی‌از این نسخه‌ها آماده نشده است

کتابخانه سرهنگ عبدالعزیزخانه‌شماره ۱۰۵، ویسرح،راولپندی.

مالك این کتابخانه مرحوم‌سرهنگ عبدالعزیز بوده‌واکنون‌دراختیارخانم اوقراردارد.

بانگاهی بسیارساده متوجه شدم که یك‌نسخه شاهنامهٔ فردوسی خطی‌ویك نسخه‌فتوحات مکیه‌خطی دریك جعبه مخصوص قراردارد آقای سیدمحمودآزاد مؤلف‌تاریخ‌کشمیر که‌مدتی بسیاربامرحوم سرهنگ عبدالعزیز روزگارگذاشته معتقدبودکه بیش‌از ۷۰۰۰۰ مجلدکتاب چاپی وحدود ۲۰۰۰ نسخه‌خطی دراین‌کتابخانه موجود است اما سرهنگ دکتر خواجه عبدالرشید ساکن لاهور می‌گفت من‌بامرحوم سرهنگ عبدالعزیز دوست بوده‌ام و بیش از ۱۵۰۰۰ مجلدکتاب چاپی ودر حدود ۲۵۰ نسخه خطی در زمان زندگی سرهنگ عبدالعزیز ندیده‌ام

کتابخانه‌عمومی (پبلك‌لائبریری)، اقبال‌رود، راولپندی.

دراین کتابخانه درحدود ۷۰۰۰ کتاب چاپی وتقریبا ۵۰ نسخه خطی‌فارسی وعربی موجود بود

آقای عبدالمعبود مسئول کتابخانه درنظر داشت تعمیراتی را شروع کند وکتابها را از گردوخاك و رطوبت و بی‌نظمی نجات بخشد

اوراقی ازمصیبت‌نامه عطار باخط‌خوش‌را درجایی واوراقی دیگررا درجایی‌دیگر دیدم

کتابخانه خانه‌فرهنگ ایران، ۳۴ــب، ستیلائت‌تاون، راولپندی

در این کتابخانه درحدود ۴۰۰۰ کتاب چاپی درموضوعات ادبی وتاریخی ودینی فرهنگی موجود است. اکثر کتابها چاپ ایران است و۹۵ درصد آنها بزبان فارسی‌است نسخه خطی دراین کتابخانه ندیدم

کتابخانه سفارت شاهنشاهی ایران، منزل سفیرشاهنشاهی، مارگله رود، اسلام‌آباد.

دراین کتابخانه درحدود ۲۰۰۰ مجلدکتاب چاپی‌در موضوعات تاریخی وعلمی‌وادبی ولغوی وتاریخی وسیاسی وجغرافیایی موجود است. همه‌آنها توسط این‌حقیر برگه نگاری وبرحسب‌موضوع وبرروش ملویل دیویی طبقه‌بندی شده است ۵۰درصد کتابها بزبان‌فارسی و ۵۰ درصد آنها بزبانهای دیگراست نسخه خطی ندارد

کتابخانه دانشگاه‌اسلام‌آباد، اسلام‌آباد

این کتابخانه همانند دانشگاه، نوساز است. درحدود ۱۲۰۰۰ کتاب چاپی و۶۰۰ نسخه خطی دارد ودائما تعدادکتابها روبه‌افزایش است، اخیراً دانشگاه اسلام‌آباد دوکتابخانه خریداری کرده است یکی کتابخانه آقای شیخ‌الرشید پدرتاریخ پاکستان ودیگر کتابخانه سید پیرحسام‌الدین راشدی ایران شناس معروف‌پاکستانی. نوادر نسخه‌های خطی‌درکتابخانه پیرحسام‌الدین راشدی شهرت ویژه دارد وتقریبا همه آنها به کتابخانه دانشگاه اسلام‌آباد منتقل‌شده است

کتابخانه مؤسسه تحقیقات‌اسلامی، نزدیك‌ملودی‌سینما اسلام‌آباد

دراین کتابخانه درحدود ۲۵۰۰۰ کتاب چاپی وتقریبا ۱۰۰ نسخه خطی‌موجوداست آقای عبدالقدوس‌هاشمی کتابدار دانشمند این کتابخانه کوشش‌بسیارمی کند تا بهترین کتابهای چاپی را درموضوعات مختلف علوم‌اسلامی بخرد وبر گنجینه‌های کتابخانه بیفزاید. کتابها ۱۰درصد فارسی‌وبقیه به زبانهای انگلیسی واردو وپنجابی وعربی ودیگرزبانها است.

یك‌مجلدکتاب چاپی ازقانون ابن‌سینا دراین کتابخانه موجود است که در ۴۰۰ سال پیش درایتالیا بطرز مخصوص چاپ شده است. دیگر نسخی ازشرح بوستان دیدم که بخط شارح بود.

(ناتمام)

تنظیم از نصرت‌اله فتحی

خلاصهٔ فصلی از تاریخ نهصد و شصت و پنجساله سلماس

بقلم خلیل نخش پور

شادروان عبدالرزاق پیام بار، شاعر و نویسندهٔ آزاده
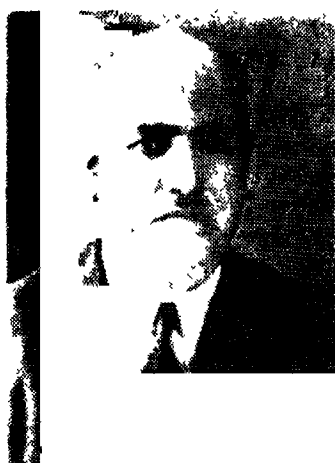
ادیب و دانشمند شادروان آقای میرزا عبدالرزاق سلماسی منسوب بیکی از خاندان اصیل و نجیب و نامی سلماس بوده ، در سال ۱۳۰۱ قمری در سلماس متولد و در سال ۱۳۲۳ شمسی در ۶۴ سالگی در شاهپور (سلماس) دارفانی را وداع گفته است .

مشارالیه تحصیلات مقدماتی واکتسابی خود را در این شهر باتمام رسانیده و قبل از انقلاب اخیر بامور بازرگانی اشتغال داشته‌وبا استامبول و ازمیر و سایر بلاد دور و نزدیک هم معاملات تجارتی داشته‌است ودردورهٔ مشروطیت ازپیشقدمان راه‌حریت بشماررفته وخدمات برجسته‌ای ازخود نشان داده است

وی در این راه مرارتها کشید و بالاخره در سال ۱۳۳۰ بهمراهی مرحوم علی‌زاده و تنی چند از آزادیخواهان به استانبول (ترکیه) مهاجرت نموده وهفت سال تمام درآنجا نیز عمرخود را بمطالعه‌کتب وجراید بسر برده ودرسال ۱۳۳۷ قمری‌متارکه جنگ بین‌الملل اول که روسهای تزاری ایران رااز قوای خودشان تخلیه نموده بودند مشارالیه بوطن خود بازگشت نمود

آن مرحوم مدتی‌درتبریز بانوشتن مقالات سودمند صفحات روزنامه‌های محل‌رازینت بخش ساخته وازاین‌رو به جامعه فرهنگ ایران خدمت وشایستگی بزرگ ابراز داشته‌است. روزنامه (تکامل) که‌بمدیریت آقای میرعلی اکبر سراج درسالهای ۱۳۳۸ قمری در تبریز انتشار میافت شاهد مقال و ستونهای آن پر از اشعار نغز و عبرت آمیز و مقالات علمی او میباشد .

آن‌مرحوم پس‌از آنکه تمام هستی و دارائی خود راد رراه مشروطیت ایران از دست

داده‌بود بعداز ورود به‌ایران روزگار چندی برای‌او سخت وفشار آورده‌و مدتی بنحو فوق امرارحیات نموده ودوسال بیشترهم درادارهٔ دارائی خوی‌مشغول انجام‌وظیفه میبود. تااینکه‌در سال ۱۳۴۱ قمری‌برابر ۱۳۰۱ شمسی سلماس وآن حوالی که در اشغال (سیمتکو) واکراد یاغی‌بود بدست قوای‌دولتی فتح‌واز لوث‌دشمن پاك‌و امنیت وآسایش برقرارگردید ،مرحوم پیام‌یار با بقیةالسیف خانواده خودبه سلماس مراجعت ودرحین تأسیس وگشایش اولین‌مدرسه پسرانه (بنام مدرسه پهلوی) بسمت ریاست فرهنگ و مدرسه منصوب و مدت ۳۲ سال امور فرهنگی مدرسه رابشکل آبرومندی اداره نمود، بعد ازآن‌مرحوم فرزند ارشدش آقای‌میرزا مسعودپیام‌یار که جوان‌برازنده ولایق‌بود بجای‌پدر منصوب ومدت ۲۰سال درپیشرفت وتوسعه فرهنگ آنجاسعی وشایستگی زیاداز خودشان داده‌وچندین دبستان وـ دبیرستان پسرانه و دخترانه‌را درشاهپور سلماس دایرونکاد انداخت

مرحوم پیام‌یار علاوه‌بر اینکه درنثر ونگارش مقالات‌دارای یدکامل‌بود ودرسرودن‌اشعار وادبیات وغزلهای دلنشین وقصاید نغز وشیرین استعداد ومهارت مخصوص داشت که فوق‌العاده جالب توجه‌واقع میشدو ماچند بیت ازآثار منظوم اورادر اینجا میآوریم .

چه شد ؟

می‌ندانم یارب آخر حال ایران راچه شد سیرمردان راچه آمد نوجوانان را چه شد
آن یلان پیل تن کونامداران را چه شد یاری اندرکس نمیبینم ، یاران را چه شد
دوستی کی‌آخر آمد ،دوستداران‌را چه‌شد

اوفتاد ایوان عدل وهرچه‌را بودش بسوخت سقف پرنقش ونگار گوهرانداودش بسوخت
آنچنان‌سوزش که‌عالم‌حمله‌ازدودش بسوخت زهرهٔسازی‌خوش‌نمیسازدمگرعودش بسوخت
کس‌ندارد دوق‌مستی می‌گساران را چه شد

بیش‌از این سبك قراری داشت حق دوستی نزد هـر کس اعتباری داشت حـق دوستی
در حقیقت یـك شعاری داشت حـق دوستی کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
حق‌شناسان راچه حال افتاد یارانرا چه‌شد

رخش همت‌سوی میدان‌کس نمیراندخموش نامهٔ عشق و وفا را کس نمیخواند خموش
این وطن دائم چنین بیکس‌نمیماند خموش حافظ اسرارالهـی کـس نمیـداند خموش
ازکه میپرسی که دور روزگاران را چه شد

ونیز چندبیت‌دیگر ازآن‌مرحوم بنام «محمود علی‌زاده»و «پیام ،«یاران وفادار» که‌در اواخر عمر خود سروده است .

فتنه آغـازیـد بامـا گـردش دوران زنـو عرصهٔ جنگ و دعا شد کشور ایران زنـو
نوجوانـی گشته‌در راه وطن قربـان زنو داغـدار حـزن وماتـم شد دل‌یاران زنـو
نام‌پاکش میـرزا محمود اشرف زاده بـود یك‌ملك بوداوکه دراین خاکدان افتاده‌بود

***

دیری است‌که ازمجمع یاران خبرم نیست جزخدمت شـان هیچ هوائی بسرم نیسـت
چون‌سوسن عـریانم و چون سـرو کهنسال آزاد و سرافرازم زان رو ثمری نیست ..

احمد گلچین معانی

توزک جهانگیری(۱)

از پادشاهان تیموری هند دو تن توزک نوشته، اوضاع واحوال دوران سلطنت و قواعد و قوانین ملکداری خویش را بقلم آورده‌اند.

نخست ظهیرالدین محمد بابر پادشاه مؤسس این سلسله است که واقعات زمان خود را بزبان ترکی جغتائی تألیف کرده و دو ترجمهٔ فارسی دارد یکی از خانخانان عبدالرحیم‌خان و دیگری از شیخ زین‌الدین خوافی. ترجمهٔ فارسی خانخانان بسال ۱۳۰۸ هجری‌قمری در بمبئی بطبع سنگی رسیده است. وشنیده‌ام که ترجمهٔ شیخ زین‌الدین خوافی‌را هم‌که ازترجمهٔ خانخانان فصیح‌تر است‌دراین‌اوقات در پاکستان چاپ می‌کنند، این‌توزک بزبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی‌وروسی هم ترجمه و طبع شده است. (۲)

دیگر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه است (۱۰۱۴-۱۰۳۷ه) که توزک خود را تا اواسط سال هفدهم سلطنت شخصاً تحریر کرده است و ازآن‌پس معتمدخان‌را که ازامرای

۱ــ توزک ــ بضم اول و واوغیرملفوظ وضم زای معجمه وکاف عربی: لفظ ترکی‌است بمعنی سامان وآرایش وبمعنی انتظام وترتیب لشکر ومجلس و دربار. «غیاث‌اللغات»

۲ ــ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجله آریانا چاپ کابل دورهٔ ۲۴ سال ۱۳۴۵ شمارهٔ ۱۱-۱۲ ص ۶۶۱-۶۷۲ مقالهٔ نگارنده تحت عنوان: با برنامه یا توزک بابری.

معتمد او بود مأمور نگارش وقایع آینده کرد تا مرتباً بنویسد و پس از اصلاح ساه داخل کتاب نماید . واو تا اوایل سال نوزدهم را نوشته به اصلاح درآورد. و پس از وی میرزا محمدهادی معتمدالخدمت تا پایان کار جهانگیر به اینکار مبادرت ورزید و دیباچه‌ای هم بر آن افزود

توزك جهانگیری بسال ۱۸۶۳ میلادی بچاپ سنگی درلکهنو نشر یافته‌است. قسمتهای از این کتاب که ذیلا نقل میشود از روی نسخهٔ خطی شمارهٔ (۵۱) آستان قدس مورخ ۱۰۴۶ هجریست . این نسخه با چاپ لکهنو اختلاف بسیار دارد ومطالبی درآن هست که درچاپ مزبور نیست. علاوه پندنامهٔ جهانگیر و مقداری از اشعار اورا هم ضمیمه دارد.

خواجه غیاث‌الدین محمد تهرانی (اعتمادالدوله) و دخترش نور جهان ملکهٔ هندوستان

« دیگر میرزا غیاث بیگ که دیوان بیوتات پدرمن بود وهزاری منصب داشت ، آنرا بجای وزیرخان به منصب دیوانی و به خطاب اعتمادالدوله و منصب هفتهزاری و نقاره وعلم سربلند نمودم ، در علم حساب بی‌بدل روزگارست ، ودرانشاء واملاء یگانهٔ عصرخود ، ودر شعر فهمی وتتبع قدما درهیچ بلاد ثانی ندارد ، کم‌دیوانیست که به‌نظر او نرسیده باشد آنچه خلاصهٔ آنست بیرون ننوشته باشد، ودرصحبت داشتن بهتر از هزار معرح یاقوتیست همیشه خندان وشکفته است ودرتاریخ‌دانی هیچ حکایتی نیست که درذکر اودرنیامده باشد درامور ملکی ورأی وتدبیر، هرفکری که بی‌مشورت او باشد ، قلم بطلان برسر او کشید باشد .

بزیر این خمیده طاق مینا	دوچشم آفرینش روشن بینا
فلك صدچشم دارد در ره او	که چشم خود کند منزلگه او
بقای او فنای تیرگیهاست	بباید روشنی با تیرگی راست
ز عدل او بوقت خواب شبگیر	کند نطع از پلنگ خفته نخجیر
جهان را تا بلندی هست و پستی	مباد این نام ، پاك از لوح هستی

واو پدر نور جهان‌بیگم است ، وپسرش آصفخان است (۱) که وکیل مطلق منست وآصفخان را به منصب پنجهزاری سربلند گردانیدم ، ونور جهان‌بیگم به منصب سی‌هزاری سرافرازست ، وسرکردهٔ چهارصد حرم منست ، ودرهیچ شهر نیست که او باغی به طرح ،

۱ ـ میرزا ابوالحسن آصفخان مشهور به‌آصفجاهی وملقب به یمین‌الدوله پدر ارجمند بانو همسر شاهجهان پادشاهست ، وی ازهرعلم بخصوص معقولات بهره داشت و بعد از جهانگیر پادشاه تا منصب هشتهزاری و هشتهزار سواردواسبه و سه‌اسبه که تاآن‌وقت هیچ‌امیری بدان مرتبه نرسیده بود ارتقاء یافت ووکیل‌السلطنهٔ شاهجهان شد . ارجمند بانو همان ممتازمحل است که دربنای زیبای تاج محل مدفونست .

ایی ومعنی اونفهمیده بودم ، ودرزمان پدرم اورا به سهرلاهور بهشیرافگن(۱) نامرد بودند، چون اوکشته سد قاصی طلبیده اورا بهعقد حود درآوردم، وهشتاد لك اشرفی ت دفیع بفرموده باشد ، واثر سیارارو دررورگارمانده ، تاأوبحانهٔ من بیامدمن بسست بالی مهراو قراردادم، وایں رردا ارمن طلبیدکه بواسطهٔ حرید حواهرمرا درکارست، یقه آن واصل اوساحتم، وتسبیح مرواریدی ارحهلدانه که هردانه بهچهلهرار روپیه ه سده بود بهاوبحشیدم ، وحالا تمام حانهٔ من ار رر و حواهر بدست اوست ، و افیون من به مهراو بهمن میرسانند ، واعتماد تمام بهاو دارم، ودولت وپادساهی من حالا در این سلسله است ، پدردیوان کل ، پسروکیل مطلق ، دحترهمرارومصاحب» . (۲)

ما پادشاهمم وسایهٔ خدا

ویر مینویسد

«دربنارس ماسنگ (۳) بتکدهیی ساحته بودکه قریب بهسیوسش لك اسرفیپنحمثقالی

ری نامش علیقلیبیگ استاحلو استکه سفرهچی ساهاسمعیل ثانی بود وپسازوی روانهٔ ستان گردید

بطوریکه ارباب تواریخ و سیر بوستهاند بورحهان بیگم علاوه بر هنرهای سیار طبع ب بیرداسته ومحفی تحلص میکرده ، این دوبیت ارومعروف است .

بصورت بدهم باسده سیرت معلوم		بندهٔ عشقم و هفتاد و دوملت معلوم
هدا هول قیامت مفکن در دل ما		هول هجران گدرا ندیموقیامت معلوم

درمآثرالامراء آمده استکه «... بور حهانبیگم با حسن سوری حوبیهای معنوی داسته ، به رسایی طبع ودرستی سلیقه وسعور تند وفکر بحا یگانهٔ رورگاربود ، پادشاه ت تا او بهحانهٔ من بیامد زینت حانه و معنی کدخدایی نفهمیده بودم ، اکثر زیور و واسباب تریین و تقطیع که معمول اهل هند است احتراعی اوست ، ..... و سکه سام بد

تکم ساه حهانگیر یافت صد ریور		بنام بور حهان پادساه بیگم رر

وطغرای مناسیر بهاین عبارت رقم مییافت . حکم علیهٔ عالیه مهد علیا بورحهانبیگم ».. . گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالك محروسهٔ پادشاهی حمیع حویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواحهسرایان منصب حانی و بی یافتند ، هیره کنیردایی دلارام مرصعهٔ بیگم بحای حاحیکوکه صدرانات سد.

د حویش و تبار تو بار و میرید		بهحسنیك تن اگر یكقبیله بار کنند....»

ارملك قمی است)		«مآثرالامراء ، ج۱ص۱۲۷-۱۳۴»

راحهماسنگ حاکم بنگاله بوده است .

خرج آن شده بود ودر آن بتخانه بتی را که پرستش میکردند کلاهی برسر آن گذاشته بودند که سه لك اشرفی(۱) پنج‌مثقالی جواهر درآن کلاه نصب بود وچهارصد بت دیگر دربرابر طلا ساخته بودند وهمه را کلاه سرخ مرصع برسر نهاده بودند که اینها مصاحبان وخدمتکاران این بت باشند واعتماد این جهنمیان این بودکه هرهندویی را که مرده باشد پیش این بت آرند آن زنده شده این بت را سجده میکند وبازجان میدهد ، من اصلا این مقدمه را باور نکرده فرمودم تا معتمدی برود واین حال را تحقیق کرده بیاید ، آخرسراسردروغ برآمد، این دروغ ایشان را بهانه ساختم وفرمودم تاآن بتکده را نغلطانند وبجای آن ازهمان سنگ مسجد عالی سازند ، چرا که درنبارس نام مسلمانی نگذشته ونیست، امامن بتوفیق الله تعالی امیدوارم که تمام نبارس را به اسلام‌آباد سازم، وازعــرش آشیانی پدر خــود (جلال‌الدین محمد اکبرشاه) پرسیدم که سبب منع نفرمودن این بتکده‌ها از چیست ؟ فرمود که بابا مــا پادشاهیم وسایهٔ خدا همچنانکه خدای تعالی همهٔ خلایق را برحمت عام فیض میرساند ما را نیز با همه لطف وشفقت و مهربانی باید داشت ، ماباجمیع خلق خدا صلح کل کرده‌ایم و هیچکس را ازملل نمی‌آزاریم ، اگرما باین اراده راغب شویم پنجدانگ ازشش‌دانگ آدم و رعیت هند کافروهندوست واینهارا غیرکشتن علاج نیست پس واگذاشتن اولیست این‌طبقه را»

آتش عشق ز خاکستر هندست بلند زن دربن‌شعله‌ستان برسرشوهرسوزد

صائب

«درباب سوختن هندوان فرمودم که هرچه درکیش مردمست اززن معنی‌هرکه‌بخواهد بزور اورا درآتش بیندازند وبسوزند وزن فرزندداررا دراصل منع سوختن نمودم هرچند او راضی باشد وباقی‌آنچه درایشان لازمست برآن عمل نمایند وهیچکس بکس جوروتعدی نکند وچون‌حق‌سبحانه وتعالی‌مرا ظل‌الله ساخت چنانکه رحمت‌الهی شامل حال‌جمیع‌موجوداتست ظل‌الله را مظهراین معنی باید بود ، قتل‌عام عالمی ممکن نیست وازششدانگ آدم هندوستان پنجدانگ هندویست وبت‌پرست وشغل زراعت وبافندگی پارچه‌های نفیس وصناعت‌دیگر باین طبقه مردم درست میشود اگرخواهیم همه را مسلمان سازیم ممکن نمگر کشته شوند، چون ایشان‌را دین وکیش برگردانیدن محالست درآخرت حق سبحانه وتعالی سزای ایشان داده بعمل خود گرفتار خواهند شد. مرا بقتل عالمی چه‌کار ؟ »

تحفه نگرفتن از حکیم وملا

« ... دیگرحکم‌کردم‌که تا زمانی‌که حضرت عــرش آشیانی پــدرم بگذرد (اکبر پادشاه) طعام صوفیانه‌که عبارت ازطعام بی‌گوشت است بکاربرند، ودرجشن‌کدخدایی نقاره ونغمه واقسام سازها درممالك محروسه منع باشد . دربن اثنا که امرفرمودم شنیدم‌که حکیم

۱ ـ لك یکصدهزار است .

علی پسرخودرا کدخدا سارد وحش کرده ازسارنده ونوازنده قلیچخان را بخانهٔ خود برده قاصی حاصر کرده صدای دف‌وبی تمام سهررا گرفته، محمدتقی را فرستادم تا به‌او بگوید که چون طبابت تو برپدرم موافق بیفتاد، ترا ارسایربندگان عم وتأسف و سرمساری ریاده بایستی ، این چه‌وقت حشن فررند است؟ محمدتقی وقتی میرسدکه حصرات غرق وجدوعیش بودند چون این کلمات را به‌حکیم میرسانند ، آن محلس برهم رده از کردهٔ خود پشیمان میشود وبرحمان این گناه بررگ، تسبیح مرواریدکه یك لك روپیه می‌اررید به‌حضور آورده تسبیح اورا قبول کردم وباراورا پیش طلبیده به‌گردن اوانداختم، ازملا وحکیم تحفه گرفتن مرا هیچ حوش نمی‌آید، ایشان همیشه چشم بردست ما دارند، تاتوان به‌این جماعت بحشش وانعام میباید نمود» .

میرزامحمود شیر بدو نیم !

« میررا محمود ار اعیـان سادات مشهد مقدس بود ، اورا بمنصب هفتهزاری سربلند گردانیـدم، او بسیار مرد مردانه است یکروزسیر کلانی ار بیشه تفنگ زده بودند بحضور آوردند ، واما هنورعرورمستی درسرداست ، و چون رحم او کاری بود دوسه روز بیش رنده نمی‌ماند . فرمودم که آیا بیك صرب تیع سر این بیفتد ؟ حضاداین محلس گفتندکه موی‌پس سرسیر بسیارگنده وصحم واقع است. معلوم نیست که سمشیر بیك صرب ببرد، یکی‌ازراجپوتان که خویشی به‌راجه مانسنگ داست وبسیارحوان مردانهٔ قوی‌هیکل بود پیش‌آمده تسلیم‌نمود که اگرامرپادساه باشد من‌این‌سیررا بیك رحم شمشیرگردن میربم ، وشمشیرحودرا طلبیده بقوت تمام برگردن شیررد ، چندمویی ازپس گردن شیر جدا سد، میررامحمود دربن اثنا پیش آمده تسلیم کرد والتماس نمودکه اگرامرپادساه باشد من هم یك سمشیر بگردن این سیر بیارمایم. گفتم بسم‌الله تاچه ببینیم ، ومیررا محمود درجثه وترکیب اندك آدمی بود ، چون سمشیربالا برد وبرگردن سیرفرودآورد ، سرسیرمجرد ارتنه جدا شد، چنانچه‌رحمت باد ارتمام مردم‌برحاست سی‌هرادروپیه باوانعام دادم وبحطاب‌**میرزامحمودشیر بدونیم** اورا سرافرارساحتم . روردیگر کمانی ارگحرات میرراشمسی پسرمیرراکوکه فرستاد، که هرچند مردم پررورآنرا بدست میگرفتند ومیحواستندکه بکشند ، چلهٔ اورا اازروی سه‌سر کمان برنتوانستند داشت میررامحمود سیربدونیم پیش‌آمد والتماس این‌کمان‌کشیدن‌کرد، چون دست برحلهٔ کمان گداشت، آنچنان‌گوش تاگوش کشیدکه نزدیك بودپشت کمان حم سود ، عریو از حاصران برحاست . این مرتبه پانصدی برمنصب اوافرودم و اورا بمنصب هرادوپانصدی سرافرارساختم وبحطاب **شیر و کمان** ممتاز گردانیدم، چون فوجدارسرحد لاهور اورا ساختم باراجهٔ کلانی بحمگ افتاد واورا شکست داد، فیل مست کلانی باوعنایت کردم وبحطاب **نهورخانی** سرافرارساختم ویکی ار پردگیان محل را باومقررداستم» .

نظر بهمین معنی است که اشرف مازندرانی گفته است:

دولت سرشار و بی‌قدری بود دریك حساب | میشود درهند گمنام آنکه شد صاحب‌خطاب

احمدآباد گجرات

«... ازبسیاری مردم که درین شهرهستند ، حرامی و دزد بسیارست ، با وجودی که قدغن کشتن دراو نموده‌ام، هرروزدویست سیصد کس ازحرامی ودرد میکشند وازگلو می آویزند پندپذیر نمی‌گردند وعادت خودرا ازدست رها نمی‌کنند ، وراه گجرات امن نمی‌گردد، و همیشه سود اگر ازراه گجرات آزارمیکشد ، و **کامی شیرازی** وقتیکه ازگجرات به آگره میرسد این رباعی میگوید

طی کـرد رهی بلطف حـق بیچون | راهی که بود خاك وی آغشته بخون
دارد به حیات تازه‌ای گویا دست | سر زنده هر آنکس که زگجرات برون(۱)

خزانهٔ اکبرشاه

«اگرچه پدرمن حضرت عرش آشیانی جلال‌الدین اکبرپادشـاه سواد نداشتند ، اما بدقایق سخن نظم و نثر نوعی میرسیدند که شخصی که احوال ایشان را نمیدانست گمان‌داشت که در هر علمی خیلی کارکرده باشند.

پدرمن بلندبالا و گندم‌گون وچشم وابروسیاه بود ، ملاحت هم داشتند وهم صباحت ، سرِاندام بودند ، سینه نهایت گشاده و در پرهٔ بینی ایشان خال سیاهی داشت ، وگوشت تن نهایت خوشنما بود، وجماعتی که درعلم قیافه مهارتی تمام داشتند میگفتند که این حال نشان اقبال عظیمست ، فی‌الواقع این کم‌اقبالی نبود که سصت‌وپنجسال کسی کوس لمن‌الملکی زده پادشاه دوساله راه هندوستان باشد بی‌شریك وغنیم .

۱ـ معتمدخان منشی‌جهانگیر پادشاه دراقبالنامهٔ‌جهانگیری مینویسد «درحیرتم که بانی این‌شهر را کدام‌لطافت‌وخوبی‌منظورافتاده که‌درچنین سرزمین بی‌فیض بد همه‌چیز، شهراساس نهاده، وبعدازو دیگران را چه‌ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین‌خاکدان گذرانیده‌اند، هوایش مسموم وزمینش کم‌آب وریگ بوم گردوغباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت‌دست محسوس نمیگردد وآبش بغایت زبون وناگوار رودخانه که متصل بشهر جاریست غیرازایام برسات پیوسته خشك میباشد ، چاهها اکثرشوروتلخ وتالابها که درسوادشهرواقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدرمؤنتی وبضاعتی دارند درخانهای خود برکه‌ها ساخته‌اند ودرایام بارندگی‌ازآب باران مملوسازند وتاسال دیگرازآن‌آب میخورند ومضرت آبی که هرگرهوا دروسرایت نکند وراه برآمد بخارنداشته باشد ظاهرست. بیرون شهر بجای سبزه وریاحین تمام صحرا زقوم‌زارست ونسیمی که ازروی زقوم ورد فیضش‌معلوم

ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم» . «چاپ کلکته ص۱۱۵»

وخزینهٔ ایشان بجایی رسیده بودکه یکروز قلیچخان را فرمود درووخزینهٔ آگره را
بوزن درآور که چه‌مقدار زرهست ؟ قلیچخان به آگــره آمد از قپانداران چهــارصدکس
چهــارصد قپان گذاشته پنجماه ســوزور زر قپان میزدند ، بعدازپنجماه پدرمن کس پیش او
فرستادکه چندمن زرهست ؟ جواب فرستادکه حالا پنجماهست که بچهارصد قپاندارهزار نفر
ایستاده‌اند ودوروشب قپان میزنند، یك خزینه بقپان درنیامده ازآنجا فرستادند که بارنجال
خودگذاشته آنچه کشیده شده باشد باربجای خود ریخته دررا قفل ومهر کرده بحضور رسد،
این خزینه یك شهراست وفیلخانه‌که اوبهمرسانیده هیچ پادشاه نداشته و نخواهد داشت ،
بحرف راست نمی‌آید، و'دوازده هزارفیل مست منکلوسی بدست‌آورده‌اند واورا علوفه‌دادند
و بیست‌هزار فیل ماده بجهت خدمت این فیلان مقررداشتند و هرشب چهارلك روپیه خورش
این فیلان بوده‌که دوازده هزارتومان عراق بوده باشد، وشکارخانهٔ ایشان هم‌کم ازفیل خانه
نبوده، ازجمله دوازده هزارآهوی یك‌چشمه مقرربودکه درسرکارایشان بوده باشد، وازنیلی
گاو وقوچ‌کوهی وکرگدن وشترمرغ وکوت دریایی هریك ازاینها دوازده‌هزار مقرربوده،
فاما من غیرازفیلان مست‌که درروزجنگ عمده است . دیگراینها را دورکرده‌ام، پاره‌یی را
بواسطهٔ تفرج نگاه داشته‌ام، غرض که اساس بزرگی را که پدرم بهمرسانیده بود امیرتیمور
که عالمگیرشده بود صدیك این خزینه وحشمت نداشت وپدرم بهفت‌پشت به‌امیرتیمورمیرسد
وقدمبارك ایشان بسیاربلند بود ودراوصاف بمردم عالم سستی نداشت» . (۱)

---

۱ ــ این قطعه که متضمن یك مثل سایراست ازاکبرپادشاه است

دوشینه بکوی می‌فروشــان	پیمانهٔ می به زر خریدم
و اکنون ز خمارسرگرانم	« زردادم و دردسر خریدم »

این رباعی نیز ازجهانگیر پادشاه است

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده	انــدوه دل وسوسه باکت خورده
مانندهٔ قطره‌های باران برمین	جاگرم نکرده‌ای که خاکت خورده

نوشته: سر آرنولد ویلسن مدیر کمپانی نفت جنوب
ترجمهٔ مهراب امیری

خلیج فارس در صحنه سیاست بین المللی

-۲-

درسال ۱۸۹۸ کنسول روسیه در صدد طرح ایجاد یك پایگاه دریائی واحداث یك بندر روسی را درخلیج فارس مورد مطالعه قرارداد درهمانسال کپ نیست « Kapnist » یکی از مقامات عالیرتبه دولت روسیه اقداماتی بمنظور تحصیل امتیاز یك رشته خط آهن از تریپولی درسوریه بکویت (که بنظرمیآید هدف غائی آنان برای رسیدن بکویت بود) بعمل آورد درمورد خصومت واختلافات سیاسی دولتهای انگلیس وروسیه درخلیج فارس که بعداز گذشت زمان هنورکاهش نیافته است مطالب زیادی ازطرف بعضی ازنویسندگان منتشر شده است (۱) ولی دراینجا بطور اختصار میتوان گفت که نتیجه یك قسمت ازاین رقابتها درخلیج فارس منجر بتوافق طرفین وانعقاد قرارداد ۱۹۰۷ درایران گردید

ناصرالدین شاه نیز مانند نادردرزمان سلطنت خود اقداماتی بطورمتفاوت بمنظور ایجاد یك ناوگان دریائی درخلیج فارس بعمل آورد اودرحدود سال ۱۸۶۵ طرحی بمنظورخرید سه یا چهارکشتی جنگی که بایستی تحت اداره نظارت افسران انگلیسی و ملوانان عرب و هندی بعنوان پلیس دریائی درآبهای ساحلی ایران بکاراشتغال ورزند تهیه نمود . ولی این طرح بعدازگذشت پانزده سال بمرحله اجرا درآمد چنین استنباط میشود که بناصرالدین شاه گفته شده بود که هرگاه سواحل ایران تحت کنترل دقیق قرارگیرد درآمد گمرکات کشور بالا خواهد رفت روی همین اصل حکومت ایران مصمم شد که هرسال یك کشتی جنگی خریداری نموده ویك ناوگان مختصردریائی درخلیج فارس ایجاد نماید .

برای انجام این طرح قرارداد ساخت دوفروند کشتی بایك شرکت آلمانی بسته شد که درنتیجه یکی ازاین دو کشتی بنام «پرسپولیس» بظرفیت ۶۰۰ تن وقدرت ۴۵۰ اسب که مجهز بچهارتوپ کروپ بود درسال ۱۸۸۵ وارد آبهای بوشهر شد و کشتی کوچکتر دوم بنام «شوش»

---

۱ ــ نگاه کنید بنوشتههای . ۱ـ کرزن ۲ـ سایکس ۳ـ چیرول ۴ ــ استوارت
۵ ــ پوپووسکی ۶ ــ وایل (نویسندهٔ)

مدت کمی بعد از کشتی اول در اختیاردولت ایران قرار گرفت ایندوفروند کشتی در آبهای ساحلی محمره (خرمشهر) مشغول کارشدند .

کشتی پرسپولیس برای انجام کارهای اداری وپرسنلی خلیج فارس و کشتی شوش در رودخانه کارون قسمت علیای اهواز جهت حمل محمولات پستی و خدمات نظامی دراختیار حکومت خوزستان بکار گرفته شده بود طرح توسعه وتکمیل ناوگان دریائی ایران پس از این مرحله اجرا درنیامد ودرهمین جا خاتمه یافت

دراین کتاب مفصلاً اشاره بفعالیت‌های وسیع وارزنده کمپانی «هندشرقی» در حوزه خلیج فارس شده است زیرا در حقیقت بیشتر تاریخ خلیج فارس با فعالیت های صادقانه کمپانی «هند شرقی» ارتباط پیدا میکند

باید دانست که ازاوائل قرن نوزدهم بعد موقعیت کمپانی درخاورزمین دچاریك گونه تحول ودگرگونیهای ویژه‌ای شده، که درنتیجه منجر بسلب قدرت از کمپانی وانتقال آن بدولت امپراطوری بریتانیا گردید

درآغازامرعملیات کمپانی «هندشرقی» صرفاً یك‌فعالیت‌های ساده وتجارتی بیش نبوده است، ولی بتدریج مسائل اقتصادی‌جای خودرا بفعالیت‌های سیاسی داد ودولت بریتانیا رسماً قائم‌مقام کمپانی «هندشرقی» درحوزه قلمرواو گردید

درسال ۱۷۸۴ [Pillsindia Bill] «پیتر ایندیابیل» بخاطر اجرای سیاست نظامی امپراطوری بریتانیا سازمانی ازطرف دولت بریتانیا ایجاد نمودکه وظیفه‌اش کنترل ونظارت درامورمالی مستعمرات انگلیس درهندوستان بود وازآن تاریخ‌بعد اداره سیاست هندوستان بطورکلی از کمپانی «هندشرقی» مجزا و بعهده فرمانروای هندوستان و وزارت مستعمرات امپراطوری بریتانیا درلندن قرار گرفت

درمرحله بعدی که تاسال ۱۸۳۳ طول کشید وبیاری بتوضیح و تشریح ندارد کمپانی «هندشرقی» ازتمام اختیارات وامتیازات تجارتی خود محروم و فقط اداره امور پرسنلی و مالی بعهده او گذاشته شد . چون طبعاً اینگونه قراردادها نمیتوانست دائمی باشد شورش و بلوای بزرگ هندوستان درسال ۱۸۵۸ موجب گردیدکه بقیه اختیارات کمپانی بطور کامل ازاومنتزع وبعهده دولت امپراطوری بریتانیا محول گردد

بموازات این اقدامات در حوزه خلیج فارس نیز اقداماتی بمنظور کاهش فعالیت‌های کمپانی «هندشرقی» صورت گرفت باین‌معنی که ازطرف حکومت بمبئی محدودیت‌هائی ازسال ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۹ درحوزه عملیات کمپانی در«مسقط» بعمل آمد واین محدودیت‌ها تا سال ۱۸۲۲ ادامه پیدا کرد وپس‌ازآن تصمیماتی اتخاذ شدکه افسران کادرسیاسی درهرمرتبه و مقامی که هستند ازفعالیت‌های اجتماعی وتجارتی منع شوند وراه تجارت برروی همه بازشود وپس‌ازآن نتیجتاً ازکلیه فعالیت‌های تجارتی کمپانی درحوزه خلیج فارس جلوگیری بعمل

آمد ودرحقیقت میتوان گفت با تحلیل شخصیت حقوقی کمپانی « هند شرقی » نفوذ و قدرت بریتانیا تنها بعنوان یك قدرت حاکم وکاملا سیاسی درخلیج فارس پذیرفته شد .

دراینجا بی‌مناسبت نیست که باختصاراز فعالیت‌های نیروی دریائی هند که تاسال۱۸۶۳ بحیات خود ادامه‌میداد ذکری بمیان آید این ناوگان جنگی‌دریائی بوسیله کمپانی«هندشرقی» بوجود آمد درآن روزهائیکه کمپانی تازه‌کار خودرا درهندوستان آغاز کرده، وتأسیسات و کارخانجاتی در «Surat» ودیگر قسمت‌های هندوستان بنیان نهاده بود اخباراً درحدود سال ۱۶۱۵ ناوگان کوچکی مرکب ازچند فروند کشتی کوچك تندرو وعده‌ای جاشووملوان در «سورات» تأسیس نمود این ناوگان کوچك دریائی صرفاً بخاطر دفع تجاوزات پرتغالی‌ها و بمنظورجلوگیری ازدستبرد دزدان دریائی بمحمولات کشتی‌های تجارتی درآبهای‌خاوری بوجود آمده بود .

درسال ۱۶۶۸ که کمپانی «هندشرقی» رسماً مستملکات و متصرفات خودرا در بمبئی بدولت پادشاهی بریتانیا واگذارنمود نیروی دریائی کوچك که درآنموقع بحدکافی نیرومند شده ، وبنام ناوگان بازرگانی وتجاری بمبئی‌معروف شده بود، درمراحل بعدی نیز توسعه وگسترش فراوان یافت وبنام نیروی دریائی هند شهرت جست و در خلال مدت دوقرن‌ونیم بحیات شکوهمند وپراقتدارخود ادامه داد مؤلف تاریخ نیروی دریائی‌هند (۱۸۶۳-۱۶۱۳) ضمن شرحی مختصر، ولی باییانی صریح وقاطع درمورد وظائف خطیرودشوار نیروی‌دریائی هند درکتاب خود مینویسد :

«وظایف‌محوله نیروی دریائی‌هند شامل مأموریت‌های بسیاردوروطولانی‌ودرعین‌حال» «بیشترکم‌اهمیت وناچیز ، ومآلاً مواظبت ازمحمولات وواردات کوچك باقصی‌نقاط گیتی» «بوده است . وقتیکه شکوه وعظمت یك خدمت‌کوچك درکشمکش‌های بزرگ آنروز اروپا» «اعجاب و تحسین جهانیان را برمیانگیخت، وموجبات سپاس ورضایت خاطر پادشاهان را» «فراهم مینمود ، شرکت درجنگهای فرساینده در درون آبهای تیره‌گون خلیج‌درآن هوای» «تیروح وکسل‌کننده‌آنهم برضد دشمنان خونخوارقسی‌القلب که هیچکس ازآن‌کشمکش‌های» «دریائی نمیتوانست‌آگاهی یابد، چه‌افتخاری ممکن بود برای بازماندگان عاملان‌اینگونه» «جنگ‌ها داشته باشد چه‌بسا این افراد انگل‌های بیماریهای گوناگونی را باخود بارمغان» «میآوردند، وازاین طریق موجبات مرگ زودرس خویش را فراهم مینمودند »

لردگرزن نیز بالحنی ستایش‌آمیزازعملیات قهرمانانه نیروی دریائی هندسخن‌بمیان میآورد ومینویسد دردورانی‌که بازرگانان احتیاج بوجود شمشیرباران ماهرومجرب داشتند نمایندگان‌کمپانی‌های انگلیسی پرچم بریتانیای‌کبیررا برفرازمحمولات و مال‌التجاره‌های خود برافراشته وبا دادن قربانیهای زیاد وشرکت درحوادث خطرناك نام بریتانیای‌کبیر را

دردنیا پرآوازه ساختند . بخصوص منطقه خلیج فارس و آبهای خاوری برای این ملوانان دلیروشجاع یك منطقه تازه‌ای بود که بتوانند مهارت وکارآئی خودرا درآنجا وآبهای‌ساحل عربی هندوستان بمعرض نمایش بگذارند

پس‌ازانحلال نیروی دریائی‌هند وظائف این ناوگان دریائی بعهده نیروی‌دریائی‌شاهی محول گردید بنابراین نیروی دریائی هند ازسالها قبل ازپیدایش نفوذ بریتانیا درخلیج‌فارس وظائف خودرا بخوبی انجام داده بود وبعدازآن بالاخره ترتیب‌یك‌همکاری مشترکی بین ناوگان دریائی شاهی ومقامات مسئول هندوستان درسال ۱۸۷۱ داده شد .

چون تشریح‌وقایع خلیج‌فارس بدون ذکر تاریخچه وعملیات عمده مساحی‌ونقشه‌برداری که درقرن‌نوزدهم توسط مهندسین ونقشه‌برداران انگلیسی ازمواضع بری وبحری‌خلیج‌فارس انجام گرفت ، ناقص بنظرمیرسد لامحاله دراینجا بذکر قسمتی ازاین اقدامات و عملیات میپردازیم

تا قبل‌ازآن تاریخ تنها نقشه‌های مشکوك وغیرقابل اعتمادی درمورد خلیج دردسترس بودکه قابل اطمینان نبودند.(۱)

ناوبان «جان‌مك‌کلور» «Jnhn Mclour» درخلال‌مدت سه‌سال باصرف‌وقت‌بسیار وکوشش فراوان این نقشه‌ها را مطالعه وتکمیل نمود (۲) ومطالب مفید و سودمندی درامر کشتیرانی وراهنمائی‌نقشه‌ها بهرسته تحریردرآورد ونتیجتاً یك‌نقشه‌جامع‌وکامل‌ازکناره‌های شمال‌خاوری خلیج ومنطقه «شط‌العرب» تهیه وتدارك نمود ولی بااینهمه تلاش‌ها بیشترقسمت کناره‌های جنوب باختری ازنظرملوانان اروپائی مجهول وناساخته باقی مانده بود.

فعالیتهای راهزنان دریائی «جواسم» عمال انگلیسی را برآن داشت که‌هرچه زودتر بااوضاع وکیفیات خطوط پیچ‌درپیچ وطولانی قسمت‌های ساحلی‌آشنائی پیدا کنند ولی‌ایجاد خطرومزاحمت دزدان دریائی که دراین موقع برتمام‌آبهای این‌منطقه تسلط پیدا کرده‌بودند مانع ازانجام عملیات نقشه‌برداری ومساحی میشد، تااینکه درسال ۱۸۲۰ بعدازآنکه قبایل «جواسم» برای سومین‌بارازانگلیسی‌ها شکست خورده وتسلیم شدند مهندسین ونقشه‌برداران انگلیسی توانستندکه قسمت‌هــای جنوب باختری خلیــج فارس را از ابتدای « راس مسندم Rusmusandam» نقشه‌برداری و مساحی کامل نمایند.

افتخارپایان این‌کارخطیردرآن آب وهوای نامساعدآنهــم با تحمل آنهمه مشقات و

۱ـ درسال ۱۷۷۲ اولین‌مساحی و نقشه‌برداری‌توسط « نیروی‌دریائی هند»زیرنظر«رابین‌سن» آغازشد ونقشه‌برداری ومساحی‌قسمت‌های ساحلی مکران درایران پایان پذیرفت« نویسنده»

۲ـ جان‌مك‌کلوردراین نقشه‌برداری ومساحی ازوجود الکساندردالریمپل»[Alexander Dalrymple] مساح ونقشه‌بردار دریائی کمپانی هندشرقی استفاده نمود . «نویسنده»

سختیهای فـراوان همیشه با نامهای Maughan Guy و «Brucks » همراه وتوأم خواهد بود

مساحی ونقشه‌برداری ساحل عربستان درسال ۱۸۲۵ پایان یافت وسپس‌عملیات‌مساحی خلیج عمان توسط «هینز» «Haines» آغازشد ودرسـال ۱۸۲۹ نیز عملیات نقشه‌برداری کناره‌های مکران تا کراچی خاتمه پذیرفت .

در آغاز عملیات مساحی ازخلیج فارس مهندسین و نقشه‌برداران زحمات و مشقات طاقت‌فرسائی را متحمل شدند زیرا استفاده از کشتی‌های کوچك ونامتناسب با آب وهوای نامساعد منطقه سبب گردیدکه برخی ازافسران وملوانان دراثر بدی آب‌وهوا ناخوش‌وعده‌ای نیز دراثر ابتلاء به‌بیماری جان خودرا ازدست بدهند .

مساحی ونقشه‌برداری ازکناره‌های جنوب خاوری عربستـان در سال ۱۸۳۳ توسط «هینز» آغاز ودرسال ۱۸۳۷ خاتمه پذیرفت

درخلال جنگهای افغانستان (۱۸۴۴ـ۱۸۳۹) مساحی و نقشه‌برداری مواضع بحری بوسیله نیروی دریائی هند تقریبا متوقف ومسکوت ماند تادرسال ۱۸۳۹ که جزیره خارگ بتصرف قوای انگلیس درآمد باردیگر آن عملیات دنبال‌شد، ویك گزارش‌کامل وجامعی‌درباره «کویت» نیز تهیه وآماده گردید

درسال ۱۸۵۷ کلیه نقشه‌های گوناگونی‌که مربوط سال‌های (۱۸۲۸ـ۱۸۲۰) خلیج فارس دردسترس بود، باردیگر مورد تجدید نظر قرارگرفت اینکار را «استیف» «Stiffe» [یعنی همان‌کسیکه این نقشه‌ها را درسال ۱۸۶۰ تکمیل نمود] باپشتکارودقت فراوان‌بانجام رسانید ونتیجتاً یك نقشه جامع ازخلیج فارس دردونسخه تهیه وآماده نمودکه طرح‌اصلی‌آن ازهرلحاظ صحیح ودرست وقابل‌اعتماد بود بموازات این اقدامات یك‌مساحی‌ونقشه‌برداری ازسواحل بحرین نیزدرهمان موقع انجام پذیرفت

بعدازانحلال نیروی دریائی هند تاسال ۱۸۷۱ نقشه‌برداری ومساحی‌تازه‌ای درمنطقه خلیج فارس صورت نگرفت درهمین‌سال حکومت بمبئی بامشورت‌کلنل «پلی»Pelly نماینده سیاسی انگلیس بیك افسرنیروی شاهی مأموریت دادکه ازآبهای بحرین وقطروخورالهاجر وبهمنشیر نقشه‌برداری ومساحی‌بعمل‌آوردکمی بعدازآن یعنی درسال ۱۸۹۰دهانه‌«شط‌العرب» وبهمنشیر بمنظورکشتیرانی درکارون ازطریق دریا مورد مساحی واندازه‌گیری قرارگرفت دراین مساحی و اندازه‌گیـری ثابت شدکه «بهمنشیر» میتواند مورد استفاده کشتی‌هـای اقیانوس‌پیما قرارگیرد. درهمین‌سال سازمانی بمنظورمطالعات جزرومد ازطرف انگلیسی‌ها دربوشهرومسقط تأسیس شد ، وتعیین درجات طول جغرافیائی درایستگاههای بوشهروجاسك نیز بوسیله تلگراف آغاز گردید .

پس از آن مدتی عملیات نقشه‌برداری متوقف شد تا در سال ۱۹۰۳ که لرد کرزن نایب‌السلطنه هند بخلیج فارس مسافرت نمود وطبق دستور وی ازهمان تاریخ تاسال ۱۹۱۴ مساحی و نقشه‌برداریهای قابل توجهی از نقاط مختلف خلیج فارس بعمل آمد

این نقشه‌های دیقیمت وارزنده که دراثر ابتکار وجدیت مهندسین انگلیسی تهیه و تنظیم شده وامروزه مورد استفاده تمام‌ملل دنیا قرار گرفته با وجود نقائصی که دارند میتوان گفت که درمقام مقایسه از نقشه‌های تمام دریاهای مشابه که زیر کنترل‌ملل اروپائی نیستند کاملتر ند یك‌طرح جالب وقابل‌توجهی که قبل‌ازقرن نوزدهم بفکر بعضی‌ها راه‌یافته بود، ایجاد یك‌خط ارتباطی مستقیم بین دریای مدیترانه وخلیج‌فارس بوسیله راه‌آهن یا کشتیرانی دررودخانه‌ها ویاهردو بطور مشترك یا بعبارت دیگر ایجاد و گسترش ارتباطات بین انگلستان وهندوستان بود

مادراینجا از توضیح جزئیات خودداری، وفقط بذکر مسائل اصلی این طرح میپردازیم(۱)

درسال ۱۸۳۵ میسیونی بریاست کلنل «چزنی» Chesney بمنظور مطالعه و بررسی کشتیرانی دررودخانه «فرات» ازانگلستان بعراق وعثمانی اعزام‌شدند و برای انجام‌این‌مقصود پارلمان انگلیس بیست‌هزار لیره و کمپانی هند شرقی بیرپنجهزار لیره دراختیار این هیئت گذاشتند بالاخره درسال ۱۸۳۶ دوفروند کشتی بخاردرقسمت علیای فرات بآب انداخته‌شدکه متأسفانه یکی‌ازآنها دراثرطوفان غرق، ودیگری درآبهای فرات ودجله وشط‌العرب و کارون بنوبت بکار گرفته شد

میسیون کلنل«چزنی» درپایان سال ۱۸۳۶ مراجعت‌نمود ومسئله ایجاد ارتباط سریع بین انگلیس وهند پیشرفتی ننمود ولی مطالعات وپژوهش‌های ارزنده کلنل‌چزنی درمورد مسیر رودخانه بزرگ‌گام مهمی درراه تحقیقات جغرافیائی بود وازآن‌بعد دریای سرخ نیز مانندگذشته تنها راه ارتباطی مهم شرق وغرب گردید و مال‌التجاره‌های سنگین و مسافران بطور کلی ازآن‌شاهراه‌آبی بمشرق میآمدند مساحی و نقشه‌برداریهای ابتکاری کلنل«چزنی» درخشکی ورودخانه‌ها تا بیست‌سال بعد نیز باحرارت وفعالیت قابل‌توجهی توسط عده‌ای از افسران نیروی دریائی هندکه بوسیله ناوگان انگلیسی مسوپوتامیا «Mesopotamia» استخدام شده بودند ازعربستان تاحدود مرزهای ایران گسترش وتوسعه پیدا نمود. یکی‌از اقدامات برجسته این‌عملیات‌مساحی‌ونقشه‌برداریهای‌ارزندهٔ«فیلیکس‌جونز» Felix Jones (۱۸۴۵-۱۸۴۳) میباشد که اطلاعات جالب و سودمندی درباره قسمت‌های ناشناخته علیای رودخانه «دجله» دراختیارما گذاشته است (۲) جهانگردان و مسافرانیکه درقرن بیستم از نواحی عربستان و خلیج فارس دیدن کرده‌اند هرکدام با انتشارمطالبی دانستنیهای تازه‌ای

۱ ـ رجوع شود بکتاب‌های (Hesney) و (Ains Worth).

۲ ـ نگاه‌کنید بکتاب « Jons J.F».

بر اطلاعات ما افزوده‌اند که دکتر «هوگارث» (Hogarth) (۱) به‌تفصیل شرح آنهارا در کتاب خود آورده است وما ازتکرار آن خودداری میکنیم ولی مساحی‌ها ونقشه‌برداریهائی که بمنظور ایجاد خطوط تلگرافی درایران صورت گرفت سبب گردید که بررسی‌های دقیق جغرافیائی‌از نقاط مرکزی وجنوبی بعمل آید ونتیجتاً یکی‌ازکاملترین وارزنده‌ترین نقشه‌های ایران در سال ۱۸۷۴ بوسیله کاپیتان «سرجان» (O . B . C . St . John) تهیه و آماده گردد .

مسئله تأسیس وایجاد یك‌سیستم بازرگانی‌دریائی با کشتی‌های بخاردریکی‌ازرودخانه‌های عراق (۲) که درسال (۳۶-۱۳۳۵) بوسیله هیئت (چزنی) مساحی ونقشه‌برداری شده بود با تأنی وکندی صورت گرفت ، اولین‌کشتی بخارسام (سهرلندن) درسال ۱۸۶۱ بوسیله مهندسین ارتش انگلیس دررودخانه «دجله» بمنظورانجام مقاصد بازرگانی بآب‌انداخته شد درهمین موقع نیز کمپانی لینچ «Lynch» با سایرشرکا وسهامداران خود شرکت واحدی بنام‌کمپانی «کشتی‌های بازرگانی فرات ودجله» تأسیس نمودکه باوجود مخالفت‌های شدید دولت عثمانی این خدمات دریائی تاهم‌اکنون نیز (سال تألیف‌کتاب . مترجم) بکار خود ادامه میدهد

رودخانه کارون یکی‌ازموضوعات مهمی بودکه درسال ۱۸۸۰ نظرانگلیسی‌هارا بخود جلب نمود اهمیت وارزش این راه‌آبی بخاطر حمل مال‌التجاره بداخله ایران برآنها معلوم گردید ازمدتها قبل نیز رودخانه کارون بعنوان یك‌آب راه تجارتی وارتباط آن با شهرهای بزرگ‌ومراکز پرمحصول‌جنوب بویژه ایجادارتباط‌وگسترش‌تجارت هندانگلیس‌ازاین‌طریق، نظرلایارد وباوبان سلبی را بخود معطوف داشته است وآنهامطالبی دراین زمینه درکتابهای خود نقل کرده‌اند. (۳)

لایارد بعلت دوستی ویکرنگی‌که با محمدتقی‌خان رئیس ایل بختیاری و سایر بخار سوشتر داشت توانست‌که نظرآنان‌را درمورد افتتاح کشتیرانی درکارون جلب نماید وگزارشی

---

۱ ـ نگاه کنید به‌کتاب «Hogarth» .

۲ ـ کمپانی هندشرقی درسال‌۱۸۳۷ یك‌فروندکشتی بخار ، ودرسال ۱۸۴۰ سه‌فروند دیگر بمنظورایجاد تأسیسات دریائی باین کار اختصاص داد ، وکلیه ساختمان‌های آهنی ووسائل سنگین دررودخانه‌ها مستقرگردید این ناوگان دریائی درسال ۱۸۴۲ کار خودرا آغازکرد ورودخانه «فرات» ازطریق بصره به«ماسکانا» بمنظورعملیات تمرینی وآزمایشی‌درنظرگرفته شد ورفت‌وآمد این‌کشتیها دراین منطقه ممنوع شد وتنها یك‌فروندکشتی ازاین‌ناوگان جهت انجام کارهای نماینده سیاسی انگلیس دربغداد دررودخانه «دجله» مستقرگردید «نویسنده».

۳ ـ رجوع شود به‌کتابهای Layard و Selby . W . B

نیز درباره مورد تسلیم مقامات انگلیسی نمود و پیشنهاد کرد که بلادرنگ بایستی از این فرصت مناسب استفاده نمود ولی اختلافات سیاسی در ایران مانع از اجرای این نقشه گردید تا اینکه سی سال بعد از آن مجدداً مسئله افتتاح کارون مورد بحث مقامات لندن و تهران گردید این مرتبه بازهم بمدت هفده سال بدون اخذ نتیجه به بحث و گفتگوهای سیاسی گذشت تا سرانجام درسال ۱۸۸۸ طی فرمانی که ازطرف شاه صادرشد کارون سفلی تحت شرایط مخصوصی بر روی کشتی‌های ملل دنیا گشوده شد (۱)

لردکرزن‌سه‌جنبه اصلی این‌کارمهم‌را ازلحاظ جغرافیائی وسیاسی‌واقتصادی به‌نحواحسن درکتاب خود شرح داده است وفهرست جامعی ازتمام نوشته‌ها وآثار نویسندگان انگلیسی درمورد رودخانه کارون واطراف آن نیز بدست داده است

تنها کمپانی‌که ازاین امتیاز سودجست، کمپانی «کشتی‌های بازرگانی فرات ودجله» بودکه‌تقریباً بیش‌ازنیم قرن‌کشتی‌های‌آن درآبهای دجله رفت‌وآمد میکردند وهرساله مبلغی بعنوان مقرری‌جهت‌کمك هزینه وتأمین احتیاجات عملیات نیزازدولت انگلیس‌دریافت‌مینمود چرا که مأمورین دولت ایران وساکنین محل اسباب دردسر ومزاحمت‌هائی را برای عمال وکارکنان این شرکت فراهم مینمودند

ازدیاد کالاهای صادراتی وبازرگانی وایجاد یك خط مطمئن‌آبی وتشکیل یك‌سرویس کامل کشتیرانی‌دراین منطقه باعث‌گردیدکه دولت انگلیس درسال‌های ۱۸۹۰ (۲) و۱۸۹۲ به‌ترتیب یك‌کنسولگری ویك دفترپست درمحمره (خرمشهر) دایرنماید

همانطوریکه‌دیدیم پیشنهادهای مختلف قبلی وطرح ایجاد ارتباط انگلیس بامستعمرات خاوری آن بوسیله خط‌آهن (۳) یاکشتی بطور کامل بمرحله اجرا درنیامد بنابراین در

---

۱ ـ قبل‌ازاعطا وصدورفرمان کشتی‌رانی درکارون عده‌ای ازمأمورین انگلیسی باکشتی بخار وکرجی دراین‌رودخانه بمطالعه وبازدید پرداختندکه‌ازآن‌جمله‌اند «چزنی» Cnesney درسال ۱۸۳۰، و«استوك کویلر» «Stockueler» درسال ۱۸۳۱ واستکورت Estcourt در سال ۱۸۳۶ و لایارد Layard وسلبی «selby» درسال ۱۸۴۲ و همچنین کاپیتان «رنی» Rennic درجنگ ایران وانگلیس با دوقایق توپداروسیصدسرباز از طریق کارون خودرا باهواز رسانیدند «نویسنده»

۲ـ درسال ۱۹۰۴ یك‌کنسول‌خانه نیز دراهواز دایرگردید درحال حاضر(۱۹۲۷) یك‌نفر کنسول دراهواز ویکنفر ویس‌کنسول درمحمره مقیم میباشد «نویسنده»

۳ـ پیشنهاد احداث راه‌آهن وادی فرات برای اولین‌بار درسال ۷ـ۱۸۵۶ بوسیله آندرس «W. P And Rdws» مطرح گردید وپس‌ازیك‌سلسله مطالعات‌عمیق‌طرح مسیر راه‌آهن هندوستان و عراق را درسال ۱۸۸۲ تهیه وتنظیم نمود و امتیازاحداث این راه‌آهن نیز ازدولت عثمانی تحصیل‌گردید ولی بعداً بعلت عدم اعتبارمالی امتیازایجاد این خط‌آهن ازطرف دولت انگلیس لغوگردید (نویسنده

اواسط سده نوزدهم لزوم برقراری یك‌خط تلگرافی از راه عراق احساس گردید. بویژه پس‌ازشورش و بلوای هندیهـا برای دولت انگلیس ثابت ومسلم شدکه اگر بخواهد براین منطقه‌فرمانروائی وتسلط داشته باشد بایستی‌یك‌خط ارتباطی باهندوستان داشته‌باشد. بالاخره حکومت انگلیس مصمم شدکه این کاررا بانجام برسـاند درآغاز قرارشد که خطی ازطریق دریای سرخ بمشرق کشیده شود ولی اجرای این طرح درسال ۱۸۶۰ باشکست مواجه گردید ودیگرهیچ کمپانی بخاطرمخارج زیاد ومشکلات فراوان حاضر بایجاد این خط تلگرافی نشد بنابراین دولت انگلیس رأساً مصمم شدکه خود باین کاراقدام نماید پس‌ازبررسی ومطالعات همه‌جانبه معلوم شدکه خلیج فارس برای این مقصود ازهرلحاظ ازدریای سرخ مناسبتراست چراکه خط تلگرافی اسلامبول به‌بصره(۱) متعلق بدولت عثمانی که باخطوط تلگرافی‌اروپا مربوط بود تا بغدادکشیده شده بود چنانچه اگرهمان خط را ازطریق «فاو» تا رأس خلیج فارس امتداد میدادند، و ازآنجا آنرا بکراچی مربوط میساختند میتوانستند از اینطریق شرق وغرب را ازلحاظ سیستم تلگرافی بهم مربوط سازند.

پس‌ازمذاکرات زیرامتیازات مورد لزوم جهت احداث این خط تلگرافی نیزازدولت ایران تحصیل گردید تاریخچه وشرح مراحل مختلف احداث خط تلگرافی اروپا به‌آسیا از طریق ایران وخلیج فارس به‌تفصیل درکتابهای دیگران آمده است، (۲) ومادراینجا بذکر خلاصه‌ای ازاقدامات انجام‌شده اکتفامیکنیم. قبل‌ازسال ۱۸۶۳ قراردادهای مختلفی بادولت ایران منعقدگردید وهمچنین درسال ۱۸۶۴ نیزامتیازات لازمه ازسلطان مسقط‌تحصیل گردید که شرح کامل آنها درمجموعه‌های مربوط به‌امتیازات وقراردادها ضبط شده است. خطوط تلگرافی‌که درسال ۱۹۲۷ زیرنظر وکنترل اداره تلگراف «هندواروپ» اداره میشد بشرح زیر بود. «بقیه‌درشمارهٔ آینده»

۱ـ این خط باکمك مهندسین انگلیسی زیرنظر «بیدولف» درسال ۱۸۵۸ احداث گردید.
(نویسنده)

۲ ـ رجوع شود به‌کتابهای ۱ ـ کرزن **Curzon** ۲ ـ سایکس **Sykes** ۳ـ گلداسمید «**Gold Smid**» ۴ـ لاردنر **Lard Ner** ۵ـ استیف **Stiffe** ۶ـ بیدلف **Biddulph** ۷ـ اسکندلر **Schindler** ۸ـ مردوچ **Murdoch** ۹ـ اسمیت **Smit** ویادداشت‌های **Possmaha** و **Mallock** و **Saldana** «نویسنده»

مصطفی‌قلی رام

سناتور ووزیر پیشین

گوشه‌ای از تاریخ

سوم شهریور ۱۳۲۰

ساعت۵ صبح‌سفرای انگلیس وروس به‌منزل‌شخص منصور نخست‌وزیر وقت‌رفته شرحی که‌نه‌آنرا میتوان یادداشت نه‌یادداشت مدت‌دار(التیماتوم) نامید بلکه اعلامیه یاخبر تجاوز حمله‌به مرزهای ایران بود به‌ایشان تسلیم نمودند .

درشرح مزبور ازدولت ایران گله‌کرده بودند از اینکه آلمانیها را به ایران‌راه داد وباوجودتذکرات دولتین خارج نکرده استوار وجود آنهادرایران که جاسوس قلمداد نمود بودند اظهار نگرانی کرده اعلام‌داشتند که برای‌تأمین منظور خود که دریادداشتهای قبل‌توضی داده‌اند وعمده‌واهم‌آن استفاده ازراه‌آهن وراههای‌شوسه‌ایران برای‌رسانیدن مهمات‌به‌کشو شوروی وخارج کردن آلمانیهاست نیروهای خودرا واردخاك ایران کرده‌اند .

طبق‌اخباری‌که ازنیروهای مرزی میرسید درهمان موقع کشتی‌های جنگی انگلیس د آبهای ساحلی ایران به‌کشتی‌های جنگی‌ساحلی ایران وبندرخرمشهر ونیروی زمینی‌به‌مر کرمانشاهان حمله‌کرده نیروهای نظامی‌دولت شوروی نیزاز مرزهای آذربایجان وخراسا وگیلان حمله وتجاوز به‌خاك ایران کرده‌اند

بعدازوصول این‌خبر به‌اعلیحضرت بلافاصله همان روز صبح‌سوم شهریور هیئت دولت کاخ‌سعدآباد احضار شدند در آنجا اعضاء دولت‌از اخبار فوق اطلاع حاصل کردند معلوم ش عده‌ای‌هم از افسران ارشد ارتش دعوت شده‌اند که جلسه مشترکی با اعضاء دولت در حضو ملوکانه تشکیل داده نظریات خودرا به‌عرض برسانند .

درپایان مذاکرات وتبادل نظری که درآن‌جلسه به‌عمل آمداعلیحضرت همایونی‌دول رامأمور نمودند که فوراً به‌دولتین ازاین طرزرفتار غیر دوستانه گله‌و شکایت‌کرده نسبت حمله وورودنیروهای دوکشور به‌خاك ایران‌اعتراض نمایندوتذکر دهندکه دولت‌ایران حاض وقادراست دفع‌هرگونه نگرانی آنهارا نموده‌تا جائی‌که به‌استقلال وتمامیت وحاکمیت ایر لطمه‌وارد نیاید نسبت به‌تأمین منظورهای دولتین کمك ومساعدت کند .

مقدار جلسه‌مزبور قرار شد هیئت‌دولت درمجلس شورایملی حاضرشده جریان امررا به استحضار نمایندگان مجلس برساند و رئیس دولت وکفیل وزارت امورخارجه طبق‌نظری که اتخاذ شده‌بود باسفرای دولتین وارد مذاکره شدند سفرا وعده دادندکه مراتب‌را با لندن و مسکو درمیان گذاشته ونتیجه را اطلاع دهند.

بااین وصف متوالیا گزارش‌های فرماندهان نیروهای جنوب غربی،غرب،شمال‌غرب، شمال‌ومشرق ایران‌مبنی برحملات نیروهای دوکشور ازهوا وزمین وتولید خسارات وتلفات میرسید وکسب دستور میکردند.

موقع‌بسیار باریك‌وبا توجه‌به حیات‌سیاسی کشور فوق‌العاده حساس ودقیق شده بود از طرفی کشور بدون‌کوچکترین عمل‌خلاف دوستی مورد حمله وهجوم‌واقع‌شده بودبا آنکه‌قصد مخاصمه نداشت‌نیروهای مرزی‌همچنین ساکنین نقاط‌مرزی وشهرهای نزدیك مرزموردحمله وبمباران واقع‌شده تلفات‌زیاد مالی‌وجانی واردمیشد جلوگیری بوسیله دفاع‌نیروهای‌نظامی منجر به‌زدو خورد و‌مخاصمه میشدوممکن‌بود منتهی به جنگ شود این اقدام به صلاح‌کشور تشخیص داده نشد.

این‌عبارت‌را که اززبان اعلیحضرت‌شنیدم‌همواره درخاطردارم‌فرمودند «باوجود آماده نبودن‌وغافلگیری اگر بازحمله‌ازیك طرف‌شده‌بود امکان‌دفاع متصور بودولی حمله وهجوم‌از نیروهای دوکشور بزرگ وهمه‌طرف ایران صورت گرفته است.»

لهذا هیچ‌دستوری ازمرکز به‌فرماندهان مرزها مبنی‌بر عملیات دفاعی‌که بالطبع نبرد صورت میگرفت وممکن بودمنتهی بجنگ شودداده نشدو مذاکرات از مجرای سیاسی برای جلوگیری عملیات جنگی نیروهای نظامی دولتین ادامه یافت

روزهای سوم‌وچهارم شهریور که مکرربه‌سفرای دولتین مراجعه میشدجواب میدادند که‌هنوز ازلندن‌ومسکو جواب نرسیده‌درعین حال‌از همه‌طرف‌اخبار حملات جنگی نیروهای دولتین وورود خسارات مالی‌وجانی وانواع مصائب میرسید.

اگر پاره‌ای عملیات‌محلی‌برای جلوگیری ازبسط‌اشغال خاك‌ایران بعضی‌ازفرماندهان مرزها بعمل آوردند روی ابتکار شخصی ووظیفه‌کلی مرزداران بود.

عصرروزچهارم‌جلسه‌هیئت دولت‌درکاخ سعدآباد درحضور اعلیحضرت تشکیل‌شد. درجلسه مزبوربعد ازعرض گزارش‌های فرماندهان نظامی‌وسایر مأمورین مبنی‌بر ادامه یافتن حملات و تجاوزات نیروهای بیگانه اعلیحضرت همایونی فرمودند: «استنباط من این‌است‌که نظر و مقصود ازاین عملیات بی‌سابقه مخالفت‌با شخص‌من است‌باین جهت‌فکر میکنم ازمرکز خارج شده‌مسافرتی نمایم‌شاید بعدبا دولت‌وارد مذاکره شوندوترتیبی برای خاتمه‌یافتن این‌عملیات بدهند وازخسارات مالی وتلفات‌جانی ارتش‌و اهالی‌کشور جلوگیری شود. ازطرف دولت

بعرض رسید که هر نظری هست مربوط به کشور و دولت ایران است در این موقع خروج اعلیحضرت از پایتخت بیشتر بر مشکلات می‌افزاید و حل موضوع سخت‌تر و پیچیده‌تر میشود ظاهراً اعتراض و شکایت دولتین متوجه دولت است باین جهت اقتضا دارد دولت کنونی مستعفی گردد و دولت جدید برای حل مشکلات مذاکرات را تعقیب نماید اعلیحضرت فرمودند در اینخصوص مطالعه وفکر بیشتر و دقیق‌تری شود.

غروب همان روز اعلیحضرت بعمارت بادگیر محل تشکیل جلسه هیئت وزیران تلفن فرمودند که نظر دولت‌را پذیرفته‌اند وزیران بدون نخست‌وزیر که مستعفی شده بود بکاخ سعدآباد بیایند بعداز حضور آنان جلسه درحضور اعلیحضرت تشکیل شد .

درجلسه مزبور اعلیحضرت فرمودند «من نظر شمارا پذیرفتم ولی لزومی ندارد تغییر زیادی دراعضاء دولت داده شود مجید آهی که وزیر دادگستری است بعنوان نخست‌وزیر جلسات هیئت‌وزیران‌را اداره کند » مجید آهی بعرض رسانید که حاکی دردولت بوده واکنون نیز هستم برای اجرای منظور اعلیحضرت مناسب است کسی که درموقع حمله وهجوم نیروهای دولتین بوده است بریاست دولت تعیین شود اعلیحضرت فرمودند «کی؟ در چنین موقع حساسی چه شخص مجرب، مطلع و بافکری داریم که بتواند عهده‌دار این مسئولیت شود » مجید آهی بعرض رسانید فروغی واجد شرایط مورد نظر مبارك هست وآماده خدمتگزاری است اعلیحضرت پذیرفتند نصراله انتظام راکه رئیس تشریفات سلطنتی بود احضار وفرمودند منزل فروغی رفته نامبرده را با خود بیاورد بعداز حضور فروغی ریاست هیئت‌دولت را بنامبرده ارجاع ومقرر فرمودند بلافاصله جلسه دولت‌را بریاست خود تشکیل داده در مجلس شورایملی حضور بهم‌رسانیده دولت خودرا معرفی کند مخصوصا مذاکرات باسفرای دولتین را تعقیب وسعی کند نیروهای نظامی دولتین تجاوزات وحملات خود را موقوف کنند

دولت فروغی نیز مذاکرات راباسفرای دولتین‌ادامه دادومکرر گوشزد کرد که باوجود حاضر بودن‌دولت برای انجام خواسته‌های دولتین دیگر دلیلی بر تعرض نیروهای نظامی‌وجود ندارد جواب سفرا همان بود که قبلا گفته بودند که منتظر وصول جواب از لندن ومسکو هستند باین وضع همه روزه ومتواليا ازاطراف گزارش تهاجم‌وپیشروی نیروهای‌دولتین درخاك ایران وتولید خسارات ومزاحمات میرسید. روز پنجم شهریور برحسب امر اعلیحضرت مقرر شد شورای‌عالی مرکب از اعضاء دولت و افسران ارشد در باشگاه افسران تشکیل شود . جریان مراجعات گزارشها کسب دستورهای فرماندهان نظامی، عملیات وپیشرفت ارتشهای بیگانه درخاك ایران موردبررسی و اظهار نظر قرار گیرد هر نظر وتصمیمی که شورا به صلاح کشور میداند بعرض اعلیحضرت برسانند

اعضاء کشوری شورا باتوجه به گزارشهای فرماندهان بواسطه عدم‌احاطه بامور نظامی

واینکه آیاممکن است از پیشرفت نیروهای بیگانه و بسط و توسعه اشغال خاک ایران جلوگیری نمود یا خیر نتوانستند اظهارنظر کنند قرارشد از نظر فنی و نظامی ستاد ارتش اخبار واصله را از مرزداران وفرماندهان راجع به موقعیت و کمیت و کیفیت نیروهای خودی و بیگانه با نتیجه مطالعات ونظریات خود برای کسب تکلیف به عرض اعلیحضرت برسانند در عین حال دولت مذاکرات سیاسی خودرا تعقیب کند تامعلوم و روشن شود در حقیقت ومعنی به ظاهر و بهانه دولتین از ایران چه می‌خواهند وباچه شرایطی حاضر به ترک تجاوز هستند آنروز در باشگاه افسران وضع غیر عادی بود آمدورفت افسران سبب انتشار خبر تشکیل شورای‌عالی و اخبار غیر مساعد واصل از مرزها وفرماندهان نظامی و پیشرفت نیروها به‌داخل خاک ایران واستشمام تصمیم نهائی بر عدم مقاومت‌ودفاع درمقابل مهاجمین مقدمه خروج عده‌ای را ازمرکز فراهم نمود همان روز عده‌ای از تهران خارج شدند روز بعد خارج‌شدن ازپایتخت فوق‌العاده زیادشد زیرا انتشار یافت اعلیحضرت از تهران به اصفهان عزیمت می‌فرمایند همچنین شهرت یافت که نیروهای شوروی عنقریب واردتهران می‌شوند این‌خبر بیشتر تولید تزلزل و نگرانی کرد بخصوص که متوالیا می‌شنیدند عده زیادی ازافسران لشکری وپایوران کشوری مشاغل‌خودرا رهاکرده با هروسیله‌ای به‌دست می‌آورند خواه دولتی خواه شخصی ازپایتخت خارج‌میشوند. وسیله نقلیه نایاب شده‌بود بنزین کم و باشکال بدست می‌آمدبازار سیاه‌پیداکرده بودکسانی که ازمرکز می‌خواستند خارج شوند اگر بنزین به‌دست می‌آوردند به‌چندین برابر قیمت می‌خریدندمشکل دیگری که‌پدیدآمد کمیابی نان بودسیلو بیش از۳روزذخیره نداشت بایدگندم ازخراسان‌وغرب می‌رسید که درقزوین وسمنان جلوآن گرفته شده‌بوداین‌پیش آمدها داشت مقدمه گسیخته‌شدن شیرازه انتظامات رافراهم می‌کرد روزهای بعد نیز دولت گرفتار مشکلات ومصائب بوددرعین حال مذاکرات متوالیا باسفرای دولتین ادامه می‌یافت حتی موقعی‌که انتشار یافت عنقریب نیروهای‌شوروی که به‌قزوین رسیده‌بودند واردتهران می‌شوند واول اعضاء دولت‌را دستگیر واعدام خواهندکرد هیچیك ازاین اخبار تأثیری‌درکار دولت وانجام وظیفه اعضاء دولت‌نکرد خوشبختانه خدای‌ایران خواسته است‌که هروقت مصائب ووخامت اوضاع در این‌کشورپیش می‌آید برمقاومت‌واز خودگذشتگی افرادخدمت گذارافزوده‌می‌شود به‌همین جهت‌پیش‌آمدهای ناگوار واخبارسوء وسایر مشکلات نه تنها سبب‌بیم وهراس‌دردل هیچیك ازاعضاء هیئت‌دولت نگردید بیشترتوجه شدکه‌اول‌وقت وزودتر ازهمیشه ابتداسرکار خودحاضرشوند بعدهمه‌روز درعمارت بادگیرکه درآنموقع محل‌تشکیل جلسات هیئت دولت بودحاضر شده‌قبل ازظهرو بعدازظهر جلسه هیئت‌دولت راتشکیل دهند.

طول کشیدن وصول‌جواب ازلندن‌ومسکو وادامه تجاوزات وپیشروی نیروهای‌بیگانه مجددا اعلیحضرت رابه‌آنچه قبلا فکر فرموده بودند متوجه‌کردکه منظور مخالفت بامعظم‌له

استدعا کرده فرمودند عده‌ای از اعضاء خاندان سلطنتی بسمت اصفهان حرکت کنند بعدهم خ
اعلیحضرت عزیمت فرمایند

روز پنجم شهریور خاندان سلطنتی بسمت اصفهان حرکت کردند چون سفرای دولت
همانروز خبر دادند که جواب از لندن ومسکو رسیده وعصر برای ملاقات نخست‌وزیر وزر
امورخارجه باجواب واصله می‌آیند نخست‌وزیر فوری مراتب را به عرض شاهنشاه رسا
واستدعا کرد که حرکت نفرمایند تا مذاکره ومطالعه یادداشتهائی که از لندن ومسکو رس
هیئت دولت شرفیاب شود ومراتب را به عرض برسانند طرف عصر سفرا درعمارت باد
حاضر شده دراطاق دیگر غیر ازمحل تشکیل جلسه دولت جوابهای رسیده را سفرای دولتین به آ
نخست‌وزیر ووزیر خارجه تسلیم نمودند مذاکرات جلسه‌ نبود بین نخست‌وزیر ووزیر ام
خارجه باسفرای دولتین قدری طول کشید پس از رفتن آنها نخست‌وزیر ووزیر امورخار-
جلسه دولت حاضر شدند مجید آهی متن روسی یادداشت دولت شوروی رامبنی بر تقاضاهای دو
ترجمه کردند وایجانب که عهده‌دار منشی گری هیئت دولت بودم ترجمه آنرا نوشته حاضر
تا به عرض شاهنشاه برسد چون اصولا باآنچه دریادداشتهای قبل خواسته بودند تفاوت
نداشت بااصل حکومت ودولت ورژیم مشروطه شاهنشاهی مخالفتی استنباط نگردید نخست
تلفنی از اعلیحضرت استدعا کرد حرکت نفرمائید تاهیئت دولت شرفیاب شده یادداشت د
را به عرض برسانند .

هواداشت تاریک میشد که هیئت دولت بدرکاخ سعدآباد رسید مشاهده شد که اعلی
از طول مذاکرات و مباحثات خسته شده عازم حرکت هستند استدعا کردند به کاخ مر
کرده ازجریان امر استحضار حاصل فرمایند پس از مراجعت بمحل جلسه دولت اعلی
فرمودند «نظر به تقاضا واصرار شما برگشتم» نخست‌وزیر بعرض رسانید که چون اعلی
موقع تصمیم حرکت بسمت اصفهان نظامیان پادگان مرکز مرخص شده وساکنین
بقاء وامنیت را بسته بوجود آن شاهنشاه میدانند درچنین موقعی که بیم ورود نیروهای
میرود تشویش واضطراب فوق‌العاده پیدا میشود وممکن است شیرازه نظم و انضباط
شود ازاین جهت انتشار خبر انصراف شاهنشاه ازخروج پایتخت خاطر عموم ساکنین
را آسوده و راحت خواهد کرد

پس از آنکه ترجمه متن روسی جواب رسیده ازمسکو را منشی دولت قرائت کرد واع
ملاحظه فرمودند تقاضاها درهمان زمینه یادداشتهای قبلی است قبول فرمودند که بما
اطمینان بیشتر مردم به بقای نظم وامنیت دستور برقراری حکومت نظامی وجمع آوری نظ
مرخص شده بودند صادر فرمودند ودر نتیجه آرامش درپایتخت جای نگرانیها وتشویش
...قرار شد تقاضاهای دولتین طبق آنچه از لندن ومسکو رسیده وسفرا تسلیم کرده ا

مجلس شورای ملی طرح و پس از تصویب ضمیمه قرارداد قرار گیرد با این وصف که قرار نبود دیگر نیروهای دولتین مزاحماتی ایجاد کنند و نیروی بیگانه وارد پایتخت شود باز هم از اطراف کشور اخبار مزاحمات و دخالتهای نیروهای دولتین در بعضی از موارد داخلی کشور می‌رسید. اعلیحضرت دستور فرمودند نمایندگان مجلس شورای ملی بکاخ سلطنتی دعوت شوند تا استحضار از مجموع اخبار و حوادث تصمیم لازم اتخاذ گردد ولی این جلسه تشکیل نگردید زیرا شب قبل خبر رسید که نیروی نظامی شوروی از قزوین به سمت تهران حرکت کرده باوجود آنکه قرار بوده نیروی نظامی بیگانه وارد پایتخت شود تا اواسط راه قزوین بطهران پیشروی کرده عنقریب وارد تهران خواهند شد

شاهنشاه سحر همان شب نخست وزیر را بکاخ سلطنتی احضار و فرمودند «من نمی‌توانم تحمل کنم که باوجود من نیروی بیگانه وارد پایتخت شود لذا خود را از سلطنت مستعفی کرده سلطنت شاهنشاهی ایران را به ولیعهد خود تفویض می‌کنم» در همان جلسه دستخط واگذاری سلطنت به ولیعهد (محمدرضا پهلوی شاهنشاه آریامهر کنونی) امضاء شد و به سمت اصفهان حرکت فرمودند صبح که برای تشکیل جلسه هیئت دولت و تبادل نظر برای تهیه گزارشی که قرار بود عصر همان روز به استحضار نمایندگان مجلس شورای ملی برسد بمنزل فروغی رفتم از حرکت شاهنشاه وورود نیروهای شوروی به تهران مطلع شدم روز سه شنبه ۲۵ شهریور فروغی نخست وزیر استعفانامه اعلیحضرت رضاشاه و اعلام سلطنت والاحضرت ولیعهد را در مجلس شورای ملی قرائت و قرار شد مراسم سوگند اعلیحضرت محمدرضاشاه روز بعد در مجلس شورای ملی انجام گیرد

روز چهارشنبه ۲۶ شهریور هیئت دولت در سرسرای مجلس انتظار ورود موکب همایونی را داشت در آن روز نیروی شوروی در پایتخت بود فقط گارد شاهنشاهی اعلیحضرت را از کاخ سلطنتی تا مجلس شورای ملی بدرقه میکرد. اعمال خلاف انتظار نیروهای بیگانه در عرض مدت ۲۲ روز گذشته هنوز خاطرها را نگران داشت در حال انتظار دلهامی‌تپید تا غریو شادی زنده باد و کف زدن ملت که در خیابانهای مسیر اعلیحضرت از کاخ سلطنتی تا مجلس شورای ملی جمع بودند بگوش رسید وشادی وشعف و نور امید در قلب‌ها جای تشویش واضطراب را گرفت کالسکه سلطنتی پهلوی سرسرای مجلس توقف کرد اعلیحضرت از مقابل صف اعضاء دولت عبور کرده وارد جلسه مجلس شورای ملی شدند و قسم‌نامه را قرائت و امضاء فرمودند.

مذاکره و بحث بین نخست وزیر ودولتین برای خاتمه یافتن قطعی غائله ونحوه ارتباط بادولتین ادامه داشت تا بدست مرد دانشمند متفکر وارد بسیاست زمان که منتهای علاقه را بشاهنشاه ومیهن خود داشت بصورت اتحاد تنظیم گردید.

فروغی نخست وزیر طرح پیمان اتحاد را بین ایران و کشورهای انگلستان وشوروی تهیه ودر جلسه یکشنبه ۳۰ آذر ۱۳۲۰ بمجلس شورای ملی تقدیم کرد. در جلسه روز دوشنبه ۶ بهمن ۱۳۲۰

بعنوان لایحه‌پیمان اتحاد بین دولت ایران و دولتین انگلستان و شوروی به تصویب مجلس شورایملی رسید

خلاصه وقایع ازسوم تا ۲۵ شهریور و بعد از آن بطور مختصر واجمال تا ۶ بهمن ۱۳۲۰ در اینجا خاتمه می‌یابد. چون در اطراف این حادثه بعضی بدو نکته توجه کرده سئوالی را مطرح کرده بودند بی مناسبت نیست شکاف مزبور یا سئوالات مقدر جواب و توضیحی داده شود

اول موضوعی که موجب پرسش عده‌ئی قرار گرفته بود مرخصی پادگان مرکز بود مجید آهی وزیر دادگستری که در اینخصوص طرف مشورت نخست وزیر بود اظهار داشت خبر عزیمت اعلیحضرت باصفهان وورود نیروی شوروی به‌پایتخت واطلاع پادگان مرکز مبنی بر نداشتن هیچگونه وظیفه مدافعه ومعارضه بنظر وزارت جنگ رسید که مصلحت نیست این نیروی مجهز با نداشتن وظیفه نظامی درسربازخانه‌ها بمانند تا نیروی بیگانه وارد شود این بود که قبل از حرکت اعلیحضرت وزارت جنگ نیروی پادگان مرکز را مرخص کرد با این دلیل وفرض که احتمال هرگونه پیش‌آمد سوء از بین برود. ولی این اقدام باعث عدم رضایت و تغیر اعلیحضرت گردید وبعد از انصراف عزیمت باصفهان ببهمان زوردستور جمع‌آوری افراد مرخص‌شده‌را صادرفرمودند وفوری بموقع‌اجرا گذاشته شد انضباط نیروی ایران تحت فرماندهی شاهنشاه و فرمانده کل خود بحدی محکم بود که بی‌درنگ جان‌درکف سرخدمت حاضر شدند. نکته‌دومی که‌جلب توجه وپرسش قرار گرفته بود آنستکه چه‌علتی باعث‌تأخیر جواب یادداشتهای دولتین قبل‌ازسوم شهریور بوده‌زیرا همه‌میدانستندکه جنگ جهانی بمنتهادرجه شدت خود رسیده نیروی آلمان تااستالین گراد پیش‌رفته رسانیدن مهمات ازامریکا بشوروی منتهای ضرورت‌را برای‌متفقین داشته وتنهاراه رسانیدن‌آن ازخلیج‌فارس وسرزمین ایران بشوروی بوده‌درآن موقع‌فتح وشکست برای‌کشورهای وارددرجنگ جنبه‌حیاتی داشته ومشهود شده‌بودکه برای موفقیت خودپشت‌پا بتمام‌رسوم معمول‌میزنند. درچنین موقعی‌کشور ایران‌ازهمه‌طرف محصور ومرزهای‌کشورهای انگلیس‌وشوروی ویامستعمرات و نقاط تحت تسلط آنها قرار داشته‌جز مختصری درشمال غرب باکشور ترکیه‌ازهیچ طرف‌باسایر نقاط‌جهان ارتباط نداشته بنابراین طبعاً‌این‌سئوال پیش‌می‌آیدکه آیابهتر بود بعد ازوصول یادداشت‌های اولیه باتقاضای دولتین موافقت میشدمعدودی افراد آلمانی‌که برای‌کارهای فنی استخدام شده‌بودند روانه‌کشورشان میشدند ومتفقین ازراه‌آهن برای‌رسانیدن مهمات شوروی استفاده میکردند ؟ در اینصورت موضوع جنبه مساعدت دولت‌ایران‌را پیدامیکرد. آیادرچنین موقعی‌باوضع جغرافیائی ایران طول‌دادن مذاکره ومباحثه‌دور از مصلحت نبود؟ این موضوع مطلبی نیست‌که باگذشت زمان حالا بنظر آمده‌باشد درهمان‌موقع بعضی ازصاحب‌نظران عقیده‌داشتند که‌باموقعیت جغرافیائی

بقیه درصفحهٔ ۱۰۹

علی‌مشهری ـ لندن
نوروز ۲۵۳۵

اسناد تاریخی

جناب آقای سیف‌الله وحیدنیا ـ مدیر مجلهٔ گرامی وحید

چون مدتی‌است مندرجات مجله‌را بیشتر به اسناد، خاطرات ومطالب جالب تاریخی تخصیص‌داده‌اید ازاینرو سند تاریخی زیرراکه تاکنون انتشارنیافته وبسیار تازگی‌دارد واز میان اوراق واسناد دولتی انگلستان بدست آورده‌ام برای‌درج در مجله وحید تقدیم می‌دارم امیدوارم مورد پسند خوانندگـان گرامی قـرار گیرد اهمیت این سندکه نمودار اوضاع اجتماعی تأسف‌آور زمان خودش می‌باشد بامقایسه باپیشرفتهای اجتماعی‌وسیاسی عظیمی‌که‌در سالهای اخیر نصیب کشورماگردیده است بی‌اندازه جالب‌توجه می‌باشد

واماسند ، نامه‌ایست‌که دولت انگلیس در تاریخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۶ هجری قمری مطـابق با ۵ ژانـویه ۱۸۵۰ میلادی به جناب امیر نظـام (امیر کبیـر) صدر اعظم وقت نوشتـه است .

پیش‌ازذکر متن سند ازفرصت استفاده نموده مطلبی راکه مدتهاست می‌خواهم عرضه بدارم دراین‌جا یادآور می‌شوم اغلب مؤلفین و نویسندگان ایرانی‌که بازحمت زیادی‌مطالب تاریخی‌را تهیه ودرنوشته‌های خودشان می‌کنند تاریخ وقوع وقایع‌را تااوایل سلطنت سلسلهٔ پهلوی به‌سال وماه هجری قمری مرقـوم می‌دارند این روش نه تنها خوانندگان راگمراه می‌کند بلکه‌عملا چون‌درهر ۳۶سال‌سنه قمری یکسال باشمسی تفاوت پیدامی‌کند وبیردراثر عدم‌تطبیق‌های قمری بافصول چهارگانه شمسی طبعاً به‌صحت‌تاریخ خدشه‌وارد می‌شود مثلا در هر۱۵ یا۱۸ سال‌مراسم جشن یاسوگواری واقعه‌ای‌که در تابستان سالهای پیش‌رخ داده در زمستان سالهای بعدی برقرار می‌شود تصور می‌کنم هرگاه در اینگونه موارد دتاریخ وقوع هرگونه اتفاقات تاریخی راباتقویم شمسی هجری یامیلادی تطبیق نمایند خدمت بزرگی به عالم‌تاریخ خواهد شد .

اینك اصل سند

۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۶ قمری هجری

۵ ژانویه ۱۸۵۰ میلادی

نامهٔ سفیر انگلیس بجناب امیر نظام

وجناب نصاب وجلالتمآبا یك حرکت خیلی سبعی متصل به خانهٔ دوستدار واقع شده است که میباید به آن عالیجناب اطلاع بدهد وارایموافقه میبایست بهشما ثابتشود که چقدر لازماست که فرمایی‌را که به خواهش دولتین انگلیس و روس اعلیحضرت شاه مرحوم (مقصود محمدشاه است) صادر کردند ازبرای مسوخ کردن شکنجه که جنابوزیر مختاردولت روس و دوستدار دراین‌روزها ازدولت ایران خواهش کردیم که تجدیدنمایند

یکنفر آشپز ستاً فقیرقیمت دوسه‌قران گوشت ازیکی ازسربازها که گوشت میفروشد قرض‌کرده بود (توضیح درآن‌زمان چون‌سربازان ازدولت حقوق مرتبی نمی گرفتند فقط به لباس مندرس سربازی که وسیلهٔ گوش بری‌وتجاوز بود قناعت می‌کردند لذااغلب کاسبی‌ها از قبیل بقالی‌یاقصابی‌های سرپائی بدست سربازان افتاده بود) دیروزآن سربازآمده بودکه طلب خودرا بگیرد ونزاع دراین‌میانه واقع‌شدوسرباز ازبده‌کارخیلی اذیت وآزاردیدآشکاراستکه سوررا فروس لایق سیاست وجریمهٔ سنگین بوداماازاین قبیل که بهسراو واردشد حکم شد که‌چوب بخورد وگوش اوبریده شود بیست‌تومان جریمه بدهد چنین‌جریمه ازبرای‌شخص بمرتبهٔ اومثل آنستکه بیست‌هزارتومان جریمه شده باشد آن دوفقره سیاستی که اول ذکر شده‌بود یعنی‌خوردن چوب‌وبریدن گوش بعمل‌آمده بودولی‌میرغضب‌ها شروع به‌گرفتن‌جریمه بشکنجه پرداختند آن‌شخص بدبخت را بردهاند ازاین‌کوچه به‌آن‌کوچه ودرسر هرمعبر و رهگذر چوب‌میزدند تابه‌کوچهٔکه محل سفارتخانه است آوردند و همچو مینمایدکه این کوچه رااختیار کردندکه صولت خودرا بنمایاند بقدر چندقدمی از درخانهٔ خود دوستدار این مردرا مکرر بچوب بسته وانواع دیگر که ازرحم آوردن به همسایه‌های ساکنین وجه جریمه‌را بحیطهٔ وصول برسانند چندین مرتبه‌ازاین مردذلیل خون‌جاری ودرزیر لطمهٔ چهار میرغضب که حالت مستی آنهارا بری ازرحم‌کرده بود چندین مرتبه غش‌کرد هرمرتبه تأمل می‌کردندکه بهوش‌بیاید باربیهوش میساختند واحدی را نمیگذاشتند نزدیك اوبرود مگر اشخاصیکه پول دردست داشته ازهرطرف زنهای پیروبچه‌های صغیر دینار بهدینار می‌آوردند که‌جریمه را ادانمایند وبرعایای انگلیس واشخاصیکه زیر محافظت انگلیس هستند (مقصود تحت‌الحمایه است) لازمشدکه‌آنهاهم تنخواهی بدهندتاکه این‌حرکت شنیع‌را ازدرخانه‌خود وازگوش‌خود این بالفسوربالث را دورکنند بردوستدارهم اگر درخدمت‌آنجناب بودم‌لازم میشدکه خودرا شریك نمایم یا باادای تمامت وجه جریمه یا دخالت شخصی آن مظلوم‌را از

حنگ آن‌میرعصب‌ها مستحلص‌نمایم پروتست می‌نماید که چنین واقعات نردیك سفارت‌خانهٔ انگلیس واقع‌سود این‌یك حلاف ادبی‌است کیست بهدولت انگلیس که یقین‌دارم آن‌جناب قبول بحواهدکرد وحاطرحمع‌است که اولیای‌دولت‌تنبیه‌سایسته به‌آن‌میرعصبها‌جاری‌حواهندکرد که این‌حسارت‌راکرده‌اند یقین‌دارد که این‌نقل‌مذکوره‌هم مکروطمع اعلیحضرت شهریاری‌واقع سده‌است وقتی که سمع مبارك برسدمکروه حواهند سمرد درانگلستان همچو می‌داسد که در ایران‌آن قواعد پیشینیان مسوح سده‌است دلیلی بهتراراین نیست که ازبرای دولت ایران که بارضامندی حاطرحودرا ازاین‌قواعدعزیمت‌حودراظاهرسازند یعنی‌ازدولتهای دیگر بحواهند که‌طریق انصاف وعدالت رامرعی بدارند وآن این‌است که تکلیفی که وزیرمختار دولت‌روس ودوستدار به‌اولیای دولت‌ایران کرده اسرار برای تحدیدکردن فرمان‌ساه‌مرحوم قبول نموده واجرا نمایند آنجناب حاطرحمع باسند که‌برحلاف‌آن حیالاتی که داستهاند سایع کردن و سیوع دادن فرمان ساه‌سابق‌هم باعث‌کسب نام وهم منفعت حواهد بود اگر این جا در دربار اعلیحضرت‌همایونی آن‌کارکنان زیردست چنین‌عملهای سنیع‌نمایند می‌توانند تصور نمایند در جاهای دوردست چه‌کارها می‌کنند وهم اظهار می‌نمایند که سق‌وگوش بریدن ودست‌وپا قطع کردن سیاست پیشینیان است وهم بی‌مصرف اما دریقین‌کردن وقوع سیاست به مقصری حلاف کمتر می‌سود برحلاف وقتی‌که سیاست زیاده ازتقصیر است‌دل همه‌بر‌آن مقصرمی‌سورد وهمه زاجری می‌کند مثل اینکه حال‌واقع‌سده‌است

(بقیه) گوشه‌ای از تاریخ

ایران بحث دراطراف تقاضای دولتین‌طولانی سود دولت‌هم بااین‌نظر مخالفتی نداست‌معهذا مقامات وارد بمذاکره ومباحثه باسفرای دولتین بعرض اعلیحضرت رسانیدند که یادداشتها تقاضای دولتین است که مدتی برای قبول وانجام آن تعیین نکرده‌اند شاید بتوان بصورتی توافق‌کرد که بحفظ‌حیثیت وشئون دولت بردیکتر باشد اعلیحضرت هم‌پذیرفتند زیراباوجود روابطیکه‌ظاهرا دوستانه می‌نمود وبودن هیچ‌دلیلی برحلاف‌آن تصورچنین عملی‌نمیکردند

آیا منظور اغفال، بهانه‌جوئی، حمله وهجوم وتسلط بسرزمین ایران بوده یااستباهی رخ‌داده که منجر بورق حوردن تاریخ سده‌است؟ آنچه میتوان ازپیش‌آمد فوق نتیجه‌گرفت و بیشتر امیدبه مشیت‌الهی درحفظ‌کشور ساهنشاهی ایران تقویت میشود آنستکه حدای بزرگ حواست‌که زحمات، کوششها وفداکاری‌اعلیحضرت رضاشاه‌کبیرمردبزرگ تاریخ که‌درعرض بیست‌سال زمامداری حودموفق شده‌بود زبونی، بدبختی، باامنی، فقروپریشانی را محوکرده سالوده محکمی برای آینده‌کشور بریزد ازبین برود وفرزند ارجمند دانشمند ملت‌دوست‌آن ساهنشاه بافداکاری، حسن‌تدبیر وکوشش سبانه‌روزی موفق‌سود ساختمانهای عظیم‌وپرشکوه روی سالوده محکم ومتین پدر بزرگوار خود بناکند چنانکه می‌بینیم همه‌روزه این‌پیشرفتها ادامه دارد .

ابوالفضل قاسمی

خاندان مستوفی‌الممالك

-۳-

حسن مستوفی‌الممالك (مستوفی‌الممالك سوم)

اولا باید دانست که خاندان مستوفی بطوریکه سرح دادیم از دیرزمان در دستگاه حاکمه ایران پایگاه و جایگاه سیاسی داستند بهایت انتکارمستوفی‌الممالك در مهمانداری ناگهانی هرات بطرفتحعلیشاه ومحمدمیرزا را سبب بایی خاندان بیشتر بخود جلب می‌کند. سپس وقتی محمدساه به سلطنت میرسد بهدوجهت مستوفی‌الممالك پایگاهش دردستگاه فرمانروائی بالاتر میرود، یکی بجهت تقرب بهساه وتوجه ساه بهاو ودیگری سبب خویشاوندی نزدیك قائم‌مقام و مستوفی‌الممالك میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام نخست صدراعظم محمدشاه داماد مستوفی‌الممالك بود بنابراین حتماً پدرزن قائم‌مقام دردستگاه صدارت پایگاه برتری داست واینکه نوشته‌اند حاج‌میرزا آقاسی بـا موافقت محمدساه اورا بهوزارت دربار گماست بجهت همین می‌بود که اگر پیوند دلبستگی مستوفی‌الممالك با صدراعظم معصوب مقتول بد گمانی درساه ایجاد کند این انتصاب باآگاهی ساه باشد

میرزاآقاسی بهبود سگرفی درساه داست بظاهر حکومت با محمدساه می‌بود ولی‌ساه از حرف میرزاآقاسی بیرون نمی‌رفت، بقول عباس اقبال (درحقیقت پادساه ایران حاجی‌بود.)

حاج میرزاآقاسی بااینهمه قدرت و تقرب به ساه بقول **سایکس** (زمامداری حسود می‌بود که ممکن نبود سخصی را برای معاونت وهمکاری خود اختیارکند (۱) ولـی باهمه تمهیدات سرانجام نتوانست مستوفی‌الممالك را ازوزارت استیفاء برکنارسازد(۲) پس‌ازتلاس زیاد حاجی تن بهمکاری با بزرگ خاندان آستیانی می‌دهددرس سیاسی دوران‌اول‌حاج‌میرزا آقاسی روش سیاست متنب دوطرفه می‌بود یعنی از کیسه خلیفه هم بهروسها وهم بهانگلیس‌ها می‌داد. این همان سیاست خانمان‌برانداز وصدملی الیگارسی ایران‌دردوره قاجاریان‌می‌بود که سیاستگران زبون وسودطلب وبداندیس باخود می‌اندیشیدندازاینراه می‌توانند درسیاست ایران توازن بوجود آورند، الیگارشی ایران را همیشه برمردم چیره نگهدارند.

ناصرالدینشاه درنامه مورخ ۲۷ صفر ۱۳۰۶ **بهعباس قوام‌الدوله (نیای خاندان**

۱ـ تاریخ ایران جلد ۲ صفحه ۵۱۳ ۲ ـ ظل‌السلطان ۹۹،

فروهر) وزیرخارجه خویش ازاین سیاست مداخله‌جویانه دوجانبه چنین شکوه می‌کند : (دولت ایران میان رقابت دولتین انگلیس وروس گیر کرده است ... تکلیف ما مشکل‌است وروزبروز مشکلترخواهد شد پس یکمرتبه روس وانگلیس بیایند وبگویند دولت‌ایران‌دولت مستقله نیست هرچه ما بگوئیم باید آنطور بکنند (۱)

چهارسال بعد **اعتمادالسلطنه** (محمدحسن اعتماد مقدم) بهنگام واگذاری فیروزه یکی ازمناطق خوش وآب هوای خراسان به روسیان و پیش‌بینی مشابه انگلیسها در مطالعه امتیازاتی درشرق وجنوب درباره سیاست سوم دوجانبه مثبت می‌نویسد (اگر ندهم چگونه می‌شود، به روسها دادیم به انگلیسها باید داد (۲)

سیاست موازنه خوبست بشرطی که هرگز دسال سیاست مثبت دوطرفه برویم‌بجای‌دادن به‌این وآن، روش منفی (نه این ونه‌آن) پیش‌گیریم با قراردادن یك‌کیلوسنگ دریك‌کفه ومعادل آن درکفه دیگرمیتوان توازن بوجودآورد وهم بی‌اینکه درهردوکفه چیزی‌گذاریم با کفه‌های خالی شاهین سیاست میزان خواهد بود .

جنگ روس وانگلیس

ازدیرزمان یعنی ازهنگام تحمیل قرارداد ترکمانچای و تضمین پادشاهـی ایران در خاندان عباس‌میرزا نفوذ روسیان برنفوذ انگلیسها در دربار ایران می‌چربد

ازاینرو می‌بینیم همینکه فتحعلیشاه میمیرد محمدمیرزا جنگ‌آوروولیعهد مخاصمه‌جو علیه انگلیسها آهنگ عزیمت بتهران را می‌گذارد تحریکات ضد حکومت از همه‌سو شروع می‌شود پسران فتحعلیشاه (اعضاء نخستین فراماسری آتی خاندان شاهی) ومیرزا ابوالحسن ایلچی‌نخست جاسوس حقوق‌بگیر انگلیس‌علیشاه ظل‌السلطان را دربرابرمحمدمیرزاکاندیدای پادشاهی می‌کنند ولی فرزانگی وتدبیر وخردمندی قائم‌مقام برتمام دشواریها چیره می‌گردد محمدشاه به‌تخت شاهی می‌نشیند نوکران استعمار هزیمت میبابند .

قائم‌مقام باهمه قدرت هیچگاه دنبال سیاست مثبت یکطرفه نرفت دیدیم پاسخ منطقی و دندان‌شکن به‌انگلیسها درمورد بنیاد آشیانه‌های جاسوسی درشمال وجنوب داد وگفت«چنین حقی را به‌هیچ دولت دیگری نمی‌دهم» اما همینکه (مظهر پایداری علیه هرنوع امپریالیسم) را ازمیان برداشتند میرزاآقاسی روی کارآمـد سیاست مثبت دوطرفه را پیش‌گرفت با دادن حقوق ملی وامتیازات سیاسی واجازه بنیاد آشیانه‌های جاسوسی درهای محکم استقلال ما را بروی روس وانگلیس بازکردگوئی درست این‌همان دورهاست‌که محمدشاه پرخاش‌جویانه علیه سیاست خانمان برانداز حاجی فریاد میزند.

ما خود دولتی هستیم نه رعیت روس وانگلیس وچون محمدشاه بجهاتی گرایش‌دیرین روسی داشت سیاست ضدامپریالیستی یکطرفه پیش می‌گیرد تسلیم نقشه **کنت‌مسلرود** وزیر خارجه انگلیس می‌شود تاراه مقاصد نظامی تزاررا درنزدیکی ایران بهمرزها بازکند.

---

۱ ـ یك سند تاریخی ازبرلن ـ لایپزیك (مجله علم وهنرشماره۳ صفحه۱۸)

۲ ـ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۸۸۰ .

سیاست؟، محمدشاه وحاجی بسال ۱۲۵۳ جبهه جنگی درشرق ایران برای روس وانگلیس بازمی کند قوای ایران با تجهیزات کافی به هرات حمله می برد ولی اختیار ارتش دردست روسیان می بود صدراعظم واقعی **کنت سیمونیچ** وفرمانده قوا **ژنرال سامسون** می بود افغانها نیز چون با بدامن بیگانه دیگری افتاده بودند اختیاردار آنان انگلیسها وسردارقشون آنان **الدرد پوتینجر** A Potinger بود ، همان کسیکه بعدازاین پیروزی مورد تحلیل کمپانی هند قرارگرفت (۱) درواقع نقشه حمله بهرات را وزیرمختار روسیه طرح کرده بود شاه تقریباً تحت نفوذ کامل روسیه بود (۲)

پیدا بودکه انگلیسها نمی‌توانستند تحمل کنند افسران روسی بهمین تحریکات دست بازبدتاباعقب زدن افغانها (هرات) سنگرمقدم هند، بدست برادافتد

جان مکنیل بسیارکوشید آتش این جنگ را فرونشاند تا(هند) انبارآذوقه انگلیس دردنیا طعمه حریق حریف نگردد، ولی شاه وصدراعظم چنان دست وپا بسته دراختیارروسیه بودند و سیاست ترابستن را چنان دامن زدند با اینکه روزی انگلیسها اولتیماتوم خود بوسیله جان مکنیل بمحمدشاه دادردوی جنگی چنین ابلاغ کردند

(با اینکه هنوزخبرفتح هرات درهندوستان منتشر نگشته مردم هند طریق بیفرمانی گرفته‌اند درپذیرفتن امرونهی ما کاربمسامحت ومماطلت کنند بیگمان اگر خبرفتح هرات بدیشان رسد سرنافرمانی بردارند وکارداران را دفع کنند اکنون دولت انگلیس ناچاراست اگر شاه مراجعت نکنید بممانعت برخیزد مملکتی مانند هندوستان را ازدست نگذارد. اینك کشتیهای جنگی ما تاجزیره خارك طی مسافت کرده است ومن خبرجنگ میدهم اگر از اینجا دست بازنمی‌دارید ازجانب خارك ساخته جنگ باشید (۳)

تهدیدات امپریالیسم انگلیس منحصر بنمایش نظامی نمی بود جاسول با نقشه‌های گستر چندجانبه آشفتگی دراوضاع کشور پدید آورده بود. سراوستین لیارد **Sr Austiniard** مأمورکارآمدیکه سالها بود درمرکزایران ومیان بختیاریها بنیاد شورشهادا پی‌ریزی می کرد قیام میرزاآقاخان محلاتی ، بروزاختلاف مرزی ایران وعثمانی شورش شاهرخ میرزاقاجار الهقلی میرزاقاجار ، بهمن میرزاقاجار سپس ماجرای طهوررسید محمدعلی باب ، سالار خراسان شاه را متوجه اشتباهات خودکرد اینجاست که قاتل قائم‌مقام تاوان کشتن(سیدجا وحدمتگزاری) را میدهد خود چنین اقرارمی کند

«نوکرهای دلسوزوکاردان درکنارند ، بهلوازم منصب خود نمی‌پردازند بکاردیگر نظم میدهند آدمهای بی‌سررشته بادان دخیل کارازاینجهت کاردولت مغشوش شده ازاینجو باید افسوس و دریغ خورد. .(۴) (ادامه دارد)

۱ ـ خاطرات سیمونیچ ۱۴۶ . ۲ـ تاریخ ایران جلد۲. ۵۱۳
۳ ـ صدرالتواریخ، ذیل صفحه ۱۶۹ ۴ ـ صدرالتواریخ ۴۳ .

کتابخانهٔ وحید :

فصل مضارع در زبان فارسی ـ از دکتر محمد بشیر حسین دانشیار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه لاهور ، چاپ لاهور ـ ۳۷۶ صفحه . این کتاب مشتمل است بر پنج باب و یازده فصل و رسالهٔ دکتری مؤلف است در دانشگاه تهران . در تنظیم و تدوین این کتـاب کوشش فراوان بکاررفته واثری جامع وممتع بهجامعه فارسی زبان تقدیم گردیده است توفیق خدمت بهزبان وادبیات فارسی برای استاد دکتر محمد بشیر حسین آرزو داریم .

تاریخ کشورهای همجوار ایران ـ (جلد اول) تألیف خانم دکتر کامران مقدم دانشیار دانشیار دانشگاه تربیت معلم شماره ۷۳ ـ از سلسله انتشارات دانشگاه تربیت معلم قطع وزیری ـ ۱۱+۴۹۹ . شامل اتحاد جماهیر شوروی ، افغانستان، پاکستان و ترکیه. کتاب تاریخ کشورهای همجوار ایران مجموعهایست جالب و نمونه ودرخور تحسین وحاکی از دقت خاص محقق و مؤلف محترم آن

گویش خوانساری : تألیف محمدحسین تسبیحی ـ چاپ پاکستان ـ سـال ۳۵۴ شمسی ـ ۲۵۴ صفحه

آقای تسبیحی یکی از پرکارترین محققان جوان ایرانیست که در خارج از ایران خدمت اشتغال دارد هر هفته وهرماه آثاری از ایشـان درمطبوعات ایران و پاکستان نشر می‌شود و مجموعه‌ای به آثار محققانه وی افزوده می‌شود توفیق خدمت برای ایشان آرزو می‌کنیم وامیدواریم درراه نشر ادب وفرهنگ فارسی درديار پاك همواره موفق باشد .

گلچینی خرفها (مقالههای فارسی) ـ از محمد شریف چوهدری ـ چاپ پاکستان ۲۸۸ صفحه ـ ۱۳۵۴ شمسی

این کتاب مجموعه‌ایست شامل سه بخش ویك ضمیمه ومحتوی مقالههای محققانه و آموز در تاریخ وفرهنگ وادب ایران و پاکستان . آقای محمد شریف چوهدری ازشیفتگان زبان فارسی وازمحققان جوان پـاکستان است ودرکار تحقیق زبـان وادب فارسی آینده درخشا برای او پیش‌بینی میشود . سلام ودرود براو وبرهمه ایران دوستان باد.

جهان فردا : ازدکتر عزت‌الله همایونفر ـ قطع رقعی ـ اسفند ۵۴ ـ تهران ۱۷۴ صفح «انسان این عصردرلای دروغها پرسه میزند . دروغهای علمی، دروغهای صنعتی ، دروغه اقتصادی، دروغهای هنری، دروغهای سیاسی ودیگر دروغها وتنها حرف راست همین است انسان این عصردرلای دروغها پرسه میزند.» جهان فردا بااین عبارات شروع وآذین شده‌است ومجموعه‌ایست جالب وخواندنی محتوی فکرواندیشه. مطالعه این کتاب را به جوا ودانش‌پژوهان توصیه می‌کنیم .

ارمغان نوروزی : اثر ۱ ـ نیکوهمت ـ هدیه انجمن ادبی باغ صائب ـ فرود

۲۵۳۵ ـ قطع رقعی ـ ۹۶ صفحهٔ مجموعه‌ایست از اشعار شاعر و نویسنده ارجمند و پرکار آقای احمد نیکوهمت ورباعی زیر نمونه‌ایست از این آثار ومثنی است ارجروار

ای گل چمن‌آرا شده‌ای میدانم | برطرف چمن واسده‌ای میدانم
ای بلبل بوستان ز هجر گل من | اینگونه تو شیدا شده‌ای میدانم

سلام برمیهن : (خاطرات تلخ وشیرین) ازعلامحسین‌حرمی ـ قطع‌رقعی ـ ۲۲۸ صفحه ـ خرداد ۱۳۵۴ ـ این کتاب سلسله‌خاطراتیست ازدوران زندگی پرتلاش نویسنده وروی‌جلد آن هم این شعرچاپ شده است

سلام برمیهن وبرجمع یاران ـ سلام برجمله میهن‌پرستان

سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی : ازانتشارات اداره‌کل نگارش وزارت‌فرهنگ وهنر ـ ۲۷۲ صفحه وشامل ۱۵ سخنرانی که ازسوی محققان ایرانی درسومین‌دوره‌جلسات مربوط به زبان فارسی ایراد شده است آبان ۱۳۵۴

خانواده وفرهنگ : از انتشارات اداره‌کل نگارش وزارت فرهنگ وهنر شامل سخنرانیهائی که دردومین دوره جلسات مربوط به‌خانواده وفرهنگ درآبانماه ۱۳۵۳ ایراد شده است قطع خشتی ـ ۴۵ صفحه

مداومت دراصول موسیقی‌ایران : (نمود علمی وعملی موسیقی ایران در کشورهای دیگر). تألیف دکترمهدی فروغ ـ ازانتشارات اداره‌کل نگارش وزارت فرهنگ وهنر . این کتاب تألیفی‌است بسیارارزنده ومعرف غنای موسیقی اصیل ایرانی وکاری است‌محققانه درخد استقصا که ازچنین نویسنده‌ای انتظاراست . قطع‌خشتی ـ ۱۷۲ صفحه ـ آبان ۱۳۵۴.

شاه وانقلاب سفید : (ملی‌کردن منابع آبهای کشور) از انتشارات اداره‌کل نگارش وزارت فرهنگ وهنر . تهیه‌کننده هماتاج باریار قطع رقعی ـ ۳۰ صفحه این جزوه توضیح وتفسیری است ازملی‌کردن منابع‌آبهای‌کشور که یکی از اصول انقلاب سفید شاه و ملت است .

نقش خیال : اثر محمد ظهورالحق ظهور چاپ پاکستان ـ اسفند ۱۳۵۴ ـ رقعی ـ ۷۲ صفحه . آقای ظهورالحق ازدلبستگان وشیفتگان زبان فارسی و از پارسیگویان زنده‌دل دیار پاکستان است. بهایران وایرانی وشعروادبیات فارسی عشق میورزد ومجموعه شعر نقش خیال خودرا بمناسبت مسافرت اعلیحضرتین به‌پاکستان چاپ کرده وتقدیم داشته است براین اثر آقایان دکتر محجوب، دکتر محمودی بختیاری ومحمدحسین تسبیحی مقدمه نوشته‌اند این‌هم بیتی چند ازاین اثر

آمد به من پیام محبت زسوی دوست | صد رشک صد بهشت‌مشامم زبوی دوست
پیک خجسته پی‌که دل وجان فدای او | آورده است نامهٔ الفت ز سوی دوست
امسال سال خرم و خوشتر ز پارسال | بختم مگرمرا برساند به‌کوی دوست...

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :
سیف‌الله وحیدنیا

* * *

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۲
خردادماه ۲۵۳۵ = جمادی‌الاول ۱۳۹۶
= ژوئن ۱۹۷۶

* * *

تهران . خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ، ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

بهای اشتراک یکساله { ایران ششصد ریال / خارجه هزار ریال }

بهای تک شماره پنجاه ریال

فهرست

* * *

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره‌ها و خبرها

روزنامه نویسی درقدیم

سلطان‌الشعرا وحیددستگردی دربهمن‌ماه ۱۲۹۸ مجلهٔ ارمغان را تأسیس کرد و اولین شمارهٔ آن‌را به دوستداران شعر و ادب پارسی تقدیم داشت

مجلهٔ ارمغان به پایمردی‌وحید طی بیست‌ودوسال(تادیماه ۱۳۲۰) بطورمرتب درتهران منتشر شد و جمعاً ۲۳۶ شماره در ۱۴۷۵۶ صفحه چاپ شده است.

مجموعهٔ ارمغان فی‌الواقع دائرةالمعارفی است که محققان و دانشمندان فارسی زبان به مطالعه‌و نگاهداری آن‌بیاروافردارند. امادارنده یا مطالعه‌کننده این مجله خیال میکندکه این مجموعه بسادگی فراهم آمده است و در سال ۱۲۹۸ هم‌مثل امروز وسائل‌وامکانات‌فروان برای چاپ و صحافی آماده بوده‌است‌وما برای آنکه‌نمونه‌ای‌از چگونگی اداره وصحافی مجله ارمغان‌قدیم‌بدست‌داشته‌باشیم‌ازقول‌خانم مرحوم وحیدکه‌بحمدالله هم اکنون در قید حیات است نقل‌می‌کنیم:

اولین‌شمارهٔ مجلهٔ ارمغان به‌قطع رقعی‌در ۲۶ صفحه منتشر شد. فرمهای چاپ شده‌مجله توسط خادمی‌که داشتیم به‌منزل آورده میشدو من‌آنهارا تامیکردم ومیدوختم وجلدهای‌آنرا می‌چسباندم وسپس بازخادم مجله‌را به‌چاپخانه میبردوآنهارا میبریدندوبمنزل باز میگرداندند خلاصه‌کلیه امور صحافی غیراز برش را من‌با یك‌سوزن وچندمترنخو...انجام‌می‌دادم و کلیه نوشته‌ها، حساب‌های‌دفترداری‌وغیره‌توسطمرحوم وحیدانجام میشدوامور پستی ووصول مطالبات هم توسط خادم باوفای مجله‌که زین‌العابدین نام‌داشت‌انجام میگرفت ودرواقع‌یك‌مجله وزین وآبرومند ادبی‌رافقط باسه‌نفر اداره میکردیم

***

دربستر بیماری

استادعلی اصغرحکمت که ازخادمان‌صدیق مملکت و از بنیانگذاران تعلیمات عالیه‌کشور است چندماهی دست که دربستر بیماری افتاده با دردورنج‌داست بگریبان است. استاد با این وضع وحال ازکار خواندن و نوشتن و تحقیق وتتبع بازنمانده ودرحال حاضر دو کتاب‌ارزنده وتحبه ازایشان‌آماده‌انتشار است‌خدایش‌سلامت وتوفیق‌دهاد.

***

استاد درقم

شنیده شدکه جامعه علمی‌قم ازاستادمحیط طباطبائی دعوت بعمل آورده است تاماهی‌یکی دوباردرآن دارالعباده برای سخنرانی وافاضه قدم رنجه دارد.

این‌عمل نشانه‌روشن‌بینی‌جامعهٔ‌علمی‌قم‌است که‌از طلبه‌ای‌که عمری رادرکار فرهنگ‌نوین ایران صرف‌کرده دعوت می‌کند تادانش خود رادر راه‌دین و در آن شهر روحانی بردانش پژوهان عرضه دارد.

***

استعدادکاشانی‌ها

کاشانیها مردمی بااستعداد، بادوق، سخن کوش‌ودل آگاهند. ودرطی تاریخ مردان نخبه و زبده‌ای در زمینه‌های مختلف تحویل جامعه داده‌اند. نقاش آنان‌کمال‌الملك بودکه هنرش وطرزفکرو وروحیه‌اش درحد اعلای کمال بود و روحانی‌کاشانی‌درسالهای اخرسید ابوالقاسم کاشانی بود که عمری را در جنگ و ستیز

مبارزه گذرانید و به ریاست مجلس سنا رسید، باغی وطاغی آن نایب حسین کاشی و پسرش ماشاءاله خان بوده‌اند که داستان عبرت زای زندگی آنان را کتابی باید. تاجر و بازاری این دیار اخوانهای کاشی‌اند که در همه زمینه‌های تجارت دست دارند. ناگفته نماند که دکتر عباس آریانپور صاحب مدرسه‌عالی ترجمه نیز از مردم کاشانست. وی بعد از اعدام پدرش بارحمت ومرارت زیاد به‌کار وتحصیل پرداخته و در سالهای اخیر توفیق تأسیس مدرسه عالی ترجمه و تألیف فرهنگ معتبر و منحصر انگلیسی را به فارسی‌را داشته‌است

***

مقدمه‌علمی

« با کسب اجازه از مقام ریاست طبق معمول همیشه من سخنان خودرا بامقدمهٔ علمی شروع می‌کنم و بعد منظور خودرا پیاده می‌کنم. «چکنم حرف دگر یاد نداد استادم». بقول حافظ

سخن درست بگویم نمیتوانم دید که می خورند حریفان ومن نظاره کنم.

مقصود از کلمه می درکلام حافظ ابراز احساساتست نه معنی لغوی می زیرا می حرام است .. منظورم اینستکه منهم در این باره صحبتی نکنم بااینکه کسالت دارم وایام کهولتم شروع شده است ویك دندان خودراهم کشیده‌ام ومتأسفم که آن‌یك دندان هم باید کشیده‌شود. بهرحال با حال نقاهت پشت تریبون آمدم تا بطور اختصار مطالبی بگویم تا مورد اخطار مقام ریاست واقع نشوم ...» این مطلب بدون تفسیر و عینا از صورت جلسه شماره ۱۲۲۶ مورخ ۳۵/۲/۶ مجلس سنا ـ از نطق آقای سناتور علامه وحیدی نقل شده‌است.

***

درگذشت دو دوست

بهارامسال دوتن ازدوستان‌مشفق را از ما گرفت ومارا بغم آنان عزادار ساخت.

محمدمهران ودکتر ناطرزاده‌کرمانی که هردو از مردم صاحبدل و نیك اندیش و فاضل زمان مابودند جهان فانی‌را بدرود گفتند.

چندروزپیش درمحضر آقای حاج‌عزالمما لك‌اردلان بودم و ذکر خیرمهران بمیان آمد دیدم در دفترچه یادداشت اردلان سطور زیر بیاد آن دوست از دست رفته رقم رفته بود «دوست‌عزیز محترم من‌محمد مهران بهرحمت ایزدی پیوست. از این خبر بی‌اندازه متأثر شدم. علاوه از سابقه دوستی درایام مهاجرت‌و جنگ بین‌الملل اول‌که با میرزا محمد صادق بروجردی والدبزرگوارش داشتم باخودمحمد مهران هم‌دوست وهم صحبت بودیم در موقعیکه شهردار تهران بود و بنده وزیر کشور بودم همکاری داشتیم در تولیت آستان قدس رضوی علیه‌السلام ودرتولیت حضرت‌معصومه علیهاسلام وبعدها در ایام بیکاری همیشه با هم مراوده و دوستی و صمیمیت داشتیم خداوند قادر متعال غریق رحمتش فرماید دوست خوبی بود اناالله و اناالیه راجعون.همگی این‌راه رابایدبرویم یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۲۵۳۵ شاهنشاهی ـ اردلان».

خداوندهردو رانیامرزا دو به بازماندگانشان صبرعنایت فرماياد.

شنیدم مرحوم مهران دردم واپسین مرگ گفته بود برای من مجلس یادبود نگذارید زیرا راضی بزحمت مردم نیستم ...

حاجت‌به‌یادآوری است که‌آقای‌علی‌جواهر الکلام‌که از فرهنگیان و نویسندگان نخبه‌و زبردست‌مملکت‌بودنیز بهارامسال رابه‌تابستان نرسانید و چشم از جهان فروبست خدایش بیامرزاد.

عکسهای تاریخی

حاج صدرالسلطنه معروف به
حاج واشنگتن ←

سلطانعلی وزیر افخم
نخست‌وزیری که به مجلس اول
معرفی‌شد، در میان خانواده و
جمعی از رجال قاجار
(عکس از آقای احمد افخمی)
↓

میرزا یوسف مستوفی
(مستوفی‌الممالک)
←
عکس از آقای محسن فرزانه

میرزا حسن مستوفی
(مستوفی‌الممالک)
و خانواده‌اش
عکس از آقای ثمهی اعزار
↓

تقریر مهندس عبدالله ریاضی

رئیس مجلس شورای ملی

خاطراتی وسخنانی ازمردی خودساخته

قبلا باختصار متذکر شدم که ددسالهای قبل ازشهریور ۱۳۲۰ براثر توجهات رضاشاه کبیر دوران «حرف» پایان یافته و دوران «عمل» آغاز شده بود. کارهائی که صورت وقوع میبافت براساس مطالعه کامل بود و نظم و ژرف بینی و سرعت دابهم آمیخته داشت. از جمله عاملین ومتصدیان اموربه تبعیت از انتظارات رئیس وقت مملکت وظایف خودرا باصمیمیت و ایمان واعتقاد انجام میدادند. تابتوانند رضایت معمار بزرگی راکه دریك کشور فرسوده وویرانه دست بنوسازی وبارآفرینی زده است فراهم آورند. واگر غیراز این بود ممکن نمی‌شد آنهمه کارهای تازه‌ای که پشت سرهم می‌جوشید و بنیاد می‌یافت بمنصهٔ ظهور برسد.

اگرچه کارهای انجام‌شده درآن بیست‌سال باکارهای انجام یافته این بیست‌وسه‌سال که‌من از ۱۳۳۲ ببعد درامدنظردارم، کماًو کیفاً قابل مقایسه نیست، فرضاً اگردرآن دوره‌شاخه‌ای ازرودخانه کرج به‌تهران آورده شد، در این‌دوران سد بزرگی برروی آن‌بسته شده است تا قسمتی ازآب تهران راتأمین کند وقس علیهذا.

دراین قسمت ازخاطراتم میخواهم قسمتی ازنکته‌دانیها ودقیقه شناسی‌هائی راکه‌درآن زمان وجودداشت بیان کنم وآن‌رعایت قاعدهٔ بودعبارت ازتعیین رئیس برای سازمانهای جدید التأسیس. بدینگونه که برای ریاست دانشکده‌ها ازافراد معمرمجرب که‌جنبه شیخوخیت‌داشته واز مقبولیت عامه برخوردار بودندانتخاب می‌کردند ومعاونت‌شان راهم به جوانان تحصیل کرده واغلب ازاروپا برگشته واگذار مینمودند که درحدخود عمل پسندیده‌ای بود چنانکه ریاست دانشکده پزشکی بالقمان‌الدوله بود ومعاونش آقای دکتـــر آشتیانی. ریاست دانشکده الهیات با سیدنصرالله تقوی بود معاونش فروزانفر. ریاست دانشکده حقوق با دهخدا بود معاونش دکتر رنگبر. همچنین ریاست دانشکده‌فنی باغلامحسین‌رهنما بودو معاونش من بودم. بدیهی‌است برگزیدن آنگونه اشخاص متعین بریاست علاوه برآنکه بزرگداشتی ازآنان بود

که از شخصیتهای علمی شناخته می‌شد، وجود آنان دررأس سازمانی بابودن جنبه تشریفاتی وعنوانی، دریچه اطمینان یا (سوپاپ) بشمارمیرفت وپناهگاهی برای دانشجویان تلقی می‌گشت، فرضاً اگر دانشجوها یاطلبه‌ها از رفتار معاونین جوان ستوهیدگی و عدم رضایت داشتند امیدوار بودند که میتوانند درددل خودرا بارؤسای عالیمقام مربوط درمیان بگذارند وازآنان استمداد کنند. چنانکه یک‌بار این‌عمل در مورد خود من بوقوع پیوست یعنی شکایتی شد و رسیدگی عالمانه و بلعارفانهٔ مرحوم رهنما بآن پایان دادوقضیه ازاین قراراست که مینویسیم و بعد اصل‌مطلب رادنبال می‌کنم.

چون‌من درکادر سازمانی تنها بسمت معاونت بسنده‌نکرده وخود را بمنزله یک دبیرو آموزگاروتعلیم دهنده‌دانسته وهمراه‌باکلیه اعضای دانشکده ازدبیرودانشیار تاافرادمحصلین دمخورکرده وباهمه تماس دائم داشتم لذاازکم وکیف استعدادهای هر یک باخبر ودر احوال دانشجویان وظرفیت‌علمی آنان بصیرت داشتم. روزی‌چنین پیش‌آمد یکی‌از شاگردان‌دانشکده که‌درسال اول شاگردیکم شده بود یقین قطعی میرفت که در سال دوم‌نیزهمان عنوان را حفظ کندچندروز قبل ازشروع امتحانات نهائی به‌بیماری شدیدحصبه دچار شد ودرستا سردوره امتحانات بستری‌ماند وضعف‌بنیه‌وی بحدی بودکه درایام تعطیلات هم‌جبران پذیر نبود، من دیدم که نه‌از نظروضع مزاجی ونه از لحاظ وضع‌روحی نمی‌شود به او فشار آورده امتحان کامل ازاوگرد یایک‌سال دیگر درکلاس دوم‌نگاه داشت، واگر چنین می‌شد ممکن بود علاوه برشدت مرض به‌شکست روحی‌هم دچار شود .

به‌اوگفتم ایام‌تعطیل رابجای پرداختن بدروس به‌تقویت مزاجی خود بپردازد و مطمئن باشد اورا درکلاس سوم پذیرفته خواهم‌کرد. ازطرفی درهمان سال ودر همان کلاس چندتنی از دانشجویان بعلت داشتن نمرات کمتر ازحدّ قبول‌نشده‌بودند ومی‌بایست یاخودرا درایام تعطیلات آماده سازند یایک سال‌دیگر درهمان کلاس که بوده‌اند بمانند. آنها بعنوان شکایت نزدمرحوم رهنما رفتند واین عمل‌مرا یک‌نوع تبعیض تلقی‌کرده دداد خواسته بودند.

دراینجا بعنوان جمله معترضه می‌آورم که اینجانب ازاین ماجرا مطلع نشده بودم و مرحوم رهنماهم چیزی بمن‌نگفته بود، مگراین اواخرکه یادداشتهای من منتشرشد، یکی‌از شاگردان شاکی آن‌روزکه امروز برای خود موقعیتی دراجتماع دارد بمن چنین نقل‌کرد:

که‌چون‌قضیه‌را به‌رهنما گفتیم، ایشان بعدازمطالعه دراطراف موضوع ودیدن‌پرونده‌های مربوطه روزدیگر به‌ما گفت

میدانید که فلانی علاوه برسمت معاونت تماس دائم‌با شماها داردواز میزان معلومات واستعداد تک‌تک شماها باخبر است اومثل طبیبی است‌که نبض شاگردان وبلکه‌نبض دانشکده دردست اوست، وبعبارت دیگر اوهمچون‌کسی است‌که در قله‌کوهی ایستاده ودامنه رااز هر طرف نظاره میکند، چنین شخصی بهتر میداندکه در جوانب کوه چه‌چیزهائی هست . روی

بقیهٔ درصفحهٔ ۱۲۸

خلیل خطیب رهبر
استاد دانشکده ادبیات

مشاعره در خانقاه آرامگاه خواجه عبدالله انصاری

در اردیبهشت ماه امسال اولیای وزارت اطلاعات وکلتور کشور دوست و همسایه افغانستان بمناسبت بزرگداشت هزارمین سال شمسی تولد پیر طریقت شیخ‌الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری هروی مجلس‌علمی درکابل ترتیب‌دادند و با گرمی ومهربانی ازهمه مهمانان بویژه هیأت استادان‌ایرانی که بامساعدت وموافقت وزارت فرهنگ وهنر ودانشگاه تهران دراین انجمن شرکت کرده‌بودند، پذیرائی کردند. ازمراسم این بزرگداشت زیارت مرقد پیر هرات درگازرگاه هرات بود.

شرکت کنندگان پس ازگشایش مجلس که باخواندن پیام رئیس دولت افغانستان وپیام رئیس دانشگاه تهران آغاز بکار کرد. درمدت سه روز بیش از سی‌سخنرانی تحقیقی صبح و عصر درباره آثار خواجه وجلوه‌های اندیشه تابناك آن‌عارف نامی ایرادکردندکه ازمیان آنها سخنرانیهای استادان ایرانی بویژه‌سخنرانی جناب‌آقای دکتر رضائی معاون دانشگاه تهران بسیار پسند دانشمندان افتاد. جناب‌آقای دکترداودی سفیرکبیردولت شاهنشاهی نیز ضیافت باشکوهی بافتخار استادان ایرانی و سایر دانشمندان برپا داشتند و آقای خدیوجم رایزن فرهنگی‌سفارت شاهنشاهی وآقای منصوری سرکنسول ایران درهرات ازهیأت‌ایرانی بانهایت‌لطف استقبال وپذیرائی کردند.

پس از استماع سخنرانیها صبح روز سه‌شنبه یازدهم اردیبهشت ماه دانشمندان مهمان و استادان افغانی باهواپیما ازکابل بهرات پروازکردند و بعدازظهر برای زیارت مرقد خواجه عبدالله وسایر عارفان و بزرگان بگازرگاه هرات روی نهادند و برآستان پاك آن پیر روشندل سرتعظیم‌فرودآوردند. میرخانقاه‌که متولی‌آستانهٔ حضرت خواجه وازنژادگان وبزرگان طراز اول بشمار میآید از مهمانان باچهرهٔ گشاده و صفای درویشان صافی‌درون پذیرائی‌کرد وبهریك ارمغانی‌که یادگار این‌مراسم بود ارزانی‌داشت و درضیافتخانهٔ امیر-علیشیر نوائی‌که ازبناهای آن‌وزیر درویش‌دوست است بشیوهٔ اهل‌خانقاه خوان‌کرم گسترد. پس از صرف شام درکنار مرقد عارف بزرگ در خانقاهی‌کهن مجلس سخنخوانی انعقاد یافت .

کارگزار مجلس مشاعره که از دوستداران حضرت‌خواجه بود از بندهٔ کمترین‌خواست که بخواندن شعری بپردازم. این‌جانب پذیرفتم وپس‌ازسپاسگزاری از مهمان‌نوازی‌دوستان افغانی مناسب دیدم‌که از عارف فرزانه، استاد استادان حضرت جلال‌الدین همایی و استاد بزرگوار دانشمند حضرت محمدعلی‌ناصح رئیس انجمن ادبی ایران یادی‌کنم و از این دو استاد بزرگ‌که مایهٔ افتخار سخنوران ایـران شمار میروند و از صمیم دل ارادتمند پیـر دانادل حضرت خواجه عبدالله‌اند سعری درآن‌محفل روحانی برخوانم.

قطعه‌ای‌که حضرت استادهمایی در شأن خواجه سروده‌بودند آنشب در دسترسم نبود تا تشنگان زلال‌معرفت را سیراب‌کند ناگزیر با پوزش‌خواهی بعرض‌حاضران رساندم‌کـه بزودی شعر استادرا برای چاپ‌کتابی کـه حاوی مجموع مقالات مجلس بزرگداشت است بکابل خواهم فرستاد اکنون شادمانم‌که بلطف‌حضرت استادهمایی این‌آرزو برآورده شد و آن‌قطعه اینست .

بمناسبت جشن‌بزرگداشت عارف دانشمند نامدار خواجه عبدالله انصاری ملقب‌به‌شیخ‌الاسلام ومعروف به پیرهرات وپیرهروی متولد ۳۹۶ متوفی۴۸۱ هجری‌که درماه‌اردیبهشت ۱۳۵۵ شمسی موافق ۱۳۹۶ هجری قمری در افغانستان برگزار شد.

جلال‌الدین همایی

خواجهٔ انصاری ای پیر هراب	ای نکلک رسخهٔ آب حیات
ای وجودت مظهر آیات حق	ای صفاتت جلوهٔ مرآت ذات
ای اشـاراتت کنوز انبیـا	ای عباراتت رموز معجزات
پیش‌نورخاطرت خورشید محو	پیش‌سحرخامه‌ات هاروت مات
حرفی ازمدح ترا نتوان‌نوشت	گرشود بیشه قلم دریا دوات
در کـلام جامع اهل طریق	هم تواسمی هم‌توفعلی هم‌ادات
کعبهٔ اسلام آبـاد از تو بود	ورتو ویران خانهٔ لات ومنات
نقد حال ما بود این‌کز شهود	بر خزانهٔ غیب بنویسی برات
صدقه‌یی برماقشان ازگنج‌فیض	خواجه‌را بایدبمسکینان زکات
کی تجیب للمنادی هیت هیت	دام ذکری فی‌هوان هات هات
قوت نطقی ز حق می‌بایدش	تا بحق تو «سنا» گوید ثنات

اما از استاد ناصح غزلی‌شیوا همراه‌داشتم‌که‌آن‌را ازجانب انجمن ادبی ایران برسم ره‌آورد ونثار پیشگاه عارف بزرگ وصاحبدلان آن‌محفل قـدس ساختم. غزل استاد شـور و هیجان دردلها برانگیخت. گوئی استادناصح این‌غزل‌را باالهام ازخواجه عبدالله ساخته‌بودند وآنچنان مقبول اهل دل افتاد که چندبار باکف‌زدنهای سوزانگیز وچهره‌هائی که برق شادی

از آن می‌درخشید سراینده را تحسین کردند و براستی همه‌را وقت خوش گشت . اینك غزل استاد ناصح

آنکه سودای عشق همدم دیرین منست — بیحد چند رحـال دل غمگین منست
مصحف‌حسن بود روی‌تو، لیك آیت‌عشق — چهرهٔ زرد بخون مژه رنگین منست
هر غباری که ز خاك رهت افشاند نسیم — مایـهٔ روشنی چشم جهان بین منست
فتنهٔ آن قد و رخسارم و میگویم فاش — مهرورزی روش و دوستی آئین منست
گفتم از تلخی ایـام که آساید گفت — هر که را کامروا از لب شیرین منست
مرده‌دل نیستم ازعشق‌تو چون تا بم روی — حـرز جام عبث در پـی تلقین منست
تا زند خندهٔ شادی بچمن لب نگشود — غنچه همراز مگر با دل خونین منست
گر ندارد خبر از سوز دل زارم شمع — از چه گریان همه‌شب برسر بالین منست
رنج خودخواستن وراحت‌یاران جستن — فکـر انجام من و درس نخستین منست
نیست‌کارم بمی وساقی ازآنروکه مدام — ساقی اندیشه ، سخن بادهٔ نوشین منست
گوهر عاریت از کس بپذیرم «ناصح» — زانکه گنجور سخن خامهٔ مشکین منست

ناگفته نماندکه این‌بنده یك روز پیش از زیارت مرقد خواجه عبدالله بسبب حادثـهٔ اتومبیل درهنگام سوارشدن سرم شکست وناچار مرا شفاخانه (بیمارستان) بردند و زخم‌بندی کردند ولی پزشك مهربان جناب دکترعبدالرحیم‌که درهنگام زخم‌بندی حضور نداشتند ازراه مهمان نوازی باپرستار ومعاون خود بپرسش حال‌من بمهمانخانه‌آمدند و بدقت تمـام معاینه‌کردند و ازنو زخم‌بندی و مایه‌کوبی فرمودند

مهربانی این پزشك‌عالیقدر چنان درمن اثر کرد که در نیمه‌شب بی‌اختیار این قطعهٔ کوتاه درستایش آن‌طبیب مشفق ازدل برخاست و برزبانم جاری شد و روز دیگر بخواهش من‌بنشان قدرشناسی این‌قطعه‌بلطف‌استاددکتر روان فرهادی‌دانشمند افغانی بخط خطاط مشهور هرات جناب‌عطار بصورت‌مرقعی تحریر شد تا برای‌آن پزشك‌مهربان فرستاده شود.

ای پزشك نامور عبدالرحیم — حافظت بادا خداوند کـریم
درد مارا نیك‌درمان کرده‌ای — زین‌سبب باشم‌دعاگوت‌ای‌حکیم

استاد عبدالحی حبیبی دانشمندمعروف افغانی که روز پس از حادثـه این‌جانب را در محلس بزرگداشت ندیدند بتفقد ازحالم جویا شدند دوست‌گرامی استاد دکترجمال‌رضائی پاسخ دادندکه بعلت شکستگی سر بدستور پزشك در مهمانخانه بستری است. استـاد حبیبی بمطایبه این بیت بیدل را خواندند:

سقف خانهٔ فقرا نیست سیر گاه هوی — سر بسنگ تا نخورد اندکی خمیده بیا

بنده فردای آنروز پس از تشکر از احوال پرسی استاد حبیبی این رباعـی خواجه عبدالله را خواندم

هردل که طواف کرد گرد در عشق هم خسته شود درآخر ازخنجرعشق

این نکته نوشته‌ایم در دفتر عشق سر دوست ندارد آنکه دارد سرعشق

دکتر رهی‌مخدوم استاد دانشمند دانشکدهٔ ادبیات کابل که اززادش آموختگان دانشگاه تهران است این رباعی را ازمن‌شنید ویادداشت کرد و در بدیهه آنرا تضمین کرد وسپس‌هنگام‌در خانقاه پیرهرات درمراسم مشاعره برخواند وبنده را سرافراز و رهین منت‌خود ساخت.

هرکس که دمی غنود در بستر عشق در حرمن هستیش فتاد اخگر عشق

هرکس که بود اسیر وغم‌پرور عشق هر دل که طواف کرد گرد در عشق

هم خسته‌شود درآخر ازخنجر عشق

آن دل که بجز مهر و وفا می‌ورزد هرچیز کـه ورزد بریـا می‌ورزد

من هیچ نگویم که خطا می‌ورزد آن ارزد اوکه باصفا می‌ورزد (۱)

این نکته نوشته‌ایم در دفتر عشق

گفتم به خطیب رهبر استـاد مهین ای مـرد نکو خصلت نیکو آئین

هرگز سر تو مباد بـا درد قرین گر سر شکست دل مبادت غمگین

سر دوست ندارد آنکه دارد سرعشق

(۱) اشارت باین‌سخن پیرهرات رفته است «آن ارزی که می‌ورزی»

بقیه خاطراتی وسخنانی ازمردی‌خود ساخته

این‌اصل قضاوتش هم‌درحق سماوهم درباره آن‌محصل بیمار خرد پذیرخواهد بودو این‌عمل‌را نباید تبعیض نام‌داد. بلکه این‌کار خودیك نوع حقشناسی‌ورعایت بموقع است . تبعیض آنست که‌عامل آن‌تحت تأثیر توصیه‌ای واقع شودیا قصد استفاده مادی داشته‌باشد، آیاخود شماآن شاگرد بیماررابه دانائی ودرس خوان بودن‌قبول‌دارید یانه؟ ونیز تاکنون نظایر این‌تبعیض رادر ناحیه ریاضی دیده‌اید یاخیر ؟»

چون اظهارات مدلل رئیس دانشکده توأم با بی‌نظری بود ودر ما اثر کرد لذاازشکایت خود صرف نظر کردیم» . .

دراینجاست که‌باید از اعمال گذشتگان پندگرفته و دانست که وجود یك چنین رئیس معنون که بااستدلال سقراط وازخود قضایارا حل‌و فصل می‌کند، چقدر میتواند ازحوادث‌غیر مترقبه وعکس‌العمل‌های ناشایست جلوگیری‌کند ومدعیان رابرسرصبر وانصاف آورد. اینکه درسطور بالاگفتم «انتخاب رؤسای آنجابی قاعدهٔ پسندیده‌ای بود» بی‌دلیل نگفتم . .

حال برمی‌گردم بنوشتن باقی قضایا و خاطره‌ها

استاد امیری فیروزکوهی

از شعر .....

تـا

دال و دال و معروف و مجهول

حد و هزل

حد و هزلی در سخن آمیختند
تا طبایع را بجد انگیختند

در روزگار ما که روزبازار اضداد و تناقضات است و مصداق هر یک از آنها نیز سرگرم پیکار و آزار یکدیگرند، هیچیک از شؤون و شقوق حیات ما نیست که از این تقابل و تضاد و تباغض، وعناد، به تدبیر هیچ مصلح متفکری در امان و برکران مانده باشد. چندتایی از آن بی‌شمارها که بمظهریت از اکثر آنها نمودی بیشتر و وجودی کاملتر دارد، شعر و موسیقی و نثر و نقاشی ما است که صحیح و سقیم و درست و نادرست آنها هر یك درجهتی متخالف، بلکه قطبی متباین بایکدیگر درکار نزاع و جدال و حرکت و جنبش‌اند منتهی یکی سریع و تند و دیگری سنگین و کند... و این تشخص و تمایز در آن مظاهر چهارگانه از این جهت‌است که همهٔ آنها درشمار هنر، و اتصاف بآنها همه‌کس‌را دستمایهٔ دکان افاده و افتخار است، وهمهٔ خلق‌الله دوست میدارند که فردی هنرمند و در نظر عامه مردم دارای مقامی ارجمند ولوازم آن از مال وشهرت واحترام دلپسند بوده باشد

در این تقابل و تنازع، شعر کهن ومفهوم ما (شعر سنتی) لقب گرفته و کلمات ساختگی و نامفهوم امروز (شعر نو) عنوان پذیرفته است و من میخواهم بگویم که، این تسمیه یعنی (شعر سنتی) هم از جهت لفظ نادرست است وهم از لحاظ معنی، چون نه مقابلهٔ با (شعر نو) را میرساند و نه باقاعدهٔ نسبت این کلمه یعنی (سنت) که عربی است سازگار است. وهمچنین است، (شعر نو) به تنهایی. زیرا شعرای هر یك از اعصار میتوانند مدعی شوند که زبان شعرشان ناچار مطابق با زبان عصر خودشان بوده‌است ولامحاله نسبت به عهد گذشته و اجدادشان، نو و معادل با زبان زمان... و از طرف دیگر، چون خود بخود و یا به حکم (شاخ و شانه کشیدن جوانان جویای شهرت هنری در همهٔ هنرها و هل‌من مبارزشان) این مقابله و منازعه صورت واقعی پیدا کرده و روزی نیست که حربهٔ تیزی از زبان و بنان نوجویان متوجه پیکر نحیف (شعر سنتی) وشعرای سنتی و یا بقول دیگر ایشان (فسیل‌های ادبی) نشود ، و بهرصورت این دو دستگی و مقابله ، امری است وجودی متحقق در خارج ، لازم است که تسمیه‌ها و انتساب‌ها نیز طوری گویا باشد که الفاظ

آنها هم این مخالفت ومعاندت را توجیه کند و با حقیقت مسمی و مناسبات آن موافق و برای آیندگان یادآور اینهمه سوابق بوده باشد

بنابراین پیشنهاد میکنم که شعر کهن ودیروزی را (شعرسنی‌قدیمی) وشعر نو وامروزی را (شعرشیعی یزیدی) نام گزاری کنیم. تاهم‌قاعدهٔ سنت‌عربی‌وصحت تلفظ کلمه مراعات گردیده باشد، وهم اکنون که کار منازعه‌ومجادلهٔطرفین کشیده‌است درقبال‌سنی‌وشیعی مذهبی، سنی‌وشیعی شعری نیز داشته‌وعالمیان راهم‌در جریان‌این‌دو رنگی‌ونفاق تازه گذاشته باشیم. واما‌اضافهٔ نسبت (یزیدی) باین‌شعر، بدان‌سبب‌است که‌چون‌محتمل‌است‌این‌تسمیه بخاطر (شعرای‌سنی‌شعری)وشیعی مذهبی‌گران بیاید و برعم این نام‌گزاری روی از سبب قدیمی شعری برتابند (هر چند که علمای شیعهٔ اثناعشری معتقدند که مابه تعریف سنی شایسته‌تر از مخالفان خود می‌باشیم و حضرات دراین تسمیه نیز برماستم روا داشته‌اند، چراکه ماییم که سنت رسول اکرم صلی‌اله علیه‌و آله‌وسلم را از طریق اهل‌بیت او فرا گرفته‌ایم نه‌از طریق اصحاب، فلذا سنی حقیقی ماییم نه‌آنان)

بنابراین کلمهٔ (یزیدی) رانیز (شعرشیعی) اضافه‌وذکر میکنیم تا هم آن توهم معروض ندهد شعرای‌شعر (سنی قدیمی) نرسد، وهم شعر نو سابقه و شناسنامه‌ای کهن‌تر و اصیل‌تر از عصر (رسالت حضرت. ن .) پیدا کرده باشد، چه‌آنکه منسوب‌الیه این کلمه کسی است که از هرجهت شایسته این نسبت و انتساب‌واز هرحیث‌شرمنتقی کاملتر وشایسته‌تر بهر احتمال‌وحساب وموافق مذاق‌این‌طبقه‌ازشیخ‌وشاب ازرسول‌عالی‌جناب‌است، وآن‌یزیدبن‌معاویه‌شاعر بسیار بادوق وکاملا(سکسی)وفاسق‌چندقرن‌پیش‌است که‌ازحیث بی‌بندوباری‌وهوسبازی‌و(سکس‌سازی)میتواند پیشوای‌قرون‌واعصارقرار گیرد وطبقهٔ‌نوبلوغ‌شعر‌را به‌آنچه‌که‌حتی‌به(استمنای‌فکری) ازشعرنو توقع دارند رهنمون گردد وبالاتر ازاینها ازحیث سنت شکنی هم که یکی از مفاخر حضرات است، سندی‌قدیم‌تر ودارای (رسالتی) تاریخی‌تراز دیگران‌باشد، زیراهمین بزرگوارصاحب (رسالت تاریخی) بودکه توانست در ظرف چند سال تمام سنت‌های رسول اکرم (ص) را بی هیچ‌ترس وواهمه‌ای بشکندو (تعهدورسالت) خودرا بنحواحسن‌باتمام رساند، فقط درمیدان مفاهیم والفاظ است که پای‌این‌حضرت‌هم‌درقیادت ورعامت می‌لنگد چون هنوز آنروزها عقل شعراهل که عقل‌بشری باین حدازکمال نرسیده بودکه شاعر ممکن است اینقدر خودسری و رعونت پیدا کندکه هرلفظرا بهر معنایی که دلش خواست بدون کوچکترین قرینه‌ای بیاورد و اصلا دیگران رابحساب نیاوردکه ازگفته‌های اوچیزی فهمیده‌یانفهمیده باشند . ودر جواب بهت و حیرت شنوندگان باد به بروت افکند و بگوید «امپرسیون من این است شماداتیدو امپرسیون خودتان» اگر تا حال مثلی در مورد شعرهای پیچیده شطر وسحریه وجود داشت که میگفتند «المعنی فی بطن الشاعر» درمورداینان باید بگوییم «المعنی‌والمفهوم‌والمرادوالالفاظ کلها فی بطن‌الشاعر».

سنت شکنی

اینجا بیادم آمد که اصلا بحث در مورد سنت و تقسیم آن بدین کیفیت کاردرست و معقولی نیست ، زیرا حضرات قولا و فعلا مدعیند که همان (رسول متعهد) تاریخیشان و به تبع او (امت نامرحومهاش) جمیع سنن شعری را از بیخوبن بر افکنده وتمام خلق‌الله را (که همه‌شان میخواهند شاعر باشند) ارقید زبان و بند آن آزاد ورها گردانیده اند امامن میخواهم اکنون که صحبت از سنت بمیان آمد (با همهٔ سکستگی آن) سخنی دراین باب بگویم و بعرض برسانم که هرچند حضرات، سند افتخار این‌سنت شکنی‌را برخ ما میکشند ومیگویند، هرگاه رسول (غیرمرسل) وپیغمبر معلول و مختلشان هیچ نوآوری و ابتکاری درزمینهٔ شعر، جز شکستن سنت‌های ادبی قدیم وخراب کردن بنیان کهن وقویم آن نمیداشت، همین هنرسنت شکنی بس است که دربزرگی و جلالت قدر وسعه وگشادگی صدرو (شجاعت ادبی !) آن بزرگوار آیتی عظمی وکرامتی علیا بحساب آید . لکن ، هرگاه اولا (سنت) بقول اهل اصطلاح، به‌قول حضرات (سنت‌حسنه) بخصوص موروث از آباء واجداد و محصول سالها انس وعادت ومورد پسند همهٔ عقلا باشد، چرا باید آنرا شکست؟ و بجای آن‌یا هیچ بدل و عوضی نگذاشت ویا اگرهم گذاشت چیزی باشد که بار بقول صحیح (بدعت سیئه) یا تازه‌ای زشت‌وناپسندباشد، وثانیاً چه‌حسنی دارد که آدم‌عاقل یك‌شیئی‌مادی محسوس‌یامعنوی معقول‌راکه قبول عامه‌یافته وصرف وزیبایی هم نکسی واردنمیکند، بشکندو آنگاه بدین‌کار بی‌معنی‌وناپسند مفاخره نیز بکند ؟

اگر سنت سکنی حسن است، دیگر چرا باید خاصه وحرجی کرد وهمه سنن قدما . راار بیخ‌وبن‌شکست؟ ویا چه‌گونه آنکسی راکه فی‌المثل برای درهم شکستن سنت زیبایی پسندی وهنر آوری بشری (مجسمه‌ونوس) رابشکند ودر این (هنر) متمسك بدین عذر شود که خواستم یکی‌از مظاهر سنن قدما رابشکنم وبجای آن‌تخته سنگی سیاه بگذارم‌که هم آن سنگ نواست وهم‌این عمل‌کاری ابتکاری وتازه ، بایدیوانه بخوانیم وعملش رازشت وناپسند سماریم ؟! وهمچنین چرا همه خراب‌کنندگان سنت‌های‌گونه‌گون ملت‌ها ، امثال اسکندر و چنگیز و تیمور را بجای تحسین وآفرین، لعنت و نفرین‌کنیم و نگوییم‌که این سنت‌شکنان بزرگ بودندکه ما را ار قید تعهد سنن اجدادی خودرهایی بخشیدند و بجای آن تازه‌های زشت وناپسندگذاشتند، ؟ ارباب مثال میگوییم که اگر یکتن یاجماعتی بجای ورود بخانهٔ خویش یاخانهٔ دیگری ار درخانه کهار سنن عرفی اجتماع است، ار دیوار خانه بالاروند و نگویند، این‌ماییم‌که سنت‌جاری بین خلق‌الله را شکستیم وبجای در ار دیوار استفاده‌کرده و عملی تازه و نو انجام داده‌ایم ، جای آن نداردکه پاسبان ایشانرا بکلانتری و ار آنجا به تیمارستان روانه‌کند ؟ (ناتمام)

کاظم شرکت (شهرین)

جذبه

چهره خورشید نهان گشت و ماه ـ برز کوه

کرد پر اندیشه بگیتی نگاه ـ با شکوه

بانگ و نواها همه خاموش شد

پای و سر دشت و دمن گوش شد

کوه و دره خفته بسیمین حریر ـ مست ناز

چشمه و دریا چه و جو پر زشیر ـ غرق راز

دلبر شب خفته و گل خفته هم

مرغ شباهنگ فرو بسته دم

شوق شرابی بلب خواب ریخت ـ سوخت، سوخت

بر سر شب گوهر مهتاب ریخت ـ بر فروخت

پرده کشیدند بروی جهان

تا که شود چهر پلیدش نهان

بر سر سنگی لب چشمه سار ـ سوخته

چشم بدان جاده پیچان چو مار ـ دوخته

تنگدل از نامدن یار خویش

مانده به پیچ و خم افکار خویش

جذبه الهام و جودم فشرد ـ خرد کرد
از رگ خویشم بدر آورد و برد ـ بند بند
فتنه اندیشه دری باز کرد
شاهدی و دلبری آغاز کرد
تار وجودم همه از هم گسست ـ شد بباد
مرغ دل از عقده اندوه رست ـ بر گشاد
شد بجهانی که در آن جا نبود
نیستی از هستی پیدا نبود
هر چه خرد داشت بآتش کشید ـ بیدرنگ
چهر دل از نقش مشوش کشید ـ رنگ‌رنگ
خرج زنان بودم و بی پای و سر
همسفرم عشق و زمن بی خبر
همچو دو توفنده جدا گرد باد ـ گرد گرد
جان من از بودن او بود شاد ـ همچو گرد
حادثه‌ای نغز و دل انگیز داشت
لیک ندانم زچه پرهیز داشت
تاب رها کردم و پروا شدم ـ آشکار
درهمه جا مانده ،همه جاشدم ـ ابر وار
چون همه را جانم در بر گرفت
صاعقه عشق بمن در گرفت
سوختنی بود، زهی سوختن ـ درد سوز
هیچ ندیدم بجز افروختن ـ دلفروز
دیده «شهرین» همه‌جا نور دید
تیره‌گی از چهر جهان دور دید

محمدتقی دانش
مستشاراعظم

بیان حقیقت

حاج‌میرزاعلی مقدس :

و دیگر از بلیدان آن زمان حاج‌میرزاعلی مقدس پیشخدمت خاصه همایونی حکومت همدانش دادند درحکمرانی‌وی هردزدی‌که میگرفتند وپیش وی‌آوردند میگفت دیگی‌بیاورید امر می‌فرمود ازسیاهی ته دیگ روی سارق‌را سیاه میکردند وبدو میگفت (روت خوب سیاه شد دیرو) وسارق روسیاه مال مردم را برده بهمین روسیاهی خرا می‌یافت

فرمایش حضوری :

نخستین استخدامم در خدمت خواجه بزرگ یوسف بن حسن صدراعظم بود پس از زمانی ظل‌السلطان که نگارشم دیده و تحسین بلیغ نموده بود مرا از خواجه بخواست و من باصفهان رفته بکارنگارش پرداختم درمدتی‌که در اصفهان بودم وقایعی دیدم بواسطه تأثر خاطر با الفت بسیارکه باصفهان داشتم از ماندن در اصفهان سیرشدم ازجمله روزی‌از اطاق میرزا رضا خان حکیم منشی مخصوص در باغ حکومت بیرون شدم شهزاده بر لب حوضی‌که در میان باغ بود بر صندلی نشسته و حسینقلی خان بختیاری ایلخانی با رضا قلی خان کلهر سرتیپ در جلو ایستاده تفنگی ایلخانی بردست داشت به شهزاده تقدیم‌کرد ظل السلطان بی آنکه‌بآن تقدیم نظری باطف‌اندازد آن‌را برضاقلی خان بخشید وایلخانی را گفت باطاق تلگراف روکه اعلیحضرت را با شما فرمایش حضوری‌است .

ایلخانی از خیابان باغ بطرف اتاق و من بطرف خیابان مواجه آن قریب یکصد سرباز با کلاه خود آهنی چنانچه سربازان ظل‌السلطان‌بدان شکل ملبس بودند بر اطراف اطاق حکیم منشی مخصوص پره زده و دوسه زنجیر بزرگ بآن صوب می‌کشاندند و میرزا احمد معروف به (زر) که در تهران با اوآشنا بودم سرتیپ آن سربازان بود همین قدر شنیدم‌که فراشان می‌گفتند زنجیر برای پسران ایلخانی است باآنکه جلو دارم اسبهایم را نیاورده بود پیاده بطرف منزلم روان شدم می‌گفتند صبح شهزاده از اندرون باضطراب بیرون آمده پای‌کوبان و شتابان کـه بشتابید دکتر بیاورید ایلخانی حالش درهم شده درحالی‌که همان‌گاه‌که حسب‌الامر برای تلگراف حضوری باتاق رفت‌کارش را ساخته‌بودند و هرچه آن بیچاره میگفته‌قهوه‌نمی‌خورم‌میگفتند بایستی‌خوردن وکاردرهمان ساعت‌بگذشت.

کارنامه حبیب‌اله نوبخت

آخوند ملامحمدکاظم خراسانی

. . . چون مجلس‌درس بپایان رسیدشیخ بمن نگاهی کرده گفت : آخوند ! می‌بینم خیلی مؤدب می‌نشینی ؟

من سربزیر افکندم و عبای خود را بر روی‌سینه‌ام‌بیشتر کشیدم و حالتی داشتم قرین انفعال.شیخ دریافت‌که پیراهن بتنم نیست و قبای‌خودرا پیش‌آورده‌ام‌تاگردن‌خودرا بپوشانم ومعلوم‌نشودکه‌پیراهن‌ندارم.زیرا تنهاچیزی که داشتم ومی‌توانستم‌بگویم مالك‌آن‌هستم‌یك قبای پاره‌بودبایك عبای‌کهنه ویك جفت‌کفش که‌آن هم ته نداشت و بازحمت پای خود را بالاتر می‌گرفتم و به رویه‌کفش می‌چسباندم که پایم‌برزمین‌کشیده‌نشودکه نجس یاکثیف شود تاآنجاکه یکروزمجبور شدم‌سه‌بار پای خودرا بشویم و یکی ازطلاب‌که بگوشواره مدرسه‌نشسته بود مرادید وبحالم دقت‌کرد و کفشی مندرس بمن داد، دربن وقت چنان بودکه‌گفتی‌دنیا را بمن داده اند.

آن روزهم شیخ پس ازمجلس درس از برهنگی من‌آگاه گردیده فهمیدکه پیراهن‌بتنم نیست وبه این‌جهت قبای خودرا بروی سینه‌ام‌کشیده‌ام و می‌نمایدکه مؤدب نشسته‌ام امرکرد پیراهنی بمن دادند .

اين‌شیخ بزرگ مرحوم **شیخ مرتضای انصاری** بودکه یکی از بزرگترین علمای شیعه بود و آن آخوندکه پیراهن نداشت **آخوند ملا کاظم خراسانی** بودکه در آن زمان یکی ازطلاب شیخ‌بود وبزبن نشان تهیدست بود وروزی نیز دررسیدکه بحکم همین‌آخوند

فقیر تمام عشایر عراق مسلح شدند و مهیای جهادگردیدند.

آخوند ملاکاظم حراسانی بزرگترین مرجع عصربود و مشروطیت ایران دراثر فکر بلندو عقل نیرومند او پدیدآمده بانبوغ او نیرومندگردید و در جامعه روحانیت کمتر روی داده است که مردی با این عظمت وباایں تبحر پدیدآمده باسد و کفایت است که علم اصول باکتاب «کفایه» او رسوخ یافت. آنچه درین حا یاد می کنیم درست، کلماتی است که خود آخوند برای نزدیکان خود یادکرده است

او میگوید چهل‌سال نه‌گوشت حوردم و به‌آرزوی خوردن گوست داشتم و تنها حوراك من‌فکر بود و بااین زندگی راضی و قانع بودم وهیچ گاه نشدکه سخنی یادکنم که گمان کنند اززندگانی خود ناراضی‌هستم پولی برای حرید یك شمع بمن میدادند ولی من در تاریکی میگذرانیدم وآن پول‌را بفقیرتر ارحودم میدادم و شبهاکتاب حود را برداشته نمرر مدرسه میرفتم تادرزیرچراغ مبرزمطالعه‌کنم. طلاب هیچ اعتنائی بمن نمی‌کردند مگرمعدودی‌که مانند خودمن یافقیرتر ازمن بودند. حواب من‌از شش‌ساعت بیشتر‌نبود وچون باشکم حالی خواب آدم عمیق نمی‌شود بیشتر شب‌هارا بیدار‌بودم وباستارگان آسمان مصاحبت ومساهرت داشتم ودرین احوال نحاطرم میگذشت‌که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نیز بیشتر سب‌ها را برین نشان‌میگذرانید من‌باهمه تنگدستی وبیچارگی احساس‌میکردم‌که فکرمن بعالمی‌بلندتر پرواز می‌کند و قوه‌ئی است‌که روح مرا نحود حدب می‌کند و شاید این روح و طنیت و ملیتم بود. سی سال تمام داغی و گرمی نان تنها نانحورش من بود.

آخوند ملاکاظم کوچکترین فرزندان ملاحسین هراتی بود ودر اوان کودکی پدرش‌از پیشرفت وی مأیوس بود وبا چشم حواری به‌او مینگریست واو پس‌ازمرگ پدرش به‌عتبات‌رفت و در حوزه درس شیخ انصاری‌که بزرگترین مجتهد آن عصر بود ملاشد و پس از انصاری می‌شود بگوئیم‌که هیچ یك از مراجع تقلید مانند آخوند ملاکاظم خراسانی متبحر ومتنفذ نبود ومجلس درس هیچ مدرسی آن‌همه طلبه نداشت.

خاطره‌ئی‌که هیچ‌گاه ازنظرم محو نمی‌شود این‌است‌که همین‌آخوند تهیدست‌که‌آنروز پیراهن‌نداشت اعلان جهادداد وازقبایل عراق. منتفق، بنی‌لام، البومحمد، ربیعه، تمیم، المیم، عنزی، شمر، اقرح، عك و بنی‌حسن جماعاتی بسیار یکباره قیام‌کردند.

آن روزها آخوند ملاکاظم خراسانی چنین مانوری داد و عشایر عراق هزارها سوار وپیاده بااو همراه وهمستان شدند تابجهاد بروند زیرا درآن‌زمان انگلیس وروس پیمان‌بسته بودند وایران‌را به‌دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بودند وآخوند حکم جهاد داد وسپاهی سازکرد نگر بادشمن بجنگد.

روزی‌که ازنجف حرکت‌کرد وبجانب بغداد رهسپار بود من عبور اورا بالشکری‌که

حمع کرده بود ساعات متوالی تماسا میکردم . منظره آنروز ار خاطرم محو نشده است · آخوند درکالسکه‌ئی سوار بود وجمعی ار خواص اوبگرد او بودند وارهرطرفش بیزسواران مسلح می‌تاختند وفریاد وغوغائی داشتند .

آخوندی که آنروز پیرهن به‌تنش سود از اردحام مردم که برای زیارت او هجـوم آورده بودنـد بارهم عبای خود را پیش آورده بودکه دستش ار بوسیـدن مصون بوده محفی باسد .

مردم نحف و کربلا وکاظمین وبغداد وبسیاری دیگر ار سهرهای عراق بیش‌وکم آماده شدندکه اورا پیروی کرده بجهاد بروند همه‌جا سوری و عوغائی و هیجانی پدیدآمده بود. آخوند و یارانش سر بر افراختـه بودندکه سر بدهند وکشور ندهند اما انگلیس‌ها در تاریخ رندگـی استاد بودند وسیاست عمروعاص‌را درکتاب‌ها خوانده بودند ومانند خلیفه‌اسلام(۱) یعنی‌معاویه اطبائی‌داشتند مانندابن‌آثال وابوالحکم که می‌توانستندآدم‌سالم‌را بمرگ‌ناگهانی تسلیم کنند.

تاریخ عالم گوئی پیوسته تکرار میشود وباصطلاح فیلسوفان گوهر وحود یکی استحر آنکه هرزمانی باعرضی دگرگون ظاهر می‌گردد و رنگی دیگر دارد و سناخته نمی‌شود حدعه وفریب ورنگ‌همه‌جا درپیش‌انگلیسی حاشین حنگ‌است.

آخوند باهزارها فدائی ببغداد رسید و منادیان او اعلام کردندکه نماز صبح را ازبر رودبار خواهدگزاردن. درعالم هیچ امام جماعتی این‌همه مأموم بداشته است و اگرگذارده بودندکه نمازبگزارد مسافتی که به‌او اقتدا میکردند یعنی پهنه‌ئی که نمازگزاران با اونماز میکردند ار یك فرسنگ هم‌بیشتر بودزیرا پنجاه نفرمؤذن واقامت‌گوگمارده بودند تاقیام و رکوع وسحود امام راجابجا یکی پس ازدیگری بابانگ بلند اعلام‌کنند.

امادریغ که شگیرسر بهاد وصبحدم سر بر نداشت روحانی حنگجوی‌مارا رهرداده‌بودند، مردوزن شیون‌کردند، طلاب دستار ازسر برگرفتند مردم خاك برسرپا شیدند(شیعه‌وسنی) مسلمان ومسیحی حتی‌صبی‌ها واهل‌الحق همه‌عزاگرفتند وبرفراز خانه‌ها بیرق سیاه‌افراختند وشال عزابگردن انداختند ودرودیوار شهررا باپارچه سیاه پوشانیدند و چنانچه می‌گفتند فردای آن‌روز هزارها نفرجنازه آخوند را برسردست تانحف بردند و چند روز مردم شهر و رؤسای قبایل بگردش طواف کردند.

ازبغداد تاکربلا چهار منزل راه‌است و ازکربلا تانحف نیز چهار منزل وهر منزلی تامنزل‌دیگر هشت‌فرسنگ راه‌است وآن روزها این‌مسافت‌را باالاغ واستر وچارپایان دیگر میپیمودند یاباگاری‌هائی رهسپار میشدندکه عوام آنهارا عربانه می‌نامیدند.

نعش‌آخوند رامردم درین مسافت دورودراز برسردست داشته هرجمعی با نوبت ازجمع دیگر برگرفته تابجماعتی دیگر میسپردند وهمچنان اورا بنحف رسانیدند

ار: لاادری

نظری تازه به‌عرفان‌وتصوف

قسمت دوم

سئوال وجوابی است بین‌یك جوینده ویك عارف

***

پرسیدم فرق‌میان عرفان وتصوف چیست ؟

فرمودهما نطور که قبلا گفتم **عرفان** پی‌بردن به‌حقیقت است ارراه اشراق والهام. این کاوش وتجسس مابین تمام ملل‌جهان وتمام مذاهب وتمام نژادها از دورترین زمان‌ها وجود داشته وطرز فکری مشترك است بعدار پیدا شدن ادیان پیروان خاص‌را عقیده این بوده‌که تعلیمات دینی دوجنبه‌دارد یکی ظاهری ودیگری باطنی واین آموزش باطنی است‌که پایه‌ی **عرفان** برآن استوار است ومخصوص خواص میباشد

دردین اسلام به‌این **عرفان تصوف** میگویند. از همان اوایل اسلام پیغمبر (ص) به‌عده‌ای ازپیروان خاص خود تعلیماتی میدادکه بالاتر از مطالبی بودکه به عامه‌ی مسلمانان تبلیغ میفرمود ودرواقع راه **معرفت حقیقی** را به‌آنها میآموخت.

بعدها این‌جماعت به‌نام صوفی معروف شدند . راجع به منشاء این اسم بسیار چیزها نوشته‌اند . مقصودما دراین مذاکرات تحقیقات تاریخی ولغوی نیست وهیچ تفاوتی ندارد‌که اشتقاق این‌لغت ازکجا باشد.

این‌جماعت درطول چندین قرن به دسته‌های متعددی منشعب شدند‌که آنهارا سلسله‌ی تصوف مینامند. اگرچه این سلسله‌ها درفروع ومراسم وتشریفات‌باهم تفاوتهائی دارند ولی **صوفیان واقعی اسلامی** دراصول باهم متفقند. یکی‌ازاصول تصوف اسلامی این‌است‌که هرمریدی باید شیخی داشته باشدکه ازاوامر وتعلیمات او پیروی‌نماید.

این موضوع را درموقع خود مفصل‌تر شرح خواهم‌داد. سلاسل تصوف اسلامی تماماً مبدء خودرا یدابیدبه پیغمبر اسلام میرسانند وبیشترآنها، مخصوصاً آنهاکه شیعه هستند، معتقدندکه **معرفت** از **محمد(ص)** به **علی(ع)** که ولی او بود تلقین شدو امیرالمؤمنین شاگردانی تربیت فرمودکه بعضی به‌مقام ولایت رسیدند. بهمین جهت است‌که هرسلسله‌باید

مشایخ خودرا یداً بعدید تا به پیغمبر برساند واین‌راکرسی نامه سلسله میخوانند.

درابتدای‌کار نظراغلب مشایخ تصوف مبنی‌بر زهدو پارسائی‌و ریاضت بودودر این‌روش راه‌مبالغه میپیمودند و از جنبه اعتدال خارج میشدند. مثلا ریاضت بیش‌از حدو روگرداندن ازتمام لذائذ دنیوی را پیشه خود قرار داده بودند. در صورتیکه این زیاده روی‌ها مخالف تعلیمات پیغمبری‌بود. بعدها مکتب عشق پیش‌آمد وپیروان ومشایخ را عقیده این‌بودکه عشق به‌خالق موجب رسیدن به‌درجات علوی‌است. دسته‌ای هم‌زهد وعشق‌راباهم ترکیب میکردند. گروهی هم‌راه اعتدال‌راکه راه‌راستین **معرفت** است سرمشق‌خود ساختند بعقیده‌ی من‌این مکتب حقیقی **تصوف اسلامی** است.

این‌بود بطورخیلی خلاصه منشاءتصوف اسلامی. برای جزئیات تاریخی سیراین‌مکتب میتوانی به‌کتابهائی‌که فرقه‌های تصوف نوشته‌اند رجوع‌کنی. اگرچه خواندن این‌کتب‌از نظر اطلاعات تاریخی بسیار جالب است ولی از نظر پیداکردن راه‌کمك زیادی به مبتدی نمیکند .

گفتم من بعضی ازکتابهای راجع به‌تصوف را خوانده‌ام و اینطور بنظرم میآیدکه در بعضی از اوقات تصوف خیلی رواج داشته و در بعضی از دوره‌هاکمتر شکوفا بوده است . استدعا دارم مرا دراین باره روشن فرمائید .

فرمود این‌موضوع علل مختلف دارد وبحث درآن بارمارا به‌تجربه و تحلیل تاریخ تصوف میکشاندکه من‌ازآن ابا دارم ولی‌برای آنکه معلوم شود پیشرفت تصوف چگونه‌بوده است همینقدر اظهار میدارم‌که بعضی اوقات حکومتهای وقت‌با تصوف موافق بوده‌اند واغلب بعضی‌از سلاطین و امرا به اقطاب ارادت داشته‌اند وبنابراین تصوف‌گسترش مییافته است و گاهی نیزبرعکس بوده واز اشاعه‌ی آن جلوگیری میکرده اندوحتی به‌شکنجه وآزارآنها میپرداخته‌اند. علت‌دیگرهم مربوط به‌خود مشایخ است چون‌گاهی مشایخ برجسته‌ای ظهور کرده‌اندکه‌نزد مردم نفوذ داشته‌اند وعده‌ی زیادی‌را به‌دنبال خودکشیده‌اند. گاهی هم‌دنیااز چنین پیشروان صاحب نفوذی خالی بوده است. نکته‌ی دیگر اینکه بعضی‌از مشایخ رامشرب این‌بودکه عده‌ی زیادی رادر مکاتب ابتدائی تصوف تربیت‌کنند تاوجود آنها درجامعه مؤثر ومفید باشد وبعضی دیگر براین عقیده بوده اندکه به‌تربیت عده‌ی قلیلی برای نیل به‌مدارج بالا اکتفاکنند .

مطلبی راکه ازهمین حالا باید برایت بگویم این‌استکه اگر بخواهی درراه تصوف قدم‌گذاری اول باید دوره‌ی ابتدائی این طریقت را باکمال جهد وکوشش بپیمائی وخودرا آنطورکه باید عوض‌کنی و تمام شرائط آنرا نکته به نکته عمل‌کنی. آن‌گاه خواندن‌کتب تصوف برایت مفید خواهدبود والا خواندن این‌کتابهاکه اغلب بسیار درهم‌برهم وگاهی هم

بظاهر باهم تضاد دارند بیشتر تو را گیج و گمراه خواهد کرد. بسیاری هستند که گمان دارند با در بر کردن اشعاری از عرفا و بیان شرح حال آنها (آنهم گاهی باغلو) صوفی شده‌اند و حال آنکه یا خود را گول میزنند و یا میخواهند مردم را گول بزنند. ما وقتی که به برنامه‌ی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی تصوف رسیدیم این نظرها را مفصل‌تر برایت شرح خواهم داد.

پرسیدم امروز من با افرادی که درسلسله‌های مختلف تصوف سرسپرده‌اند آشنائی دارم اغلب آنها هر سلسله‌ای را غیر از سلسله‌ی خودشان گمراه ومدعی دروغی میدانند وشیخ خودرا قطب عالم امکان فرض میکنند آیا این دعاوی صحت دارد؟

مرد عارف باتبسمی آمیخته باتأثر وتمسخر فرمود امان از این ادعاهای بیجا. فرمود من میخواستم بعدها دراین موضوع باتو سخن گویم ولی حال که این سئوال را کردی مجبورم توضیحاتی بدهم من شخصاً بتمام مشایخ احترام میگذارم وامیدوارم که در عقاید خودصادق بوده و به جائی هم رسیده باشند ولی این ادعاکه در روی کره‌ی زمین من تنها ولی هستم و سایرین همه گمراهند کمال خود خواهی و کوته بینی است. اولا اگر به کتاب‌های متقدمین رجوع کنی ملاحظه خواهی کرد که هیچیك از مشایخ گذشته چنین ادعائی نکرده‌اند. اغلب باهم ملاقات و گفتگو داشته اندو برای ملاقات یکدیگر به مسافرتهای طولانی میرفته‌اند و اگرهم گاهی اختلافاتی درفروع داشته‌اند درباره‌ی آن به مذاکره و بحث میپرداخته‌اند، وچه بسا دیده شده که مریدی ابتدا درخدمت شیخی بوده وهمان شیخ باو توصیه کرده است که بزیارت مشایخ دیگر برود. من نمیدانم که این نقار ودودوئی ومذمت یکدیگر ازکجا سرچشمه گرفته است. مگر اینکه بگوئیم، خدای نکرده تصوف مبدل به دکانداری شده است (اگر چه هجویری درکتاب خود کشف‌المحجوب قریب نهصدسال قبل باین دکانداری اشاره کرده‌است) متأسفانه آنهائی که چنین ادعائی دارند نشانه‌ی آن است که خود بجائی نرسیده اند و شاید مطلب بخودشان هم مشتبه شده‌است

سعدی چه خوش فرموده   این مدعیان در طلبش بیخبرانند. مشایخ صادق نباید هیچوقت خودشان رادر چشم مریدان بیش‌از آنچه هستند جلوه دهند. یا طوری رفتار نمایند که‌چنین گمانی درمرید پیداشود و در نزد مرید ازخود بتی‌بسازند. در چنین حالی یا مرید بیچاره تاآخرعمر درجهالت میماند یاروزی بیدار میشـود ومیفهمد عجب گمراه شده‌وعمـر گرانمایه رابهدر داده‌است. نظائر این پیش‌آمدها دردوره‌ی ماکم‌نیست. مرید ساده اغلب‌در مرشد خودکراماتی می‌بیندکه چیزی بیش ازهذیان نیست

اگر مدعیان‌قطبیت وشیخیت واقعاًدرمشرب خودصادق هستند چراگردهم جمع‌نمیشوند ومکتبی پیراسته ازخود خواهی وطامات برپا نمیکنند و باتشریك مساعی درهدایت نوبار—

دان نمیکوشند والا ازعرفان وتصوف اسمی چه‌حاصل؟

عرض کردم این‌حمله‌آخرمرا به‌فکرانداخت که سئوالی بنمایم. اصلااین رنج وریاضت وجستجو و کاهش راچه نتیجه است؟

فرمود سئوال‌خوبی‌است. هرجوینده‌ای که میخواهد صوفی‌شود باید قبل‌از تشرف‌این سئوال راازخودبکند وکورکورانه بااصرار وتبلیغ‌چندنفر ندانسته دردریائی بیکران‌غوطه‌ور نشود. اول هدف صوفی این‌است تاآنجاکه میتواند از خود انسانی‌کامل بسازد وخود را از قیدوبندهای مادی ظاهری برهاند واز برای خویش آرامش روحی و جسمی فراهم سازد حالا فرض‌کنیم‌که مرید باسعی وکوشش خودرا به‌چنین مقامی نزدیک‌کرد. آیااین بایدکمال مطلوب اوباشد؟ نه. اگر صوفی باین قناعت‌کند اورا مردی خودخواه بایدنامید. زیرااین مثل‌شخصی میماندکه سالها زحمت‌کشیده آشپزی یادگرفته باشدو غذاهای خوب طبخ‌کند و بخورد ودر برابرسایرین برخود ببالدکه من چنین غذاهائی میخورم‌که‌برای شماآماده‌نیست صوفی ازهمان اول که‌قدم درراه‌گذاشت بایددراین‌فکر باشدکه‌ازآن چه‌که فراگرفته‌دیگران رامتمتع سازد تاسایرین نیزبتوانند ازاین خوان‌شاهانه بهره‌مند شوند. اگرجوینده بااین آرمان قدم در طریقت‌گذارد میتوان اورا صوفی واقعی دانست.

واژه خودخواهی‌را بکاربردم ومرا براین داشت‌که دراین‌باب توصیحاتی بدهم . کمال مطلوب هرانسان سعادت است وهرکس چه دانسته وچه‌ندانسته درپی این سعادت‌است ورفتن دنبال سعادت نوعی خود خواهی است این‌کلمه سعادت معنائی بسیار وسیع دارد و از نظر افراد ممکن است تفاوت‌کلی داشته باشد. مفهوم سعادت برای همه یکسان نیست . سعادتی که صوفی در پی آن است قبل از هر چیز آسایش روح است. اگر کسی روحش آرام بود مزایای مادی‌برای اودردرجه‌ی دوم قرار میگیرد. سعادت درمال دنیا نیست زیرا هرچه‌این تمول بیشتر شودگرفتاری شخص افزون وآرامش‌کاسته میشود تاحدی‌که این خصلت بصورت مرضی مزمن درمیآیدکه صاحب مال ومنال را فرصت تلذذ ازآن باقی نمیماند.

انسان طبعاً خودخواه است‌وتمام زندگی اوبر خودخواهی استوار است وبرای‌همین خودخواهی است‌که درپی سعادت خویش است. منتها این خودخواهی بردونوع است‌خود- خواهی خوب وخودخواهی‌بد. خودخواهی خوب‌این است‌که ماعده‌ای‌رادوست‌داریم، ازپدر ومادرگرفته تادوستان و آشنایان . این‌محبت خوب است ولی ریشه‌ی آن در خودخواهی ما است. زیرا اگر یکی‌از نزدیکان ماوفات‌کند مارنج میبریم واین نشان خودخواهی است.ما برای سلامت مریض‌دعا میکنیم‌که اوصحت یابدو رنج ماکم شود . مابیچاره‌ای را دستگیری میکنیم وعمل‌خوبی انجام میدهیم ولی این هم از خودخواهی است ، زیرا راضی‌کردن آن بیچاره موجب خوشحالی ماماست. بقیه در صفحهٔ ۱۴۳

نوشته آقای احمد سعیدی

برو جلو، برو

خیلی دلم میخواست دو دوست مرا که از جهت فکر وعمل در دوقطب مخالف هم قرار گرفته‌اند ملاقات میکردید و خوب میدیدید که چرا وچطور یکی در زندگی شکست خورده ودیگری بمقصود رسیده است اول از دوست شکست خورده میگویم ده سال پیش وقتی اورا دیدم درکاری فکر و نقشه بسیار خوب داشت ومعتقد بود که با اجرای آن درمدت کوتاه مردی ثروتمند خواهد شد در آن تاریخ بخود میگفتم که ایکاش من پیش از او باین فکر افتاده بودم تا به ثروت زیاد میرسیدم پس از گذشتن ده سال از آن تاریخ معلوم شد که دوستم هنوز قدمی برای اجرای فکر خوب خود بر نداشته ودر این مدت فقط بحرف زدن درباره آن اکتفا کرده است روزی اورا درمغازه کتابفروشی دیدم که با صاحب آن ویکی دو نفر دیگر سرگرم گفتگو است واز فکر خوب خود تعریفها میکند ولی آنها با او هم‌عقیده نیستند بهمین جهت او دچار شك وتردید شده و نمیداند چه کند. این مرد وامثال او غالباً بلکه همیشه در زندگانی شکست میخورند و بجائی نمیرسند نه باین دلیل که جاه‌طلب وسودجو نیستند بلکه علت اینست که بعد از پیدا کردن فکر خوب بعمل نمیپردازند تا نتیجه‌ای بگیرند. دانشمند معروفی میگوید که او خیلی باهوش وزیرك نیست تحصیلات عالی هم نکرده امازود ترقی نموده وصاحب ثروت شده است آیا میدانید چرا؟ زیرا همین که فکر خوبی پیدا کردم یا از کسی شنیدم پانزده دقیقه بعد برای اجرای آن نقشه میکشم وآنرا بکار میاندازم یکماه پیش فکر سودمندی پیدا کردم با دیگری درمیان گذاشتم در آن موضوع باهم بحث کردیم بالاخره معتقد شدیم که اجرای نقشه آن برای هردوی ما مفید خواهد بود او اجرای آنرا عهده‌دار شد و گفت از همین حالا شروع میکنم همین حالا. منهم موافقت کردم شاید شما بگوئید آیا بهتر نبود چند روزی در آن موضوع مطالعه میکردیم درجواب میگویم فکر

ومطالعه زیادجز تردید چه حاصلی دارداگر فکرخوبی پیداکردید وآنرا پسندیدید چندروز دیگرهم خوب خواهد بوداما اگروقت خودرا زیادصرف مطالعه کنید شایدفرصت ازدست برود یاتوانائی که حالا برای اجرای آن دارید درآینده نداشته باشید پس بهتراست همین حالا شروع کنیدقدم پیش گذارید وجلو بروید.

اغلب کسانی که بجاه ومال وعلم وهنر رسیده‌اند اشخاصی بوده‌اند که افکارخوب را در مغز خویش نگاه نداشته بلکه آنها را پس از مشورت بایکی دودوست مطلع بکار انداخته وبه جلو رفته‌اند.

ژنرال ممرو بی میگوید وقتی من درجوانی از کشتی پیاده شدم وبه شهر نیویورك قدم گذاشتم دسته‌ای ازنظامیان میخواستند ازجلو من بگذرند چون در سرراه آنها بودم مرا بکناری راندند و گفتند

بزوحلو برو همین جمله برای همیشه درزندگانی سعادتمند شد ونتایج خوب از آن گرفتم

کاری که کردنی است هم امروز بهتر است این کاهلان زفرصت فردا چه دیده‌اند

نظری تازه به عرفان و تصوف

بقیه از صفحه ۱۴۱

ازطرف دیگر خودخواهی بد. ما به ناحق حق دیگری راغصب میکنیم ویاما تبعیض حق دیگری راپایمال میکنیم. چون به مقصود رسیم خوشحال میشویم وحس خودخواهی خود راارضاکرده‌ایم. معلوم است که این خودخواهی بداست. این چند مثل را برای روشن کردن مطلب گفتم نظائر آن بیشمار است .

خلاصه صوفی شدن صافی شدن است که هم خودرا آرام وآسوده سازیم وهم خلق‌الله را درحد امکان آسوده کنیم. این‌ها اشاره‌ای به‌مقدمات صوفی شدن است . درجات بالا بسیار از این لطیف‌تر است ودرك آن مستلزم سیرسلوك است که انشاءالله به‌موقع خود دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد .

دنباله دارد

وصایای سید محمدصادق طباطبائی

رئیس حکومت یك مملکت باید دارای شرایط ذیل باشد :

۱ـ خونسرد و ملایم و اگر عصبانی است با قدرت اراده جلو خود را بطور قطعی بگیرد. لکن این خونسردی باید در اجراء تعلیمات او بلا اثر بوده در این یك مورد آتش سوزان باشد .

۲ـ باید فکور بوده دراجراء خیالات خود عجول نباشد وباتأنی وتعمق دراطراف امر خیال خود را به حسب مطالعات قرار داده در صورت صلاح مشورت با ارباب بصیرت بعمل آورد تاتصمیمی اتخاذکند وهمینکه خیال خودرا بصورت تصمیم درآورد در اجراء آن حدی وقطعی باشد.

۳ـ باید بهگوش باشد ویك زبان. چه اگر بعکس باشد همهکس از خیالات او مطلع شده او ازهمهکار بیخبر خواهد ماند وهمهکارها را ضایع خواهدکرد. پس باید خیلیکمتر حرفزده بیشتر بشنود.

۴ـ باید حلیم و بردبار و باحوصله باشد.

۵ـ باید بیطرف وبیغرض باشد تاجائیکه درآنچه مربوط به وظیفه ومقام اوست بین فرزند عزیز ودشمن خود فرقی نگذارد تا طرف اطمینان عامه واقع شده محبوب باشد و در قلوب نفوذ حاصل کند.

۶ـ درمسئله سکوت وکم حرفی باید اسرار خودرا ازنزدیکترین کسان خودهم حفظ کند وجز در موقع ضرورت و لزوم چیزی از خیالات خود بکسی نگوید .

۷ـ باید عفو واغماض در معنویات وسخاوت در مادیات داشته باشد تا بتواند برمردم نفوذ وریاست پیدا کند

۸ـ باید وقترا ضایع نکرده ازوقتکم نتیجه زیاد بگیرد و لذا باید تردید را زیرپا گذارده لگدمال کند وگرنه بهیچوجه موفقیت نخواهدیافت حتی اگرپیشوای مردمکاریغلط بکند بهتراست ازآنکهکار صحیح نکند. باید شجاع وفداکار باشد وگرنه مغلوبخواهدشد.

۱۰ـ موفقیت حقیقی و ریاست واقعی باطمع و حرص سازش ندارد . باید اگرکسی طالب مقام و عاشق موفقیت در مقاصد خود باشد هیچ چیز رابرای خود نخواهد و خواهان فوائد مادی و منافع شخصی نبوده تنها عاشق مقصد باشد. پس اساس اصلی موفقیت عشق است بهاستفاده. باده شرط مذکـور فوق یکنفر میتواند رئیس بحق ملت شده بـه انجام آرزوهای اجتماعی خود نائل شود اگر اسباب ظاهری هم آماده باشد.

دکتر محمدعلی صادقیان
استادیار دانشگاه پهلوی

جلوه‌هائی از قرآن کریم در شعر حافظ

تردیدی نیست که هر نوع دانش و اندوختهٔ ذهنی شاعر خواه‌ناخواه در شعرش انعکاس می‌یابد، زیرا درواقع آنچه شخصیت معنوی او را شکل می‌دهد، همان دانشها و تجربه‌ها و آموخته‌هائی است که به‌مرور زمان ودرطول زندگی بدست می‌آورد. این معارف ودانش‌ها، هنگام سرودن شعر، از نوجان گرفته، مجال بروز وظهور می‌یابد. شاید بتوان گفت که شعر، علاوه بر بیان عواطف واحساسات، ترجمانی است از دانشها و آموخته‌های شاعر، بویژه وقتی که این دانشها وآموخته‌ها پیوندیافته باشد بااعتقادات استوار مذهبی ومسائلی که شاعر آنهاراازبن دندان وصمیم‌قلب، پذیرفته وبدانها مؤمن ومعتقد گردیده است، که درآن‌صورت شعراو تصویری روشن از آراء وعقاید مذهبی او نیز خواهد بود .

بخش‌وسیعی ازادبیات‌غنی وبارورکهن پارسی‌ازاین نوع‌است وبه‌جرأت می‌توان گفت: اگر کسی از مباحث دینی واخبار واحادیث مذهبی وتفاسیر قرآن بیگانه باشد، نمی‌تواند از خوان گسترده وپر نعمت ادب‌فارسی به‌صورت‌کامل بهره گیردواز چشمهٔفیاض آن متمتع گردد. زیرا بدون وقوف وآگاهی براینگونه مسائل ومباحث، فهم ودرك بسیاری‌ازسروده‌ها واشعار شاعران بزرگ، ناممکن می‌گردد.

این‌حکم تنها درمورد ادب فارسی مصداق ندارد. بسیاری ازآثار شاعران اروپائی‌نیز تحت‌تأثیر موضوعات ومسائل‌مذهبی به‌وجود آمده‌است وخواننده این‌آثار راگزیری نیست، جزآگاهی ووقوف برمباحث ومسائل مذهبی خاصی‌که شاعر یا نویسنده، متأثر از آن بوده است. **کمدی الهی** دانته‌و **بهشت گمشده** جان‌میلتون ازاین نوع‌است وخواننده این‌دواثر بدون اطلاع‌کامل به‌محتویات انجیل بویژه مباحث ومسائلی‌که درمورد خلقت ومعاد، دراین کتاب آمده‌است. نمی‌تواند به مقصود ومنظور نویسنده راه‌یابد .

امااین موضوع‌درشعر وادب‌پارسی نمایان‌تر است.دیوان سخن‌سرایان بزرگ‌ماچون خاقانی ونظامی وناصرخسرو وسعدی ونظایر آنان گواه صادقی است بردرستی سخن، زیرا

بازتاب آیات‌قرآنی و احبار واحادیث بوی به روسنی درآنها مشهود است. مولوی وحافظ ازاین جهت‌چهرهٔ روشن‌تری دارند مولوی درسرودن مثنوی‌معروف خودبه‌سدت، تحت‌تأثیر احبار واحادیث مذهبی است وحافظ دربهره‌یابی واحد واقتباس از آیات‌قرآن، استادی‌چیره دست‌است. او بااین‌کتاب مقدس‌آسمانی انس‌والفتی حاص دارد وآنگونه‌که خوداشاره‌کرده آن‌را باچهارده روایت در حفظ داشته است *

عشقت رسد بفریاد ارخود بسان حافظ — قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت (۱)

تخلص او به حافظ نیز برخلاف تصور بعضی، بههمین سبب بوده است *

چه، درقدیم لقب حافظ خاص دودسته بود، یکی محدثی که صد هزار حدیث باسلسه اسناد آن‌در حفظداشت ودیگر حافظ قرآن‌مجیدکه می‌توانست تمام این‌کتاب مقدس‌آسمانی را با قرائتهای درست ازبر بخواند (۲)

در نامهٔ دانشوران درذیل «ذکر احوال حافظ ابرو» آمده‌است‌که اویکصدهزارحدیث مستند در حفظ داشته است

دراینکه حافظ، پیوسته باقرآن‌کریم دمساز بوده وآن‌را درحفظ داشته است تردیدی نیست، زیرا علاوه براشارهٔ بعضی از صاحبان تذکره، چون دولتشاه سمرقندی ورضا قلیخان هدایت‌که هرکدام او را بدین صفت ستوده اند ** خود نیز بار ها بدین امر اشاره کرده است

ندیدم خوشتر از شعر توحافظ — به قرآنی که اندر سینه داری (۳)

***

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار — تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور (۴)

صبح خیزی وسلامت طلبی چون حافظ — هر چه‌کردم همه از دولت قرآن کردم (۵)

---

(۱) دیوان حافظ- به‌تصحیح مرحوم قزوینی ص ۶۶ س ۴

* آقای باستانی پاریزی براین عقیده‌اندکه تخلص ولقب حافظ به‌علت خوش خوانی و آشنائی او با موسیقی بوده است (حافظ چندهنر - مقالاتی در بارهٔ زندگی و شعرحافظ)

۲- مقام حافظ ص ۱۲

** دولتشاه پس از آنکه حافظ را نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان توصیف می‌کند، چنین می‌گوید اودرعلم قرآن بی‌نظیر ودر علوم ظاهر وباطن مشاراليه بود.

۳- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۳۱۲ س ۷

۴- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۱۷۳ س ۷

۵- دیوان حافظ، تصحیح قزوینی ص ۲۱۸ س ۲

***

ر حافطاں جها کس چو بنده جمع نکرد لطـائف حکمی با نـکات قـرآنـی(۱)

ار فحوای کلام حافظ چنین بر می‌آیدکه وی به مطالعه تفاسیر قـرآن بویژه کشاف رمحشری عنایتی حاص داسته است تاحائی‌که بعضی اورا مفسر قرآن و صاحب کتاب تفسیر داسته اند. *

بحواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر حه‌وقت مدرسه وبحث کشف کشاف است (۲)

***

رمصحف رخ دلدار آیتی برحوان که آن بیان مقامـات کشف کشاف است (۳)

چگونگی اقتماس حافظ از قرآن:

حافط به انواع و اقسام مختلف ار قرآن‌کریم اخذو اقتباس‌کرده است. این اقتباس، گاه به‌صورت مستقیم است. بدین معنی‌که تمام ویا بخسی ار یك آیه را با اندك تغییری به صورت مصراع یابیتی تمام، درشعر خویش آورده است.

سب‌وصل است وطی سد نامهٔ‌هجر سلام فیه حتی مطلع‌الفجر (۴)

مصراع دوم بیت‌بالا ارآخرین آیه سورهٔ قدر اقتباس سده است.

محتسب حم سکست ومن سر او سن‌بالسن والحروح قصاص (۵)

مصراح دوم بیت مدکور، بخشی ارآیه ۴۴ از سورهٔ مائده است.

و من یتق‌الله یجعل له ویرزقه من حیث لایحتسب(۶)

این بیت قسمتی ارآیات دوم‌وسوم سورهٔ طلاق‌است واصل‌آن چنین‌است: «ومن‌یتق‌الله یجعل‌له مخرجاً و یرزقه من‌حیث لایحتسب».

آنگونه‌که مشاهده می‌شود، حافظ باحذف کلمهٔ «مخرجاً» ار آیهٔ مدکور، بیتی زیبا ساخته وهنر شاعری خویش و موزونی وکیفیت نظم بی‌بدیل‌کلمات والفاظ قرآن را نمایان ساخته است.

۱ـ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی ص قکو س ۳

* صاحب مجمع الفصحاء می‌نویسد :«گویند تفسیری بر کلام‌الله نوشته ودر بعضی‌از غرلیات خود، اشاره‌به‌حسن صوت وقرائت‌وتفسیر خودکرده است (مجمع‌الفصحاء به‌کوشش مظاهر مصفا جلد ۴ ص۱۸)

۲ـ حافظ قدسی ص ۷۶ س ۳

۳ـدیوان‌حافظ‌تصحیح قزوینی‌ص۱۷۰ س۶ ۴ـ حافظ قدسی، ص۲۶۷ س۱

۵ـ حافظ قزوینی، ص ۳۶۱ س ۲

گاه با درح بحشی ار آیات قرآن در مصراع یابیت، به سحن حود شکوه و ریبائی می‌بخشد .

حشم‌حافظ ریر بام‌قصر آن حوری سرشت سیوهٔ حنات تحـری تحتهاالابهـار داست (۱)

« حناب تحـری تحتهاالانهار » ار آیه یاردهـم ار سورهٔ بروح « ان‌الدین آمنوا و عملواالصالحات لهم حنات تحری من‌تحتهاالابهار ذالك الفورالکبیر » وچندآیهٔ دیگر اقتباس سده اسب .

تا‌بفحت فیه‌من روحی‌شنیدم سدیقین برمن این‌معنی‌که ماران وی‌واوران ماست(۲)

«بفحت‌فیه‌من‌روحی» ارآیهٔ ۲۸ ارسورهٔ حجر اقتباس سده‌است وتمام آن حنین‌اسب «واداسویته ونفحت‌فیه‌من روحی فقعواله ساحدین»

این‌آیه به‌آفرینش حضرت آدم علیه‌السلام اسارت دارد. حداوند می‌فرماید «پس ار آنکه کالبد اورا آراستم،ارروح حویش دراو دمیدم.»

مگر وقت وفا پروردن آمد که فالم لاتدرنی فرداً آمد (۳)

«لاتدرنی‌فرداً» اقتباس است ارآیه ۸۹ سورهٔ انبیاء وتمام آیه چنین اسب «ورکریا ادنادی ربه‌رب لاتدرنی فرداً وانت حیرالوارثین.»

گاه باآوردن لفطی ویاترکیبی ارقرآن، بمصمون آیه‌ای اساره‌کرده است .

حصور حلوت انس‌است ودوستان حمعند وان یکاد بحوانید و در فرارکنید (۴)

«ان‌یکاد» تلمیحی است‌به‌آیهٔ «وان یکادالدین کفروالیرلقونك بابصارهم‌لماسمعواالدکر ویقولون انه‌لمجنون وماهوالا دکرللعالمین .(۵)

نشاط وعیش وجوانی چوگل غنیمت دان که حافظا سود بررسول عیر بلاغ (۶)

مضمون مصراع دوم‌اشاره‌است به‌بحش اول‌این‌آیهٔ قرآن «ماعلی‌الرسول‌الاالبلاغ‌والله یعلم ماتبدون وما تکتمون.»(۷)

می‌حوربه بانگ‌چنگ ومحورغصه ورکسی گویدتراکه غصه‌محورگو «هوالغفور»(۸)

«هوالغفور» تلمیحی است به آیهٔ «نبئی عبادی انی اناالغفور الرحیم» سوره حجر آیهٔ ۴۹ .

۱ـ حافظ قروینی ص۵۴ س۱۱

۲ـ حافظ قدسی ص ۱۰۹ س ۱۱ـ

۳ـ دیوان‌حافظ تصحیح قروینی ص ۳۵۴ س ۱۰

۴ـ دیوان حافظ تصحیح قروینی ص ۱۴۵ س ۵

۵ـ سوره ۶۵ آیه۵۱

۶ـ دیوان حافظ تصحیح قروینی ص ۲۰۰ س ۱۲ـ

۷ـ سورهٔ مائده آیه ۹۹ ۸ـ دیوان حافظ چاپ قروینی ص ۱۷۲ س ۱۰

بیا ساقی بده رطل گرانم سقاك الله من كاس دهاق (۱)

«کاس‌دهاق» ازسوره «نبأ» اقتباس شده‌است در آنجا چنین آمده است:

«ان‌للمتقین مفازاً حدائق واعناباً. وکواعب اترابا. وکاساً دهاقاً آیه‌های ۳۱ تا ۳۴

دربیت عربی ریر

لمع‌البرق من‌الطور وآنست وبه فلعلی لك آت بشهاب قبس (۲)

حافظ به‌چند آیه ارقرآن ارجمله «ادقال‌موسی‌لاهله‌انی آنست‌ناراً سآتیکم منهابخبر اوآتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون» سوره نمل‌آیه ۷ اساره‌کرده است.

اقتباس غیر مستقیم: پاره‌ای ار ابیات خواجه شیراز ترجمه گونه‌ای است ارآیات قرآن‌کریم. بدین‌معنی‌که خواجه مفهوم ومضمون آیه‌ای ارقرآن راباکمال‌مهارت واستادی به‌عنوان دلیل وساهد مدعای حود آورده است

یارمفروس به دنیاکه سی سود نکرد آنکه یوسف به رر ناسره بفروخته بود (۳)

مصراع دوم‌بیت، اسارت به‌داستان برادران حضرت یوسف داردکه اورا مابهائی اندك فروختند. «وشروه بثمن‌بخس دراهم معدودة وکانوافیه من‌الزاهدین» (۴)

آنهمه سعبده‌ها عقل‌که می‌کرد آنجا سامری‌پیش عصا وید بیضامی‌کرد(۵)

مصراع دوم‌این‌بیت استدلالی است برای مصراع‌اول وداستان حضرت موسی‌وافکندن عصاو اژدها سدن آن وهمچنین یدبیضای اورابه خاطر می‌آورد. «فالقی عصاه فاذاهی ثعبان مبین. ونزع یده فاذاهی بیضاء للناظرین.» (۶)

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند (۷)

مضمون این بیت تعبیر دلنشینی است از آیه «اناعرضناالامانة علی‌السموات والارض و الجبال فابین ان‌یحملنها واشفقن‌منها وحملهاالانسان‌انه‌کان ظلوماً جهولا(۸)» آنچه دراین زمینه بیش ازهرچیز برشکوه‌وجمال شعرحافظ افزوده ،این است‌که پاره‌ای ازابیات‌خواجه به صورت ایهامی لطیف، به‌آیات قرآن‌کریم اشارت دارد.

احرام چه‌بندیم چوآن کعبه نه اینجاست در سعی چه‌کوشیم چو از مروه صفارفت (۹)

دراین بیت‌کلمات‌ ‌کعبه ،سعی، صفاومروه، ابتدا ذهن خواننده رابه‌آیه شماره ۱۵۸ ازسوره بقره «ان‌الصفاوالمروة من‌شعائرالله . . . . متوجه میدارد وسپس معنی دیگر این

۱ـ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص۳۲۲ س۱۰ ۲ـ حافظ انجوی ص ۲۶۴ س۲

۳ـ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۱۴۳ س ۱۱ ۴ـ سورهٔ یوسف‌آیه۲۰

۵ـ حافظ، چاپ‌انجوی‌ص۸۷س۱۶ ۶ـ سورهٔ‌اعراف‌آیه۱۰۷ ۷ـ دیوان‌حافظ تصحیح قزوینی ص۱۲۵س۲ ۸ـ سوره احزاب آیه۷۲ ۹ـ دیوان حافظ ـ تصحیح‌قزوینی ص۵۷س۱۰

الفاظ که دراینجا مرادممشوق ورفتن به‌کوی اوست، به خاطر می‌رسد

حافظدر آوردن تشبیهات وتوصیفات زیبا، گه‌گاه ازقرآن مدد می‌گیرد ودر این‌کار بی‌نهایت ظرافت ومهارت خویش رابه ظهور می‌رساند.

سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات بیاض روی چو ماه توفالق‌الاصباح (۱)

جاعل الظلمات، اشاره به «وجعل الظلمات والنور» است و فالق الاصباح ، اشاره به «فالق‌الا صباح وجعل‌اللیل سکناً والشمس والقمر حسباناً وذالك تقدیر العزیز‌العلیم.» (۲)

پاره‌ای از اوقات باخواندن شعری ازحافظ ، بی‌اختیار، مضمون آیه‌ای ازقرآن‌کریم به ذهن می‌رسد .

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل شایدکه چو وابینی خیر تو در آن باشد (۳)

این بیت مضمون «وعسی آن تکرهوا شیئاًو هوخیر‌لکم» را به خاطر می‌آورد (۴)

تداعی معانی:

ازجمله هنرهای شاعری، ایجاد تداعی‌معانی درذهن خواننده‌است. بدین‌معنی که شاعر مقصود خودرا طوری بیان‌کندکه خواننده یاشنونده علاوه بردریافت معنی‌ومضمون مورد نظر او،اطلاعات وخاطرات فراموش شده‌اش نیزاحیاء گردد. حافظ ازاین نظر نیز درحد متعالی است. چه ، بابهره‌گیری از داستانها و رویدادهای تاریخی بویژه قصص و داستانهای قرآن کریم‌که برتمام آنها وقوفی‌کامل دارد، خواننده رابه یادآن داستانها وحوادث انداخته اورا بهتأمل وتفکر وامی‌دارد

ای‌دل ارسیل فنابنیاد هستی بر کند چون‌ترا نوح‌است‌کشتیبان‌زطوفان‌غم‌مخور(۵)

حافظدراین بیت‌خواننده را به توکل و اتکاء به حق دعوت می‌کند وداستان حضرت نوح‌و حوادث زندگی این پیامبررا به‌خاطرش می‌آورد

پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت من چرا ملك‌جهان رابه‌جوی نفروشم (۶)

دراین‌بیت استغنای انسان‌کامل راازغیرخدا یادآور می‌شود ودرضمن داستان حضرت آدم‌و رانده شدن اواز بهشت رابه خاطر خواننده می‌آورد داستان حضرت موسی وزندگی پرحادثه اوموضوعی است‌که حافظ بدان عنایتی خاص دارد ودراشعار خود بارها از آن یاد کرده است

شبان‌وادی ایمن‌گهی رسد به‌مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند (۷)

۱- دیـوان حافظ ، تصحیح مرحـوم قزوینی ص ۶۸س۲ ۲- سوره انعام- آیـه ۹۶
۳- دیوان‌حافظ به‌تصحیح انجوی ص۱۰۳ س۱۳ ۴- سورهٔ بقره- بخشی ازآیه ۲۱۶
۵- دیوان حافظ به‌تصحیح انجوی‌ص ۱۳۳ س ۸ ۶- دیوان حافظ به‌تصحیح قزوینی ص۲۳۴ س۲ ۷- دیوان حافظ به‌تصحیح قزوینی ص۱۲۷ س۹

* * *

بانگ‌گاوی چه‌صدا باردهد عشوه‌محر سامری کیست‌که دست ار یدبیضا ببرد (۱)

* * *

این‌همه شعبده خویش که می‌کرد آنجا سامری پیش عصا و یدبیضا می‌کرد (۲)

داستان حضرت یوسف بیرمورد عنایت حافظ است‌وحای جای‌به‌وقایع ورویدادهای‌آن استشهاد می‌کند

ماه‌کنعانی من مسند مصرآن تو سد وقت آنست کـه بدرود کنـی ربدان را (۳)

* * *

پیراهنی که‌آید از او بوی یوسفم ترسم برادران غیورش قباکنند (۴)

* * *

من‌ار آن حسن روزافزون که‌یوسف داشت دانستم
که عشق ار پردهٔ عصمت برون آرد زلیخارا (۵)

درمورد حضرت مسیح وحان بخشیدن اوبه مردگان نیراسادات ریادی دارد.

فیض‌روح‌القدس اربار مدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحـا می‌کرد (۶)

* * *

مژده‌ای دل‌که مسیحا نفسی می‌آید که رانفاس حوشش بوی‌کسی می‌آید (۷)

در پایان یادآور می‌شودکه تأثیر قرآن برشعر حافظ، بیش ازآنست‌که در این مقاله بدانها اشارت رفت‌و آنچه‌گفته شدنمونه‌ای بوداز بهره‌گیری واخذواقتباس خواجه ارقرآن کریم .

۱- دیوان حافظ تصحیح‌قزوینی ص۱۸س۳ ۲- دیوان حافظ تصحیح‌قزوینی ص۹۶ س ۱۲ ۳- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۸ س۸ ۴- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۱۳۸ س۸ ۵- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص۳ س۱۴ ۶- دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص۹۷ س۲ ۷- دیوان حافظ تصحیح انجوی ص ۱۱۱ س ۱

نوشتهٔ : هربرت زیم ورابرت بیکر
ترجمه و اقتباس علی‌اصغر وریری

منظومهٔ شمسی

مقدمه

گیتی

ما در دنیائی زندگی می‌کنیم که حدود آن لایتناهی است و در آن میلیونها کهکشان به‌اندازه وشکلهای مختلف پراکنده می‌باشند. درکهکشانی مانندکهکشان ما منظومهٔ شمسی جای دارد. درکهکشانها هزاران میلیون ستاره از انواع مختلف که ازعظیم‌ترین‌ستارگانی که تکاثف آنها از فضای زمین کمتر بوده تا ستارگان کوچکی که تکاثف آنها صدها مرتبه از سرب بیشتر میباشد وجود دارد. معهذا فضا وآسمان تقریباً خالی‌است چونکه بطور متوسط فاصلهٔ بین‌ستارگان به‌چندین سال نوری میرسد. هم‌چنین تعدادی پروین وجود داردکه در قسمت مرکزی‌کهکشانها مجتمع‌اند وشاید هرکدام از ۵۰۰۰۰ ستاره تشکیل یافته باشند. به‌عقیدهٔ منجمین دراطراف بسیاری ازستارگان سیاراتی میچرخند.

تعداد ستارگان

درصاف‌ترین شبها شاید بتوان بیش از ۲۰۰۰ ستاره را مشاهده‌کرد لیکن با عوض شدن فصل ستاره‌های جدیدی ظاهر میشوند که رویهمرفته درسال ستارگانی راکه می‌شود مشاهده‌کرد به ۶۰۰۰ بالغ میسازد و بدیهی‌است با یك تلسکوب تعداد بیشتری را می‌توان دید. مجموع ستارگانی‌که در دنیا وجود دارد ازمیلیاردها تجاوز می‌کند و معذالك فضا خالی می‌نماید

اگر کره خورشید را ما به‌اندازه نقطه‌ای‌که بر روی یکی ازحروف الفباء هست تصورکنیم نزدیکترین ستاره به خورشید با همین تناسب در حدود ۱۵ یا ۱۶کیلومتر از خورشید فاصله خواهدداشت وستارگان دیگر نقطه‌ای بزرگتر یاکوچکتری خواهند بودکه صدها وهزارهاکیلومتر ازخورشید فاصله دارند.

مسافت ستارگان

نزدیکترین ستاره که خورشید ما باشد حدود ۱۴۹ میلیون کیلومتر از زمین بدور میباشد. نزدیکترین ستاره بعدی در۴۲ تریلیون کیلومتری یاتقریباً ۳۰۰۰۰۰ مرتبه دورتر ازآفتاب واقع‌شده است برای این مسافتهای دور و عظیم کیلومتر واحد مناسبی نیست و بجای آن سال نوری را واحد قرارمیدهند و این مسافتی است مساوی با ۹۴۶۰ میلیون کیلومتر که نور با سرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه در یك سال طی میکند. برطبق این مقیاس نزدیکترین ستاره باستثنای خورشید در ۴/۳ سال نوری قرار دارد. ستاره کاروان کش (سیریوس) که درصورت فلکی کلب‌اکبر واقع بوده و درخشانترین ستاره آسمان است درمسافت ۸/۷ سال نوری از کره‌زمین قراردارد ستارگان دیگری‌هست که در صدها- هزارها وحتی میلیونها سال نوری از کره ما فاصله دارند

نور ستارگان

ستارگان همگی نور ازخود ساطع میکنند. این‌نور نتیجهٔ واکنش‌های هسته‌ای مشابه بمب هیدروژنی می‌تواند باشد. وقتی‌که هیدروژن به‌هلیوم تبدیل می‌شود. حادثه‌ای‌که در اغلب ستارگان اتفاق می‌افتد. درحدود یك درصد وزن‌آن تبدیل به انرژی می‌شود. این انرژی حرارت درونی‌ستاره را به‌میلیونها درجه سانتیگراد میرساند. درجه‌حرارت درسطح ستارگان از ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد تا ۳۰۰۰۰ درجه سانتیگراد ممکن‌است نوسان داشته باشد واین بستگی به‌نوع خود ستاره دارد.

نیم‌کیلو هیدروژن که به‌هلیوم تبدیل می‌شود انرژئی معادل انرژی ده تن زغال‌سنگ تولید می‌کند. این انرژی مهیب‌که درستارگان بدین‌نحو تولید می‌شود به میلیون تن مواد درثانیه محاسبه میشود

درخشش ستارگان

کره خورشید ازنقطه‌نظر درخشش وبزرگی درحد متوسط است بعضی ستارگان در حدود ششصدهزار مرتبه درخشانتر از آفتاب میباشند وبعضی‌دیگر $\frac{1}{500000}$ خورشید درخشش دارند لیکن اغلب ستارگان بین ده هزار مرتبه و $\frac{1}{10000}$ مرتبه درخشش خورشید درخشندگی دارند.

درخشش یك‌ستاره به‌بعد مسافت‌آن و درخشش واقعی‌آن بستگی دارد.

بزرگی ستارگان

اغلب ستارگان بقدری اززمین فاصله دارندکه بزرگی آنها فقط بطور غیرمستقیم اندازه‌گیری میشود. ستارگانی درآسمان یافت میشوندکه بقدری عظیم هستندکه آنها را

عول‌پیکر می‌نامند. بطورمثال ستاره قلب‌العقرب (آنتارس) که درصورت فلکی‌عقرب میباسد بقدری بزرگ است که منظومه‌شمسی تا حد مدار کره مریخ درآن جای گرفته و از آن هم بزرگتر می‌باشد. این‌ستاره قطری برابر با ۲۹۰مرتبه قطرخورشید دارد و نیز ستارگانی دیگر یافت می‌شوندکه بازهم ازستاره قلب‌العقرب بزرگترند.

کهکشان ما

کره خورشید و تمام ستارگانی‌که دیده می‌شوند و میلیاردها ستاره دیگر که فقط با تلسکوپ دیده می‌شوند تشکیل مجموعه‌ای بسیارعظیم ومارپیچ ومسطحی را می‌دهندکه به‌اسم کهکشان خوانده می‌شود. قطر این‌مجموعه عظیم ستاره مساوی با ۸۰۰۰۰ سال نوری و ضخامتش قدری‌کمتر از ۱۰۰۰۰ سال نوری میباشد. کره‌آفتاب ما در غرب منطقهٔ استوائی ولی کاملا درکنارآن قرار دارد هسته مرکزی این‌کهکشان ۲۶۰۰۰ سال نوری ازصورت فلکی تیرانداز (قوس) ، فاصله دارد . در داخل‌کهکشان تعدداد زیادی پروین و غبارهای سپهری دیده می‌سود.

کهکشان ما مانند چرخ عظیمی می‌چرخد و میلیاردها ستاره در اطراف مرکز آن هماطورکه کرات دیگر گرد خورشید میچرخند درحرکت میباشند. حرکت ستارگانی که نزدیك به‌مرکزکهکشان میباشند سریعتر ازحرکت ستارگانی‌است‌که درکنار هستند غبارهائی‌که درآسمان نیمکره جنوبی دیده میشوند و درفاصلهٔ ۱۵۰۰۰۰ سال نوری قرار دارند نزدیکترین‌کهکشان به‌کهکشان ما میباشند. شایدهم‌که این غبارها اقمار کهکشان ما باشند .کهکشان ما شبیه‌کهکشان M۳۱ است‌که درصورت فلکی مرآةالسلسله دیده می‌سود وآن دوبرابرکهکشان ما بزرگ بوده و درفاصله ۲/۰۰۰/۰۰۰ سال‌نوری قرار دارد.

کهکشانهائیکه با تلسکوپ دیده شده‌اند ازمیلیونها کهکشان متجاوز میباسند.

سلطان چرخ

نزدیکترین ستاره به‌کره زمین آفتاب است‌که با مقایسه با ستارگان دیگر یکی از ستارگان متوسط بشمار میرود وبا این‌وجود چنانچه مجوف میبود بیشتر از یك‌میلیون کره همانندکره زمین به‌سهولت درآن جای میگرفت . آفتاب تقریباً ۱/۳۸۴/۰۰۰ کیلومتر یا ۱۰۸/۵ برابر قطرزمین قطر دارد و تقریباً هرماه یکمرتبه بدور محورخود میچرخد. کره‌آفتاب‌که جرم مخصوص‌آن قدری‌کمتر از ۱/۵ برابر جرم‌مخصوص آب است بصورت گاز بوده وقسمتهائی ازسطح‌آن با سرعتهای متفاوتی درحرکت میباشند.

کرهٔ‌آفتاب‌که تودهٔ عظیمی گازگداران است بمانندکوره‌کلانی درون‌آن در میلیونها درجه حرارت هیدروژن تبدیل به‌هلیوم میشود. در هرثانیه‌ای چهارمیلیون تن ازموادآفتاب تبدیل به‌انرژی می‌شود و این فعل و انفعال به میلیاردها سال پیش مسبوق بوده و میلیاردها

سال‌دیگر نیز این‌چنین ادامه خواهدداشت. سطح خیره‌کننده‌آفتاب که شیدسپهر (فوتوسفر) نامیده می‌شود دارای لکه‌های روشن و کلف‌هائی میباشد. زبانه‌های عظیم گازهای فروزان از میان و ماوراء فام سپهر (کروموسفر) برخاسته به بیرون روان شده و اکلیل‌الشمس (کورونا) که خارجی‌ترین پوشش و ازگاز است هاله‌ای بدورخورشید تشکیل میدهد.

آفتاب را نباید هیچوقت بدون محافظ یا با دوربین دوچشمی نگاه کرد بلکه باید آنرا بوسیله شیشه‌های صافی مخصوص یا با یك فیلم نگاتیف عکاسی نگاه‌کرد که به چشم آسیبی نرسد و اگر از یك تلسکوپ استفاده بشود باید تصویر آفتاب را روی صفحه‌ای از کاغذ یا مقوا منعکس کرد .

کلف‌ها

لکه‌های تاریك نامنظمی که اغلب در شیدسپهر (فوتوسفر) مشاهده میشود کلف‌ها را تشکیل میدهند . گاهی اوقات بزرگی این کلفها بقدری است که میتوان با چشم غیرمسلح آنها را دید (که البته باید ازشیشه سیاه یا نگاتیف عکاسی دراین موقع استفاده شود).

قسمت تاریك مرکزی یك کلف از چندین‌صدکیلومتر تا بیش از ۸۰٫۰۰۰ کیلومتر وسعت دارد. این منطقه تاریك وسیله منطقه روشنتری احاطه شده‌که اغلب کلفها را مضاعف مینماید . همانطورکه آفتاب بدور محور خود میچرخد کلف‌های جدیدی نمودار میشوند که اکثرآنها برای مدت یك‌هفته یابیشتر وبرخی تا چندین‌ماه ادامه میابند. کلفها بصورت گروه رخ داده سریعاً افزوده شده و بعد به‌آهستگی کاهش می‌یابند.

تعدادکلفها در یك‌دور تسلسل یازده‌ساله‌کم و زیاد می‌شوند . ابتدا بطور یکنواخت زیادشده تا به‌حدود ۴۰۰ گروه درسال برسد سپس سال به سال متدرجاً کم شده تا آنکه به حداقل ۵۰ گروه برسد. در ابتدای یك‌دوره‌کلفها درحدود ۳۰ درجه شمالی و جنوبی خط استوای آفتاب ظاهرشده وبعداً به‌خط‌استوا نزدیك‌گردیده اغلب در دسته‌هائی که ممکن‌است در ۱۰ تا ۲۰درجه طرفین خط استوا باشد نمایان میشوند.

ظاهراً کلفها طوفانهائی هستند که در سطح‌آفتاب اتفاق افتاده و ممکن است معلول تغییرات قشرهای عمیق‌تر و ادواری باشند. گاز کلفها درحدود ۱۶۵۰ درجه سانتیگراد از مابقی سطح‌آفتاب‌که ۶۱۰۰ درجه سانتیگراد حرارت دارد خنك‌تر است.

چند کلمه‌ای از قلب‌العقرب (آنتارس)

ستاره قلب‌العقرب همانطورکه از نامش استنباط میشود تقریباً درقلب صورت فلکی عقرب قرار دارد. این‌ستاره ازستارگان قدر اول بوده و به‌رنگ قرمز است .

نظر به‌عظمتی‌که دارد آن‌را مافوق غول پیکر کنیه داده‌اند . قلب‌العقرب یك ستاره توأم‌بوده وتوأم‌آن نورسبز کم‌رنگی‌دارد حال‌آنکه بیشتر ازهرستاره دیگرهمردیف‌خودنور ازخود ساطع می‌کند. درجه حرارت درآنتارس بیش از ۳۰۰۰درجه سانتی‌گراد است.

قطر کره خورشید که مرکز منظومه شمسی‌است ۱/۳۸۴/۰۰۰ کیلومتر است.

قطر ستاره آنتارس ۴۰۱/۳۷۱/۸۹۰ کیلومتر یا بعبارت دیگر این ستاره ۲۹۰ مرتبه ازخورشید بزرگتراست تکاثف گازهای آنتارس $\frac{1}{1/000/000}$ تکاثف گازهای خورشید میباشد. تکاثف ستارگان غول‌پیکر مانند ستاره آنتارس $\frac{1}{1000}$ تکاثف هوای کره زمین‌است.

مسافت آنتارس ازکره زمین چهارصدسال نوری است.

اگر ما خورشید را به‌اندازه یك‌میلیمتر بنمایانیم بهمین‌قیاس قلب‌العقرب بیست و نه سانتیمتر اندازه خواهد داشت.

گفتیم که قطرخورشید ۱۰۸/۵ برابر قطر کره زمین‌است وچنانچه مجوف می‌بود میلیونها کره زمین درجوف آن جای می‌گرفتند. حال قطرآنتارس ۲۹۰ مرتبه از قطر خورشید بزرگتر است و باز چنانچه آنتارس مجوف می‌بود میلیونها خورشید درجوف‌آن جای می‌گرفت و بهاین حساب آنتارس ۳۱۴۶۵ مرتبه از زمین بزرگتر است و درصورت مجوف بودن میلیاردها زمین درآن می‌گنجید.

در سال ۱۳۴۸ شمسی برای اولین‌بار بشر توانست که بوسیله موشکی درکره ماه فرودآید. برای انجام این‌مسافرت لازم‌بود موشك موردبحث باسرعتی برابر با ۴۰۰۰۰ کیلومتر درساعت‌بطرف ماه براندکه بتواند ازقوه جاذبه زمین فرارکرده بسوی‌ماه پرواز کند و این فاصلهٔ سیصد ونودهزارکیلومتررا درظرف سه سیانه‌روز طی نماید.

ما اگر خواسته‌باشیم فرضاً اززمین سری به‌ستاره آنتارس بزنیم و تمام شرائط و امکانات هم وجودمیداشت نه‌فقط با موشکی‌که فضانوردان را به ماه برد نمی‌توانستیم این مسافرت را انجام دهیم زیرا باز نه‌فقط عمر ماکفایت نمیکرد بلکه اگر عمرما ده‌برابر هم میشد باز کافی‌نبود. پس باید بفکر وسیله‌ای بودکه آنقدر سریع باشدکه آدمی بتواند در مدت عمرخود این مسافرت را انجام دهد. این وسیله موشکی باید باشدکه ۱۶ برابر نور سرعت داشته‌باشد تازه با این‌موشك که ساختن‌آن جزء خیالات‌است طی‌مسافت بین کره‌زمین وآنتارس بیست‌وپنجسال طول خواهدکشید وکسی‌که‌بخواهدعازم این‌سفرشود باید حداکثر بیست وپنج‌سال ازعمرش گذشته باشدکه باحتمال اینکه هفتاد وپنج‌سال عمرکند از زمین به آنتارس رفته سلامی داده وبلافاصله مراجعت‌نماید. پس ازورود به‌کره‌زمین هفتاد وپنج سال ازعمر این‌فضانورد گذشته ومسافرتش پنجاه‌سال طول کشیده است.

از این‌رو باید درك‌کرد و اذعان نمودکه دراین فضای لایتناهی‌که محتوی میلیونها ستاره به‌بزرگی آنتارس وبزرگتر ازآن است و تازه فضا خالی‌است ـ کره زمین چه‌قدری می‌تواند داشته باشد؟ و بشری‌که روی این‌زمین زندگی می‌کند در این‌کائنات چه محلی از اعراب دارد؟ (ناتمام)

عبدالهادی حائری

دانشگاه کالیفرنیا ، برکلی

چرا رهبران مذهبی

درانقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند؟ *

همچنانکه برد دانش‌پژوهان تاریخ نو ایران روشن‌است رهبران مذهبی ایرانی چه در ایران وچه درعراق یك‌دشمنی‌ریشه‌دار ، ژرف وناگسستنی با پادشاهان قاجار درسراسر قرن ۱۹ داشتند برای این‌دشمنی دیرپا دلیل‌های فراوانی یادشده‌که مهمترین‌آنها عبارتند از . آغازگسترش سیستم‌نو اداری در دورهٔ قاجار، نوگرایی درامور دادگستری‌که مستقیماً اختیارات علما را در زمینهٔ داوری می‌ربود، خطـر نفوذ بیگانگان وسیلهٔ فروش امتیازات گوناگون بآنها ، استبداد وبیدادگری حکام ، مسئولیت علما دربرابر مردم‌که بنوبه‌خود ازشاهان قاجار تنفر داشتند، استعمال اجناس بیگانه ، هم چشمی پیوستهٔ روس و انگلیس و مبارزهٔ آنها برسر گسترش نیرو ونفوذ خود و سرانجام تحریك‌ها و توطئه‌های رنگارنگ و دیرپای آن دوقدرت در ایران (۱)

دشمنی علما با مظفرالدین‌شاه باندازه‌ای رسید کـه مرحوم شربیانی اورا « سگ » نامید. (۲) تلگرافهای چهارنفر ازعلمای معروف مقیم نجف بمظفرالدین‌شاه و عین‌الدوله صدراعظم وقت بخوبی نشان‌میدهدکه چه‌اندازه این‌مقامات بانفوذ مذهبی از دستگاه حاکمه مظفرالدین‌شاهی ناخشنود بودند. (۳) برای اصلاح فساد اداری وغیره علمای نجف دریکی ازتلگرافهای خودکه در تاریخ ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ قمری) بشاه فرستادند درخواست تـأسیس یك مجلس نمایندگان کرده بودند. (۴)

---

* مقالهٔ حاضر بخشی ازگفتار درازی‌است‌که پیش ازاین بزبان انگلیسی نوشته شده و با این‌ویژگی‌ها زیرچاپ است :

Abdul-Hadi Hairi, "Why Did the Ulama Participate in the Persian Constitututional Revolution of 1906-1909?" Die Welt des Islams.

این اختلاف ودشمنی که علما بادستگاه حاکمهٔ قاجار داشتند ودرخواستها وپیشنهادهای آنها برای اصلاحات کشوری بخوبی نشان میدهد که با رژیم حاکم که بربنیاد استبداد، ستم وبیدادگری ریخته شده بود سخت مخالف بودند. ولی این واقعیت باین معنی نبود که علما میخواستند یك سیستم پارلمانی ومشروطهٔ شکل اروپایی در ایران پایه گزاری کنند. حتی درخواست آنها برای بنیان گزاری یك مجلس نمایندگان لزوماً این مفهوم را میرساند که این مجلس باید حتماً یك مجلسی باشد دارای اختیارات مستقل قانونگزاری مطابق مدلهای پارلمانی دمکراسی باختر زمینی. ازطرف دیگر تاریخ مشروطهٔ ایران نشان میدهد که علما با روشنفکران و دیگر مردم انقلابی همدست وهمداستان شده فعالانه در انقلاب مشروطیت شرکت ورژیمی تااندازه‌ای نودرا ایران برقرار کردند.

درنگاه اول بنظر نادرست می‌آیدکه چگونه علما حاضرشدند ازمشروطه‌ای پشتیبانی کنندکه ازباختر زمین ریشه گرفته وچرا مشروطیت هم مانند دیگرپدیده‌های باختر مورد مخالفت علما قرارنگرفت. ولی وضع ویژه وبی‌مانند ایران چنان بحرانی ایجادکرده بودکه علما خودرا ناگزیر ازشرکت فعالانه درجنبش مشروطیت دیدند. بنابراین درگیری آنها در این انقلاب سبب شده‌است که تفسیرها وتعبیرهای گوناگونی ازجانب دانش‌پژوهان‌ایرانی وغیرایرانی پیرامون این‌مسأله ایرادگردد هدف اصلی ما دراین‌مقاله این‌است که‌کوشش کنیم اعترافها و استدلالهای چند تن ازعلما وطرز توجیه‌کردن خودشان‌را از فعالیت‌های مشروطه‌خواهی‌شان مورد بررسی قراردهیم. این بررسی البته مانع ازآن نخواهد شد که ما درمواردمعینی ـ بمنظور مقایسه ـ بنظریات دیگران نیز اشاره‌کنیم؛ سرانجام ما نظر خودرا با توجه باوضاع و احوال عینی و رابطهٔ اقدامات علما باآن اوضاع و احوال عینی بیان خواهیم کرد.

طباطبائی وانقلاب مشروطیت:

در فعالیت‌های خود برضد حکومت عین‌الدوله، سیدمحمد طباطبائی با قاطعیت زیادی تأسیس «عدالتخانه» و «مجلس» یا «انجمنی» راکه درخدمت مردم باشد درخواست میکرد. در زیر خلاصه‌ای ازبرخی ازبیاناتی را که طباطبائی درمواردگوناگون ایراد کرده و خواننده از خلال آن هدف او ازشرکت در مشروطه را میتواند دریابد، بدست میدهیم. طباطبائی درنامه‌اش بمظفرالدین‌شاه مینویسد

«.... ایران وطن ومحل انجام مقاصد دعاگویان‌است؛ باید درترقی ایران ونجات آن ازخطرات جاهد باشیم. ممکن‌نیست بد این‌دولت را بخواهیم عقل حکم نمیکندکه دعاگویان با این‌خطرات ساکت واضمحلال دولت را طالب باشیم ... تمام مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب ازتمام اصناف مردم‌که در آن انجمن بداد عامه مردم برسند،

شاه و گدا درآن مساوی باشند [ازمیان خواهد برد] ... مجلس اگر باشد... ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد ، خارجه طمع بمملکت نخواهدکرد...» (۵)

طباطبائی درنامه‌ای‌که به‌عین‌الدوله مینویسد نیز اظهار میدارد .

« ... اصلاح تمام ... [خرابیها] منحصر است به‌تأسیس مجلس و اتحاد دولت وملت و رجال دولت با علماء ... ، اصلاحات عماًقریب واقع خواهندشد لیکن ما میخواهیم بدست پادشاه و اتابك خودمان باشد نه بدست روس وانگلیس وعثمانی ... ، اندکی مسامحه و تأخیر ایران میرود. من اگر خسارت‌کرده ونکنم معذورم زیراکه ایران وطن من است ؛ اعتبارات من در این‌مملکت است ، خدمت من باسلام دراین محل است ، عزت من تمام بسته باین دولت است. می بینم این‌مملکت بدست اجانب میافتد وتمام شئونات و اعتبارات‌من میرود ، پس تا نفس‌دارم درنگهداری این مملکت میکوشم بلکه هنگام لزوم جان را در راه اینکار خواهم‌گذاشت .» (۶)

درجای دیگر طباطبائی با صراحت بیشتری هدف خودرا بیان کرده میگوید که از حکومت جز دادگری نمیخواهد ، هدف او تأسیس یك مجلسی است‌که وسیله آن بدست‌آید چه اندازه مردم بیچارهٔ ایران ازستم حکومت های محلی رنج میکشند . او می‌گوید که دادگری ، اجرای قانون اسلام وتأسیس مجلسی‌که با پادشاه وگدا بطور یکسان رفتارکند میخواهد ، او مشروطه وجمهوری نمیخواهد (۷)

گفته‌های آورده‌شده ازطباطبائی بخوبی طرز استدلال اورا نشان میدهد که چرا او برضد رژیم استبدادی قاجار برخاست. او باروشنی تمام میگویدکه هدف او درمبارزه بدست آوردن مشروطیت نیست . او حتی اعلام‌کردکه رژیم مشروطه را متناسب با اجتماع آنروز ایران نمیداند زیرا این رژیم درمیان مردمی میتوان برقرار باشدکه معنی ملیت‌را بفهمند و باسواد ومعلومات باشند. (۸)

علت اینکه طباطبائی درحین‌مبارزه درراه مشروطیت برقراری یك‌رژیم مشروطه‌را در موردی برای ایران نامتناسب دانسته شاید همان باشدکه کسروی حدس زده است . او میگوید « از کارها پیداست‌که این دوتن سید [طباطبائی و بهبهانی] ازنخست در اندیشهٔ مشروطه وقانون و دارالشوری میبوده‌اند. ولی نخردانه میخواستند کم‌کم پیش روند تا بخواستن آنها رسند.»

نظر کسروی را، گرچه ضد آنرا در جای دیگر کتابش بیان‌کرده، (۱۰) دراینجا میتوان پذیرفت زیرا در درجه اول روش مخفی‌کاری و ابراز نکردن قصد باطنی بعنوان یك تاکتیك وسیلهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی بطباطبائی در ضمن نامه‌ای سفارش شده بود. (۱۱) دوم‌آنکه طباطبائی خودش‌گواهی میدهد که مقصد واقعی او در مبارزاتش برضد

قاجار همانا پشتیبانی از تأسیس یك حکومت مشروطه بوده است . طباطبائی در خاطرات خود سال ۱۹۱۱ (۱۳۲۹قمری)چنین مینویسد

« در سنه ۱۳۱۲ قمری[=۱۸۹۴] بطهران آمدم . از اول ورود بطهران بخیال مشروطه نمودن ایران و تأسیس مجلس شورای ملی بودم . درمنبر صحبت از این دو میکردم. ناصرالدین شاه غالب اوقات شکوه میکرد و پیغام میداد که ایران هنوز قابل مشروطه شدن نیست ، تا زنده بود باو مبتلا بودم تا رفت » (۱۲)

آگاهی طباطبائی از تئوری مشروطیت ازخلال گفته ها و نوشته های پراکندهٔ دیگرش نیز هویداست.

با یك سنجش میان نظرات طباطبائی که در بالا آوردیم وعقاید علمای دیگر همزمان او در ایران وعراق چنین بنظر میرسد که طباطبائی تنها مجتهد برجستهٔ زمان خودش بود که شناختی از مفاهیم ملیت در بر داشت طباطبائی بکرات یادکرد که او خودرا وقف ایران کرده خدماتش باسلام درمحیط ایران انجام میگیرد اینکه باسواد ومعلومات بودن را برای یك رژیم نو مشروطه لازم میدانسته نشان میدهد که طباطبائی بخوبی میدانسته است که معنی مشروطه چیست. (۱۳) او حتی میدانست که رژیم نوکه او درراه ایجادش مبارزه می کرد برای او بهرهٔ دنیائی نمیآورد و بعین الدوله گفته بود « این عدالتخانه که میخواهیم نخست دیناری بخود ماست، چه مردم آسوده باشند وستم نه بینند دیگر ازما بی نیاز گردند ودرهای خانه های ما بسته شود ولی چون عمر من وتو گذشته کاری کنیدکه نام نیکی ازسما درجهان بماند . .» (۱۴) یك سند رسمی انگلیسی نیز گزارشگر از آن است که « درهنگام گفتگو پیرامون محاکم دادگستری ، طباطبائی، شاید باکمی حالت شوخی، در مورد اینکه پس از آنکه این محاکم دادگستری تأسیس گردید آیا کاری برای ملاها خواهد ماند که انجام دهند یا نه، ابراز شك میکرد » (۱۵)

برخلاف بسیاری از همقطاران وهمکاران روحانی خود ، طباطبائی طرفدار سیستم آموزشی نو بود . او میگوید که لازم است که علوم نو آموخته شود و دانشجویانی بآموختن حقوق بین المللی ، ریاضیات وزبانهای خارجی بپردازند او میپرسد که چرا نباید حتی یك نفر ازعلما یك زبان خارجه بداند. و اضافه میکند که اگر ایران وعلما پیوندی بادانش نو داشتند و تاریخ وعلم حقوق میدانستند آنوقت معنی درست سیستم پادشاهی را خوب می‌فهمیدند. (۱۶) درمورد سیستم پادشاهی میگوید که مردم بایستی شخصی را بعنوان پادشاه بخوانند که نگاهبان حقوق و مدافع منافع آنها باشد. بنابراین پادشاه نماینده مردم خواهد بود ،او تا مادامیکه درخدمت خلق است پادشاه میماند (۱۷) با اینگونه استدلال طباطبائی دو تئوری کهن ایرانی را نادیده گرفت بدین معنی که هم عقیدهٔ مربوط به پیش از اسلام

ایرانیها دربارهٔ پادشاه و هم استدلال علمای شیعه درمورد بیانشان از امام ، هردو را مورد پرسش قرار داد

اینگونه برخورد با مسأله نوخواهی بار هم طباطبائی را بعنوان یك سکولاریست تمام عیار معرفی نمیکند درهمان سخنرانی که سیستم کهنه را رد میکرد ، همچنانکه در بالا یادشد، تصریح کردکه او در راه اجرای قوانین اسلام و هم برای تأسیس عدالت ومجلس ملی پابپای یکدیگر مبادره میکنند طباطبائی حتی در یك نشست پارلمانی برضد « . . یك ماده قانونی که درباره موقوفات‌خوانده‌شد ودرآن دولت مسئول‌اداره اوقاف قرارمیگرفت. . » اعتراض کرد (۱۸) در عین‌حال طباطبائی یك‌فرد واقع‌بین بود و نیازمندیهای زمان را تا حدی تشخیص داده بود. او چنین مقتضی دانست که خیلی بیش از همقطاران روحانی خود درمورد مسألهٔ نوخواهی و نوگرائی گذشت وتسامح داشته‌باشد نکات آگاهانه‌ای که‌درباره ملیت ، رژیم مشروطه وآموزش نو بیان‌کرد و ازطرف دیگر معاشرت وبرخورد او با برخی از چهره‌های جهانی در روسیه ، ترکیه و دنیای غرب (۱۹) نشان میدهد طباطبائی برعکس آنچه برخی از نویسندگان دربارهٔ او اظهارداشته‌اند (۲۰) درباره معنی مشروطیت سردرگم نبود ، علاوه بر این نظرکه « . . . علما مشروطیت را وسیله یافتند کـه قوانین شریعت‌را بصورت‌کامل آن برقرارکنند»(۲۱) نمیتواند کاملا درمورد طباطبائی صادق‌باشد.

علمای ایرانی مقیم عراق وانقلاب‌مشروطیت:

اکنون لازم است بسراغ نوشته‌های علمای ایرانی‌که در دوران مشروطیت در عراق مقیم بوده در انقلاب مشروطه نیز درگیری داشتند برویم، ولـی پیش از ورود بمطلب این نکته شایستهٔ یادآوری‌است‌که بااینکه علمای برجستهٔ نجف مانند حاج میرزاحسین‌تهرانی، آخوند خراسانی وشیخ عبدالله مازندرانی ازآغاز ازمشروطه‌طلبان، بویژه رهبران‌روحانی آنها مانند طباطبائی وبهبهانی طرفداری میکردند ولی مبارزات آنها هنگامی بسیارسخت و حدی شدکه محمدعلی‌شاه مجلس را بمباران‌کـرد و بکشتار آزادیخواهان پرداخت. بخش دیگر رویدادهای دوران «استبدادصغیر» ، یعنی ازآغاز بمباران مجلس تا فتح تهران، سبب اصلی خیزش علمای نجف و درنتیجه مبارزهٔ شدید بیانـی وقلمی‌آنهاگردید. برخی ازآنچه علمای نجف دراین‌مدت‌کوتاه انجام دادند در اصل انگلیسی این مقاله مورد بررسی قـرار گرفته است. در این‌مقاله، ما مبارزه قلمی وزبانی علماکه بازتاب همان رویدادهای‌تاریخی است تاآنجاکه مربوط به‌بحث فعلی ما یعنـی علل شرکت علما در انقلاب مشروطه باشند موردمطالعه قرارمیدهیم

نظر سه روحانی برجسته نجف:

نوشته‌های بسیاری از علمای ایرانی مقیم عراق دربارهٔ مشروطیت بصورت اعلامیه، فتوا، نامه، تلگراف ورساله در دورهٔ استبدادصغیر انتشاریافت. در این نوشته‌ها مراجع تقلید برجسته نجف ومجتهدانی که از حیث سابقه وشهرت در درجهٔ دوم قرارگرفته بودند ضمن عرضه‌داشتن مطالب دیگر علت شرکت در انقلاب مشروطه را بیان داشتند. گرچه نوشته‌های منظمی از آن سه‌مجتهد بزرگ یعنی تهرانی، خراسانی ومازندرانی نمانده ولی نوشته‌های پراکنده‌ای که درموارد ومواقع گوناگون از آنان صادر شده ما را کمک میکند که از انگیزهٔ علما دردرگیریشان درمشروطه آنطور که خودشان شرح وتوضیح داده‌اند آگاه گردیم البته این نکته را همواره میبایستی دریاد داشت که سبب انتشار این آثار از طرف علما همانا رویدادهایی‌است که درخلال «استبدادصغیر» رخ داد

در یکی از نامه‌هایی که آخوند خراسانی بایران میفرستد مینویسد که هدف او و همکارانش از اینکه دست باینکارمشکل زده‌اند این‌است که برای‌مردم زندگی راحت‌بیاورند، ستم را ازسرشان بردارند و از ستمدیدگان پشتیبانی کنند و بکسانی که گرفتار هستند کمك کنند او نیز اضافه میکند که میخواهد قانون خدائی را اجرا و کشور اسلامی ایران را ازحملهٔ کفار نگاهداری کند، قصد او اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و دیگر قوانین اسلامی که همه بسود مردم است بوده است. (۲۲)

در اعلامیه‌ای که بامضای خراسانی ومازندرانی نوشته شده گفته شده است که آنچه آنها دستور داده‌اند که محکم وبرقرار گردد، واجب است همانطور که جهاد تحت رهبری امام غایب واجب است (۲۳) خراسانی ومازندرانی درتلگرافی به نایب‌السلطنهٔ ایران و «وزارتین جلیلتین داخله وجنگ و ریاست مجلس محترم ملی» در تاریخ ۶ ج ۲، ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰) چنین مینویسند

«البته بدیهی‌است زحمات ومجاهدات علما و امراء وسرداران عظام‌ملی و مجاهدین دین‌پرست وطن‌خواه وطبقات ملت‌ایران دراستقرار اساس قویم مشروطیت واینهمه بذل نفوس و اموال درتحصیل ازاین سرمایهٔ سعادت برای حفظ دین و احیاء وطن اسلامی و آبادانی مملکت وترقی ملت و اجراء احکام وقوانین‌مذهب و سد ابواب حیف ومیل درمالیه وصرف آن درقوای نظامیه و سایر مصالح مملکتی وقطع مواد تعدی و تحمیل چندنفر نفس‌پرست خودخواه خودرأی بود...»

روزنامهٔ **حبل‌المتین** نامهٔ بلندی ازشیخ عبدالله مازندرانی چاپ کرده که در آن بار انگیزهٔ علما درشرکت درجنبش مشروطه حفظ «بیضهٔ اسلام» وبرطرف‌ساختن‌تجاوزستمکاران ومستبدان واجرای قوانین مذهبی یادگردیده‌است (۲۵) درتلگرافهای دیگری که ازطرف

تهرانی، خراسانی ومازندرانی بایران مخابره‌شده این‌علما اظهار میدارند.

« پرواضح است که اقدامات مجدانهٔ داعیان محض دین مبین وقوت وشوکت دولت و وترقی ملت و ترفیه حال رعیت وصیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده مکرراً هم این معنی را نفئاً وحلوصتاً تلگرافاً وکتباً بعرض رسانیده ...» (۲۶) « بذل وجهد در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزلهٔ جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سرموئی مخالفت و مسامحه بمنزلهٔ خذلان ومحاربهٔ باآنحضرت... است.» (۲۷)

اینکه علما بکرات بی‌اعتنایی بمسئلهٔ مشروطیت و پشتیبانی از استبداد را با جنگ برضد امام‌زمان یکسان دانسته‌اند مسلم‌است که منظورشان قیام و جهاد برضد روسیهٔ تزاری ومحمدعلی‌شاه بوده است. آنها دومطلب‌را همواره دربوسته‌های‌خود تکرار وتأکید میکردند: نخست حفظ مذهب اسلام ، دوم ازمیان‌برداشتن حکومت ستم واستبداد ونیروهای بیگانه‌ای که بآن‌گونه حکومت کمك میکنند این حقیقت گفتهٔ کسروی را تأیید میکندکه ·

« ... آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاج شیخ مازندرانی و همراهان ایشان . چون بکشور دلبستگی میداشتند و آنرا در دست دربار خودکامه قاجاری رو بنابودی می‌دیدند ، برای جلوگیری از آن ، مشروطه و مجلس شورای ملی را دربایست می‌شماردند » (۲۸)

نظرمحلاتی دربارهٔ علت درگیری علما:

یکی از روحانیان طرفدار مراجع‌تقلید مشروطه‌خواه که خود ازفضلای برجسته‌حوزهٔ علمی نجف بشمار میآمد شیخ اسمعیل محلاتی بود که همپای آن مراجع فعالیت میکرد . نویسنده تا کنون چند اعلامیه و یك کتاب پیرامون مشروطه بقلم او دیده است. (۲۹) محلاتی علت درگیری خودش‌را در مشروطه چنین مینویسدکه چون او متوجه شدکه افکار نادرستی دربارهٔ مشروطه رواج پیداکرده است بنابراین برخود واجب شمردکه باگرفتن قلم بردست، نادرستی عقائد مردم‌را نشان‌دهد. (۳۰)

محلاتی حکومت را سه‌گونه بخش میکند

۱ـ حکومت امام

۲ـ «سلطنت مشروطهٔ محدوده»

۳ـ «سلطنت مطلقه مستبده»

بنا بعقیدهٔ محلاتی گونهٔ نخست دراین دوران ناممکن و بنابراین نیاز بر آن است که ازمیان آن دوگونهٔ باقیمانده یکی‌را انتخاب‌کنیم‌که البته «... برای هیچ ذی‌شعوری

جای شبهه و تردید در ترجیح « سلطنت مشروطه بر سلطنت مطلقهٔ مستبده باقی نخواهد ماند . (۳۱)

بنا بر نظر محلاتی یك رژیم مشروطه دارای دو فایده است نخست آنکه بحکومت استبدادی پایان می‌بخشد ، دوم آنکه «بیضهٔ اسلام» را از « رقیت کفار » نگاهداری میکند. بدین‌ترتیب درگیری هرفردی در این‌جنبش مشروطه‌خواهی و « در استحکام این اساس ازجهت اولی داخل‌است درعنوان نهی ازمنکر و اقامهٔ معروف ، از جهت ثانیه داخل است درعنوان مدافعهٔ باکفار در اعتلای علم اسلام وحفظ مملکت مسلمین ازتهاجم اهل‌کفر » در نتیجه هرگونه « معارضهٔ با مجلس شورای ملی در حد محاربه با امام زمان . میباشد » (۳۲)

محلاتی اضافه میکندکه علما متوجه شدندکه اینگونه مجلس بر اساس محدودیت ستم وحفظ «بیضهٔ اسلام» بنیان شده است وبهمین دلیل بودکه علما پشتیبانی از چنین مجلسی را واجب اعلام داشتند و هرعملی راکه منجر به ضعف یا ازمیان رفتن آن مجلس گردد تحریم کردند . (۳۳) در جای دیگر محلاتی بطور خیلی روشنی اعلام میداردکه اگر علما در مشروطه شرکت نمی‌جستند « سیاسیات مملکت اسلامیه برطبق ممالك اروپ معمول» میشد، بنابراین برعلما واجب آمدکه «باحوزه سیاسیون مملکت همدست‌شده قواعدتمدن وسیاسیات منتظمه را با مراعات تطبیق آنهـا بسیاسیات حقهٔ اسلامیه و مدنیات حقانیات که درکتاب و سنت معنی‌شده جاری ومعمول دارند »

زیرنویس صفحات وبقیه مقاله درشماره بعد آورده میشود

پارسا تویسرکانی

سخن راست

سخنی راست گفت سنگلجی	میـل عامـی کشد بسوی کجـی
هرکه وهمی به وهم خلق افـزود	خاطـر عامـه زو شـود خشنـود
و آنکه باری زدوش خلق انداخت	همچو سقراط جان خود را باخت

بوالفضل آل‌بویه

در محفل پزشکان ایرانی در نیویورک

در نخستین کاروان تحصیلی دانشجویان به اروپا شرکت داشتم ، رضاشاه بزرگترین گام را درراه عظمت رسانیدن کشور برداشته بودکه رهسپار فرانسه شدیم. درآن زمان میهن ما تاقعر بسقوط کشیده شده‌بود جزیك نام‌تاریخی وافتخارات گذشته دیگر چیزی باقی نمانده بوددر فرانسه‌فقط ایرانی بودن برای‌ما افتخار بودولی ازمیهن خود چیزی نداشتیم که‌راجع به‌آن گفتگو کنیم یانشانش دهیم فقط یك‌شاه داشتیم که دست بکارهای بزرگی زده‌بود ولی آینده آن هنوز روشن نبود. شاهی داشتیم باهمت بلند وعزمی راسخ، ولی‌کارمان بکجا میرسیدفقط خدا میدانست مثلا اگر ازما پرسشی درباب نیروی دریائی یا نیروی هوائی یا هر مسئلهٔ دیگر میشد پاسخی نداشتیم بدهیم . چنانچه راجع به راه آهن ایران پرسشی میشد جواب ماسکوت وشرمساری بود از دانشگاهها و غیره‌هم پاسخ همه منفی بود . مشاهدهٔ یك هتل پاکیزه ما را به اسف و امیداشت مسافرت با ترن، دیدن خیابانهای اسفالته ، ملاحظهٔ شهرهای آباد با آب و برق حس حسادت ما را بر می‌انگیخت وحسرت می‌خوردیم ولی‌سر انجام پس ازانتظار فراوان اوضاع طبق آرزو و آمال مردم اصلاح‌طلب بسرعت جلو رفت وروبه بهبودی گذاشت تابه‌امروز که‌کشوری داریم آباد،مترقی و متمدن و قدرتمند. ملاحظه بفرمائید حال که ایرانی بخارج ازایران سفر میکند چه‌میبیند که‌درمیهنش ندیده است و چه موردی است که برای او تازگی داشته باشد و چه میخواهد که میهنش فاقد آنست نه‌تنها سرافکنده نیست بلکه احساس غرور میکند همه‌جا از ایران بنام کشوری غنی، متمدن و حاکم برسرنوشت خود نام برده میشود . زمانیکه من با نخستین‌کاروان تحصیلی راهی اروپا شدم در مدرسهٔ دارالفنون‌فقط‌یکنفر معلم فرانسوی داشتیم بنام موسیو ادیژیه که لیسانسیه بود و فیزیك تدریس میکرد ولی حالا استادان ایرانی در دانشگاههای فرانسه و انگلیس وامریکا مقام شامخی دارند. پروفسور اکبرزاده همشهری من‌در فرانسه- پروفسور نقدی درکالیفرنیا- پروفسور غفاری ریاضی دان ایرانی در واشنگتن-دکترعلی قاضی جراح معروف در نیویورك- دکتر پورفر متخصص‌اطفال درامریکا وصدها دانشمند دیگر که‌همه نام

ایران را زنده کرده‌اند و بایرانی بودن خود مباهات دارند. همین آقای پروفسور هاشمیان که هم اکنون در تهران است از اساتید پر افتخار میباشد نمیدانید چه مقام علمی در انگلیس دارد و نامش در غالب کتب ثبت است و یا آقای پروفسور عاملی جراح معروف مغز و اعصاب در تهران او هم از اساتید معروف در انگلیس بشمار میرود و صدها پزشک متخصص دیگر که در ایران انجام وظیفه میکنند ذکر نام پرافتخار آنها بحث جداگانه‌ئی دارد . زمانیکه از سانفرانسیسکو با اتومبیل یك خانم ایرانی بنام لیلی بلبلیان وشوهر امریکائی او آقای سام ایدکه نامش را بفارسی برگردانده و صمد گذاشته در پشت اتومبیل خود بفارسی ولاتین نوشته است عازم کیك تاهو بودیم و از نقاط سرسبز و خرم میگذشتیم و در اسباب سفر قیمه پلو ماست چکیده و خیار و طالبی داشتیم و در بین راه نوارهای ایرانی از خوانندگان معروف ومشهور ایرانی گوش ما را نوازش میداد و بی اغراق در مانند مستان عرش را سیر میکردم و بخود میبالیدم. بین ایرانیان و دانشجویانی که گرد ما میآ مدند کسانی بودند که از سنین کودکی میهن را ترك کرده بودند ولی به ایرانی بودن خود و حرف زدن بزبان فارسی افتخار میکردند. خوشبختانه سفارت ایران در آمریکا آنها راهم از نظر دور نداشته و پیوسته با همهٔ آنان در تماس است. سفیر ایران آقای اردشیر زاهدی که شخصی است لایق وکاردان و دست و دل باز هیچگاه آنهارا از نظر دور نداشته و همواره با آنان در تماس میباشد و بخصوص از دانشجویان حمایت میکند و گاه بگاه ضیافتهائی ترتیب میدهد که با دعوت از هنرمندان ایرانی وسیله سرور و شادی آنها را تهیه میکند تا باشد که بیاد میهن خوش باشند و باکار شبانه روزی خود از همه دلجوئی و خانداری میکند.

دانشمندان ایرانی مثلا پروفسور عماری ریاضی دان معروف و سایر اشخاص در آمریکا عناوینی کسب کرده‌اند که موجب افتخار ما است . ایرانیانی که در یك شهر زندگی میکنند همیشه گردهم هستند وحتی از نقاط دوردست وفاصله‌های زیاد دعوت همدیگر را میپذیرند و برای یکدیگر جشن تولد بپامیکنند. من در عروسی یکی از فرزندانم در مادیسون امریکا دعوتنامه‌هائی بنقاط دوردست دیگر فرستادم که اغلب آنرا پذیرفتند. بانودکتر طلیعه البرز استاد دانشگاه ایندیانا از فاصله‌ئی آمد که بااتومبیل از اتوبان ۵ ساعت فاصله راه بود. در نیویورك جهت آقای دکتر علی قاضی که جراح معروف سرطان درچند بیمارستان مهم است جشن تولدی برگزار نموده بودند و پزشکان ایرانی که اغلب دارای زن و فرزند هستند در آن شرکت داشتند تعداد کمی از آنان همسران امریکائی دارند و علاقه این همسران به ایران و زبان فارسی بسیار زیاد است بعضی از آنها هنوز بایران نیامده اند ولی فارسی صحبت میکنند و پختن آش و پلو و ترتیب تهیه ترشیجات وسایر خوراکهای ایرانی راآموخته‌اند آقای دکتر پودفر متخصص اطفال هم با همسر امریکائی خود آمده بود ودو فرزند خرد سالش با مادر

امریکائی خود فارسی صحبت میکردند پس از پایان جشن تولد سایر دوستان پزشك ایرانی ازآقای دکتر قاضی وسایرین دعوت کردند منهم دریکی از این میهمانیها شرکت داشتم آقای دکترزاد وهمسرش ازمنهم خواستند که دراین ضیافت شرکت داشته باشم. منزلشان در حومهٔ نیویورك است. پذیرائی کاملا ایرانی، موزیك ایرانی، غذاها همه لذیذ ومطبوع، شربت آلات از قبیل سکنجبین و بهلیمو بجای کولاهای فرنگی. دراین ضیافت همه پزشك بودند آقای دکتر احمدی متخصص زنان، دکتر مرتضی‌زاد متخصص امراض داخلی، دکتر ترحمان اورولوگ معروف، دکترصبر کیش که همه ازدانشمندان بنام ایرانی درامریکا میباشند و... آن شب ما واقعاً در ایران بودیم قطعات فرشهای خوب، موزیك ایرانی، پذیرائی ایرانی، صاحبخانه خونگرم. عادت خوب و پسندیده این بود که پس از صرف شام یکباره خانمها و بعضی از آقایان میزغذا و ظروف را جمع کردند وهمه باهم بهآشپزخانه برای شستن ظروف رفتند ودرآبی ظروف سسته شد چون کلفت و نوکر درامریکا وجود ندارد اگرهم باشد بینهایت گران است در منزل همه کارخانه میکنند بعضی ازخانمها استاد دانشگاهند ویا در مؤسسات بکار مشغولند ولی با اینحال تربیت فرزند وخانه‌داری وشوهرداری راهم فراموش نمیکنند همهٔ اینها حقوق ودرآمد خوبی بیرداارند.

ضمن یکی ازاین میهمانیها که عده‌ئی از ایرانیها باهمسرانشان شرکت داشتند در بین آوازهای ایران وصفحات ونوارهای خوانندگان فارسی‌زبان ناگاه آوائی بگوش رسید که میگفت بوی‌جوی مولیان آیدهمی- یادیار مهربان آیدهمی. درست مثل اینکه همان حالت به همه‌ما دست داد که به ابونصر سامانی دست داده بود همهٔ ما منقلب شدیم.

بدیهی است ایران باداشتن چنین دانشمندانی که روی مقتضیات پژوهش وتحقیق بطور موقت بخدمت علم و دانش وفرهنگ اروپا و امریکا در آمده‌اند افتخار میکند اگر بگویم که پزشکان امریکائی و ژاپنی وغیره برای کنفرانسهائی که آقای دکتر علی‌قاضی جراح معروف میدادمیآمدند سخنی بگزاف نگفته‌ام یا بانو دکترطلیعهٔ البرز دردانشگاه توکیو کورس تدریسی درژاپن ایجاد کرد که درآنجا سابقه نداشت وحال هم درایالت ایندیانای امریکا استاددورهٔ دکتری است و غالبا از او به ایالات دیگر امریکا برای دادن کنفرانسهائی دعوت میشود. شما چه میگوئید اینها افتخار نیست. شما به نبوغ واستعداد ایرانی ایمان ندارید؟ البته دارید.

دکتر ابوتراب نفیسی استاد دانشگاه اصفهان

در حاشیه سفر پاکستان

از ۱۲ تا ۲۷ اسفندماه سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی

طبق دعوتی که ازطرف کنگره جهانی سیرت نبوی که بوسیلهٔ وزارت «مذهب واوقاف و حج» جمهوری اسلامی پاکستان ومؤسسه‌ملی «بنیاد همدرد» پاکستان بعمل‌آمده بود بعنوان نمایندهٔ دانشگاه اصفهان با هواپیمای ملی ایران عازم آن دیار شدم اتفاقاً در فرودگاه مهرآباد باآقای دکتر سیدعلیرضا مجتهد زاده استاد ورئیس پیشین دانشکده الهیات ومعارف اسلامی دانشگاه فردوسی که تنها نمایندهٔ دیگر ایرانی در مجمع مزبور بود برخورد نموده و باتفاق عازم کراچی شدیم.

کنگره جهانی سیرت نبوی چیست

این کنگره که باختصار آنرا I·C·S می‌نامند برای بحث درباره سیرت پیامبر اکرم اسلام «ص» تشکیل شده بود. مقصود ازسیرت روش‌زندگی واخلاق و راه‌ورسمی است که‌آن بزرگ‌مرد به‌مردم عرضه داشته‌است وچون طبق‌عقیده برادران اهل‌سنت میلاد آن حضرت با دوازدهم ربیع‌الاول تطبیق می‌کند ایام مزبور را برای برای این کنگره انتخاب نموده بودند.

هدف کمیته برگزاری این کنگره طبق آنچه در اساسنامه خود ذکر کرده شناساندن اسلام ومخصوصاً روش‌پیغمبر بمردم جهان بود و بیشتر برشش اصل‌زیر دور میزد :

۱ـ اسلام بعنوان یك‌عقیده

۲ـ مقام وحی ومنطق دراسلام

۳ـ سنت پیغمبر بعنوان‌الگوی یك جامعه

۴ـ اسلام بنیانگزار فرهنگ وتمدن جهان

۵ـ اسلام بعنوان پیشگام دانش وهنر

۶ـ پیامبر اسلام بعنوان یك‌انسان نمونه

البته مباحث دیگری نیز در برنامه‌کنگره گنجانده شده بود که زندگی شخص پیامبر را از دریچه‌های مختلف مورد مداقه قرارمیداد مانند : پیغمبر بعنوان یك مصلح ، یك سیاستمدار ، یك‌مربی، یك رفیق و مصاحب خوب، یك شوهر مهربان و نمونه و یك سردار وسربار جنگی وغیره.

موضوع انتخابی اینجانب برای بحث دراین کنگره منحصراً موضوع پژوهشی بودکه دربارهٔ یکی ازخصوصیات بدنی آن حضرت یعنی مهر نبوت(خاتم نبوت) نموده بودم وقسمتی ازآن قبلا درشماره ۱۵ سال ۲۵۳۴ مجلهٔ دانشکده الهیات ومعارف اسلامی مشهد چاپ رسیده بود.

مولانا کوثر نیاری کیست؟

یکی ازچهره‌های درخشان کابینهٔ ذوالفقار علی بوتو که فعلا سمت وزارت مذهب و اوقاف وحج وکارهای مربوط به اقلیتها و پاکستانی‌های مقیم خارج از کشور را دارد **«مولانا کوثر نیاری»** است، وی که مردی متواضع ومتبسم وسیاستمداری ماهر است به زبانهای فارسی، انگلیسی وعربی نیز بخوبی صحبت کرده وکتاب مینویسد وگاهگاه نیز اشعارعرفانی بزبان اردو وفارسی می‌سراید. از اعضاء مؤثر حزب حاکم جمهوری پاکستان و رئیس کمیته برگزاری کنگره بود و درموقعیکه ما بفرودگاه اسلام‌آباد واردشدیم با نهایت گرمی دست مارا فشرد و با زبان فارسی خیرمقدم گفت و از دوستی دیرین بین ایران و پاکستان سخن‌ها گفت. کتابهای بسیاری بزبان انگلیسی نوشته که چندتای آنهارا بعنوان یادبود بما هدیه کرد.

مؤسسهٔ همدرد کدامست ؟

این مؤسسه که ازسالها قبل یعنی پیش ازتقسیم شبه قاره به دو کشور مجزا (و اکنون سه کشور) بوجود آمده و اکنون نیمی از آن که جنبهٔ مرکزی دارد درپاکستان (ناظم آباد کراچی) و نیمی دیگر آن در دهلی قرار دارد مؤسسه‌ای است که برای تهیه دارو مخصوصاً داروهای بومی شبه‌جزیره بوجودآمده وفعلا درراه تعمیم طب قدیمی ایران وهندکه درپاکستان بنام طب یونانی خوانده می‌شود فعالیت داشته و درراه انجام‌کارهای پژوهشی قدمهای مؤثری برداشته است بوسیله دوبرادرکه معروفترین آنها و رئیس مرکز اصلی کراچی بنام **«حکیم‌محمد سعید»** موسوم است، اداره میشود. یك مجلهٔ پزشکی نیز بنام «همدرد» منتشر می‌کند. بعلاوه درمانگاهی بزرگ درکراچی تأسیس کرده که شعبات آن در پیشاور، راولپندی، اسلام‌آباد، لاهور وحیدرآباد (وسابقاً در داکا) دایر است.

وی مردی است بسیار مهربان، پرکار، مدیر و مردمدارکه درتمام مدت برگزاری کنگره با پشتکاری بی‌نظیر جزئیات گردش کارها را دقیقاً زیرنظر داشت و علاوه بر آنکه در فرودگاه برای استقبال همهٔ شرکت‌کنندگان حضور می‌یافت برای بدرقهٔ آنان نیز اکثراً حاضر میشد و ازآن‌جمله در روز عزیمت اینجانب ازکراچی دوساعت بطلوع آفتاب در هتل محل‌اقامت من حاضرشد و پس‌ازآنکه کلیه تشریفات خروج ازکشور را بانجام رسانید ومطمئن‌شدکه پرواز من دیگر اشکالی ندارد (وکلیه این‌تشریفات بیش ازیکساعت وقت اورا گرفت) معهذا با اصرارمن حاضرشد قبل ازپرواز مرا ترك کند. (ادامه‌دارد)

نوشتهٔ: اکبر بهرامی (دکتر در تاریخ)
دانشیار دانشگاه تربیت معلم

وزرای دوره غزنویان

ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی: از زمانیکه به امارت بلخ رسید ابوالعباس فضل اسفراینی وزیر او بود. ابوالعباس ابتدا در دیوان آل سامان کار میکرد و شغل کتابت ابوالحسن فائق بن عبداله معروف به فائق خاصه (متوفی به سال ۳۹۸ ه) را داشت و بین بزرگان وامرای سامانی صاحب اختیار فراوان بود. و چندگاهی صاحب بریدمرو بود ودرسال ۳۸۴ ه که سبکتکین بر ابوعلی سیمجور وفائق سرداران عاصی سامانی غلبه یافت ابوالعباس را از امیر نوح سامانی به وزارت محمود خواست ومحمود در این موقع با لقب سیف‌الدوله سپهسالار خراسان بود. بدین ترتیب ابوالعباس بخدمت سبکتکین وپسرش محمود پیوست وتاسال ۴۰۱ ه وزارت محمود رامیکرد. دردستورالوزراء آمده‌است: « ابوالعباس فضل بن احمداسفراینی دراول حال به‌نیابت وکتابت فائق که ازجمله ارکان‌دولت سلاطین سامانی بود قیام مینمود چون‌آفتاب اقبال فائق به سرحد زوال‌رسید ابوالعباس به‌مقتضای این بیت که .

زبی دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر

عمل فرموده خود را به ملازمت ناصرالدین سبکتکین رسانید (۱) »

ابوالعباس مردی مدبر وباکفایت بود. به دستور وی زبان فارسی در دیوان محمود زبان رسمی شد واحکام ودفاتر مراسلات را به‌امر او به‌فارسی نوشتند، واین‌ازکارهای مرضیه ابوالعباس بود تازمان عزل وی وروی کار آمدن احمدبن‌حسن میمندی به‌همان حال باقی‌بود. اطلاع و شواهدی دردست است‌که کاملا نشان میدهدکه‌دراواخر این عهد نامه‌های پادشاه خراسان به‌حکام جزء وسلاطین دیگر حتی خانان‌ترکستان به‌فارسی نوشته میشد همین‌امر کمك بزرگی برای رواج نثروتألیف کتب به زبان فارسی گردید. درتاریخ‌بیهقی نامه‌های

۱ــ دستورالوزراء تألیف غیاث‌الدین بن‌همام‌الدین معروف : خواند میر باتصحیح و و مقدمه سعید نفیسی چاپ تهران ص ۱۳۸

سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود به خانان ترك و خوارزمشاه آمده است که به زبان فارسی است . بعضی عقیده دارند که چون ابوالعباس اسفراینی از فضل و هنر بهره فراوان نداشت و در صناعت و دبیری بی بضاعت بود جمیع مکاتبات ایرانی را بفارسی مینوشت . در آثار الوزرا آمده است . ارزیور فضل و ادب در لغت عرب عاری و عاطل بود فاما در ضبط امور و اقامت مراسم رونق دیوان دستی داشت (۱) » عتبی نویسنده تاریخ یمینی که خود با سلطان محمود همزمان بود در این باره مینویسد : « وزیر ابوالعباس در هنر سخن کم مایه بود در روزگار گذشته بدان عنایت نکرده و سرانگشتانش به خدمت قلم خرسند نگشته ، پس در همه روزگار او مکاتبه‌ها به فارسی در آمد تا بازار سخن کساد شد و کالای خوش گفتاری تباه و پایه‌های فروماندگان و کاردانان یکسان گشت و مهان و کهان در برخورداری از یکیها با یکدیگر همگام شدند . پس چون وزارت به خواجه بزرگوار . . . ، سعادت یافت مرزهای هنر را به جای خود بازآورد پرچم نویسندگان برافراشت و بارگاه فرهنك را آبادان ساخت . بزرگان دیوانش را وا داشت که از پارسی دوری کنند جز آنجا که به سبب نادانی کسی که بدو نامه نوشته میشود و به سبب فروماندگی او از دریافت آنچه به تازی نوشته به فارسی نوشتن ناگزیر گردید (۲) ». البته نمیتوان نوشته این مورخین را کاملا درست دانست بلکه باید اضافه کرد که این مرد ایرانی و ایران دوست بود و برای زنده کردن زبان فارسی سعی داشت و توجه ابوالعباس به شاهنامه فردوسی خود میتواند شاهد بهتری باشد بر اینکه او نیز مانند دبیران و وزیران و دهقانان خراسان به زنده کردن زبان فارسی و تاریخ ایران باستان دلبستگی داشته است و به خلاف گفته یمینی نمیتوان باور کرد که باز گردانیدن دیوان از عربی به فارسی بر اثر بی‌مایگی او بوده است . و همانطوریکه مینویسند فضل بن احمد به علت علاقه‌یی که به زبان فارسی داشت به فردوسی و شاهنامه وی اقبالی تمام کرد و او را به اتمام آن برانگیخت و به نعمت و مال توجه داد (۳) وسبب آشنایی فردوسی با محمود گشت و باعث شد که این مرد بزرگ ادبیات و زبان پارسی اثر جاویدان خود را به شاه غزنین تقدیم کند تا بدین وسیله هم از فقر و تهیدستی رهایی یابد و شاهنامه خود را از دستبرد حوادث مصون نگاه دارد . این کارشش هفت سال طول کشید و طبق گفته خود فردوسی به سال ۴۰۰ ه پایان یافت . وموقعیکه فردوسی برای تقدیم شاهنامه به دربار محمود آمد باید سال ۴۰۱ یا ۴۰۲ باشد که حامی او ابوالعباس اسفراینی معزول و مطرود شده بود و فردوسی طرفداری

۱ـ آثار الوزراء، سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی ، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث) چاپ تهران ص ۱۵۰

۲ـ « زبان تازی درمیان ایرانیان » قاسم تویسرکانی » ترجمه و نقل از تاریخ یمینی ص ۱۵۸

۳ـ تاریخ ادبیات ، دکتر صفا ص ۴۷۹

دردربار محمود نداشت وشاهنامه بنظر قبول نگریسته نشد (۱) ولی با وجود همه اینها زبان فارسی زبان شعر وادبیات بود گو اینکه سران خاندان غزنوی همگی آن را کاملا نمی‌فهمیدند و درمکاتبات روزمره بزبان ترکی سخن میگفتند ولی زبان فارسی چنانکه از گفتار بیهقی برمی‌آید ، زبان درباری بود وسلطان محمود و سلطان مسعود زبان فارسی را خوب میدانستند حتی مسعود معمولا ترکی صحبت نمیکرد (۲) این را نیز باید اضافه کرد که زبان رسمی دربار غزنوی مانند دربار سامانیان زبان عربی بود و نامه‌های رسمی دربار غزنوی به خلفا وسایر امرا به عربی نوشته میشد چون دبیران نامه نویسی بفارسی را دلیل بربی فرهنگی و بی مایگی خواجگان ودرباریان میدانستند و بگفته خواجه نظام الملک ازدرگاه سلاطین « بفارسی امثله نوشتن عیب بود (۳)

این مرد درسیاست شهره آفاق بود مدت سیزده سال وزارت سلطان محمود را برعهده داشت . بالاخره درسال ۴۰۱ ه براثر نقاری که میان او ومحمود پدیدآمده بود به پای خود بقلعه غزنین رفت وخودش رامحبوس خواند ونامه‌ای بمحمود نوشت . محمودنیز که منتظر فرصت بود اورا ازاین مقام عزل ووی را مصادره کرد و خانه وضیاع وعقار اورا فرو گرفت . اسفراینی درآن قلعه بود تاوفات یافت . علت عزل این وزیر رامورخین چنین نقل میکنند: « که سلطان محمود را با غلامان زهره جبین میل تمام بوده و فضل بن احمد دراین معنی به مقتضای « الناس علی دین ملوکهم » عمل مینمود و فضل نوبتی در بعضی از ولایات ترکستان خبرغلامی پری پیکر شنود ویکی ازمتنفذان را بدان صوب گسیل کرد تاآن غلام راخریده به کسوت عورات بغزنین آوردوسلطان کیفیت واقعه را ازغمازی شنوده کس نزد وزیرفرستاد که آن غلام ترکستانی رابگیرد . ابوالعباس زبان انکار گشود ویمین الدوله برانگیخته بخانه وزیر تشریف بردوفضل بلوازم نیازو نثارپرداخته درآن اثنا آن مشتری سیما بنظر سلطان محموددرآمد و محمودبنیاد عربده نمود و به اخذ ونهب اموال وزیر فرمان داد (۴) در مجمع الانساب این واقعه چنین آمده است : که « سلطان مرد بود نکته گیر درمصالح ملك یك سرموی فرونگذاشتی وپیوسته برمردمان وكاركنان درگاه جاسوسان وخبرگویان داشتی وانفاس مردمان رابرسمردی و ازحال همه کس با خبربودی . این ابوالعباس بـزرگ شد و سلطان تحمل بزرگی او نمی‌توانست کرد روزی ازبرای غلام ترکی که وزیر خریده بود وآن غلام رابرای سلطان آورده بودند ووزیراورا خرید وسلطان درخشم شد اماهنوزظاهر

۱ـ تاریخ ادبیات، دکتر صفا ص ۴۷۳

۲ـ تاریخ مختصرایران « پاول هرن » ص ۴۸

۳ـ تذکرة الشعرا ص ۳۵

۴ـ حبیب السیر ، خواند میر ، باب غزنویان

نمی‌کرد ووزیرخشم‌پادشاه‌فهیم‌میکرد ودلتنگ‌میشد تاروزیکه دربارگاه بااو سخن سخت گفت ووزیر به خانه آمد واندوهگین‌نشست‌وروزدیگر بدیوان نرفت وچون‌سلطان اورا بپرسید گفتند درخانه نشسته است . دیگرروز سلطان‌فرمودکه‌این‌وزیرخودرامعزول‌کردما نفرموده بودیم اماچون‌نشست‌بایدکه سالی درخانه‌محبوس‌باشد ودرآن‌اورا مصادره‌کنید صامت وناطق ازاوبستد واورا به‌قلعه مدتی میبود و وفات‌کرد (۱)».

عقیلی درآثارالوزرا ، سبب عزل و هلاکت او را سه چیزآورده است . « اول آنکه غلام خوب طلعت موزون حرکت از ترکستان خریده بود ودرلباس اناث ،بغزنین آوردند‌تا سلطان محمودکه‌به استخدام پری‌چهره‌گان شغفی تمام‌داشت واقف‌نگردد . اضداد ومعاندان وزیراین قضیه را عرصه داشتند سلطان میخواست که‌ازو ستاند اما جهت غلامی‌سخن گفتن پسندیده نمی‌دید . روزی ببهانه ضیافت به خانه وزیرآمد چنانکه معهود وقاعده وزرا باشد اقامت شرایط نثار وتحفه واجب دانست ازآن جمله ده غلام بودند . ندیمی‌گفت : این همه ترا باشد یك‌غلام نه‌ده وزیرنداد سلطان به‌خشم بیرون‌آمد پس‌ازاو قرضی‌خراست اوخودرا به افلاس منسوب‌کرد وسوگندبرآن‌خورد . حسادواقع اوبه‌دست‌بازدادند ، وزیر به‌رنجید وبه زندان رفت وبه سلطان‌پیغام‌دادکه‌آنچه داشتم‌بیرون‌گذاشتم وزندان برخود اختیارکردم سلطان فرمود : مرا شرم می‌آمد این معنی درعمل آوردن ، اماچون اوخودپسندید من‌نیز برآن مزید ندارم تاآخر عمرآنجا باشد (۲) و همچنان‌دربند زندان ورنج اخزان این دنیای فانی را وداع‌کرد (۳)

عزل‌وگرفتاری این‌وزیر باکمی تفاوت درکتاب نسایم الاسحارمن لطایم‌الاخبار (۴) نیز آمده‌است‌که « غلامی خوب طلعت ، موزون حرکت ، خورشید لقا،خوب‌سیما در ترکستان جهت اوخریده بودند وتا سلطان‌محمودکه بااستخدام‌پری‌چهرگان شغفی تمام‌داشت خبردار نگردد پوشیده ومخفی درزی و لباس اناث به غزنین آوردند اضداد وخصوم وزیر این قضیه عرصه داشتند وسلطان به بهانه ضیافت به خانه وزیر آمد وچنانکه معهود وقاعده وزرا باشد اقامت شرایط نثار وتقدمه وعرض تحف واجب‌داست ودرمیان غلامانی‌که پیشکش‌کردسلطان

۱ـ مجمع‌الانساب

۲ـ آثارالوزراء، عقیلی ، ص ۱۵۱

۳ـ لباب‌الالباب ، محمد عوفی ، ص ۶۲

۴ـ این‌کتاب در سنه ۸۲۵ ه در تاریخ وزیران توسط ناصرالدین بن عمدةالملك منتخب‌الدین منشی یزدی کرمانی نوشته شده است . این شخص تألیفاتی چون سمط‌العلی درةالاخبار ولمعةالانوار دارد . کتاب نسایم الاسحارمن لطایم الاخبار به سال۱۳۳۸ ه ش درتهران به تصحیح ومقدمه وتعلیق میرجلال‌الدین ارموی (محدث) چاپ شده است .

آن غلام را بدید تساکری نمود و عربده و بدمستی آغاز نهاد و آن سخط و غضب مقتضی آمد بر گرفتن وزیر و نهب و تاراج و پس از آن در ورطهٔ مصادره و معاقبه افتاد و اتفاقاً سلطانی به جنوب هندوستان نهضتی کرد و درغیبت رایات سلطنت وزیر در عقوبت مطالبه سپری شد

در مورد مرگ اسفراینی مینویسد در یکی از سفرهای سلطان محمود بهند « بعضی از امرای بدسگال به طمع اخذ مال ، ابوالعباس راآن مقدار شکنجه کردند که بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود » (۱)

در تاریخ حیدری (۲) به نقل از روضة الصفا آمده است که ابوالعباس فضل بن احمد « وزیر به نهایت ظالم و بی باك بود بواسطه کثرت ظلم سلطان اورا شکنجه کرد و هلاك شد . » و نیز گویند که . امیر علی خویشاوند از جمله علما وامرا وحجاب و مقربان درگاه سلطان بود وسلطان اورا خویشاوند خطاب میکرد با خواجه ابوالعباس درمقام خصومت و منازعت بود وزیر این صورت دا بارها بعرض سلطان رسانیده بود وغرض اومعلوم بود به جایی نمی‌رسید تاآنکه یك سال عمال که وزیر تعیین کرده بود درولایت زیادتی بسیار نموده بودند وجمع زیاد آوردند ورعایا درادای آن عاجز شدند وآن مال بوصول نمی‌رسید بدان جهت سلطان باوزیر ابوالعباس مزاج متغیر شد و فرمود که من بر تو ظلم نمی‌کنم آنچه عمال او به قلم داده بودند جواب گوید کار به مطالبه و تشدد رسید وآنچه از جهات وتعلقات اوحاصل شد بخزانه رسانیدند وهنوز خشونت مینمودند سلطان گفت که اگر سوگند یاد کند که دیگر ازهیچ جهت چیزی ندارد دیگر تشدد نکنند گفت دیگر بار از کسان و متعلقان خود تفحص نمایم بعد از آن سوگند یاد کنم وازپیرایه واقمشه صنایف آنچه مانده بود حاصل کرده تسلیم نمود و به جان و سر سلطان سوگند خورد که دیگر اورا چیزی نمانده . سلطان فرمود که اورا در یکی قلاع محبوس کردند چون بر این صورت چندوقت گذرانید امیر علی خویشاوند بعرض رسانید که : مدتها بود که خیانت وتصرف ابوالعباس مرا معلوم بود ، اما سلطان باور نمی‌کرد اکنون که سوگند بدان بزرگی یاد کرده چندین جهات نفیس ازو حاصل می‌نمایم . سلطان فرمود بشرط آنکه تااین صورت را معلوم رأی انور نگردانی بدو تعرض نرسانی . و امیر علی خویشاوند را یك قبضه خنجر مرصع ویك پیاله یاقوت که از خزانه سامانیان وملوك هندوستان پنهان تصرف کرده بود واین صورت راظاهر نمی‌دانست کرد چون حکم شد که تفحص دفینه وزیر نمایند خنجر وپیاله راهمراه خود بدان قلعه برد ویك باره آواره درانداخت که . بی تشدد وخشونت

۱ــ حبیب السیر ، خواندمیر ، باب غزنویان.

۲ــ یکی از تاریخ نویسان هند به نام میرحیدر بن علی حسینی رازی است که درسال ۹۹۳ ه ولادت یافته وکتاب مفصل درتاریخ عمومی کشورهای اسلامی نوشته است . این کتاب به نام مجمع التواریخ یا زبدة التواریخ است ولی بیشتر به نام تاریخ حیدری ویا تاریخ میرحیدر رازی معروف شده است که درسال ۱۰۲۸ ه پایان یافته است .

این متاع حاصل شد واین واقعه را بعرض سلطان رسانید او ارعایت تعیر فرمود که خنجر وپیاله را بتو بخشیدم واز وصول مابقی هرعقوبت که ممکن باشد بتقدیم رسان . ودرآن وقت سلطان عزیمت سومنات فرمود وآن بیچاره را در آن حبس بانواع عقوبت به شرف شهادت رسانیدند (۱)»درمجمل فصیحی چنین آمده است «که سلطان عین الدوله محمود اوراعزل کرده مطالبه مال می نمود واوخط داده بود که مالی که داشت بالتمام داده است واگر چیزی دیگر ظاهر شود کشتنی باشد و بازرگانی که مال اوداشت یافتند وبازاورا بتعسف مطالبه مال نمودند واودرآن مطالبه فوت شد ـ سال ۴۰۱ ه »سال مرگ این وزیرراسال ۴۰۴ ه نوشته اند(۲) بهاین ترتیب سعایت بدخواهان وحسادت درباریان بر بزرگی وقدرت وی که حتی خود سلطان تحمل بزرگی او نمی توانست کرد » اوراگرفتار وهلاك کرد . وشاعر بلند پایه ایرانی فردوسی مداح این وزیر بود درشاهنامه اوراچنین ستوده است

کجا فضل را مسند ومرقد است	نشستنگه فضل بن احمد است
بد خسروان راچنان کدخدای	به پرهیز و دادو بدین و برای
که آرام این پادشاهی بدوست	که او برسر نامداران نکوست

و چنانکه در بالا اشاره شد فردوسی توسط همین ابوالعباس به در بار محمود رفت و ابوالعباس براثر علاقه یی که به زبان فارسی داشت فردوسی را باتمام شاهنامه برانگیخت واورا به نعمت و مال نوید داد ولی برخلاف انتظار شاهنامه مورد توجه سلطان غزنوی قرار نگرفت .

در چهارمقاله عروضی آمده است که فردوسی « بپایمردی خواجهٔ بزرگ احمدحسن کاتب عرضه کردو قبول افتادو سلطان محمود ازخواجه منتها داشت اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاك تخلیط درقدح جاه اوهمی انداختند . محمودبا آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند پنجاه هزار درهم این خود بسیار باشد که اومردی رافضی است...» (۳)ودرمورد طردفردوسی ازدربارمحمود که گذشته دلیرانه پلان وپهلوانان ایرانی رامیستاید علل فراوانی آورده اندکه نوشتن همه آنها موجب تطویل سخن میشودتنها درباره توجیه جالبی که نویسنده مجهول الهویه تاریخ سیستان دارداشاره میشود «سلطان که سیاست مرکزیت کشور را تعقیب مینمود و به ارتشی مرکب ازغلامان ترك مستظهر بوداز نظر سیاسی از منظومه فردوسی سخت ناخشنود بود » .

۱ـ آثارالوزراء. عقیلی ص ۱۵۲
۲ـ تعلیقات قزوینی ، لباب الالباب ص ۵۷۴
۳ـ باید فضل بن احمد باشد که به اشتباه احمد حسن کاتب نوشته شده است
۴ـ چهارمقاله عروضی ص ۴۸ ـ ۴۹

العباس فضل بن احمد اسفراینی پسری به‌نام ابوالقاسم داشت که ازعلماء وشعرای بزرگ ادب
سی وعربی بشمارمیرفت ودردوران سلطان محمودغزنوی دوبیت فارسی ابوعبدالله‌محمدبن
لح ولواجی (۱) توسط همین ابوالقاسم به عربی ترجمه شد . (۲) عوفی گوید
عهدسلطان یمین‌الدوله‌محمود جملگی فضلا خواستند که‌دوبیت‌فارسی او (محمدبن‌صالح‌ولواجی)
به‌تازی ترجمه کنند کس رامیسر نشد؛ تاآنگاه که خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابوالعباس
فراینی آنرا به تازی ترجمه کرد چنانکه فضلا پسندیدند وآن دوبیت محمد صالح اینست
م دیدانك وبی دیدانك‌وخدانك‌وشوخ (۳) که جهان آنك برمالب اوبدان کرد
ا او بینی گویی کـه کسی زیر عقیق (۴) به میان‌دو گل اندسکری پنهان کرد
و ترجمه خواجه ابوالقاسم اینست

فضی ثغر لبیب ضاحك غرم من عشق مبسمه اصبحت‌مسحوبا
سکر قد رایت الیوم مبسمه تحت العقیق بذاك‌الوردمکنوبا(۵)

در آثارالوزرا آمده‌است . اورا (ابوالعباس اسفراینی) پسری‌آمدوحجاج نام‌کرد
ضل وادیب شد ودیوان اشعارعربی اومشهوراست وبرفضل‌وکمال دالست و دربعضی تواریخ
ر مذکوراست که‌دختری‌داشت‌محدثه ، چنانکه کبارمحدثان‌اسناد بعضی‌احادیث بدوکرده‌اند
۶) درجامع‌التواریخ‌مسطوراست که اگرچه فضل بن‌احمد ازحلیه فضل‌وادب و تبحر درلغت
ب عاری بود اما درضبط امور مملکت و سرانجام مهام سیاسی ورعیت یدبیضا واوراحق
بحانه و تعالی پسری ارزانی داشت حجاج نام و آن مولود عاقبت محمود به کسب فضایل
ساب پرداخته سرآمد ، افاضل‌روزگارشد . واشعار عربی درغایت فصاحت وبلاغت درسلك
نظم کشید .

۱ـ ابوعبداله محمدبن صالح‌ولواجی مروزی ازشعرای نامی عهد سامانیان است.
۲ـ گویا ازسرگرمیهای ادبی دراین زمان برگردانیدن‌اشعارفارسی به‌عربی بودکه
این راه هنرسنجی وطبع آزمایی میکردند .
۳ـ کلمه شوخ دراین‌شعر به معنی‌مجازی‌شجاع‌صفت محسوب آمده‌است. این‌لغت که از
ن هفتم به بعد مطلقاً به معنی زیبا وشنگ‌استعمال میشود دراصل به‌معنی‌چرك وریم‌بوده‌است
وچکن به معنی چیزی‌است که‌به شوخ‌وریم‌آلوده‌باشد که‌هنوزهم‌در فرهنگها باقی است درقرن
نجم و ششم معانی مجازی به‌خودگرفته ودرقرن هفتم‌وهشتم‌بکلی معنی‌اصلی خودراازدست
اده است . (نگاه کنید سبك شناسی مرحوم بهار ص ۴۲۳) و در ترجمه عربی (غرم)
مده است که به معنی کسی‌است از بسیاری نشاط نداند چه‌کند .
۴ـ لباب‌الالباب سدیدالدین محمدعوفی ، به تصحیح سعید نفیسی ص ۲۵۸
۵ـ « « « ۲۶۰
۶ـ آثارالوزراء عقیلی ، ص ۱۵۰ ـ دستورالوزراء خواندمیر ، ص ۱۳۸

خاطرات سردار ظفر

— ۱۴ —

در این موقع خبر التیماتوم را بماداد، سردارمحتشم وسرداربهادرهم طهران رفتند من حساب حکومتی خودم را درعراق تفریق کردم.

از مردمان شریرهم که میخواستند در آن موقع سلتاق کنند جلو گیری کردم وفایده و عایدی را حسب المعمول بین بنی اعمام تقسیم کردم و روانه طهران شدم و از آن جنگ چندان بهره نبردیم .

اوضاع طهران بسیار مغشوش و هرج ومرج بود روس و انگلیس باهم متحد بودند بدولت ایران سخت گرفتند که شوستر امریکایی راکه یکسال است مستشار دولت ایران شده معزول کنید هفده هزار سالدات روس هم آمده بود قزوین و پایتخت را تهدید میکرد آنچه اولیای امور پیش سفیر انگلیس رفته مذاکره کردند سودمند نیفتاد دولت ایران ناچار شد مستر شوستر را معزول کرد وبمیل روس‌ها مرنارد بلژیکی رامستشار مالیه کرد روس‌ها آنچه خواستند کردند ثقة الاسلام که از فحول علماء تبریز بود باچند نفر دیگر بدست صمدخان مراغهٔ که شجاع الدوله لقب داشت و چند سال بقوهٔ روس‌ها والی آذربایجان بود درروز عاشورا بدار زدند اهالی طهران بهیجان آمده از خوانین بختیاری تقاضا کردند که باروس‌ها بجنگند نمیدانستند که بختیاری‌ها چنان از روس‌ها بیم دارند که اگر این حرف را بشنوند فرار کرده میروند بختیاری طهرانیها بانگ یامرگ یااستقلالشان بفلك میرفت روسهاهم مثل انگلیس‌ها بمقصود خود رسیدند

حکم کردند محمد علی میرزا باروپا برگردد صدهزار تومان مواجب او و هفتادهزار تومان شد محمد علی میرزا و سالارالدوله برادرش برگشتند باروپا و آتش فتنه و فساد خاموش شد دمکراتهای ایران خیلی کوشش داشتند که بختیاریها و مجاهدین جلوگیری از روس‌ها کنند غافل ازاینکه این قلیل عده درمقابل سالدات روس هیچند و یکساعت نمیتوانند استقامت کنند .

در این هنگام کدورتی مابین خوانین فولادوند در بروجرد پیدا شد سالار مسعود و سهام السلطنه را مأمور کردیم بروبر بروجرد دو اراده توپ اطریشی کوهستانی هم با آنها

فرستادیم که ببرند چهارمحال بختیاری سالار مسعود ارمنی که خدا شد بدستور العمل صارم الملك برادرش چهار محال رفت که فارسان را که برای مخارج آنها داده بودم ضبط کنند و کردند و خودشان را بی اعتبار و رسوا کردند و دست مرا هم از بعضی کارها کوتاه کردند اگر چه آنها را من بخشیدم ولی خدا نخواهد بخشید

کابینه صمصام السلطنه وقتی که من طهران رفتم پس از جنگ اشتریناناز این قرار بود صمصام السلطنه رئیس الوزرا ، قوام السلطنه وزیر داخله ، وثوق الدوله برادر قوام السلطنه وزیر خارجه ، حکیم الملك وزیر مالیه ، معاضد السلطنه وزیر پست و تلگراف ، مشیر الدوله وزیر عدلیه ، علاء السلطنه وزیر معارف درهمان اوقات ورود من بطهران قوام السلطنه استعفا کرد و محتشم السلطنه وزیر داخله شد من و سردار جنگ شراکت حاکم اصفهان شدیم سردار اسجع حاکم سابق اصفهان با خاطری افسرده از اصفهان رفت برای بختیاری سردار اسجع که خودش خدمتی بمشروطیت نکرده بود برای خاطر سردار محتشم حاکم اصفهان شده بودرفت در گرمسیر ناسیخ حرعلهم مسلك شده برضد مشروطیت اگر بتواند اقدامی بکنند من و سردار جنگ رفتیم برای اصفهان آقای مستوفی الممالك را هم که صمیمی‌ترین دوستان من است برای شکار و تماشای اصفهان دعوت کردیم نایب السلطنه میل نداشت که آقای مستوفی الممالك ازطهران برود اصفهان سردار اسعدهم چون تازه از فرنگ آمده بود میل داشت آقای مستوفی الممالك در طهران بماند ولی آقای مستوفی الممالك چند روز پس از ما از طهران بیرون آمده در خوسقان بمارسید .

امیر مفخم تازه دختر عبدالله میرزا حشمت الدوله را بزنی گرفته بود یکی‌از اقوام زن اورا قوام السلطنه برای‌کار خلافی که مرتکب شده بود حبس‌کرده بود بطبع امیر مفخم ناگوار آمده بگماشتگان خود سپرده بود که وقتی که قوام السلطنه آمد برود خانه‌اش او را گرفته حبس کنید هنگام‌عصر قوام السلطنه آمدکه بگذرد ازدر منزل امیرمفخم اورا گرفته در خانه امیر مفخم حبس‌کردند البته این‌کار کوچکی بود و برای عموم بختیاری‌ها بدبود چون دید مرتکب‌کار زشتی شده و دست از او بر نمیدارند پس از دوساعت قوام السلطنه را مرخص‌کرد شبانه فرارکرد رفت کمره روز دیگر بامداد سردار محتشم و سردار بهادر و یفرم‌خان با سوار بختیاری تاکهریزك اورا دنبال‌کردند با توپ خانه چون او شبانه فرار کرده بود و عدهٔ هم از وزرا و اعیان و اشراف‌کهریزك آمده لب شفاعت گشوده سردار محتشم و سردار بهادر و یفرم‌خان را باصرار و خواهش با سوار بختیاری بطهران باز گردانیدندمن شنیدم‌از معتمدین که‌صمصام السلطنه رئیس الوزرارا گفته‌بود که‌من بگماشتگان خودم گفتم که‌از امیر مفخم‌حمایت‌کنند راستی انصاف نیست که آقای صمصام السلطنه شایسته ریاست وزرائی ایران نبودند

صمصام السلطنه رئیس الوزرا حمایت از مقصرین می‌کند من فخر نمی‌کنم که از سایر خوانین خانواده بهتر بودم اگر من بدخو و عصبانی بودم خانواده من و مردم از من متنفر و منزجر نبودند و مانند سردار اسعد عموم خوانین بلکه عموم بختیاری ها بلکه عموم ملت ایران مرا ستایش میکردند اگر چه خوانین در حق سردار اسعد هم رقابت کرده حسد ورزیدند و بهمین جهت از اوج عزت بحضیض مذلت افتادند و پس ازهفده سال ایران‌مداری وخدمت بایران منفور عامهٔ ملت ایران هستند اگرچه مردم ایران‌هم هر که زمامدار ایران شود ازوی رضایت ندارند و ازکارهای او خشنود نیستند و برضد او قیام می‌کنند مگر اینکه یکنفر مقتدر و با قوه سر نیزه آنها را براه بیاورد و بجای خود بنشاند.

باری چون ما از اینکار رست امیر مفخم باحمز سدیم اردو را در مورچه خورت با آقای مستوفی الممالک گذارده شبانه وارد اصفهان شدیم بقصد اینکه مردم برای استقبال ما زحمت نیفتند اهل‌و عیال من در اصفهان در عمارت دولتی بودند درهای باغ کاخ هم تمام بسته بود بزحمت آنها را بیدار کرده رفتیم خوابیدیم بختیاری در آنوقت هرج‌ومرج بود سردار اشجع هم میخواست برضد ما قیام کند ولی کاری ازوی ساخته نشد امیر مجاهد هم بر ضد من‌و سردار جنگ قیام کرد بعضی از خوانهای فامیل‌را فریب داده برخی از بختیاری‌ها را از راه بیرون کرده باسردار اقدس ساخته دختر خودش را برخلاف قانون خانوادگی برای پسر شیخ خزعل عقد کرده بدون اینکه شیخ هم دخترش را به پسر او بدهد این کار او ناپسند بود در همین سال سردار اشجع با شیخ خزعل طرف شد برادرها همراه‌او حمایت نکردند شیخ خزعل اردوئی فرستاد شوشتر را گرفت بختیاری‌ها اندك مقاومتی کرده چون رئیس نداشتند فراراً بیرون رفتند شیخ خزعل خسارت زیاد بعقیلی ملکی سردار محتشم و سردار اشجع وارد آورد و ارادهٔ توپ دولت رابرد محمره شیخ خزعل همیشه‌از بختیاری‌ها ترس داشت باستظهار و پشت گرمی امیر مجاهد این حرکت ازوی سرزد سردار اشجع هم بدون اینکه در آسیب نماند و پولی خرج کرده و انتقام از اعراب بکشد رفت برای مال امیر وییلاق.سردار اشجع آمد ییلاق و بدون اینکه اصفهان نزد من وسردار جنگ بیاید از راه‌کرون رفت طهران سردار اشجع دلاور جنگجو نبود ولی عاقل و مدبر بود بدخوی‌و بداخلاق بود من و سردار جنگ کوشش ها کردیم تا از طهران محمود خان علاء الملك برای آوردن امیر مفخم با آن‌کار زشت و کردار ناپسند و بردنش بطهران آمد اصفهان واز اصفهان علاء الملك با سردار جنگ رفتند کمره او را بردند طهران و ایالت کرمان را صمصام السلطنه رئیس الوزرا باو داد و حکومت بختیاری را پنجساله سردار جنگ داد و و مرتضی قلی خان را هم شریك اوکرد .

امیر مجاهد وقتی دید دستش از تمام حکومتها بریده شد فرستاد سالار مسعود و سایر پسرهای من که خواهر زاده‌های سردار محتشم هستند فریب داده نزد خود جمع کرد شورش و هیجانی کرد سردار فاتح و بیشتر خوانین زاده‌ها را ازراه بدر برد من تنها فارسان را بسالار مسعود و برادرانش داده بودم آدم فرستادند بلداجی و کران را بدون نوشته و سند تصرف کردند امیر مجاهد هم اردوئی بر ضد ما در بختیاری تشکیل داده بود و برای تقویت کار سردار جنگ خوانین چهل و پنجهزار تومان ازکمپانی نفت قرض کرده سردار جنگ و مرتضی قلی خان دادند درآن هنگام که سردار جنگ و مرتضی قلی خان برای بختیاری از اصفهان حرکت کردند امیر مجاهد و سالار مسعودو سردار فاتح وسایر خان زاده‌ها بابختیاری‌ها در دهکرد و سامان آمدند برای جلو گیری از آنها یك‌ارّاده توپ هشت سانتیمتری هم سردار جنگ و مرتضی قلی خان برده بودند محمد رضا خان سردار فاتح از دایره خوانین زاده‌ها بیرون رفته با سردار جنگ طرف شد سایرین هم متفرق شدند سردار جنگ هم برای پیشرفت کار خودش حکومت کهگلویه را بامیرمجاهدداد.

امیر مفخم آمد اصفهان که برود کرمان ضعف دولت اینجا معلوم میشود که با آن همه خیانتها و خلافها که از امیر مفخم سرزد بجای اینکه او را مجازات کنند والی کرمان میشود عجیب تر اینکه وقتی ما طهران آمدیم بعداز جنگ سالارالدوله هرچهار بابت حقوق سوار از دولت طلب کار بودیم بخواهش سردار اسعد حقوق سوارو طلب‌های خود رابدولت واگذار کردیم ولی پانزده هزار تومان که در جنگ ملایر اردوی سالار الدوله از امیرافخم و مرتضی قلی خان بغارت برده بودند بحمایت صمصام السلطنه رئیس الوزراء بآنها داده شد .

کسانیکه پس از ما این تاریخ را می‌خوانند خواهند گفت که این سلسله با این دنائت طبع و طمع و حرصی که‌داشتند چگونه مدتی زمام دار مملکت بودند وچگونه با این خوی وکردار ورفتار حفظ مقام خود را می‌کردند افسوس که این خدمت بزرگ این خانواده در راه مشروطیت و این زحمت‌ها و فداکاریهای هباو هدر شد و جز بدنامی و بد کرداری از آنها در صفحهٔ تاریخ چیز دیگر نماند هرچه سردار اسعد کوشش کرد که این کردار زشت و رفتار ناپسندآنهاراترك کند فایده نبخشیدوپندو اندرز نگار از آئینه دل آنها نزدود چه خوش گفته است

در سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین در سنگ .

امیر مجاهد حاکم بهبهان و کهگلویه شد املاك خالصه بسیاری در بهبهان از دولت خرید سردار جنگ هم حقوق مراپاس نداشته املاکی راکه پسرهایم از من برده وعدوانا تصرف کرده بودند باز نگرفت که بمن مسترد دارد ادامه دارد

ایرانشناسی درشوروی

ایرانشناسی شوروی دارای تاریخی قدیم است . بین دانشمندان ایران و شوروی تماس‌هاوروابط گوناگونی برقرارگشته‌که گسترش وتوسعه‌آن به تحکیم اعتماد وتفاهم‌متقابل میان مردم شوروی وایران یاری می‌رساند

درمراکز خاورشناسی مسکوولنینگراد ، تفلیس و کییف به‌آموزش و مطالعه تاریخ ، اقتصاد ، فرهنگ وهنرایران توجه ویژه مبذول می‌شود، آثار تحقیقی وکتبی در زمینه های گوناگون ایرانشناسی چاپ می‌رسد وسمپوزیومها وکنفرانسها برگزارمی‌گردد. درسال ۱۹۷۰ پژوهشهای زیادی ازطرف دانشمندان شوروی پیرامون مسائل مهم و مبرم زندگی ایران ، ازجمله ادبیات فارسی بعمل آمد .

ایئوسیف براکینسکی وابسته آکادمی علوم تاجیکستان درمصاحبه‌ای گفت ·

ـ فیلولوژی‌ایران دراتحاد شوروی باچنان وسعتی موردبررسی وتحقیق قرارمی‌گیرد که من‌دراینجامجبورم دامنه‌سخنم‌را به‌ادبیات‌شناسی فارسی، آنهم فقط دردومرکزخاورشناسی شوروی : شهرهای مسکوودوسنبه محدود کنم .

بررسی واشاعه هرگونه ادبیات خارجی طبیعتاً ازخود آن آثـار ، یعنی‌ازترجمه و انتشارمتن آنها آغازمی‌شود . ازاین‌نقطه‌نظر ، سال ۱۹۷۵ برای دانشمندان شوروی سال بسیارپرثمری ، بویژه ازلحاظ کاردوی ادبیات فارسی دوران‌کلاسیك محسوب می‌شود مثلا درآغازسال ۱۹۷۵ درمسکومجموعه‌ای از ترجمه‌های اشعار کلاسیك خاورزمین در دوران قرون‌وسطی : رودکی ، فردوسی ، عمرخیام، سعدی ، حافظ وجامی انتشاریافت . مجموعه بطرززیبائی چاپ شده وبا تصاویرمینیاتورقرن ۱۵-۱۷ ایرانی مزین‌گردیده است .

من بعنوان گردآورنده این مجموعه می‌خواهم بگویم که مابهترین و درخشان‌ترین اشعارجاویدان این شعرای نامداررا درمجموعهٔ گردآوردیم وشاعران مشهورروسی‌وشوروی به‌ترجمه‌آن اشعارهمت گماشتند . درنتیجه، کتاب مربورکه زیرعنوان «ستارگان شعر» در ۱۰هزارنسخه منتشرگشت ، بسرعت ازطرف خوانندگان خریداری شد .

درتاجیکستان چاپ مجموعه پنج‌جلدی منتخبات شعرفارسی‌آغازگشته است‌که درسال ۱۹۸۰ دوجلدآن برای نخستین‌بار بچـاپ رسید . ایـن دوجلد محتوی گلچینی است از

خلاقگری‌های شعرای دوران قدیم ازرودکی تا حافظ . جلداول متضمن اشعار ۳۸شاعر است وجلد دوم آثار ۳۵شاعر را دربرمی‌گیرد .

ضمناً درسال ۱۹۷۵ درتاجیکستان عرلیات امیرحسرودهلوی وپنجمین جلداشعارجامی بچاپ رسید . بعقیده ای . براگینسکی چاپ‌کتاب «محبوب‌القلوب» میرزا برخوردار که متضمن مجموعه‌ای ازداستانهـا ، نمونه‌ای ازنثرسده هفدهم می‌باشد ، بسیار جالب است گردآورندگان‌کتاب ازنسخه‌های نادرهندی استفاده کرده‌اند . ولی استناد اصلی آنهـا به دستنویسهای قدیمی بوده‌است . انتشاراین‌کتاب حائزاهمیت شایانی‌است.دربررسی‌نثرفارسی دوران قرون‌وسطائی، که بطوریکه برهمگان معلوم است ، نیازبه پژوهش جدی دارد . جلد اول‌کتاب درسال ۱۹۷۵ درشهردوشنبه ازچاپ خارج‌شد وچاپ‌جلددوم آن اوایل‌سال ۱۹۷۶ انتشار خواهد یافت

ای . براگینسکی سپس گفت : درباره‌کارهای ادبیات‌شناسی باید بگویم که بیش‌ازهمه دراین زمینه پژوهشهای ادبیات هند وایرانی جاب‌نظرمی‌کند که هنوزمطالعات کافی روی آن انجام نگرفته است اثرجالبی که به‌روشن‌کردن این‌مسأله‌کمك می‌کندکتاب دانشمند تاجیك عبدالله غفاروف است زیرعنوان «اشعارهند و پاکستان بزبان فارسی متعلق به‌نیمه دوم سده نوزدهم وسده بیستم» که درسال ۱۹۷۵ درشهردوشنبه بچاپ رسید. درکتاب، آثارخلاصه درخشانترین نمایندگان‌آن اشعارمورد بررسی قرارمی‌گیرند . مؤلف‌کتاب‌مکاتب‌گوناگون نظم فارسی را بتفصیل تشریح می‌کند

بمناسبت برگزاری سالگرد امیرحسرودهلوی ، درشهردوشنبه‌کتابی درباره این‌شاعر بزرگ بقلم دانشمند جوان محمد نقایف انتشاریافت دراین‌کتاب ازفعالیت ادبـی‌شاعر به تفصیل صحبت شده ، خلاقگری و نظریاتش مورد تحلیل قرارمی‌گیرد . کتاب مزبور مکمل چاپ آثارامیرحسرودهلوی است‌که بمناسبت سالگرد شاعر ، چندی پیش درتاجیکستان شوروی ازچاپ خارج شد

ای . براگینسکی درادامه سخنان خودگفت گروه بزرگی ازایرانشناسان مسکو با فعالیت به‌بررسی ادبیات معاصرفارسی اشتغال دارند . کتاب بانو وراکلیاشتورینا زیرعنوان «شعرنو» درنظم فارسی معاصردستاورد چشمگیری دربررسی ادبیات سده بیستم‌ایران‌دراتحاد شوروی است. مؤلف‌کتاب ازپدیده‌های جالب پیشرفت‌نظم فارسی درسده‌بیستم‌سخن‌می‌گوید. درکتاب همچنین ترجمه‌هائی از اشعار شعرای معاصرایران آورده است . ..
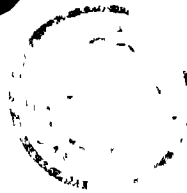
یو ـ اوسیپوف

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :
سیف‌الله وحیدنیا

* * *

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۳
تیرماه ۲۵۳۵ = ژوئیه ۱۹۷۶
= رجب ۱۳۹۶

* * *

تهران : خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ / ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

بهای اشتراک یکساله { ایران‌هفتصد ریال / خارجه هزار ریال
بهای تک شماره پنجاه ریال

فهرست

***

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره‌ها و خبرها

بنیاد پهلوی

فرمان نیابت تولیت بنیاد پهلوی بنام آقای جعفر شریف امامی بدین صورت صادر شده است:
«جناب مهندس جعفر شریف امامی ـ نظر باعتمادی که به مراتب کفایت و درایت شما داشته و بمناسبت علاقه تامی که به حسن اداره امور و انتظامات موقوفات پهلوی داریم به موجب این فرمان شما را به سمت نیابت تولیت موقوفات خاندان پهلوی منصوب و مقرر میداریم مطابق مواد فرمان مورخ ۱۱ مهرماه ۱۳۴۰ و فهرست توشیح شده پیوست به آن اقدام نمائید مؤسسه خیریه بنیاد پهلوی مأمور اجرا و انجام امور اداری این موقوفات خواهد بود. کاخ سفید سعدآباد بتاریخ ۲ مردادماه ۱۳۴۱ ـ محمدرضا پهلوی»

وزرای مستعفی

قوام السلطنه در صدارت دوم حدود بعد از شهریور بیست گرفتار مجلس و مردم و وزرای خود بود و وقتی اعلامیه‌ای را از سوی او در رادیو خواندند بیشتر وزرای او استعفا دادند و یك هفته پس از این استعفا دولت قوام بر اثر نیاوردن رأی اعتماد در مجلس سقوط کرد. (۱۹ آذر ۱۳۲۶).
متن استعفانامه وزرای کابینهٔ قوام السلطنه که به خط محمود جم وزیر جنگ نوشته شده بود باین شرح است:
۱۲ آذر ۱۳۲۶ ـ جناب اشرف آقای نخست وزیر: نظر باینکه اعلامیهٔ که جناب شرف در رادیو منتشر نموده‌اند غیر از آنست که قبلا درهیئت وزرا خوانده نشده بود و باین رتیب مسئولیت مشترك وزرا که از اصول سلمه حکومت قانونی است رعایت نشده امضا نندگان ذیل استعفای خود را تقدیم پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمودیم. محمود جم ـ عبدالحسین هژیر ـ نوری اسفندیاری ـ دکتر سجادی ـ دکتر اقبال ـ فروهر ـ علی اصغر حکمت ـ جواد بوشهری ـ احمد حسین عدل. آقایان سید جلال الدین تهرانی و دکتر صدیق و منصور السلطنه عدل دیگر وزرای کابینه استعفانامه را امضاء نکردند.

بزرگترین لوله گاز

طول لوله ایکه گاز ایران را به اروپا حمل خواهد کرد در حدود چهار هزار میل بر آورد شده است که هزار میل آن در خاك ایران و بقیه در اروپا کشیده خواهد شد.
میزان سرمایه گذاری در این پروژه بزرگ ده میلیارد مارك پیش بینی شده و هزینه آن از طرف ایران و روسیه و کشورهای اروپای غربی مصرف کننده گاز ایران پرداخت خواهد شد.
طبق محاسباتی که بعمل آمده سالانه معادل ۱۳ میلیارد متر مکعب گاز صادر خواهد شد که ۲/۳ میلیارد سهم شوروی و یك سوم آن سهم شرکت گاز دوفرانس و یك ششم سهم گاز اتریش و ۵/۵ میلیارد نیز سهم آلمان فدرال خواهد بود.
مدت اجرای این قرارداد تا سال ۲۰۰۳ و تحویل گاز از سال ۱۹۸۱ آغاز خواهد شد.

جراید کویت

اسامی جراید کویت نقل از مجله العربی ذیلا نقل میشود:
الرأی العام ـ السیاسة ـ القبس ـ الوطن ـ کویت تایمز ـ دیلی نیوز ـ الطلیعة ـ النهضة ـ اسرتی ـ الملاعب ـ الرسالة ـ البلاغ ـ اجیال ـ عالم الفن ـ الیقظة ـ اضواء الکویت ـ سمد ـ المجتمع ـ مرآت الامة ـ الهدف ـ صوت الخلیج ـ الرائد ـ الریاضی ـ البیان ـ حیاتنا ـ الکویت ـ العربی

الکویت الیوم ـ عالم‌الفکر ـ الحمیة الطبیة الکویتیة ـ البراق ـ الوعی‌اسلامی ـ الکویتی ـ غرفةالتجارة والصناعة ـ الاتحاد ـ نشره‌الامن اویل .

دونشریه کویت تایمز ودیلی‌نیوز بزبان انگلیسی و مجله الکویتی توسط شرکت نفت‌کویت ، مجله الامن اویل توسط‌شرکت الزیت‌امریکائی ومجله البراق توسط‌مؤسسهٔ هواپیمائی‌کویت منتشر میشود .

مجلهٔ باختر

شمارهٔ اول مجلهٔ باختر تحت نطر آقای امیر قلی خان امینی مدیر جریده شریفه اخگر(اصفهان) اخیراً بامزایای خاصی‌در ۴۴ صفحه وباچند گراورو بامقالات سودمند عام‌المنفعه درآذرماه انتشار یافت. موفقیت‌و پیشرفت آقای سیف‌پور فاطمی صاحب‌امتیاز و آقای امینی مدیر و سایرکارکنان مجله مذکور را خواستاریــــــم ـ نقل از صفحه۱۷ شماره ۴۷ روزنامه ایران‌باستان مـورخ ۹ دیمـاه ۱۳۱۲ = ۳۰ دسامـبر ۱۹۳۳ بمدیریت سیف‌آزاد.

بیلان

بیلان تجارت خارجی ایران در سال ۱۳۱۰ که توسط آقای‌یاسائی‌رئیس کل‌اداره تجارت منتشرشده بشرح‌زیر بوده‌است:

جمع‌کل صادرات ۱۷ ۷۱۲،۹۷۶۰ ریال

« « واردات ۶۷۴۹۲۵۲۷۶ «

صادرات عمدهٔ ایران‌عبارت بوده‌است‌از فرش، منسوجات،خشکبار، مواد حیوانی ، صمغها،حبوبات، موادخوراکی‌وسنگهای‌معدنی.

واردات عبارت بوده است ازقندوشکر، انواع نخ، موادنفتی، وسائط نقلیه، ولوازم مختلف .

سفر فوق‌العاده

پس ازکشته شدن ناصرالدینشاه، میرزا ابوالقاسم‌خان‌ناصرالملك برای‌اعلام‌سلطنت مظفـرالـدینشاه و بعنوان سفیر فوق‌العاده بپاریس‌رفته‌است. تاریخ این‌سفر سال۱۲۷۵ شمسی بوده است.

قطع رابطه

درسال ۱۳۱۵ یکی ازجراید فرانسوی اسائه‌ادبی بدولت ایران‌کرده بودوبالنتیجه روابط ایران بادولت فرانسه قطع‌گردید.

در این زمان آقای ابوالقـاسم فروهر سمت وزیر مختار دولت شاهنشاهـی را در فرانسه داشت و وزارت خارجه ایران نیز بعهدهٔ آقای علی‌سهیلی بود.

چندی‌بعد دولت‌فرانسه رسماً ازاین‌عمل عذرخواهی‌کردوروابط بین‌دوکشورمجدداً برقرار شد و در خرداد سال ۱۳۱۸ آقای انوشیروان سپهبدی بسمت وزیر مختار به آن‌کشور عزیمت نمود .

توضیح بر توضیح

برمقاله آقـای سناتوردهاکـه تحت عنوان «انحلال‌کمیسیون ارز...» درشماره پیشین مجله درج شده‌بود از آقای ابتهاج توضیحی‌درمجلهٔ‌شریفهٔ‌خواندنیهادیده شدکه مشارالیه ضمن‌تـأیید اینکه‌انحلال‌کمیسیون ارزکاری ناصواب بوده بحثی‌از مقاله‌ایرا که‌بسال ۱۳۴۴ در سالنامه دنیانوشته‌بوده بعنوان شاید مثال آورده است.

براین توضیح، توضیحی بدفترمجلهٔ وحید رسیده‌که درشماره آینده به نقل آن میپرداریم لیکن آقای ابتهاج درنقل مطلب خودشان ازسالنامه دنیا مراعات امانت را نکرده و فی‌الواقع نوشته متناقض ۱۱ سال پیش خودرا اکنون اصلاح‌کرده است.،در شماره بعد عین نوشته ایشان را از سالنامه دنیانقل‌وتناقض آنراهم‌آشکارخواهیم‌ساخت.

پارسا تویسرکانی

تفاوت تو و من

گفت باشوی خویشتن آن زن | چیست دانی تفاوت تو و من
زن اگر خوب شد فرشته شود | بلکه بالاتر از فرشته بود
مرد اگر خوب شد بجهان | نشود بیشتر زیک انسان
شوی گفتا فرشته می نشوی | گر ملك گردی آدمی نشوی

پاسخ به یك خطابین

گفت با احولی خطابینی | راست باشد . که یك دو تابینی
گفت آری چو من ترابینم | جای دو پای ، چارپا بینم

محمد طاهر «صافی»

افغانستان ـ کابل

خواب آرام

به صید دل کمر بربسته شوخ چشم بادامی | که زلفش هرکه را سازد اسیرخویش‌با دامی
هزاران شام را کردیم صبح‌وصبح راشامی | دمی در سایه زلفش نکردم خواب آرامی
رهائی از گرفتاری نصیب دل نشد ،هرگز | به من هر حلقه‌ای‌از زلف او شد حلقهٔ دامی
بهر رنگی تسلی میتوان دادن دل ما را | بنامم نامه نفرستی اگر بفرست پیغامی
میان نیستی‌ها هستیی دارم مجو حالم | مرا آغاز مجهول است ونا معلوم انجامی
به‌خالق‌را نمودم طاعتی‌نی خلق‌را خدمت | دریغا شد تلف عمری و ضایع گشت ایامی
اسیر نام و شهرت زیستن بند دگر باشد | زقید هر دو چون آزادگان بیرون نهم گامی
بشارت میدهم یاران که فردا عید می‌باشد | کهشب دیدم هلال ابرو مهی را برلب بامی

زنور باده روشن‌بین‌دلی دادند «صافی»را
راسکندر اگر آئینهٔ ماند و زجم جامی

«فروشکوه هنرمند»

تا مرد هنر بکالبد جان دارد | بس خار بجان زعیب جویان دارد
چون رفت‌بخاك آشکارا گردد | آن فر و شکوهی که برایوان دارد

جز مردهنر مرده ندیدم (صهبا)
کززنده خودبارج دوجهان‌دارد

***

فزون زتلخی مرگ است تلخی خواهش | بدرد خویش بمیرو زکس دوا مطلب

لاادری

خاطراتی وسخنانی از مردی خودساخته

در آن ایام که ماا سکلت دانشکده فنی‌را تشکیل داده و میخواستیم روحی بقالب آن دمیده وآن رابصورت یك‌سازمان واقعی‌وبدرد خوردر آوردیم، متأسفانه‌بهرجا نگاه‌می‌کردیم وبهر جانب دست دراز می‌کردیم باخلاء روبرو می‌شدیم‌یعنی ابزار نبود، جای مناسب نبود، لابراتوار نبودودریك حمله‌هیچ نبود، اماتنها چیزی که بودواین توخالی بودن‌ها وفقدانها راپر می‌کرد وچاره سازی مینمود، اراده وصمیمیت وایمان وعلاقه شدید بکارکردن وخدمت نمودن و بسازمان پرداختن بود، که بایدنام آن را حبر طلائی عشق به خدمت و دلبستگی بموفقیت نهاد.. مثلا محل‌کارما دربالاخانه مدرسه دارالفنون قرار داشت، درآنجا از وسایل یك لابراتوار فقط یك‌عدد چرخ تراش فرسوده وبی‌موتور و چند ابزار ناقص دیگر وجود داشت. یکی از برنامه‌های درسی دانشکده فنی معدن شناسی بود، از لوازم عملی وپراتیکی این درس نیزچیزی وجود نداشت، جزاینکه اطلاع یافته بودیم‌که درانبارمدرسه دارالفنون مقداری نمونه سنگ معدن هست‌که ازرمان امیرکبیر باقی‌مانده وهرگز مورد استفاده قرار نگرفته است. پیش‌خود فکر کردیم‌که چون‌مدرسه دارالفنون ودانشکده فنی‌هردو تعلق به‌یك وزارتخانه دارد، میتوانیم از نمونه سنگهای مورد بحث استفاده‌کنیم این بودکه روزی بدین نیت‌نزد مرحوم حاج اسمعیل امیر خیزی که آن ایام ریاست دارالفنون را بعهده داشت و با قدرت‌آنجارا اداره می‌کرد رفتم‌وموضوع‌احتیاج خودمان‌را به‌آن سنگها گفته واز اوخواستم که‌آنهارا دراختیار دانشکده فنی‌بگذارد .

میدانیم‌که مرحوم امیر خیزی از مشروطه حواهان بودو در موقع انقلاب آموزگار عقلی ستارخان سردارملی بشمار میرفت وحودنیز ازادبا وشعرابود ودر حفظ بیت‌المال شدید العمل.همینکه اظهارات مراشنید مثل فشفشه بهوا پرید وبا عصبانیت‌وتند خوئی گفت: عجبا من‌یادگار امیرکبیر رابدهم بشما؟ غیرممکن است این سنگها یادگار امیرکبیر استوباید نگاهداری شود. هرچه گفتم: آقااینهامقداری سنگ استوآنموقع‌ازجائی آورده‌اند واکنون این کاری‌که ماداریم انجام‌میدهیم دنباله‌کارهای امیرکبیر است، من‌عوض آنها راسال دیگر بشما تحویل میدهمو خودسنگها راهم مستردمیدارم‌برای‌اینکه‌ما محصلین را بمعادن‌میفرستیم تاعملاکار یادبگیرند دربرگشتن هریك یك‌کوله پشتی سنگ نمونه باخود می‌آورند، گفت: خیرغیر ممکن است، من‌یادگار امیرکبیر را نمی‌دهم. برگشتم به مرحوم رهنما گفتم‌او نیز اقدام‌کرد نتیجه نداد، بعداز طریق وزارت فرهنگ توصیه‌کردند بازهم‌فایده نبخشید تاآنکه آقای حکمت وزیرمعارف وقت نامه‌رسمی شدیداللحنی نوشت تاحاضر شدبه‌ماتحویل بدهد. درموقع تحویل نیز مکافاتی داشتیم، مثلا میخواست هم‌وزن نماید وهم‌عرض و طول قطعات

سنگها را با سانتیمتر اندازه گیری کند ومشخصات درصورت مجلس نوشته شود . این خود یا نوع طرزفکری بود که مادچار آن شده بودیم و باید یك نوع تعصبات خشك نام داد .

ازاینجا حساب کنید که مادر آن زمان برای تکمیل نواقص وراه بردن دانشکده فنی، بدست آوردن ابزاروآلات چه گرفتاریهائی داشتیم؟ اگر بگویم کارمن به گدائی کشیده شده بو، ودر هرجا ابزاری سراغ می گرفتم به دنبالش میرفتم وبا التماس و التجا آن‌ها را بچنگ می آوردم شاید باور نکنید.

بدیهی است کسانی که امکانات این روزها رادیده‌اند، وضع آن ایام را نمی‌توانند باور کرد که ماچسان بادست خالی وفقدان زمینه وارد میدان شده بودیم و سرمایه ما فقط اخلاص درخدمت بود. تازه دربرابر این‌همه زحمتها ودوندگی‌ها حقوقی که می گرفتیم مبلغ یك ماهه آن کمتر ازدست مردیك روزه یك بنای امروزه بود. از جمله خودمن با داشتن معاونت و داشتن مدرك مهندسی درسه رشته ماهی ۹۳ تومان (۹۳۰ ریال) حقوق می گرفتم که امروز باور کردنی نیست .

از گرفتاریهای مانبودن استاد فن بود، دانشیاد لازم داشتیم کسی نبود اعلان می کردیم داوطلبی پیدا نمی‌شد برای آنکه هر تعداد تحصیل کرده ومهندس ودانای علوم جدید ازخارجه می‌آمد، وزارتخانه‌ها فوراً جذب می کردند و حقوق کافی میدادند ومأ مجبور بودیم ازوجود آنها با دادن حق التدریس (البته جزیی) استفاده کنیم. بعنوان مثال باید آقای مهندس اصفیارا نام ببرم که درچند رشته تدریس می کرد وحق التدریس ناچیزی می گرفت تاآنکه بعداز دوسه سالی توانستیم محصول دانشکده فنی راکه عبارت ازجوانان درس خوانده باشند بیرون بدهیم و باکمك آنها تاحدی از مضیقهٔ دبیر نجات حاصل کنیم. وزارتخانه‌های دیگر نیز ازآنها جذب می کردند. حالاازر زمان بود یا نتیجه دقت‌ها ودلسوزیهای استادان ومسئولان هرچه بود آن سالها بهترین شاگردان بیرون داده میشدند یعنی وقتی فارغ التحصیل میشدند علماً و عملا تئوری وپراتیکی ازکارآمدگان بشمار میرفتند. دلیلش هم این بود بعضی ازکارها راکه امروز ماشین یا ابزار یـاد میدهـد ، آنها را آن روز از راه حافظه و ممارست و ژرف نگـری جبران می کردیم .

ماهر گز بدرس و جروه‌نویسی اکتفا نمی‌نمودیم که فرضا شاگردی از روی کتاب معدن شناس باشد بلکه عملا نیز آنهارا واردکارمی‌نمودیم . بین معادن موجود آن روز کشور، تقسیم شان می کردیم مثل معدن ذغال‌سنگ، سرب وآهن‌ومس وگچ وسایر معدنهاکه داشتیم، تاعملاهم معلومات خودرا تکمیل کنند. آنهاحتی ازنحوه استعمال بیل وکلنگ ودینامیت گذاردن وهر نوع کاری که درمعدن وجودداشت ودرکتاب نبود باخبر می گشتند .

غرض ازگفتن ونوشتن این‌حرفها بوجود آوردن تاریخ اجتماعی وتکامل تدریجی و تطورات یك ملت تازه بپاخاسته است تانسل آینده بدانند که گذشته‌گان چه‌زحماتی رامتحمل شده که از «هیچ» به همه چیز رسیده‌اند، با این حال چون نسل امروز باساخته و پرداخته همه‌چیزروبروست، متأسفانه باورش نخواهد شد.. (ادامه‌دارد)

امیری فیروزکوهی

۲ ـ سنت چیست

اشتباه مهمتر اینکه ، اصلا قواعدومبانی علم وفن یاهنر و صناعتی سنت نیست تـا همه کس مجاز باشد بهوی‌وهوس خود هریك‌از آنها رابشکندو بجای آن چیزهای (من‌عندی)مجعول و ساختهٔ فکر ناقص خود بگذارد . آیا کسی میتواند قوانین ریاضی وطب راسنت بخواندو آنگاه باد بحیشوم بیندارد و بگوید . این منم که سنت قدما را می‌شکنم‌و مثلا «دودوتارا به به هشت تا تغییر میدهم !» آخر چقدر میشود از اول دنیا تاآخر دنیا بگوییم «دو دو تـا چهارتا »؟! شعر هم به هر تعریفی که از علم وفن و هنر و صناعت ، معرفی شود نه (سنت حسنه و یاسیئه) است و نه (بدعت سیئه و یا حسنه) ، بل‌که برای خود و بموازات سایر دانشهای بشری ، دانشی است که مبادی و اصول وموضوع‌و غایتی دارد . باسابقهٔ هزارساله و قبول چندین هزار نفر از صاحبان عقول سلیم‌و طبع وذوق مستقیم . صدها کتاب ودستور العمل و قواعد درهریك از فصول و ابواب آن و چنین نیست که مجموعه‌ای از آداب وسنن وعرف وعادت‌متغیر به تغییرات زمانی واجتماعی یاقرار دادهای‌جمعی و قومی باشد تابتوان بدلخواه شخصی از اشخاص یاجماعتی از جماعات آنرا برافکندو مدعی سنت شکنی وبدعت گزاری شد .

سنت یعنی **روش و طریقه** . نه قواعد وقوانین . بنابراین‌میشود گفت که‌سنت وروش قدما در انشاء و انشاد قصیده چنین وچنان‌و درخواندن یاسرودن غزل فلان وبهمان بوده است ، ولی نمیشود گفت که نفس شعر وموازین و مقررات مربوط بـآن ازخیالات لطیف و عواطف رقیق وزن و قافیه و عروض وبدیع و محسنات کلام وعلوم مقدماتی آنها از علوم زبان‌و بلاغت وبسیاری لوازم دیگر (برای رسیدن بحدکمال با چنان عرضی عریض) سنت است و برانداختن هریك از آنها مجاز ومباح .

بل که باید گفت شعرهم‌علم یافنی است‌که (گذشته‌از استعداد و قوهٔ موهبتی شاعری) آموختن و یادگرفتن و تمرین نمودن و ممارست کردن دائم لازم دارد تابتوان با اتصاف بآنها شایستهٔ عنوان شاعری‌شد ، همچنانکه علم طب یا شیمی و فیزیك جز از راه آموزش وسالها اشتغال قابـل تحصیل نیست و امکان ندارد که نام سنت برآنها گذاشت و اصول و مبانی آنها را به دلخواه طبع هوسناك خود قبول نداشت .

این قبیل دعاوی وعمل بر طبق آنها ، عصیان و خراب‌کاری است که (ازحسن‌کار)

نه (شجاعت ادبی !) لازم‌دارد ونه وقت زیاد . بل که صرفاً بی‌ادبی لازم دارد و خرابکاری، چراکه خراب کردن یك بنای کهن و تاریخی کاری است که از هر بیلو کلنگ ودست و پنجهٔ چند عمله واکره نادان ساخته است . لکن ایجاد آن بنا است که باید عده‌ای از مردمان کارکشته واستاد ازمهندس و معمار و بنا باریزه‌کاریهای صناعی وفنی وزیبایی شناسی ذوقی وعلمی آنهم باصرف وقت ودقت زیاد ، دست بدست هم بدهند تابتوانند یك نقشهٔفکری وکاغذی رابصورت ساختمانی عظیم و خوشنما در آورند . چنانکه آن شاعر عرب گفته وچه خوب هم گفته است :

« اری الف بان لن یقیموا بواحد فکیف بیان خلفه الف هـادم »

اینهاکارهایی است درحد کار آن جاهل شکم پرستی‌که چون دستش بمیوهٔ شاخهٔ بلند درخت نمیرسید و قدرت اینکه مشتی نه شکم بی‌هنر پیچ پیچ خودهم برند نداشت ،آمد و ازشدت غیظو غضب شاخهٔ برومند پربار رااز بیخ وبن شکست تا بهآسانی بتواند همهٔمیوه‌ها را یکجا بشکم‌کارد خوردهٔ خود سرازیرکند . بااین بیان مسلم است که‌کار آن حضرت در آن پیشوایی وامامت و یابقول خودشان (تعهد ورسالت) نهقدرت بودو نهشهامت ، تنهاهمین بودکه بحکم تنبلی وفرار ازآموختن و دانستن ، بدشمنی با قواعد مسلم بـرخاست ومنکر جمیع آنچه که‌همه بزرگان این زبان آنها را جزء ماهیت شعر شمرده‌اندشد و نام آنراهم بغلط سنت شکنی (شجاعانه) گذاشت .

بااینهمه ، یعنی برتقدیر تسلیم بقول سنت شمردن وسنت شکستن ، یاقانون شکستن و قانون آوردن ، بازهم کسی (باغلط بودن‌مبنی) میتواند چنین ادعائی کند که درآن سنت یا قانون بتمام معنی عالم وبجمیع شرائط مجتهدباشد ، زیرا بسیار فرق است بین‌کسی که‌با آموختن و یادگرفتن علم یاهنری درطی سالها و ممارست ورسیدن بـدرجهٔ کمال و اجتهاد چیزی بدان علم یاهنر میافزاید و یاچیزی برحسب استنباط خود ازآن کم میکند، باکسی کهدر دانش مورد ادعای خود نههیچ‌پایه ومایه‌ای جزهمان ادعاء ونخوانده ملایی و تظاهر وخود نمایی دارد ونه آن عدالت و انصاف (ورگ خود زنی) راکه حدخود بشناسد وپای‌از گلیم خویش‌فراتر ننهد. وهمین‌که به‌بینددر مدعای خودکمالی نیافته وسالهای بسیارهمچنان درمرتبه‌ای ازقوهٔ اندك‌و فعلیت ضعیف‌و پایه اولی وابتدائی باقی مانده است، سر خودگیرد وبراه دیگری برود ، قطعاً بسیار دیده‌اید کسانی از افراد بی‌اطلاع و درس‌نخوانده را که بنا بمسموعات غلطاز افرادی نظیر خویش ، درعین جهل ونادانی فی‌المثل‌میگویند ، منطق ارسطو باطل شده ویا اقوال حکماء و فلاسفه کلا مزخرف وبی‌سروته است درصورتی که نه یك صفحه ازیك‌کتاب منطق خوانده‌اندونه بمقدمات فلسفهو حکمت‌آشنایی داردو چیزهایی ازپیش خود جعل میکنند که مایهٔ خنده وتفریح‌اهل اطلاع میشود . اگر صرف جهل درهر

علم‌وفن و قبول نداشتن مبانی و قواعد آن ، سنت شکنی و شهامت بحساب آید ، این سنت شکنی و عدم قبول بسالهای سیار پیش از اینها هم درعلوم وهم در ادبیات همهٔ دنیا سابقهٔ تاریخی دارد . و باین اعتبار همهٔ جاهلان و خراب‌کاران ادبی که ازعجز و ناتوانی خود قیود را زیر پاگذاشته و شکسته‌اند نوآورانی نابعه وسنت شکنانی باسابقه قلمداد میشوندو آنهمه مرخرفات منقول‌در تدکره‌های قدیم‌وجدید درسمار شاهکارهای ادبی‌جاودانی. تاریخ بسیاری ار این سنت شکنان را نشان داده است که بخاطر شهوت شهرت و بقای نام بهر کار ننگینی دست زده و بقول استاد یغمایی که گفت .

«درمذهب من‌بدنام بهتربود ارگمنام حبریل‌امین ارنیست شیطان لعین‌باشد»

ار راه‌ننگ نامی برای خود دست وپاکرده‌اند که مشهورترین آنان بین همه مردم همان‌برادر حاتم معروف است‌درشکستن سنت عرب درعشق بنام نیك وشهرت از راه‌درست.

آیا آن خرده‌شاعر عاجز ناتوان یابقول ادبا (شویعری) که ارشدت عجز بیان ودر- ماندگی فکر باکج مج زبانی و هیچ‌مدانی درتنگنای قافیه ، بل که در عین فراخنای آن کلمه (پشیمان) را (پشیمند) میکند و آنگاه این ضعف و بیچارگی را بگردن قافیهٔ بی‌گناه میاندازد (وهمهٔ این ضعف‌ها درشعرهای اصیل وکهن گویهٔ !! اوبچشم میخورد) . حق دارد که بجای (پشیمند) شدن ارشاعری دعوی اررشمند بودن وماهری‌کند وگردن به‌سنت‌شکنی وشجاعت و پیش‌کسوتی و رسالت هم برافرارد !!

اما عجیب‌است که‌همین سنت شکنی ، واقعاً معجزهٔ آشکار (آن رسول غیرمرسل) شدو نه‌تنها درشعرونثر بل‌که‌در نقاشی‌و موسیقی‌ماهم چنان تأثیری اعجاز گونه‌کردکه هرهنری داعام و هربی‌هنری راصاحب نام وهمهٔ مردم راشاعر ونقاش و موسیقی‌دان‌کامل و هرکودك زبان گشوده یادیوانهٔ هذیانی گوی راشاعری عالی مقام وهر دراز نویس غلط پـرداز را نویسنده‌ای خلاق و صاحب کلام‌و هررنگ‌کار درودیواررا نقاشی نابغه‌و هر پهلوان پرریش وپشم‌و عربده‌کش مهیب‌را خواننده سحر پرداز موسیقی جاز (حتی موسیقی‌قدیم روح‌نواز) بخاص وعام معرفی‌کرد وهمهٔ خلق الله‌نیز جمیع اینان رابدرستی و رسمیت شناختند و قبول کردندکه‌با این‌وصف بایدگفت یاحقیقةً آن‌حضرت وامتش‌هم چنانکه خود مدعیند یارسالتی از یك یاچند محل ارسال (غیبی‌و شیطانی) دارند و وحی والهامی ازآنجا دریافت میدارند تا بتوانند از رسالت خود باعجاز چشم‌بندی مانند مرسله‌ای تجاری بهره‌بـرداری مالـی و تعیین‌کنند که‌بفرمودهٔ قرآن‌کریم « ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» ویابقول آن فاضل متوفی که‌گفت «خردها پستی گرفته» حقیقةً ذوق‌و فهم وتشخیص وتمیز عمومی آنقدر تنزل یافته وحقائق‌و اصول وحتی ضروریات وبدیهیات چندان متغیر ومنقلب گردیده است‌که بدل غلط هرچیز درچشم همه پربهاتر از اصل صحیح و زشت هرصورت درذوق همه خوش نماتر ار زیبای آن‌شده است . (ادامه دارد)

علی وکیلی

سناتور و رئیس پیشین اطاق بازرگانی

ریلهای راه آهن

قبل از شروع جنگ بین‌المللی دوم اوضاع سیاسی دنیا نامعلوم بود چون راه‌آهن ایران هنوز بپایان نرسیده بود، اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر از این بابت نگران بوده و تأکید میفرمودند که هرچه زودتر ریل کافی از خارج وارد ایران شود، لذا از طرف دولت‌خرید ریل از کشورهای صادرکننده ریل به اینجانب که دررأس شرکت مرکزی بودم واگذار شد برای آنکه بتوانیم درکمترین مدت ریل بدست بیاوریم هم از لهستان وهم از بلژیك ریل خریداری نمودیم، بطوریکه هرکدام ماهی پنجهزارتن حمل نمایند ولی چهار پارتی بیشتراز لهستان فرستاده نشده بود که جنگ شروع‌شدو آن‌کشور اشغال گردید. یك‌شب درهیئت وزیران اعلیحضرت فقید پرسیده بودند تکلیف این‌ریل ها که سفارش‌داده‌اید چه میشود ؟ پول ایران از بین نرود چون‌کسی از وزراء در این‌کار اطلاع نداشت عرض کرده بودند چون‌ریلها را وکیلی سفارش داده از ایشان می‌پرسیم .

فردا صبح از من توضیح خواستند ، پاسخ دادم هیچ جای نگرانی نیست پیش بینی این وضع شده است ترتیب پرداخت ریلها این است‌که پس از بارکردن هرپارتی پنجهزار تن در بندر لهستان اسناد حمل به لندن فرستاده میشود و پول در آنجا پرداخت میشود و اینکار در حقیقت موقعی صورت میگیرد که‌کشتی از دریای مانش هم گذشته است بنا براین آنچه ریل حمل گردیده و در راه است قیمت‌آن داده میشودو هرچه حمل نشده پولی برای آن پرداخت نخواهد شد .

تشکیلات و طرزکار من در شرکت مرکزی هم طوری بود که همیشه مورد توجه و رضایت اعلیحضرت فقید قرار میگرفت و در تیر ماه ۱۳۱۸ بنده را با عطای یك قطعه نشان مفتخر فرمودند .

نظری تازه به عرفان و تصوف

قسمت سوم

سئوال وجوابی است بین یك نفر جوینده و یك مرد عارف

***

سئوال کردم چرا کسانی که وارد سلك تصوف میشوند خود را فقیر یا درویش مینامند
فرمود فقیر ودرویش در لغت به معنی کسی است که دستش از دارائی دنیا کوتاه باشد
ولی درفرهنگ تصوف درویش وفقیر مرادف گدا وسائل نیست. اشتباه بزرگی که مابین عا
رسوخ کرده وبسیاری را از نزدیك شدن به تصوف گریزانده است این است که تصور کرده ا
درویشی یعنی تنبلی و بیکاری ومهمل گذاردن امور زندگی. در حالیکه بهیچوجه چنین روش
خصلت صوفی نیست و هیچیك از سلاسل معتبر تصوف بیحالی و بیکاری را به پیروان خو
توصیه نکرده اند.

شاه نعمت اله ولی(رح) بنیانگذار سلسله نعمت اللهی میفرماید هر انسانی اقلا به سه چ
محتاج است. یکی غذا که بدل مایتحلل بدن است. دوم لباس که بدن اورا ازسرما وگرما محفو
دارد. سه دیگر سرائی که بتواند در آن زندگی کند واز آفات مصون بماند. واین سه مم
نشود مگر از سه راه: یکی دزدی، دوم تکدی وسه دیگر کار. دزدی درهر آئینی حرام است؛ تکد
هم درهر مشربی مذموم است؛ پس تنها راهی که باقی میماند کار است.

صدق این مدعا در این است که بسیاری از مشایخ برای تأمین زندگی صاحب حر
شغلی بوده اند واغلب برای کسب روزی بکارهای ساده تن میداده اند وبعضی هم که صاحب م
ومنال بوده اند آنرا برای کمك بمریدان دست تنگ مصرف مینموده اند . پس درویش ب
برای امرار معاش تلاش نماید. ولی حد این تلاش موضوعی است که درشرح مکتب تصوف
اشاره خواهیم کرد. راست است که بعضی ازمشایخ مریدان را برای مدت معینی به تکدی وا
میکرده اند ولی این برای دومقصود بوده است یکی شکستن غرور نفس و دیگر کمك به بینوا
ازحاصل این تکدی. به نظرمن این رویه هم مستحسن نیست و این مشایخ هم از جاده اع
خارج شده اند. همانطور که قبلا گفتم فراموش نکنیم که مشایخ هم انسان هستند وهیچکدام
حدکمال نرسیده اند. این موضوعی است که بازهم درباره آن صحبت خواهیم کرد.

پرسیدم مقصود از لباس درویشی چیست و کشکول وتبرزین وبوق ومن‌تشاه وچنته را چه خاصیت است؟

فرمود درابتدای امراین اشیاء که به‌اصطلاح صوفیان وصله‌ی درویشی است، هریك را انگیزه‌ای بوده‌است. مثلاکشکول ظرفی بوده‌که درویش غذا ویاآب خودرا در آن مینهاده. تبرزین وبوق ومن‌تشاه هم‌در سفرها برای دفاع از وحوش به‌کار میرفته چنته‌هم در آن‌دوره حکم ساك‌سفری امروز راداشته است. لباس درویش هم‌پیراهن ساده‌ی بلندی بوده‌که چون ازکثرت استعمال فرسوده میشده بآن‌وصله میزده‌اند و به‌صورت مرقع‌درمیآمده‌است. دردستور سلسله‌ی‌نعمت اللهی مصرح است‌که درویش بهیچ نوع لباس مخصوص نباید مقیدباشد. ولی درطول زمان درویشان ظاهری برای‌اینکه ازسایرین ممتاز باشند این‌وصله‌های درویشی را بصورت سمبول ونشانه برای خوداختیار نموده وحتی بآن‌جنبه‌ی تزیینی داده‌اند. چه بهتر که‌درویش واقعی ازاین نوع علائم و آثار احتزر از نماید و به‌لباس معمول زمان ومکان خود ملبس شود. **درویشی در باطن است نه‌در علائم ظاهر .**

پرسیدم ازشریعت وطریقت‌که درویشان ازآن دم‌میزنند مقصود چیست ؟

فرمود شریعت دراسلام مجموع مقرراتی است‌که خداوند ورسول‌او محمد(ص) برای تعیین تکلیف مردم نسبت بخالق خودو روابط بین‌یکدیگر وضع‌فرموده‌اند. ودر واقع شبیه‌به قوانینی است‌که قانون‌گزاران برای نظم‌و ترتیب جامعه بشری وضع مینمایند. این قوانین الهی‌پایه‌ی علم‌فقه است‌وکسی‌که بخواهد به‌مجموع آن‌آشنا شودبایدبه‌کتب فقه‌رجوع‌نماید. درتصوف قسمتی ازشریعت‌که موردتوجه خاص‌است باب‌عبادات است‌که تکلیف‌انسان رانسبت به‌خالق خودمعین مینماید وقسمتی هم‌که راجع‌به وظائف افرادبشر نسبت به‌یکدیگر استمورد نظر صوفی میباشد .

بسیاری گفته اند خداوند چه احتیاجی به‌عبادت بندگان‌خود دارد؟ درنظراول‌این‌حرف منطقی‌بنظرمیرسد ودرست است که‌اگرما بندگان‌خدارا عبادت‌نکنیم بردامن‌کبریاش ننشیند گرد. امادرویش تنهابرای ادای وظیفه خدارا عبادت نمیکند بلکه وقتی عظمت باریتعالی‌را درك کرد وباین منبع فیض‌لایتناها توجه‌داشت عبادت را ازروی اخلاص وعشق بجامیآورد و این وظیفه را بعنوان اجبار وبیگاری انجام نمیدهد و هرچه بیشتر عبادت‌کند برشوق او میافزاید. میگویندیکی ازمشایخ گفته است که‌چهل‌سال نماز خواندم ودوزه گرفتم وذکر کردم وحجاب برحجاب من‌افزوده شد. من‌یقین دارم مردبزرگی چنین حرفی نزده است واگر خدای‌نکرده چنین‌فرموده من‌به مقاماتی‌که باونسبت داده‌اند شك‌میکنم ومجبورم تصورکنم که این‌شیخ این‌نماز وروزه وذکررا از روی اجبار وصرفاً برای‌ادای وظیفه مثل اشخاص عادی انجام داده‌است و به‌لذت عبادت وتقرب به‌بارگاه پروردگار پی‌نبرده است .

آنکه میگویند درویش به مقامی میرسدکه انجام وظائف شریعت از او ساقط میشود

حرفی پوچ است. زیرا عبادت مثل درس مدرسه نیست که چون دیپلوم گرفتی فارغ‌التحصیل شوی. عبادت‌وظیفه‌ای است که‌هرچه پیشرفت کنی درانجام آن‌حریص‌تر میشوی. ازاین گذشته قاضی کیست که به‌تو بگوید تو به مقامی رسیده‌ای که ازعبادت بی‌نیازی؟ اگر خودت هستی که نمیتوانی‌هم‌مدعی‌باشی‌وهم‌قاضی انسان‌اگرخودش‌داورباشد وعبادت برایش دردسر دوصدعذرو بهانه میتراشدتاازز یر بارآن‌فرار کند. اگرمیگوئی‌پیرم‌باید گفت‌چنین‌پیری‌شایسته‌اقتدا نیست ــ شریعت وقتی ازدرویش ساقط‌میشودکه ازخود بیخود شده‌باشدودر آن‌مدت حال‌مریضی‌رادارد که‌عبادت ازاو ساقط‌است. عبادت جه‌بیمار وچه ذکر باید با حضور قلب‌باشدنه طوطی واری. یکی‌از مشایخ‌گفته است **ذکرلسان غفلت است‌و ذکر قلب‌قربت.** مادر درس‌های مکتب ابتدائی **عرفان** این‌موضوع رابیشتر شرح‌خواهیم داد. ازهمه‌ی اینها گذشته پیشوایان دین‌و ائمه‌اطهار هیچکدام ازانجام وظائف شرع قصور نکرده‌اند. اگر بگوئی این‌کار رابرای‌عوام میکرده‌اند میگویم آنهاممکن نیست‌کاری رابرای تظاهر کرده باشند آن‌قسمت ازشریعت‌هم که‌مربوط به‌روابط افراد بشر است‌تماماً مبتنی برعدل وانصاف ودرستی و صداقت است. این وظائف که سهل‌هم هست‌برای عامه‌مردم است‌زیرا تکالیف درویش که تاحد ایثار میرسد‌بس والاتر وانجام آن‌برای عامه‌ی ناس‌دشوارتر است

طریقت قدم‌اول‌درراه به‌سوی **حقیقت** است. دراین‌راه‌است که پله‌های‌اول **معرفت** راشروع میکنیم وسلوك مرید شروع میشود وبه‌قدر استعداد خودوهنر مرشد مربی پیشرفت مینماید. این راه‌انتها ندارد. نقطه‌نهائی آن‌حدکمال است ورسیدن به‌حد برای انسان غیر ممکن است. خوشبخت کسانی که هرچه بیشتر دراین شاهراه متعالی عروج نمایند. شرح‌این مراحل رامن‌که خودانسانی ناکامل‌هستم، تاآن اندازه‌که قدرت دارم‌به موقع برایت شرح خواهم داد.

بعضی ازدرویشان شریعت وطریقت وحقیقت رابه‌گردوئی تشبیه‌کرده‌اندکه پوست‌آن شریعت، مغزآن طریقت وروغن آن‌حقیقت است. ظاهراً بدتشبیهی نیست ولی صحیح نمیباشد. زیرا میگویند برای رسیدن به‌طریقت بایدپوست رادور انداخت تابه مغزرسید. من میگویم شریعت وطریقت بطوری درهم ممزوج هستندکه جداکردن آن‌ازهم میسر نیست ولازم‌وملزوم یکدیگرند وتاآخر نردبان صعودباهم آمیخته اند.

عرض کردم چندین‌باربه **اعتدال** اشاره فرمودید مقصود ازاین اعتدال چیست؟ فرمود کلمه‌ی عدل‌دائره‌ی بسیار وسیعی است‌و میتوان گفت تمام دستگاه کائنات برپایه‌ی عدل قرار گرفته است و عدالت زیربنای تمام روابط کیهانی‌و بشری است. اگر عدالت نباشد پایه‌های روابط اجتماعی واژگون میشود. در جامعه‌ای که عدالت‌معدوم یا ناقص است آثار بدبختی و نکبت هویداست وسعادت واقعی‌درچنین‌جامعه‌هائی‌وجودندارد . ظلم‌وستم‌مستولی‌میشودوحق به

حق‌دار نمیرسد. حتی ترقی‌های مادی‌هم دچار آشفتگی میشود. اما **اعتدال** که مشتق ازعدل است پایه‌ی آفرینش کائنات است وهرچه ازاعتدال خارج شود آشفته میگردد.

نظم حرکت کرات وکهکشانها براعتدال است. سلامت بدن انسان بسته به اعتدال آن است. حرکت ماشینهائی که انسان میسازد باید متعادل باشد. هروقت که این تعادل‌ها بهم بخورد به‌زودی آثار بی‌نظمی ودرهم ریختگی آشکار میشود.

دررفتار وزندگی‌هر فردبشر اعتدال شرط است. اگر شخصی پر بخورد یا کم بخورد هردو ازاعتدال خارج است. اگر جامعه‌ای ازکاروتلاش غفلت ورزد ازاعتدال خارج شده‌است. اگر بیش از حدتقلا وتلاش کند بازهم بی‌اعتدالی کرده است. مثلا امروز به‌عقیده‌ی من در دنیا بیش ازحد لزوم به‌ورزش اهمیت میدهند واین پدیده جامعه را مسحورکرده است که هدف آن که برای سلامت مزاج وتفریح دماغ است از بین‌رفته ودرواقع ما اسیر این‌وسیله‌شده وهدف رافراموش کرده‌ایم. ورزشکاری که عمرخودرا برای بلندکردن وزنه‌های سنگین صرف میکندچه استفاده مینماید ؟ آیا ازدرش کاپ و مدال بیش ازارزش یك اسباب بازی است که به‌کودك میدهیم ؟ علاوه براین این‌ورزشهای سیارسنگین بدن‌را ازشکل متناسب زیباخارج میسازد قلب‌راخسته میکند واغلب این‌ورزشکاران درسنین جوانی بدرود حیات میگویند. ازخود بپرسیم این‌زیاده رویها برای جامعه چه‌سودی دارد؟ جزاتلاف وقت گرانبهاکه ممکن‌است صرف کارهای‌مفیدتر شود؟اشتباه نکن‌من اسپورت وتفریح رامحکوم نمیکنم،اگر چنین‌حرفی بزنم خودازاعتدال خارج‌شده‌ام.ولی‌باید اندازه دانگاه داشت. وقت روزانه‌ی انسان بایدبطورمعتدل تقسیم‌شود. کاربا اعتدال، خواب بااعتدال وتفریح بااعتدال. اگر هریك از این اعتدال‌ها ازبین برود مزاج ازسلامت منحرف میشود. **عقل سلیم در بدن سالم است.** مردم دنیاکه خودرا در مدارج عالی تمدن فرض میکنندکارهائی میکنندکه شایسته‌ی یك حیوان وحشی نیست ! مثلا بوکس بازی وکشتی‌کچ برای انسان متمدن شرم‌آور است، چطور میتوان فرض‌کردکه دو نفرآدم متمدن‌بجان هم‌بیفتند وآنقدر یکدیگر رابکوبند که یکی‌بیفتد ونتواند دیگر برخیزد و صدها هزار نفرتماشاچی دیوانه‌وار پایی زدو خورد وحشیانه باکمال اشتیاق تماشاکنند و مبالغی‌که باعداد نجومی شباهت‌داردداین‌راه‌خرج نمایند؟من‌واقعاًحیرانم که‌چگونه‌ماباین مسائل فکرنمیکنیم؟گاوبازی نوع‌دیگری ازاین دیوانگی است. توجه به مسائل جنسی‌که به طورشرم آوری‌دراین سالهای اخیر گریبان‌گیر مردم‌شده‌یکی‌از علائم‌بارز انحطاط وخروج ازدائره‌ی اعتدال است. متأسفانه آن گروهی‌که فقط‌نظر بسود مادی دارند اعتدال جهان‌را از بین برده‌اند وبه‌جای اینکه صفات حمیده‌ی انسان را تقویت‌کنند غریزه‌های حیوانی را تحریك مینمایند. چون خلقیات اکثریت منحط است، سرمایه داران وصاحبان صنایع برای اندوختن مال‌بیشتر این‌غرائزپست راتشویق میکنند. درآمد یك رقاصه ،که شایداز هنر هم

چندان بهره‌مند نباشد، رقمی سرسام‌آور است. این صاحبان سرمایه برای آب کردن بنجل‌های کم‌دوام خود هرسال نیازهای کاذب ایجاد میکنند و طبع هوس پسند مردم گول این تبلیغات رامیخورد! غافل‌ازاینکه درمدتی که خیلی‌هم طولانی نخواهدبود مواداولیه روی‌زمین ازبین خواهد رفت‌وکار به ادبار عمومی خواهدکشید. اگر بخواهم از این بی‌اعتدالی‌ها گفتگو کنم ساعتها وقت میخواهد وبازهم تازه گوشه‌ای ازآن رابارکرده‌ام.

این‌است معنی اعتدال که اگرما بدست خود آنرا ازبین ببریم سعادت بشررا ازبین برده‌ایم. من‌نمیخواستم دراین موردوارد این بحث شوم‌ولی سئوال تو مرا مجبورکرد. تنها تصوف که راه‌میانه وصراط مستقیم‌است میتواند مارانجات دهد. هرفرد غیرمتعادلی که بیش‌از نیازواقعی ثروت اندوزد لقمه‌را ازدهان مستحق واقعی گرفته است. آیاموقع نرسیده استکه بیدار شویم؟ بدبختی اینجاستکه وقتی صحبت ازاعتدال میشود برخی تصور میکنند اعتدال نشانه‌ی عقب‌ماندگی، کم‌کاری‌یاکهنه پرستی ویاسحوت وجمود است. علت هم این استکه معنی **اعتدال** رانفهمیده‌اند.

راه‌درویش همان صراط‌مستقیم استکه اورا به مدارج عالی **معرفت** میرساند و این همان‌راه اعتدال است. درویش ازراه راست خارج نمیشود واز انحراف بچپ وراست یعنی افراط وتفریط خودداری مینماید.

مثلاشجاعت، این‌خصلت پسندیده، درراه مستقیم درویش‌است. جبن‌وتهور خارج ازراه ودر طرفین است. سخاوت درراه راست، تبذیر و خست دو انحراف به طرفین حلم در راه راست استخشم وتذلل درطرفین. امثله زیاداست من‌بهمین اکتفا میکنم. صراط مستقیم‌خطی استکه به نقطه‌ی توحید منتهی میشود و آن وحدت بعد ازکثرت استکه بموقع خود شرح خواهیم داد.

بعضی ازدراویش درطرقی که انتخاب‌کرده‌اند راه زیاده روی پیموده اند واز اعتدال خارج شده‌اند. ریاضت بیش‌از حدکه بفتوای‌مغزی ماصدمه زندوبدن راازکار بازداردخارج از اعتدال استهم چنین‌کم خوابی وغیره.

خلاصه بامراعات اعتدال درویش زودتر وبهتر بمدارج ترقی میرسد.

این‌نکات راوقتی وارد مکتب تعلیمات تصوف شدیم بحث خواهیم‌کرد.

نکته‌ی مهمی‌راکه فعلابآن اشاره میکنم ومیگذرم آن‌که تصوف دردوره‌ی مابایدمنطبق باشرایط زمان ومکان باشد وبازندگانی امروزه‌ی ماوفق دهدتا جمعی که درآن واردمیشوند بقدری زیادباشندکه بتوانندبداوضاع اجتماعی‌تحولی پدیدآورندومردم‌را ازسراشیب‌انحطاط بمعراج ترقی (بمعنی واقعی) رهنمون شوند.

عذر موجه ـ برهان قاطع

چیست‌دردتو ؟بیوفائی من ، که ‌بپیش تو لاف عشق زنم؛
چون سینی گریز پائی من . رشکت آید که عهد میشکنم!
گردش طرف گلشن سحری ! مگسلد در دل توبند شکیب ؛
آفرینی بقامت و کمری . در خیالت خیانتست و فریب !
تهمت ظلم برمن از چه زنی ؟ ننگر کزمن وتو،ظالم کیست؟
منعم از دیدن گلی چه کنی ، که‌صباحی دگر نخواهد زیست؟
در طبیعت هرآنچه زیبائیست. زیب چشم منست، خرده مگیر!
سختگیری نشان‌حود رائیست! قهر مگذار و عذرمن بپذیر !
دلربائی اگر بپیش‌آید ، زیر چشمی بروی او نگرم ،
او ، مرا ،گوئی ، از توبرباید؛ من دگر یاد تو ز دل ببرم ،
تو زیك ذره عالمی سازی که برعم تو نیم روز فراق ،
واندکی طنز و شوخی و بازی، هجربی رجعتست یاسه طلاق .
کمترین کجروی ولغزش من ، بگمانت خیانتیست عظیم ،
ناپذیر فتنیست پوزش من . کیفر من بود عدابی الهیم !
وین ندانی که بنده‌ای گمراه، عمری ار در گناه بگذارد ،
گاه باشد که بگذرد زگناه ؛ سوی پروردگار روی آرد !
هوس‌و میل‌وذوق وشوق وهوی، زین سخنهات .هیچ نیست خبر،
میدهی برهلاك من فتوی از گناهی صغیر و زودگذر !

چون پریروئی آیدم بنظر ، — من نخواهم که دل در او بندم ؛

دیده‌ام میبرد زراه بدر ! — چه کنم ، دیده را فروبندم ؟

من که پروانه وار هر نفسی — برهمه ورد و مورد بنشینم ،

تو مپندار اینکه بوالهوسی — میکند رخنه اندر آئینم .

روز چون مرغ رسته از قفسم — که زشاخی پرم بشاخ دگر ،

برسم بر مراد یا برسم ، — شب سوی آشیان گشایم پر !

جنگ وهنگامه وعقاب وخروش. — نگذار و بخوی من میساز ؛

چون برافتاد دیگ شوق ازجوش — لاجرم در بر تو آیم باز !

گر کشم خواهرت در آغوشم ، — یا هر آن زن که او ترا ماند،

نه زمهر تو چشم میپوشم ؛ — نه روی مهر در دلم ماند !..

گر نگاری نشست در بر من — لحظه‌ای چند وازبرم برخاست،

بنگر ای جاودانه همسر من — چه بدو برفزود وازتوچه کاست؟

دل من هرزه است وعهد شکن، — لیك عشق تو بند پای منست .

توئی ای‌فتنه هرگزی زن‌من ! — جان من‌این اساس رای منست.

عاشقم عاشقیست پیشهٔ من ، — من در این‌ره نه کم زکوهکنم.

یار شیرین کجاست تیشهٔ من ؟ — سر نباشد ، بپای خویش زنم !

زجر کم ده من پریشان را — گر چه‌رو سوی دیگران پویم؟

زآنکه اندر تو یابم ایشان را، — وندرایشان ترا همی جویم !!!

پاریس دکتر علی اصغر حریری

تألیف دوشنگین

ترجمه از دکتر محمد حبیب اللهی
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان

پارسیان هند*

پارسیان هند که در بمبئی و بعضی شهرها و شهرکهائی که بطرف شمال هند کشیده میشوند مستقر شده‌اند جمعیتی کمی بیش از صدهزار نفر را تشکیل میدهند. این اجتماع منهبی بدون اینکه طبقهٔ مخصوصی‌را درهند تشکیل دهد و بشود برروی آنها اسم صنف یا طبقه مخصوصی گذاشت (آنچه در مقابل کاست «Cast» فرانسه قرار میگیرد) یکی از بهترین جماعات هند است. این‌جماعت بهیچوجه شبه‌ای ازمذهب هند یا طبقه‌ای از مذهب برهمان را تشکیل نمیدهد. زردشتیان هند اولین کسانی بودند از بین مردم هند که تحت‌تأثیر تمدن اروپائی قرار گرفته ازآن استفاده بردند (درهنگام تسلط انگلستان برهند) و شاید همین مطلب موجب خوشبختی ورفاه آنان شده است. ولی این‌جماعت همانقدر که برای پذیرش اولین‌آثار تمدن اروپا دست و بالی گشاده داشتند ازلحاظ راه‌دادن دیگران بمذهب خویش جماعتی هستند کاملا بسته، اینان با غیرزردشتی وصلت نمیکنند وکسی را بمذهب خویش نمی‌پذیرند وچنانکه ازنام‌آنها برمیآید ازمهاجرینی هستندکه از ایران بهندسفر کرده‌اند. مذهب ایشان همانند دین برادرانشان‌که درخاک‌ایران درشهرهای یزد وکرمان مستقرهستند همان مذهبی‌است‌که متعلق بتمام ایرانیان قبل‌ازتسلط اعراب بود.

آنها خودرا پیرو مزدا یا اورمزد وپیغمبرش زردشت میدانند. خصوصیت کاملاآشکار دین اینان یکی ستایش آتش است و دیگر جلسات سکوت.

دیرزمانی تحت‌تسلط پادشاه‌هندوی‌خویش وسپس جانشینان‌مسلمان او اینان‌کشاورزانی ساده بودند. فقط درهنگام تسلط انگلستان برهند بودکه آنها روی به‌تجارت‌آوردند ویکی ازبهترین همکاران دولت انگلستان در امر تجارت‌گشتند آنهـا را بنام جهودان هند نیز خوانده‌اند.

---

* ترجمه ازکتاب ادیان قدیم ایران.

در این‌هنگام بودکه آنها کم کم دربمبئی مستقرشدند (بمبئی ازطرف دولت پرتغال بانگلستان واگذارشده بود) و این منطقه وسعت گرفت. آنها تا بدین‌هنگام شهرها یامناطق زیررا بعنوان مرکز استقرار پشت‌سر گذارده‌بودند. سنجان، ناوزادی، سودت، بولسر، اودوداء هنگامیکه آنکتیل دوپرون بدیدار آنها رفت بندر سورت هنوز مرکز استقرار آنان بود.

بعد ازقرن نوزدهم آنچه ازصنایع در هند بطهور پیوست ازقبیل کشتی‌سازی، ساختن خط‌آهن، آهن‌سازی وکارخانه ریسندگی وغیره بتوسط آنها بود.

همانقدرکه آنها بتوسط ثروت ومکنتشان خودرا از یکدیگر متمایز میساختند نیز بوسیله کارهای نیك وعام‌المنفعه ونوع تعلیم وتربیتشان‌که بدون درنظرگرفتن‌طبقه‌مخصوصی برای عموم بیك‌حال ویك‌قرار بود از دیگران متمایز بودند چون بناکردن مریضخانه‌ها و ساختن مدارس و ایجاد دارالتربیه و یتیم‌خانه‌ها.

آنها قبلا زبان ولباس‌را از مردم هندو اقتباس کرده‌بودند (زبان‌آنها گجراتی بود) اماکشش ستاره‌شناسی وتصوف قوم هندوکه این‌جمعیت نسبت بآن حساس‌بود نتوانست‌برروی آنهاکه ازمذهب جبر وریاضت بدور است‌اثر بگذارد.

آنها توانستند بعدها سنن وآداب انگلیسی‌را اقتباس‌کنند و لباس اروپائی بپوشند. دختران‌را تعلیم دهند و از ازدواج قبل‌ازسن قانونی جلوگیری‌کنند. آنها در امر تجارت چنانکه درامر کمك وترحم به‌بیچارگان و درماندگان ازاروپائیان پیروی‌میکردند، بسیاری ازآنها ازطرف دولت‌انگلستان عنوان «نجیب‌زادگی» یافتند. دربین‌آنهایك بارونه پارسی و دوعضو پارلمان انگلستان دیده شده‌است.

بارها شاید علت موفقیت پارسیان را ازخود پرسیده‌ایم. یك‌جغرافیادان آمریکائی بنام هونتینگتن‌که بطورکلی درباره تأثیر نژاد و طبقه برروی پیشرفت تمدن مطالعه میکند درباره پیشرفت وموفقیت پارسیان هند چنین میگوید: پارسی‌کسی است‌که از بوته آزمایش گذشته و ازقانون انتخاب طبیعی قدرت‌پذیرفته است. آری برای‌گریز از مذهب اسلام که درآن زمان بقدرت شمشیر تکیه داشت و سپس پناه بردن به‌کوهستانها وبعد ازآن هجرت اجتماعی بسوی‌هند درفواصل‌مختلف تااستقرار موقتی دریکی ازشهرهای‌آن رشادت وقدرتی لازم بود و دراین‌هجرت اجتماعی بودکه خستگی ـ مرض ناامیدی آنهائیراکه‌کمترشجاع وشدیدبودند ازبین برده‌بود. بدین‌ترتیب این‌گروه‌کوچکی که زنده ماندند و از حوادث جان بدر بردند دارای انرژی و قدرتی پنهانی بودندکه این انرژی وقدرت برای‌گسترش منتظر فرصتی بودند.

آنهارا به‌پوریتن‌های انگلیسی تشبیه می‌کنندکه برای‌فرار ازشکنجه‌های مذهبی به

آمریکا رفتند وهمین‌قوم بودند که بعد ازدوقرن قدرت آمریکا را بنیادگذاردند. فرزندان آنها امروز دراجتماع امریکا چه از لحاظ اقتصادی و چه ازلحاظ سیاسی بهترین موقعیت را دارند.

معذالك انسان ازخود میپرسد که آیا پیشرفت قوم پارسی همچون پیشرفت پوریتن‌های آمریکا بدستور مذهب آنها نبوده‌است؟ و اکنون خصوصیات دین زردشتی از زبان یك پارسی‌معاصر (۱) چنین‌است: «جهان خلقت اهورمزدا است. اهورمزدای خالق اما او از هیچ بوجودنیامده است. مقصود ازخلقت خوشبختی وبهبودی انسان‌است.

عمل‌خلقت وترتیب آن در دین‌زردشت باآنچه‌که درانجیل یافت میشود فرقدارد :

ابتدا آسمان باتمام اجرام‌آسمانی خلق‌شد وبعد آب وزمین وگیاهان و حیوانات و بعدازهمه اینها انسان.

مدت‌خلقت اززمان‌شروع تاروز رستاخیز (فرشوکرت) دوازده‌هزار سال است، امر خلقت باقانون بناکردن و تخریب بستگی تمام دارد. قدرت اهورامزدا دارای دوقطب‌است: یکی اسپنت‌مینو که قدرت مثبت است وخلقت‌را بسوی تکامل و خوشبختی میکشاند و دیگر انگرامینو که قدرت مخرب‌است. فقط درعهد دولت‌ساسانی‌است (۲۲۶-۶۳۱) که هویت اهورامزدای خالق وقطب‌مثبت او اسپنت‌مینو برای‌همیشه قطعیت‌میابد.

این هویت و شخصیت اهورمزدا قبلا درعهدویدوداد **Videvdad** شروع شده‌بود.

پیش‌ازاین اهریمن قرینه اهورمزدا بشمار میآمد. بدین‌ترتیب نوعی ثنویت ایجاد شد اما این ثنویت تاآنجاکه نوعی ثنویت‌قطعی ایجادنماید بطوریکه برای‌همیشه اهرمزدا و اهریمن دوقرینه بشمار روند پیش نرفت. فقط اهورمزدا است که عالم مطلق وقادر مطلق است درهمه‌جا حضور دارد ودارای وجودجاودانی‌است، درصورتیکه اهریمن خواه از جهت زمان خواه ازجهت‌قدرت محدود است ونادان.

قدرت اهریمنی او تنها تا روز رستاخیر پایداراست، روز تجدیدجهان و در آنوقت است‌که او ودستیاران بدخواهش ازبین خواهندرفت و درنتیجه بدی نیز از جهان رخت برخواهدبست.

«انسان» ترکیبی‌است ازماده وروح یعنی ازجهتی ترکیبی‌است از یك‌بدن مادی و از طرف دیگر از دمیدنی زندگی‌بخش. ازیك‌قوه تشخیص ـ وجدان ـ ازروح وفروشی هنگامی که درآن نفس زندگی‌بخش بدن‌را ترك‌میکند قدرت‌تشخیص وتمیز ووجدان ازبین میرود، فقط روح وفروشی بعدازمرگ باقی میمانند.

انسان کاملا بیگناه بدنیا میآید نه‌آنگونه‌که دین مسیح تعلیم میدهد آلوده بگناه

1- J.M Unvala (اونوالا) ازکتاب Worter und Sachen 1937 P

برای احتراز ازگناه باو قدرت تشخیص داده‌است تابتواند خوب وبدرا ازهم تمیز دهد و بوسیله این قدرت تشخیص باارادهٔ آزاد یکی ازاین‌دو را انتخاب کند.

برای‌اینکه بطرف خوبی کشیده‌شود یك فروشی اورا همراهی و رهبری میکند (این مطلب تا حدی شبیه عقاید افلاطون‌است) نه‌تنها روح انسان دارای فروشی است بلکه خلقت کامله نیز خواه زنده وخواه بیروح دارای فروشی است.

وظیفهٔ فروشی‌ها این‌است که مراقب‌خوشبختی بشر وفراوانی نعمت وآبادی‌جهان‌باشند و انسان‌را درزندگانی‌زمینی براه‌راست هدایت‌نمایند.

زندگی بعدازمرگ برطبق عقاید اوستائی درآسمان (دربهشت) و جهنم ومکانی بین ایندو جریان می‌یابد دراین‌مورد تصمیم با ایزد مهرسروش‌ورشن میباشدکه حکم خودرا درباره انسان صادر نمایند این ایزدان نتیجه یك‌اراده‌آزادهستند.

اعمال اطفالی‌که هنوز دراجتماع مذهبی پذیرفته‌نشده‌اند یا بعبارت روشن‌تر هنوز بحدبلوغ نرسیده‌اند مربوط بهپدر و مادر آنهاست و اطفالیکه کمتر از ۱۵ سال دارند مسئول نصف‌اعمال‌خود میباشند ومسئولیت نصف‌دیگررا پدرومادرآنها عهده‌دارند. همانطور که پارسی‌ها باین مطلب‌که انسان آلوده بگناه بوجودآمده است معتقد نیستند به جبر نیز عقیده ندارند.

تعلیم اصول‌دین پارسی مبتنی براین امر است‌که تامیتوان باید باتمام قواکوشش‌کرد که ازآن خوشبختی‌که بانسان وعده داده‌شده‌است برخوردار شد و ازآنچه انسان‌را بسوی گناه وبدبختی میکشاند احترازجست. بالاخره روز رستاخیز فراخواهدرسید و دراین‌روز است‌که فرق بین‌خوبی وبدی ازمیان خواهدرفت زیرا دراین‌روز است‌که بدی از جهان رخت برخواهدبست وزندگانی‌چنانکه انسان‌واقعی را سزاواراست بنیاد خواهدشد زندگانی بصورت گروههای خانوادگی منزه ازهرگناه وسرچشمه‌ای برای‌خوشبختی ابدی. هرگونه تغییری در وجود انسانی ازبین خواهدرفت و ازاینجا نتیجه میگیریم که مسئله تناسخ یا انتقال‌روح ازجسدی بهجسد دیگر ازنظر پارسی‌ها مردود است.

ازبیانات این‌زردشتی‌که خلاصه‌ای ازدین خودرا شرح میدهد چنین نتیجه میگیریم که دین‌خودرا درمقابل دین‌مسیح قرارمیدهد وآلوده بگناه‌بودن انسان‌را در دین مسیح مشخص این‌دین میداند وبدینطریق این‌دین را ازدین‌خود متمایز میسازد.

وهمچنین جبررا در دین‌اسلام خلاف عقاید پارسیان میداند و ازطرفی تناسخ را در دین هند ومخالف عقاید دین‌خودمیداند ومذهب‌خودرا بوسیله این سه‌مشخصه که در سه‌مذهب نامبرده ذکر کرد ازآنها جدامیداند و ازطرفی سعی‌میکندکه‌ثنویت‌را ازدین زردشتی بزداید ونوعی قدرت‌مطلقه‌را دراین‌دین بثبوت برساند. بالاخره دین‌پارسی مطالب خودرا بوسیله بیانات اخلاقی زیر بپایان میرساند:

بقیه درصفحهٔ ۲۱۸

امیرقلی امینی

مدیر روزنامه اصفهان

زندگی‌پرماجرای من *

-۱۳-

خواننده عزیزم توخود قضاوت‌بکن یك‌نفرجوان هجده ساله‌که‌داردبراثر شدت وحدت درد تقریبا جان میکند وبی اختیار مینالد ،آنهم جوانی که دارای فکری‌روشن واحساساتی ملی‌است ،یك‌زن بیگانه ،دربن موقع‌باو آویخته اینگونه بااو تندی میکند وبجای التیام دادن جراحت قلب نمکی هم برآن بپاشد ،حالت این‌جوان چه خواهد شد؟ ـجای پدرش هم خالی ،بندهٔ پرستنده شمابی‌اختیار بنای‌فحاشی راگذاشته ازآن فحش‌های آب‌نکشیده‌خودمانی چندتائی‌نثار روح پدرش‌کردم وسپس‌بی‌اختیار دستها را بطـرف آسـمـان درازکـرده گفتم خـدایا سرنوشت برادرم رابدست دشمنان‌مملکت سپردی حالا نمیدانم‌کجاست آیا زیر توده‌های خاك‌خفته یا در اعماق زندان بیگانگان دارد جان میدهد ،این‌هم سرنوشت من که‌درزیر دست یك‌عده دشمن‌وطنم انداخته‌ای .تف‌برآن مملکتی

* مدتی این‌مثنوی تأخیر شدو از این پس امیدواریم توفیق ادامه انتشار این یادداشتها را داشته باشیم. آقای امینی ازنخبه روزنامه نگاران مملکت واز نویسندگان ومترجمان چیره دست معاصر است وبااین‌وضع‌وحال واستعداد چنومردی در این جهان پهناورکمتر میتوان یافت.مردی که‌عمری‌انیس‌وجلیس بستر بوده ونیمی‌ازبدنش‌براثر معالجات غلط‌فلج‌شده‌ولی‌دست ازکار وکوشش نکشیده وخودرا در عداد که مردان زنده و مؤثر اجتماع خویش در آورده است. ازخداوند توفیق وسلامتی برای او آرزو می کنیم.

که آدم اگر مریض شد از خود بیمارستانی نداشته باشد و مجبور باشد زیر دست دشمن وطنش بذلت جان بسپارد .

خانم تا من فحش میدادم دادوقال میکرد «ماشمادا ازمریضخانه بیرون میکنیم» ماشمادا فلان و بهمان مینمائیم » ولی همینکه مناجات من و کلمه دشمن‌وطن راشنید باکمال سرعت از اطاق من خارج شد ودفعهٔ یکعده از پرستاران مریضخانه که همه هم جوان بودند وقتی صدای دادوبیداد مراشنیدند توی‌اطاقم ریختند وهمینکه از چگونگی قضیه آگاه شدند بنای محبت‌و ملاطفت رابا من گذاشته یکی نازم رامیکشید ،یکی اشکهای چشمم راکه مثل سیل روان بود پاك‌میکرد . یکی میگفت این‌خانم دیوانه‌است تواهمیتی به‌حرفهای اونده و من هم در مقابل پرستاران سخت گرفته بودم‌که الساعه باید از مریضخانه خارجم بکنند ، میخواهم زیردست مادرم بمیرم ودرین دارالتبلیغ بیگانگان شفانیابم بالاخره پرستاران مریضخانه که همگی‌مرا دوست میداشتند باین‌طریق قانعم‌کردند که غروب وقتی حسب‌المعمول دکتر برای معاینه‌ام می‌آید شکایت خانم‌را باوبکنم ولی‌خانم پیش‌ازآنکه دکتر کار وارد اطاق‌من بشود خودش آمد و بنای چاپلوسی راگذاشته باهم آشتی‌کردیم و از شکایت او صرف‌نظر کردم ...

خاطرهٔ دیگرم این‌است‌که روزدیگری همین خانم‌وارد اطاق‌من‌شد وپس‌ازآنکه احوالپرسی مختصری ازمن‌کرد خودرا باصلاح چین‌های پرده پشت‌ـ دریچه‌های اطاق مشغول ساخت‌من تعجب‌کردم‌که این خانم بدخوی امروز آفتاب ازکدام طرف سرزده است‌که اینگونه نسبت بمن‌بر‌سر‌مهر آمده‌باطاقم واردشده احوالم رامیپرسد وحتی.

چین‌های پرده‌های دریچه‌های اطاقم‌رااصلاح میکند. . . من‌درین خیال بودم که‌ناگهان خانم مهرسکوت راشکست وگفت‌آقاخبرتاره چه‌دارید؟ گفتم :خانم‌شماکه میدانید من‌مریضم وشدت‌درد فرصتم نمیدهد باینگونه حرفها بپردازم ـ گفت پس‌من یك‌خبر دارم بشما میدهم گفتم بفرمائید ـ گفت بطوریکه از قنسولگری دولت بهیه روس (مخصوصا این‌کلمه بهیه را خوداوذکرکرد و من الحاق نمیکنم) بما اطلاع میدهند قشون دولت بهیه‌رضا وسردار صولت یاغی را طرف اردستان شکست داده خود آنهاراهم‌کشته امروز تافردا سرهای آنها را وارد اصفهان میکنند .

بااینکه‌من‌دربدوا مراحتیاط‌کرده بااودرین قبیل موضوعهای صحبتی نکردم‌ونخواستم ازجریان سیاست روز صحبتی کرده‌باشم‌ولی وقتی‌این خبررا شنیدم (که‌اوهم مخصوصا برای داغ‌کردن وسوزاندن قلب من باطاق من‌آمده واین خبر دروغ راداد) بی‌اختیار تکان سختی بخودم دادم‌و گفتم خدالعنتشان بکند. حیف‌صدحیف ... فتح‌الله‌خان سابق‌الذکر برای‌اینکه من‌سخن‌را بهمین جاکوتاه کنم بااینکه خویش‌من‌ومردی مسن‌بود وهمیشه بمن‌خیلی احترام میگذاشت‌گفت غلط‌نکن بتوچه . گفتم خودت غلط‌نکن ،این‌خانم غلط‌نکند‌که مخصوصا برای

جریحه‌دار ساختن قلب‌من آمده‌است این‌خبر دروغ راجعل میکند... وبازبنای گریستن را گذاشتم .

بیچاره خانم که گویا میخواست تلافی فحش‌های دفعه گذشته رابکند و آزاری به‌قلب من برساند وقتی‌دید سروکارش باجوان متهوری است که درعین بدبختی وفلاکت باکمال‌تهور بااوطرف میشود وحتی از قشون دولت بهیچ‌هم ترسی ندارد پابفرارگذاشت ورفت ومرا غرق دریای حیرت و اندوه ساخت چراکه در آنموقع بااینکه خودما میدانستیم امثال رضا (رضا جوزدانی) هرگز نمیتوانند مملکت راازشر دشمنان قوی‌پنجه‌ای مثل روس وانگلیس نجات بدهندولی بهمین اندازه خوش‌دل بودیم که هردفعه کروفری میکنند وعده‌ای ازقوای آنهارا میکشند ودرسرراه پیش‌رفت مقاصد آنها لااقل خارکوچکی میباشند. مثلی‌است معروف غریق بهرگیاهی میآویزد .

کاریأس وبیچارگی وطن‌پرستان آنروزی‌مملکت‌هم بجائی رسیده‌بودکه امیدواری‌های خودرا متوجه امثال‌رضا وسردار صولت‌میکردند درعین حال‌هم‌ازحق نباید گذشت رضابااینکه ازدزدی بآن‌مقام‌رسیده بوداز روزی‌که باروسهاطرف‌شد همیشه سعی‌داشت تودهٔمردم راازخود راضی نگاه داردویك‌نفر رجل‌ملی خودرا جلوه‌گر سازدوبی‌شك اگراین مردسوادی داشت سرانجام‌کارش بآن جای ناگوار نمیرسید ویکی ازافراد لایق وخدمتگزار مملکت میشد.

همینکه ازمریضخانه به‌منزل آمدم دوباره نزد مرحوم میرزا آقاحکیم شروع بمعالجه کردم. این‌معالجات تنها نتیجه‌ای‌که بخشید این‌بودکه قوای‌ازدست رفته‌مرا تجدیدکرد ولی درقلع‌ماده مرض‌سودی نداشت بعلاوه اگرهم فایده‌ای داشت چون ستون فقرات- خشك‌شده، مفصل‌ران راست که‌سابق‌بطرف دست‌راست گرائیده بودحالیه‌بطرف چپ گردش کرده‌واستخوان ساق‌پای چپ‌نیز ازمفصل زانوتدریجا خارج شده‌بود محال بودکه من بتوانم از- نتیجه آن معالجات استفاده بکنم وبرخاسته راه‌بروم. بحرکت افتادن ستون فقرات وبجای خود افتادن استخوان ران‌ساق‌پا محتاج عملیات عالمانه یدی‌بود ولی‌نه بآن‌طوری‌که آن‌دکتر بی‌انصاف انگلیسی عمل‌کرد ودرنتیجه مراکه بایك‌پای خراب بمریضخانه رفتم بایك‌بدن‌خراب بیرون فرستاد ! چون‌انجام‌این مقصود هم صورت پذیر نبود لذا ازمعالجه‌نزداطبای‌اصفهان مأیوس شدم ودرصدد حرکت‌بطهران برآمدم لکن‌درآنموقع نقوممالی‌من که‌درمریضخانه‌انگلیسی‌ها نیست و نابود شده بودم‌اجازه مسافرتم میدادونه باوسایل نقلیه آنروز یعنی گاری شکسته‌ها وکالسکه‌های خراب انجام این مسافرت عملی بود. پس‌چکنم؟ برای‌آتیه خودچه رویه‌ای را درپیش‌گرفته وچه چاره‌ای بسازم ؟ آیاباجزئی عایدات ملك‌پدری میتوان زندگی‌کرد؟ بلی میشود ولی‌با قناعت. من‌هم‌که اصولا واخلاقا شخص قانعی نبودم. بازنگاهداشتن درخانه‌پدر وبرادرم راوظیفه خودمیدانستم واصلاروح مهمان نوازی باخمیرهٔ وجود من سرشته شده‌بود

دراینصورت چه بایستی کرد؟ آیا باید ازمایه خورد؟ یادست‌نیاز هرروزبطرف یکنفردراز کرد؟ اقوام بختیاری من‌همه متمول وهمه باسخاوت بودندگاهی هم‌برای من پول میفرستادند ومن ازآنها استفاده‌های زیادی ممکن‌بود بکنم‌کسرشأنی هم‌برای من‌نبود اخاذی‌ازآنهایا بعبارت معقولتر استمداد ازآنها مانعی‌نداشت. ولی‌خیرروح بلندپرواز من‌هرگززیراین بارنمیرفت وحاضر نمیشدکه ازاحدی دیناری قبول‌بکند ازبچگی هم‌همین حال‌را داشتم آنوقت وحالاهم که‌این‌یادداشت‌رامینویسم‌همین‌حال‌راداشته‌ودارم وازخدای‌متعال نیازمندم‌که‌این‌حالت استغنای طبع‌را ازمن نگیرد. از تنهاکسی‌که حاضربودم اگر مساعدتی میکرد قبول بکنم از مرحوم ضرغام‌السلطنه بودآن‌هم ازاین جهت بودکه برای‌برادرم ومن‌حکم‌پدررا داشت‌وواصلاشخص بزرگواری بودولی اوهم درهمین اثنابرحمت ایزدی پیوست بعضی دیگرازخوانین بختیاری هم‌برای من‌پول میفرستادند اماچه فایده‌که روح‌من برای پذیرفتن آن‌حاضر نمیشد (خودرا محتاج نمیبینم‌که اسامی آنهارا بنویسم‌کسانیکه بامن معاشر بودند وهستند غالباًاز این‌قضایا اطلاع دارند واگرهم دراینجا متعرض این‌موضوع شدم‌ازروی خودپسندی نیست‌بلکه مقدمه‌ای است برای موضوع بعد) باری‌این روحیهٔ من‌بودگفتم ملك پدری من‌هم‌کفاف مخارج مرا نمیداد چراکه من‌روحاً قناعت پیشه‌نبودم. پس‌چه بایدکرد؟ راست بگویم ،من‌آنروز شخصا نتوانستم جوابی برای این‌سؤال تهیه‌و خط‌مشی معینی رابرای خود اختیار کنم . چونکه تصور نمیکردم بتوانم تحصیل‌کنم واز حاصل تحصیل خودروزی روزنامه نویس‌بشوم یادرسایهٔ حاصل همان تحصیل اگربخواهم‌کارهای دیگری راهم پیشه‌کنم ازعهده‌برآیم من‌آنچه بخاطر دارم این‌است‌که این‌تأملات راکردم واین افکار برایم پیش آمد و درنتیجه فقط تصمیم گرفتم آنقدر بخوانم و بنویسم که روزی بتوانم کتابی را ترجمه یاتألیف‌بکنم‌واگر ممکن‌شدازین راه‌استفاده‌ای معنوی ومادی‌بکنم. دردپاهایم نیزخوشبختانه تسکین‌یافته ودیگر آزارم نمیداد حواسم‌تنهادریك جامتمرکز شده‌فقط‌متوجه‌یك منظورویك مقصود بودم‌وآن همین‌بودکه بتوانم حالاکه ازحرکت ورفتار بازمانده وازحیث صحت‌بدن عاجرشده‌ام اقل‌ازجهت صحت روح و قوای فکری و معنوی عاجز نمانم .

(ادامه دارد)

مرتضی مدرسی چهاردهی

استاد مدرسه عالی علوم اراك

زندگانی فارابی

۲

فارابی برای کسب دانش و معرفت به‌بغداد ، دمشق و مصر سفر کرد و دوباره به شام بازگشت .

حکیم مدتی که در دمشق میزیست ، درکنار جویبارها، زیرسایه درختان سرسبز و خرم، باغها ، بوستان‌ها وآبشارها همی‌آرمید و باندیشه‌های دقیق فلسفی و تألیف و تصنیف همی پرداخت.

برخی ازمورخان نوشته‌اندکه فارابی تحصیل‌طب نیز کرده است . این سخن درست است چون تازمان‌ما دانشجویان رشته علوم معقول دروس پزشکی را هم می‌خواندند. کتاب «قانون» ابن‌سینا و«شرح‌قانون» تألیف قطب‌الدین شیرازی‌ازکتابهای‌درسی‌است‌که بموازات کتابهای فلسفی و ریاضی درحوزه‌های علمی خوانده میشد.

ارزش فلسفی و تألیفات علمی فارابی : فلسفه درعصر معلم دوم بمعنای وسیع آن بود، بیشتردانش‌ها را دربرگرفت، اوهم نبوغ واستادی خودرا نمودار ساخت، تخصص وی در دامنه‌های اندیشه وحکمت ومعرفت درخشید، بیشترکوشش او تهذیب بحث‌های دقیق فلسفی بود ، بخصوص‌آنچه راکه بستگی‌بفلسفه یونانی داشت، وی درزیر تأثیرفلسفه‌ارسطو و نوشته‌های او قرار گرفت و بخشی از عمر خویش را درآن بحثها مصروف داشت تاآنجاکه ابن‌خلکان نقل‌مینمایدکه : «کتاب «نفس» ارسطو را بدست‌آوردم و دیدم‌که در پشت‌کتاب ابونصر فارابی بخط‌خود نوشته‌بود : این‌کتاب را صدمرتبه خواندم. » بازهم ابن‌خلکان نقل می‌نمایدکه فارابی میگفت : «سماع طبیعی ارسطو را چهل نوبت خواندم می‌بینم‌که بازهم نیاز بخواندنش دارم.»

نگارنده این‌سطور گوید: روش مطالعه و دقت و استنباط درفهم‌کلمات بزرگان چنین است‌که فارابی فرماید. چون حاصل یك‌عمر تحصیل، مطالعه، بحث و‌درس بصورت‌نوشته‌ای

درخواهد آمد که سالیان دراز مورد استفاده و نظر صاحب‌نظران خواهد بود. نه درازنویسی ومهمل‌سرائی ویاوه‌بافی بدون مأخذ وسند که بعضی ازمدعیان فضل وادب دارند.

شهریار و فیلسوف

فارابی را با سیف‌الدوله حمدانی اتفاق ملاقات افتاد، شهریار شام از دانش وحکمت وی آگاه‌شد و اورا گرامی داشت، مهمان‌نوازی و نگاهداری‌نمود وروزانه چهار درهم نقره ازسلطان می‌گرفت اندکی‌را بمصرف نیازمندی‌های‌خویش صرف میکرد وبقیه‌را بدانشجویان وبینوایان می‌بخشید، در دوره زندگانی نه زنی‌را بهمسری گرفت و نه اندوخته‌ای داشت.

تا پایان‌عمر پربرکت خویش درحمایت شهریار دانش‌پرور سوریه بآسودگی گذران کرد، به تألیف و تصنیف و مطالعه و بحث و درس گذراند. زندگانی پارسامنشانه و حکیمانه‌ای داشت.

درگذشت حکیم

بیهقی درکتاب «تاریخ‌الحکماء» داستانی دروفات حکیم نوشته‌است که دیگر تذکره‌نویسان آنرا نقل نکرده‌اند وآن این‌است که: «ابونصر بهنگام رسیدن اجل ازدمشق بسوی عسقلان میرفت، ازقضا گروهی از دزدان که ایشانرا «فتیان» خوانند پیش دویدند و آهنگ وی نمودند!

معلم دوم گفت: هرچه بامن است بحشم، مرا امان دهید، بدنهادان قبول ننمودند، چون حکیم نومیدشد بناچار بدفاع برخاست تاکشته شد!

ازشنیدن‌خبراین‌حادثه‌بزرگان‌شام‌سخت غمگین گشتند وبدنبال‌دزدان شتافتند، همه‌شان را دستگیرکردند و حکیم را بخاك سپردند و درکنار آرامگاه ابونصر قاتلان را بدرخت آویختند تا خفه شدند.

هرگاه ماجرای کشته‌شدن فارابی بدینصورت درست‌می‌بود مورخانی که نزدیك‌بزمان وی بودند قصه را نقل مینمودند. بنابراین آنچه راکه بیهقی درباره معلم دوم بهم آمیخته نباید درست باشد زیرا سایرنوشته‌های اورا هم سست مینماید.

استاد مصطفی عبدالرزاق داستان را ساختگی‌پندارد و استاد علی عبدالواحد وافی هم پیرو نظراوست.(۱)

بقیه درصفحهٔ ۲۱۶

۱ــ رساله فیلسوف‌عرب معلم دوم‌تألیف مصطفی عبدالرزاق چاپ‌قاهره. و رساله فصول من‌آراء اهل‌المدینة‌الفاضلة لنفارابی مع مقدمة وتصحیح وشرح وتعلیق دکترعلی عبدالوافی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه مصر چاپ قاهره.

از شیخ ابوالعباس احمد قلقشندی

ترجمه: احترام جهانبخش

صبح الاعشی

حرف ز ـ ۳

الزاهد ـ ازلقب‌های صوفیان وسالکان استوان درلغت بمعنی (نخواستن وترك دنیا کردن است) ضدالراغب (خواستن ومیل کردن) استومراد ازآن کسی است که از دنیا روی گردانیده وبدان التفاتی نمیکند والزاهدی که منسوب بدانست برای مبالغه میباشد (الزاهد واسم فاعل اززهداست) .

الزعیمی ـ از لقبهای سران سپاه ـ مانند نائب السلطنه ها وکسانی در شماره آنان میباشد و آن منسوب به الزعیم بمعنی سرور و عهده‌دارکارهااست و مانند اینستکه با حکومت بقوم ایشان راسرودی وسرپرستی وکفالت مینماید وهرگر الزعیم بدون یاءاستعمال نشده است وبهمین جهت هم این لقب مخصوص سران سپاه میباشد نه زیردستان ایشان ولازم است که بایاءمبالغه بکار رود (زعیم بروزن فعیل وصیغه مبالغه و مأخوذ ار الزعم بمعنی مهتری و قبول مسئولیت کردن است) .

الزکی ـ ازلقبهای دین داران اعم ازنویسندگان وسایران میباشد ومیگویند التقی الزکی و وامثال آن وآن درلغت بمعنی الرائد (والا) است که قبلا راجع به الزاکی در حرف الفسخن گفته ایم .

حرف سین

السالك ـ از لقبهای دراویش و سالکان استوآن اسم فاعل ازسلوك میباشد و منظور ازسلوك (راه سپردن) رهسپاری در راه راستی که بخداوند بزرگ میرسدمیباشد والسالکی کهمنسوب بآنست برای مبالغه میباشد .

السامی ـ از لقبهائی است که درمجلس بکار میرودکه قبلا راجع بآن درباب بیان القاب اصولی واینکه تقسیم میشود وبه السامی بایاءمشدد (اشخاص خیلی عالی مقام) والسامی

بدون یاءمشدد (اشخاص عالی‌مقام) اشاره کرده‌ایم که بایدبآن مراجعه شود **السفیری** ـ در کتاب (عرف‌التعریف) گفته شده که آن از القاب ویژه دوات دارمیباشد ولی من‌در پاره‌ای‌از دستورهای شام دیده‌ام که آنـــــرا بـرای پاره‌ای از بازرگانان بزرگ که به سفارت رفت‌وآمد . . . درممالك مختلف برای‌گرد آوری غلام وکنیز و امثال‌آن مشغول بوده‌اند نوشته‌اند واین‌کلمه منسوب به‌السفیر که بمعنی‌فرستاد واصلاح‌کننده بین‌گروهها است‌میباشد ونویسندگان آنرابدون یاءاستعمال نکرده‌اند زیرا وقتی‌که این لقب مخصوص راهنمایان و مقام ودرجه ایشان درآن باشد انداختن حرف‌یاء ازآن شایسته نبوده ومناسب نیست‌که‌بدون آن بکار برده شود (سفیر بروزن فعیل‌وصیغه مبالغه است ازفعل سفرمیباشد)

السلطانی ـ ازلقب‌های شاهان است و درپی لقب‌هائی همانند لقب‌المقام الشریف و مانند آن‌آورده میشود و میگویند المقام الشریف‌العالی السلطانی و مانند آن‌ـ لقب مربوط منسوب بکلمه السلطان است‌که درباره‌آن قبلا در باب ارباب وظائف سخن‌گفته‌ایم (سلطان بروزن فعلان بمعنی ومأخود ازالسلط بمعنی برگماشتگی است) .

السید ـ ازلقب‌های سلطنتی است ومیگویند السلطان السیدالاجل ومانند آن‌ودرلغت بمعنی مالك‌ـ پیشوا وامثال آست والسیدی منسوب بآن‌و برای مبالغه بوده و از لقب‌های مخصوص الجناب الشریف وبالاتر ازآنست درکتاب (عرف التعریف) گفته شده‌که این‌لقب‌جز برای دیگری نوشته نمیشود (سید دراصل سیودبوده‌که به‌سیید قلب‌وسپس دویاء درهم اذغام‌و سیددرلغت بمعنی بزپیش آهنگ آمده‌است).

حرف‌شین

الشاهنشاه ـ ازلقب‌های شاهانه ومخصوص سلطان وشاهان بزرگ است و این‌کلمه فارسی است ومعنای آن‌بعربی (ملك‌الاملاك) است ودر خبرنامیدن باین لقب نهی‌و منع شده سفیان بن عیبه‌گفته است‌که معناه آن همان شاهنشاه است و بدین جهت نویسندگان متدین آنرا از لقبهای سلطنتی حذف کرده‌اند و در (التثقیف) در مکاتبات صاحب مغرب باین امر اشاره شده است .

وبدان کەزمانی درقراردادن آن‌برای لقب‌شاهان بین‌علما دردوران‌سلطنت جلال‌الدوله سلجوقی درسال ۴۲۶ نزاع درگرفت وبطوریکه ابن اثیر در تاریخ (الکامل) حکایت‌کرده سلطان‌جلال‌الدوله ازالقائم بامرالله خلیفه وقت درخواست‌کردکه اورا ملك‌الملوك خطاب نماید والقائم امتناع نمود وسلطان ازفقها دراین‌باره فتوی خواست قاضی‌ابوالطیب طبری و قاضی ابوعبداله ضمیری وقاضی ابن‌بیضاوی وابوالقاسم‌کرخی بجایز بودن آن فتوی دادند ولی‌قاضی بزرگ ابوالحسن ماوردی آنراردکردو بین اوودیگران‌که فتوی‌داده‌بود پیامهائی مبادله‌شدو درخطبه‌جلال‌الدوله راملك‌الملوك خواندند وماوردی از نزدیکان خاص جلال‌الدوله

بود که هرروز بدربار رفت‌وآمد میکرد وهنگامی که دراین مورد فتوی منع‌داد ـ رفت و آمد خودرا بادربار قطع کرد وازترس خانه‌نشین شدواین عدم رفت‌وآمد ازماه‌رمضان تاعیدقربان ادامه یافت پس جلال‌الدوله اورابیش خواند واوهراسناك حاضر شد وتنها بروی داخل شد جلال‌الدوله بوی گفت همه‌دانندکه تو ازهمه فقیهان ازحیث مال‌ومقام‌بما نزدیك‌تری ومخالف توبا ایشان برخلاف هوای نفس توبودوهرگز این‌کاررا نکردی مگربرای پیروی از حق و منزلت تودردین‌وجایگاه تودرعلم نردمن‌آشکاراشد وپاداش آنرااین بزرگداشت قراردادم که‌تو به تنهائی برمن وارد شوی واجازه‌ی حضور دیگران رابتو واگذارکردم تا بریشان باز گشت من بسوی آنچه تو دوست داری مسلم گردد پس ماوردی اورا شکرودعا گفت و وبکسانیکه حاضر خدمت بودند اجازه بازگشت‌داد.

الشریف ـ از لقب‌های کسانی است که دردربارپهلوی ونزدیك سلطان قرار میگیرند وبااینجهت میگویند المقر الشریف والجناب الشریف ودرکتاب (عرف‌الشریف) گفته شده که‌آن‌ویژه بزرگان بنی‌فاطمه علیهاسلام میباشد ومثل اینکه میخواهد بگویدکه این لقب از لقب‌هائی است که به تنهائی استعمال میشود ودردنبال المقروالجناب نمیآید وآن بروزن‌فعیل و صفت مشبهه ومأخود از شرف بمعنی بالائی‌وبرتری‌استاین سکیت‌گوید این لقب‌استعمال نمیشود مگر درباره‌کسیکه اجداد او از قدیم شریف بوده‌اند بخلاف الحسیب و از اینجهت نویسندگان آنرا بالاتر ازلقب‌الکریم قرار داده‌اند زیرا این‌لغت چیزی از ریشه اصالت و والاتباری داردکه در الکریم نیست. الشریفی‌که منسوب بدانست برای مبالغه میباشد.

الشهیر ـ ازلقبهای شاهان مغرب‌است و معنی‌آن معروف وآشکار است ومقصود کسی است‌که بزرگی جای وبرتری‌آن معروف‌است (شهیر مأخوذ ازشهره و بروزن فعیل صیغه مبالغه است وبمعنی مأمور است)

الشیخ ـ ازلقب‌های علما و سالکان است و در لغت بمعنی‌سالخورده‌است و اهل‌علم و سالکان برای‌سنگینی ووقار بااین‌لقب نامیده میشوند چنانچه پیرسالخورده بزرگ و متین و سنگین‌است و الشیخی‌که منسوب بدانست برای‌مبالغه میباشد .

حرف صاد

الصاحب ـ ازلقب وزیران‌است در (عرف‌التعریف) گفته‌شده‌که آن ویژهٔ‌نویسندگان است وشامل سپاهیان نمیشود وآن درلغت اسمی‌است ازبرای دوست یك‌رنگ و اول کسی که از وزراء بااین لقب نامیده شد کافی‌الکفاة اسمیل بن‌عباد بود وآنهم‌بااینجهت بود که وی ملازمت استاد ابن‌العمید را مینمود و ازاین‌رو بوی میگفتند (صاحب‌ابن‌العمید) و دراثر کثرت استعمال بصورت الصاحب درآمد وسپس بعداز او لقب‌شد برای‌کسانیکه بکار وزارت اشتغال پیدا کردند چنانچه منشیان ممالك‌شام دانشمندانی که سمت قضاوت داشتند القضاة

لقب دادند وتا کنون‌همین‌کاررا میکنند بعکس منشیان کشورمصر که ایشان بطوریکه‌قبلااشاره شده آنرا فقط برای‌وزیران بکارمیبرند نه‌غیرازایشان و الصاحبی که منسوب‌بدانست برای مبالغه استعمال میگردد و این‌لقب را فعلا نویسندگان با یاء بکار میبرند ولی درعرف‌مردم بدون یاء گفته میشود (الصاحب ازکلمه صحب بمعنی‌ملازمت ومعاشرت‌وهم کلامی است‌واسم فاعل میباشد).

الصالح ـ ازلقب درویشان و اهل‌سلوك است و گفته می‌شود الشیخ‌الصالح و مانند آن این کلمه از الصلاح (نیکی) بمعنی صد فساد (بدی) گرفته شده و هرگز بـا یاء نسبت استعمال نشده و نمیگویند الصالحی و مثل اینست‌که ترك‌آن بجهت ترس ازاشتباه یـا شهر معروف یاچیز دیگری میباشد. (الصالح ـ اسم فاعل است)

الصدر ـ از لقب بازرگانان و امثال ایشان است و منظورکسی است که در بالای مجلس می‌نشیند و صدر هرچیزی در لغت اول‌آنست و صدر مجلس را باول آن تعبیر می‌کنند زیرا آنجا درحقیقت اول مجلس‌است و هریك ازپهلوهای آن در دنبال آن میباشد و الصدرکه منسوب بآنست برای‌مبالغه میباشد.

حرف ط

الطاهر ـ ازلقب پادشاهان مغرب‌است ومراد ازآن پاکیزگی ازپلیدی‌است. (طاهر اسم فاعل ازطهره میباشد).

حرف ظ

الظهیری ـ از لقب سران سپاه وفرماندهان بزرگ مانند نائبان سلطنت و امثال ایشان میباشد وآن منسوب به‌الظهیر بمعنی بسیاری‌کننده میباشد چنانچه خدایتعالی فرماید (نمیتوانند مانند آنرا بیاورند اگرچه پاره‌ای از ایشان یاور پاره دیگر گردند).

وهرگز بدون یاء نسبت استعمال‌نشده زیرا پشتیبانی‌مخصوص سران‌سپاه است وبدون یاء جزء درموردکوچك‌های ایشان بکارنرفته است.

(الظهیرـ مأخوذ ازکلمهٔ‌الظهر بمعنی‌پشت وبروزن‌فعیل‌صفت مشبهه‌میباشد.) **ادامه‌دارد**

(بقیه) زندگی فارابی

نقل نموده‌اندکه این‌قصه مانند داستان‌کشته‌شدن متنبی شاعر معروف عرب است کـه مورخان حکایت‌کرده‌اند. فارابی درهنگام بازگشت ازفارس بسوی شام در ۳۵۴ کشته شد، آیا فارابی دوباره ارسوریه بایران‌آمد ودرهنگام بازگشت کشته‌شد؟! چنین‌نیست.

بیشتر مورخان را عقیده براینست‌کـه فارابی در ۳۹۹ هـ. ق در دمشق وفات یافت ، سیف‌الدوله شهریار شام بهمراه چهارده یا پانزده نفر برجنازه وی نمازخواندند، بیرون‌از دروازه‌کوچك دمشق فیلسوف بزرگ‌اسلام وایران‌را بخاك‌سپردند. تا امروز آرامگاه‌فارابی موردتوجه ارباب معرفت است.

سرتیپ عباسقلی اسفندیاری

خرید اسلحه

یکی ازکارهای بزرگ رضاشاه کبیر این بود که در بدو زمامداری خود تصمیم گرفت که ازنظر وحدت ویك پارچگی سازمانهای نظامی کشوری بریگاد مرکزی ، دیویزیون قزاق وژاندارمری کشور متحدالشکل بشوند واحتیاجات آنها ازنظر اسلحه ـ مهمات و سازوبرگ تکمیل گردد .

بنا بامر اعلیحضرت رضاشاه پس از استفسار از سفارتخانه‌های ایران درخارجه تصمیم بهایجاد دفتری برای خرید اسلحه دراروپا گرفته شد ودرسال ۱۳۰۸ سرگرد ابراهیم ارفع که درآنموقع درزمره استادان دانشکده افسری ورئیس دروس بود انتخاب شد وافسر نامبرده هشت نفر افسر برای انجام مأموریت خود انتخاب کرد ومراتب ازعرض ملوکانه گذشت واجازه حرکت آنها باروپا داده شد و درنتیجه دفتری در شهر برن پایتخت سویس تشکیل گردید و مطالعات خودرا ازنظر احتیاجات کامل ارتش جدید ایران تکمیل کرده وبعرض رسید و پس ازصدور اوامرمؤکد وظایف محوله را انجام داد .

درسال ۱۳۱۲ بنا بامرملوکانه تیمسار سرلشکر اسمعیل شفائی بریاست هیئت تهیهٔ اسلحه و ساز و برگ و مهمات تعیین گردید وآنچه که تهیه شد و بایران حمل گردید از این قرار بود :

- هزاران تفنگ پیاده نظام ، سوار وتوپخانه (در سه مدل) .
- دهها آتشبار توپخانه صحرائی .
- دهها آتشبار توپخانه کوهستانی .
- دهها آتشبار توپخانه ضدهوائی .

چندین هزار مسلسل سنگین ومسلسل سبك ومیلیونها فشنگ خفیف وهزاران ماسك ـ کاسك ـ قمقمه ودوربین وتعدادی پارابلم (اسلحه کمری) ووسایل بصری مختلفه برای آتشبارهای صحرائی وکوهستانی .

خلاصه آنکه تمام احتیاجات ایران ازحیث اسلحه ومهمات وملزومات ارتش بایران حمل گردید .

هیئت خریداسلحه ومهمات علاوه بروظایف مشروحه بالا خریدکارخانجات اسلحه
را نیز عهده‌دار شد.

کارخانه باروت‌سازی (پارچین) کارخانه اصلاحات تفنگ ـ کارخانه مسلسل‌ساز
گلوله‌سازی توپ تماما بایران حمل‌شد.

طبق امرمبارك وحکم عمومی قشونی شماره ۱۰۶۳ در تاریخ اول خرداد ماه ۰
سمت مفتشی‌اسلحه‌را درسربازخانه‌های مرکز عهده‌دارشدم.

روزی که‌امرمبارك‌را که‌مقررشده‌بودسمت‌مفتشی‌اسلحه‌راعهده‌داربشوم‌ابلاغ گردید، ؛
احضارشدم وفرمودند «مراقبت‌روزانه بکن که‌تمام اسلحه ومسلسلهاسالم‌بسربازخانه‌ها تح
شود وچنانچه مشاهده میشودکوچکترین نقصی‌ندارد باید برنامه‌ای برای بازدید هفت
اسلحه‌خانه‌ها بدهی وهرگاه بهریك ازسلاحهای دست افراد خراش واردشود آنرا اص
بکنند ومراتب را هم شماگزارش بکنید.»

ولی افسوس، هزارباد افسوس که پس‌ازپیش‌آمد تأثرآمیز شهریور۱۳۲۰ ـ خج
شرمنده وقلباً غمگینم که پس ازخروج شاهنشاه ازمرکز ... مثل این‌بودکه غالب افسر
افراد سربازخانه‌های مرکزی دررمره غارتگران ودشمنان‌حقیقی ایران بوده ... چ
ترس حملهٔ نیروی‌اجنبی بتهران‌کوچکترین اهمیتی بآنچه که درتحویلشان بوده نکـر
فرار اختیارکردند وآنچنان فراری‌که برای بعضی ازافسران ارشد پادگان تهران حو
نیز بیارآورد و این‌پیش‌آمد نه‌تنها درمرکز بوقوع پیوست بلکه در پادگانهای خراسا
رشت وجنوب هم مشاهده‌گردید.　　　　(ادامه دارد)

(بقیه) پارسیان هند

«تنها وکیل روح‌درقضاوت‌آسمانی بعدازمرگ‌اعمال‌خوبی خواهندبودکه‌او درزن
خود انجام داده‌است، بنابراین‌بایدکه‌او درزندگانی زمینی برای‌رستگاری اعمال‌نیکی‌ا
دهد. خلاصه دستور اخلاقی دین زردشت دراین سه‌کلمه معروف خلاصه میشود: گفتارنی
پندارنیك‌کردار نیك. این سه‌دستور شامل تمام‌آن‌چیزهائی میشودکه دردین زردشت
های تقوی ـ نظم وپاکی ـ حقیقت ـ راستگوئی و راست کـرداری ـ فرمانبرداری و اه
وتواضع ـ حس‌ترحم وحقشناسی ـ عشق‌ومحبت به‌پدرومادر ـ فامیل وهم‌میهنان ـ اعمال‌خ
غیرت ـ پاکدامنی ـ اعتماد بنفس ـ مهمان‌نوازی وبخشندگی‌است و بدی ازاعمال‌بد ـ ا
بد و گفتار بد نتیجه میشود.

از : جهانگیر فکری ارشاد
دانشیار دانشگاه اصفهان

روکوکو

در سده‌ی هجدهم میلادی سه‌مکتب ادبی در اروپا پدیدارشدکه بموازات یکدیگر پیش رفت وآراء و افکار اروپائیان را تحت‌تأثیر خود قرار داد. یکی از این سه مکتب Rationalismus نام داشت که پایبند اصالت‌عقل‌بود وآنچه‌را که از احساسات‌سرچشمه میگرفت مردود ومنفور میدانست. مکتب دوم را گروهی ازروشنفکران مذهبی‌تشکیل میدادند که به‌عرفان و کشف وشهود روی‌آورده بودند ومیکوشیدند تا به‌دین رنگ و جلای تازه‌ای بخشند. مکتب اخیرالذکر که علیه نهضت پیشین بود، Pietismus نامیده میشد. مکتب سوم که درحقیقت آخرین دوره‌ی Barock بشمار میرود ، Rokoko نام داشت . «روکوکو» که در ابتدا به سبک جدیدی در معماری گفته می‌شد، بعدها به ادبیات، بویژه ادبیات‌آلمان، نیز راه پیداکرد وسالهای میان ۱۷۳۰ تا ۱۷۷۰ را بخود اختصاص داد. در این‌سبک دیگر ازساختمانهای‌بزرگ وسنگین و تالارهای خفه وگرفته خبری نیست . همه‌چیزجای‌خودرا به‌ظرافتی‌بس‌دقیق پرداخته است‌وچنین‌می‌نمایدکه بشر سعی‌دارد به‌عالم‌بالا ولطف و صفای بی‌آلایش درون دست یابد. در سبک «روکوکو» برای احساسات و تخیلات ظریف‌بشری‌حد ومرزی وجود ندارد وهنرمند با تیزبینی‌ژرف وشاعرانه‌ی خویش به‌تجسم لذات‌جسمی وروحی می‌پردازد. مضامین این‌سبک عموماً درقالب قطعات منظوم بیان میشود وشاعر از اطاله‌ی‌کلام امتناع میورزد. یکی دیگر ازویژگی‌های بارز«روکوکو» طنز و کنایه‌ایست‌که در اغلب اشعار پیروان این‌مکتب بچشم میشورد. در زیر قطعات‌کوتاهی از پیروان‌آلمانی این‌سبک بزبان فارسی برگردانده شده است.

* * *

سرود ماه مه (از هولتی[1])

چمن‌زار سبز وخرم میشود

(۱) L. Chr. H. Hoelty (۱۷۷۶-۱۷۴۸ میلادی).

وآسمان رنگ‌آبی بخود میگیرد .
پرستوها دوباره بازمیگردند
و نخستین نغمات پرندگان کوچك
ازمیان‌جنگل
بگوش میرسد

*

نسیم عشق
از لابلای بوته‌های گل بیرون میدمد.
عشق نیز همراه بهار
به چمن‌زار بازمیگردد
وگلهارارنگ‌آمیزی کرده ،
لبان دوشیزگان را سرخ‌فام میسازد.

*

بیایید تاآن لبان را ببوسیم!
زیرا سالها سپری خواهدشد
تا روزی دوباره به بوسیدنشان نایل گردیم
و درعشقشان بسوزیم!
پس ببوسید، ببوسید
زیرا لبانشان بوسیدنی‌است !

*

کبوتران را ببینید
چطور به نغمه‌سرایی پرداخته‌اند
و بدنبال جفت‌خویش روانند !
شما نیز چون کبوتران
پریروئی را دربرگیرید
و بشادی پردازید!

* * *

بوسه (از : هاگه دورن[1])

چه بی‌مانند است

(۱) F. von Hagedorn (۱۷۵۴-۱۷۰۸ میلادی).

آن زیبارو‌ئی که بوسه میدهد ا
دربوسه‌هایش رازی نهفته است
که هزار میل خفته را بیدار میکند.

*

دهان را طبیعت
تنها برای تکلم بما ارزانی نداشته است،
آنچه شیرین‌ترش میکند
بوسه است ولبخند

*

دلدارم مرا ببوس
تا صدق گفتارم را دریابی
تا بوسه‌هایت مرا بیش‌ازحد شادمان سارد
و خود نیز بهره‌مند شو.

* * *

بوسه‌ها (از : لسینگ [۱])

عفریت حسد
بوسه‌های مارا شماره میکند،
پس بشتاب
و هزاران‌بار مرا ببوس!
بیدرنگ و بیقرار مرا ببوس ا
تا من نیز بیدرنگ و بی‌آرام ترا ببوسم ا
بشتاب، بشتاب!
اوه ، لارا Laura ، مرا ببوس
هزاران‌بار ببوس
تا شمارش عفریت حسد را
باشتباه اندازیم.

* * *

(۱) G. E. Lessing (۱۷۲۹-۱۸۸۱ میلادی) .

بازآی (از : لنتس[1])

اینك کجایی ، ای‌محبوب فراموش‌نشدنی من؟
اکنون نغمات خودرا درکجا سر داده‌ای؟
این کدامین شهر است که ازوجود تو بخودمیبالد؟
وکدامین سبزه‌زار به‌رویت لبخند میزند؟

*

از آنهنگام‌که تو مارا ترك گفته‌ای
خورشید هم روی ازما برتافته است ؛
اینك آسمان نیز باین دوستدار تو انباز شده است
ودر غم هجرانت بآرامی میگرید .

*

تمام امیال ماباتو به‌دور دست سفرکرده
وخاموشی و سکوت
برمزارع و جنگلها حکمفرماشده است.
بلبلان نیردر پی‌تو بپرواز در آمده‌اند .

*

بازآی !
همه باتشویش واضطراب ترا میخوانند .
بازآی !
وبهار مارا به زمستان تبدیل مکن.

---

(۱) J. M. R. Lenz (۱۷۵۱–۱۸۹۲ میلادی) .

از: ابوالحسن احتشامی

شب عید قربان

در خلوتگه عشق و حرمخانه راز

یك جویبار کوچك، آهسته و آرام در آغوش چمن‌ها لغزیده و گلبن‌های خودرو را نوازش میکرد و با آهنگ یکنواخت خود زمزمه سر میداد.

درختان بلند بلوط کوهی سر به آسمان کشیده و در دل ابر، مجلس بزمی داشتند. در دامان سبزه و درپناه این درختان کهن سال، پیری ژولیده، سرمست و خراب سازمیزد و آتش دلش از سیم تار بیرون می‌جست. نغمه سازش چنان مؤثر و دلنشین بود که عنان اختیار از کفم ربود و چنان تحت تأثیر آن ازخود بیخود شدم که گوئی زخمه ومضراب بدرگ جانم زدند و تارهای دلم را بلرزه در آوردند. تحت تأثیر این جذبه، درگوشه‌ای نشستم و گوش دل بسرود عشق گشودم.

مویه جانگدازی که ازسرپنجه این پیر عاشق بیرون می‌ریخت، چنان مرا می‌سوزانید و نالهٔ جانگدازی که از استخوان، ازجان او مایه می‌گرفت مرا آشفته‌تر می‌ساخت. از سوز و گداز این پیر شیدا بیاد سرشکهای خونبار «شیخ صنعان» افتادم. مست این نشأه روحانی، دقیقه‌ای این پیر منقلب خیره شدم چشمان سیاه درشتش درپشت ابروان پرپشت سفیدپنهان شده و از آن نور و بارقه عشق ومستی فرومی‌ریخت. درحالیکه سازمی‌زد، آرام آرام زمزمه میکرد و ازوقر آن عجیبه اشعاری می‌خواند.

چون کم کم آتش تندش ملایم شد نزدیك شدم وسلامش گفتم . بانگاه تندونافذ مراپیش خودخواند. به پیر گفتم: «جذبه وشورمولوی مرابکشود شماکشایند من از سرزمین حافظو سعدیم و برای زیارت کعبه عشاق باین دیار آمده‌ام. مشتاقم که ببینم آیا از آن دریای عشق قطره‌ای توانم یافت و ازآن خرمن آتش اخگری خواهم شناخت؟ پیردستم بگرفت وگفت : برخیز تانزد «ولدچلبی» نواده مولوی شویم شایداو مشکل‌ترا آسان کند . واز این عقده گره بگشاید.

در یکی ازخیابانهای سرسبز آنکارامقام «ولدچلبی» بودچون مرادید نیك نوازشم کرد، ازسر لطف سخن‌ها گفت. چون‌از مقصودم آگاه شد گفت بایدبشهر «قونیه» شوی شاید درآنجا

شاهد مقصود رادر آغوش کشی، چون‌از آنکارا عزم سفر کردم آن پیر ژولیده در روی ورق پاره‌ای نامی نوشت وبدستم دادو گفت باشدکه این‌مرد ترا رهنما گردد ودراین سفربتویاریها کند . مقارن ذی‌الحجه همان سال (۱۳۶۳ هجری قمری) وارد شهر قونیه شدم وسپس از زیارت‌کعبه اهل‌دل یعنی‌مقام‌مولانا به‌جستجوی مردی که آن پیر ژولیده معرفی‌کرده بوددر شتافتم. از«کوی‌شکرسازان»گذشته وارد«خان‌موی‌تابان» شدم‌درکلبه محقری مردمعمری را دیدم که شباهت زیادی به‌آن‌عاشق چنگ‌زن‌داشت . از شباهت‌دانستم‌که‌باید برادراو باشد .

کارش بظاهر موی‌تابی‌بود ولی‌قیافه‌اش می‌رسانیدکه اهل‌دل است و مست نشأه عشق . فارسی تکلم‌نمیکرد ولی‌خوب درمی‌یافت. چون ازبرادرش سخن‌گفتم سخت‌گرامیم داشت و درنیکو داشتم‌کوشید و زمانی‌که بهدف‌ومقصد اشاره‌کردم نخست‌درتأمل شدو سپس گفت‌مقارن غروب نزداو شوم‌تا ابواب‌بهشت برویم بگشایدواز عاشقان مولوی پرده‌هانشانم‌دهد باکمال بی‌تابی ظهررا تاشب درشهر گذرانیدم و وقت مقرر بحجره او شتافتم . چون هوا بتاریکی گرائید، باشاره آن‌پیر براه‌افتادم درطی‌راه بابیان‌ترکی آمیخته بفارسی برایم نقل‌کرد که این‌نودولتان باخاندان ویاران‌ودوستان مولوی‌سرِیاری‌ندادندو مجالس‌رقص‌وسماع رابسته‌وبا عاشقان ووارستگان از در ناسازگاری درآمده‌اند از اینرو اگر گاهی مجلس رقص و سماع صورت می‌گیرد درخفیه وپنهان است. ماامشب بفراموشخانه‌راز می‌رویم وآنچه می‌شنویم‌ومی بینیم‌باید درصندوقچه دل‌پنهان سازیم وباکسی این راز درمیان ننهیم . من قول امانت دادم سپس از پیچ وخم چندکوچه وبازار گذشته بطرف‌کهنه شهر رفتیم.

در این اثنا بیك بنای ویران رسیدیم آنمرد بایستاد و گفت، «اینجا مدرسه پنبه فروشان است ومقامی است که بقول «افلاکی» بین‌مولانا مولوی وشمس تبریزی اولین ملاقات دست داد.» دریکی‌ازروایای خاموش ودورافتاده شهردر پشت‌یك‌مسجدکهنه وارد حیاطی شدیم. از چندراهروی باریك گذشته ودرآخرین قسمت‌خانه حجره‌هائی‌دیدم که در آن عده‌ای درویش نشسته وبساط طرب گسترده‌اند.

چون‌وارد آن‌حجره شدم‌یاران مولوی بااضطراب ونگرانی بهم‌نگریسته واز ورود این مهمان ناخوانده بآن‌خلوتگه راز سخت درشگفتی و حیرت شدند ولی مرد راهنمایم به‌آنان مهلت نداده وبازبان ترکی بآنان فهمانید که من‌هم ازشیفتگان مولوی واز عاشقان اوهستم وازراه دراز بامید نیازی آمده‌ام. اگراز قونیه نیستم ازدیاری می‌باشم که‌زبان عشق‌می‌فهمم واگر زبان‌ترکی سخن‌نمی‌گویم، همزبان مولوی هستم.

اگر ناخوانده واردشدم درمحفل عشاق درودربانی نیستو ودرمحرمخانه رازوخلوتگه عشق‌جزاهل‌دل ومرد دردکسی پای‌نمی‌نهد ودرحلقه عشاق نمی‌نشیند. این‌سخن گرم وشیرین، لبان درویشان راپرخنده ساختو چون‌مرا ازخود دیدند بکارخود مشغول شدند. پیردیرو سلسله جنبان درویشان بابیانی آتشین‌لب‌بسخن‌گشود وگفت، امشب‌مصادف باعیدسعیدقربان است‌از اینرو مامجلس رقص‌وسماع داریم وتابامداد سرگرم این شور ومستی هستیم. و سپس ازملاقات مولانا شمس تبریزی وارادت پادشاهان‌سلجوقی‌بروم‌مولوی داستانها سرودبعدامر کردتا خنیاگران ازدر درآیند. چنددرویش که‌کلاه مولوی‌برسروبه‌شیوه‌زمان مولوی‌جامه بتن‌داشتند واردشدند. این‌نوازندگان‌بانی‌ودف‌وتار وکمانچه آتش‌بجان عاشقان‌زدند.ویکی ازآن میان که آوازی خوش و صوتی دلکش داشت بآهنگ مثنوی ۱۸ بیت از ابتدای دفتر اول مثنوی‌رابخواند وآتش عشاق را تیزترساخت‌بعد خواننده دیگری غزل معروف‌مولوی‌را:

ای‌قوم‌بحج‌رفته کجائید کجائید		معشوق همین‌جاست‌بیائید بیائید
معشوق‌توهمسایه‌دیوار بدیوار		درواديسر گشته‌شمادرچه‌هوائید

باآهنگ‌مؤثری فروخواند. این‌ناله پرشور همه را برقص‌وطرب‌افکند وجوانان‌برقص برخاستندوهمه‌باهم این‌اشعاردلکش راتکرارکردند نمیدانم‌چند ساعت گذشت‌که آنان درحل رقص‌وسماع بودندوچنان‌ازشدت‌جذبه‌وخوشی‌ازخودبیخودشده‌بودند که‌دیگرسرپای‌بندنبودند. نمیدانم گفته‌های‌این‌خدای عشق والهه شورومستی‌که جهانی رؤیاانگیزودنیائی معنوی بوجود آورده برآن دل‌های شوریده و قلوب آکنده از عشق چه اثرکردکه عمامه و دستار از سر برگرفتند واز پایکوبی ودست افشانی فارغ‌ننشستند تااز هوش شدند، مرشد هنوز از دست نشده‌بود وبادهانی پرازکف پیوسته می‌گفت:

ای‌قوم به‌حج رفته کجائید کجائید		معشوق همین جاست بیائید بیائید
هم‌خواجه‌وهم‌بنده وهم‌قبله شمائید		ذی‌الحجه ۱۳۶۳ قونیه

دکتر ابو تراب نفیسی استاد دانشگاه اصفهان

در حاشیه سفر پاکستان

از ۱۲ تا ۲۷ اسفندماه سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی

(۲)

طب یونانی چیست؟

این طب که همان طب قدیم ایران وهند است که تا پنجاه سال پیش دربسیاری از نقاط ایران نیز رایج بود و دنباله‌روی مکتب بوعلی سینا و رازی و درنتیجه جالینوس و بقراط یعنی حکمای یونان بوده‌است وازاین‌جهت بدین‌نام خوانده‌می‌شود وهنوزهم درعده‌ای ازمدارس شبه‌قاره آموخته میشود و فارغ‌التحصیلان این‌نوع مدارس را بنام «حکیم» میخوانند که عده زیادی ازآنان هنوزهم در روستاها وحتی شهرهای بزرگ هند وپاکستان بکارمشغولند.

در فرودگاه کراچی

کراچی پرجمعیت‌ترین شهرهای پاکستان (بیش از ۴/۵میلیون نفر) و بزرگترین بندر این‌کشوراست و ازمراکزبزرگ‌تجارتی و اقتصادی‌پاکستان می‌باشد وتاچندسال پیش پایتخت این‌جمهوری حساب می‌شد.

حوالی‌ظهر بود که بفرودگاه این‌شهر واردشدیم و پای پلکان هواپیما نماینده‌کنگره را روبروی‌خود دیدیم‌که بما با زبان‌فارسی شیرین خوش‌آمد می‌گوید سپس باتفاق بسالن مخصوص مدعوین که درآنجا نمایندگان وزارت اوقاف و شخص حکیم محمدسعید حضور داشتند هدایت شدیم.

درسالن باپروفسور «مونتگمری وات» W. M. Watt مستشرق‌معروف ونویسنده کتابهای متعدد درباره پیامبر اسلام صلی‌الله علیه وآله آشنا شدیم. اتفاقا همراه بااو استاد دیگری بنام دکتر «ولید عرفات» که استاد شرق‌شناسی دانشگاه جدید لانکستر درانگلستان بود حضورداشت وی‌که اصلا فلسطینی‌است قریب ۲۵سال است‌که در انگلستان سکونت دارد وگویا نسبت دوری نیز با «یاسرعرفات» رهبر جنبش‌آزادیبخش فلسطین داشته باشد. و هم او بودکه ترجمهٔ آخرین نطق «بوتو» را درکنگره از انگلیسی بعربی انجام داد و طبیعی‌است‌که بخوبی ازعهدهٔ آن برآمد.

تعداد شرکت‌کنندگان در کنگره

طبق گزارش رسمی نخست‌وزیر پاکستان قریب یکصدوهفتاد نماینده از ۴۷ کشوراسلامی و غیراسلامی در این کنگره شرکت کرده‌بودند که درمیان آنها عده‌ای مستشرق وچندنفر خانم آنها و امام‌کعبه مکرمه و شیخ الازهر و مفتی‌های سوریه ولبنان و قبرس و وزرائی ازکشورهای عربی خاورمیانه و افریقا حضور داشتند .

مهمترین ممالکی‌که در این‌کنفرانس نماینده فرستاده بودند بترتیب الفبـای لاتین عبارت بودند از :

افغانستان ، الجزیره ، اتریش ، بحرین ، بنگلادش ، بلـژیك ، کانادا ، جزایـر کومورو (Comoro) ، قبرس ، مصر ، فنلاند ، فرانسه ، غنا ، هند ، اندونزی، ایران ژاپن ، اردن ، کنیا ،کویت ، لبنان ، لیبی ، مالـزی ، موریتانیا ، جزایـر موریس ، مراکش (مغرب) ، مسقط ، هلنـد ، نیجریه ، فیلیپین ، عربستـان سعودی ، سنگاپـور ، سری‌لانکا ، سودان ، سوریه ، جمهوری توگو ، تری‌نیداد و تاباگو ، تونس ، ترکیه ، امارات عربی، بریتانیا، ممالك متحدهٔ امریکا، آلمان غربی، یمن شمالی.

ومقداری شرکت‌کننده ازشهرهای مختلف پاکستان ازقبیل اسلام‌آباد ـ راولپندی ـ لاهور ـ پیشاور ـ کراچی.

کوچکترین فرد شرکت‌کننده

درمیان شرکت‌کنندگان یکی از اهالی‌کویت بنام **سید یوسف هاشم‌الرفاعی** بودکه سابقا وزیر دولت‌کویت (تقریباسخنگوی کابینه درپارلمان) بود وبهمراهی‌خانم و دختر ۵ساله‌اش «سحر» درکنگره شرکت‌کرده بود و اتفاقا در همه جلسات هرسه‌نفر شرکت میکردند وچون‌شخص سیدیوسف هم بزبان انگلیسی و هم عربـی و در امر ترجمه تسلط کامل داشت و بسرعت و بالبداهه این‌کاررا انجام میداد، اغلب در صف هیئت رئیسه می‌نشست وگاه اتفاق میافتادکـه دختر عزیزدردانه جناب وزیر دروسط سخنرانی اشخاص دلش هـوای پدرش را میگرفت و سراغ او میرفت و او درحقیقت‌کوچکترین فرد شرکت‌کننده دریك‌کنگره جهانی بود و از این‌نظر شاید منحصر بفرد می‌بود. خانم آقای وزیر نیز حجاب جالبی‌داشت ـ همانطورکه اسلام دستور داده‌است یعنی صورت ودستهای او کاملا مانند زمان احرام حج باز ومانتوی بلنـد و روسری مناسب پوشیده بود که جـا دارد مدل حجاب خانمهای مسلمان ایرانـی قرارگیرد.

جناب سیدیوسف هاشم آنطوری‌که خصوصی بمن اظهارداشت ازشیعیان بوده و بسیار شخص‌فهمیده و سنجیده‌ای بود.

وی درآخرین نطـق ذوالفقار علی بوتوایراداتـی بر اوگرفت که در موقع خـود خواهدآمد.

(ادامه دارد)

سیدمحمدعلی جمالزاده

ژنو ـ اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵

مجلس عروسی
نوادهٔ امیر تیمور گورکانی

(قسمت اول)

نگارنده این‌سطور در این ایام مطالعهٔ کتاب بسیارخواندنی «زندگانی شگفت‌آور تیمور» خودرا سرگرم میدارد.

کتاب بزبان عربی بقلم ابن‌عربشاه تحریریافته است‌که چـون جد اعلایش خودرا «عجمی» خوانده بوده‌است صاحبان‌تذکره اورا پارسی‌نژاد نوشته‌اند. وی درسال ۷۹۱هجری درشهر دمشق تولد یافته‌است و لهذا در موقع حملهٔ امیرتیمور بایـن شهر یعنی‌دمشق دوازده ساله بوده‌است وامیرتیمور خانواده اورا درهمان‌زمان (البته باخوداو) بسمرقندکوچانیده بوده‌است. عربشاه پس‌ازمسافرتهای دور ودراز در مغـرب و مشرق وتألیفات معتبر بسیار سرانجام درسن۷۵ سالگی درمصر وفات‌کرده است (درهرحال چنین‌نوشته‌اند).

ابن‌عربشاه کتاب‌را بزبان عربی نوشته بوده‌است وبعدها درهمین زمان‌اخیر دانشمند محترم آقای محمدعلی‌نجاتی‌آنرا درنهایت استادی بزبان فارسی برگردانده‌اند و در سال ۱۳۳۹ شمسی درتهران («بنگاه ترجمه ونشر کتاب» شمارهٔ۱۰۶) بطرز مرغوبی بچـاپ رسیده است.

ابن‌عربشاه مطالب‌بسیاری را دربارهٔامیرتیمور وکارهای‌او آورده است‌که شاید درجای دیگری دیده نشود وحتی‌گاهی با زبان مذمت ولحن‌ملامت ازتیمور سخن رانده‌است ومثلا اورا «افعی‌جانگزای» (صفحه ۲۱۲) خوانده‌است و درجای‌دیگر (صفحه۲۱۴) در حـق او گفته است «گفتی خود ازشیاطینی نقاله‌است و در نیرنگ‌سازی وببازی‌گرفتن مردم دلالهٔ محتاله» است ونظایر این‌کلمات درطی‌کتاب فراوان بدست می‌آید.

مؤلف پس‌ازمراجعت تیمور بسمرقند وترتیب‌امور و ازهم‌پاشیدن قوم تاتار به دبرپا داشتن بزم عروسی اولوغ‌بیك» (نوادهٔ‌تیمور) میپردازد و ما در اینجـا شمه‌ای از مندرجات

اینفصل‌را برای اطلاع و تفریح خاطر خوانندگان با حفظ عبارت متن کتاب می‌آوریم و امیداست مورد قبول افتد.

ابن‌عربشاه نوشته و هموطن دانشمند ما بفارسی‌ترجمه فرموده‌است که .

« دراین‌هنگام به‌کارِ زناشوئی نواده‌خود اولوغ‌بیك پسرشاهرخ پرداخت و او امروز «یعنی سال ۸۴۰» ازطرف پدرش حاکم سمرقند است.

تیمور مردم شهررا فرمودکه به‌تزیین شهرپردازند و به‌عمال‌خویش گفت‌که بیداد و ستم بر کس روا ندارند وباج وخراج بخشوده‌گردد. . . . . آزارکسان نجویند و شمشیر ستم نیازند. . . . درمکانی بنام «کان‌کل» درحوالی‌شهرکه فاصله‌اش نزدیك یك‌میل تا سمرقند است اسباب زینت وآذین بگسترند. آن‌سرزمین هوائی چون‌مشك وآبی به‌شیرینی قند دارد چنانکه‌گفتی قطعه‌ای ازبهشت برین است. . . . . .

تیمور بفرمودکه پادشاهان وسلاطین وصاحبان افسر ودیهیم بسوی‌اوگرایند وهریك را درآن‌مقام جایگاهی «فراخورحال مقررداشت. . . . وهم بفرمودکه‌آنچه ازاسباب‌تجمل وتمکن دارند نمودارکنند وخیمه وخرگاه بانواع زیور وزینت بیارایند وجزآنان بزرگان و اعیان وسرکردگان وفرماندهان اقوام وقبایل‌را نیز جایگاهی مرتب‌کرد.

پس‌هرکس‌هرچه داشت بنمود ومباهات‌کنان دربرابر دیگر بینندگان جلوه‌گرساخت وسر بسرافرازی برافراشت وبدین‌گونه طومارگناهان خویش راکه بـا جمع‌آن نفایس و ونوادر وتحفه‌های‌آبی وخاکی سیاه‌کرده بودند دیگرباره بگستردند. اندوخته‌هائی‌گرانبها بنمودندکه در تاراجش آتش افروخته وجانها ودلها سوخته بودند ، تحفه‌هائی عروس وار بیاوردندکه وصلش را جامها‌کشیده وجامه‌ها دریده‌بودند، گوهرهای تابناکی بگستردند که روشنان طارم‌اخضردربرابرش ناچیز مینمود.

پس (تیمور) بفرمود تا سراپردهٔ وی‌را درمرکزآن جایگاه برافراشتند و دیـواری برآن محیط نمودندکه همه‌خیمه‌ها وخرگاههای‌آنرا دربرداشت و در دروازه‌ای بزرگ‌که ازآن به دالانی دراز میرسیدند و بهمهٔ خیمه‌ها و منزلهای تودرتوئی میگذشتند میرسیدند ، برفرازآن دروازه دوشاخ بلند وکلان نصب‌شده‌بودکه بدیدن‌آن هربیم وهراس دیگری ازدل بیننده ناپدید میگردید وآنرا «ذوالقرنین» خواندند.

درآن دیوار خیمه‌ها وپوشهای فراوان‌بود و ازآنجمله خیمه‌ای بود سراپای زراندود و درون وبیرونش ازپر وبال‌پرندگان آراسته وخیمهٔ دیگـری ازپرنیان وبرنگها ونقشهای بدیع مزین‌گشته، دیگری ازسر تاپای از لؤلوی رخشنده‌که جز خدایتعالی هیچکس قیمت یکدانهٔ آن ندانستی وباز دیگری ازانواع جواهر تابناك‌که برصفحات زر نشانده شده بود وسقفش ازسیم‌خام‌که دیده ازدیدنش فروماندی.

هریك ازاین‌خیمه‌ها وپوشهارا در هابود وتختهائی‌که برآن تکیه میکردند و درمیان نقشهای بدیع وایوانهای زراندود وخیمه‌ها وبناهای شگرف بادبیزنها قرارداشت و چفتها و قفلها وکلیدهاوتحفه‌ها وطرفه‌هاکه روپوشهای‌گرانبها برآن‌گسترده بودند ، و ازآن جمله بود «روپوش چوخانی» که ازخزانهٔ سلطان‌بایزید ربوده‌بود به‌پهنای ده ذرع بانقشهای‌بدیع از رستنی‌ها واماکن‌واشکال وتصاویر پرندگان ودرندگان وصورت‌پیران وجوانان وزنان وکودکان و خطهای زیبا و اعجوبه‌های شهرهـا وکوهها به‌بهترین نقاشـی و رنگ‌آمیزی چنانکه پنداشتی پیکرهای جنبندهٔ آنان باتو سخن‌میرانند ومیوه‌های رسیده‌آن ترا بچیـدن میخوانند این روپوش یکی‌ازنادره‌های‌زمان بودکـه بتوصیف درنیاید و شنونده چون بیننده درك زیبائی‌آن نتواند. »

راقم این‌سطور یعنی بندهٔ پرستنده جمالزاده چـون بدینجا رسیدم چشمانم‌را بستم و کوشیدم‌که‌خودرا درمقابل چنین شاهکارهنری شگفتی‌بیابم ومدتی درعالم خیال بتماشای‌آن همه نقش ونگار پرداختم وچیزهائی دیدم وچیرهائی سرتاپای وجودم را ازفرط‌تحیر تکانید که ازذکرش بکلی عاجزم و ازخـود پرسیدم آیا در میـان هرارهاکسانی‌که درآن مجلس عروسی وعیش وسرورگردآمده بودند احدی پیدامیشدکه بفهمد قدر وبهـای چنین پرده‌ای به‌جواهر وسنگهای‌گرانبها وسیم و زری‌نیست‌که درآن بکار برده‌اند بلکه قیمت واقعی آن بآنهمه هنری‌است‌که درتهیه پارچه وتصاویر ونقاشیها و هم‌آهنگ‌ساختن تصاویر و رنگها و نکات بسیاردیگر بکار برده شده‌است و باز باتأسف بسیار بخودگفتم‌که آیا امروزکمترین اثری ازچنین‌شاهکاری درگوشه‌ای ازدنیا باقی مانده‌است و یاآنکه مانند «بهارخسرو» که بدست اعراب غالب درتیسفون افتاد وقطعه‌قطعه درمیان افرادلشکری تقسیم‌گردید و یا مانند آنهمه اشیاء قیمتی بی‌نظیرکـه درموقع جنگ فرنگیها بـا چین در جنگ‌معروف به‌جنگ «بوکسرها = مشت‌زنان» درزیرپای سربازهای مست ومغرور و ازهنر وزیبائی بی‌خبرمنهدم گردید بکلی ازمیان رفته و ادنی اثری ازآن باقی‌نمانده است .

دیگر درك‌احوال درونی خودرا بعهدهٔ فراست خوانندگان وامیگذارم و باز در عالم خیال صدها وهزارها شاهکارهای هنری وادبی دیگررا دیدم‌که دست‌غدار روزگار بی‌تمیز با خاك یکسان‌ساخته و بدیارعدم فرستاده است. وای، وای!

باز درکتاب درباره مجلس‌عروسی نوادهٔ تیمور چنین‌میخوانیم:

«دربرابر سراپردهٔ تیمور بمسافت یك‌تاخت اسب خیمه مباشران و منشیان امیـر را افراشته‌بودند وآن مانند چتری‌بلند برفراز چندین ستون استوار شده‌بود و فراشان بـر لای‌آن بوزینه‌وار آویخته چنان بنظر میرسیدکه باشیاطین درگفت وشنودند و برفرازآن ونها میدوند وجست وخیز میکردند.»

«مردم شهر آنچه‌را اززینت و اسباب‌تجمل آماده‌کرده بودند دربرابر سراپرده امیر نهادند و هردسته از پیشه‌وران و ارباب صنایع درصنعت و پیشهٔ خود نهایت‌کوشش و هنر بکار برده بودند.

حریربافان ازحریر سواری‌جنگی‌ساخته واسباب نبرد وسلاح اورا از تیر وکمان و شمشیر وتمام سرتاپای پیکرش را حتی ناخن ومژگان آنرا ازپرنیان ساخته‌بودند. کتان‌بافان مناره‌ای بلند واستوار با پیکری به‌لطافت پیکرحوریان وقامتی به ارتفاع قصور بلند ساخته بودند.

چنین مناره‌ای‌را درآن برم بهشت‌آئین برافراشتند... سایر صاحبان‌صنایع نیز از رنگرزان وآهنگران وکفش‌دوزان وکمانگران وحقه‌بازان‌وتردستان وشعبده‌بازان هرگروه هنرخویش‌بمنصهٔ تماشا درآوردند (۱)

قسمت دوم

مؤلف‌یعنی ابن‌عربشاه وقتی درتوصیف مجلس‌عروسی نوادهٔ امیرتیمورگورگان‌بدانجا میرسد چنین‌آورده است. «درآن‌هنگام (یعنی سال ۸۴۰هجری قمری) سمرقند مرکزارباب فضیلت ومنزلگاه دانشوران بود. پس هرکس درحد خویش طرفه‌ای‌ساخته و در جایگاه مخصوص‌خود برابر سراپردهٔ امیر و دیوانیانش برسرپا داشتند.»

«پس‌آن دیوارها بازارها ساختند وبوق وکرنا نواختند وپیلها و اسبهای تندرو با زیباترین تن‌پوشها وزدوزیورها بیاراستند. مردم‌راهم اجازت‌دادندکه هرطور دلخواهشان باشد به‌لهو ولعب مشغول باشند. پس هرخواستاری بجانب دلخواه‌خود شتافت وهردلداده‌ای دامن دلدارخودگرفت بی‌آنکه‌کسی در ره‌آزارکسی نشیند و یاآنکه زیردستی از زبردستی درازدستی بیند.

آنگاه تیمور درمیان قوم‌خود ازشهر بیرون شد وباشکوه وجلال فراوان بدان صحرا فرودآمد وبفرمودکه می یاقوت‌فام درجامهای زبرجدین فروریزند. سیل باده از هرسوی برانگیختند وخاص وعام درامواج‌آن شناورشدند.»

دراینجا مؤلف بوصف شاعرانه‌آن دشت وآن‌مجلس وآن میگساریها و خوشگذرانیها میپردازد و دادسخن‌را میدهد و باقطعه‌شعری درپنج‌بند برلطف مطلب میافزایدکه زبان‌حال مجلسیان‌عروسی وعیش ونوش بوده‌است و با این‌بیت آغاز می‌گردد:

(۱) چنانکه در تواریخ مسطور است تیمور برهرشهر وکشوری غالب می‌گردید اهل صنعت وهنر و علم و دانش آنجا را می‌کوچانید و بمرکز سلطنت وحکمرانی خود می‌برد.

ح. ن.

فصل بهار و با من آن یار دمیده مهربان مژدهٔ وصل گل دهد، پیك صبا به بوستان

و بااین بیت پایان می‌یابد:

مدعی از بسرزنش گویدت این دوش مجو گفتهٔ او زسوزدل صحبت او فریبدان

آنگاه مؤلف چنین اظهار نظر کرده است:

« تیمور در این برمگاه عروسی از جاه وبزرگی و شوکت بدانجا رسیدکه درگمان هیچیك ازملوك وخلفای پیشین درنگذشت و بعد ازایشان هم کسی‌را مقدور نخواهدگردید.»

و در شرح این نظر چنین میخوانیم: «تیمور در این‌عروسی ازپسران ودختران پادشاهان بندگان وکنیزان داشت که همه درجایگاه بندگی ایستاده وقاصدان الملك‌الناصر پادشاه‌مصر وشام دربرابر تخت او باپیشکشها و ارمغانهائی ازآن دیار ازجمله شترمرغ و زرافه برسر پای ایستاده بودند وفرستادگان ختا وهند وعراق و دشت وسند ونمایندگان وایلچیان‌فرنگ و دیگر اقالیم دور و نزدیك وآشنا وبیگانه و دوست و دشمن همه همچنان برجای ایستاده بودند.»

«تیمور پس ازهمگان ببزم درآمد تا حشمت وجاه وی‌را درآن برمگاه ببینند و جلال وجبروتش را ازخاطر نبرند.»

دراینجا بازابن‌عربشاه زبان حکمت وعبرت گشوده و میفرماید: «امیر این بکردواز پایان کاروعقوبت روزگار بی‌خبر بود چنانکه من گفته‌ام:

آسوده‌خاطری زخدا مانده‌بی‌خبر فارغ‌دلی به غفلت از اندیشهٔ معاد

و می‌افزاید: « وی همچنان در ارتکاب گناهان پای میفشرد وهمه زشتیها و ناروائیها را مباح می‌داشت و بدانچه از این‌گونه امر وفرمان‌میداد ازجانب قوم او پذیرفته ومجری میگشت و درانجام‌کارهای ناپسند سرافرازی ومباهات می‌کردند.»

اکنون باز میرسیم بدنباله مطالب اززبان ابن‌عربشاه: «تیمور پادشاهان ممالك و فرمانروایان نواحی‌وبزرگان‌طوایف وسران‌لشکر وپیشوایان وگزیدگان اقوام رافراخواند وبدست‌خود شراب بنوشانید و درمحل برادر وفرزند خود بنشانید وخلعتهای‌فاخر بپوشانید وبخشش و انعام‌کرده آنان‌را درجانب راست مجلس جای داد.

طرف‌شمال خاص زنان وکنیزکان بود و آنان روی ازمردان نمی‌پوشیدند، خصوصاً درمجالس سور وشادمانی. چنگ وقانون وعود و ارغنون و نای طرب‌فزا و نوای دلربای ساقی فتان وخوانندهٔ سرخوش درکار بود.

«سرخوشی وکامگاری تیموررا بوجد برانگیخت. پس بسوی‌آنان‌که زیر بازویش می‌گرفتند دست‌برآورد وآنان بکمك برجسته دستش‌بگرفتند و او بدان‌شکستگی و فرتوتی لنگ لنگان برقص برخاست ومن گفته‌ام:

بقیه درصفحه ۲۳۵

قدرت‌الله روشنی

داستان کوتاه

در دامن کوهی بلند بیشه‌ای سبزوخرم بود، در فرار کوه و در قلهٔ آن عقابها آشیان داشتند و دراین بیشه ماده‌شیری با چهاربچه خود زندگی مرفهی داشت. مدتها بود که این ماده‌شیر جفت‌خویش‌راکه حکومت براین بیشه داشت ازدست داده بود.

وحوش دیگری هم در آنجابودند که کم و بیش با ماده شیر طبق قانون خودشان زندگی‌میکردند. البته ماده‌شیر بر این مرغزار و بیشه حکومت میکرد ، همه احترام اورا داشتند چون‌هم خودش وهم شوهرش سلطان‌بودند. کسی جرئت اذیت و آزار اورا نداشت . هم قدرتمند بود وهم نیروی اراده‌قوی داشت‌که هرکسی ازحق‌خودش بیشترتجاوز نکند.

زمانها سپری میشد، عقابها ازکوهی بکوهی پرمیکشیدند، کرکس‌ها میدان دیگری را برای‌زندگی انتخاب‌میکردند، سایر وحوش هریك بفراحورحال واحوال‌زندگی‌بجائی میرفتند، فقط ماده‌شیر بود که‌کم‌کم گرد پیری برسرش می‌نشست و درکناربچه‌ها زندگی آرامی داشت.

بچه‌ها بزرگ می‌شدند وهرکدام شیری بودند، یکی ازبچه‌ها از بیشه‌زار رفت مادر احساس ناراحتی‌کرد چون بچه‌شیر میخواست دنیای دیگری ببیند و در سرزمین‌های دیگر زندگی را جستجوکند.

یکروزصبح ماده‌شیر احساس‌کردکه‌قلبش از رفتن یکی از بچه‌هایش گرفت ، فغانی در درون قفسهٔ سینه‌اش احساس‌کرد، مدتی‌خروشید، بطوریکه سایروحوش احساس‌ناراحتی دروجودشان‌کردند ولی این‌درد را ماده‌شیر هیچوقت فراموش‌نکرد، هروقت احساس میکرد وبیاد می‌آوردکه یکی ازبچه‌ها از او فاصله‌گرفته، تمام تاروپود وجودش بلرزه درمی‌آمد و دربیشه‌زار فریاد وفغان برمیداشت بطوریکه همه میدانستند ماده‌شیر ناراحت‌است.

ولی بچه او درجای‌دیگری موطن‌گرفته‌بود خود زندگی‌دیگری داشت چون هروقت هدهدی ازآن‌سرزمین میآمد وبرماده‌شیر سلام میکرد احساس‌میکردکه قلب ماده‌شیر گرفته است، موضوع‌را برایش تعریف میکرد و ازآن‌سرزمینهاسخن میگفت، ماده‌شیر کمی‌احساس

راحتی میکرد ولی‌قلبش میسوخت چون بچه‌اش‌را دوست داشت.

زمان بسرعت سپری‌میشد، حالا بچه‌های دیگر ماده‌شیر بزرگ شده‌بودند هریك به نحوی اطراف‌مادر بودند، خانه وزندگی جدیدی داشتند، ماده‌شیر افتخار میکرد بچه‌های خوبی دارد.

یکروز ماده‌شیر هوس دیدار سرزمینهای‌دیگرراکرد، ازهدهد خبر گرفت وبسرزمین دیگررفت، بچه‌اش را دید هردو خوشحال‌شدند مدتی سیر وسیاحت کرد، بیشه‌زارهای‌جدید را دید ازطرز زندگی‌بچه‌اش خوشش‌آمد، باز یادوطن و دیدارکوه‌بلند بیادش‌آمد، نتوانست تحمل کند، بچه‌را درآغوش گرفت وراهی‌وطن‌شد، میدانست این‌سفر برگشت ندارد، هردو این احساس‌راکرده بودند.

قلب ماده‌شیر گرفت، دوران‌جوانی بیادش‌آمد، یاد رحماتش افتاد ولی چیزی نگفت وبرخودش مسلط شد، بچه‌را بوسید و باوقار همیشگی خود سوی وطن شتافت ، مقدمش را گرامی‌داشتند. وباو خوش‌آمد گفتند، مادر میدانست زندگی‌تمام شده‌است ولی‌بابزرگواری دردها را تحمل میکرد، جان و تنش میسوخت ولی چیزی نمیگفت . هرروز بیشتر احساس درد میکرد ولی باغرور تحمل میکرد چون‌او سلطان‌بود ومی‌بایستی مشکلات‌را تحمل کند . حالادیگر روزگار عوض‌شده‌بود دنیای گذشته رنگ وروی‌دیگری بخودگرفته‌بود بچه‌هایش هرکدام شیری بودند وبربیشه‌زار حکومت‌میکردند.

یکروز ماده‌شیر گفت مرا بجائی‌ببریدکه موطن اصلی من بوده است به نزدیکترین نقطه‌کوه نزدیك عقابها. همه اطرافش‌راگرفتند، زیربازویش راگرفتند، ماده‌شیر میدانست دارد بسرزمین ابدیت میرود، چون این‌راز را عقابها باوگفته‌بودند، بسرزمینی میرفت که قبلا شوهرش رفته بود، سرزمین ناشناخته و امید وآرزوها. بارسفربست، کمکش کردند زیر بازوان ناتوانش راگرفتند.

فریاد وفغان از وحوش برخاست، عقابها پرکشیدند، آهوان دویدند، طوفانی بر بیشه‌زار حادث شد، ولی‌کاری نمی‌شدکرد. چون این‌رسم زمان بود و هم میباید این‌راه را طی‌کند. ماده‌شیر رفت و به‌ابدیت پیوست.

(بقیه) مجلس عروسی

شکفتا الکنی بی دست وپائی   برقصد، کف زند، آواز خواند

«پس پادشاهان‌وبزرگان وزنان ایشان سیم و زر وگوهر ودیگر تحفه‌های گرانبها بر پای وی برافشاندند و او همچنان درکار پایکوبی و دست‌افشانی(۱) بود تا بهرهٔ خویش از خوشی وکامرانی بستد و دامادوعروس‌برجایگاه خویش درآمدندوآن‌جمع پراکنده گشتند.»

این بود وصف‌مجلس عروسی نواده امیرتیمور وامیداست مقبول طبع‌خوانندگان‌واقع گردد.

---

(۱) باز یکبار دیگر قابل‌توجه است که ما درزبان فارسی برای رقص ورقصیدن بجز همین « پای‌کوبیدن و دست‌افشاندن » ظاهراً تا آنجائی‌که برمن معلوم است کلمهٔ مفرد دیگری نداریم.

دکتر شهین‌دخت کامران مقدم

استادیار دانشگاه‌تربیت معلم

بلوچستان

سابقه تاریخی قوم بلوچ

تاریخ‌قدیم هرقومی مخلوطی است ارافسانه‌ها وقصه‌ها وحکایت‌های اغراق آمیروگاهی بادعاوی وعقیده‌های دورارحقیقت. در باره سابقه تاریحی قوم بلوچ که احتمالا از خودشان اثری بجای نگذاشته‌اند ویامارا برچنان مأحدی‌وقوف وشناسائی نیست‌وجز بمراجعه‌کتابهای تاریخی راعی بنطر نمی‌رسد درتواریحی‌که بعداز حمله عرب بایران تألیف شده‌است‌گاهی بمناسبتی نامی‌از بلوچستان بمیان آمده وکم وبیش حبرهائی داجع باصل و نسب ومسکن و وضع زندگانی قوم‌بلوچ‌ثبت‌گردیده‌است‌بیشترمورحین معتقدندکه بلوچها ار آریاهای اصیل می‌باشند وابتدا در ساحل دریای خرر زندگی میکرده‌اند . بلوچستان در دوره هخامنشیان ماکایامیکا ویونانیان‌گدروزیا ومسلمین مکران نامیده‌اند ولی‌احتمالا این‌نام برمنطقه جنوبی بلوچستان اطلاق می‌شده نه‌برتمامی بلوچستان درباره مکران برخی ازمورخان این‌کلمه‌را مشتق‌از دوبخش مك‌وران، مك‌بمعنی درخت‌خرماوران بمعنی‌جاومکان دانسته‌اند وبرخی‌آنرا منسوب بهمکران‌بن فارك‌بن سام‌بن نوح میدانند.

در شاهنامه ضمن بیان تاریخ سلطنت ساسانیان نامی‌از قوم‌بلوچ برده‌شده‌است و باستنادوگفته‌فردوسی مسکن اولـی قبایل بلوچ را شمال ایران و نواحی شرقی بحر خزر میدانند. همچنین‌تاریخ نویسان یونانی‌عبور اسکندر رااز بلوچستان ثبت‌کرده‌اند. آن‌تاریخ نویسان عبور اسکند روسپاهیانش رااز‌راه مکران پس از فتح هندبه‌رشته تحریرکشیده‌اند و نظر باینکه قلم‌دردست دشمن بوده‌است آنچه راجع‌بایران وایرانیان ثبت‌کرده‌اند بیشترتوأم ومخلوط بااغراض ملی‌بوده استوقضاوت آنان‌کمتر مطابق با واقعیت است . مهترین واقعه تاریخی بلوچستان قبل از حمله عرب لشکر کشی اسکندر ازراه مکران است‌که بصورت گذرا آنرا بررسی می کنیم .

اسکندر پس‌از فتح‌قسمت مهم‌هند قصدداشت به‌تصرفات خود ادامه دهدولی سرداران و افراد لشکر اوکه ازغنایم زیادسنگین‌بار شده‌بودند باادامه جنگ و پیشرفت مخالفت‌کردند

واسکندر عازم مراجعت ازهند شد. اسکندر گفت چون داریوش کبیر بعدازفتح هندوستان از راهمکران مراجعت کرده است من نیز ازهمین راه بر می گردم لکن قوای خود را بهسه دسته تقسیم کرد :

۱ـ جمعی ازسپاهیان را با فیلها و افرادعلیل و بیمار به کراتروس Kratrus سپرد ودستور داد که وی ازراه رخج وسیستان که آب و آذوقه دارد بایران بر گردد .

۲ـ کشتی‌ها وقوای بحری خود را به نئارکوس Nearkus سپرد وامر کرد که از مصب رودسند در امتداد ساحل حرکت کند تا به مصب شطالعرب که به پایتخت (بابل) نزدیك بود برسد

۳ـ بقیه لشکر را خودش همراه کرده و از مصب رودخانه ارابیوس Arabius که امروز پورالی Purali نامیده میشود حرکت کرد ودرهیچ نقطه بیش از صد کیلومتر ازساحل دریادور نشد تا اگر لشکریانش درخشکی گرفتار گرسنگی گردیدند بتوانند خودرا بدریا برسانند و باصید ماهی غذائی فراهم آورند.

آریان Arian مورخ یونانی می نویسد: لشکر اسکندر درتپه ماهورهای ریگ روان فرومی رفتند چنانکه شخص درلجن فرومی رود ، گرمای طاقت فرسا، بیخوابی، حرکت سربازان تشنه را مشکلتر کرده بود وقوای آنان را به تحلیل می برد، یك نفر بخواب میرفت چون بیدار می شد خود را تنها می یافت به تعقیب لشکر می پرداخت دردریای مواج ریگ روان گم شده از بین می رفت. سربازان فاتح اسکندر که فکر شکست و بدبختی را نمی کردند در دشتهای سوزان و بیابانهای خشك بلوچستان مجبور شدند غنایم خود را درازای جرعه‌ای آب یا لقمه‌ای نان تسلیم کنند. پیش قراولان قشون اسکندر بفرماندهی لین ناتوس Lien Natus بامقاومت دلاوران بلوچ روبرو شدند و شکست سختی خورده متفرق گردیدند . اسکندر می خواست با حفرچاه آب مشروب لشکرش را بدست آورد، واین امر تنها درنزدیك ساحل دریا میسر است واسکندر چون پی برد که راه پیمائی در امتداد ساحل سبب اتلاف بقیه لشکر خواهد شد دو باره به داخله خشکی روی برد .

استرابن Strabon مورخ یونانی مینویسد : اگر در این موقعیت خطر ناك خرما و کله خرما بدست نمی آمد قوای اسکندر تا نفر آخری می مردند (کله خرما عبارتست ازخرما گندم بریان ویاخرما وشاهدانه ویاخرما وکنجد که بشکل کره‌هائی درمی آوردند) .

قوای اسکندر پس ازتحمل سختی‌ها ودادن تلفات زیاد عاقبت به پورا رسیدند (پورا که ایرانیان بآن پهره pahreh یافهرج Fahredg گویند در زمان پادشاهی رضاشاه کبیر ایرانشهر نامیده شد) وقتی قوای اسکندر بجلگه پورا رسیدند اسبها که مدتی گرسنه مانده بودند بخوردن برگ درختچه‌های کهور پرداختند وچون شیره این برگها سمی است تلف شدند و

اسکندر ازسوانه نظام خود محروم گردید.

اسکندر و همراهانش برای تجدید قوا مدتی توقف کردند . کراتروس فرمانده قوای خشکی که ازراه سیستان برگشته بود ونئارکوس فرمانده قوای بحری در شهرپهره یا حدود جازموریان بحضور اسکندر رسیدند وهریك شرح مأموریت خود را به استحضار رسانیدند . نئارکوس دوباره بطرف ناوگان رفت وسفاین راباهوازرسانید واسکندر باتدارکات کافی واوضاع مساعدسپاه خویش راازطریق سیرجان بپاسارگاد رسانید.

پس ازتجاوزاعراب وآمدن مسلمین بهایران بلوچها ازکرمان بداخل بلوچستان مهاجرت کردند. حجاج بن یوسف ثقفی در زمان خلافت امویان یکی از سرداران خودرا مأمور فتح بلوچستان کرد و مأمور پس از رسیدن به منطقه بلوچستان نامه‌ای به این شرح برای حجاج فرستاد :

«تومرا مأمورجائی کرده‌ای که آب آنجا کم است خرمایش خورده شده، دزدان آنجا شجاع‌مردانند اگر لشکر اندك فرستاده شود ازبین می‌روند واگرزیاد باشند گرفتار گرسنگی خواهندشد». بعد از او منان بن سلامه مأمور فتح بلوچستان می‌شود او نیز چنین اظهار عقیده میکند :

«توراه مکران رابمن نشان میدهی وامرمیکنی بآنجا بروم میان فرمان‌دادن بااجرای حکم فرمان تفاوت بسیار است من هیچوقت باین سرزمین داخل نمی‌شوم زیراشنیدن اسم آنجا مرا بلرزه میآورد» .

بسال ۸۹ هجری محمدبن قاسم برادرزاده حجاج بن یوسف مأمورفتح سندوبلوچستان گردید بلوچها بتدریج قوای اورا ضعیف کردند ووی نتوانست مدت‌داری به‌اقامت خودادامه دهدوناچار بمراجعت شد .

لسترنج درکتاب سرزمین‌های خلافت شرقی خودبلوچ‌ها راچنین توصیف ومعرفی می‌کند: درآنزمان دستجات مختلفی ازقوم (بلوچ) درجبال قفص نزدیك مرزهای کرمان جا داشتند و آنهامردمی بدسیرت، بیرحم و سنگدل باچهره‌های هول‌انگیز و شجاعت و چالاکی، بهرکس دست می‌یافتند، بهمانقسم که سرماررا میکوبندسراورا باسنگ میکوبیدند، باینگونه که سراو رابرتخته سنگی گذاشته باسنگی دیگر برآن میکوبیدند تاجان دهددر جواب یکی که سبب اینگونه کشتن‌را پرسیده پاسخ داده‌اند میخواهیم شمشیر مابیجهت کند نشود، بنابراین عربها حق‌داشته‌اند ازفتح بلوچستان شانه‌خالی کنند. بسال ۲۳۸ هجری یعقوب لیث برسیستان وبعد برکرمان وبلوچستان مستولی گردید واعقاب صفاریان تامدتها برقسمتی ازبلوچستان حکومت می‌کردند. ودرقریه جالق قبرهائی منسوب بملوك کیانی وجوددارد که اهل‌محل آنقبرها را متعلق بپادشاهان صفاری میدانند در سال ۳۰۴ هجری آل بویه بلوچستان رامتصرف شدندو

عده‌ای از لشکریان ابوالفوارس بن بهاءالدوله هنگام جنگ با برادرش سلطان‌الدوله از مردان بلوچ بودند.

درزمان سلطنت غزنویان بلوچهای طبس و حبیص (شهداد کنونی) کرمان به‌راهزنی و سرقت پرداختند ونظر باینکه مسکن ومأوای آنان کوههای صعب‌العبور بود حکام محل از عهده تعقیب ودستگیری بر نمی‌آمدند.

حکایت می‌کنند که درزمان سلطان محمود روزی پیرزنی شکایت به سلطان برد که بلوچها را سرکوب کند. محمود پس ازپرسیدن مأوای آنان گوید: آن محل از ما بسیار دور است، ماچگونه ازعهده محافظت سرزمین بدین دوری برآئیم؟ گفت‌ای سلطان چندان ملک بگیر که‌از عهده‌توانی برآمد.

سلطان محمود خواهرزاده خود امیراسمعیل رامأمور کرمان کرد قافله‌هائیکه از ترس بلوچها درشهر متوقف بودند عازم شدند که در پناه لشکر امیراسمعیل از جاده‌های خطرناك بگذرند. روزیکه‌امیراسمعیل برای‌وداع بحضور سلطان رسید سلطان‌بااو خلوت کرد وگفت مقصود ازفرستادن تو بمکران آنست که بلوچها راازمیان برداری و چون جنگ با آنان نتیجه نخواهد داشت‌لذا بایدآنان رابا تدبیر نابودکنی سلطان چندشیشه زهر بدست اسمعیل دادو گفت‌چون باصفهان رسی‌باید سیب‌بسیار تهیه‌کنی که بیست‌قطار شترسیب حمل کنندوچون به (دیرکجین) که منزل خطرناك ومحل‌حمله اشرار است نزدیك شوی باخاصان و نوکران محرم خود سوزن‌ها را به زهر آلوده در سیب‌ها فروبری و همه سیب‌ها رازهرآلود سازی موقعیکه بلوچهاها حمله‌کنند باید توو مأمورانت‌ازقافله دورشوید وساعتی‌بعدبرگردید که‌همه را کشته خواهید یافت وباین تدبیر امیراسماعیل بلوچان راهلاك ساخت.

دردوره سلطنت سلجوقیان ملك‌قاورد باکیاست وحسن تدبیر بلوچها رامطیع ساخت.

بسال ۶۲۸ که جلال‌الدین‌خوارزمشاه ازهندوستان وارد بلوچستان‌شدو برای مبارزه بامغولها بجمع‌آوری وتهیه سپاه پرداخت توجه چنگیز رابخود معطوف داشت. چنگیز جغتای‌مغول رامأمور فتح هرات‌و جلوگیری سلطان جلال‌الدین کرد، این‌سردارمغول سلطان جلال‌الدین راشکست‌داد وبلوچستان راغارت کرد. امیرتیمور گورگانی بسال ۸۰۰ هجری‌امیرخلف‌بانو راشکست دادوسیستان رامتصرف گردید دراثنای جنگ سیستان تیری‌بپای امیرتیمور اصابت کردوپای امیرلنگ‌شد وبعدازآن به تیمورلنگ‌معروف‌شدپس‌ازفتح‌سیستان متوجه بلوچستان شدوچون بلوچها مقاومت کردند بلوچستان رابباد غارت‌داد.

هنگام‌سلطنت شاه‌عباس، شمس‌الدین نامی‌علم طغیان برافراشته‌مدعی حکومت بلوچستان گردید. شاه‌عباس گنجعلیخان والی‌کرمان رامأمور قلع‌وقمع اوکرد.

گنجعلیخان دربمپور باسپاه شمس‌الدین روبروشد وسپاه‌شمس‌الدین راشکست داد واورا اسیر

کرد (درکوهك Kohak واقع درمشرق بلوچستان ومحاور مرر پاکستان قبری است که روی‌سنگ این‌قبر این‌بیت نقش‌شده :

ساقی ازاین باده‌که داری بجام — فیص‌رسان توبسوی حاص وعام

اهل‌محل‌قبرمذکوررا گورشمس‌الدین‌میدانندوکراماتی‌هم‌برای‌صاحب قبرقائل‌هستند).

بسال ۱۱۴۳ ه که نادرشاه افشار درمحل مورچه خورت افغانهاراشکست داد، اشرف افغان فرارکرد ومیخواست از راه سیستان خودرا بقندهار برساند ولی بلوچها راه‌را براو بسته‌و تمام همراهانش رابقتل رسانیدند.

بپاس اینحدمت نادرشاه ولایت‌کاح یاکیج‌راضمیمه بلوچستان ساخت وطبق قراردادبین نادر ومحمد شاه‌گورکانی حتی قسمت جنوب‌غربی سندهم جرو حکومت بلوچستان وزیرنظر نادردر آمد.در فاصله پس قتل نادرشاه تا پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار حکومت مرکزی ایران تسلط و نفوذی بربلوچستان نداشت و سردارهاو خانهای بلوچ هر یك قسمتی از بلوچستان رامتصرف شده‌و به‌بسط قدرت‌خویش پرداحته‌دم ازاستقلال می‌زدند. درزمان میرزا تقی خان امیرکبیر بهمت این سیاستمدار تمام خانهای بلوچستان مطیع و منقاد حکومت مرکزی شدند.

ازنیمه قرن هجدهم چون تسلط امپراتوری انگلیس بر هندوستان مسلم‌گردید دولت انگلیس بخاطر حفظ این‌مستعمره زرخیر تصمیم‌گرفت راههائی راکه‌امکان حمله به‌هندوستان رادارد‌تحت‌نفوذخوددرآورد‌و بادسیسه‌بازیهای‌دولت‌انگلیس‌و دخالت درامور داخلی‌بلوچستان قسمتی ازبلوچستان‌از ایران‌جداشدوخط‌مرزی‌در سال ۱۸۷۱م‌بوسیله هیأت‌ایران‌وانگلیس‌که ریاست آن را ژنرال‌گولد اسمیت بعهده داشت‌تعیین‌گردید. در زمان رضاشاه‌کبیر آخرین اختلاف‌مرزی‌بین‌ایران‌وپاکستان درسال ۱۳۳۶ حل وفصل‌شدومرزهای‌کنونی تثبیت‌گردید.

در پایان این قسمت اشاره‌ای هم‌به‌مندرجات شاهنامه فردوسی ضمن‌بیان حوادث‌زمان کیخسرودرباره‌قوم‌بلوچ‌می‌کنیم:

سپاهی زگردان‌کوچ و بلوچ — سگالنده جنگ مانند قوچ

که‌کس درجهان پشت ایشان ندید — برهنه یك‌انگشت ایشان ندید

درفشی بسر آورده پیکر پلنگ — همی‌از درفشش ببارید جنگ

ونیز طی‌بیان حوادث پادشاهی اردشیر شاهنشاه ساسانی چنین‌گفته است:

بکار بلوچ ارجمند اردشیر — بکوشند با کار داران پیر

نبد سودمندی با فسون و رنگ — نه‌ازبندو رنج‌و نه پیکاروجنگ

اگر چندبد این سخن ناگزیر — بپوشید برخویشتن اردشیر

همچنین درزمان پادشاهی انوشیروان تعرض بلوچها باقوام‌مجاور وتولید هرج‌ومرج

انوشیروان را به آن داشت که بلوچها را گوشمالی دهدواز تصرف وتجاوز ایشان جلوگیری کند که فردوسی آنرا نیز بنظم درآورده است.

بعضی تاریخ نویسان پس از توصیف اسلحه آنان و بیان اغراق آمیز ناخنهای دست بلوچها که کار اره را انجام میداده و شاخهای درخت را با ناخن می‌بریده‌اند می‌نویسند که راهزنان بلوچ خودشانرا درغارت اموال دیگران ذیحق می‌دانندو می‌گویند که خدادرحق ما ظلم کرده وروزیکه زمین را بین ملل عالم تقسیم می‌کردند بدترین نقاط دنیارا بما دادند ولذا غارت اموال کسانیکه در جاهـای خوب و پر نعمت جهان زندگـی می‌کنند بر ما واجب و حلال است .»

اگر به بلوچستان سفر کنیم وبمیان آنهادرویم بی‌شك قبول خواهیم کرد که بلوچ انسانی است آزاد، مهمانواز ، آزادمنش، راستگوی، ناموس پرست، دلیروجنگجو که اینها از صفات بارز تمام طوایف چادرنشین ایرانی است . و اگر بلوچ را با چنین خصوصیاتی پذیرفتیم حرفهای لستر یح نویسنده تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی رامسخره میپنداریم ومی‌پذیریم که برای شناخت بلـوچ و آداب و رسومش باید از قید کتابها رها گردید و در میان آنها گم شد، تا واقعیتش را بهتر شناخت. بلوچها بسایر مردم ایران کمتر اعتماد دارند و آنانرا بیاد زمان قاجاریه وستمهای بیحدآنان هنوزهم (قجر) می‌خوانند که ازنظر روستانشینان هنوزهم بمعنی بیگانه‌ای مسلح است زیرا همیشه آنانرا جزو قوای انتظامی کشور بحساب می‌آوردند.

تشریح این امر نیاز به بحثی طولانی داردو گذری به تاریخ. دولت قاجاریه با بیرحمی هرچه تمامتر ازآنها مالیات میگرفت ودرازای آن هیچگونه اقدامی درزمینه‌ی خدمات عمومی واجتماعی از قبیل فرهنگ، بهداشت، جاده سازی و غیره نمی‌نموده است ودر برابر تمرد و خروش گهگاه این قوم خسته که گوش بزنگ ومترصد ضعف دولت مرکزی ونپرداختن مالیات بوده‌اند بهنگام انتقامجوئی از هیچ جنایتی فروگذاری نکرده است، و از این رهگذر دهها داستان وخاطره دراذهان مردم این منطقه بجاگذاشته است، وازآنروکه درزندگی روستائی وایلاتی حوادث نادراست، یادهراتفاقی سالها زنده می‌ماند وبامرورزمان هرواقعه‌ای بافسانه‌ای تبدیل می‌شود به ضرب المثلی بلوچی که خود باندازه کافی گویااست اشاره کرده و سخن را کوتاه می‌کنیم. هرزمانی بلوچی میخواهد بکنایه بیان دارد، که فلانی ستم بسیاری در حقش روا داشته می‌گوید :

(بمن چنان ظلمی کپته (کرده) که قاجار نکپته (نکرده) (ناتمام)

حسن صهبا،یغمائی

خاطره‌ای از مرحوم محمدعلی بامداد نویسنده کتاب (الهامات خواجه یاحافظ شناسی)

از کف بدر نمیرود آن عمر کادمی مصروف حشر مردم صاحب نظر کند

دربین عناوین متعدد اجتماعی وادبی وفرهنگی از قبیل :قاضی عالی مقام دادگستری نماینده مردم‌فارس درمجلس شورای‌ملی- مدیرروزنامه بامدادروشن-مدیر کل اوقاف-بازرس دولت در بانك ملی- مدیر کل معارف‌فارس - نویسنده کتابهای (ادب‌چیست) و(حکمت‌عملی واخلاق) که مرحوم محمدعلی‌بامداد بشایستگی کامل حائز میباشد نمیدانم چرا همواره من میل دارم اورا بعنوان نویسنده کتاب (الهامات خواجه یاحافظ‌شناسی) توصیف‌و تعریف‌نمایم شایدبدین جهت که شخصیت‌بامداددر این‌اثر بهتر تجلی داردیا بدان سبب که موضوع کتاب‌اجلی ازدیگر موضوعات عناوین مختلف‌اواست. بهرحال آنهائی که کتاب مربوررا خوانده‌اندتوجه دارند که چه‌میگویم واز که میگویم .

بخاطردارم که اواخر تابستان سال۱۳۲۸ خورشیدی بودازشیراز بمرخصی چندروزه بطهران آمده ودورجمعه‌ای درمنزل مرحوم بامداد بودم‌چندروزی بودکه برای اولین بار کتاب الهامات‌خواجه‌یا حافظ شناسی ازچاپ درآمده و توزیع شده‌بود و جراید و مجلات مقالاتی بعنوان تقریظ نوشته بودندو موضوع صحبت آن جلسه هم‌که چندنفر از ارادتمندان مرحوم‌بامداد حضورداشتند همان کتاب بود. مرحوم میرزااحمدخان اشتری که خوداز فضلای زمان‌بود واردشد ومعلوم‌بودکه نسخه‌ای ازکتاب قبلاباو رسیده‌وخوانده است بمرحوم بامداد گفت تنها ایرادی که‌به‌کتاب شماوارد است این‌است‌که میبایست نام آنرا (بامداد شناسی) می‌گذاشتید نه‌حافظ‌شناسی زیرامن‌پس‌از خواندن این‌کتاب دریافتم‌که‌باآنکه پنجاه‌سال‌پیشتر است‌که باهم دوست و آشنا هستیم متأسفانه آنطوریکه واقعاً بوده‌اید شما را نشناخته بودم. و خودرا مغبون میدانم.مرحوم‌اشتری حرف‌درستی می‌گفت زیرا مندرجات‌کتاب درعین حال که‌معرف روحیه و طرز سلوك و طریقه حافظ است بیش ازآن‌معرف طرز فکر و روحیه و خلقیات نویسنده آنست . استاد ارجمند امیری فیروزکوهی برکتاب (حکمت‌عملی‌واخلاق) مرحوم بامداد که پس‌از فوتش‌چاپ شده‌مقدمهٔ نسبةً مشروحی نوشته‌اند‌که حاوی شرح احوال وخصوصیات اخلاقی‌وفضائل مرحوم‌بامداد است‌وحق مطلب راادا کرده‌اند - نگارنده درسال ۱۳۱۷ خورشیدی که مرحوم‌بامداد بریاست‌اداره‌نظارت وزارت‌دادگستری منصوب‌شدافتخار همکاری‌باآنمرحوم راپیدا کرده‌وشش‌ماه تمام‌درمسافرت بتمام‌نقاط‌خوزستان آنروزکه به‌منظور بازرسی دوایرقضائی و ثبت اسناد انجام‌گرفت ازلذت مصاحبت شبانه روزی ایشان بهره‌مند

بوده‌ام وروی همان سابقه در بقیه مدت حیات ایشان در جلسات هفتگی منزل ایشان که روزهای جمعه معمولا می‌نشستند هر زمان که تهران بودم حاضر میشدم- خلاصه درآنروز مرحوم بامداد یك جلد از کتاب الهامات خواجه یاحافظ شناسی را بخط خود برای کتابخانه حافظ پشت نویسی فرموده و به‌بنده مرحمت کردند که درمراجعت بشیراز آنرا بدفتر کتابخانه حافظ تسلیم ورسید آنرا برایشان بفرستم ویك جلدهم برای مرحوم مزینی مدیر کل وقت فرهنگ فارس مرحمت کردند که برسانم- بنده کتابهارا بشیراز بردم وبا مراجعه بمرحوم مزینی معلوم شد اصلاحافظ کتابخانه‌ای نداردلذا نسخه‌مربوط به‌کتابخانه را هم مرحوم مزینی ازبنده گرفته ورسیدبنام کتابخانه حافظ دادند وقرار شد آنرا محفوظ دراداره فرهنگ نگاهدارند تاوقتی که محل معینی برای کتابخانه حافظدر نظر گرفته‌شود- بنده‌رسید کتاب را برای مرحوم‌بامداد فرستادم. سالها گذشت مرحوم بامداد برحمت ایزدی پیوستند مزینی‌هم درگذشت پارسال در یکی از مجلات مقاله‌ای دیدم بامضای آقای بهروزی مدیر کتابخانه حافظ که از علاقه مندان بحافظ خواسته بودند که اگر تألیفی، تصنیفی درباره حافظ دارند یك نسخه آنرا بکتابخانه حافظ بفرستند بنده موقع رامغتنم شمرده‌نامه‌ای‌به آقای بهروزی نوشتم واز ایشان خواستم که کتاب اهدائی مرحوم بامداد رامخصوصا ازآن جهت که بخط‌خود آنمرحوم پشت‌نویسی شده‌ازاداره فرهنگ‌بگیرند- دیگرخبر نداشتم که آقای بهروزی دسترسی بآن نسخه یافته‌اند یانه چون کسی که واسطه ارسال نامه‌بود بکلی بنده را بی‌خبر گذاشت تاچندی پیش که برای انتخابات کانون وکلابشیراز رفته‌بودم ضمناً توفیق زیارت مرقدحافظ نصیب‌شدوساعتی دردفتر کتابخانه حضور آقای بهروزی رسیدم معلوم‌شد نامه من بایشان رسیده و جستجو کرده‌اندوخوشبختانه کتابخانه نسخه اهدائی مرحوم‌بامداد را بدست آورده‌اند و چون اتفاقاً همان برگی‌راکه پشت‌نویسی بخط‌مرحوم بامدادشده‌بود چندکلمه آنرا موریانه خورده بود داده‌اند صحافی و تعمیر کرده‌اند که‌بخوبی‌خط‌مؤلف‌ومراتب‌اهدای کتاب‌به‌کتابخانه‌حافظ باامضای مرحوم‌بامداد خوانده میشود. بسیار موجب خوشوقتی بنده شد واقعاً زحماتی که آقای‌بهروزی درجمع‌آوری کتب و رسالات مربوط بحافظو هم چنین گرد آوری تمام چاپهای گوناگون دیوان حافظ کشیده‌اندقابل‌تقدیر استو به عقیده بنده در حال حاضر بهترین و معتبرترین منبع‌را برای تحقیق درباره حافظ فراهم ساخته‌اند فقط گله جناب آقای‌بهروزی این بودکه باوجود چنین مرکزی که برای تحقیق در باره حافظ تدارك شده مدیران بعضی از مجلات ادبی‌که مجلاتشان گاهگاه‌حاوی‌مطالب ومقالاتی درباره حافظمیباشد ازاهدای یك‌نسخه‌آن‌بکتابخانه حافظ امساك می‌ورزند وکتابخانه حافظ غالباً بی‌اطلاع ازآنها می‌ماند و مخصوصاً از بنده خواستند که ازجناب‌آقای‌دکتر وحیدنیا مدیرمجلهٔوحید خواهش کنم که هرشماره راکه‌حاوی مطلبی درباره‌حافظ باشد مستقیماً به نشانی‌شیراز کتابخانه حافظ ارسال فرمایندویقین دارم

بقیه درصفه ۲۴۶

دکتر سیدمرتضی مشیر
وکیل پایه یك دادگستری ونمایندهٔ مجلس

چگونگی اعدام پیرلاوال

بعد ازاینکه بارادوك وکیل پیرلاوال در روز ۱۴ اکتبر ۱۹۴۵ از نزد موکل خود برمیگردد درساعت ۲ بعدازظهر بطوری تلفنی اطلاع میدهندکه برای اجرای مراسم حکم اعدام درساعت ۸ صبح فردا درجلو کاخ دادگستری حاضرباشدکه اتومبیلی درانتظار اوست.

بارادوك نقل مینمایدکه آقـای Naud وکیل دیگر لاوال اطلاع میدهد که بایـد بلافاصله بملاقات خانواده لاوال بروند.

در این ملاقات نامبردگان مورد استقبال مادام شامبرن (دخترلاوال) قرار میگیرند وبجمع ملحق میشوند

سرانجام براثر سکوت وکلای مدافع همگی ازنتیجه امر مستحضر میگردند و سپس بارادوك ونو برای تجدید دیدار لاوال بسوی زندان وی میروند و خانم شامبرن نیز جهت ملاقات مجدد مادموازل Miribelle سکرتر ژنرال دوگل تـا نیمه راه آنانرا همراهی مینماید.

رئیس زندان درمحوطه محبس در انتظار وکلا است ومخصوصاً بآنها تأکید میکندکه ابداً چیزی بموکل خود نگویند زیرا لاوال کاملا دروضع آرامـی بسر میبرد و اگر به وی اطلاع بدهندکه حکم اعدام فردا اجرا خواهد شد این موضوع وحشتناك خواهدبود!

در این بازدید لاوال ازوکلای خود سئوال میکند که آیا آقای Patin مدیرکل عفو وبخشودگی که برای ملاقات وتبادل نظر باوزیر دادگستری به Rennes عزیمت نموده مراجعت کرده است یاخیر. بلافاصله آنها جواب میدهندکه هیچگونه اطلاعی ندارند.

بارادوك توضیح میدهدلاوال عمیقاً مرا نگریست واظهار داشت:

« روحیهٔشما بسیارضعیف ودرمانده است»

« Vous avez l'air rudement abattu ! »

و من بلافاصله جواب می‌دهم نه ، اما از این‌جهت مضطرب وناراحتم که ابداً خبری ندارم .

بدین‌ترتیب لاوال ازکنه ماجری مستحضرمی‌شودو تصمیم میگیردکه نامه تند و خشنی بژنرال‌دوگل وعده‌ای ازرجال‌سیاسی که‌آنهارا ازچنگ‌آلمانها و قوای چریکی نجات داده بنویسدولی پس ازدیکته‌نام موصوف‌بوسیله‌آقای Jeffré که بتازگی بجمع‌آنها پیوسته نامه را نیمه‌تمام می‌گذارد وتکمیل‌آنرا بفرداموکول می‌سازد.

لاوال بعداً خطاب‌بوکلای خود اظهارمیدارد

آیا فردا همگی‌شمارا ملاقات خواهم‌کرد؟ وپس‌ازشنیدن‌جواب مثبت با رضایت خاطر سه‌نفر وکیل‌خود دست میدهد و بامید ملاقات فردا ازآنها خداحافظی می‌کند.

لاوال درآخرین‌شب حیات نامه‌ای بمضمون‌زیر بدخترخود مینویسد:

« من برودی ازدنیا درمیگذرم و بخاکی ملحق می‌شوم‌که همه مارا جذب مینماید »

« اما روحم زنده مانده وهرگز ترا ترك نخواهدکرد. »

« من لاینقطع باتو ومادرت همراه خواهم بود برای‌اینکه شجاعت‌خودرا از دست »

« ندهید ازتو خواهش می‌نمایم‌که‌بفکر انتقام‌گرفتن‌نباشی وچون‌ازجهت‌من شرمنده‌نیستی »

« قادر خواهی بودکه ازیادگارهایم دفاع نمائی. »

« Ne songe pas à me venger je te le demande, mais»
« Comme tu n'as pas à rougir de moi tu pourras défen-»
« dre ma mémoire »

« بآرامی وبدون احساس‌ناراحتی باینکار اقدام‌کن و بیقین بدان‌که درمعاد واقعی »

« le juste retur des choses دردلهای مردم شجاع جا خواهی‌داشت ودوباره »

« ترا بازخواهم یافت.»

« دربرابر بدبختی و مصیبت محکم و پابرجا بایستید چه اکنون همه ملت‌فرانسه »

« میدانند خواسته‌اند از حرف‌زدن من ومدافعاتم جلوگیرنمایند. »

« مسلماً کمی‌بعد ملت فرانسه ازآنها حساب و توضیحات خواهد خواست درحالی »

«که آنان بتوضیحاتم گوش ندادند وچقدرخوشحالم‌که حداقل فداکاری من مجال کسانیکه »

« غیرعادلانه موردضربه وهجوم دشمنان واقع‌شده‌ویا به‌جرم‌خدمت بمملکت بروزگاربدبختی»

« درممرض چنین تهدیداتی قرار داشته‌اند مفید وسودمند واقع گشته‌است .»
« من درخواست کرده بودم که روزنامه رسمی مـوارد اتهام وپاسخهایم را منعکس »
« سازد ولی متأسفانه آنرا نپذیرفته ولازم ندانسته‌اند که ملت فرانسه از تاریخ کشور خود »
« باخبر شود. »

یادداشت و توضیح

درشمارهٔ هفتم سال ۱۳۵۴ مجلهٔ جلیل یغما، آقای دکتر منوچهر امیری ذیل مقالتی درشناسائی **ادمند گاس** ومنظومهٔ او اظهار داشته بودند که بجهت دسترس نداشتن به نسخهٔ منظومه **«فردوسی در تبعید»** از مشخصات چاپ آن بی‌اطلاعند .

چون نسخهٔ **ادمند گاس** که به قطع رحلی باکاغذ ابریشمی بسال ۱۸۸۲ میلادی در مقدمهٔ ترجمه انگلیسی شاهنامه بوسیله **هلن زیمرن** در انگلستان چاپ شـده است کمیابست مشخصات آن از روی نسخه موجود درکتابخانهٔ معتبر مدرسهٔ السنه‌شرقیه دانشگاه لندن ضبط ونقل شد وشاید اهل‌کتاب وکتابت راخالی از فایدتی نباشد:

Helen Z immern, Theeqic of Kings, Stories retold from Firdousi, wit ha prefatory poem by Edmund W. Gosse, London, 1882.

سیدحسن امین ـ لندن ـ مارس ۱۹۷۶

بقیه از صفحهٔ ۲۴۳

مضایقه نخواهند فرمود باری آنروز درمنزل مرحوم بامداد که چندنفری ازارادتمندان ایشان حضور داشتند یك نفر پرسید که این کتاب رااز کجا می‌توان خرید. مرحوم بامداد فرمودند در خیابان لاله‌زار کوچه‌ای هست بنام (رفاهی) درسر آن کوچه یك مغازه جوراب فروشی هست بنام (صبا) ـ هرکس این کتاب رامی‌خواهد فقطمی‌تواند بآنجامراجعه کند وباتأدیه چهل ریال یك جلدآنرا دریافت دارد .

نگارنده باتعجب پرسیدم که جوراب فروشی صبا چه مناسبتی باکتابفروشی دارد وچگونه مردم مستحضر شوند که چنین کتابی رادر جـوراب فروشی می‌فروشند ـ و باید ازآنجا بدست آورد ؟

مرحوم بامداد فرمودند این کتاب بدرد همه کس نمی‌خورد کسی که شایستگی درك این قبیل مطالب راداشته باشد مطلوب خودرا بالاخره بدست خواهد آوردوبرای بقیه هم که ضرورتی ندارد. بعلاوه این جوراب فروش مرددرستی است سالها است بامن آشناست ازامانت وصداقت او خوشم آمده خواستم ازحق‌العمل فروش کتاب چیزی هم عاید او بشود ـ گفتم پس بفرمائید روی یك کاغذ بخط درشت بنویسید (محل فروش کتاب حافظشناسی) وبدر مغازه بچسباند جواباً فرمودند مخصوصاً اورا ازاین کار منع کرده‌ام .

خاطرات سردار ظفر

۱۵

در این سال زمستان سرمای سحتی شد ناصر الملك رفت فرنگستان پارلمان هم‌بسته شد قرسودابی کاشانی تا یرد را ار ترس اینکه دزدی‌و اعتشاش نکنند بماشاءالله‌خان کاشی دادند از کاشان رفته یرد حکومت یزد را اشغال کرد در آن هنگام دولت تصویب کـرد حکومت یزد را ببحتیاری بدهند سردار فاتح و علی مراد حان سالار بهادر پسرم حکومت یرد را دادند محمد جواد خان هم عزیرالله خان احمدی گماشته خودرا همراه آنها کـرد آمدند، اصفهان من‌کمال همراهی از آنهاکردم و با وجود آنکه املاکم را برده بودند در آن حصوص بسالار بهادر سخنی نگفتم چون از سایر برادرهای مادریش سالم تربود. باری ار اصفهان رفتند یزد وماشاءالله خان‌کاشی راکه آنوقت از صعف دولت خود را سردارجنگ می‌نامید از یزد بیرون‌کردند رفت‌کاشان .

سردار اشجع وقتی‌که طهران رفت پیوسته بحیال اشغال حکومت اصفهان بود من هم از دست مرنادد بستوه آمده بودم آخر الامرکار بدانجاکشیدکه با اینکه مرنادد بلژیکی رئیس مالیه بود و دخالت در مالیه حق دیگری نبود من خودم مالیات را گرفته بادادات دولتی می‌دادم و دخالت من در مالیه از راه اضطرارو اجبار بود برای اینکه حقوق سوار عقب می‌افتاد و نمیرسانید .

مستوفی الممالك پس از یکماه‌که در بیرون شهر بشکار رفته‌بود مراجعت‌کرد پس‌از چند روز از راه‌کاشان بطهران رفت مخارج او را با پنجاه نفر همراهان او متحمل شدم چون در آن سال همه چیز نسبتاً گران‌بود خاصه‌کاه وجو مخارج ایشان زیاد شد درحدود ده هزار تومان بلکه زیادتر شد و چون بهترین دوست صمیمی و مهم ترین اشخاص بزرگ ایران است هرچه در راه او خرج شود هنوزکم است امیر مفخم هم آمد اصفهان چند شب مهمان من بود و رفت‌کرمان .

در اینموقع مبتلا بودم بکمر درد بطوری‌که نمیتوانستم سواراسب شوم خیال مسافرت فرنگستان و دیدن امیر حسین‌که در لندن مشغول تحصیل بود داشتم هنوز هشت ماه ازمدت حکومت من‌در اصفهان نگذشته بودکه خوانین فریادشان بلند شدکه اصفهان‌را تخلیه‌کنید

که سردار اشجع و امیر جنگ حاکم شده می‌آیند سردار اشجع تلگرافی توسط مفخم‌الملک بآقا نجفی که اول متنفذ و ملای اصفهان بود کرد که سردار ظفر معزول است نگذارید اصفهان بماند فلان ملك را هم که میخواهد بخرد نگذارید بخرد دولت هم باصرار سردار اشجع تلگرافی بآقا نجفی کرده بود که سردار ظفر معزول است و عدل السلطنه نایب الحکومه است روز دیگر آقا نجفی تلگراف را برداشته آورد نزد من و گفت تقی بی تقصیر است آنچه بفرمائید حاضرم اگر میل دارید اهالی اصفهان‌را حاضر می‌کنم تلگراف کنند بحکومت باقی باشید من اگر چه مایل بحکومت اصفهان نبودم ولی تاالقتدار خود را نشان داده باشم فرستادم نایب الحکومه را آوردند حبس کردم و بدولت تلگراف کردم که نایب السلطنه در ایران نیست رفته است بفرنگ و مجلس شورا و کابینه وزرا هم منحل است این هیئت دولت بر خلاف قانون انتخاب شده‌اند من آنها را رسمیت نمیدهم پس ازدو ماه سردار اسعد تلگراف کرد که خواهش میکنم بقرار دادمنعقده میان خوانین رفتار کنید اطاعت کرده تلگراف کردم امیر جنگ بیاید تا من حکومت‌را تفویض اوکنم در ماه محرم ۱۳۳۱ ه ق استعفا داده از عمارت دولتی رفتم بخانهٔ که از جمشید اکبر خریده بودم امیر جنگ آمد اصفهان ادارات را تحویل او داده شش هزار تومان دخل در بانگ شاهنشاهی بود برات لندن گرفتم و روانه طهران شدم هرج و مرج بود انگلیسها ادارهٔ ژاندارمری را تشکیل داده بودند که مترسکی باشند از برای قزاقهای روسی تازه دولت میخواست بمیل و فشار انگلیسها قشون جدیدی تشکیل بدهد که از دست بختیاری ها خلاص شود که بختیاری باری و مجاهد باری تمام شود .

من ازطهران رفتم فرنگستان خبرجنگ بختیاری وژاندارمری بمن‌رسید در آن جنگ چند نفر ژاندارمری کشته‌شد روسها از این‌جنگ خشنود شدند برای اینکه بختیاری‌ها فاتح‌شدند انگلیسها قرار دادند که بختیاری‌ها ازطهران بروند بیش‌از سیصدنفر درطهران نمانند تفنگ آنها دردست خوانین باشد باعث این فتنه‌هم قوام‌السلطنه بود که درکابینه علاءالسلطنه بر پا شد البته قوام‌السلطنه توهینی‌که امیر مفخم باو کرده بودار خاطرش محو نشده ودر صدد تلافی بود .

شرح این مسافرتم که هشتماه طول کشید درکتابی علیحده نوشته‌ام ازبرلن رفتم‌پاریس مدتی پاریس بودم رفتم لندن امیرحسین را باخود بپاریس آوردم از آنجا سویس رفتم‌کمر دردی که داشتم آنجااطبا علتش را ندانستند چون بایران آمدم پس‌از یکسال بالطبیعه خوب شد امیرحسین وعلی محمد پسرهایم را بامحمدقلی خان و خان بابا خان گذاشتم لندن و با آقای مستوفی الممالك که آمده بودنایب السلطنه رابیرد ایران رفتیم اطریش بنایب‌السلطنه ملحق‌شده ازراه روسیه بباکو آمده کشتی نشسته به‌انزلی‌که امروز بندر پهلوی نامیده‌میشود

وارد شدیم همراهان من یکی شریف همایون منشی خودم بود ویکی دیگر صادق خان پسر وکیل السلطنه که مترجم من بود از بندرپهلوی آمدیم طهران مخارج این سفر با تفنگ و فشنگ و اسبابی که خریدم شصت‌هزار تومان شدوقتی که وارد طهران شدم اسماً هزارسوار بودند ولی رسماً ششصد سوار بیش نبودنـد آنچه سردار اسعد بیختیاری‌ها یعنی بخوانین و خوانین زادگان نصیحت میکرد که شما درباز گرفتن حقوق ملت وایجاد مشروطیت پیش‌قدم بوده‌اید کاری نکنید که این نام نیك بننگ آلوده شودو عامه مردم ازشما برنجند وخدمات شمارا فراموش کنند کسی ازما گوش بپندش نداد وکردیم آنچه راکه نبایستی بکنیم وامروز بسزای خود رسیدیم جوانان خردسال که پندپیران سالخورده رانشنوند همانا چون بپیری رسند دانش آنها کم از جوانان باشد برای اینکه سخن بزرگان را بخردی آویزه گوش نکردند چه خوب میگویدشاعر:

بسالخوردی از آنم چوخورد سال‌شمارند   که‌در جوانی خودپند پیر را نشنیدم

انگلیسها اداره ژاندارمری رابرپاکردند درسال ۱۳۳۲ ه ق مطابق با ۱۹۱۴ مسیحی جنگ عالم سوز که جنگ بین‌المللی نامیدند برپاشد انگلیسها بابودن اداره ژاندارمری باز چشم از بختیاری‌ها نپوشیدند و بختیاری‌ها هم بااینکه می‌دیدند که بیشتر از مردم ایران با آنها بدشده‌اندبازبایکدیگر مخالفت میکردندو درصدد خرابی کار یکدیگر بودندو بیکدیگر حسد می‌ورزیدند .

حکومت بختیاری وکهکیلویه مستقلا متعلق بسردار جنگ و مرتضی قلی خان بـود وقتی که من وارد طهران شدم سردار اسعد از حلیهٔ بینائی عاری شده بود روشنی دیده‌اش رفته وتاریکی جانشین آن شده بود سکتهٔ هم باو عارض شده قوت بدن بضعف بدل شده‌بود و ماهمگی از این‌ضعف و نابینائی او مهموم و مغموم بودیم برای اینکه او اولاد ایلخانی و حاج ایلخانی را بجای پدری مهربان هیچکدام را برآن دیگر برتری نمیداد .

بنابقراردادی که داشتم دوماه ازحکومت سردار اشجع و امیرجنگ گذشته بـود و وبایستی من بروم اصفهان و انگلیسها راضی بحکومت من در اصفهان نبودنـد کابینهٔ حسام السلطنه منحل شده‌بود وحکومت اصفهان‌را میخواست سردار محتشم هم نامزد ایالت کرمان شده بود یزد راهم برای من گذارده بودند مـن هم بحکومت حسام السلطنه در اصفهان و حکومت سردار محتشم درکرمان راضی نبودم حکومت یـزد راهم قبول نکردم درصورتیکه پنجاه هزار تومان قرض داشتم وحکومت یزد را بمعاضد السلطنه دادم وخودم‌نرفتم‌صمصام‌ـ السلطنه هم که نبایستی پس‌از مقام ریاست وزرائی حاضر بشود بحکومت اصفهان باز قبول کرده رفت اصفهان درهمین سال استاد صادق اصفهانی در دهچشمه برای‌من عمارتی ساخته بود بچهارده هزار تومان ازبس آن بنا رامحکم ساخته بود ادرهمان سال ویران شد آری

بنائی که بنیانش چون عهد خوبان سست باشد زودویران شودبادی پس از دوسال بنائی دیگر درده‌چشمه بنانهادم و تا اکنون که ۱۳۰۶ شمسی است بیش از صدهزار تومان خرج آن بنا کردم ولی دهی که پنجاه هزارتومان می‌ارزد نباید عمارت صدهزار تومانی درآن بنا نهاد چون در فارسون و فیل آباد وبابا حیدر عمارات نیست در جونقان هم بشراکت مرحوم سردار اسعد عمارتی درصد هزار تومان ساختیم بعد آن عمارت‌را باتمام جونقان بمرحوم سردار اسعد دادم و بعوض آن از املاك میزدج بالا گرفتم .

مدت چهار سال مشغول ساختن عمارت ده‌چشمه بودم اگر اینگونه عمارت را در طهران می‌ساختم اکنون ازحیث عمارت درطهران راحت بودم‌اولاد جعفرقلی خان هرکدام باندازه همت خود در چهار محال خانه و عمارت عالی ساخته‌اند .

علی‌الجمله وقایعی که پس‌از مراجعت ازفرنگ روی داده بود کدورت مابین سردار جنگ و مرتضی قلی خان بود سردار جنگ سخت به‌مرتضی قلی‌خان پرخاش کرده سخنان بدوخشن گفتن آغازکرده بود بلی حکومت بشراکت‌این دردسرها راهم دارد بازهم‌اکنون که ۱۳۰۸ شمسی‌است هنوز حکومت بختیاری بشراکت است بستگان اولاد مرحوم ایلخانی از سردار جنگ شکایت داشتند آمدند اصفهان و بطهران تلگراف شکایت آمیز کردند من هم چون از مرتضی قلی خان دل‌تنگ بودم خوب باید حمایت‌از سردار جنگ میکردم‌امیر جنگ رابختیاری فرستادم‌مرتضی قلی‌خان‌آمد طهران‌سردار جنگ‌خودش راشریك حکومت اصفهان من میدانست و مطالبه خود را میکرد بااینکه دولت چهل‌و پنج هزار تومان باو داده‌بود برای حکومت بختیاری‌وکهکیلویه من دیناری ازآن مطالبهٔ‌دخل بختیاری رانکردم وده‌هزارتومان باو دادم با اینکه سردار جنگ دویست هزار تومان دخل حکومت یزد را برده بود دیناری باولاد مرحوم ایلخانی نداد و باری پس از آن قرار شد بجز حکومت بختیاری هیچ حکومتی رابشرکت برنداریم این هنگام که ۱۳۳۲ قمری و ۱۹۱۴ مسیحی است جنگ بین‌الملل آشوب دردنیا انداخته روس‌ها آشکارا درشمال ایران دخالت میکردند و حکومت ولایات شمالی ایران را بهرکه میخواستند می‌دادند انگلیس‌ها در نهانی دست اندازی‌کرده حکومت شهرهای واقع درجنوب ایران راخود معین میکردند. (ادامه دارد)

دکتر جمال‌الدین فقیه
دانشیار دانشگاه ملی

«مغ - دیر مغان»

برخی از فرقه‌های صوفیان ، چون اباحیه (۱) و ملامتیان که از قرن هفتم به‌نام قلندریه معروف شدند، از اظهار قبایح و بیان معایب نفس‌خود درمیان مردم باز نمی‌ایستادند، به‌اینمعنی که آشکارا و به عمد برخلاف احکام شرع و رسوم متداول رفتار میکردند . و در توجیه کارهای خود چنین می‌پنداشتند که از معصیت مبرا هستند و درکمال نفس بدان پایه رسیده‌اند که ارتکاب معاصی آنان را زیان نرساند ، همچنان دریای‌بیکران، که مردارها ، آب‌آنرا نتواند آلود .

نیست بحری ، کو کران دارد که‌تا   تیره گردد او ، زمـردار شما

یاهمچون نور خورشید که به پلیدها تابد ونیالاید .

نور خورشید ار بیفتد بـرحدث   او همان نورست نپذیرد خبث

وهم می‌خواسته‌اند که نظرها ازآنان برگردد ، مورد ملامت قرار گیرند ومردم از آنان بگسلند ، تاغرورها بشکند پای‌بند خود وخودبینی نشوند ، چه گفته‌اند « هرچند الفت ازخلق گسسته‌تر بودبه حق پیوسته‌تر بود » حکایتی است که بایزید ازحجاز می‌آمد ، درشهرآوازه افتادکه ، بایزید می‌آید . مردم شهر حمله به پیشباز رفتند تابه‌اکرام وی‌رابه شهرآوردند ، بایزید به مراعات ایشان مشغول شد . ولی ازحق سبحانه باز ماند و متفرق خاطر گشت . چون‌به بازار رسید قرصی نان ازآستین بیرون‌آورد و مشغول خوردن شد و این در ماه روزه بود . جمله از وی برگشتند و بایزید راتنها رهاکردند ، مریدی باوی بود، شیخ به‌او گفت: دیدی که یک‌مسئله ازشریعت بکاربستم، چگونه همه خلق مرارد کردند؟

گویا به‌همین‌منظورها بوده است که درآغاز صوفیانی ازین دست وگویندگانی ازعرفا سخنانی کفرآمیز که مورد ملامت تواندبود ، درگفتار خویش می‌آورده‌اند، ویااصطلاحاتی ازدین مسیح وآیین زرتشت ، چون : راهب ـ ترسا ـ مغ ـ دیرمغان ـ مغبچه ـ موبد ـ گبر وجز اینها دراشعار خود داخل می‌کرده‌اند .

بجزابوسعید ابوالخیر عارف بنام‌قرن پنجم هجری که دوبیتی‌های عرفانی چند ازودر

---

(۱) ـ ملحدان ، کسانیکه چیزی حرام وناروا ندانند .

کتاب مشهوراسرارالتوحید (۱) درضمن شرح مقامات وکرامات وی‌نقل شده‌است ، سنائی غزنوی - (۴۳۷ - ۵۳۵) را باید نخستین شاعر عارفی دانست که در قلندریات خود به آوردن این‌چنین مصطلحات پرداخته وپیشرو دیگران بوده است

آن خم که برومهر مغانست نهاده الا بمن مغ مسپارید علی‌الله
اردین مسلمانی، چون‌نام شماراست اردین مغان شرم مدارید علی‌الله

***

گشتست‌سنائی،مغ‌بی‌دولت وبی دین اردیده‌ی‌خود.جون‌بمیاریدعلی‌الله
مسجدبه‌توبخشیدم، میخانه‌مرابخش تسبیح ترا دادم ، زنار مراده

***

هر کس که‌نیایدبه‌خرابات و کندکبر اورا ، برخود راه‌مده، بارمراده
همه‌شب مست‌ومخمور بعشق‌آن‌بیت‌کافر مغان‌دایم‌بر بدآتش‌ربیت‌النارمن‌هرشب
زنار پرستی مکن ای بت که جهانی در سلسله‌ی زلف چو زنار کشیدی

پس‌از سنائی وبه‌پیروی ازاو ، بیردیگر عارفان شاعرو حتی شاعران عارف مسلك که چندان درکار تصوف وعرفان نبودند ، الفاظی حاکی ازکفر ومصطلحاتی ازکیش زرتشت و دین عیسی درسخنان خود گنجاندند . وبرای پرهیز ازهنگامه‌ی غوغا بیان وفتنه‌ی اهل ظاهر (قشریون) ، هرکدام ازین الفاظ راتعبیر عرفانی‌آوردند، چنانکه به‌مثل گفتند:

دیر مغان . کنایه از محلس عرفاست .

گبر عارفی راگویندکه یك رنگ باشد ویك رنگ وحدت شده باشد .

خرابات مغان: مقام‌وصل‌واتصال راگویند که‌واصلان‌بالله راز باده‌ی‌وحدت‌سرمست کند.

پیرمغان : انسان‌کامل باشد .

مغبچه : تجلیات فاسده‌ی سالك راگویند .

ترسابچه . جاذبه‌ی ربانی وجالبه‌ی روحانی . عطار گوید :

ترسا بچه‌یی به دلستانی دردست شراب ارغوانی
دانی که خوشی اوچسان‌بود چون عشق بموسم جوانی
دربسته میان خود به زنار بگشوده جهان به درفشانی
و اندر سر زلف دلربایش صد عالـم کافری نهانـی
آمد بنشست و پیر مادا بررد محکش بامتحـانی

(۱) - من گبر بدم‌کنون مسلمان گشتم بدعهد بدم‌کنون به فرمان گشتم (ص ۱۴۳)
از بهـر بتی گبر شوی عـار نبـو تاگبرنشی تـرا بتی یـار نبـو (ص ۸۵)
ساقی توبده می ، مطرب تو بزن رود تامی‌خوردم‌امروز که‌وقت‌طرب‌ماست(ص ۲۱۶)
گوشم که بپوشم صنما ، نام تو از خلق تا نام توکم‌دردهن انجمن آید (ص ۲۹۴)

دردی‌ستدو، درود دین کرد — یارب رقضای ناگهانی
القصه چو پیر روی او دید — افتاد و بشد به ناتوانی
ترساتچه‌را به‌بردخودحواند — گفتاکه‌بحوان‌ازآنچه‌دانی
گفتاکه نشان‌عشق‌حایی‌ست — کانحا نه‌تویی و نی توآیی

دراین میان ، حافظ شیرار بزرگترین غزلسرای قرن‌هشتم بیش ازدیگر گویندگان، دل‌انگیز تر ارهمه‌ی آنان ، به ذکر اینگونه مصطلحات بحصوص به الفاظ مربوط به‌آیین زرتشت پرداخته است

گرچنین جلوه‌کند مبچه‌ی باده فروش — خاکروب در میخانه کنم مژگان را
در دیر مغان‌آمد یارم ، قدحی در دست — مست ار می‌ومیحواران ار نرگس مستش‌مست
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهبست — گفت این عمل ، به مدهب پیر مغان کنند

پس‌چنانکه می‌بینیم واژه‌ی «مغ» یامرادفات‌آن، درزبان شعر وادب فارسی‌یك‌کلمه‌ی ناشناخته نمی‌باشند. این نام‌از روزگاران بسیار دوربه پیشوایان دین زرتشتی ، اطلاق‌شده وحود نامی‌ست ایرانی.عربان آنرا «محوس» خواندند . «گبر» یا «گور»که بعضی آنرا صورتی‌از لغت «کافر» وبمعنی‌کافر گرفته‌اندنام‌ناورایی‌ست که دیگر برادران مسلمان‌زرتشتیان به حای «مغ» آوردند .

ودر نظم ونثر ، این هرسه‌کلمه راغالباً «به‌جای مطلق زرتشتی یاآتش پرست و حتی به‌معنی «بیرون ازدین» ومشرك بکاربردند وگاه برای استخفاف بیشتر پسوند تحقیر (ك) نیز به‌آن افزودند ، درلغت فرس اسدی نویسد :

مغ ، گبرآتش پرست بود وعنصری گفت

چوشب رفت وبردشت پستی گرفت — هوا چون مغ، آتش پرستی گرفت

هموجای دیگر ، حطاب به‌سلطان محمود غزنوی گوید .

تومرد دینی واین رسم ، رسم گبرانست — روا نداری بردین گبرکان رفتن

واژه‌ی «موبد» درزبان پهلوی «مگوپت»که عنوان روحانیان زرتشتی‌ست جزء اول‌آن «مگو» همان‌کلمه‌ی مغ میباشد . وجزء دوم «پت» یا «بد» پسوندی‌ست‌که درکلماتی چون سپهبد ، دبیربد ، اندرزبد وجزاینها نیز آمده ومعنی آن دارنده است .

موبدآذرپرستان رادل من‌قبله شد — زآنك‌عشقش دردل من‌آذر برزین‌نهاد

معزی

سپرده عنان موبد چند را — گرفته به‌کف زند و پازندرا

امیر خسرو

دراوستا برای منهوم روحانی، واژه‌ی‌آثرون می‌آورد ، چنانکه اشپیکل ایرانشناس

بنام آلمانی نیز آثروانان ومغان را مرادف هم دانسته وهیچگاه دراوستا ارمغان سخن نرفته است ، مگر یکبار به واژه‌ی «مغو» Maghu برمیخوریم. آنهم جزئی است از کلمه مرکب «مغوتبیش» درمعنای آزار بده مغ اما در گاثاها یعنی قدیمترین بخش اوستا و سرودهای منسوب به شخص پیامبر ایرانی بارها به لفظ مگ Maga (مغ) و به مشتقاتی از این اصل برمی‌خوریم وهمچنان واژه‌ مگو Magu درفارسی باستان همین کلمه «مغ» میباشد ، چنانکه درگزارش سرکشی گئومات (بردیای دروغین) ، درکتیبه‌ی بیستون چندین بار اویک مغ خوانده شده است .

هرودت ، مغهارا دراصل ازقوم ماد میداند وگوید آنان دردربار مادها خوابگزاران ورای زنان بانفوذی بودند (کتاب اول بند ۷) - آنگاه که شریعت زرتشت در ماد و پارس گسترش یافت ، مغان نیز پیشوایان دین جدید شدند ، ولی بسیاری از محققان بـرین عقیده‌اند که شغل مغان منحصر به امور مذهب بوده است ، بلکه بسیاری از آنان پزشک و آموزگار ومنجم وسالنامه نگار بوده‌اند ودرمیان خود تعلیمات ویژه‌یی داشته‌اندکه بیرون ازگروه خود آنان کسی در آن دسترسی نداشت ، پیشه مغان موروثی بود واز پدر به پسر انتقال می‌یافت ، در دربارها پایه‌یی بس بلند داشتند ، تا بدانجاکه نویسند کمبوجیه هنگام عزیمت به مصر مغی پاتزیت نام رابه سرپرستی و نگهبانی خانواده‌ی خود گمارد ، در دوره ساسانیان این پیشوایان دینی مقام والاتر وبالاتری یافتند واختیارات آنان محدود بحدودی نمی‌شد ، موبدموبدان بدست خودتاج برسرشاه می‌نهاد ، گاه میشد شاهزاده‌یی راکه خود می‌خواستند برتخت می‌نشاندندیاشاهی راازتخت‌فرود می‌آوردند واین‌قدرت ودیگرامتیازات ناروا، ازآن جهت بود که‌پایه‌های‌تخت‌ساسانیان بردوش‌روحانیون‌استوارمی گشت، بدین‌معنی که میدانیم، نیای اردشیر بابکان مؤسس حقیقی این سلسله ، موبد معبد ناهید دراستخر بود، پدر او (بابك) ازآذربانان شمرده میشد ، وی‌از مؤمنان دین زرتشت وزنده‌کننده‌ی‌آداب ورسوم فراموش شده‌ی‌آن‌آیین بود ، هموست‌که فرمان داد ، اوستای پراکنده را گردآورده ، به زبان پهلوی تفسیر برآن نوشتند .

این پادشاه بیاری روحانیان به سلطنت نشست ودین زرتشت رابه وسیله همین موبدان انتشار داد ، این حمله‌کارها موجباتی فراهم‌آورد تاروحانیان توانستند بدان پایه از قدرت برسندتا برپادشاهان برتری‌یابندودرهمه‌ی شؤون‌اجتماعی دخالتهای‌ناروا کنند ونیرومندترین طبقه را درایران‌آن روز تشکیل دهند با وصف این طبقات آنان متفاوت بود ، پائین‌تر از همه ، مغها وبالاتر ازمغها، موبدان وهیربدان قرار داشتند، موبدان موبد وهیربدان هیربد نیز دارای عالیترین مقام ودر طبقه نخستین بـودند .

بنیاد پهلوی

مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال

بدین وسیله باطلاع عموم علاقمندان میرساند که مدت قبول کتاب برای شرکت در مسابقه شاهنشاهی بهترین کتاب سال ۲۵۳۴ از تاریخ نشر این آگهی تا پایان مرداد ماه ۲۵۳۵ است و فقط کتابهایی که در سال ۲۵۳۴ شاهنشاهی برای بار اول طبع و نشر شده باشد برای شرکت در مسابقه پذیرفته می‌شودوتاریخی که بعنوان چاپ در روی جلد کتاب ذکر شده معتبر است

داوطلبان‌شرکت‌در مسابقه شاهنشاهی بهترین‌کتاب‌سال لازم است تقاضای خود را مبنی بر شرکت در مسابقه همراه با پنج نسخه از کتاب‌خود بانشانی کامل در ظرف‌این مدت به قسمت فرهنگی بنیاد پهلوی واقع درخیابان پهلوی‌جنوب میدان ولیعهد شماره۱۷۸ بفرستند و رسید دریافت دارند.

تقاضای‌شرکت درمسابقه‌باید بوسیله شخص مؤلف یا مترجم بعمل آید و در ترجمه‌هاباید اصل کتاب هم همراه باشد

کتابهای مخصوص کودکان و نوجوانان نیز در مسابقه شرکت داده می‌شود.

کسانی که‌تاکنون بطور متفرقه نسخی از کتاب خود را به‌بنیاد پهلوی فرستاده‌اند در صورتی که‌مایل به شرکت‌در مسابقه باشندباید بر طبق این آگهی عمل کنند.

کتابهایی که برای مسابقه فرستاده می‌شود پس‌داده نمی‌شود

ترجمه‌هایی که متن‌کتاب را همراه نداشته‌باشد در مسابقه‌شرکت داده نمی‌شود.

مشاور وسرپرست‌امورفرهنگی بنیاد پهلوی
سناتور دکترشمس الملوک مصاحب

از روز هشتم خردادماه ۱۳۵۴
جتهای بوئینگ «هما» هفته‌ای ۵ روز در مسیر تهران-نیویورک
پرواز میکند و با یک توقف کوتاه در لندن این دو شهر را بهم مربوط میسازد

هواپیمایی ملی ایران «هما»

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :
سیف‌الله وحیدنیا

*＊＊

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۴
مردادماه ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) = اوت ۱۹۷۶
= شعبان ۱۳۹۶

＊＊＊

تهران : خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ، ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

بهای اشتراک یکساله: ایران هفتصد ریال ، خارجه هزار ریال
بهای تک شماره پنجاه ریال

فهرست

* * *

چند دوره از مجله وحید و خاطرات وحید و [illegible] را در فروش به انتشارات وحید عرضه شده است.

دیوان عبید زاکانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ره آورد وحید، هاتف اصفهانی، و [illegible]، داستانهای [illegible] را از انتشارات وحید میتوانید بدست بیاورید

* * *

شماره‌های اولیه مجله خاطرات وحید به چند برابر بهای پشت جلد خریداری می‌شود

بهای تک شماره مجله وحید یکماه پس از انتشار یکصد ریال است

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره‌ها و خبرها

باروی تهران

ظل‌السلطان فرزند والای ناصرالدین شاه در سرگذشت مسعودی می‌نویسد: «شهرتهران با روی اولش را بحکم پدر تا جدادم یکـلی تحریب کردند. باروی جدیدبطرح هندسه‌جدید بهلر مهندس فرانسه‌که در خدمت دولت علیه ایران بود طرح‌ریخته ازنوساخته‌کلنگ‌طلائی ساخته باامام جمعه‌تهران وسایر علماوحودمن آنروز حضور داشتم و از رجال نمرهٔ اول آن جمعیت بودم. بعد از وحود مقدس اعلیحضرت بقول مرحوم شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه یوم‌الکلنگ غریبی آن روز گـذشت . بقدر بیستهرار قشون دفیله داده و صدهـزار تماشاچی فریاد شاه سلامت‌باد میکشیدند واقعاً هنگامهٔ غریبی بود . وجود مقدس اعلیحضرت باآقای امام‌اول کلنگ این‌بنا رازدند بقرب‌ده سال این‌باروی جدیدوحندق طول کشید تاتمام شد .

***

بدنیست بدانیدآقای دکتر نیك‌پی شهردار تهران که هم‌اکنون کلیدشهرتهران را دردست وحمایل شهرداری رابگردن دارد نوهٔ دختری ظل‌السلطان است.

هلیکوپتر درایران

جـز فضـای تهران که همواره جـولانگـاه هلیکوپترهای رنگارنـگ وبزرگ وکوچك است فضا و فـرودگـاه اصفهان و شیـراز نیز همین وضع را دارد ودهها و صدها هلیکوپتر برای تمرین‌های نظامی و مسافرتهای کوتاه و بلند بکارگرفته شده وکارخانه بزرگ و مجهز هلیکوپتر سازی نیز در پایتخت صفوی به‌کار ساختن ومرمت این پدیده حالب احداث شده است .

حالب اینکه تـا چند سال پیش حتی یك هلیکوپتر نیر در ایران وجود نداشت واولین هیلکوپتر توسط یکی‌ازشرکتهای نفتی‌ایتالیائی ودر زمانیکه آقای عبداله انتظام مدیریت‌عامل شرکت ملی‌نفت را بعهده داشت بایران آورده شد ومورد استفاده شرکت مربور وشرکت‌ملی نفت ایران قرارگرفت .

بیاد شادروان محمد مهران

خلد آشیان محمد مهران بود
عبد سعید صالـح یزدان بود
مردی که بافضیلت وتقوی‌زیست
فردی که باصداقت و ایمان بود
دانا و خیر حواه وحکیم و راد
استاد و نکته سنج وسخندان بود
یـار فتـادگـان دل آزرده
یـار شکستگـان پریشـان بـود
در هـر مقـام بودزسعـی و کار
دارای عزم وحزم فراوان بـود
هفتـاد سال خـدمت شایان کرد
مصداق فرد کامـل انسان بـود
تن چون بحاك تیره فرو افکنـد
جانش بطـوف کعبه جانان بود
طبع حسام گفت بتاریخش
خلد آشیان محمد مهران‌بود

-۱۳۹۶-

تهران اردیبهشت۲۵۳۵ برابر جمادی‌الا- ولی ۱۳۹۶ قمری- حسام‌الدین دولت آبادی

ناصرالدین شاه ـ ناصرالملک اتابک و تنی چنداز رجال قاجار. عکسها از عبدالله انتظام.

ظل‌السلطان ـ سردارمسعود . این هردوعکس توسط صاحبانش امضاء و به انتظام‌السلطنه تقدیم شده است
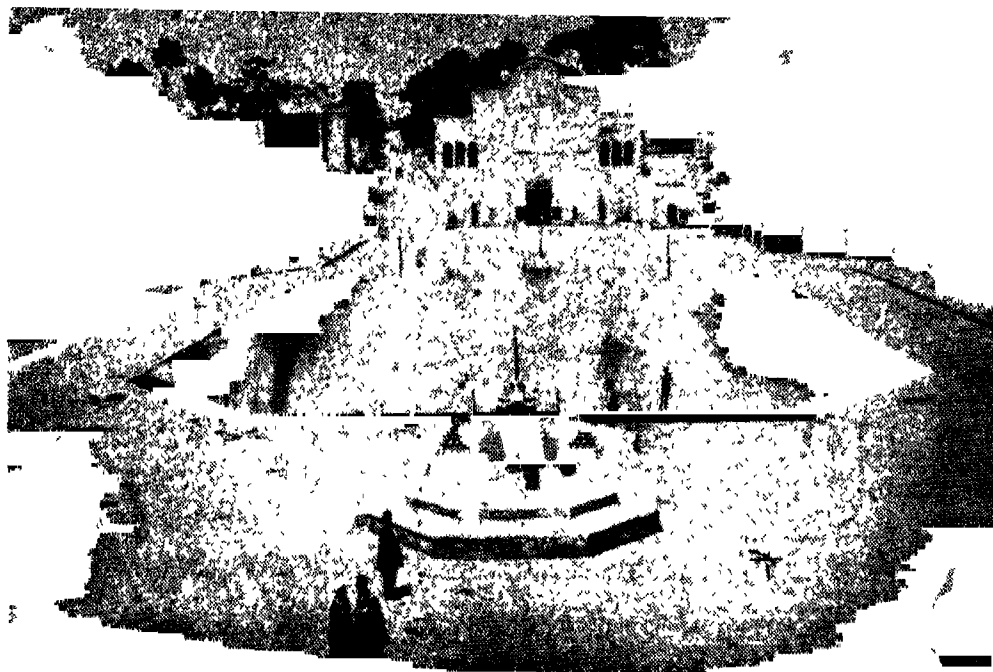
میدان ارک
در دوران قاجاریه

●●

تالارخانه

معاون‌الدوله

درکوچهٔ غریبان

تهران . ←

نامه‌ها و اظهار نظرها:

جناب استاد معظم ومخدم گرام آقای دکتر وحید نیا : خواهشمند است برای روشن شدن هم‌میهنان این توضیح تاریخی را نشر فرمائید. این مطلب ناظر بر صفحه ۴۸ شماره ۱ و ۲ ـ دورهٔ چهاردهم مجله وحید است.

«نشر اسکناس» این نشر اسکناس نیز از «آن نشر اسکناس» است.ـ اولا طبق موافقت واجازه ناصرالدینشاه، بانك شاهنشاهی ایران (The Imperial Bank of Persia) هرگز در تمام مدت قرارداد و دورانی که «نوت» بانکی منتشر مینماید، حق ندارد از عکس‌های حقیقی روی نوت‌ها ترسیم کند و اگر تخلف کرد ایران حق دارد قرارداد نشر اسکناس را فسخ ولغو کند و تصویر ناصرالدینشاه روی نوت‌ها و اسکناس‌های بانك شاهنشاهی ایران ـ تصویری نقاشی از ناصرالدینشاه است و تابلوهای گوناگونی: سیاه قلم، رنگی، آب‌رنگ و روغنی بنام «تمثال اسکناس» زینت دیوارهای سالنهای مردم با سلیقه و دکور دوست بود. ثانیاً، مقام معیرالممالك (که بسبب دو تن پدر و پسر دوستمحمدخان و دوستعلیخان ـ هردو تن معیرالممالك بودند ـ تدریجاً نام وظیفه دولتی آنها لقبشان شد) در گزارشات خود حین افتتاح بانك شاهنشاهی ایران مبلغ ۴۸ کرور تومان پول نقره وطلا در گردش معاملات و در خزانه دولت را اعلام کرد ـ حسن اتفاق آنکه بانك شاهنشاهی ایران هم در همان وقت بنابر تحقیقات و آمارگیریها تشخیص داد و معلوم نمود که ۲۴ میلیون تومان پول نقره و ط ـ لا موجود است (تومان واحد ده‌سکه‌یك قرانی نقره بوزن ۲۴ نخود است ومعادل ۲۴ میلیون تومان اسکناسهای ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۲۰ و ۵۰ و ۱۰۰ و ۵۰۰ و ۱۰۰۰ تومانی که هر یك از برگه‌ی مبلغ کمتر عرصاً و طولا بزرگتر بود باهمان «تمثال اسکناس» منتشر کرد. تجار و اصحاب معاملات بین تهران و مراکز تجاری در شهرستانهائی که از حمل و نقل و فرستادن کیسه‌های سنگین حاوی پول نقره تحمل سختی‌ها نموده و ناراضی و ناراحت بودند ، چون دیدند که پول سبك و کم حجم و خوشبار و سهل‌الحمل و هم معتبر بمیان آمد به‌خوشی ورغبت تمام با حسن قبول وافر این نوت بانکی را که بنابر قرارداد برات به رؤیت قابل وصول و قائم مقام پول رایج مملکت میباشد و کار پول فرستادنها را بمراتب آسان و راحت مینماید پذیرفتند (ناصرالدینشاه هم باتشخیص احتیاج دادو ستدهای پولی ملت از برقراری اوراق برات بانکی به‌رؤیت قابل وصول را با تشریفات

و شرایط فرعی آن که یکی همان بکاربردن تصویر نقاشی‌شده ناصرالدینشاه روی نوتهااست امتناع نکردولیکن انگلیس‌و تاریخ‌نویسان‌بسلیقه آنها درنوشته‌های خود ذکرشهرت‌کردند که خودش در دادن امتیاز نشر اسکناس به بانك شاهنشاهی ایران ـ بجای آنکه قرارداد رویتر راکه میرزاحسینخان قزوینی صدراعظم‌و ملکم‌خان ناظم‌الدوله وزیر مختار ایران در لندن هریك سیصدهزار تومان انعام از رویتر برای استقرار قرارنامه سیاستمدار معروف اولیه‌بارون‌رویتر گرفته‌بودند) ملغی نموده است، اجبار داشت ـ درصورتیکه ـ درعبوراز آلمان به انگلستان که‌بیزمارك‌در آنزمان در رأس امرونهی امور سیاسی اروپا نافذ بودوعده‌کمك به لغو قرارنامه رویتر راکه بانگلیس ها بقبولاند به ناصرالدینشاه داده بود ـ چنانچه وقتی ناصرالدینشاه در لندن‌بود نمایندگان مجلس‌لردهاو مجلس عوام انگلستان(البته‌باشاره‌دولت و مهم از نفوذ بیرمارك) قرارداد بارون‌رویتر را یکنوع تعدی‌و خلافکاری اعلام‌کردندوپس از آنکه دولت‌و پادشاه انگلستان ازناصرالدینشاه پذیرائی‌محلل نمودند ـ بارون‌رویترمجلس مهمانی آراست‌و از ناصرالدینشاه دعوت‌کردکه بمجلس او حاضرشودو فکر میکردقرارنامه خود راکه درصرب‌الاجل‌اجرا نشده‌و ناصر الدینشاه آنرا ملغی اعلام کرده وقرار نامه هم مرده است زنده کنید لیکن ناصرالدینشاه‌به دعوت او و مهمانیش بی‌اعتنائی کرد اما ملت ایران!! که در همه‌کار افراط‌و تفریطی است‌و امور حتی امرخداو پیغمبر را بمجری ناجوروابتذال میآوردبنا برعادت ملی‌و خودکامگی که همیشه حساب خود را بر تمام‌امکانات و منافع ملی‌و اجتماعی‌و مملکت ترجیح میدهدو بااین خوی بد هرکاریراکه در آن دخیل است به بی‌نظمی‌و هرج‌و مرج‌و بی‌لگامی میکشاند ازبرات بانکی‌و نوت بانك‌شاهنشاهی در همان سالهای اولیه به حدت‌استفاده‌های بدو بدتر نمودو مثلا در رابطه‌پولی تهران ـ اصفهان که اصفهان برات را می پردازد آنچنان افراط کرد که‌بانك شاهنشاهی ایران هرمبلغ بر موجودی صندوق شعبه خود در اصفهان افزود ـ چون در این رابطه تجار به‌عکس کارکه باید در ازاء آن از اصفهان هم به تهران برات بشود فقط ناظر میل‌و نفع خود بودندو اعتنائی نداشتند بانك شاهنشاهی‌ایران مجبور شدکه برای‌هر شعبه مبالغی نوت تخصیص‌داده و روی برگه‌های اسکناس بخط فارسی‌و انگلیسی چاپ دستی بامهر در خود بانك شد «فقط در.....اداخواهد شد.» و مختصرمطلب اسکناس‌بانك شاهنشاهی ایران آنکه آن‌اسکناس ارزش نهائی اسکناسهای امروز را نداشت‌و بجای بروات‌یکه امروز از شعبه بانك محلی به شعبه بانك در محل دیگر صادر میشودو شعبه برات‌گیر هم پرداخت میکند با این مزیت‌که مانند حساب درگردش بعضی بانك‌هاکه‌کتابچه خود بهر شعبه ارائه‌کنیم مبلغ درخواستی‌را میدهند، نوت‌های بانك شاهنشاهی ایران باچنین ارزشی بود و نوت بانك شاهنشاهی را به بانك میدادندو پول سکه نقره دریافت میداشتند ثالثاً ـ طبق قرار ایران با مؤسسین بانك شاهنشاهی ایران، چنانکه ذکر شد در اولین رجوع مردم به بانك، بانك پول نقره‌بمردم پرداخت میکندو بر این ثبات عمل‌مردم‌بااطمینان‌خاطر در معاملات اسکناس بانك‌شاهنشاهی

ایران را قبول میکردندو انگلیس‌ها که در جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ با نقض بی‌طرفی اعلام‌شده شاه ایران که بمردم داخل ایران‌و به‌کشورهای خارجی‌شده بود ناخوانده آمده‌و در شیرازو همدان‌و کرمانشاه‌وقزوین‌و... ارتش آورده بودند - بتصور آنکه ایران درك مطلب نمیکند یا مرعوب آن‌ها شده شبیه‌خواهش به مرحوم سلطان احمدشاه‌تکلیف کردند که‌و بانك شاهنشاهی ایران برای خریدهاو معاملات ارتش‌انگلیس درایران- مبلغ‌و مقداری اسکناس چاپ‌ومنتشر کنند ولکن مرحوم سلطان‌احمدشاه بپذیرفت‌و هم به بازارو بوسیله‌رؤس بازار بعامه مردم آگاهی دادکه اسکناس‌های بانك بحال بی‌ارزشی‌رسیده‌و مردم بروندپول خود را از بانك‌شاهنشاهی‌«که‌موظف‌به‌تحویل نقره در برابر اسکناس است » دریافت دارند اینجانب در آن‌زمان ۲۰سال داشتم- روزنامه‌های ایرانی وروزنامه فارسی‌کاوه چاپ‌آلمان و هم مجله «ایللوستراسیون» پاریس را مطالعه میکردم-و روبهمرفته ممیز اوضاع‌و احـوال جاری زمان بودم بخاطر دارم‌که بانك شاهنشاهی ایران، دستپاچه شدو مبالغی ازصرافهای بازار(حاجی میرزا علی صراف-صرافی علویان- تجارتخانه احمدیان- صرافی جهانیان- صرافی ارباب‌جمشید(جمشیدیان)و یکی دو صرافی دیگر) بصورت وام‌دستگردان بابهره‌ی کم‌گرفت‌و برموجودی خود افزودو از وزارت دارائی یعنی از آقای لاواشری‌بلژیکی‌مدیر و مسئول پول مسکوك ایران و ضرابخانه هم با ارسال مقداری شمش نقره به ضرابخانه ، بحال التماس با تسلیم حق‌السعی قابلی تقاضای ضرب چند صد هزار تومان پول‌نقره‌کرده بود پس از این امیدواری فوراً در خیابان امیریه و سه راه امین حضور وخیابان اسمعیل‌بزاز(خیابان شوش) چند مغازه‌و دکه اجاره‌کردو از صبح تا غروب‌و پاسی از شب ازمردم اسکناس میگرفت‌و پول نقره بمردم میدادو آن‌زمان‌که صددرصد ایرانی بودو هنوز شاپو و کت‌و شلوار به اندام‌ما سنگین میآمد بمیان آوردیم- روزنامه‌ها نوشتندکه کاسب کوچکی در شیراز با یك انگلیسی‌که اسکناس بانك‌شاهنشاهی ایرانی برای خریدخود عرضه میکرد گفته بود:«برو‌شکرخدارا‌کن‌که‌اگرچه ناخوانده آمده‌ای ولکن برما واردو مهمان هستی- این اسکناست مال خودت بروپول نقره ایرانی بیاور و بەتو جنس‌خواهم فروخت‌و اگر مهمان و وارد بر ما نبودی چون مسلمان نیستی حقاً نباید با تو خریدوفروش کنم. ذکراین‌نکته تاریخی‌هم ضروری است در یکی دو سال قبل از خاتمه کار بانك شاهنشاهی‌در ایران-چون طبق قرار باید تصویر نقاشی ناصرالدینشاه روی‌برگه‌های اسکناس(قسمت‌های‌بانك‌و براتهای بانك شاهنشاهی ایران) چاپ شده بـاشدو تخلف از آن موجب فسخ قراردادا‌ست بانـك شاهنشاهی ایران دو نوع اسکناسش(یك‌تومانی‌و ۵تومانی) را با عکس‌حقیقی ناصرالدینشاه منتشر کرد بامید آنکه دولت اعتراض‌کردمو اعلام فسخ‌قرارداد مینمایدو بانك هم به منافعی میرسد- اما دولت‌اعتراضی به این‌تخلف بانك‌شاهنشاهی ایران‌و بعداً بانك‌در وصول بمنظورش از این اقدام چه کرد؟و بکجارسیدورساند؟-این‌داستان باشدبرای شماره‌های بعدو‌ملخص کلام آنکه‌این‌نشر اسکناس‌غیر ازآن نشر اسکناس است . ۲۵۳۵/۳/۳۰ - حسن‌علی- برهان

نوشتهٔ احمد سعیدی

راز محبوب شدن

اگر میخواهید محبوب دیگران شوید دستورهای زیر را بکار بندید :

از چندین راه می توانید در دیگران نفوذ پیدا کنید یعنی نزد آنها محبوب شوید در نتیجه فکر وعقیده خودتانرا آسانتر بآنان بقبولانید یامشکلات خود را حل کنید و به بسیاری ازمقاصد خود برسید اگر برای این منظور ۹ دستور ذیل را بکار ببرید زندگانی شما بهتر ومفیدتر خواهد بود.
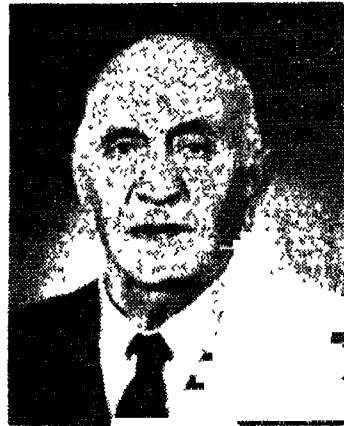
دستور اول: هرجا وباهرکس باشید مراعات آداب ورسومی راکه درآن محل و نزد او ودیگران معمول ومحترم است بنمائید.

دستور دوم: لباس وکفش وکلاه ودست وصورت وموینی بطورکلی ظاهر شما باید پاکیزه وآراسته وبمقتضای مقام باشد.

دستور سوم: وقتی کسی راجع بخود یاچیزی که بآن علاقمند است سخن می گوید در خصوص خودتان یاچیزی که بآن علاقه دارید صحبتی نکنید یعنی ساکت باشیدو گوش بدهید.

دستورچهارم- نسبت بدیگری وکارهای او ازروی میل ورغبت وصادقانه ابراز محبت ومهربانی کنید ولی تاحدی که درباره کارها و خصوصیات زندگی او تجسس و کنجکاوی نشده باشد.

دستورپنجم: نسبت بدیگری بقدری که برای شما ممکن است اگرچه مختصر هم باشد مساعدت وکمك کنید بطوریکه خودرا از این جهت بشما مدیون بدانند اما بخاطر داشته باشید آنچه را که انجام دادن آن ازتکالیف شما باشد کمك ومساعدت شمرده نمیشود.

دستور ششم: صفات خوب یاموفقیتی راکه دیگری باسعی وزحمت زیاد بدست آورده وازآن خوشحال است باصداقت یعنی نه ازروی تملق وچاپلوسی تحسین کنید.

دستورهفتم: اسم یا لقب یاعنوان دیگری را مانند دکتری ومهندسی یادرجات علمی و نظامی وامثال آن که ازگفتن یانوشتن آن طرف خشنود شود وممکن است با زحمات زیاد بدست آورده باشد بزبان وقلم بیاورید زیرا ترك آن گاهی موجب رنجش یا دشمنی میشود و

بقیه در صفحه ۳۱۵

خاطراتی وسخنانی از مردی خودساخته

مشکل دیگر ما تهیه‌کتاب برای دانشجویان بود ، عموماً برای دانشکده‌ها خصوصاً . چه‌آنکه وزارت معارف آنروز تشکیلاتش چندان وسعت نداشت تا در تهیه‌کتب مؤثر واقع‌شود، و از این‌جهت تهیه‌کتاب درسی برای دانشکده فنی‌هم‌بگردن مسئولین امر می‌افتاد. شاید من از نوشتن واژهٔ «مشکل‌کتاب» دچار محافظه‌کاری شده باشم و بهتر بود بگویم «تهیه‌کتاب دردبزرگ‌ما بود» ولی ما آن‌دردها را علاج می‌کردیم و این‌علاج کردن خالی اززحمت نبود. درست داستان امیر ودرویش‌است‌که امیر حال درویش پرسید، گفت: می‌گذرد، بعد امیر گفت: سپاس خدایراکه بالاخره می‌گذرد. درویش توضیح دادکه : بلی می‌گذرد ولی چو سیخ ازکباب می‌گذرد ؛ ماهم درد نبودن‌کتاب را علاج می‌کردیم، اما هفتاد درصد وقت وانرژی ما صرف تهیه‌آن می‌شد

اگر بخواهم در این باب تفصیل اجمالی‌بدهم، مستلزم تحریر چند مقاله پشت سرهم خواهد بود.سازمانی‌که ماداده‌بودیم‌الگوئی از دانشکده‌های اروپائی‌بود بی‌آنکه وسائل و امکانات‌آنهارا داشته‌باشیم. درهنگام مقایسه باآنها بقول طلبه‌ها «قیاس‌مع‌الفارق» می‌شد ، ناچار بودیم ازروی کتابهای‌چاپ‌شده اروپائیان رشته موردنیاز را ترجمه و ازهریك بمقدار زیادی جزوه آماده‌نموده وآن‌جزوه‌ها را تکثیر کنیم، بدیهی است وسائل و امکانات امروز را نداشتیم.

در این‌فاصله چهل‌ساله خیلی‌چیزها اختراع‌شده وآدمی برمشکلات وسختی‌ها چیره شده است. شما امروز یك‌کتاب مطالب‌را در نیمساعت در یك‌نوار ضبط می‌کنید یا دستگاه فتوکپی و دستگاه افست وغیره هست، آن‌زمان جز ازطریق ژلاتین‌کردن راه تکثیری وجود نداشت، آنهم یك‌مصیبتی‌بودکه چقدر وقت می‌برد وچه‌طول وتفصیلی داشت. . .

این‌کار را اغلب دسته‌جمعی وبکمك دبیران ودانشیاران وحتی بعضی از دانشجویان کارآزموده انجام می‌دادیم. بعضی اوقات خودم به‌تنهائی موضوع‌را بعهده می‌گرفتم ومجبور می‌شدم تاساعت ۱۲شب دردانشکده بمانم یا ایام‌تعطیل را خواه یك‌روزجمعه و یا تعطیلات چندروزه‌که داشتم بخانه برده و درخانه بجای استراحت، کتاب وجزوه برای دانشجویان آماده می‌کردم . از رفتار محصلین پیدا بودکه‌آنان ازآن‌کوششها بی‌خبر نیستند .

باری ازگفتن این سخنان‌قصدم خود نمودن ورعونت‌بکاربردن نیست. دراین‌حال بیاد گفتارشاعرونویسنده‌معروف‌انگلیسی موسوم به«کیپلینك»هستم که‌می‌گوید. آگاه باشید اردکر

داستانی، وممثل نمودن مثالی از گذشته، دارید یك انسان را آماده و داغ می کنیدواو با خواندن گفته شما بهجلد قهرمانی یا خادمی میرود که ایده‌آل شماست، داستان من از این سخنان بمودن بازتابی از فواید (وجدان حرفهٔ) است که دارندگان آن وجدان تا چه‌اندازه در جامعه‌ها منزلت‌دارند وفایدت می‌رسانند.

همین چندهفته‌پیش بود که روزنامه «پارس‌شیراز» درمعرفی یك‌پزشك دارنده وجدان حرفه‌ای که حاضرشد همراه مریض و زخم‌خورده خودکه یکی ازآدم‌ربدان اوپك‌بود برود درصورتیکه بیمارش دسمن اساسیت بود و آدم‌خواره، اما وجدان حرفهٔ او بوی امر کردکه برود. کاش درمیان پزشگان‌ما نیز چنین وجدانهائی‌وجودداشت .. تا معده سرطانی را بار کرده هوا داده دوباره بدورد و به‌بیمار بگوید احتیاج به‌عمل ندارد باید بادوا معالجه‌شود بعد از دوماه شدت‌کند کار به اروپا رفتن بکشد نتیجه ندهـد و در سر چهار ماه کار مردك ساخته سود.

اینهارا نمی‌نویسم مگر برای‌نمایاندن سود حرفه‌ای یا خدارا بالای سرخود دیدن، که برای تمام مصادرامور و مسئولین مقدرات جامعه از الزم واجبات است، و آن وجدان بوجود نمی‌آید مگر درخانواده مذهبی وعلاقه‌مند به‌ملت ومملکت، بوجود نمی‌آید مگر از راه نطیره‌گوئی برای نوآموزان، بدانگونه‌که درکتابهای درسی اروپائیان خوانده میشود که «کودکی تاصبح دست‌خودرا درمقابل منفذی نگاه‌داشت وازشکافته‌شدن دیوار سدبزرگی جلوگیری‌کرد. یا درجنگ معروف (دین‌بین‌فو) مستعمره فرانسه فلان‌سرباز همان‌قهرمانی راکرد و باهیکل‌خودش دهانه توپ را بست... و ازاین‌قبیل»

کسانی‌که یادداشتهای مرا خوانده‌اند گفته‌اند « دقایقی درآنها وجود داردکه بایـد موردعمل قرارگیرد، همچون‌پاره‌ای‌احکام قضائی صادره‌از جانب قضـات متبحر» البته من تجربه‌ها و سرآمده‌های خودرا مینویسم‌ممکن‌است مطالب عبرت‌آور وقابل‌تقلید وجودداشته باشد. قصدمن احکام صادرکردن نیست. جزقصه‌ای‌ازسرگذشت بزرگ خانواده‌کـه شبهای زمستان به‌اولاد و احفادش نقل می‌کند و بدست آنهـا زمینه می‌دهد ، خواه عمـل بکنند و خواه نکنند.

یکی ازدوستانم همیشه می‌گوید بیشترین‌موفقیت من درزندگی ازسخن‌جدم سرچشمهٔ گرفته‌است‌که می‌گفت «مقدرات دوستی ودشمنی افراد دربرخورد اولین تعیین می‌شود اگر ملاقات اول باصمیمیت و اتیکت‌انجام بگیرد در قلب طرف جـای مناسبی تهیه می‌شود و الا خیر و این بهترین‌کلید دوست‌یابی است».

(ادامه‌دارد)

استاد امیری فیروزکوهی

۳ - هنر ولازم آن

اساسا هنر شعر وشاعری وآوازخوانی (اینجا شعررا بمسامحه هنر خواندیم وگرنه شعر فن وبتعریف بعض علمای ادب علم است وهنر درمرتبهٔ تالی وقیود والتزامات ذوقی و تفننی آن قراردارد و صفتی است ثانوی واضافی واختصاص بشعرهم ندارد بل که در اکثر صناعات وعلوم وحرف وصنایع وفنون مستطرف جاری است) یک‌قوه مبدءاتی وقریحهٔ خداـ دادی اضافهٔ برسائر خلقیات‌ونفسانیات آدمیان‌لازم دارد . تا پایه‌ومایهٔ‌هنر‌شاعر وآوازه‌خوان بوده باشد یعنی یکنفر شاعر بایدموهبتی الهی درطبع شعر ویکمرد آوازه خوان حنجره‌ای صاف وصوتی بلند وپرتحریر بیشتر ازحد عادی وغیراز فریاد معمولی داشته وهردو باهمین برتری واضافه ازمادر زاده شده باشند تابتوان آنانرا شاعر یا آوازه‌خوان طبیعی نامید و چنین‌نیست که‌همهٔ مردم‌عالم بااین دوامتیاز بدنیا آمده باشند وجمیع آنان‌بتوانندشعر بگویند وآواز بخوانند منتهی این‌دوودیعه الهی درطبایع مختلف صاحبان آنها درحالتی از بیشی و کمی وشدت وضعف وکمال ونقص داردکه آنهم طبیعی‌وخدادادی است نه‌تحصیلی واکتسابی. وقتی می‌بینیم که حتی تأثر ازشعر وموسیقی وکیفیت قبول آنها دربعض ازطبایع هست و در بعض دیگر اصلانیست ویا دریکی بشدت ودردیگری‌بضعف وجوددارد دیگرچگونه‌ممکن‌است مؤثر آن یعنی شعر وآواز بـدون قریحه شعـری مادر زادی وصدای مـوهبتی خدادادی بوجود آید.

وآنگهی هنر، وقتی هنر است‌وتشخصی درخورفخر که قید وبندی‌داشته ویا ازحدعادی فراتر گذاشته باشد تاافرادی‌که باقوت‌طبع وقدرت عمل ازعهدهٔ انجام‌آن‌برآیند از دیگران مشخص‌و ممتاز وبدین تشخص وامتیاز نامدار وسرفراز باشند ، وگرنه هرگاه همهٔ این‌قیود ولوازم راکه درواقع بافصل تمیز هنر ازبی‌هنری، ویا (خاصه) آن است ازدست وپای‌هنر برداریم وآنرا بدون هیچ قیدوشرطی دستیاب همه‌کس بدانیم دیگر هنر آن چیزی خواهد بودکه ازهمه‌کس ازطفل صغیر گرفته تاشیخ‌کبیر وحتی دیوانهٔ دست‌وپا در زنجیـر ساخته

۱ـ فی‌المثل درصنعت سماورسازی‌که صنعتی است مشترک بین‌همهٔ سماورسازان،اگر کسی سماوری بسازدکه ازحیث زیبائی وظرافت و سرعت بهره بخشی برسماورهای دیگـر مرجح ومحصول رنجی اضافی باشد، هنری بخرج داده است‌که ازدسترس سایر شرکای او خارج وفوق قدرت آنان است.

است و کاری است درحد امور مشترك بین همهٔ مردم و امری عادی ومعمولی و پیش پا افتاده بی زحمت تعلم .

فی المثل اگرهمین رقص که بظاهر ابتدائی ترین هنرشری است و از هرکس ساخته است که اندام خودرا بچپ وراست حرکت دهد ودست وپایی بآسانترین صرب بجنبش در- آورد، کمال آن هیچ گونه قیدوبند وشرط وحدی لازم نداسته باشد، دیگرچه فرقی است بین یك بروحرس رقصنده (هرچندکه اینحد حیوانی آنهم محتاج بمدتها تعلیم وتمرین است) بایك بالرین ورزیده وزحمت کشیده‌ای که ظریفترین وزیباترین رقص‌ها را به‌بهترین وجهی به‌تماشا میگذارد واحیانا خطرناکترین حرکات‌را به‌آسانترین صورتی برروی‌طناب سیرك بانجام میرساند وبیننده‌را باعجاب وتحسین واداد میسارد، ویاچه فرقی است بین کسی که‌از گوشهٔ خیابان بصحنهٔ تآتر وسینما آورده ومجبور به‌تقلید از قهرمان داستان شود با آن آرتیست مدرسه‌دیده زحمت کشیده‌ای که تمام دقائق فنی وهنری‌را طی سالها مرارت و خون جگر بدست آورده وبرای‌همین کار از بین‌صدها نفر هنرمند ورزیده انتخاب گردیده است‌تا مثلا ازعهدهٔ نقش (هاملت) برآید.

آیا ممکن است ازیکنفرکه اصلا نمیداند موسیقی چیست ومشق نواختن نکرده فقط بدلیل اینکه دودست سالم دارد ویاکسی‌که تنها میتواند فریادی بلند بکشد ، توقع داشت که ویولون بدست بگیرد وشمارا غرق عوالم ملکوتی موسیقی کند یاآوازی سردهد ولطائف هنر آوازرا برای‌شما بازگو کند.

حالا باید دیدکه‌آیاهمرشعر گفتن کمتر از این‌هنرها استومیشودبدون هیچ‌لطیفهٔ غیبی وهیچ قیدوشرط وکار وممارست، شعر گفت وتنها باشکستن قوانین‌ویا بقول حضرات سنت‌شکن ازعهدهٔ انجام این امر برآید؟ کدام‌علم وفن وهنر وصناعت یاحتی سنت وبدعت وروش وطریقتی است‌که بدون هیچ‌قاعده وقانون ولازم وشرطی وجود داشته و قابل عمل باشد تاشعر راهم یکی ازآنها بدانیم وبگوییم‌که همینطور خلق‌الساعه وخودبخودازفکر وذهن وزبان وقلم هرکسی ازخلق‌الله جاری‌میشود؟!

اگر بگوییم که(باین شوری‌هم‌نیست) پس‌ناچار باید قبول کنیم **که‌هنر یعنی قید وقیدمیزان‌ومحك‌هنرمند.** ونیز هرچه قید وشرط هنر بیشتر و دسترسی بدان سختر ومشکلتر، بهمان نسبت امتیاز هنرواقعی بیشتر ونمایان‌تر وهنرمندی‌که‌بتواند از عقبات و پیچ‌وخم قیود وشرائط مشکل، آسان‌تر بگذرد، ازمیان سایر اقران وامثال خود مشخص‌تر وسرافرازتر است. اگرغیرازاین باشد وهمهٔ این مابه‌الامتیازها ازمیان برداشته‌شود (چنان که برداشتند وشد) جمیع مردم‌دارای جمیع هنرها خواهند بود ونیز همهٔ آنان در عرض یکدیگر وباهم مساوی و برابر وآنگاه دیگر کسی باقی نخواهد ماندکه مستمع و تحویل- گیرندهٔ اینهمه هنر وهنرمند باشد وباید بروند وشنونده ازکرهٔ مریخ بیاورند ویادعالمی‌از

سر بباید ساخت ورنو آدمی».

اینهمه قیود والتزامات مشکل ودست‌وپاگیر درهرهنر بخصوص درفن شعر و آنهمه امتحان شعرا به‌بدیهه‌گویی وارتجال والتزامات شبه ممتنع، چنین نبود که جدای نخواسته محمول بربی‌عقلی ونادانی اجداد ارجمندما باشد، بل‌که برای‌همین بود که میزان هنر و کمال وملکهٔ قدرت وایجاد درطبع‌شاعر معلوم ومشخص گردد وهمان قوت وقدرت‌مابه‌الامتیاز بهترین وقوی‌ترین شاعر از سایر شرکای ضعیف وکم‌قدرت او درفن باشد وبیر «تا گریرد هرکه بیروبی بود» .

وآن شاعرکی که نه کمالی‌بالقوه دارد ونه درطی‌سالها دعوی ومرحرف‌گویی، قدم از اولین پایه ومایه شاعری فراتر گذاشته وبا اینحال دست ازهنر ناقص خود برنمیدارددوپی‌کار دیگری نمیرود، لامحاله ازحیث مقام ومنزلت فرود یك‌شاعر فحل وپرقدرت ورحمت‌کشیده وکمال‌یافته قرارگرفته وعامهٔ‌مردمهم به‌تبعیت ازخاصه اورا درهمان حد ومقامی که سایستهٔ صعف اوست شناخته باشند، ورنهم اگر غیرازاین باشد، دیگرچگونه ترجیح وتفضیل فردی از افراد بردیگری امکان‌پذیر خواهد بود وبه‌چه‌دلیل سعدی برامامی هروی و منوچهری برغضائری رازی مرجح خواهدشد.

اینجا لازم است این‌مطلب‌را اضافه‌کنم‌که شعرهم باید مانند هرماهیت دیگری درمقام تعریف وشناسائی محدود بحد ورسم منطقی خود باشد تابتواند جامع‌جمیع افرادآن مقوله دریك‌حد ومانع تمام افراد مقولهٔ دیگر ازگفته‌هایی‌که مشابه اوست مانندکلام عادی ونثرو سجعها وامثالها بوده باشد تامیزانی واحد پیداکند ومثل امروز هر ترکیب نامفهوم وبی‌وزن وبی‌قافیه و بی‌معنی، بصرف اینکه (امپرسیون فلان عامی گنگ است) شعر به‌حساب نیاید .

اگر این میزان‌ها وترازوهای‌عقلی ومنطقی وسنجش‌ها ومعیارهای اجتماعی وقومی‌که محصول سالها بکار افتادن عقل‌ونقل وتدبر وتجربهٔ صدها نفر از صاحبان عقول برتر است نام سنت نمیگرفت وسنت‌هم به‌طرفةالعینی بدست جهال شکسته‌نمیشد. امروز شعر و هنر نیز مانند هرعلم وصناعت دیگر برای‌خود تعریفی واحد ومشخص وحد ومرزی معلوم‌ومعین می‌داشت (گرچه هنورهم برد اهلش دارد) واینطور ملعبهٔ سلیقه‌ها و اینقدر در مظنهٔ تعریفات مغشوش (من‌عندی ومن‌درآوردی) ازسوی دماغهای علیل یابچه‌گانه وکلیل‌واقع نمیشدو بعدد انفس، بل‌که الناس عامهٔ مردم، شناخت‌های گونه‌گون ومتناقض ازحدبیرون پیدا نمیکرد ، تاآنجاکه اکنون هرعامی هیچ‌ندانی هم‌بگویدکه شعر ، باعتقاد من آنست‌که چنین‌ودیگری فریاد بردارد‌که خیر شعر باعتقاد من آن‌است‌که چنان باشد ، ومقدمهٔ دواوین معاصران خودمان پرباشد ازتعریفات عجیب وغریب‌شعر، بدون‌آنکه دوست وهمزبان خودشان‌هم‌آنرا

تصدیق وتائید کند. واز پیش‌خود تعریف مهمل دیگری جعل نکند چندانکه پنداری در امری فردی یاسلیقه‌ای تفریحی وتفننی سخن‌می‌گویند ومذاق ومشرب خودرا درمورد پسندیدن یا نپسندیدن خورش قرمه‌سبزی وزعفران‌پلو ملاك قرار میدهند.

بعینه مانند عقاید بسیاری ازایشان‌درباب احکام وتکالیف دسته‌بندی‌یافته وتهذیب‌شدهٔ دین ومذهب که‌هرطبقه‌ای ازطبقات اجتماع، بل‌که هرفردی از افراد مردم، هم در اصول اعتقادات وهم درفروع احکام وعبادات دینی علی‌حده ومذهبی جداگانه دارد. ومدام‌میگوید: بعقیده من دستور نماز برای‌فلان‌فائده وتکلیف‌روزه برای بهمان استفاده است! بطوریکه‌اگر دقت کنیم می‌بینیم که تحت یك‌کلی ازدین اسلام ویك‌جماعت ازمذهب جعفری، دین ومذهب بازاری غیراز دین‌ومذهب اداری وحرام این‌غیراز حلال آن است و ایمان و اعتقاد سپاهی ورای‌ایمان واعتقاد خانقاهی وحلال وحرامشان‌نیز سوای حلال وحرام بازاری‌و اداری‌است آنقدرکه حتی نقدر یك‌ملای مجتهد درس‌خوانده ودارای قوهٔ استنباط نیز که‌درآراءوفتاوای خود بحکم مراعات اصل احتیاط باکمال دقت ومراقبت درفرعی ازفروع ومسأله‌ای‌ازمسائل می‌گوید ومی‌نویسدکه (احوط) آنست‌که‌چنین‌عمل کنید. جنبهٔ احتیاط‌را مراعات نمی‌کنندو ودرعین‌جهل ازصحیح وغلط وحلال وحرام خودرا مجاز میدانندکه همینطور (گتره‌ای) در اصول وفروع اظهار لحیه‌ای بعلم واطلاع کنند وجمیع مسائل علمی واکتسابی‌راکه‌فهم‌موضوع وملکهٔ حکم ونظر درهریك ازکوچکترین فرع آنها محتاج سالها درس خواندن و استاد دیدن ورنج تمرین وممارست‌کشیدن است، نازل منزلهٔ فهم اندك وسواد اندك‌تر وعقل‌ناقص واطلاع ناقص‌تر خویش شمارند. بی‌جهت آقایان پزشکان ومهندسان ساختمان‌ازمداخلات بیوجه مرضی وتمایلات عجیب صاحبان بنا، درتشخیص ونسخه وطرح ونقشه، شکایت میکنند. زیرا وقتی بناشد که‌عموم مردم درعموم علوم ازعقلی ونقلی وعملی وصناعی نخوانده وندانسته خودرا مجاز ومختار درتصرف واظهارنظر بدانند وتنها عقیدهٔ سلیقی خودرا ملاك تشخیص و عمل قرار دهند. دیگر پیداست که درعلوم طبی وصنایع‌عملی‌که ناچار مقداری ازآنها بستگی به‌دریافت محسوس مراجی‌مریض وسلیقهٔ مخصوص انفرادی صاحب‌کاردارد تاچه‌حدعذرشان خواسته است وحجتشان ساخته وپرداخته.

همین افراد وقتی‌که رادیوی منزلشان‌خراب‌شد، اینقدرعقلشان میرسدکه‌بجای‌رجوع به‌بقال وعطار سرگذرشان، بیك‌رادیوساز بصیر متخصص رجوع نمایند (اگرچه احیانا دیده شده است‌که خود دعوی مکانیکی‌می‌کنند وبکند وکاو وخراب‌کردن بیشتر مشغول‌میشوند). اما درمطالب علمی وهنری حاضر نیستندکه به‌اهل آن‌علم وهنر مراجعه‌کنندویا لامحاله‌نظر وفتوای اورا حجت شناسند وبااو بمکابره ومناقشه‌نپردازند.

خلاصه آنکه این لجام گسیختگی‌ها وسرکشیها، فقط فرار از یك واقعیت وحقیقت مسلم است وهر کس که پای قرار ومقاومت ندارد، بدین معاذیر وشبهات از نوع سنت‌شکنی وشهامت ادبی یا تعهد ورسالت تاریخی واین‌قبیل توجیهات دارد وحنك، برای عمل انحرافی خودمحملی (بگمان خودعقلی) ویالامحاله دلیلی عوام‌پسند پیدا می‌کند، ولاطائل خویش‌را درجنب طائل بکرسی قبول می‌نشاند.

آن جوانی که ازاصل مایهٔ هنری بهیك قوهٔ ضعیف یاذوق اندك وحتی تظاهر بآنها اکتفا کرده وطاقت وحوصله آنرا ندارد که رنج تحصیل ومشقت آموختن‌را برخودهموار کند و ازآن‌طرف سخت آرزومند است که بهکمالی ازکمالات هنری بین امثال واقران خودشناخته شده باشد. اول گمان میکندکه میتواند آن کمال را دراقل اوقات ممکن بدست آورد همان‌ـ طورکه درهمه‌چیز طالب (شرط) وکوتاهی است مثل (شرط استوری) وشرطهای دیگر، و چون یادگرفتن وآموختن باشرط قابل اندازه گرفتن نیست، بهیکبار سر بعصیان وطغیـان برمیدارد ومیگوید اصلا اینها همه ازسنت‌های پوسیده وفسیل‌شدهٔ قدما است، من‌همهٔ اینهارا زیرپا می‌گذارم ومی‌شکنم تا هرچه که‌من گفتم ومن کردم هنر باشد، نه آنچه که آن کهنه‌پرستها وسنت‌پسندها می‌کنند ومی‌گویند. نظیر کار آن مولانایی که ارباب هوس درعداد طلاب‌عموم دینی قرار داشت وچون‌غوره نشده می‌خواست مویزشود ومقدمات نخوانده از مؤخرات هم درگذرد وپیشوا وامام اوساط‌الناس گردد آمد وکاری‌کرد که‌واضع زبان‌عرب بقول‌مشهور (یعرب‌بن‌قحطان) نیز جرأت چنان‌کاری نداشت. وگفت اصلا چه‌ضرورت داردکه‌زبان‌درقید قواعدی باشدکه آن‌قواعد دست‌وپای مردم‌راهم بقید درآورد بنابراین‌من‌قید اعراب‌وسایـر قیود صرفی ونحوی‌را اززبان عرب برمیدارم وپای این‌محبوس‌چندین‌صدساله‌راازغل‌وزنجیر دست وپاگیر آزاد می‌نمایم تاهرکس هرچه دل‌تنگش می‌خواهد بگوید وبنویسد وسیبویه‌ها وکسایی‌ها غلط‌زیادی نکنند این‌کاردا کرد تابتواند بگوید وبنویسد «یامحمدقل‌علی»و یا «علی بعدحسن» یعنی ای‌محمدعلی‌وای‌حسن‌وعلی ودعوی‌کندکه این است عربی‌واضح وجلی حال درجایی‌که بازبان مردم دیگر، غیراززبان مادری خود بشودچنین‌کاری کرد وقواعد طبیعی ویا وضعی آنرا بتوان باین آسانی وشاید در یك‌لحظه شکست دیگر عذرسنت شکنان خودمان خواسته‌است وکار سنت‌پسندان وقانون‌پذیران ساخته. (ادامه دارد)

دکتر ابوتراب نفیسی استاد دانشگاه اصفهان

یاداشتهای سفر پاکستان

— ۳ —

نمایندگانی که فقط یك زبان می‌دانستند گرچه قبلاً اعلام‌شده بودکه‌زبان‌های رسمی کنگره انگلیسی، عربی، اردو، وفرانسه است‌اغلب کنفرانس‌ها بدوزبان انگلیسی‌وعربی ایراد می‌شد وگاهی به اردو ترجمه می‌گردید تنها نمایندگانی‌که منحصراً زبان ملی خود را استعمال‌کردند چه در سخنرانیهای رسمی‌و چه سخنرانیهائی‌که بعنوان تبلیغ برای‌مردم معمولی می‌کردند نمایندگان ترکیه بودندکه فقط بزبان ترکی صحبت می‌کردند.

مفتی با عمامه وکراوات و عبا

در بین شرکت‌کنندگان چند مفتی بودندکه عمامه فینه‌دار بسروعبا بدوش بودند ولی در عین حال‌کت‌و شلوار وکـروات نیز داشتند مانند مفتی لبنان، مفتی‌سوریه‌واز همه‌شاخص‌تر مفتی‌ترکهای‌قبرس بود. وی‌که برخلاف دیگر ترکها بزبانهای عربی‌و انگلیسی نیزکاملاً آشنائی داشت‌شخصی بود بسیار فعال‌و با حرارات. سخنرانی اوکه بزبان انگلیسی ایراد شد بیشتر دربارهٔ وضع ترکهای قبرس بود نکته جالبی‌که درسخنرانی اوبدان‌اشاره شد، یادی بودکه از زنی‌بنام ام‌حرم‌نمودکه طبق‌گفتهٔ وی دربسیاری از جنگهای حضرت رسول بصورت پرستارمسلمانان وزخمیان‌خدمت نموده واحتمالاً اول زنی است‌که‌رسماً پرستاری‌مردان را درمیدانهای جنگ سالهای دراز قبل‌از فلورانس‌نایتینگل بعهده داشته، وی‌بهمراهی عده‌ای ازمسلمانان‌که‌برای فتح قبرس بدانجا رفته بودند ازاسب زمین خوردو همانجادر سال۲۸ هجری وفات یافته‌و همانجا نیز دفن شدو مقبرهٔ وی هم‌اکنون زیارتگاه مسلمانان قبرس‌و زائران دیگری است که‌بجزیره مزبور وارد می‌شوند بعقیدهٔوی یونانیان نسبت بهمقبرهٔمزبور بی‌احترامیهائی به عمل آورده‌و مانع زیارت زائران‌گشته‌اند. نام مفتی مزبور دکتر مصطفی رفعت‌بود.

یك‌سئوال جالب ازمستشرقی معروف

وقتی‌که در یکی‌ازجلسات، مونتگمری‌وات مستشرق معروف‌انگلیسی که کتابهای بسیاری‌درباره پیغمبر اسلام نوشته‌و نوشته‌جات اونیز محققانه و نسبتاً خالی از تعصبات مسیحانه است سخنرانی خود را تمام‌کرد همین مفتی فلسطین برخاسته و از او سئوال‌کرد آیا شما با این توصیفاتی‌کـه از پیغمبر اسلام کردید وی را به پیغمبری قبول دارید یانه؟ ولی پس از لحظه‌ای تفکر چنین جواب دادکه‌گرچه این سئوالی است‌که همیشه از پاسخ به آن فرار می‌کردم ولی ناچار باید جواب دهم‌که‌من حضرت ابراهیم وحضرت‌موسی‌وحضرت‌مسیح‌و حضرت محمد راپیغمبر می‌دانم. این پاسخ سیاست مآبانه‌که بزبان عربی ترجمه شد موجی از خنده همراه باکف زدن برانگیخت.

پرفسوروات در طی نُطق خودکه‌دربارهٔ پیغمبر اسلام ایرادکرد باین نکته اشاره‌نمود

که مذاهب در مقابله با دشمن مشترک یعنی ماتریالیسم یکسانندو در این میان پیامبر اسلام ومسلمانان دل بسیار آشکاری داشته ودارند. وی سخنانی دربارهٔ تفاوت مذهب و دین و نبی و رسول و وجوه مشترک بین ادیان معروف آسمانی به تفصیل بیان کردو از جمله دربارهٔ خودش چنین اظهار عقیده کرد که مدت ۳۸ سال از اسلام الهام گرفته و همیشه برای پیامبر بزرگ اسلام احترام فوق‌العاده‌ای قائل است گرچه از نظر مذهب مسیحی بشمار می‌رود وی از لوئی- ماسینیون مستشرق معروف فرانسوی چنین یاد کرد که وی ابتدا مسیحی بود، در جوانی بی‌دین شدو پس ازمدتی بعنوان باستان‌شناس درعراق ومصر زندگی کردو چون تحت تأثیر مسلمانان ومخصوصاً صوفیان و از آن جمله صوفی بزرگ «الحلاج» قرار گرفت یک صوفی مسیحی تبدیل شدکه طبق عبارت خودش مسیحی بهتری شد. وی همچنین از گوته دانشمند بزرگ آلمانی به نیکی یادکردو گفته او را که در سال ۱۷۷۴ دربارهٔ پیغمبر اسلام گفته است چنین آورد:

«محمد را باید برودخانه‌ای تشبیه کرد که نهرهائی بآن ملحق می‌شوند وسپس بدریا می‌ریزند»

همچنین از کتاب کانت در زیر عنوان «قهرمانان تاریخ» یاد کرد که پیغمبر اسلام را قهرمـان معرفی کرده است. اما عقیده داشت بهترین راه شناسائی مردان بزرگ نوعی مطالعهٔ علمی و تاریخی است بشرط اینکه اولاً از نظر تاریخی زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی که غیره آن شخص بدرستی و با دقت بررسی شده و صحیح از سقیم جدا گردد، در این باره حدیثهای بسیاری در احوالات و شرح حال پیغمبر اسلام جمع‌آوری شده است که تشخیص صحیح یـا ضعیف آن همیشه آسان نخواهد بود اگـر چه معیارهائی در کتب مختلف احادیث برای این تشخیص ذکر کرده‌و متخصصینی در این کار دشوار تخصص داشته‌و دارند در این باره باید یاد- آوری کرد که بسیاری از مستشرقین و علمای غیر اسلامی مخصوصاً آنان که در مسیحیت تعصب بسیار داشته‌اند متأسفانه روش بی‌طرفی را رعایت نکرده‌و ناجوانمردانه اسلام و پیغمبر بزرگ آنرا مورد اهانت قرارداده‌اند از آن جمله است یکی دو مکتب اسپانیائی یاچند مکتب در ایتالیا، فرانسه، آلمان ولی در اینجا روش علمی و تاریخی را نباید تخطئه کرد بلکه باید دانست این عیب از شخص محقق است نه از روش علمی در سه سال قبل نیز در آلمان کسی برضد اسلام مطالعاتی انجام دادو در رد پیامبر اسلام کتابی نوشت که خوشبختانه مورد اعتراض بسیاری قرارگرفت وحتی دولت آلمان ویرا از پست دولتی که داشت اخراج کرد. در انتهای صحبت خویش به علم کلام و تصنیفات «امام محمد غزالی» وفلسفه و کتاب معروف «تحافة الفلاسفه» وی و کتاب «کواتس کیم» نویسندهٔ ترکی که به آلمانی می‌نویسدو کتاب «گلدزیهر» که دربارهٔ حدیث مقدمه جالبی دارد اشاره کردو جالب این که هر جا اسم حضرت محمد را می‌برد کلمهٔ « peace uponhim » که ترجمه صلی‌الله‌علیه‌و سلم است می‌آورد، و این موضوع را تمام مستشرقین غیر مسلمانی که سخنرانی کردند رعایت می‌نمودند. (ناتمام)

۱ـ دریغ است که درچنین کنگره‌ای زبان فارسی محلی از اعراب نداشته است. (و)

سیدمرتضی مشیر
وکیل پایه یک دادگستری و نماینده مجلس

چگونگی اعدام پیر لاوال

کمی قبل از ساعت ۸ صبح ۱۵ اکتبر شوهر لاوال بارادوك و نو را بمیدان دوفین می‌رساند وخود مراجعت میکند.

درجلو نرده‌های بلوار جماعتی حضور دارند که منتظر ورود آقای مرنه دادستان محکمه عالی انقلابی هستند و از خیابان مقابل عابرین را متوقف میسازند که داخل این گروه نشوند.

بالاخره آقای مرنه دادستان وبوشاردن (بازپرس اولیه پرونده مطروحه) وارد می‌شوند و متعاقب آنها منشی دادگاه ازراه می‌رسد وهریك برای رفتن بسوی بازداشتگاه لاوال بااتومبیل‌های خود هدایت میگردند.

سرانجام انبوه جمعیت بسوی زندان روی می‌آورند وآنرا میگشایند، آقای دادستان محکمه عالی انقلابی با پشت خمیده درآستانه در بیحرکت متوقف میگردد .

در اینهنگام بارادوك باتفاق نو داخل زندان می‌شوند ومشاهده می‌نمایند که لاوال با تکیه بآرنج راست خوابیده است و بمحض ورودآنها بسمت‌دیوار میچرخد و بدون آنکه سخنی بگوید واردین‌را می‌نگرد.

آقای نو بتصور اینکه به‌لاوال حالت غش و ضعف دست داده است بطرف او خم می‌شود و اظهار میدارد : آقای نخست‌وزیر بخاطر تاریخ و بخاطر وکلاء خود شجاعت داشته باشید !

با شنیدن این‌مطلب لاوال محتوی‌آمپولی راکه دراختیار داشته می‌بلعد و شیشه‌خالی آنرا بجلوپای دادستان محکمه عالی انقلابی می‌افکند.

با این‌عمل آقای مرنه عقب گرد می کند ولاوال به‌خس خس می‌افتد و ملافه او براثر

تشنج تکان میخورد و برآمدگی چشمان ازحدقه درآمده او در حاضرین ایجادتأثر می‌نماید فی‌المجلس دکتر Paul پزشك قانونی مشهور پاریس احضار میشود و او ضمن اعلام عدم صلاحیت خود ازپرستاران محیط زندان کمك می‌طلبد و دست لاوال را بالا میبرد و چون هیچگونه عکس‌العمل حیاتی ملاحظه نمینماید تصور می‌کندکه سم مورداستعمال اثر برق‌آسا داشته ومرگ مسموم قریب‌الوقوع خواهد بود.

بلافاصله زندان کوچك باشغال درمیآید، بنانوشته بارادوك این‌عده برای دیدن چه‌چیز بآنجا آمده‌اند ؟ آیا برای مشاهده مرگ لاوال یا ملاحظه لحظات حیات او درآخرین روزهای‌عمر وآخرین شب زندگانی؟

در روی میز لاوال تعدادی‌عکس از شاتلدن‌که خانم لاوال ودخترش مشغول پذیرائی ازمیهمانان هستند با پاکتهای سربسته‌ای‌که برای‌اطلاع وکلا و پاسخگوئی میرغضبان تحریرشده است جلب‌نظر می‌نماید.

A mes avocats jour leur apprendre
A mes bourreaux pour leur répondre

تاریخ نامه ۱۳ اکتبر ۱۹۴۵ و مربوط به دو روز قبل بوده و مضمون‌آن بدین شرح است :

« اینك نسبت بسرنوشتی‌که در انتظار من است تردیدی ندارم و مسلماً ژنرال دوگل برای صدورفرمان قتل من شکی بخود راه نخواهدداد ، اما انجام چنین‌امری جنبهٔ‌قانونی ندارد زیرا حکم صادره عادلانه نبوده است.

آنها درجلسه دادرسی دهانم را بسته‌اند و اینك نیز میخواهند برای همیشه صدایم را خاموش‌سازند تا بدین‌ترتیب دیگر ازگفتارمن ترسی نداشته‌باشند.

گویا ضروری‌نمیدانندکه ملت‌فرانسه ازتاریخ مملکتش با خبر باشد ومخصوصاً مایلند که مسئولین بدبختی ما شناخته نشوند.

من برای آخرین بار خطاب به لئون‌بلوم و پل‌رینو دو شخصیت برجسته سیاسی که جان آنهارا از مرگ نجات داده بودم پیامی‌فرستادم که بلاجواب وکاملا بیهوده است.

من حکم‌صادره را قبول نداشته وننگ اعدامی‌راکه جنبه آدم‌کشی دارد نمی‌پذیرم و بهمین‌علت بطریقه رومیها خودرا مسموم میسازم تا بدینوسیله آخرین عمل اعتراض‌آمیزم را علیه چنین وحشیگری ابراز دارم.

هم‌اکنون از زهری‌که درداخل‌بسته‌کوچکی‌قراردارد وباوجود کاوشهای مختلفه کشف نشده استفاده می‌نمایم وآرزومندم‌که هوا درآن نفوذی نکرده باشد زیرا محتوی این‌بسته همه‌جا بامن درسفر بوده و ازآن در جیب یاکیف دستی نگهداری وپذیرائی کرده‌ام.

ادیب طوسی
استاد دانشگاه

شوق عشق

تا در این تاری مغاك زندگانی میدرخشد برق امید و امانی
میتوان بودن ز سوئی
بر مراد روشنی در جستجوئی

***

تاکه از اعماق این گردنده طارم مینماید چهر خود تا بنده انجم
میتوان در شام تاری
داشتن از صبح روشن انتظاری

***

تا بشر باشد اسیر رنگ و بوها تا بود در بند عشق و آرزوها
با هزاران رنج هستی
خوش بود از شوق عشق و شور مستی

(محتوی بسته زهر سیانور بوده که بر اثر طول زمان ونفوذ هوا درمرگ لاوال اثر آنی نداشته است. مترجم)

سربازان برحسب وظیفه کسانی را اعدام می کنند اما امروز وظیفه شان وحشتناك است چه آنها اجباراً عمل آدم کشی را انجام میدهند لیکن بنظر من اینان که بطور غیرارادی اوامر مقامات بالاتر را اجرا می نمایند شریك جرم نیستند.

من تقاضادارم اجازه دهند شال گردن سه رنگم را بگردن اندازم وعلاقمندم از آن در مسافرت طولانی دیار ابدیت نگهداری نمایم.

اگر مخالفینم برای همیشه موفق بخاموش ساختن صدایم شده اند اما روحم دوباره زنده شده وقوی تر باقی خواهد ماند.

من آخرین سلام و احترام خودرا بملت فرانسه که بوی خدمت نموده ام تقدیم میدارم و آخرین اندیشهٔ خویش را متوجه وجود او میدانم. »

ادامه دارد

دکتر رضا ناروند
دانشگاه تربیت معلم

روابط ایران با دول معظم

درزمان جانشینان کریم خان زند

۱ـ روابط ایران بافرانسه

روابط ایران و فرانسه در زمان کریمخان زند بسیار صمیمانه بود زیرا فعالیتهای استعمارگرانه انگلستان در هند عملاً رهبر بزرگ ایران را نسبت به نیات آنان هراسان ساخته بود .

فرانسویان نیرازاین فرصت وموقعیت عالی بخوبی بهره برداری کردندو توانستند با دولت ایران روابط بازرگانی گسترده‌ای ایجادنمایند. سیوردروسو(۱) وپیرو (۲) که کنسول فرانسه در بصره بودند با اقدامات پیگیر موفق شدند رقیب دیرینه خود انگلستان را عقب برنند وامتیازات بزرگی ازدولت وقت ایران کسب نمایند.

روابط ایران بافرانسه عملاتحت‌تأثیر مناقشات‌داخلی اروپا ودرگیریهای امپراطوریهای بزرگی بودکه در آستانه استعمار مللعقب مانده‌هریك سهم بیشتری برای خود طلب میکردند. بویژه اتحاد روسیه واطریش درسال ۱۷۳۵م/۱۱۴۸ ه. ق دربارفرانسه راسخت متوحش ساخت. زیرا هدف این‌اتحاد تجزیه امپراطوری عثمانی بودکه فرانسه از متحدین آن‌بشمار میرفت وچنانچه روسیه و اطریش میتوانستند امپراطوری عثمانی را به نفع خود تجزیه‌کنند فرانسه درموقعیت خطر ناکی قرارمیگرفت.

تمام فعالیتهائی‌که بعدازاتحاد روسیه واطریش‌بوسیله امپراطوریهای اروپائی‌صورت گرفت هدفی جزاین نداشت‌که بنحوی‌پای ایران‌به‌مناقشات یاد شده‌کشیده شود . چنانکه درمقاله پیش‌دیدیم روسها منتهای کوشش رابکار بردند تابتوانند مساعدت پادشاهان ایران را درجنگ‌های خودعلیه امپراطوری عثمانی‌کسب‌کنند. لیکن‌عملا به‌نتایج مؤثری دست‌نیافتند. از سوی دیگر سیاست خارجی فرانسه همیشه براین اصل استوار بودکه از هرگونه همکاری

1-Sieur Rousseau

2-Sieur Pyrauet

روس و ایران علیه عثمانی جلوگیری بعمل آورد. ودیدیم که در زمان کریمخان زند به این هدف خود رسید ونظر مساعد وکیل را نسبت بهدفهای خودجلب نمود (۱).

پس از مرگ کریمخان ظاهرا هرج و مرج شگرفی که سرتاسر ایران را در بر گرفت روابط ایران و فرانسه بحال رکود درآمد. امابلافاصله پس از بقدرت رسیدن علی مرادخان زند درسال ۱۷۸۱م/ ۱۱۹۶ ه.ق که ایران آرامشی دو باره یافت امپراطوریهای اروپائی بفکر کسب اتحاد ایران باخود افتادند.

نخست کنت نولی فرستاده امپراطوری اطریش به اصفهان آمدو معاهده‌ای بادولت ایران بست. طاهراً این معاهده ونیز دوستی ایران و روسیه سبب شد که لوئی شانزدهم کنت فریه دو-سو بوف رارروانه دربار ایران نماید تااتحاد ایران را بادروسیه واطریش برهم زند وبکوشد تا باتشویق ایران به همکاری باعثمانی سداستواری دربرابر افرون جوئیهای روسیه و اطریش پدید آورد.

کنت فریه در ۲۲ ژوئیه ۱۷۸۳م (۱۱۹۸ ه.ق) از پاریس حرکت کرد و در ۳۱ ژانویه ۱۷۸۴م (۱۱۹۹ ه.ق) به بغداد رسید. دراین شهر یك منشی ایتالیائی راکه قبلا باکنت نولی فرستاده امپراطوری اطریش همکاری داشت به همکاری خودبر گزید ودرماه مارس همانسال وارد اصفهان گردید.

کنت فریه درآغاز مأموریت خودبا دشواریهائی روبرو شد زیرا سفراو به ایران غیر-رسمی بودوبهمین دلیل نمیتوانست بعنوان نماینده دولت فرانسه بادولت ایران تماس برقرار سازد. خودوی ازبلاتکلیفی آغاز ورودش به ایران نگران بودوبه شکوه نوشت که: اینك در ایرانم لیك مانده‌ام که چه بگویم وچه کنم. ازمن انتظارکوشش و تلاش دارند اما چگونه؟ کدام وسیله را بمن دادند؟ ناگزیر باید بی‌نامه‌ای وپشتیبانی وعنوانی به دربار رخنه کنم(۲).

اماسرانجام تماسهای لازم برقرارگشت و میرزا ربیع وزیر علیمرادخان باکنت فریه به گفتگو نشست. کنت فریه در مارس ۱۷۸۴ به میرزا ربیع گفت که جناب وزیر من دوست نظامی شما هستم. بارها باشما گفتگو کرده‌ام واینك درخدمتگزاری حاضرم. اطمینانی که سال پیش بمن دادید وآن رفتار دوستانه و شایسته‌ای که علیمرادخان نسبت به من روا داشت مایه سپاسگزاری است. من نیامده‌ام که مشتهای خودرا بسوی دشمنان شما گره کنم. بلکه آمده‌ام تامشتهای آنهارا پیش شما بازکنم ودسیسه‌های شان را برای شما آشکار سازم. پادشاه فرانسه نسبت به بدبختی‌هائیکه به‌شما روی خواهد آورد حساسیت داردو روابطش باهمسایه‌تان عثمانی

1-Comte Noli

۲- آرشیوملی فرانسه، مکاتبات کنسولی با ایران، جلد هشتم از صفحه ۲۴ الی ۴۲ گزارش کنت دوسو بوف.

حسنه است. لیکن نفع شما در این است که با ملت عثمانی همبستگی داشته باشید و از دشمنی بپرهیزید. آری جناب وزیر! شاه فرانسه از قدرت خود سود نمی‌برد مگر برای برقراری و حفظ تعادل نیروها و صلح میان ملتها و پایداری موفقیت هر کدام از آنها آرزوی شاه فرانسه این است که علیمرادخان را از علاقه خود نسبت به ایران آگاه سازد. او میخواهد باردیگر روابط بازرگانی ایران و فرانسه بنحوی عهد صفویه شود (۱).

مذاکرات میرزا ربیع و کنت فریه ادامه یافت و کنت فریه کوشید تا بهر نحو ممکن دولت ایران را نسبت به مقاصد تجاوز کارانه روسها علیه ایران بیمناك سازد و آن را به اتحاد با عثمانی وادارد. کنت خطاب به میرزا ربیع گوید که وی بی‌گمان کنت بولی در باره اتحاد روس و اطریش و ایران بر سر تقسیم امپراطوری عثمانی با دولت ایران گفتگو کرده است. لیکن متأسفانه اطمینان بی‌اندازه علیمرادخان به گفتار فرستاده اطریش موجب شده است که وی با شتابزدگی در این مورد تصمیم نگیرد زیرا در این زمان که علیمرادخان بتازگی از جنگهای داخلی رهایی یافته و به سلطنت رسیده است نمیتواند به یك جنگ خارجی کشیده شود. برای جلب نظر ایرانیان بهتر آنست که آنها را از صلح و آرامش برخوردار ساخت به اینکه آنها را در خشم و شهوت جنگ نگاه داشت. من خیر و صلاح ملتی را که از این همه جنگ داخلی بستوه آمده در صلح می‌بینم بعلاوه کنت فریه دولت ایران را از مقاصد پنهانی روسیه برای تصرف گرجستان بیم داد و اظهار داشت که سرانجام روسها به این منطقه تجاوز خواهند کرد (۲).

عاقبت کنت فریه توانست نظریات دولت فرانسه را به دولت ایران بقبولاند و بارخنه‌ای که به دربار ایران کرد و حتی نقشه‌ای را که کنت بولی به دولت ایران داده و در آن مسیر عبور سپاه روسیه از قلمرو ایران را مشخص کرده بود به بیرنگ (۱) بدست آورد. براساس توافق میان کنت فریه و دولت ایران معاهده ایران و اطریش و روس فسخ شد و بدینگونه سفر نماینده غیر رسمی دولت فرانسه با موفقیت روبرو گردید لیکن با مرگ علیمرادخان در سال ۱۷۸۴/ (۱۱۹۹ه.ق) باردیگر همه نقشه‌های فرانسه بر باد رفت. کنت فریه که از جان خود بیمناك شده بود سرانجام در ۱۷۸۹ (۱۸۰۴) به کشور خود بازگشت.

وی به دولت فرانسه پیشنهاد کرد که برای نفوذ در ایران به مداخله در امور داخلی ایران دست برند. براساس پیشنهاد وی می‌بایست از اوضاع آشفته ایران که بر اثر نبردهای خونین آقامحمدخان و محمدجعفرخان ایجاد شده بود استفاده سود و دولت فرانسه با پشتیبانی از احمد خان خوئی حاکم خوی که در آذربایجان قدرت فراوان داشت، او را بسلطنت ایران برساند.

۱ــ آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی با ایران، جلد هشتم از صفحه ۲۴ الی ۴۲، گزارش کنت فریه دوسوبوف

۲ــ همان مرجع

بدین‌منظور باید واسطه‌ای نزد احمد خان خوئی فرستاده میشدکه پس از تماس با رهبران لزگیان ونیز هادی‌خان رشتی مقدمات شورش بزرگی که به‌پیروزی طرفداران فرانسه‌منجر میگشت پی‌ریزی شود. لیکن‌اوضاع داخلی فرانسه براثرانقلاب‌کبیر ۱۷۸۹م(۱۲۹۴ه.ق) چنان آشفته شدکه پیشنهادهای کنت‌فریه به فراموشی سپرده شد. درکتاب فوائد صفویه (۱) آمده‌است که چون‌درسال ۱۷۷۴(۱۱۹۹ ه.ق)علیمرادخان درگذشت وخبرمرگ‌اوبه‌فرزندش شیخ‌ویس‌خان که درتهران اقامت داشت‌رسید وی‌دوتن ازفرستادگان پادشاه فرانسه‌را دستگیر کردوزیر شکنجه قراردادتاهر چه‌دارند دراختیار اوبگذارند.یکی‌از فرستادگان زیرشکنجه درگذشت ودیگری پس‌از دادن سی‌هزار اشرفی روسی با میانجیگری بازرگانان ایرانی از مرگ‌رهایی یافت .

بدرستی روشن نیست که این‌دوتن که بودند زیرا تا آنجاکه میدانیم در این زمان جز کنت‌فریه دوسوبوف وهمکار ایتالیائی‌اش افراد دیگری‌به نمایندگی ازجانب دولت‌فرانسه‌در ایران حضور نداشته‌اند.

۲ـ روابط ایران وانگلیس

کریمخان‌زند بعلت هراسی‌که از خواستهای استعمارگرانه انگلیسها داشت رفتارغیر دوستانه‌ای باآنها درپیش‌گرفت وحاضر نشدبا تقاضایشان موافقت‌کند. بااین همه انگلیسها درتجارتخانه‌ای‌که در بصره برپاکرده بودند بکار خویش ادامه میدادند و دولت ایران نیز ممانعتی ازفعالیت بازرگانی آنان بعمل نمیآورد.

درسالهای آخرزندگانی کریمخان، شورش بصره برپاشد و صادقخان برادر اوپس از یکسال محاصره شهرمذکور شورش مردم‌آنرا باخشونت بسیار سرکوبی نمود. لیکن نسبت به‌انگلیسهاکه درتجارتخانه آن‌دولت‌کار میکردند روش‌دوستانه‌ای درپیش‌گرفت.

درنتیجه این‌روش‌دوستانه، میان‌یکی ازمأمورین انگلیسی بنام‌سرهارفورد جونزووزیر صادقخان، میرزا حسین فراهانی، روابط صمیمانه‌ای برقرارگردید.

پس‌از مرگ‌کریمخان، میرزا حسین‌فراهانی به‌وزارت اعظم جانشینان اودست یافت و همین امرسرهارفورد،جونزرا برآن داشت تاازموقعیت اوبهره‌گیرد وبه‌ایران سفرکند.از این‌رو درسال ۱۷۸۷(۱۲۰۲) به‌ایران آمدودر شیراز ازپذیرائی‌گرم میرزاحسین‌فراهانی برخوردار شدو سرانجام توانست فرمان زیر را درژانویه ۱۷۸۸(۱۲۰۳) ازمحمدجعفر ـ خان‌زند دریافت دارد .

۱ـ فوائد صفویه یا نگارستان تألیف ابوالحسن بن‌ابراهیم قروینی ، نسخه خطی کتابخانه ملك،ورق۱۴۹ ،ص۱

فرمان محمد جعفرخان

بنام‌خدای جهان‌آفرین، فرمان‌عالی، امابعداز آنجائیکه ماهمیشه خواهانیم که تجارو قوافلی که درمملکت ماآمد ورفت میکنند در ظل حمایت‌ما بوده در مهدامن و امان باشند و مطمئناً بکارتجارت خود مشغول شوند برای مساعدت با آنها آنچه که مارا در قوه باشد در حق‌آنها دریغ نخواهد شد.

بنابراین فرمان مطاع برای تمام حکام و فرماندهان شهرها و قلاع بتمام سرداران و مأمورین جمع‌آوری حقوق‌گمرکی صادر میشودکه در باره تمام عمال ملت انگلیس که بقصد تجارت بمملکت ماوارد شده ومشغول تجارت هستند نهایت همراهی و مساعدت مرعی دارند که‌همه آنها راحت وآسوده بدون مزاحمت احدی درامور تجارتی خود، خواه‌برای متاع صادره مشغول باشندو می‌باید ازآنها حمایت و حفاظت شود . عمال دولتی نباید بهیچ اسم و رسمی ازآنها مالیات حق‌راهداری مطالبه‌کنندو بهیچ‌عنوانی نباید از نمایندگان ملت‌انگلیس وجهی مطالبه شودو رفتار شمانسبت بآنها باید طوری دوستانه باشدکه آنهابما اطمینان نموده دررفت وآمد خودشان‌کاملا آزادباشندو همیشه باید بدون دغدغه خاطر مشغول تجارت خود بشوند‌در هرموقع که مال‌التجاره خودشانرا بفروش میرسانند درنقل وانتقال وجوه آن‌مختار می‌باشند وازطرف شما نباید ممانعتی بعمل آید. لازم است دوست محترم ما بالیوز انگلیسی مقیم‌بصره بخوبی بداندکه عواطف وهمراهی مادرباره شمابسیار زیادوفوق خیال شماهاست‌و برای‌امتحان بهتراست بآزمایش بگذراند وملت انگلیس راتشویق‌کنندکه درایران به‌تجارت خودشان توسعه دهند. درآنوقت مشاهده خواهند نمودما نهایت درجه‌برای حفظ امنیت آنها خواهیم‌کوشید .

بعلاوه هراندازه متاع ملت‌انگلیس وارد‌ایران گردد هیچ مانع‌وعایقی برای‌ورود آن سدراه نخواهد بودو آزادانه درهرکجای ایران بخواهند میتوانند متاع خودشان رابفروش رسانند وپس‌ازفروش هم‌در تحت‌حفاظت ماآسوده خاطروجوه آنرا برگردانند. ماقول‌میدهیم که‌بهیچ اسم‌ورسم یاعنوانی ازآنها وجهی‌دریافت نداریم واگرسابقا قراربوده حقوق‌گمرکی مطالبه شودبعد از این فرمان‌ما بهیچ عنوانی مطالبه حقوق‌گمرکی نخواهیم نمودو آنچه‌هم در سابق برقرار بوده ماآنها رالغو و باطل مینمائیم . از این تاریخ تمام آنها باطل است و فراموش خواهند شد. بتاریخ هشتم‌ربیع‌الثانی یك هزارو دویست ودو مطابق هیجدهم ژانویه (۱۲۰۳) (انتهی) .

چندی بعدمیرزا حسین فراهانی بقصد زیارت مکه‌از بصره گذشت‌و سرهارفوردجونز ازاو پذیرائی شایانی بعمل‌آورد. دراین سفر میرزا حسین از او دعوت‌کردکه باردیگر به ایران سفر نماید واین سفر در بهار سال ۱۷۹۱ صورت میگیرد (۱) .

درباره علت‌این سفر سرهارفورد جونز می‌نویسدکه لطفعلیخان زند برای تهیه سپاهی مجهز که بتواند درمقابله‌باقوای قاجارپیروز شودتصمیم داشت دوالماس کوه‌نور ودریای‌نوررا بفروشد. دراجرای این‌تصمیم میرزاحسین فراهانی بیکی‌از تجاربوشهر بنام خلیل نامه نوشت و چون خلیل خود صلاح نمیدید در این‌کار پاپیش بگذارد از تجارتخانه انگلیس در بصره درخواست نمود تا واسطه‌اینکار شود .

سرهارفوردجونز درشیراز مذاکرات مفصلی در باره خریداری الماسهای‌گرانبهای یادشده بالطفعلی‌خان واطرافیانش بعمل آورد لیکن پیش‌از اخذ نتیجه، خان‌زند لشکرکشی خودرابه اصفهان آغازکرد . در همین هنگام حاجی‌ابراهیم شیرازی‌سر به شورش برداشت و لطفعلی‌خان رااز مقرحکومت خودبیرون راند.

سرهارفوردجونز پیش‌از آن‌اقامت درشیراز رابصلاح خودندید ودرماه نوامبر باکسب اجازه ازحاج ابراهیم شیرازی عازم‌بصره گردید. درمیان راه‌بار دیگربا لطفعلی خان‌زنددر صحرای حشت روبروشد وباوپیشنهادکردکه بوشهر راپایگاه خودقرار دهدوبرای آن‌بوسیله مهندسین انگلیسی استحکامات ارزنده‌ای بسازد تادر برابر حمله‌قوای قاجار مصون بماند . آنگاه بانمایندگان دولت انگلیس درهندتماس برقرار سازد و احتمالا به نتایج بزرگ وپر ارزشی دست یابد (۱) .

بهرحال وقایع بعدی بگونه‌ای روی‌دادکه پیشنهادهای سرهارفوردجونز بکار نیامد و بااینکه وی‌در تمام‌کتاب خودهدف سفربه ایران راخریددوالماس ارزنده‌کوه نورودریای‌نور نوشته‌است، بی‌گمان درپس پرده مأموریت‌هائی داشته‌که بخاطر سرگردان شدن‌لطفعلی‌خان موفق باجرای آنها نگشته است .

۱ــ تاریخ قاجارها، صفحات ۷۴ و ۷۵

۱ــ همان‌کتاب ، صفحه ۷۵

منصور تقی‌زاده تبریزی

بزرگان حسن خط و خوشنویسان

-۳-

تاریخ چنین اظهار وکشف اسرار نموده که درجامعه‌ی بزرگ اسلامی اررویترقیات ایام وخجسته اقدامات مخترعین بنام، از ریشه‌ی اصلی خط کوفی «خط منکسر و بی‌نقطه» رسم خط املا و انشا درهمه‌جا پیدا شده

نخست ثلث بعد نسخ و از نسخ و تعلیـق ، نستعلیق و دیر وسپس خط جالب شکسته ، هنرهای عالی هنروران اکثریت و رسمیت یافته.

در اصلاح خوانـدن خطوط باید ازرش بی‌پایان واضع اعرابرا (حرکه‌ها) ازنظر بزرگداشت مادون هنر ایجاد خط درنظرگرفت. هنر نهایت فرخنده و برجسته بوده استاد اول به‌کلك دبیر ملاحسین اهل تبریز است خواجه میرعلی هنرورتبریزی نیز در پیشرفت خط نستعلیق ، مقام عالـی‌استادی‌داشته است .

در نوشته‌ی زیبای نستعلیقی ، مرحـوم میرعماد استاد تمـام هنر بیمانند عامل مؤثر شایسته‌ای بـوده و میر هنرور را در این خط روحنواز « نگاره‌ی زیبا» استـاد ، ملاحسین تبریزی بود.

همشهری گرامی ما چون استعداد ونبوغ شاگرد جوانش را مشاهده نمود ، از روی علاقه وهواخواهی خط مطبوع‌وشیوای میررا بوسیده

درواقع مبهوت و درحیرت شده‌که آیا چه نفس الهام بخش در «میر» دمیده شده‌که برای این‌چنین مقام مافوق‌حسن‌خط به احسن‌خط رسیده‌؟ و عمده‌نظر این‌است‌که این فن شریف وفرح‌بخش درتبریز ایجاد و اختراع‌گشته وبظهورآوردهٔ پرافتخار همان ملاحسین وخواجه میرعلی بوده‌اند مع‌الاسف تاریخ بخصوص‌هردو بدست نیامد.

چون اینجا جایگاه احترام و برسرتیپ صفوف صنوف خط سلام است، این‌است‌کـه از میرعماد استادکل مینویسیم ومیگوئیم تا همه دلشاد وشادکام شـوند وبایدگفت و نوشت میر واضع و صانع تکامل وزیبائی خطاست بخصوص خط نستعلیق.

درموزه‌های شرق وغرب آثارگرانبهای اورا شاهان‌جهان وبزرگان قوم چون روح ان عزیز دارند وبسیار قابل‌توجه وگرامی می‌شمارند.

افسوس که آن‌هنرمند ارجمند در ششدر خونین‌سیاست افتادکه برجای نوادش از می ی زشت وننگین نمایش دادند.

میر مرحوم در سفر اسلامبول احساس میکندکه در دربار آل‌عثمان (عثمان افندی که ریشه و مبتکر آن سلسله است نه عثمان خلیفه ثالث) برعلیه شیعیان جعل احادیث و نفاق‌انگیزی می‌نمایند.

روی این‌حس‌شریف که آنقدر مردم دوست بوده ونمیخواسته گزندی بهشیمه برسد یا نقاضت بین دولت‌عثمانی و دولت ایران ادامه یابد، اثر آن‌عمل‌نکوهیده را بسود اجانب (خاصه روس و انگلیس) دانسته و رگ حمیت میر مرحوم‌را سخت تکان می‌دهد.

مخصوصاً دراین‌باره با رجال دربار باب‌عالی مسامره و کشف راز پیش می‌گیرد و بهثبوت میرساندکه نتیجهٔ این دسیسه‌ها بدشمنان ما فائده‌ی سیاسی دارد.

بدبختانه پس‌ازبازگشت استاد با وجدان ار اسلامبول مستقیما باشخص شاه‌عباس کبیر ملاقات‌خصوصی بعمل‌آورد و ارتولید صدیت بوسیله‌ی ایجاد اختلاف مذهب میـان مسلمانان محاورات سری بنمـود مع‌الاسف سیاست حدا ناسناس مانند مثل مشهور « ار قضا اسکنجبین صفرا فرود» بجای‌حسن نتیجه سوء بخشید. دربار غافل صفویه وقاجاریه وآل‌عثمان، غافل از اینکه آن سیاست اختلاف عقیده‌را پرورش‌دادن بالاخره دست‌آویز بزرگ بـرای شکستن و جان‌هم انداختن دولتین اسلامی برای روس و انگلیس شد درعین‌حال سیاست صفویه اجازهٔ تصفیه نداده!

ازآن بعد با میر مرحوم بنـای بدرفتاری پیش‌آورده و باقطع هزینه‌ی معاش و بـا بی‌اعتنائی‌هـا بوسیله‌ی پاره‌ای ازشاگردان پست حود استاد ، ناراحتی و دلشکستگی اورا بوجود آورده‌اند!

میرمرحوم بزبان اشعار آبدار شکایت ازکم لطفی شاه وسدت اهانت بدجنسان بخود شاه عباس نموده ولاکن مؤثر واقع‌نشده بالاخره بصفشبی هولناك بمباشرت چندنفر ناشناس ازخانه‌اش بیرون کشیده و باکارد شقاوت آنچنان نابغه‌ی بهترین هنرهای زیبای کشور را از پای در آورده وپیکر شریفش را پاره پاره‌و غرق خون درکوچه افکنده وناپدیدشده‌اند!

موقع خروج ازمنزل فرزندش سید ابراهیم خواسته‌که همراهی کند نگذاشته‌اند پس از آگاهی همگانی یکی ازدست پرورده‌های باوفایش بامورات بخاك سپاردن مباشرت‌نموده و خانواده‌اش از بسیاری وحشت خطر دیگر نتوانسته‌اند در اصفهان اقامت نمایند نـاچاراً بوطن اصلیشان قزوین باز گشت نموده‌اند .

تاریخ شهادت درسال هزار وسی ودو هجری قمری است باقرار خودش فرموده‌که‌در ظرف سه‌سال شش دفعه سر تراشیدم‌که ازکثرت مشق فرصت تحلیق و تزلیق نـداشتم وایـن قطعه هم ازمیر است :

جواهری‌که بمدح تونظم میکردم | بدل شد از خنکی توسرد چون ژاله
چه‌سودم از یدبیضا چوتو نمیدانی | بیان حجة موسار بـانگ گوسالـه
یکی‌ازاین‌حرکتهات‌این‌بودکه‌همی | فروبری برمین نـام نیك صد سالـه

هرچند درددل آنمرحوم بچند اشعار دلسوز شهرت دارد ولی آن شکوائیه‌ی منظوم رابشخص بزرگ دیگری هم‌نسبت داده‌اند ازقضامتناسب باوضعیت دومی‌دارد چون میرمرحوم بیخارا سفرنکرده ، تراوش افکاربث الشکوای میر درآخر این مجموعه بنظر دقیق مطالعه کنندگان میرسد درهمین قطعه‌ی بالا اشارات تأثر آوری هست‌که از شاه عباس گلایه‌می‌کند و قاتلین اورا نیز پـی‌گرد ننمودند . می‌گویند روز بعداز کشته شدنش بـه خواب‌پسرش می‌آیدو می‌گوید انگشت کوچك دستم درباثر ضربت‌قمه توی راه‌آب افتاده آن را بیاورید درکنار قبرم دفن کنید ، همانکار را می‌کنند .

سید علی محمددولت آبادی لیدر اعتدالیون

یادداشتهای زندگی

-۲-

در همسایگی ما خانه تاجری بود که صاحب‌مکنت و ثروت زیاد و همه‌گونه تجملات برای او حاضر بود. زیاده از پنجاه نفر نان خور داشت شش هفت نفر پسرهای کاری که هر کدام حجره مخصوصی داشتند. روز که میشد این پسرها هر کدام‌به ترتیب مخصوصی حجره میرفتند هر کدام غلام‌سیاه داشتند سوار میشدند و آن غلامها راهمراه برمیداشته بازارمیرفتند و غلامها قاطر و اسبهای آنها را برداشته بخانه میآمدند هر کدام از پسرها خانه‌های مفصل داشتند حکامیکه از طهران میآمدند هرچه میتوانستند از آنها اخاذی میکردند وقتی حاجی بطهران رفت و بارجال دولت آمد وشدنمودودید اشخاصیکه درقزوین بعنوان حکومت‌سلطنت میکنند،درطهران‌موردتوجه کس نیستندو کسی بآنها اعتنا ندارد گفت بهتر این‌است که با صدر اعظم بست‌و بندی بشودواز تعدیات‌حکام‌آسوده‌شوم. اینکارراهم کرد. صدراعظم‌هم باومهربانی کردسفارش نامه برای حاکم وقت نوشت و سفارشی از حاجی تاجر کرد حاکم تصور کردکه حاجی از او شکایت نموده است درقلب عداوتی از او گرفته منتظر وقت میگشت دوسه مرتبه پسرهای او را گرفت‌که شما خنده بازی‌کرده‌اید حاجی بطهران نوشت و سفارش نـامه آورد از او مؤاخذه‌کرده بودندکه چرا به پسرهای حاجی بی احترامی‌کرده‌اند شوهر من‌هم تاجربود و با اینها کمال دوستی‌را داشت‌اغلب‌شب‌وروز با آنها بودو گاهی آنهارا نصیحت‌میکردکه باحاکم بسازند روزی میشود که دست میدهد و تلافی‌کند وآنچه در اینمدت خیال داشت از شماها بگیرد دمقابله اخذنماید حاجی‌میگفت‌که‌اینها داخل‌آدم نیستند هروقت‌خواست چنین‌کاری بکند سوار میشوم میروم طهران پدرش‌را بیرون‌میآوردم‌این بودتا آنکه‌ناصرالدین‌شاه‌را بابی‌ها تیرزدند و بعضی ازبابی‌های طهران فراراً بقزوین آمدند ازطهران حکم‌شد هرچه بابی در قزوین هست‌گرفته بطهران بفرستند حاکم چند نفررا گرفت یکوقت ملتفت شد حالا موقع است‌که پدرحاجی را بسوزاند فوراً جماعتی مأمورکرد ودستور العمل دادکه حاجی وتمام پسرهای اورا گرفته بانهایت خواری وذلت بهارك بیاورند .

اول آفتابی بود که مأمورین بخانه آنها ریختند صدای هیاهو بلندشد شوهرم برخواست ازخانه بیرون رفت که ببیند چه خبر است دید اجتماع وهیاهو ازخانه حاجی است بآنجا رفته مأمورین خیال کردند شوهر من هم یکی از پسرهای حاجی است اوراهم گرفتند سه نفر از پسرهای حاجی فرار کردند حاجی را با شوهر من وسه نفر از پسرهایش گرفته بقدری آنها زاردند که مشرف بمرگ بودند مقداری از اسباب خانه اوراهم برداشته باکمال افتضاح بهدار الحکومه بردند حاکم امر کرد آنهارا بمحبس بردند وزنجیر کردند شبانه کسی را نزد حاجی فرستاد وازاو هزارتومان خواست که آنها راخلاص کند حاجی باطمینان صدراعظم گفت یك پول نخواهم دادشما اگرحکم دارید مرابکشید و بطهران بفرستید هرچه مأمورید عمل کنید حاکم چندروزی حاجی را نگاه داشت امااز آن بابی‌های مسلم چندنفررا پول گرفت ورها کرد ازشوهر من هم صدتومان گرفت ورها کرد پسرهای حاجی که فرار کرده بودند طهران آمدند واز دست حاکم شکایت کردند ازطهران صدراعظم وشاه از او مؤاخذه کردند که چرا حاجی را گرفته‌ای در جواب ناچار شد که بگوید بابی بود وباین جهت اورا گرفتم هزار گونه پیرایه بر آن بسته حاجی وپسرهایش رابابی خواند ازطهران حکم شد آنها راطهران بفرستند آنهارا بطهران آورد چندی درانبار دولتی بودند روزی حکم شد که بابی‌های انبار رابیاورند وهر کدام را بطبقه‌ای از نوکر داده بکشند از آنجائیکه هیچکس تصور نمیکرد که حاجی هم محکوم بقتل باشد پسرهای حاجی بتماشای کشتن بابی‌ها آمده بودند یکبار درمیان آنها چشمشان بحاجی و برادرانشان افتاد واین وقتی بود که یکی از برادرهای اورا بفراشخانه داده بودند فراشان هم باکارد چند زخم ببدن آن بیچاره زده بودند برادران او دویدند که این برادر ماست بابی نیست کسی گوش بحرف آنها نکرده بدن اورا قطعه قطعه کردند آن بیچاره راازکشتن این برادر که آگاه شده مأیوس شدند که کاری نکنند درطلب پدر و برادرهای دیگر رفتند پدرشان را بمیرغضبان داده بودند و بدار بند جدا کرده بودند وقتی بربالین او آمدند که یك مفصل بحال خود نداشت وگویا هزارسال بود مرده بود یکی از آنها بخانه صدراعظم رفت وشرح حال را گفته صدراعظم افسوس خورد اما گفت من دراین واقعه متهم هستم نمیتوانم کاری بکنم اما اینقدر مینویسم که آنها را امروز نکشند تا چارهٔ بشود حکمی بفراش باشی نوشت که این دونفر را درکشتن امروز مهلت بدهید حکم را برداشته بمیدان آمد تا رسیدن بمیدان صُدائی راشنید وقتی نگاه کرد دستوکله برادر رادید که درمیان میدان تکان میخورد معلوم شد که آن بیچاره قسمت توپچیان شده بود واورابا توپ آتش زدند یکنفر دیگر ازآنها باقیمانده که حکم رسید آنهم بقراولان مخصوص قسمت داده بودند ومیخواستند تیرباران کنند که حکم صدراعظم میرسد واورا خلاص کردند اماچون وحشت کرده خودرا باخته بود زیاده ازچند ساعت دردنیا نبود وبمرد پسرهای حاجی چندسال باحاکم زدوخورد کردند تاحاکم

دامعرول وبطهران کشانیدند درآنجاهم خیلی‌زدو خوردکردند خودرا دراین راه گذارده تا اینکه مأیوس شدند وبحاکم هم‌صدمه نتوانستند وارد بیاورند بقزوین آمدند علمای قزوین چون بعنوان صغیراموال آنهارا تصرف کرده خورده بودند آنهارا چندان دراموال خودشان راه ندادندتااینکه بکلی تمام شدند وبفقروفاقه افتادندکه اینك دل‌سنگ برحالشان کباب است.

شوهرم نتوانست دیگر در قزوین زندگی کند اموال خود را فروخت ومرا برداشت بکربلا آمد سه‌سال کربلا بودیم دراین سه‌سال اگر بخواهم شرح‌حال خودرا بگویم یك کتاب میشود تاآنکه شوهرم هم مرد چون اولاد نداشت تمام اموال خودرا بمن مصالحه کرد ولی از من خواهش کردکه ثلث آنرا بدست مجتهدی‌که باو وثوق داشت و همیشه در نماز جماعتش حاضر میشد بمصرف خیرات برسانم بعداز مردن شوهرم آن مجتهد برمن تکلیف کردکه در حبالهٔ‌اش دربیایم من‌قبول نکردم‌وازاواعراض کردم‌بامن‌خصومت‌نمودآن‌مصالحه‌نامه رابحیله ازمن گرفت‌ویك مصالحه‌نامه باسم خود تمام‌کرد وتمام اموال من‌و شوهرم راتصرف نموده وکار مرابااینجا رسانیدکه پدرشما دراوقاتیکه نجف بود خدمتکار خواست مرا بجهت خدمتکاری شماها گرفته حالاچند سال است دراینجاانه خدمت میکنم وکسی‌کـه همیشه چند کلفت داشته حالا باین راضی شده‌ام‌که شب‌وروز خدمت شمارا بکنم‌وتاجان دارم اینجاخدمت شما خواهم بود چراکه مادر شمابمن نظر مهربانی‌دارد بنظرکلفتی بمن‌نظر نمینماید. گفتم کربلائی مگرشما درقزوین قوم‌وخویش‌ندارید گفت چراسه‌خواهر داشتم‌که الان‌سالها است ازآنهاخبری‌ندارم‌که مرده‌اند یازنده وآنهاهم از من خبری ندارند آیـا بچه‌رو میتوانستم بولایت خود برگردم اگر کنیزی دیگران را بکنم بهتر است که در خانه خواهرم جیره خوار باشم .

ازاین حکایت که کربلائی گفت‌میخواست روح‌ازبدنم بیرون رودامادر نظر من کربلائیه خیلی خوار شد ودیگر بآن احترامیکه داشت اورامحترم نمیداشتم وحتی‌المقدور ازصحبتش فرار میکردم چه‌شوهرش دانستم‌به‌کفروبابیت متهم بود این راهزن بابی‌تصور کردم‌وازبس ازاین اسم نفرت داشتم نمیخواستم باکسیکه اندك آلایشی دارد محشور باشم ولی‌بروی خود نمیآوردم تاآنکه وقتی ناخوش شدم درناخوشی من‌که بدرد گلو مبتلا بودم ایـن زن خیلی توجه‌کرد شبها تا صبح نمیخوابید هروقت اورا صدا میزدم میدیدم بیدار است تا آنکه من بهتر شدم وروزیکه میخواستم حمام بروم ازاو معذرت خواستم‌که دراین چندروزه شما خیلی زحمت مراکشیدید گفت من‌زحمت شمارا بجان متحملم امااز یك‌جهت حیرانم‌که توچرااز من اظهارکدورت میکنی و میل نداری‌که بامن حرف بزنی گفتم چون ملتفت شده‌اید مـن میگویم واز شما میخواهم‌که عفوکنید من‌ازاسم بابی بدم میآید شرحی‌که شما گفتید معلوم شدشوهر شمارا بتهمت بابی‌گری گرفته‌اند لهذا بعلاقه زوجیت قلبا ازشما هم‌کدورت دارم

گفت خیلی ازاین‌حالت شمامسرور شدم که‌باکفر آشنائی ندارید بلکه‌اینطور دوری میکنید امابدانید شوهرمن بابی‌نبود واورا متهم کردند آنهم حاکم اورا اشتباهاً بحبس‌برد واسباب اتهام اوشد والا اویکی از مقدس‌های روزگار بود نمازش ترک نمیشد روز دوجزو قرآن تا نمیخواند ازخانه بیرون نمیرفت درماه رمضان‌ش روزیك ختم‌قرآن میخواند آقای من‌شما ازاینجهت کدورت نداشته باشید که عنوان بابی‌گری وسیله دوستی و دشمنی است امروز هر کس باهرکس دشمنی داشته باشد که دستش برسدکاری نکند این وصله را باو میچسباند باشد که بزرگی شوی‌وار خوب وبدرنیا چیزها به‌بینی ازخداوند حسن عاقبت طلب‌کن‌که انسان عاقبت بخیر شود ازخداوند میخواهم‌که تراازشر شیطانهای جن‌و انس محفوظ دارد من از کلمات اوخیلی‌متنبه شدم‌وازاو حلالیت طلبیدم امابقدری ملول بودم‌که حدنداشت وازخداوند مسئلت نمودم‌که‌ازاتهام‌کلیهٔ مرامحفوظ دارد بخصوص اتهام به‌کفر وعنوان بابیت.خوب‌بنظر دارم‌که باخود تصور میکردم‌که اگر انسان رابااتهامی متهم‌کنند میتواند خودش را از آن اتهام بیرون بیاورد.میگویند مال‌مردم راخورده اگرنخورده باشد میگوید نخورده‌ام وکسی هم‌براو نمیتواند‌ایرادی‌وارد‌کند وهمچنین‌است اتهام‌به‌سایرمحرمات اماعنوان‌کفر که‌امرقلبی است بهیچ طورنمیتواندار خوددور نماید‌نگوید‌نیستم‌میگویند‌هستی‌چه جواب داردبدهدخلاصه ازاین‌وادی صرف نظرکرده باصل‌مطلب میکوشم قبل از این‌شورش اصفهان به‌ترتیب‌مخصوص اموراتش اداره میشدکه احمال آن‌این بوددر هرکوچه ومحله وگذری‌یکنفر دونفرزیادتر کمتر ملاو پیش نماز داشت اهالی این‌محله وگذر رجوعاتشان بآن آقاو پیشنماز بود انواع تملق وکوچکی را از او میکردند و وجوهات شرعیه باو میدادند منازعا تشان راهم آنها اصلاح میکردند اینها تصرف درحدود خودشان داشتند وتا یکدرجه محکوم دیگران بودندو هرچند نفرشان بستگی بیکی دونفر ازآقایان بزرگ داشته‌در گرفتاریها متوسل ودراوقات درس و مرافعه حرف حلال آنهابودند این‌طبقه ازملاها ضررشان بمردم چندان‌زیاد نبودزیرا که‌چندان قدرتی‌نداشتند علاوه‌چون‌میخواستند وجوهات بریه‌بگیرند حتی‌المقدورسلوکشان را مطابق شرع میکرده بظهور صلاح آراسته بودند واگر در خفا تدلیس میکردند خیلی مخفی بود و اگر ظاهر میشد اوار نان خوردن می‌افتاد و مجبور بود خود را از اتهام بیرون بیاورد

(ادامه دارد)

گرزانکه براستخون نماند رگ‌وپی
گـردن منه ازخصم بـود رستم زال

ازخانهٔ تسلیم منه بیرون پی
منت‌مکش‌ازدوست‌بودحاتم‌طی

منسوب به خواجه نصیر

سه حادثه خطرناك

شیشه‌را دربغل سنگ نگهمیدارد

درعمرم چندحادثه خطرناك ومهلك به‌من‌روی داده‌که نحات ازآنها فقط به‌فضل‌الهی بوده است وخود تعجب می‌کنم‌که چگونه‌دراین‌موارد هلاك نشده‌ام‌وبرای خوانندگان‌محترم بعضی ازآنهادا معروض میدارم:

از سن شانزده‌سالگی باعموزاده‌ها غالبا مسابقه اسب‌دوانی‌داشتیم پدرم‌حاج‌فخرالملك اردلان حکمران عراق ازشهر سلطان‌آباد به‌بلوك فراهان رفته بود درغیاب پدر بـایکی از عموزاده‌ها (احمدخان اردلان) به‌گردش واسب‌سواری رفته بودیم و اسب‌هایمان را به‌قشـو میگذاشتیم . دریك مسابقه بعدازطی مسافتی بیك‌جوی آب رسیدیم با ردن رکاب و فشار به اسب مرکب‌را ازجوی آب پراندم اسب ومن هردو درروی زمین غلطیده ، دیـگر چیری نفهمیدم.

فردای آنروزکمی بهوش‌آمده خودرا دررختخوابی دیدم‌که پدر ومادر بالای سرمن گریه می‌کردند. دوماه‌بیماری طول‌کشید وپوست وگوشت صورتم‌کنده ومجروح شده بودو تحت معالجه بود ازعجایب آنکه باوجود شکستگی صورت وکنده‌شدن پوست وگوشت‌آثاری ازآن‌زخم‌ها درصورت باقی‌نمانده است.

*

درسن بیست وسه‌سالگی پدرم حکمران خمسه ودرزنجان بودیم غالبا روزهای جمعه‌و ایام تعطیل به‌شکار میرفتیم اسب خوبی داشتم‌که باآن اسب سواره باتاخت اسب، خرگوش شکار میکردم.

روزی درزمستان به‌شکارکبك رفته بودم دریکی ازدره‌های رودخانه‌زنجان‌رودیکدسته کبك ازیك‌دامنه‌کوه بدامنه دیگری پرید زمین‌لکه‌های برف داشت من تاخت‌کردم که خود را به‌کبك‌ها برسانم اسب باسرعت زیادکه ازیك‌لکه برف عبور می‌کرد درگودال‌برف‌فـرو رفت ومرا به‌زمین انداخت.

نمیدانم چگونه پای من ازرکاب بیرون آمد واز روی گردن اسب به‌زمین افتادم و اسب چگونه ازروی بدن من‌معلق‌زده وآنطرف لکه برف متوقف بود ومن‌صحیح‌وسالم‌اززیر تنه اسب بیرون آمد لوله تفنگ من تاقنداق آن به‌برف‌وگل فرورفته بود. اسب ومن‌بدون اینکه آسیبی به‌بینیم ازاین‌ورطه نجات یافتیم.

*

زمستان ۱۳۰۵ شمسی هجری بزیارت عتبات عالیات مشرف شده بودم از بغداد برای دیدار فرزندانم که دراروپا تحصیل می‌کردند ازراه صحرا بوسیله اتومبیل عازم بیروت شدم تا ازبیروت باکشتی‌مسافرتی‌ماری‌تیم به‌مارسیل فرانسه بروم. درآن‌تاریخ از بغداد به‌اروپا وسیله‌مسافرت باهواپیما نبود وبهترین‌وسیله بااتومبیل درصحرا وازدریا باکشتی بود.

دربغداد یك‌اتومبیل هودسن اجاره‌کرده براه افتادم درتوقف درقصررشید سرحدمابین عراق ولبنان‌که چندساعتی میگذراندم راننده گفت یك‌دکتر دندانساز بااتوبوس‌عازم بیروت است‌وخواهش دارد موافقت‌کنید بااتومبیل سواری باشما بیاید اثاثیه خودراهم نمی‌آورد و باهمان اتوبوس میفرستد فقط برای‌اینکه زودتر وراحت‌تر بمنزل‌وخانواده برسدتقاضا می کند بااتومبیل سواری همسفر شما باشد منهم‌چون تنهابودم موافقت‌کردم باهم‌باشیم.

آمدن دکتر قدری طول‌کشید وکاروان اتومبیل‌ها براه افتاده بودند همینکه اتومبیل ما خواست از درکاروانسرای رتبه خارج شود قراول در کاروانسرا مخالفت کرد ولی راننده بادست خود قراول‌را عقب‌زد وباسرعت‌زیاد ازکاروانسرا خارج شد وبرای‌آنکه‌خود را به‌کاروان برساند باسرعت فوق تصور حرکت میکرد من‌هرقدر به‌راننده تذکر میدادم و دلالت می‌کردم آرام برود‌گوش به‌حرف من‌نداده می‌گفت نترسید نترسید. درهمین‌صحبت‌ها بودیم ناگهان اتومبیل ومسافرانش به‌گودالی‌سقوط‌کرد صبح‌روز بعدکمی بهوش آمدم‌خود را دراطاق همان‌کاروانسری رتبه دیدم. بالای سرمن یك‌نفر ایستاده بود وبازبان فرانسه به‌من‌می‌گفت تکان‌نخور اگر تکان بخوری حتماً خواهی‌مرد. من متوجه شدم پیشانی‌ام شکسته وتمام صورت ولباسم غرق خون است ودرد شدیدی دارم تب هم کرده‌ام‌مجدداً همان شخص‌که بالای سرمن بودگفت من دکتر هستم واز بیروت به‌بغداد میروم ولی هیچ وسیله معالجه شما راندارم اقدامی‌کرده‌ام شاید به‌شماکمك برسد.

چند ساعت بعد عرب‌های‌کاروانسرا فریاد زدند جاه طیاره وصدای هواپیمائی بگوش من خورد. چیزی نگذشت دکتر وچندپرستار به‌بالین من‌آمدند وزخم‌هارا باوسائلی که‌داشتند دوادده وبستند ومرا به‌طیاره بردند وباحالی‌نزار بسوی بغداد پروازکردیم .

صبح روزبعدکه قدری بیشتر بهوش‌آمدم‌خودرادرتالاری دیدم‌که‌چهل‌پنجاه‌تخت‌خواب ودراطراف بیمارهائی‌هستند. دکترکه برای بازدید بیماران آمده‌به‌تختخواب من‌رسید گفتم‌من بی‌چیز نیستم برای‌من یك اطاق وتخت‌خواب جداگانه تخصیص دهید.

همان روز جای‌من‌را عوض‌کرده ازتالار عمومی به‌اتاق‌مخصوصی انتقال‌دادند. پرستار من خبردادکه رفیق‌شما حالش بد است بعد فهمیدم بیچاره دکتری که می‌خواست زودتر بمنزل وخانواده‌خودبرسد دربیمارستان فوت‌کرده است. بقیه‌درصفحۀ ۳۰۳

از : لاادری

نظری تازه به‌عرفان و تصوف

قسمت چهارم

سئوال و جوابی است بین یك جوینده و یك عارف

فرمود امروز بجای اینکه تو ازمن سئوال کنی می‌خواهم برایت راجع به انسان گفتگو کنم. اگر بیاناتم برایت روشن نبود سئوال کن تا توضیح بدهم.

انسان در عالم خلقت گل سرسبد آفرینش است. اینکه میگویند انسان اشرف مخلوقات است صحیح است اما بشرطها وشروطها. انسان حیوانی است که به اوج تکامل رسیده است و سه‌چیز اورا ازسایر حیوانات ممتاز می‌سازد نطق، زیباپسندی ووجدان.

حرف‌زدن مخصوص انسان‌است و این‌توانائی که مخصوص ابناء بشراست مسبب اصلی پیشرفت حیرت‌انگیز اوست. انسان باقدرت‌تکلم می‌تواند افکار ومنویات خودرا به‌همجنسان خویش منتقل‌سازد. چون تمدن کمی پیشرفت کرد مردم براین برآمدند وسیله‌ای برانگیزند که این‌افکار راکه بازبان بیکدیگر منتقل میسازند پاینده‌کنند تا ازبین نرود. پیدایش خط انگیزه‌ی این‌نیاز بوده است. (شاید اگر ضبط صوت اختراع شده‌بود انسان درصدد نوشتن برنمی‌آمد). باری قدرت‌تکلم واختراع خط زیربنای تمام‌ترقیات معنوی ومادی انسان‌است. درحیوانات اگر لازم‌آیدکه احتیاجات آنها بصورت عادت ثانوی درآید صدها هزار سال وقت لازم است.

مثلا برای‌اینکه درسگ‌ها غریزه‌ای پیدا شودکه به‌خطر رفت‌وآمداتومبیلها درکوچه آگاه‌شوندهزارهاسال‌وقت‌میخواهددرصورتی‌که درانسان عمل طوردیگری صورت می‌گیرد. پدر ومادر درهمان سالهای اول بوسیله قوه نطق فرزندان‌خودرا از این‌خطرها آگاه می‌سازند وموضوع درخاطر اطفـال جایگزین میشود و بعد هم مطالب را درکتابهای درسـی می‌نویسند.

این قوه تکلم و نوشتن ما را قادر ساخته است که تمام تجربیات و اطلاعات خودرا بصورت کتاب به‌نسلهای بعد منتقل کنیم و این‌قدرت موجب شده است که مجموع تمدن و فرهنگ یك‌قوم پی‌ریزی شود.

حالا فرض‌کنیم که انسان هوش‌داشت ولی زبان نداشت هرچه‌را که درك میکرد و می‌فهمید فقط برای خودش مفید بود و بکار دیگران نمیخورد. موضوع نطق بسیار مهم است دراطراف آن فکر کن.

امتیاز دوم انسان زیباپسندی است. حواس پنجگانه انسان بزیبائی علاقه دارد و این امتیاز موجب ظرافت ولطافت طبع او شده‌است. ولی موجب خطرهائی هم شده است‌که بعد خواهیم دید.

انسان ازشکلهای زیبا مثل صورت‌خوب، گلهای قشنگ ومناظر دل‌انگیز لذت‌میبرد. بوهای خوش اورا تردماغ میکند. غذاهای خوش‌ظاهر لذید با ادویه‌های خوشبو هم ذائقه، هم باصره و هم شامه‌ی اورا راضی می‌کند. گوش از اصوات‌موزون، اشعار نغز وخطابه‌های شیوا لذت میبرد و دست ازلمس اشیاء ظریف ولطیف خرسند می‌شود. این حس زیباپسندی باکمك قوه نطق و اختراع نوشتن (که‌نقاشی پیشقدم آنست) موجب بنای ادبیات و هنرهای زیباست ونمایشگر حس لطیف بشریت است.

این حس‌زیباپسندی خیلی زود در انسان آشکار شده است، از قدیم‌ترین‌آثاری که از انسان بدست‌آمده آشکار است. مثلا درهمان ابزارهای اولیه‌که با وسائل خیلی‌ساده ازسنگ ساخته‌است می‌بینیم که روی‌آن سنگها باوجود همه‌ی مشکلات و نارسائی‌هائی که درکارش بوده بطور خیلی ناشیانه خطوطی واشکالی حکاکی‌کرده است. بعد همین کار را روی ابزار استخوانی انجام داده است و بیست سی‌هزار سال قبل در دیواره غارها بنقاشی حیوانات پرداخته است.

اما وجدان ازهمان دوره‌های اولیه انسان بچیزهائی که خارج ازدرك او بوده توجه پیداکرده است وبدون استثناء موضوع مردن تمام قبائل‌را تکان داده است و بفکر دنیائی غیر ازاین دنیا انداخته است و رفته‌رفته متوجه خیر وشر شده است و در ضمیرخود حس کرده است‌که باید بکار خیر بپردازد و ازشر خودداری‌کند.

در دوره‌ی پیدایش پیغمبران باین‌مسائل اهمیت بیشتری داده شده و مسائل اخلاقی موردتوجه قرارگرفته است. فرق انسان وحیوان این‌است‌که حیوان آنچه راکه غریزه به او امر می‌کند بی‌چون و چرا انجام میدهد ولی انسان صددرصد تابع غریزه‌های حیوانی خودنیست. راست‌است‌که شما می‌توانید سگ‌را تربیت‌کنیدکه وقتی اورا صدامیزنید بیاید ووقتی بگوئید بایست بایستد ولی اولا چون نطق ونوشتن درکار نیست این عادت را که در

سگ ایجاد کرده‌اید فقط بهمان‌سگ ختم می‌شود بعلاوه سگ‌کارهائی که‌میکند بیشتر ازروی تشویق و تنبیه است نه وجدان. درصورتیکه درانسان وقتـی این‌وجدان تحت تأثیر تربیت بیدارشده وتکامل‌یابد صاحب درکی‌باطنی می‌شودکه ربطی به‌بشارت و نظارت ندارد. عارف کامل وقتی بحساب خود میرسد وطریق صواب را اختیارمیکند بـرای پاداش نیست و چشم ببهشت وجهنم ندارد.

با این اشاره‌ی مختصر به سه صفتی‌کـه مخصوص انسان است باید فراموش‌کنیم‌کـه انسان از حیوانات غریزه‌هائی به‌ارث برده‌که‌آنهاهم برای بقاء او لازم است. تمام مشکل عارف در اینست‌که خصائص انسانی را باآن غرائزحیوانی درحد تعادل درآورد . در این وادی پرپیچ وخم است‌که عرفا وحکما باید دست وپنجه‌نرم‌کنند.

بدبختانه درپیداکردن راه متعادل اغلب خود از اعتدال خارج شده‌اند. اگر بخواهم در این موضـوع بتفصیل صحبت‌کنم‌گفتگو بدرازا می‌کشد وشاید برای خود من هم تمـام مشکلات حل نشده باشد، با این‌وجود سعی میکنم‌که مطلب را روشن سـازم. در حیوانات غریزه‌هائی است‌که برای بقای‌نوع بوجودآمده است. مثـل غضب، شهوت، بخل و غیـره مبنای اغلب این غریزه‌ها بر پایه‌ی ساختمان فیزیولوژیك حیوان است‌کـه انسان هم جزو آن است .

مثلا بسیاری از این غرائز نتیجه‌ی ترشحات غده‌های آندوکرین است‌که در زیستـ شناسی مبحثی مهم دارد وتازه‌گوشه‌ای از این پرده راکنـار زده‌اند و هرروز دراین زمینه کشفیات جدیدی می‌شود . کار من نیست‌کـه در این مبحث بسط مقال‌کنم و بیك مثل اکتفا می‌کنم. غده‌ی فوق‌کلیوی ماده‌ای درخون ترشح میکندکه آدرنالین نام دارد. چـون این ماده درخون ترشح‌شود فشار خون وضربان‌قلب بالا میرود وبطور موقت نیروی حیوان را زیاد میکند. وقتی حیوانی مورد تهـاجم حیوان دیگری قرار گیرد برای حمله یـا گریز مقداری آدرنالین درخون او وارد می‌شود و حیوان را زورمند می‌سازدکه بتواند حمله را دفع‌کند یا از دست‌دشمن فرار نماید.

درانسان‌هم عیناً همین‌عمل انجام می‌شود. ما وقتی‌خشمناك می‌شویم آدرنالین‌خونمان بالا میرود وپرخاشگر می‌شویم. غده‌های دیگرهم درقسمتهای دیگر بدن منجمله مغز وجود داردکه هریك درتنظیم وظایف اعضاء مأموریتهائی مهم دارند.

انسان‌هرقدرهم درمدارج عالی روحانی ترقی‌نماید بدنش بدن‌حیوانی‌است وچاره‌ای نداردکه با جنبه‌ی حیوانیش بسازد. منتها هنرش در این است‌کـه این غرائز و عواطف را باهم متعادل‌سازد.

در حل این مشکل مکتبهای قدیم عرفانی و روشهای جدید روان‌شناسی و روان‌کاوی دو جاده‌ی مخالف را انتخاب کرده‌اند و بعقیده‌ی من هردو راه افـراط را پیش گرفته‌اند.
صوفیان دوره‌اول، بطوریکه قبلاهم اشاره کردم، راه زهد، پارسائی، و ریاضت‌را برگزیدند بامید این‌که غرائز حیوانی‌را بکلی سرکوب کنند وکارشان بمبالغه‌کشید . متأسفانه کتاب‌هائی‌هم که درشرح حالات آنها نوشته‌شده، عادتی‌که ما داریم‌که از کاه کوهی بسازیم، زهد و ریاضت آنها را بصورت افسانه درآورده‌ایم و این رویه نه‌تنها مردمان این دوره را جلب نمی‌کند بلکه موجب سرخوردگی آنها می‌شود وگرك هم بدست ماندین میدهد. مثلاشیخی که چهل‌روز چیزی نخورد ودیگری چندین‌سال نخوابید وبسیاری چیزهای دیگر. قصه‌های عجیب‌تر از اینها هم هست‌که ذکر نمی‌کنم.

من یقین دارم‌کـه نویسندگان این‌کتب کـه بعضی ازآنها خود ازعرفـا بوده‌اند ، نخواسته‌اند دروغ بگویند شاید حالتی بآنها دست میداده و ازخود بیخود میشده‌اند و پندار آنها جای واقعیت‌را میگرفته است.

من خودم اشخاصی را می‌شناسم‌که عالما و عامدا دروغگـو نیستند ولی کراماتی از پیرهای خود نقل می‌کنندکه مسلما صحت ندارد ولی یقین‌دارم‌که این‌کرامات درحال‌خلسه یا چیزی شبیه بآن بنظر آنان آمده‌است.

بگذریم و ازخدا بخواهیم‌کـه مارا براه راست هدایت‌کنـد . خلاصه، این دسته از صوفیان در ریاضت و روگرداندن از دنیا راه افراط پیموده‌اند و بعقیده‌ی من از اعتـدال خارج شده‌اند و اگرهم چیزی بدست‌آورده‌اند درسط و نشرآن توفیق نیافته‌اند ، درنتیجه جامعه ازآن سهمی بسزا نبرده‌است.

روانشناسان جدید راه دیگر رفته‌اند وکاررا بجائی رسانده‌اند که بهیچوجه ازغرائز حیوانی نباید جلوگیری‌کرد و دلائلی‌هم می‌آورندکه این‌جلوگیری موجب عقده‌های‌روانی و امراض عصبی می‌شود و در این‌باب‌درعلم‌نیم‌بند خود آنچه رطب‌ویابس است بهم بافته‌اند.

خوشبختی این‌است‌که درمقابل این‌مکتبهای روان‌کاوی مکتبهای دیگری‌هم در همین رشته پیدا شده‌که حرف یکدیگررا تخطئه می‌کنند. حالا تکلیف مردم چیست خدا میداند .

من بیچاره‌که روانشناس و روانکاو نیستم نمیدانم سازکه برقصم: فروید ، آدلر یا یونگه؟ تنها چیزی‌که می‌بینم این‌است‌که بدآموزیها دنیا را درمسیر سریعی بسوی انحطاط اخلاقی‌قرار داده است. نتیجه‌ی این روشها دنیارا غرق پرخاشگری، آدم‌کشی، هتك‌ناموس وغیره نموده است .

شصت‌سال پیش صحبتی از بی‌بندوباری و انحراف جوانان وگانگستری آنها نبود و اگر اتفاقا یك‌جوان مرتکب عمل‌خلاف می‌شد بسیار عجیب بنظر می‌آمد. اما امروز اینست

نتیجه‌ی این روشهای پیشرو که می‌بینیم . میدانم مدعیان حرفهای مرا پوچ میدانند و بقول معروف می‌گویند عالم را باجاهل بحثی نیست، ولـی من عرض میکنم قسمت‌را باورکنم یـا دم خروس را ؟

برای‌اینکه باین‌سخنان تلخ خاتمه دهم وخاطرت را شادسازم می‌گویم هرکـه سالك راه معرفت‌شود وبرای رسیدن بسرچشمه‌ی حقیقت‌پویاگردد معراج اورا حدی نیست وبرای مزیـد تشویق چند شعر از عارف ربانـی و مربی گمگشتگان جلال الدین رومـی (ر ح) برایت می‌خوانم:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم بحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم پس‌چه‌ترسم کی زمردن‌کم شوم
حمله‌ای دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملایك بال و پر
وز ملك هم بایدم جستن زجو کـل شیء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملك قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس‌عدم‌گردم عدم‌چون ارغنون گویـدم کانا الیـه راجعون

بنظر من شیخ سعدی (ر ح) هم باوجودی‌کـه ادعای شیخی و پیشوائی نداشته در عرفان سخنانی بسیار دلچسب وعملی فرموده‌که امروزبکارمی‌خورد. مثلا قطعه‌ای که‌باین‌بیت شروع می‌شود:

تن آدمی شریف است بجان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

یك کتاب معرفت است. تاآنجاکه انسان‌را باحیوان مقایسه‌می‌کند:

خوروخواب وخشم وشهوت شغب‌است و جهل وظلمت
حیوان خبـر ندارد ز مکـان آدمیت

بعد می‌فرماید :

اگر این درنده‌خوئی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی به‌روان آدمیت

و درآخر باکمال فروتنی می‌فرماید:

بنصیحت آدمی‌شو نه بخویشتن‌که‌سعدی هم از آدمی شنیدست بیان آدمیت

مذاکرات امروز ما طولانی شد هنوز راجع بانسان خیلی حرف دارم انشاءالله دفعه دیگرکه ملاقات دست داد برایت می‌گویم.

دنباله دارد

خاطرات سردار ظفر

۱۶

پس ازیکسال حسارت حکومت یردرا نمی دادند و اصرار در رفتن من به‌یرد کردند پس ارچند ماه سردارمحتشم ازکرمان مراجعت‌کرد یرد را بمرتضی‌قلی‌خان دادند حکومت کرمان را نمی‌دادند .

من سردار اقبال و مدبرالدوله منشی حودم را فرستادم یرد. سردار بهادر و سردار محتشم درحکومت کرمان باهم‌شریك‌بودند سردار اقبال ارطرف سردار بهادر باسردارمحتشم رفته‌بودکرمان معلوم‌است نه فایده درستی عاید سردار بهادر شده و نه سردار اقبـال دخلی برده سرداراقبال آمد یرد حکومت اصفهان‌را بسردارمحتشم دادند دراینوقت مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء است من‌قراردادم تامی وادد یرد بشده‌ام سرداراقبال یردباشد چون‌یزد رسیدم یکنفر ازطرف مرتضی‌قلی‌خان بیاید یردرا باوسپرده بروم‌کرمان

امیرحنگ‌رفت نحتیاری‌که بشراکت سردارجنگ‌بکارحکومت بپردازند درآنجا پای دردسختی دامن‌گیرش شده ناچارشد برفتن اروپا برای معالجـه لاجرم سردار بهـادر رفت بحتیاری موقع رفتنش چندشب اصفهان پیش می‌بود ورفت من‌هم تهیه سوار دیده اول محرم ۱۳۳۳ قمری برای‌کرمان حرکت‌کردم میررا علی‌اکبرحان‌گرکانی‌که دوست مرتضی‌قلـی خان بود باخود بردم یرد اورا آنحا گذارده وخودم رفتم برای‌کرمان شرح‌حکومت‌کرمان را درکتابی حداگانه بوشته‌ام.

امیرمجاهد ار حکومت‌کهکیلویه منفصل سده سردارمعطم بجـای او منصوب گردید. سردارجنك هم ازبهبهان رفت برای ییلاق حسین خان بهمهٔ خاله‌زاده امیرمجاهـد بتحریك امیرمجاهد وقوه شیخ‌خرعل‌که پول واسلحه باو داده بود درکره سیاه یك‌منرلی بهبهان جلو سردارمعظم راگرفته میان‌آنها جنگ‌واقع‌شد.

من رفتم‌کرمان مردم‌کرمان ار امیرمفخم وحکومت او راضی بودند ولی از سردار محتشم شاکی‌بودند من سردار اقبال‌را بنا بفرمایش سردار اسعد از یرد برداشته با اسکندر خان وعبدالکریم‌خان سالارارفع باخودکرمان بردم.

بازگردیم بر سر داستان سردارمعظم وحسین‌خان بهمه‌ای ــسردار جنگ‌چون شنید حسین‌خان بهمه‌ای باسردارمعظم جنك‌کرده وچندنفرهم‌کشته شده‌اند بـا اردوی بسیار عطف عنان بطرف‌کهکیلویه‌کردوبا سوار وتفنگچی برای قلعه لکلك رفت‌که حسین خان در آن

قلعه بود بواسطه استحکام آن‌قلعه یاغی‌شده بود و با این‌حال بسردار اسعد و من تلگراف میکرد که من‌یاغی‌نیستم سردارجنگ بامن‌عرض‌دارد ولی دروغ‌میگفت اگرچه اولاد مرحوم حاج ایلخانی همه با او بدبودند حسین خان باما خویش وبسته بود لکن نمیتوانستیم اورا بسردارجنگ ترجیح‌دهیم.

حسینخان چندبار باردوی سردارجنگ‌شبیخون زد سردارجنگ هم هرچه یورش بقلعه آورده توپ بآن قلعه بست کاری ازپیش نبرد ناچار شده توپ شنیدر ازشیرازخواست آخر-الامر حسینخان تسلیم شد بشرط‌آنکه یکنفر از اولاد مرحوم ایلخانی برود در قلعه نزد او تا قلعه را تسلیم اوکند .

حسینخان ما همه باو سخت گرفته‌ایم اهل کهکیلویه هم با او خوب نیستند سردار جنگ هم درتابستان‌اورا محاصره‌کرده است چاره‌کار خودرا درتسلیم شدن دید سردار بهادر محمدخان سالاراعظم را فرستاد در قلعه لکلك حسینخان هم قلعه را تخلیه‌کرده تسلیم سالار اعظم‌کرد چون قلعه بدست سردار جنك افتاد حکم‌کرد تا آن‌قلعه را ویران‌ساخته بـا خاك یکسان‌کردند حسینخان هم درجای دیگر قلعه داشت بدانجا رفت و اکنون دوسه سال است با زن وبچه درقلعهٔ نادرکه قله‌کوهی است مخروطی اقامت دارد قلعه نادرگرفتنش برورغیر ممکن‌است وجز بمحاصره فتحش‌متعسر اگرچه آب‌کم دارد چشمه خوبی پای دز دارد ممکن است آنرا بگیرند وبرج بسازند آنوقت‌هم باندازه بیست‌نفر قله دز آب دارد.

سردار جنگ رفت‌کهکیلویه اهالی‌کهکیلویه‌را مطیع ومنقاد گـردانید سردار بهادر خیال میکرد سردار جنگ منافع آن‌مسافرت را باأو تقسیم می‌کند ولی این خیال محال بود وآن دوسردار آزرده‌خاطر ازهم جداشدند سردار بهادررفت ییلاق سردارجنگ‌هم‌رفت بختیاری دراین‌اوقات جنگ اروپا درکمال‌سختی‌است سرتاسر ایران‌را قشون‌روس‌وانگلیس وآلمانی وعثمانی فراگرفته اعراب خورستان کهابوابجمعی شیخ خرعل‌بودند برضداوشورش کردند مگر ایل محیس‌که طایفهٔ مخصوص خودش بودند اردوئی‌هم ازترکها باتوب‌وعسکر درناصری شیخ‌را محاصره‌کردند ولی‌کشتی‌های انگلیسی نگذاردند ازمیان برود در پیشرفت انگلیسی‌ها عثمانی‌ها عقب‌نشینی‌کردند اعراب‌هم متوقف‌شدند ازطرف‌شیخ جنگ نشد. همان کشتی‌هاکه دررودکارون بسته بودند وتوپهای‌صحرائی اردوی‌عرب وترك‌را متفرق کرد . میگویند چهل‌هزار اردوی عرب ودوهزار اردوی ترك بود.

بالیوز بوشهرکه بعدها حاکم بین‌النهرین‌شد وبعددوسال‌هم در ایران‌وزیرمختاربود سرپرسی‌کاکس‌دراردوی شیخ ورئیس اردوی انگلیس بود خواست خوانین‌بختیاری‌راملاقات کرده ازآنها یادی بجوید وکمك بخواهد چون دولت ایران اظهار بی‌طرفی کرده بود ، خوانین‌نیز آن‌رویه‌را ازدست‌نداده بی‌طرفی اختیارکردند باشیخ‌هم‌عناد ولجاج داشتندچون اردوی ترك واعراب متفرق‌شدند شیخ‌جانی تازه‌گرفت‌سرپرسی کاکس حکومت سیاسی بصره

رفت بغداد کار سردار اقدس رونقی تازه گرفت اعرابی که بااومخالفت کرده بودند هر کدام را توانسته تلافی کرد.

هنگامی که من درکرمان بودم جنگ انگلیس وعثمانی دربصره واقع شد شیخ خزعل باانگلیسها همراهی کرد انگلیسها بصره را ازعثمانی‌ها گرفتند.

وقتی که‌من بحکومت کهکیلویه و بهبهان رفته‌بودم در سنوات سابق صاحب بسیاری از املاك خالصه‌شدم وکم کم حکومت آن‌حدود مثلی چند متعلق بحتیاری‌ها شد یکی‌علاقه آنها درآنجا دیگرهمسایگی واتصال سرحد خاك کهکیلویه باخاك بختیاری یکی دیگر دزدی و شرارت اهالی کهکیلویه خصوصا دزدی آنها درراه‌لنچ. چون‌انگلیس‌هادیدند دزدی‌وشرارت مردم کهکیلویه بمنتهی درجه رسید ازدولت تقاضا کردند که‌حکومت کهکیلویه‌را بیجتیاری‌ها بدهند وجرو بختیاری باشد آنهاهم‌قبول کردند وجرو بختیاری‌شد هرچندکه اسباب دردسر وزحمت بودند وهمه‌ساله بایستی حکومت بختیاری قشون بخاك کهکیلویه ببرد فایدهٔهم برای حکومت نداشتند ولی بتقاضای انگلیس‌ها وامر حکومت خوانین حکومت آن‌حدود را قبول کردند.

درسال ۱۳۱۴ قمری حکومت آنجارا مرحوم سردار اسعدناظم‌الدوله دیباقبول کرد چنانکه سابقاً بدان اشارت کردیم باهمه خسارت خوانین و خویشاوندی آنها باخوانین و مواجبهائی که بآنها می‌دادند ومحبتهائی که بآنها می‌کردند وقشونهائی که در کوهسارهای آن‌قوم وحشی می‌بردند باز دست ازسرارت ودردی برنمیداشتند. اکنون که دوره پادشاهی پهلوی است ازبختیاری مجری‌شده وجرو حکومت فارس‌شده است

سال اول که‌من باپانصد سوار بحکومت بهبهان‌رفتم زیدون وحومه‌جات را باشتراك عبدالحسین میرزا فرمانفرما مرحوم سردار اسعد خرید بعداز دوسال که بزیارت‌عتبات‌رفتم دربغداد زیدون وحومه‌را ازفرمانفرما خریدم وتاامروز که سنه۱۳۰۸ شمسی‌است بیشتر املاك بهبهان وکهکیلویه ملکی خوانین بختیاری است واکنون که سال ۱۳۱۰ هجری‌شمسی است دیگر اهالی کهکیلویه قدرت دزدی وشرارت ندارند وبیشتررؤسای بوئر احمدی‌ها درطهران اقامت دارند .

بااینکه حکومت کهکیلویه بابیشتر املاك کهکیلویه و بهبهان ملك‌خوانین‌بختیاری شد بود وخوانین بختیاری‌هم خوانین کهکیلویه‌را باتفنگچی از کهکیلویه می‌آوردند درده دز بیشتر راه دز مستحفظ می‌کردند و پول هم بآنها میدادند برای حفاظت راه وامنیت باز دردی می‌کردند وهم آدم می‌کشتند .

زروزی که یزدان جهان آفرید چو این‌قوم وحشی نیامدپدید.

(ادامه دارد)

خانم دکتر کامران مقدم
استادیار دانشگاه تربیت معلم

وضع جغرافیائی بلوچستان

بخش دوم

سرزمین وسیع بلوچستان بین ۲۴ تا ۳۰ درجه عرض شمالی و ۵۸ تا ۷۰ درجه طول شرقی گرینویچ واقع گردیده است ومحدود است ازطرف شمال بهسیستان و کویر مرکزی از جنوب بهبحر عمان ازمشرق بهکشور پاکستان وازمغرب بهاستان کرمان. مساحت بلوچستان ۱۵۵٫۰۰۰ کیلومترمربع وجمعیت آن بالغ بر ۲۵۶٫۲۶۷ نفر وجمعیت فعلی آنرا حدود ۵۰۰ الی ۶۰۰ هزار نفر تخمین زدهاند. قراء وقصبات آن ۷۲۰ پارچه تعیین شده است، کوههای بلوچستان اغلب ازچین‌خوردگی‌های دوران دوم‌وسوم زمین‌شناسی بوجود آمده. مرتفعترین کوههای آن‌قله آتش‌فشان نیمه‌فعال تفتان است که ۳۹۷۲ متر ارتفاع دارد، قله دوم ازحیث ارتفاع کوه بزمان است بارتفاع ۳۴۹۷ متر رشته‌کوههای مووبیچ بیوك، پیر شوران، کوه‌سفید، کوه‌آهودان، کوه‌حاکی، کوه‌پوساق، کوه‌بکر بندورشته‌کوههای کم‌ارتفاع دیگر که حداکثر ارتفاع آن‌از ۲۸۶۳ متر تجاوز نمیکند سطح منطقه‌را پوشانده‌اند. آخرین رشته‌کوه غربی کوه‌ملك سیاه‌است و دارای ۱۶۴۲ متر ارتفاع میباشد این کوه مرز مشترك کشور ایران، پاکستان وافغانستان می‌باشد. رشته‌کوه‌بم‌پشت حد طبیعی بین ناحیه‌سراوان و چاه‌بهار است در جنوب‌کوه بم پشت رشته‌های کم ارتفاعی جنوب مکران‌راپوشانده است. که ازشمال بهامون جزموریان وازجنوب بهسواحل شن‌زار دریا ختم‌می‌شود.

کمی بارندگی باعث شده است که رودخانه پرآب ومهمی دربلوچستان‌وجود نداشته باشد مهمترین‌رودخانه‌ها عبارتنداز بمپور، ماشکید، سرباز ومیرجاوه.

آب وهوا ـ آب وهوای بلوچستان باقتضای موقع هرمحل تغییر می‌کند. هوای نقاط شمالی مانند زاهدان وخاش نسبت بهجنوب استان معتدل‌وملایم است وهراندازه‌بطرف جنوب پیشروی‌کنیم هوا گرمتر و نامطلوبتر می‌شود.

بلوچستان ازنظر آب وهوا بهچهار منطقه تقسیم می‌شود:

۱ـ منطقه خوش آب وهوا: شمال دره‌های‌کوه تفتان‌که هوا معتدل و لطیف است و چشمه‌های آب‌گوارا دردره‌ها جاری است. میوه‌های آنجا عبارتست از: زردآلو، گیلاس، سیب، انواع آلو.

۲ـ منطقه معتدل. با اختلاف شدید درحه حرارت سب وروز شامل زاهدان، خاش، قراء بیں این دوشهر.

۳ـ منطقه گرمسیر که هوا درشب ورور سیار گرم است. این منطقه شامل : کوهـك سرباز، قصر قند، نیك‌شهر ودهات محاور آن است. دراین منطقه که بدون تردیداز گرمترین نقاط کشور می‌باشد انواع واقسام ساتات گرمسیری بحوبی رشد ونمو می‌کند .

۴ـ منطقه ساحلی هوای منطقه ساحلی گرم و سست به نقاط داخلی مـرطوب است . گیاهانی که درمناطق گرم ومرطوب رشد می‌کند در بنادر طیس وچاه بهاردیده می‌سود.

معادن بلوچستان عبارتند ار گوگرد، سوره، راح، سرب، رغال‌سنگ، مرمروو‌جود معادن آهن‌ومس نیر مسلم است ولی دیگر استحراج آهن‌ومس وسایر معدنها درعصرحاصر بااسلوب پیش‌عملی و مقرون بصرفه بیست

اردرحتهای جنگلی. کهور درحتی گرمسیری با برگهای ریر حارهای تیر تنه کج و معوج وگر که ترکه نارك آن به‌مصرف بافتں سىد (سله) بکارمی‌رود. بادام‌کوهی که حیلی تلخ است بومیان آن‌را درآب قرار می‌دهند وبعدار چندرور تلحی آن گرفته‌شده وهمراه با شاهدانه می‌حورند . اردرحتهای عحیب وتماشائی انحیر هندی است که تنه‌ای قوی و ستبر دارد وحصوصیت منحصر بفردش ایں است که ارشاحه‌های درحت رائده‌هایی آویخته است که تدریحا برمیں فرو میرود ودرحت حدیدی بوحود می‌آید

اوضاع اقتصادی بلوچستان سررمینی است که ارنطر اقتصادی وصع‌خیلی‌مطلوبی ندارد زیرا نه‌کشاورزی پرفایده‌ای دارد به‌صنعت وهنری که قابل مبادله ولایات‌محاور باشد هم‌چنین فاقدراههای سهل‌العبور ووسایل حمل‌و‌نقل سریع نیر هست وبنابراین‌نمی‌تواندوصع اقتصادی پسندیده ورصایت‌بحشی داشته باشد

هنروصنعت دستی بلوچها منحصر می‌سود به‌بافتں حصیر که بعنوان فرش، کفش، کلاه، حورجیں بکار برده می‌شود. صمناً بلوچهای ساکں شمال حراسان و سیستان قالیچه‌هـای خوش‌رنگ وحوش‌نقشی می‌بافندکه به‌نام قالیچه بلوچی معروف است ومشتری‌فراوان دارد وجزء صادرات است

محصولات کشاورزی: آنچه دربیشتر حاهای بلوچستان کاشته می‌شودعبارتنداز: گندم، درت، باقلا، لوبیا، حو، عدس. ماش، درخت خرماکه در سرتاسر بلوچستان نمو می‌کند به‌غیراز زاهدان وخاش. همچنیں نوعی ارمرکبات درسراوان تربیت می‌شودکه حد فاصل نارنح وترنج است، یانوع خاصی ازلیموترش. دیگر ارمحصولات این منطقه می‌توان نیشکررا نام بردکه‌کشت آن در ایرانشهر معمول سده است میوه دیگری درشهر سربـاز می‌کارند به‌نام دا‌ـتیحك که شبیه به‌حربره‌کوچك است هم‌چنین پنبه، بادمجان، فلفل‌قرمز، گوجه فرنگی ونارگیل، مور، نیشکر درنیکشهر می‌روید

آداب ورسوم: بلوچها ازهر تازه‌واردی اعم ارخودی یا بیگانه بیك‌نوبت‌پذیرائی می‌کنند وکمتر بغریبه اعتماد می‌کنند وآنچه دراین‌پذیرائی‌ها مهم است‌عدم تعارف است ، درمیان بلوچها خداحافظی معمول نیست. دعوت‌کردن هم‌بهمین سادگی است.

مجلس ءرا را (پرس)گویند صاحب‌ءرا بسته به‌موقعیت ومقام خانوادگیش در جامعه چندروری درمحل می‌نشیند واقوام وآشنایان به‌سرسلامتیش می‌روند وتمام افراد دستها را برای دعاکردن روی زانوان می‌گذارند پادا پیش‌رو میگیرندو فاتحه‌ای دردل‌می‌خوانند و سپس دستهارا به‌صورت می‌کشند.

طوایف وعشایر: مهمترین طوایف وقبایل بلوچستان‌عبارتند ار:سربار، بارکرائی (سراوان) بلیده‌ئی ، ریگی ،سردارزائی (باقوکلات)، دشتیاری، مبادکی،لاشاری، ناروئی وغیره می‌باشند

تقسیمات سیاسی: بلوچستان سابقاً حرو استان‌کرمان محسوب میگردیده ولـی بتدریج بنام فرمانداری‌کل سیستان وبلوچستان واینك استان‌مستقلی‌است‌که‌باسیستان‌مجموعا بنام استان سیستان وبلوچستان نامیده می‌سود.

شهرهای آن عبارتند از

۱ـ زاهدان. این‌شهر درقدیم دزداب نامیده میشده ومرکز استان می‌باشد وبخشهای آن عبارتندار میرجاوه ونصرت‌آباد .

۲ـ ایرانشهر که درقدیم فهرج نامیده میشده ودرکتاب مقدسی به‌صورت فهل فهره و یاقوت آنرا فهل‌بهره نوشته است. بخشهای آن‌عبارتند ازسرباز، داسك، بمپور، برمان.

۳ـ سراوان‌که درشرق ایرانشهر قرارگرفته بخشهای آن‌شامل زابلی، سیب‌وسوران، جالق‌میگردد.

۴ـ چابهار (چاه‌بهار) که درساحل دریای‌عمان قرارگرفته بخشهای آن عبارتند از: نیکشهر، قصرقند، نکور، داسك وپیشین .

۵ـ شهرستان خاش‌که درجنوب‌شرقی‌زاهدان‌واقع‌است بخش‌مهم‌آن‌نوك‌آبادمی‌باشد.

بقیه سه‌حادثه‌خطرناك

تقریبا چهل‌روز دربیمارستان بستری بودم وخداوند قادر متعال تفضل فرمود معالجه شدم وبهبود یافتم.

از شکسته‌گی پیشانی آثاری باقی مانده است‌که جای شکاف آن‌هنوز معلوم است و شکر خدا درد وناداحتی‌ندارم.

باذکر این‌حوادث باید قبول‌کرد که حداوند بقدرت کامله خود «شیشه را دربغل سنگ نگهمیدارد».

امان‌الله اردلان

۲۹ اردی‌بهشت ۲۵۳۵ شاهنشاهی مطابق‌۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۹۶ قمری‌هجری

از: شادروان جواد ناطق

یادداشت‌ها و خاطره‌ها *

امیرنظام گروسی رسایی وشیوایی سحر را در سادگی وقدرت بیان وآسانی فهماندن منظور می‌دانست. خطش هم بسیار دریا روشن و بعکس خط شکستهٔ قدیم که خواندن هرسطر آن با حل معمایی برابر بود برای هرکس قابل خواندن بود.

بهرصورت تقلید ازشیوهٔ امیرنظام یکی ازمفاخر محرران آن دوره بوده‌است. امیر- نظام درجنگ شیخ‌عبیدالله مصدرخدمات‌شایانی شده‌بود مثلا در رفع سر یکی ازسردسته‌های اکرادکه **حمزه‌آقا** نام داشته و رئیس ایل منگور بـود تدبیری اندیشیدکه سابقه نداشته. امیر به‌حمزه‌آقامی نویسدکه من قرآنی مهر کرده برایت‌فرستادم‌ومتعهدشدم که‌تامن‌روی‌زمین هستم‌خطری‌متوجه‌تونخواهد شد امیردر یك‌چادرپوش قبلا قبری برای‌خود آماده کرده و در داخل‌آن خوابید، هنگامیکه حمزه‌آقا بطرف‌چادرمی‌آید بلافاصله از اطراف چادررا گلوله‌باران میکنند وحمزه‌آقا کشته‌میشودگلوله ضمناً بیکی ازنوکرهای محرم امیر اصابت میکند مشارالیه علی‌اشرف‌خان نام‌داشت‌وبعدها بلقب **امیرمعزز** ملقب شده بود. علی‌اشرف خان می‌گفت این گلوله‌که درجوار لگن‌خاصرهٔ من جایگزین شده بود مرا باخطر مرگ مواجه کرد دکتر علینقی‌خان افتخارالملك که یکی ازافراد دردستهٔ‌محصلین‌پنجاه‌نفری طب بودکه‌به خارج‌ازایران‌رفته‌بودند‌درمعالجه‌من یك‌نوع اعجاز فنی ازخود بروزداد. این‌حادثه درحدود هزاروسیصد وپانزده قمری‌وقوع یافته.

ممکن‌است روش ناپسند ومروزانه دولت نسبت‌بعشایرایران‌باعث تعجب‌خواننده بشود وکسی باورنکندکه دولت‌مقتدری برای ازبین‌بردن یکنفر بچنین حیله‌های پست تمشیت‌شود ولی‌کسانی‌که آنروز درسرکار بودند معتقدبودندکه بهرقیمتی‌هست باید بر سرکار بمانند و سایه لطف‌خودشان‌را چون سایه‌خـدا برای خلق‌خدا نعمتی میدانستند وبرای احراز مقـام ریاست وحفظ آن هرجنایتی اعم ازپدرکشی وبرادرکشی وکورکردن‌اعمام و بنی‌اعمام وقتل عام مردم یك‌شهر مجاز میدیدند و پس از انجام جنایات و برای تسکین‌خود وتوجیه بزم‌کاریها جملاتی مانند الملك عقیم وغیره را کافی میدانستند بی‌خبر از آنکه پایه هیچ دولتـی

* میرزا جوادناطق یکی‌ازپیشروان آزادیخواهان‌ومشروطه‌طلبان آذربایجان بوده‌است.

جز برپایه عدل وداد، توجه واعتماد مردم دیر نپاید.

امیر نظام با حسن‌سیاستی که خاصه وجود وی بود نتواست در غارت‌خانه نظام‌العلماء کاری ازپیش ببرد و بمنزل‌خود برگشت.

سیدمحمد نام که درعداد اشرار بشمار میرفت‌ودرحبس بود ازحبس خلاص‌شده با یك قبضه تفنك داخل‌جرگه مهاجمین خانه نظام‌العلماء شده و بایك‌تیر ورندل‌آشپز نظام‌العلماء را ازپا درآورده جنازه مقتول‌را ازبالای جرز دست‌چپ در بخانه انداختند خون‌قسمت‌بالای جرزرا رنگین ساخته بودومدتی بهمان‌حال درآنجا باقی‌بود.

(حفظ خون در دهات‌ایران معمول ورایج‌است، سر هردهاتی‌را بشکنند تایکماه‌خون را نمی‌شوید باهمان‌حال برای‌تظلم بشهر می‌آید!)

بادی تاغروب‌آنروز ردوخورد دوام داشت خانه‌های حاجی میرصادق، حاج‌میرصالح میرمحمدحسین‌را غارت‌کردند ورختهای زنان‌را بسرچوب زده بصاحبان خانه نشان‌دادند.

حوالی‌غروب ازطرف محمدعلی‌میرزا تمام ائمه جماعت‌را بعالی‌قاپو دعوت نمودند پدرمن‌هم یکی ازآنها بود یکنفر فراش‌آمد ازقول ولیعهد پدرم را احضارنمود چون از این احضارپدرم نگران ماندیم ناگزیر من درتعقیب پدرم بعمارت عالی‌قاپو رفتم درموقع ورود حاجی‌میرزاحسن مجتهد درآنجا بود ولی بروردی‌ازجلسه بیرون‌رفت. ائمه جماعت‌را دریك سالون رو بجنوب که درسمت شمال حیاط شمس‌العماره واقـع‌بود قبول‌کردند و این‌سالون همان اطاقی‌است‌که دیوارهای‌آنرا باسنگهای مرمر تزئین‌یافته دریکی ازتخته‌سنگها تاریخ بنای عمارت‌را نوشته بودند بعدهابابرچیده‌شدن‌طومار حکومت‌قاجار روی‌آن مرمرهارا با گچ اندودند تا اسم قاجار خوانده نشود.

پدرم درردیف سایرپیشنمازها نشست و سیدمحمد یزدی‌هم درآنجـا بود، منهم در صف نعال جاگرفتم محمدعلی‌میرزا آمد در ایوان مشرف بسالون روی‌صندلی نشست‌گفت‌آیایان مقصود از زحمت‌افزائی بشما اینست‌که نظام‌العلماء باخانواده خود درحیاطهای نشیمنی‌خود محصور است . چـون شماها اشخاص بیطرف و طرف اعتماد مردم میباشید بروید‌خانواده وی‌را ازخانه بیرون‌آرید پدرم درجواب گفت تصورنمیکنم باین اقدام حاجت باشد زیراکه خانه نظام‌العلماء مشرف بخانه آقامیرزا رضی‌است وخانه اوهم متصل بخانه ثقةالاسلام‌است شاید تاحال ازفراز پشت‌بام عایلهٔ نظام‌العلماء رابیرون‌آورده‌اند.

محمدعلی میرزا با شنیدن این‌حرف باحضار میرزاعلی ثقةالاسلام امر داد و خود هم رفت بفاصله یکساعت برگشت وگفت بلی احتیاجی برحمت‌آقایان نمانده در این‌موقع‌ساعت درحدود یازده بعدازظهر بود.

این قسمت ناگفته نماندکه در غیاب محمدعلی‌میرزا اعضاء مجلس و حاضران نسبت

بخانه نظام‌العلماء مذاکراتی مینمودند. سیدمحمد یزدی میگفت این خانه را غارت می‌کنند دراین‌قسمت تردیدی نیست. یکبارهم امیر نظام بمجلس آمد و درصدر نشست لیکن نسبت‌بعلما بی‌اعتنا بود. درطی مذاکرات طولانی چیزی که بذکر آن کسی مبادرت نمی‌ورزید همان جلوگیری ازغارت‌خانه بود

میرزارضا ازمحمدعلی‌میرزا اجازه‌خواست که مرخص‌شوند وی درجواب گفت آقایان شام صرف کنند میرزارضا گفت چون موقع نماز میگذرد اگر مرخص‌فرمائید بهتراست. من خود اززبان مالك‌الرقاب آنروزی مملکت شنیدم گفت آقایان خانه ما غصبی‌نیست من سالی پنجهزارتومان این‌عمارت را اجاره کرده‌ام و اجاره‌دهنده فاصل‌سرابیابی‌است.

محمدعلی‌میرزا بفراشباشی امرداد که همراه هرآخوند یکنفر فراش‌برود و آنهـا را بمنزل برسانند واین‌امر انجام‌یافت. نزدیکی‌خانه حاجی‌میرزاجواد مجتهد فراشها با امر میرزارضا برگشتند و او ائمه جماعت‌را بخانه خود برد وپس‌از اداء فریضه شام خبر کردند یك تهیه‌مفصلی که‌کفاف صدنفررا میداد درسفره موجود بود این‌خانواده و همه خانواده‌های درجه اول تبریز نان خوین صدها نفر را از دستش گرفته برای یکنفر ده رنگ غذا تهیه‌می‌نمودند و انواع‌تکلف‌ها در هرچیدن سفره و رنگ‌آمیزی غذاها و مخلفات مربوطه آن بکار می‌بستند

آقایان بعدازصرف شام متفرق‌شدند پدرم و دوسه‌نفر دیگـر از ائمه جماعت ماندند. میرزا رضاآقا باکمال‌خونسردی ازحاضرین میپرسید چندنفر ازطرفین کشته شده است؟ من اظهار اطلاع نمودم که مقتول‌شدن یکنفررا درروی پلچوبی دیدم. این اظهـار من مخالف رأی میرزا رضا آقا شد و با لحن اندرز و خشونت‌آمیز بمن گفت نباید شما شاهد یك‌حادثه ماجراجویانه بشوید.

پدرم و سایرین ازآنجـا بیرون آمدیم بااینکه جلوگیری ازغارت باکمال آسانـی برای مأمورین دولت مقدور بود ولی اقدام مؤثری نکردند از صبح همان روز غـارت و تخریب شروع شد. خانه نظام‌العلماء وخانه‌های برادرش ناظم‌الدوله و دبیرخلوت وسایرین منهوب گشت.

القاب وعناوین

دراینجـا بی‌مناسب نیست این‌نکته تذکر داده شودکـه مطلق داشتن لقب برای طبقهٔ معین تا حدی حاکی ازاین‌بودکه صاحب‌لقب ادعای فقاهت و اجتهاد ندارد مثلا القابی‌ک

باکلمه اسلام ختم میشد (مانند حجةالاسلام وغیره) مخصوص طبقه شیخیه و کلمه علما مانند (فخرالعلماء وشمس‌العلماء) مخصوص آخوندان اعیان منش بود و شرط اصلـی داشتن لقب امام‌جمعه درتبریز البته بی‌سوادی بود !

آری! ازمباحث‌عجیب‌وشنیدنی‌آن دوره‌ها القاب‌وعناوین بود. لقب‌که‌هنوزهم در ایران چندتائی ازآن باقی‌مانده یکی ازمواردی بودکه خودی وبیگانه آن‌را مسخره میکرد و بر بی‌عقلی دهنده وگیرنده آن می‌خندید . دربادی امر القاب بصاحبان مناصب دولتی اعطـا میشد ولقب تاحدی معرف سمت اداری صاحب‌لقب بود مانند مستوفی‌الممالك ومعیرالممالك که بوزیر دارائی ورئیس صرابخانه داده میشد ولی بتدریج دامنه‌کار وسیع گردیدوهرکس داوطلب داشتن آن‌شد وطبعا القاب مضحك وبی‌معنی‌رایج گردید وکاربجایی رسیدکه بسازنده کنسرولقب مثمرالممالك وبه‌گردانندهٔ تعزیه معین‌البکا لقب دادند.

بااینکه القاب بطورکلی وبه‌معنای لغوی‌کلمه (بی‌معنی) بود واگر بفارسی‌وهرزبان دیگر ترجمه میکردند باعث خنده واستهزا میشد بااینهمه درتفویض القاب‌یکنحوقاعده‌کلی مراعات میشدکه لقب باشئون ووضع‌زندگی اشخاص متناسب باشدبقسمی‌که هرشخص وارد به اوضاع آن‌عصر میتوانست باشنیدن لقب بمقام اجتماعی ووضع ثروت وحتی هیأت ظاهـری وریخت صاحب آن پی‌برد.

مثلا القابی‌که باالفاظ مشکوة و مصباح شروع و با لفظ خلوت تمام میشد مخصـوص جوانان خوش‌لباس خوش‌منظر وعمال‌خلوت بود.

القابی‌که‌بالفظ دیوان‌ختم‌میشد مخصوص‌کارکنان پائین‌رتبه‌دستگاه دولت بودودوله مخصوص مستخدمین وزارت خارجه و ملك ودوله و سلطنه مخصوص رجال عالیمقـام دولت بود شرح جزئیات القاب وچگونگی انتخاب الفاظ آن دراین یادداشت‌ها نمی‌گنجدهمین‌ـ قدر می‌توان گفت‌که درقوامیس عرب هیچ‌لفظی‌که حاکی‌ازدرایت وعقل‌وهیمنه وشکوه‌ومهابت باشد باقی‌نمانده بودکه درجعل القاب بکار نرفته باشد مانند سیف وصمصام و هژبر و اسد ولیث وغضنفر وصدها لفظ مشابه دیگر.دراواخر دوره قاجار تنگی قافیه سبب شده بودکه‌به‌ـ عناوین تاریخی مانند اتابك وغیره‌که بعلل خاصی بخاندان‌هائی اطلاق میشد متوسل بشوند وبدون‌هیچ دلیل قانع‌کننده به‌بعضی‌ها اتابك وحتی پرنس وامثال‌آن‌لقب بدهند .

گذشته از اشخاص شهرهای ایران‌هم اگر ازآب وآبادانی‌وامنیت‌وفرهنگ‌بدور بود هرکدام بداشتن‌لقبی مفتخر بود مثلا تبریز دارالسلطنه بود قاعدتاً میبایست دارالسلطنه به‌ـ پایتخت مملکت‌گفته شود وتبریزهم البته پایتخت نبود ولی‌چون ولیعهد در تبریز ساکـن بـود و از لفظ ولیعهد نمیشود هـم مصدر درست کـرد نـاچـار شهـر حـاکـم نشین

آذربایجان دارالسلطنه شده بود و در نتیجه تهران هم یك قدم پیش رفته و دارالخلافه شده بود تااولویت خودرا نسبت به‌تبریز حفظ کند. حال منظور از این خلافه کدام خلافت بودکسی نمیدانست بهمین‌سیاق بقیه شهرهاهم هرکدام علی‌قدر مراتبهم القابی داشتند مانند دارالمؤمنین ودارالامان ودارالعیش ودارالمرز وغیره خود دولت ایران هم‌دولت‌علیه‌ودولت روس دولت بهیه بود. نباید تصورکردکه مرض‌لقب دادن درهمین‌حد متوقف شده‌بودبسیاری از اشیاء وادوات وحیوانات‌هم لقب داشتند برای خرراًس برای‌شتر نفر برای‌سگ قلاده ، برای‌کشتی فروند برای جامه‌ثوب برای‌تیهو قطعه لقب داده بودند وبهمین ترتیب اغلب موجودات دردفاتر دیوانی باضمیمه‌های علاوه‌بر نام‌معمولی ثبت میشد وبااین‌حال ناچار لازمه داشتن سواد علم واحاطه‌کامل بهمهٔ این‌دیره‌کاریها بود. مؤمنی در بلدهٔ طیبهٔ تبریز بدنیا می‌آمد وپس‌از هفتاد سال زندگی ازاین‌دنیا میرفت بی آنکه بداند دریاچه شاهی به اقیانوس اطلس مربوط میشود یانه ویاکوه سهند تا کوه قاف خیالی چند فرسخ فاصله دارد ولی اگر باسواد بود برای خطاب نامه باشخاص صدحورفرمول یاد می‌گرفت مثلامیبایست بداندکه به‌بی‌شأن‌ترین افراد جامعه‌که حتی‌لیاقت اضافه لفظ آقا را هم باسم‌شان نداشتند ، عالیشأن وبه‌بی‌جاه‌ترین افرادکسبه بازار عالیجاه مجدت همراه باید خطاب‌کرد بهرحال لقب‌هم مانند بسیاری ازتأسیسات دوره قاجار ظاهرا درسالهای اخیر ازبین رفت‌ولی‌درمعنی بصورت سجل ونام‌خانوادگی دربسیاری ازخاندان‌ها پابرجامانده و اکنون نامهائیکه بکمك القابی‌که بالفظ مستوفی وامین ومتین واقبال ومشیر ومشاور ومستشار وعمید وعماد ومؤتمن‌و ناظم ومنظم وناصر ومنتصر وصدیق ونظائر آن شروع میشد، جعل‌شده درایران‌بسیار فراوان است وباید تصدیق‌کردکه اغلب نامهای خانوادگی‌که بااین الفاظ ساخته‌شده در بی معنی بودن ومعارضه باذوق سلیم پای‌کمی ازالقاب قدیم ندارند بالخاصه که در بسیاری از موارد اگر خانواده‌ای فرضا لفظ ثبات‌را سجل اختیار نموده‌اندکسانی ازافراد آن خاندان‌اگر احیانا لقبی داشتند نیمی ازلقب‌راهم بلفظ ثبات علاوه‌کرده وفرضا امین‌ثباتی ویا از همان ردیف متین نظامیه ویاخلیق دفتر نام‌پیداکرده‌اند .

مسخ وتغییر قیافه القاب وتبدیل آن بنام خانواده بکیفیتی‌که‌عرض‌شد نمونه‌یی است از تغییر قیافه اشخاص وتحول آنان ازرژیم استبدادی به‌رژیم مشروطیت.

تصحیح : درصفحه ۱۲۶ شمارهٔ سوم مجله (خرداد ۲۵۳۵) در مصراع دوم بیت‌عربی قطعه شعر فارسی استادهمایی‌کلمه هوان‌غلط و هواك صحیح است و بنابراین صورت صحیح‌آن مصراع چنین است :

دام ذکری‌فی‌هواك هات‌هات

تنظیم از: ارسلان خلعت‌بری

از یادداشت‌های مرحوم محمد ولی‌خان خلعت‌بری (سپهسالار اعظم) (راجع باحمدشاه قاجار)

«امشب دوشنبه چهاردهم جمادی است آمدم به‌باغ فردوس امروز یك ماه است بنده رئیس‌الوزراء هستم. کارهای خیلی خوب کردیم بحمداله بیشتر از جاهای ایران آرام‌ومنظم است اگرچه قشون‌روس‌هم دروزارت فرمان‌فرما بهمه‌جای ایران وارد شد وهستندلکن‌حال ما میرویم یك‌نوع آمیزش ومحبتی فراهم‌کنیم ومردم‌را آسوده بداریم وخودمان‌هم آسوده شویم، تاخداوندچه مقدر کرده باشد شاه جوان وحرف‌نشنو است مجلس‌هم‌مدتی‌است که‌بسته شده بنده یکه وتنها الان درنبرد هستم».

«امروز که دوشنبه دهم رمضان‌المبارك است ۱۳۳۴ دوروز است که‌شاهزاده‌ظل‌السلطان واردشده حالا درقصر فردوس باغ من‌اورا منزل دادم ومن درزرگنده هستم هواهم گرم است بیستم ماه سرطان است ولکن‌زرگنده مثل بهار است قصر فردوس‌هم هوای خوبی دارد باری اعلیحضرت سلطان احمدشاه راضی به‌آمدن ظل‌السلطان نبود ونیست بشاه چنین‌حالی کرده بودند خیالات شاهزاده‌کج است ولکن ازاول درکابینه مستوفی‌الممالك شاه‌را بطمع‌انداختند که سی‌هزارتومان پیشکش میدهیم ظل‌السلطان بیاید شاه ده‌هزار تومان گرفت‌دستخط دادظل السلطان‌که درنیس فرانسه بود بعداز دوسه‌ماه رفت بلندن چندی آنجا بود پسرش بهرام میرزا درکشتی انگلیس‌ها غرق‌شدانگلیس‌ها خیلی احترام‌کردند امپراطور آنجااورا تشویق آمدن بایران‌کرد ازآنجا آمد به‌پطروگراد درکابینه فرمان‌فرما وکابینه من شدکه حالا رئیس‌الوزراء هستم شاه‌بمن اصرارداشت ظل‌السلطان‌را خواهش‌کنم ازدولتین که به‌ایران نیاید میترسید باسفارتین حرف‌زدم اطمینان‌کتبی دادند ظل‌السلطان بدون‌خیال می‌آید و به‌اصفهان میرود ولی چون امپراطورین باوگفته‌اند بیاید ایران‌شاه‌هم اجازه داد باید بیاید من بشاه عرض‌کردم بهرحال باتقویت دولتین آمده است. بدون خیالی در نهایت آرامی پریروز اورا بردم بورودخدمت شاه شرفیاب شد واداشتم‌که درروی سبزه وچمنی‌شاه افتاده بود پای شاه‌را بوسید وعرض‌کرد من‌حالا شمارا چون‌پادشاه هستید پدر خود میدانم تفاوتی نمی‌گذارم شما پادشاه ایران‌هستید مثل‌جمشیدجم یاشاههای فرس می‌بینم.

بهرحال شاهزاده یك‌موقعی واردشدکه‌قشون‌که رفته بود الی‌خانقین حالاعقب‌کشیده آمده است به‌صحنه وبیستون کرمانشاهان مردم ایران‌خیلی‌درتشویش افتاده‌اندعثمانی‌هابزور لشکر وصاحب‌منصب‌آلمان واطریش وبلغاری بقدرسی‌هزار قشون‌آورده‌اند باتوپ‌زیادجنرال براتف روس‌هم‌دربیستون‌سنگربندی‌کرده است و نشسته است والان جنگ‌درکار است..»

«امروز یکشنبه شانزدهم شهررمضان ۱۳۳۴ دیروز ظل‌السلطان را بردم خدمت شاه مرخصی گرفت‌که برود شهر سه‌چهارروز بماند وحرکت‌کند برود اصفهان بسمت اصفهان حکومت اصفهان ودوسه جاهم باداره اوشده است عثمانی‌هاهم از کرمانشاه نتوانستند تجاوز کنند بلکه‌انجاهم نمی‌مانند و برگشته‌اند یعنی قشون روس جلوگیری ازآنها کرده است .

دیشب را خبر رسیده است بحمداله انشاءاله از این کار آسودگی حاصل شد »

« امروز دوشنبه سیزدهم شعبان‌المعظم است ۱۳۳۵ در امشب که‌سرشب چهاردهم‌است در بالاخانه قصرفردوس که آسمان با ماهتاب و فواره دریاچه مثل بهشت است بحمداله‌سلامتم می‌نویسم وزرا . . . معزول شدند امروز گفتند علاءالسلطنه پیرمرد نودوپنج ساله وجمعی جوانان سی‌ساله وزیرشدند کار روسیه بسیار هرج و مرج است درایران هم قشون آنها خیلی بد کاری میکنند بی‌نظمی مینمایند روسیه بسیار مغشوش است خبر میرسد قشون روس از طرف خانقین عقب نشستند عثمانی بکرمانشاه و کردستان میآید قشون روس جنگ نمیکند اطاعت از صاحب منصب ندارد کار ایران خیلی بد گندم‌خرواری سی‌وپنج تومان شاه ایران در صاحبقرانیه نشسته پولی نیم پولی اگر پیدا شود جمع کند بهیچوجه دربند نیست خبر رسید سالارالدوله علیه ما علیه بکردستان آمده است الان اراجیف است تا چه شود الحال عاقله شاه . . . است . . . اعلان انتخابات داده شد ولکن وضع ایران بقدری بد است که خیلی اشکال دارد الحال پلیطیك انگلیس است در این اغتشاش روسیه و عزل امپراطور انگلیس‌ها نمودندو به آرزوی خود رسیدند دیگر روسیه نخواهد شدکه بتواند بهندوستان تهدیدکند تا قوت باروی آلمان چکند آن هم مشکل است »

«در حاشیه کتاب‌خطی‌ملکم‌ـای مصنف‌کتاب جایت خالی است حالاباشی و تماشاکنی که دولت روس از بدبختی حالا یك سال است بطوری پریشان و مضمحل و خراب و پای تختهای او را پطروگراد و مسکو واستف وغیره درتصرف‌آلمان و اطریش و امپراطورش در سیبری محبوس و حالاایران فقط جولان‌گاه دولت انگلیس از طرف خراسان بغداد الی قزوین سیل عساکر سرازیر کرده در خراسان و سیستان قشون وارد نموده است این‌دوسیل وحائل حالا باید آلمان وانگلیس باشند روس رفت بجهنم و درك ایران را خراب‌تر فی ـ الحقیقة محض آه مظلومین امپراطورش پارسال در آخرماه جمادی‌الثانیه مستعفی مملکت همگی بالشویکی و انارشیستی یخربون بیوتهم بایدیهم یااولی‌الابصار.

ایرانی پنج‌کرور مردمش از قحطی وگرانی مرده و تلف شده استاز یك سو پادشاه جوان وزراء نادان یك آتش‌سوری راه افتاده‌است بیچاره مردم اگر چه با این همه‌خدمت به این ملك و ملت‌کردم هیچکس ندانستو آن بآن‌گرفتارتر شدم جای غصه و شکایت‌نیست ولکن محض حکایت نوشتم حالا تدبیری‌کردند نجفقلی‌خان‌بختیاری را وزیر اعظم رئیس ـ الوزراءکرده‌اند پادشاه جوان بهیچوجه نه میل نه عقل سلطنت دارد آنچه هم بگوئی از شدت طمع و امساك میل شنیدن ندارد مردم هم مثل برگ درخت میریزند و میمیرند شهر رجب ۱۳۳۶ ـ محمدولی »

« امروز دوشنبه شانزدهم رمضان ۱۳۳۸ است در بالاخانه زرگنده وقت ظهر است نشسته قرآن تلاوت‌کردم بعد این‌کتاب راگرفته قدری مطالعه‌کردم حاشیه را دیدم لازم‌شد از اوضاع حاضر شرحی بنویسم مختصر تو خود حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل سلطان احمد شاه بعد از معاهده و قرارداد با انگلیس در.. ۱۳۳۷غفلةحرکت‌بسمت فرنگ‌کردند آن‌زمان بنده درآذربایجان مأمور بودم ولیعهد درطهران وثوق‌الدوله... رئیس‌الوزرا بودند و هستند فی‌الحقیقه همه اختیارات با رئیس الـوزراء شد شاه بدست پا چکی این قرادها

رفتند پریروز چهارشنبه چهاردهم‌رمضان رفتم استقبال‌شاه ومراجعت‌کردم‌اوضاع حالیه‌ایران
بعد از انکه مرا از آذربـایجان معزول و آمدم آذربایجانی بعد از من‌شورش کرده.....
شاهسون‌شوریده اردبیل‌درتصرف آنهاست دولت روسیه خیلی بزرگ‌شده است‌باسم بالشویکی
حالا پانزده روز است آمده است انزلی وبحرخزر را تصرف کرده است کشتی‌های بحرخزر
همه را ضبط کرده قشون انگلیس در انزلی بوده فرار عقب نشسته‌اند رشت حالا پنج روز
است قشون روس وارد رشت‌شده‌انگلیس‌ها آمده‌اند به منجیل دور نیست که ازمنجیل بقزوین
بیایند قشون‌بالشویکی روس حالیه بیشتر حدوددارالمرز وقفقاز آذربایجان‌را تصرف کرده‌اند
و ماایرانی‌ها در نهایت بی غیرتی‌نشسته نگاه می‌کنیم آنها هم بنظر میآید از ایران بروند
به بین‌النهرین و عربستان وسیستان ایران بدست بالشویك‌ها چه خواهد شد نمی‌دانم خدا
عالم است این همه بلا وبلیه از نحوست این وزیر روداده است حالا هم‌سه چهار روز است
شاه آمده است‌هیچ نمی‌دانم چه قصد وخیالی دارد در فرنگ چه صحبت با انگلیس کرده‌است
با این‌قراردادومعاهده میشوم وعدم‌رضایت عموم اهالی ایران چه خواهد کرد و این دشمن‌ها
از همه طرف زورآور شده‌اند در این موقع صلح عالم که میبایستی استفاده‌کنیم بایـن روز
افتاده‌ایم که‌ابداامیدخیری‌نمی‌بینم که‌من نمیشنوم بوی‌خیرازاین‌اوضاع‌محض‌بیکاری‌نوشتم‌حالیه
که‌دولت‌ما احدی را بازی نمیگیرد نه شوری‌دارد نه مشورت‌ونه‌اعتنائی. مروو سرخس‌از بیاد
رفت‌غمی نیست ـعشق منیجك بس‌است وآل‌منیجك‌وثوق‌الدوله‌واخوی‌او برای ایران‌کافی‌است.

این ایران حالا موقع ترقی و رفع یك علت بزرگ که مملکت روس است حالا آزاد
و از میان رفته است حالیه مردمش ترور شده‌اند وکمیته‌های انقلاب تشکیل کرده‌اند چند
روزقبل متین‌السلطنه را چند نفر کشتند امروز که پنجشنبه‌هیفدهم شهرشعبان‌المعظم‌است۱۳۳۵
آقامیرزامحسن و آدمش راکه در میان بازار عبور میکردزدندو کشتنداگرچنانچه این‌بازی‌ـ
ها نبود و مردمش اهل وعاقل میشدند وزرای خوب‌میداشتیم خیلی خوب میشد اسباب ترقی
ایران را فراهم‌کرد ولی جای تأسف است بنده هم انشاءالله‌فردا خیال‌قزوین راکردم‌دیروز
گفته‌بودم‌اتوموبیل مرا بیاورندباغ فردوس‌وانشاءالله‌فردا بروم‌تاخداچه‌بخواهد علی‌الحساب به
شریف‌آباد ملکی‌خودم‌میروم‌خیالی‌هم‌برای‌آب‌شهر قزوین کرده‌ام‌تاخواست‌خداوندوقسمت من
چه‌باشددرزرگنده که نهار راباسردارکبیرو علی‌اصغرخوردیم‌نوشتیم‌خوابیدیم، حالا بیدارشدم»

«امشب که‌شب غره‌جمادی‌الاول ۱۳۴۰ است بحمدالله‌والمنه سلامتم‌در بالاخانه اندرون
زیر کرسی که امشب پانزدهم جدی است نشسته‌کسالت مزاج دارم خیلی هم میل دارم‌زودتر
خداوند عالی تفضل‌کرده مرا بجوار رحمت خود ببرد ازاین زندگانی درایران خیلی‌تنگ
وعار دارم اوضاع ملك‌و مملکت بسیار بد حتی پادشاه احمدشاه خیال فرارو رفتن بفرنگ
دارد بلکه میخواهد ازایران در برود وعلی‌الحساب گیر کرده هرنوع تدبیر میکند نمیتواند
ولیکن بنده حقیقت از زندگی بتنگ آمده‌ام همه همسران و هم‌سن‌ها رفتند بی‌وفا یاران و
بر بستند بار خویش را باری‌الحال آذربایجان بسیار بد سایر جاها بدتر بالشویکی هم رو
کرده است این مردم نادان بدست خوداین‌بلا را واردکرده‌اند پشیمانی هم‌سود نداردبتنگ
آمدم زین سرای‌سپنج باز هم‌گرانی‌است پول هم قحطاست تجارت خارجه‌هم بسته شده است
ملیون باانگلیس‌ها بسیار متنفر ونفهمیده بی‌باده‌و می‌مدهوشند. محمدولی»

خانم ا ـ بابك سميعی
باز نشسته فرهنگ

زندگی در خانواده

مربوط به شصت سال پیش

بقراری‌که مادر بزرگم‌و سایرین میگفتند پدربزرگم(پدر مادرم) مردی بود خوش تیپ، جدی با جذبه‌و درعین‌حال خوش مشرب، خوشگذران‌و عیاش از نظر شغل هم نظامی وآخرین درجه‌اش قبل از مهاجرت به عراق امیرتومان بوده،غالب اوقات در منزلش بساط تفریح‌و سازو آواز برقرار ، ضمنا میل وافری داشته‌که خانمها هم درآن مجلس حضـور داشته‌باشند اما بارسم آنرمان‌و باوجـود حجاب‌این‌امری محال بنظر میرسید. ازآنجائیکه عشق در راه هر مقصدو مقصودی راهنماست‌او هم فکر بکری بخاطرش میرسد دستور میدهد چند دست لباس(بقول آنرمان‌فرنگی) تهیه‌کنندو تعدادی هم‌ماسك میخردو از خانمهای‌خانه وفامیل که‌غالبا بخانه‌اش‌میآمدندمیخواهد که‌درمهمانیها ازآن لباسهای بلندمحفوظ بپوشندوماسك هم به صورت بزنندو در یك ردیف بنشینندو حتی اگـر از نواختن آلات‌موسیقی اطلاعـی دارند بنوازند بدون اینکه شناخته شوند یا آقایان حاضر در مجلس پی بهویت‌آنها ببرند. ناگفته نماندکه در مجالس‌ضیافت او ازنوشابه الکلی وقمار خبری نبود اصلا خودش‌علاقه‌ای بدانها نداشت اما در مقابل جنس لطیف اختیاراز دستش میرفت منتها از این بابت هم‌چون متدین بود صورت شرعی به‌آن میداده و متوسل به تعدد زوجات میگردید تا آنجاکه من شنیدم چهار زن عقدی‌و چند صیغه گرفته‌بود خوشبختانه ازهمه اینهاچهار اولاد بیشتر نداشت مادرو دائی من‌و دختری‌که فوت شده بود از مادر بزرگم یك دختر که تقریبا‌هم‌سن‌من کمی کوچکتر از یك زن‌و یك پسر از زنی‌که‌اواخر عمرش درکربلاگرفته بود. علت مهاجرت به عراق‌و مجاور شدن در کربلامرگ دختر ناکامش‌بودکه دیدن جای خالی‌اورا نتوانسته بود تحمل‌کند.

من درکودکی وارد خانه‌مادربزرگ‌ودائی‌ام شدم‌ودرآن وقت تنها‌بچه درآن‌خانواده بودم اماکم‌کم عده ما زیاد شد اول خاله‌کوچك من‌که مادرش میخواست شوهر کند بچه را تحویل برادر بزرگش داد چیزی نگذشته بودکـه برادر مادر بزرگم فوت شد او هم پسر بچه‌ای داشت‌که عمه‌اش راضی نشد مادرش بچه را بیردآورد پیش خودش دوسه‌سال بعدزنی که پدربزرگ درکربلاگرفته بود آمد طهران باپسر بچه‌ای‌که داشت اوهم پسر را تحویل برادرش داد پس ما شدیم چهار بچه‌که هرکدام ازمادری جدااواز سه پدوبزرگترین‌که من بودم تاکوچکترین‌که از کربلا آمده بود شاید در حدود سه سال اختلاف سن ما بود بـا اینحال‌نه‌فقط بدلیل‌اینکه من‌بزرگتر‌و عریزتر بودم آنها‌احترام‌مراداشتندبلکه نوع‌تربیت ما طوری بودکه‌کوچکترها به‌بزرگترها‌احترام‌کنندو‌بزرگترها‌به‌کوچکترها محبت‌و‌مهربانی .

گاهی‌مشاجره‌لفظی داشتیم‌امامثل بعضی‌خواهروبرادرها که با هم کتك‌کاری‌میکنندو یا فحش
ار هم میکنند ابداً!!! او دختر پدر من است پس نزد من عزیز است . بزرگترها به هـر
پهار نفر ما بیك چشم نگاه میکردند اگر هم‌درباطن احساسات‌و علاقه‌شان‌نسبت بماتفاوت
شت ابداً ظاهر نمیکردند. ما بچه‌ها هم نه خشونت‌و بی‌مهری‌میدیدیـم که‌دل شکسته‌بشویم
نه اجازه یك نوع‌خودسری‌داشتیم‌که‌لوس‌بشویم. خانه‌ای بود ساکت‌و آرام خاله مادرم‌که
لب اوقاتش به قرائت قرآن‌ونمازو دعا میگذشت.مادربزرگ اداره خانه‌و خرید در مواقع
زم بانجام فرائض دینی، دائیم‌که هنوز مدتی از رفتن من به آنخانه نگذشته بودکه جنگ
هانی اول درگرفت‌و او به جبهه رفت‌اما بنفع آلمانها چون او افسر ژاندارمـری بود.
ای تأسف است‌که بگویم عمه‌ای داشتم دو پسر داشت یکی افسر ژاندارم‌ودیگری‌افسرقزاق
دو چون قزاقها دست‌پرورده روسها بودند و مربی‌ژاندارمهاسوئدی‌ها بودند بنابراین‌دو
ادر باید روبرویهم بایستند یکی‌به نفع متفقین‌و دیگری برای رضای متحدین‌با هم‌بجنگند
بالاخره‌گذشته ار اینهاکه واقعاً دو برادر از یك پدرو مادر بودندتازه سایرین‌هم ازنظر
بیت‌و مذهب برادر بودند ولی در نتیجه عقب‌ماندگی باید آلت دست اجانب بشوند.

باری اینرا هم‌بگویم‌که ما بچه‌ها همانقدرکه‌ازجاروجنجال بدور بودیم بهمان نسبت
تفریحاتی‌که عموم مردم داشتند محروم میشدیم اماتفریحات آنزمان خودش شنیدنی‌است
سال سه‌ماه قمری موقع تفریح‌و سرگرم‌کننده برای عموم بخصوص زنها بود آن سه ماه
ارت بودند از ماه‌های محرم‌الحرام ـ صفرالمظفرو رمضان‌المبارك تعجب نکنید اگرماه
ی سوگواری‌و ماه عبادت را ایام تفریح نام نهاده‌ام چون عین حقیقت است چنانکه یك
طلاحی هم معمول بودکه میگفتند محرم آمدو عید زنان شد.زنهاکه در تمام مدت سـال
ون اجازه مرد خانه حق خروج از منزل‌را نداشتند درایام سوگواری برای رفتن‌به‌روضه
تعزیه مجاز بودندچون بنابگفته آخوندها باریختن یك قطره اشك برای امام حسین‌تمام
ناهانشان پاك میشد!!! پس زنها هم از این فرصت استفاده‌کرده غالباً بعنوان شرکـت در
جلس عزاو در حقیقت برای سرگرمی‌و دیدن دوست‌و آشنا بیشتر روزها در مجالس‌روضه
وانی یا تعزیه جمع میشدندوموقعیکه واعظ دربالای منبر مشغول‌سخنرانی بود اینهامشغول
حبت‌و درد دل بودند مردها هم‌که در طرف مقابل زنهانشسته بودند به چشم‌چرانی‌وجمعی
ه معدودی هم بتشویق ملا بسروسینه زده شیون مینمودند سایرین با خودشان مشغول‌بودند
سرگرمی دیگر تماشای دسته‌بودکه‌آنرا میتوان نمایشنامه سیار نام‌نهاد. دسته‌هاکه درکوچه
بازارحرکت میکردند ممکن بود ازیك عده پسر بچه با یکی دو پرچم سیاه‌باشدکه سینه
زدندو شعارهائی هم میدادند اما دسته‌هائی راکه‌بزرگها تشکیل‌میدادند واقعاً تماشایی‌بود
لا جمعیت بچند دسته تقسیم میشدند سینه‌زن‌و زنجیرزن‌و سنگ‌زن(که‌برقص‌بیشترشبیه‌بود)
داد زیادی علم‌وکتل‌و شبها چندین‌طبق چراغ‌و یکی دو حجله‌که تمام را چراغهای نفتی

روشن میکرد. در بعضی از دسته‌ها دسته موزیك دولتی هم بودکه آهنگ عزا مینواخت شب قتل امام حسین(دهم محرم) یك عده هم قمه‌زن در حرکت بودندکه آنها صبح روز عاشورا در محلی جمع میشدندو با همان قمه‌هاکه شب قبل حامل آنها بودند جلوی سرشان را قمه میزدندکه خون روی سرو صورتشان‌ریخته‌و روی روپوش‌های‌سفیدی‌که پوشیده بودندجاری میشدو با همان حال دربین دسته‌ها در حرکت بودند بیچاره بچه‌های معصوم‌که شاهد این مناظر بودند. من خودم یادم است‌که‌وقتی هنوز پدرم زنده‌ومثل‌سایر فامیل پدری نزدیك بامنارمنزل داشتیم همینکه صدای دسته میآمدو اهل‌خانه برای تماشا بطرف‌درکوچه میرفتند منهم میرفتم‌و بشدت‌گریه میکردم‌اماگریه من ازترس بود جرأت هم نمیکردم‌برگردم‌منزل چون میترسیدم تنها درمنزل باشم خلاصه اینهم یك نوع سرگرمی در ایام محرم بودو اماماه رمضان برنامه اکثر خانواده‌ها بقرار زیر بود

نزدیك ظهر از خواب بر میخواستند دست و صورت را شسته وضو میگرفتند قدری قرآن میخواندند بلافاصله بعد از نماز ظهر با سرو وضع منظم مثل اینکه بمهمانی میروند عازم مسجد میشدند در حقیقت مساجد محل ملاقات دوستان بود بالاخره نزدیك غروب با خرید بعضی‌از اشیاء که دست فروشها جلوی در مساجد پهن کرده بودند با مقداری شیرینیهای مخصوص ماه رمضان (زولبیا ـ بامیه ـ پشمك ـ نان پنجره ـ گوش فیل ـ رشته‌برشته) به منزل برمیگشتند غروب برای اطلاع مردم ازوقت‌افطار از طرف دولت‌توپ در میکردند. همینکه صدای توپ را میشنیدند بخوربخور شروع میشد. البته سماورو بساط چای قبلا آماده بود بلافاصله شام‌وبعد تنقل بعدازگذراندن نماز شب دیدوبازدید شروع‌میشد دراینجا بودکه زنهاکه همیشه‌باید اول غروب‌در منزل باشند مجاز بودندکه مهمانیهای‌شبانه داشته باشند حتی دوره داشتند چه خانمهاو آقایان با این تفاوت‌که مجالس‌آقایان غالباً با قمار همراه بودو این مهمانی تا موقع خوردن سحری‌و آماده شدن‌برای روزه‌که موقع‌اذان صبح باشد ادامه داشت لابد میل دارید بدانید اگر مردم تا نزدیك ظهر میخوابیدند پس مدارس‌وکارهای اداری‌و وضع‌کسبه ار چه قرار بود، مدارس‌و ادارات ازساعت یازده شروع میشدوسه چهار ساعت‌کار بیشتر‌نبود.

کسبه قدری زودتر شروع به‌کار میکردندو بطورکلی تمام دستگاه‌ها فلج بود عده‌ٔپیرمردهاو پیرزنها یا خیلی مقدسین‌که از این اوقات تفریحی نمیکردند بعبادت میپرداختندو برنامه همیشگی تعطیل بود اما علت اینکه مااز این عوالم محروم بودیم دو چیز بوداول اینکه محل ما از مرکزشهر دور و ارمنی یا خارجی‌نشین بود ثانیاً مادربزرگم‌و خواهرش جنبه عبادت را در نظر داشتندو اگر هم بعضی شبها به‌مسجد برای نماز جماعت میرفتندوما را هم‌با خودمیبردندبه‌مسجدی‌میرفتیم‌درکوچه‌حشمت‌آبادنزدیك به چهارراه حسن‌آبادکه صرفاً برای عبادت بود.

مطابق قانون شرع پسرها تا۱۶ سالگی مجبور نبودند روزه بگیرند ولی من‌و خاله‌ام از نه سالگی مجبور بودیم کما اینکه در هشت سالگی هم‌ما داتشویق کرده بودند دوسه‌روزی روزه بگیریم بعضی اوقات خاله‌ام‌پنهانی چیزی میخورد اما چه چیزی؟آب‌وکمی نان‌خشك چون اولا تا نزدیك غروب که‌غذائی‌تهیه نمیشداگر از شب‌هم‌چیزی مانده بود در آن گرمای تابستان بدون یخچال ترشیده‌و خراب شده بودو بدرد نمیخورد. علاوه براینها چای پنهانی وجود نداشت همان آب‌وکمی نان خشك رابرحمت بعنوان شستن دست‌ورودر پای شیر آب ابیار صرف میکرد اما من اصلا باین فکر بودم‌و وقتی میدیدم موقع غروب بیشتر بفکرما دو دختر هستندو با دلسوزی قبل ازشام‌بما پالوده‌سیب یا تخم‌مرغ میدهندکه جبران گرسنگی روز دراز شده باشد یك نوع غروری در خود حس میکردم که میخواهم واقعاً استحقاق آن دلسوزی را داشته باشم این برنامه ماه‌رمضان.در ماه‌های محرم‌و صفر در شب‌قتل‌مادربزرگ نذر داشت خانه سادات شمع روشن‌کند همه ما به آن محله می‌رفتیم‌و شب را هم منزل‌یکی‌از فامیل‌که در آنمحل بودند میماندیم .دیگر دهه‌آخر ماه صفر هم‌که‌بنابوصیت جدم ازموقوفه او در منزل عمه‌ام ده‌شب روضه‌خوانی بودو خرج‌میدادند یکی دوشب ماجازه داشتیم برویم يك آقای شیخ‌علی نامی هم در همسایگی مامنزل داشت‌که بخرج یکی دونفر از اعیان‌مدت ده روز در منزلش روضه خوانی داشت‌که آنهم جنبه خاصی نداشت‌آنجاهم ما اجازه‌داشتیم بعضی روزهابرویم والسلام.

(بقیه) راز محبوب شدن

صاحب آن تصور می‌کند شما عمداً بآن عناوین اهمیتی نمیدهید ویاقصد تحقیر اورا دارید.

دستور هشتم: سعی‌کنید درامری بادیگری منافع مشترك پیدا کنید مانند شرکت در بازی فوتبال یاصیدماهی وشکار حیوانات ویا مسافرت وقبول‌عضویت درکلوبهاومجامع‌علمی ومذهبی وانجمنهای ادبی وغیرآنها.

دستورنهم آنچه ازهمه دستورهائی‌که ذکرشد مهمتر وبرای بکار بردن دستورهای دیگرلازم‌تر است بدست آوردن اطلاعات کافی ازروحیه وذوق وسلیقه‌دیگران می‌باشداگر بوسیله تحقیقات ازحالت‌روحیه دیگری قبلاآگاه شوید وبدانید علاقه ومیل اوبه‌چیست‌یا چه موفقیتی بدست آورده‌که نزد او اهمیت دارد بهتر خواهید توانست سخنی بگوئید وکاری کنیدکه توجه قلبی اونسبت به‌شما جلب‌شود ودراو نفوذ پیداکنید اما باید مواظب بود که این‌تحقیقات وپرسشها به‌تجسسها وکنجکاویها درکارهای خصوصی اومنتهی‌نشود.

البته بغیرازآنچه گفته‌شد، راههای دیگری‌هم برای پیداکردن نفوذ دردیگران هست اما اگردستورهائی راکه‌ذکرشد بکارببندید نزد مردم محبوب‌تر میشوید و احتمال ترقی و کامیابی‌شما درزندگی بیشتر خواهد شد.

سرگذشت پرماجرای تاج‌السلطنه

دختر ناصرالدین شاه بقلم خودش

-۴-

کلیددار ورئیس حرمسرا

این‌سرا واقع شده بوددر میان‌شهرکه با یك حدودی محدودو او را(ارگ)می‌نامیدند.حیاط خیلی بزرگ‌و وسیعی و بفرم صد سال پیش ساخته شده‌بود تمام این عمارت‌واطراف آن‌شرق و غرب‌و جنوبش‌و شمالش ساخته شده‌بود از اطاقهای متصل بهم. و تمام دور این حیاط دو مرتبه بود در وسط این حیاط عمارتی بود سه مرتبه‌که ازحیاط مفروز شده بود بایك نرده آهنین آبی رنگ در حقیقت یك‌کلاه فرنگی قشنگی بودو بانواع اقسام زینت داده شده به (مد) امروزه‌و این عمارت را(خوابگاه)می‌نامیدندو مخصوص پدرم بودو این عمارت‌سپرده شده بود به آغانوری‌خان‌خواجه‌که در واقع معاون اعتمادالحرمی بود ، و همینطور تمام کلیدهای عمارت سلطنتی‌و درب‌های‌حرم ار اندرون‌و بیرون سپرده باین‌خواجه بوددراینجا لازم است شرحی از این خواجه بشما بنویسم:

سن اوتقریباً چهل،چهره زردرنگ- خیلی کریه‌وبدصورت‌با صورتی‌ناهنجارمخصوصاً در مواقعی‌که باصطلاح(قرق) می‌کرد صدای‌او راازمسافت حیلی زیادی‌می‌شد استماع نمود. همیشه شال سفیدی بروی لباس آبی رنگ چرك‌کثیفش بسته‌و دسته‌کلید خیلی بزرگی را به او آویزان نموده چوب‌دست بسیار ضخیمی هم در دست داشت. خیلی سفاك بی‌باك وباعموم بیك دسمیت فوق‌العاده رفتارمی‌نمود. ..و مخصوصاً درب‌اندرون باین خواجه سپرده شده‌بود و باکمال دقت مواظب عابرین بودو هرکس بحرمسرا داخل میشد یا خارج‌میگشت باجازه او بود حتی خانمها. پس از تحصیل مرخصی از اعلیحضرت سلطان باید ازآقانوری‌خان‌هم اجازه‌گرفته‌و اگر صلاح نمی‌دیدمرخص‌می‌نمود. تقریباً سی چهل خواجه‌که در حرمسرای مستخدم بودند تمام از طرف اعتمادالحرمی بـاو سپرده شده بود و خیلی‌جدی‌و(دلسوز) در تکالیف خودبودوخیلی بیش ازرئیس‌خودسختگیرو مواظب بودو تمام‌خانمهاباوسپرده‌شده‌بود.

سواد فارسی نداشت لیکن فقط(قرآن) را توانسته بود یاد بگیردکه بصورت بلندبودر مواقع بیکاری تلاوت نماید از نهاد او چیزی درست نمیدانم لیکن میدانم‌که دهاتی بـوده است در طفولیت‌او رابحرمسرامی‌آورند ودرزیر دست پدرم تربیت شده‌و در سرای سلطنتی نشوو نما می‌کردو آن جوهر استبدادو سختگیری را ازطفولیت ملکه خود میسازد و همین

استبدادو اخلاق جدی او، او را بمراتب عالیه رسانیده‌فرمانفرما می‌سازد.

مثلا اگر کسی در حال نزع بودو طبیب لازم میشد اگر برحسب اتفاق آقانوری حمام بود آن مریض بایدبمیرد بدون طبیب و امکان نداشت مردی داخل حرمسرا شودحز بهمراهی او، باری این بود کلیددارو نایب مناب کل در حرمسراو عمارت .

هشتصد زن در حرمسرا

عمارات اطراف تقسیم شده بوددرمیان تمام خانمها که‌منسوب سلطان بودندو بعضی حیاطهای داخل وخارج هم داشت که‌در آنها هم منزل دارند تقریباً اعلیحضرت پدر تاجدار من هشتاد زن و کنیز داشت. هرکدام ده الی بیست کلفت و مستخدم داشته عده زنهای حرمسرا به‌پانصد نفر بلکه ششصد نفر میرسدو همه روزه هم یا خانمها یاکلفتها خدمه‌ها ازاقوام و عشایرخود جماعتی را می‌پذیرفتندو هر روز بالاستمرار تقریباً هشتصدو نهصد نفر زن موجود بود تمام این خانمها منازل و حقوق و اتباع از کلفت و نوکر تمام لوازم زندگانی دربیرون و اندرون جداجدا داشته‌و خیلی کمتر دیده میشد دو خانم با هم یك منزل داشته باشند مگر زنهای تازه که از دهات و اطراف اختیار می‌کردندبدست خانمها می‌سپردندکه یك قدری آداب و رسوم را بفهمندبعد منزل جداگانه بایشان می‌دادند.

از میان تمام این خانمها فقط هفت الی هشت نفر بودندکه اولاد داشته‌و مابقی بدون اولاد بودند. کنیزهای سلطنتی در تحت اختیار یکنفر رئیس در یك حیاط جداگانه منزل می‌نمودندو این کنیزها تمام ترکمن و کرد بودندکه‌درواقع ترکمانان‌را اسیر آورده‌بودندلیکن تمام خوش چهره‌و قشنگ بودند و باضافه کنیر صیغه‌ای هم بودندو رئیس اینها هم ترکمان و (اقل بگه خانم)اسم داشت، خیلی زن کافی، عالی، تربیت شده‌و خیرخواهی بودو خیلی خوب این کنیرها را اداره نموده بود مخارج این کنیزها تمام در دست خود اوحقوقشان هم دردست حود او بود هر نفری یك مقداری برای مخارج اضافه از دولت داشته...

ملیجك و ببری خان

امین اقدس دستگاه جداگانه داشت‌و صندوق‌خانه کوچك سلطنتی در پیش او بودو او تقرب یافته بودو بواسطه یك برادرزاده که‌داشت، این شخصیت‌محترمه(کرد) گروسی و ازطایفه‌دهاـ قین و صحرانشینان بوده است‌واین خدمتگزار بوده‌است‌در پیش(جیران در چندی پیش‌خیلی خیلی محرم وعزیز در پیش سلطان بوده‌است. پس ازمرگ جیران،دهٔ(گربه) می‌شودوپس از مرگ‌و مفقود شدن گربه، برادرزاده اوکه‌همبازی گربه ملقب به ببری‌خان بوده است‌در پیش حضرت سلطان تقربی یافته کم‌کم بواسطه‌آن برادرزاده این کنیز ترقی کرده بمقامات عالیه بزرگ میرسد .

حال لازم است‌شرحی‌از این گربه عزیز که‌باعث ترقی خانواده امین اقدس‌شدبنویسم .

از: نصرت‌الله فتحی

یادیار «شهریار» و «بهار» و «گفتارنگار»

ای کرح سویت سه‌تن ارشهر، یاد آورده‌ام
با «علمداری» و «دیبا» «شهریار» آورده‌ام
حلق میگویند از یك گـل ،میگردد بهـار
من کنون سویت‌سه گل بایك«بهار» آورده‌ام
ملك الشعرای بهار

دوستی‌را که‌نگارنده درچندماه‌قبل‌ار دست‌داده‌ام، آراده‌مردی‌بودبنام «جوادعلمداری» که‌ار شخصیتهای آدربایجان بشمار میرفت وپدردرپدر شغل‌تحارت داشته‌اند، ولی‌چون اواز عنفوان جوانی وارد سیاست شدو بحدمات اجتماعی وفعالیتهای حربی دل‌بست لذا نتوانست بکارتجارت ادامه بدهد وناگریر بحدمت دولت درآمد، اوایل درحدمت وزارت مالیه بود، بعدبمناسبت اینکه مرحوم حاجی‌میرزا آقافرشی‌نماینده دوره‌اول محلس ونماینده ادواردیگر ومورد توجه مخصوص رضاشاه‌کبیر، پدرهمسر اوبود به‌شرکت سهامی مرکزی‌که ریاست‌آن رامرحوم علی‌وکیلی داشت منتقل‌گردید ومدتی درآن شرکت ادامه خدمت داد و از آنجابه وزارت‌کشاورزی انتقال یافت وچون درامر پنبه متحصص بودتا ریاست اداره پنبه‌بالا آمد و آخرسر نیر درآن وزارتحانه بارنشسته شد .

جواد چون ار اوایل عمربااروش اعیانی سر برده وصاحب خانه مجلل وباغ‌مفرح‌بود وهمیشه درخانه بارداشت وخلق مهمان نواز وبافراط رفیق‌بار، هرچه داشت فروخت‌وخورد وخورانید و در آخر زندگانی چیزی از خود باقی نگذاشت مگر دوپسر ودو دختر تحصیل کرده وتربیت شده .

ازآنجائی‌که آن‌مرحوم خوش‌برخورددوخوش پذیراوحتی غریبه‌نگرابو تعداددوستان وآشنایانش فزون ارانداره شده‌بود، ارسیدحسن تقی‌زاده وشیخ اسدالله ممقانی‌ومیرزا جواد خان‌ناطق‌گرفته تاشعر اودانشمندان‌باو دوست‌وهم مشرب بودند ارقبیل ملك‌الشعرای بهارو محمدحسین شهریار و سیدهادی سینا (معروف به‌متنبی ایران) وغیره وغیره . مهمتر از اینه چون در ایام جوانی ارهمقدمان و تابعان «شیخ محمد خیابانی» و از یاران صدیق ا

بوده ورحمت زیادی درآن راه تحمل کرده بودند اودر آذربایجان به روشندلی و آزادگی شهرت داشت. شعری که ملك‌الشعرای بهار درشکل رباعی گفته حاکی‌ازگوشهٔ ازمعاشرت او است ونیز عکس‌پنجنفری‌که «شهریار» را با دیگر شاعران نشان میدهدگوشهٔ دیگر ازرفیق بازی وی‌میباشد. آن‌عکس را که در ۱۳۱۷ (۲۴۹۷) انداخته‌اند ، عبارت اند از (میامی ـ شهریار ـ سلیمی ـ سعیدرضا نور ـ علمداری) ودرظهر عکس اشعار ذیل نوشته شده که گویااثر قریحه خود شهریار است

فرودین ماه هزار و سیصد و هفده به تهران ... خواستم این عکس باشد یادگار از شادکامی
پنج تـن با شهـریار شاعـر شوریده حالنـد ... شهریار آن‌چار دیگر همچوجان دارد گرامی
شرط یاری باشد اینجا نام آنان یـاد کردن ... گرچه در آفاق‌هر یك شهره‌اند از نیکنامی
قبله‌گـاه من «جواد» و دوستـان من سلیمی ... دوست دارم من «سعید» و مهر ورزم برمیامی

دراین عکس که شهریار دیوان حافظ را به قلبش می‌فشارد دارای ۳۵ سال‌عمر میباشد. عکس دیگری که درسال ۱۳۳۷ (۲۵۱۷) انداخته شده، نگارنده هستم واقبال‌السطان (میرزا ابوالحسن خان قزوینی ، آوازه خوان معروف در ۸۵ سالگی) و سومی «جواد علمداری» است. عکس دیگر ایام‌جوانی اورا نشان میدهد.

علمداری خوب درس خوانده بود زبانهای فارسی ، ترکی، عربی، فرانسه، روسی‌را میدانست ولی‌روسی رابهتر میدانست. خوب مینوشت و خوش صحبت می‌کرد و بقوت حافظه قوی‌که تاآخرین ساعات عمرش باقی‌بود تاریخ متحرك هفتاد سال اخیر آذربایجان بود و

شجره‌نامه خانواده‌ها بشمارمیرفت. یادداشتهای سودمندی اروقایع مشروطه‌تا ۱۳۲۰ شمسی داشت که هنور چاپ نشده وحود اینجانب ار خاطرات او استفاده‌ها کرده‌ام، هرکس ازمردم آذربایجان هرادعائی می‌کرد، خبر صحیحش پیش او بود. یك روز پسر یکی از رجال مهم

مشروطیت که واحدعینی شده‌بود بمن گفت درجنگ بامستبدین یك چشمم تیرخورده و ازبین رفته است. چون تردید داشتم ار مرحوم علمداری پرسیدم گفت: درزمان مشروطه اوده ساله بودولی در ۳۵ سالگی که سخت آلکولیرم شده بود روری خودش به‌قصدانتحار طپانچه را به شقیقه‌اش گذاشت،دستش لرریدیك چشمش معیوب شد. اراین قبیل اطلاعات زیاد داشت درهر مجلسی صحبت جالبی میشد درحافطه نگاه میداشت واغلب بمناسبت صحبت تکرار می‌کرد، مثلا روزی باتفاق قلیخان سالار، دبه‌معروف تبریز که مشهوربه «ساری قلیخان‌زرد» به‌عیادت **شیخ اسداله ممقانی** میروند، قلیحان می‌پرسد که آقای شیخ‌چه کسالتی‌داداید؟ می‌گوید: سکته ناقصه کرده‌ام . قلیحان می‌گوید باورم بمی‌شود ار آدم‌کاملی مثل شما نباید عمل ناقص سربرند. (درواقع‌معنی‌اس این‌است که‌چرا سکته‌کامل نکردی که راحت‌بشم). این گفت‌وشنود راهمیشه ازقول راوی تعریف می‌کرد.

درسالهای آحر عمرش متمایل به درویشی شده‌بود ار تطاهر بیزاری می‌کرد وگمنام میزیست. آن‌مرحوم‌علاوه براطلاعات درپنبه یك‌بانکیه‌و اقتصاددان بود، گاهی بودجه‌مملکت وامور اقتصادی‌کشور رابطوری حلاجی و تفسیر می‌کرد ونتیجه آنرا بیان مینمود گفتی یك دکتر اقتصاد مجرب است ، عجباکه وحودش هیچوقت مورد استفاده واقع نشد. و این مرده

پرستی راهم که اینجانب میآورم بخاطر دوستی چهل ساله بااوست وانسان بودنش .

مرگ اوبرای دوستانش اثرعمیق بخشید، خاصه برای شهریار شاعرکه سخت اندوه آورشد وبدان جهت رثائی برای وی ساخت‌ونامش‌را«داغ علمداری»گذاشت که ذیلا آورده می‌شود :

(داغ علمداری)

سرنگون شد علم ماکه علمداری‌مرد — مشعل قافله‌بود وبه شب تاری مرد

برسرما دگر از عالم الفت‌به چه‌رو — علمی‌بال گشایدکـه علمداری مرد

منهرم چون نشود لشکر جمعیت‌ما؟ — که‌سزای سری ومنصب سرداری‌مرد

خنجری‌بودکه‌ناگه به‌دل‌یاران‌خورد — دل‌یاران‌هم‌ازاین زخم‌که‌شدکاری‌مرد

اوبه(ذات‌الریه)شمعش‌به‌دمی شدخاموش — نه‌گمان دار که در بستر بیماری‌مرد

***

او هم از جملهٔ احرار (خیابانی) بود — که به مردانگی و شیوهٔ احراری مرد

سینه‌گنجینهٔ احزاب و بدان خفتن چشم — سر بس نهضت و انگیزهٔ بیداری مـرد

روی بیزاری‌و دنیا همه‌با اهل‌دل است — مرشد ماهم از این خنجر بیزاری مرد

صـدف محفل مـا بود ویکـی مرواری — آن‌صدف‌شدخزف امروزکه مرواری‌مرد

وه‌کـه شیرینی یکعمر رفـاقت به دمی — دردل ما بچه تلخی و دل آزاری مرد

این رفاقت‌کشدش سال به شصت وهفتاد — دانی‌این‌خاطره خواهدبه‌چه‌دشواری‌مرد

یاروغمخوار دگر نیست‌که باوی‌گوئیم — کاخرین عاطفهٔ یاری و غمخواری مـرد

آنهمه خاطـرهٔ زنده و خندان ناگـاه — همره او همه با گریـه و بازاری مرد

شهریارا سرپیری من وبیچاره (سعید) — چون توانیم تحمل ؟ که علمداری مرد

تهران ـ شهریور ۵۴ / سید محمد حسین شهریار

این نسخه رابرای مرشد بزرگوارم حضرت سعید رضانورکه نعمت‌علمداری راهم من ازآنان داشتم . نوشتم.

کتابخانهٔ وحید:

سبب اصلی رواج و ترقی زبان‌فارسی

ظهور شاعران‌و نویسندگان پارسی‌زبان دورهٔ سامانیان را بطور کلی تنها در اثر توجه و اظهار علاقهٔ پادشاهان‌سامانی به ترویج زبان‌وادبیات فارسی‌و سنتی ملی ایران دانست...: مطلبی که در این مورد حائز اهمیت میباشد اینستکه سبب اصلی‌ظهور شاعران‌و نویسندگان فارسی زبان‌و سرانجام رواج‌و ترقی چشمگیر زبان فارسی در این دوره مورد توجه‌و علاقهٔ عمیق‌و شدید اندیشمندان باتدبیر ایرانی بوده است که بعنوان سیاستمدار برجسته‌و یا وزیر عهده‌دار انجام امور دیوانی در دربار سامانیان بوده‌اندچنانکه میدانیم‌وزیران بمنزله‌مغز متفکر پادشاهان خوانده میشدند‌و همین افراد وطن‌پرست بودعد که با درنظر گرفتن بعـد مسافت محل ظهورو رواج این نهضت ارزندهٔ فکری ایرانی از لانهٔ فسادو استعمارو استثمار آن‌دوران (یعنی مرکز خلافت‌عباسیان) توانستندپایه‌گذار نهضت عظیم‌و بی‌زوال ادبی‌وهنری وعلمی‌و تاریخی‌فارسی شوندو از این راه دین خود را به میهن اداکنند. تردیدی نیست که متفکران بیشماری بطور پنهانی در این‌راه فعالیت کرده‌و با تشکیل‌سازمان زیرزمینی بمنظور تشویق‌و ترغیب دانشوران ایرانی برای احیاء سنن باستانی‌و حفظو حراست زبان پارسی که نهضت آن از قرن دوم‌هجری ازطریق برمکیان‌و نوبختیان‌و سهلیان‌و بوسیله عبدالله بن-مقفع(روزبه ایرانی) وهمگنان اوآغاز شده بود عالیترین‌و مؤثرترین جلـوه نهضت فکری ایرانی‌بوجودآوردندکه نتیجه‌درخشان‌آن‌حفظ‌وبقای ملیت ایرانی‌تا زمان‌حاضراست......

این نوشته نمونه‌ایست ازکتاب«تاریخ نهضتهای ملی ایران» نگارش پژوهنده سخت کوش‌و باذوق آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) و بهترین معرف است برای‌کار ایشان توفیق خدمت به تاریخ‌و فرهنگ‌و ادب برای‌حقیقت آرزو می‌کنیم.

***

آثار ملی: شمارهٔ اول نشریه انجمن آثار ملی به مدیریت آقای‌مرتضی‌مدرسی‌چهاردهی‌استاد مدرسه عالی‌علوم‌اراک با مطالب‌متنوع‌و خوب‌وچاپ‌و کاغذمرغوب‌در ۱۱۴ صفحه‌منتشر گردید. توفیق خدمت برای استادو اعضای انجمن آثار ملی‌که همه صادقانه‌و بدون ریاو تظاهر بکار احیای آثار ملی مشغولند آرزو داریم.

درگذشت استاد: خبری دردناک دانستیم از اصفهان‌که استاد معلم‌حبیب آبادی‌دارفانی را بدرود گفته است. درگذشت استاد وارسته‌را به‌جامعه‌روحانیت وفرهنگ ایران وبازماندگان آن مرحوم تسلیت میدهیم ودرشمارهٔ بعد شرح حال اورا درج خواهیم کرد. استاد را با مجله وحید سرلطف وعنایت بود و چندین مقاله نیز برای درج به‌وحیدسپرده بودکه‌دراوراق این نشریهٔ فرهنگی چاپ‌شده است. **روانش شاد باد**

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :
سیف‌الله وحیدنیا

* * *

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۵
شهریورماه ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) = سپتامبر ۱۹۷۶
= رمضان ۱۳۹۶

* * *

تهران : خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ـ ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

بهای اشتراک یکساله { ایران هفتصد ریال
خارجه هزار ریال
بهای تک شماره پنجاه ریال

فهرست

***

چند دوره از مجله وحید و خاطرات وحید و ارمغان برای فروش به انتشارات وحید عرضه ست.

دیوان عبید زاکانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ره آورد وحید، هاتف اصفهانی،
گ عوام، داستانهای امثال را نیز از انتشارات وحید میتوانید بدست بیاورید.

***

شماره‌های اولیه مجله خاطرات وحید به چند برابر بهای پشت جلد خریداری می‌شود.
بهای تک شماره مجله وحید یکماه پس از انتشار یکصد ریال است

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره ها وخبرها:

عنوان کبیر برای رضاشاه

مجلس شورای ملـی در ۳۱ خرداد ماه ۱۳۲۸ قانونی را تصویب کرد که بموجب آن عنوان «کبیر» بهسرسلسله دودمان پهلوی داده شد متن آنقانون چنین است :

«بپاس حـق شناسی، ملت ایـران تصویب می کند عنوان سرسلسلهٔ دودمان عظیـم الشأن پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر خواهدبود.»

***

فرمان ریاست وزرائی

«چون برای خدمت مهـم ریـاست وزراء وجود یکنفر شخص کافی لایقی لازم بود لهذا جناب اشرف سردار سپه راکه کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را به ایشان داریم به ریاست وزراء منصوب و برقــرار نـمودیم که مشغول انجام این خدمت مهم باشد شاه ـ آبان ۱۳۰۲».

***

معلمین دارالفنون

عـالیجاه مسیوجـان داود مترجـم اول دولت علیه ایران که چندی قبل از این درضمن مأموربود که بوینه پـایتخت آستریه رفته از اعلیحضرت امپراطـور ممالـك آسترین چند نفر معلـم صاحب منصب بخواهد و بیاورد. برحسب استدعـای مشارالـیه چند نفر معلم صاحـب منصب معین وبهمراهی مشارالیه بـه دارالخلافه تهران روانه نموده و بخودمشار ـ الیـه نیزکمال التفات فرموده اند و اسامـی معلمین مربورکه بدارالخلافـه آمده انـد از اینقرار است .

مسیو بـارون کـوموا س معلم پیـاده ـ مسیو اوکشت کـی ژیر معلم توپخانه ـ مسیو کولـو ـ سطـی معلم مهندس ـ مسیومزدمعلم سواره نظـام مسیـو دکتر پولاك معلـم اطباء و جراحـان ـ مسیو چاز توطـا معلـم معدنچی ـ مسیو کوکاتی معلم سواره، «نقل ازروزنامـه وقایـع اتفاقیه شماره ۴۲ مورخ ۲۶ محرم ۱۲۵۸» .

***

پند محمد شاه

ظل السلطان دریادداشتهای خودمی نویسد: «مرحوم محمدشاه قاجار طاب ثراه هنگامی که جهان را بدرود میکرد پیغام به شاه شهیدناصر ـ الدین شاه طاب ثراه دادازمن بافرزندم بگوئید که این جهان پایدار نباشد :

۱ـ باداد ودهش جاویدان آبادکن.
۲ـ با مردم نیکوئی نمای .
۳ـ از بهر کنکاش مردم داناگزین .
۴ـ بد اندیش را باخود دمسازمساز .
۵ـ مردم ناآزموده را درانجمن خودبادمده تادرنج نبینی .
۶ـ زیـر دستان را باندازهٔ گناهشان باز ـ خواست نما .
۷ـ در نگاهداشتن پیمان استوار باش .
۸ـ در سزادادن شتاب مکن. والسلام.

عکسهای تاریخی

ناصرالدین شاه

ملیجك

میرزاعلی اصغرخان اتابك

***
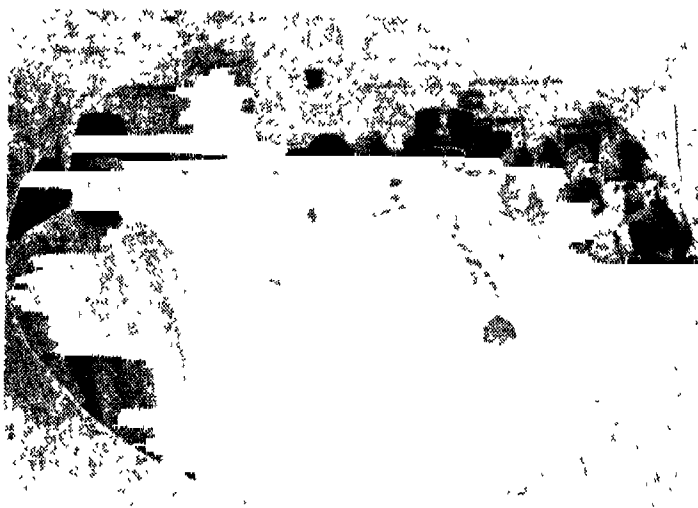
عکسهای تاریخی

متعلق به آقای عبدالله

انتظام است .

طهیرالدوله (ذیحجه ۱۳۱۶)

حاج علی قلیخان سردار اسعد

محمد علی میرزا ولیعهد ـ معاون‌الدوله غفاری (پشت سر ولیعهد)
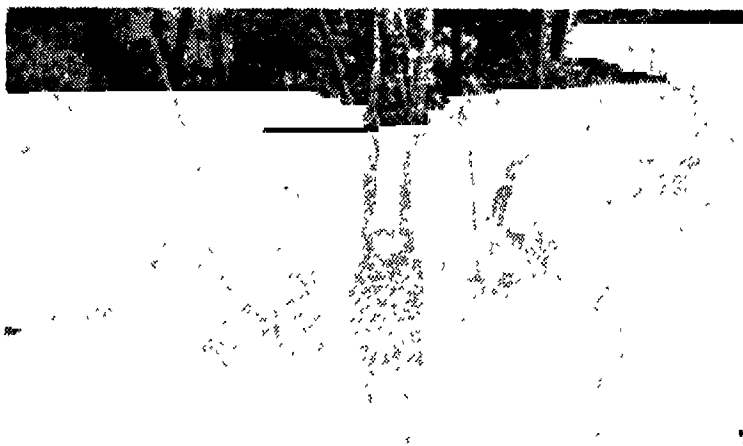
از چپ به راست . عین‌الدوله ـ سالارالدوله ـ محمدحسن میرزا ولیعهد ـ
ظهیرالدوله ـ دکتر جلیل ثقفی ـ انتظام‌السلطنه ـ دوام الدوله
(عکس در اقدسیه گرفته شده است .)

نشسته از چپ به‌راست : عبدالله انتظام ـ منصورالسلطنه عدل ـ حکیمی ـ

نصرالله انتظام . ایستاده : جمالزاده ـ اتابکی ـ خلعتبری ـ پیرنهاد ـ مفتاح

دسته موزیک انجمن اخوت

رازآفرینش

شکوه سالك زنا کامی خطاست
کام عارف شکرو تسلیم و رضاست

آفرینش دستگاهی بس شگرف
حادثی دور ابتدا دیر انتهاست

در حدوث و در قدم بحث حکیم
بر نصاب وهم و فهم او گواست

صبح وشام وهفته ومه سال‌وقرن
قالب موهوم بود و سود ماست

فلسفه هستی شناسائی و شکر
علت غائی خودائی از خداست

بود جان اوست بود لم یزل
بود ما در جسم ماصرف هباست

بود جان ماکه نفحه‌جان اوست
تا بنفخ صور باقی و بجاست

نفح جانش‌چونکه جاویدان‌بود
پس قیامت بور ما دایم بپاست

گوش‌هوشت گربودبراین‌سروش
جان جانت‌روشن‌از مهرو صفاست

هست دنیا مرزع کشت وعمل
هرچه کشتی حاصل‌آن مرتراست

برهمه کس میرود این ماجرا
گر گدای ده نشین ورپادشاست

«ذره‌ذره کاندرین ارض‌وسماست
جنس‌خودراهمچوکاه‌وکهرباست»

جان گرگان‌وسگان‌ازهم‌جداست
متحد جانهای شیران خداست»

ای مرید طاعت بیگانگان
آنچه میگویم حدیث آشناست

تهران ۲۵ اسفند ۱۳۵۴ ـ حسام‌الدین دولت‌آبادی

افسانهٔ‌عشق

از شاخه مراد کسی بار وبر گرفت
کاندر جهان بتی چومه نوبیر گرفت

فرخنده گشت روزمن ازمهرمه‌رخان
وانکه صفای‌صبح و فروغ سحر گرفت

ساقی بریز می که زخود بیخبرشوم
سرمست‌عشق نیست که‌ازخودخبر گرفت

افسون عشق‌شو که بفتوای پیرعشق
آنکس که‌عشق‌باخت جوانی‌زسر گرفت

ناز تو راز حسن خدائی بما نمود
یعنی خدا زچهرهٔ خود پرده بر گرفت

هر صبح مرغ یادتو در گلشن دلم
بگشود بال و پویه مرغ سحر گرفت

کاظم پزشکی ـ تهران ـ مرداد ماه ۳۵

از : باقرزاده (بقاء)
فروردین ۲۵۳۵

و علیکم بنظم امرکم
(علی علیه السلام)

نظم در زندگی

شیر یزدان ، رهبر آزادگان — شاه مردان ، پیشوای راستان
آن تکاور فارس میدان عشق — بنده فرمانبر سلطان عشق
آفتاب روشن گلزار دین — گرم از سودای او بازار دین
خانه زادی کرپی فرمان حق — در کف محراب فرقش خورد شق
آنکه روز و شب‌کنار دوست بود — بندهٔ خدمتگذار دوست بود
آنکه در بستر بجای دوست خفت — تا زبان بودش سخن از دوست گفت
آنکه در محراب و هنگام دعا — کرد جراحش برون پیکان زپا
آنکه باتن پروری پیکار کرد — سلطنتها داشت ، لیکن کار کرد
آنکه در میدان جنگ از کشته ها — ساخت شمشیرش فراوان پشته‌ها
آنکه غمها را نهان در چاه کرد — لیك مردم را زحق آگاه کرد
آنکه در هنگام آشوب و نبرد — مرد بود و مرد بود و مرد مرد
قدرت شمشیر و زور شر داشت — شیر بود و تکیه برشمشیر داشت
روزها در عرصهٔ پیکار بود — شب همه شب تا سحر بیدار بود
تیغها برفرق کافر آخته — از جهان با قرص نانی ساخته
غوطه‌ور گردیده در سیلاب‌ها — دیده سختی‌ها و پیچ و تاب‌ها
همنشینی کرده عمری با رسول — داشته فرمان قرآن را قبول
زیسته چون سرو از آزادگی — بوده همچون سایه از افتادگی
گنجهای علم را در سینه داشت — بایتیمان الفتی دیرینه داشت
نیمه شب در خلوت محراب‌ها — کرده جاری از بصر سیلاب‌ها
در نبرد زندگانی ، شیر بود — مرد میدان بود و خیبرگیر بود

***

روز رحلت وارث دل ریش را — گفت ، کن تنظیم‌کار خویش را
زندگی بانظم آسان میشود — دردها از نظم درمان میشود
نظم ، شام تیره را روشن‌کند — نظم گلخن را به از گلشن کند
گردش گیتی زنظم آمد پدید — نظم شد برقفل محنتها کلید

ها ، علی ، برخی جانت جان ما
عشق تو آغاز ما ، پایان ما

تقریر : عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی

خاطراتی وسخنانی ازمردی خودساخته

معذرت می‌خواهم ازاینکه وقت‌خوانندگان را می‌گیرم. ما درآن ایام جزوه هـای ژلاتینی تهیه‌کرده دراختیار دانشجویان می‌گذاشتیم اما کارخودرا تمام‌شده فرض نمی‌کردیم آنهارا باتفاق خودمان بکتابخانه میبردیم و بامطالب تفصیلی و تمثیلی مؤلفین‌اروپائی‌آشنا می‌نمودیم‌که اگر نواقصی درجزوه‌ها هست بدینوسیله رفع شود، وخودمان همیشه‌همراهشان بودیم‌و قـدم‌بقدم هدایت‌شان می‌کردیم، معضلاتی را طرح می‌نمودیم وفی‌المجلس با بحث و فحص شبیه مباحثه طلبه‌های قدیمی خودمان حل‌وفصل می‌کردیم.

درآن‌ساعات مطالعه و تجسس اگرکسی دم در سالن‌کتابخانه می‌ایستاد وگوش‌میکرد آنجارا به‌کندوی عسلی تشبیه مینمودکه همچون زنبوران با هارمونی‌آهسته و آرام دورهم میچرخیدیم وشیره‌هائی‌راکه ازگلهای‌کتابهای‌آماده شده خارجیان مکیده‌بودیم در دهان و ذهن همدیگر می‌گذاردیم ... درواقع باصطلاح علمی «روح‌کندو» بودکه درآنجا نمایان می‌شد وخود انعکاسی ازایمان وعلاقهٔ ما بمیهن‌بود.

با تمام این‌احوال نمیخواستیم برنامه‌کار ممالك‌خارجی‌را ترجمه‌کـرده وآنرا عیناً تقلیدکنیم و اگر ازآن برنامه‌ها شاگردان را آگـاه می‌کردیم برای زمینه‌یابی بود و الا احتیاجات و مقتضیات‌اقلیمی ومحلی خودرا ازنظر دورنداشته و سعی میکردیم ازکپی‌کردن کار دیگران (خارجیها) دوری‌کنیم. مخصوصاً خود من ازمخالفین جدی‌کپی‌کارهای دیگران بوده ام.

اکنون باید شمه‌ای از لابراتوار صحبت کنم‌که چون بطوریکه در بالا نوشتم جزیك چرخ زنگه زده بی‌موتور موجود نبود . این نیاز و بلکه این گرفتاری راهم اینطور حل می‌کردیم‌که‌شاگردان دانشکده رابه‌کارخانجات موجود درایران روانه مینمودیم تاعملا کار آموزی‌کنند بامحیط کارخانه آشناگردند وبارفتارکارگران ساده و عادی اخت بگیرند وبا روحیه آنها آشنا شوند .

از این رو محصلینی راکه دانشکده‌فنی درقبل‌ازشهریور ۱۳۲۰ به‌جامعه تحویل‌می‌داد چون علماً و عملا آمادگی کامل داشتند لذا وزارتخانه‌ها آنها را روی دست می‌بردند و در مرکز شهرستانها مورد استفاده قرار می‌دادند. یکی‌ازمشتریهای خوب ماآرتش وتأسیسات زرادخانه آن‌بود ، اماهمهٔ احتیاجات آن وزارتخانه بسادگی رفع شدنی نبود ، روزی‌در این‌باره بامرحوم ارتشبد هدایت وسرلشکر کیکاوسی کمیسیونی داشتیم ومن راهنمائی‌شان کردم‌که خودشان آموزشگاه فنی مستقلی تأسیس بکنند که همان پیشنهاد من پایه مستقل قورخانه شدوسالها محصلین مورد احتیاج راخودشان تعلیم دادند وتأسیسات صنعتی ارتش‌را اداره کردند .

یکی از مسائل اصولی‌که به‌تجربه بمن ثابت شده داشتن‌کلیه مدارج تحصیلی مورد احتیاج دراستانها وشهرستانها است از مدرسه ابتدائی گرفته تادانشگاه ودانشکده‌های آن باید درهر استان یاشهرستانی‌که امکان دارد تأسیس شود ومحصل هرمحل تاآنجاکه ممکن باشد تحصیلات خودرا درآنجا آغازکند ودرآنجا نیز بپایان برساند ودر همان ناحیه نیز مورد استفاده قرار گرفته تااز ولایت خود بیرون نبایدودچار غربت نشود وخانواده‌اش نیز بخاطراو زیرورو نگردد ومجبور به مهاجرت نشوند. این‌کار بی‌جائی است‌که پس‌ازکنکور شاگردان‌آماده به‌ادامه تحصیل به‌شهرستانها تقسیم می‌شوند تبریزی به خراسان وخراسانی به‌شیراز یاشیرازی به‌تهران اعزام می‌گردددرصورتیکه ممکن بودهمین رشته‌رادر محل‌خود تحصیل‌کند واین اعزام مضراتی داردکه محتاج توضیحات بیشتری است.

همچنین است‌رفتن دانشجویان به‌ممالك اروپاو آمریکاکه بایدمهار شود مگردرمرحله کارهای تخصصی وضروری نه‌برپایه هوس وچشم‌وهم‌چشمی وبی‌فکریهای دیگر که‌آن خود به کتاب ورساله جداگانه‌ای نیاز دارد وباید شخصیتهای منور ومتفکر مملکت وگردانندگان فرهنگ‌کشور درباره آن مطالعات جدی واساسی بعمل آورده و قواعدی تنظیم‌کنند ...

درپایان این قسمت اضافه می‌کنم‌که یکی ازروشهای مورد عمل ما در آن زمان این بودکه هرگز به‌داشتن عنوان ریاست ومعاونت قناعت نکرده وخود رایك معلم ویاددهنده موظف و متعهد میدانستم ، دائماً در محیط دانشکده پرسه زده اشکالات را علماً و عملا حل می‌کردم دراطاقم همیشه باربود ومن‌آماده برای جواب مراجعات ورفع اشکالات وچه‌بساکه این ماندن موجب می‌شدکه یکسره دردانشکده باشم وناهارراهم درهمانجا بخورم.. اکنونکه دارم خاطرات قبل‌از شهریور ۱۳۲۰ خودرا پایان می‌دهم هرگز نمی‌توانم علاقه و ایمانی که درخدمت بوطن و جلب رضایت قائد عظیم‌الشأن آن داشتم وهمگان نیز داشتند فراموش کنم .. ولی متأسفم که پیش آمد ناگوار سوم شهریور ۱۳۲۰ چون بلاو بیابان غافلگیرانه بسراغمان آمد وبرنامه‌ها را برهم زد وبرای ملتی عقب ماندگی و سرافکندگی تاریخی بوجود آورد که‌کمترین نتیجه‌آن لااقل ۱۲ سال بلاتکلیفی وهرج‌و مرج بود .

دکتر ابو تراب نفیسی استاد دانشگاه اصفهان

یادداشتهای سفر پاکستان

۴

طرز فرستادن صلوات بر پیغمبر

همانطوریکه می‌دانیم بیشتر اهل سنت مخصوصاً آنان که بسیار متعصبندو مخصوصاً مسلمانان سنی پاکستان وقتی نام پیامبر برده می‌شود جمله صلی‌اله علیه وسلم رامی‌آورند وشیعیان صلی‌الهعلیه وآلهو سلم ، ولی در بین سخنرانان بودند عده‌ای که جمله صلی‌اله علیه وآله وصحبه اجمعین را به کار می‌بردند ازآن جمله امام مسجد کعبه «شیخ الازهر» بعضی سخنرانان کویت ، امام مسجد واشنگتن و نخست وزیر پاکستان ذوالفقار علی بهتو .

جائی که ازمعاویه ستایش شد

تاکنون نشنیده بودیم‌کسی ار معاویه بنیکی یادکند مگر اینکه‌حود در سیاست اسلام خراب کـن وی شریك باشد ولی درطی یکی از سخنرانیهاکه بوسیله پیر مرد ریش دراز پاکستانی ایراد می‌شد درضمن ستایش ازخلفا نام معاویه‌رانیز باکلمه رضی‌اله عنه مترداف ساخت، من ودکتر مجتهد زاده به شنیدن این‌سخن جلسه را بعنوان اعتراض ترك کردیم واین اعتراض مارا عده‌ای ازگردانندگان جلسه درك کرده وما راتأیید کردند .

ستایش بهوتـو از حضرت امیر و بعضی ازخلفای راشدین

طی سخنرانی افتتاحیه‌که نحست وزیر پاکستان درهتل انتر کنتیننتال راول پندی ایراد کرد بشیوه‌ای سیاستمدارانه از یهودیت ومسیحیت انتقادکرده وراه‌وروش اسلام‌وپیغمبر بزرگ‌آن ومسلمانان رابدرستی ستود ، ازآن جمله فداکاری وایثار مسلمانان صدر اسلام را به تفصیل تشریح کرد واز اول کسی‌که نام برد ازحضرت علی‌علیه‌السلام بودواز زمانیکه بجای پیغمبر دربستر مرگ‌قطعی اوخفته بود یادآورد واین جوانمردی‌را حداعلای فداکاری درراه دین‌وآئین ورهبر بزرگ اسلام بحساب آورد وپس ازآن ازفداکاریهای عمرو ابوبکر در راه اسلام یاد کرد ولـی از عثمان نامی نبرد . سخنان اوپربود ازگوشه وکنایه به‌مسیحیان قرون وسطی و ظلمی‌که در حق اسلام نموده بودند وهم چنین تفاوت بین فاتحین مسلمان وفاتحین مسیحی ورفتارآنان باملل مغلوب .

یك نماینده دوستدار اهل بیت در جزائری دور افتاده .

دربین نمایندگانی که جلب توجه می‌کردند «حاجی سلیم‌بن علی‌سالم صاحب» بودکه رئیس اتاق‌تجارت وصناعت وفلاحت جزایر کومورو دراقیانوس هند بود وی‌که بالباس ملی‌بسیار

جالب دراین کنفرانس شرکت کرده بود وبزبانهای فرانسه ، انگلیسی ، عربی وسواحلی (زبان نیم‌بومی اکثر سواحل اروپا وبخصوص سواحل شرقی) بخوبی صحبت می‌کرد وقتی فهمید که من ازایران آمده‌ام بمن نزدیك شد وخودرا دوستدار اهل بیت معرفی‌کرد بنظر می‌رسد که اصلا از اهالی زنگبار وتانزانیا باشدکه میدانیم عدهٔ زیادی از ایرانیان بدانجا مهاجرت‌کرده وهنوز هم فامیل شیرازی دربین‌آنهارواج دارد .

یك بهره برداری سیاسی بزرگ

مدت توقف مادر پاکستان مصادف با سه جمعه بود که مطابق معمول اهل سنت نماز واجب میبایستی انجام می‌گرفت جمعه اول در پارك معروف به پارك «Sherpao» که سابقاً میدان چوگان‌نامیده می‌شد. (Sherpao اسم وزیر کابینه بهوتو بودکه سال پیش درپیشاور بوسیله گذاشتن بمبی ساعت شمار درمیکرفن سخنرانی بوسیله مخالفین حزب حاکم فعلی پاکستان ترور شد) این نماز برگزار شد و جمعه دوم در لاهور وسوم درکراچی ومن در جمعه دوم‌در لاهور دراین نماز شرکت کردم. این مراسم‌که درمسجد بزرگ بنام مسجد « پادشاهی لاهور» باامامت امام‌کعبه مکرمه بنام «ابن‌سبئیل» وباحضور نزدیك صدهزار مأموم انجام‌گرفت بسیار باشکوه بودگنجایش مسجد باشبستانهای بزرگ زیرورویآنرا درحدود ۱۵ هزار نفر حدس می‌زدند و بقیه ، مردمانی بودند کــه در پارك و صحرای بزرگ وکوچــه و بازار و دوروبر مسجد جا گرفته بودند ضمناً بطور استثنائی به مستشرقین غیر مسلمان وزنان نیز اجازه داده بودند که در جایگاه مخصوصی در مراسم مزبور شرکت نمایند . ازشما چه‌پنهان من نماز ظهر وعصر خود رادر موقعی که‌مأمومین معتقد دیگر بگزاردن نافله مشغول بودند قبلا انجام داده بودم و پس از شرکت درنماز مسجد راترك‌کرده وخطبه امام را در خارج شبستان از بلندگو شنیدم . وی طبق معمول پس ازدعوت مسلمین باتحاد واتفاق‌آنان راعلیه دشمنان مشترك آشکارا وپنهان بابیانهای رساو مهیج خود مجهز می‌کرد . و بروش خطبای دیگر اسلامی مردم‌رابه انجام فرایض اسلامی واعمال‌نیکو تشویق‌می‌نمود وطبیعی است که‌ازاحساسات وپذیرائیهای‌دوستانه دولت ومردم پاکستان ازطرف خود ودیگر نمایندگان شرکت کننده درکنگره سپاسگزاری نمود شکوه این گونه نمازها وسخنان مهیج امام ودیگر خطبا از آن جمله «شیخ الازهر» ومفتیان سوریه ولبنان همه شرکت کنندگان درکنفرانس راتحت تأثیر قرار داد ومؤید این نکته بودکه امت اسلامی میتواند درپرتو هدایت اسلام وبه‌کاربردن دستورات پیغمبر بزرگ آن و اوصیای وی واتحادکلمه واتفاق مقامی بس‌بزرگ دردنیای آشفته‌کنونی بدست آورد، واین‌برما مسلمانان‌است‌که ازاین‌نور هدایت‌بااعمال خودنهایت استفاده‌را بکنیم. (ادامه‌دارد)

ا. نیکو همت

محتشم کاشانی

محتشم کاشانی یکی ازبزرگترین و مشهورترین شعرای دوره صفویه است که میتوان وی را پیشرو مرثیه سرایانی که در باره سوگواریهای مذهبی اشعاری پرسوز و گداز سروده‌اند دانست .

محتشم در اوان جوانی اشعاری عاشقانه میسروده ومدتی نیزمداح شاه طهماسب صفوی بوده است.

ازرباعیات معروف اوشش رباعی‌ست که در ماده تاریخ جلوس شاه اسمعیل دوم صفوی بسلطنت سروده شده که بسال ۹۸۴ هجری اتفاق افتاده‌است.

توصیح اینکه محتشم درهریك از مصرعها سال جلوس شاه را آورده و باین ترتیب تمام مصرعها حاوی تاریخ ۹۸۴ بحساب ابجد خواهد بود .

مرثیه غرائی که محتشم در باره برادر خود عبدالغنی که نسبت باو محبت و مهر بسیارمیورزیده‌ودرعنفوان شباب بدرود حیات گفته‌معروفست‌ویکی‌دیگرازمراثی‌جانگداز وتأثر انگیز این شاعر سوخته جانست‌که بابیانی گرم وزبانی مؤثر سروده شده که بیت اول آن چنین است :

ستیزگر فلکا ازجفا وجور تو داد　　　　نفاق پیشه سپهراز کینه‌ات فریاد

این رثائیه شامل ۱۱ بند و مفصل است . برادر محتشم که « عبدالغنی » نام داشت درسال نهصد وچهل ونه (۹۴۹) هجری درراه مکه جهان فانی رابدرود گفت .

نام محتشم علی ونام پدرش خواجه میراحمد است‌که باتوجه بدیوان اشعار وی‌باین نامها برمیخوریم . چنانکه در قطعه‌ای که‌در رثای پدر خودگفته چنین سروده :

والدمن خواجه میراحمدکه بوداز اعتقاد　　　　رشته مهر امیر المؤمنین حبل المتین

ودر باره نام خود نیز دریکی ازابیات وی‌چنین آمده است :

این گمان دارم ولی‌کز دولت مداحیت　　　　هست نام مـن علی در خاندان مصطفی

محتشم بسال ۹۹۶ هجری قمری درگذشت .

رباعی زیرکه سروده قصاب کاشانی است بر بالای مدخل آرامگاه محتشم (واقع در محلهٔ محتشم‌کاشان) برروی سنگی بدون تاریخ نوشته شده :

این منزل پرفیض که جـای الم است　　　　بـی فاتحه زیـن روضه گذشتن ستم‌ست

باید بادب گذشت زین در «قصاب»　　　　ایـن جـای رفیع ، مدفـن محتشم ست

متأسفانه آرامگاه محتشم که چندی پیش نگارنده ازآن دیدن کردم درخورمقام معنوی وپایگاه ادبی این شاعر قوی مایه وبلند پایه کاشان نیست وبایستی نسبت بتعمیر وساختمان آن بوصعی آبرومند واسلوبی فاخر اقدام اساسی معمول داشت .

بااینکه درباره تاریخ زندگی وحوادث وسبك اشعار وانسجام وجزالت بیان وی جای سحن بسیارست ولی در پایان این مقالت بنقل يك بنداز دوازده بند محتشم ازروی صحیح‌ترین ودقیق‌ترین نسخ می‌پردازیم :

بازاین چه شورشی‌ست که درخلق‌عالم‌است | بازایں چه‌نوحه وچه‌عزا وچه‌ماتمست
باز این چه رستخیر عطیم‌ست کز زمین | چون‌نفخ صورخاسته تاعرش اعظم‌است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب | کاشوب در تمامی ذرات عالم ست
این صبح تیره بار دمید از کجا کراو | کار جهان وخلق جهان جمله درهم ست
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست | این رستخیز عام که نامش محرم ست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست | سرهای قدسیان همه بر زانوی غم ست
جن و ملك بر آدمیان نوحه میکنند | گویا عزای اشرف اولاد آدم ست
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین | پرورده کنار رسول خدا حسین

محتشم کاشانی در ساختن ماده تاریخ که از فنون طریف شعری ستَ گاهی هنرمندی‌فراوان نشان داده وآثاری بدیع ودل پذیر ار گنجینهٔ طبع خویش آفریده که در خور تحسین وآفرین ست ازجمله این منظومه‌ها اشعاری‌ست که تمام مصرع‌های آن حاوی تاریخ جلوس شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد صفوی بسالهای ۹۸۴ و ۹۸۵ هجری قمری‌ست که مطلع هردو قصیده ذیلا بنطر خوانندگان گرامی میرسد:

به‌که درین گفته معجر بیان | درج بود نام خدای جهان

●●●

یارب ار عزالهی قرنها دارد نگاه | جای شاهان جهان سلطان محمد پادشاه

گویند محتشم رباعی زیر رابرای ولی دشت بیاضی شاعر معاصر خود فرستاده وازاو درخواست جواب کرده :

پروانه بشمع گفت کافروخته شو | کم سوز مرا وبامن آموخته شو
شمعش گفتا اگر موافق یاری | من سوخته میشوم ، تو هم سوخته شو

ولی دشت بیاضی این رباعی رادر جواب محتشم سروده :

پروانه که شمعش هوس افزا باشد | جز سوختنش چرا تمنا باشد
عبرت نگذاردش که در بزم کسان | او زنده ویار مجلس آرا باشد

خاطرات سردار ظفر

۱۷

برگردیم برسر وقایع جنگ اروپا وانقلاب ایران آتش‌جنگ روزبروز شعله‌ور شده دنیا را فرامی‌گیرد اردوی انگلیس از بصره تاناصری و مسجد سلیمان رافرا گرفته من هم درکرمان میان اردوی انگلیس وآلمان که تازه وارد شده بودندبودم .

ومن که ازکرمان میرفتم جیرفت برای بلوك‌گردی وتنظیمات ایلات‌کرمان بریاست غنجعلی خان افتلرسو راه برمن گرفتند ودررشتاب ودشتود جنگ‌های سخت واقع شدشکست فاحشی بآنها دادم چندنفر ازگماشتگان محترم من کشته‌شدندمثل آقاخانلر پسرحاج اکبر احمد خسروی وآقا غافل عرب خالوی آقا خانلر و آقاکاظم پسرآقا محمد قلی حسیوند و غضنفر یتیم و غیر اینها ولی از اردوی غنجعلی خان بسیاری‌کشته وزخمدار شدند و عدهٔ هم گرفتار شدند خودغنجعلی‌خان بانهایت ذلت تسلیم‌شد وقتی‌که ماباردورفتیم هشون‌که عمارت غنجعلی خان درآن ده‌بود و عمارت او را تصرف‌کردیم خودش بازن و بچه‌اش بکوه قوقر یك فرسنگی هشون پناه بردند بعد بتوسط سردار نصرت پسر وکیل الملك که دخترش زن غنجعلی‌خان‌بود اطمینان باودادم رفت غنجعلی‌خان‌رادراردوی من‌که درهشون‌بودآوردبیچاره امیدنداشت‌که بااین‌کردار زشت ازچنگ من‌جان بسلامت بیرون بردباز اورا نبخشیدم وبا خود بکرمان‌بردم ولی‌آنهاراچنان سیاستی‌کردم‌که تمردویاغی‌گری رابکلی فراموش‌کردند چون واردکرمان شدم بازدچار سیاست انگلیس‌ها وآلمان‌ها شدم اهالی‌کرمان هم‌حمایت‌از آلمان‌ها می‌کردندمن‌هم بناگزیر انگلیسها وروس‌ها وتوابع آنهارا ازکرمان بیرون‌کردم نه‌از روی‌میل ورغبت بلکه از راه اجبار و عدم اختیار مردم‌کرمان بدنیستند فقیر وبیچاره هستند غالب مرد وزن آنجا مبتلا بتریاك هستند من در آنجا با آلمانی‌ها مدارا می‌کردم تا اینکه قشون روس آمد اصفهان آلمانیهـا ازکرمان بیرون رفتند من هم فرستادم سوار خبر کردندکلاه بختیاری رابدل بکلاه‌کرمانی‌کرده سردارنصرت‌که ازدست آلمانیها فراری‌بود اورا باسوار فرستادم رفسنجان باوهم نوشتم‌که سوار ایلات‌را جمع‌آوری‌کرده آلمانیهاکه پول بانك شاهنشاهی را دریزد غارت‌کرده بودند بگیرند وخود آنها راهم غارت‌کنند واین کارنه ازبرای خوش آمدانگلیس بود بلکه بخودم بدکرده بودند وبواسطه آنها مردم‌کرمان هم‌با من‌طرف شده‌بودند.

درین اثنا بختیاری ها ژاندارم هـای ایرانی‌که سرتیپ محمد خان درگاهـی رئیس آنهابود همه‌را گرفته بارئیس آنها حبس‌کردند چون‌ایرانی بودند من‌امرکردم آنهارا رها کردند پول‌و اسب‌و تفنگ‌دادم روانه‌شیراز شدند وبا آلمانها حرکت‌کردند (سرتیپ محمد خان‌درگاهی درسلطنت اعلیحضرت‌پهلوی چندی رئیس تظمیه ایران وطرف توجه‌اعلیحضرت بودپس ازآن ندانستم تاچه‌کردکه اورا گرفتند چندی محبوس بود سپس رئیس نظام‌وظیفه

شدددراین سال‌که سنه۱۳۱۱ شمسی است ازبرای معالجه اروپا رفته‌است) رئیس آلمانها آمد پیش‌من خداحافظی کرده رفته‌برای شیرازوقتی نزدیکی سیرجان‌بسواران بختیاری برخورده ایلات‌کرمان وبستگان سرداد نصرت ازبختیاری‌ها حمایت‌کرده آنهارا غارت‌کردندمعدودی هم‌از آنهاکشته شدند دسته‌دیگر ازآلمانها نیز به بختیاری‌ها برخورده آنهاهم‌غارت شدند.

یکصدسوار بریاست علی‌مرادخان همراه روسها وانگلیسها تابندر عباس فرستادم آنها راسالم بآنجا رسانیدند بااین حال بازدشمن جان‌من شدندکه چرابا آلمانها طرف نشدم‌من چندان باآلمانها مقید نبودم آدم‌کشی شیوه من‌نبود چهارصد سوار رشید بختیاری هم همراه داشتم انگلیسها اول چنین‌گمان میکردندکه من‌ازآلمانها پول‌گرفته‌ام بعد نوشتجات‌آلمانها که‌ازمن شکایت‌کرده بودند بدست انگلیسها افتاده دانستندکه من تقصیری نداشتم آلمانها گفته بودند اگر انگلیسها راازکرمان بیرون‌کردید شانزده‌هزارلیره بشما میدهیم من قبول نکردم گفتم دولت ایران بی‌طرفی اختیارکرده است‌من هم‌بحکم دولت ایران بی‌طرف هستم بازهم بااینکه بمیل اهالی‌کرمان مجبوراً روس‌ها وانگلیسی‌ها راازکرمان بیرون‌کردم باز مفسدین نگذاردند آسوده بنشینم.

مسیوسوکمایر آلمانی هم‌که دربم‌ونرماشیر بود چون شنید روس‌ها اصفهان آمده‌اند باهرچه جمعیت داشت رفت‌برای شیرازدرراه‌بسوار مصطفی‌خان بختیاروندکه حاکم آنجابود برخورد مسیو سوکمایر ویکنفر آلمانی‌گریختند بقیه‌یاکشته شدند یاپراکنده شدند وهرچه داشتند بغارت بردند چندقاطر ومبلغی پول ونشان عقاب‌که برای میرزا حبیب‌الله‌خان‌افغان فرستاده بودند باچند قبضه‌تفنگ که‌ازهمه‌جهت ده‌هزار تومان بیش‌نمیشد بمن‌رسید یکنفر از دکترهای آلمانی اسیرشد اورا محترماً بتوسط علی‌مرادخان سالارظفر پسرم فرستادم بندر عباس نزد جنرال ساکس انگلیسی برای اینکه بدانند من‌تقصیری نداشتم کرمانی‌ها بودند که‌با روس وانگلیس ضدیت میکردند .

دراین هنگام سپهدارتنکابنی رئیس الوزراشد تلگراف‌کردکه‌فلانی راباچوب وچماق ازکرمان بیرون‌کنند سردار نصرت هم موقتاً والی‌کرمان باشد من‌فرستادم سوارها راجمع کرده شتربسیاری هم‌برای حمل احمال و اثقال‌کرایه‌کرده ازکرمان‌حرکت‌کردم سردار نصرت هم تادو فرسنگ بمشایعت من آمد من در رفسنجان ماندم تاعلی محمد خان باسوار بختیاری ازبندرعباس آمداز آنجابرای یزد حرکت‌کردم رئیس الوزرای تنکابنی خردمند بحاکم یزدتلگراف‌کردکه دویست‌وپنجاه ژاندارمری جلومراگرفته مراخلع‌سلاح‌کندحاکم یزد جواب داده‌بود دویست‌وپنجاه ژاندارمری چگونه میتواند سرراه رشید بختیاری بگیرد اگر اقدام بچنین‌کاری بکنم تمام‌یزد غارت خواهدشد.

وقتی‌که من‌آمدم یزد نصرت‌السلطنه عموی احمد شاه برای ایالت‌کرمان بمن اظهار یگانگی و چاکری می‌کرد مجبتهای فوق تصور درباره اومی‌کردم در نماز ... می‌کرد

حسین‌خان سردار نصرت پسرمرتضی قلی‌خان پسر اسمیل‌خان وکیل‌الملك نوری‌است وکیل الملك نه‌سال ومرتضی قلی‌خان پسرش نه‌سال درکرمان والی بودند وکیل‌الملك مردبزرگی بوده کرمان راآبادکرده سپهداربیچاره ازخرد ودانش بی‌بهره‌بود بمیل‌روس‌ها هم‌کارمی‌کرد روسهاهم بابختیاریها خوب‌نبودند یك‌عده فراق وسالدات‌آنهاهم اصفهان بودند من‌هم‌اصفهان نرفتم از قمشه رفتم بروجن خانه شهاب‌السلطنه ازآنجا رفتم میردج خوانین‌که بودند به استقبال‌آمدند مدت حکومت من‌درکرمان شانزده ماه‌بود بیست وچهارنفر ازگماشتگان من فریب سردارنصرت راخورده درکرمان ماندند اگرچه بعضی بواسطه اینکه زن‌گرفته بودند ماندند وپس‌از چندسال بازبولایت آمدند.

تفصیل علت حبس سالار مسعود بهادرالسلطنه در خوزستان

چون عثمانی‌ها قشون بایران واردکردند وبرضد روس‌و انگلیس قیام‌کردند خوانین زادگان بختیاری یااز بیکاری باقیام برضد بزرگان خانواده هرکدام علی‌قدر مرابتهم‌سوار واستعداد فراهم‌کرده نزد علی احسان پاشا رئیس اردوی اعرامی عثمانی در ایران رفتند و بآنها ملحق شده جیره وحقوق هم‌می‌گرفتند ازسرحد آذربایجان تاکرمانشاهان و همدان عثمانی‌ها بیشتر اوقات در جنگ باروسها پیشرفت می‌کردندگاهی هم عقب‌نشینی می‌کردند اردوی روس‌ها ازآذربایجان تاقزوین واصفهان وهمدان و عراق مشغول جنگ بودند وکار بجائی رسید که از فشار روسها احمد شاه میخواست پایتخت را تخلیه کرده برود اصفهان آنجارا پایتخت کند حتی اینکه‌کالسکه سلطنتی راهم حاضرکرده بودند وتمام رجال‌هم حاضر شده‌بودندکه پس‌از دوساعت حرکت‌کرده بروند بعضی مایل برفتن شاه نبودند عاقبت وزرا سفرای روس وانگلیس رادیدند بهرتدبیرکه بودشاه راراضی باقامت‌کردند ولی بسیاری از مردم‌ایران دراردوی عثمانی رفتندکه ذکر اسامی آنها موجب تطویل‌کلام است از آنجمله یکی رضا قلی‌خان نظام‌السلطنه‌که حاکم لرستان وکرمانشاهان بود دست ازحکومت‌کشیده باردوی عثمانی ملحق شده رئیس اردوی دمکرات ایران‌شد ازخوانین زادگان بختیاری هم سالار مسعود وسردار معظم وبهادرالسلطنه وابوالقاسم‌خان وبعضی دیگر باردوی اوملحق‌شدند ولی‌اردوی عثمانی وایرانیها تمام‌بپول آلمان‌کار می‌کردند امیرمفخم هم پول زیادی‌گرفت بقولی شصت هزار تومان‌گرفته سردار معظم با سایر پسرهایش باحاج اسدالله احمدخسروی مشهور بمابد راکه وزیرش بود فرستاد دراردوی عثمانی‌ها سوار بختیاری ازهمه جمله‌چهار صدسوار می‌شدند ولی‌تمام دراردوی ترکها در تحت ریاست نظام‌السلطنه بودند نظام‌السلطنه کابینه تشکیل داده‌بود خودش هم‌رئیس الوزرا بودباین امیدکه چون آلمان فاتح شد اختیار کل‌مملکت ایران دردست او باشد از همه اینهاکه داخل اردوی ترکها شدند عجیب‌تر پول گرفتن امیرمفخم وفرستادن دوپسرجوان بسن‌هفده هیجده سال‌بوددراردوی ترکها بهرحال اردوی ترك عقب نشینی‌کرده رفتند برای بغداد وبین‌النهرین‌خوانین‌بختیاری تمام‌برگشتند. سالار مسعود وبهادرالسلطنه دوپسر کوچك امیرمفخم‌نیز باآنها بودند وقتی‌که‌آمدندخوزستان کاپیتان نول انگلیسی شنید بسردار محتشم وامیر مجاهد خبر دادکه بنویسند نایب الحکومه

دزفول سر راه بر آنها بگیرد و نگذارد مقصرین سیاسی داخل خاك خوزستان بشوند آقا رحیم ارشدالدوله هم نایب الحکومه دزفول بود حکم کرد سر راه باردوی بختیاری که بخانه‌های خود میرفتند گرفتند جمعی بریاست کپیتان نول جلو آنهارا گرفتند اردوی بختیاری طرف غربی آب بود سالار مسعود از نادانی خیال کرد کپیتان نول هم مثل سایر بختیاری‌ها از او شنوائی دارد بتوسط کلك از آب عبور کرد که با کاپیتان نول گفتگو کند انگلیسی‌ها اورا گرفته حبس کردند اردوی بختیاری چون دیدند سالار مسعود گرفتار شد حرکت کردند برای ایلات عرب آدم فرستادند وایل بن عبدل خان که درسنه ۱۲۹۵ هق بحکم دولت بختیاری‌ها آنهارا غارت کرده بسیاری از مردم آنها را کشته بودند که میخواهیم بشما پناهنده شویم و برویم برای ولایت بختیاری عرب‌ها غنیمت شمرده مسئول آنهارا اجابت کردند چون بختیاری‌ها وارد ایل شدند در خانهٔ اعراب هر کسی مهمان خودرا گرفته خلع سلاح کرد کپیتان نول هم ازآن طرف رودخانه دنبال آنها می‌آمد وقتی که رسید موسی خان بهادرالسلطنه‌را گرفته فرستاد بصره حبس کردند وسالار مسعود را از ناصری مرخص کردند سوارها هم بدون اسب وتفنگ برهنه بولایت رفتند ابوالقاسم خان بامعدودی ومیرزا آقاخان برادر امیرقلی خان امینی که داماد ضرغام السلطنه بود باچندتن از سوارهای ابوالقاسم خان در رودخانه دزفول غرق شدند و چون ایل سگوند آنها را تعاقب کرده بودند مجبور بودند که بآب رودخانه بزنند اما پسرهای امیرمفخم غیراز فتحعلی خان سردار معظم که اسلامبول رفته بودند وقتی که خواستند ازآب دزفول عبور کنند سگوندها تمام را برهنه کردند .

ماهیچوقت نشنیده بودیم که اعراب که درمهمان نوازی مشهور بودند اینگونه بامهمان معامله کنند وباکمال بی‌غیرتی وبی‌شرفی مهمان خودرا درخانه خود برهنه کرده جز زیرجامه چیزی برای او باقی نگذارند وبدست دشمنش بسپارند .

سردار محتشم و امیر مجاهد در بهبهان بودند که میان دو محله بهبهان و قنوات بین بختیاری‌ها جنگی واقع شد قنواتیها بحمایت بختیاری‌ها بامحله بهبهان جنگ می‌کردند چند نفراز سوارهای بختیاری راهم اهل بهبهان کشتند بعد بختیاری‌ها جمعیتی فراهم کردند بهبهانی‌ها هم تسلیم شدند خوانین هم ازآنها پول گرفته باآنها صلح کردند وچشم ازدیت خون بختیاری‌ها پوشیدند خیانت بهبهانی‌ها راهم پول جبران کرد بلی چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار اگر بخواهم ازکارهای زشت بعضی از خوانین در این تاریخ بنویسم تاریخ آلوده پلیدیهای کردار ننگین آنها می‌شود این دوخان محترم نه سزای خیانت بهبهانی‌ها رادادند نه غیرت و خدمت قنواتیها را منظور داشتند نه دیناری بهای خون بختیاری‌ها را دادند خیال می‌کردند بهبهانی تا قیامت بستهٔ اولاد حاج ایلخانی و قنواتی تا روز محشر چاکر اولاد ایلخانی خواهند بود

بقیه درصفحهٔ ۳۷۲

نوشته آرنولد ویلسن

ترجمه : مهراب امیری

خلیج فارس در صحنه سیاست بین المللی

(۴)

۱ـ درسال ۱۸۶۹ یکخط بطول ۵۲۸ میل از کراچی به جاسک احداث شده که مراکز آن درجاسک و کراچی میباشد.

۲ـ خط دوسیمی ۷۰۰ میلی کراچی ـ جاسک که در سال ۱۸۶۴ از کراچی بگوادر و درسال ۱۸۶۹ از گوادر به جاسک دائر شده است مراکز این خط درکراچی اورماره، پاسنی گوادر، چاه‌بهار و جاسک میباشد.

۳ـ درسال ۱۹۰۴ یکخط از جاسک وهنگام کشیده شده که طول آن ۱۳۶ میل و مراکز آن درجاسک وهنگام میباشد و این سیم یکقسمت از همان خطی است که درسال ۱۸۶۹ کشیده شده ومستقیماً جاسک وبوشهر را بهم مربوط میکرده است .

۴ ـ درسال ۱۹۰۴ یکخط ازهنگام به ریشهر (بوشهر) احداث شده که طول آن ۳۸۰ میل و مراکز آن در هنگام و ریشهر میباشد این سیم یکقسمت از همان خطی است که در سال ۱۸۶۹ کشیده شده است وضمناً اداره مرکزی ریشهر با یکخط کوتاه محلی با محل اقامت نماینده انگلیس و تلگرافخانه ایران دربوشهر و محل اقامت نماینده انگلیس در سبزآباد مربوط میگردد .

۵ـ درسال ۱۸۸۵ یک خط‌مستقیم بطول ۵۲۰ میل ازجاسک به ریشهر کشیده شده که مراکز آن درجاسک و ریشهر میباشد.

۶ـ درسال ۱۸۶۴ یکخط از ریشهر به فاو بطول ۱۵۰ میل احداث‌شده که مراکز آن ریشهر و فاو می‌باشد.

۷ـ یکخط ازهنگام به بندرعباس احداث شده که در سال ۱۹۰۵ باتمام رسیده طول سیم دریائی این خط ۷۳ میل و طول سیم زمینی آن ۲۱ میل می‌باشد این خط از جزیره قشم عبور میکند.

۸ـ درسال ۱۹۰۱ یکخط ازجاسک بمسقط احداث شده که طول آن ۰۰۰ میل و مراکز آن درجاسک ومسقط میباشد بعلت اوضاع طبیعی وسایر مشکلات مانع ازکشیدن و احداث خط تلگراف بوده.

حقیقت [illegible] و خلیج فارس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تلگراف از چندنقطه از ارتفاعات و مناطق کوهستانی عبور میکندکه هشت‌هزارپا از سطح دریا ارتفاع دارد یعنی درجائیکه در فصل زمستان بعلت کثرت سرما و نزول برف و باران رفت وآمد را در این‌مناطق غیرممکن میسازد.

در این‌نواحی راههای ارابه‌رو وجود ندارد وتنها جاده‌های مال‌رو دیده می‌شود که با قاطر درآنها رفت‌وآمد مینمایند بیشترساکنین این‌مناطق طوایف صحرانشین ویاغی میباشند که تنها ازطریق دزدی وراهزنی امرارمعاش مینمایند.

احداث وپایان‌کار اولین خط تلگرافی «فاو» بعلت عوامل‌طبیعی مواجه با مشکلات ومعضلات فراوانی‌بود. دکتر لاردنر «Lardner» درمورد این موانع و مشکلات بالحنی صریح و روشن میگوید درحدود پنج میل‌سیم بوزن بیست‌تن در درون دهفروند قایق‌بزرگ متعلق به‌ناوگان‌دریائی جا داده شده‌بود وهنگامیکه درحدود چهارمیل راه‌آبی را طی‌نموده بودیم قایق‌ها بگل‌نشستند و دیگر دراینجا تأمل‌ودرنگ جایز نبود وبهرترتیبی میشدبایستی باقبول‌هرگونه‌مخاطرات‌سیم‌هارا بساحل‌میرسانیدیم‌وسرچارلز برایت«Charles Bright» بلافاصله بدرون‌آب پریدکلیه افراد وکارمندانش‌که درحدود صدنفر میشدند نیز ازاوپیروی کردند آنان درحالیکه درگل ولای غوطه‌وربودند سیمهای تلگراف را بدنبال‌خودمیکشیدند معمولا درچنین‌مواردی حرکت وپیشرفت با تأنی وکندی صورت میگیرد آنان زمانی شناـ کنان وگاهی‌هم پیاده درمیان لجن‌زارها وگل ولای‌های‌کف رودخانه بدون اینکه لحظه‌ای سیمهارا رهاکنند حرکت میکردند تااینکه توانستند خودرا بساحل برسانند تمام این‌افراد سرتاپاگل‌آلود بودند وحتی درحدود نوزده الی بیست‌نفرآنان دراثر تلاش وکوشش لباس‌ خودرا ازدست‌داده وکاملا لخت وعریان مانده‌بودند.

درحال حاضر مراکز تلگراف بی‌سیم درهنگام ، بحرین، بوشهر ولنگه و همچنین دربصره وآبادان‌احداث گردیده که تاکنون‌خدمات ذیقیمتی به‌کشتیرانی وتجارت وارتباطات این‌منطقه انجام داده است.پس ازآنکه دولت بریتانیا درقرن نوزدهم با تلاش و فداکاریهای فراوان ازعهده دفع دزدان‌دریائی ولغو بردهفروشی‌برآمده تازه بامشکلات ومعضلات‌دیگری مواجه‌گردیدکه آنهم مسئله خریدوفروش و توزیع روزافزون اسلحه در میان قبایل مختلف نواحی خلیج‌فارس بود .

درآغازتجارت، اسلحه مقداری بطور غیرمنظم ولی بسیارکم وارد خلیج‌فارس‌میگردید ولی بتدریج وبمرور زمان بطور وحشتناکی روبفزونی نهادکه تا برای مدتی زیاد تمام موضوعات مهم دیگررا تحت‌الشعاع قرار داد.

درخلال جنگ‌سوم افغانها درسال ۱۸۸۰-۱۸۷۹ معلوم شدکه مقدار زیادی‌گلوله و ساچمه وفشنگ ازمقصد خوزستان و ازطریق ایران بدست‌قبایل افغانی خطرات‌سیستان و ازسوی‌دیگر معلوم‌شدکه مقدارکمی اسلحه نیز از ابتداء بطور مرتب جریان‌داشته

برخلاف منع صدور اسلحه ازطرف حکومت‌بمبئی وممنوعیت ورودآن ازطرف پادشاه ایران معهذا مقادیری اسلحه بوسیلـه یکنفر فرانسوی وارد محمره (خرمشهر) میشد ـ در سـال ۱۸۸۲ یك‌تجارتخانه کوچك اسلحه‌فروشی در بوشهر تأسیس گردیدکه بعلت سود سرشار و فراوان تدریجاً بدنبـال آن مؤسسات و تجارتخانه‌های دیگری نیز در خلیج فـارس دائر گردید. (۱)

ممنوعیت وروداسلحه به‌ایران بیهوده وبی‌اثر بود زیرا تجارت‌اسلحه بسرعت‌دربوشهر گسترش می‌یافت و ازطرفی چون تجارت‌اسلحه بـا قانون‌ایران مغایرتی نداشت نه‌تنها بـا ورودآن مخالفتی بعمل نمی‌آمد سهل‌است، بلکه مأموران گمرك ایران نیز تشویق میشدند تا حقوق‌گمرکی این‌گونه سلاح‌ها را مرتباً بالا ببرند و درنتیجه عشایر فـارس و خوزستان فرصت‌یافتند تا بابهترین سلاحهای‌مدرنی مجهز بشوندکه قوای دولتی‌ایران درآنموقع فاقد آن بودند و بنا بگفتهٔ سایکس مردم کوچه و بازار میگفتند «مارتین‌خان شاه شـده است» (منظور ازتفنگهای مارتین بود. مترجم)

بقول‌فریزر تجارت‌اسلحه اصولا یك‌تجارت‌انگلیسی بودچراکه‌تفنگ‌هاساخت‌انگلستان بودند وصادرکنندگان‌آنها نیز شرکتهای انگلیسی بودند وکشتیهای‌حامل اینگونه اسلحه‌ها هم متعلق بانگلیسها بود، وبازرگانان انگلیسی نیز آنرا در بازارهای ایران بفروش می‌رسانیدند. این‌مسئله بطور وضوح روشن بودکه‌که دولت انگلیس نمیخواست یا نمی‌توانست بمواردکنندگان اسلحه‌بایران‌که از اتباع‌خود بودند فشار واردنموده تا اینکه دولت ایران خود درصدد برآمد باین‌موضوع رسیدگی‌کند ولی‌دخالت دولت‌ایران ممکن‌بود تنهاتجارت اسلحه را از دست انگلیسها خارج و بانحصار شرکتهای‌کشورهای فرانسه وآلمان درآورد که این‌موضوع هم بنوبه‌خود یك‌مسئله بغرنج سیاسی برای دولت‌ایران بود.

دولت انگلیس بخوبی درك‌کرده‌بودکه بهتر است‌که بجای این انتقادهـای بیهوده و عبث دولت ایران را وادارکند ازتجارت اسلحه درکشورخود جلوگیری بعمل‌آورد چراکه اگر دولت‌انگلیس مجبورمیشدکه انفعالیت تجارتخانه‌های اتباع خود جلوگیری بعمل می‌آورد، میبایست مبالغی بعنوان تاوان‌وخسارات باینگونه شرکتها پرداخت‌مینمود.

درسال ۱۸۹۷ معاملات‌اسلحه دربوشهر بقـدری رونق‌گرفت که ارزش واردات آن تقریباً بحدود یکصدهزار لیرهٔ انگلیسی رسید و بهمین‌دلیل دولت ایران بقـدری متوحش و مضطرب گردیدکه لاجرم قراردادی بـا دولت انگلیس و حاکم مسقط منعقد نمود که از تجارت اسلحه جلوگیری و ممانعت بعمل‌آورند. ولی درمسقط تجارت اسلحه نه‌تنها کاهش پیدانکرد سهل‌است، بلکه بطورعجیبی‌توسعه‌یافت‌که درخلال‌سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۲ تعداد [illegible] هزار [illegible] قبضه اسلحه وارد آنجا شد.

---

(۱) Sykes

ظاهراً علت آن بود که درمسقط نیز مانند سایر نقاط دیگر اسلحه واردمیشد ولی بعدها ورود اسلحه باین منطقه بقدری زیادشد که سرانجام بمرکز اصلی تجارت مذکور مبدل گردید چراکه سلطان قراردادی باانگلیسها بامضاء رسانید که بطورکلی آنرا بمرحله اجرا درنیاورد و تنها فرمانی صادرکرد که ازحمل اسلحه بشرق آفریقا ممانعت بعمل آورد ولی اجازه نمیداد تاکشتیهای «عمانی» مورد تفتیش وبازرسی قرارگیرند درحالیکه تنها وسیله مؤثر و مطمئن برای منع تجارت اسلحه کنترل وبازرسی این کشتیها بود، بنابراین فرمان سلطان غیراز یك ورق پاره بی ارزش چیز دیگری نبود. تجارت اسلحه روز بروز درمسقط فزونی مییافت تا اینکه درسال ۱۸۹۸ تعداد بیست هزار قبضه تفنگ وارد این منطقه شد که بیشتر آنها از نوع تفنگهای ته پر بودند.

تعدادی از این تفنگها بین عشایرمحلی عمان توزیع میشد ولی بیشتر آنها به بحرین و قطر وکویت صادر میشد ومقداری نیز بطورقاچاق وارد خاك ایران و عثمانی میشد که نتیجةً تمام ساکنین قلمرو این کشورها بتدریج صاحب بهترین سلاحهای مدرن جنگی روز شده بودند.

دراینجا یك سلسله اقدامات جهت ممانعت وجلوگیری ازتجارت اسلحه طبیعی وضروری بنظر میرسید (۱)

درسال ۱۸۹۸ دولت ایران و حاکم مسقط را تشویق نمودند تا از تجارت اسلحه در قلمرو کشورهای خویش ممانعت بعمل آورند.

دولت ایران جداً با وروداسلحه بخاك خویش ممانعت نمود و مقادیر زیادی تفنگهای وارده را درمرزهای خود بویژه بندر بوشهر توقیف نمود و درحقیقت میتوان گفت که بتجارت اسلحه درایران پایان داده شد وتنها مقادیرکمی بعنوان قاچاق وارد این منطقه میشد و از طرفی ناوهای کوچك توپدار انگلیسی نیز درنقاط مختلف خلیج فارس تفنگهای وارداتی را توقیف وجمع آوری میکردند.

از سال ۱۸۹۸ ببعد خرید و فروش اصلی بطورکلی در مسقط مستقر گردید و برای مدتی در آنجا اوضاع مهمات و سلاحهای جنگی به کرانه مکران در ایران و افغانستان صادر گردید.

عمده تجارت اسلحه در دست فرانسویها بود و درضمن عده کمی از آلمانها نیز باآنها همکاری میکردند و اتباع و بازرگانان انگلیسی بعلت منع شدید دولت متبوع خود مؤکداً اقدام بتجارت اسلحه نمی نمودند.

۱- شورش طوایف هند و افغان درسرحدات آن کشورها این سؤال را مطرح نمود که یکی ازعلل وعوامل پیروزی این طوایف تنها تجارت اسلحه وسیل مهماتی است که ازخلیج فارس بدست آنها میرسد. (نویسنده)

تشریح کلیه وقایعی که برای منع‌ورود اسلحه دراواخر سده نوزدهم بعمل آمده از بحث کتاب ما خارج‌است ولی تنها بذکر این‌نکته اکتفا میکنم که در سال ۱۹۱۲ پس‌از تدارك و انجام مقدمات‌کار یك انبار اسلحه‌ای درمسقط بوجودآمد که ترتیبی اتخاذ شدکه بعد از آن‌کلیه معاملات خرید وفروش اسلحه‌ومهمات جنگی چه‌صادرات وچه واردات تحت‌نظارت مستقیم دولت قرار گیرد.

این ترتیب و اتخاذ تصمیم هرچند تجارت اسلحه را بطور کلی متوقف نکرد ولی تا اندازه زیادی ازتوسعه وگسترش‌آن کاست و درحقیقت میتوان گفت‌که امروز دیگر موضوع فروش‌اسلحه ازمسائل روزمره خلیج‌فارس بشمار نمی‌آید.

وظیفه ومسئولیتی‌که درحوزه خلیج‌فارس به‌نگارنده این‌سطور محول شده موجباتی فراهم‌شد تا این مأموریت‌طولانی‌را درنهایت صداقت و پاکدامنی بانجام برسانم و ازطرفی این‌امکانات را برایم بوجودآورد که بتوانم خلاصه‌ای از تاریخ و رویدادهای طولانی این منطقه را تهیه وتنظیم نمایم.

ارسطو میگوید هرداستان غم‌انگیز و یا هرمنظومه حماسی بالاخره پایانی دارد ولی بایستی ازآن بیم داشت‌که خواننده ازآن چه‌نتیجه وچه بهره‌ئی خواهد برد.

برای ختام این‌داستان این‌نکته‌را نیز بایستی اضافه‌کنم‌که ممکن است نقش و نفوذ بریتانیا دیگر درخلیج‌فارس گسترش نیابد وچه‌بسا در سالهای‌آینده روبزوال نهاده و سیر قهقرائی را طی‌نماید ، ولی بقول ویلیام وردز ورث «Words Worth» نبایستی تصور کرد که سیل‌آزادی بریتانیا بردریاهای‌آزاد، که موجب اعجاب وتحسین جهانیان گردیده و ازیك‌گذشته بسیار دور وباستانی سرچشمه‌گرفته همیشه ادامه خواهدداشت. این موفقیت عظیم درمقابل‌آبهای نامقاوم‌گرچه توأم با یأس و بدبینی باشد بازهم سبب شادمانی خواهد بود. جریان رودخانه‌های مشهور که درمسیر باطلاقها و شن‌زارها عبور می‌کنند، چه‌خوب وچه بد سرانجام محکوم بفنا هستند.

ما تجارت و دادوستد را در این‌منطقه بطور اصولی وصحیح رونق دادیم وساکنین را تشویق کردیم تا دانش ومعرفت خودرا درسطح و مقیاس زندگی بشر کنونی برسانند وهما همچنین درپرورش وتقویت آزادی اندیشه و افکار مردم این سامان موفقیتهائی کسب کردیم و درحقیقت این همان‌چیزی‌است که یك بشرمتمدن و شهرنشین بآن نیاز دارد (۱)

ما یك سلسله‌طرحهاکه شامل مسائل عرفی وقانونی وسایرخدمات عمومی‌است، در سطح‌جهانی متداول است، بوسیله میسیونهای ویژه‌ای‌دراین مناطق بمرحله اجرا درآوردیم و بقول مورخ انگلیسی معروف سرسیلی Sir J. R. Seely یك رویداد تاریخی بابیش

(۱) See the Idia of Progress J. B. Bury

بشیوه علمی وعملی به‌رشتهٔ‌تحریر درآید تادر نتیجه نه‌تنها خواننده را درمسائل گذشته راضی نموده وحس کنجکاویش را تسکین دهد بلکه بایستی تصویری زنده از وقایع تاریخی حال وآینده را دربرابر دیدگانش مجسم، و درحقیقت برایش پیشگوئی نماید.

حال اگر این‌ضرب‌المثل در اینجا مصداق داشته باشد باید بگوئیم اگر بنا شودکه روزی نفوذ بریتانیا در خلیج‌فارس روبزوال نهد بایستی توأم با تقوی و فضیلت‌ودرستکاری بپایان برسد یعنی همان نتیجه‌ای که فرجام هرکاری بزرگ بایستی در پی‌داشته باشد .

دراینجا بایستی توضیح دادکه‌آن‌رسالت مقدس‌آسمانی وآن خطمشی عمومی وسیاست ارزنده‌ئی که تصورمیشد ملتهای‌اروپائی برای‌آیندهٔ مردم خلیج‌فارس طرح‌ریزی و درمدنظر گرفته بودند، تنها دولت انگلیس درتمام طول این‌قرن توانست بکار ببندد وموقعیت‌خودرا تثبیت و حفظ نماید.

بعضی ازکشورها مانندپرتغال وهلندکه روزی نقش‌های والائی در خلیج‌فارس برعهده داشتند بتدریج از این‌کار دست‌کشیده وفعالیتهای خود رادرزمینه‌های دیگری آغاز نمودند و دیگرکشورها مانند آلمان وعثمانی و روسیه درتمام رویدادها و حوادث حتـی در حال حاضر توجه خودرا برسایر نقاط دنیا معطوف‌نموده و بفکراینکه یك‌بندری بعنوان هـدف استراتژی درخلیج‌فارس داشته باشند نبوده تااینکه درسال ۱۹۰۴ دیپلماسی‌فرانسه مستقیماً دشواریهائی برای دولت بریتانیای‌کبیر صرفاً بخاطر تحصیل و اجازه کشتیرانی در خلیج فارس بعمل‌آورد تا تعادل وموازنه قدرت را درسایر دیگرنقاط دنیا برقرار نماید.

لکن نفوذ بریتانیا در این موقع در خلیج فارس خیلی محکم و استوار شـده بویژه در قـرن بیستم خیلی بیش ازگذشته گسترش و تقویت یافتـه بود که حتی با آغـاز جنگ بزرگ نیز حریفی در مقابل بریتانیا در این‌منطقه وجودنداشت وموقعیت وی دچار تزلزل و ناپایداری نشده بود.

شاید این یکی ازرویدادهای شگفت تاریخی‌است که عده‌ای ازمردم یك‌جزیره‌کوچك نه‌تنها بخاطر تشکیل وحدت یك‌قسمت ازملیت‌های بزرگ تحت‌لوای یك‌امپراطوری مستقل اقداماتی‌بعمل‌آوردند، بلکه این‌فعالیت‌ها شامل بسیاری ازمرزها و قلمروهای دیگری گردید که خلیج فارس نیز تنها یکی‌ازآن مناطق بوده‌است.

یك نفوذ معنوی توأم با تقوی وپاکدامنی‌که بیشتر بدون چشم‌داشت مادی بوده‌است درنتیجه صلح وآسایش را بهآبهائی‌که بیش ازهزار سال روی‌آرامش را بخود ندیده بازـ گردانیـده و یك زندگی باالنسبه طبیعـی را برای‌کلیه طبقات مختلف این منطقـه فراهم نموده است.

من دراینجا قسمتی ازیك‌خطابه جشن میلادمسیح را نقل میکنم که‌میگوید: «ما خوشی و نیکبختی را دربین ملتها اشاعه وپرورش دادیم ومسرت ولذت آنان‌را افـزایش دادیم.»

ما همچنین طرز تفکر و روحیه آنان‌را بیش از آنچه انتظار میرفت عوض نمودیم و در حقیقت میتوان گفت شاید درخلیج فارس بیش ازجاهای دیگر این اقدامات را انجام دادیم ماسیستم مهم وخطیر نیابت وقیمومت راکه متکی به‌اتحاد ویگانگی ملتها دراین منطقه بود بمرحلهٔ اجرا درآوردیم و ما چنان اقداماتی انجام دادیم‌که هیچگونه اعتـراض و نارضایتی بشیوه اعمال خردمندانه حکومت انگلیس بعمل‌نیامد و درحقیقت این یك‌ادعانامه ویا سند ویژه‌ای است‌که ما برای تعدیل وتوافق اینگونه اقدامات دردست داریم.

دولت امپراطوری هم‌اکنون لرد «روزبری» Lord Rosebery را با افرادش در آنجا مستقر نموده‌که تاکنون رقیبی زیبنده ومناسب در مقابل او پیدانشده و بیش از دوازده شغل‌سیاسی دراین‌منطقه بعهده او محول شده است. تا اینکه تحت یك‌موقعیت‌خاص وضروری بمنظور توسعه وگسترش قلمرو هندوستان دولت پادشاهی بعللی‌خاص تصمیم گرفت‌که وزارت امورخارجه توجه ونظارت بیشتری در این‌منطقه داشته باشد باین معنی‌که هرکس ازطرف دولت انگلیس در این‌منطقه مسئولیتی را بعهده میگیرد رأساً نماینده و وکیل نایب‌السلطنه هند در این‌منطقه نیز خواهد بود.

بدیهی‌است این‌تصمیم تنها بمنظور اجرای‌تقسیمات ومسئولیت‌های کشوری و اداری اتخاذگردید بنابراین با این‌اعتقاد و بیادآوردن سوابق مردانی‌که‌درخلال سیصدسال دراین منطقه بکار وفعالیت اشتغال داشتند نتایج خدمات‌عادلانه ومنصفانه آن‌مردان بزرگ‌جهانـی را احیا می‌کندکه هرکدام بنوبه خود درخارج‌ازمرز درقلمروامپراطوری بریتانیا خدماتی انجام دادند.

پیام من بافرادی‌که درقلمرو امپراطوری خدمت‌میکنند این‌است‌کـه این متون را بروی‌صخره‌ها وسنگهای خارا حك‌نمایندکه اقدامات ما عادلانه وبیغرضانه ومنطبق باقانون است وتنها سر بقا وپایداری ما نیز همین‌است وبس.

«پایان»

***

توضیح : همانطوریکه مؤلف‌کتاب‌درآخرین قسمت این فصل پیش‌بینی‌کرده بـود سرانجام قدرت‌دریائی بریتانیادرخلیج‌فارس پایان‌پذیرفت ونگهبانی و پاسداری آبهای این منطقه بالاخره بعهده صاحبان‌حقیقی و اصلی خلیج‌فارس محول گردید.

درسالهای‌اخیر نیروی‌دریائی‌شاهنشاهی‌باتجهیزات‌کامل ومدرن امروزی بعنوان یك قدرت دریائی طراز اول‌پاسداری وحراست ازآبهای نیلگون خلیج‌فارس را بمنظور صلح و آرامش و تأمین آزادی رفت وآمد در این شاهراه‌آبی بعهده گرفت و هم‌اکنون افسران و ملوانان دلیر وغیور نیروی دریائی‌ایران این‌وظیفه خطیر میهنی را با فداکاری در آبهای گرم خلیج فارس انجام می‌دهند. (مترجم)

عبدالهادی حائری
دانشگاه کالیفرنیا- برکلی

چرا رهبران مذهبی

در انقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند؟

۲

میرزا محمدحسین نائینی در بیان درگیری علما

آخرین مجتهدیکه بعقایدش پیرامون علت درگیری علما در مشروطه در اینجااشاره میشود میرزا محمدحسین نائینی است. همانطورکه میدانیم او فردی استکه بعنوان یک مجتهد، مهمترین‌ومنظم‌ترین‌کتاب را پیرامون‌مشروطه دردوران استبدادصغیر نوشت. درمقدمه کتاب معروفش **تنبیه‌الامه** بعلمای طرفداراشاره کرده‌میگوید که گروهی از مردم بنام‌مذهب بر ضد آزادی خداداده، مساوات‌و دیگر حقوق ملی‌و مذهبی برخواسته از رژیم استبدادی پشتیبانی‌کردند. آنان باهمکاری باحکام ستمکارایران اعمال‌ضحاک‌وچنگیز را تکرار کردند ولی آن اعمال را«دینداری‌پیش خواندند». این علمای طرفدار رژیم استبدادی محمدعلی شاه اسلام را آلوده ساخته نسبت بخداو رسول او هردو ستم روا داشتند. نائینی اضافه میکندکه بنابه حدیث، هنگامیکه به‌بحث ظاهر شد وظیفهٔ عالم آن‌استکه علم خود راظاهر کندوگرنه لعنت خدا بر اوخواهد بود»او معتقد شدکه سکوت در برابر الحادو دفاع نکردن از مذهب در چنان شرائطی« خلاف تکلیف بلکه مساعدت‌و اعانتی در... ظلم است»بنابراین او تصمیم گرفت قلم بردست‌گرفته «مخالفت این‌زندقه‌و الحاد[یعنی مبارزهٔ علمای مستبد با مشروطیت] را تاضرورت دین اسلام آشکار سازد....».

آنطورکه نائینی ادعا میکند تنها انگیزهٔ او در نوشتن‌کتابش دربارهٔ مشروطه همانا مذهب بوده‌است. بدین‌معنی که‌ظهور الحادوستمکاری به‌حقوق خداو پیامبراوو‌پایمال گردیدن مذهب یك مسئولیت مذهبی برای او ایجادکرد. بدین ترتیب اوموضوع‌علمای‌ضدمشروطه‌را تنها باین‌جهت بنابگفته‌خود موردحمله قرارداده استکه یك وظیفه مذهبی خود را ایفاکند.

نائینی از پشتیبانان سرسخت آخوند خراسانی در مبارزات مشروطه‌خواهی او بود وانگیزهٔ خودش در درگیری درآن جنبش تا اندازهٔ زیادی بـا خراسانی‌و دیگر مجتهدان برجستهٔمشروطه‌خواه یکی‌بود. برای بدست آوردن طرز توجیه نائینی درامر درگیری‌علما در انقلاب مشروطه مابایستی مطالب خود را محدود بمندرجات‌کتاب **تنبیه‌الامه** کنیم که‌در همان دورهٔ استبدادصغیر نوشته شده است.

نائینی‌حکومت را ، به پیروی از اصطلاحات مستعمل در **طبائع‌الاستبداد** سید

عبدالرحمان کواکبی، بدوگونه بخش میکند:

۱ـ حکومت از گونهٔ تملکیه‌و استبدادیه ، استعبادیه‌و اعتسافیه، تسلطیه‌و تحکمیه».

۲ـ حکومت«مقیده‌و محدوده‌وعادله‌و مشروطه‌و مسئوله‌و دستوریه».

نائینی‌چنین بحث‌میکندکه‌گونه دوم در این تقسیم‌بندی البته‌براساس قانون،دادگری و مسئولیت حاکم‌بنیان شده است؛ بنابراین در دست دارندهٔ حکومت، برای جلوگیری از تمایلش بسوی استبداد، باید محدودگرددو زیر مراقبت‌و مواظبت دقیق قرارگیرد. بهترین وسیلهٔ جلوگیری از تبدیل حکومت مشروطه‌و«محدوده»و«عادله» باستبداد«همان عصمتی است که اصول مذهب ما طائفهٔ امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است» ولی چون در حال حاضر دسترس به «آن قوهٔ عاصمهٔ عصمت» نیست بنابراین یك حکومت مشروطهٔ پارلمانی‌که با مذهب موافق‌و محدودکنندهٔ حاکمیت مطلقه باشد باید تأسیس گردد.

در مورد دلائل‌درگیری علما نائینی این چنین بسخن ادامه میدهدکه‌آزادی‌ومساوات که در رژیم مشروطه‌مورد توجه است از هدفهای اصلی پیامبران بشمار میرفته‌و بهمین‌دلیل بودکه در آن دوران رهبران مذهب شیعه به پیروی از پیامبران گامی‌جدی برداشتند آنها میخواستند مسلمانان را ازبردگی نجات داده حقوق از دست‌رفته‌شان راباز گردانند. آنان میخواستند رژیم استبدادی راکه نه‌تنهاسبب گسترش بسیاری ازتباهی‌هاشده‌بلکه‌کشوراسلامی را بنابودی‌کشانده است‌واژگون سازند. بهمین‌جهت بودکه‌رهبران بزرگ شیعه برای‌تأسیس یك نوع حکومت مشروطه‌که« حاسم اکثر مواد فسادو مانع استیلاء کفره بر بلاد است‌بذل مهجه ومجاهدات لازمه درحفظ بیضه اسلام را مصروف فرموده ومیفرمایند.» البته مهمترین وبزرگترین انگیزه و نیروی‌الهام بخش علما در فعالیت‌های انقلابی‌شان توجه وعلاقمندی خود مردم «بآزادی رقابشان ازرقیت جائرین ومشارکت ومساواتشان درتمام نوعیات بـا غاصبین حکومت وپی‌بردن بخطرات مترقبه براستبداد وفعال مایشاء بودن ظالمین » بـود. بسخن دیگر چون علما متوجه شدندکه مردم خطری راکه ازناحیهٔ استبداد حکومت مطلقه بوجودآمده بود تشخیص داده برای رهایی خودشان از بند استبداد بپا خاستند . علمـا نیز بخاطر پیوند وتعهدی‌که بامردم داشتند به پشتیبانی آنان بر خاستند .

بخش اخیر سخن نائینی باآنچه سیدحسن تقی‌زاده درمـورد علت فعالیت مشروطـه خواهی علمای تهران گفته بی‌مناسبت نیست .

تقی‌زاده میگوید :

« مردم‌که‌درملاها .. یك تکیه‌گاهی برضد استبداد وظلم بی‌زمام دولت میدیدندآنها رامظهر افکارعامهٔ ملی ومرکز قوت اجتماعی وملجأ مظلومین‌حساب میکردند وبدین‌جهت وقتی‌که عقاید عامه براشکایت برضد خرابکاری دولت وازعدم رضایت اوضاع‌ادارهٔ مملکتی

اشباع گردید برای بلند شدن برضد ادارهٔ دولت، مرکز مصونی لازم داشتند که از تجاوز دولت ایمن باشند ولهذا ملاها را علم کرده وپیش انداختند وچون ملاها دراجرای مقاصد خود بعامه وملت محتاج بودند ومردم هم دراجرای مقاصد خود بملاها، لهذا ملاها. . ناچار بودند که یك قسمتی هم ازمقاصد مردم رادرجرو پروگرام وتقاضاهای خودداخل کنند. مردم هم .. چون بدست ایشان کارمیکردند ـ قسمتی ازمقاصد شخصی آنها را مساعدت کردند.»

نائینی درجای دیگرمسأله درگیری علما را مورد بررسی قرارداده بخوبی نشان میدهد که چگونه واژگون ساختن رژیم استبدادی قاجار وتبدیل آن بمشروطیت بعنوان یك وظیفهٔ حتمی مذهبی قلمداد میشده است. اومینویسد که حکومت استبدادی باسه گونه ستم وغصب حقوق همراه است :

۱ـ «اغتصاب رداء کبریائی عراسمه وظلم بساحت اقدس احدیت» : ۲ـ «اغتصاب مقام ولایت وظلم بناحیهٔ مقدسهٔ امامت» : ۳ـ «اغتصاب رقاب وبلاد وظلم دربارهٔ عباد» . ولی حکومت مشروطه تنها یك ظلم وغصب حقوق را همراه دارد یعنی «ظلم واغتصابش فقط بمقام مقدس امامت راجع وازآن دوظلم وغصب دیگری خالی است.»

نائینی اضافه میکند که علت لزوم تغییر رژیم استبدادی این است که ازآن دوگونه ستم وغصب حقوق دوری کنیم نه اینکه تنها یك حاکم نسبتا معتدل تری روی کارآوریم.

بنابرنظر نائینی این‌مسلم است که علما مسئولین شرعی دستگاه عدالت هستند. علاوه براین چون جلوگیری ازبی‌نظمی دراجتماع ازمسائل پراهمیت است بنابراین ازوظائف‌و مسئولیت‌های علما این نیزخواهد شد که قدرت حکومت را نیز درزمان غیبت‌کبرای امام دوازدهم برعهده گیرند .

بنابراین دررژیم‌مشروطه علما مراحل قانگراری را زیرنظر قرارمیدهند تا قوانین پارلمان را بااسلام هماهنگ سازند ودرنتیجه از غصب حقوق امام وستم‌بساحت اوجلوگیری بعمل آید .

بسخن دیگر رژیم قاجارکه درآن تنها افراد همهٔ قدرت رادردست داشتند بایدپایان یابد ورژیم دیگری‌که هدفش قانون ونظم باشد وقانونیت آن مورد تصویب مقامات مذهبی قرارگیرد باید برقرارگردد ، درنتیجه نباید درلزوم تغییر رژیم استبدادی قاجاربیك‌سیستم مشروطه پارلمانی هیچگونه تردید رود . (۴۰)

این شمه‌ای بود ازشیوهٔ استدلال وتوجیه خود علما درمورد درگیرشدنشان درانقلاب مشروطه وبرقراری حکومت پارلمانی درایران. شایان یادآوری است‌که گرچه برخی از نظرهایی‌که بعدها دربارهٔ علت شرکت علما درمشروطه اظهار شده با آنچه خود علمادراین زمینه گفته‌اند همانندی دارد، این غیرممکن است‌که‌کسی بتواندبه‌کلی‌گرایی دراین مطلب بپردازد .

این درست نیست که ما مسلم فرض کنیم که همهٔ علما دارای یك ویژه گی بوده‌اند و یك داوری کلی درباره همهٔ آنها بکنیم بدون درنظر گرفتن عقائد مختلف و انگیزه‌های گوناکون فرد فرد آنان . خانم کدی مرتکب چنین کلی گرایی بی‌احتیاطانه‌ای درداوری خود شده است. (۴۱)

نمیتوان بآسانی اهمیت وجودی علما را تا درجهٔ یکپارچگی و یك شکلی محدود کنیم درحالیکه رویدادها وموارد عینی بما نشان داده است که هریك ـ یا دست کم هر گروه از رهبران روحانی انگیزه‌های ویژه‌ای برای فعالیت‌های مشروطه خواهی خود داشته‌اند .

برخی از نوشته‌های خانم کدی این گمان را درخواننده پدید میآورد که علما همواره مذهب را تنها وتنها بعنوان دکان تجارت ومنبعی ازمنافع مادی زندگی شخصی رهبری می کرده‌اند .

بدون اینکه این نکته را درنظر بگیرد که دست کم آن رهبران بزرگ مذهبی که در نجف برای بر قراری مشروطه فعالیت میکردند تاحد بسیاری نیز بخاطر مذهب زیسته ودر راه مذهب دست بیك سلسله ازفداکاریها زدند.

همهٔ علمای مشروطه خواه بحث‌های سیاسی واصلاح طلبی خودرا برقوانین اسلامی شالوده ریزی کردند وموضع خود را درانقلاب مشروطه یك موضع مذهبی اعلام داشتند وبر ضد لامذهبی حکام ورژیم استبداد که بوجود آورندهٔ آن لامذهبی میدانستند برخاستند، ولی این نکته را نیز نباید از نظر دورداشت که استدلالات وتوجیهات مذهبی علما ازنظر وضع عینی جامعه بنظر میرسد که تاحد زیادی از پیوند آنها با طبقه متوسط اجتماع بویژه بازرگانان وکسبه سرچشمه گرفته بوده است . توضیح آنکه سران روحانی که درانقلاب مشروطه درگیر بودند پیوند نزدیکی با بیشتر گروهها بویژه بازرگانان داشتند (۴۳) از ۳۰ـ۴۰ سال پیش از جنبش مشروطه امتیازهای گوناگونی به بیگانگان در ایران داده شده کالای اروپا راه خودرا ببازارهای ایران بازکرده بود وحرفه‌ها وصنایع عالی را بورشکستگی تهدید میکرد. مسلما بازرگانان بااین امتیازها وسرمایه گزاری‌های خارجی مخالف بودند، بنابراین تظلم و شکایت خودرا نزدعلما میبردند. این تضاد میان منافع طبقه متوسط وحکومت قاجار کم کم علمای ملی را وادار کرد که برای برقراری یك حکومت نیرومند ملی بمبارزه برخیزند تا زیر حمایت آن حکومت بازرگانان وصاحبان حرف وصنایع داخلی بتوانند درصلح وآرامش بکار وفعالیتهای خود ادامه دهند وبه نفوذ اقتصادی وسیاسی بیگانگان پایان بخشیده شود.

این دو گروه ـ علمای ملی و بازرگانان ـ برای قرنهای دراز دارای منافع دوجانبه از

یکدیگر بودند. علما بیازرگانان نیازمند بودندزیرا ازآنهاخمس‌و سهم‌امام دریافت‌میکردند. ازطرف‌دیگر بازرگانان متکی بعلما بودند زیرا علما بانفوذترین پشتیبانان آنان دربرابر دولت‌بشمار میرفتند. علاوه براین همانطورکه خانم‌لمبتون (Lambton) مینویسد :

«امورمربوط بقوانین فردی برحسب تصمیم علما بود؛ اسناد مالکیت وسیلهٔ علمانوشته میشد ودرحضور آنها گواهی میگردید ؛ بیشتر اوقات آنها بدعاوی رسیدگی میکردند باآن دشته ازامور بازرگانی که نیازمند بگواهی اسنادبود بعلمامراجعه میشد؛ امورآموزش بیشتر در دست آنها بود ؛ در تمام‌کارهای مربوط به‌تولد، ازدواج و مرگ مردم بکمك علما نیاز داشتند.» (۴۴)

رویدادها وجریانات اواخر قرن۱۹ واوایل قرن۲۰ ایران‌کاملا نشان‌دهندهٔ‌همکاری نزدیك وصمیمانهٔ علماوبازرگانان برضد دستگاه‌حاکمه ورابطهٔ این‌همکاری باسرمایه‌گزاری خارجی میباشد. از همان ایام شهرهای ایران روبگسترش میرفت وقشر بازرگانان به‌نحو قابل ملاحظه‌ای توسعه و اهمیت میبافت وچون بازرگانان با هجوم سرمایه‌گزاری خارجی روبرو بودند تصمیم‌به‌تأسیس شرکتهایی گرفتند تادربرابر سرمایه‌گزاری خارجی‌ایستادگی کرده احیاناً‌آنرا شکست‌دهند. براساس همین‌فکر بودکه‌چندین‌شرکت بازرگانی‌پدیدآمد. درسال ۱۸۸۲ (۱۳۰۰ قمری) «شرکت‌عمومی» رادرتهران باسرمایه قریب‌یك ملیون‌تومان تأسیس‌کردند؛ در۱۸۸۷ (۱۳۰۵ قمری) «شرکت اتحادیه» در تبریز بوجود آمدکه مدت ۱۵ سال دوام داشت. «شرکت مسعودیه» بمنظور بازرگانی خارجی و عملیات بانکی دائر گردید؛ دریزدکمپانی «مسعودیه» ودر شیرازکمپانی «فارس» برپاشد: بازرگانان بوشهر و شیراز شرکت‌کشتی‌رانی «ناصری» را بوجود آوردندکه حمل‌ونقل ومسافرت میان بوشهرو جده را تأمین میکرد. علاوه براین‌ها شرکت‌ها وکارخانه‌های دیگری مانند نختابی، گاز ، کبریت سازی، قند، کاغذ سازی، پارچه‌بافی وظروف سازی وغیره بوجودآمدکه بیشتر آنها بورشکستگی وتعطیل‌کشانده شد. (۴۵) دراین‌گیر ودار نقش‌مهم‌علما درتوسعهٔ بازرگانی‌ملی بمنظور مبارزه بانفوذ اقتصادی بیگانگان ازدرگیری مستقیم وفعالانه آنان در بنیان‌گزاری «شرکت اسلامیه» بخوبی آشکار میگردد.

«شرکت اسلامیه» درسال ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ قمری) برای تأسیس‌کارخانه پارچه‌بافی‌و نیزاشتغال بیازرگانی پوشاك دراصفهان پابعرصه‌گذاشت وبهمان مناسبت‌درجشن آغازتأسیس آن‌شرکت سخنرانی‌های بلندی‌بوسیله سخنرانان مذهبی‌مانند ملك‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین واعظ‌اصفهانی ایرادگردید ومردم به‌پشتیبانی ازآن دعوت‌شدند،(۴۶) همین‌سید جمال‌الدین واعظ‌رساله‌ای بلندبالا زیرعنوان **لباس التقوی** بمناسبت تأسیس «شرکت اسلامیه» نوشت و در آن بااستناد به‌آیات قرآن وروایات بحث‌کردکه نباید ایرانیان‌کالای‌خارجی‌بمصرف

برسانند، و ازوظایف حتمی مسلمانان دانست که‌از «شرکت‌اسلامیه» حمایت واستقبال کنند. جالب‌توجه این‌نکته است که هشت‌نفر ازبرجسته‌ترین رهبران‌روحانی ومراجع تقلیدآن‌زمان یعنی سیداسماعیل بن‌صدرالدین عاملی، حاج‌میرزا حسین حاج‌میرزا خلیل، سید محمدکاظم یزدی، محمدالغروی الشربیانی، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی، محمدحسن ممقانی، حاج میرزا حسین‌نوری ومیرزا فتح‌الله‌اصفهانی (شریعت‌اصفهانی) براین‌رساله باکلمات فصیح و بلیغی تقریظ نوشته‌کمك به «شرکت‌اسلامیه»‌رابا مبارزه بانیروی‌کفر یکسان دانسته‌اند. صدر نوشت‌که باتأسیس آن‌شرکت «مسلمانان ازگرفتاری بکفار... برهند وممالك محروسه‌ایران ازاحتیاج بکفرمستغنی شود». سیدمحمدکاظم یزدی‌درحمایت ازشرکت«بذل جهدوصرف‌همت» راباروی‌گرداندن «مهماامکن ازالبسه‌واقمشهٔ خارجه» لازم‌دانست. شربیانی «تکلیف‌متمکنین (را) درترویج این‌مقصد وتشویق اهل‌این مطلب» دانست و خراسانی «برعموم رعایا وقاطبهٔ مسلمین لازم ومتحتم» شمردکه «خلع‌لباس ذلت [ساخت‌خارج] راازخود [کرده] وبلبس‌لباس عزت البسهٔ اسلامیه صاحب شرع‌را خشنود دارند». (۴۷)

ازاین‌گونه فعالیت‌های ضدبیگانهٔ‌علمادر حمایت‌ازصنایع وبازرگانی داخلی، شهرهای دیگر ایران نیزاستقبال‌کردند. بمناسبت‌تأسیس «شرکت‌اسلامیه» جشن‌بزرگی درکاشان‌برپا گردیدو «شرکت‌اسلامیه» دراعلامیه‌ای نوشت:

«الحمدلله به‌برکت‌این(شرکت) جمعی‌کثیر درایران‌خصوصاً دراصفهان زیاده‌ازهزار نفرکاسب صاحب شغل‌ونان شده‌اند ودراین اوقات قدری از امتعه واقمشه ومنسوجات لطیفه‌و ملبوسات‌طیبهٔ‌نفیسه بااین‌شهر کاشان‌فرستاده‌اند وجناب.. آقای‌حاجی‌سیدنصرالله مجتهدسلمه‌الله محض خدمت بشریعت و حفظ اسلام و اسلامیان در صبح یکشنبه هفدهم ربیع‌المولود نبوی (۱۳۱۸).. درخانهٔ خود انعقاد مجلس جشن میفرمایند..» (۴۸)

همانطورکه دراین اعلامیه ملاحظه میشود جشن تأسیس چنین شرکت بازرگانی در منزل مجتهدشهر وآنهم «محض خدمت بشریعت‌وحفظ اسلام واسلامیان» برپامیگردد. درمتن اعلامیه‌ای‌که پس‌از پایان همان‌جشن درکاشان پراکنده‌شد نویسندهٔ‌آن‌صریحاً «علمای‌اعلام» را از مؤسسان «شرکت اسلامیهٔ» اصفهان خوانده هدف شرکت را شکست «بازار اجناس خارجه» میداند.

«.. علمای‌اعلام وتجارذوالاحترام وکسبه‌کرام دارالسلطنهٔ اصفهان که هریك‌جسم‌فتوت و حمیت راجانند ازروی غیرت اسلامیت و دینداری در تأسیس اساس شرکت جلیلهٔ اسلامیه اقدام‌نمودند ودرکمال خوبی ومرغوبی منسوجات داخلهٔ‌ایران‌را رونق‌دادند بقسمی که بازار اجناس خارجه‌را شکستند وباین یك‌قدم همت‌تزلزل سختی درارکان خیالات‌دشمنان انداختند واجناس منسوجه رابتمام ولایات.. ایران ارسال داشتند.» (۴۹)

بقیه درشمارهٔ بعد

نوشته: پی‌یر گاکسوت عضو فرهنگستان فرانسه
ترجمهٔ: کاظم شرکت (شهرین) از مجله هیستوریا

مولیر، نابغه کمدی

(سیصد سال از زادروز مولیر میگذرد)

بامداد یکی ازروزهای تعطیل سال ۱۸۲۰ روستائی سالخورده‌ای یك گاری چوبی که بوسیله الاغی کشیده میشد در مقابل کتابخانه بزرگ شهر پاریس نگاهداشت و بدربان اظهار نمود: «از راهی دور میآیم و هدیه ارزنده‌ای برای شما آورده‌ام و آن کاغذها واسناد متعلق به مسیو مولیر است.»

فردای آنروز، وقتی رئیس کتابخانه سرکار خود حاضر شد، دربان آنچه دیده بود به

آگاهی اورسانید. این‌خبر هیجان زیادی ایجادنمود! لیکن کجا میشد آن روستائی پیر را یافت؟ بدیهی است تنهامحلی که میتوانست نشانی ازاو بدست‌دهد فوشرول، درحوالی گرین یون‌بود، زیرا بیوه مولیر که دوباره ازدواج نموده بوددر آنجامیزیست. افسوس که همه‌کاوشها بناکامی انجامید، واثری از نوشته‌ها بدست نیامد ، بطوریکه امروز دیگر هیچکس داستان گاری پراز نامه‌را باور نمی‌کند وهمه‌آنرا افسانه‌ای می‌پندارند.

حقیقت امراینست‌که، تقریباً هیچ‌چیز در باره شخصی‌که بنام مولیر آثارگرانبهائی بیادگارگذاشت نمیدانیم، درحالیکه نامه‌های زیادی ازداسین دردست داریم.

ولی از مولیر، هیچ‌چیز، وشاید هم هیچ‌چیز . زیرا یکی دوامضاء در پای رسیدهای مختلف ازاو دردست است. غیرازآن، حتی‌یك نامه‌یك دوست‌ویا یادداشت عاشقانه! وبالاتر ازهمه، حتی‌یك صفحه‌از نمایشنامه‌های او بخط خودش نیزباقی نیست.

درهرحال او تنها یك‌نویسنده نبود بلکه‌کارگردان نمایش نیزبود وخود نیز در صحنه ظاهر میشد. سفارش وسائل ودستورساخت صحنه‌ها، لباسها، طرزاجرای بازیکنان، خانمهای بازیگر، نوربانها، نوازندگان، ودیگراشخاص ووسائلی‌که درگردش وحسن اجرای‌نمایش دخالت داشتند باخود اوبود.

محققین درباره‌او آثاربیشماری ارائه‌داده‌اند. درباره پدرومادرش، درباره‌بیماریهایش خانه‌هائیکه در آنها زیسته، مبل‌واثاثیه منزلش ، دارائیش، تمرین بازیهایش ، موفقیتش ، برنامه‌هائیکه درحضور لوئی‌چهاردهم انجام‌داده، سخنرانی‌هائی‌که بمناسبتهای مختلف‌نموده است، بازیکنان نمایشنامه‌هایش، شیوه‌موفقیت آمیزبازی خودش، ارزش‌ادبی نمایشنامه‌هایش، حتی در باره دوستان ودشمنانش مقالات وکتابهای بیشماری انتشار یافته‌است . اما در باره زندگی خصوصی‌اش، هیچ .

درسال ۱۶۸۲ خانم‌مولیر مجموعه آثار شوهرش رامنتشرکرد. دو نفر از دوستانش بنامهای لاگرانژ وویو مقدمه‌ای براین آثار نوشتندکه درآغاز آن‌مجموعه چاپ گردید .

وقتی درعمق‌کارهای‌مولیر دقیق‌شویم این‌نکته بارزجلب توجه‌خواهد نمودکه دراکثر نمایشنامه‌ها نقش‌حساس راخود اوبعهده داشته‌است وباطنز ویژه‌ای درباره زندگی‌اجتماعی، درباره‌مقام‌زن دراجتماع، درباره تعلیم وتربیت، عشق، ازدواج، آزادی نسل‌جوان، طرزفکر پدرومادران وفرزندان، وتظریه‌هائیکه بطورکلی ازآن‌شخص اونبوده، بلکه‌از زندگی‌روزانه مردم‌آن عصرالهام‌گرفته مطالعه نموده‌و بنمایش‌گذاشته است. شخصیتهای نمایشنامه‌هایش ، که‌بادقت هرچه تمامتر انتخاب وخلق شده‌اند، هریك بتنهائی از خود سخن میگویند. این اشخاص فلسفهٔ خاصی را دنبال نمی‌کنند ، بلکه افکاری را بیان میدارندکه اثر خود مولیر میباشد.

باید دانست که آثار مولیر در بیشتر موارد زیر نفوذ و تأثیر وقایع زندگی اجتماعی او بوجود آمده‌اند ودرین باره وضع زندگی، سلامتی، صمیمیت ویژه او، شوخ‌طبعی، انگیزه‌های احساسی وعشقی، واینکه کدامیك از آنها به خوشی ویاناشادی پایان یافته‌اند، دخالت زیادی داشته است.

میتوان نتیجه گرفت که این نویسنده نابغه از دواستعداد مختلف به‌حدوفور برخوردار بوده‌است. یکی استعداد نمایشنامه نویسی و دیگری استعداد بازیگری.

اگر کسی تعمق کند میتواند جریان زندگی مولیر را از متن نمایشنامه‌هایش به‌رشته تحریر آورد. گوئی این نمایشنامه نویس خاطرات روزانه خودرا نگاشته‌است وبسی استادانه آنهارا بصورت نمایش کمدی بمعرض تماشا گذارده است. درکمدی‌هایش وقایع مختلف زندگی خود نمائی میکند، اطمینانی که بپدرش داشت، گوشه‌هائی ازعشقهای زودگذر او، ازدواجش، حسادت‌ها، وشجاعت‌های اورا میتوان آشکارا دید.

بوالو مینویسد، مولیرعاشق مادلین بژارت بودو همچنین مادموازل‌دوبرای ومادموازل پارك رادوست داشت. درسن چهل‌سالگی باآرماندکه درآن هنگام بیست سال بیشتر نداشت ازدواج نمودکه ثمره آن ۳فرزندبودکه هیچکدام زنده نماندند. ازدواج آنهادر تاریخ بیستم فوریه ۱۶۶۲ جشن گرفته شد.
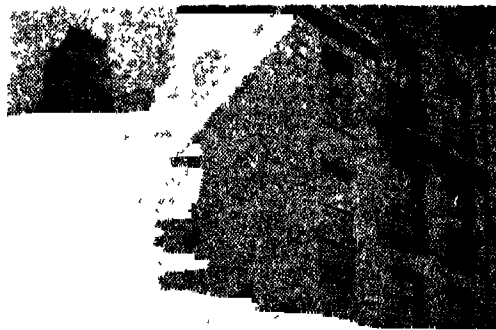
عکسی است از خانه مولیر

نمایشنامه «مدرسه بانوان» رادر دوران ماه‌عسل خود نوشت. درین نمایشنامه مولیر با فراست ویژه یك نمایشنامه نویس موشكاف، گوئی پیش‌آمد زندگی زناشوئی خودرا پیش‌بینی

نموده وآنرا درپیش دیده بینندگان قرارداده‌است. دردوره کلاسیك تازمان مولیر کسی حقیقت زندگی‌را آنطورعریان‌وبی‌پرده درمعرض‌نمایش نگذاشته‌بود، وازینرودشمنانش آن‌راچون نقطه ضعفی دستاویز قرار دادند واورا بباد حمله گرفتند.

وی‌همچنان‌دربرابر تمام‌حملات سکوت اختیار کرده بود، تااینکه درپاسخ‌آنان‌بادروشن بینی‌خاص خودنوشت: «وقت‌آن رسیده‌است که مردم‌را درطرز فکر وکارخود آگاه نمایم.من نمیخواهم‌هیچیك‌از انتقاداتی که برعلیه‌من ویا بنفع‌من‌شده‌است ردکنم‌ویاقبول نمایم. بگذارید آنچه ناشایسته‌است درباره نمایشنامه‌ها وکارهای من بگویند. من‌کار خودرا باصمیمیت هرچه تمامتر ارائه داده‌ام، نمایش من‌بقیافه‌من، حرکات من، گفته‌های من، آهنگ صدای من، و طرز ادای جملات وعبارات من‌بهنگام نمایش‌ها در اختیارست، بگذارید انتقادکنند. اگر اینکار آنهاراخوشحال میسازد ویافایده‌ای برایشان دربردارد ،من‌حرفی ندارم. همه‌اینکارها را برای سرگرمی وخوشحالی بینندگان انجام میدهم‌وبه‌انتقاد دشمنان وقعی‌نمی‌نهم. هرچه میخواهند بگویند، ولی‌این‌رانگویندکه من‌درکمدی‌هایم آنهارا مورد تمسخر واستهزاقرار داده‌ام، زیرا این واقعیت ندارد.»

حقیقت امراین‌بودکه مولیر دائماً درنمایشنامه‌هایش زندگی خصوصی رامجسم مینمود ودر واقع «اقرار» میکرده مولیر شخصیت‌های نمایش‌نامه‌های خودرا ازآنچه‌که زندگی‌باو ارائه میداد ودر اختیارش میگذاشت بوجود میآورد.

مولیر درآغاز یکی ازکمدی‌هایش مینویسد: «میدانیم‌که‌کمدی برای شادی‌آفرینی و خنداندن تماشاگران است. دراین‌مورد پیشنهاد میکنم. خواندن این‌نسخه‌را بکسانی توصیه نمائیدکه استعداد شاد شدن و خندیدن راداشته باشند.»

اواستادکمدی بودو استاد همه‌کسانی بودکه برای یك‌گروه بازیگر ثابت نمایشنامه می‌نوشتند، وقتی‌سالن تئاتر «پتی‌بوربون» بطور غیرمترقبه‌ای خراب‌شد، مدت ۳ ماه مولیر بدون تئاتر بود تااینکه امپراطورسالن «پاله‌رویال» راکه بدستور «ریشیلیو» ساخته شده‌بود تعمیر ودراختیار اوگذاشته شد، درخلال این‌مدت دوگروه تئاتری‌رقیب تمام‌کوشش خودرا صرف اینکار میکردندکه نخبه‌بازیگران اورا به‌گروه خودجلب نمایند.

هیچکدام اورا ترك نکردند وبطوریکه «لاگرانژه» مینویسد تمام بخاطر خصوصیات اخلاقــی او بوده‌که درکمال درستی، قدرت وکفایت و مدیریت با بازیگران وکارکنانش رفتار مینمود.

مولیر باوجود توانائی هنری در پاره‌ای اوقات‌که رونق تئاتر روبکاهش میگذاشت بزحمت میافتاد، بطوریکه ۲ باربخاطر عدم‌توانائی انجام تعهداتش وپرداخت قروض راهی زندان‌شد. بااینوجود ازسرتاپاکمدین بود.

عاقبت پاریس را ترك کرد . نمایش‌های کوچکی که در دهات فرانسه ترتیب میداد ، نمونه‌های ضعیفی از نمایش‌های واقعی اوبودکه، بروش ایتالیائی‌ها آنها را تنظیم مینمود و بسیاری ازآنها گم شده‌است. آیا آنهارا خود او مینوشت ؟ جای تردید است. شاید گروه او نمایشهائی کوچك اجرا مینمود وبطوریکه گفته شده نمایش‌ها در زیر خیمه باجرا گذاشته میشده است .

مولیر و بورساولت‌هردو ازپیروان مکتب‌ایتالیائی هستند. خوب‌یابد، روش بورساولت مکتب‌ادبی است،روش‌مولیرروش دراماتیك میباشد. میتوان گفت که طی‌دوازده سال‌مسافرتهای خودمولیر کمدین، اصول‌همیشگی وتغییر ناپذیر کمدی دابا ویژگیهایش که عبارت‌از وصوح، استحکام، قابلیت، انعطاف، آرامش، حرکت، طبیعی بودن، وحام نمائی باشد بخوبی‌دریافته وبا ممارست بفرمان خود درآورده بود.

اگر میتوانست با قدرت تمام و بدون ذره‌ای نارسائی نمایش‌های مختلفی راکه از طرف لوئی چهاردهم بمناسبت جشن‌های مختلف دستور داده شده‌بود بفوریت ودر عین کمال بنویسدواجرا نماید برای‌آن بودکه‌در گنجینه‌مغزحود طرح‌ها، نقش‌ها،داستانها، موضوعات، عبادات وجملات طنزآمیر، شخصیت‌ها، حرکات،همگرائی، بازیگری، آهنگ وهم‌آهنگی‌را بصورت ذخیره‌داشت وبارها عکس‌العمل مردم را درقبال هر یك مورد بررسی و تحلیل قرار داده بود .

نخستین کمدی اودرپنج پرده بنام « گیج» درسالهای ۱۶۵۳ تا ۱۶۵۵ در شهر لیون بنمایش گذاشته شدو گنجی ازتجربه‌که سالهای بعدبکار آمدنصیب او ساخت .

تادم واپسین مولیر یك‌کمدین باقی ماند . در میان ۹۵ نمایشنامه‌ایکه بین سالهای ۱۶۵۸ تا ۱۶۷۳ بنمایش گذاشت بطور قطع و یقین سی‌ویك نمایشنامه اثرخود اوبود.

آنچه مسلم‌است اونابغه‌کمدی فرانسه‌بودو بطوریکه بوالوودرباره اومینویسد: «خارق العاده‌ترین مرد عصر خودبود » و بازهم تکرار میکنیم‌که او نابغه‌ای بودکه نبوغش درکف صحنه نمایش بمنصه ظهور پیوست .

لعت‌نامه‌بایل درتعریف‌او مینویسد: «مولیر، کمدین مشهور.»

شاید قرنهابگذرد تاجهان نابغه‌ای بدین‌پایه وباچنین دیدوسیع وانسانی بپرورد. او خوددا درمیان مردم میبرد وباچشمان‌باز آنچه بنظر دیگران معمولی بود میگرفت وتازگی آنهاونکات حساس ودقیق آنهارا درنمایشنامه‌های خود میپروراند و بمعرض تماشا میگذاشت او از راه تجربه وکارمداوم به‌پیشرفت خود ادامه میداد و پیوسته در راه شناسائی انسانیت گام می‌نهاد .

استادامیری فیروزکوهی

ترانه و تصنیف

-۴-

گمان میکنم دربین همهٔ این سنت‌های شکسته وهنرهای فاسد شده ، هیچ هنر و سنتی نباشد که درشکستگی وفساد بپای ترانه سازی وترانه خوانی بی‌بنیاد مارسد . هرروزوشب می‌بینیم که عده‌ای از مردان قوی برزو بال وسطبر یال‌وکوپال و احیاناً باعارضی ازریش‌و پشم مالا مال (که بقول آن بیتل هوشمند انگلیسی در مصاحبهٔ بایکی از مخبران جرائـد «اگرجاز خوانان شمایکی دوسال درزورخانه‌ها کباده بکشند ومیل بگیرند، قطعاً پهلوانانی قوی دست وبی‌شکست ازآب درخواهندآمد») نوبه نو و تازه به تازه . بل‌که خلق الساعه وبی‌اندازه ، درمرئی ومنظر یامسمع ومخبر مردم‌قرار میگیرند وباادا واطوارهای دختران نوبلوغ (بشکن‌زنان وغربیله کنان) بحرطویل‌هایی بی‌وزن وشکسته‌وپی ضرب‌و جسته‌جسته، درست مانند حرف ردن محاوره ، درمقام‌های ارمنی وآسوری وارو‌پایی وافریقایی (۱) با صداهایی درشت ومهیب‌میخوانندکه بجای نوازش گوش، برش روح میکند وعوض‌کشش دل، طپش دل میآورد . وچون قطع ووصل ودرآمدوفرودی درهیچ آهنگ ندارد ، ناچارموزیك چیزی برای‌خود مینوارد ، وآنان چیز دیگری برای خود بعربده سرمیدهند ، که هیچیك بادیگری تناسب وهم‌آهنگی ندارد . باشعرهایی که پناه برخدا ، نه نظم است ونه‌نثر ونه بقول قدیمی ترین پیشرو نوسرایان‌آقای دکتر تندرکیا (شم) بل‌که‌کلماتی است ازفرهنگ معاشقهٔ چاروادارن و ترکیباتی ازآهنگ معانقهٔ (شب‌کاران) بارکیك‌ترین ومستهجن‌ترین معانی و عامیانه‌ترین وکوچه باغی‌ترین الفاظ (البته آهنگ وشعرکوچه باغی که سابقه‌ای قدیم دارد منظور نیست) . چندانکه واقعاً ازهمه‌کس ساخته نیست . میتوان گفت کمالی است دربی هنری و هنری دربی‌کمالی . وچنین ترانه خوانی دراین حد ازهر انسانی‌که تارهای صوتی وحنجره‌اش به‌یکی از امراض حلق‌مبتلی نیست و میتواند باصدای بلندسخنی بگوید وحرفی بزند ، ساخته است ، وهیچ قیدو شرط وتعلیم ومدت هم لازم ندارد . وهمان صرف ادعا ووقاحت در دعوی وبیشرمی بین جمع پایه ومایهٔ چنین هنری است .کافی است که‌کسی مدعی خواندن باشد وبلندگوئی بدست‌آوردو دریکی ازاین مراکز رسانندهٔ جمعی عربده وفریادی بکام دل بکشد وخود راهم خواننده و نوازنده (البته نوازندهٔ گیتار هیکلی) وهم آهنگ سازی برازنده معرفی‌کند .آن وقت خواهیددید که صدهانفر اورا قبول دارند

---

۱ ــ وگاه محلی‌های مــدرن ساخت طهران آنهم در کارگاههای ارمنی و بخصوص بلهجهٔ رشتی !

وبنام چهرهٔ هنری کشف شده به یکدیگر معرفی میکنند . واین نیست مگر مصداق آنچه که آن‌مرد گفت وزتوست که « خردها پستی گرفته » ویا نتیجهٔ تلقین دائم والقای مداوم همین عربده‌ها بگوش وطبع عامهٔ مردم ازراه مراکز ارتباط جمعی چرا که طبع‌آدمی محول به انس وعادت است و قبول هرخوب وبدی منوط بکثرت عمل ومداومت .

عجیب اینجا است‌که هرگاه ازاین دستگاه‌ها بنام‌دلسوزی وپاسداری ازهرفن وهنر، خواهشی درتعدیل این فریادها وعربده‌های بی‌حد ومر شود وتقاضا کنند که خوب دراین مهم بااساتید موسیقی وترانه شناسان بسیاری‌که بحمدالله دراختیار دارید . مشورت وازعلم واطلاع ونظر وفرمان ایشان استفاده‌کنید متعذر باین‌عذر میشوندکه مردم (لابد غرض‌طبقه جوان ونوبلوغ است نه عامه مردم که‌اصلا اکثرشان دراین صراط نیستند)

این نوع ترانه‌ها و همین ترانه خوانها را می‌پسندند وتعدد و تکرار آنها را از ما میخواهند و چون ما درخدمت مردمیم به مردم درخدمت ما ، ناچار باید خواست ایشانرا محترم شماریم وخواست معدودی دیگر رابحساب نیاریم .

درصورتی‌که اولین وظیفهٔ این‌دستگاه‌ها ، هدایت وراهنمایی همهٔ افرادکشور ازپیرو جوان وصغیر وکبیر باصول صحیح وفروع درست هریك ازمظاهر علمی وهنری واجتماعی و سیاسی است ، بل‌که اصولا غرض وفائده وجودی وایجادی این دستگاهها غیر ازاین نیست. فی‌المثل هماطورکه دراغلاط سیاسی واجتماعی وادبی وگفتاری مردم، ایشانرابروش‌صحیح وطریق صواب ودرست نوشتن ودرست گفتن رهبری میکنند وازجمله میگویند . «حرف میم» را در (محبت) و «حرف شین» رادر (شجاعت) مفتوح اداکنید که صحیح‌آن چنین است . ویا روش منحرفان وخرابکاران راتقبیح‌مینمایند و بحق وواقع میگویند که ما درسایه امن وراحت یك‌کشور وتحت لواء وقدرت یك‌رهبر زندگی میکنیم ومیبایست چنین نعماتی راقدر بدانیم ومجتمعاً درحفظ وتعمیم‌آن دست بدست هم‌بدهیم ، همانطور میبایست درسطوح وشقوق دیگر زندگانی ولوازم وشرائط هریك ازآنهاهم‌جنبهٔ ارشاد وهدایت‌راموردلحاظ قراردهند، واز انحراف وخرابکاری درجهت علم‌وادب وهنر وصناعت‌کشورهم بسختی‌جلوگیری‌نمایند ونه تنها درشعر وموسیقی ابوابجمعی خود بل‌که در شعر وموسیقی تمام مملکت هم سرمشق ازدرستی وصحت نموداری ازرهبری وهدایت‌باشند. نه‌آنکه دیگران وحتی مبتدیان وکمال نیافتگان ، آنهارا بمراعات ذوق وسلیقهٔ ابتدائی خود مجبور وملزم گردانند. وبجای‌اینکه تعلیم بیابند وراهنمایی شوند ، تعلیم بدهند وراهنمایی‌کنند .

دیگر اینکه این عذرهم‌که ماناچار ازمراعات سلیقهٔ اکثریت از مردمیم (وحال‌اینکه این اکثریت نیز آماری صحیح ندارد) وگوش بزنگ آواز آنان تابه‌بینیم‌بکدام ترانه‌پای کوبی وبه چه ضربی دست افشانی میکنند درست نیست . زیرا اولا اجماع مردمی بریك

یاچند امر غلط موجب انقلاب آن غلط به صحیح و مجوز تسری آن بهجمیع شؤن دیگر نیست‌وچه‌بسا که‌اکثریت واجتماع متوجه چیزی بـه‌هوی وهوس است که ازنظر عقل‌مردود وناپسند وازجهت واقع درست درطرف نقیض آن هوس عمومی است . و ثانیاً همانطور که عرض شد فائدهٔ وجودی و علت غائی این دستگاه ها ، راهنمائی و راهبری عـامهٔ مردم حتی خواص آنان به‌هرچیزدرست‌وهرفکر صواب وهرمقصدی‌عالی‌است. نه‌فقط‌مراعات هوس آنی عده‌ای ازمراهقان درسنین سربهوایی وهیچ ندانی واحتیاج مبرمشان به‌ارشاد وهدایت وحفظ وحمایت از فرو افتادن در ورطات گمراهی وضلالت درجمع مراحل زندگانی . آیا صحیح است‌که دریك دبیرستان یادانشکده‌که موضوع است برای تعلیم وتربیت نوباوگان‌و دانشجویان وارشاد آنان به‌عالی‌ترین مقصد ازعلم وکمال ودانش و معرفت معلمان‌ومربیان آن ، بعذر اینکه چندهرار دانشجوارما میخواهندکه بجای درس فیزیك، مشق رقص‌بدهیم، و یا چون همهٔ ایشان عوض (رفتندو گفتند) مینویسند « رفتن و گفتن» (واین‌سبك حرف آسان تراز صورت اول است) ماهم ناچاریم که‌خواست ایشانرا مراعات کنیم و خودمان هم بهمین نحو بگوییم وبنویسیم . زیرا اولا ما درخدمت این عده‌ایم وثانیاً اکثریت در طرف آنهاست ، زیرا جمعیت ایشان بالغ بر هزار و افراد ما کمتر از صدنفروصدنفرباهزارنفر قابل قیاس نیست !!

همچنانکه هیچ‌آدم‌عاقلی این‌چنین عذرهای‌مغالطی راازهیچ مدرسه ومعلمی نمی‌پذیرد و متوقع است‌که مدرسه ومعلم باید طریق صحیح وراه مستقیم را به‌متعلم نشان دهد ولواینکه اونپسندد وسر بعصیان برآورد و هم چنین این دستگاه‌ها باید وظیفه تعلیمی وتربیتی خود رابرطبق اصول وموازین‌کامل بانجام رسانند وسعی‌کنند که‌سطح فکر ودریافت عمومی رابه عالی ترین حدکمال ازحقیقت وواقع برسانند ، وخود راآنقدر تنزل ندهندکه بجای تعلیم‌و ارشاد ، خود متعلم‌و منقاد گردند وعوض بالابردن میزان درك وفهم عمومی ، دانش خودرا تاسطح پایین و نازل منزله فهم عوام تنزل دهند ، و نیز بجوانان و مبتدیان بیاموزند که نخوانده ملایی وندیده بینایی ممکن نیست وهرچیزی درحدود خود ، دانش وروشی داردکه محتاج به‌آموختن وفراگرفتن است حتی روش دریافت هنر وتأثیر ازآن ، که قبول هنر و تأثر ازآن نیز برای خود هنری است که باید به‌القاء وتلقین آموخته وبه اکمال وتمرین ملکه گردد و هیچیك از این شقوق وفنون نیست‌که یاخلق الساعه ویا مانند کپسولی ازدوا باجرعه‌ای ازآب قابل تأثیرواکتساب باشد .

تا اندك اندك جوانان ونوباوگان مابهدایت ورهبری همین دستگاه‌ها بوسیلهٔ اساتید فن وموسیقی دانان کهن به‌کیفیت موسیقی صحیح اجدادی خود و پرورش ذوق در تشخیص خوب وبدآنها استقلال یابند وبدانندکه قید وشرط تصنیف سازی وترانه پردازی‌چه ازحیث

بقیه‌درصفحه ۳۶۷

دکتر سید مرتضی مشیر
نماینده مجلس ووکیل پایه یك دادگستری

چگونگی اعدام پیر لاوال نخست وزیر فرانسه

آقای Alber Naud دریادداشتهای حود ذکر کرده است که چون آخرین بارفقط وکلاء لاوال بوده‌اند که اورا ملاقات نموده‌اند وی مورد سوءظن کمیسر پلیس و چهار نفر بازرس قرار میگیرد که در رسانیدن زهر دستی داشته است امـا پس‌از قرائت نامـه صریح لاوال تاحدی ازوکلاء مدافع رفع شبهه بعمل میآید .

آقای Mornet دادستان تلاش میکند که وضع لاوال بهبود یابد تا بتواند حکم صادره را بموقع اجراء بگذارد ؛ باین نیت سوی دکتر Paul پزشك قـانونی میرود و اظهار میدارد .

«باید ازاو مواظبت کرد.» پزشك قانونی بدادستان جواب میدهد: «بگذارید تامسموم بمیرد » وبعد اضافه میکندکه «من‌از مردگان‌کالبد شکافی میکنم ودر درمان زنده‌ها دخالتی ندارم» باشنیدن پاسخ قطعی‌آقای دادستان ازپزشکان زندان میخواهدکه بمعالجه لاوال‌اقدام نمایند وآقای Marmonteil رئیس بهداری زندان‌باتفاق دونفر همکاران‌خودبرای‌نجات جان لاوال دست بکار معالجه میشوند .

آقای Naud می‌نویسد در موقـع شروع بمداوا چشمان لاوال بسته و قیافـه‌اش کبود وموهایش دراثر ریزش عرق برپیشانیش چسبیده و صدای خرخر بلند او در تمام دژ طنین انداز بود .

شستشوی معدی باقرار دادن لوله بزرگی ازکائوچو دردهان لاوال که درحال‌احتضار بسر میبرده آغاز میشود وبراثر ادامه‌کار حالت استفراغ شدید بمسموم دست میدهد .

آقای دادستان خطاب بوکلاء اظهار میداردکه چون قلب لاوال در سینه می‌طپد ووی بحکم قانون معدوم نشده است لذا من موظف باجرای رأی صادره‌هستم.

آقای Naud خطاب بدادستان میگوید

اگر لاوال باید تیرباران شود لازمست که‌درکمال هوشیاری و تندرستی حکم صادره دربار‌ه‌اش اجراء گردد .

دکتر Paul پزشك قانونی نیز به‌آقای دادستان اعتراض نموده ومیگوید :

قانون‌مجازات بشمااجازه نمیدهدتاحکم اعدام‌درباره شخصی که‌قادر باظهار کوچکترین مطلبی درمورد جرم انتسابی بخود نیست اجرا سازید

مقارن‌ساعت ۱۰ صبح همانروز - ۱۵ - اکتبر ۱۹۴۵ بعداز شستشوهای مرتب‌معدی لاوال موفق به بیان این چند کلمه میشودکه

مایل نیست باگلوله‌های سربازان فرانسوی جان بسپارد

«Je en veux pas mourir sous les balles Francaises»

لاوال بعداز اندك مدتی اظهار میدارد :

«قبل‌از مردن دربرابر خداوند واشخاص حاضر سوگند یاد مینمایدکه زهررا ازسال ۱۹۴۴ در اختیار داشته و بهیچوجـه نه وکلاء نه مـراجعین و نـه فامیلش در تهیه آن مقصر نیستند . »

درساعت ۱۱ صبح اطباء گواهی میکنند لاوال ار خطر مرگ رهائی یافته است و از سلول خارج میگردند .

در اینموقع فقط وکلاء مدافع و آقای Moussen کشیشی که برای انجام مراسم مذهبی احضارشده درزندان‌حضور دارند، کشیش نامبرده بسوی‌لاوال خم‌شده واظهارمیدارد: آقای نخست وزیر شاید هنگام آن فرارسیده باشدکه بخاطر خطاهائیکه ممکن است مرتکب شده باشید ازخداوند درخواست مغفرت نمائید ولاوال بآرامی پاسخ میدهد آری و بعد باصدای بلند فریاد میزند: «اما لازمست‌که دیگران نیرار خداوند طلب مغفرت نمایند»

بعداز انجام مراسم مذهبی لاوال شروع بپوشیدن لباس مینماید وانجام این امر دائماً براثر استفراغ واحساس عطش قطع میشود ولی کم‌کم نیروی ار دست رفته‌اش اعاده میشود.

آقای Naud نقل میکند سرهنگی‌که مأمور اجرای حکم اعدام است اروی پوزش خواسته ومیگوید دستور صریح برای اجرای حکم دارد زیرا لاوال سلامت خودرا باز یافته وباید اعدام‌گردد .

لاوال از کلنل Bouquet فرمانده اجرای حکم درخواست مینمایدکه باو اجازه داده شود تافرماندهی جوخه اعدام را شخصاً بعهده بگیردولی پاسخ میشنودکه‌وی ازانجام چنین تقاضائی معذور است. لاوال ادامه میدهدکه اینکار سابقه داردوبه Pucheu (وزیر سابق‌کشور فرانسه که درالجزایر محاکمه وباعدام محکوم شده . مترجم) همین اجازه را داده بودند مجدداً کلنل بیان میکندکه این امر درالجزایر اتفاق افتاده واو در این مورد مجاز نیست. بناچارلاوال ازتعقیب موضوع صرفنظر وتقاضا مینمایدکه چشمانش را نبندند و کلنل موافقت میکند لیکن دربرابر این درخواست‌که اجازه‌بدهند دستهایش بسته‌نشود گفته میشود امکان پذیر نیست .

نزدیك ظهر لاوال پیشنهاد اینکه اورا روی صندلی بنشانند وتحت نظر مراقبین تـا جایگاه اعدام منتقلش سازند ردو عنوان میکند که من وکلائی دارم‌که بمن‌کمك‌کنند .

لاوال بوکیل خود سفارش میدهدکه بخانواده‌اش بگویدوی رنج‌و محنتی متحمل‌نشده است ولوآنکه آنها باور نکنند دراین اثنا لاوال از پنجره اتومبیل مقتل خود را می‌بیندو

بااشاره اظهار میدارد تاآن نقطه دور نیستیم وبعداز لحظاتی اتومبیل بین ماشین نعش‌کش وجوخه اعدام متوقف میگردد .

نزدیك تپه مشرف بمحل اعدام ازجمعیت سیاه شده وپلیس درهمه‌جا مستقر وتیر اعدام دربین دودرخت تبریزی هویداست

لاوال بدون اعتنا ازسرنوشت غم‌انگیز خود ازاتومبیل زندان بگونه‌ایکه ازاتومبیل شخصی خارج میشود پابرزمین میگذارد ، دستهایش درجیب پالتویش میباشد وبا سر برهنه مستقیماً دیوار محوطه رانگاه میکند ، وی بوکیل مدافع خود بارادوك میگوید هیأت قضات کجا هستند؟ وبرای حاضرین این‌جمله راتکرار مینماید آقایان مرنه و بوشاردن (دادستان و بازپرس محکمه عالی انقلابی) که خود را دور از انظار در عقب اتومبیل نعش‌کش مخفی ساخته‌اند از روی ناچاری بصورت مردگان بجلو میآیند و لاوال بآنان مینگرد وبه تندی میگوید: «آقایان قضات مایلم سادگی بشما بگویم که بخاطر رضایت دادن بچنین عملی از شما شاکیم».

دراین گفت و شنود مخاطبین سر بزیر انداخته‌اند و از نگریستن به‌لاوال‌خود داری میکنند ، در این موقع لاوال به سربازان جوخه اعدام که کاسکت انگلیسی برسر داشته‌اند میگوید من معدوم میشوم زیرا وطنم رابیش‌ازحد دوست داشته‌ام ازشما تقاضا دارم‌که قلب‌مرا هدف قرار دهید

je meurs parce que j' ai trop aimé ma patrie. je vous› demande de frapper au caur.›

وبا قدمهای موزون راهی تپه‌ایکه محل اعدام است می‌شود . قدمهایش طبیعی است‌نه تند میرود ونه‌کند ودرپایان باوضع موقری بچوبه اعدام تکیه میزند ، قبلا قرار بوده است که‌یك صندلی برای نشستن لاوال درزیر چوبه اعدام قرار دهند ولی اودرخواست میکندکه آنرا بردارند چه بعقیده وی : « یکنفر نخست وزیر فرانسه باید ایستاده جان بسپارد.»

مأمورین دستهایش رامی‌بندند وو کلاء دربرابرش قرار میگیرند هریك ازآنها اورا می‌بوسند دردم آخرلاوال خطاب بوکلاء مدافع خوداظهار میدارد «ازمن‌زیاد فاصله‌نگیرید چه مایلم بهنگام مردن شمارا بنگرم»

بالاخره همه چیز باسرعت انجام میگیرد و سربازان قراول روی میکنند اما قبل از صدور فرمان آتش لاوال فریاد میزند «Vive la France» ومتعاقباً شلیك گلوله‌هاو تیر خلاص فرمانده بحیات نخست وزیر زمان جنگ دوم فرانسه خاتمه میدهد .

Baraduc درصفحه ۲۲۳ کتاب خود نوشته است با شلیك گلوله‌ها تمام زندانیان فریاد میزنند : (قاتلین !) وزنده باد لاوال

ماجرای «Toute la prison hurle assasins « et vive Laval»
اعدام‌لاوال آنچنان حماسی‌بوده‌است که ژنرال دوگل درخاطرات خود ضمن‌تشریح جریان محاکمه وی واشاره بناسراگوئیهای هیأت منصفه وامتناع لاوال ازحضور درجلسه دادرسی تا پایان صدور حکم محکومیت وعدم تجویز تجدیدنظر ویاصدور حکم عفوباظهار نظرپرداخته وسرانجام چنین توضیح داده: «پیرلاوال باقدمهائی محکم بسوی جوخه اعدام رفت وشجاعانه جان سپرد»

«Pierre Laval marcha d,un pas ferme et mourut »
«Caurageusement »

بقیه از صفحهٔ ۳۶۳

موسیقی وآهنگ وچه از جهت خواندن وپروراندن آن بانوایی لطیف وروح نواز وآهنگی موزون وموافق ضرب وسازکدام است واین عربده‌های دل آشوب جان گسل وشبه توپ و و تفنگ بی‌وزن و بی‌لحن وکج آهنگ ، با آن بحرطویل‌های عامیانه وسخنان بین‌الاثنین جاهلانه وآن سازهای ناموزون خارج ازبدترین مخارج چیست ؟

اکنون بجاست‌که ازآن طرف موضوع یعنی ازطرف تفریط و تعصب و تحجر و عدم انعطاف شعرای سنی قدیمی نیز سخنی بمیان آوریم ودوجهت‌افراط وتفریط یاتقابل وتضادرا مورد لحاظ قرار دهیم و بعرض برسانیم‌که هنوز در آن حد از راه وسط یا اعتدال هستند کسانی‌که هم امروز در احلامی ازآنسوی قرون واعصار بسر میبرند وپای اندیشه وعمل‌از اریکه ومحدوده ابتدائی شعر فارسی فروترنمیگذارند وهمچنان ازشعر ابوالعباس مروزی و منجیك ترمذی نسخه برداری میکنند وسرمشق میگیرند وخود راابداً مجاز ومعذور به‌تغییر کلمه‌ای ملازم باتغییر زبان وسخنی مناسب با اوضاع زمـان نمیدانند ، تاآنجاکه هـرگاه شاعری دراعصار اولی سخن درتنگنای شعرو مقام عسر وحرج کلمهٔ (هرگز) را ، بصورت (هگرز) درآورد ، آن لغزش راهم بحکم استادی و پیش‌کسوتی او از لوازم سخن سخته و سنجیده میشمارند ، وآنرا بلفظ درسخن امروزی خودکه باید مفهوم ومورد پسند اهل فن باشد بخلاف مفهوم فصاحت بکار میبرند . وهمچنین (قرمیز) و (بمهمانا) و (بمدلی) راکه مسخ گونه‌ای از (قرمز) و (بمهمانی یامهمان) و (ابوعبدالله) است‌باحفظ ترکیب، استعمال میکنند آنهارا از موارد تقلید ذهنی وعکس برداری عینی از قدماء (که‌آنـرا هنری مشکل میشمارند بحساب میآورند)، وشاید (الفغدن) و (الفنجیدن) مخصوص بروزگارومحل‌مخصوص ناصر خسرو را . (ناتمام)

از: لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

قسمت پنجم

سئوال و جوابی است بین یك جوینده و یك عارف

فرمود درمذاکراتی که درملاقات اخیرداشتیم راجع به انسان صحبت کردیم. گفتیم انسان دارای بدنی است حیوانی که غرائزحیوانی را از اسلاف خود به ارث برده است وازطرف دیگر مشخصاتی انسانی دارد که عبارتند ازقوه‌ی نطق، زیباپسندی ووجدان. این‌وجدان شامل عقل ودرك ووهم وتمیز خیروشر میشود. دراین انسان که ترکیبی ازصفات ملکوتی‌و بهیمی‌است همیشه جنگ مابین این دوصفت برپاست. غرائز حیوانی میخواهند برخصائل ملکوتی غلبه کنند واین مجادله همیشه ادامه دارد. پس اگر انسان بخواهد برغرائز حیوانی فائق شود باید همیشه درحال جهاد باشد. همانطورکه قبلاهم اشاره شداین غرائز، که به‌ما به‌ارث‌رسیده برای بقاء بدن حیوانی مالازم است. مثلا خوردن، تولید مثل‌کردن، برای دفاع ازخود به جنگ پرداختن وغیره. اگر این غرائز ازبین برود نسل حیوان یاانسان منقرض میشود. ازطرف دیگر اگر این‌غرائز برصفات انسانی غلبه‌کند انسان‌را به‌صورت حیوان درمیآورد. پس‌انسانی‌که بخواهد بسوی‌تعالی سیرکندوصفات ملکوتی خودراتقویت نماید درمهارکردن غرائز حیوانی‌کوشا باشد، این مجاهده را در اصطلاح عرفانی جهاد اکبر میگویند یعنی جهادنفس. ما در موقع خود دراین باب بیشتر سخن خواهیم گفت.

به‌اصطلاح دیگر این‌غرائز راوسوسه‌ی شیطانی مینامندکه درهر فردبشر فعال هستند. به‌همین جهت است‌که پیغمبر اسلام (ص) فرمود در هر یك‌از مااین شیطان وجود دارد ومن شیطان خودرا مهارکرده‌ام و نفرمودکه این شیطان راریشه‌کن کرده‌ام. چون همانطوری‌که گفتم، وجود آن برای بقاء مالازم است . دین اسلام در این باب بسیار واقع‌بین است‌که رهبانیت دراسلام نیست وسختگیری درزندگی وپرداختن به‌ریاضتهای شاق مذموم وحفظ‌بدن لازم‌است. این‌غرائزحیوانی وقتی فرصت پیداکنند برخصائل ملکوتی ماچیره میشوندوآنها راتحت سلطه‌ی خودقرار میدهند و انسان راگمراه میسازند خوشبختانه انسان بطور ناخود آگاه تمایلی، ولوموقتی، بسوی صفات‌ملکوتی دارد ودراو شوق باطنی وجوددارد. مثلااگر شخصی درمحضر مرد صالحی باشد تحت تأثیر پندواندرزهای اوواقع میشود وحس میکندکه دنیارا باچشم دیگری میبیند. ولی‌اگر همین شخص چندی درمصاحبت مردطماع ناباب‌سود پرستی قرارگیرد ازافکار سود جویانه‌ی اومتأثر میشود وآنچه‌راکه قبلا از مصاحبت رفیق صالح‌کسب‌کرده ازدست میدهد. این تغییر رویه ممکن است بارها در شخص پدید آید ومن

شخصاً مکرر شاهد چنین تغییراتی بوده‌ام. همین طور مکرر دیده شده است که یك آدم‌کش حرفه‌ای وقتی کودکی رادرحال غرق‌شدن دیده‌است بابه‌حطر انداختن جان خود به نجات آن کودك شتافته‌است. این پدیده‌ها نشانه‌ی خوپذیرفتن طبع اسان است ومارا تشویق‌میکند که درصدد اصلاح حود برآئیم.

این وسوسه‌های شیطانی حتی آن حصلتهائی راکه خاص انسان است در دام خود در میآورند واورا ازصراط انسانیت منحرف وبه‌حانب حیوانیت سوق میدهند. مثلا قوه‌ی نطق که‌نوشتن هم‌نتیجه‌ی آن‌است (به‌طوریکه درمذاکرات‌گذشته به‌آن اشاره‌کردیم) میتواند‌در راه‌خیرکارکند ودیگران راباگفتار نیك‌وپندو اندرز به‌طریق راست هدایت نماید وبه همت وحدان به‌کارهای خوب وادارکند. ولی اگر همین قدرت نطق‌که از مشخصات انسان است اسیر عرائز حیوانی شود ممکن است دست به‌کارهای شر برند و دیگران را به حطاکاری اغواکند وآنها را به غیبت، نمامی، میانه بهم زنی و دشمن تراشی ترغیب‌کند و همینطور کتابهائی منتشرسازدکه بدآموز ومصر باشد. می بینی چگونه یك‌صفت محصوص انسان‌موجب کردارهای ناپسند میشود! اینکه میگویندکتاب بهترین دوست صامت انسان است حرفی سنجیده است. زیرا خوبی یابدی‌کتاب بسته به محتوای آن است. یك‌کتاب ممکن است برای تربیت وتهذیب احلاق نوشته شده باشد ویادرس تبه‌کاری، دزدی و دغلی بدهد. بنابر-این‌نطق و نوشتن وسیله است نه هدف. مثلا باکاردهم میتوان خیار پوست‌کند وهم شکم‌پاره کرد. اگراز وسیله برای‌کارهای خوب استفاده‌کنیم به‌هدف خوب واگر برای‌کارهای‌بدبه هدف بدمیرسیم. فی‌المثل همین مبارزه‌ی بابی‌سوادی فی‌نفسه‌هدف‌بیست‌بلکه وسیله‌است. وقتی شحصی باسواد شد بایددید چه‌میخواند وار این سواد چه‌استفاده میکند. خواندن و نوشتن وسیله است نه‌هدف.

غرائز حیوانی میتواند خصلت زیباپسندی رانیز که ‌کهاز ویژگیهای انسانی است از راه‌راست منحرف سارد. ریبا پسندی‌که نشانه‌ی لطافت طبع و نمایشگر هنردر انسان است وقتی زیرتأثیر غریزه‌ی شهوت، حشم وطمع واقع شود از مسیر اصلی منحرف میشود وبه جای اعتلاء روح انسانی بشررا به حضیض نکبت رهنمون میشود. وقتی‌که شهوت غلبه‌کرد اشعار نغزو هنرهای‌زیبای مامشوق غرائز جنسی وبد آموزی میشود. صور قبیحه، سینماهای پرنوگرافیك، پوسترهای سکسی، اشعار شهوت انگیز، همه‌نشانه‌های غلبه‌شهوت است. آنها که‌به‌کسب مادی واندوختن مال مشغولند وحاصرند صدهاجان فدای منافع آنان شود ازاین انحرافات‌کمال استفاده را مینمایند. تبلیغات تجارتی‌که به‌وسیله‌ی ارتباطات عمومی: روز-نامه، مجله، رادیو، تلویزیون وغیره میشود مؤید این ادعای ماست. تشویق استعمال مواد محدرهم موضوعی است‌که بآن‌اشاره میکنم ومیگذرم.

موسیقی‌که بزرگترین عامل تلطیف روح ماست وقتی‌بدست غوغاگران، جنگجویان

وشهوست پرستان بیافتد تبدیل به‌مارشهای محرك جنگی وفتنه انگیز میشود. بادست افراد عریزه پرخاشگری میشود یا محرك غریزه‌های شهوتی . وقتی حرص و آرزو غلبه‌کرد فرآورده‌ی هنرهای زیبا به صورت یك‌کالای تجارتی در میآید. آثار هنری بجای اینکه در موزه‌ها جمع‌آوری ومورد استفاده‌ی همگان قرارگیرد به‌دست نوکیسگان وافرون طلبان‌که اغلب درك ارزش هنری راهم ندارند میافتدو به‌عنوان خود نمائی وفخر فروشی وهم چشمی زینت‌بخش قفسه‌ها و ویترین‌های‌کاخ محلل آنان میشود. مثل پول دارانی‌که برای تشکیل کتابخانه‌که اصلا سواد خواندن آنراهم ندارند ازکتابفروشها متری‌کتاب میخرند.

حتی وجدان اشخاص ضعیف‌هم دستحوش غرائر میشود. کسانی‌که اعمالی خلاف اصول دین‌خود انجام میدهند چون وجدانشان ناراحت است به‌اصطلاح‌کلاه شرعی برای آن‌درست میکنند وظاهراً خاطر خودرا ازگناهی‌که کرده‌اند آسوده میسازند.

با ذکر این مقدمات متوجه میشوی‌که انسان باچه مشکلاتی روبرو است. یك طرف غرائز حیوانی‌که میگوید بکن و یك طرف وجدان وشرافت انسانی‌که میگوید مکن ! قبلا گفتم انسان‌اشرف مخلوقات است‌ولی بشرطاً وشروطا. اینهاکه‌گفتم آن‌شرائط بود. انسانی که‌میخواهد به‌طرف تکامل سیرکند باید برتمام این‌غرائز حیوانی مسلط شودوکارآنهارا به حدی‌که برای بقاء جسم لازم است تقلیل دهد و از طرف دیگر صفات ملکوتی را در خود تقویت نماید.

عرض‌کردم این فرمایشات صحیح ولی انسان ضعیف چطور میتواند براین غرائز چیره شود ؟

فرمود به‌ظاهراین‌کار برای‌اکثری مشکل وحتی غیرممکن به‌نظرمیرسد ولی‌این‌طور نیست. ما در موقعی‌که به تعلیمات مکتب ابتدائی عملی تصوف رسیدیم برایت شرح خواهم دادکه چگونه میتوان به تدریج به این مقصود دست یافت . حسن‌کار در این است‌که وقتی جوینده مشغول تمرین شد همینکه‌کوچکترین پیشرفتی رادرکار خود دید تشویق میشود و به آینده امیدوار میگردد وبرجدیت وکوشش خود میافزاید. این درست مثل ورزشکاری است که‌پس‌از چندی تمرین همین‌که دیدعضلات بازوهایش قویترشده امیدوارمیشود وتمرین‌را با شوق دنبال میکند .

حال‌که مشغول این‌صحبت هستیم قبل‌از اینکه‌به تعلیماتی‌که مکرربه آن وعده‌کرده‌ام برسیم برای تشویق دونصیحت به‌تو میکنم .

یکی‌از حجابهای پیشرفت درراه تصوف لجاجت است . انسان لجوج درهر فکرغلطی هم‌که‌کرده است لجاجت میورزد ونمیخواهد به‌نصایح‌معلم خودگوش‌کند واغلب احمقانه‌فکر میکند اگرحرف طرف راگوش‌کند دلیل ضعف‌اوبوده وغرورش شکسته میشود. درصورتی‌که درست برعکس است. یکی‌از نشانه‌های بارز پیشرفت مبتدی این است‌که سعه‌ی صدر داشته

باشد واگر رفتاری کرد که مورد ایراد واقع‌شد به‌جای اینکه پرخاش کند ودر رویه‌ی خود پافشاری نماید عقل سلیم‌خودرا ملاك قراردهد و با کمال بی‌طرفی و بدون سرسختی درموضوع داوری کند واگر فهمید حرف طرف‌حق است ازآن پیروی نماید. من اشخاصی رادیده‌ام که با کمال غرورمیگویند: «من‌هیچوقت ازعقیده‌خود عدول نمیکنم» و گمان میکنند که این نشانه‌ی اراده‌ی استوار آنهاست. برعکس این اندیشه نشانه‌ی محدودیت فکرو سفاهت است. چه‌بسا که‌ما ازروی نقص اطلاع یابی تجربگی عقیده‌ای پیدا میکنیم. بعدکه پخته‌تر شدیم‌وبهتر به اطراف و جوانب اطلاع یافتیم می‌بینیم عقیده‌ای کـه داشتیم صحیح نبوده است . این کمال رشادت است که اذعان کنیم راهی که رفتیم اشتباه بوده وازآن برگردیم .

من یك نفررا میشناسم که استعدادش دردرك معارف‌تصوف زیاد وروحاً هم صوفی منش بود ولی‌فوق‌العاده لجوج بود وخیال‌میکرد که تمام‌اسرار تصوف‌را ازدیگران بهتر درك میکندودراین باب سماجت غریبی نشان‌میداد به‌حرف‌هیچکس گوش نمیداد وخودرا اعقل‌واعلم‌میدانست. متأسفانه این شخص نه‌تنها پیشرفت نکرد بلکه‌ازاستعداداولیه‌اش نیز کاسته‌شد. درهمین‌زمینه نکته‌دیگری که‌جرأت وشهامت‌میخواهد این‌است که‌شخص‌اگر خطائی‌مرتکب شدیا نسبت به‌دیگری رفتار ناشایسته‌ای کرد ومتوجه این‌لغزش شدبجای اینکه دوهزار دلیل برای ارضاء وجدان و تبرئه خویش بتراشد سرراست وبی‌رو دربایستی نزدطرف برو دواز اومعذرت بخواهد. این‌رویه نه‌اینکه شخص رادر انظار کوچك نمیکند، بلکه‌بالعکس همه‌انصاف ومردانگی اورا تحسین میکنندو احترامش نزد همگان زیادتر میشود. ازطرف دیگرآن کس که ازاو معذرت خواسته شده‌باید باخوشروئی عذر راپپذیرد، کینه به‌دل نگیردو گذشته رافراموش کند .

نصیحت دیگرنیز که خیلی اهمیت دارد ومن به‌تجربه به‌فائده آن‌پی‌برده‌ام همان روش لقمان است‌که ازاو پرسید ندادب ازکه آموختی‌گفت ازبی ادبان! چه حقیقت بزرگی در این‌پند نهفته است. اگرتو ازفردا خودرا ملزم‌کنی‌که مراقب رفتار دیگران باشی‌وهرعملی که‌از آنها دیدی ونپسندیدی‌کوشش نمائی‌که خودآن عمل رامرتکب نشوی به‌زودی خواهی دیدچه قدردر تهذیب اخلاق خود پیشرفت کرده‌ای. مثلا میبینی پیرمرد یابچه‌ای میخواهداز خیابان شلوغی عبور نماید وازکسی‌کمك میخواهد وآن شخص به‌او اعتنا نمیکند توبایداز این رفتار متنبه‌شوی وفوراً به‌کمك آن درمانده بشتابی. یا آشنائی راملاحظه‌کنی‌که همیشه پشت‌سر سایرین غیبت میکند. باید ازاین‌عمل‌درس بگیری وخود مرتکب آن‌نشوی. مثالها زیاداست واگر چند روز دراین باب صرف وقت‌کنی و چشم وگوش خودرا بازکنی خواهی دیدچه قدرکارها ورفتار ناپسند دراطراف توصورت میگیردکه باید از آنها دوری جوئی . وقتی‌که دراین زمینه ورزیده‌شدی خود به خود در تو خصلت جدیدی پیدا میشودکه برایت عادت ثانوی میشود وحس غمخواری و متأثر شدن ازآلام دیگران در تورسوخ میکند. این

حس کـه یکی از اهرم هـای نیرومند شرافت انسانـی است در انسانهای مـادی امـروز ضعیف شده‌است وتقویت آن‌یکی ازپله‌های اساسی وپایه‌های اولیه‌ی سیر به‌سوی معرفت است. شاید بگوئی این مطالب رامکرر گفته‌اند وتازگی ندارد. میپرسم آیاعمل‌هم کرده‌اند؟ دردنیا هیچ‌چیز تازگی ندارد. تنها چیزی مبتذل وکهنه میشودکه صادقانه به‌آن‌عمل نکرده‌باشی‌وار بوته‌ی آزمایش مغشوش درآمده باشد. این‌راهم بدان‌که تظاهر به‌غمخواری وهمدردی‌درست نتیجه‌ی بعکس میدهد. مثلا اگر به مستمندی برای اینکه مردم نگویند چه‌مرد سخاوتمندی هستی چیزی بدهی نه‌تنها فائده‌ای ندارد بلکه ضررهم دارد. حتی اگر بکسی درخفاهم کمک کنی ولی پیش خود مغرور شوی که‌کار خیری کرده‌ای آن هم باز اثر امر خیر صادقانه را خنثی میسازد.

من مصرانه به‌تو توصیه میکنم که این نصایح راار روی خلوص وبه‌طور مداوم انجام دهی وضمانت میکنم که نتایج آن‌ورضایت روحی که به‌دست میآوری بیش‌ازآن خواهد بودکه تصور میکنی.

مذاکراتم رابه اینجا ختم میکنم وانتظار دارم که برای سرگرمی این‌چند اندرزرا به کاربندی وانشاءالله خداهم به تو کمک خواهدکرد. (ادامه دارد)

بقیه خاطرات سردار ظفر

بهتر این‌است که ادامه مطلب درگذریم سردار محتشم وامیر مجاهد آمدند مال‌امیر سردار محتشم درمال امیرماندکه راه‌لنچ راناظم بدهدکه‌کاروان باآسودگی بگذرد درآن‌موقع کاپیتان نول‌قونسول اهواز بود انگلیسها خیال داشتند دربختیاری هم‌قونسول بگذارند.

کپیتان‌نول راخوانین همراه‌خود بختیاری آوردند بهادرالسلطنه‌راهم‌از بصره مرخص کردند من‌وارد ده‌چشمه شدم و در قلعهٔ که پیش ازین برایم ساخته‌بودند و بیش ازسه چهار اطاق ازآن باقی نمانده بود و آن سه چهار اطاق را هم حاج یعقوب خان تعمیر کرده بود اقامت‌کردیم بعدازآن عمارتی دیگر ساخته صدوپنجاه هزار تومان خرج‌آن کردم و اکنون سه‌سال است درطهرانم وازآن عمارت هیچ خبرندارم اینقدر هست‌که سالی هزارتومان‌خرج برف‌روبی ومواظبت آن‌عمارت است اگر چه آن‌عمارت دیگر ازمن نیست‌و متعلق به امیر حسین‌خان است‌مرا سال‌عمر ازهفتاد درگذشته است وهنگام درگذشتن ازین سرای نزدیک شده‌است بایستی برویم وعمارت ومنزل برای دیگران‌گذاریم.

هرکه‌آمد عمارت نوساخت رفت ومنزل بدیگری پرداخت

منصور تقی‌زاده تبریزی

بزرگان حسن خط و خوشنویسان

سلطان جهان خط یکی‌هم استاد بزرگ شادروان خوشنویسباشی است. مرحوم خوشنویس‌باشی دارای کلك درافشان ومیتوان گفت درجهان خط میر ثانی است اگرچه در شیوه‌ی خط بامیر همسری دارد ولاکن دارای شیوه‌ی بخصوصی است که میگویند که درسبك و نقش نگارش بارقیب وهم چشم بزرگتر خود بویژه درترسیم دایره‌ها برتری دارد علی‌الخصوص درراستی و مستقیم نویسی.

شرح لازم در «پیش سخن» آورده شده اینجابه نکته‌ی مهم وجگر سوزی اشاره میشود جای تأسف است درباریان قجر تاچه‌اندازه پست وبدون ملاحظه بودندکه این بزرگترین استاد خط در پایان یك سیاه مشق ممتاز خود اینچنین ناله جگر برافروزی آورده بامفهوم این جمله‌ی سراسر حزن ، رنجش معنوی خود را از حست و بی وجدانی اعیان آن عصر ابراز داشته :

«پنجاه‌کس را در خط استادکردم هیچ فائده ندیدم خدا خلقرا انصاف دهد !»

اینست آن درددل برافروخته‌ی استاد خوشنویسباشی که نظیرش نیامده! ازقرار معلوم لقبی که اعطاشده (خوشنویسباشی) آن هم لقب خشك و خالی بود. مرحوم نامه‌نگار میرزا رضاخان دارنده‌ی نگارش نفیس نیز از مشاقان برازنده ودارای قوت قلم مطبوعی بوده یك خط زیبای شکسته برکاغذبرقی شفاف باسفید آب‌نوشته‌بود دیده‌ام، مرحوم امیرنظام برمجلس مشق نامه نگار تشریف فرماشده ودم در نشسته ومن همان اتاقرا دیدم و در حدود بیست‌نفر شاگرد میپذیرفت وبهای حق تعلیم یك کله قند دریافت میداشت در هزار وسیصد وسی‌وچهار هجری قمری ، مدلول این شعر:

خوش رسم ره‌ادب نشان‌داد   بدرود حیات گفت وجان داد

نامه نگار برادری داشت باسم میرزا محمود امیـن رسائل چندین قسم خط خوب مینوشت درهزار وسیصد وبیست‌پنج شمسی به‌جهان باقی رفته‌است اینخوبرادر :

هردو بنکوئی یاد باشند　　　　باهم به بهشت شاد باشند

اسدالله نام خوشنویسی ارشیراز در نوشتن حسن خطهای شیوا بویژه جلی مهارت زیادی داشت، شاگرد سنگلاخ دوران بود و بامر محمدشاه قاجار قرآنی بخط نستعلیق تحریر نموده، اخیراً در تهران نیز قرآن نفیسی بخط نستعلیق نوشته شده خطاط بزرگ وتوانا، حکاك و سنگ تراش سترك سنگ خارا ومرمرهای روح افزا مرحوم میرزا حسین حکاکباشی است که درنهایت ظرافت خط مینوشت و حکاکی مینمود و حجاری میکرد، خطوط خیلی عالی از آن صاحب معالی دیده ام وچند تخته سنگ مرمر محجر زیر ش کلك آهنین اودر مقبره ی تاریخی ملاباشی تبریز بزیبائی موجود است و آقای میرزا طاهر خوشنویس در روی سنگ عقیق کوچك حك یك آیه ی کامل ازقرآنرا بتمامه درآن عقیق نگین مشاهده فرموده اند و باکمال خوبی ازعهده ی حکاکی برآمده است. درتعریف هنرحجاری وحکاکی آنمرحوم ست:

حجاری او بروی احجار　　　　کالنقش علی الحجر پدیدار

احجار کریمه را بنقشی　　　　نقشی زده است چون بنفشی

ازخوش خطاطان تبریز یکی هم مرحوم ومغفور شازدا ، «شاهزاده ذبیح السلطنه و شاه نیمروز، تاج گردون» بود (شاهزاده عباسقلی میرزامیرپنجه). این خوشنویس بزرگ در نستعلیق یدطولائی داشته وحتما ازتلامذه ی خوشنویسباشی بشماراست و بمناسبت شاهزادگی حکمروائی نیمروزی داشته واجرای تشریفات شترقربانی درروز عیدقربان بامر واشاده ی آن شادروان جریان مییافت بامداد همان روز بالباس و شمشیر و حمایل شاهی سواراسب باسواره وپیاده رکابی به عبارت امروز «اسکورت» از عالی قاپو «شمس العماره» استانداری کنونی بادبد به جهت ذبح قربانی بمحوطه ی مقبره ی سیدحمزه عزیمت می نمود.

پس از اجرای امورات نحر شتر ، پیمانکاران صنف «اوردو بازار» که عبارت ازریش سفیدان وسردسته های بقال وعلاف وخبار ونمیگزباشی بودند محض رسیدن نوك کارد یانیزه ویاسمبه ی تفنگ به گلو وحلقوم شترمزین وآراسته برای قربانی، آنچهار وپنج نفرکه چند روز به عیدامجا مانده سوار اسبهای زینت شده پراز زنگوله ها وپارچه های رنگارنگ گردیده و در بازارها وداسته ها گردش میکردند درکشتارگاه حاضر شده هر یك یك عضو ازشتر ذبح قربانی را شخصاً بریده وبسر نیزه زده دوباره سواراسب روبدیوانخانه به شتاب دسته جمعی میرفتند وانعام میگرفتند واین اشخاص درطول سال به اردوی دولتی موقع لزوم سیورسات و خواربار تهیه وآماده نموده میفروختند

مرحوم شازدا، باجلال وکبکبه بذبح شتر قربانی میرفت پس ازانجام امر با همان شکوه وملتزمین رکاب به عالی قاپو بازگشت می نمود. سپس تمامی اشیاء تجملی پادشاهی نیمروزی خود را تحویل داده تك و تنها باوضع عادی پیاده از حیاط شمس العماره بیرون آمده یکسره بمنزل شخصی رهسپار میگشت .

روزی به‌گمانم عصر نوروز بود که بادوسه نفردر مقابل در درودی عالی قاپو ایستاده بودیم ناگهان شازدا نمایان‌شد ویك تابلوی حسن خطجلی دردست داشت فوری اطراف او راگرفتیم و تابلورا زیرنظر دقت قرار دادیم تابلوحاوی این شعرتبریك بودکه‌برای‌ولیعهد وقت میبرد :

عید مولود حضرت مولا شد مبارك بحضرت والا

باخط ششدانگ جلی‌با نهایت خوبی نوشته بودبا مرکب‌گل پلاس‌برنگ سرخ مایل بزعفران، هرچه خواست ازدست مابگیرد نتوانست و ماهم نمی‌توانستیم دیده از دیدار آن حسن‌خط عالی برداریم بالاخره گفت بدهید برای شما توضیح بدهم همینکه تابلو بدستش رسیدزیر بغل‌پنهان‌کرده به‌تندی روبه عالی‌قاپوگام برداشت واز دست‌ما خلاص شد.

یك‌سطر خطمشق اورا درجاماکی (شیشه آئینه) یك‌دکان درآنروزها دیده‌ام بامرکب سرخ این‌یك مصرع شعرتحریر یافته بود: «پادشاه ممالك خطیم» .

یکروزی نیزدرجلو مسجد حاجی‌رضا روی سنگی نشسته بودما در پیش رویش ایستاده بودیم ناگهان چشمش بهلال «ماه‌نو» افتاد اشاره بآسمان‌کرد وگفت این‌ماه‌تازه رامی‌بینید؟ این شیطان است.

واین راهم ازاو شنیدیم میگفت ناصرالدینشاه درنصف روز بامریکا تلگراف‌کرد وقت‌را پرسید جواب رسیدکه الساعه نیمه‌ی‌شب است.

میگویند شبی سیاه مشق می‌نوشت ناگه چراغ خاموش شد، بقیه‌ی سیاه مشق‌را بدون استفاده از روشنائی نوشته بود .

نمونه‌خط شایستهٔ آن‌مرحوم حاوی این‌شعر است:در همین مجموعه بنظرمیرسد.

گرمشعل خورشیدو چراغ ماهست ورافسر اقبال و سریر جاهست

هر چیزکه هست مینماید یا نیست ازنود محمد رسول‌الله است

مرحوم میرزاباقر فخرالکتاب از خوشنویسان برازنده استیك سلسله حسن‌خطهای اورا ازیك خانواده‌ی منسوب باوبدست آوردم ازآن خوش خطهاست‌که منظور نظرمرحوم امیرنظام بود بامرو اراده‌ی اوکتاب‌کلیله ودمنه راباخط وقلم سه دانگه ودر نهایت مطبوعی کتابت نمودمو چاپ افست مانندش نشانه‌ی هنر بدیع چاپ سنگی (لیتوغرافیا) شادروان مشهدی اسدآقا مطبعه‌چی است وکتاب زیباآندر زیبای‌گلستان بخط آن‌کاتب جالب‌کلیله هم اثر دلربای جاویدان‌آن‌مرحوم است. (باقی دارد) .

رباعی

آنانکه به دهر میل پستی نکنند در عمر بجز وطن پرستی نکنند

کوشند زجان پی‌زبر دستی خویش تا در بر غیر زیر دستی نکنند

(غمین)

سرتیپ عباسقلی نوری اسفندیاری

چند خاطره کوتاه

در زمستان سال ۱۳۰۳ طبق امریهٔ ستاد ارتش به‌لشکر غرب عریمت‌کرده و در سوم دیماه درخرم‌آباد خودرابه تیمسار سرلشکر امیراحمدی معرفی نمودم وبنا بسامر صادره از طرف فرمانده لشکر مزبور به ریاست ارکان حرب قوای لرستان منصوب شدم ـ نیروی اعزامی ازمرکز که برای استقرار قطعی امنیت وآسایش‌آن محیط اختصاص یافته بود ازاین قرار بود : یك تیپ پیاده مرکب از سه‌هنگ گارد. یك‌تیپ مرکب از چهارهنگ سوار وسه هنگ توپخانه باتمام ملزومات ، ملبوس ، اسلحه ومهمات واحتیاجات هرکدام . افسرانو اشخاص هم‌که درآن هنگام درخرم‌آباد بودند ودرسان اعلیحضرت فقید حضور داشتند ازاین قراربودند: مرحوم سرهنگ‌کریم آقا بوذرجمهری ، سرگرد فضل‌الله زاهدی که‌با نیروی اعزامی دهسپار لرستان شده‌بود.

یکی از اشخاصی‌که درخرم آباد مورد مشورت و تبادل نظر تیمسار سرلشکر امیر احمدی قرار میگرفت میرزا محمد خان صیمره‌ای مقیم کبیر کوه بودواز نظر وسعت فکر محلی واطلاعات دقیق وموقعیت روحانیت واعتماد خاصی‌که عشایرمحیط کبیرکوه باوداشتند همواره مورد احترام همگان بود ودر سان شاهنشاه فقید هم‌حضور داشت ـ مقرر بودکه پس از یك‌هفته شاهنشاه فقید بخرم‌آباد تشریف آورده ونیروی اعزامی راسان به‌بینند .

بنابراین همه‌روزه به‌جاده خرم‌آباد ـ پل‌دختر رفته و استقرار هرقسمت از نیرو را در محل خود مورد توجه قرار داده ومراتب را به فرمانده لشکر گزارش میکردم وآماده تشریف فرمائی اعلیحضرت فقید بودیم ـ صبح‌روز مقرر بمحل سان‌رفته‌تمام نیروی اعزامی آماده سان ملوکانه شده بودند .

در موقعی‌که اتومبیل مخصوص فرماندهی‌کل به محل سان رسید شاهنشاه فقید گزارش فرمانده لشکر راکه به‌درجه سپهبدی مفتخر شده بود اصغاء فرمودند و پس‌از اتمام گزارش فرمانده نیرو عرض کرده بود: « سپهبد شماره ۲ معروض‌میدارد» پس از اتمام مراتب سان شاهنشاه فقید فرمودند پس‌سپهبدشماره ۱ کی‌است ؟که‌بی جواب ماند منظورشان این بودکه درگزارش فرمانده لشکرکه بعرض رسیده سپهبدشماره ۲ ـ (معلوم شدتعلیم از طرف‌ریاست ستاد ارتش اتخاذشده بود.)

***

در تاریخ ششم آذر ماه ۱۳۰۴ آنروزمهم تاریخی که سرسلسله خاندان پهلوی ریاست حکومت موقتی ایران راعهده داربودند باحضور پیشوایان روحانی ورؤسای نظامی واعضای هیئت دولت ونخست وزیران ونمایندگان ادارت دولتی واعضای نمایندگیهای سیاسی وسایر خارجیهای مقیم تهران مجلس مؤسسان که از ۲۷۲ وکیل معرفی شده ازکشور ایران بود افتتاح گردید ـ وورود وخروج فرمانده معظم باشلیك توپ و نواختن موزیك اعلام شد ـ شهر تهران غرق در شادی ومسرت بود . در محیط تحت فرمان این جانب هم ـ شوشتر و شوش آقـای سید ضیاءالدین ظهیرالاسلام زاده بعنوان وکیل معرفی گردیـد و در مجلس مؤسسان شرکت جست ـ عکس آقای ظهیرالاسلام زاده و یك عکس هم از جشن تاجگذاری دردزفول بعنوان یادبود درشمارهٔ بعدآورده میشود.

***

شاهپور علیرضا ـ شاهپور عبدالرضا ـ شاهپور غلام رضا پهلوی بامر مبارك پدر بزرگوارشاندردبیرستان نظام تحصیل می کردند ـ من روزی بملاقات یکی ازمنسوبین مریض خود رفته بودم شخصی ازدبیرستان نظام سراسیمه بآنمحل رسید واطلاع دادکه ازطرف اعلیحضرت همایونی به قصر سلطنتی احضار شده‌ام بفوریت عازم شده و از سمت قسمت جنوبی باغ قصر همایونی که دری از خیابان سپه داشت وارد شده و در چند قدمی بالاتروالاحضرت همایون ولایتعهد ایستاده بودند واشاره به قسمت بالای باغ فرمودند وبآنمحلی که اعلیحضرت‌شاهنشاه فقید تشریف داشتند رفته و در چند قدمی ایستادم واشاره فرمودند ... نزدیکتر رفتم و در صورتیکه درقیافه ایشان آثار عصبانیت کامل آشکار بود ....

آنگاه‌فرمودند : اینها چه میخواهند ؟ در دبیرستان‌نظام چه‌خبراست؟... قدری مکث کرده وآنچه که مربوط باوضاع داخلی دبیرستان وکلاس‌درس والاحضرت‌شاهپورها بودبعرض رساندم و از کج رفتاری بعضی از عناصرکلاس معروض داشتم و پس از گردش در خیابان توقف فرمـوده و بحالت عصبانیت فرمودند بروآنها را به سواد کوه بفرست تا قدر این موقعیت خاص خود را بفهمند ... وپس از تشریف بردن بسمت انتهای خیابان ومراجعت‌از آنجا فرمودند چرا نمیروی ؟ ... عرض‌کردم امرمبارك مطاع است ولی استدعائی دارم ـ فرمودند بگو چه میخواهی ؟ عرض‌کردم ـ این جوانان که بااجازه مبارك دردبیرستان نظام مشغول تحصیل‌هستند ـ کودکانی‌هستند که‌اکنون بحدکمال بلوغ‌نرسیده ومغرور ازافتخارات خانوادگی در باطن بامید الطاف پدرانه ملوکانه بوده کـه پس از کسب معلومات متوسطه بدانشکده افسری معرفی بشوند ـ استدعا دارم‌اجازه فرمائید همگی بمانند وزیر سایه‌مبارك دوره متوسطه را باتمام برسانند ؟ ـ فرمودند برو هرچه صلاح است انجام بده .

از محمود خلیل‌پور

علت حمله بختیاریها به اصفهان

بیست وچهارم ذی‌قعده ۱۳۲۴ﻫ قمری مظفرالدین‌شاه در گذشت و محمدعلی میرزا ولیعهد که در تهران حضور داشت بجای پدر نشست. محمدعلی میرزا روز دوم ذی‌الحجه همان سال سلطان احمدمیرزا فرزند دوم خود را بعنوان ولیعهد معرفی کرد. وپنج روز بعد نیز رسماً تاجگذاری نمود. درهمین ماه سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان عموی شاه که فقط حاکم اصفهان بود برای عرض تبریك وتهنیت بتهران رفت.

درغیاب او مردم اصفهان که دل خوشی ازشاهزاده نداشتند بتحریك آقانجفی ودارودسته‌اش دراصفهان تعطیل عمومی اعلام نموده وخلع شاهزاده را خواستارشدند. شاه که به عموی خود چندان اعتمادی نداشت باطناً موافق بود وازهمه اینکه مجلس هم دراولین مراحل کارخود چندان به اوضاع وارد ومسلط نبود. بدون تفکر وتعمق که آیا صلاح درابقای اوست یاانفصال او با خواسته‌های شاکیان همراهی نمود وانفصال او را از حکمرانـی اصفهان تـصویب کـرد. محمدعلی‌شاه حاج حسینقلی‌خان معین‌الدوله پسر محمدرحیم‌خان علاءالدوله امیرنظام قاجاردولو را برای رسیدگی بشکایات مردم بـه اصفهان فرستادلکن به اواعتنائی نشد ومـردم جـدا خواستارعزل ظل‌السلطان بودند . ظل‌السلطان نیزچون میدانست کسی غیرازاو نمی‌تواند در اصفهان فرمانروائی کند استعفاء، خود راتقدیم داشت.

ازسوی دربارشاهزاده سلطان‌حسین میرزا نیرالدوله به‌حکومت اصفهان تعیین گردید. حکمران جدید بیش ازسه چهارماه نتوانست درمقابل دسایس طرفداران ظل‌السلطان بماند. عاقبت استعفا کرد و بتهران بر گشت. بعد ازاو حسینقلی‌خان پسرشریف خان قروینی ملقب بـه نظام‌السلطنه که مردی عاقل وکامل وموقع شناس بود و همیشه خودش را بنیابت ظل‌السلطان معرفی میکرد به اصفهان آمد. اتباع ظل‌السلطان عرصه را براوهم تنگ کردند وهمان آقایان مسجدشاهی که عزل ظل‌السلطان را خواستاربودند بعد از نیرالدوله ودرزمان نظام‌السلطنه باشتباه خود پی‌بردنـد. زیرا رعایـای دهاتی راکـه بزورتصرف کـرده بودند، وتـا بحال ازترس ظل‌السلطان وسواران او جرأت اظهاروجود نداشتند برآنها شوریده وفریادآنها به پارلمان رسید درنتیجه فهمیدند که اقتدارو شقاوت وبی رحمی ظل‌السلطان بآنها کمك میکرد تامال مردم را بخورند و کسی جرئـت نفس کشیدن نداشته باشد. این بود کـه بـه حمایت او همداستان شدند.

نظام‌السلطنه وقتی که همکاری آقایان مسجد شاهی‌را با اولاد و طرفداران ظل‌السلطان دید تدبیری بکار برد و روزی آقایان علما را که سردسته آنها همان آقایان مسجد شاهی یعنی شیخ محمدتقی معروف به‌آقا نجفی، و دارودسته‌اش بودند دعوت نموده پس از صرف چای و شیرینی و قلیان اظهار داشت:

«من برای حکومت باصفهان نیامده‌ام بلکه مأموریت من ازطرف مجلس در اصفهان اینست که مردم را به‌حکومت، حضرت والاظل‌السلطان راضی کنم و تابحال هم بطور محرمانه در اینکار خیلی زحمت کشیدم و باین نتیجه رسیدم که دیگر مانعی برای آمدن او باصفهان نیست. حال اگر تصویب میکنید شاهزاده یمین‌السلطنه پسر حضرت‌والا را موقتاً به نیابت حکومت معرفی کنم و بدولت هم اطلاع بدهیم که ظل‌السلطان را برای حکومت اصفهان بفرستند».

آیت‌اله‌شیخ محمد تقی آقانجفی و برادرش حاج‌آقا نوراللّه ثقة‌الاسلام وسایر حضار رضایت خود را ازاین‌عمل ابراز داشتند و نظام‌السلطنه صورت تلگرافی‌هم نوشت و بنظر آقایان رسانید. پس ازتفرقه آقایان نظام‌السلطنه ازشهر به باغ زرشك جنب کارخانــه صنایع پشم فعلی» نقل مکان کرد واردوزدو اوضاع اصفهان را هم بتهران خبرداد و اظهار نمود و درشهری کــه همه سرجنبانان حامی ظل‌السلطان هستند و آقایان علماء نیز دروغی برضد ظل‌السلطان بوده‌اند من چگونه‌میتوانم حکومت کنم». استعفای نظام‌السلطنه قهراً پذیرفته شد واوهم بسوی شیراز حرکت کرد و علاءالملك به حکومت اصفهان منصوب گشت. علاءالملك مردی ملایم، آرام، کم‌خرج و قناعت پیشه بود. چند صباحی دراصفهان بسربرد و دراین مدت مطیع اوامر اولاد ظل‌السلطان وحامیان او بود.

ظل‌السلطان مجدداً بخیال حکومت اصفهان محرمانه با آغاباشی و میرزا اسداله‌خان وزیر تماس گرفت و بآنها دستور داد که مقدمات آمدن اورا باصفهان فراهم نمایند. محمدعلیشاه ازجریان مطلع گشت سیدعبداللّه بهبهانی را که باظل‌السلطان سروسری داشت بدربار احضار نمود وازواخواست که ظل‌السلطان را ازعزیمت باصفهان منصرف نماید ولی اعوان و انصار حضرت‌والادست ازفعالیت برنمیداشتند. حتی آقا نجفی نامه‌ای به او نوشت که بعنوان شکار بقمشلو حرکت کند پس ازآنکه بآنجا رسیدآقانجفی نیز باعده‌ای ازمعاریف شهر بــه قمشلو خواهد رفت واورا بشهر خواهد آورد. اما قتل‌مونس‌السلطنه عیال ظل‌السلطان درمنزل حاج‌آقا نوراللّه ثقة‌الاسلام بدست اکبرمیرزا صارم‌الدوله نقشه آنها را برهم‌زد.

طبق نقشه مخالفین ظل‌السلطان قرارشد که آقایان سیدحسن مدرس‌اسفه‌ای، سیدحسن کاشانی، حاج‌میرزا مهدی‌دولت‌آبادی درکنسولگری انگلیس متحصن شده واز دفتار صادم‌الدوله داد خواهی نمایند.

درنتیجه جمعیت کثیری درکنسولخانه انگلیس اجتماع کردند که مخارج اولیه را تین

میرزا حسنعلی خان‌سراج الملك، بانوعظمی‌وحاج محمدحسین‌کازرونی پرداختند وهرچه‌که میرزا علی کلباسی‌کـه از موافقین حضرت والابود خواست باین غائله خاتمه دهـد موفق نگردید .

درسال ۱۳۲۶ هـ . ق. که نظام‌السلطنه علاوه برمقام رئیس الوزرائی وزارت داخله راهم داشت ظل‌السلطان بایالت فارس نامرد شد و تقریباً چشم ازاصفهان پوشید. تـاآنکه قضیه بمباردمان مجلس پیش‌آمد وظل‌السلطان برحسب حکم واراده محمدعلیشاه و مـوافقت سفارت خانه‌های روس وانگلیس تکلیف خود را دراستعفا، دانسته وازفارس یکسره تهران رفت وازآنجا عازم فرنگستان شد.

درصفحه ۱۲۴ کتاب‌آبی راجع به‌این واقعه چنین مینویسد: «درکودتای ژوئن۱۹۰۸ مساوی ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه.ق. دو دولت برآن شدندکه او ازایران بیرون‌رود و بدینسان حفظ‌جان ودارائی اورا تأمین نمودند.»

ازطرفی‌دربارکه حال فعال مایشاء بود میرزامحمدخان اقبال‌الدوله‌غفاری پسرمیرزا هاشم خان‌کاشی‌امین خلوت بحکومت اصفهان تعیین‌گشت. اقبال‌الدوله مأموریت داشت‌ریشه ونفوذ ظل‌السلطان راکه ممکن است روزی اسباب زحمت محمدعلیشاه را فراهم نمایند از بیخ وبن‌برکند ونسبت به‌مشروطه خواهان نیررحم وشفقت روانداردومعدل الملك شیرازی را هم‌که در دشمن بامشروطه خواهان ثابت قدم بودبمعاونت او بـرگزیدند . در ماه رجب سال ۱۳۲۶ . ه ق. بودکه حکمران جدید ومعاونش بادویست سربازملایری وعده‌ای‌سوار اصانلو باصفهان وارد شدند.

اقبال‌الدوله برای‌آنکه‌خودی نمایانده وقدرت‌نمائی کرده باشد روزسوم‌ورودش‌دستور دادکه سه‌شب متوالی باید تمام‌دکاکین وبازارها باز باشد وتجاروکسبه بدون دغدغه بمنزل بروند این‌حکم یك‌شب بموقع اجراگذاشته شد. اقبال‌الدوله و معدل باکمال قدرت مشغول کارشدند وهرکس بدیوانخانه مراجعه میکرد تقاضایش را پذیرفته‌وانجام میدادند.

مردم اصفهان مخصوصاً آقایان‌مسجدشاهی‌که سالها اسم‌جریمه وحبس را نشنیده‌بودند یکدفعه ازخواب بیدارشدند. چه‌هرکدام طرف‌ادعـای جمعی بودند دردیوانخانه حـاضر و محاکمه میشدند. خصوصاً آیت‌الله‌نجفی‌که بیش ازهمه طرف‌دعاوی مردم‌بود.

مجلس‌روضه خوانی‌مفصلی تشکیل‌دادوضمن‌آن‌مردم‌را بشورش دعوت‌نمودودستورداد، در هرمحل آزادیخواهان مجالس محرمانه تشکیل دهند.

انجمن اصلی نیز باشرکت‌حاج‌آقانورالله حاج‌آقامحمد جوباره‌ای، سید حسن‌مدرس اسفه‌ای، حاج میرزا علی‌اکبرشیخ‌الاسلام، میرزاآقاخان محاسب‌الدوله، میرزاعلی‌اکبرخان سرتیپ، دکترحافظ‌الصحه‌تشکیل گردید وقرارشدکه ازمحترمین سده وگزوایل بختیاری‌نیز

دعوت بعمل آیدتا برعلیه استبداد متحد گردند.

دراواسطماه شعبان ۱۳۲۶ حاج‌علی‌قلیخان سرداراسعدکه با برادرش یوسف‌خان‌سالار حشمت‌ومرتضی‌قلیخان‌پسرصمصام السلطنه‌درفرنگ میزیستند به اصفهان آمدو باحاج آقانوراله مذاکرات‌محرمانه‌ای انجام‌داد وبه بختیاری مراجعت نمود.

چند روزبعددکترمسیح خان ودکترعیسی‌خان‌افتخارالحکمانزد صمصام السلطنه رفتند اوهـم برای اینکه انتقام از دربارو‌پسرعموو‌برادرش بکشد چنین روزی را انتظارداشت و جوابهای مساعد دادضرغام‌السلطنه، نیرچون درمسلك دراویش وازمریدان سیداحمدنوربخش بود بوسیله‌حاج‌آقانوراله ازسید احمد درخواست شدکه فورا بفرادنبه‌منزل ضرغام‌السلطنه رفته وایشان را باخوانین همراه واینکارنیزانجام شد.

درهمین اوقـات میرزا ابراهیم‌خـان معروف بـه سفارتی وحیدرعمواوغلـی معروف باصفهان آمده ودرمنزل میرزاحسنخان امین دفترمنرل کردندوپس ازچند روزمذاکره باسران آزادی به‌تهران‌رفتند. چند روزبعد نامه‌ای ازطرف‌صمصام‌السلطنه توسط میرزا عبدالوهـاب وثوق‌منشی‌صمصام‌السلطنه‌رسیدکه نوشته بودکه من وضرغام‌السلطنه درجزئیات‌امرتوافق کرده وبه سه‌شرط آماده حمله باصفهان‌میباشیم.

۱ـ اعضای‌کمیته ومردم شهرباید چه درموقع جنگ وچه‌در مواقع دیگر از هیچگونه کمك‌به‌سرداران بختیاری دریغ ندارند.

۲ـ باید محل پرداخت جیره ومواجب سرداران بختیاری معین ومعلوم‌گردد.

۳ـ چند نفرازمعاریف شهرباید درخارج شهر بقوای مجاهدین ملحق وبـاتفاق وارد شهرگردند.

حاج‌آقانوراله طی‌نامه‌ای‌که به صمصام‌السلطنه نوشت‌شرایط‌آنها را قبول‌نمودونامه‌ها راتوسط سیدصادق شهاب‌السلطنه برادرافتخارالسادات به بختیاری فرستاد.

درشهراصفهان هم‌اتباع ظل‌السلطان درنهایت اختفا مشغول اسباب چینی‌شدندازجمله غریب‌خان آجودانباشی‌ظل‌السلطان‌که بینهایت مورد توجه حضرت‌والا بود.

غریب‌خان وآقایان ساکن شهری از مماطله بختیاریها خسته شده و بهابوالقاسم‌خان پسرضرغام السلطنه‌که حاکم‌قمشه بود دستوردادندکـه ازاوامرحکومت‌سرپیچی نماید اوهـم صریحاً بنای مخالفت راگذاشت. ازطرف حکومت مأمور برای احضاداوبه قمشه‌رفت او را آورد وحبس‌کردند. مردم شهری‌دکانهای خودرا بسته ودرمسجدشاه پناهنده‌شدند. وحرفشان این‌بودکه ازتعدیات معدل الملك بستوه آمده‌اند .

بقیه‌درصفحه ۳۸۳

بقلم : سید حسن امین
مدرسه مطالعات شرقی وافریقائی دانشگاه لندن

حاشیه

یکتن ازاستادان دانشگاه‌تهران درکتابی‌که طی چند سالهٔ اخیر متن تدریس ایشان بوده است و شاگردان چندین دانشگاه و مدرسهٔ عالی درتهران و شهرستانها به خواندن و فراگرفتن آن به‌عنوان‌کتاب درسی مشغول ومستفید بوده‌اند ، مرقوم داشته‌اند :

«درهمین دوره درایران وبعضی ازکشورهای مجاورآن فرقهٔ اسمعیلیه دست‌بفعالیتهای مخفیانه ومخرب زده بودند. این فرقه را حسن صباح‌که اهل خراسان وازحامیان حکومت فاطمی در بغداد بود در اواخرقرن یازدهم میلادی بوجود آورد ...» دکتر پرویز صانعی ، حقوق و اجتماع ، ۱۳۴۷ ، چاپخانه دانشگاه تهران ، ص ۲۴۲

راست است‌که استاد محترم ازیکی‌ازدانشگاههای ایالات متحده امریکای شمالی درجهٔ «دکتری فلسفه» دارند و بی‌گفتگواغلب دانشگاههای غربی و صدالبته بطریق اولی بدلهای شرقی آنها محصلان راچنان می‌پرورانندکـه از مراجعه به متون دست اول برای شناسائی هرآنچه اروپائی ـ امریکائی نبـاشد اگرنه بکلی عاجز و ناتوان بتحقیق غافل و بـی‌اعتنا بمانند امااغفلت وبی‌خبری ازحقایق سادهٔ تاریخی‌وارتکاب اغلاط فاحشی‌ازقبیل بازنشناختن بغداد ازقاهره وخلط خلفای فاطمی با عباسی بهیچ روی از استاد دانشگاه ایران پذیرفتنی و تحمل‌کردنی نیست . بعلاوه‌که سن وسالی از اوگذشته باشد و فارغ‌التحصیل دانشگاه یل Yale University ازمعدود معاهد معتبرعلمی‌امریکا باشد وصاحب چندین‌کتاب ومقاله در نشریات ادواری فارسی و صراحت لهجـه و شجاعت ادبی‌اش توقع خواننـده را ازاو دوچندان کند .

عبارت «قرن یازدهم میلادی» در کلام منقول دراین مقال و هم عبارت «سال ۱۰۹۰» راجع به اسماعیلیه الموت‌که متأسفانه میلادی بودن آن قید نشده است چند سطر پس‌ازقول مزبوردرهمان صفحه ، دلالت بین دارد بل به علم‌قطعی معلوم میداردکه بعضی بخشهای‌کتاب صرفاً ترجمه‌یی از متون فرنگی بوده است چه درغیراین وجه ، برای استخدام سال و قرن مسیحی درگزارش وقایع تاریخی اسماعیلیه ، دلیلی معقول به ذهن نمی‌رسد واز این‌روی ، البته درمرحلهٔ نخست تقصیر با آن مؤلف است نه این مترجـم . اما چون متأسفانه درهیچ قسمت ، نه متن ونه حاشیه آخرکتاب حقوق واجتماع ، منبع این مطالب مشخص نشده است براستی‌آقای دکترصانعی‌خوانساری خود متعهد وضامن صحت مفاد این‌کلام است و میتوان ازایشان گله‌مند بودکه :

اولا چرا به مراجع دست اول فارسی که راجع به اسماعیلیه در دسترس است رجوع نکرده‌اند .

ثانیا بفرض آن‌که به‌جهتی از مراجعه به مآخذ اصیل معذور بوده‌اند در استناد به نوشته‌های بیگانگان چراغث را ازسمین ومتشابه را ازمحکم تفصیل نکرده بی‌اعتنا به‌تحقیقات علمای این قوم ، متنی مغشوش و مشوش را صرفاً به اتکاء فرنگی بودن آن حجت و مستند قرار داده‌اند ،

ثالثا چرا بهرحالت ، مرجع ومأخذ مورد استفادهٔ خود را مشخص ومعین نکرده‌اند تا هم رعایت امانت شده باشد وهم ازقید «من‌صنف‌استهدف» رسته باشند .

درخاتمه، امیدوارم که این بسیارکوتاه سخن که ازتحریر آن غرضی جزخدمت به‌علم وتعظیم عالمان منظور نبوده است به شریعت آزادگان و سنت ارباب مروات برصدق نیت و خلوص عقیدت نویسنده حمل شود نه عیب‌جوئی واسائه ادب .

بقیه از صفحه ۳۸۱

معدل الملك سالهادر تهران بیکار و در فلاکت زندگی میکرد وبحکم عقل وتجربه یقین داشت دوران حکومت استبداد چندان دوامی نخواهد کرد ودرزمان مشروطه‌نیز برای اومحلی‌باقی نخواهدبوداین بودکه بانهایت عجله‌مشغول‌تحصیل پول بود برای اومشروطه و شاه پرست فرقی‌نداشت.

درنیمه ذی‌حجه۱۳۲۶ فتنه اصفهان‌باصلاحدید آقایان مسجد شاهی واتباع‌ظل‌السلطان شروع شد، بدوا ازطرف آقایان نمایندگانی بخدمت اقبال‌الدوله رفته وعزل نایب الحکومه را خواستارشدند اقبال الدوله جوابی بسیارسخت داد وجریان‌را نیزتلگرافی بمرکزاطلاع داد. امنای باتدبیردربارهم بملاحظه اینکه‌مبادااصفهان هم‌مثل آذربایجان شود دستوردادند که مردم راباقوه قهریه‌متفرق سازند.

اقبال‌الدوله فرستاد دربازارجارکشیدندکه اگردکانها را بازنکنند آنها را غارت خواهدکردولی محرکین‌فتنه نگذاشتندمردم‌این تهدید راباور کنند. ازآنطرف‌خبر گرفتاری ابوالقاسم‌خان را باآب وتاب بچهارمحال فرستادند درنتیجه حواس‌ضرغام‌السلطنه بکلی پریشان‌گشت وازفرادنبه بطرف‌اصفهان حرکت کرد. صمصام‌السلطنه نیزازشلمزار بسوی اصفهان حرکت نمود چیزیکه نه‌دربار‌اطلاع داشت ونه‌اقبال‌الدوله حرکت این دوسرداربود که بانهایت اختفا انجام گردید. تاآنکه اصفهان بدست بختیاریها فتح‌واقبال‌الدوله نیز بکنسولگری انگلیس دراصفهان پناهنده‌گشت .

محمد حسن رجائی رفره‌ای

بیاد مرحوم محمد علی معلم حبیب آبادی

دانشمند فرزانه میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی در اواخر محرم (یااوایل صفر) یکهزار وسیصد وهشت هجری قمری مطابق سنبله ماه‌برجی ۱۲۶۹ «۲۴۴۹» شاهنشاهی» در حبیب‌آباد برخوار اصفهان متولد شد.

تحصیلات خویش را در حبیب‌آباد و شهر اصفهان به انجام رسانید . بعداً مدتی در زادگاه خود ساکن و مرجع شرعیات آن حدود بود سپس به‌شهر اصفهان آمد و در مدرسه کاسه‌گران «حکیم‌الملکی اردستانی» به‌تحصیل ومطالعه و تدریس اشتغال داشته و بیشتر در لغات وادبیات وتاریخ وتراجم وهیئت وریاضیات وشعر اوقات خودرا مصروف نموده وداثما به‌تلاوت قرآن کریم وتدبر درتفسیر ومعانی آیات وادعیه واذکار وآداب ووظایف شرعیه و مراقبت مشغول بوده ومتصف به‌صفات حمیده واخلاق پسندیده‌بود ونسبت به‌علماء بزرگوار اسلام پیوسته به‌دیده احترام نگریسته و به‌همین‌علاقه روحی در معرفت احوال رجال تخصصی به‌سزا یافته ودر جزئیات تراجم آنان‌بسیار دقیق وبا مهارت شده‌بود. علاوه برملاقات‌جمعی از علماء اعلام از ۵ نفرازعلماء بزرگوار اجازه روایت گرفته :

۱ـ مرحوم آخوند ملامحمد حسین مجتهد فشارکی‌اصفهانی.

۲ـ مرحوم حاج شیخ‌محمدباقر بیرجندی.

۳ـ مرحوم‌حاج شیخ آقابزرگ تهرانی.

۴ـ مرحوم حاج میرزا محمد رضاکلباسی اصفهانی.

۵ـ مرحوم حاج سیدمحمدتقی یزدآبادی‌اصفهانی.

درسال ۱۳۲۷ قمری شروع به تألیف‌کتاب نموده وآثارش زائد برسی تألیف بزرگ و کوچك است، واینك اسامی آنها :

۱ـ اربعین .

۲ـ امالی در متفرقات رجالی، بعضی‌از تراجم وبعضی از اجازات روایتی .

۳ـ اجزائی درحدیث و مطالب متفرقه .

۴ـ احوال چهار نفر از علماء مسجد شاهی اصفهان .

۵ـ احوال شیخ‌الا سلامهای اصفهان .

۶ـ احوال شیخ‌محمد رضا مسجد شاهی .

۷ـ اشعار متفرقه از خودش درسه جلد .

۸ـ اشعار متفرقه از دیگران در دومجلد .

۱۰ـ حواشی براغلب‌کتب رجالی وغیره ازآنجمله :

الف: حواشی بر تذکرةالقبور به‌نام «رجال اصفهان»تألیف‌حاج‌سید مصلح‌الدین مهدوی به‌چاپ‌رسیده.

ب . تحریر اقلیدس.

ج . تاریخ اصفهان .

د . توصیح البیان .

ه . شمس‌التواریخ .

و . فصل‌القضاء .

ز . المآثر و الاثار .

ح: قصص‌العلماءـ ط: قرآن چاپ حسن،ی: منتخب‌التواریخ ، یا : شواهد مغنی، یب : انساب خاندان مجلسی، یج: طریق‌البکا، ید: فارسنامه ناصری، یه:کشف الحجاب،یو : مستدرك‌الوسائل ،یز: احسن الودیعه، وغیره.

۱۰ـ جعبه، در مطالب متفرقه، مانندکشکول .

۱۱ـ رساله درشرح حال آقاسید محمد حسن مجتهد موسوی اصفهانی .

۱۲ـ رشحات سمائی درشرح حال شیخ‌بهائی .

۱۳ـ رساله دراحوال واولاد حاج‌سید محمدباقر بیدآبادی.

۱۴ـ عراضة الاخوان در سفرنامه خراسان (۱۳۳۸قمری).

۱۵ـ الکلمات الجامعات ، فهرست‌کامل روضات الجنات .

۱۶ الکلمات العالیات، درحاشیه برکتاب روضات الجنات .

۱۷ـ فهرست تألیفات اساتید ومشایخ اجازه خود.

۱۸ـ فهرست مجالس المؤمنین .

۱۹ـ فهرست‌کتب ملکی خود.

۲۰ـ قبور عتبات .

۲۱ـکشف الخبیه عن‌مقبرة الزینبیه چاپ ،۱۳۵۲ قمری

۲۲ـ لئالی‌البحور درتوقیعات‌ایام وشهور ۲۳ـ مختصر تقاویم.

۲۴ـ مختصرالتواریخ‌که برخی وقایع سنین است ازآغاز هجرت تا۱۳۴۴قمری.

۲۵ـ مختصرالمکارم .

۲۶ـ مکارم آلاثار، که بهمت دوست باوفایش جناب آقای سید محمدعلی روضاتی (که‌امید

است همیشه موفق وشادکام باشد) وبا مساعدت مؤسسه نشر نفایس مخطوطات اصفهان واداره کل‌فرهنگ‌وهنر استان اصفهان پنج‌جلد آن‌به چاپ رسیده.

۲۷ـ مقالات مبسوطه درذکر فضلای دوره مشروطه .

۲۸ـ مقامات معنوی درذکر فضلای دوره پهلوی.

۲۹ـ مقالات متفرقه

۳۰ـ مراسلات علمی .

۳۱ـ مکمل‌الافهام، وآن ارجوزه ایست در رجال.

۳۲ـ نمونه مختصرالمکارم ، از شماره ۶ سال۲۵ (آذر ۱۳۳۰) مجله ارمغان به‌بعد تمام یابخشی ازآن به‌چاپ رسیده .

علاقه آن مرحوم به‌کتاب‌ومطالعه‌بحدی‌بودکه مدتی ازعمر خودرا باعنوان «کتابدار» در کتابخانه شهرداری اصفهان انجام وظیفه‌کرد.

در روز سه‌شنبه ۲۲ رجب ۱۳۹۶ برابربا ۲۵۳۵/۴/۲۹ دارفانی‌را وداع گفت.روانش شاد و یادش گرامی باد.

در نوشتن این یادنامه از مقدمه جلد سوم مکارم الآثار و تذکره شعرای معاصر اصفهان تألیف حاج سیدمصلح‌الدین مهدوی استفاده شده .

درشماره ۱۰ دوره ۹ مسلسل ۹۷ دی ۱۳۵۰ ،وشماره ۶ دوره ۱۱ مسلسل ۱۱۷ شهریور ۱۳۵۲ مجله‌وحید درباره مؤلف بقلم نگارنده این سطور مقالاتی چاپ شده .

*

منوچهر قدسی ـ اصفهان

رثاء و ماده تاریخ در گذشت دانشمند بزرگوار مرحوم مغفور میرزا محمدعلی معلم‌حبیب آبادی طاب‌ثراه

کار جهان چونکه جور باشد وبیداد　　دل نشود لحظه‌ای زبند غم آزاد
داغ عزیزان رفته است که دل‌را　　هر نفسی آورد بناله و فریاد
زال جهان اینکه داده است فریبت　　من چه بگویم چه مکر دارد و بیداد
جور و جفائیش نا رسیده بپایان　　ظلم دگر میکند بقاعده بنیاد
غمگین دارد هر آنچه خاطر شادان　　ویران سازد هر آنچه خانه آباد
بین بصفاهان که از تطاول ایام　　چون شد ناگه ببین حادثه افتاد
شهر جمال وکمال مهد محسن شد　　در غم آن راد مرد فاضل استاد

شیخ محمد علی معلم کامل کز سر اخلاص داد فضل و ادب داد
رفت و دریغای وی دریع ادب‌شد زانکه چواوکم زمانه مرد خردزاد
مردی دانادلی ستوده خصالی علم و کمالش قرین وذوق خداداد
جز در رأفت بروی خلق بنگشود جز در رحمت بر او خدای بنگشاد
صاحب صاحبدل مکارم آثار کاو بهنر صرف کرد سالی هشتاد
جان مجرد بسوی عالم جان برد جسم ، در این‌خاکدان بپاکی بنهاد

سال وفاتش نوشت خامهٔ قدسی
جان معلم دوان بخلد برین شاد

***

از کمال زین‌الدین
مدیر انجمن‌ادبی کمال

بار زندگی

آرزو ناچیز شد در زیر بار زندگی هرقدم در پای دل بشکست خار زندگی
که سرابی ساخت دلشادم زمانی‌صورتی ماندهام حیران وسرگردان‌بکار زندگی
آزمودم بخت را یکدم نشد همراه ما نقد هستی دادم از کف در قمار زندگی
درکتاب زندگانی هرکسی حرفی‌نوشت نیست جز آراء ناقص یادگار زندگی
عمرما پایان پذیرفت و دگر امیدنیست بار دیگر، کی نماید رخ بهار زندگی
درچنین‌سرگشتگی‌خودبارهاکردم‌سئوال میتوان آسان غنودن در کنار زندگی
داد پاسخ مرد دانائی چنین بر گفته‌ام خود توانی بافت ازنوپود وتار زندگی
راه استغنا گزین وجان‌مفرسای ازطمع بنده آزی از آنی بیقرار زندگی
ورسپاری دل بشادی درگذرگاه جهان میتوان آسان گرفتن اختیار زندگی
کوشش وهمت شعارمرد حق باشدکمال جهد باید تا نگردی خاکسار زندگی

معرفی کتاب

دیوان دین (درتفسیر قرآن مبین)
تألیف حبیب‌الله نوبخت جلد اول ودوم
چاپ دوم ـ ۴۸۸ صفحه قطع وزیری
۲۰۰ ریال .

برایـن‌کتاب ار آقای محمد تقی القمی رئیس دارالتقریب جامع ازهـر نامـه‌ای چاپ شده است که معرف کار استاد نوبخت است وبه‌نقل ترحمه آن مبادرت می‌شود .

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ بحضور علامه محقق استاد حبیب‌الله نوبخت .

سلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته ـ درود فراوان وآفرین خدای و فرو بیهای کردگار وعطای‌او برشما .

کتاب نفیس دیوان دین که‌تفسیر آیات وتشریح قـرآن مجید است بمارسید وحـق اینستکه‌این کتاب نه‌تنها تفسیر قرآن‌است‌بلکه‌علم‌است وادب است وتاریخ‌است‌ولغت ومباحث‌علمی است وبلاغت وفصاحت ودانائی است‌ونه جای شگفت است‌که این‌جمله علم ومعرفت دراطراف این‌کتاب آسمانی جمع است یعنی قرآن که شما چنین تفسیری برآن نوشته‌اید ، قـرآن نور است ورحمت است وراهنمائی بشر است که محققین و متفکرین بزرگ‌اندکه میتوانند درباره این‌کتاب آسمانی عظیم چنین تفسیری بنویسند .

هرکس کتاب شمارا بخواند بی‌گمان درك می‌کند که‌دیوان دین در اسلوب بی‌نظیر وشیوه شیوای حود محتوی تحقیقاتی است که ازهرجهت نو وتـازه وبی مانند است وآنچه قدرت قلم شما درباره اسامی و فواتح سوره‌های قـرآن نشان داده است حقاً شایسته کمال تقدیر است بلکه‌باید بگوئیم چنین تحقیقاتی تنهااز محققی می‌شود برآیدکه‌به قرآن کمال احاطه راداشته وعالم بتمام‌کتب وتفاسیر بوده است‌که ازدیر زمان برآن نوشته‌اند وبرتمام قصه‌های قرآن وشگفتی‌های اواحاطه‌کامل داشته است وشمائیدکه توانسته‌اید چنین تفسیری بی‌نظیر بنویسید .

ماکه سالهاست میکوشیم مذاهب اسلامی رابا یکدیگر نردیك کنیم این کتاب برای

نظریه‌ما بخصوص درخور توجه است وبا این‌کتاب می‌توانیم ثابت کنیم که شیعه و ملتهای غیرعرب نیز به قرآن چنین احاطه‌هائی بی‌نظیر دارند وکتاب شما گواه‌این مدعاست چیزی است که سالهاست ماجویای آن بوده‌ایم .

ما اهتمام داشته ، مقدم شده‌ایم که دیوان دین، بازبان عربی مثل‌سایر زبانها ترجمه بشود زیرا دارالتقریب و علمای سائر بـاین کتاب اهمیت بسیار میدهند وبـا چنین کتابی میتوانند ثابت کنندکه شیعه ومردمی‌که عرب نیستند به قرآن چنین احاطه دارند .

کتاب شما گواه تبلیغ ماست و ما تمام مذاهب اسلامی رابااین حقیقت آگاه می‌کنیم بارك‌الله لنافیکم . خدا نظیر شما رابرای مافرونی دهاد . آفرین خدا برشما و خدا شمارا مـوفق و کامیاب بـدارد والسلام علیکم و رحمت الله . دارالتقریب بین المذهب الاسلامیه ـ قاهره ـ ۱۹۵۶

کتاب دیوان دین را ازدفتر انتشارات وحید وکتابفروشیها بخواهید .

سالنامهٔ کشور ایران ـمؤسس و مدیر محمد رضا میرزا زمانـی‌ـ سال سی ویکم (۲۵۳۵ شاهنشاهی) قطع‌جیبی‌ـ ۹۲۸ صفحه. شامل رویدادهای سال۱۳۵۴ ومعرفی‌مدیران سازمان‌ها ومؤسسات مختلف، مقاله‌ها واشعار مستند ومتنوع وعکسهای نخبه و جالب. توفیق خدمت برای این‌خادم صدیق فرهنگ وادب ایران آرزو داریم.

درکوچه‌های خلوت شب: مجموعه شعر از سعید نیازکرمانی شاعر باذوق و با احساس معاصر بامقدمه‌ای از دکتر باستانی‌ـ۱۴۸صفحه ـ ارزش ۱۸۰ ریال. بعنوان معرفی کتاب شعری از نیاز ، نیاز علاقمندان می‌کنیم:

پریشان ساز آن زلف دو تـا را — پریشانتر از اینم کـن خدا را
گره برگیر زان زلف گره‌گیر — عبیـر آمـیزکـن باد صبـا را
به‌چین زلف تابی دیگـر انداز — بیـرتـاب از دل سرگشته مارا
شـرار عشق در جانـم بیفروز — بسوزان این دل درد آشنـا را
بیـازارم بتاهر چنـد خواهـی — ولی هرگـز مبر از یاد ما را

***

چند مجلدکتاب‌نیزاخیراًازمرکز تحقیقات فارسی‌ایران وپاکستان بدفتر مجله‌وحید رسیده‌است وقبل از معرفی‌کتابهای مورد نظر لازم به‌یاد آوری است‌که این مرکز در ۱۳ آبان‌ماه۱۳۴۸ درپاکستان‌بوجودآمده ومنظوراز‌تشکیل‌آن «تشئید وادامه همکاری فرهنگی وآموزشی وزبانی بین ایران وپاکستان بوده‌است .»

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در راه رسیدن به هدف خودگامهای بلندی برداشته وتوفیقات فراوان داشته است‌که ازآن میان جمع آوری‌کتب خطی فارسی وتدوین

فهرستهای آن وچاپ کتب مفید وآموزنده را میتوان نام برد. ما از بودجه و اعتبار و کادری که برای اینکار اختصاص داده‌اند بیخبریم ولی کاری که انجام میشود درخور توجه است و ناشی از کوشش کارکنان مرکز وهمکاری صادقانه بین وزارت فرهنگ وهنر ایران ووزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان است. توفیق خدمت بیش از پیش برای همه کوشندگان در این راه آرزو می کنیم

اکنون فهرست‌وار به‌معرفی کتابهائی که به کتابخانه وحید رسیده‌است‌می‌پردازیم وامیدواریم در موقعی‌دیگر این کتابهای مفید راآنطورکه بایدوشاید معرفی کنیم.

تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان : تألیف پرفسور حکیم نیرواسطی قطع‌وزیری- ۳۲ + ۲۰۰ صفحه سی‌روپیه.

شعر فارسی در بلوچستان: تألیف دکتر انعام‌الحق کوثر (استاددانشگاه کویته) قطع‌وزیری- صفحه- ۱- چهل روپیه.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش (جلددوم) تألیف‌محمدحسین تسبیحی- قطع‌وزیری- ۲۱ + ۷۰ + ۷۵۶ صفحه- شصت وپنج روپیه .

فارسی گویان پاکستان : تألیف دکتر سید حسن سبط‌رضوی (جلد اول) - قطع وزیری- ۲۴ + ۵۸۷ صفحه- پنجاه روپیه .

احوال و آثار شیخ‌بهاءالدین زکریا ملتانی وخلاصة‌العارفین - تألیف دکتر شمیم محمود زیدی- قطع وزیری- ۱۶ + ۱۹۱ صفحه- ارزش سی‌ودو روپیه.

این‌پنج‌کتاب از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است وبمناسبت صدمین سال ولادت علامه دکتر محمد اقبال لاهوری بسال ۱۳۵۳ شمسی (۱۹۷۴میلادی) درلاهور به‌چاپ رسیده‌و برهمه این‌کتابها ازطرف آقای‌دکتر محمدعلي جعفری رئیس‌مرکز تحقیقات مقدمه نوشته شده است .

از دفتر «حقیقت - راه یا خوابگاه ؟»

میان حـق و گفته ، ارتباطیست | حقیقت ، کاروان ، گفتـه ، رباطیست
مقیـم منزلـی این‌کاروان نیست | به یك گفتـه ، حقیقت جاودان نیست

محمد یگانه آرانی

توضیح : پاسخی بر نوشته آقای‌ابتهاج رسیده‌بود وآنرا بضمیمه توضیحی که روشنگر تناقض نوشته‌های‌ایشان‌بودبرای چاپ آماده‌کرده‌بودیم‌لیکن‌یاران ماراازادامه‌این‌بحث بازداشتندو خصوصاً آقای‌سناتورده‌اکه‌نوشته ایشان بحث‌مربوردا برانگیخته‌بود مایل‌بدنبال کردن‌موضوع نبود ماهم باحترام دوستان از ادامه مطلب منصرف شدیم .

نشریهٔ دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول :
سیف‌الله وحیدنیا

* * *

دورهٔ چهاردهم ـ شمارهٔ پی‌در‌پی ۱۹۶
مهرماه ۲۵۳۵(۱۳۵۵) = شوال ۱۹۷۶
= اکتبر ۱۹۶۷

* * *

تهران : خیابان شاه ـ کوی جم شمارهٔ ۵۵
تلفن : ۶۴۱۸۲۸ ، ۶۶۶۰۷۱

در این شماره :

بهای اشتراک یکساله { ایران هفتصد ریال
خارجه هزار ریال
بهای تک شماره پنجاه ریال

فهرست

خاطره‌ها و خبرها

مهمان ماه

دراین ماه رئیس جمهوری فرانسه آقای ژیسکاردستن وبانو بطور رسمی ازایران بازدید بعمل آوردند ومهمان شاهنشاه وشهبانوی ایران بودند .

کشورفرانسه درحال حاضر ۵۲۶۷۴۸۰۰ نفرجمعیت و ۵۵۱ هزار کیلومترمربع مساحت دارد.

طبق نوشته جراید ، تیراژ مطبوعات در فرانسه (درسال ۱۹۷۵) ۱۲،۰۵۳،۰۰۰ نسخه و تیراژ کتاب ۳۰۱۵۴۳۲۸۵ نسخه و تعداد محققان آن کشور ۲۴۰/۰۰۰/ نفر بوده است .

آقای دستن دریك كنفرانس مطبوعاتی در سال ۱۹۷۶ اولین هدف خود را چنین توضیح داده‌است : «برای‌من، اولین‌هدف دانشگاهها، بالابردن سطح فرهنگ‌درفرانسه‌است. این‌بدان معنی نیست که هرجوان مردیازن فرانسوی تخصصی‌کسب‌کند وقادر باشد تابه‌مجرد پایان تحصیلات به حرفهٔ بخصوصی مشغول شود بلکه بدان‌معنی‌است که سطح فرهنگ‌فرانسه را بالا بریم و این دلیلی است برای ایجاد رشته‌های جدیدکه ازاین پس‌درسه زمینهٔ تعلیماتی تقسیم میشوند، برای‌شناخت انضباط‌های‌سنتی، تاریخ، هنرها، حقوق وغیره ....

دوره‌هائی برای‌آموزشی‌رشته‌های گوناگون وسپس دوره‌هایی بـــه قصد تربیت متخصصان حرفه‌ای ... » .

اعضاء فرهنگستان

تاآنجا که بخاطـــر داریم دوتن از نخبه فضلای ایـــران‌تاکنون به عضویت دائمی فرهنگستان عراق درآمده‌اند .

این‌دوتن آقایان‌علی‌اصغرحکمت‌وزیر وسفیرپیشین و استاد ممتاز دانشگاه تهران و آقای دکترمشایخ فریدنی سفیر پیشین واستاد فعلی‌دانشگاه ملی‌است .

آقای حکمت بعهد رضاشاه‌کبیر و در زمان‌وزارت فرهنگ‌خودعضویت فرهنگستان عراق‌رایافته وآقای‌دکترمشایخ فریدنی‌باعتبار تسلطی که برادبیات عرب داشته درزمانی که درسفارت ایران دربغداد خدمت میکرده باین سمت‌برگزیده‌شده‌است،

***

سناتور انتصابی

آقای‌حاج‌عزالممالك‌اردلان که‌ازرجال‌اصیل و معمر ایرانست اخیراً سمت سناتور انتصابی رضائیه را بدست آورد و بجای مرحوم دکتر بینا به‌مجلس سناراه یافت .

آقای‌اردلان دردورهٔ دوم‌مجلس‌شورای‌ملی بنمایندگی‌مجلس‌برگزیده‌شدودرحال‌حاضرتنها نماینده‌آن‌دوره‌است که بحمدالله درحال‌حیاتست وازنعمت‌سلامت برخوردار. وی‌علاوه برمشاغل وزارت واستانداری چندین دوره‌هـــم ریاست سنی‌مجلس‌شورای‌ملی‌راداشته ومحضرشش‌پادشاه رادرك‌کرده است .

آمار گورستانی

آقای دکتر نجم آبادی میگفت قریب پنجاه سال پیش دریکی ازشهرهای خراسان به کارطبابت اشتغال داشتم. دربدوورودم مرا ببالین مریضی بردند که مشرف به موت بود ومن بناچار به مداوای او پرداختم وباتلاشی که شدمع الاسف بیماردرگذشت وبرای خویشان ودوستانش درد وحسرت گذاشت.

... برای اومجلس ختمی ترتیب دادند ومنهم جهت تعزیت به بازماندگان آن مرحوم درمجلس ترحیم شرکت جستم ودرصف جماعت جای گرفتم. به‌محض‌ورود، یکی دونفر که مرا میشناختند باایماواشاره به‌دیگران معرفی کردند وصحبت همگان لعنت ونفرین برطبیب بودکه معتقد بودند درست نتوانسته و یا نخواسته به دردمریض برسد واورامداوا کندوازچنگال مرگ برهاند. من دیدم درچنین مجلسی جای نشستن نیست‌چون ممکنست این‌ایماواشاره وصحبتهای درگوشی کم‌کم به‌فحش و فضیحت بکشد، لذا مجلس‌راترك گفتم وباخودعهد کردم که‌دیگردر مجالس‌ختم‌وترحیم‌شرکت نکنم زیرا هرمریض قبلا بەطبیب مراجعه‌میکند وپس‌ازآنکه بهرعلت درگذرد‌خویشانش‌طبیب رامقصرمیدانند واو را بیادنفرین میگیرند... مضافاً باینکه مریض در هرحال از زیردست طبیب‌به گورستان میرود وناشیانه طبیب‌را درمرگ مریض‌دخیل میدانند ونسبت‌به‌او بدبین میشوند پس بهتراست‌طبیب‌در مجلس ختم‌شرکت نکند...

چندروز پیش یکی‌ازاطبای‌حاذق‌درمجلسی محتشم‌حکایت میکرد که چندسال پیش دریکی از قراء مازندران که مأموریت خدمت داشتم چون‌مرگ‌ومیردرکودکان براثرابتلاء به‌امراض همه‌گیرزیاد بود من ناچار بودم آماری از درگذشتگان تهیه کنم و برای تهیه این آمار به هر مرجع رجوع میکردم نمیتوانست آمار صحیح مردگان را دراختیار بگذارد ولذا بفکرم رسید که‌هفته‌ای یکبار به گورستان بروم وقبرهای‌جدید رابشمارم وآمار صحیح و دقیق !! را بدست آورم و در عمل هم باین نتیجه رسیدم که دقیقترین آمار، همین آماری‌بود که‌از گورستان بدست آورده بودم...

***

هنر فرهنگ وهنر

اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان برای اولین‌بار درآن دیار بیادیکی‌از نخبه‌دانشمندان پایتخت‌صفویه(استادمعلم‌حبیب‌آبادی)یادنامه‌ای بمناسبت چهلمین روزدرگذشت اومنتشر ساخته است.

افاضل‌قوم‌وشعرای نامدار اصفهان درباره خصائل‌اخلاقی ومکارم‌آثار استاددادسخن داده وآنسان‌که‌بایداو را معرفی کرده‌اند.

کوشش‌اداره فرهنگ‌وهنراصفهان رابايد ناشی ازجنبشی خاص درآن دستگاه دانست و امیدواریم‌این‌کوشش‌ادامه‌یابدوتسری‌پیدا کند.

شرح‌حال معلم درشمارهٔ پیشین وحیددرج گردید ودرآینده نیزسعی خواهیم‌کرد ازآثار و نوشته‌های ایشان هدیه‌ای فراهـــم کنیم‌مر خوانندگان وحیدرا.

***

درگذشت دوست

آقای‌ارسلان‌خلعتبری که‌از نخبه‌نویسندگان متفکر وازهمکاران‌صمیمی‌مجله‌وحید بوددارفانی را بدرود گفت ودوستان وخـــویشان خود را داغدارودعزادارساخت.

خدایش‌بیامرزادو بیازماندگانش‌صبرعنایت فرماباد.

عکسهای تاریخی:

از عبدالله انتظام
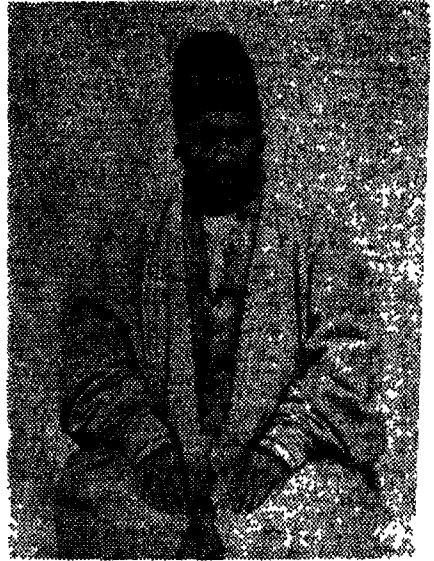
میرزاعیسی وزیر (عموی آقای عبدالله انتظام)

در وسط ظهیر الدوله شناخته شد

جمعی از اعضای انجمن اخوت

ظهیرالدوله

غلامحسین‌میرزا مسعود

ردیف اول ازبالین: ازراست نفراول دکترپویا ـ نفرششم دکترجوادآشتیانی ردیف‌دوم: اکبر پاکزاد (بنا)ـ هدایت ـ رضا مهندس الممالك ـ میرزا عبدالعظیم‌خان قریب ـ اسداله شامبیاتی (آلو) ـ مسیوورریشار ـ دکترعلیخان پرتواعظم ـ ادیب الدوله ـ مصور ـ دکترشیخ الهیار پورسردار(الهیارسبیل) ردیف بالا : نفرسوم محمد ضیاء هشترودی ـ ششم وهفتم سید عبدالهخان سیاروسیدعبدالهخان انتظام. ردیف سوم نفر پنجم عباس اقبال‌آشتیانی

نامه‌ها و اظهار نظرها:

جناب مدیر دانش‌گستر و ادب‌پرور ماهنامهٔ وحید

درصفحهٔ ۸۵۹ شمارهٔ نهم دوره سیزدهم ـ آذر ۱۳۵۴ ـ مجله که نویسنده بتازگی به مطالعهٔ آن توفیق یافتم ضمن ذکر جمیلی ازچهارتن رجال قدیمی مطبوعات فارسی درمقام اشارت بـه مشغله جاری جناب زین‌العابدین رهنما از « **انجمن قلم** » نیز نامی بمیان آمـده بود .

شایسته یادآوری است که اشتهاداین انجمن که دراصل به منظور دفاع ازآزادی بیان وتأمین حسن تفاهم بین‌المللی به حالت باشگاه شعراء نمایش نامه ومقاله وداستان نویسان ومدیران جرائد ، تاسیس شده است به « **انجمن قلم** » درایران ، ناشی ازآن است کـه علائم اختصاری پی . ای . ان . (پن) P. E. N. بکلمهٔ واحد Pen (قلم) اشتباه‌شده است. اصل عنوان کامل انگلیسی باشگاه بدین قرار است :

Poets , Playwrights , Essayists , Editors and Novelists Club

باتقدیم احترام : لندن سید حسن‌امین

***

توضیحی درحاشیه اعدام پیرلاوال

جناب آقای دکتروحیدنیا مدیردانشمند مجله وحید :

درنقل ماجرای اعدام پیرلاوال قسمتهائی ازمقالات تقدیمی که درمجلات شماره ۵ و ۶ بچاپ رسیده قلم افتادگیهائی‌دارد که برای امانت داری لازم میداند مراتب‌را جهت درج دراولین شماره مجله باطلاع جنابعالی برساند :

۱ـ بعد ازسطر هشتم مجله شماره ۵ مطالب زیرازقلم افتاده :

از هنگام حرکت در میان اتـومبیل‌ها اتـومبیل لیموزیـن آقـای دادستان ازهمـه مشخص‌تر است .

پس ازعبور ازچهارراه Croix de Berny نیروی پلیس که درهمه جا مـراقب است جلب نظر مینماید. . . .

بقیه‌درصفحهٔ ۳۰۶

پارسا تویسرکانی

بیچاره من ـ بیچاره دل

تا شود آسوده جان ، تا نشنود بیغاره دل
از جهان و اهل آن برداشتم یکباره دل

چون من ودل نیست سرگردان ، به‌بازار وجود
کو بکو آواره‌ام من ، مو بمو آواره دل

از دل‌آزاران بجان منت کشم ، بیچاره من
با جفاکاران وفاداری کند ، بیچاره دل

مهر و قهر آفرینش را توان دیدن در او
دارد از گلبرگ اندام وز سنگ خاره دل

پارسا از محضر ما دست خالی کس نرفت
شیخ نفرین برد و شیطان دین و آن مه‌پاره دل

***

دکترعلی صدارت ـ نسیم

حریم راز

بدلنوازیم آن یار دلنواز آمد — مرا ز آمدنش عمر رفته باز آمد
بناز خویش نیاز مرا چومیدانست — بدلنوازی من با هزار ناز آمد
سعادتی که تو آنرا فسانه پنداری — بچشم خویش بدیدم ز درفرازآمد
بماه طعنه زدم بر سپهر بالیدم — شبی که در برم‌آن ماه دلنواز آمد
سرشك شوق‌زچشمان من‌چو آب روان — بپای بوسی آن سرو سرفراز آمد
کدام جذبهٔ شوقش عنان دل بگرفت — که مست نیمه شبم درحریم رازآمد
فسون عشق درآمیخت ناز را به‌نیاز — که‌یار با همه‌ناز از ره نیاز آمد
من از خیال تو شرمنده‌ام بسی که‌مرا — هزار بار بسر در شب دراز آمد
نسیم در ره‌او پاك باخت‌هستی خویش — که در شمار حریفان پاکباز آمد

کعبه مقصود

جمال مهر ندارد کمال روی تو را
چه نسبتی است بمه طلعت نکوی تورا

به دل هر آنکه نپرورد آرزوی تو را
زجان نکرد به اخلاص درك خوی تورا

زآب وتاب گرفتم که گل بخود بالد
کدام گل بجهان یافت رنگ و بوی تورا

از آن بنفشه سرافکنده گشت وخاك نشین
که بادخیره برآشفت تار موی تو را

چنان بدور تومنسوخ شد رسوم کهن
که جام جم بکشد منت سبوی تو را

کلام او چودم عیسوی روان بخشید
زهر دهان که شنیدیم گفتگوی تو را

حسام کعبه مقصود دید و قبله عشق
چوتوتیای بصر کرد خاك کوی تورا

اصفهان - اردی بهشت جان فرای ۲۵۳۵ - **حسام الدین دولت آبادی**

***

آهنك بالا

آدمی چون رفت باموشك بماه
از فراز چرخ دیدش جبرئیل

تا دهد کروبیان را آگهی
کرد پیکی جانب ایشان گسیل

***

کای گروه قدسیان اینك بشر
از زمین آهنگ بالا کرده است

بافساد وفتنه جوئیهای خویش
رو بسوی آسمان آورده است

***

گرنه اکنون چاره کارش کنید
چون فرازآید نماند چاره تان

یا باستعمارتان گیرد بکار
یا کند از خانمان آوارتان

ادیب طوسی - استاد دانشگاه

ادیب برومند

« گنجینهٔ عشق »

اشتیاقم بتو از حدوحساب افزونست — کار مشتاقی دل از کف من بیرونست

منم امروز همان کارشناس غم عشق — که‌شناسم‌غم‌هر کس که‌چو‌من‌محزونست

یاد از آن‌لحظهٔ‌خواهشگری دیده ودل — که‌تو‌خاموشی‌واحوال‌تو‌دیگرگونست

عفت و شرم کند منع تظاهرورنه — دل لیلاست که‌شوریده‌تر‌ازمجنونست!

حجره‌را پنجره‌مگشای‌بروی گل‌سرخ — که‌دلم‌نکسهت آغوش‌تورا مفتونست

هرکه را بهره ندادند زگنجینهٔ عشق — بینوایی‌ست وگرخود بجهان قارونست

عشق‌وبس‌خاطره‌کآن‌لاله‌خونین‌دل‌دشت — یادگاریست‌زمجنون که‌درین‌هامونست

لب تو گر بحلاوت رطب اهوازیست — شعر من رهم زروانی بمثل کارونست

انگبینی‌ست که آلوده به زهراست (ادیب)

آنچه در کاسهٔ مینائی نه گردونست!

***

احمد گلچین معانی

آتش افسرده

آتشم دارد به تندی روی در افسردگی

زندگی زندان من باشد بدین دلمردگی

درمن آب زندگی را هم دگر تأثیر نیست

وای ازاین دلمردگی، فریادازین افسردگی

وحشتی‌دارم به‌خاطرزین‌سکون‌وزین‌سکوت

یاد بی آرامی ایام برهم خوردگی

نیست‌هجری،رنجشی،قهری،عذابی،چون‌کنم

مردم اندر حسرت کیفیت آزردگی

برتو ارزانی نشاط عهد گل ای تازه‌روی

کزبهار ما به خاطر نیست جز پژمردگی

فرستنده: ارسلان خلعت بری*

از یادداشت‌های مرحوم محمدولی‌خان خلعت‌بری

(سپهسالار اعظم)

امشب که شب‌چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری است سنه ۱۳۳۵ هجری مینویسم امروز نواب گراندوک دیمتری که پسر عموی تنی نیکلای دوم‌امپراطور مخلوع روسیه که چهارروز است به‌تهران آمده‌است میهمان‌من درقصرفردوس من‌بوده است .

این‌جوان گراندوک اسباب کشتن راسپوتین معروف‌شد ونزدخودم اقرار کرد که من‌او را کشتم وتبعید به‌ایران‌شدم‌ازجانب مجلسین امپراطور مخلوع شد من‌هم به قزوین بگردش املاک‌خود رفته‌بودم درآنجا زیادباهم شکار کردیم عثمانی‌شکست خورداز‌همدان رفت‌من‌آمدم بسمت تهران گراندوک قزوین‌ماند بوعده‌اینکه به‌تهران میآید ازقضادربین راه‌طهران بمن اخبارانقلاب روسیه‌وخلع‌امپراطور رسیدبهرحال این‌جوان وپدرش وعمویش گراندوک نیکلا اسباب‌اضمحلال خانواده‌اش شدندحالاخیلی افسرده است آمده‌است به‌تهران سیاحت سی‌روز دیگرمیرود بهمدان وازآنجا به‌بغداد ملحق‌بقشون انگلیس تاعاقبتش بکجابرسد .

بهرحال الان چهارساعت ازشب‌رفته‌خوابم‌نمیبردامروزهم این‌شاهزاده‌بااجزای‌سفارت مهمان من‌بودند خسته‌شدم بعدازرفتن آنهاخوابیدم واین‌وقایع رامینویسم یقین استانقلابات عالم‌وروس وغیره رامی‌نویسند نوشتن‌من بیحاصل است وتحصیل حاصل حالیه‌عالم ودنیا در جنگ ومنقلب این‌امپراطورآلمان اسباب‌خرابی دنیاشده استوخود اودرمملکتش تابچه‌حال بیفتد بعلت این بی‌رحمی وخونریزی‌ها که‌کرده‌اند ومیکنند ومجازات‌انشاءاله از خدا می بینند ودیده‌اند بهرجهت روسیه میگویدباید جمهوری شودبعضی مشروطه‌کنستیتوسیون تا در این میانه خواسته‌کردگارچیست امپراطوروروس درتحت نظربافامیل گراندوک‌های مخالف هریکجا بنقطه‌ای درحبس وملاحظه‌بدون حرکت ونقل‌وانتقال العظمةلله‌ان‌الله‌قادرعلی‌مایشاء ان‌الله‌علی کل‌شیئی‌قدیر دوروزقبل‌زمین‌داشیدن اسم‌امپراطور میلرزا ندوعکس‌اسباب مفاخر وزیارت وحالیه‌همان‌اشخاص که می‌پرستیدند وجانهافدامیکردند ازسفارت‌هاوقونسول‌خانه‌ها میگیرند پاره میکنند لگدمال‌مینمایند بایددراین مواردمتنبه شد .

حالیقدری ازحالات خود می‌نویسم درسنه ۱۳۲۲ که عین‌الدوله وزیرمظفرالدین‌شاه

---

* این مقاله را مرحوم ارسلان خلعتبری چندروزقبل ازدرگذشتش به دفترمجله وحید فرستاده بود وبادرگذشت ایشان انتشاریادداشتهای سپهسالارتنکابنی متوقف میماند خدایشان رحمت کناد .

شد وقدری بنای بدکاری گذاشت و بنده باعلاءالدوله اگر بدآدمی بود لیکن اسبابی چیدیم بر علیه عین‌الدوله بشاه گفت ماهارا تبعید کردند ومرا بحکومت اردبیل فرستادند چنانچه در بعضی جاها تفصیل آن سفر حکومت اردبیل را در حاشیه کتاب حافظ وغیره نوشتم در آخر این سنه باپیشکش بعین‌الدوله ازپیل‌سوار منان مرخص و آمدم به‌تهران روسیه آشوب‌شده بود ومشروطه میخواستند مظفرالدین‌شاه هم به بهانه مرض خیال رفتن فرنگ بسرش زده بود در اوائل سنه ۱۳۲۳ بطهران آمدم لابداً باعین‌الدوله وزیر ساختم اوهم مرا داخل مجلس شورای وزراء کرده بود سفارشات نمود از آن جمله آقاسیدعبدالله مجتهد باا و بد بود اینهارا درهمان کتاب‌ها نوشته‌ام بعد از حرکت شاه از تهران که پسرش ولیعهد راجانشین گذارده بود ولیعهد ازمن خواست که سیدرا ملاقات کرده باو بگویم آرام بگیرد از قضاهمان روزخبر رسید که امپراطور قبول مجلس ومشروطیت کرد ولی در ایران بهیچوجه این حرف‌ها وصحبت‌ها بگوش احدی نخورده بود بنده رفتم منزل آقاسیدعبداله صحبتاً باو گفتم روسیه مشروطه شد او برگشت بمن گفت انشاءالله ایران راهم باید مشروطه کرد گفتم این حرف میان من وشما باشد انشاءاله تاموقع که اقدام کنیم بشرطی که باحدی نگوئید بایکدیگر عهد بستیم و باید صبر کرد تامراجعت شاه آن شد که رفتند به فرنگ پنج ماه دیگر مراجعت کرد باعین‌الدوله که لقب اتابکی هم درمراجعت گرفت بنای مداخل و سر بسر مردم گذاشت بنده خیلی باو گفتم وازمن نشنید و بنای شورش عموم شد اگر بظاهر امر بنده طرف شاه بودم ولی در پیشرفت کار مجلس ومشروطه زیاده ازحد تقویت میکردم وخداوند شاهد حال من است منتهی مثل مردم دیگر شارلاتانی نمی‌کردم بااینکه عین‌الدوله رامن اصرار استعفا دادم استعفا کرد وکار مجلس ومشروطه روبه‌ترقی گذارد وبعد مردم بنای بدسلوکی را بمن گذاشتند باری درجاهای دیگر نوشته‌ام تاکار مشروطه بجائی رسید همه یاغی‌طاغی شدند حالیه ترکمان که حراسان وشاهرود باقی نگذاشت ناصرالملک رئیس‌الوزراء شد بارضایت همه مجلس آن‌هم درخانه من اورا رئیس‌الوزرا خواستند ومن بسعی زیاد محمدعلیشاه راراضی کردم این شدوکلا وخود اومتوسل بمن شدند برای تنظیم استراباد وگرگان حکومت دارالمرز مازندران واستراباد وگرگان رابمن دادند ومن‌هم میدانستم بغیرازرفتن من چاره نیست رفتم بگرگان نه‌ماه زحمت کشیدم بقدر دویست نفر اسیرخراسانی وغیره ازترکمان پس گرفتم مال ومواشی غارت‌شده مردم خراسان وشاهرود وبسطام وسمنان ودامغان راپس گرفتم بمردم دادم آنجاها را نظم دادم جنگ‌ها کردم زحمت‌ها کشیدم دراین بین محمدعلی‌شاه درطهران مجلس رابه‌توپ بست خراب کرد من‌هم از آن حکومت استعفا کردم آمدم به‌طهران بورود تهران کارکنان محمد علی نمی‌خواستند من تهران بمانم .

آذربایجان باستصواب ستارخان سردارملی وباقرخان وغیره مشروطه‌خواه ویاغی شده مرا مأمور دفع ورفع آنها کردند چون ازمن ظنین بودند از یکطرف عین‌الدوله راهم فرستادند یک‌مدتی درتبریز اردو زدیم خیال شقاوت عین‌الدوله رادیدم وخیالم‌هم این شده بود که خدمت

بمشروطه وملت بکنم بستارخان و باقرخان حمایت کردم آنراهم درهمان کتابها نوشته‌ام لذا بطوراستعفاء وقهراز تبریز مراجعت کردم ودرسنه ۱۳۲۶ بقزوین آمدم محمدعلی‌شاه مرا ازهمه شئونات خلع کرد وبه طهران نخواست لهذارفتم بتنکابن مشروطه خواهان متفرق وتبعید شده راجمع کردم وازجان‌ومال خودگذشتم برشت آمدم بقزوین آمدم وازاهل وعیال واولاد وملک‌ومال وتمام گذشتم توکلت علی‌الله بطهران . یك عده بختیاری هم رسیدند آمدم تفصیلات راباز درهمان کتابها وکاغذها نوشته‌ام طهران‌را گرفتم محمدعلی راخلع کردم این احمدشاه رابه‌تخت نشانیدم‌مجلس‌راکه‌خراب‌بودپول پیداکردم وخودم هم دادم ازاول بهتر ساختیم آراستیم وکلاء نشاندیم مارا رئیس‌الوزرا کردند وبعد عداوتها کردند کناره جوئی کردم‌خانه‌نشینی کردم تهدیدها نمودند هرچه‌فریاکردم که خصرات‌جان‌ومال‌من درراه‌مشروط دادم چه‌شد حالاشما شارلاتانها لوطیها ملت‌خواه مشروطه‌پرست ومامردودیم چه‌میخواهید چه‌بایدبکنم بهرحال دزدهای دین‌ودولت وملت‌پرست شدندوبنده بیچاره وامثال‌مردودگشتیم تااینکه بازمرا بحکومت آذربایجان روانه‌کردند آنجارفتم چندماهی بواسطه تقویت روسها بشجاع‌الدوله نتوانستم زیاده ازهفت‌ماه بمانم‌مسافرت‌بفرنگ کردم نایب السلطنه ناصرالملك مشروطه‌خواه‌هم‌قهراً وبطورتمارض‌بفرنگ‌رفته‌بوداوراد‌یدم‌صحبتها کردیم اوضاع تاجگذاری احمدشاه رافراهم‌کردیم همه‌این تفاصیل‌راعلیحده نوشته‌ام بطهران آمدیم‌این تاجگذاری‌هم شدکه پس‌ازتاجگذاری پانزده‌روز فاصله‌درپانردهم رمضان ۱۳۳۲ جنگ اروپاشروع شدالی زماننا هذا که تاریخ آنرانوشته ومینویسند من‌هم مختصری ازوقایع‌خودم ودولت را دراین میانه‌برای یادگار احفادواولادنوشته‌ام .

این‌جنگ که‌نظیر آنراگویا بعدهاخداوندخلق‌نخواهدکرد تابحال کشیده شدکه‌حالیه دولت‌باین عظمت‌روسیه باین‌روز افتاد دیگرسائردول چه شود بهرحال بااین‌همه جانفشانیها وخدمات بملت‌بازهم‌بنده مردودهستم وخدارا بشهادت می‌خواهم‌وصیت ونصیحت میکنم که‌باید دولت‌ایران مشروطه بشود مجلس‌داشته‌باشد تابحال درحمله وفشار دودولت بوده است لیکن بنظرمن ازدولت روسیه گذشته باشدبتواند درآسیامداخله بکندهمان انگلیس‌فقط است اگر چه‌ماخیلی بدکرده‌ایم باین‌دولتین ولیکن‌حالا دیگرچاره نیست باید بادولت انگلیس ساخت مجلسین‌رابرپاکرد ونفاق‌ودروغ راکنارگذارد ودرکمال راستی وصدق اتفاق‌کرد ایران‌را استقلال‌داد خدارابشهادت میطلبم که‌بنده‌بغیر ازخدمت‌بمملکت وآبادی‌ملك‌وملت‌ومشروطیت خیالی درسرنداشته وندارم حفظ این‌ملك وخود وفامیل وآتیه وعاقبت راداین میدانستم و میدانم‌وغیرخواه بودم اولا بغیرازخدمت بملك وملت‌خیانتی ناشی‌شد میگویندکنترل‌مالیه‌دادم این‌دروغ صرف‌است آنچه‌راکه من‌درجواب سفارتین‌نوشتم درچنته‌وکیف من حاضر بگیرند وبخوانند برفرض‌هم کرده باشم آنها نظری‌درمالیه داشته‌باشند برای‌حفظ بود وازروی‌اضطرار

وجبر وخیالات استقلال آتیه بعدازصلح بود که روس وانگلیس یکسره سلطنت ودولت مادا منحل نکنند وبرای حرف‌شنوی ودوستی باآنها شایدباقی بمانیم

اماآنچه‌راکه دراین‌سنوات وزراء ـ ونایب‌السلطنه ـ بدولتین‌داد امتیازات که بمهر دولت‌وزارت‌خارجه بابعضی ازاین‌وزراءکه حالاهم ـ وزیرشده‌اند امتیازات که‌وزراء ونائب السلطنه‌داده‌اند درتقنینیه ثانیه(مقصود دوره‌دوم مجلس‌است) الی حال امتیاز کشتی‌رانی رود کارون، اتوموبیل‌رانی‌راه گیلان وهمدان‌وقزوین، امتیازکشتی‌رانی دریای ارومی، امتیاز راه آهن‌جلفا وجنبین‌آن ده‌فرسخ، امتیاز راه‌آهن ازتبریزالی طهران بهمین شرط جنبین ازهر طرفی‌ده‌فرسخ که‌شصت‌ورس باشد، امتیازراه آهن ازمحمره‌الی‌خرم‌آباد فیلی‌بهمین‌شروط، امتیاز کشیدن‌لوله نفط از پیربازار الی‌رشت، آوردن‌معلمین نظامی دیگرباجازه دولتین والادولت ایران‌نمیتواند به‌اختیار معلمین بیاورد تصدیق براینکه مستشار خارجه برای مالیات بدون اجازه دولتین‌نمیتواند دولت ایران از دولتی‌بخواهد، امتیاز معدن گل‌سرخ دربندربوشهر قراردادحکام شمال‌وجنوب که باید بتصویب دولتین‌باشد برگراری کلیه وجوه گمرکات به اختیاروتصرف دولتین، امتیازات تلگرافات‌ملک‌سیاه کوه‌وغیره، منفصل کردن سیستان وقائنات ازخراسان، امتیازنفط دارالمرز، امتیازمعادن تمام‌شمال بخشطاریا، فروختن‌اسهام نفط‌بانگلیس برگذاری تمام‌جنگل ومعادن به‌خشطاریای تبعه‌روس‌وبدولت روس، به‌تصرف دادن تمام‌گرگان ازروداترك الی‌استراباد به‌روسها .

این‌امتیازات رااین‌ناصرالملك‌وعلاءالسلطنه ووثوق‌الدوله وعین‌الدوله‌وصمصام‌السلطنه درزمان وزارت خودداده‌اند حالاآنها مجلس خواه وملت پرست شدند وبنده درمنزل بااین اوضاع‌پیش‌آمد. خوب برای اینکه نتوانستم چاره‌پریشانی ودردخودمان را بنمائیم بنشینیم و نگاه‌کنیم فااعتبروایااولی‌الالباب والابصار) .

بقیه از صفحهٔ ۴۰۰

بارادوك (وکیل لاوال) اظهارعقیده نموده:

« براستی این صبح نمایانگر مرگ یك‌سلطان است»

دکتر سید مرتضی مشیر

وحید : توضیحی راکه آقای دکترمشیر فرستاده‌اند پنج‌صفحه ودرحکم یك‌مقاله کامل است که‌با اجازه ایشان‌ازنقل مطلب خودداری می‌کنیم . روش مجله درنقل احوال بزرگان برمبنای خلاصه نویسی بوده است واعدام شخصی چون پیرلاوال میبایست دریکی دومقاله پایان می‌پذیرفت . لیکن لطف مقال،مطلب را بیش ازحد معمول به درازاکشانده امیدواریم ازاین پس نظرخوانندگان وروش مجله را ازدست ندهیم .

دکتر جمشید وحیدا
دانشگاه ملی

سیستم انتخاباتی آمریکا

سیستم انتخاب ریاست جمهوری آمریکا مانند رژیم سیاسی این کشور در دنیا منحصر بفرد بوده و گزینش رئیس جمهور این کشور نه درطی انتخابات ساده بنحویکه در کشورهای جهان انجام میگیرد بلکه به ترتیب پیچیده‌تری صورت میگیرد. دراصل، سیستم انتخابی ریاست جمهوری آمریکا مستقیم نبوده بلکه انتخاب رئیس جمهور درطی انتخابات دودرجه‌ای عملی میگردد. تشخیص انتخابات مستقیم از انتخابات دودرجه‌ای و یا غیرمستقیم در اینست که در انتخابات مستقیم نمایندگان سیاسی و یا رئیس جمهور ضمن انتخابات عمومی مستقیماً ازطرف عموم رأی دهندگان تعیین میشوند درصورتیکه درانتخابات دودرجه یا غیرمستقیم گروه واسطه‌ای بین مردم (عموم رأی دهندگان) ونمایندگان سیاسی (رئیس جمهور یا سناتورها) وجود دارد. دراین سیستم انتخاباتی رهبرسیاسی کشور مستقیماً ازطرف ملت انتخاب نمیشود وگزینش او دراثر مداخله گروهی رأی دهنده خاص که درطی انتخابات عمومی ازطرف مردم انتخاب گشته‌اند عملی میگردد. بعبارت بهتر مردم درطی انتخابات عمومی گروهی نماینده را انتخاب مینمایند و بآنها مأموریت میدهند تا رهبر سیاسی را تعیین نمایند. منتخبین مذکور که بنام رأی‌دهندگان درانتخابات ریاست جمهوری معروفند پس ازدریافت این مأموریت بنوبه‌خود بانتخاب رئیس جمهور ویا نمایندگان سیاسی دیگر مردم میپردازند.

انتخاب رأی دهندگان برئیس جمهوری ازطرف عموم مردم درجه اول انتخابات و انتخاب رئیس جمهور ازطرف رأی دهندگان فوق درجه دوم انتخابات را تشکیل میدهد.

حال اگر سیستم انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا را مورد دقت ومطالعه بیشتری قرار دهیم متوجه خواهیم شد که انتخابات رئیس جمهور دراین کشور ازآغاز تا پایان سه مرحله متوالی را طی کرده وبعضی ازاین مراحل سه‌گانه نیز بنوبه‌خود بچند مرحله فرعی تقسیم میگردد. مامراحل سه‌گانه مذکوررا درزیر باختصار تشریح مینمائیم:

۱ـ تعیین کاندیداهای ریاست جمهوری مرحله اول انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را تشکیل میدهد (البته تعیین کاندیدا خود دردومرحله انجام میگردد). طبق قوانین انتخاباتی آمریکا احزاب سیاسی این کشور دارای اختیارات قانونی برای تعیین ومعرفی کاندیدا در انتخابات ریاست جمهوری وپارلمانی فدرال وایالتی میباشند وتنها احزاب قانونی میتوانند در انتخابات فوق‌الذکر کاندیدا معرفی نمایند . بنابراین داوطلبی در انتخابات آزاد نبوده و معرفی کاندیدا درانتخابات منحصر باحزاب قانونی در این کشور میباشد.

برای روشن‌شدن قضیه باید متذکر شد که درآمریکا عملا احزاب جمهوریخواه و دمکرات زندگی سیاسی این کشوررا بانحصارخود درآورده ودراثر قدرت مالی وسیاسی خود باحزاب کوچک اجازه فعالیت نمیدهند . مسئله‌ایکه شاید اکثرخوانندگان ازآن آگاهی

ندادند اینستکه درآمریکا صد حزب یعنی پنجاه حزب جمهوریخواه وپنجاه حزب دمکرات مستقل وجود دارد. هر کدام ازایالات پنجاه گانه آمریکای شمالی حزب جمهوریخواه وحزب دمکرات خودرا داشته واحزاب جمهوریخواه ودمکرات هر کدام ازایالات مختلف نسبت بیکدیگر ازاستقلال کامل برخوردارند. فعالیت‌های سیاسی احزاب پنجاه گانه دمکرات و احزاب پنجاه گانه جمهوریخواه عموماً درموقع انتخابات اعضای کنگره‌های ایالتی ، فرمانداران واعضای کنگره فدرال (سناتورها واعضای مجلس نمایندگان) درسطح ایالات انجام میگردد. دخالت سیاسی احزاب مذکور درسطح فدرال رابايد فقط در طی انتخابات ریاست جمهوری که هرچهارسال يك بارتجديد ميگردد ملاحظه نمود. درموقع تجدیدانتخابات ریاست جمهوری احزاب پنجاه گانه جمهوریخواه ازيك طرف واحزاب پنجاه گانه دمکرات ازطرف دیگر بتشکیل يك كنگره پرداخته وخط مشی سیاسی خودرا برای چهارسال آینده و کاندیداهای خودرا برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ومعاونت ریاست جمهوری تعیین مینمایند. کنگره دوحزب جمهوریخواه ودمکرات ازنمایندگان احزاب ایالتی تشکیل میگردد . طرز گزینش نمایندگان احزاب ایالتی برای شرکت در کنگره فدرال درتمام ایالات یکسان نبوده ودرهرایالت نمایندگان احزاب بطریق خاصی برگزیده میشوند . در بعضی ازایالات نمایندگان احزاب ایالتی برای شرکت در کنگره فدرال درطی انتخابات مقدماتی عمومی انتخاب میگردند . انتخابات مقدماتی که عبارت از انتخاب مستقیم کاندیدا ازطرف عموم رأی دهندگان میباشد درایالات متحده آمریکا بسه گروه زیرتقسیم گشته ودر هر کدام ازایالات این کشور یکی از آنها مورد استفاده قرار میگیرد : انتخابات مقدماتی بسته، انتخابات مقدماتی باز وانتخاب مقدماتی غیرطرفدار .

درانتخابات مقدماتی بسته رأی دهنده مجبور باعلان عضویت وطرفداری خود از یکی ازاحزاب میباشد. درموقع انتخابات فرعی درسیستم انتخاباتی بسته رأی دهنده باید رسماً عضویت ويا طرفداری خودرا ازحزب جمهوریخواه ویا دمکرات اعلام دارد. پس ازثبت نام شرکت کنندگان درانتخابات بعنوان عضو ويا طرفدار یکی ازدوحزب سیاسی رأی دهنده تعرفه انتخاباتی دریافت میدارد. برروی تعرفه مذکوراسامی داوطلبان حزب برای احرازعنوان کاندیدائی درانتخابات آینده ثبت گردیده ورأی دهندگان درموقع اخذ آراء با قراردادن علامت (X) درمقابل نام اشخاصیکه ازنظرآنها شایسته کاندیدائی درانتخابات عمومی آینده میباشند کاندیداهای حزب خودرا برمیگزینند. درپایان انتخابات فرعی داوطلبانیکه اکثریت آراء رأی دهندگان رابدست آورده‌اند بعنوان کاندیداهای رسمی حزب برای شرکت در انتخابات عمومی آینده ازطرف حزب معرفی میگردند.

در «انتخابات مقدماتی باز» رأی دهنده مجبور باعلان عضویت ویا طرفداری از هیچ حزبی نمیباشد. دراین سیستم انتخاباتی تعرفه‌های انتخاباتی احزاب جمهوریخواه ودمکرات دراختیار رأی دهنده گذارده میشود ورأی دهنده درموقع گزینش افرادیکه میبایستی بعنوان

کاندیدا در انتخابات عمومی شرکت نمایند تعرفه مورد نظر خود را مورد استفاده قرارمیدهد. درانتخابات مقدماتی غیرطرفدار لیست اسامی افرادیکه داوطلب احراز عنوان کاندیدائی برای شرکت درانتخابات عمومی آینده میباشند دراختیار رأی دهندگان گذارده میشود. عضویت ویا طرفداری اشخاص فوق از احزاب جمهوریخواه ویا دمکرات برروی لیست ثبت نگردیده‌است. رأی دهندگان با آزادی کامل ازبین افراد مذکور کسانیرا که شایسته برای شرکت درانتخابات عمومی آینده بعنوان کاندیدا میدانند انتخاب نموده وبآنها رأی میدهند. دراین سیستم انتخاباتی داوطلبانیکه اکثریت آرای رأی دهندگان را بخود تخصیص میدهند بعنوان کاندیداهای رسمی ازطرف احزاب برای شرکت درانتخابات آینده معرفی میگردند. (انتخابات فرعی غیرطرفدار ازنفوذ احزاب در زمینه معرفی کاندیدا در انتخابات عمومی کاسته وانتخابات عمومی یك مرحله‌ایرا بانتخابات عمومی دو مرحله‌ای تبدیل مینماید).

نمایندگانیکه بطرق فوق برای شرکت درکنگره انتخاب میگردند موظف میباشندکه قبل ازگزینش آنها ازطرف حزب بعنوان کاندیدا در انتخابات فرعی ودرطی مبارزات انتخاباتی اعلام نمایندکه در موقع تشکیل کنگره ازکدام یك ازشخصیتهائیکه برای نامزدی ازطرف حزب‌خود بعنوان کاندیدای ریاست‌جمهوری تلاش مینمایند رأی‌خواهند داد.

درایالات دیگرآمریکای شمالی نمایندگان احزاب ایالتی برای شرکت درکنگره فدرال هرکدام ازگروههای‌سیاسی جمهوریخواه ودمکرات ازطرف کمیته‌های حزبی تعیین می‌گردند. درطی‌ده سال گذشته تحولاتی درطرز گزینش کاندیداهای ریاست جمهوری‌احزاب دمکرات وجمهوریخواه برای شرکت درانتخابات ریاست‌جمهوری بوقوع پیوسته که دارای اهمیت خاصی بوده وتااندازه‌ای انتخاب کاندیداهای ریاست جمهوری را از انحصار احزاب سیاسی‌خارج میسازد. تحول فوق دراینستکه درطی سالهای اخیردربرخی ازایالات آمریکای شمالی معمول گشته که کاندیدای هرکدام از گروههای سیاسی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری مستقیماً درطی انتخابات فرعی عمومی‌ازطرف مردم این‌ایالات از بین شخصیتهائیکه برای شرکت درانتخابات ریاست جمهوری بعنوان کاندیدا تلاش مینمایند برگزیده میشوند. هرچندکه روش گزینش فوق هنوز در سراسرآمریکا معمول نگشته کنگره‌های احزاب جمهوریخواه ودمکرات مجبورمیباشند درموقع تعیین کاندیداهای خود برای شرکت درانتخابات ریاست‌جمهوری تصمیم رأی دهندگان را در نظر گرفته وشخصیتی را بعنوان‌کاندیدا برگزینندکه از پشتیبانی‌اکثررأی دهندگان برخوردار باشد. درصورتیکه روش فوق درآمریکا عمومیت یابد احزاب سیاسی‌این کشور انحصارخود درتعیین کاندیداهای ریاست جمهوری را ازدست خواهند داد ورژیم سیاسی آمریکا بیك رژیم دموکراتیك مستقیم تبدیل خواهد شد.

تعیین نمایندگان شرکت‌کننده درکنگره احزاب درسطح فدرال مرحله اول گزینش

کاندیداهای ریاست جمهوری هرحزب وتشکیل کنگره احزاب وانتخاب کاندیداهای رسمی آنها برای شرکت درانتخابات ریاست جمهوری مرحله دوم گزینش کاندیدای هرحزب را تشکیل میدهد.

مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری با گزینش رأی دهندگان درانتخابات ریاست جمهوری آغازمیگردد. درطی این انتخابات که از ۱۸۸۷ سال دردومین دوشنبه ماه نوامبر برگزار میگردد ملت آمریکا درطی انتخابات عمومی مستقیم وطبق سیستم رأی جمعی گروهی را بعنوان رأی دهنده درانتخابات ریاست جمهوری تعیین مینمایند. گزینش رأی دهندگان فوق درسطح ایالات بطریق زیر انجام میگیرد. درهرایالت هرکدام ازاحزاب ایالتی عده‌ایرا بعنوان کاندیدا برای شرکت درانتخابات عمومی ریاست جمهوری تعیین مینمایند. تعداد کاندیداهای هرحزب درسطح هرایالت طبق قانون اساسی آمریکا نبایستی از تعداد نمایندگان مجلس نمایندگان وسناتورهای آن ایالت تجاوز نماید. سناتورها ونمایندگان مجلس نمایندگان آمریکا نمیتوانند دراین انتخابات بعنوان کاندیدا شرکت نمایند. کاندیداهای فوق مکلفند که درصورتیکه ازطرف مردم انتخاب گردند درمرحله سوم انتخابات ریاست جمهوری بکاندیدای ریاست جمهوری حزب خود رأی دهند. پس از معرفی بعنوان کاندیدا ازطرف احزاب افراد فوق هرکدام بنام حزب وکاندیدای ریاست جمهوری حزب خود مبارزات انتخاباتی را درسطح هر ایالت آغاز مینمایند. رهبری مبارزات فوق بعهده کاندیدای ریاست جمهوری هرکدام از احزاب میباشد. در روز موعود (دومین دوشنبه نوامبر) عموم رأی - دهندگان درسراسر آمریکا پای صندوقهای رأی رفته وبانتخاب نمایندگان خود برای شرکت در دورسوم انتخابات ریاست جمهوری میپردازند. نمایندگان فوق عموماً ازبین کاندیداهای معرفی شده ازطرف احزاب رقیب برگزیده میگردند. درپایان این انتخابات عموماً کاندیدای ریاست جمهوری حزبی پیروز اعلام میگردد که تعداد منتخبین حزب اوبیش از منتخبین حزب رقیب باشد. عملا درموقع شرکت وانتخاب نمایندگان حزب پیروز رأی دهندگان بکاندیدای ریاست جمهوری حزب مذکور رأی میدهد زیرا منتخبین هرحزب مکلف برأی دادن بکاندیدای ریاست جمهوری و معاونت ریاست جمهوری حزب خود میباشند. در برخی از ایالات منتخبین هرحزب قانوناً مجبور برأی دادن بکاندیدای ریاست جمهوری حزب خود میباشند .

سومین وآخرین مرحله انتخابات ریاست جمهوری در دومین دوشنبه ماه ژانویه سال بعد برگذار میگردد. دراین روز منتخبین حزب اکثریت (پیروز) درطی مراسمی بکاندیدای ریاست جمهوری ومعاون اورأی داده وآنهارا قانوناً بعنوان رئیس جمهور ومعاون ریاست جمهوری انتخاب مینمایند. این مرحله ازانتخابات ریاست جمهوری که انتخابات قانونی ریاست جمهوری ومعاونت ریاست جمهوری را تشکیل میدهد یک حالت تشریفاتی بخود گرفته وعملا افکار عمومی آمریکا وبین المللی آنرا فراموش کرده است تا

ابوالحسن احتشامی

مهندس بغایری

عبدالرزاق از بین ۱۹ دختر و پسر بغایری تنها فرزندی بود که باقیماند او در چهارشنبه ۲۲ محرم ۱۲۸۶ هجری قمری که مطابق بالفظ «غفور» میشود درشهر اصلا از ایل شمس آباد سبزوار خراسان می‌باشند ولی پدر عبدالرزاق که‌در اصفهان متولد شده بود دراین شهر بازنی که بفاصله چهل وهشت پشت به حبیب بن مظاهر «که در واقعه جانگداز کربلا شهید شد» میرسدازدواج کرد . چون فرزندان بغایری هیچ یك عمر درازی نکرده ودرسنین محتلف درگذشته هنوز نسبت بعبدالرزاق توجهی‌نبود ومی‌گفتنداوهم مانندیگران باقی نخواهد ماند و چون پدر عبدالرزاق از وقایع جانسوز داغ فرزندان بسیار متأثر وغمگین بود باو گفتند عبدالرزاق رابسیدی که بچه‌هایش می‌مانندبه‌بخش‌تابماند از اینرو اورا بآقا میرمحمد هادی که‌درکوی«پاقلعه» اصفهان سکنی داشت وعارف مسلك وازپیروان حضرت شاه نعمت‌الله بود بخشیدند و ازبرکت نفس‌آن مرد عبدالرزاق زنده ماند .

عبدالرزاق که‌از کودکی عشق‌و علاقه وافری بتحصیل علم وادب داشت قرآن وبعضی ازکتب مانند « نان‌و حلوای » شیخ بهائی را در خانه نزد خاله بزرگش فراگرفت . در شعبان ۱۲۹۶ باپدرش بتهران آمد و در پرتو استعداد فطری بزودی خواندن ونوشتن‌زبان فارسی را آموخت وبعد نزد پدرش که اهل‌علم وادب بود بفراگرفتن زبان عربی پرداخت وکتاب «نصاب» و «امثله» رانزد او خواندوسپس در محضر میرزا محمد جواد پدر میرزا محمد علی‌شاه‌آبادی که در مسجد جامع تهران امام‌جماعت بود «انموذج» وچندکتاب‌دیگر

عربی را تحصیل کرد ودر پرتو پشتکار وعلاقه درسن ۱۶ سالگی با علوم آشنا بود در این سن بتحصیل هیئت ونجوم پرداخت ودر ۲۱ صفر ۱۳۰۴ در سن ۱۹ سالگی وارد مدرسه دارالفنون شد . پدرش می‌خواست که‌او علم طب تحصیل کندولی‌عبدالرزاق ازآن بیزار بود ومی‌خواست مهندس بشود وهمیشه استدلال میکردکه اگر طبیب‌خبط وخطائی کند باعث‌مرگ بیمارش میشود وغیر قابل جبران است .

سرانجام دراثر مقاومت وپا فشاری به تحصیل رشته مهندسی پرداخت ومدت شش سال باین‌کار مداومت دادتا درسال ۱۳۱۰ هجری قمری دررشته مهندسی فارغ التحصیل گردید. عبدالرزاق هنگامیکه تحصیل‌میکرد باین‌فکر افتادکه نقشه جدیدی ازایران باطرز واسلوب علمی بکشد واز سال ۱۳۰۸ قمری این فکر رادنبال کرد وآنوقت هرچه نقشه ایران بزبان‌های روسی ، انگلیسی ، فرانسه، عربی وترکی دید وخرید وبمطالعه پرداخت وچون نقشه‌هائی که بدست خارجی‌ها کشیده شده بودتلفظ اسامی رادرست‌قید نکرده بودند بفکر افتادتلفظ صحیح اسامی‌رابدست آورد . درهمسایگی‌او میرزا حسین‌خان نامی که ازمستوفی‌ها بود وچند باربکردستان سفرکرده بودمنزل داشت عبدالرزاق بخانه اورفت تا تلفظ صحیح شهرها وقراء وکوهها و رودخانه‌های‌کردستان را از او بپرسد ولی آن مرد گمان برد که عبدالرزاق از طرح این سؤالات نقشه مستوفی گری در سردارد گذشته از اینکه کمکی نکرد حتی کوشید تا الفاظ صحیحی راکه او میدانست تحریف کند ـ عبدالرزاق که از اینراه مأیوس شدمتوجه بمتون‌کتب فارسی‌گردید وکتابهای دره نادره ، عالم آرای‌عباسی ونظایر آنرا جمع آوری کرد و بمطالعه پرداخت وبعضی اسامی نقاط مختلف ایران را از آنها‌ٔاستنساخ‌نمودوبعدبه‌مساجد ومدارس قدیم رفت وباطلبه‌هاکه غالباً از نقاط مختلف‌ایران بتهران آمده بودند طرح دوستی و آشنائی ریخت و تاآنجا که میتوانست‌ازاطلاعات آنان استفاده کرد واین مجاهدت مدت ۸ سال بطول انجامید تااینکه در زمان مظفرالدین شاه چند مدرسه جدید بوجودآمد ویك انجمن معارف تشکیل گردید و مرحوم احتشام السلطنه دررأس آنقرارگرفت عبدالرزاق بخیال افتادتانقشه خودراکه ازروی شصت نقشه‌گوناگون تنظیم کرده بود باین انجمن عرضه دارد اما متأسفانه میرزا عباس خان‌مهندس باشی بدون اینکه متوجه زحمات ومساعی این جوان باشد پرسید :

این نقشه ازروی کدام نقشه کپیه شده است ؟

عبدالرزاق ازاین رهگذر هم مأیوس گردید ولی ازپای‌نه‌نشست وتصمیم گرفت نقشه ایران را باپول خود منتشر سازد لذا برای نیل باین مقصود یك کره جغرافیائی که خود ساخته بود بمظفرالدین شاه تقدیم کرد و مبلغ دویست تومان انعام گرفت واین‌پول رابرای

سهام راپیش خرید نمودند و چون تمام و سایل کار آماده شد مخالفان یقین حاصل کردند که نقشه عبدالرزاق بزودی‌منتشر خواهد شددرصدد تحریك عوام وکارشکنی‌برآمدند.

جمعی انتشار دادند اگر این نقشه چاپ شود بدست بیگانگان خواهد افتاد و خانه مارا یاد خواهند گرفت .

برخی گفتند اگر قریه‌ای ازنقاط مرزی اشتباها درآنطرف مرزکشیده شود ماسندی بدست همسایگان خود داده‌ایم واین بضرر ایران است .

عده‌ای شهرت دادندکه‌چون مقیاس نقشه‌های‌اصلی متفاوت ومختلف است این‌نقشه‌بطور دقیق ترسیم نشده است ولی عبدالرزاق بغایری باتمام این مخالفت‌ها وکار شکنی‌ها مبارزه کرد وسرانجام در اثر مقاومت و پشتکار خود توفیق یافت که‌نقشه خود راکه بدون تردید از بهتریـن ودقیق تـرین نقشه‌های ایـران است در سال ۱۳۱۶ هـ . ق در هفتصد شماره انتشار دهد .

***

بغایری پس ازختم تحصیل دارالفنون بتدریس پرداخت و از سال ۱۳۱۲ در مدارس نظام وشرف وعلوم سیاسی به‌تعلیم جوانان مشغول شد ومدت ۴۲ سال باین‌کارمداومت داد .

وی‌از نظر احاطه‌کاملی‌که برعلم هندسه و جغرافیا داشت در اکثرتحدید حدودها و تعیین مرزهای ایران شرکت جست وبرای نخستین بار درسال ۱۳۳۲ هجری قمری برای تحدید حدود مرزی‌ایران به‌عثمانی رفت ودر سال ۱۳۴۰ باتفاق مستشارالدوله در تعیین مرز ایران وروسیه، درتحدید حدود ایران و افغانستان ، ایران و عراق عرب و ایران و ترکیه شرکت نمود ودر تنظیم نقشه‌ها مجاهدات فراوانی مبذول داشت .

بغایری در سال ۱۳۳۲ هجری با همشیره مرحوم ذکاء الملك فروغی ازدواج کرد و صاحب ۵ فرزند شدکه سه‌پسر اوهم درحیات اودرگذشتند .

بغایری در آخر عمر ریاست اداره فنی وزارت امور خارجـه را بعهده داشت ونقشه تهران یکی دیگر ازآثار آن مرحوم است که مقارن جنگ بین‌الملل اول ترسیم کرد .

دیگر ازجمله خدمات برجسته بغایری تعیین انحراف قبله است به نقاط مختلف کره زمین که برای این‌کار مدت ۵ سال زحمت‌کشیده وبالغ بریکهزارو ششصدنقطه را باتعیین عرض‌وطول جغرافیائی بطور دقیق‌تعیین‌نمودکه‌ششصد نقطه‌مربوط به‌ایران و هزارنقطه دیگر مربوط به‌سایرنقاط کره‌زمین‌است.مقارن با۸۴ سالگی مرحوم‌بغایری درروزپنجشنبه۱۹ اسفند ۱۳۲۷ شمسی ساعت چهار بعداز ظهر مجلس جشنی در کاخ وزارت امور خارجه از طرف آقای علی اصغر حکمت وزیر خارجه وقت به‌پاس بزرگداشت وتقدیراز خدمات عبدالرزاق بغایری رئیس اداره فنی وزارت امور خـارجه برپاشد که نگارنده نیز درآن شرکت داشتم نخست آقای مسعود معاضد شرح حال و زندگی ایشانرا بیان داشت و سپس خدمات دولتی

بقیه درصفحهٔ ۴۲۵

خانم دکتر شریف انصاری
استاد زبان‌فارسی دردانشگاه عثمانیه (حیدرآباد)

حماسه‌های بزرك هند

مهابهارتا و رامایبا

دورهٔ حماسی‌هند ازسدهٔ ششم پیش‌ازمیلادآغاز گردیده وتاقرن دوم میلادی ادامه یافته وحوادث بسیارمهمی در آن دوره روی داده است .

هنگام مهاجرت اقوام هند واروپائی به شبه‌قاره گروهی ازطوایف مهاجم درمرکزهند یعنی درنواحی دهلی‌استقراریافتند وآن ناحیه راکشور میانه (Madhyadesa) خواندند پاره‌ای دیگرازاین طوایف به شرق وغرب وجنوب شبه‌قاره هند راه‌یافتند ودرآنجا متوطن شدندآئین پاك وخالص برهمنی که درقلمرو طبقه برهمنان بود، درکشورمیانه نشوونما کرد، درحالیکه خارج‌ازاین نظام برهمنی، خاصه میان طبقه(کشاتریا) یعنی‌سپاهیان‌وسلحشوران که درمناطق دیگرهند مستقرشده بودند ، پیامبران ، متفکران وحکمای بزرگی‌برخاستند که ادبیات سرشاری درزمینه‌های گوناگون فلسفه وعرفان پیراستند. دین‌بوداو کیش «جین» در میان طبقه «کشاتریا» بوجود آمد . وداها «براهماناها» و اوپانیشادها که مقدس‌ترین آثارکیش برهمنی محسوب می‌شد فقط دردسترس طبقه ممتاز برهمنان بود. حتی‌کشاتریاها۔ نیزازاستفاضهٔآن محروم بودند ـ دیگراینکه مبانی صرفاً «حکمی» اوپانیشادها عالیتراز آن بودکه مقبول مذاق عوام‌الناس قرارگیرد. بموازات‌آثارمقدس برهمنی ، ادبیات دیگری در شرف ترویج و تکامل بودکه در دسترس همه قرارداشت و تمامی طبقات ، اعم از سپاهیان و پیشه‌وران وبازرگانان می‌توانستند ازآن استفاده‌کنند و یا در تکمیل وترویج‌آن نقشی را عهده‌دارباشند. این ادبیات عامی در حاشیهٔ نظام برهمنی رشـد میکرد ، سرانجام به قالب حماسـهٔ بزرك «مهابهاراتا» (Mahabharata) درآمد چونانکه این حماسه را میتوان دائرةالمعارف‌کلیهٔ معتقدات آن روزگار بشمار آورد . بموازات حماسه بزرك ، يك سلسله آثار اساطیری نیز پدید آمـدکه به پوراناها (purana) معروف است و در آن جمله افسانه‌های‌کهن‌وعقاید وآراء فلسفی‌وجهانشناسی منعکس شده است، دراین دورهٔ باروِد فلسفه هندی سه جریان فکری پدیدآمده بودندکه عبارتند از :

۱ ـ ادیان مستقلی مثل دین بوداوجین که بدون توجه به سندیت آسمانی «وداها» ومیراث‌کهن «اوپانیشادها» طریق‌آزاد وبی‌تکلفی را دردسترس همگان می‌گذاشتند . آئین

جاروکا (Carvaka) که معتقد به اصالت ماده بود و کتب آسمانی ومبدأ ومعاد را نیز انکار می‌کرد .

۲ـ ظهور آئین واسودواکریشنا(Vasudevakrsna) و بهاگاواتا Bhagavata که مبحث یکتاپرستی (Ckanatindhara) و طریق محبت و عشق (bhakti) را عرضه میداشت . این آئین اخیر درسدهٔ دوم پیش ازمیلاد گسترش کامل یافته بود و احتمال دارد که تاریخ پیدایش آن ماقبل بودائی باشد. مهمترین اثر ارجمند این مکتب، همان حماسهٔ بزرگ یعنی مهاباراتا وعلی‌الخصوص «بهاگاواتا گیتا» است. آئین «بهاگاواتا» منجر به مذهب ویشنوی (Visnavisn) گردید .

فرقه دیگری بنام پاشوپاتا (pasupata) که شیوا (Siva) رامی پرستند درهمین زمان ظهوریافت که بعداً بصورت مذهب شیوایی (Saivism) درآمد .

۳ـ این دورهٔ شگفت‌انگیز فلسفهٔ هند را به آزمایشگاه بزرگ فلسفی تشبیه میکنند ، زیرا کلیهٔ عقایدو آراء فلسفی ، حکمی، جهانشناسی، منطقی، و روشهای استدلالی وجدلی و فنون و آداب ریاضت وشیوهٔ تعقل ومناظره، دراین عهدموجود بوده‌اند. تخم این علوم نظری بتدریج رشدکـرد ، ریشه دوانید، صورت قاطعی یافت و در دورهٔ «سوتراها» بصورت شش مکتب فلسفی برهمنی نظام یافت و بیشترمبانی این رشته تفکرات درحماسهٔ بزرگ مذکوراست وچون امتیاز این دورهٔ حاصلخیز نبوغ هندی ، ظهورحماسهٔ بزرگ بوده است ازاین‌رو آنرا دورهٔ حماسی نامیدند .

دردورهٔ حماسی اتفاقات عمده وشگرفی درسرزمین هند روی داد ـ آئین برهمنی کلیه شئون مذهبی ودینی راقبضه کرد وسازمان دینی خودرا درسطح اجتماعی بصورت نظام طبقاتی منعکس ساخت وبدین نحو شالودهٔ سازمان استواری را پی‌ریزی کرد که به کلیه امورمعنوی آن سرزمین تسلط داشت واین پدیده‌های معنوی عبارت بودند از : آئین بودائی ، جین ، ویشنوی ، شیوائی واین رشتهٔ اعتقادات اخیر که درذهن عوام نقش بسته بود و از قشرهای پائین اجتماع ظاهرمیگردید ، امکان دارد بقایای تمدن بومی هند بوده باشد .

سرانجام این سلسلهٔ اعتقادات باستثنای کیش بودایی وجین درحماسهٔ بزرگ مهاباراتا که آئینه تمام‌نما ودائرةالمعارف جمله معتقدات موجود درآن عصر بوده است وعنوان دورهٔ حماسی مشتق ازهمان است منعکس گردید . آثار بدیع دیگری نیز که درآن هنگام در شرف وقوع وتدوین بوده است پوراناها (pusanas) است که یکی ازمهمترین مآخذ تحقیقات اساطیری است .

دردورهٔ حماسی شالودهٔ کلیه مکاتیب فلسفی هندی ریخته شد وفقط دردورهٔ سوتراهااست که این مکتبها بصورت شش مکتب متشکل ظاهر گردیدند . بقیه در صفحهٔ ۴۱۷

ع . هادی

گرگ عاقبت بخیر

(خاطره‌ای از مأموریت تبریز)

درتابستان ۲۵۱۲ رئیس گمرك آذربایجان بودم. آن‌دورها درتبریز گرگ آدمخواری پیداشده بودکه شبها ازدیوارکوتاه کوچه باغهاواردخانه اشخاص میشد وبچه‌های‌شیرخوار را حتی ازروی پستان مادران ربوده باخود میبرد وچون بمقتضای فصل‌خانواده‌ها درحیاط و فضای باز می‌خوابیدند شایعات مربوط بربوده شدن کودکان بوسیله گـرگ که طبق معمول باآب‌وتاب وگزافه‌گوئی نقل میشد دراهالی شهروحشت‌فوق‌العاده‌ای‌ایجادکرده‌بود وهمه‌جا صحبت ازگرك آدمخوار نقل مجالس بود .

طبق آماری‌که شهربانـی برورنامه‌ها داد یازده‌کودك درآن هنگامه ناپدید شدند و سرانجام بهمت لشکرآذربایجان‌که افراد نظامی‌رابرای دفع‌شرآن جانور ملعون بمراقبت وپاسداری شبانه‌گماشتند گرگ مزبورکشته شد وجسدآن را برای تماشای مردم چند روز متوالی ازدیوار عمارت شهربانی‌آویختند وبدین‌ترتیب ازاهالی شهررفع نگرانی شد .

آن هنگام‌بمناسبت سالگرد استقلال آمریکا(۴ژوئیه) جشنی‌درکنسولگری ایالات‌متحده درتبریز دائربودوبدعوت‌کنسول‌آمریکاروٌسای‌ادارات ومعاریف شهردرباغ‌مصفای‌کنسولگری گردآمده بودند وبالطبع ازفجایع‌گرگ‌آدمخوار وسوابق واشباه ونظائرآن بحث‌ها میشد.

درجمعی کـه این‌جانب شرکت داشتم آقای حاج علی‌اکبر صدقیانی رئیس وقت اتاق بازرگانی تبریزکه پیرمردشاداب وزنده دلی بود و آن موقع متجاوزبرنود سال داشت نیز حاضربود وداستان خوشمزه‌ای ازگرك وگمرك چی تعریف‌کردکه مدتی مایه سرگرمی و خنده حاضران گردید .

پیش ازنقل داستان این مطلب را یادآوری میکنم که سابقاً بازرگانان ازگمرك و گمرك چی باصطلاح خوششان نمی‌آمد ونیش‌ها وزخم زبان‌هابابن طبقه خدمتگزارمیزدند وحتی پیرزنان تهرانی هنگام خواب متکای خودرا متعهد و مشغول‌ذمه ساخته خطاب بمتکا می‌گفتند:«دین گمرك‌چی بگردنت اگرصبح زود درفلان ساعت مرابیدارنکنی» وبدیهی‌است که متکای نگون‌بخت مرعوب میشد واز ترس‌آنکه دین گمرك‌چی بگردنش بیفتد علیامخدره را درساعت معهود بیدار می‌نمود !

باری جناب صدقیانی چنین نقل‌کرد :

ـ شخصی درعالم خواب خودش را درصحرای محشردیدکه درآنجامیلیاردهاجماعت مثل موروملخ درهم میلولیدند وگفته میشدکه درگوشه‌ای قضات عرش‌اعلی مشغول‌رسیدگی باعمال انسان‌هاهستند . اوهم باانتظارنوبت حیران وسرگردان این‌سووآن‌سو میرفت .

دردوردست‌ها باغ مصفا وباشکوهی باکاخهای افراشته دیده میشد که حدس زد همان بهشت موعود است .

افتان وخیزان بباغ نزدیك شد وخواست وارد شود، نگهبان جلوگیری کرده پروانه ورود خواست . آن شخص اظهارکردکه قصد توقف و استفاده از مواهب آنجا را ندارد و اجازه میخواهدکه تنها گشت مختصری ازآن جلوهازده خارج شود. نگهبان ممانعت‌نمود. بالاخره باخواهش وتمنا یابهرتمهید دیگری‌که از موجود دوپا ساخته است نگهبان ساده‌دل راراضی کرده بفردوس عدن وارد شد .

درصفه یکی ازکاخ‌ها یك شحصیت روحانی رادیدکه باتبختر بربالش‌های پرقو تکیه زده مشغول قلیان‌کشیدن است . ازآنجاگذشت وبسیروسیاحت پرداخت . هوای فرح‌انگیز عطر ملایم گل‌ها و ترنم‌گوش نواز مرغان بهشتی چنـان سرمستش میکردکه‌کم مانده بود دامن ازدست بدهد .

کنارحوی شیروعسل محترمین ومحترمات رادیدکه با حوروغلمان‌به‌رازونیازسرگرم واز دنیا ومافیها غافلند .

قصری بسیار مجلل وخیره کننده از دور بنطر میرسیدکه‌تماشاگرکنجکاو را بخود می‌کشید ،نزدیکتررفت وباکمال‌شگفتی مشاهده‌کردکه‌گرگی درایوان‌کاخ جلوس فرموده است.ازاین منظره تعجب‌کردوانگشت حیرت بدندان‌گرفت .

گرگ‌بربان‌آمد وبفارسی سلیس علت تعجب را از او سئوال‌کرد . آن‌شخص‌گفت : ـ آخر گرگ‌رادربهشت چکار؟ وتوچگونه‌بدینجاراه‌یافته‌ای؟گرك‌پاسخ داد: ـ مگرنمیدانی من دردنیای شما چه‌کرده‌ام‌که این مقام را بپاداش‌گرفته‌ام ؟ و چون وی اظهار بی‌اطلاعی کردگرك گفت‌که دردنیای‌آدم‌ها بچه یك‌گمرك چی را خورده است !

ازآقای صدقیانی پرسیدیم: ـ هرگاه خود گمرك‌چی را میخورد بکجا میرسید؟

وجناب صدقیانی لب بدندان‌گریده پاسخ داد : ـ آن رادیگرازمن نپرسید!...

بقیه ازصفحه ۴۱۵

درپایان دورهٔ حماسی مطالب مختلف مکتبهای فلسفی‌آنچنان‌بسط وگسترش یافته بود که ضروری شدکوس مطالب رابنحوی ازانحاء دراذهان مردم محفوظ بدارند ونیز به‌افکار وآدائی‌که پراکنده وپریشان درهرسودرشرف تکامل بودنظام بخشند . دانستن‌اینکه‌کدام‌یك ازین مکتبها مؤخروکدام یك مقدم است‌کاریست بسیار دشوار . بهرحال شش مکتبی‌که در این دوره آثارشان بصورت سوترانگاشته شده بود عبارتند از نیایا (nyaya) ، وی‌شیشکا (Visesika)، سانکهیا(Sankhya) ، یوگا(Yoga) ، می‌مانسا (Mimansa) ، ودانتا (Vedanta) ،

(ادامه دارد)

یادی و خاطره‌ای از استاد الهی قمشه‌ای *

یا ایتهاالنفس‌المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی‌عبادی وادخلی جنتی

من مرغ باغ عالـم قدسم الهیا　　زان‌آشیان بگلشن رضوانم‌آرزوست

لطف جناب دوست موجب تسلی‌خاطر وتشفی دل گردید .

آری، لطف ازتووبویرمشك ونورازخورشید　　رسمـی است قدیم و عادتـی معهود است .

مرقومه‌ای‌که نفحات‌انس شقائق کلماتش مشام روح را معطر ساخت ، وانوار ازهار حدائقش حدقهٔ دیدگانرا منور زیارت شد . نوشته‌ای‌که مشتمل برانواع تفضل واکرام بود ورقیمه‌ای‌که حاکی ازوفور ایمان وخلوص اعتقاد کتب‌الله تعالی علیکم‌الرحمة وجزاکم‌خیراً

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

ازهرکرانه تیر دعا کرده‌ام‌روان　　باشدکران میانه‌یکی‌کارگر شود

بحکم الارواح جنود مجندةکه دوست مارا بااستاد گرامی الهی‌قمشه‌ای اعلی‌الله تعالی درجاته الفت در غیب ارادت بی‌ریب‌بود ، ونیزتذکره اولیاءالله سبب جلای آینه دل ونزول برکات است ازمرحوم‌الهی سخن بگوییم : آن بزرگواربنام مهدی‌وبه‌لقب محیی‌الدین‌بود و در اشعارش الهی تخلص میکرد . در تحت مراقبت پدری عالم بیدار بنام ملا ابوالحسن تربیت شد . اصلا ازسادات بحرین وازبیت علم وعرفان وزهد وتقوی بود نیاکانش درزمان نادرشاه ازبحرین به قمشه (شهرضای فعلی) آمدند ودرآنجا مقیم شدند لذا به الهی قمشه‌ای شهرت داشت . بارها به‌این بنده میفرمودکه من اصلا ازسادات بحرینم ولی‌چون درکسوت متعارف فعلی‌که اختصاص به‌شیخ دارد ساخته شدم ازتبدیل‌عمامه سفیدبه‌سیاه خودداری می‌کنم.

این چندنکته رادرشرح حالش درمقدمه نغمهٔ عشاق صفحه ۳۶۷آورده است :

من آن رخشنده شمعم کآتش عشق　　مرا دل سوزد و پروانـه را پر

الهی طبع و مهدی نام و در عشق　　لقب گـردید محیی‌الـدین مقرر

---

*ازعالم محقق وعارف مدقق‌استادحسن‌حسن‌زاده‌آملی‌که از دانشمندان سرشناس‌حوزه علمیه قم هستند توسط آقای امین در شمارهٔ هشتم (شمارهٔ مسلسل ۱۸۰) نامه ارجمند وحید مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی عرفانی به هفت‌خوان رستم» چاپ شده بودکه درکلامی‌مختصر شرحی‌دقیق‌ومختصر برآن‌نگاشته‌بودند. اکنون نامه‌ای دیگرازآنجناب برای درج درماهنامه وحید ارمغان میداردکه ترجمت‌احوال‌وخاطره‌ایست ازحکیم متأله، الهی‌قمشه‌ای که‌بایکدنیا حضور قلب‌وخلوص نوشته‌شده است . امیداست درآینده نیزنامه‌هایی دیگر از استاد برای درج به مجله گرامی وحیدارسال‌گردد . آمل ــ رجبعلی انوری‌پور

پدر دانشوری بد بوالحسن نام — چو شیخ خارقان جانش منـور
نبردی گـر سبق در شهرت عشق — کجا زان بوالحسن بوده است‌کمتر
سرشتـی بود او را نیك خویـی — الهـی بود ویـرا پاك گوهـر
تو گویـی در ازل بگرفتـه تعلیم — صفـا و زهـد و تقوای اباذر
نیاکان بودم از سادات بحـرین — ز حفـاظ قران قراء دفتـر
زمانه خواندشان در شهر قمشه — بـدور نـادر آن مـرددلاور...

پس ازطی مراحل مقدماتی باادراك محاضرومجالس درس وبحث اساتید بزرگی چون مرحوم عارف آقاشیخ اسدالله یزدی ، و مرحوم ملا محمد علی معروف به حاجی فاضل ، و مرحوم محمدهادی فرزانه قمشه‌ای وغیرهم‌قدس‌الله‌تعالی‌اسرارهم‌توفیق یافت وازآن‌خرمنهای فیض‌الهی توشه برداشت وسرمایهٔ علمی‌گرد آورد وبراثراستعداد فطری ازسرمایهٔ علمی‌خود کسب بسزا وتجارت شایانی‌کردکه تفسیروترجمه قرآن‌کریم ، ونیزترجمه وتفسیر صحیفه سجادیه ، وترجمهٔ مفاتیح‌الجنان ، وترجمه وتفسیر چند خطبه وکلمات قصار سیدالوصیین وبرهان‌الموحدین‌وامام‌العالمین‌علی‌امیرالمومنین(ع) بنظم ونثر،ونیزتفسیرابوالفتوح رازی وتعلیقات‌برآن، ونیزترجمه وشرح فصوص معلم ثانی فارابی ، ونیزحکمت‌الهی عام‌وخاص، ونیز نغمهٔ‌الهی ونغمهٔ حسینی‌ونغمهٔ عشاق‌که هریك‌ازاین مؤلفات عشرمکرربطبع رسیده‌است، ونیزشاگردانی‌که تربیت‌کرده است ازبرکات‌آن تجارت است .

شبهای جمعه جلسهٔ تفسیر داشت جمعی ازخصیصین ازآنمحضر مبارك خصوصی بهـره میگرفتند واین بنده نیزافتخارشرکت داشت .

دراحیای معارف حقه‌کوشا بودگاه به‌تفسیروگاه به تحریر وگاه به تدریس .

سبحان‌الله از اول تا آخر کلیات دیوانش و درهمهٔ تألیفاتش یك‌کلمه لغو نمی‌یابی . دیوانش ازفاتحه تاخاتمه شوردونوا وسوزوگدازاست خداگواه است‌که محضرش نیزهمچنین بود . بیش‌ازده‌سال بااوحشرداشتم یك‌کلمه ناروا ویك حرف ناسزا ویك جمله بیهوده از او نشنیدم چه‌گریه‌ها وزاریها از اودیده‌ام وچه اندرزها ازاو به‌یادگار دارم وچه خاطرات و چه‌حالات وچه وچه .

کلمهٔ فحش او خواهرنامرد بود . میفرمود خواهر نامردها چه میکنند . و یافلان خواهرنامرد چه‌گفت . بارها باتبسم میفرمود فحش من خواهرنامرد است. واین بنده‌جز تلفظ به‌این لفظ فحش هیچ فحشی درباره‌کسی ازاونشنیدم .

میفرمودندبعدازمرگ ماتألیفات واشعارماقدروقیمت پیدا می‌کند ، باصوفی مآبیهایی که دست‌آویز اغراض شخصی‌گروهی شده است مخالف بود و میفرمود این بوق علیشاه‌ها و موپرستها بازار دیـن را بهم زدند . در قانون شیـخ‌الرئیس دست داشت و در تهران آنرا تدریس میکرد .

طبعش بسیارلطیف بود ازطلعت دیوانش فروغ ان من‌الشعرلحکمة ساطع است ، و از طلاقت بیانش شروق ان من‌البیان‌لسحراً طالع بازکی اشعارش خود برهان ناطق است ، وتقریظ مرحوم ملك‌الشعرای بهارکه دراِبتدای نغمه عشاق ثبت است شاهدی صادق .

این بنده گوینده‌ای را ازمعاصرین نمی‌شناسد که‌آنهمه مضامین رفیع حکمت ومعانی منیع عرفان را باین‌سبك روان به‌رشتهٔ نظم کشیده باشدلذا باهیچیك از دواوین معاصرین‌حر بدیوان درج دررحقائق الهی خونکرده است .

دقیقه‌هـای معانیش در سواد حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین بود

وخود ازطراوت‌گفتارنغزش لذت میبردکه میفرمود .

سخن مدعیان نغز ولطیف است ولی غیر شعر تو الهـی دل ما نگشاید

و میفرمود :

نظم چون‌آب روان افشاند برخاك شما دل هوای‌آتشین لعل سخن‌گوی شما .

(این شعریکی ازابیاتی است‌که درستایش‌استادش حکیم‌آقابزرگ فرموده است)

و میفرمود :

گفتم الهی در غزل موجی زسلطان ازل کان شه‌بچشم مرحمت‌بنوازد و بخشدصله

بخلوت شب وبیداری وسحروگفتگوی باماه وستارگان بسیار انس داشت وقسمت‌اعظم غزلیاتش دراین موضوع است .

بیا تا ساعتی در شـام تاریك ز اشك دیده پیمایـیم ساغر
بیاتا دردل شب بادل خویش سخن‌گوییم‌از‌آن پرناز دلبر

درنغمهٔ‌الهی چهل وچهار بیت دربارهٔ شب‌آورده‌که چشم شب‌نشینان بساط قرب دوست بدان روشن میگردد مطلعش این است

شب آمد شب رفیق دردمندان شب آمد شب حـریف مستمندان
شب آمد شب‌که نالد عاشق زار گهی از دست دل‌گاهی زدلدار

دراین اواخربقم مشرف شده بودند وبه‌بنده افتخارخدمت دادند قضارایکی ازدوستان نیزمهمان بنده بود چون صبح فرا رسید آن دوست چه‌قدر از سحرالهی سخن‌گفت.دراکثر تابستانها بمشهد رضوی تشرف حاصل میکـرد ومیفرمود هروقت امام مراخواسته میروم و هنوز بی‌دعوت نرفتم دعوتش اینکه مثلاخواب می‌بینم درزواق وایوان آنحضرتم وازاینگونه خوابها وعبارتهاکه‌کارت دعوتم هست .

بادی میفرمودندکه سالی بمکه مشرف شدم باقتضای جنبهٔ بشری ازدوری اهل وعیال دراثرطول زمان بتشویش وخیال افتادم خوابی دیدم‌که در عالم خواب این بیت باباطاهر را برایم میخواندند :

خوشاآنانکه الله یارشان بی توکلت علـی‌الله‌کارشان بی

دردیوان باباطاهر

مصراع دوم چنین است بحمد وقل‌هوالله کارشان بی ولی باقتضای مقام بحمدوقل‌هوالله
ـیل به توکلت علی‌الله شد .

به‌این‌بنده میفرمود شماحیرمی‌بینید که‌نسبت‌باساتید خودا ینهمه فروتنی‌ومهربانی‌داریم
درس مارا بعد از نماز مغرب وعشامیفرمود که‌بتعبیر لطیفشان‌تدریس ما بجای‌تعقیبات
ازمان‌باشد. ما نیزنمازرا باایشان‌درمنزلش‌میخواندیم وبآن بزرگوار اقتدامیکردیم اما نماز
خواند در قنوت گریه‌ها میکرد گویا الان آن نغمهٔ الهیش را درحال قنوت میشنوم که با
ـدن‌کح وصوت حزین وآهنگی جانفزاودلر با همراه بادرغلطان قطرات اشك میگوید:
ی و ربی من‌لی‌غیرك اسئله‌کشف صری‌والنظر فی‌أمری سبحان‌الله این روح فرشته خوی
ن عالم ربانی ، این عارف صمدانی ، این مفسرقرآن ، این صاحب‌آنهمه بیانات عرشی،
ن دارای‌آنهمه اشك‌وآه و سوز وگداز ، این چشم از زخارف دنیا پوشیده و دیده بدیدار
الله دوخته ، محسود یکی ازآخوندنماهاشد که‌شیخ‌بیمایه‌ای بود فقط بدنیازدگی‌و برای
رمی معرکه درمیان تنی‌چند اشباه‌الرجال‌ولارحال زخم زبان بمانند الهی میرد . مرحوم
تاد قمشه‌ای طعن آنحسود را برایم نقل‌کرد ولی خدای علیم شاهد است‌که با چه حال
تهاج وتبسم و شادمانگی حکایت‌کرد وبازبرای حسود دلسوزی میکرد و میفرمودکه این
واهر نامردها دل‌به‌چه خوش کرده‌اندوبراستی‌گفتار بلند جناب شیخ‌الرئیس تغمده‌الله‌تعالی
حمته‌که درمقامات‌العارفین اشارت فرمود : العارف هش‌بش بسام وکیف‌لایهش وهوفرحان
لحق درمرحوم‌آقای استاد الهی قمشه‌ای‌برایم‌بنحوکامل تجلی‌کرده است . و جناب‌آقای
ی درازای طعن آنشیخ حسودکاری‌که‌کرده این بودکه این غزل را بسرود :

شیخ مزن طعنه بگفتار الهی ذوقی طلب از جذبهٔ اشعار الهی
نکته‌که‌درنظم‌الهی است حدیثی‌است از دفتر معشوق و ز انوار الهی
سوخته‌جان زآتش‌عشق‌است‌عجب‌نیست روشندلی از شمع شرربار الهی
مرغ زند نغمه‌ای ازشوق دراین باغ آید بتفرج سوی گلزار الهی
طعنه زند صوفی و گرشیخ نرنجیم غافل بود از مخزن اسرار الهی
مردم آزاده و ارباب صفا پرس لطف سخن و طبع گهربار الهی
عالم ربانی و هرصوفی صافی است پاك از حسد و شید بود یار الهی
دلم از نالهٔ جانسوز توان یافت گر بشنوی آهنگ دل زار الهی

من ذره خورشید تو ایشاهد غیبم
با عشق تو افتاده سر وکار الهی

البته هرکسی محسود این‌وآن نمیشود مگرشخصیت باردی باشد این خود دلیل برعلو
ام محسودین است در کتاب شریف‌کافی‌حجة‌الاسلام کلینی اعلی‌الله تعالی مقامه‌در بارهٔ
اطهارعلیهم‌السلام بابی است بعنوان : باب انهم‌المحسودون الذین ذکرهم‌الله تعالی .

ودراین باب کلینی باسنادش روایت می‌کند عن‌الکنانی قال سئلت اباعبدالله علیه‌السلام عن‌ـ قول‌الله عزوجل ام یحسدون‌الناس علی ماآتیهم‌الله من‌فضله فقال یا اباالصباح نحن والله‌الناس المحسودون (ص ۱۲۴ ج ۲ من‌الوافی) . یعنـی ابوالصباح کنانی گفت ازامام صادق (ع) پرسیدم اینکه خدای عزوجل فرمود: آیاحسد میورزند مردمی را برآنچه‌که خداازفضلش بایشان‌داده است؛ این مردم کیانند؟امام‌فرمود ای ابوالصباح‌قسم‌بخداآن‌مردم محسود ماییم.

دخانیات استعمال‌نمیکرد ومیفرمود مشق خط من‌قلیان‌کشیدن من‌است هروقت‌بخواهم قلیان بکشم مشق خط میکنم وبهمین جهت خطش‌زیباشده بودوخوش می‌نوشت وازمیرخانی تعلیم خط میگرفت .

یکی‌ازآثارمرحوم الهی قمشه‌ای تصحیح دوبیتیهای باباطاهرعریان قدس سره است‌که بقطع جیبی بطبع رسیده است و میفرمود . همه دیوانها فدای گفته‌های سنایی و مولوی و نظامی وسعدی وحافظ وجامی وهمه فدای این یك دوبیت باباطاهرعریان:

حوشا آنان که الله یارشان بی — بحمـد و قل‌هوالله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمارند — بهشت جـاودان بازارشان بی

درمیان اساتیدش ازمرحوم‌آقابزرگ‌حکیم قدس سره بسیار سخن میآورد و بسیار نام آن‌بزرگوار را میبرد وازاوکشف وکرامت نقل میکرد برخی ازفرمایشاتش را در بارهٔآن مرد عالیشأن علیحده نوشته دادم . ودرغزلی اوراستوده‌که عنوانش این است :

غزل آفتاب عشق

این غزل را درستایش حضرت استاد خود سید اجل معلم‌الحکمةالبرهانیة والاشراقیةـ العلمیة والعملیة آقای‌آقابزرگ‌خراسانی قدس سره‌العالی‌سروده‌ام.

ای جمال دانش و دین پرتو روی شما — آفتاب عشق و ایمان تابد ازکوی شما
تاآخر(صفحهٔ ۴۳۰کلیات دیوان‌الهی)

چندتن ازاساتید دیگرش را درشرح حالش نام‌برده صفحه ۳۶۹ دیوانش‌که فرمود:

گهی زانوار درس فقه و حکمت — از آن دانشوران عرش محضر
حکیم آقا بزرگ نغز گفتار — حکمت نکته سنج و ذوق پرور
فقیه آقا حسین و شیخ عارف — هم از برسی و استادان دیگر

ومرحوم فرزانه رانیزدراین‌بیت‌آورده:

همان نصر الله و فرزانه استاد   بخلقان هــادی شرع پیمبــر

میفرمودکه انفاس قدسی استاد بزرگوار ما مرحوم آقا بزرگ‌رضوان‌الله تعالی علیه آنچنان درمااثر گذاشته بودکه‌وقتی غنچهٔ گلی رامشاهده کردیم‌بطوری تجلیات حق جل‌وعلی را درآن متجلی دیدیم‌که میخواستیم آنرا سجده‌کنیم .

کتاب وکتابخانه‌ای نداشت وبسیاری ازکتابهایش رادرزمان حیاتش بفروخت وحود کتاب متحرك بودگفتار ازخودش میجوشید . نسخه‌ای ازحکمت ابن‌کمونه داشت‌که مرحوم میرزاطاهر تنکابنی ازایشان ابتیاع‌کرد واکنون درکتابخانهٔ مجلس تهران است .

بسیارقانع بود ملبسش عادی ومسکنش عادی‌تر سقف خانه‌اش حصیروچوب هیزمی‌بود وبرق نکشیده بود ومیفرمود برق رادرپشت بام‌کشیده‌ام .

مرادش لامپهای گوناگون سقف مینای آسمان یعنی ستارگان بود . گوئیا مرحوم شوکت دربارهٔ اوفرمود

سکه شد شهــد قناعت فرش درکاشانه‌ام   نیشکر گردد اگر پیچی حصیر خانه‌ام

وقتی درمدرسهٔ مروی تهران ایشانرا ناهاری دعوت‌کردم‌باکمال‌گشاده‌رویی وآقایی پذیرفتند واین بنده بوضع طلبگی ناهاری درحجره تهیه‌کرده است، باچه بزرگواری ناهار میل‌کردند ودعای خیردرحق ما فرمودندکه اکنون ازتذکر آن صحنه منفعلم .

فرزندبرومندش دوست‌فاصل‌بزرگوارم ثقةالاسلام نظام‌الدین‌الهی سخت بضعف اعصاب مبتلاشده بود وهنوزهم گرفتاراین بیماری است بطوری‌که پیرترازپدرش شده است، مرحوم الهی‌اوراتسلی میدادکه فرزندم درخرقاین سفینه مصلحتی‌است وداستان‌خضروموسی‌و سفینه‌را که درسوره‌کهف قرآن‌کریم‌آمده است برایش بازگو میفرمود .

وقتی‌یکی‌ازاساتید بزرگوارم متع‌الله‌المسلمین بطول بقائه به‌این‌بنده میفرمودکه بآمل نروضائع میشوی، مرحوم‌الهی‌فرمودندبروکه‌اگرامثال شماحمایت دین رابعهده‌نگیرند مبادا.

مقامات ومناصب عاریت دنیوی که اگرفرصاً آنهارا وفا وثبات ودوام‌باشد تالب‌گور بیش نیست درچشم توحید اوارزش پشیری نداشت ومیفرمود :

جهان کشور من خدا شاه من   نداند جــز این قلب آگاه من

درهمه مدتی‌که بااوحشرداشتم فقط‌یکبارسخنی‌بظاهرتلخ وناگوارودرمعنی بسیاربسیار شیرین وگوارا به‌این بنده فرمود و واقعه‌اش اینکه یکی ازشرکای درس درمجلس درس‌آن بزرگوارآهسته بمن‌گفت من اشکالی براینمطلب دارم . این بنده‌دو بجناب‌آقای الهی کرده است وعرض‌نمودکه‌آقا این‌آقا اشکالی دارد درجواب به‌بنده فرموده‌است : مگرشمازبان‌آقا هستید؟ چه‌قدراین‌جمله ادبم کردوبرایم‌کاررسید که‌هنوزحلقهٔ گوشم می‌باشد.رحمةالله تعالی‌علیه

عقل دشنام دهد من را ضیم   چونکه فیضی‌بخشد ازفیاضیم

وقتی درجلسهٔ درس کف پایش دا بوسیدم وخودش درا بتدا توجه نداشت بنده درکنارش دوزانو نشسته بودم وایشان چهارزانو ولذا توفیق بوسیدن کف پایش دا یافتم بعد از بوسیدنم ناداحت شد وبامن مواجه‌شد وفرمودآقاچرا اینطورمیکنی‌عرض کردم آقا حق‌شمابرمن بسیار عظیم است نمیدانم چه‌کنم مگر به این تقبیل دلم تشفی یابد و آدام گیرد و خودم دا لایق نمی‌بینم که دست مبارك شمارا ببوسم وچون بدن مبارکش دا بخاك میسپردیم پاهایش دااین بنده دربغل گرفته بودوبیادآن شب افتادم که کف‌پایش دابوسید خواستم درکنارتربتش تجدید عهدکنم ولی حضور مردم مانعم شد .

چون بدن مرحوم الهی بخاك سپرده شد وهنوزلحد نچیده بودند جناب استاد علامه‌ طباطبائی تشریف‌آوردند ودرکنارقبرش نشستند ودستمال دردست گرفتند وگریستند . درشب پنجشنبه ۲۷اردیبهشت ۱۳۵۲ که دوشب از فوت‌آن بزرگوارگذشته بود در محضر پرفیض جناب استاد علامه طباطبائی بودیم که دوره‌ای داشت .

جناب‌آقای طباطبائی فرمودند: دراین سال دوفرد روحانی که خیلی بروحانیت‌آنها ایمان داشتم ازدست ایران بدررفت‌یکی مرحوم‌آقای‌آملی ودیگرمرحوم‌آقای قمشه‌ای بارها در عظمت شأن نهج‌البلاغة میفرمود برویم بهشت نهج‌البلاغه را خدمت امیرالمؤمنین(ع) درس بخوانیم تا بفهمیم‌آنحضرت چه فرموده است همین فرمایشش دافرزندش‌آقا نطام‌الدین سابق‌الذکر که بعد ازمراسم روزهفت مرحوم الهی ازکنارتربتش دروادی‌السلام بدرمیآمدیم وخداحافظی میکردیم بمافرمود. آقایم‌رفت خدمت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام نهج‌البلاغة بخواند.

درروزمراسم هفت نیزجناب‌آقای طباطبایی تشریف داشتند وتنی چند ازروحانیون و ومردم حق‌شناس ووظیفه شناس قمشه درمراسم روزهفت شرکت داشتند ودر قمشه نیز تجلیل بسیارشایان وبسزاکرده بودند. وازطرف جناب‌استاد بزرگوار حضرت‌آقای علامه میرزا احمد آشتیانی درمسجد ارك تهران مجلس ترحیم بسیارسنگین ومجللی منعقد شده بود.

جنازه‌اش دابسیارساده و بی‌هیاهو و بی‌تشریفات از تهـران آوردند. آقای اراکی معروف قم دست‌آورد آستین مراگرفت و پرسید این جنازه کیست‌کـه دارند میبرند گفتم مرحوم‌آقای قمشه‌ای گفت قمشه‌ای معروف‌که تفسیر قرآن نوشت گفتم‌آری گفت پس چرا وضع تشییع وتشریفات جنازه‌اش اینقدرساده بود .

مرحوم الهی در روزآخر عمرش تدریس فرمود ودرسش تاآخرین روز زندگی ترك نشده بود ودرآنروز سرحال بود وهیچ‌آثاربیماری نداشت وچون شب فرارسیدکه خیلی با شب وسحرانس وعلاقه داشت داعی حق را لبیك‌گفت یعنی درشب سه‌شنبه دوازدهم ربیع‌الثانی هزاروسیصد ونودوسه هجری قمری مطابق ۱۳۵۲/۲/۲۵ هجری شمسی مخاطب بخطاب یا ایتها‌النفس‌المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه فادخلی فی‌عبادی وادخلی جنتی ، در

فردای‌آنشب ازتهران بقم جنازه‌اش حمل ودروادی‌السلام بخاك سپرده شد. والله‌یدعواالی دارالسلام . لهم‌عندربهم وهوولیهم بماکانوایعلمون . اناالله وانااالیه راجعون . این‌چندجمله که ازخامه‌ی نارسای این‌خام بتحریرافتاد درحقیقت نامهٔ سرکاراین بنده رابحرف‌آورد .

روی تو دیدم سخنم روی داد   زآینه طوطی بسخن درفتاد

بقیه از صفحه ۴۱۳

ومطالعات علمی ایشانرا برشمرد وآنگاه وزیر امور خارجه ضمن تقدیم هدایائی که‌عبارت ازیك ظرف بزرگ نقره ویک سینی نقره طلاکاری شده بود تصریح کردند : «... که‌آقای بغایری یك نمونه‌ویك فرد کامل ایرانی در تقوی و فضیلت و میهن پرستی و خدمتگزاری است ... »

دراین مراسم نامه‌های‌تقدیر آمیری‌که بافتخار عبدالرزاق بغایری ازوزارت‌فرهنگ ووزارت کشور رسیده بود قرائت شد .

وزارت کشور خدمات ممتد و صادقانه‌ایشان را ستوده‌ووزارت‌فرهنگ پیشنهاد اعطای نشان‌را بشورای‌عالی‌فرهنگ‌نموده و متذکرشده‌بودکه‌آموزشگاهی‌نظامی درتهران بنام‌مهندس بغایری‌نامیده شده است .

در این مراسم آقای مهندس محمد علی مخبر متخلص به فروغ اشعاری که بمنظور بزرگداشت بغایری سروده بود قرائت کرد .

رسید مژده که جشن مهین مهندس شد   مهندسی که اساتید را مدرس شد
بغایری‌که بود تالی ابوریحان   بغایری که بدانش نظیر طالس شد
چلو دوسال زهشتاد وچند ساله خویش   پی تعلم و تعلیم در مدارس شد
کتاب ودرس همه عمر بوده مونس او   خوش‌آنکه‌درس وکتابش‌انیس ومونس‌شد
بیا بشادی این جشن گل برافشانیم   که مژده آورجشن بهار نرگس شد
زحکمتند همه اهل علم و حکمت شاد   که‌جشن را زهنر دوستی مؤسس شد
فروغ زیب سخن سازبیتی از حافظ   که‌بس مناسب‌این جشن واهل‌مجلس شد
طرب‌سرای محبت کنون شودمعمور   که طاق ابروی یارمنش مهندس شد

عبدالرزاق پس ازانجام مراسم دیری نپایید وبرحمت ایزدی پیوست روانش شادباد .

عبدالهادی حائری

دانشگاه کالیفرنیا ـ برکلی

چرا رهبران مذهبی

در انقلاب مشروطیت ایران شرکت کردند؟

۳

هنگامیکه ناصرالدین‌شاه امتیاز تنباکو را بیك شرکت انگلیسی داد این بازرگانان تنباکو ومتصدیان خرید وفروش آن بودندکه هستهٔ اصلی مبارزهٔ ضدآن امتیاررا تشکیل دادند وآن علمای وابسته بمردم مانند میرزای شیرازی ومیرزای آشتیانی بودندکه بپشتیبانی آنها برخاستند وفتاوی تحریم صادر کردند.

این همکاری نزدیك علما بابازرگانان درامور بازرگانی ملی درسالهای پیش ازانقلاب مشروطه بهترین نشانهٔ سود مشترك آندوگروه و وابستگی آنها بیکدیگر و درنتیجه بوجود آمدن‌یك مسؤلیت مذهبی‌برای علما ازیکطرف وبرای بازرگانان ازطرف دیگردرامرمبارزه بانفوذ اقتصادی خارجی بود.

علماخواسته‌های بازرگانان‌رادرموردتغییررژیم‌نیزکاملا قانونی وحتی‌مطابق‌شرع‌اسلام میدیدند زیرا آنهاخواسته‌هارا بسود مسلمانان دانستند ـ مسلمانانی‌که حمایتشان ازروحانیت ملی بمعنـی نیرومندی مذهب اسلام بود. بنابراین وقتی می‌بینیم‌که علما و بازرگانان باهم همگام شده قانون اساسی و مشروطیت و مجلس قانونگرازی بنام اسلام و بعنوان انجام یك وظیفـهٔ مذهبی و یك گونه جهاد تحت فرمان امام‌غایب‌میخواهندامری تصادفی‌نیست(۵۰). نکتهٔ طرح شده بالا وسیلهٔ مرحوم میرزا محمد حسین نائینی دربارهٔ اینکه الهام بخش علما درمبارزات مشروطه خواهی آنهاهماناخود مردم بودند(۵۱)اشاره‌ای‌بهمین متکی‌بودن‌علما ـ بازرگانان‌بیکدیگر و اشتراك منافع‌آن‌دوگروه واحساس مسؤلیت مذهبی علما درامرحمایت ازبازرگانان ودیگرطبقات ملت مسلمان ایران است. البته این‌بحث نباید بدین معنی‌گرفته شودکه علمای ملی‌ووابسته‌بطبقهٔ متوسط باطبقات باصطلاح «فئودال» ووابسته بزمین‌هیچگونه پیوندی نداشتند؛ این مطلب نیازمند بگفتاری جداگانه است. نکته مادراینجا تنهااین‌است که علما وبازرگانان وکسبه همواره وبویژه درانقلاب مشروطیت بعلل یادشدهٔ دربالادارای پیوندی بسیارنزدیك، استوار، ژرف ودیرپا بودند.

بنابراین ماعلت جنبش مشروطه خواهی علمای نجف را میتوانیم بدین ترتیب خلاصه کنیم که چون آن سه مرجع تقلید بزرگ یعنی تهرانی ، خراسانی و مازندرانی و همکاران آنان مانند نائینی ومحلاتی علاقمند بسعادت ورفاه مردم مسلمان ایران بودند ورفاه وآسایش طبقهٔ متوسط جامعهٔ ایران را سبب پیشرفت نفوذ علما ودرنتیجه حفظ اهمیت آداب و احکام مذهبی میدانستند و چون ، هماطوریکه میدانیم ، در دورهٔ قاجار دادگری وجود نداشت و زندگی مردم دردست قدرت زورمندان بود و منافع مشروع حامیان اسلام یعنی بازرگانان و کسبه مورد تهدید قرارگرفت این علمای مورد بحث ازنظرمذهبی احساس مسؤلیت کردند که جنبشی راکه هدفش از میان برداشتن چنین رژیم ضد مردم بود حمایت و رهبری کنند و بهمین دلیل پشتیبانی ازانقلاب مشروطه را باجهاد درراه خدابامرامام غایب یکسان ومخالفت باآن را اعلان جنگ برضد امام دانستند .

خانم کدی میگوید که واکنش علمادر برابر باختر«هنگامیکه متوجه مبارزه بانوگرایی میشد بنظر «ارتجاعی» ... میآمد و بگاه توجه به جدیت با نفوذ امپریالیسم ، آن واکنش «مترقی» نمودارمیگردید لیکن درهردومورد علماهمواره برای حفظ قدرت خودتلاش میکردند.» (۵۲) ولی ازطرف دیگر نوشته‌های خود علماء اظهارنظرهای بسیاری ازنویسندگان و تاریخ نگاران همرمان علما وبرخی ازگزارشهای رسمی گزارش گزاران آن است که علمای مشروطه خواه طراز اول مانند خراسانی، تهرانی ومازندرانی وسیدمحمد طباطبائی که مهمترین نقش‌ها رادر برقرادی حکومت پارلمانی بازی کردند افرادی پرهیزکاروفسادناپذیر بوده‌اند وانگیزهٔ اصلی آنهافداکاری مذهبی و وطن‌پرستی ایده‌آلی ومعنوی بوده است. بنابراین این‌درست‌تر خواهد بودکه بگوئیم که علما در مشروطیت شرکت جستند نه‌تنهابرای اینکه قدرت ونفوذ خودراحفظ کنند بلکه ازهدفهایشان نیزاین بودکه مردم مسلمان راازستم حکومت‌استبدادی قاجاربرهانند وکشوراسلامی ایران ومنافع اقتصادی آنرا ازتجاوز امپریالیسم نجات دهند و چون آنهانیزخود راوقف مذهب کرده بودند حس مسؤلیت مذهبی آنها، دست‌کم تایك‌اندازهٔ مهمی، سبب قیامشان برضداستبداد وحمایتشان ازیك سیستم‌قانونی‌پارلمانی که منافع‌مسلمانان راهمراه داشت‌گردید . البته این عمل نیز مانع از آن نمیشودکـه بگوئیم همین علما معنی واقعی حکومت مشروطه دمکراسی را نمیدانستند وازنتایج‌ناگواری که یك سیستم دمکراسی برای مذهب ببارمیآورد آگاهی نداشتند . (۵۳)

گروه دیگری ازعلماکه مهمترین آنهاسیدمحمد طباطبائی وسیدعبدالله بهبهانی بودند جنبش مشروطه را درتهران رهبری میکردند. گرچه آنان پیمان همکاری بسته بودند ولی منفرداً هدفهای گوناگونی درفعالیت‌هایشان داشتند . طباطبائی مردی بود روشنفکر، مطلع وهمچنانکه دربالایادگردید، آگاه به‌اصول مشروطه وملیت. او باکمال جدیت درراه اصلاح کوشش میکرد وخیلی درگیر انگیزه‌ها ومنافع مادی وفردی نبود، ویا اصلا نبود.اوتشخیص

داده بودکه برقراری یك «عدالت‌خانه» نوین و یك «مجلس» سبب میشودکه او امتیازات روحانی خودرا ازدست بدهد. (۵۴) ازطرف دیگرهمکارنزدیك او، بهبهانی، گرچه از او دلیرتر و بی‌پرواتر و در مبارزه سرسخت‌تر بود انگیزه‌های مادی و فردی فراوانی داشت. فعالیت‌های او در انقلاب مشروطه، دست‌کم تااندازه‌ای محدود، یك‌گونه مبارزهٔ ثروت و قدرت طلبی بود. (۵۵)

نمونهٔ دیگری نیزازعلمای مشروطه‌خواه وجود داشت که کسروی آنها را «پیشنمازان» میخواند. اومیگوید:

«اماپیشنمازان که این زمان با مشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادندبیشترایشان معنی مشروطه را نمی‌فهمیدند ودلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این‌زمان حاجی میرزاحسن ودیگرمجتهدان ازمیان رفته ومیدان برای اینان بازشده بودازآن خشنود میبودند، وهمینکه روآوردن مردم رابسوی‌خود میدیدند بسیارشادمان میگردیدند وهرچه آنان میخواستندبکارمیبستند وآن‌تلگرافها را آزادیخواهان مینوشتند وآنان بی‌آنکه معنی درست مشروطه وقانون اساسی رابدانند، تنها بپاس‌آنکه در ردهٔ علماشمرده شوند، آنرامهرمیکردند.» (۵۶)

البته همین پیشنماران هم ازحکومت ناراضی‌وتاحد زیادی هم علاقمند برفاه جامعه و مردم بودند.

این اظهارنظر کسروی کاملا شایسته توجه وتوجیه است زیرا اگرحادثهٔ مشروطه رخ نداده بود شایدآنهاهیچگونه پشتیبان وطرفدارنمیداشتند ودرنتیجه اهمیتی بعنوان مجتهد و پیشوای مردم نمی‌یافتند. بدین‌ترتیب هدف این‌نمونه‌ازعلماباعلمای دیگری که دربالاازآنان یادکردیم‌تفاوت داشت،ولی‌همه علمایی‌که درجنبش مشروطه درگیربودند بدون درنظر گرفتن انگیزه‌های شخصی‌شان مخالف رژیم استبدادی وتحت نفوذ بیگانه قرارگرفتهٔ قاجار بودند. البته این‌نکته راعلماهمواره درنظرداشته مدعی بودندکه در غیبت امام دوازدهم حکومت حق آنهاست وبرهمین اساس بخود حق میدادندکه درموقع و شرایط مناسب حتی یك حکومت دادگررا نیزازمیان بردارند تاچه رسد بیك دولت ستمکارومستبدی ماننددولتهای دورهٔ قاجار.

بسیاری ازآنان ازجمله مراجع‌تقلید ملی‌همواره دررابطهٔ نزدیك بامردم بوده‌ازآنها الهام میگرفتند و بآنها الهام میبخشیدند و بهمین جهت در حادثهٔ مشروطیت با تمام نیرو با روشنفکران ودیگرمردم مشروطه خواه همدست شدند تا باتشکیل یك حکومت ملی مشروطه که بعقیدهٔ آنها بهترین گونهٔ حکومت درغیبت امام محسوب میشد به‌تجاوزاقتصادی و سیاسی بیگانگان پایان‌بخشند واصلاحات داخلی رابسود صنایع داخلی وبازرگانی ملی آغاز کنند. مردم وعلماالبته درکوشش خودکامیاب نشدند وباآنکه پارلمانی‌نوتشکیل‌دادند بعلت دخالت بیگانگان استعمارگرانقلاب مشروطه نتیجهٔ مورد انتظاررابیارنیاورد وکاردردست بیگانگان

وعناصر باصطلاح «فئودال» جامعهٔ ایران افتاد .

یادداشتها

۱ـ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به :

Hamid Algar , Religion and State in Iran 1785–1905 : The Role of the Ulama in the Qajar Period (Berkeley , 1969) . Nikki R.Keddie, "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism", Comparative Studies in Societies and History, IV (1962), 265–295 .

2. Nikki R. Keddie, "Iranian Politics 1900–1905 : Background to Revolution", Middle Eastern Studies, V(1969), 159.

۳ـ همانجا ، ۱۵۹ـ۱۶۰.

۴ـ همانجا ، ۲۲.

۵ـ احمد کسروی، **تاریخ مشروطهٔ ایران** (تهران، ۱۳۳۰) صفحات ۸۵ـ۸۶؛ ناظم‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان (تهران ، ۱۳۳۲) ، صفحه ۳۳۹ .

۶ـ کسروی ، تاریخ مشروطه ، صفحه ۸۱ .

۷ـ ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** ، صفحه ۳۸۱ .

۸ـ **همانجا** ، صفحه ۳۷۸ .

۹ـ کسروی ، **تاریخ مشروطه** ، صفحه ۴۹ .

۱۰ـ **همانجا** ، صفحه ۲۵۹ .

۱۱ـ ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** صفحه ۶۴ .

۱۲ـ اسلام کاظمیه ، «یادداشتهای سید محمد طباطبائی» ، **راهنمای کتاب** ، ۱۴ (۱۳۵۰) ، ۴۷۳ .

۱۳ـ ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** ، صفحه ۳۷۸ .

۱۴ـ کسروی ، **تاریخ مشروطه** ، صفحه ۷۶ .

۱۵ـ F.O. 416/33 , July 16,1907, No–140(147).

۱۶ـ ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** ، صفحه ۳۷۷ .

۱۷ـ **همانجا** ، صفحه ۳۷۸ .

۱۸- F.O.416/33, July 16,1907, No. 149(158).

۱۹- ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** ، صفحات ۴۹-۵۰ .

۲۰- Algar, Ulama و P.253.

۲۱- **همانجا** ، صفحات ۲۵۳-۲۵۴ .

۲۲- ناظم‌الاسلام ، **تاریخ بیداری** ، صفحه ۲۶۴ .

۲۳- **همانجا** ، صفحه ۲۶۷ .

۲۴- متن این‌تلگراف در«مطبعهٔ علوی» نجف در۶ج۲، ۱۳۲۸قمری چاپ شده‌است.

۲۵- **حبل‌المتین** ، ۱۳اکتبر ۱۹۱۰ (۲۸رمضان ۱۳۲۸) .

۲۶- کسروی ، **تاریخ مشروطه** ، صفحه ۶۱۷ .

۲۷- **همانجا** ، صفحه ۷۳۰ .

۲۸- **همانجا** ، صفحه ۲۵۹ .

۲۹- برای این اعلامیه‌ها نگاه‌کنید به محمد ناظم‌الاسلام کرمانی، **تاریخ بیداری ایرانیان** : بخش دوم (تهران ، ۱۳۴۹)، صفحات ۳۶۵-۳۷۲ ـ نام‌کتاب محلاتی دریادداشت شماره ۳۰ آمده است .

۳۰- شیـخ محمد اسماعیل غروی محلاتی **اللئالی المربوطه وجوب‌المشروطه** (بوشهر، ۱۳۲۸قمری) ، صفحات ۲-۳ .

۳۱- **همانجا** ، صفحات ۳-۵ .

۳۲- **همانجا** ، صفحه ۱۹ .

۳۳- **همانجا** ، صفحه ۳۰ .

۳۴- **همانجا** ، صفحات ۳۹-۴۰ .

۳۵- میرزا محمد حسین‌نائینی ، **تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله** (تهران ، ۱۳۳۴)، صفحات ۴-۵ .

۳۶- **همانجا** ، صفحات ۸-۱۴ . برای تأثیرافکار عبدالرحمان‌کواکبی در نائینی نگاه‌کنیدبه عبدالهادی حائری «سخنی‌پیرامون واژهٔ «استبداد» درادبیات انقلاب مشروطیت ایران» ، **مجلهٔ وحید** : ۱۲ (۱۳۵۳) ، ۵۳۹-۵۴۹ .

۳۷- **همانجا** ، صفحات ۲۸-۳۶ .

۳۸- سیدحسن تقی‌زاده ، **تاریخ انقلاب ایران** (تهران ، ۱۳۴۰) ، صفحه۱۰، این‌رساله بصورت پیوست درپایان جلد ۱۴ مجله **یغما** درسال ۱۳۴۰ آمده است .

۳۹- نائینی ، **تنبیه‌الامه** ، صفحه ۴۷ .

۴۰ـ **همانجا**، صفحات ۴۴ـ۴۷ .

۴۱ـ Nikki R. Keddie, «The Roots of the Ulama's Power in Iran», Studia Islamica , XXIX (1964), 50 ;

۴۲ـ Ibid., P. 50; idem, «Religion and Irreligion», 289_291 .

۴۳ـ درمورد نفوذ علمادرمیان گروههای مختلف درایران نگاه‌کنید به :

Ann K. S. Lambton, «The Persian Ulama and Constiutional Reform», Le Shi'isme Imamite : Collogue de Strasbourg , 6_9 mai 1968 , ed. Tawfig Fahd (Paris , 1970), PP. 245_269 .

۴۴ـ **همانجا**، صفحه ۲۴۹. درباره عوامل اجتماعی واقتصادی‌که درانقلاب‌مشروطه تأثیرداشت نگاه‌کنید به: باقرمؤمنی ، ایران درآستانه انقلاب مشروطیت ایران(تهران ، ۱۳۴۵) ؛ زهراشجیعی ، نمایندگان مجلس شورای ملی دربیست ویك دورهٔ قانونگزاری: مطالعه ازنظرجامعه‌شناسی‌سیاسی (تهران ، ۱۳۴۴)، صفحات ۳ـ۲۸، ۹۶ـ۱۳۲، داریوش آشوری ورحیم رئیس‌نیا، زمینهٔ اقتصادی‌واجتماعی‌انقلاب مشروطیت‌ایران (تبریز، ۱۳۳۱)؛ م . پالویچ ، انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی واقتصادی‌آن : ترجمه هوشیار (تهران ، ۱۳۲۹) .

۴۵ـ احمدقاسمی، شش‌سال انقلاب مشروطه ایران (میلان، ۱۹۷۴). صفحات۲ـ۳؛ نیز نگاه‌کنید به رحیم‌زاده صفوی ، **تاریخ اقتصادی** . جلد ۲ (تهران ، ۱۳۰۹) ، صفحات ۱۱۳ـ۱۳۱ .

۴۶ـ مهدی ملك‌زاده ، **انقلاب مشروطیت** ، جلد۱، صفحات ۱۷۳ـ۱۷۶ .

۴۷ـ سید جمال‌الدین اصفهانی ، **لباس التقوی** (شیراز ، ۱۳۱۸ قمری) ، صفحات ۲ـ۱۵ .

۴۸ـ **حبل‌المتین** ، ۱۵ اکتبر ۱۹۰۰ (۲۰ ج ۲ ۱۳۱۸) ، صفحه ۱۴ ؛

۴۹ـ **همانجا** .

۵۰ـ درمورد این مسأله‌که چرا بسیاری ازعلما نیز برضد مشروطیت مبارزه‌کردند باید بگفتار جداگانه‌ای پرداخت ولی این‌نکته مسلم است‌که در آغاز برای بدست آوردن مشروطه همهٔ علماتقریباً یکدل‌ویك‌زبان بودند وشیخ‌فضل‌الله نوری سردمدار مبارزه بامشروطه

نیز تا زمان طرح اصل ۸ متمم قانون اساسی (که درباره مساوات است) با دیگر علمای مشروطه خواه کم و بیش همکاری داشت. دربارهٔ برخورد عقیدتی اینگونه علما با مسألهٔ مشروطیت نگاه کنید به:

Abdul-Hadi Hairi, ‹Shaykh Fazl Allàh Nuri's Reputation of the Idea of Constitutionalism›, to appear in Middle Eastern Studies.

مقاله زیر که پیرامون برخی ازعلل اجتماعی واقتصادی مبارزهٔ گروهها بایکدیگر در مسأله مشروطیت است بخواندنش میارزد:

Ervand Abrahamian, ‹The Crowd in the Persian Revolution› . Iranian Studies, II (1969), 123-150.

۵۱- نائینی، **تنبیه‌الامه**، صفحه ۳۶.

۵۲- Keddie, ‹The Roots of the Ulama›, 50.

۵۳- برای شرح حال آخوند خراسانی نگاه کنید به‌سیدهبة‌الدین‌الحسینی‌الشهرستانی، «اعظم‌الحوادث و اشهرالرجال»، **المعلم**، ۲ (۱۹۱۱)، ۲۹۰ - ۲۹۸؛ همان نویسنده، «آیة‌الله‌الخراسانی اکبرعلماءالدین‌ورئیس‌المجتهدین»، **المعلم**، ۲(۱۹۱۱)، ۳۳۸-۳۴۲ محسن امین‌الحسینی (العاملی)، «ترجمة‌المرحوم‌المقدس حجة‌الاسلام الشیخ ملاکاظم - الخراسانی قدس سره»، **العرفان**، ۴ (۱۹۱۲)، ۳۶-۴۰؛ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران درقرن ۱۲و۱۳و۱۴ هجری. جلد۴ (تهران، ۱۳۴۷)، صفحه ۱. دربارهٔ محلاتی نگاه کنید به آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام‌الشیعه، جلد ۱ (نجف، ۱۹۵۴)، صفحات ۱۶۳-۱۶۴؛ شرح حال محلاتی بقلم خودش دراین کتاب آمده‌است: محمداسماعیل المحلاتی، انوارالعلم والمعرفه(نجف، ۱۳۴۲قمری). صفحات ۱۵۰ - ۱۵۳. پیرامون میرزا محمد حسین نائینی کتابی وسیله نویسنده حاضر نوشته شده‌که پراکنده خواهد شد. درباره شمه‌ای ازمبارزات علما باروس‌وانگلیس بمقالهٔ اشاره شده این نویسنده در یادداشت درهمین مقاله نگاه کنید.

۵۴- نگاه کنید بشماره‌های ۱۴-۱۵ ازیادداشتهای همین مقاله.

۵۵- برای توضیح بیشتر پیرامون این‌جنبهٔ بهبهانی نگاه کنید به‌کسروی، **تاریخ مشروطه**، صفحات ۴۸-۴۹؛ سیدحسن تقی‌زاده، «اشخاصی که درمشروطیت سهمی‌داشتند»، **یغما** ۲۴ (۱۳۵۰)، ۶۵-۷۰.

۵۶- کسروی، **تاریخ مشروطه**، صفحات ۳۰۹-۳۱۰.

از: لاادری

نظری تازه به‌عرفان و تصوف

مجلس ششم

سئوال وجوابی‌است بین‌یك‌جوینده ویك عارف

عرض کردم درمذاکرات جلسه‌ی اخیرچند نصیحت به من فرمودید : یکی خودداری ازلجاجت ، دیگری گفته‌ی لقمــان درادب‌آموختن از بی‌ادبان وتقویت حس غمخواری و همدردی‌نسبت به سایرین. من‌دراین مدت‌کوتاه سعی‌کردم حتی‌القوه‌به‌این‌نصایح عمل‌کنم . اگرچه‌گاهی بی‌اختیارازاجرای‌آن غفلت ورزیدم ولی چون متوجه این غفلت شدم‌کوشیدم که از تکرارآن خودداری‌کنم و باید بگویم‌که نتایج‌آن رضایت بخش بوده ودر تعقیب‌آن تشویق شده‌ام .

فرمود ازآنچه‌گفتی خوشحالم وامیدوارم این راه راآنقدردنبال‌کنی‌که در تو عادت ثانوی بشود. امروزبازمیخواهم مطالبی برایت بگویم‌که ظاهراً باعرفان و تصوف رابطه‌ای ندارد ولی چنین نیست این تمرینات مبتدی را مستعد میسازد تا وقتــی‌که داخل سلوك شد فکراوآماده باشد وتمرینهای بعدی زیاد برایش مشکل نباشد .

یکی‌ازمسائل مهم برای درك مطالب عرفانی درست اندیشیدن است . ماگمان میکنیم درست فکرمی‌کنیم ولی اغلب چنین نیست . افکار،اوهام وتصورات مادرهم‌برهم است ومعلوم است وقتی درست فکرنکردیم نتیجه هم درَست ازآب درنمیآید . اما برای درست اندیشیدن دوشرط لازم است : درست دیدن ودرست شنیدن. زیرا اگرمابخواهیم درموضوعی فکرکنیم اغلب این موضوع ازراه چشم یاگوش به مارسیده است. پس‌اگردرست ندیده باشیم یادرست نشنیده باشیم چگونه می‌توانیم راجع به‌آن موضوع درست فکرکنیم؟ شاید به‌نظرغریب‌آید ولی اگر در مطلب باریك شوی خواهی دیدکه من راست میگویم . ممکن است در خانه‌ی دوستی ده‌ها باررفته باشی ولی گمان می‌کنم اگر ازتوبخواهندکه وضع اطاق واشیائی‌که در آن هست بنویسی ، متوجه خواهی شدکه درست نگاه نکرده‌ای وبسیاری اشیاء اطاق را از قلم انداخته‌ای . همچنین وقتی جمعی صحبت می‌کنند معمولا حضار درست به حرفها گوش نمیدهند وچه بسا مطلب را برخلاف آنچه‌گفته شده درك مینمایند . وقتی انسان عادت‌کرد درست ببیند ودرست بشنود مطالب رادرست‌ترداوری میکند . این تمرین‌هاکه برایت میگویم

برای تمرکزحواساست واین درس اول **مراقبه** است وجاده رابرای‌آنروزکه به **مراقبه** رسیدیم هموارمـی‌کند . دربادی‌امرگمان میرودکه درست دیدن کارآسانی است ولی وقتی مشغول‌کارشدی خواهی دید وقت زیادی میخواهد وخیلی‌هم مشکل‌است .

حالامن چندتمرین برایت می‌گویم وبعدخودت میتوانی‌تمرینهای مشابه درکارنامه‌ات واردکنی وعمل نمائی .

تمرین اول : به یك رفیق خود میگوئی‌که درغیاب تو درروی میزی مثلا ده چیز مختلف قراردهد وروی‌آنرا با پارچه‌ای بپوشاند . درحضورتوآن پارچه را برای سی‌ثانیه‌بردارد وتودرآن سی‌ثانیه به‌آن اشیاء نگاه‌کنی وبعدکه روی‌آنهـا دوباره پوشیده شدآن اشیاء را بشماری . اگر درتو عادت مشاهده قوی باشد این‌کاربنظرآسان میآید . آنوقت باید بعده‌ی اشیاء افزودوازمدت پرده برداشتن‌کم‌کرد . اگر چندی این تمرین رادنبال‌کنی با تعجب خواهی دیدکه‌به زودی قادرخواهی شدکه بایك نظرعده‌ی زیادی اشیاء رابه‌خاطربسپاری و مانند عکسی درمتخیله تونقش شود .

تمرین دوم : هرشب‌کـه به بستر خواب میروی وقایع روز را از وقتی‌که بیدار شده‌ای ازمدنظربگذرانی وتمام افرادی‌که درطول روز دیده‌ای یادداشت‌کنی . چون دراین کار ورزیده شدی سعی‌کن نه‌تنها اسم اشخاص را بیادآوری بلکه نوع و رنگ لباس وکفش آنهارا به‌خاطربسپاری. بازتکرارمی‌کنم شایداول خیال‌کنی اینکار غیرممکن‌است ولی بعد ازچندی‌تمرین خواهی‌دیدکه‌بطورناخودآگاه هرکه رامی‌بینی تمام خصوصیات اودرخاطرت نقش می‌بندد . این‌تمرینهانه‌تنها برای سیرمراتب عرفانی لازم است بلکه درزندگانی عادی نیزمفید است وقوه حافظه را زیاد میکند .

تمرین سوم: هرروزاگرپیاده به‌سرکارت میروی سعی‌کن تمام دکانها ومغازه‌هائی که درسرراهت است بخاطربسپاری ودرآخرروزآنها را یادداشت‌کنی .

مقصود اصلی ازاین تمرین‌ها تمرکز فکر است و برای آماده‌کـردن جوینده جهت **مراقبه** نقش مهمی دارد . برای دریافت وقایعی که در اطراف ما پدید میآید باید نیروی مشاهده درماتقویت شود تاهرچه راآنطورکه هست ببینیم وبرروی تصورات واوهام واهی و خیالبافی تکیه نکنیم .

اماشنیدن. درست شنیدن هم محتاج‌به تمرین‌است. حالامثلی‌برایت میگویم. فرض‌کن دزدی درحال فراراست وپاسبانی برای دستگیری اودنبالش میدود واحیاناًتیری‌هم بطرف اوشلیك میشود وعده‌ای هم ناظر واقعه هستند . حالاگراین تماشاچیان راجمع‌کنیم وازهر یك ازآنهابپرسیم چه اتفاق افتاده، بظن قوی شهادت‌آنهایکسان نخواهد بود (درصورتیکه واقعه یکی بوده است)، یکی میگوید صدای چندتیرشنیدم دیگری میگوید اصلاصدای تیری نشنیده ، سومی میگوید صدامال نارنجکی بودکه دزد پرتاب‌کرد . همچنین راجع بعده‌ی

درد وپاسبان موافقت ندارند. غرض‌اینکه هیچکدام عادت‌نکرده‌اندکه واقعه را به‌دقت مشاهده کنند. اغلب درمحاکم شهادت شهودباهم متفاوت است وقسم هم میخورندکه راست میگویند. درواقع دروغگوهم نیستند . فقط این اختلافات ناشی از عدم عادت به درست دیدن و درست شنیدن است . همچنین اغلب اتفاق میافتدکه شخصی روزنامه‌خوانده ویا به رادیو گوش‌داده است وخبررا برای‌شما نقل‌میکند. بعدکاشف به عمل میآیدکه آنچه گفته‌یا ناقص ویاحتی مخالف واقع بوده است واین اشتباه فقط ناشی ازبی‌دقتی بوده است . در نقاشان بواسطه‌ی حرفه‌ای که دارند این حس مشاهده بسیارقوی است. میگویند نقاشی شب برای تماشا به‌آتش‌سوزی رفت ومنظره بطوری در حافظه‌ی او نقش بست‌که تابلوئی ازآن حریق ساخت‌که‌کاملا با واقعیت مطابق بود. پس‌ما باید درتمرین‌هادقت‌کنیم‌که درست بشنویم ودرست به‌بینیم تادرست داوری کنیم .

اگر این رویه رااز کودکستان‌ودبستان شروع‌کنیم‌کودکان‌به سهولت به درست دیدن ودرست شنیدن عادت میکنند ودربزرگـی محتاج به صرف وقت وتمرینهای شاق نمیشوند و برای‌کسب **معرفت** آمادگی بیشتری خواهند داشت .

قضیه‌ی منطقی ، اصل‌کبری و صغری و نتیجه است . اگر دورکن اول قضیه‌که اغلب مبنی‌بر درست دیدن و درست شنیدن است صحیـح باشد نتیجه صحیح خواهد بود والانتیجه گمراه‌کننده‌ای به دست میآوریم .

تمرین دیگری‌که لازم وملزوم تمرینهای ذکرشده است تمرکزحواس است ورسیدن به‌آن گاهی خیلی مشکل است . مامعمولاوقتی‌کتاب می‌خوانیم یك وقت متوجه میشویم‌که‌یك صفحه تمام راخوانده‌ایم ولی‌حواسمان جای دیگربوده است . همین حال درگوش‌کردن به رادیو وتماشای تلویزیون و استماع یك سخنرانی پیش میآید ، یك علت این تفرقه حواس این است‌که‌کتابی راکه میخوانیم یا فیلمی راکه تماشامیکنیم به قدرکفایت برایمان جالب نیست وعلاقه‌لازم به‌آن نداریم وافکاریومیه بیشترحواسمان را جلب میکند ومارا ازتوجه به مطلب‌کتاب یا فیلم منصرف میسازد . حافظه بستگـی زیادی به علاقه ما به موضوع دارد . اگرواقعه‌ای‌که پیش میآید غیرعادی و به‌اصطلاح جدید جنبه‌ی ضربتی داشته باشد درخاطر مانقش میبندد وفراموش نمیشود . این موضوع درکودکان خیلی‌آشکار است . مثلا اگر در زندگی‌کودکی سه‌چهارساله اتفاق برجسته‌ای رخ داده باشد هیچوقت‌آنرا ازخاطر نمیبرد درصورتیکه ازوقایع معمولی‌یومیه هیچ بیادش نمیماند. بهمین جهت است‌آنهائی‌که روشهائی برای تقویت حافظه دارند می‌گویند اگرمیخواهی چیزی یادت بماند، ولو به‌طورمصنوعی بآن اهمیت بده . ما مردها به یك مهمانی میرویم‌که درآن عده‌ای مرد وزن حضوردارند . چون مامعمولا به‌لباس اهمیت نمیدهیم اگرروزبعد ازلباس مدعوین از ما سئوال‌کنند چیزی به خاطرنمیآوریم . ولی خانمها به واسطه‌ی اهمیتی‌که به‌لباس میدهند ونظربه رقابت وچشم

و همچشمی که باهم دارند میتوانند لباس پنجاه نفرزن را به خاطر بسپارند . چون پدیده برایشان اهمیت دارد . مثال دیگر: اگر روزی خود تویقه‌ی پیراهنت ناصاف ونامرتب باشد وازاین بابت ناراحت باشی درظرف روز به یقه‌ی تمام اشخاصی که ملاقات میکنی دقت میکنی که ببینی یقه‌ی آنهاهم عیب دارد یا نه. علت این است که وضع غیرعادی پیش آمده وخاطر تورا جلب کرده است .

برای تمرکزحواس باید ازخواندن کتابهای بی‌اهمیت وبی‌مایه خودداری کرد. باید کتابهائی بخوانی ، فیلمهائی تماشاکنی یا به‌سخنرانیهائی گوش کنی که به موضوع آن علاقه داشته باشی ، این علاقه موجب تمرکزحواس می‌شود و رفته رفته عادت میکنی که حواست راجمع کنی وباید مدام متوجه باشی که نگذاری حواست منحرف شود. این تمرکز حواس درخواندن نمازخیلی اهمیت دارد واین همان است که به‌آن حضورقلب میگویند . اول باید معنی نماز را خوب بفهمی و مراقب باشی که حواست بهیچوجه پراکنده نشود وتا حواست پریشان شود دوباره حواس راتمرکز دهی یکی‌ازفوائد خواندن نمازهای نافله همین‌تمرین درتمرکزحواس است .

راجع به امام محمد غزالی(رح) وبرادرش احمد غزالی(رح) حکایتی‌نقل میکنند که اگرافسانه‌هم باشد برای تأیید مطلب ما مفید است .

بطوریکه میدانیم امام محمد پس‌ازچندین‌سال ریاست مدرسه نظامیه‌ی بغداد وتدریس علوم شرعی ازقبیل فقه وکلام وغیره وپشت پاردن به‌فلسفه، آنچه رامیجست نیافت تابالاخره دست ازکارهای دنیوی کشید و چندین سال بشام رفت و عاقبت به تصوف گرائید وگم شده‌ی خودرا دراین طریقت یافت ودراین راه به شهرت رسید. احمد غزالی ازهمان اول‌درویش، صوفی‌وعارف بودوشایدازته دل‌خودرادرسلوك ازبرادرپیشرفته‌ترمیدانست «بلکه‌هم‌حق‌داشت».
خلاصه روزی امام محمد به‌برادر گله کرد که چراوقتی من نمازمیخوانم در صف نماز حاضر نمیشوی وبه من اقتدانمیکنی . احمد برای راضی ساختن برادر درموقع نمازحاضرشد ولی دروسط نمازصف راترك کرد. برادرازاین پیش‌آمدآزرده شد به او گفت برادربااین‌حرکتی که کردی آبروی مرا بردی. احمد گفت داداش تاوقتی درنمازخیالت‌باخدابود به‌تواقتدا کردم ولی وقتی رفتی استررا آب بدهی دیدم دیگر نمازی درکارنیست که‌اقتداکنم. امام‌محمد سخت شرمنده شدو گفت‌راست میگوئی من‌دروسط نمازیادم‌آمد استر راکه دم‌در مسجد بسته‌ام شاید تشنه باشد .

بااین حکایت خواستم به‌تونشان دهم‌آنهاهم‌که خیلی راه رفته بودند دچار انحراف حواس میشده‌اند ، توهم اگر تمرین کردی وبازگرفتارتفرقه شدی مأیوس مباش به‌تمرین ادامه ده بالاخره پیشرفت خواهی کرد .

خلاصه تمرین دردرست دیدن ، درست شنیدن وجمع حواس فوائد بسیاردارد، برای

بقیه‌درصفحهٔ ۴۴۱

استادامیری فیروزکوهی

دال و ذال

-۵-

این طبقه هنوز بین دال وذال درقافیه فـرق میگذارند وهرگاه در تنگنای قافیه‌یـا صرافت طبع مجبوربه جمع بین‌آن‌دو بایکدیگر شدنـد . ازاین غلط عـذر میخواهند و با ایهامات متناسب ذمه خودرا ازاین گناه مبری میسازند وبه جوانانی‌که بزبان امروز سخن میگویند ، نهیب میزنندکه : «ای‌آقا چرا دال ودال رابا‌هم قافیه‌کرده ومرتکب‌خطاشده‌ای» درصورتیکه ، اولا بسالها قبل از قرن حاضر یعنی از قرن هشتم به‌بعد . تلفظ دو حرف دال وذال یکی‌شده وبکلی‌از زبانهای شهری وحضری وتداول عامه افتاده وباقی نمانده‌بود، مگر درپاره‌ای ازدهات ولهجه‌های متروك . شما دراغلب دواوین عصر تیموری وتمام دیـوانهای عصر صفوی هیچ موردی پیدا نمیکنیدکه شاعری از آوردن دال وذال باهم عـذر بخواهد و وقافیه‌را غلط شمارد وثانیاً درهمان قرن پنجم وششم وبهار قصائد فارسی هم‌بودند شهرهایی که هردولفظ را به‌یك صورت تلفظ میکرده و ابداً فرقی بین‌آن‌دو نمی‌گذاشته‌اند . چنانکه ادیب ونقاد بزرگی مثل امام شمس قیس میفرماید **« در زبان اهـل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ، ذال معجمه نیست و جمله دالات در لفظ آرند »** ، ونیزآوردن هکرز و قرمیر وببدلی وامثالها راکه دلالت برضعف شعردارد عیب شمرده **و شعرا را از استعمال امثال آنهـا بر حـذر داشته است** . عجیب اینجا است‌که شعرای فحل و دانشمندی همچون قاآنی وهمه متأخران براو ، جمع این‌دو حرف را غلط میشمرده وآنرا یکی‌از قواعد مسلم شعر میدانسته‌اند . شاید یکی بهمان‌علت‌که شعرای بعضی‌ازنواحی‌ایران بین دال و ذال به تبع زبان رائج خود فرق میگذاشته‌انـد و دیگری بسبب قطعهٔ مندرج در (نصاب‌الصبیان)وشعر منسوب به محقق قدوسی خواجهٔ طوسی .

بیاد دارم‌که درهمین سالهای اخیر ، مرحوم آزاد همدانی ازشعرای فاضل واهل علم همدان بخیال اینکه این دوگانگـی درتلفظ ، یکی از قوانین ادبی است ولی اکنون‌کـه مراعات آن بی‌موضوع وفرق بین آن دو درتلفظ عمومی ازمیان برخاسته‌است ، بقول قدما (محضری) دراین باب تهیه‌کرده وبامضای شعرای همدان رسانید وآنرا جهت تنفیذ و اطلاع عموم اهل ادب برای‌چاپ بمجلهٔ ارمغان ارسال داشت ، مرحوم استاد فریدوحیددستگردی هم باالغای این‌قاعده موافقت‌وعدم مراعات آنرا ازعموم شعرای‌ایران درخواست‌کرده

یاء نکره یا وحدت[۱] و یا آت دیگر مجهول

یکی دیگر ازهمین مواردکه برخلاف قاعدهٔ متفرع باقی واصلی منتفی‌است، مراعات قوافی مختوم به یاء نکره یا یاء مجهول فارسی است که هیچیك ازشعرای (سنی‌قدیمی) آنرا باقوافی یایی دیگر قافیه نمیکنند، وکسانی ازآنان هم‌که علت را می‌شناسند و اکنون‌که عین‌آن مرتفع‌است، معلول را نیز تبعاً مرتفع میدانند، از بیم متعصبان ورمی به بیسوادی جرأت آوردن آنرا ندارند، درصورتی‌که هرگاه از اکثر ایشان سؤال شود که چرا این یاء با یای دیگرکه هیچ فرع سمع هم نمیکند، قافیه نمیشود شاید در جواب درمانندوفقط کلام قدما را حجت وسند خود قراردهند.

بنابراین باید بدانیم‌که اگر قدما، یاهای نکره را با یاهای دیگر قافیه نمیکردند صرفاً ازاین جهت بودکه جمیع یا آت نکره، بخصوص درشهرهای شرقی ایران (مانند تلفظ امروز افغانستان وپاره‌ای ازشهرکهاودهات خراسان وبعض بلاد غربی ومرکزی)از مجهولات بشمار میآمد، یعنی طوری تلفظ میشد که حرکتی بین‌کسره واشباع یاء داشت و درنتیجه با یاهایی‌که حرکت آنها به تلفظ درمیآمد و اشباع میشد هم‌آهنگی و هم صدایی نداشت تابتواند با آنها قافیه شود، نظیر آنکه بجای (مردی آمد) می‌گفتند (مرد آمد) و بجای (شبی از شب ها) گفته میشد (شب ار شب ها) که بطور قطع با این تلفظ هیچگاه (مرد وشب) نمیتوانست با (ابیوردی و زینبی) قافیه شود. چنانکه استاد بزرگ حکیم انوری میفرماید «توفان بجاء نهی‌کش بخواب نتوان دید»

که ما امروز میگوئیم «توفان بجایی‌نهی» که مسلماً بااین تلفظ، کلمهٔ (بجاء) چه با (همزهٔ لینه) وچه‌باظهورکسرهٔ یاء یعنی (بجای) بالفظ (شفائی) قافیه نیست. درحالی‌که باتلفظ امروز یعنی‌گفتن (بجایی) یا (شفایی) ونظائرآن هم‌آهنگ وقابل قافیه شدن است. بااینهمه مثل قول امام شمس قیس درمورد دال و ذال وتفصیل بین‌آنها درتلفظ‌بلاد، بودند شهرهایی‌که درهمان قرون سابق باختلاف لهجه ها و لغات غالب یاهای مجهول رامعروفاً تلفظ میکردند (رجوع شود بدواوین سلف، بخصوص درمثنویات‌آنها) وبالاخص‌درمجهولات واقع در حشولغات.

وانگهی اگر ماهنوز هم خودرا مأخوذ باین تلفظ بدانیم، چرا مجهولات واوی و مجهولات حشو کلمات را مراعات نکنیم و تنها مجهولات یایی نکره را مورد لحاظ قرار دهیم، مثلا چرا (بیل ومیش وسریش) را با (ذلیل وتشویش) قافیه می‌کنیم وبین معروف‌و

۱ـ پاره‌ای ازیاهای نکره‌هست‌که باحفظ صورت‌وحدت بمعانی‌ای‌غیرازآن آمده است که اینجا محل بحث ازآنها نیست.

مجهول آنها فرق نمیگذاریم ، وحال آنکه بنا بمراعات آنها باید (بیل) رابا (دل) و(میش وسریش) را با (خودش) و (دوش) قافیه کنیم .

همینطوراست مجهولات واوی که در حشو یاطرف کلمات قرار دارد وبنا به تلفظ قدیم اصلا بعلت دوگانگی حرکت باکلمات معروف قافیه شدنی نیست . وحال آنکه سالها است بسبب انتفاء موضوع همهٔ آنهارا بایکدیگر قافیه میکنیم وکمتر میدانیم که معروفات آنها کدام ومجهولاتشان کدام است .

مناقشه بر کلمات صاحب براهین

باید دانست که توهم غلط بودن جمع بین دال و دال وسائر تلفظهای متروك درذهن بزرگترین استاد قرن یعنی حکیم قاآنی ومعاصران او پس از انتشار کتاب براهین العجم تصنیف دانشمند محقق ومورخ بزرگ مرحوم لسان الملك سپهر (که شعرهم استادانه ومتصنعانه میساخت) بوجود آمد کـه آن استاد این کتاب را بـرای تنبیه وارشاد معاصران بخصوص استدراك اغلاط ملك الشعراء صبای کاشانی نوشت وانتشارداد ، والا سالها بودکه نه دال وذال منسوخ شده باهم فرقی داشت ونه یاآت و واوات معروف ومجهول ، حتی در یاء وحـدت مراعات میشد بوجهی که خود سپهر دراین کتاب تعدادی از شعرهای آذر وهاتف وصباحی وامثالهم را که ملاحظه معروف ومجهول درآنها نشده است شاهد آورده وبرآنان که بصرافت طبع وزبان رائج زمان خویش سخن گفته‌اند ، خرده گرفته است . ولی آنجاکه دیده است این عیب در رباعی منسوب به خیام نیز وجود دارد ، بعذر قوافی موصول متعذر شده است که البته عذری بیوجه وخالی ازحجت است .

واما مرحوم سپهر دراین کتاب نفیس که باهمهٔ جامعیت خالی ازاغلاط و اشتباهاتـی نیست . چنین بنظر میرسدکه اصلا توجهی به دوگانگی تلفظ معروف ومجهول وناهم آهنگی حرکت بین آنها نداشته ولغاتی را فهرست وار به ترتیب الف ویا در معانی حروف آورده ومدعی تلفظ مجهولی آنها شده است کـه اکثر آنها بطور معروف در تلفظ میآمـده واغلب گذشتگان آنها را بایکدیگر قافیه میآورده‌اند ، وهمچنین آنجاکه قوافی ممال عربی را با یاآت مجهول فارسی قافیه میداند و (ادبیر و رکیب) اماله شدهٔ عربی‌را با (دیر و زیب) مجهول فارسی مناسب میشمرد ، توجه نفرموده است که الف در امالهٔ (ادبار و رکاب) بصورت یاء ملفوظ درمیآید و یاء (دیر و زیب) مجهول فارسی ، حرکتی دارد بین کسره و عدم اشباع حـرکت بنابراین چه‌گونه ممکن است ، کلمهٔ (ادبیر) درقطعهٔ حکیم انـوری و (رکیب) درشعرحکیم فردوسی بادو حرف (دیروزیب) که بنا به تلفظ مجهولی (در و زب) بزبان میآمده است قافیه شود . وبازهم آنجاکه آن مرحوم مجهولات یایی ازحرف لام را می‌شمارد ، میفرماید « شیخ اجل ، کلمهٔ اقبیل راکه ممال اقبال عربی است ، بابیل که مجهول است قافیه نموده» درصورتیکه شیخ علیه الرحمه ، همین (بیل) را درجای دیگربا (پیل) که

بنا بتصریح سپهر از معروفات است قافیه کرده وفرموده‌است :

«سرچشمه شاید گرفتن به بیل	چوپرشد نشاید گذشتن به‌پیل»

وآنگهی همانطور که گفته‌شد . حرکت یاء در کلمهٔ (اقبیل) ظاهراست ودرلفظ(بیل) مضمر درست است که کلمهٔ (بیل) مجهول است و هم امروز همهٔ اهالی طبرستان و دهات آذربایجان بالاجماع آنرا (بل) تلفظ میکنند و همینطور (میش) را (مش) و (سریش) را (سرش) ولی مسلماً این کلمه در زمان سعدی و زبان اهالی فارس بطور معروف و اشباع حرکت یاء تلفظ میشده‌است ویازبان شهری و ادبی چنین بوده که سعدی نیز ازآن متابعت فرموده‌است . دلیل قول اول یعنی تلفظ معروف آن درپاره‌ای از شهرها اینکه ، هم امروز کلیه کلمات ازقبیل بیل ومیش وسریش درلهجه های رازی از دماوند و ورامین‌وشمیرانات، بطور معروف تلفظ میشود ، و دلیل قول دوم یعنی‌زبان رائج شهری وحضری اینکه،هرگاه امروز شاعری طبری یا آذربایجانی شعری بسازد که درآن این‌کلمات وجود داشته باشد قطعاً صورت معروف آنرا خواهد آورد ، هر چند که در زبان محاوره خود بگوید : بل‌ومش وسرش ، دیگر اینکه دربعض ازاین الفاظ حکم اغلبیت در تلفظ جاری شده وبیك صورت متداول در همه جا ونزد همه‌کس درآمده است . چنانکه لفظ (پل) بسالها پیش از این بصورت معروف یعنی (پول) تلفظ میشده ودرشعر شعرا بهمین صورت تداول عموم‌داشته است (رجوع شود بدیوان امام خاقانی) ونیز محله (سرپولك) طهران‌که هنوز هم بهمین نام شهرت‌دارد وبااشباع حرکت واو معروف برزبان ها جاری است . وهمینطوراست حرف یاء در (بلی) و (آری) که هر دو (بله) و (آر)تلفظ میشود (اگر بلی منقلب از بلی‌ی عربی نبوده‌باشد) .

همین نسبت اغلبیت درمجهولات‌هم جاری است‌که رفته رفته بیشترآنها درمحاوره هم بصورت معروف درآمده‌است .

نتیجه

نتیجه آنکه چون امروز درجمیع شهرهـای بزرگ وکوچك ، حتی قصبات مملکت چه درتلفظ وچه درکتابت ازیك نوع‌واحد ومشترك بین عموم پیروی میشود،وآن‌خصوصیات قومی وتشخصات انفرادی هم دراکثر آداب وسنن وهم دربیشتر لهجه‌ها وزبان های‌کهن ، یابکلی ازبین‌رفته ویامتنها درجماعتی ازمردم دهات‌وقصبات دوردست باقی مانده‌است،ومهمتر اینکه همیشه حکم متوجه اغلب است وامروز (وشاید بسالها قبل‌هم) اغلب ، بلکه جمیع‌اهل قلم وجـامعه ادب به یك زبان شعر میگویند و چیز مینویسند ومـی گفتند ومی‌نوشتند و از طرف دیگر زبان ادبی هرمملکتی تابع عاصمه وپای تخت وزبان رائج بین اکثر خواص‌آن مملکت است ودراین روزگار دیگر فرقی بین معروف ومجهول از واوی ویایی وحشوکلمه وطرف کلمه وجود ندارد وجمیع این یاها هیچگونه قرع سمع نیز نمیکنند ، دیگر ایـن قبیل مراعات هاکه درحکم مراعات متروکات ومنسوخات ، بل‌که اشد ازآن است ، مورد

ندارد زیرا اصلا موضوعی وجود ندارد تاحکمی برآن جاری باشدومجهولی بتلفظ‌درنمیآید تا با معروف(۱) قافیه نگردد...اینهانمونه‌ای از تناقضات ادبی بودکه بذهن ایـن نویسنده خطورکرد ، وگرنه هرگاه درمقام استقراء واستقصای ازتناقضات موجود درموارد دیگراز علم وهنر وآداب وسنن اجتماعی برآییم ، مستلزم نوشتن‌کتابی عظیم وارائه هریك ازآنها درتمام سطوح وشقوق مختلف زندگانی امروزما خواهد بود که‌بازهم ازنوشتن ویادآوری آنها ولو به عقل واستدلال کاری ساخته نیست . فقط باید دعاکنیم‌که خداوند متعال ، هر دو طرف افراط وتفریط را براه وسط وطریق روشن هدایت فرماید ، واغراض شخصی‌وناپسند ماراکه ام‌الفساد این‌لجاج وعناد واصل وبنیاد چنین تباعد وتضاد است ، به اغراض عمومـی مورد پسند ، بامراعات عدالت وانصاف مبدل فرماید . بمنه‌وکرمه.

۱ـ ازیکی ازاین دستگاه‌های ارتباط جمعی ، بگوش خود شنیدم‌که ترانه سرایی در مقام تعلیم وارشاد جمعی‌از نوباوگان ذوقی وهنری ، باد بخیشوم استادی وراهنمایی انداخته بود ومیگفت ، بلی . شاعر ترانه‌ساز هم باید اینقدر بقوانین ادبی‌آشنایی داشته واهل‌سواد باشدکه بین یاء وحدت ونکره فرق‌گذارد وآن دورا باهم قافیه‌نکند !! باز صد رحمت بـه ترانه سازی‌که سنت نمی‌شکند ! وقبول داردکه ترانه‌ساز هم باید چیزی بداند ولوبغلط .

بقیه ازصفحهٔ ۴۳۶

نیل به مقصود ازاتلاف وقت حذرکن . زمان را نمیتوان‌کش داد هرفرصتی‌که ازدست رفت رفته است .کتابهای خوب بخوان به‌تماشای‌آثارارزنده بروتوجه خودرامتمرکزکن،چون آثارتفرقه دیدی فکروتوجه را به مجرای اصلی برگردان. درنمازحضورقلب راازدست مده تاعاقبت‌کامیاب‌شوی‌انشاءالله .

همانطورکه قبلاگفتیم شاید خیال‌کنی این مطالب امروزما مربوط به تصوف وعرفان نیست. چنین‌نیست. این حرفهاکه‌برایت میزنم نتیجه‌ی چهل‌سال تجربه است. این‌تمرینها واین ریاضت‌های ملایم زیربنای اساسی سلوك است . عده‌ای‌که به‌خیال خود درراه تصوف قدم میزنندوازابتداوقت خودرابه خواندن‌کتب متصوفه واشعارعارفانه صرف مینمایند وگاهی هم حرفهای بزرگ میزنند وجمله‌های پیچیده وغیرمفهوم بکارمیبرند عاقبت با تأسف متوجه میشوندکه دستشان خالی‌است وجزلفاظی چیزی نصیبشان نشده است. گمان میکنم قبلا به‌تو گفتم بیان شرح زندگی مشایخ وتعریف ازپیران طریقت‌کسی رابه‌جائی نمیرساند. تاجائی که این خواندن‌هاموجب تشویق مبتدی شود بدنیست ولی بایدکارکرد با حلواحلواگفتن دهن شیرین نمیشود .

من نمیخواهم به تو راههائی نشان دهم که بعدها بگوئی عجب عمرگرانمایه را تلف کردم. ازخداهمت میخواهم‌که از صراط مستقیم ولایت منحرف نشوم .

تنظیم و نگارش : ازسید محمود رستگار دبیر دبیرستانهای یزد

تقریراز محمد حسن نواب نماینده ادوار پیشین مجلس

خاطرات نواب

-۴-

بخاطردارم نانواهای یزد از ستمکاریهای اکبر سیاه «برادرناتنی و مباشر مخصوص جلال‌الدوله» بتنگ آمدند وراه چاره را چنین پنداشتندکه سرانجام دست توسل به شاهزاده درازکنند وجهت کاستن مظالم‌وسخت‌گیریها وتحفیف شکنجه‌های‌جانکاه اکبرسیاه ازحضرت والا استمدادنمایند باامیدآنکه اصابتی یابند. ازاین‌رویك روز قاطبه خبازان اجتماعی‌تشکیل دادند وپس‌ازمشورت‌ها و تبادل نظرها مصمم شدند جمله به قلعه «دارالحکومه ـ حکومتی» پناه ببرند وتحصن نمایند. متعاقب این تصمیم‌یك روزبامداد، همه نانواها باتفاق به‌حکومتی رفتند ومتحصن شدند وباژولیدگی و پریشانحالی و بی‌پناهی درخواست خود را به آگاهی مأموران جلال‌الدوله رسانیدند . شاهزاده چون ازحضور وتحصن آنان در قلعه وقوف یافت دستورداد : «بروید این‌پدرسوخته‌ها رابزنید وبیرون بیندازید ، اینهابه‌بهانه‌گران‌کردن نان اینجاآمده‌اند ، اگربارديگر اين‌گونه بهانه‌گیری‌های بی‌مورد ازکسی ببینم بزندانش میاندازم وبسختی مجازاتش می‌کنم» حاصل تحصن و استمداد و استغاثه نانوایان این‌بودکه فراشان ومأموران سنگدل بدون درنگ افراد متحصن را وحشیانه مضروب ساختند و ازقلعه بیرون راندند وبکیفیتی آنان را متفرق ساختندکه بگمان خود دیگر اندیشه تظلم به‌خاطر کسی خطور نکند .

اینجا اززندان سخن بمیان‌آمد باید بگویم‌که جلال‌الدوله بمنظورحصول مقصودها خود دردومحل زندان احداث‌کرده بود : یك زندان درقلعه وديگری درمیدان خان‌یزد

البته میدانید میدان خان هنوز دریزد بهمین نام باقی است و خوشبختانه زیرنظار وزارت فرهنگ وهنر محافظت میشود تاویران نگردد وبسبك معماری قدیم آن نیز تغییر راه نیابد . این میدان درگذشته عظمت وشکوه خاصی داشته و شاهد خاطرات بسیار تل بوده است ولی تصدیق می‌کنیدکه‌ضرورت نداردد‌رپیرامون سوابق‌آن‌گفتگو کنم زیراازم اصلی سخن دورمیشوم .

[ب]باری زندانی‌که جلال‌الدوله درقلعه احداث‌کرده بود به اشخاص متمکن و مت اختصاص داشت بدین مناسبت آن‌گروه ازافرادی‌که امکان پرداخت وجه وجیره‌کافی دا یابنابجهاتی درراه ارضای خاطرحضرت‌والاخودداری می‌کردنداکثردراین زندان محب میشدند ومورد زجروشکنجه واستخفاف وگستاخی قرار می‌گرفتند. مدت حبس اشخاه چگونگی رفتار دژخیمان‌باآنان به‌کیفیت تأمین تمایلات واجرای دستورهاوتصمیم‌ناگ

حضرت والا بستگی داشت (۱)

اما زندانی که درمیدان خان‌یزد واقع بود بداروغه اختصاص داشت واغلب بی‌نوایان وتهیدستان و افراد طبقات عـادی درآن محبوس میشدند . ساختمان زندان شامل دواطاق متوالی بود و یك مطموره مرطوب وتاریك نیزدر قسمت زیرآن قرارداشت . دراطاق اول چند مأموردداروغه مستقر بودندودراطاق دیگر تختی وجودداشت واغلب اوقات داروغه برتخت نشسته ودستورهای لازم جهت زجروشکنجه محبوسان صادرمی‌کرد محبس داروغه یك درب کوچك داشت‌که راه ورود زندانیان بداخل زندان بود ودر قسمت جلوآن مشرف برمیدان دورنی‌نیزوجودداشت. هزینه‌های داروغه ومأموران‌وفراشان اووهمچنین محتصرقوت‌لایموتی که مورد نیاز زندانیان بود باید اهل زندان تأمین‌کنند . بدین‌کیفیت‌که هریك دست خود را ازروزن بیرون می‌آوردندوبازاری وتضرع ازناظران وعابران ومردم حاضر در میدان تکدی میکردند. واضح‌بودکه ناله وگریه‌های جانسوزاسیران محبس، دل هرشاهدوناظری را برقت برمی‌انگیخت وازروی طبع برای تسکین آلام آنها هرکس درحدود وسع خویش مبلغی پول یامقداری مواد خوراکی به‌آنها میداد دراین هنگام اگرارقضا وجه مورد نیـاز حاصل نمیشد مأموران بنابردستورداروغه داخل محبس میشدند ومحبوسان راباشدت‌وقساوت مضروب ومجروح میساختندتاناله‌ها جانسورتروفریادهاوزاری‌های‌اسیران دردمند رقت‌بارتر گردد وبسبب‌آن دل عابران وناظران را بیش‌ازپیش به‌ترحم برانگیرد . (ناتمام)

(۱) آقای‌کاردان «پدردکترعلی محمدکاردان‌استاد مشهورتعلیم‌وتربیت ورئیس‌دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران» که ازگویندگان سالخورده شهرما هستند و دیوانی از اشعار ایشان نیردراین اواخرچاپ ومنتشرشده است به‌نگارنده‌گفتند : «اوضاع یزد دراواخردوره دوم حکومت جلال‌الدوله را اکثراً بخاطردارند. ازجمله رفتارهای غیرانسانی وحیرت‌انگیز او یکی‌هم این‌بودکه چندتن ازجیره خواران ورزیده وسنگدل خود را مأمورمی‌کرد تادر مجامع عمومی بویژه درمجالس سوگواری جوان‌های نوخاسته وبانوان ودختران زیباروزا زیرنظربگیرند ومتعاقب‌آن باشناسایی‌کامل وتشخیص محل سکونت‌آنان جهت اطفاء غرائز شاهراده هرگونه تدبیرلازمی را بکاربندند. ازاین‌رو بیشتردرایام سوگواری‌که در تکایا و محلات یزد مجالس باشکوه وپرجمعیت برپامیشد بسیاری ازدختران وبانوان یزدی چهره خودرا بامحلول زردچوبه‌آغشته می‌ساختند تا مگرطراوت ظاهری رخسار آنان از دیدگاه مأموران دیوسیرت وناشناخته جلال‌الدوله مخفی بماند اماگاهی اتفاق می‌افتادکه این راز راگماشتگان ویژه‌ا! کشف میکردند و درپی‌آن برای بدام انداختن افراد معصوم جنایاتی مرتکب میشدندکـه از حد توصیف بیرون است» مناسبت دارد این‌نکته را متذکر گردم‌که بنابرجهاتی ازنقل اوصاف‌آن وقایع دردانگیزمنصرف میشوم وازخوانندگان عزیز باخضوع وخشوع ازاین بابت پوزش میخواهم ـ م ـ د

نوشته : ژان دوهامل　　　　ترجمه : کاظم شرکت (شهرین)

مجله : هیستوریا

یادی از پاستور

۱۸۷۰ اگرچه سال شکست بود لیکن درهمانسال پیروزی علمی بزرگی نصیب فرانسه گردید ، وآن هنگامی بود که پاستور درناحیه فریول موفق شد شرمرضی مسری را از سر صنعت ابریشم فرانسه ، بلکه دبیارفع کند ودرغیراینصورت مرض پیرین نسل کرم ابریشم را مورد خطر جدی قرار داده بود. در میان مرارع وسیع پرورش درخت توت ویژه خوراك کرم ابریشم ، دشتهای پهناور ویلا ویسنتینا قرارداشت که متعلق به کنتس دوکامراتا بود . در سال ۱۸۶۸ ناحیه ویسنتینا جرو قلمرو دولت فرانسه بحساب میآمد که مارشال ویبان آنرا اداره میکرد. درین تاریخ بود که مارشال مربور بامسئله آفت کرم ابریشم که از ناحیه ویسن تینا هم فراتررفته وباطریش نیرسرایت کرده بود روبروگردید. وی بپاستورنامه‌ای نوشت وار وی حواست که ارهرکوشش برای پیدا کردن آفت وراه مبارره باآن کوتاهی ننماید. مارشال ویبان‌درنامه خودازپاستورخواست که‌برای بررسی‌وبازدیدنوع آفت ازنزدیك به‌ویلاویسن تینا مسافرت کند . لیکن درآن هنگام سلامتی‌پاستور زیاد رضایتبخش نبودوکار زیادبرای اوضرر داشت وازمدتی پیش در استراحت بسرمیبرد. اما مارشال درنامه خود تأکید نمودکه آقای پاستور دراین مطالعه با آمدن به ناحیه موردنظر نه‌تنها ار طریق خدمتی‌که به میهن خود مینماید بلکه بمناسبت کشف علمی‌که خواهد نمود ونیر در نتیجه زندگی دریك محیط آرام و طبیعت مفرح، بدون تشویش وناراحتی میتواندبکارخود ادامه دهدوموفقیتی دیگرکسب نماید.

بدین‌پی‌اندیشی‌بودکه پاستوربهمراه خانمش در۲۵ نوامبر سال۱۸۶۹ به‌ویلاویسینتینا وارد شد ودرخانه‌ای دوطبقه، بزرگ،وبسیاردیبا منزل نمود . این منزل که کوچه‌ای وسیع بآن منتهی میگردید ، ودریکطرف آن گلخانه‌ای ویژه نگهداری گلها در فصل زمستان قرار داشت ومجسمه‌های مرمرین ظریف درگوشه وکنارآن بچشم میخورد، ویلا الیرا نام داشت درکنارپارك کلیسائی ساخته شده بودکه پاستور برای‌نیایش وآرامش روحی بدانجا میرفت.

پاستوربدستیاری همکارش آقای‌راولن که پرفسوردانشکده علوم‌لیون بودآغازبکارکرد. پس‌ازماهها آزمایش علت‌بیماری را پیدانمود وراه پیش‌گیری آنرا نیر دانست . پاستور در رویاروئی‌با بیماری پیبرین پیروز شده بودودرنامه‌ای‌پیروزی خودرا به‌آگاهی مارشال ویلان رسانید واظهارداشت که : «یکی‌ازپیران سالخورده ویلاویسن‌تیناکه مورد احترام همه‌اهالی این سامان است اظهارمینمایدکه دربیست‌وپنجسال اخیرهیچگاه محصول پیله بخوبی امسال نبوده است . »

بقیه در صفحهٔ ۴۴۷

ترجمه و تلخیص سید مرتضی مشیر

نماینده مجلس و وکیل پایه یك دادگستری

مصاحبه مطبوعاتی

وکلای مدافع پیر لاوال در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۵

در تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۴۵ـ ۱۵ روز بعداز اعدام پیرلاوال دو نفر وکلای مدافع نخست‌وزیر معدوم فرانسه آقایان ۱ـ Albert Naud (آلبرت نو) ۲ـ Jacques Baraduc (ژاك بارادوك) مصاحبه مطبوعاتی مهمی تشکیل داده ومطالبی بدین شرح عنوان مینمایند: درحالیکه پیرلاوال درروز ۱۵ اکتبر ۱۹۴۵ تیرباران شده است ما وکلای مدافع یك‌روز بعد ازمرگش ازپاسخهایش بآخرین قسمت ادعانامه اطلاع یافته‌ایم.

کافی‌است جریان ،طوروضوح تشریح شودکه همه چیراعم ازجریان بازپرسی، انجام مذاکرات دادگاه وماجرای اعدام باشتاب وعجله صورت گرفته.

پیرلاوال نخست‌وزیرمتوفی در مراجعت بفرانسه از رئیس‌کانون وکلای پاریس تقاضا نموده بودکه برای وی دونفروکیل مدافع تعیین نماید وبرحسب تصادف قرعه بنام‌مااصابت وچندروزبعدهمکار دیگرمان Frederic Jaffré فردریك ژافره ـ (وکیلی که هم‌اکنون بیش ازپنجاه وچندسال ندارد ودرزمان دفاع ازلاوال ۲۱ساله بوده است. مترجم) بماملحق شد. درروز۲۲اوت ۱۹۴۵ که ما اولین مذاکرات طولانی خود را بالاوال آغاز نمودیم تا آن تاریخ باوی هیچگونه‌آشنائی نداشتیم اما دراین ملاقات پس‌ازافشاء بعضی جریانات از وسعت وعظمت وظیفه‌ایکه بعهده داریم فوراً باخبرشدیم.

یك روزقبل (۲۱ اوت ۱۹۴۵) آقایان Bouchardon و Beteille قضات تحقیق ماراپذیرفته ویکی بعدازدیگری اعلام داشتندکه قضایامستلزم صرف وقت زیادی‌است وبخصوص پس‌ازانجام دوجلسه بازپرسی درماه سپتامبرعنوان‌گردیدکه‌ادامه تحقیقات زودتر از ماه اکتبر ۱۹۴۵ (ماهی‌که در نیمه اول‌آن همه‌چیرتمام و پیرلاوال محاکمه و محکوم و اعدام شد. مترحم) شروع نخواهد شدوتاماه نوامبر دنبال می‌گردد.

دراین ملاقات آقای Beteille بماطرحی ارائه‌نمودکه حداقل۲۵جلسه بازپرسی و تحقیقات راشامل میشد وازآنجمله ۵جلسه‌آن درروز۲۳ اوت وروزهای ۶ـ۸ـ۱۱ سپتامبر انجام‌گردید وجلسه‌پنجم استنطاق بعلت ضیق وقت نیمه‌تمام ماندکه هرگرادامه نیافت.

درروز۱۲سپتامبرجرائد اطلاع دادندکه بازپرسی خاتمه یافته و ۸روز بعد پیرلاوال بطورخلاصه درمرجع دیگری مورد بازپرسی قرارگرفت وبهیچوجه درمسائل اتهامی ذیل:
۱ـ توطئه علیه امنیت داخلی ۲ـ همکاری وسازش با دشمن ۳ـ نقش لاوال درمجلس ملـی فرانسه ۴ـ بازگشت لاوال بحکومت ۵ـ مذاکرات باهیتلردر Montoire ۶ـ درخواست اعزام کارگران بآلمان ۷ـ تشکیل نیروی چریکی ۸ـ تبعیدلاوال بوسیله قوای نظامی آلمان در۱۷ اوت ۱۹۴۴ (چند روزقبل ازآزادی پاریس) ازموکلمان سئوالی بعمل نیامده است .

نحوه انتخاب هیأت منصفه درمحکمه عالی انقلابی ازاین قرار بوده است که برطبق فرمان صادره باید ۱۸ نفر ازبین ۵۰ نفرنمایندگان مجلس سابق که مخالف حکومت لاوال وپتن بوده‌اند و بهمین میزان ازمیان ۵۰ نفر قوای مقاومت ملی فرانسه بقید قرعه انتخاب شوند و جریان بطریقه‌ای صورت گرفته که ازبین همان ۳۶ نفر عده حاضر کسان مورد نظر انتخاب گردیده‌اند .

درجلسه علنی دادگاه آقای Mongibeaux رئیس محکمه عالی اعلام کرده است که مذاکرات شروع شده وآنچنان تعقیب میشودکه قبل ازانجام انتخابات (نیمه دوم اکتبر ۱۹۴۵ مترجم) خاتمه یابد .

فردای محاکمه (۴ـ اکتبر) جلسه دادرسی درغیاب ماتشکیل گردیده وما ازرئیس کانون وکلاء درخواست کرده بودیم که مارا از قبول چنین مأموریتی معاف دارد زیرا در وضعیتی قرارگرفته بودیم که تأمین دفاع ازموکلمان مطلقاً امکان‌پذیرنبود، ما دوسیه اتهامی را ندیده ووقتی نداشتیم که برای ادای شهادت گواهان خودرامعرفی نمائیم. علیرغم این‌وضع بی‌سابقه آقای رئیس محکمه انقلابی ازما تقاضاکرده بودکه درجلسه دادرسی شرکت کنیم . در روز ۵ اکتبرمادرجلسه دادگاه شرکت کردیم برای اینکه بطوررسمی تأکیدنمائیم که الزام قانونی ایجاب مینمایدکه امردادرسی بتأخیر بیفتد ولی دادگاه چنین تقاضائی را نپذیرفت ومذاکرات ادامه یافت .

در روز ۶ اکتبر پیرلاوال نامه‌ایکه خطاب بوزیر دادگستری نوشته وتقاضانموده بود که جریان دادرسیش درروزنامه منتشرشودقرائت کرد ولی بعلت رد این درخواست وپافشاری مجدد وی حادثه‌ای بوقوع پیوست که جهانیان ازآن باخبرند .

این هیأت آشکارا نشان دادندکه نسبت بشخصی قضاوت میکنندکه ازقبل ویرامحکوم ساخته‌اند . دربرابریکطرفه بودن هیأت منصفه وناسزاگویی وتهدید قضات موکل مااعلام داشت : «جنایتی قضائی درشرف تکوین است که باید من قربانی آن گردم و دراین مرحله شخصاً حاضر نیستم شریک جرم بشوم» وپس‌ازبیان این جمله جلسه دادگاه راترک گفت و در غیاب او وما وکلای مدافع دادگاه شهادت سه‌نفر شهود علیه ویرا استماع کرد .

درروز دوشنبه ۸ اکتبر چندلحظه قبل ازشروع مذاکرات ورسمیت جلسه دادگاه آقای

Teitgen وزیردادگستری مارابدفترخود احضارمینماید ومذاکراتمان بیش از یکساعت بطول انجامیدآقای وزیر دادگستری مصرا تقاضا نمودکه مادرجلسه دادرسی حاضر شویم و توصیح دادکه قضات تحقیق درموقع بازپرسی لاوال باشنیدن جوابهایش بشدت تحت‌تأثیراو قرارگرفته بودند وی اضافه میکند اگر نصیحتش را بشنویم و در محکمه حضور بهم‌رسانیم «متقابلاتعهد مینمایدکه دیگر اعضاء محکمه انقلابی از تهدید و ناسزاگوئی نسبت بموکل دست‌بردارند! ولی‌کمی‌بعد ماباموافقت لاوال مراتب امتناع خودمانرا ازشرکت در محکمه بوسیله رئیس دادگاه ودادستان اعلام وتوضیح دادیم‌که: دلبستگی بشرافت ونظامات وکالتی مارا ازحضور درچنین مذاکرات وجلساتیکه فقط اسماً محکمه قضائی نامیده میشود ومعنی ومفهوم دیگری ندارد معذورمیدارد .

بعد رئیس و دادستان محکمه عالی انقلابی بطور محرمانه درددل‌کردندکه اگرایشان اصرار می‌ورزندکه ماحداقل‌بدون حضورموکلمان وبدون داشتن اطلاع ازمحتویات پرونده دردادگاه شرکت نمائیم این امرفقط بخاطر دستورصریح ژنرال دوگل است .

وجدانهای آزاد انسانی ما بخاطر احتراماتیکه برای نظامات سنتی و معانی عدالت پروری قائل بوده‌ایم ما را ازپاسخ مثبت باین ندا و تقاضا بازداشت وپیرلاوال بدون اینکه کسی بتواندصدا ومدافعاتش‌رابشنود در روز ۹ اکتبر ۱۹۴۵ بمرگ محکوم‌گردید .

بقیه ازصفحهٔ ۴۴۴

پس‌آمد این پیروزی‌آکادمی علوم اطریش‌که در ۲۰ ژوئن ۱۸۶۸ برای قدردانی‌از کوشش دانشمندان جایزه‌ای تصویب نموده بود دست بکار شد . درسال ۱۸۷۰ جایزه‌ای از طرف دولت اطریش بابتکاردکتر الف . لوی‌که خودیکی از دارندگان بزرگ توتستانهای اطریش‌بودومطلعترین مردزمان خود دررشته‌تولید بشمار می‌آمد ترتیب داده شد. دکترلوی هنگام اعطای جایزه‌که مبلغ‌پنجهرار فلورین بود اظهارداشت : «این‌جایزه به‌آقای پاستور که باکشف بیماری پیبرین وراه پیشگیری‌آن بیك موفقیت علمی دست یافته داده میشود . روش بررسی تجربی خود شایسته این جایزه میباشد.»

درواقع، اقدام پاستور بودکه رونق وسلامت رابه‌تولید وصنعت ابریشم بازگردانید، ودرنتیجه زحمات اوبرکت یك‌ناحیه سرسبز درآن برقرار بماند . ناپلئون سوم هنگامی‌که ازاین موفقیت بزرگ‌آگاهی‌یافت، تصمیم‌گرفت‌یك‌کرسی درسنای فرانسه به‌پاستور واگذار نماید، همانگونه‌که به دوماها وهمچنین‌کلودبرنارد واگذارشده‌بود متأسفانه تهیه مقدمات اینکاربطول انجامید وعمروی بپایان‌آمد .

امین میرهادی

وقتی که مظفرالدین شاه

دستور قتل ظل‌السلطان را میدهد

خاطره‌ای از مرحوم مستوفی‌الممالك

فوت مرحوم مستوفی‌الممالك که یکی از مردان صدیق وخدمتگزار واقعی ایران بود مرا بر آن داشت که رباعی زیررا درتاریخ فوت آن مرحوم درهمان زمان بگوید :

مستوفی فخر عالم ایرانی
بدرود نمود این جهان فانی
درسال هزاروسیصدوپنجه‌ویك
در نیمه آخر جمادی الثانی

جمادی‌الثانی ۱۳۵۱ قمری

ضمناً خاطره‌ای را که در سال ۱۳۰۸ (۲۴۸۸ شاهنشاهی)دردیداری که‌فقط یك‌بار برای ارادتمنددست داد دراین‌مختصر ازنظر میگذراند .

درسال ۱۳۰۸ بودکه ملاقاتی در خانه‌ای واقع دریکی از خیابان های فرعی وشرقی‌خیابان پهلوی دست داد.

دراین ملاقات آقای احمد مستوفی فرزند ایشان ومرحوم مشیر اعظم اتابکی که‌وقتی وزیر پست و تلگراف کابینهٔ مرحوم مستوفی میبود حضور داشت مرحوم مستوفی‌الممالك مقداری از تاریخچه اجدادی ماکه در دستگاه سلطنتی آن زمان بودند صحبت‌کردند ضمناً صحبتی از مظفرالدین شاه بمیان آمد و مرحوم مشیر اعظم اتابکی موضوع عشرت آباد را بمیان کشید که مظفرالدینشاه آنرا بیك کلیمی بخشیده بود و اتابك آنرا از چنگ آن کلیمی درآورد .

مرحوم مستوفی گفتند بله مظفرالدین شاه معایبی داشت محاسنی هم داشت و داستان زیر راکه از بدو پیدایش تاانتهای‌آن خودایشان شاهدوناظر بودند بیان‌نمود :

گفتند وقتی سیدی از اصفهان آمد و شکایتی آوردکه ظل‌السلطان خانه مرا خراب کرده وپولش راهم نمیدهد شاه دستور میدهدکه فوراً ظل‌السلطان پول خانه اورابپردازد.

پس‌ازمدتی زن وبچه سید به تهران آمده وگفتندکه ظل‌السلطان نه‌تنها پول خانه مارا نداد بلکه شوهر مرا هم (که همان سید باشد) کشت[1] مظفرالدینشاه بقدری عصبانی

بقیه درصفحهٔ ۴۵۳

خاطرات سردار ظفر

(۱۸)

نوبت‌مادر گذشت باید برویم که نوبت دیگران‌است ، هر کسی پنج روزه نوبت اوست ما بختیاری‌ها نوبت خوب بمردی بدست آوردیم و بنامردی‌ازدست دادیم ودریغ‌وافسوس راسودی نیست که دیگر روزگار گذشته باز نیاید .

باری چون من وارد ده چشمه شدم سه سال بود امیرحسین‌خان را ندیده‌بودم ازدیدار او بی‌اندازه خرسند شدم ودراین موقع سردارمحتشم‌ایلخانی وامیرمجاهد ایلبگی ازیکدیگر آزرده دل ورنجیده خاطر شدند یکی ازبدبختیها که گریبان گیراین خانواده شده این‌است که دونفراز آنها نمیتوانند دوسال بلکه دو ماه‌باهم معاشرت کنند باندك چیزی می‌رنجند و هرچیزی رابدوستی ورقابت وخویشاوندی‌ترجیح میدهند. صارم‌الملك پسرمن که همیشه دنبال تحصیل پول ودرکسب مال‌ومنال ازهرراهی‌که باشد بی‌اختیاراست نزد سردارمحتشم وامیر مجاهد رفته بود بامیداینکه فایدهٔ عایدش‌گردد و نتیجه‌اش‌این شد که خودرا درمیان‌بختیاری خوارو بی‌مقدار کرد امیرمجاهد چون دربختیاری خودش شخصاً نفوذی‌ندارد پسرهای‌مرحوم اسفندیارخان را باپسرهای مرا شریك عایدات خود می‌کند تا بدین وسیله بتواند حکومت کند وسودی ببرد ولی‌قلب ولسانش دوتاست زبانی‌دارد چون موم نرم ودلی دارد چون‌سنگ سخت جرایجاد فتنه وفساد درخانواده از اوهیچ‌کاری بر نمی‌آید در این وقت ضرغام‌السلطنه شارژدافر آلمان‌راکه‌ازطهران گریخته‌بفرادنبه‌رفته بود پناه داداز وی نگاهـداری می‌کرد کاپیتان نول‌ازاینکاررنجیده بود وآرام‌نداشت خوانین حکمران هم‌باصرغام‌السلطنه بدبودند باوسخت گرفتند که باید شارژدافر رابیرون کنی صرغام‌السلطنه هم‌ازنگهداری اوپشیمان شده بود برای اینکه خود رادرخطرمی‌دید دراین‌وقت بی‌بی مریم خواهرمن بامن مشورت‌کرد که میخواهم ازشارژدافر نگهداری‌کنم من رأی ندادم‌وگفتم این‌کارخلاف مصلحت است گفت من برای آتیهٔ پسرم این‌کاررا خواهم‌کرد وفرستاد اورا آوردند درقلعه سروشجان منزل داد کاپیتان نول‌به‌سردارمحتشم وامیر مجاهد سخت گرفت که باید شارژدافر آلمانی ازبختیاری و چهارمحال بیرون‌برود مردم بختیاری بتحریك امیرمجاهد ومرتضی قلیخان خواستندشورش کنند وکاپیتان نول را بیرون‌کنند وباشارژدافر همراهی‌کنند شهاب‌السلطنه وسردارفاتح هم باامیرمجاهد ومرتضی‌قلیخان همراه بودند امیرجنگ تنها‌باسردارمحتشم همراه بود باصرار

سردارمحتشم مرا بدهکرد بردند بعضی ازبختیاری‌ها که دراردوبودند حتی امیرحسین‌خان‌هم بمن پیغام دادند که دهکرد نروم ولی من دیدم که روسها اصفهانند اگردربختیاری توهین بکاپیتان نول بشود برای رئیس ومرؤس بختیاری هردو بداست وبیم‌است که خطری متوجه بختیادی شود ناچاررفتم دهکرد مردم را بهرطریقی که بود ساکت کردم شارژدافرهم ناچار خودش بیرون رفت وقتی که شارژدافر از چهارمحال بطرف عزیزآباد رفت ما هم رفتیم سورشجان بی‌بی مریم‌باهمه غروروتفرعن که داشت وداردخودش ازقلعه بیرون‌رفت وهرچه داشت بجا گذاشت من‌هم حاج‌آقاعبدالکریم و آقاامیرخان احمد خسروی را درقلعه گذارده رفتم اسباب وصندوق شارژدافر هم درآن قلعه بودتاپس ازدوسال آلمان‌ها ازطهران فرستادند بردند در تمام این کشمکش‌ها فتح‌الله خان در طهران سرگرم عشرت و خوش‌گذرانی بود حاج‌آقا نورالله که یکی ازعلمای مقتدر با نفوذ اصفهان بود وآشکارا برضد روس و انگلیس بود وقتی که روس‌ها اصفهان را گرفتند باجمعی ازعلما ورجال‌مهم اصفهان رفتند چهارمحال خانه مرتضی‌قلی‌خان منزل گرفتند وازآنجا بفریدن رفته باعدهٔ ازاحرار رفتند اردوی عثمانی دراین موقع علی‌احسان بیك شکست فاحشی بروس‌ها داده آنها را از همدان بیرون کردند تا قزوین بشکست برده بود حاج آقانورالله ازآنجا رفت برای عتبات خبر فتح اردوی ترك بطهران رسید خودروسهاهم انکارنداشتندظل‌السلطان که یکی ازروس پرستها بود وبمساعدت آنها ازروس بایران‌آمده بود وهمه قسم باروسهاهمراهی داشت وپسرهای اورابرورس‌بیره روسها حاکم اصفهان‌کرده بودند ودیگر ولیخان سپهد ارتنکابنی و سایرطرفداران روس از طهران گریختند رفتند قزوین روسها آماده بودندکه اگر ترك‌های عثمانی بطهران بیایند سلطان احمد شاه را با خوانین بختیاری و رحال طهران عنفا ببرند مازندران این مسئله شهرتی پیداکرده بود وبیشتراین انتشارات ازطرف‌کسانی بودکه طرفدارآلمانها بودند .

سالار مسعود وبهادرالسلطنه وسالار اعظم حتی مصطفی قلی‌خان پسر بی‌بی مریم که آنوقت طفل‌بود بی‌بی‌چنین صلاح دیده بودکه ازنو خدمتی بترکها وآلمانها بکنندخوانین سابق‌الذکر بادویست سوارکه ازهمه جهت‌فراهم‌کرده بودند برای عزیزآباد حرکت‌کردند شارژدافر آلمانی‌هم همراه‌آنها بود بخیال اینکه بروند اصفهان را ازدست روسها بگیرند سادم‌الملك نزد من‌آمد مقداری فشنگ خواست باو دادم برای سالار مسعود فرستادوقتی‌که بختیاری‌ها عزیزآباد راگرفتند سوارهای روسی آمده بودند نیم فرسنگی عزیزآباد جنگ شروع شدتا دو روز جنگ باتفنگ بود هرروز بختیاری‌ها روسها را شکست‌داده تانجف‌آباد فراراً می‌بردند روزسوم از اصفهان دواراده توپ شنیدر برای روسها ازاصفهان فرستاده بودند رسید بختیاری‌ها درمقابل توپ نتوانستند مقاومت‌کنند گریختند بطرف موسی‌آباد شب از لنجان‌گذشته نصف شب دربن‌آوردند چندنفر از بنه‌داران وغیره که بجا مانده بودند طعمه شمشیر روسها شدند روسها تا موسی آباد در پی بختیاریها رفته از آنجا باصفهان

مراجعت کردند شارژد افر قبل‌از جنگ عزیرآباد رو بهمدان رفت اردوی هزیمت شده‌سالار مسعود ازبن بفریدن رفته ازآنجا به‌بربرود رفتند ودراین راه هرکجا اسب وتفنگ‌می‌یافتند می‌گرفتند مالیات هم می‌گرفتند هردهی‌که از دادن مالیات مسامحه می‌کرد آنجا را غارت می‌کردند ومیرفتندبرای اردوی‌ترك اسکندرخان را هم برای تقویت‌کار امیرمفخم کـه کار براودربر برود سخت شده بود فرستادم اوبرای دخل ازروی طمع ملحق باردوی ترك هـا شد ابوالقاسم خان وفتحعلی‌خان هم با هـرچه سوار داشتند باردوی علی احسان بیك رفته بودند همدان ازآن طرف هم سوارهای امرائی بسرکردگی نظرعلی‌خان سرداراکرم ملحق باردوی بختیاری‌ها شدند جنگی در سلطان‌آباد عراق با روسها کردند چون روسها تـوپ داشتند بختیاری‌ها ولرستانیها تاب مقاومت نیاورده فرارکردند ورفتند همدان بترك‌هاملحق شدند پس‌از چند جنگ روسهاباترك‌هاکمك برای روسها رسید ترکها ازهمدان عقب‌نشینی کردند بهادرالسلطنه واسکندرخان باجمعیت خود از بروجرد ازراه‌کوهسار بازحمات زیاد رفتند بولایت سالار مسعود وسردار معظم وابوالقاسم خان با نظام‌السلطنه وعدهٔ از احـرار رفتند اسلامبول وازآنجا باسیدحسن مدرس وشصت‌نفر دیگر ازمهاجرین ایرانی رفتند در مملکت آلمان مدتها درآنجا اقامت داشتند .

موقعی‌که علی احسان پاشا همدان را اشغال‌کرده بود ظل‌السلطان و سپهسالار رفته بودنـد قزوین چون شاه با درباریان ورجال طهران مصمم شده بودند برونـد اصفهان و پایتخت را اصفهان قرار بدهند روس و انگلیس پیشنهاد کردند کـه شاه نبایستی برود اصفهان اردوی عثمانی‌که تماماً ترك بودند وقتی‌که ازکرمانشاهان عقب نشینی‌کردند صاحب منصب آلمانی که همراه آنها بود ومخارج اردو را می‌داد خودراکشت بیشتر مردم می‌گفتند اردوی ترك وآلمان بیشتر خسارت بایران وارد آوردند تاروسها ودرحقیقت همینطورهم بود ولی عدهٔ‌که لیره های آلمانی آنهارا فریفته بود برخلاف این عقیده داشتند نظام‌السلطنه‌هم‌درفکرریاست وزمامداری بود ملاحظه ایران وملت ودولت وخسارات وارده را نداشت .

املاك نظام‌السلطنه را دولت توقیف‌کرد سلیمان میرزا لیدر حزب دمکرات که‌اکنون درطهران هیچکاره است انگلیسها دربین‌النهرین اورا گرفته حبس‌کردند پس‌ازچندسال‌سالار مسعود ازاروپا خواست بایران بیاید انگلیسها دربندر انزلی اورا گرفته حبس‌کردند نفوذ وقدرت انگلیس درایران بیش‌از روسهابود برای اینکه مسلك بلشویکی ازقدرت روس‌کاسته بلکه بکلی سلب اقتدار ازاوکرده بود آنوقت من حکومت بختیاری را داشتم وزیـر مختار انگلیس بمن نوشت ضامن سالار مسعود شوید تا اورا رهاکنم من درجواب نوشتم تا مـن بریاست بختیاری برقرارم ضامن اوهستم چون ازحکومت منفصل شدم دیگر ضمانت من هم ملغاست سالار مسعود را رهاکردند آمد طهران وازطهران آمد بختیاری‌کاپیتان نـول در بختیاری فعال مایشاء بود هر چـه می‌گفت خوانین همانطور می‌کردند اگر چـه خوانین

بحمداله خودشان معدن فتنه و منبع فساد بودند محتاج بدستورالعمل کاپیتان نول در فتنه و فساد نبودند سردار محتشم نزد امیر مجاهد نمیرفت کاپیتان نول هم از امیر مجاهد رنجیده بود من هم نهایت دلتنگی را ازاو داشتم مرتضی قلی‌خان باأو راهی پیداکرده بود کاپیتان نول میل داشت امیر جنگ را ایلبگی کند وامیرمجاهد معزول باشد فصل پائیز بود و سال ۱۳۳۵ قمری سردارمحتشم ازامیر مجاهد رشته اتحاد گسسته باامیرجنگ پیوست امیرمجاهد بتوسط مرتضی قلی‌خان ازمن درخواست کرد که نگذارم امیرجنگ ایلبگی‌شود ایلبگی‌گری با امیر مجاهد باشد منهم قول براردها دادم که نگذارم امیرجنگ داخل حکومت‌بختیاری شود اتفاقاً درحونقان سردار محتشم بی‌سبب ازمن رنجیده رفت دستنامن هم بااینکه قول‌داده بودم نگذارم امیرجنگ ایلبگی شود تحلف کرده مانع ایلبگی‌گری امیرجنگ نشدم اوهم تلافی‌کرده بکاپیتان نول گفته بود که بابودن سردار ظفر دربختیاری ما نمیتوانیم حکومت کنیم سردار محتشم نیزهمین راگفته بود انگلیسها آنوقت محبور بودند ازحکومت حمایت کنند نول محرمانه بمن گفت یاطهران بروید یامسافرتی باروپا بکنید گفتم طهران‌میل‌ندارم بروم خارج ازایران هم پول ندارم که بروم گفت شما بروید هندوستان دولت‌انگلیس‌مخارج شمارا متحمل می‌شود من بکاپیتان نول گفتم شما باید نوشته بمن بدهید که من هشت ماه‌بیشتر درهندوستان نباشم وچون برگشتم ریاست بختیاری را مستقلا دارا باشم اوهم این نوشته را داد من هم حاضر شدم برای رفتن به هندوستان چون ندیده بودم هندوستان را بی‌میل هم نبودم امیرجنگ هم ایلبگی شده حکم ایلبگی‌گری اوهم صادرشد من خواستم خان بابا یا علی محمد را همراه ببرم مادرهای آنهاگریه وزاری آغازکردند وگفتند شمارا بهندوستان میبرند ودیگر نمی‌گذارند بیائید اگر پسرهای ما را ببرید دیگر ما روی آنها را هیچ نخواهیم دید چون چنین دیدم ازبردن آنها صرف‌نظر کردم بااردوی مختصری و خوانین حکومت وکاپیتان نول حرکت‌کردم مقداری قالی وقالیچه درکرمان خریده بودم آنها را همراه بردم سرداراشجع هم که باطناً بامن همراه بود با خوانین حکومت حرکت کرد چندین روز از زمستان گذشته بود برحمت ازییلاق خودرا بقشلاق رسانیدم نوشتم فتح‌اله‌خان سردار ارشد بیایدسورشجان ودست بی‌بی‌مریم را ازآنجا کوتاه‌کند امیر مجاهد ومرتضی قلی‌خان ماندند ییلاق بختیاری‌ها خواستند اجتماع‌کنند نگذارند من بروم هندوستان چون دیدم عاقبت وخیمی‌دارد نگذاردم اقدام‌کنند تمام خوانین باسردارمحتشم تاتنبی‌مرامشایعت کردند ازآنجا آمدیم اول شب مهمان حاج اسکندر مشهور بحاج پهلوان بودیم فردای‌آن روز نول ازمن جلو افتاد من‌رفتم تنبی باران شب تاصبح می‌بارید جای بدوکپر کثیفی‌منزل داشتیم یکماه پیش‌از عیدبود پس‌ازآن باران دیگر تایکسال باران نیامد درهمین سال قحطی ونیامدن باران درسرپل شالوهر قاطری هشت قران میگرفتند بعدقاطرشد دوازده قران‌الاغ هشت قران وقتی‌که من ازمال امیر حرکت‌کردم سرداراشجع صدلیره برای من فرستاد او برخلاف سردار محتشم بامن یکدل بود سردار محتشم هم‌بااوبود .

وقتی من بمسجد سلیمان رسیدم امیرحسین خان‌را ازاندکا خواستم شبی که کاپیتان نول در دره خرینه بودیم بمن رسید شب پیش من بود صبح اورفت برای اندکامن ونول‌هم بکشتی کمپانی نشسته رفتیم ناصری مهمان شیخ عبدالحمید سردار اجل که آنوقت حاکم ناصری بود شدیم پس‌ازسه‌روز شنیدیم که لطفعلی خان پسر عبدلخان محمود صالح بین شوشتر و دزفول دزدی وشرارت کرده کاپیتان نول مرامجبورکرد بآب بید مراجعت‌کنم دربین‌راه عجم‌خان بختیاروند وجمعی ازخوانین محمود صالح باستقبال من‌آمدند لطفعلی‌خان هم که مصدر آن شرارت و دزدی شده بود ازجملهٔ مستقبلین بود امر کردم اورا گرفته حبس کردند فردا بشوشتر مراجعت‌کرده باهمان چهارچرخه که بقاطرها بسته بودند بدره خرینه رسیده از آنجا با لطفعلی‌خان رفتیم ناصری اورا دادم بدست انگلیس‌ها دوسال درحبس انگلیسها بود بعد مرخص‌شد من‌مدتی درناصری بودم جنگ انگلیس وعثمانی دربغداد واقع‌شدترکهاسخت جلوگیری ازآنهاکردند درچهار محال مستر هریس‌نامی ازجانب نول دردهکرد مانده‌بود حکومت چهار محال متعلق بصارم‌الملك وامیراکرم‌بود مستر هریس بیرق خودرادرقنسول خانه بلندکرد ودرچهار محال فعال مایشاء شده بود برافراشتن بیرق انگلیس بمردم‌چهار ـ محال ناگواربود ونگذاردند برافراشته بماند آنرا سرنگون‌کردند مستر هریس هم پس‌از چندروز ازدهکرد رفت‌برود اصفهان درکاروانسرای آتشگاه خودرا کشت سلطان رفیع زاده تبریزی که ردل‌تروشریرترین مردم ایران‌بود وزیراو بود ومسترهریس اوراگرفته‌هندوستان فرستاده بود. (ادامه‌دارد)

بقیه ازصفحهٔ ۴۴۸

میشود که دستور میدهد به اتابك که فوراً قشون بکش باصفهان واین ... را بکش زیرا من روز قیامت نمیتوانم جواب پیغمبر خدارا بدهم . البته اتابك نامه‌ای محرمانه بظل‌السلطان نوشت واورا به تهران دعوت‌کرد وپس‌از اینکه ظل‌السلطان بتهران‌آمد باصوابدید اتابك قرآن وشمشیری در دست‌گرفت وازشاه خواست طلب بخشش‌کند ولی‌همینکه‌چشم‌مظفرالدین شاه باوافتاد دستورداد فوراً میرغضب بیاید وهمین‌جا اورا بکشد . البته اتابك دستور داد اطاعت میشود واورا بیرون بردند وگوسفندی راکشتند وپس‌ازمدتی قصه خاتمه‌پیداکرداین شمه‌ای‌بودازروحیه وروش مذهبی مظفرالدین‌شاه که‌عیناً ازدهان مرحوم‌مستوفی‌الممالك‌شنیدم.

سرمایهٔ ایـران حسن مستوفـی فرزانـه دوران حسن مستوفی
رخت ازمحن‌زمانه‌بربست‌وبرفت شد عازم رضوان حسن مستوفی

مرحوم مستوفی در ونك درمقبره خانواده نزد یوسف مستوفی که یوسف‌آباد بنام او است دفن است خدایش بیامرزاد.

۱ـ البته خواننده محترم باید بداند که درآنموقع ازتهران تا اصفهان حداقل ۶ یا ۷ روز طول میکشید ومجموعه این‌حوادث شاید بیش‌از دوماه طول‌کشیده باشد (نویسنده)

۲ـ مرحوم مستوفی‌الممالك برادر زن جلال‌الدوله فرزند ظل‌السلطان بودواین زن همدم‌السلطنه نام داشت .

نوشته : هربرت زیم ورابرت بیکر

ترجمه واقتباس : علی‌اصغروزیری

منظومهٔ شمسی

(۲)

منطقة البروج

منطقة البروج عبارت ازدوارده صورت فلکی‌است که مانندکمر بندی درآسمان قرا گرفته وعبارت است از :

حمل ـ ثور ـ جوزا ـ سرطان ـ اسد ـ سنبله ـ میران ـ عقرب ـ قوس ـ جدی دلو ـ حوت . این ستارگان‌آسمان رادرنزدیکی مداری‌که زمین بدور خورشید می‌گر دورمیزنند. چنین بنظرمیرسدکه خورشیدوماه وسیارات دیگرازجلوی‌اینهاعبورکرده‌ودرآ قرارمیگیرند . برای پی‌بردن به‌حرکت‌آنهاسهل‌ترین راه آن‌است‌که مسیر ماه را مشاه کنیم. باتماشای‌مسیرسیاره‌های دیگرهم ممکن‌است‌که به‌این‌حرکت پی‌برد لیکن دقت‌بیشتر لازم دارد واین به دوری مسافت‌آنها ازآفتاب بستگی دارد .

همچنین بنظر میرسدکه خودکره خورشید نیز منطقة البروج را هرسال طی میکن تغییراتی‌که درصورت فلکی درست قبل ازطلوع‌آفتاب یابعدازغروب‌آن مشاهده می‌شود م این حرکت است .

ازکره زمین‌این‌چنین به‌نظرمیرسدکه‌آفتاب درصورت فلکی میزان قراردارد و زمین بدورآفتاب می‌گردد به‌نظرمیرسدکه آفتاب از عقرب و قوس عبورکرده تا بالا دومرتبه به میران برسد .

بابلیهاومنجمین باستانی متوجه این‌حرکت ظاهری‌آفتاب وماه وسیارگان شده واین علم‌آنهارادرپیشگوئی فصول یاری می‌کرد. امروزه اغلب منطقة البروج راباطا مربوط‌کرده ونفوذ ستارگان رابرروی اشخاص و وقایع دنیوی تعبیرمی‌کنند لیکن ه اطمینان حاصل‌کرده‌اندکه طالع‌بینی مبنای علمی ندارد .

منظومه شمسی

روی همرفته درمنظومه شمسی ۹ سیاره ـ ۳۱قمر ـ هزارها سیاره‌کوچك یااخ وتعداد زیادی ستاره دنباله‌دار و میلیونها شهاب وجوددارد و ستاره مرکزی منظومه کره‌آفتاب میباشد .

ترتیب این سیارگان ازعطاردکوچك که حدود ۵۸ میلیون کیلومتر باخورشید فاصله دارد شروع شده و به دورترین سیاره پلوتن ختم می‌شود سیاره عطارد در مدت سه ماه کره زمین یکبار به دورخورشید میگردد وسیاره پلوتن تقریباً درمدت ۲۵۰سال کره زمین مدار خود را به دورخورشید طی می‌کنند. بعبارت دیگر یك سال سیاره پلوتن مساوی با ۲۵۰سال کره زمین است .

دراطراف بعضی ازاین‌سیارگان اقماری‌میچرخند لیکن عطارد وزهره وپلوتن فاقد قمر بوده ومابقی‌اریك‌تادوازده قمردارند. سیاره مشتری‌یاهرمرکه بزرگترین سیاره منظومه شمسی است دارای دوازده قمرمیباشدکه چهارعدد ازآنهارا بادوربین دوچشمی یایك‌تلسکوپ کوچك می‌شود دید .

کمربندهای کیوان راکه احتمالا ازمیلیونها قطعات ریز درست شده‌اند می‌توان بایك تلسکوپ کوچك به‌شکل نوارپهنی که سیاره را احاطه‌کرده است مشاهده نمود .

اغلب اختروارهها درفضای بین مریخ ومشتری درحرکت میباشند ودرخشانترین‌آنها را اگرمحل‌آنرا درست بدانیم می‌توان با تلسکوپ دید .

دودنب‌ها یا ستارگان دنباله‌دارکه در مداری طویل به دور آفتاب می‌گردند هرچند یکبارکه ارچند سال تاچندین صدسال و بیشتر ممکن است طول‌بکشد ظاهرشده و دومرتبه ناپدید می‌گردند (۱).

شهابها مانند شیار یا خطوطی درخشان درآسمان ظاهر می‌شوند وبواسطه اصطکاك با جوزمین می‌سوزند . شهابهائیکه بازمین‌اصابت می‌کنندتنهامواد‌ی ازفضاهای خارجی‌است‌که می‌شود دردرجهٔ اول درآنها مطالعاتی نمود .

زندگانی فقط در کره زمین به‌تحقیق وجود دارد . درجه حرارت درسیارگان دیگر باستثنای زهره ومریخ چون بی‌نهایت سردیابی‌نهایت‌گرم است حیات انسان وحیوان ونبات راآنطورکه می‌شناسیم میسر نمیسازد فقط ممکن‌است حدس زدکه درماوراء ابرهای غلیظی‌که سیاره زهره رامیپوشانند چه چیزهائی وجوددارند. سطوح سبزرنگی‌که درمریخ باتلسکوپ مشاهده میشوند وجود نبات رافقط دراین‌کره‌القاءمی‌کنند ولی‌آنرا ثابت نمیکنند لیکن در کرات دیگرخارج ازمنظومه شمسی ممکن‌است به انحائی زندگانی یافت شود .

(ادامه دارد)

۱ـ مسافت اقمار ازکره‌آفتاب به‌میلیون‌کیلومتر: عطارد ۵۸ـ زهره۱۰۷ـ زمین ۱۴۹ـ مریخ ۲۲۸ـ هرمز۷۷۷ـ کیوان ۱۴۲۶ـ اورانوس ۲۸۶۸ـ نپتون۴۴۹۵ـ پلوتن ۵۹۰۶ میلیون کیلومتر است.

دکتر ابوتراب نفیسی استاد دانشگاه
رئیس پیشین دانشکده پزشکی اصفهان

یادداشتهای سفر پاکستان

-۵-

آیا برگزاری این کنگره فقط جنبه سیاسی داشت :

به عقیدهٔ عده‌ای سیاستمداران پاکستان از برگزاری این کنگره و مخصوصاً انجا
آن درشهرهای مختلف بزرگ پاکستان (اسلام‌آباد ـ راولپندی ـ پیشاور ـ لاهور وکراچی
نوعی تبلیغ انتخاباتی به نفع حزب حاکم پاکستان که رهبر آن ذوالفقار علی بوتو است
میباشد اما درآخرین نطقی که مشارالیه درحضور اعضاء کنگره ایرادکرد باین‌موضوع اشار
کرد وچنین گفت .

«مخالفین ما ، مارا متهم به بهره برداری سیاسی ازاین کنگره می‌نمایند البته مـ
بهره برداری کردیم ولی‌درجهت منافع‌اسلام وبرقراری هرچه بیشتر اتحاد وبرادری‌اسلامی
زیرا مملکت ما جمهوری اسلامی‌است وهرقدمی که درراه پیشبرد مقاصد اسلام برداشته‌شو
مشروع خواهدبود» امادرشما چه‌پنهان‌بیشتر شرکت کنندگان راچنین‌عقیده بودکه‌برگزاری
این کنگره ومخصوصاً خطابه‌های پرآب و تاب امام‌کعبه وشیخ از هرومفتیان دیگر ووزرا
ممالك اسلامی وسخنان آتشین مولانا کوثر نیازی دربهبودی روابط دولت پاکستان باتود
مردم‌که اکثراً دراسلام متعصبند اثرمثبتی داشته ومسلماً در انتخابات آینده‌که چندان دو
نیست مؤثر خواهدبود.

دراینجا بار جالب این بودکه وزیر مشاور ترکیه درامور مذهبی ـ آقای « حسن
اکسوی » Aksoy در سخنرانی‌که برای مردم یکی‌از ایستگاههای راه پیشاور به خیبر
نمود باز بزبان ترکی صحبت می‌کرد وبسیار باحرارت .

يك میوه جالب

همان روز اول ورود به‌کراچی وقتی‌که از پارك میدان‌چوگا
(شرپائو) برمی‌گشتیم بفروشنده دوره‌گردی برخوردیم‌که میو
معطر خوش رنگی راکه ازحیث‌رنگ‌مانند به وازحیث بو مانندگلابی‌بود برای فروش‌عرض
می‌کرد ازروی کنجکاوی مقداری را خریدیم هسته‌های ریزی داشت ازگلابی درشت‌تر
بعلاوه موقع خوردن ریگهائی شبیه به «امرود» (گنجونی) (دراصطلاح اصفهانیها) واتفا
نام آنرا «جام» یا «امرود» می‌نامیدند برگ آن بین درخت سیب و به است و گویا مو
گرانبهائی باشد.

نظری به چند تن از نمایندگان و خصوصیات آنها

مشخص‌ترین نمایندگان از نیجریه بودندکه درجلسات رسم
لباسهای فاخر وزیبای رسمی خود شرکت می‌کردند ودرمو
دیگر پیراهن باکت وشلوار می‌پوشیدند ، اکثراً خنده د

خوش مشرب وبنظر مـن خوش نیت بودند . دربین‌آنها پرفسور بالوگون Balogun بودکه درضمن سخنرانی خود برصد دین «قادیانی» صحبت‌کرد و گفت که خودش قبلا باین فرقه تعلق داشته وسپس برگشته وکتابی بیر برضد آن نوشته است‌که به حضار نشان داد . این فرقه‌که متجاوز ارصد سال پیش ، شاید همزمان با بروز بهائیت درایران در پاکستان بوسیله «غلام احمد قادیانی» بوجودآمده ، ابتدائا مانند سایر فرقه‌های اسلام‌بوده ولی‌سپس بدعت هائی در دین واردکرده وحتی منکر خاتمیت پیامبر اسلام شده وتقریبا خودرا‌پیعمبر قلمدادکرده وپیروان قابل توجهی در شبه قاره داشته ودارد وبنظر می‌رسد در اشاعه عقاید اودست استعمار درکار بوده‌است . حوشبختانه امسال ازمجلس ملی پاکستان قانونی‌گذشت‌که دین اورا غیر اسلامی وغیر قانونی شمردند . پیشنهاد بالگون آن بودکه خوب است کلیه ممالك اسلامی به‌پاکستان تأسی جسته وار دادن روا دید بآنان خودداری نموده ونگذارند یك چنین عقیده سخیفی بنام اسلام در دنیا منتشر گـردد ، همانطورکه در بعضی از ممالك افریقائی منتشر شده‌است . دیگراز نمایندگان جالب پرفسور «حمدن عودطه» وزیر مذهب موریتانی بودکه بسیار مرد وارسته وساده‌ای بود .

اتفاقادرایام برگزاری کنگره اختلاف‌بین موریتانی ومراکش ازیکطرف باالجزایر ازطرف دیگر شدت‌گرفته بود و وریر ازهمه‌جا بیخبر بوسیله ماکه می‌توانستیم رادیوهای انگلیسی ربان را بشنویم ارقطع رابطهٔ دولت خویش باالجزایـر مستحضرشد اتفاقا نماینده الجزیره نیز بنام «مولودکسیوم» باعمامهٔ شیروشکری‌محصوص ولباس زربفت خویش‌نیز‌حضور داشت وهردوی این نمایندگان نیز برىان فرانسه آشنائی داشتند وآنچنان بایکدیگر گرم وصمیمی صحبت می‌کردند توگوئی اصلا نقاری‌بین دولتهای‌آنها وجود ندارد . آری چنینند ملتها ، اگر سیاستمداران بگذارند ! آقای «طه» شرحی از سازمان حکومت موریتانی‌داد که در فرصت مناسب آنها را خواهم نوشت .

دیگر از نمایندگان جالب ، نمایندهٔ «تایلند» بود که مردی بسیار موقر و وزین و باصطلاح جاافتاده بود ویك سفر نیز بایران آمده و بحضور شاهنشاه نیز شرفیاب شده بود ومعتقداست‌که روابط قدیمی بین ایران وتایلند (سیام) موجود بوده واتفاقا اولین‌مسلمانی که بدربار سیام رفته یك‌نفر اصفهانی بوده‌است . اوپسرش را نیزکه دانشگاهی‌بود همراه آورده‌بود . نمایندگان «مغرب» نیر بالباسهای محلی بسیار جالب وبربان عربی‌وفرانسه صحبت می‌کردند . عربی آنها لهجه مخصوصی بودکه اصطلاحات زبان بربری نیز در آن فراوان بود . دربین نمایندگان شمال افریقا ، از همه خوش مشرب‌تر نمایندگـان تونس بودند، بنام دکتر «توهامی نقرا» ودکتر «طرزی» که دومی‌فرانسه رابسیارخوب‌میدانست وبایران نیز سفرکرده وازاشعار خیام بزبان عربی وفرانسه اطلاع زیادی داشت .

(ادامه‌دارد)

معرفی کتاب

فهرست دیوانهای خطی کتابخانهٔ سلطنتی : تألیف بدری کامروز(آتابای) دوجلد ـ ۱۳۹۳صفحه ـ قطع وزیری (۲۴ × ۱۷سانتیمتر) ـ چاپ تهران ـ تیرماه۲۵۳۵

کتابخانه سلطنتی ایران یکی ازغنی‌ترین کتابخانه‌های خطی فارسی است وازلحاظ مرقعات، دواوین، فرامین، نقاشیها ومینیاتورها درنوع خود بی‌نظیر ومنحصر به فرد است.

این کتابخانه دراوایل قرن سیزدهم هجری قمری به همت فتحعلی‌شاه قاجار درکاخ گلستان تأسیس وبنام کتابخانه شاهنشاهی نامیده شده است .

پس ازفتحعلی شاه اخلاف اودرحفظ ونگاهداری وتوسعه کتابخانه کوشش کرده‌اند و بخصوص ناصرالدین‌شاه مراقبت تام و تمام درگسترش امورکتابخانه داشته وآنچنان باین کارعشق میورزیده که ریاست کتابخانه را خود بعهده گرفته ومیرزا ابوالحسن صنیع‌الملك را تشویق کرده تا مجالس نقاشی کتاب مستطاب هزارویکشب را ترسیم کند وکتابخانه راازاین‌لحاظ هم‌غنی‌تر گرداند .

ناگفته نماندکه کتابخانه سلطنتی هم مثل‌سایر آثارگرانبهای مملکت ، چند بار دستخوش‌بیدا دوستم قرار گرفته‌وتعدادی ازکتابهاونقاشی‌های‌آن به‌یغما رفته‌است که‌امیدمیرود باهمت‌وکوشش مدیرفعلی‌آن ،آب‌رفته به جوی‌بازگردد وکتابخانه فروشکوه اصلی خود را بدست آورد .

درفهرست دواوین‌کتابخانه سلطنتی بیش ازصد دیوان ازشعرای نامدار آورده شده‌و مجلات ششگانه‌کتاب الف لیله‌ولیله (هزارویکشب) با۸۱ تصویررنگی‌آن نیز معرفی شده است .

علاوه براین سجع‌مهرها، القاب وعناوین‌شهرها نام‌کاتبان ومذهبان ونقاشان وجلدسازان نیز درپایان‌کتاب‌آمده است‌وازاین‌نظرهم برجامعیت فهرست افزوده‌شده‌است. به سخن کوتاه بایدگفت با نشراین فهرست درهای‌کتابخانه سلطنتی بروی عموم گشوده شده‌وکلیدی به‌دست مشتاقان‌سپرده‌اند تا بتوانند‌به‌مخازن‌کتابخانه درآیند وآثار نفیس‌کتابخانه را ازمد نظربگذرانند واین خدمتی بس‌بزرگ است‌که منحصراً خانم آتابای‌کرده است خدمتی‌که هیچوقت فراموش نمیشود واز صفحه روزگار زدوده نمیگردد خدایش جزای خیردهاد.

***

ذیل فص شئی‌فصوص‌الحکم شیخ‌اکبرمحی‌الدین با رساله موضوع الخلافةـ الکبری ـ ازمعاوضات محمد رضا صهبای قمشه‌ای به‌کوشش منوچهر صدوقی (سها) ـ قطع وزیری ـ چاپ مطبعه نور قزوین ـ ۱۳۵۴

نشریه دانش‌پژوهان ایران

در این شماره :

* * *

نقل مطالب مجله بادکر مأخذ مجاز است

***

جمدوره از مجله وحید و خاطرات وحید وارمغان برای فروش به انتشارات وحید عرضه شده است

دیوان عبید زاکانی، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، ره‌آورد وحید، هاتف اصفهانی، فرهنگ عوام داستانهای امثال، عبید زاکانی را میتوانید از انتشارات وحید بدست بیاورید

* * *

شماره‌های اولیه مجله وحید و خاطرات به چند برابر پشت جلد خریداری میشود

*** *

بشارت در آینده نزدیک مجلهٔ وحید با تغییرات اساسی در فرم و محتوی عرضه بازار خواهد شد

مجلهٔ وحید ـ شمارهٔ پی‌درپی ۱۹۷ آبان ماه ۲۵۳۵
(۱۳۵۵) = دیقعده ۱۹۹۷ = نوامبر ۱۹۷۶

* * *

بهای یک شماره پنجاه ریال و بعد از یکماه یکصد ریال است .

اشتراک یکساله { ایران هشتصد ریال / خارجه هزار ریال

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

خاطره‌ها و خبرها

نکاتی از مصاحبه شاهنشاه

شاهنشاه آریامهر در آستانه روز چهارم آبان طی مصاحبه‌ای اختصاصی با آقای امیر طاهری سردبیر کیهان مطالبی اظهارفرمودند که نکاتی ازآن‌ذیلا آورده‌می‌شود:

«نفت مادر حال حاضر ۲۳ میلیارددلار یا دراین‌حدوددرسال‌درآمددارد....»

«مردم ایران نه تنها باید مطابق دستمرد وبرابر بااردش دستمرد کار کنند بلکه باید بیشترهم کارکنند ...»

« کمبود کارگـــــــــر یك علت مهم است میرویدبه‌ده شکایت دارند که‌کارگر نیست یااگر هست پول‌عجیب وغریب میخواهد درشهر هم‌همین وضع است .البته من مخالف افرایش بیشتـر حقوق ودستمـرد کارگران نیستم چون‌هنوز به آن حدی که دلم‌میخواهد نرسیده است. اما گرفتاری اینستکه میگویند اینها کار نمیکنند. کار نکردن خطرناکست . این در ایران امروزقابل قبول نیست .هرکس کار نکند ، دمش را میگیریم و میاندازیمش بیرون ،مثل یك‌موش ...»

«... ازسال‌آینده یا احیاناً سال بعد از آن،میلیونها ایرانی که‌درسنین زیر ۱۴ سال هستند بتدریج بالغ میشوند و سرازیر میشوند به‌طرف بازار کار ...»

«... با این‌دادگستری که ماداریم یاهمه دارند معلوم‌نیست‌چه‌می‌شود . تاحدی میشود گفت که دادگستری بهشت بـزهکـاران‌و تبهکارانست نه فقط در ایران بلکه در همه کشورها چون اصولا کسی محکوم میشودکه بشود مجازاتش کرد...»

دبیر کل‌حزب رستاخیز

دومین کنگره‌حزب رستاخیز ملت‌ایران روز پنجشنبه ششم آبانماه در تهران تشکیل گردیدوبه پیشنهاد آقای هویدا نخست وزیر، آقای دکتـر جمشید آموزگار باتفاق آراء ازطرف اعضای کنگره برای مدت چهار سال بسمت‌دبیرکل حزب برگزیده‌شد.

با انتخاب آقای آموزگار به دبیرکلی حزب دومقام بزرگ سیاسی‌وحزبی مملکت در اختیار دو نفر از اهالی فارس قرار گرفت. امیر عباس هویدا وآموزگار هردو زاده ، زادگاه سعدی وحافظ وازمردم فارسند.

تغییرات

درماه آبـان تغییراتـی بشرح زیـر در مشاغل ومقامات مهم مملکتی روی داده است.

دوازدهم آبانماه آقای دکتر هـوشنگ نهاوندی رئیس پرتلاش وپـرتـوان دانشگاه تهران به ریـاسـت دفترمخصـوص علیاحضرت منصوب شد .

سیزدهم آبانماه آقایان دکترکیانپور با وزارت دادگستری، دکتر بهادری به وزارت اطلاعات ، مهندس معینی بـه وزارت کشور، دکترگنجی به وزارت‌آموزش وپرورش،دکتر آزمون به وزارت‌کار وامور اجتماعی، فـرج بخشیان به وزارت راه‌وترابری ودکترشریفی به ریاست دانشگاه‌تهران معرفی شدند .

پنجهزار خان‌زاده

یکی از محققان معاصر میگفت از اولاد و احفاد جعفرقلیخان بختیاری درحال حاضر بیش ازپنجهزارنفر خان‌و خانزاده درسراسر

ایران زندگی میکنند.

جعفر قلیخان همانطور که‌میدانید چهار پسر بنامهای امامقلی‌خان، مصطفی قلی خان، رضاقلی خان و حسینقلی‌خان داشت که شخص اخیر درسال ۱۲۹۹ بدستور ناصرالدینشاه و بدست ظل‌السلطان کشته‌شد.

ازفرزندان حسینقلی‌خان ایلخانی یك‌نفر به‌نخست‌وزیری (صمصام‌السلطنه) یکنفر بوزارت (سرداراسعد) ویکنفر بهاستانداری (سردارظفر) رسید. البته صمصام‌السلطنه‌علاوه‌بر صدارت به وزارت واستانداری هم رسیده‌است.

القاب‌شهرها

براساس فهرست دیوانهای خطی کتابخانه سلطنتی که توسط خانم آتابای به جامعه فرهنگ وهنر تقدیم شده است شهرهای ایران قبل از اسامی‌شان القابی به شرح زیر داشته‌اند: «دارالحرب آذربایجان، دارالارشاد اردبیل، دارالسلطنه اصفهان، دارالملك تبریز دارالخلافه تهران، دارالمرز رشت، دارالخلافه ری، دارالفخر سمنان، دارالعلم شیراز، دارالنصرت اراك، دارالجنة قزوین، دارالمؤمنین کاشان، دارالشجاعه کردستان، دارالامان کرمان، دارالشوکت کرمانشاهان دارالبرکت گیلان، دارالسرور لرستان، دارالایمان مازندران، دارالحشمت همدان دارالعبادودارالمؤمنین‌یزد، دارالفاخره بخارا، دارالسلام بغداد، دارالسلطنه فاخره هرات، دارالانام شام والقاب مؤخر برنام شهرها نیز چنین آمده‌است: بخارای شریف، بلخ‌بامیان، بغداد دارالسلام، شیراز جنت طراز، کربلای ملی، مدینه‌یثرب وطیبه، مشهدمقدس، مصرصماد و نجف اشرف.

تشست آراء

درانتخابات هیئت رئیسه مجلس شورای ملی که چندی پیش برگذار شد تشست آراء زیاد بودبطوریکه‌نواب‌رئیس۱۵۱رای‌بایکدیگر اختلاف داشتند.

بدین نحو که‌آقای دکتر سعید از۲۴۷ رأی۲۲۹رأی وآقای دکتر خطیبی ۱۵۸رأی بدست‌آورد.

این‌تشست رأی در انتخاب‌کار پردازان‌و منشیان‌مجلس نیز بصورت‌آشکارا بچشم‌میخورد.

واعظ کم‌سواد

قضا را طی یك‌ماه دوباربه خانقاه صفی علیشاه رفتم ودر محلس ختم دو تن از یاران ازدست‌رفته شرکت‌جستم.

واعظ هردو مجلس‌سیدی معمم بود که‌او را دکترهم‌خطاب‌میکردند وقاعدة چنین‌شخصی میبایست‌علوم‌قدیم‌وجدیدرا حداقل‌درزمینهٔ‌مسائل دینی، درخود جمع‌داشته‌باشدزیرا توقع‌مستمعین مجلس که از بلندگوی خانقاه اعلام میشد: «اکنون آقای دکتر ... وعظ‌خواهندفرمود» این بود که سخنانی نخبه وزبده و آموزنده بشنوند لیکن علاوه بر اینکه (آقا) عطش شنوندگان را رفع نکرد من درهردو مجلس ناظر بودم که‌یك‌نیمه ازوقت‌خود را که درواقع بخش اصلی سخن او بود همچون نوار ضبط صوت به‌مطالب تکراری گذراند و همان مطلب وعباراتی را که‌درجلسه اول از اوشنیده بودم در مجلس دوم نیر استماع کردم و مرا دریغ آمد بروقتی‌که برای شنیدن این‌سخنان صرف‌کردم. بهتر است و عاظی که در چنین مجالس‌و محافل به وعظ میپردازند آمادگی بیشتری جهت بیان مطالب علمی داشته باشند واگرچنین آمادگی فراهم نباشد چه بهتر که اصلا گرد این‌سخنان ومباحث نگردندکه‌آجر خود می‌برندو...

عکسهای تاریخی:

ازچپ به راست :
دالله انتظام ـ نبوی
بان ادهم ـ عباس
ال ـ نصرالله فلسفی ـ
یرعباس هویدا ـ نصیر
مار (عکس درمنزل آقای
اردراشتو نگارت گرفته
ه داست .)

چهره‌ای از ظهیر الدوله
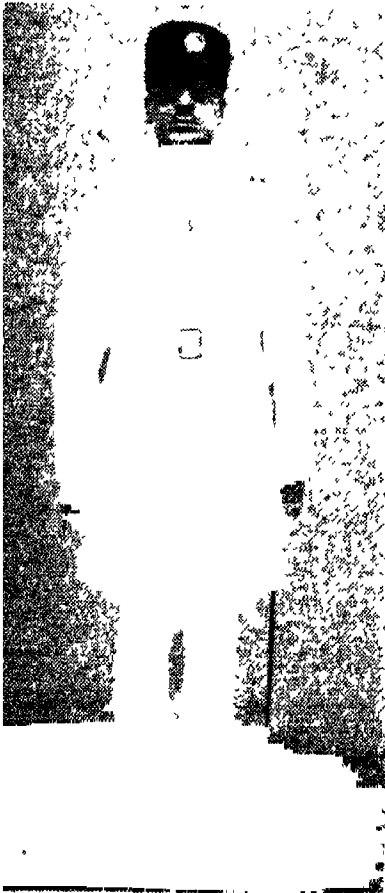
سرهنگ احمداخگر دردوران جوانی
(عکس از آقای رجبعلی انوری پور)
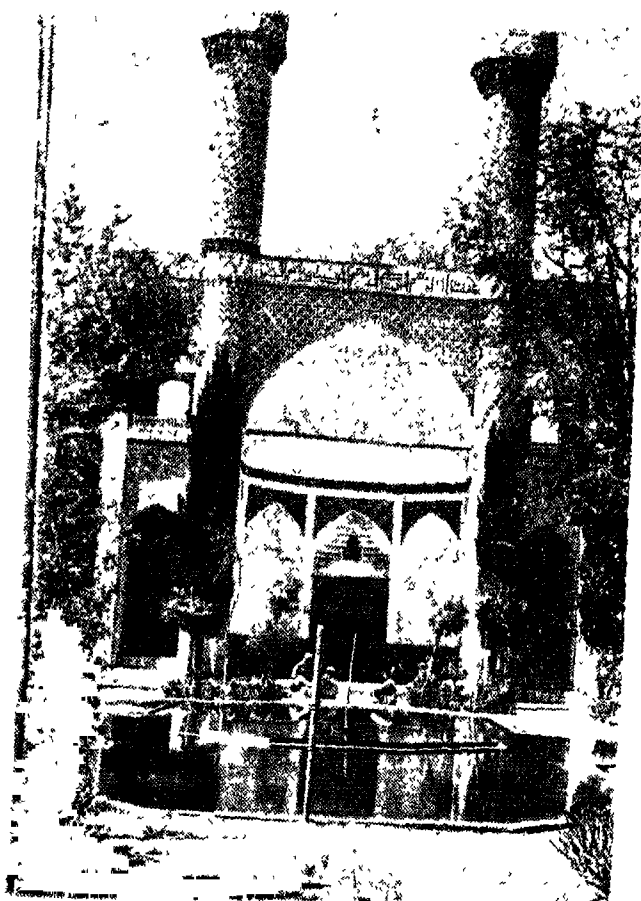
عکسی از ماهان
کرمان (آرامگاه شاه
نعمت‌الله ولی)

* * *

از راست به‌چپ :
انتظام السلطنه ـ سالار
امجد ـ مخ.ر. (عکس از
آقای عبدالله انتظام)

نامه‌ها و اظهار نظرها:

دوست گرامی و

دانشمند نامی جناب آقای دکتر وحیدنیا

نامه‌پیوست که‌نه تنها یك خاطره بلکه یك گزارش مستند از نبوغ ذاتی اعلیحضرت فقید است و بعقیده قلبی و ایمان‌واقعی فقیرمثبت‌ومؤید این معنی‌است که‌آن شهمرد بزرگ‌و زنده‌کننده ایران مؤید من‌عندالله بوده همان‌طور که‌هم‌اکنون فرزند برومند ایشان شاهنشاه آریامهر پهلوی دوم نیز مورد توجه‌وتأیید خداوند عرشأنه‌بوده‌وهستندوخواهند بودویزدان پاك این چراغ‌روشن‌وفروزان واین دست توانای پدروفرزندرا درآن روزهای‌سیاه‌وتاریك که‌همه از ادامه حیات‌کشور نومیدبودند فرا راه ایران قراردادوسپاس فراوان به‌درگاهش که هردوبه‌مأموریت‌خود چنانچه‌بایدوشاید پرداخته‌واین‌رسالت‌الهی‌را انجام داده‌وشایستگی خودرا بعالم‌وعالمیان آشکاروعیان ساختند وباین‌فقیرمنزوی وگوشه‌نشین توفیق‌عنایت‌فرمود که‌بنا‌به‌وظیفه وجدانی باتقدیم نامه پیوست‌واین چندسطردرسپاس گزاری از پنجاهمین‌سال پادشاهی سلسله‌پهلوی‌شرکت‌نمایم.

باتقدیم احترام وتجدید ارادت ح. **علی‌باستانی‌راد.**

استاد محترم جناب آقای باستانی‌راد

ازاینجانب خواسته‌بودید چنانچه خاطراتی از اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر بیاد داشته‌باشم عرض‌کنم.

بطوریکه میدانید اینجانب از ابتداء سال ۱۳۱۰ تاسال ۱۳۲۰ در کادر فنی‌وزارت کشور مترجم مهندسان‌آلمانی‌بودم اولااعلیحضرت فقید بسیارعاشق امور ساختمانی وعمرانی وآبادی بودندوبیشتر نقشه‌ها وطرح ساختمانها بدستور مستقیم شخص ایشان‌انجام میگرفت‌و سالی‌یك‌دوبار به‌تمام‌شهرستانهای کشور سفرمیکردند وشخصا ساختمانهارا بازدیدمیفرمودند وچون اینجانب در وزارت کشور عملا شغلم مترجم واکثراًدر بازدیدهای اعلیحضرت فقیدبا مهندسین‌آلمانی حضور داشتم گاهی‌وبلکه اغلب در امور فنی وساختمانی اظهار نظرفرموده ودستوراتی میدادند که موجب حیرت و تعجب مهندسین آلمانی و خارجی قرار میگرفت بطوریکه بعضی‌ها معتقدبودند که ایشان بی‌شك در خارج ازکشور دررشته مهندسی ومعماری تحصیل کرده‌اند البته اطلاعات ایشان درتمام امور ساختمانی ونقشه‌ها و طرح‌ها واظهار نظرهای‌فنی که میفرمودند باعث حیرت مهندسین خارجی‌میشد زیاد است که‌بنده یك دومورد که‌نظرم است‌عرض میکنم ـ بنده درسال ۱۳۱۲ بایکنفرمهندس آلمانی‌ویك دونفر کمك‌مهندس ایرانی مأمور عمران‌وآبادی آذربایجان‌شده‌وبه‌تبریز‌رفته‌بودیم درمرداد ماه ۱۳۱۳ در...

سیل مهیبی جاری شد که خسارات فراوانی به‌بار آورده بود در تبریز دورودخانه که از دامنه‌های کوه‌مشهد سرچشمه‌میگیرند یکی ازقسمت‌شمالی‌ودیگری ازقسمت جنوبی‌داخل‌شهر میشوند ودرغرب داخل‌تلخ‌رود شده‌و بدریاچه‌رضائیه میریزداعلیحضرت فقید از این جریان ناراحت شده‌بودندو بدستور معظم‌له‌دونفر سرمهندس آلمانی یکی بنام‌کارل فریش ودیگری مهندس‌رانروف به‌تبریز آمدندو باباز دیدو بررسی‌های‌دامنه‌های باران گیر کوه‌سهند نقشه یك‌سد‌سازی کاملی راطرح ومشغول سد سازی شدند که خانه‌های طرفین رودخانه را شهرداری خریداری‌و دریك‌حدمعینی رودخانه تعریض‌وسدسازی میکردند اعلیحضرت فقید هم‌درهمان اوایل سدسازی به‌محل‌سدآمدندو درآنرمان فهیم‌الملك فهیمی استاندار ـ سرلشکرشاه بختی فرمانده لشکر وسرتیپ سیف‌رئیس شهربانی‌با مهندسین آلمانی حضورداشتندپس‌ازسئوالات، دراین دوفقره دستوری دادند که بسیار باعث‌حیرت مهندسین‌شده‌بود ـ خطاب به‌آن سرمهندس آلمانی Karel فرمودند به‌این مسیو بگوئید که‌ریشه این دیوار (یعنی‌سد) باید خیلی عمیق باشد ودیگردرهرفاصله معین بازو بسازند که‌فشارآب‌را بگیردوقتی‌من‌این‌دستورات‌را برای‌آن‌مهندس ترجمه‌کردم بی‌اندازه‌متعجب شدند ـ وبعدکه‌خودشان بابررسی‌هائی که ازنظر شیب رودخانه ومحاسبه سرعت وفشار آب نموده بودند دیدند که نکته مهم همان دستورات اعلیحضرت فقید بود . زیرا علت اینکه هربار درگذشته دیوار سد شکسته وآب بداخل‌شهر جاری‌میشد همان کم‌عمق‌بودن پی‌سدبوده است زیراآب‌باسرعتی که‌داشته سدراخالی‌میکرده ودیوار سد شکسته‌میشد وبازوهائی‌راهم که‌فرموده‌بودند باصطلاح فنی عبارت بود از (موج شکن) واین دونکته رعایت اساسی این سدبوده‌است.

واما ازنظرقدرت ـ دردروازه‌شرقی‌شهر تبریز که معروف است به‌دروازه تهران‌پلی‌است ۱۲ دهنه آجری که‌از روی رودخانه عبور میکند ـ این‌پل را سیل خراب کرده‌بود وموقتاً ماشین‌هاازداخل رودخانه‌عبور میکردند روزیکه‌اعلیحضرت فقیدتبریز تشریف آوردند چون کمی‌باران‌باریده‌بود ماشین ایشان‌درعبور ازرودخانه سر خورده بود ـ روزبعد که بازدیدسد آمدند دستوردادند که‌آن‌پل تامراجعت معظم‌له ازرضائیه وغرب‌آذربایجان تجدید ساختمان بشود مهندسین آلمانی از این دستور بسیار ناراحت‌ومتوحش شده‌بودندکه‌چطور ممکن‌است درآن‌مدت کم چندروزه کـه‌اعلیحضرت از بازدید غرب آذربایجان مراجعت‌میکنند یك پل ۱۲دهنه ساخته‌شود ـ باترس واضطراب به‌مرحوم‌فهیمی استاندار وقت مراجعه وایشان تلفونی ازسرلشکرشاه‌بختی (فرمانده‌لشکر آذربایجان) که درالتزام‌رکاب اعلیحضرت بودند سئوال کردند که‌بازدیداعلیحضرت ازغرب آذربایجان چندروزطول میکشد. اوهم‌جواب داده‌بود که حدود۱۳ روز طول خواهد کشید. خلاصه مهندسین آن‌شب تاصبح بیدار مانده ونقشه‌راطرح کردند واز فردای آنروزبا کمك افراد آرتشی هرچه در گاراژهای تبریز ماشین باری و

کامیون بود همه را جمع آوری و آنها را برای آوردن آجر و آهك به‌تمام کوره‌پزی‌های تبریز واطراف فرستادند و بعد به‌عجله شروع به ساختمان پل نمودند بطوریکه در ۲۴ساعته ۴دسته‌بناوکارگر بلاانقطاع مشغول کار بودند ـ باین‌ترتیب آن‌پل ۱۲ دهنه که‌فعلاهم‌موجود است ظرف۱۳روز ساخته‌وآماده‌شده‌بود که‌در مراجعت ماشین شاه از روی آن‌پل‌عبور نمود ـ باز یادم است دریك‌سفر که‌درتبریز ببازدید کارخانه بزرگ چرم‌سازی خسروی تشریف‌آوردم بودند واینجانب بعنوان‌مترجم‌حضورداشتم درآخر‌بازدیدسئوال نمودند که‌ظرفیت‌این‌کارخانه درسال‌چقدر میباشد ومهندس آلمانی کارخانه‌که توضیح دادندروکرده به رؤسای(صاحبان) کارخانه که‌حضور داشتند وعده‌ای ازتجار تبریزهم درآنجابودند فرمودند چرم تولیدی‌این کارخانه برای مصرف خود آذربایجان‌کم است فودی یك‌کارخانه دیگر در تبریز بسازیدکه بعداً تجار جمع شدند یك‌کارخانه چرمسازی دیگر بنام کارخانه چرم سازی ایران‌درغرب تبریز ایجاد نمودند که‌درمدت‌کمتر ازسه‌سال‌آماده‌بهره‌برداری‌شدالبته‌بایددانست که‌عشق‌و علاقه‌و توجه اعلیحضرت‌فقیدبه‌امور ساختمانی وعمران وآبادی کشور بقدری زیاد بوده‌که وصف‌آن بایددریك‌کتاب بزرگ آورده‌شود . (کمالی)

* * *

جناب‌آقای دکتر وحیدنیا مدیر ارجمند مجلهٔ وحید : باکمال احترام معروض‌میدارد. درشماره‌های اخیر مجلهٔ‌وحید مقالات بسیار/ دل افروز وتعلیم دهنده بعنوان «نظری تازه به‌عرفان‌وتصوف» از بیانات وتعلیمات مرد بزرگوار وعارف ربانی انتشار یافته است. این‌مقالات بسیار عرفانی وادبی وفصیح ومنطقی میباشند وبیگمان گوینده و استادآن تعلیمات‌عارفانه،عارفی است‌عالیقدر که‌راه بسیارسخت‌ومشکل طریقت را دلیرانه پیموده‌است واز این‌راه مستقیم ومستقل‌عشق‌مشتاقانه بهدف‌ومقصد عارفان حقیقی که کمال وجمال ووصال جانانست باشادمانی وسرورعاشقانه باریافته‌است.

یگانه‌دلیل عرفانیت حقیقی این استاد بزرگوارهمانا بی‌نام‌و‌نشان ماندن ایشان‌میباشد واین روش سزاوار هزاران ستایش‌وآفرین میباشد.

برندی‌عمر بگذشت و نه‌نام‌و نی‌نشان‌دارم خوشا ای‌بذل گمنامی ،قلندر بی نشان باشد

مقالات بسیار ممتاز دیگری که‌درشماره‌های اخیر مجلهٔ گرانبهای وحید انتشاریافته ازاثرقلم نیرومندو گوهرافشان جناب آقای استاد امیری‌فیروز کوهی میباشدکه‌دربارهٔ‌شعر بی‌معنی‌نو،ادیبانه‌نوشته‌اندوشکایتهای قلبی‌همه‌دوستداران ادبیات گرانبهارا بخوبی، بافصاحت وبلاغت سخنوران عالیقدر بیان‌فرموده‌اند... امیدواریم که فرهنگستان ایران که در زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر تأسیس یـافت ، انجمنی مخصوص بنام انجمن سرپرستی فرهنگ ایران تشکیل دهد تا ازفاسدشدن خط‌ونقاشی‌وتمدن وحجاری ایران تافرصت باقیست جلوگیری نمایند.. کالیفرنیا ۲۰ شهریور ۲۵۳۵ بذل علیشاه‌عرفان پناهی.

* **

از آقای حسن صهباء یغمائی مقاله‌ای جامع وممتع در بارهٔ شعر «ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود..» ودرپاسخ آقای امیری فیروزکوهی ودیگران رسیده است وچون این بحث رافعلا خاتمه‌یافته تلقی کردیم لذا انتشار آنرا بموقع دیگری محول داشتیم.

راجع به کمال‌الملك نیز توضیحی داده‌اند که ذیلا ملاحظه میفرمائید.

(توضیحی برمتمم خاطره کمال‌الملك)

درشمارهٔ ۳۲ مورخه ۱۵ خرداد تا ۱۵ تیرماه ۱۳۵۳ مجله خاطرات وحید درصفحه ۵۰ تحت عنوان (متمم خاطره کمال‌الملك) مقاله‌ای بقلم این بنده که نقل قولی ازمرحوم کمال‌الملك راجع باعدام یك پسربچه دردربار ناصرالدین شاه میباشد درج گردیده که البته خوانندگان علاقه‌مند باین قبیل مطالب آنرا خوانده‌اند.

اخیرا در روزنامه اطلاعات درباره خاطره مربور مطلبی بچشم خورد که عبارات آن از اینقرار بود:

میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان ملقب به اتابك اعظم که صدراعظم زمان ناصرالدین شاه بوده در آن اوقات بخط خود نامه‌ای بمیرزا محمدعلی خان علاء السلطنه وزیرمختار ایران درلندن نوشته وقسمت مربوط بخاطره کمال‌الملك در آن نامه عیناً چنین آمده‌است:

«اگر از اوضاع برآشفته دربار ناصرالدین شاه بخواهید یك موضوع را برای نمونه»
«می نویسم و آن این است که من برای رفع خستگی وضمناً زیارت با کسب اجازه از ناصرالدین»
«شاه ده روز قم رفتم درغیاب من شاگرد سرایداری چندمثقال طلا ازتخت طاوس کنده آن پسر»
«را پیدا میکنند وشاه امرمیدهد سراورا ببرند یك نفر دراین دربار نبوده که باو بگوید مرد حسابی»
«برای چهارمثقال طلا انسان را سر نمی‌برند وازآن بدتر برفرض باید سراو را ببرید چرا تو»
«خودت شخصا حاضر شدی که زیرچشم تو سر او بریده شود و بعداز پشت پرده سر بیرون بیاوری و»
«فریاد بزنی که سراورا بکلی ازتن جدا کنند وبعنوان مقدمه درسر نهار مقداری شراب برده و»
«بخوری این است وضع دربار واین است اجتماعی که دراطراف پادشاه جمع شده‌اند.»

اکنون خوانندگان عزیز مجله وحید درصورتیکه این نوشته را باآنچه که بنده قبلا نوشته بودم تلفیق بفرمایند بهتربه حقیقت نکته‌ای راکه مرحوم کمال‌الملك راجع بتابلو تالار آئینه فرموده بودند وبنده نقل کرده بودم پی خواهند برد وجناب آقای کحال همکار محترم قضائی هم که شرحی قبلا دراین باره مرقوم فرموده بودند امیدوارم این یادداشت را بخوانند.

باتقدیم احترام صهباء یغمایی

دکتر ابوتراب نفیسی استاد دانشگاه

رئیس پیشین دانشکده پزشکی اصفهان

یاد داشتهای سفر پاکستان

-۶-

دیگری نمایندهٔ جمهوری «توگو» بودکه ریش بلندی داشت وکلاهی شبیه به‌اهالی مالری برسر داشت او اتفاقاً باصفهان سفر کرده بود ونام وی «الاستاد محمد بلی‌الفوطی» بود وجزو ایراداتی‌که بمسلمانان ایران داشت این‌بودکه دراصفهان مسجد شاه را مانند راهرو قرار داده‌اند ومردم از آن عبور می‌کنند واین مخالف اصول مذهب است و هرچه خواستیم باو حالی‌کنیم‌که صحن مسجد ازمحل نمازگزاری وشبستان مجرا است وآن‌قسمت ازصحن مسجد شاه‌که مربوط به نمازگزاران است ازسطح دیگر نقاط مسجد ارتفاع دارد مورد قبول او واقع نشد . وی ازپیروان متعصب تسنن بود وهمیشه نماز خودرا بجماعت میخواند وعکاس ماهری نیز بود .

دیگر از نمایندگان جالب ، نمایندهٔ «اطریش» بنام «اسماعیل بالیک» که اصلا از اهالی یوگسلاوی (سرایوو) بود ودر زبانهای ترکی ، عربی ، اسلاوی وآلمانی وانگلیسی مهارت داشت و دارای تألیفات جالب توجهی بر بانهای مذکور بود و با وی بحث های مفصلی داشتیم .

نمایندهٔ **«ژاپن»** نیز بنام «دکتر عبدالکریم ساینو» استاد دانشگاه «تاکاشکو» نیز شخص جالبی بود وبسیار مسلمان متعصب، نماز خودراهمیشه سروقت وبجماعت انجام‌می‌داد، همیشه متبسم ومهربان واجتماعی‌بود .

از شرکت کنندگان جالب در کنگره **امام مسجد واشنگتن** بنام «دکتر محمد عبدالرؤف» که اصلامصری بود ، تحصیلات خودراعلاوه برجامعه‌الازهر در دانشگاه‌کمبریج انگلستان گذرانده ، مردموقر ، متین ومطلعی بشمار می‌رفت ، در مواقع رسمی‌لباس ملی مصری می‌پوشید ودرسایر مواقع مانند امریکائیان کت وشلوار وکراوات . سخنان او اغلب سنجیده وخالی ازتعصب بود.

- بالاخره از **«ایرانیانی»** که دراین کنگره شرکت‌کرده بودند علاوه برآقای دکتر مجتهد زاده استاد دانشگاه فردوسی مشهد و اینجانب باید آقایان دکتر علی‌اکبر جعفری وآقای تسبیحی را اسم بردکه‌اولی‌مدت مدیدی درپاکستان اقامت داشته‌ودرگسترش

روابط فرهنگی بین ایران وپاکستان سوابق ممتدی دارد و دومی گرچه چندسالی بیش نیست که دراین کشور بسر می‌برد فوق‌العاده فعال و علاقمند بـه شرکت دراجتماع پاکستانیان و معاشرت با آنان وادبیات اردو میباشد وکتابی هم در این‌باره تألیف کرده است که جالب بنظر می‌رسد .

البته درروز گشایش کنگره سفیر ایران درپاکستان وآقای دکتر محمدجعفرمحجوب نیز شرکت داشتند وآقای اودنگی نیز یکی از افـراد فعال خانه‌های فرهنگ ایـران در پاکستان مخصوصاً در لاهـور ، کوششهای قابل توجهی در تحکیم ایـن روابط با مردم پاکستان داشت .

افتتاح کنگره

روز چهارشنبه سوم مارچ باسلام‌آباد پایتخت پاکستان واردشدیم شهری است جدیدالتأسیس که درحدود پانصد هزارنفر جمعیت دارد (کراچی ۴/۵ میلیون نفر جمعیت دارد) که همهٔادارات دولتی آنجاست ونزدیك‌شهر قدیمی‌تری بنام راولپندی قراردارد .

Rawalpindy که نام‌آن مشتق ازدوکلمه «راول» بنام رودخانه و «پیندی» یعنی شهر میباشد . این دوشهر بهم نزدیکند وفرودگاه گرچه در راولپندی‌است ولی بنام‌اسلام‌آباد موسوم‌است . هتل‌ما «انترکنتیننتال» راولپندی بود.

جلسه افتتاحیه درحوالی پنج بعدازظهر درسالن هتل تشکیل‌شد درحالیکه هم جاکم بود وهم تهویه خوب نبود وهم برق‌گاهی خاموش می‌شد وخلاصه بسیارکشنده بود مخصوصاً که مدتی هم طول‌کشید تا «ذوالفقار علی بوتو» نخست وزیربرای افتتاح جلسه‌آمد وقبل‌از اینکه نطق رسمی خودرا شروع‌کند بطور غیررسمی از یهودیت و مسیحیت انتقاد واز اسلام تعریف نمودکه نطقی‌بود جالب وسیاستمدارانه . دراینجا نیزمثل همه‌جا دوصف اول‌رابرای افراد V·I·P (مردمان مهم) که وزراء و سفرا بودندگذاشته بودند وازآن جمله سفیر ایران آقای هوشنگ طلی‌که مرد محترم وموقری بود.جالب اینکه افتتاح همهٔ جلسات با تلاوت آیاتی ازکلمات قرآن انجام می‌گرفت .

ازچهره‌های جالب وفعال این‌کنگره «مولانا کوثر نیازی» بودکه وزارت اوقاف و حج وامور مذهبی را بعهده داشت و ضمنا تبلیغات را نیز یدك می‌کشید وگویا رفاقت بسیار نزدیکی با بوتو داشت بنظرمن شخص فعال جالبی می‌آیدکه مانند هرسیاستمداردیگرزیرك است ، خیلی پرحرف ونطاق‌است وبهره برداری کامل ازاین دعوت بنفع خودوحزبش‌کرد. درروزاول ، جوانی نیزدر «نعت» وستایش پیغمبر اشعاری خواند . بعدازجلسه افتتاحیه‌همه را بباغ هتل ودرزیر چادر بچای وشیرینی دعوت نمودند.

(ادامه‌دارد)

دکترجواد سلماسی زاده

استاد دانشگاه

مشکلهای شارحان مثنوی معنوی مولوی

شرح وتفسیر کتاب مستطاب مثنوی معنوی مولوی دونوع مشکل دربردارد:

۱ـ مشکل کیفی یاعظمت معنوی آن ۲ـ مشکل کمی یا اشتمال آن.

اول ـ مشکل کیفی :

مثنوی مولوی فی‌الواقع یک کتاب حکمت وفلسفه ، عرفان، کلام، تفسیر، حدیث ، معرفةالنفس، اخلاق، ذوق وحال وتربیت وعلوم اجتماعی و بعبارت آخری دائرةالمعارف علوم انسانی است بحدی که هرصاحبدلی آنرا مطالعه کند ، موضوعی مطابق مطلوب خود درآن پیدا مینماید . باتوجه به تربیت خانوادگی وتأثیر فرهنگ بهاءولد، مثنوی مشحون ازفلسفهٔ اشراق است و فلسفهٔ ارسطو که متداول عصروی بوده است. بنابراین شارح چنین کتاب بایدمردی کامل وفاضلی پرمایه باشد، تااحاطه بتمام مواد مذکور داشته ، دارای قدرت بیان وقلم شیوا ورسا نیز باشد .

موضوع دیگر آنکه درمثنوی این اثرهست که درخواننده وشنونده ایجاد حس ایمان میکند، اورا بعالم شاعر نزدیک مینماید، وجدوحال وشوروشوق درطرف بوجود می‌آورد ، چون ازدل برخاسته، لاجرم بردل می‌نشیند. پس ترجمان دل مولانا بودن، کاری بس مشکل است، بقول معروف :

گرچه تفسیر زبان روشنگرست　　　لیك عشق بی‌زبان روشنترست

دقایق وریزه‌کاریها، موقعیت کلمات، روابط کلام، ترکیبات وصفی واضافی بنحویست که طرف را مجاب میکند واین‌شیوه طبیعی کلام مولاناست.

بنابراین شارح ومترجم‌هرقدر چیره‌دست‌باشد، نمیتواند اینحالت رادراثرخود،خواه بزبان فارسی یازبانهای دیگرمنعکس کند.

مشکل دیگر آنکه باتوجه بمندرجات متون تصوف اسلامی، آنکه درزمان جنیدمسائل تصوف رادرسردابها پیران بمریدان خاص می‌گفتند ، منصورحلاج گوشهٔ ازآنرا برملاکرد بدورسید آنچه رسید.

قبل ازمولانا مطالب عرفانی را درخانقاهها سینه بسینه نقل میکردند. متون عرفانی پرازرمزوکنایه ومجازواستعاره بود، وباالفاظ لغزنده بیان میشد . ولی مولانا این همه‌را مکشوف وبرهنه وبی غلو بیان کرده است،وازازدحام عوام وعلمای قشری باك نداشته‌است.

مثنوی حرف وصوت و گفت نیست زبان حال است وروح وحقیقت مولانا، دوراه این کلمات بهاست .

بنابراین شارحی میتواند مثنوی را دریابد که باروح مولانا پیوستگی داشته، ازچماق تکفیر نترسدو بمادیات بی‌اعتنا باشد.

پس جردوات روحانی کسی طریقه وعقیده مولوی را بالنتیجه مثنوی را چنانکه باید وشاید درنمی‌یابد، ونمی‌تواند معانی مطلوب را ازپرده استتار الفاظ وعبارات متشابه بیرون آورد وبعاشقان وطالبان مثنوی بیان کند . بنابـراین شرح مثنوی امری بسیاردشوارودرخور هرکسی نیست .

بقول مولانا «طعمهٔ هرمرغکی انجیر نیست»

شرط دیگرشارح مثنوی، محرم اسراربودن، همدلی وهمزبانی بامولویست .

مثنوی راشش دفتراست وهردفتردارای دیباچه‌ای. دفترهای اول وسوم وچهارم بزبان تازی نگاشته شده درصورتیکه مقدمه مجلدهای دوم وپنجم وششم بزبان شیرین فارسی تحریر یافته است .

دفتراول ۴۰۰۳ بیت دفتر دوم ۳۸۱۰ بیت دفترسوم ۴۸۱۰ بیت دفترچهارم ۳۸۵۵ بیت دفترپنجم ۴۱۳۸ بیت دفترششم ۴۹۱۶ بیت.

این کتاب مستطاب متضمن تفسیر ۵۲۸ آیه ازقرآن کریم وشرح ۷۴۴ حدیث قدسی ۲۲۶۵ حکایت تـوأم با تمثیل ۲۷۵ ، ۱۲۸۱ موضوع مختلف، هشتادوپنج هزار تـرکیب وصفی‌واضافی (با بیت) .

بشنو ازنـی چون حکایت میکند از جـدائی‌ها شـکایـت میکند

شروع شده است .

وبااین‌بیت ختم می‌شود.

دردل من‌آن سخن زآن میمنه‌است زآنك ازدل جانب‌دل روزنه است

باری باتوجه بمراتب مذکور وسبك خاص مثنوی معنوی در راه تحقیق شارحـان و پژوهندگان این اثردومشکل صوری وجود دارد.

الف : مولانا جلال‌الدین محمد بشیوه مـؤلفان داستانهـای کـهن مانند کلیله ودمنه داستان میان داستان مـی‌آورد وبعد ازذکرآن حکایـات تودرتو بـازسرقصهٔ نخستین بـرمی‌گردد .

محض مثال بچند داستان اشاره میشود. دردفتراول دروسط داستان پادشاه جهود قه دیلان خلیفه‌لیلی راذکرمیکند :

گفت لیلی را خلیفه کان تـوئی کز تومجنون شد پریشان وغوی

ازدگر خوبان توافزون نیستی گفت خامش چون‌تو مجنون نیستی

ودرسطر دوم داستان نحجیران که ازبیت شماره ۹۰۰ دفتراول شروع میگردد چند داستان میآورد .

آن مگس بربرگ کاه وبول‌خر همچو کشتیبان همی افراشت سر
گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام مدتی در فکر آن می مانده‌ام
اینك این دریا واین کشتی و من مرد کشتیبان و اهل ورای زن

بعد ازذکر این حکایت دوباره دنبال داستان اصلی را می‌گیرد ولی ازبیت ۱۲۱۲ به بعد قصهٔ هدهد وسلیمان وسپس قصهٔ آدم‌را بیان میکند، تابیت ۱۲۶۲ که بی‌اختیار متوجه حکایات معترضه میشود ومی‌فرماید :

این سخن پایان ندارد گشت دیر گوش کن تو قصهٔ خرگوش وشیر

غامض‌تر آنکه‌داستانی‌رادریك‌دفترشروع‌میکند بعد ازآنکه بطورتناوب چندقصه وشاهد مثال‌وسط آن داستان می‌آورد، دردفتردیگرآنرا تمام میکند ، مانند قصه ایاز که‌ازبیت‌شماره ۱۸۵۷دفترپنجم شروع میشود تابیت ۱۸۹۰

آن ایاز از زیرکی انگیخته پوستین و چارقش آویخته

تاآنجائیکه‌گوید :

قصه محمود و اوصاف ایار چون‌شدم‌دیوانه رفتاکنون‌زساز

داستان دیگری شروع میکند تابیت ۱۹۱۷ سپس دنبال داستان را می‌گیرد:

بازگردان قصه عشق ایاز . کان‌یکی گنجیست مالامال‌راز

ونیز سه داستان دیگری دراین بین نقل میکند، بازبموضوع ایار برمی‌گردد:

آن امینان بر درحجره شدند طالب‌گنج زر و خمره شدند

بعد داستان‌های دیگری نیزنقل میکند ، تا دفترپنجم تمام میشود.

در دفتر ششم ضمن داستان وانمودن پادشاه بامرا و متعصبان قصه ایاز را چنین تعقیب میکند :

چون امیران از حدچوشان شدند عاقبت برشاه خود طعنه زدند
کاین ایاز تو ندارد سی خرد جامگی سی امرا وچون می‌خورد

دربیت ۴۳۵ دردفترششم داستان تمام‌میشود.

ملاحظه می‌فرمائیدکه سبك سخن پیچیده را شرح وبیان‌کردن ، بسیار مشکل است، باین‌مناسبت است اکثرمثنوی خوانان وپژوهندگان درفهم مطالب عمیق مثنوی گیج میشوند ورابطه اشعار مثنوی راکه‌کلید فهم مثنوی است درنمی‌یابند وازاین نظرپایه واساس تفسیرو یا تأویل مثنوی بردرایت بمیان می‌آید، نه تفسیرمثنوی بامثنوی‌که بایداصل‌کلی باشد.

اشکال دیگرتصرف‌کاتبان است، مقابعت‌کردن کاتبان ازاصل‌کلام عمومیت داشتهولی

درمورد مثنوی تصرف ناروای کاتبان بعللی بیشتراست.

کتاب ، ناقلان، شیفتگان مولوی بجهت حسن خدمت یـا بتصور رفع نقص درمثنوی تصرفات زیادی بعمل آورده‌اند مثلا در نسخه‌ای که بیت ۳۹۳۸ چنین‌است:

بازآمد کای‌علی مـارا بـکش　　　　تا نبینم آن دم ووقـت ترش

درنسخه نیکلسن : بازآمدکای علی مرابکش. نسخه نیکلسن که صحیح است درنسخهٔ دیگر (بازآمدکای علی رودم بکش)

الحاقات شاعران:

کسانیکه تعصب‌مذهبی داشته‌اند دربعضی مواقع اشعار راموافق نظرخود تغییروتبدیل ویا کم وزیاد نموده‌اند یعنی مسخ کرده‌اند.

چنانکه نسخهٔ L بعدازبیت‌شماره ۳۹۴۷ دفتراول این‌بیت را اضافه‌کرده است:

میری اوبینی اندرآن جهان　　　　فکـرت بینهایت گـردد عیان

یابعضی ازاشعار راکه ابداً ازآن مولانا نیست بعلت عدم توجه و نداشتن اطلاع به مولانا نسبت داده‌اند والحاق‌کرده‌اند، ازاین قبیل است مستزاد زیرین :

هـر لحظه بشکلی بت عیار برآمـد　　　　دل بـرد ونهـان شد

هردم به لباس دگر این یار برآمد　　　　کـه پیروجوان شد

فقط با توجه به تخلص رومی که دراین‌مستزادآمده است، این‌راازمولاناجلال‌الدین محمدبلخی پنداشته‌اند :

رومی سخنی کفر نگفته است و نگوید　　　　منکر مشویـدش

کافر بود آن کس که بانکار بر آیـد　　　　از دوزخیان شـد

پوشیده نماندکه مولانا هرگزرومی تخلص نکرده است. بلکه‌ازسخن سرایان دونفر می‌شناسیم که تخلص رومی داشته‌اند .

رومی - اصفهانی - رومی لکنهوی . (ص ۱۴۳ فرهنگ سخنوران)

درپارهٔ ازنسخه‌های مانند L بعد ازبیت ۴۴۷ دفتر اول این ابیات اضافه شده‌است :

هر که باشد زشت گفتش زشت‌دان　　　　مرده هرچه گوید آنرا نیست‌جان

گفت انسان پاره انسان بـود　　　　پاره از نان یقین هـم نان بـود

زآن علی فرمود نقل جاهلان　　　　برمزابل همچو سبزاست ای فلان

نسخه چاپ Bul بولاق

اشکال دیگرآنکه مثنوی حدومرزی نداشته وتمام‌ممالك معموره‌دنیای اسلام‌را درتحت سیطره خود درآورده‌بود. این‌کتاب مستطاب یاقرآن پارسی ، درخارج ازایران متولدشد، موجب اشاعه بیشتر زبان فارسی وترویج فرقه حقه مولویه دراقطار جهان گردید .

عاشقان و دلباختگان، دلدادگان شیدا ازیکدلان بصورت ناهم زبان ایجادکرد که مثنوی رادرمجالس سماع وحال بطور دسته جمعی، با نوای نی می‌خواندند، پایکوبی میکردند. ازخود بیخود میشدند. بدیهی است اکثریت آنان اقوام نا آشنا بزبان پارسی بودند، ولی اشعار مثنوی پیوسته ورد زبانشان بود. مسلم است ازاین مجرا امکان تصرف واشتباه وغلط خوانی وغلط نویسی نیز میسر بوده است.

بنابراین مقدمات تهیه نسخه‌ای از مثنوی که قریب بزبان مولوی بوده واحتمال تغییر وتبدیل درآن کم باشد، بسیاراهمیت داشته است.

درایران مرحوم وقارشیرازی آنرا تاحدی تصحیح وچاپ کرده ومرحوم علاءالدوله بچاپ آن همت گماشته، درخارج ازایران عبداللطیف عباسی گحراتی سعی کرده است دراین موضوع توفیقی بدست آورد، ولی تصور میشود، بعلت کثرت نسخه‌های تطبیقی موفق نشده است.

این مؤلف مدعی است که متن مثنوی چاپی خویش را بعداز مقابله با ۸۰ نسخه طبع و نشر کرده است. غافل از آنکه همان کثرت مآخذ و نسخ موجب اشتباهات فراوان شده است بحدی که دفتراول و دوم درحدود هشتصدبیت وارده دارد، یعنی درقبال هرده بیت یك بیت تحریف شده است.

مع ذالك بایدگفت که برای فهم معانی لغات مشکل مثنوی فرهنگ وی کلیدبسیارخوبی است. نام مثنوی وی نسخهٔ ناسخهٔ مثنویات سقیمه میباشد.

باتوجه به تحقیقی که اینجانب درداخل وخارج ازکشور به عمل آورده است وبااستمداد مثنوی شناسان نامی (جناب آقای هادی حائری ـ دکترمنوچهر مرتضوی) درحدود سی فقره شرح مثنوی اعم ازفارسی وترکی وعربی وانگلیسی وآلمانی پیداکرده است.

باید اضافه نمایم که به استثنای چندفقره باقی شروح به اتمام نرسیده است.

بیشتر شارحان دردفتراول یادوم عمرشان به آخر رسیده ویابخشی ازدفترهای ششگانه را شرح یا توفیق تفسیر ازیك یا چند داستان را پیداکرده‌اند.

همچنانکه درعصرما مع الاسف تفسیر بسیارارزشمند استادبدیع الزمان فروزانفر بآخر نرسید ودر دفتراول متوقف ماند.

مثنوی شریف استاد تاکنون درزبان فارسی نظیر نداشته وبرمبنای تحقیقات علمی نگارش یافته وازحسن اتفاق ازنسخه مثنوی تصحیح شده نیکلسن شرق شناس بزرگوار استفاده کرده یعنی مبنای شرح خود دابرآن قرارداده است.

ادیب برومند

(موج خروشنده)

توکه بودی که تورا دیدم ودیوانه شدم — فارغ از مشغله خانه وکاشانه شدم
توکه‌بودی‌که‌مرا آن‌هوس انگیز نگاه — ره چنان زد که مقیم در میخانه شدم
روی بنمودی و تا بر توفکندم نظری — محو آن چهره‌که‌میماند به افسانه شدم
آن بم وزیر سخن گفتن پر جاذبه ات — کارمن ساخت که‌از خودهمه‌بیگانه‌شدم
بی‌تو دریای‌دلم، موج‌خروشنده‌نداشت — باتو چون موج همه غرش مستانه شدم
درفسونخانه چشمان تو گردیدم‌خوش — بادوصدراز ، درآن دایره همخانه شدم
یاد آن بستن پیمان بلب رود که من — با تو همعهد زبر خورد دو پیمانه شدم
ساغرم ازپی هم دادی و در بی‌خبری — گو‌من آنکه دلت‌خواست شدم یانشدم

عشق دریاست (ادیبا) و وفا گوهر او
من به بحرازپی‌این‌گوهر یکدانه شدم

ذکائی بیضائی

ناز او

تنها نه بما آن بت طناز کنـد ناز — بر هر که بدو مینگرد باز کند ناز
رخساره بیارایـد و برمـاه ببالـد — بخرامد وبر سرو سر افراز کند ناز
چون لعل دلا را بگشایـد بتغنی — بر نغمهٔ داود سخن ساز کنـد ناز
خود نیز چوآگه بود از لطف کلامش — هر گه که سخن میکند آغاز کند ناز
دلگشت نثار ره و جان برخی نازش — دیگر چه نیاز آرم اگر باز کند ناز
برمن گذرد سرکش و نازنده و مغرور — مانند امیری کـه بسرباز کند ناز

میسوزو‌وازوشکوه‌مکن‌ساز(ذکائی)
سوزداگرت‌بیش وفزون‌ساز کندناز

مدرسی طباطبایی

مزارات اصفهان

در تاریخ سلطانی

به یاد دانشمند ومحقق فقیدمعلم حبیب‌آبادی
نگارندهٔ «کشف‌الخبیة عن مقبرة‌الزینبیة»

«تاریخ سلطانی» نام‌کتابی‌است‌که سیدحسن بن‌سیدمرتضی حسینی استرآبادی‌درسال ۱۱۰۵ تألیف نموده ومشتمل‌بریك دوره تاریخ مذهبی ونیزوقایع‌روزگار صفوی‌است‌ازآغاز تاپایان پادشاهی شاه صفی .

نخستین‌آگاهی دربارهٔ این‌اثر درتعلیقات‌کتاب تذکرة القبورگزی، ذیل سخن از مزارهادرون ولایت (ص ۱۹۲ چاپ دوم) ثبت‌گردیده وازنسخهٔ آن‌که دراصفهان‌درکتابخانه آقاسید ابوالحسن فرزند حاج سیدمحمدکاظم واعظ‌کرونی اصفهانی بوده یاد شده است. درهمان جا به این نکته اشاره شده است‌که درمآخذ عمومی مانند ذریعه نامی از این اثر دیده نمی‌شود .

ازاین‌کتاب سه نسخه می‌شناسیم :

۱) نسخهٔ یادشده درتعلیقات تذکرةالقبورکه اکنون درقم‌است . به‌نستعلیق محمدتقی‌ـ حاجی‌محمد ابراهیم‌کاتب اصفهانی مورخ پنج شنبه ۲۰رجب ۱۲۲۲ دردارالسلطنهٔ اصفهان ، در۵ ۵ صفحه به‌قطع رحلی ، تصحیح شده، عنوان شنگرف، باتملك ومهرمحمدبن‌هادی حسینی ساکن‌قریهٔ اسفیدواجان‌کرون‌ویادداشت امانت ازمال‌آقاسید محمدکرونی‌ولدمرحمت پناه‌حاجی سیدهادی نزد اقل‌السادات‌والطلبه محمد باقر الحسینی مورخ ۱۷ ج ۱ـ۱۳۲۲ روی برگ آغاز .

۲) نسخهٔ‌کمبریج ، جزوکتاب‌های براون‌که انجام‌آن‌افتاده است (استوری ۱ :۱۳۴ منزوی ۶: ۴۱۰۶) .

۳) نسخهٔ کتابخانهٔ عمومی‌آیت‌الله‌مرعشی نجفی درقم‌که تنهابخش مربوط‌به‌سرگذشت چهارده معصوم است ازباب‌اول تاپایان باب‌دوم. به نسخ‌مورخ پایان ذق ـ۱۱۲۲ ،در۴۹۴ صفحه به قطع وزیری .

چنین است دیباچهٔ‌کتاب :

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم»

افتتاح سخن‌آن به‌که کند اهل‌کمال		به ثنای ملك‌الملك خدای متعال

پادشاهی که به پیرامن جاهش نرسد ازازل تا به ابد وصمت نقصان وزوال
بر دربار جلالش نبود جای نشست شهریاران جهان را به جزازصف نعال
درحریم ملکوتش که ملك راه نیافت عقل وحس امر محال است که یا بند مجال
آهنین پای چو پرگار شد و هم نرسید به یك اندیشه ازاین دایره الابه خیال
گر بخوانی بمثل آیهٔ حمدش بر کوه باهمه سنگدلی ناله برآید زجبال

صحایف حمدی که مستوفیان خیال ازاستیفای آن عاجز آیند ومراسم شکری که محاسبان افکاروا وهام ازتعداد افراد آن به تقصیراعتراف نمایند ملك الملکی را سزاوارست که تحف و ایثارنثار بارگاه جلالش جان مامشتاقان، وبروحدانیت ذات وحقانیت صفاتش «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار » دلیلی است ظاهر وحجتی است باهرونمایان .

وصلوات طیبات وتسلیمات زاکیات برآن خلاصه وربدهٔ رسل، نقاوهٔ جزءوکل، مقصود آفرینش ارض وسما ،سبب ایجاد بنی آدم وجملهٔ اشیاء ،مسافر سبحان الذی اسری، شهنشاه قاب قوسین اوادنی، سلطان کونین یعنی رسول الثقلین .

سـوار عـرصهٔ میـدان تحقیق کـه بردازهردوعالم گوی توفیق
سریرعـرش را نعلین او تـاج امین وحـی وصاحب سرمعراج
گـل بستان سـرای آفـرینش سواد نـور چشم اهـل بینش
که جمله سروران را سرورآمد چو تاج ازهردوعالم بر سرآمد

وبرآل اطهار واولاد واحفاد او که صدرنشینان مسند اجتبا وبرگزیدگان عرصه «قل لااسألکم علیه اجراًالا المودة فی القربی» اندباد. علی الخصوص برامام باحشمت ووقارابن عم احمد مختارصاحب دلدل وذوالفقار، مخصوص به آیهٔ انمامنصوص به نص هل اتی، محرم راز سبحان الذی اسری مخاطب به خطاب انت منی بمنزلة هارون من موسی، اعنی جناب بارفعت ومکرمت خلاصهٔ موجودات وبرگزیدهٔ خالق ارضین وسماوات، امام المتقین ویعسوب الدین اسدالله الغالب غالب کل غالب مطلوب کل طالب امیرالمؤمنین علی بن ابـی طالب علیه الصلاة والسلام .

وبعد سبب تألیف این کتاب صریح شریف وخطاب فصیح منیف کـه درقوی ئیل سال ترکی مصادف هزارویکصدوپانزده هجری، سال دهم جلوس میمنت مأنوس نواب کامیاب سپهر رکاب نقاوهٔ دودمان مصطفوی تازه نهال بوستان مرتضوی، خلاصهٔ سلاطین صفوی، خـورشید ایوان عزوجلال، کوکب آسمان دولت واقبال ، السلطان ظل اله المؤیدمن عنداله :

شاه سلطان حسین آن که بیست چرخ راعدلش ازتعدی دست

. . . .

اتفاق اوفتاده، این است که راعی کثیرالتقصیر ابن سیدمرتضی الحسینی سیدحسن اسقر-

آبادی ازروی کتب تواریخ احوال وانساب حضرات ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام وملـوك و سلاطین نامدارکامکار وسادات رفیع‌الدرجات موافق قانون حساب وعلم سیاق دفتری طرح نموده بود .

بعضی ازدوستان تکلیف نمودندکه به انضمام‌تشخیص احوال‌ملایکه وشیاطین وحکومت بنی‌الجان وکیفیت آفرینش عالم تاحضرت خاتم صلی‌اله علیه وآله وسایر فواید مرقومه به عنوان کتاب درتحت هرباب به بیاض برده شود. لهذا به قلم تحریردرآورده، منظور نظـر دوستان گردید وبه «تاریخ سلطانی» موسوم شده مشتمل برسه باب که درصفحهٔ روزگاربـه یادگار باقی ماند و متوقع است که اگرسهوی یاترکی واقع‌شده باشدبه قلم‌اصلاح درآورده واین کمینه را بهدعا وفاتحه یادنمایند.

باب اول ـ دربیان تشخیص احوال ملاحیه وشیاطین وجن‌وکیفیت آفرینش ومـدت حکومت بنی‌الجان دربسیط زمین، خلقت حضرت آدم علیه‌السلام تاحضرت خاتم‌النبیین‌صلی اله‌علیه وآله وباقی حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم‌صلوات‌اله علیهم اجمعین واولاد گرامی ایشان ووقایعی‌کـه دراین مـدت روی داده وتحقیق احـوال خلفای ثلاث .

باب دوم ـ درذکر انساب سلسلهٔ ملوك وسلاطین کامکار واحوال ایشان وحکمای ماـ تقدم وپادشاهان روم وهند وتواریخ سابقه پیش‌اززمان هجرت‌نبوی صلی‌اله‌علیه وآله‌وبروج سنین وشهور به زبان عربی وترکی‌وفرس وهندی وفرنگی‌که درتحت هرفایده ذکرکـرده می‌شود انشاءاله تعالی .

باب‌سیم ـ دربیان انساب سلاطین صفیهٔ صفویه ادام‌اله اقبالهم الی‌یوم‌القیام تا زمـان نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی نوراله مرقده‌ومراقدآبائه‌العظام .»

چنین است فهرست مطالب کتاب براساس شمارهٔ صفحات تنها نسخهٔ کامل شناخته‌شدهٔ کتاب که درقم است :

نسب واحوال پیغمبر ـ ۱۰۲/ فایده درذکراحوال حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات ائمهٔ اثنی‌عشر ـ ۲۲۱/ فایده درذکر انساب وقبایل سادات عظام ـ ۲۹۶/ ذکر بعضی ازقبایل که به نظر رسیده نقل می‌شود ـ ۲۹۹/ دربیان حسب و نسب حلفای ثلاث ـ ۲۹۹].

باب دوم ۳۰۵ـ۳۴۷ [پیشدادیان ـ ۳۰۵/ کیانیان ـ ۳۱۳/ اشکانیان ـ ۳۲۱/ ساسانیان ـ ۳۲۳/ فایده دربیان احوال حکمای ماتقدم وسخنان نصیحت‌آیین ایشان ـ ۳۳۳/ فایده دربیان تواریخ پیش ازرمان هجرت نبوی وبروج وسنه و شهوربزبان عربی وترکی و فرس وغیره ـ ۳۴۰/ فایده دربیان نسب سلسله پادشاهان هندکه درکتب تواریخ مذکور است ـ ۳۵۳]

باب سوم ۳۲۷ ـ ۵۱۵ [نیاکان شاه اسماعیل ـ ۳۴۷/ شاه اسماعیل ـ ۳۵۹/ شاه طهماسب ـ ۳۷۱/ اسماعیل دوم ـ ۳۹۷/ شاه خدابنده ـ ۴۰۲/ شاه عباس ـ ۴۲۳/ شاه صفی ـ ۴۹۶]

درتدوین وتنظیم این اثر ازکتاب‌های مذهبی وتاریخی بسیاری استفاده شده که نام آنها درمتن ذکرگردیده است. بخش مربوط به صفویان هرچند تمامی مطالب آن نیزازنسخ جهان آرای قاضی احمد غفاری وعالم آرای عباسی وذیل آن گرفته شده فوائدی اضافی داردکه در لابلای مطالب آن درج شده است . ازجمله درموضوع محل دفن شاه عباس اول ـ که درعالم آرای عباسی وذیل آن ابهامی درمورد آن هست وبعضی ازفضلاء معاصر به‌استناد عباراتی مدفن آن پادشاه رادرکاشان پنداشته‌اندپس ازشرح ماجرای مرگ آن پادشاه به تصریح می‌نویسد : « در دارالمؤمنین کاشان درآستانهٔ امامزاده حبیب موسی علیةالتحیه والثنا جنازه‌راگذاشتند و بعد ازچندروزی به‌اماکن‌مشرفه نقل فرمودند» (ص۴۹۶ نسخهٔ مزبور) .

ازفواید اختصاصی کتاب مطالبی است که دراواخربخش نخست ذیل سرگذشت ائمه طاهرین (ع) درمورد امامزادگان اصفهان آمده است. این‌مطالب هرچند بیشترمستند به تذکره‌ها ونسب نامه‌های ساختگی دورهٔ صفوی(۱) واردید تحقیقی نادرست است به هرحال ازجهات دیگرسودمند وارزنده ، درتحقیقات مربوط به اصفهان مفید و قابل استفاده است . چنین است برخی ازآنها :

۱) درفرزندان امام حسن مجتبی (ع) پس ازنقل ماجرای سلطنت حسن‌بن زید در طبرستان ازشجرهٔ امیرهدایت‌اله‌بن امیرفتح‌اله وسیدمحمدبن سیدحسین‌المرعشی نسابه :

۱ـ درتذکره‌های‌امامزادگان‌ومشجرات ونسب نامه‌های دورهٔ‌صفوی معمولاازکتابهایی به‌عنوان مأخذ، وازافرادی به عنوان نسابه ونقیب یادمی‌شودکه هیچ یك وجود خارجی ندارد . البته بران خلط مبحث نام چندکتاب شناخته شده نیزضمیمه شده واطلاعاتی کلی‌از آنها نقل می‌گردد .

«واسماعیل پسراومعروف به جالب‌الحجاره به اصفهان آمده ومزار فایض‌الانوارش‌در آنجاست ودرنسخهٔ دیگر به قول امیرهدایت‌اله مذکور مدفون درمحلهٔ **خوشینان کران من محلات اصفهان است** . وبه قول صاحب‌الفواید در شجرهٔ دیگرکه ملاحظه نموده «امام‌زاده اسماعیل بن حسن بن زیدبن حضرت امام‌به حق وهادی مطلق امام حسن(ع)مشهور به جالب‌الحجاره مدفون در**محلات اصفهان**» نوشته‌که درطبرستان بوده ووالد ماجدا و ازقبل‌منصور دوانقی حاکم‌مکهٔ معظمه ومدینهٔ مشرفه‌بوده ودرحوالی مزارمتبرکه‌اش**شعیای پیغمبر** که ازجمله پیغمبران بنی‌اسرائیل بوده مدفون است. وعمارت‌آن را بیکه خاتون بنت امیرزاده جهانگیر بنا نموده بعدازآن نواب خاقان جنت مکان وخاقان رضوان مکان تعمیر فرموده‌اند ودرعهد نواب خاقان اشرف اقدس اعلی خلداله ملکه و سلطانه به تاریخ شهور سنهٔ هزارویکصدوسیزده مدرسه عالی وچهار سوق احداث فرموده‌اند» (ص ۲۳۸ نسخهٔ یاد شده) .

۲) درنوادگان امام مجتبی ازطریق همان حسن‌بن زید :

« وابومحمدقاسم‌اورا دوپسر بوده‌عبدالرحمن شجری ومحمدبطحانی که قبایل‌بطحانیان ازنسل اویند ودرشجرهٔ مذکور نوشته شده‌که امام زاده زید مدفون درقریهٔ **پافان جی اصفهان** که‌کنیه‌اش ابوالفضل است بن علی بن‌عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن‌بن زیدبن الحسن (ع) وسید یحیی‌که دردارالامان ری مدفون است ازفرزندان اوست‌وسادات سیفی قزوین ازنسل اویند و.. ابوالحسن اطروش وابوالفضل‌الملقب‌بالراضی‌که نسب‌سادات گلستانه به ایشان می‌رسد ازنسل حسن‌بن قاسم بطحانی‌اند.. وابراهیم‌بن‌محمدالبطحانی‌بن قاسم بن‌حسن بن‌زید وپسرش حسن هردو **درارض‌جنبلان** باب مسجد سعیدبن **حیدرمن محلات اصفهان** مدفونند واله‌اعلم» (ص ۲۳۷ـ۲۳۹ همان نسخه).

۳) درفرزندان امام‌کاظم (ع)

« درتذکرهٔ نورالدین محمدبن حبیب‌اله‌نسابه‌اصفهانی وسیدحسین بن‌سیدحیدرالحسینی الکرکی‌العاملی وسیدرضی‌الدین‌نسابه مذکوراست‌که امام‌زاده قاسم اصغر ملقب‌به‌عبدالعزیز مدفون **درقریهٔ طور اصفهان** بی‌واسطه به حضرت امام‌الهمام موسی‌کاظم (ع) می‌رسد. وامام‌زاده اسحاق واقمددر**قریهٔ هرندناحیهٔ قهاب اصفهان** درزمان منصور بن معاویه که ازجانب مقتدربالله‌عباسی حاکم اصفهان بوده‌درسنهٔ سیصدوپنجاه‌وچهار به درجهٔ‌شهادت رسیده‌اند .

درکتاب‌شجرهٔ‌میرمحمد مهدی‌رضوی‌وکتاب‌تعلیقات میرمحمد قاسم‌بنی‌مختارسبزواری وتذکره به مهرشیخ نورالدین محمدبن حبیب‌الله واعظ مدرس اصفهانی که به‌خط ومهرسید

حسین بن سیدحیدرالحسینی‌الکرکی‌العاملی رسیده [مذکوراست] که امامزاده واجب التعظیم والتکریم صاحب الکرامات شاهزاده سلطان‌احمدبن حضرت امام‌الهمام موسی‌الکاظم(ع).. (دراسفراین) مدفون است ومزارکثیرالانوارش درمیان باغی‌است ومحل استجابت‌دعاست . وبعضی از نسابون راعقیده آن است که مدفن شریفش دربلـده شیرازاست بنابرقـول مشهور بین‌العوام . وآنچه ظاهرمی‌شود این‌است که امامزاده احمد واقعه در شیراز فرزند مـوسی مبرقع بن حضرت‌امام‌الهمام امام بحق امام محمد تقی جواد(ع) بوده باشد .» (ص۲۷۳)

۴) « درتذکرهٔ نورالدین محمد نسابه اصفهانی نوشته‌شده‌که ابراهیم مرتضی‌مشهور به ابراهیم اصغردرقریه‌کاج براآن اصفهان مدفون است وبعضی ازمورخین دربغداد قـریب مرقد مطهروالدبزرگوارش گفته‌اند» (ص ۲۷۴) .

۵) « دربحرالانساب دینوری نوشته شده‌که‌امامزاده قاسم بن‌حمزه مدفون درقـریهٔ **اشترجان‌اصفهان** به تاریخ سنهٔ ۲۵۵ به داربقا شتافته.. ودرتذکره به‌خط ومهرنورالدین محمدبن حبیب‌الله نسابه اصفهانی‌که به‌خط ومهرسید حسین بن‌سید حیدرالکرکـی‌العامـلی رسیده نوشته شده‌که امام زادهٔ واجب‌التعظیم والتکریم سلطان قاسم اعرابی صـاحب‌کشف و کرامات واحادیث بسیار ازجد بزرگوارخود ابی‌ابراهیم موسی‌الکاظم (ع) نقل می‌فرمود بابرادر زادهٔ خودشاه همزه دریك موضع مدفونند **درقریه اشترجان** ، وبه‌یك‌واسطه بـه حضرت امام‌الهمام امام موسی‌کاظم (ع) می‌رسد.

وهم دربحرالانساب نوشته‌شده‌که‌زیدبن احمد بن‌حسین‌بن احمدالمجدوربن ابوجعفر بن‌احمد الاسودبن‌محمدالاعرابی بن‌سلطان قاسم بن‌حمزة بن‌امام‌موسی الکاظم (ع) کـه در سنهٔ ۲۶۰ زمان المهتدی بالله به درجه شهادت رسیده **در قریه هفت شوبلوك قهاب اصفهان** مدفون است. وسید قاسم نسابه نوشته‌که حسین بن‌زیدبن‌احمدبن‌حسین بن‌احمدبن ابوجعفربن احمدالاسودبن‌محمدالاعرابی‌بن سلطان قاسم‌بن حمزة‌بن‌امام موسی الکاظم(ع) در سنهٔ ۲۹۰ هجری بـه داربقاشتافته **ودرقریهٔ موران قهاب اصفهان** مدفـون است » (ص ۲۷۴-۲۷۵) .

۶) درفرزندان هارون‌بن موسی‌بن جعفر (ع)

« درتذکرهٔ نورالدین محمدبن حبیب‌الله [نسابه اصفهانی به خط ومهر سیدحسین‌بن سید حیدر] الکرکی‌العاملی وسیدقاسم نسابه برادر میرعبدالقادر نسابه نوشته‌شده‌که‌هارون مدفون درارض اصفهان وشاه قاسم انوار ازاحفاد اوست .. هارون‌بن محمد بـن‌احمد بـن جعفربن‌هارون‌بن امام‌موسی‌الکاظم (ع)» (ص۲۷۵).

از: لاادری

نظری تازه به‌عرفان و تصوف

مجلس هفتم

سئوال وجوابی است بین‌یك جوینده ویك عارف

عرض‌کردم برای تشرف به‌فقر به طـوری‌که شنیده‌ام در سلسله‌های تصوف مراسمی معمول است. تمنادارم توضیحات ونظرات خودرا برای روشن‌شدن من‌بفرمائید.

فرمود برای تشرف در سلاسل فقری تشریفاتی معمول است‌که دراساس یکی‌است‌ولی درفروع تفاوتهائی دارد. سه‌رکن اصلی‌که درتمام فرق مشترك است: اول طهارت است،دوم توبه وسوم تلقین ذکراز طرف شیخ. اول جوینده باید قبل‌از تشرف غسل‌کرده یا لااقل وضو گرفته‌باشد. دوم‌در حضور شیخ وبه امر او ازمعاصی‌گذشته توبه‌کند. سوم شیخ ذکری راکه مناسب میداندبه‌او تلقین میکندکه مطابق دستور انجام دهد. بعضی تشریفات دیگرهم‌هست‌که درتمام سلسله‌ها یك‌نواخت نیست. مثلاآوردن دستمالی‌که درآن نبات ،یك سکه ،یك حلقه انگشتر ویك جوزباشد این مراسم جنبه‌ی تشریفاتی داردو در اساس تشرف و درویشی از ضروریات نیست. معمولا درویشی‌که دلیل است تازه واردرا به نزد شیخ‌هدایت میکند و بعد شیخ همانطورکه گفتم‌مراسم توبه‌وتلقین رابه‌جا میآورد. علت واقعی‌این تشریفات برای این است‌که تازه وارد تحت تأثیر محیط واقع شودو بیشتر برای مشرف شدن آماده‌گردد. مهیا کردن محیط تنها درتصوف نیست. دراغلب مذاهب مرسوم است. مثل سوزاندن عود وزنگ زدن درکلیسا وامثال‌آن.

عرض‌کردم چه‌ذکری شیخ به‌تازه‌وارد تلقین میکند؟

فرمود اذکار درسلسله‌هـا متفاوت است ، علاوه براین مرید نباید ذکر را افشاکند. بعدهم‌که پیشرفت‌کردلدی‌الاقتضا شیخ به‌او ذکرهای دیگری میدهد .

همینقدر میتوانم بگویم ذکری‌که خیلی متداول است لااله‌الاالله است.

میگویند بعضی از مشایخ را عادت این بوده‌که در موقع تلقین چندین ذکـر را بلند میگفتند ودرعین حال متوجه حالت روحی مریدمیشدندکه ببینندکدام ذکردراو بیشترتأثیر دارد ودر نتیجه همان ذکر مؤثر رابرای اودستور قرار میدادند.

عرض‌کردم ممکن است بفرمائید فائده ذکر چیست؟

فرمود جواب این‌سئوال دراین موقع آسان نیست فقط به‌اختصار میگویم یکی برای

تمرکز فکر است دیگری توجه به معنای ذکر که موجب تصفیه‌ی روح میشود.

عرض کردم قبل‌ازاینکه جوینده‌ای برای تشرف قبول شود شرائطی لازم است؟ بعداز تشرف چه‌وظائفی به‌عهده‌ی او واگذار میشود؟

فرمود درقدیم شرایط ورودبسیارمشکل بوده مثلاکسی که میخواست به فقرمشرف شود باید از بوته‌ی امتحان درست درآید. بدین معنی که چندین چهل روز در خانقاه به خدمت بپردازد واگر درهریك ازاین دوره‌ها قصوری ورزید خدمت‌را ازسر شروع کند. ابتداچهل روزبه تهیه لوازم آشپزخانه میپرداخت ازقبیل آوردن هیزم وسایر مایحتاج. سپس‌چهل‌روز درسرسفره‌ی فقرا خدمت میکرد ووو.... تاوقتی که شیخ‌او راآماده میدید.

آنوقت پس‌از توبه‌و تلقین ذکر میبایستی یك‌چله درگوشه‌ای منزوی شود.

آن‌چهل روز را روزه بگیرد ودائماً مشغول ذکر باشد وجز باشیخ وکسی که خدمت اورا میکند تکلم ننماید. پس‌از انجام این‌وظائف به‌مریدی قبول وبه‌یکی از پیران صحبت که وظیفه تربیت مریدها رادارند سپرده میشد که مراقب رفتار اوباشد وپله‌پله اورا بالابرد. در سرتربت جلال‌الدین مولوی (رح) درقونیه یکی از این اطاقهای چله نشینی را به صورت نمونه حفظ‌کرده‌اند. بدیهی است امروز انجام این‌وظائف شاق ممکن‌نیست‌و بارندگانی ما جور نمیآید ولی بی‌بندوباری واکتفا به‌اسم درویشی هم خلاف اصول تصوف است. متأسفانه درحال حاضرداغلب سلسله‌ها درانتخاب مریددقت‌کافی نمیشود واغلب مریدان رابدون‌اینکه بپرسند چرامیخواهی درویش شوی و ببینند شایستگی اخلاقی دارد مشرف میکنند و بعدهم رویه‌ی مرتبی نیست‌که او را تربیت نمایند. گاهی دربعضی خانقاه‌ها برای ذکر جلی‌جمع میشوند و دیگ جوشی هم میخورند و متفرق میشوند .گاه‌گاهی مریدان از شیخ سئوالاتی مینمایند.خلاصه شیوه‌ای که بطورمرتب مراقب‌مرید باشند وبه‌طور صحیح درتربیت اوبکوشند درکار نیست. بهمین جهت است‌که مکرر به‌توگفته‌ام اول‌باید مکتب ابتدائی تصوف را با کمال‌کوشش وجهد طی‌کرد تادرویش برای ارتقاء به‌مقامات بالاتر آماده‌شود. نتیجه‌ی‌این سهل انگاری این‌است تصوف‌که بایددرجامعه یك‌رکن مؤثردر تهذیب خدمتگزاران واقعی باشداز بین‌رفته واسمی بی‌مسمی ازآن به‌جای مانده است وبهمین جهت است‌که مردم‌تصوف را جدی نمیگیرند و در اطراف آن تصوراتی واهی دارند و به آن التفاتی که شایسته است نمیکنند.

عرض کردم فرمودید در خانقاه‌ها ذکر جلی میگیرند ذکر جلی چیست و چه فایده دارد؟

فرمود مابین درویشان دونوع ذکر معمول است یکی ذکرخفی ودیگر ذکرجلی. ذکرخفی همان ذکری است که ازطرف شیخ به‌مرید تلقین میشود و باید قلباً به آن ممارست نماید. ذکرجلی اذکار مختلفی است که درحلقه‌ی درویشان متداول [illegible]

تشکیل داده و به صدای بلند میخوانند. فائده ذکرجلی که بطور دسته‌جمعی اجرا میشود آن است که توجه حلقه را به معنای ذکر متوجه ساخته و در آنان ایجاد حال نمایند. بعضی از سلاسل به‌ذکرجلی نمیپردازند و آنرا غیرلازم میدانند. به‌نظرمن ذکرجلی برای مبتدیان، چون جلب توجه و ایجاد محیـط مخصوصی میکند ، بیفائده نیست ولـی برای پیشرفته‌ها ضرورتی ندارد.

خاصیت دیگر حلقه‌ی ذکر گردهم آوردن درویشان است که با این اجتماع رشته‌های اخوت بین آنها محکم‌تر میشود و خوردن دیگ جوشی هـم در آخر ذکر موجب انس والفت میشود.

قبلااشاره کردم درویشی را نمیتوان یادگرفت باید درویش شد.

بعضی علوم وفنون راانسان ازمعلم یاد میگیرد ودر خوداو چندان تأثیری ندارد.مثل ریاضی ،تاریخ وبسیاری از حرفه‌ها . بعضی ازکارها شدن است یعنی خود انسان را تغییر میدهد. درقسمت مادی ورزش شدن است یعنی‌در نتیجه‌ی تمرین بدن انسان عوض میشود، عضلات قوی میشوند ،چربی زیادبدن آب‌میشود ،تنفس درنتیجه‌ی تقویت ریه‌بهتر میشود و غیـره. باخواندن‌کتابهای ورزشی باین نتیجه نمیرسـیم باید ورزشکار شد. در قسمت معنوی عرفان است. انسان درنتیجه‌ی تمرینهای مخصوص روح ونفس راعوض میکند.

غرائز مضره رامنکوب میسازد وصفات ملکوتی راتعالی میدهد و از یك آدم معمولی که معجونی از بهیمیت وملکوتیت است انسانی‌کامل میسازد. اینجاهم باخواندن شرح حال عرفاوکتب تصوف به نتیجه نمیرسیم شدن لازم است. پس هماطورکه برای ساختن بدن ورزش لازم‌است وورزش‌ها مدتی وقت میخواهدکه اندامی متعادل ومزاجی سالم بسازد برای تعالی روح‌هم وقت وریاضت لازم است. هیچ‌چیز رایگان به دست نمیآید . قیمت‌کالا را چه مادی باشد چه‌معنوی باید پرداخت. بهمین جهت است که‌گفتم درویشان امروز فقط‌به‌اسم درویشی وخواندن چند شعر عارفانه یاجنباندن سروگردن اکتفا میکنند . اگرچه چندبار گفته‌ام بازتکرار میکنم امروز بااوضاع مشوش جهان‌که‌غرائز حیوانی بصورت وحشتناکی غلبه‌کرده ،خشونت وپرخاش وانواع فجایع و معاصی‌گسترش یافته عرفان و تصوف رسالتی جهانی دارد واگر بطور پیگیر وبا ایمان دنبال شود امید آن است که در دگرگون‌کردن اخلاق نقش‌بسیارشگفتی بازی‌کند. ماایرانیان مسلمان باداشتن تصوف اسلامی ،که‌به‌عقیده‌ی من‌از تمام مکتبهای عرفانی‌کامل‌تر ومتعادل‌تر است وگنجینه‌ی گرانبهائی‌که دراین دانش دردست داریم‌نه‌تنها میتوانیم دردهای خودرا دواکنیم‌بلکه میشودآنرابه عنوان‌کالای صادراتی شفا بخش‌آلام سایر ملل ساخت.

سئوال‌کردم دربارهٔ سماع ورقص واعمالی ازقبیل باآتش بازی‌کردن وبدن خودرا باسیخ ومیخ سوراخ‌کردن چه‌میفرمائید؟

فرمود به موضوع مهمی اشاره کردی‌که هر قسمت آن شایان بحث و مذاکره است . همانطورکه اشاره‌کردم در تمام مکتبهای عرفانی چه‌تصوف و چه عرفان‌های دیگر رهبران سعی‌کرده‌اند محیطی ایجاد نمایندکه برای مریدان حال دست بدهد. (در موضوع حال و مقام وقت‌دیگری صحبت خواهم‌کرد) وپیداشدن این حال‌مرید رامستعد درك مراتب معنوی مینماید. سماع بردونوع است نواختن سازوخواندن اشعار متناسب عرفانی ونواختن سازو آواز بارقص. موسیقی‌که از پدیده‌های روحانی داتی حلقت است نه تنها در انسان بلکه در حیوانات نیرمؤثر است.

بستن زنگ و زنکوله به‌گردن شتروستور مؤید این نظر است . انسان تحت تأثیر عمیق موسیقی قرار میگیرد. اگراین سازبا آواز همراه وکلمات آوازهم‌عرفانی باشدتأثیر به‌سزا دارد. متأسفانه موسیقی در اسان هم‌تأثیر خوب داردهم تأثیر بد. هماطورکه یك آهنگ وشعر عرفانی شخص راز خود بیحودکرده به مقامات علوی سیر میدهد همانطورهم میتواند دربرانگیختن شهوت بسیار مؤثر باشد. بهمین جهت است‌که مشایخ‌کوشش‌میکرده اندکه ازآوازهای طرب انگیر و شهوت آمیراحتناب‌کنند . رقص هم بواسطه‌ی حرکت و چرخش‌در انسان یك‌نوع ارخود بیخودی آشکار میسازدکه اگردرست اجرا شود در ایجاد حالات‌روحانی بی‌اثر نیست. دست‌به آتش‌بردن وبدن‌را باسیخ‌وسوزن سوراخ‌کردن‌نتیجه‌ی حالت مخصوصی است‌که درانسان پدید میآید وپاره‌ای ازوظائف اعضاء راازکار بازمیدارد. مثلا حساسیت به‌دردیا تنگ‌شدن عروق وجلوگیری ازخون ریزی. ازاینکه این‌کارهاواقعیت داردوشعبده نیست شبهه‌ای نیست. اگرچه بعضی از علما بدون اینکه بخود زحمت مشاهده و امتحان بدهند آنرا انکار میکنند . علاوه براین این قبیل‌کارها منحصر به صوفیان نیست . اعمال غریب‌تر ازاینها در هندوستان وآسیای جنوب شرقی وکشورهای دیگر بسیار متداول است ومکردهم موجب آزمایش‌کنجکاوان واقع شده‌است. اماانجام این‌کارها رسیدن به‌مدارج عالی عرفان نیست بلکه نشانه‌ی واماندن در راه است . مثلی برایت میزنم تا مطلب برایت روشن شود . عرفا میگویند انسان مثل قطره‌ای است که اصل و وطنش دریاست. چون‌به ابروباران تبدیل شده همیشه میل‌به برگشت به دریا دارد تادوباره در آن مستهلك شود. این‌موضوع برگشت به‌اصل منطور نظرتمام‌عرفاست وبه‌زبانهای مختلف آنرا شرح داده‌اند. مثلابه عقیده مولوی (رح) میل‌نی‌که میخواهد به‌نیستان برگردد ونظرحافظ (رح) که مرغ میخواهد ازقفس‌کالبد آزاد شود. برگردیم‌به‌سرقطره ودریا. فرض‌کنیم برفهای قله‌ی‌کوه ذوب میشودوقطرات آب تحت تأثیر جاذبه به‌پائین‌کشیده میشود تا عاقبت به دریا برسد. حال این قطره‌های آب‌را، واحد معین ومشخصی ندارند وهریك درمسیری میافتند. بایدازسنگها عبورکنند گاهی آبشار تشکیل دهند وقتی از راه‌های پیچاپیچ و دور درختها

بگذرند واحیاناً به باطلاقی برسند وواردآن شوند. خوب این قطره که وارد باطلاق میشود چه بسا که فکر میکند که بهمان دریای کمال مطلوب رسیده است و به جای اینکه سعی کند خود را از باطلاق خلاص کند و به سوی دریا بشتابد همانجا میماند . این حال آن دسته است که با اشتغال به اعمال خارق العاده به جائی رسیده اند ووسیله برای آنان هدف شده است. جای آن دارد که ازآنها بپرسیم که ازاین اعمال چه سودی میبرید وچه فایده ای به دیگران میرسانید ؟ سماع ورقص هم کم و بیش درهمین زمینه است آنها هم وسیله هستند نه هدف. بااین تفاوت که در موسیقی ورقص لذتی متصور است. آنهائی که به مقامی رسیده انداحتیاج به هیچیك از این کارها ندارند . مرد واصل روحش همیشه چنان از موسیقی ملکوتی آکنده میشود که گوش جسمانیش احتیاج به موسیقی ندارد. درحکایت میگویند درویش جوانی پس از مسافرت طولانی به خانقاه برگشت وچون مرد مستعدی بود پیرش به او علاقه داشت ازاو پرسید فرزندازمن چه میخواهی ؟ گفت یا شیخ اگر امشب مجلس سماعی ترتیب میدادی بسیار سپاسگزار میشدم. پیر گفت مجلس رابرایت ترتیب میدهم ولی میخواهم روزی برسدکه احتیاج به مجلس سماع نداشته باشی . بزرگانی که مجلس سماع ترتیب میدادند اگر برای مبتدیان بوده ایرادی ندارد ولی اگر خود بدان محتاج بوده اند باید بگویم به نظر من اگر چه صاحب مقام شامخی بوده اند ولی به حد کمال حقیقی نرسیده اند .

گاه شده که درویشی سالها مشغول اذکار واوراد بوده ودراو تأثیری نکرده است ولی شنیدن یك بیت شعرا ورا منقلب کرده است. این نشانه ی آنست که هنوز مزرع دل او مستعد کشت آن اذکار نبوده وچیزی ساده تر برای اولازم بوده است.

باید بگویم که من خود این مراحل را پیموده ام واز روی تجربه سخن میگویم.

بعضی از مرشدان پا را بالاتر گذارده میگویند برای پیدا کردن حال هر وسیله ای جائز است و به اصطلاح **المجازقنطرة الحقیقة** استناد میجویند . مثلا میگویند برای درك عشق ربانی باید از عشق مجازی شروع کرد و حتی استعمال مکیفات و مخدرات اگر برای رسیدن به حال کمك کند ضرری ندارد . شاید بتوان این طرز فکر را تا حدی قبول کرد ولی متأسفانه بیشتر اوقات مثل همان قطره ای است که به باطلاق میرسد و باطلاق را دریا میپندارد . پای بند شدن به عوامل مجازی اغلب شخص را معتاد میسازد و از پیشرفتن اوجلوگیری میکند . درویش نمایان چرسی ، تریاکی و الکلی زیادند وخدا ما را از این گمراهی حفظ فرماید . میگویند درویشی با شاهدی نظر بازی میکرد شیخ گفت درویش چه میکنی ؟ گفت ماه را درطشت می بینم . جواب داد اگردرگردنت دمل نداشتی سربسوی آسمان میکردی . با ذکر این مطالب خواستم تو را متوجه سازم راه پر پیچ وتاب است و شیطان برای اغوای ما همیشه در انتظار . فقط هدایت رهبری دل آگاه و پیمودن صراط مستقیم اعتدال میتواند ما را به سوی شاهد حقیقی رهنمون شود .

(ادامه دارد)

نوشته : امیل هنریوت (عضو فرهنگستان فرانسه)

ترجمه : کاظم شرکت (شهرین) از مجله هیستوریا

ناپلئون نویسنده زبردستی بود

بامطالعه آثارونوشته‌های شخصی ونظامی ناپلئون، اززمانی‌که دانش‌آموزی ساده‌بود تاپایان عمر او، بخوبی‌معلوم میشودکه اویکی ازنویسندگان زبردست زمان خودبوده‌است. ولی آیا آنطوریکه «سنت بووو» عقیده دارد واقعاً ناپلئون بزرگترین نویسنده قرن خود بشمار میآید ؟

این روش نگارش، که درنوشته‌های اوبارها بآن برمیخوریم ، این مردرا ، تاریخش را، وشخصیتش‌را بمانشان میدهد، وبد انسان‌گیراست‌که ازهمان خط اول انسان را مفتون زیبائی‌کلام میسارد. یکباردیگر بااودرافسانه‌ها وحماسه‌ها ازنوآشنا میشویم. اما درین جا دیگرخود اوست‌که سحر میگوید اینجا شخص اوست‌که نهان رازهای خودرا باروش‌برتر ووالاترازدیگران بزبان میآورد واین گفتارهاست‌که‌گروهی را برآن‌میدارد اورا نویسنده‌ای فوق‌العاده بشناسند .

ازمیان آنهمه «ژاك بنویل» عقیده داردکه اگرناپلئون‌اینکه امروز هست نبود، بی‌شك یکی ازشخصیت‌های مشهوروتوانای ادبی دوران میبود . «سنت بووو» نیزبابررسی‌هائی‌ک درین باره دارد اورا درصف پیشتازان جهان ادب بشمارمیآورد.

وقتی دقیق شویم اورا درصف‌اول نویسندگان غیرحرفه‌ای می‌بینیم. من ازنویسندگان کارآزموده شنیده‌ام‌که ادبیات نه‌حرفه است ونه‌تخصص، بلکه زادهٔفکرکسانی است‌که‌یکروز قلم‌بدست میگیرند واز راه نازك اندیشی وطبع‌آزمائی‌چکیده تجربیات وآفریده افکارخو را باقدرت خاص ودنیائی ازذوق واستعداد وشاید نبوغ برصفحه‌کاغذنقش میزنند، که درپایان آنچه نوشته‌اند بصورت هنرتجلی مینماید.

هنرنویسندگی منحصر به نگارش آثارادبی نیست . نویسندگی برای آن نیست‌ک خوانندگان روش‌ادبی وطرزنوشتن راتحسین نمایند، بدانگونه‌که «فرانسوادوسالس»مقدمه زندگی روحانی را نوشت، «روویان»کتاب آرامش، «درومور»کتاب زندگی حشرات «تروسو»کتاب درمانگاه، «هانری چهارم» نامه‌های دلپذیر، وشایدبسیاری شاهکارهای دیگ ادبیات والاکه اینك باکمال‌مراقبت درمعتبرترین کتابخانه‌ها نگاهداری میشوند. وازهم جمله‌اند نظریات‌سزارکه شانه‌بشانه نامه‌های ناپلئون، بازبان خود، طبیعی وواقعی،ازد

آنان سخن میگویند.

نگاهی به نوشته‌هائی‌که ازوباقیمانده : انبوهی ازآثارش‌که بچاپ رسیده، بخط‌خود او ویا ازگفتارهایش نقل شده، آنچه تقریر کرده، باچهل هزارنامه شخصی، بعلاوه بیست‌و هشت مجلد ازنامه‌های رسمی او، دستورها، فرمانها، سخنرانیها، ونیز نوزده مجلد وقایع تاریخی ویژه او، که از زبان اوشنیده شده‌است (پیش ازتصحیح توسط خوداو) ، باآخرین بیانات ومحاکمات ویادداشت‌های سنت هلن ، میتواند به پـرکاری اوبعنوان یك نویسنده، رهنمون بـاشد .

اما درهمه این بیانات شخصی او، آنچه خود اونوشته، یا از زبان اوگزارش شده ، وازمیان آثارگردآمده ویا پراکنده وآنچه دردادگاه ثبت نموده‌اند که بدستور دولت ضبط گردیده است ، یکنوع همبستگی وهمطرازی متجلی‌است‌که پیوسته وجود اورا درخلال‌روش ویژه او، اگرچه درتن پوش رزم نهفته باشد، بآسانی آشکارونمایان میسازد.

این وحدت حضوردرتمام آثارش، چه درجائیکه خودش سخن میگوید وچه درآنجا که نامه‌اش‌خوانده‌میشود، آشکاراست؛ ودرهرجا، بنا برموضوعی‌که درباره‌آن‌صحبت‌مینماید، باچهره‌ای متناسب باموضوع خودنمائی میکند .

ناپلئون در دوران تحصیلاتش یا باصطلاح دوران ادبیش، که دوران جوانـی اوست نوشته‌های زیادی ازخود بجای‌گذاشته است. «فردریك ماسون» ازروی نسخه‌های خطی او که درایتالیا یافته بود دردومجلد قطور این آثار را بچاپ رسانیده است‌که مـربوط‌بآغاز جوانی اوست‌که ازنبوغی حکایت‌نمی‌کند ، اما ازلحاظ حجم ، پرکاری‌اورا بخوبـی نشان میدهد وگاهی روش وشیوه خاص وگیرنده‌ای ازآنها بچشم میخورد.

درین دوران آثاردرینال، ازهمه بیشترموردعلاقه او بود ومیتوان گفت ازشیفتگان‌این آثاربشمارمیآمد. این بناپارت دوران جوانی وبسیارایدآلی واحساساتی بود. موضوعی‌که نباید ناگفته‌گذاشت آنستکه عشق ناپلئون شامل دوقسمت بود: یکی‌عشق بزیبائـی ودیگری عشق بمقام وشهرت . مقاله‌ایکه درباره عشق واثرآن درموفقیت مردان بـزرگ‌نگاشته‌است، بارهاتوسط فرهنگستان «لیون»بعنوان یك‌موضوع جالب برای‌پرورش قدرت‌قلمی‌نویسندگان بمسابقه‌گذاشته شده‌است.

هرچند این‌کارها درسطح‌کارهای مدرسه‌ای بوده‌است لیکن ازآنجائیکه بیان سازنده ذوق وسلیقه‌آن زمان اوست درخور دقت میباشد.

ازحیث ظاهر، یك سروان ریزاندام ناشناس بودکه درارتش «کارتو» خدمت‌میکرد. ماموریت اواین بودکه ازطغیان افراطیون جلوگیری‌کند. فـراغت حـاصل ازیـك چنین ماموریتی که درآن شرایط مستلزم عملیاتی نبود، باواجازه میدادکه بکارنویسندگی‌بپردازد.

ومقالاتی پرشور وحرارت به رشته تحریر آورد. دربیشتر موارد مقالات ازروش مباحثه‌ای برخوردار است که این مباحثات میان چندنفر مخالف جریان‌دارد.

نسخه‌های دستخط ناپلئون خیلی کمیاب است وعلت آنهم اینستکه او در زمانیکه درمقام کنسول اول خدمت میکرد پس ازمطالعه مجدد وبررسی کامل بیشتر آنها را ازبین برد آنهائیکه امروز موجود است آنهائی استکه در ایتالیا و سایرجاها از دسترس او دور بوده است .

بسیاری مردم ازخود میپرسند، ناپلئون ازچه زمانی دانست که میتواند درسیاست دنیا نقش مؤثری داشته باشد ؟ بطورمسلم ازنوشته‌هایش میتوان به استنباط اوپی‌برد ، بویژه از آنزمانیکه درباره تسلیحات سخن میگوید. شایداین اولین پله بوده است . دراین هنگام است که ظهورناپلئون سیاستمدار رابرشانه‌یك‌ناپلئون سربازمیتوان درك نمود، آنهم‌درحالیکه هنوزشخصیت دوم اثروجودی ازخود نشان نداده است. وقتی درین سمت، دوران خواب و خیال اوسپری شد، عملیات سیاستمدارانه‌اش بمنصه ظهوررسید. اما باید دانست که نقش‌این شخصیت را دراولین روزهای نویسندگیش شروع نموده‌بود.

طرز گفتار، تأکیدهای لازم، وروش بیان اودرنامه‌هایش مشهود است. استحکام‌صحبت شخصی اوبقدری‌درجملات بارز استکه وقتی‌دراصالت‌آن شك‌می کنند، انسان‌متعجب میشود، زیرا اگراین نامه‌ها راخود اوننوشته باشد، بایدکسی نوشته باشدکه همان طرزصحبت و خوی وخلق اورا داشته باشد وبرای اینکار استعداد فوق‌العاده لازم است.

نامه‌ای که درزیرمطالعه مینمائید درسال ۱۷۸۱ نوشته شده وآن هنگامی‌بوده‌است که درمدرسه نظام بتحصیل مشغول و۱۲سال بیشتر نداشته‌است. مدرسه اوبنام «بریان» یك‌مدرسه معمولی بوده واین‌نامه رابعنوان پدرش‌برای دریافت پول نوشته است. بهسخن آمرانه‌سطر اول این نامه توجه نمائید.

«پدر، اگرشما نمیخواهید امکانات لازم‌را درمدرسه‌ای که هستم دراختیارمن بگذارید مرا بنزدخود فراخوانید، زیرانمیخواهم بیش ازاین‌مورد استهزای اولیای‌مدرسه‌وشاگردان قرارگیرم ...»

درین نامه‌که بدست یك دانش‌آموز خردسال نوشته شده، این ناپلئون است‌که‌حرف میزند، وکلمات، لحن نگارش ، وروش واستدلال اودرخلال‌کلمات وعبارات خود نمائی میکند. بهمین ترتیب پس‌ازسالها باهمان لحن خشن وآمرانه ومصمم نامه مینویسد .

باجسارت تمام وباوجود تأکید خیره‌کننده برروی هریك ازکلمات، بسروانی آب مینویسد. درآغازجمله جبهه‌گیری میکند ویکراست مطلب را بیان میسازد، وبدپایان همان حمله نتیجه میگیرد. حتی درامور عادی ودوستانه بیانش ازاستحکام، لطف، وصراحت خالی

نیست. به برادرش «ژوزف» مینویسد:

« زنت عکس مرا خواسته است. من بایستی عکسی ازخود تهیه کنم . حالا، عکسی را که ازمن داری باو بده، واین درصورتی است که نخواهی آنرا باخود نگاهداری..»

درآغازکار وقتی زمام امور را درپاریس بدست گرفت ، نوشت :

«کارها بروفق مراد است . انبوه مردم ازپیش آمدها خوشحالند، میرقصند، شادی می‌کنند وزنان ودختران زیبا، که زیبای زیبایان دنیا هستند، لبخندهای ملیح برلب دارند. آسایش : زندگی مجلل ، گفتارهای آرام و محبت آمیز همه وهمه‌پاریس بازگشته‌اند..»

همه آثاری که ازو مانده است اورا نویسنده‌ای متفکر، بی‌پرده‌گو، باعباراتی‌پرنفوذ معرفی مینماید، که دربیشتر موارد خود قلم بدست‌گرفته وبرعرصه اثرآفرینی یکه تازی میکند، ودرپاره‌ای دیگرازآثار خودقلم بدست منشی داده وخود براومیخواند تابرصفحه کاغذ ثبت نماید.

استدلال، محاسبه، تصمیم سیاسی یانظامی، خشم ویاعواطف عاشقانه ، دراسلوب نگارش اویکسانند ودرماهیت وسیاق اثرتغییری نمی‌دهند. همه‌جا ناپلئون است که مینویسد و اثرش فارغ اززمان ومکان وپیش‌آمدهاهمان روانی وجذابیت همیشگی رادارد. دریکی ازنامه‌های نخستین، ازمیدان نبرد ایتالیابه «ژوزفین» مینویسد:

«دورازتو ، گیتی‌پهنه شوره‌زاری است که درانزوای آن ازاحساس شیرین همدمی تومحروم مانده‌ام . تونه تنها روح مرا، بلکه اندیشه هستیم را ازخویش وازمهرخویش پر ساخته‌ای.. من دراین میدان نبرد برای رسیدن به‌کنارتو تلاش میکنم...درین نبردلحظاتی است که تاب وتوان من بسبب اندوه، خستگی، وپیش‌آمدهای نامساعدکم وبیش بسستی میگراید ، اما اندیشه دیدار تو، وخیال داشتن عزیزی چون تو بمن نیروئی ماورای تصورمی‌بخشد .

دشمن افراد بیشماری‌را ازدست داده وکاملا شکست خورده است. خدانگهدارژوزفین زیبای من دریکی ازهمین شبها، درباخشونت تمام باز خواهد شد ومرا درآغوش خود خواهی یافت .»

ازروش نگارش اووضع روحی‌راکه امپراطور هنگام نوشتن داشته است میتوان آشکارا دید. آن هنگامی که دراوج بوده‌ویا اوقات نامطلوبی که درخشم وناراحتی وزوال بسرمیبرده است. درمیان آنها لحظاتی هست که نبوغ ادبی اوکم ازنبوغ نظامی نیست. گاهی براوج آسودگی قلم راچون عقابی سبکبال درفضای ایجاز وشیوائی پروازمیکشد، وبگروز نیزبسان شیری زخم خورده غرش خشم وناله‌اندوه‌پیام خامه اوست .

بقیه‌درصفحهٔ ۴۹۷

خانم دکتر شریف انصاری

استاد زبان فارسی دردانشگاه عثمانیه (حیدرآباد)

حماسه های بزرگ هند

مهابهارتا و راماینا

۲

امر دیگری که شایستهٔ دقت وشرح بیشتر است ودرخلال حماسه همواره بدان اشاره خواهد شد مبحث تعبیرعلم‌الاساطیر وحقایق آن است.

تاریخ درنزد هندوان جنبه‌ای اساطیری دارد و برای خواننده دانستن این مطلب لزوم داردکه انسان دوران ودائی بین‌این‌عالم وعالم‌بالا نه‌شکاف مطلقی می‌بینند ونه حدفاصل قاطعی بین آن دوقایل میشود.

این جهان، آئینه جهان بالااست وآنچه درعالم بالا بوقوع می‌پیوندد مانند حماسهٔ خدایان‌وقهرمانان وکشمش موجودات اساطیری، حوادثی نیست‌که درگذشتهٔ‌تاریخی بحصول پیوسته ودرتذکره‌های عصرمنعکس شده باشد. بلکه حوادثی است بغایت واقعی‌که خط مشی آدمیان را تعیین میکند ودرتهذیب اخلاقی وپیشرفت معنوی آنها نقش بسزائی دارد. وقوع حوادث درفلان‌تاریخ وفلان محل کوچکترین اهمیتی نداردبلکه آنچه‌ورای حوادث‌تاریخی درخور اعتنا است ، وقایع مقدسی است‌که درازل یکبار برای همیشه بوقوع پیوست وازآن پس بصورت رب‌النوع ونمونهٔ‌عالی واصلی ظاهرشد ومنشاءالهام آدمی گردید.

تاریخ لحظه‌ای ناپایدار درزمان بی‌انتها وموجی‌گذران دردریای ابدیت است . در واقع‌این دواصل یعنی‌عدم اعتقاد به‌عوامل ترقی وسیرتکامل‌که درلحظات‌خاص تاریخ براثر پیشرفت زمان تحقق می‌پذیرد و مفهوم اینکه زمان این دنیانسبی وانعکاس آن وقایع‌بزرگ اساطیری است‌که درازل بوقوع پیوسته است، لازم‌وملزوم یکدیگرند. کافی است‌که انسان روی به اوپانیشادها بگرداند ونظری به پوراناها بیفکند تا متوجه شود وقایعی‌که دراین زندگی خاکی میگذرد تاچه حد تقلید حوادث ازلی است وتاچه حد مفید ودرقید اعمال و رفتار موجودات اساطیری است‌که باانجام دادن یك سلسله‌کارهای اساسی وشاخص رفتارو کردار آدمیان رایکبار برای همیشه تنظیم کرده است.

هندوان ملتی‌هستندکه درنخستین‌مرحله‌تمدن‌وظهورادبیات‌وافکارادبی بایجادحماسه‌بین ملی دست زده بود ودرراه تکامل قرارگرفته وزمینه برای ظهور نابغه‌یی درشعرمهیا گردید

تاسرانجام نابغه شعرسنسکریت حکیم ویاساظهور کرد واین آرزوی ملی‌را برآورد.

داستانها وروایات قدیم اگرچه مأخذ ومنشاء حماسه است ولی به تنهائی‌مزایای یک منظومه حماسی را ندارد ودرآوردن آنها بصورت کامل حماسی درقدرت طبع وقاد استاد هنرمندی است که همت برنظم آنها گمارد.

فرهنگ برهمنان ازاول به طبقه خاص برهمنان اختصاص یافته بود ومقام برهمنان موروثی بود وطبقات پائین جامعه را مجال آن نبود که بدین منصب ممتازارتقاء یابد،ازاین رو بیشترطبقات جامعۀ هند ازفرهنگ ودائی محروم‌ماندند وسرانجام ادبیاتی مستقل‌از کتاب مقدس برهمنان پدیدآمدکه درآن افسانه‌های کهن اساطیری وعقاید وآراء فلسفی رفته رفته نشوونما کرد وبالاخره بصورت حماسۀ بزرگ درآمد . مهابهاراتا تخلیق این‌دوران‌است که فلسفه هندو را دربردارد وصنعت ممیزۀ این عهداینست که تدریجاً این حماسه بەرشته‌تحریر کشیده شده‌است .

حماسه درهند به چند نوع‌تقسیم شده‌است: یکی ایتی‌هاسا (itihasa) یعنی‌تاریخی وآکیانا (akhyana) یعنی افسانه، پورانا (Purana) یعنی افسانۀ کهن ومقدس ، دیگری حماسه ساختگی یاتصنعی که آنراکاویا (Kavya) می‌گویند. حماسه رامایانامتعلق به‌این دسته‌است ومهابهارا تابه دسته اول تعلق دارد مهابهاراتا اثریست منظوم‌که دارای صدهزاربیت (Sloka) است وبیگمان یکی ازبزرگترین حماسه‌های ادبیات جهان‌است شیوۀ نگارش‌آن یکسان نیست ومعرف آنست که شاعران متعددی درتحریرآن دست داشته‌اند زبان مهابهاراتا راسانسکریت کلاسیك‌وحماسی می‌خوانند واین زبان اختلافات فاحشی با «سانسکریت ودائی» دارد ونسبت سانسکریت کلاسیك به سانسکریت ودائی ، نسبت یونانی افلاطون است به یونانی هومر-پانینی (Panini) واضع مشهور دستور زبان سانسکریت در رسالۀ معروف «آشتادیایی (astadhyayi) یارسالۀ «هشت فصل» که آنرا درآخرسدۀ چهارم پیش ازمیلاد نوشت، قواعدی‌را پی‌ریزی کرد. باظهور قواعد پانینی،زبان‌سانسکریت نظام یافت وازآن پس دیگرچندان تغییری‌نکرد وباستثنای فرهنگ‌واصطلاحات‌ادبی‌وفلسفی قواعدی‌که پانینی وضع‌کرده بود. بقوت خود باقی‌ماند. پس‌ازپانینی زبان ادبی وفلسفی آن ناحیه سانسکریتها (Sanskrta) یعنی تکامل یافته پرداخته نام نهاده شد بایدتوضیح بدهم‌که زبانهای عالی را درآن زمان پراکریت (Prakrt) یا تدوین نشده، نارسا، نازیبا می‌گفتند. مهابهاراتا بدون هیچ تردید منشاء فیاض‌الهام، هم ازبرای شاعران وقصه‌سرایان ونمایش نویسان وهم برای حکما وژرف اندیشان وهنرمندان بوده است.

مهابهاراتا را وادی‌پنجم نام نهاده‌اند، زیراآن‌کتابیست جامع جمیع‌صفات،ومطلوب مذاق خاص وعام‌وهرطبقه‌ای از طبقات جامعه‌هندو، بفراخورفهم ودانائی خویش ازآن‌بهره‌مند گردیده‌اند . علت اینکه آنرا مها(maha) یعنی‌بزرگ‌وبهاراتا (bharta) یعنی هند

می‌خوانند ، اینست که ازلحـاظ عالی بودن‌مطلب و وقار ومتانت داشتن وصفت هندی بودن هیچیك‌ازکتب‌کیش هندورایارای‌برابری باآن‌نیست.

مهابهاراتا به نحوی سروده شده‌که هیچ شاعری نمی‌تواند مقام خلاقیت‌فوق‌العاده‌آن (ازدیدگاه یك ناقد بزرگ) را بدست آورد. دراین‌کتاب ازستایش برهماکه نـور مطلق، صداقت لایزال وهستی ناپذیر است، سخن‌گفته شده است، برای اظهار این عظمت این‌اثر ارزنده را مهابهارتا نام‌گذاری کرده‌اند .

مهات‌بمعنی بزرگ‌و«بهارتا» یعنی سنگین است واین عظمت وسنگینی بعلت ثنای‌خدای متعال اطلاق شده است وبنابر روایت قدیم داستان خانـواده بحضـرت نیز درایـن اثـر آمده است .

«بهارتا» بروایتی پسرسلطان دوشیانتا (Dushyant) والهه شکنتلا بودکـه در درام معروف‌کالیداسا ابدیت یافت. آن شاهراده به خانواده سلطان سانتوعلاقه داشت‌تااینکه سلطان سانتو با الهه‌گنگاکه بصورت انسان درآمده بود ازدواج‌کرد.

مهابهاراتا دارای خصائص‌گوناگونیست وکتابیست جامع‌که به‌کلیه شئون فلسفی و اساطیری واخلاقی‌کیش هندو احاطه دارد. ازاین روآنراداستان (akyana) افسانهٔ‌کهن (Purana) ، منظومه (Kavya) شرعیات (dharas'astsa) آئین‌سیاست Arthasastra آئین شهـریاری (rajadhcrwa)،اخلاقیات(nıti s'astra)آئین نجات‌ورستگاری(moksas astra)آئین مهرورزی وکام جوئی (Kamas'a stra) می‌گویند.

مبانی‌کیش «شیوائی» و «ویشنوئی» مبحث نزول حق درعالم‌محسوسات، طریق‌محبت وعشق ، اصول مکتب «سانکیها، ودانتا،یوگا، و وشیشیکا، دراین حماسه بـزرگ منعکس است بدان حدکه آنرا آئینه تمام نما ودائرةالمعارف جمله معتقدات آن دوره اعم ازفلسفی واخلاقی وادبی واساطیری می‌پندارند. سنت‌هندو درباره آن میگوید: «هرآنچه‌دراینجااست درجای دیگر نیزتواند بود. هرآنچه دراینجا نیست درهیچ‌جا یافت نمیشود .

«مهابهارتا» به‌هیجده جزء بزرگ(Parvan) تقسیم شده. نوزدهمین جزءآن راکه بهماری وامشا معروف‌است فصل‌الحاقی میدانند. بیشتراین‌جزءها به فصل‌های‌گوناگون بخش شده وفصل‌ها به فصول کوچکتری منقسم شده است. به نظرناقدی هستهٔ حماسی «مهابهارتا» که آنرا نبرد برك بازماندگان «بهاراتا» نیزخوانده‌اند، شامل بیست‌هزاربیت بوده‌کـه جنگ هیجده روزهٔ «کوروها»و «پاندوها» را شرح میداده‌است. ولی‌شاخ وبرگ‌بسیاری‌بدین ساقهٔ اصلی داستان افزوده شد وافسانه‌های‌گوناگون خدایان وسلاطین،مبانی جهانشناسی و افسانهٔ آفرینش والهیات واخلاقیات ومعتقدات مختلف دینی، احکام شرع واصول‌نظام‌طبقاتی بتدریج به‌آن پیوست ومهابهاراتا را بصورت دائرةالمعارفی جامع جلوه داد.

احتمال میرود که این هستهٔ حماسی ازیك حادثه واقعی تاریخی الهام میگرفته است و کشمکش دوطایفهٔ «پاندوها» و «کوروها» که بعداً بصورت قومی واحد درهم آمیختند در (یاحوروووا) منعکس شده واین متن کهن این دوقوم را یکی دانسته‌است. بنظر ماکدونل باید مبدأ تاریخی این‌حماسه‌را دردوران باستان ودائی جستجوکرد، ووقوع این حادثه تاریخی نمی‌تواند بهرحال متأخرتر ازهزارهٔ اول پیش ازمیلاد بشود. اماهستهٔ حماسی این‌داستان به‌نظرهمان محقق انگلیسی درسدهٔ پنجم پیش ازمیلاد تکوین یافته وبتدریج به رشته نگارش درآمده است .

بنابرگفتهٔ آقای فرهاد مهریار.

قضاوتی‌که دربارهٔ نگارش این‌اثر عظیم شده است اینست‌که آن را نه فرد بخصوصی پدیدآورده است ونه نسلی‌خاص بل‌آنرا توده‌ای ازشناخت‌ها ومعرفت‌های مقدس دانسته‌اند. اثری جمعی شناخته‌اندکه به سبب روابط پیاپی ومتداوم بصورتی‌که آنرا اکنون می‌یابیم؛ درآمده است. (۱) (ناتمام)

۱ـ «سالهاواثرها»مجله تماشا.شماره : ۲۴۳، ازآقای فرهاد مهریار ، ص ۲۶۰

بقیه از صفحه ۴۹۳

درسنت هلن‌همه چیز تغییرمینماید. به شکوه‌گذشته فکرمیکند، ودرآرامش به‌ناچاری میاندیشد. سرنوشت را می‌پذیرد ، وبآرزوی اینکه فرصتی بسازیابد وسرانجام ازخویش چهره‌ای‌که زیب تاریخ جهان باشد بسازد، روزگار میگذراند.

اما درنوشته‌های اوهنربناآگاه وناخوانده درصدر نشسته است . آنچه نگاشته دوراز اندیشه‌وکاوش ادبی بوده وتنها درراه‌انجام مقصود بافکرمعمولی بربهنه کاغذکشیده شده‌است بزبان ساده‌تر، اوهمانکه بی‌تأمل بفکرش رسیده به‌رشته‌تحریر آورده‌است، واین خودیکی ازویژگیهای نبوغ است‌که‌کسی بتواند ذوق واستعداد راخالی‌ازآرایش وپیرایش به‌خواننده عرضه دارد .

قدرت عبارت پردازی ناپلئون بهترازهرجای دیگر درقانون مدنی (کد ناپلئون) او تجلی‌میکند ، و این همانست‌که اورا مورد تحسین «استندهال» قرارداده است. درین‌قانون است‌که بارعایت تمام موازین وکمال دقت مینویسد، بعنوان یك امپراطورمینویسد، ودرعین اختصاروبکارگیری عبارات موجز، بیان مقصود مینماید؛ با قوام واستحکامی شگفت آور، وبخوبی آشکاراست‌که برجان‌کلام تسلط‌کامل دارد، وآنرا بروشنی‌بسلك عبارت میکشد.اما ازآنجائیکه‌کلمات وسیله‌ای‌بیش نیستند. روش نگارش بازیگراصلی‌نمایش است، وازدیدگاه ودست آفرید اوست‌که باریك اندیشی‌های یك روح نیرومند متجلی میگردد، وتسلط‌کمال براندیشه را آشکار میسازد.

خاطرات سردار ظفر

(۱۹)

اوقاتیکه من ناصری یا محمره بودم سردار اقدس از کویت برگشته بود دو شب در قصر فیلیه نزد او بودم از آنجا رفتم بصره دو نفر ملا زم بیش نداشتیم در بصره در قونسول‌خانه ایران منزل کردم بحسب ظاهر مهمان قونسول بودم ولی در باطن انگلیسها مهماندار من بودند مستر ویلسن که اکنون سرویلسن است از جانب حاکم سیاسی بین‌النهرین سرپرسی‌کاکس در بصره بود انگلیسها تازه بغداد رافتح کرده بودند با مستر ویلسن آمیزش و رفت و آمد داشتم با هم بشهر زبیر رفتیم ولی در همه جا کاپیتان نول با من بود قالیچه ها را که همراه برده بودم بانگلیسها دادم یك قالیچه ابریشمی ممتاز داشتم آن‌را دادم به سرپرسی‌کاکس در کرمان دو نشان عقاب که امپراطور آلمان برای پادشاه افغان فرستاده بود بمن رسیده بود یکی‌را برای سرپرسی‌کاکس فرستادم یکی را برای وزیر مختار انگلیس در طهران دادم آنوقت وزیر مختار مارلینك بود من تا آن روز عهد شکنی و نادرستی و رفتار بر خلاف گفتار کردن انگلیسها را نمیدانستم در این مسافرت خوب دانستم اگر چه تمام ملل اروپا درستی کردار و راستی گفتار را افسانه می‌پندارند فقط پیشرفت کار خود را در نظر دارند بهر حیله و تزویری که پیش برود مردم ایران مردمان اروپا را نامرد بی عاطفه می‌دانند خصوصاً ایلات ایران اگرچه خود ایلات ایران در حرص وطمع پدر بزرگ انگلیسها هستند .

باری من مدتی در بصره بودم می‌گفتند در بصره طاعون هست ولی چیزی آشکارا دیده نشد کاپیتان نول گفتگوی حکومت بختیاری را با من کرده شرایط و دستوراتی بیان می‌کرد که من متحیر مانده بودم باو چه جواب بدهم سکوت اختیار کردم چون دانست سکوت من از عدم رضایت است دیگر از آن مقوله با من هیچ نگفت .

خوانین بختیاری فایدهٔ که از حکومت کهکیلویه بردند ششهزار و یکصد و شصت تومان مالیات زیدون بود که سپرده بسردار اقدس بود سه دانگ زیدون هم مال خودمان بود خوانین نوشتند بسردار اقدس که ششهزار تومان و کسری مالیات زیدون را بدهد سردار اقدس هم با انگلیس ها مشورت کرد نول نوشت چون حاج رئیس گفته بود بمن مژدگانی ایلخانی گری خود را بمن بدهید چونکه وزیر مختار انگلیس تلگراف کرده بود که

سردار ظفر ایلخانی است برادرانش اگر ایرادی دارند من رفع می‌کنم من یقین حاصل کردم که ایلخانی هستم خوانین در طهران فکر ایلخانی گری من بودند ولی می گفتند نبایستی درخانهٔشیخ ایلخانی بشود و بیك اندازه هم حقیقت می‌گفتند ولی آنوقت همه کار ها بدست انگلیس ها بود .

در آنوقت سرداراشجع‌و سردار فاتح با من یکی بودند سردار اقدس نگذاشت من بصره بردم ماندم در فیلیه خانه او سردار محتشم و امیر جنگ آب بید بودند پول علف چر را گرفته به رامهرمز آمدند انگلیس ها چند روز از من مهلت خواستند تا خوانین را آرام کنند من هم قبول‌کردم سردار محتشم و امیر جنگ گفتند باید امیر مجاهد بختیاری نباشد انگلیس ها هم میل داشتند امیر مجاهد برود هندوستان امیر مجاهد در رامهرمز مشغول فتنه و فساد بود در اینوقت شیخ عازم کویت بود مرا هم دعوت کرد من هم مایل بودم هم کویت را به بینم و هم‌از کار دور باشم درکشتی نشسته نخست آبادان رفتم دستگاه کمپانی نفت را تماشا کردم از آنجا با سردار اقدس رفتیم برای کویت من در کشتی کمی حالم دگرگون شد رفتیم کویت کاری هم جز سیاحت و بازی و تماشای لب دریا نداشتیم کویت طرف شمالش یك شاخه از دریـا می‌گذرد طرف مغرب او دریای خلیج است چون شمالش دریاست گاهی که باد شمال می‌وزد هوایش خوب است ماهی زبیدی یا حلوائی‌که ماهی بسیار لذیذ خوبی است آنجا پیدا می‌شود چند روز در کویت بودیم شیخ با بر پسر شیخ مبارك بن صباح شیخ کویت بود یك اسب شراك بمن هدیه داد شیخ مبارك بـا سردار اقدس در کویت عمارتی ساخته یکی از زنهای شیخ مبارك را هم گرفته است از کویت تا بصره بیست فرسخ است این ایـام یك قطره باران نیامده شیخ جا بر پول،مادیان و گله گوسفند بسیار دارد ولی خوب زندگانی نمی‌کند عمارتی لب دریا ساخته بد نیست شنیدم سالی چهل هزار لیره انگلیسی گمرك می‌گیرد کویت در تحت نفوذ انگلیسی هاست چند کشتی باری همیشه در کویت هست برای بر آوردن مروارید از دریا در بهار و ماه نیسان غواص ها در کشتی هـای باری نشسته بدریا می‌روند مروارید بیرون می‌آورند من مایل بودم تماشاکنم ولی میسر نشد ازکویت مراجعت‌کردیم باز من درکشتی بیمار شدم من همیشه درکشتی حالم دیگرگون میشود بهرحال آمدیم آبادان ازآنجا آمدیم قصرفیلیه ازآبادان تا قصر فیلیه یك فرسنگ‌است فردای آنروز کاپیتان نول از ناصری بمن تلفن‌کرد که آن وعده‌که بشما داده بودند بهم خورد شما اگرمیتوانید برای خود اقدامی بکنید وزیرمختار می‌گوید اوضاع طهران قسمتی شده استکـه من نمیتوانم از سیاست دم بزنم من چون از انگلیس‌ها ناامید شدم با سردار اقدس بکشتی سوارشده آمدیم ناصری امیرمجاهد و سردار فاتح وارشدالدوله وسایرخالویان احمدی همه بودند سردارمحتشم وقتی‌که شنید من حاکم بختیاری شده‌ام از رامهرمز‌رفت مال امیر.امیر جنگ‌که رفیق شفیق او بود ابداً باو اعتنا

نکرده ماند در رامهرمز منتظر ورود من شد امیرمجاهد هم که بنا بود بیکی ازممالك خارجه برود رفتنش موقوف شده در همان ولایت مشغول فتنه گری و افساد بود از طهران سردار محتشم تلگراف کردند که توخودت حاکمی چنین وچنان کن اوهم که رفته بودمال امیر کاپیتان نول بمن گفته بود اگرشما حاکم شدید ومن آمدم در بختیاری آیا ازمن نگهداری می کنید یانه؟ من هم باو قول داده بودم که ازونگاهداری کنم شنیدم بوزیر مختار گفته بود شما وعدهٔ همراهی بفلانی دادید علت عدم مساعدت چیست من باو چه جواب بدهم وزیرمختار باو پرخاش کرده بود که شما حق دخالت دراین گونه امور ندارید رفتن سردارمحتشم برای من فایده داشت سردار اقدس هم درکارمن کوشش می کرد بخیال اینکه درخانهٔ اوایلخانی شوم و بارمنت او بردوش من باشد وهم از بابت شش هزاروصد وشصت تومان خیالش مترلزل بود بمن گفت باید شما نوشته بمن بدهید که اگر شما حاکم بختیاری نشدید این ششهزار تومان وکسری را ازبابت مالیات زیدون بهرکس حاکم شد بدهید من ازین نامردی شیخ تعجب نکردم زیرا که هرگز او را مرد طرز و فداکاری مردانه ندیده بودم نوشتم مالیات زیدون بعهده من است خوانندگان خواهند گفت که آیا شیخ نامردتر است یا انگلیس‌ها که وزیرمختاربمن تلگراف می کند که شما ایلخانی بختیاری هستید اگر برادرهای شما ایرادی دارند دفع آن بعهده من است بعد بکاپیتان نول می‌نویسد که این کار از عهدهٔ من بیرونست عقیدهٔ من این است که شیخ نامردتر است برای اینکه کار انگلیس‌ها عهد شکستن و دروغ گفتن و جنایت کردن است او برای پیشرفت کارخود ولی عرب دعوی حمیت وغیرت می کند اگرچه مثل است که کل مدع کذاب در هرحال من سه چهار روز ناصری مانده کارخودم را خودم اصلاح کردم وبدون اینکه رهین منت دولت یا انگلیس‌ها یا شیخ خزعل بشوم ایلخانی شدم وبا سردارفاتح وامیرمجاهد واحمد خسروی‌ها آمدیم رامهرمز سردار اشجع و امیر جنگ رامهرمز بودند با هم ازرامهرمز رفتیم مال‌امیر. سردارمحتشم در مال‌امیر نمانده بود. رفته بودچهارمحال. کسان امیرجنگ باج پل را می گرفتند من هم سیاستم اقتضا نمی کرد در این باب سخنی بگویم یاکس بفرستم سرپل هزار تومان از امیر جنگ گرفته فرستادم اصفهان حکومت کهکلویه را هم معین کردم بامیرجنگ دستورمی‌دادم با سردار اشجع کارها را انجام می‌دادند امیرمجاهد هم کماکان فی‌السابق محرمانه درکار فتنه گری وافساد و میرزای خودش را فرستاد ییلاق نزد مرتضی قلی‌خان که ازقول من از مرتضی قلی خان دلجوئی کند امیر مجاهد می گفت مرتضی قلی خان عبدالرحمن بن عوف است من که امیرمجاهدم سعد و قاسم بهرطرف مرتضی قلی‌خان مایل باشد حکومت با آن طرف است ولی حکومت من برعکس مجلس شورای عمرشد نه عبدالرحمن عوف مایل بحکومت من بودنه سعد وقاص و من حاکم شدم بزور و قوه شخصی و استعدادی که در بختیاری داشتم .

(ادامه دارد)

نوشته احمد سعیدی :

شجاع ودلدار باشید تا به هدف خود برسید

دانشمند معروفی میگوید یك دلیل اینکه درزندگی شکست‌خورده‌اید اینست که‌دلداروشجاع نبماکه‌شویدداه . درین دنیای مادی با جوش و خروش وپراز خود پرستی ونفع‌خویشتن خواهی زندگی‌میکنید خواه‌ناخواه‌ناگریر هستید که بحقیقت زندگانی عصرخودتان‌ددست پی‌ببرید وگرنه عقب میمانید وشکست میخورید اگرتصورکنیدکه فقط شخص عالم و صاحب وجدان وشرافت در زنـدگی کامیاب‌میشوداشتباه کرده‌ایدزیراموصوع این‌نیست که‌شما چقدر اطلاعات علمی یا هنری دارید یاکه هستید نکته اساسی اینست کـه شما ازمعلومات و تجارب خود ازچه راه یا چگونه استفاده میتوانید بکنید. بسیارمردان یا زنـانی هستندکه شایستگی و لیاقت دارند اما مقامی‌که دارند یا مزد وحقوقی‌که دریافت میکنندکمترازمیزان استحقاق آنهاست. بر عکس‌کسانی هستندکه استعداد و قابلیت آنها متوسط یا از آن حد هم پائین‌تراست با وجود این مال یا جاه آنها بالاتراست زیرا درزندگانی شجاع ودلیر بوده وراه‌کامیابی در آنرا عملا بهترآموخته‌اند یعنی فهمیده‌اندکه چطور باید با مردم رفتاد و مشکلات خود را حل‌کنند.درین‌جا دونکته را لازم‌است توضیح داد یکی‌اینکه مرادازداشتن شجاعت ودلیری وقاحت وبیشرمی نیست تا بدین وسیله‌کسی بخواهد طرف خود رامرعوب سازد وموقتاً پیش برود این راه غالباً نتیجه معکوس میدهد ومرتکب آنرا پشیمان و بدنام میسازد.دوم‌اینکه دردنیای امروزبدون علم وهنرکسی بهدف‌خودنمیرسد اما هرعالم یاهنرمند هم نباید مغرورگردد. برعکس درنتیجه معاشرت با دیگران باید تجاربی بیندوزد تادیگران چنانکه بایدکم‌کم اورا بشناسندوحق اورا اداکنند اما ضعف نفس یاکمروئی وتوهم‌پسندیده نیست زیرا اعتباروشخصیت آدمی را میکاهد . ریشه واساس زبونی وکمروئی هم ترس است زیرا ترس آدمیرا خجول و زبون بار می‌آورد و اورا ازرسیدن بمقام واجری‌که استحقاق آنرا دارد محروم میسازد یا از اظهارعقیده و فکرصحیحی‌که دارد بازمیدارد ترس آدمیرا خانه نشین ومنزوی واز انجمنها واجتماعات دور میسازد نسبت بهرچیزو هرکس بدگمان

بدبین مینماید و پیش خود تصورمیکند زمین وزمان ببدخواهی اوبرخاسته وبرای دشمنی با او کمر بسته‌اند و عاقبت او را شکست خواهند داد بنابرین نمیخواهد باکسان دیگر یا پیش آمدها روبرو شود چیزی بآنها نگوید یا از آنها بشنود مبادا باو بتازند واورا رسوا سازند . بنابرآنچه گفته شده باید ریشه ترس وکمروئی یا خجلت و ضعف نفس را از نهاد خود دور ساخت برعکس در رفتار وگفتارخود شجاع ودلیربود (البته با رعایت ادب). پیدا کردن این صفات هم یکمرتبه ممکن نیست ورزش و تمرین لازم دارد تا کم‌کم عادت شود ودرمثل گفته‌اند : (شهرِرم دریك روزساخته نشده) و فقط بداشتن آرزو آنهم فوری نمیتوان صفات وحالات روحی وطبیعی‌خود راعوض‌کرد امابابد شروع کرد وبا طول مدت وپافشاری میتوان نتیجه گرفت وبمقصود رسید بهترین موقع آن هم دوران‌کودکی است درمدرسه طفل شجاع و بی‌ترس غالباً برشاگردان دیگرمسلط میگردد وقتی هم‌که بزرگ شد ممکن است رئیس وراهنمای یك جمعیت یا حزب شود برعکس اطفال خجول وگوشه‌گیر یا لطیف و نازك طبع بجای‌اینکه فرمان دهند همیشه فرمان پذیر بار می‌آیند بعضی از پسران ودختران نظربهمین حالت جبن وکمروئی که دارند درمدرسه درموضوعی‌هم‌که بیگناه هستند برای دفاع از خود بهانه‌ای می‌آورند و عذری میتراشند ومیگویند مادرشان بآنها گفته‌که گفتگو و ستیزه با مردم بی‌تربیت اصولا خوب نیست و باید از آن پرهیز کرد این حالت روحی دروجود آنها ریشه میدواند وباقی میماند وهمیشه درمقابل زورمند بجای دفاع از حق خود تسلیم میشوند وگردن‌می‌نهند. در امرتعلیم و تربیت هم بتجربه معلوم گردیده طفلی‌که مجبورشده چند مدرسه را عوض‌کند ودرهریك ازآنها مدت محدودی بماند چون با محیط تازه‌ای روبروشده خود را ناچاردیده با محیط تازه بسازد وکارخود را از پیش ببرد وقتی بزرگ شد نسبت بطفلی‌که فقط دریك مدرسه مانده وتحصیلات خود را به‌آخررسانیده آزموده‌تروبا اراده‌ای محکمترخواهد بود درنتیجه دربرابرحوادث و پیش‌آمدهای ناگوار زندگانی آینده خود را نمیبازد وخواهد توانست راه صواب را پیداکند و بمقصود برسد . پدر یا مادر بعضی از اطفال برای راحت وآسایش فرزند خود اغلب حاضر نیستند خانه خود را عوض‌کنند و میگویند از مدرسه محل خودمان‌که فرزندمان با آموزگاران و شاگردان دیگر آشنا ومأنوس شده دور میشود و درمدرسه دیگرکه تازه بآن وارد شده چون آشنا با آموزگاران وشاگردان نیست مدتی باوسخت وتلخ خواهدگذشت این نظریا عمل‌کاملااشتباه است زیرا طفل بی‌تجربه ونازك طبع بارمی‌آید. تاب وتوان اودرزندگی آینده وسختیهای آن‌کم میشودگاه در برابرمشکلات از پا درمی‌آید رعایت نظم ومراقبت ازطرف پدرو مادر درباره اطفال ودادن اختیاروآزادی بخود آنها برای تشخیص راه خطا ازصواب ودرنتیجه پیداکردن شجاعت ودلداری درمقابل پیش آمدها ومشکلات زندگانی موجب فتح وکامیابی

نها خواهد شد. چنانکه گفتیم برای غلبه بر ترس و کمروئی بهترین زمان دوره کودکی ست . با وجود این در هرموقع دیگرهم میتوان کم‌کم شروع کرد وخود را بآن عادت داد رای رسیدن بـاین منظور ممکن است بطور نمونـه بچند دستور ذیل عمل کـرد و نتایج ن را دید :

۱- درموقع سخن گفتن تا ممکن است ضمیر (من را) استعمال کنید مثلابگوئید عقیده ن اینطوراست یا من باینکاردست خواهم زد اگردیگران شما را متکبریا بی ادب تصور نند باکی نداشته باشید .

۲- توجه دیگران را بآنچه میخواهید انجام دهید یا داده‌اید یا از نقشه‌ای که برای ضوعی درپیش دارید سخن بگوئید وخجلت نکشید .

۳- دست بکارتازه بزنیدو آنراهم امتحان کنیددر نتیجه تجربه تازه‌ای ببیندوزیدبزندگانی کنواخت خود را عادت ندهید باصطلاح از پوست خود بیرون آئید بچپ وراست زندگی ود نظری بیندازید و در راههای گوناگون آن پـا بگذارید بحرفهای این وآن اعتنائی کنید و پیش بروید .

۴- درگفتگوی با دیگران کمرو نباشید ازمخالفت بانظرآنها (البته با رعایت‌ادب) اظهار عقیده خودتان نترسید تا آخریـن حد پیش بروید امـا بشرط اینکه از لجـاج و ودنمائی دور باشید .

۵- دررفتار یاگفتارخودتان ازاینکه ممکن است اشتباه کنید بیمی نداشته باشید .

۶- باکسانیکه علماً یا مقاماً بالاتر ازشما باشند معاشرت وازدانش یا تجارب آنها ستفاده کنید وعقاید خود را اظهـار دارید هیچ خجلت نکشید و اگر نظر و عقیده خود را حیح میدانید دراثبات آن وموافق کردن دیگران استقامت بورزید واگرچیزیرا نمیدانید ون خجلت وکمروئی ازآنها بپرسید .

۷- در بازیها ومسابقه‌ها ازهرقبیل که باشد در آنچه مایل وقابل باشید شرکت کنید و شکست نترسید .

۸- اگر درگفتار یا رفتار خودتان مرتکب خطا یا اشتباهی شده‌اید بدون ترس یـا مروئی اعتراف کنید درنتیجه بیشترمورد اعتماد دیگران قرارخواهید گرفت .

درموقع نگارش این یادداشت که بیشترمطالب آن ازکتب خارجی اقتباس شده تصادفاً بیت ازسخنان پرمغزوحکیمانه حکیم ابوالقاسم فردوسی بخاطررسید که عیناً نقل میشود:

در نـام جستن دلیری بـود — زمانه ز بـد دل بسیری بود

ز نیرو بـود مرد را راستی — زسستی دروغ آید وکـاستی

با توجه بمعنی دو بیت بالاخوانندگان گرامی تصدیق خواهند فرمود که دراین‌دوبیت باید آنچه دراین مقاله ذکر گردیده به بهترین وکاملترین چهره تقریباً در هزارسال پیش ا شده است .

تهیه و تنظیم : از سیدمحمود رستگار

دبیر دبیرستانهای یزد

خاطرات نواب

-۵-

گفتگو اززندانخان وقرارگاه داروغه ورفتار اوبامردم بی‌پناه یزدبود. بخاطردارم وقتی باتفاق للهخودآهنگ‌رفتن بهامامزاده جعفرداشتم، برای‌رفتن بهصحن امامزادهناگزیر باید ازمیدانخان عبورمیکردم درآن‌روزگارکه وسایل روشنایی برقی وجود نداشت ازروی طبع قاطبهمردم بروشن‌کردن شمع‌دربقاع واماکن متبرك بیشترپای بندبودند. من‌هم بنابر اعتقادخویش چندعدد شمع‌برداشته بودم‌تادراثنای تشرف بهحرم مطهروزیارت مرقدامامزاده آن‌هاراروشن‌کنم. ایام‌عاشورا بود وبمناسبت فرارسیدن موسم‌سوگوادی، دسته‌های مختلف عزادار ازمحله‌های مختلف یرد وسواد آن بهحرکت درآمده بودندوباتجهیزات گوناگون که ازلوازم عزاداری بود ازسرسوز وخلوص دل‌به تعزیت وسوگوادی می‌پرداختند. وقتی بهمیدانخان‌رسیدم ناگهان بامنظره رقت‌باری مواجه شدم، افراددسته‌های عزاداربانوحه‌سرایی‌وزدن‌سینه وزنجیردرحال عبوردرمقابل زندان‌داروغه بودند. درهمین‌حال داخل‌زندان هم‌زندانیان، مجلس‌عزایی برپاکرده بودندکه دل‌هرشنونده یاناظری رابدردمیآورد. اسیران محبوس، درمطموره‌تنگ‌ومرطوب وتاریك داروغه باصطلاح یزدی‌ها جوش‌گرفته بودند(۱)

(۱) جوش‌گرفتن یاجوش‌زدن عبارت‌است ازسینه‌زدن یازدن بهسریانواختن زنجیر بهپشت، همراه بانوحه‌سرایی دسته‌جمعی افراد عزادار معمول این‌است‌که درایام عاشورا عزاداران ملبس بهلباس‌عزا میشوند ودرصف‌های سه‌یاچهارنفری بهطرف مجالس روضه خوانی یاتکایا حرکت میکنند، چون بهمقصد اصلی‌رسیدند باترتیب ونظم خاصی پیرامون صحن مجلس یا تکیه (تکیه‌رادریزد حسینیه می‌نامند ازجمله حسینیه‌های مشهوریزد عبارت‌است از:حسینیه خلف باغ، کوچه میرقطب، شاهزاده فاضل وفهادان‌که تعمیرومرمت یافته‌ودرسالهای اخیر به تزیینات تازه‌ای نیزمزین گشته است) مستقرمیشوند وچندنفر علمدارهم‌که علم‌های سبز رنگ یاسیاه‌رنگ بدست دارند وبرروی آنها شعارهای مذهبی یا اسماء مقدس منقوش است درجاهای معین‌میایستند، سپس‌یك نفرکه بایدلحنی خوش‌داشته باشدمرثیه‌ای شامل چندبیت شعرباآهنگی حزین‌میخواند، آنگاه نوحه‌مناسبی باآهنگی‌دیگرمیخواند وافراد دسته‌عزادار

←

وهمراه نوحه سرایی ونواختن به سروسینه و صورت خود ، از دست مظالم وستمکاری‌های جانکاه داروغه ومأموران سنگدل ودرنده‌خوی او، بااستغاثه از ساحت مقدس خامس آل‌عبا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام استمداد میکردند . من‌بامشاهده این وضع رقت بادوشنیدن ناله‌ها وفریادها واستغاثه‌های زندانیان بی‌تاب‌شدم وطاقت‌داه رفتن را ازدست دادم‌وباضطرار بمنزل بازگشتم. مقصود ازبیان این‌اوصاف این‌است‌که بدانیدآن همه‌اجحاف وستم‌وتجاوز به‌جان ومال‌وناموس مردم‌واستخفاف بزرگان وگاهی‌چوب زدن‌آنان چگونه زمینه رافراهم کرد تاجمله یزدی‌ها اتفاق کنند و موجباتی فراهم آورند که جلال‌الدوله را از حکومت مستبده‌اش‌معزول سازند. ازجمله اشخاصی‌که دراین‌مورد ازهیچ‌گونه تدبیروکوششی واهمه نداشت مرحوم صدربود، وی‌بااتابك صدراعظم رابطه‌دوستی‌داشت ودرخفا ازدست‌جلال‌الدوله نزداوشکایت بردوگزارشی جامع‌ومستند ازوضع نابسامان مردم‌وپریشانی حال‌طبقه‌اکثریت برایش‌فرستاد، صدراعظم پس‌ازدریافت این‌گزارش وآگاهی ازمفادآن ، صدر رابه تهران محرمانه احضارکرد تااورا ملاقات‌کند وبسبب‌آن بیشتردرجریان حقایق اوضاع‌قرارگیرد. جلال‌الدوله‌ازاحضار محرمانه صدربه‌تهران مطلع‌شدوبانیرنگ اوراجهت مذاکره‌به‌حکومتی دعوت‌کرد وچنانکه مرسوم زمان‌بود باچوب‌صدررا بسختی مضروب ساخت (۲)وتهدیدکرد که اگرصدربقصد تظلم‌به‌تهران برود، اورامقتول خواهد ساخت اماصدر از تهدید شاهزاده نهراسید وشب‌هنگام باسه‌نفرازمستخدمان خاص‌خود عازم‌تهران شدوبرای آنکه‌ارتباط‌سریع جلال‌الدوله راباظل‌السلطان قطع‌کند دراثنای راه بوسیله‌قداره درچندنقطه سیم تلگراف را قطع‌کردولی‌جلال‌الدوله ازعزیمت صدربه‌تهران آگاه‌شد وپیش‌ازآنکه صدراقدامهای‌احتیاطی رابعمل آوردپدرش را ازکیفیت ماجرا مطلع‌ساخت وازاودرخواست نمود مأمورانی اعزام کند وبهر وضع‌که ممکن هست صدررا درمیان راه توقیف نمایدوروانه یزدسازد متعاقب‌آن

→

بازدن سینه‌یازدن زنجیر، بخشی ازنوحه غمناك راباتفاق جواب‌میدهند وبااین‌ترتیب خاطره شهادت بزرگترین شهیدان راه حق حضرت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام را گرامی میدارند . عزاداری بااین‌کیفیت راجوش‌زدن یاجوش گرفتن مینامند وچندبیت مرثیه‌را « توجوشی » میگویند وخواننده توجوشی راکه باید درنوحه‌سرایی وخواندن‌مرثیه تسلط‌وممارست داشته باشد «توجوشی‌خوان» نام می‌نهند. م‌ـ ر.

۲ ـ یکی ازرجال کهنسال یزد به‌نگارنده میگفت‌که حادثه‌مضروب ساختن مرحوم‌صدربسیار اهمیت پیداکرد، زیرامرحوم صدربسیارموجه ومورد احترام مردم بود مرحوم افصح‌الملك شاعربلیغ قران‌اخیر یزدماده تاریخ‌این واقعه را «ضرب الصدر» کشف‌کردکه بنابرحروف ابجد ۱۳۲۷ میباشد.

احمد گلچین معانی

در بدر

در بدر می‌گردم اندر پی ترا — خود ندانم تا بجویم کی ترا

باتو در هر جا که گردم روبرو — می‌زنم صد بوسه پی در پی ترا

این دل کم طاقت پر اشتیاق — هی ترا می‌خواهد ازمن هی ترا

سر به بالین چون نهم یاد آورم — در کنار خویش مست ازمی ترا

نیست دراین شهر همراز تو نیز — تا شوم جویای حال از وی ترا

رفتی و گفتی که دردنبال خویش — می کشانم تا به ملك ری ترا

خواستی گلچین نبیند از بهار

تا زمان برگ ریزدی ترا

ظل‌السلطان حاکم مقتدر اصفهان بنابر توصیه فرزندخود عده‌ای افرادورزیده رامامور ساخت تابه‌مقابله صدر بروند واو را دستگیرسازند . هنگامیکه صدر به‌ابوزیدآباد کاشان رسید ، مأموران ظل‌السلطان نیز ازراه رسیدند، صدرکه‌موقع راخطرناك میدید به‌زیارتگاه‌ابوزیـد آبادپناه‌بردومتحصن شدخادمان امامزاده پس‌ازوقوف ازجریان امر به‌حمایت ازصدر گروهی ازمردم‌کاشان رایکمك طلب کردند، دراین‌هنگام بین‌فرستادگان ظل‌السلطان ومردمی که‌به پشتیبانی صدر اجتماع کرده بودند زدوخوردی سخت روی دادکه به مضروب شدن وهزیمت افرادظل‌السلطان وبازگشت آنان باصفهان منتهی گشت. پس‌ازآن صدرازفرصت‌استفاده‌کرد وماجرا رابه‌آگاهی صدراعظم رسانید. اتابك ازوقوع این‌واقعه نگران‌شد وبه حاکم‌کاشان دستورداد تاصدررا بامحافظت ومراقبت‌کامل به‌فرماندار قم تحویل دهدوفرماندار قم رانیز مأمورساخت تاصدر را باسلامت به تهران برساند . حاصل آنکه صدر ازیك توطئه بسیار خطرناك جان‌سالم بدربرد وپس‌ازورود به تهران بادستیاری وپایمردی وهمراهی یزدی‌های مقیم مرکز بخدمت صدراعظم رفت وسرانجام موجباتی فراهم‌کرد تا بنابر دستورصدراعظم جلال‌الدوله ازحکومت یزدمعزول شدویکی دیگرازشاهزادگان قاجاربه‌حکومت یزدمنصوب گشت. خوب‌بیاد دارم‌حاکم تازه بسبب تشابه رنگ کلاه وریش‌ولباسش برنگ فلفل نمکی اهل‌یزد اورا حاکم فلفل‌نمکی مینامیدند وبیتی نیز بدین‌مناسبت ساخته بودندکه‌درافواه‌جاری بود: «شه‌عطاکرده‌بماحاکم فلفل‌نمکی ـ نه‌باین‌شوری شوری نه‌باین بی‌نمکی » حکومت‌شاهزاده فلفل‌نمکی دیری‌نپایید که معزول‌شد وباردیگر جلال‌الدوله به‌عنوان حاکم به‌یزد بازگشت .

(ناتمام)

نوشتهٔ : هربرت‌زیم ورابرت بیکر

ترجمه واقتباس : علی‌اصغر وزیری

منظومهٔ شمسی

-۳-

اصل ومبداء منظومهٔ شمسی

کهن‌ترین وقابل ملاحظه‌ترین توصیح درباره اصل و مبداء منظومه شمسی توضیحی است که بسال۱۷۹۶ توسطریاضی دان فرانسوی پیردلاپلاس داده‌شده. وی کره‌ای‌ازگازهای مشتعل وداغ درفضا فرض‌کردکه آهسته بدورخود میچرخد، هرچنداین‌کره بیشتر متراکم میشد سرعت چرخش‌آن نیزبیشتر می‌شد. این‌چرخش سریع موجب شدکه این‌کره بصورت صفحه‌ای بیرون‌آید واین‌صفحه درنتیجه‌کوچك شدن حلقه‌هائی ازگازبه‌اطراف خودپراکند واین‌حلقه‌ها بتدریج متراکم شده بصورت سیاره‌هائی بیرون آمدند که بعضی ازآنها دارای اقماری شدند .

نظریه‌لاپلاس‌که آنرافرضیه سحابی نیزمی‌نامند خیلی‌چیزها رامبهم‌گذاشت وبتدریج ترك‌گردید . حتی‌امروزه نیز نظریه‌ای وجود نداردتوضیحاتی‌که‌کاملا قابل‌قبول باشددرباره اجسام و حرکت‌هائی که درمنظومه شمسی مشاهده می‌شود بدهد . بعضی از منجمین جدید بالاخص‌ژـپ‌کوپیرچنین اظهارعقیده می‌کنندکه ستارگان ابری درمنظومه شمسی‌که‌کوچك شدندممکن است‌ابرهای متمایزی‌که متشکل ازگاز بودندبه‌اطراف پراکندند تا حلقه‌های این‌ابرهاکه‌بنام «پرتوپلانت» خوانده‌می‌شوندبعدهامتراکم شده‌وسیارگان راباجوواقمارشان بوجودآوردند. گمان‌میرود به‌همان نحویکه‌سیارات تشکیل یافته‌اند اقمارآنها نیز بوجود آمده باشند .

مردم‌اغلب می‌پرسند آیاامکان وجودمنظومه‌های دیگری‌نظیرمنظومه شمسی‌ماوکراتی که‌آنجاگیاه وزندگانی وجودداشته‌باشد هست‌یانه. درجواب‌می‌گوئیم‌تعداد ستارگان‌بقدری زیاداست‌که امکان‌وجودمنظومات شمسی‌دیگری البته‌وجوددارد. هرسلسله‌حوادثی که‌منظومه شمسی‌مارا بوجودآورده ممکن‌است‌که دراین‌فضای لایتناهی‌بارهاتکرارشده باشدمعذلك‌هنوز منظومه‌ای همانندمنظومه شمسی‌ماکشف نگردیده‌وباوجود جدیدترین تلسکوپ‌هائی که‌ساخته شده‌احتمال مشاهده‌این‌چنین منظومه‌ای بسیارکم است .

درسالهای‌اخیرثابت کردند باوصف‌اینکه فعلا نمی‌توانیم آنهارا ببینیم لیکن‌فی‌الواقع

ستارگانی هستندکه دارای سیاراتی میباشند . مثلا ستاره قرمز کم رنگی داموسوم به بارناد یافته‌اندکه درفضادریك مسیرمواج میگردد. عکس‌هائی که باتلسکوپ‌های بسیارقوی از این ستاره گرفته شده‌حرکت مواج آنرا به‌خوبی نشان‌میدهند. مسیرمواج این ستاره‌معلول جسمی نامرئی‌است که باآن‌مربوط میباشدومی‌شود اطمینان‌حاصل کردکه این‌جسم نامرئی سیاره‌ای است که دارای‌حجمی ۲ر۱-۲ برابر حجم مشتری میباشد. مواردمشابه دیگری‌نیز تشخیص داده‌شده است .

عطارد:

عطاردکوچکترین ونزدیکترین سیاره‌منظومه شمسی به‌خورشیداست. اگربدانیم چه نقطه‌ای ازآسمان‌رانگاه‌کنیم گاهگاهی‌قبل ازطلوع‌آفتاب درشرق‌وبعدازغروب‌آفتاب‌درغرب می‌توان‌ستاره عطارد‌رادید .

سطح‌عطارد هنوزاسرارآمیز باقی‌مانده وفقط‌علامات‌مبهمی‌درروی آن‌مشاهده شده‌است. چون‌مدت‌حرکت وضعی‌وحرکت انتقالی‌عطارد مساوی‌میباشد یك‌طرف آن‌همیشه‌بسوی‌خورشید وروزوطرف دیگرهمیشه شب‌است. درجه‌حرارت درنیم‌کره‌روشن آن‌صدهادرجه بالای صفرو درطرف‌تاریك آن‌شایدصدها درجه‌زیرصفرمیباشد .

زهره :

این‌سیاره رااغلب‌ستاره صبح‌یاستاره غروب‌می‌نامند، بسته‌به‌اینکه صبح یاغروب رؤیت بشود. هنگامیکه زهره بین‌زمین وآفتاب قرارمی گیرد نزدیکترین سیاره به‌کره زمین بوده ودرحدود۴۲ میلیون کیلومتربازمین فاصله دارد. دراینحال اگر آنرا باتلسکوپ رصدکنیم آنرابصورت هلال‌می‌بینیم. درخشش‌زهره شش‌مرتبه ازمشتری وپانزده مرتبه‌از سیریوس که درخشانترین ستاره‌آسمان است‌بیشترمیباشد .

جوزهره از غبارمتراکم محتوی مقدار زیادی گازکربنیك‌که فاقد اکسیژن می‌باشد ترکیب‌شده وسطح‌این سیاره راپنهان‌میسازد .

زمین :

کره‌زمین که محل سکنای بشراست مبنای پی‌بردن به‌سایرکرات قرارگرفته است . کره‌زمین به‌دقت اندازه‌گیری شده وقطرآن دراستوا ۱۲۷۵۷ کیلومتر ودرقطبین ۱۲۷۱۴ کیلومتریا۴۳کیلومترکمتر از قطرآن دراستوا میباشد . جوکره‌زمین ترکیبی از گازهای مختلف‌است‌که اطراف‌آنرا تاارتفاع ۸۰۰کیلومتر احاطه‌کرده است. تراکم این‌جو در۵ کیلومتری است‌که سطح‌زمین رامی‌پوشاند وباارتفاع‌به‌شدت نقصان‌یافته رفته‌رفته رقیق‌ترمی شود . وجود جوزمین باعث پیدایش رنگین‌کمان ـ سرخی آفتاب درموقع طلوع وغروب وفلق میباشد .

زمین دارای چندین حرکت بسیارپیچیده است که درروابط آن باسایر کرات مؤثر میباشد. اولا زمین‌درمدت ۲۴ساعت۴دقیقه کم یکدوربدور محورخود میچرخد. درثانی‌مدار ۹۶۶میلیون کیلومتری خودرابدورآفتاب درمدت‌یکسال باسرعتی تقریباً برابر۳۰کیلومتر در ثانیه طی میکند . ثالثاً محور زمین حرکتی بنام تقدم (Precesion) داردکه هر ۲۶۰۰۰سال یکبارمیگردد. رابعاً قطبین شمال‌وجنوپ ثابت‌نیستند بلکه‌حرکتی تقریباًدایره واردارندکه قطرآن۱۲ متراست. بالاخره‌دارای حرکتی است موسوم‌به(شمسی) باسرعتی معادل۱۹ کیلومتر درثانیه‌درحالی که به‌نظرمیرسدکه آن‌قسمت ازکهکشان ماباسرعت ۲۷۰ کیلومتر درثانیه درفضا میچرخد .

وزن کره‌زمین بیست‌عدد صفربعد ازرقم ۶۶ به‌تن بوده وبطور متوسط ۲ر۵-۱ مرتبه سنگین‌تراز آب به‌همان‌حجم است . معذلك مطالعاتی که درصخره‌ها ــ امواج زلزلهها وتقل زمین‌شده نشان‌میدهند که زمین‌درهمه جایکسان‌نیست. موادی که درنزدیکی مرکززمین‌قرار دارد درتحت فشاری تقریباً معادل ۱۰۰۰ تن درهرسانتیمترمربع است . این فشارعظیم هسته متراکمی بوجودمی‌آورد که درحدود۱۰الی۱۲ مرتبه سنگین‌تراز آب‌است . ضخامت زمین ازمرکزتاسطح آن‌تقریباً ۶۳۵۷ کیلومتر است .

صخره‌های فشرده‌متراکم ۳۵۴۱ کیلومتر اولیه‌این هسته‌سنگین راتشکیل داده وفشار حاصله‌موجب بروزامواج زلازل می‌شود .

اطراف این‌هسته راقشری به‌ضخامت ۲۷۳۶کیلومتر صخره‌های سنگینی احاطه کرده که‌هرچه‌به‌سطح زمین نزدیکتر می‌شود سبك‌ترمی‌شود . بالاخره‌پوسته خارجی که تقریباً ۸۰ کیلومترضخامت داردوجرم مخصوص‌آن فقط۷ر۲ برابرآب‌است. درنتیجه‌واکنش‌هاوتأثیرات آب‌وهواپوسته نازکی ازقشرفوقانی به‌خاك تبدیل‌شده که زندگانی حیوانی ونباتی روی آن تمرکزیافته‌است .

روز وشب:

زمین کره‌ای‌است تاریك که یکطرف‌آن بوسیله خورشید روشن می‌شود . چون زمین به‌دورمحورخود ازغرب‌به‌شرق میچرخد، بنظرمیرسدکه آفتاب ازشرق طلوع کرده وپس از عبورازآسمان درمغرب‌غروب میکند. جوکره‌زمین نورآفتاب‌رامنعکس کرده‌وآنرامی‌پراکند، وموجب‌می‌شودکه قبل‌ازطلوع‌آفتاب فجربوجودآمده وبعدازغروب آفتاب تامدتی فضاروشن بماند. دراستواشب‌وروزمساوی است‌لیکن‌بواسطه اریب‌بودن‌محورزمین نسبت به‌سطح مدارش ازعرض‌جغرافیائی وسطی‌فقط‌دراول بهارواول‌پائیز شب وروزمساوی‌میباشند .

درنیمکره‌شمالی ازروزاول زمستان‌تاروزاول تابستان‌طول روزوبلندی آفتاب نسبت به افق‌درظهر بتدریج زیادشده‌وسپس کم می‌شود .

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

علو طبع

به‌بی‌نیازی از آن‌خرمم که درهمه‌عمر
نیازمند کسی جز شرار جان نشدم

اگرچه زیستم اندر کنار خار چو گل
بجان دوست که‌پامال این خسان نشدم

نیاز من زازل درك حسن جانان بود
همین بس‌است که مفتون‌این وآن‌نشدم

به‌مال و جاه تو را نازش است ومیدانی
که من زمال گذشتم پی نشان نشدم

اگر چوخاك شدم‌خاك راه دوست شدم
خوشم که‌چون توبهر خاك‌آستان‌شدم

نشاط وشوق من ازلطف برق‌الهام‌است
شرار جذبهٔ عشقم که بی نشان نشدم

علو طبع من از چرخ میبرد سبقت
(رفیع) مرتبه‌با لطـف نردبان نشدم

ساعت:

کره‌زمین‌تقریباً دربیست‌وچهارساعت ۳۶۰ درجه رابمیزان هرساعت ۱۵ درجه طی میکند. شهر نیویورك ولیماپایتخت‌پروهردودارای یکساعت‌میباشند چون هردویك خط‌نصف‌النهاررادارند ولی‌وقتی‌درلندن ساعت۱۲وظهراست درشهر نیویورك صبحگاه‌است. برای‌اینکه نیویورك درغرب‌لندن‌واقع شده‌وخط‌نصف‌النهار آنهاباهم‌فرق‌میکند .

وقتی‌خورشید به‌منتهادرجه ارتفاعش (یعنی‌ظهر) دریك‌نقطه بخصوص میرسد درنقطه بخصوص دیگری که در۱۵درجه غرب‌آن‌نقطه قراردارد ساعت ۱۱ میباشد . بنابراین ساعت محلی‌هرنقطه‌ای با دیگرنقاط که دریك‌خط نصف‌النهارنیستند اختلاف دارد. روزگاری بود که‌دردنیافقط‌ساعت‌محلی‌رعایت میشدوهرشهری ساعت‌بخصوص خودداداشت. مثلاساعت‌درشهر بریستول۲ر۱ـ۱۰ دقیقه‌عقب‌تر ازساعت‌درلندن ودردوبلین ۳۳دقیقه‌عقب‌ترازلیورپول بود . برای‌احتراز ازاشتباهات کره زمین به۲۴منطقه ساعتی‌تقسیم گردیدکه هرکدام شامل۱۵درجه طول‌جغرافیائی‌است. درداخل‌هرکدام ازاین‌مناطق ساعت‌یکسان استولی‌نسبت به‌منطقه‌دیگر درست‌یکساعت اختلاف دارد .

(ادامه دارد)

منصور تقی‌زاده تبریزی

بزرگان حسن خط و خوشنویسان

۴

امیر نظام

از متأخرین بزرگان حسن خط و ربط باید یکی را هم از نظر اینکه در نگارش اصلاح و ابداع بدیع و فوق‌العاده نموده مرحوم مشکور امیر نظام «حسنعلی‌خان گروسی» حاکم و والی مدبر و مقتدر وقت در آذربایجان «تبریز» را بقلم آورد از یکطرف شیوه‌ی مخصوص بخود تحریر ریز را ایجاد و رسمیت داد، و از سوی دیگر اصول مطبوع و خوش آیند ساده نویسی را مرسوم و معمول گردایند (ساده‌نویسی سهل و ممتنع) بدین اقدام ادبی بزرگ گروه منشیان و فضلای املا و انشا را از دشواری و فشار طاقت فرسای تصنعات ادبـی و کتابت و چیز نویسی رهائی بخشید این اصلاحات ابتکاری این بزرگمرد سیاست و خط فراموش شدنی نیست .

درزمینه تشویق و حسن پرورش و آموزش آن فرمانفرمای ادیب و خوش نگار ، ادیبان وخوشنویسان بنامی عرض اندام نمودند، تا اینکه چنین شایع است پاره‌ای از شاگردانش در نتیجه ممارست و توجه کامل یادگیری از رموز مشق و ربط و خطاطی از استاد بزرگوار پیشرفت مستحسنی بدست آورده‌اند .

منشآت امیر نظام حاوی نوشته‌های زیبا و یا نامه‌های دلنواز و دارای نکات و رموازت سیاسی نیز بزرگترین سند ادبی بمقام شامخ فضل و ادب و فراست ایشان است. چاپ شیوا و دلربای مجموعه‌ی بیمانند کلیله و دمنه و آن هم باخط بیهمتای شادروان فخرالکتاب آقامیرزا باقرخان از مفاخر برجسته امیر نظام درجهان مطبوعات وفرهنگ بوده و هست و میگویند گلستانی نیز بوسیله مرحوم مغفور مدرس عالی حاجی میرزا محمدحسین مکتبدار که درسن یکصد و شانزده سالگی برحمت ایزدی پیوسته، نویسانیده ، شرح حال این رفته بزیر خاك هم باعکس خطوط ریز وجلی شایسته با پیکره مهم جالب خودش نوشتنی و پخش نمودنی است .

وقتی در تبریز برای تشویق و پاسداری باطاق مشق خط مرحوم میرزا رضاخان امین رسائل آنروز تشریف‌فرما شده و محض ورود دم دراطاق روی‌دوزانو نشسته چنانکه اشاره کرده‌ام :

فرق متکبران شکسته ٭ رفته بدوزا نوی‌ادب نشسته

پس از ارج‌شناسی از استاد مجلس ونوازش شاگردان حاضر در مجلس مجدداً بکاغ

حکومتی بازگشت نموده .

ناگفته نماند : پدر مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مکتبدار نامبرده ، هنگام بازگشت ازتحصیل درنجف درگروس باپدر مرحوم امیرنظام آشنا میشود اورا برای‌تربیت وتعلیم امیرنظام که موقع تحصیلش بود درمحل نگهداری می‌کنند مدتی درآنجا مانده‌پس‌از انجام امور تعلیماتی بتبریز رهسپار میگردد . از تصادفات تاریخی امیرنظام بزرگ میشود وبآذربایجان به‌حکومت تعیین وبتبریز نزول اجلال مینماید محض ورود فرزند استادش را که همان میرزا محمد حسین باشد پیدا نموده مورد تفقد قرار میدهد وبه مکتب خانه‌اویك ستون ازدرخت پرارزش صنعتی (درخت آبنوس) میدهد وماهیانه دوتومان (بیست ریـال) مستمری باصدور ابلاغ رسمی انعام مرحمت میفرماید وضمناً سفارش میشود که عریضه‌ها بخط فرزند استاد اگربکابینه برسد مزید برتسهیلات امرعارض بیچاره‌است .

حسن امور سیاسی و نظامی آن ذات معتقد این است که درجنگهای هرات بصاحب منصبی،سرهنگی و سـرتیپی (گویا بعدا در اثر لیاقت ترفیع یافته) با نهایت شجاعت و لیاقت شـرکت نموده ومصدر عملکردهـای جـالب تـوجهی شـده وبسفارت درلندن نیز انتخاب واعزام‌نموده‌اند ودرآنجابسمت سرپرست محصلین اروپا مواظبت ونظارت بی‌اندازه بعمل‌آورده وشاگردان مبرزی ازآب درآمده‌اند دریك حکمرانی درتبریز درنتیجه‌ی حسن اجراوعمل امورات حکومتی ازناحیه‌ی متنفذین اتریکی پیش‌آمده وعده‌ای درمسجدشازدا (شاهزاده) از معممین وغیر هم برای‌هوچیگری گردآمده‌اند وبرعلیه امیرنظام توطئه‌وتبانی کرده‌اندامیرنظام نماینده‌ای به‌مسجدبدین منظورفرستاده رسیدگی لازم‌بنماید که عمامه‌بسرها

توضیح :

چـون در شماره ۶ مجله وحیدازدو خوشنویس نامی آذربـایجان یکـی میرزای سنگلاخ که‌درتبریزفوت‌کرده ودر زیرسنگ مرمر حجاری شده بی نظیر خودش که در حدودچهارمترو نیم‌طول‌ودو متـر عـرض دارد ودر سیـه ابراهیم‌دفن‌شده‌است،ودیگری شاهزاده‌قربان پادشاه‌نیمروز (ذبیح‌السلطنه) ذکری به میان آمده‌لذا کلیشه‌عکس «شازده» و نیزکلیشه عکس‌سنگلاخ‌رادر این شماره‌مـی‌آوریم . ن . ف

درمسجد درواقع ازعلمای ذی نفوذ ومشخص هستند یاازارباب عمایم عادی. بدبختانه مأمور امر دانسته یا ندانسته وبرخلاف انتظار ، بودن جمعیت و متحصنین رادرمسجد زیاده از آن عده ای که بودند وهم معممین راکه معدودی ازطلاب وعمله ی موتاواهل منبرمعمولی بنام علما واشخاص موجه به قالب زده وبامیر نظام جریان غیرحقیقی گزارش داده امیرهم روی آن راپورت واهی، مرکزحکومت یعنی تبریز راخالی گذاشته وبتهران حرکت نموده ازقضا درمیانه بی اساسی ودروغ بازگوروشن شده درهمانجامأمور دروغگوراکه جروملتزمین رکاب بود محکوم نموده

چهرهٔ میرزا سنگلاخ وسنگ قبراو

بقیهٔ درصفحه ۵۱۵

لعبت طناز

کاشانه عشق است و محبت بدنم

درحسن و لطافت چو گل یاسمنم

شرمنده شود گلاب از بوی تنم

بویند گل سیب ز سیب ذقنم

در جمع بتان لعبت طناز منم

گل‌دسته خلقت‌ام به‌گلزار، زنم

من عطر وشراب و شعر توأم باشم

من عهد ووفا و مهر با هم باشم

در دامن یار فارغ از غم باشم

بر هرچه درون ریش مرهم باشم

در جمع بتان لعبت طناز منم

گل‌دسته خلقت‌ام به گلزار، زنم

عطر گل بوستان زآغوش‌من است

مستی شراب از دولب نوش‌من‌است

عیب‌دگران مگوی‌درگوش‌من است

راز همه در سینه سرپوش‌من است

در جمع بیتان لعبت طناز منم

گل‌دسته خلقت‌ام‌بگلزار ، زنم

در باغ طبیعت گل‌وگل باز منم
در دسته گل به‌بین گل نازمنم
آن نغمه روح پرور ساز منم
وآن ناله جانسوز درآواز منم

در جمع بتان لعبت[۲] طناز منم
گل‌دسته خلقتم بگلزار، زنم
آهوی سیه چشم بدشت و دمنم
در پهنه گلزار گل نسترنم
از عیب مبرا بود اندام و تنم
آنکس که به‌خلقتش خطا نیست‌منم
در جمع بتان لعبت طناز منم
گل‌دسته خلقتم به گلزار، زنم

(علی صالح اردوان ختیاری)

بقیه ازصفحهٔ ۵۱۳

ودستور داده سرب‌داغ بگلویش ریخته بجرای دروغسازی وزشتکاریش رسانیده‌اند نقل‌است درمجالس خصوصی‌با‌اکابرعلما وفضلادرمعالم وآداب‌رفیعه مذاکرات‌وتبادل افکاردانش‌وفضلی می‌نمود. روزی‌ازمرحوم حاجی‌میرزاجواد مجتهدمسلط نفوذوقت درتبریز مفهوم‌این آیه : بالخنس‌الجوارالکنس راپرسیدند نتوانستند پاسخ‌دهند. دریك‌مجلس خصوصی‌نیزدرباره‌کلمهٔ ذخزا که‌دردعای‌قنوت نمازعید فطراست توضیح خواسته گویاارباب عمایم‌ذخرا میدانستند ولاکن ذخزا بود به‌فرهنگ مرورنموده‌اند نظر امیرصائب آمده، یکوقتی حاجی‌میرزا آقا را بتهران احضارنموده‌اند اهالی بازارهارا بسته‌مانع از حرکت شده‌اند ، مجتهد مرحوم کتبا از امیرنظام در این‌باره نظریه خواسته امیر در پاسخ این‌شعرسعدیرا نوشته‌وفرستاده:

پندسعدی بگوش جان بشنو ره چنان‌است مرد باش‌وبرو

معروف است که این شعررا (دوبیتی) امیرنظام آرزو کرده پس‌از مرگ بسنگ مزارش بنویسند :

ای آنکه برنج بینوائی مرده درحالت‌وصل ازجدائی‌مرده
بااین‌همه‌آب‌تشنه‌لب‌رفته‌بخاك اندرسرگنج ازگدائی مرده

(ادامه دارد)

نوشتهٔ: اکرم بهرامی
دکتر در تاریخ- دانشیار دانشگاه تربیت معلم

وزرای دورهٔ غزنویان

الوزیر شمس الکفات ابوالقاسم احمدبن الحسن المیمندی رحمةالله:

شمس‌الکفات احمدبن میمندی از سیاستمداران بنام عهدغزنوی است که فضل وادب‌را باکفایت‌و تدبیرجمع داشت وبنابرنوشتهٔ عوفی: وزیری ستوده خصال وصاحبی بااقبال بود. سلطان محمود پس‌از عزل اسفراینی وزارت خودرابدست باکفایت اوسپرد (سال ۴۰۱هـ). احمدمیمندی برادر رضاعی محمودبودودرکودکی باوی همبازی ودریك مکتب پرورش‌یافته بود (۱) پدرش حسن دردوران امارت سبکتکین‌عامل ونایب‌بست‌بودکه به‌سعایت بدخواهان امیرناصرالدین سبکتکین براو بدگمان شد.(۲) و«بسبب خیانتی ظاهرکه دراموال واعمال بدونمودند امیرسبکتکین‌فرمود تااورا بردرخت صلب‌کردند».(۳)

احمد میمندی‌اززمانیکه محمود حکومت خراسان راعهده‌داربود ریاست دیوان‌رسایل اورا داشت.(۴) وباحسن عمل ومتانت‌عزم به‌خوبی ازعهدهٔ انجام این‌وظیفه برآمد وچندی بعد نیز سلطان انجام امور مالیه و جمع عایدات دیوانی بست و رنج را نیز ضمیمهٔ مشاغل وی نمود.

احمدمردی بلیغ وفصیح وفاضل بود. دردرایت وکفایت شهرهٔ آفاق بودو بین‌فضلاء و علماء آن دوران شهرت‌کافی داشت درجمیع اموری‌که بـه او محول میشد لیاقت وکفایت تمام از خودنشان میداد. معروفست‌که ابوالعباس اسفراینی وزیراول سلطان محموددررتق وفتق‌امور ازاو استعانت می‌جست وسلطان محمود نیردرجه لیاقت ومدیریت اورا میدانست وروزبروز برمرتبه‌واعتبار اومیافزود تااینکه‌به‌وزارت‌رسید. درنسایم‌الاسحار آمده‌است. خواجه‌احمدبن الحسن رفیع سلطان محمود ودرکتب تعلیم واستفادت بااو همدرس وبسماحت شیم‌و رجاحت کرم وفصاحت قلم وعلوهمم واحتقار دینارودرم بروزرا وکبرای عالم فایق‌آمد.

درتباشیر صبح سلطنت سلطان‌محمود او صاحب دیوان انشاء و رسالت بود و جذبات عنایت سلطانی لحظه اورا از درجه‌ای به‌درجه‌ای ارتقا میداد ،تامستوفی‌الممالك گشت وشغل

۱ـ آثار الوزراء ، عقیلی ، ص ۱۵۲

۲ـ دستورالوزرا ص ۱۳۹ـ آثار الوزرا: ص ۱۵۲

۳ـ نسایم‌الاسحادفی لطایف الاخبار ـآثار الوزراء ، ص ۱۵۲

۴ـ لباب الالباب ، محمد عوفی ص ۶۲ ، آثار الوزراء ص ۱۵۲

عرض عساکر ضمیمهٔ آن شد و بعد از چندسال تصرف وعمل و حکومت مجموع بلاد خراسان علاوه اشغالش آمد واو از عهده تمامت آن اعمال بروجه بصیرت تفصی نمودو بوقت آنکه شرب عنایت سلطان بروزیر ابوالعباس اسفراینی تغییر پذیرفت واورا محبوس داشته ،متوجه دیار هندگشت خواجه احمدحسن را بهخراسان فرستاد تاجایت اموال وخرج نمود وآثارشهامت بهاظهار رسانید وبهوقت مراجعت رایات سلطانی اموال وافروتحف متکاثر بهخدمت سلطان آورد ورعایای خراسان براخلاص وهواداری او منطبق شدند زبان رابه ثناو شکرش منطبق گردانیدند. سلطان منصب وزارت بدوارزانی فرمود وعنان حلو عقدامور ورمام قبضوبسط مصالح جمهوردر قبضهٔ شایستگی اونهاد». (۱)

محمد عوفی دروصف او مینویسد: «چون دولت سلطانی (محمود) بالاگرفت وکارملك قرار یافت اورا عارض ملكخودکرد ووقتیکه عارض بودکف اومعارض عارض بود ،یعنیابر وچه جای ابرست؟کهابرکف دریاست ودریاکف راباکف دریاچه سبت توانکرد ؟». (۲) احمدحسن میمندی ازفضلای بهنام روزگار خود بود ابیاتی بهعربی وفارسی از او در دست است. (۳) برخلاف ابوالعباس اسفراینی دیوانمحمود را برای رساندن پایهٔ فضل و دانش خود اززبان عربی ،ازفارسی برگرداندودراین موردسخن بسیار رفتهاست البته همانطوریکه قبلاً اشاره شدنمیتوان باورکردکهبازگردانیدن دیوانازعربی بهفارسیبهسبب عربی ندانستن ابوالعباس بود ویا بالعکس بازگردانیدن دوباره دیوان بهعربی نتیجهٔبنهایت احمدبنحسن بودهاست. وهمچنین نمیتوان ادعاکردکه بازگردانیدن دیوانبهعربی ازجانب احمدمیمندی بهآن جهت بوده استکه او نیز مانند صاحب بنعباد وزیر مشهور آلبویه از زبان فارسی بیزار بودهوشیفته زبان وادبیات عرب بودهاست بلکه بهتراست اینطورتفسیر نمود کهانگیزهٔ اصلی اینکار موضوع سیاسی بود وآن جهت تسهیل درامر پیوند بادربارخلافت وسایر امرای همعصر غزنوی بودهاست. ودراینجا بهتراست اضافه شودکهگو اینکه احمد میمندی اززبان فارسیبیزار شود ولی زیاد هم طرفدار آن بودهاست وبرخلاف وزیران و دبیران دیگر دلبستگی تامی بهاین زبان نداشت وبهترین شاهد براینگفتار رفتار وی بافردوسی استکه پس از عزل اسفراینی و رویکار آمدن احمد میمندی فردوسی پاداشی شایسته از محمود دریافت نکرد.

احمد میمندیمدت زیادی وزارتمحمود راداشت. دراینکه چندسال اینوزیر عالیقدر شغلمهم وزارت رادر دربار محمود بهعهده داشت اختلاف نظر بودهاست. مرحوم اقبالمانند فصیح خوافی تاریخ عزل این وزیر را سال ۴۱۵ ه نوشته استکه بادر نظرگرفتن تاریخ رویکار آمدنش بینده تا ۱۴ سال وزارت داشته است . بهگفته مؤلف مجمعالانساب «مدت

۱ـ نسایم الاسحار فی لطایفالاخبار

۲ـ لبابالالباب ، محمد عوفی ، ص ۶۲

دهسال در وزارت یدبیضا نموده». وغیاث‌الدین خواندمیردر دستور الوزراء ومیرحیدررازی درتاریخ حیدری مدت وزارت اورا هیجده‌سال نوشته‌اند. ومدت وزارت این‌وزیر درنسایم‌الاسحار ۱۹ سال آمده‌است. بهرحال‌این‌وزیر عالیقدر پس از مدت درازی‌که عهده‌دار مسند وزارت بوده به‌سعایت امرا و بزرگان کشورکه بروی حسدمیورزیدند از وزارت عزل‌و بیکی ازقلاع مستحکم هندوستان فرستاده‌شد.

خواندمیرمینویسد: جماعتی‌ازامرای بزرگ‌مثل آلتونتاش(۱)حاجب‌وامیرعلی‌خویشاوند درمجلس رفیع سلطان زبان‌به‌غیبت وبهتان آن‌آصف‌سلیمان نشان بگشادند وبحکم کلمهٔ«من یسمع یخل»آن سخنان پریشان‌دردل سلطان عالی‌مکان‌اثر کرده رقم‌عزل برناحیهٔ‌حال‌جناب وزارت‌مآب کشید واورا درقلعه‌ای ازقلاع‌بلادهندمحبوس گردانید»(۲)

درمجمع‌الانساب چنین‌آمده است: احمدحسن میمندی «دروزارت‌ید بیضا نمود دست‌اودرازشد وسلطان ازوی‌دلگیرشدو به‌کارهای وی اعتراض‌مینمود.. تاوقتی اورامصادره‌فرمودو به قلعه‌ای ازقلاع هندوستان دربند کرد.» (۳)

درمورد عزل میمندی داستانهای زیادی آورده‌اند ازجمله مینویسند: «چون سلطان (محمود) بسمرقندشدحکم کردکه‌هیچ غلام نخرد وآن وزیر درسمرقند غلامی‌خریده‌بوداز پنهان سلطان به‌مبلغ‌دوهزاردینارو‌پنهان اورا بغزنین آورده بود واورا درحرم‌داشت چنانکه کسی‌اورا نمیدید وچنانچه‌حال سلطان بود عادت آن‌خود را معلوم کرد ومرد فرستاد وغلام بدید وآن‌غلام را آماده‌داشت‌بدست‌آن هم‌مضرب (۴)، پس روزی وزیررا گفت:

آن غلام که در سمرقند خریده‌ای بیاور، وزیر انکارکرد، سلطان گفت‌به‌سرمن‌سوگند خورکه تواین غلام‌نداری که‌نامش‌آرامش‌است وبه‌دوهزاردینار خریده‌ای وفلان روزازفلان خواجه‌در سمرقند و سوگند بخورد. پس در مجلس سلطان کس فرستاد و آن‌غلام رااز خانه‌بیرون‌آوردند وزیر مخفی‌شد وعذرخواست وگفت: بدکردم درآن‌هفته سلطان رامهمانی کرد قریب‌بصدهزاردینار زرخرج‌کرد وسلطان حالیا ازسر گناه گذشت وامادردل‌کردوهر روز بهانه گرفتی... تاوقتی اورا مصادره فرمود به‌قلعه‌ای ازقلاع‌هندوستان‌دربند کرد»(۵)

محمدعوفی در جوامع الحکایات‌ولوامع‌الروایات چنین‌مینویسد: «آورده‌اند که‌در آن‌وقت‌که خواجه‌احمدبن‌حسن‌رحمةالله‌علیه وزیرسلطان‌بود جملهٔ‌ارکان‌دولت واعیان‌حضرت باوبدشدندودرخدمت سلطان تخلیطها کردند تا رأی‌سلطان بروی متغیرشدوقصد کرد که‌اورا

۱ـ آلتون تاش کلمه ترکی است آلتون بمعنی طلاو تاش به معنی سنگ‌است.
۲ـ دستورالوزراء، خواندمیر ص۱۴۰
۳ـ مجمع الانساب.
۴ـ هم مضرب یعنی هم نژاد. مضرب به‌معنی‌نژاد است.
۵ ـ مجمع‌الانساب

معزول کند. ابونصر مشکان گوید که در آن حال که ارسلان جاذب به نزدیک من نامه نوشت و در آنجا ذکر کرده بود که: شنیدم که پادشاه برخواجه احمد متغیر شده است و ما بندگان را نرسد که بر رأی پادشاه اعتراضی کنیم اما به حکم شفقت آنچه دانم و ما را فراز آید واجب باشد باز نمودن وشك نیست که خواجه احمد از کفات زمان وزیرکان دوران است و برما مبارك آمده است ودر دبیرستان باهم بوده ایم و از هر گونه گرم و سرد بوی رسیده است و بدنیست که شغل وزارت به اسم او بوده است وامروز هر کرا درکار آرند حشمت ماند و او را دشمن بسیارست وسبب دشمنی وی با ایشان آنست که امر خداوند خویشتن را مشفقست ورضای ایشان فرو میگذارد ودر مرافق دیوانی کوشد، بدین سبب همگان باوی خصم شدند ، باید که این نامه را پیش حضرت پادشاه عرضه داری ومن دانم که رأی پادشاه را چنان متغیر گردانیده اند که این نصیحت مفید نشود لیکن صواب آن باشد که اگر وقتی پادشاه پشیمان شود برما بندگان اعتراضی نکند وما معذور باشیم.»(۱) بدین ترتیب حسادت امرا و بزرگان مملکت باوی وسعایت و بدگوئیهای آنان در حق این وزیر عالیقدر محمود را واداشت که او را ازمقام خود معزول دارد، محمود خود در این باره به ابونصر مشکان(۲) چنین گفته است:

«این احمد مرد کافیست واز کودکی ما را بکار آمده و بامن بوده است و بدین سبب عظیم دراز دستست و مال بجودمی ستاند و هر فرمانی که ما می کنیم اعتراض میکند و بسمع ما رسانیده اند که ازوی ناحفاظی ها در وجود آمده است درباب غلامان و امثال آن ومن در دل گرفته ام که او را معزول و باهر که رأی زده ایم همین اشارت کرده اند».(۳)

بااین ترتیب احمد بن حسن میمندی به دستور سلطان محمود درقلعهٔ گردیز زندانی شد و پس از چندوقت سلطان بهرام نام یکی از خواص خود را مأمور کرد که او را بسر درهٔ کشمیر پیش چنگی بن شاهك برد(۴) تا درقلعهٔ کالنجار ازقلاع هندوستان محبوس گرداند. واحمد میمندی تامرگ سلطان محمود در آن قلعه بود(۵) سلطان محمود دستور داده بود که به جان او آسیبی

۱ـ جوامع الحکایات ولوامع الروایات، محمد عوفی ، قسم اول باب دوازدهم.

۲ـ ابونصر مشکان از دبیران بنام و صاحب دیوان رسالت محمود و پسرش مسعود و استاد و رئیس ابوالفضل بیهقی بود که گذشته از دبیری به عربی نیز شعر میگفته است . وفاتش به سال ۴۳۰ ﻫ است.

۳ـ جوامع الحکایات، قسم اول باب دوازدهم .

۴ـ چنگی بن شاهی بن بمهی (Janki*Shahi Bambi) حاکم درب کشمیر در زمان سلطان محمود بود و به او خدمتها کرده بود.

۵ـ آثار الوزراء ، عقیلی ، ص ۱۷۸ و زین الاخبار گردیزی.

نرسد. بعد ازفوت محمود وروی کارآمدن محمد امیر علی‌قریب برای کشیدن انتقام به‌طلب وی فرستاد ولی‌چنگی اورا نفرستاده که سلطان‌ودیعت به‌من‌سپرده‌وتأکید کرده که به‌هیچ کس نسپارم»(۱) وچون سلطان‌مسعود به‌تخت سلطنت غزنین متمکن گردید کس به طلب‌خواجه احمد فرستاد احمد ازآن‌قلعه بیرون آمد وتمامی ارکان دولت واولیای حشمت در سه منزل استقبال نمودند وباردیگر شغل‌وزارت به‌وی‌تفویض گردید .خواجه‌احمد به‌بهانهٔ پیری‌تن‌در نمی‌داد .مسعود مصراً از او تقاضا مینمودکه «مارا امروز مهمات بسیارست وواجب‌نکندکه کفایت خود را ازما دریغ‌دارد». خواجه احمد گفت : «اما پیرشده‌ام وازکارمانده‌ونیز نذر دارم به سوگند ان‌که‌بیش از ین‌شغل نکنم که‌بمن رنج بسیار رسیده است » سلطـان گفت: «حق‌های‌وی‌بر‌ین‌دولت پوشیده‌نیست...زیرا جز امانت ومناصحت نیامده است ».ودر این مورد مواضعه‌وسوگند نامه‌ای بین‌وزیروسلطان درمین است که‌در کتاب‌آثار الوزراء و مجمل فصیحی آمده است.

خواجه احمد دوسال‌ونیم‌وزارت مسعودرا داشت وبه‌سال ۴۲۴ ﻫ (۲)وفات‌یافت.

سلطان‌محمود پس‌ازعزل احمد میمندی‌به‌فکر افتاد که‌دوباره اورا به‌سمت‌سابق‌انتخاب ووزارت بدودهد درآثار الوزرا ،حکایتی از قول ابونصرمشکان دبیرمعروف غزنویان‌دراین مورد آمده است « درتاریخ سنه‌تسع‌عشروادبعمائه سلطان محمود روزی مرا بخواند وجائی خالی‌کرد ازهرگونه‌غم وشادی میگفت درا‌ثنای آن‌گفت :رسم بوده است که‌چون‌وزیری‌را معزول کنند ونعمت پاك‌بستانند وبازآرندودیگرباره وزارت‌بدودهندو ازآنکس پس‌آزردگی وصفا که‌دیده باشد راستی‌وامانت آید ؟گفتم.زندگانی‌خداوند درازباد اگر غرض‌پادشاه‌در آنچه‌ازمن‌می‌پرسد سخنست که‌تابگوی سخن فروشود و آنچه خوانده‌استودیده‌گفتن‌گیرد واگر غرض چیزدیگریست بهمه‌حال تاسرحدیث بدست بنده‌داده نیاید سخن نتواند گفت. گفت: میخواهم که‌بازنمایی چندانکه خوانده‌ای ویادداری ودیگر حدیث احمد حسنست که هرچندتا اوزنده است اعتقادمن آنست که‌او روی‌من نبیند ودرهیچ خدمت شروع نکندودردل می‌گردد که ایزد تعالی تقدیر کرده باشد که‌رضای ما رادریابد ،آنگاه اگر شغل‌وزارت بدوداده‌آید مردم مادا به‌ضعف رأی‌منسوب‌کنند ووی پس ازآنکه دل‌آزرده‌شده‌است ودرویش گشته‌وجفای بسیاردیده بصحت‌وراستی‌آید یانه؟گفتم:زندگانی خداوند درازباد بنده‌نکته‌ای چند ازآنکه بهما نزدیك است دراین‌باب بازنماید، بباید دانست‌که تاجهانست این‌می‌بود است‌که خداوندان بربندگان خشم‌میگرفته‌اند وباز بریشان رحمت کرده‌اند وعفو نموده لطف ارزانی‌داشته اگر خـواسته‌اند شغل بازداده که دراین‌هیچ‌عیب نبوده است ونباشد..

بقیه‌درصفحهٔ ۵۲۵

۱ ـ آثارالوزراء عقیلی ص ۱۷۸ وزین‌الاخبار گردیزی .

۲ـفصیح‌خوافی سال۴۳۱ ﻫ را سال‌وفات این وزیر نوشته‌است.

تاریخ فقه جعفری

ملا عباسعلی کیوان قزوینی

چون مهنامه وزین وحید بهمت والای فرزانه پاکنهادآقای وحیدنیا در طی سالهای اخیر باکوششی خستگی ناپذیر درطبع‌ونشر مطالب ارزنده تاریخی اقدامات مجدانه معمول داشته وگوشه‌هائی ازتاریخ‌کشور وشئون اجتماعی ایران رامکشوف ساخته وبرقع ازخبایا۔ بیکسو افکنده‌اند لذا به تأسی ازاین رویه مرضیه رساله‌ای کوتاه وجامع ومفید درتاریخ‌فقه جعفری اثرخامه توانای مولا وخداوندگارم (کیوان‌قزوینی) که وسیله‌دوست دانشمندم‌آقای احمد قاسم زاده‌بدست آمده وازدست تطاول زمان حفظ گردیده و تاکنون بحلیه طبع در۔ نیامده‌است از نطر تیربین خوانندگان پرمایه مهنامه وحید میگذداند امید است‌که توفیق دفیق گشته و در آتیه‌فرصت‌طبع‌آثارجاودانی ومحققانه خطی مولایم‌دابنطر صاحبدلان‌برساند.

نورالدین مدرسی چهاردهی

وبعد بیاری ایرد لم‌یزل گوید بنده‌پرزلل، گمشده بیابان خطا وخطل، غرقشده خلیج علل،معیوب عیوب، نفسانی مغلوب حزب شیطانی،قرین‌نعمای ربانی مقعد ار سلوك امتنائی بازار زده خود پسندی، آزار خورده هرگز ندی،جامانده‌کاروان‌علم‌وعمل، ناخوانده‌قسمتهای صبح ازل ،تهی‌دست پرتمنا،قاصرکوته قدم ازکعبه منی، گرسنه چشم تازه دیده، نوکیسه فقر کشیده بلجه زیانکاری غریق‌متمسك بسرمایه توفیق فقیر فیض ربانی عباس بن‌اسمعیل بن‌علی بن‌معصوم القزوینی عفی‌الله عن جرائمهم که این‌کلمات‌کنزرا بعست ازکنوزالفرائد.

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم دربیان وجوب تعلم فقه برهر مسلم علم ودانش شخص آدمیرا زیباترکمالست و چون‌کمال آدمی بردوگونه است‌لازم و مستحسن علوم نیر نسبت باشخاص مختلف است پس بعض علوم نسبت به‌بعض اشخاص ازکمالات لازمه است یعنی‌اگر آن‌علم در آن‌شخص نباشد ناقص وسزاوار ملامتست‌چون علم معاشرت وآداب برای عموم مردم‌ودانستن نکات ,صنایع‌برای‌کسبه وادباب حرف وعلم حساب‌وجغرافیا برای شخص‌مهندس ودواشناسی برای طبیب معالج وهکذا واز این قبیل است علم فقه برای شخص مسلم‌که هریك از هفتاذ وسه فرقه مسلمین بایدفقه مذهب‌خودرا بداند والا ناقص ومورد ملامتست پس‌شیعه اثنی‌عشری اگرفقه طریقه خود راندانند ناقص و ملوم است عقلا و شرعاً و دولتاً ومکنتاًواگر فقه سایر طریقها راندانند نقص اونیست چنانکه مسلم اگرفقه یهود و نصاری راندانند نقص او نیست بل از کمالات مستحسنه است دانستن آنها نه‌لازمه و چون ایجاد مدرسه مقدسه مشیریه‌که دانشوران شش جهت وهفت اقلیم بدانجا اشاره نمایند بسرانگشت‌کمال محض تربیت‌وتکمیل

اشخاص مستعد است برای کفایت اشغال وزارت خارجه و داخله بطور اتم واحسن تامنصب خدمت دولت وترویج ملت را شایسته باشند لذا باید متعلمین این مدرسه چنان درفقه اثنا عشری برحسب اجتماعیات وفتاوی مشهوره بهمت ودقت بکوشند که پس‌از انقضاء مدت‌تربیت انشاءالله پسندفقهاءعظام وعلماء اعلام که امناء شرع احمدی‌ورؤساء دین محمدی هستندباشند.

آغاز تدوین و ترتیب فقه اثناعشری

ازابتداء اسلام تازمان باقرین وصادقین(ع)رسم شیعه نبود تدوین‌احکام‌فقهیه ودراین مدت سه طبقه از مسلمین بودندکه اشرف ایشان بعداز طبقات آینده اول آنهاکه ادراك صحبت پیغمبر خاتم نموده‌اند خواه حدیث نقل‌کرده باشند یانه واینها راصحابه‌نامند.دویم آنهاکه ادراك فیض صحبت صحابه نمودند نه پیغمبر واینها راتابعین خوانند خواه زمان پیغمبر را درك کرده باشند چون اویس‌قرنی که سیدالتابعین مینامند یانه.سیم آنهاکه درك صحبت‌تابعین نمودندنه صحبت پیغمبر ونه صحبت صحابه واینهارا تابعین تابعین گویند از این سه درجه که گذشت سایر مسلمین در شرف مساویند واین مطلب اتفاقی هفتاد وسه‌فرقه مسلمین‌اندامّا خصوص شیعه یك‌عنوان اشرفیت دارند و یك عنوان افضلیت پس‌اشرف آن‌کسیست‌که درك حضور بسیاری از آل‌محمد نموده باشد هرچه بیشتر اشرف‌تر چون جابر انصاری‌که هفت نفراز ایشان‌را خدمت‌کرده وواواسطةالعقداصحاب النبی و اصحاب الصادقین است و بحسب شرافت‌کسی ازاو اشرف نیست وبعداز اوابوحمزه‌ثمالیست‌که اززمان سجاد تازمان‌کاظم(ع) بودو چهار امام‌را خدمت‌کرد وافضل آن‌کسی است که معرفت بنورانیت در بارهٔ پیغمبر و امام پیداکرده باشد خواه غالبا درحضور ائمه بوده باشد چون مفضّل وجابر جعفی‌که صدو سی‌هزار حدیث ازباقرین(ع) نقل میکند وهنوز میگوید مولایم‌باقر(ع)هفتاد هزار حدیث از اسرار بمن فرموده وهیچ یك ازآنها رابکسی نگفته‌ام وخواه آنکه غالبا دورو محروم از حضور باشد چون علی‌بن یقطین وزیر هرون رشید که دلباخته‌ترین شیعیانست درنزدحضرت کاظم(ع)چنانکه سالی حضرت درموسم حج‌درعرفات فرمود حاجی‌کسی نیست مگرمن‌وعلی‌بن‌یقطین باآنکه علی‌بصورت درحج نبود بلکه درمسند وزارت نشسته بود چون‌این حکایت رااز علی پرسیدند گفت همان ساعت من‌چنان بیاد حضرت سرگرم ودلشاد بودم‌که از خود تهی واز اوپرگشتم پس قرب روحانی بعدمکانی رااز میان برداشت وخواه‌آنکه اصلاائمه را ملاقات ننموده باشد چون علماء ربانی وفقهاء صمدانی درغیبت‌کبری‌که ودائع رحمانی‌اند در زمرهٔ لسانی بالجمله‌کافهٔ شیعیان بجهت‌قرب عهد نبوی مستغنی ازتدوین مسائل بوده وبه تلقی انسانی ازیکدیگر اکتفا مینمودند ودرآخر زمان‌باقر(ع) که ضعف پیری برمزاج‌دولت بنی‌امیه و ناتوانی طفولیت برعنصر دولت بنی‌عباس مستولی بود بحکم‌قم فاغتنم الفرصة‌بین‌العدمین آن‌حضرت لوای شریعت افراشت وتخم محبت اهل‌بیت درمزارع قلوب‌کاشت وبنای نشرعلوم گذاشت وبرای هدایت عباد دراطراف بلاد نوّاب خاص گماشت که ازآن جمله‌جابر

جعفی بود تاآنکه حضرت صادق(ع)متمکن اریکه عزت گردید وابوعبدالله مطلق‌دراخبار اسم آن بزرگوار است‌چنانکه‌ابوجعفر مطلق اسم‌باقر(ع)است بالجمله آن حضرت درمصطبه‌تعلیم آرمید ودر ترویج رسوم احمدی وآثار محمدی کوشید چنانکه چهارصد عالم قابل درمجلس درس آن صدرنشین محفل و علم آدم‌الا سماء نشسته و کلمات دربار آن سلیل اخیار را می‌نوشتند تاآنکه چهارصد رساله نوشته شدکه آنهارا اصول اربع‌مأة نامیدند و ازآنزمان تاحدود سیصد هجری که تقریبا دویست باشد شیعیانیکه از حضور ائمه حاضـرین دور ویا بواسطه غیبت صغری ازامام غائب مهجور بودند بدین چهارصد رساله‌که‌هریك محتوی بابی از ابواب فقهیه بود عمل مینمودند و در این‌مدت ازگردش غربال پرآفت آسمان ووزیدن تندباد حوادث جهان‌گرداند راس وغبار فقدان بررخساره اغلب این رساله‌ها ریخت و فتنه جهالت شیعیان برانگیخت ونردیك شدكه یکسره علم فقه‌مفقود ورساله‌ها نابود شوند تاآنکه درحدود سیصد جلوه‌گر شدزبدهٔ‌ارباب قلوب ثقة‌الاسلام محمدبن یعقوب‌کلینی بضم‌کاف‌عربی چون زبیرکه ازقرای فشابویه است در یك فرسخی‌کنارکرد نردیك رودخانه‌کرج و مقبره خودش دربغداد شرقی‌سمت باب‌الکوفه درتکیه مولویه است مزاری‌است معروف‌حکم‌به‌کندن قبر آن دو امام نمود که به بیند ابدان ایشان میان قبرهست یانه پس وزیرش گفت‌که شیعه آن اعتقادیکه دربارهٔ امام دارند دربارهٔ علماءخود نیر دارندواینك قبریکی از اقطاب علماء ایشان شیخ‌کلینی دربغداد است‌این امتحان درآنجا معمول شودبهتر است پس‌بامر والی قبر آن زبده‌ارباب معالی راکندند وبدن‌آن زنده‌دل‌را باکفن صحیح وسالم‌دیدند وطفل‌کوچکی باکفن سالم نزد او مدفون بودگویا جسد پسرش بوده پس دوبـاره قبر را پـوشیده و در احترامش‌کوشیدند واماکلین بفتح‌کاف عربی چون امیر پس اواز قرای ورامین است‌وشیخ کلینی از آنجا نیست گرچه صاحب قاموس شیخ را از آنجا شمرده ولی‌گویند این مطلب از اشتباهات او بوده و علماء سنت و جماعت شیخ کلینی را مجدد مذهب شیعه درمائه ثالثه مینامند چنانکه گویند که رسم اقدس الهی آن بود که بفاصله هزار سال تقریباً پیغمبر با اقتداری برانگیزد پس اولا حضرت آدم رافرستاد وبعد ازاو بهزار سال محمدص را و همه این هزار سالها تقریبی است‌نه تحقیقی پس‌بعضی بیشتراز هزار و بعضی‌کمتر است و چون نبوت ختم شد بوجود محمدی مقرر رسم الهی آن‌شدکه درهر صدسال تقریباًعالمی باجلال ودانشوری بااقبال رامقتدرگرداندکه تجدید وتعمیرمذهب نمایدپس‌برای مذهب خودمجددها میشمارند وبرای مذهب شیعه درمأة اولی حضرت باقر(ع)ودرمائة ثانیه‌حضرت رضا(ع)ودر ثالثه شیخ‌کلینی رادانند ودر رابعه سیدمرتضی علم‌الهدی راوهکذا وحدیثی ازابن عباس نقل میکنندکه الدنیا جمعة من‌جمعات الاخرة یعنی دنیا ازهفته‌های آخرت است‌که دوره نبوت هرپیغمبری روزی شمرده شده‌ولی روزآخرا طول ایام بلکه بیشتراز تمام آن‌شش روزشاید باشد وعلماء شیعه‌نیز این‌مطلب راپسندیده تلقی بقبول نموده‌اند از مجددماءه یازدهم‌حضرت

آیةالله فی‌الارضیین وحجةالله علی العالمین علامه مجلسی راشمرده اند ومجدد مائه دوازدهم آقای‌آقاباقر بهبهانی‌راو مجددمائه سیزدهم مرحوم شیخ جعفر تستری راو امیداست‌انشاءالله که مجدد مائه چهاردهم خود امام غائب صاحب‌الامر علیه‌السلام باشد مجملا شیخ‌کلینی با کمال دقت دربیست‌سال آنچه توانست ازآن چهارصداصل جمع نموده وتبویب کرده.درپنج مجلدیکی دراصول دین‌وسه درفروع دین‌ویکی درمواعظ و هر یکرا در چندکتاب و چندین باب‌ترتیب دادو اوراکافی نام‌نهاد و بعضی‌گویندکه این‌کتاب بتوسط سفراء اطیاب بحضور امام غایب (ع) رسیده وآن حضرت این نام را نهاد و فرمودهذا کاف‌ٍ لشیعتنا و جمله‌اخبار کافی ۱۶۱۹۹ حدیثست و جمله کتبش سی و دوکتابست وبعد ازکلینی شیخ‌صدوق محمدبن علی‌بن بابویه قمی مدفون دردری آنچه بدقت‌وصحت پیداکردگردآوردواوکتاب من‌لایحضره الفقیه نام‌کرد وجمله اخباراو ۵۹۶۳ حدیثست‌وملتزم شدکه دورقیامت درحضرت‌رسالت از عهده صحت احادیث این‌کتاب برآید لذاهمین یك‌کتاب ازکتب آن جناب در حساب آمد وگرنه مؤلفات آن سرحلقه ثقات قریب بدویست مجلد است وبعداز صدوق بفاصله چندسال شیخ‌الطائفه محمدبن‌حسن الطوسی آمده‌که تصحیح وتنقیح نموده ازچهار صد رساله در دو کتاب درج فرمودیکی تهذیب‌که جمله اخبارش اگربیشتر ازاخبارکافی نباشدکمتر نیست و دیگری استبصارکه ۵۵۱۱ حدیث دارد پس‌رجوع واعتماد خواص وعوام شیعه خصوص فقهاو امناء شریعت ازآن زمان الی‌یومناهذا درمدارك مسائل شرعیه براین چهارکتاب استازسه محمدنام‌که محمدین ثلث‌اوائل مینامند وهرسه مکنی بابی جعفربودند ومجموع اخبار این چهارکه ۴۲۷۷۴ حدیثست تمامامعتبر بلکه‌به اعتقاد اخباریین قطعی الصدوراست لذا توان گفت‌که این‌چهارکتاب میان علماء اطیاب بمنزله چهار کتاب تورية وزبور وانجیل‌وقرآن آسمانیست میان انبیاء عظام ودیگرکسی بسان این‌سه بزرگوار دراحیاء اخبار ائمه اطهار بذل جدوجهدمجد ننمود مگر محمدین ثلث اواخر علامه مجلسی محمدباقر بن‌محمدتقی‌بن مجلسی الاسپهانی صاحب بحارالانـوار در ۲۴ مجلد و حیات القلوب فارسی‌که میخواست بترتیب بحار فارسی بنویسد ودوجلد ونیم نوشت وعمرش وفانمود و دیگر محمدبن حسن‌بن علی‌بن محمد مشهوربشیخ حرعاملی‌قدس‌سره وصاحب وسائل الشیعه‌درسه جلدودیگرمحمدبن مرتضی معروف بمحسن مشهور بفیض‌کاشانی رحمةالله صاحب وافی درچهارده جلدکه دارای جمیع چهارکتاب است باشروح مفصله معنویه ولطائف غیبیه وآنچه‌مناسب آنهااست ازاخبار دیگر غیرچهارکتاب لکن بعنوان شرح وبیان وهم این‌فیض مرحوم زیاده‌از دویست جلد در معقول ومنقول نوشته‌که چندین کروراست‌میشود وهمه‌را بدست‌خود نوشته‌بعدرساله دراسامی این‌کتابها وعدد ابیات آنها خودش نوشته‌طاب‌ثراه.

در تقسیم فقه بسه قسم

بدانکه تمام فقه رابسه قسم مقسوم ساخته‌اند عبادات وعادات ومعاملات چونکه‌فقه‌علم باحکام افعال‌قالبیه مکلفین‌است یعنی‌کارهای بدنی‌آدمی واماااحکام‌کارهای قلبی وصفات‌باطنی

پس‌علم آنهارا طریقت واخلاق نامند و فقه‌راشریعت خوانند که متعلق بافعال بدنست و بس واگر بندرت ازافعال قلبیه بحث نماید مستطرد خواهد بودچون مسئله نیت وافعال بدنیه‌یا کارهائیستکه باقتضاء طبیعت وعادت ازبدن صادر میشودؤ حکم‌شرعی این‌کارها بیان میشوددر کتاب‌اطعمه واشربه وصیدوذباحه وسبق ورمایه ویقظه‌واحیاء اموات وغیرها واینها راعادات نامند ویاحوادثی است‌که واقع میشودمیان دو نفرکه بایدکیفیت‌آن‌حادثه بحکم‌وامضاء شرع واقع‌شود چون بیع‌ووقف وعتق وهبه ووصیت وغیرذلك ویاآن‌که بعدازوقوع آن‌حادثه‌حکمی وباید ازشرع برای طرفین مثل‌غصب وحدود ودیاست وقصاص وظهار و ایلاولعان ومواریث وغیرذلك واینها رامعاملات بمعنی اعم گویند یعنی‌کاریکه دونفر دراو مدخلیت داشته باشدنه معاملات بمعنی اخص‌که دادوستد باشد و یاکارهائیستکه قرارداده شرع است‌که اگر شرع نبودآن‌کارها مرسوم نبود واینها راعبادات نامند وقصد بندگی درحلقه آنها معتبر است‌یعنی ازآن جهت‌که شارع خواسته بجابیا وردنه ازآن جهت‌که یادگرفته پدرومادر است ونه از آن جهت‌که ترس تکفیر وملامت مردم‌است ونه‌از آن جهت‌که بعدازتکرار عادت‌شده‌چون نمازاغلب مردم‌که ازدوی عادتست نه‌باحضور قلب واینگونه عادت راعادت ثانیه گویندکه‌از مزاولهٔ و تکرار عادی شده نه آنکه باقتضاء طبیعت و عبادات شش‌کتابست ازکتب فقهیه که مجموعا پنجاه ودوکتاب باشد و نیز عبادات سه‌قسم است عبادت بدنیه تنها واو طهارتست و صلوة وصوم ومالیه تنها واو زکوة و خمس است‌که هردو در یك‌کتاب ذکر میشود و بدنیه‌و مالیه هردو واو حج است وجهادکه هم زحمت بدنیست‌وهم محتاج‌به‌مخارج است.

کیوان قزوینی

بقیه ازصفحهٔ ۴۴۸

اکنون خداوند پدل‌خویش‌نگرد وآنچه اورا خوشترست میکند ومیفرماید. گفت :این‌احمد مردی است کافی وشغل‌بزرگه ازروی‌وقوف وکاردانی کرده‌وخاطر من اورا دوست‌میداشت‌تا ویرا معزول کرده‌شده است رنج‌بیشتر برخاطرمن است ،اما این اولیای‌حشم من‌دشمن‌ویند ودرین‌روزگار چون‌رأی مرا درباب وی بددیده‌اند ازبدی ودشمنی درحق وی آنچه‌ممکن بود بکردند وهیچ محابا ننمودند ،میترسم‌ومی‌اندیشم که‌اگرشغل وزارت بدوبازدهم،هرچند که اورا زهره‌نباشد که‌بانتقامی ظاهر مشغول بود اما بر باطن اوواقف نتوانم‌بود . اولیاو حشم‌من ازوبترسند وبدین‌سبب دل همگان‌برمن ریش‌شود پس‌یك‌تن را آزرده‌ودل‌ریش‌داشتن اولیتر که‌عالمی‌را ترسان‌وبدگمان گردانیدن» به‌این‌جهت سلطان نتوانست باردیگر اورابه سمت سابق منصوب‌نماید وبجای وی‌حسنك راوزارت‌داد وی مردی جوان وبی‌تجربه‌بوددر آن‌شغل‌مهم «مشتی در تاریکی‌میزد» چنانکه محمود از تفویض‌آن‌منصب‌بدوپشیمان گشت»(۱)

احمد بن‌حسن میمندی دو پسرداشت که عبدالرزاق وعلی نام داشتند . عبدالرزاق در زمان محمود مانندپدرش احمدبن حسن محبوس‌گشت ودر دوران حکمرانی مسعود هم زمان باپدرش‌ازبندرهایی یافت ودردوران‌حکومت مودودبن‌مسعودپای‌برمسند وزارت نهاد .

۱ـ نسایم الاسحارفی لطایف‌الاخبار.

کتابخانهٔ وحید :

مثنوی مهروماه: ازجمالی دهلوی بامقدمه سیدحسام‌الدین راشدی‌ـ ازانتشارات مرکزتحقیقات فارسی ایران وپاکستان‌ـ قطع وزیری ـ ۲۰۲ صفحه‌ـ چاپ لاهور۱۳۵۳
اینك چند بیتی چند بعنوان نمونه‌ازمثنوی مهرماه آورده میشود :

درآن روزم‌که حسن‌طبع خوش بود — عـروس فکرتم خورشید وش بود
گسسته مـرغ روحـم دام تقلیـد — گرفته جـای در گلزار تـوحـید
درآن‌گلشن چـوبلبل فـارغ‌البال — ببوی معـرفت همواره خـوشحـال
بباغ خـرمـی چون سرو و شمشاد — ز آسیب خـران دهر آزاد ...

***

راج‌تر نگینی (تاریخ‌کشمیر) ـ ترجمه ملاشاه محمدشاه آبادی ـ به‌کوشش‌آقای دکتر صابرآفاقی ـ ازانتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران وپاکستان ـ ۵۲۰ صفحه ـ قطع‌وزیری ـ چاپ پاکستان ـ ۱۳۵۳«کلهن پندت مؤلف‌کتاب‌اصل‌که حسب‌الحکم‌الاشرف ترجمهٔآن نموده می‌شود. (گفته) که آنچه ازتواریخ سابقه بمارسید دراین‌کتاب نوشته‌شده وبه اسلوب شعرا ودروغ سعی ننموده . وازقرارواقع دردوازده‌کتاب تاریخ هرچه نوشته‌بود خلاصهٔ آن را نقل نموده واین فقیر(ملاشاه محمدآبادی) امتثالا لامرالمطاع آن رالفظ بـه لفظ ترجمه نموده . اگربه طویل ممل یاحشومخل یاغیرآن سادی دیگر درآن ترجمه‌بود آن معذورخواهند بود.» این‌چند سطرنمونه‌ای بود ازنثرکتاب «راج‌ترنگینی» توفیق‌خدمت برای خادمان فرهنگ وادب فارسی‌آرزوداریم‌که آقایان حسام‌الدین راشدی ودکتر صابر آفاقی دوتن ازاین شیفتگانند .

***

نمونه‌هایی‌از تعالیم قرآن : از محمدحسن رحیمیان قطع رقعی ۱۱۲صفحه‌ـ ۸۰ ریال.

مجموعه‌ایست گرانقدر ونفیس،هم به‌مناسبت احتوای مطالب آن که همه سود قرآن است وهمه اندرزونصیحت وتعلیم‌است‌وهم بسبب نمونه‌خطوط بسیارزیبای‌ثلث،رقاع‌نستیعلیق‌و...

جامع این‌مجموعه، یاذوقی که‌داردوتوانائی که درتحریر خطوط مختلف از خودنشان داده درآینده مقام وموقع خاصی درجمع‌خطاطان وزیبا نویسان اعصار وقرون خواهدیافت‌و مجددوزنده کننده هنرخوشنویسی درعصرماکه عصربی‌توجهی به‌اینگونه‌هنرهاست‌خواهدشد.

آقای‌رحیمیان ازدودمان استاد وحید دستگردی‌واز طلاب باذوق ومستعداست.خدایش توفیق دهاد.

***

توضیح: سطرهفدهم صفحه۴۵۸ شماره هفتم بجای‌عبارت «بیش‌ازصد دیوان» ۵۸۴ دیوان از صدو چندشاعر» درست‌است.

نشریه دانش‌پژوهان ایران
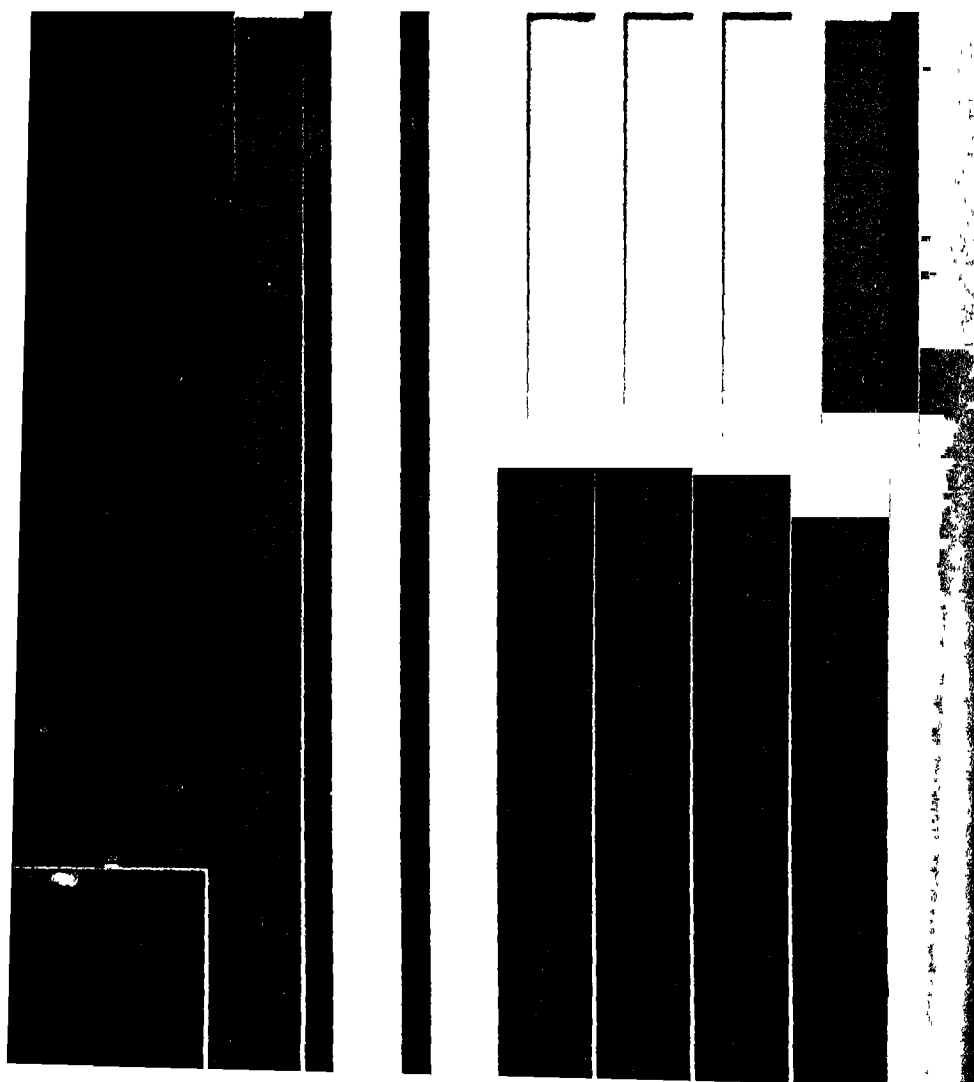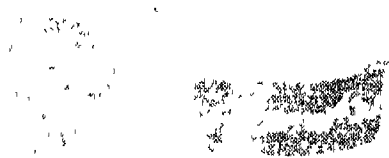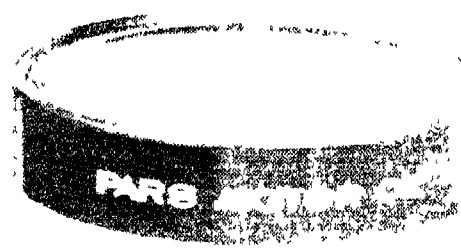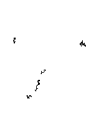
تنگناهای کمی و کیفی کتاب

با آغاز هفته کتاب، باردیگر یك‌معضل فرهنگی روی مینماید. کتاب‌ها، آنگونه که‌در نمایشگاه هفته‌کتاب هم میتوان مشخصات آنرا دید ، باعناوین کم‌تر ازسال پیش، با تیراژی تقریباً یکسان ،وبا محتوائی ناچیزتر منتشرشده‌اند. کتاب که‌اکنون ضروری‌ترین عنصر نشر فرهنگ است، ازتنگناهای بسیاری باید بگذرد که‌پاره‌ای ازآنها کمی، وبخشی دیگر کیفی‌است. گرانی‌کاغذ، کمبودکارگرمتخصص، نارسائی‌ظرفیت چاپخانه‌هاوعدم‌قابلیت‌خدمات وابسته چون صحافی، توزیع وترویج ازیکسوتنگناهای کمی را آشکار میسازد وازسوی دیگر نگرانیهای کیفی را باید درنظر گرفت که‌ضعف‌روحیه‌پژوهش، بی‌توجهی به‌کوششهای‌خلاقه ادبی، قید وبندهای نظارت اداری‌وبالاتر از همه‌گرایش خالقان‌ومترجمان آثار به‌مشاغل و مناصب بخش خصوصی و عمومی از آنجمله است ــ که این خود معلول ، رابطه‌هائی نادرست است

از سوی دیگر باعدم انتشار کتاب خوب یادر دسترس قرارنگرفتن آنها ، بی‌تفاوتی مردم نسبت به‌مطالعه‌کتب‌ونشریات ،افزایش یافته است.وتیراژ، که‌عامل‌ربط دهنده‌بین‌خالق اثر و مخاطب آنست در حدی نومیدکننده‌نوسان‌دارد وشك‌نیست که‌اگر برای آن‌تدبیرهائی اندیشیده نشود ، اثر رسانه‌های نوشتاری از آنچه هست اندکتر خواهد بود و فرهنگ نوشتاری باشرمساری‌از«گوتنبرگ» مغلوب رسانه‌های‌مطلوب«مك‌لوهان»خواهدشد.

سخن برسر این‌نیست که‌دولت کمك‌کند که‌کتاب خوب چاپ بشود یا اگرتوزیع‌و ترویج ونظارت‌وحق‌تألیف اصلاح‌بشود کارکتاب به‌سامان خواهدرسید ، همایش و نشست در این زمینه اگرعلل ظاهری‌را آشکار کند، عوامل بنیادی رکود کتاب را نیز بایدصادقانه باز نماید.

اگر برای جامعه خود دانائی‌میخواهیم‌ــ که‌ازکتاب برمی‌خیزدــ باید نهضتی‌فرهنگی رادر این زمینه آغازکنیم که عاملان آن نه تنها سازمانهای فرهنگی دولتی بلکه همه‌ی مردم خواهندبود.

مشکلاتی‌را که‌به‌مددد«پول»میشود حل کرد شایدذیرنپایدــمثل ایجاد یك‌صحافی‌مدرن یامدرنیزه کردن چاپخانه‌ها وبالابردن‌حق‌تألیف و...ــامااعادت به مطالعه که‌از خانواده‌و مدرسه آغاز می‌شودو بصورت طبیعتی ثانوی تاپایان‌عمر باهر فرزانه‌ای می‌پاید بایدعمومی شود. ماپیش‌از آنکه به‌گروهی ازنخبگان معدود و فرزانگان منحصر بفرد نیاز داشته‌باشیم ملتی‌کتابخوان‌و اهل مطالعه میخواهیم، که‌لاجرم‌نخبگان صادقتری در خود خواهد پرورد ، برای رسیدن به این حدچکار باید بکنیم؟ این مسأله‌ایست‌که همه‌باید درحل‌آن بکوشند.

(آگاهی نامه نهمین جشن فرهنگ وهنر)

عکسهای تاریخی:

معاون الدوله غفاری

(عکس از عبداله انتظام)

***

از چپ براست :
۱ـ شهاب السلطنه ۲ـ حهاداکبر
۳ـ سردار اسعد (جعفرقلیحان)
۴ـ سردار جنگ ۵ـ سرادر طفر
۶ـ مستوفی الممالك ۷ـ شاهزاده
لسان الملك (چشم پزشك) ۸ـ شاهزاده
مفاخر السلطنه (عکس از ملکشاه ظفر)

ظل‌السلطان وفرزندش بهرام میرزا . نوشته حاشیه‌عکس، خط ظل - السلطان است.

* * *

۱- اسفندیار خان
۲- حاج علی قلیخان
۳-فرج‌اله‌خان ۴-حاجی میرزااسفندیار ۵-داراب آقا اسماعیل راکی
۶- حاج مرتضی قلیخان
۷-مشهدی جمشید عمله
۸- آقامحمدظاهر اولاد
۹- آقامحمدتقی بابادی
۱۰- آقاچراغعلی اولاد
۱۱- سیدجواد ۱۲-علی مرادخان ۱۳-ملاعجم‌عمله
۱۴-حیدرخان ۱۵-حاج سلطان‌سیاه ۱۶-زیلاب‌اولاد
۱۷ - محمد طاهر
۱۸ - بهرامخان(عکس‌ها از ملکشاه ظفر)

خاطره‌ها و خبرها

فرهنگ ایرانی

شاهنشاه آریا مهر درمصاحبه بایکی از خبرنگاران خارجی درمورد فرهنگ فرموده‌اند:

«...فرهنگ برای من ارزش بسیار دارد، زیرا یکی از وسایل مبارزه بااین جامعه غول گونه مادی است که از صنعتی شدن کشور متولد خواهدشد لذا برای اینکه به دستگاههای خود کار و به موجودات بدون روح تبدیل نشویم باید بفرهنگ توجه کنیم. دست کم آنرادردسترس همه بگذاریم تاهمه بتوانند از آن بهره بگیرند، از آن برخوردار شوند و هیچکس نگوید (ما شانس دسترسی به فرهنگ رانداشتیم) و این امر نزدما عمیق‌تر ازجاهای دیگر است...میتوانم بگویم که فرهنگ روح ایران درطول قرنها بوده است درطی سه‌هزار سال تاریخ وبدیهی است که‌بایستی چیزخیلی بزرگی می‌بوده که توانسته‌است در برابر همه این فرازونشیبهای دورگار پایداری کند ودر نهایت امر همین فرهنگی گسترده و زنده و فطری هر ایرانی بوده که‌بدون‌شك درهر بار تنها بقای ما بوده است.از برکت‌این‌فرهنگ است که‌ملت ایران‌هنوز وجود دارد. فرهنگ همواره پیوندی بوده که ما را به خاکمان و میهنمان پیوسته داشته است....»

***

ایران و آلمان

سفارت ایران در آلمان (برلن) درسال ۱۲۶۴ شمسی توسط میرزا رضاخان‌مؤیدالسلطنه گرانمایه‌تأسیس‌شدودرسال ۱۲۸۶ آقای‌اسحق خان‌مفخم‌الدوله بعنوان سفیر فوق‌العاده برای اعلام سلطنت محمد علیشاه به آلمان‌و اتریش رفت.

در سال ۱۳۱۹ (مرداد ۱۹تا شهریور ۱۳۲۰) بعلت وقوع جنگ جهانی دوم‌روابط بین‌ایران و آلمان قطع شد و نوری‌اسفندیاری (موسی) وزیر مختار ایران بتهران احضار گردید و ۱۷ شهریور ۱۳۲۳ دولت ایران بدولت آلمان‌اعلان جنگ‌داد.

یکسال پس از خاتمه جنگ یعنی در فروردین ۱۳۲۵ آقای عبداله انتظام با مقام وزیرمختاری بسمت سر کنسول‌در اشتوتگادت و نماینده ایران نزد شورایعالی متفقین تعیین‌شد.

سفارت ایران در آلمان از اردیبهشت ۱۳۳۴ بدرجه سفارتکبرا ارتقاء یافت و در این‌زمان آقای خلیل اسفندیاری بختیاری که ازسال ۱۳۳۰ بسمت وزیر مختار در آن‌کشور خدمت میکرد سمت سفیر کبیر یافت وتاتیرماه ۱۳۴۰ درین سمت در بن بود.

***

سه سفیر

تاآنجا که اطلاع داریم تاکنون‌سه‌تن‌از سفیران ایران در کشورهای خارج به درجه دکتری افتخاری از دانشگاههای معتبر نائل آمده‌اند.

اولین آنها آقای علی‌اصغر حکمت استاد ممتازدانشگاه تهران بوده که‌درسال ۱۳۳۲از دانشگاه دهلی ودرسال ۱۳۳۴ازدانشگاه‌لاهور درجه دکتری گرفته‌است.

پس از آن آقای دکتر مشایخ‌فریدنی‌در

سال۱۳۵۱ودر ایامی که سمت سفارت دولت شاهنشاهی ایـران را درپـاکستان داشت به مناسبت خدمات شایسته‌فرهنگی‌اش از دانشگاه پنجاب درجه دکتری‌افتخاری دریافت داشته‌و وسومین سفیر هم آقای اردشیر زاهدی سفیر دولت شاهنشاهی ایران‌درآمریکاست که‌چندی پیش درجه دکترای افتخـاری از یکی از دانشگاههای معتبرآمریکا گرفت.

***

پرستشگاه زرتشتیان

زردشتیان ایران‌در نیویورك اخیراموفق به‌خرید ساختمانی جهت اجتماعات مذهبی‌و و فرهنگی خودنایل شده‌اند.

آقای ارباب رستم گیو که یکـی از زردشتیان نامدار ایران‌واز افراد خیرزردشتی است با پرداخت مبلغی در حدود ده میلیون‌و پانصدهزارریال موجبات خرید این ساختمان را فراهم آورده‌ودرجشنی‌که زردشتیان‌ایرانی مقیم‌نیویورك بر پاداشته بودند شرکت کرده‌و مبلغ مزبور را پرداخته‌است.

نام این‌ساختمان‌را«درب مهرـپرستشگاه زردشتیان» نهاده‌اند و این اولین پرستشگاه زردشتیان‌درآمریکای شمالی‌است.

***

حکومت ویشی

از تاریخ ششم بهمن ۱۳۲۰ شمسی(۲۵ ژانویه۱۸۵۷) که سفارت ایـران در پاریس توسط آقای فرخ‌خـان امین‌الملـك غفاری تأسیس‌شد دوبار سفارت ایران به دونقطه‌دیگر غیراز پاریس انتقال‌یافت.

اولین‌باردرمرداد۱۳۲۵ شمسی وحوادث جنگ بین‌المللی‌دوم بودکه تحت فشارم مناسبات سیاسی بین دوکشور قطع شد و محسن رئیس وزیر مـختار دولت ایران حکومت ویشی بود وباردوم نیز در مرداد ۱۳۲۳ شمسی بود که‌آقای‌زین‌العابدین‌ر سمت وزیر مختار ایران‌را نزد حکومت‌م فرانسه مقیم الجزیره داشت.

ضمنا بدنیست بدانید که سفارت ای درفرانسه‌از۲۴ شهریور ۱۳۴۴ بدرجه سف کبری ارتقاءیافت و آقای انوشیروان سپه بسمت سفیرکبیر برگزیده‌شد.

***

کتابخانه مجلس

یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های ـ فارسی ، کتابخانه‌مجلس‌شورای ملی‌است.

طی دوازده سال اخیر هـزاران کتاب نفیس‌خطی وهزارها سند معتبرتار توسط مجلس خریداری‌شده‌وبیش ازبیست فهرست این‌کتابها تاکنون‌به‌چاپ رسیده‌ا

***

حسینیه یزد

یکی از تجار معمر و معتبر یزدی ، زادگاه خود حسینیه‌ای با صرف دهها میل ریال بنا نهاده‌وچندسالی‌است مشغول ساخ آماده‌کردن آنست.

سبك‌معماری، کاشیکاری، گچ‌بری حـ مزبور بصورت سنتی‌و بطرزی بسیارجالب ا ودرنوع خود بی‌نظیر.

هزاران‌متر سنگ مرمرآئینه فام‌بر حسینیه‌رونق‌وزینت‌خاصی‌داده‌است.

سلسلهٔ قاجاریه یکصد و پنجاه ویك‌سال‌در ایران سلطنت کردند ازسال۱۱۹۳ تا۱۳۴۴هجری‌قمری.

***

عمارت عزیزخان: واز عمارات‌غیر سلطانی درتبریز یکی عمارت عزیزخان سردارکل درششکلان است که‌درزیبائی اولین‌عمارت شهرمی‌باشد. بعد عمارت مرحوم میرزااحمدخان ساعدالملك بعدعمارت امین لشکر بعدعمارت میرزا عبدالوهاب خان‌نصیرالدوله که سابق‌در این شهرسمت‌نایب الوزارگی‌داشت (مرآت‌البلدان)

***

مقبره: مقبرهٔ امامزاده حمزه‌در محلهٔ سرخاب(تبریز) است واین‌روزها امامزاده مزبور را امین لشکر تعمیر مینماید واز هرطرف وسعت میدهد و ایوانهای عالی بنا کرده‌که‌هنوز تمام‌نشده (مرآت البلدان.)

***

مال‌المصالحه: مرحوم ارباب‌کیخسروشاهرخ‌کارپرداز ادوار اولیه مجلس‌درگزارشی که بپارلمان داده مال‌المصالحه شرعی بهارستان‌را با ورثه میرزاحسینخان سپهسالار بانضمام پانصد تومان‌رد مظالم وده تومان حق محرر ،معادل ۱۵۵۱۰۰ قران نوشته‌است .

***

اثاثیه‌مجلس: قیمت کلیه اثاثیه مجلس شورای ملی‌در دوره‌سوم‌و بعد ازجریان توپ بستن (دوره‌اول) نوزده هزارو سیصد و نه تومان‌وهفت قران وسیرده شاهی بوده است‌واین رقم‌را ارباب‌کیخسروشاهرخ طی‌گزارشی به مجلس تقدیم داشته‌است.

***

حقوق‌مدرس: سید حسن‌مدرس یکی از نخبه علماو وکلای مجلس ازمقرری دوره دوم خود مبلغ ۹۵۵۹/۵۰ریال طلبکاربودو‌بعلت عدم احتیاج آنرا دریافت نمیکرده است‌وبعدا آنرا توسط سیدمحمدصادق‌طباطبائی‌وحاج‌امین‌الضرب به‌شرکت خیریه پرورش‌داده است.

جنگ وحید

نذرو نیاز برای شتر

از آذربایجان نوشته‌اند که‌یك نفرشتر لاغر عورقریب به غروب در مسجد میدان اردبیل داخل‌گشته ورفته‌درسقاخانه خوابیده است این کیفیت در آنجا بسیار غریب بنظر آمده در اطراف و اکناف شهرت تمام کرده وبه آن‌مسجد نذر ونیازازشهر واطراف می‌آورند . « روزنامه وقایع‌اتفاقیه ـسال۱۲۶۸ هجری قمری»

***

هشت‌چیز زبان‌را

ازهشت‌چیز بایدنگاهداشت اول دروغ‌ـ دوم خلف وعده‌ـسوم‌غیبت ـ چهارم جدال ـ پنجم برخودثنا گفتن‌ـششم لعنت کردن هفتم نفرین کردن‌ـهشتم مزاح وتماخره کردن «زاد آخرت ـ غزالی»

دارالخلافهٔ تهران ـ چون جمعیت و آبادی دارالخلافه نهایت رو به ازدیاد نهاده و شهر گنجایش جمعیت حالیـه را ندارد مقرر فـرمودند که شهر تهران را از سمت دروازه شمیران ۱۸۰۰ ذرع و از سه جانب دیگر از هرطرف یکهزار ذرع وسعت دهند و کفالت ایس امر را بعهدهٔ جناب آقای مستوفی‌الممالك و میرزاعیسی وزیر دارالخـلافه موکول فرمودند و روز یکشنبه شانردهـم شعبان ۱۲۸۵ شروع به این امیر فـرموده محض تیمن سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی کلنگی از نقره بدست مبارك برزمین زده و حضرت امجد شاهزاده والا نایب‌السلطنه نیر اقتدا بوجودمسعود همایون کرده کلنگی برزمین زدند ازآن پس مأمورین به حفر خندق مشغول شدنـد دور ایـن شهر تحمیناً سه فرسنگ و نیم خواهد شد و دوازده دروازه مقرر است که ساخته شود واز این‌دورشهر تهران موسوم به دارالخلافهٔ ناصری گردید .

***

اعلان

محترماً باطلاع عموم میرساند اداره ایالتی پست طهران و کلیه :وایـر وشعب مربوط به استثناء دایره امانات بین‌الملل (کلی‌پستال) به‌عمارت‌جدید البناء واقع در خیابان سپه‌منتقل‌و ازصبح روز۲۶ بهمن‌ماه ۱۳۱۱ مراجعات عمومی در آنجا انجام خواهدیافت .انتقال کلی‌پستال بوسیله‌اعلان جداگانه اعلام خواهد شد . وزیر پست و تلگراف وتلفن.(نقل از شماره ۵ روزنامه ایران باستان مورخ‌سوم اسفند۱۳۱۱)

چو مرد توانا ودانا باشد مباشرت کاربزرگ وحمل بارگران اورا رنجور نگرداند

چو مردبرهنر خویش ایمنی دارد
شود زدایره بیرون به‌جستن پیکار

●●●

هیچ خدمتگار اگر چه فرومایه باشد ازدفع مضرتی وجذب‌منفعتی‌خالی نماند .

●●●

بهر آواری بلند و جثه‌ای قوی التفات نباید نمود.

●●●

باد سخت گیاه ضعیف را نیفکند.

●●●

شهـادت هـیچکس نزدیك مردم مقبول‌تر از نفس‌او نیست.

از نمایشنامهٔ کلیله‌ودمنه (امیرمعز)

***

تلگرافخانه: عمارت تلگرافخانه در در جنب خیابان ناصریه درجوار مدرسهٔ دارالفنون که‌مشتمل برمنازل متعددفوقانی و تحتانی است از وجوه دولت به مباشرت مخبرالدوله وزیر علـوم وتـلگراف بناشد (سال۱۲۹۹هجری‌قمری)**منتظم ناصری**

***

سجع مهر احمد شاه آخرین پادشاه سلسله قاجار چنین‌بود:

خواست ایزدتاکند آبادملك‌از عدل و داد_خاتم‌شاهی به‌سلطان‌احمدقاجارداد.

استبداد صغیر: پس‌ازتوپ بستن۱۴ جمادی‌الاولی‌سال۱۳۲۶ و کشتار آزادیخواهان ومشروطه طلبان‌تا روز ۲۸ جمادی‌الاخری۱۳۲۷(تیر۱۲۸۸) که یکسال و۲۶ روز میشود مجلس تعطیل وحکومت مطلقه بر قراربود این‌دوران‌رادوره«استبداد صغیر» نام‌نهاده‌اند .

فریدون توللی

طنزی به نثر و نظم کهن

کفایت

امیر دکن را، به‌سعایت اهل حرم، دل بر کنیزک گرجی ، سر دافتاد و ، چون ازپس‌سه طلاق ،قصدوی کرد، مفتی‌اعظم، طلب‌محلل فرمودو، امیر ،از جوشش مهر ، گردن بدانهمه خواری،درنهاد و،مفتی، کس‌به‌رواق‌جامع فرستاد و، نابینائی پیلتن، بیافت و، شبی‌تا گلبانگ خروس، کنیزک به‌وی سپردو چون امیررا ، نکاح دلخواه ، صورت تحقق پذیرفت،مفتی،از بهرآن کور ، کمر بهائی ، بصد دینار زر مغربی ، بگرفت و ،دستار وردائی ، برسرآن‌و، امیررا گفت:

ـپاس آن‌دگر تیغ، که این‌اعمی، به‌غلاف اندرزدو ،مراد توبرآورد ،لقب(سلطان‌ـ المجامعین) اوراانی وی‌فرما، تابقیت عمر، به‌ثنای تونشیند و،خدمت توگزینند.

امیر، آن‌ملتمس ، بجای‌آوردو،فرمانی‌چنان، بکف‌کور ،اندر نهادو،ازآن‌پس ،به‌همه اقلیم‌جهان، هربزرگ‌ترا ، که‌معضلی‌چنان،فراپیش آمدی ،رجوع‌به‌کفایت وی کردی ، که‌به حقیقت، مردی خودساخته‌بودو،درکف‌وی، گرزی آخته!

شعر

کلید روزی هر آفریده ، درکف اوست
به‌قفل ،اگرزندش ، جاودانه ، محترم است!

خوشا بحال امیری، که‌آن‌خجسته‌ضمیر
به‌نوش و ناز وصالش ، محلل حرم است!

قطعه

(قدرت) به کسی ده ، که بدست‌تو ، دهدباز
روزی که ، سراسیمه ، شتابی به سراغش!

(کوری) شده ز آن شرط محلل ، که نه‌بیند
در حجله ، نگاری ،که بود ، چشم وچراغش!

لطیفه

ایکه در زندگی ، بدین تن لخت
پویه پرداز جادهٔ مرگی!

گر بدانی ، بهای آنچه تراست!
نکنی شکوه‌ها ، زبی برگی!

دکتر مهندس پرویز نیلوفری
استاد دانشکده منابع طبیعی

درخت گز درشاهنامه فردوسی

آدمی ازبدو تاریخ خود بادرختان که یکی ازمواهب طبیعت است ارتباط دائم داشته است ، بویژه ایرانیان باستان که تاسرحد پرستش بدرختان احترام گذارده واز درختان حیات جاودانی وطول عمرو تندرستی وحتی ابدیت آرزومیکردند.

درافسانه های پارسی قدیم بسیاردیده شده است که بعضی افراددرموقع کوفتگی وگرسنگی ازگیاه جانبخش یاحیات بخش میخوردندودر نتیجه ازنعمت شباب وحیات جاودانی بهره مند میشدند. همچنین دربسیاری از این داستانها دیده میشود که مردم با توسل بدرخت گز شفا یافته ومعالجه شده اند .

درکتاب شاهنامه فردوسی طوسی، داستانهای فراوانی پیرامون استفاده از تیرگزین وجود دارد که در جنگ رستم و اسفندیار مفصلا از آن یاد می‌شود و داستان بشرح زیر آغاز میبابد:

«چاره ساختن سیمرغ رستم را»

چـو سیمرغ را دیـد زال از فراز ستودش فراوان و بردش نماز ...
بـدان بیشه اندر درختیست گـز سطبرست وپـرورده از آب رز
نمانم ترا من گـرانمایـه چـوب پـردازوزان مغـز دشمـن بـکوب
گـزی دید بـرخـاك سر بـرهوا نشست از بـرش مـرغ فـرمانروا
برستم نمود آن زمـان راه خشك همی آمد از بـاد او بوی مشك
بفـرمـود تـا رفت رستم بـه پیش بمـالید بـر تـارکش پـرخویش
بـدو گفت شاخ گـزین راست‌تـر سرش بـرتر و تنش بـر کاست‌تر
بآتش بر این چوب را راست کن همـی نغز پیـکان نگه کن کهن
سه پـرو دو پیکان بـدو در نشان نمـودم تـرا از گـزندش نشان
چو ببرید رستم بـسن شاخ گـز بیامـد زدریـا بایوان ودز . . .
بزه کن کمان را و این تیرگز بـدینگونـه پـرورده آب رز
ابرچشم او راست کـن هردو دست چنان چون بود مردم گزپرست

زمانه برد راست آن را بچشم شود کور و بخت اندر آید بخشم
یکی آتشی خوب درخواست کرد همان **چوب گزرا** برآن راست کرد
بکرد آتش و چوب بیتاب کرد **گز** از آب رزمست و شاداب کرد
همی تیر پیکان برو بر نشاند چوشد راست پرها برودر نشاند

(تیر انداختن رستم اسفندیار را بچشم)

چودانست رستم که لابه بکار نیاید همی پیش اسفندیار
کمان رابزه کردوآن تیر گز که پیکانش داداه بود آب رز
هم آنگه نهادش ورا در کمان سرخویش کردش سوی آسمان
همی گفت کای داور ماه و هور فزاینده داش و فروزور
همی بینی این پاك جان مرا روان مرا هم توان مرا
که من چند کوشم که اسفندیار مگر سر نگرداند از کارزار
چو آن تیر گرداند اندر کمان خداوند را خواندا ندرنهان
بهبینی کنون تیر گشتاسبی دل شیر و پیکان لهراسبی
تهمتن **گز** اندر کمان راندزود بدان سان که سیمرغ فرموده بود
بزدراست برچشم اسفندیار سیه‌شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سر وسهی ازو دور شد دانش و فرهی
بیك تیر برگشتی از کارزار بخفتی برین باره نامدار
بخوردی یکی چو به **تیر گزین** نهادی سرخویش برپیش‌زین

وبعد اسفندیار گوید.

بمردی مرا پور دستان نکشت نگه کن برین **گز** که دارم بمشت
بدین چوب شد روزگارم بسر ز سیمرغ و ز رستم چاره گر
گر او را همی بخت‌یار آمدی مرا **تیرگز** کی بکارآمدی
همانا گرین بد نشانه منم وزین **تیرگز** بافسانه منم

بطورکلی در افسانه‌های باستانی ایران بسیار آمده که:

درختان بسیاری هستند که‌در سواحل دریاها و درکرانه‌های دریای چین میرویند دارای خصایص شگفت آوری میباشند ـ همچنین‌در بسیاری ازداستانهای پهلوانی‌دیده‌میشو که‌قدیس جاودانی بیاری‌پهلوانان داستان‌میشتابدوآنانرا از پهنه اقیانوسها بسوی درختا حیات بخش میرساند. مردم سیستان برای‌درختان**گز** احترام زیادی‌قائل‌بودندوبرای‌آ نذرونیازهایی میکردند ودرمیان آنان افسانه‌هایی درباره درختان**گز**موجود بوده‌است.

در اوستا نیز زیان رسانیدن بگیاهان گناهی بزرگ بشمار آمده و لغت «اوراسترایا» گناهی بوده است که نسبت بگیاهان سرمیزده ، در آیین گذشته ما ایرد نگهبان رستنیها بوده است.

حیات اسرار آمیز درختان مردم ایران باستان را در اندیشه عمیقی فرومیبرده و افسانه‌های باستانی زیادی درمورد فرشته‌ای که درداخل درخت و نی پنهان است از روزگار باستان برجای مانده است.

درافسانه‌های باستانی ایران دیده شده است که برای جلب عنایت و حمایت درختان تحف وهدایا برای آنها میبردند و بشاخه‌های آنها اشیاء گرانبها و نوارهای رنگارنگ ونقشهای یادگاری زیادی میآویختند و شاید این رسم نوشتن نام بر پوست درختان از این سنت قدیمی باقیمانده باشد.

صاحب عجائب المخلوقات در صفت اشجار و خواص آنها بذکر گونه‌های درختان پرداخته وتمایزات آنها را دراشکال نمودار ساخته است درمورد **گز** یا **طرفا** گوید:

طرفاـ درختی مشهور است او را بپارسی **گز** گویند.

ابوعلی سینا درکتاب قانون «المقالة الثانیه من الکتاب الثانی فی الادویه مفرده » بذکر خواص بسیاری از درختان وگیاهان میپردازد واز نظر پزشکی برگ وپوست وچوب آنها را مورد مطالعه قرار میدهد و ازدرخت «**طرفا**» نیز یادمیکند.

خوشبختانه امروزه پس ازکارهای ابن سینا و دانشمندان اروپائی ـ بررسی‌های گیاه شناسی ۵۵ گونه درختان **گز** ایران وجهان توسط نگارنده این سطور مورد انجام گرفته و از سواحل چین تا سواحل سنگال افریقا گسترشگاه هریك از ۵۵ گونه درختان **گز** مورد مطالعه واقع شده است .

این درختان بنامهای گزشاهی ـ گرانگبین ـ گز و ـ طرفا ـ طرفة المن ـ حطب احمر ـ گز معمولی ـ گزلی ـ قوره گز ـ کره ـ کورگز ـ شوده گز درسراسر ایران و افغانستان و پاکستان معروفند و گویا بامر نادرشاه درحوالی سیستان بکشت وجنگلکاری درختان بزرگ **گز** اقدام شده باشد و از آنرو درختان عظیم آن بنام **گز شاهی** معروف هستند. نام عمومی آنها گز و در کتب فارسی و عربی بنامهای کشت ـ شوره گز و بعربی اثل و **طرفا** آمده است در ارسباران یلغون و ایلغین آغاجی گفته میشود و بکردی به آن (وبوز) گویند.

درکشور پهناور ایران از ۵۵ گونه درختان گز جهان تعداد ۳۲ گونه میروید فردوسی درداستانهای شاهنامه بویژه در داستان رستم و اسفندیار بیش از ۱۴ بار ازدرخت **گز**، **تیر گز**، **چوب گز**، **تیر گزین** و **مردم گز پرست** یاد مینماید امروزه درختان گز که گاه بصورت بوته‌زارها ودرختزارهای وسیعی بخصوص درجنوب ایران و درخوزستان وسیستان وبلوچستان میروید ازلحاظ اقتصادی ، بویژه تولید چوب و بادشکن و استفاده درتخته‌خرده‌چوب‌سازی وکاغذسازی اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند.

سرلشکر بازنشسته محمد مظهری

علوم سری

واطلاعات وسوابق نویسنده از آن(۱)

نویسنده قریب ده سال به تمرینات هیپنوتیزم پرداخته و متجاوز از بیست سال در مجامع مختلف روحی (مانند جلسات منعقده درمنزل مرحوم وحید الدوله‌سعد) شرکت نموده و بدون اینکه شخصا موفق به ارتباط مستقیم با ارواح باشد به حقایقی پی برده که هنوز جنبه علمی پیدا نکرده است.

مطالعات و نظریات اغلب مجامع روحی که در آن شرکت نموده‌ام صرفا جنبه عرفانی داشته و اکثراً ارواحی که با آن جلسات مربوط می‌شدند در دنباله افکار دنیوی خود ضمن ایمان به وجود خداوند یکتا وبقای روح ولزوم مهرورزی نسبت به سایر افراد بشر تعصبات واختلافات فرعی عقاید مذهبی را ثمره تبلیغات گوناگون وضدونقیض مقامات ومبلغین ادیان ومذاهب مختلفه دانسته‌اند.

درمحافل روحی دیگری شرکت داشته‌ام که فقط با ارواح متعصبین مذاهب مختلفه مربوط بوده و این ارواح هنوز هم برای رد گفته‌ها و تبلیغات مخالفین خود به اقامه دلیل متوسل میشدند وهنوز هم به آن مرحله ترقی وتعالی فکری نرسیده بودند که درسطحی بالاتر یعنی درمرحله عرفان وحقیقت به تفکر بپردازند.

سعادت استفاضه درجلسات روحی دیگری داشته‌ام که ضمن وابستگی به شریعت وطریقت معرفت پایه افکار آنها ازحدود فهم ومعلومات اغلب متفکرین وفلاسفه عصرحاضر بالاتر بوده چنانچه روزی برسد که طرح و انتشار آن اطلاعات با اوضاع واحوال عصر کنونی وفق دهد طبع

۱ــ سلسله مقالاتی دراین زمینه درشماره‌های بعداز نویسنده درج خواهد شد.

برای ارشاد نسلهای آینده حائز اهمیت وتأثیر فراوان خواهد بود.

ضمنا برخلاف سه طبقه ارواح مصرحه بالااغلب اتفاق افتاد که یك روح سرگشته و آواره باجلسات روحی مربوط ودر یك حالت عصیان و بی خبری ولاقیدی هنوز هم منکر خدا و کتب آسمانی وحتی مرگ خود بوده و شروع به کفر وناسزا نسبت به کائنات نموده است.

اینك خلاصه اطلاعات مکتسبه ازاین طریق ذیلا باستحضار خوانندگان محترم میرسد واضافه میکند مادامی که تطبیق این اطلاعات بااساس شریعت اسلامی محرز ومسلم نگردد طبعا برای خود نویسنده نیز بمنزله فرضیه های قابل بحث تلقی خواهد شد عالم غیرمرئی واقعا در همین عالم مرئی ووصل به آن است ودرماورای حدودی که در دسترس ما قرار گرفته صور مادی وحیاتی دیگری وجود دارند که ترقیات علمی همواره بیش ازپیش بوجود آن پی میبرد

اینطور بنظر میرسد که خداوند تبارك و تعالی مشعل عقل واراده را هادی شاهراه تزکیه نفس وترقی وتعالی ماافراد بشر قرارداده وزندگانی هرفردی دراین کره حاصل اعمال و رفتار اودر زندگانی های گذشته ودرعین حال پایه گذار مراحل بعدی روحی او خواهد بود. ارواحی که درادوار مختلف زندگانی های مادی درحدود امکانات خود نیکی کرده ودر مقابل سایر ابناء بشر وظایف انسانیت را انجام داده باشند در زندگانی های آتیه خوشبخت و سعادتمند خواهند بود وهمین آسایش بنوبه خود بمنزله امتحان است زیرا بطور قطع ویقین نتیجه اعمال خوب یا بد هرشخص درزندگانی بعدی اومؤثر خواهد شد.

هرفرد انسانی پس ازطی مراحل عالیه ترقی وتکامل روحی دراین کره خاکی (مانند انبیاء واولیاء وامثال آنها) بنا برمشیت الهی باجسمی لطیف تر ازاین جسم سنگین وضخیم مادی که فعلا روح مادرداخل آن قرار گرفته درکرات پیشرفته دیگری پیدا وناپیدا واز زندگی آسوده تر ومرفه تری برخوردار خواهند بود واین ترقی وتعالی که مدت آن با اختیار واراده وطرز رفتار هرروح وهمچنین بامراحل تزکیه نفس وترقیات غیرمحدود روحانی ارتباط دارد الی غیرالنهایه ادامه خواهد داشت.

نردبان صعود وترقی دارای سطوح وطبقات متوالی است که روی یکدیگر قرار گرفته و درهریك از این طبقات ارواحی وجود دارند که قدرت و سرعت ارتعاشات روحی ووسایل موجودیت آنها شبیه بهم بوده وباتوجه به معتقدات اصولی وترقیات معنوی به گروههای مختلفی در همان طبقه تقسیم وبطور کلی همدیگر را شناخته وباهم مربوط میباشند ولی چون سرعت ارتعاشات روحی موجودات طبقه مافوق عالی تر ولطیف تر ودقیق تر ازطبقات مادون است لذا ارواح طبقه پائین ترقادر به رویت وارتباط با آنها نیستند مگر اینکه خود ارواح طبقه بالاتر مایل به برقراری رابطه باارواح طبقات مادون باشند.

خطاهای زندگانی جسمانی درعالم دیگر موجب محدودشدن آزادی روح میشود زیرا

افکار واعمال بد گذشته در اطراف روح مقصر ایجاد سیال تاریکی میکند که متدرجاً متراکم و ضخیم شده و بمنزله یک محبس تاریک او را همواره معذب نگاه می‌دارد.

مشقت تنها مدرسه‌ای است که احساسات را لطیف نموده تفقد ومروت وتوکل وشفقت ومقاومت برسختی‌ها و پایداری را بهرذیروحی یاد می‌دهد. علاقه به مادیات ولذاید شهوانی شخص را ازترقی بازمیدارد و برعکس ازخودگذشتگی وفداکاری مارا ازاین لفاف ضخیم نجات داده برای صعود به محلی بالاتری آماده ومهیا میکند.

عقیده مربوط به وجود مخلوقات انسانی درکرات دیگر کاملا صحیح است زیرا منظومه‌های شمسی بیشمار درعالم خلقت وجود دارند که اغلب آنها ازعالم شمسی ما مفصل‌تر ومخلوقات سیارات تابعه ازنور وحرارت آن شموس برخوردارستند. تمام عوالم مسکونی دارای وضع واحد نبوده بلکه بعضی ازآنها درشرایط بالاتر ازاین کره زمین و بعضی درشرایط پست‌تر قرار گرفته‌اند. کره زمین ماجرو عوالم عالی محسوب نمی‌شود بلکه بمنزله دبستانی است که قسمتی ازمراحل ترقی و تکامل روحی درآن طی میشود و برای آنهائی که فاقد اراده ومرتکب خطایائی شده باشند من‌حیث‌المجموع محل زجر ومشقت ومکان تنبیه ومجازات محسوب میشود.

آنچه مسلم است کرات عالی‌تری دردستگاه آفرینش وجود دارند که ارواح سعادتمند و آنهائی که دوره‌های ابتدائی را بمرحله کمال رسانیده باشند درآنجا به عالم جسمانی لطیف‌تری درآمده ومراحل عالی‌تری را بطور لایتناهی طی‌میکنند. در کرات عالی‌تر درجه ترقی افراد طوری است که جزاصل یکتاپرستی توام باپندار و گفتار و کردار نیك مذاهب وعقاید مختلف دیگری وجود ندارد ودرآنجا دیگر احتیاجی به نیروی نظامی و پلیس ووضع قوانین حقوقی و جزائی ونظایر آن نیست زیرا آنها کلیه صفات رذیله را از زندگانی‌های گذشته از خوددور کرده‌اند وپست‌ترین ساکنین آن کرات دارای بهترین شرایط زندگی نسبت به این کره ماهستند و به‌طور مثال هر گونه مرضی را بااراده دفع می‌کنند. شبها احتیاج بچراغ ندارند زیرا نوری که از بدن آنها ساطع میشود اطراف خودشان را روشن میکند. آنها برای تغذیه بدنی احتیاجی به خوردن غذا ندارند بلکه اغذیه آنها عبارت ازسیالاتی است که درفضا پراکنده شده و باتنفس ویا بوسیله خلل وفرج جلدی جذب و دفع میشود.

غلبه قانون برستمکاری وهرج ومرج که دراعصار گذشته حکمفرما بوده دلیل برآن است که روزبروز عقل وعلم انسانی روبه ترقی رفته و براضداد خود فائق میشود و بالاخره روزی خواهد رسید که افراد جامعه بشریت به حقیقت وفلسفه حیات وممات پی‌میبرند و بهمان نسبت نظم وترتیب بیشتری در کره ارض برقرار میشود وبالنتیجه ترقیات روحی آن جامعه باقدمهای سریع‌تری به‌جلو خواهد رفت.

خانم دکتر شریف انصاری

استادزبان فارسی‌دردانشگاه عثمانیه (حیدر آباد)

حماسه‌های بزرك هند

۳

بروایات ناقدین وادبای هند حکیم «ویاسا» شاعرمشهور ونویسنده «ودا» پسرحکیم پاراسارا بود وحماسهٔمها بهارا تاکه بزرگترین وباارزش‌ترین اثرادبی‌هندوشایدهم‌تمام‌دنیای قدیم‌شمرده میشود ازقلم‌حکیم ویاسا آمد . وی‌بوسیله‌ریاضت‌وقدرت روحانی خودش جهانیان را باتعلیمات ودا آشنا ساخته‌وسپس مهابهارات‌را تدوین‌کرد. این‌اثرعظیم فناناپذیرومقدس تنها مأخذ درزمینه خود میباشدکه‌بجای مانده‌است.

بنابرروایات قدیم‌هند این‌طور استناد میشود که حکیم‌ویاسادرمحضر برهمای‌فناناپذیر بحال‌مراقبه حضور داشت واز اودرخواست کردکه در ایجاد این‌اثرعظیم به‌اوکمك‌کند.

برهماحکیم را راهنمایی‌کردکه‌بمحضر الهه گنپتی gnnpati که مظهر علم است برود وازاودرخواست کمك‌کند. بنابر دستور برهماحکیم ویاساازالهه گنپتی خواهش‌کردو آن‌الهه بنوشتن‌حماسه مهابهارا تا آماده شدویاسا سرودن داستان‌را آغازکرد . این‌داستان مثل سرنوشت تقدیر برلوح سینه‌های خدایان‌نقش‌بست. سپس‌حکیم ویاسا برای پسردانشمندو مریدان خود داستان را بیان‌کرد وبدین ترتیب این داستان سینه به سینه به نسل‌های‌بعد سپرده شد .

منظومه مهابهارا تاماجرای نبرد افراد وابسته‌به‌شاخه‌های‌خانواده سانتانوراکه‌بایك دیگر سرمخالفت داشتند، بیان‌میکند .

هستهٔ حماسی‌این‌داستان بدین قراراست :تخت وتاج «کوروها» که‌مقر حکومت آن شهر«هستیناپور»Haatinapura بود به‌دهریتاراشترارسیدوچون دهرتیاراشترانا بینا بود ناگزیر برادرکوچك‌او«تاندو» زمام شهریاری را بدست گرفت .پاندونیزبه چندین‌علت‌از پادشاهی دست کشیدوبه همراهی دوهمسر خود،در خلوتگاهی واقع در هیمالایا معتکف‌شدو برادر نابینای خویش را به‌سلطنت برگماشت . پس از درگذشت پاندوا پنج فرزند او که

کودکانی بیش نبودند به‌شهر «هیتناپورا» فرستاده‌شدند تا به‌پشتیبانی عموی تاجدارشان فنون جنگی‌را فرا گیرند.

شاهزادگان این هردوخانواده دریك حرم‌سرا بزرگ شده‌بودند ولی‌شاهزادگان پاندوا دربرابر شاهزادگان کوروا مشخص‌تر ازهمه بودند واین‌امرموجب حسادت‌شد. سلطان پاندو دنیارا بدرود گفت ودیتر باراشته باوجود نابینا بودن خود به تخت سلطنت جلوس کرد وتصمیم گرفت برادر زاده‌خود یعنی‌هشتیرا را بعنوان وارث تحت سلطنت تعیین نماید هشتیرا باصفات رحمانی و صداقت وحسن سلوك خود میتوانست دل رعایا را بدست‌بیاورد.

چون‌هیشترا بسن بلوغ‌رسیدوخواست که‌عنان سلطنت رابا فرمان‌عمویش‌بدست‌بگیرد فرزندان ودیتاراشترا به اورشك بردندوقصد هلاك او کردند وحیله‌ها نمودند ودسیسه‌ها چیدند پنج برادر «پاندو» که ازاین شوروشرتن به‌سلامت برده‌بودند برآن‌شدند که این‌سرزمین شوم را ترك گویند. پس به‌دربار پادشاه «پانچالا panchala پناه بردند ودر آنجا مستقر شدند.

آرجونادرمسابقه بزرگ تیراندازی سویمبر چیره دستی ومهارت شگرف‌خودرا بروز داد وکمان تسخیر ناپذیر «پانچالاها» راخم کرد ودرتیراندازی مقام اول‌را احراز نمود ودختر پادشاه«دورویدی»را همچون پاداش به‌ارجونا اهدا کردند. شاهزادگان «درویدی»را باخود بردند. هنگامی که‌پنج برادربا پیروزی بدیار خود بازگشتند مادرش که‌باخبرشده بود که فرزندانش برنده مسابقه شده‌اند ولی اطلاعی نداشت که جایزه مسابقه چیست به فرزندان خود اظهارداشت که باید جایزه‌رابین خود تقسیم کنند به این‌ترتیب‌بود که برای رعایت گفته‌مادر واطاعت اراو «درویدی‌همسر پنج‌برادرشد.

موضوع چندشوهری که‌منحصرا درادبیات‌هنددیده‌میشود وازسوئی‌باقوانین‌وسنن‌وآداب هندی‌هم‌مخالف‌است‌ازاینجا بوجودآمدناقدان‌چنین‌توجیه‌میکنند که‌پاندواهل‌منطقه‌ای بودند که درتبت‌قرارداشت که‌در آن‌دیارداشتن‌چندشوهرامری مغایر سنن‌وآداب وآئین آن کشورنبود. تعبیردیگری برای این امر اینست که‌پنج‌برادر، تجسم پنج خدا یانیروی خدایی هستند واین ازدواج فقط تکمیل ضابطه بود. این جشن ازدواج در پیشگاه بهگوان کریشنا برگزار شد.

کریشنا مظهر محبت وخوشبختی است که نابود کنندهٔاند وه‌ورنج است. کلمه کریش krs بمعنی کشش، جذب‌ورنج‌دادن آمده‌وغرض ازآن کشمکش‌ونزاع عصر تاریکی‌است کاقیست که‌نام کریشنادرذهن‌عبادت‌کنندگانش متجلی شود تااینکه این‌نام‌جمله‌رنجهائی‌راکه ازعصر تاریکی پیداشده‌اند محو گرداند.

(ادامه‌دارد)

از: لاادری

نظری تازه به‌عرفان و تصوف

مجلس هشتم

سئوال وجوابی است بین‌یك جوینده ویك عارف

سئوال کردم راجع به‌معجزه وکرامات چه‌نظری دارید؟

فرمود سئوال مهمی است وممکن‌است‌جواب من‌طولانی شود. به‌قدر امکان سعی میکنم آنچه‌به‌نظرم میرسد برایت توضیح دهم . من‌به عنوان یك مسلمان صوفی‌به معجزه‌وکرامت اعتقاد دارم‌ولی‌مسلماً این‌ایمان من‌مورد قبول پیروان مکتب اصالت ماده‌نیست.

خداوند برای هدایت اقوام جاهل پیغمبرانی برگزید تااو امری‌را که ازراه وحی‌در مییابندابلاغ نمایند. برای‌اینکه اقوام‌جاهل متوجه شوندکه این‌پیغمبر برگزیده مزیتی‌بر آنها دارد تابهتر بحرفش‌گوش دهند خداوندبه اوقدرت معجزه اعطافرمود تادر موقع لزوم ازآن استفاده نماید .

معجزه‌کاری است‌که مطابق اصول وقواعد مقرره طبیعی نباشد. به‌عبارت دیگر خرق عادت باشد به‌نظر میآیدکه معجزات پیغمبران متناسب بااوضاع دوره وطرز فکراقوام‌بوده است. مثلا دردوره‌ی فراعنه‌که جادوگری وسحررواج داشته پیغمبر باید معجزی داشته‌باشد تابرجادوگران چیره‌شود وبه‌همین جهت معجز موسی(ع) تبدیل عصابه‌اژدها ویدبیضی‌بوده است. درایام حضرت عیسی (ع) شفادادن مریضان و بیناکردن‌کوران طرف توجه بود پس معجزا وهم در همین زمینه بوده است. در عهد حضرت محمد (ص) در نظر اعراب دوره‌ی جاهلیت فصاحت وبلاغت وشعر مقامی‌ارجمند داشته. پس‌قرآن‌که‌کلام خداست معجزه‌ی‌پیغمبر اسلام بوده‌است. بهمین جهت است‌که قرآن مکرر اعراب را به داو میطلبدکه اگر راست میگوئید آیات یاسوره‌هائی مانندآن بیاورید.

کرامت خرق عادتی است‌که به‌طور استثنااز‌اقطاب وپیران سرمیزند .آنها توانائی کرامت راندارندکه مانند معجزه هروقت بخواهند بروز دهندبلکه این‌کرامات بطور نادر آنهم‌بمقتضای‌علتی مخصوص‌بوقوع میپیوندد. پیران حقیقی ادعای‌کرامات نداشته‌اند.

این بودبه‌طور خلاصه عقیده‌ی من راجع به‌معجزه وکرامت. ولی متأسفانه همانطور کهما عادت داریم‌که درهرچیز راه‌مبالغه وافراط به‌پیمائیم چه‌به انبیا وچه‌به عرفا معجزات وکراماتی نسبت داده‌ایم‌که اصل ومبنای صحیحی نداشته و بیشتر ساخته و پرداخته تخیلات وتمایلات خودماست و تصورکرده‌ایم‌که هرچه موضوع رابزرگتر جلوه دهیم براهمیت مقام طرف افزوده‌ایم. این‌زیاده روی‌ها موجب بدبینی وانکار بسیاری شده‌است.

اما از نظر علم مادی آنچه برخلاف قوانین شناخته‌شده طبیعت باشد خرق‌عادت است. مثلا اگر ما ظرفی را روی میزی بگذاریم مطابق قانون جاذبه آن ظرف بطرف زمین کشیده میشود و هرقدر جرمش زیادتر باشد برروی میز استوارتر خواهدبود. حال اگر کسی بتواند بدون اعمال قوه خارجی که برجاذبه بچربد آن‌ظرف را از روی میز بلندکند خرق عادت کرده‌است. بدیهی است علمای مادی چنین پدیده‌ای را انکار میکنند. خرق عادت ربطی به معجزه و کرامت ندارد اشخاصی هستندکه ادعا دارندکارهائی میکنندکه خارق‌العاده است. پس اگر معلوم شودکه شخص عادی میتواند خرق عادت‌کند به‌طریق اولی یك‌نبی یایك ولی میتواند صاحب چنین قدرتی باشد.

کسانی‌که دراطراف این مسائل مطالعه نموده‌اند حرق عادت‌را به‌چندین‌قسمت نموده اندکه مابه‌طور خلاصه به‌بعضی ازآنها اشاره میکنیم:

اعمال نیروئی غیرمعلوم درحرکت دادن اشیاء یاتغییر شکل دادن به‌آن.

بی‌حس نمودن بدن‌درمقابل اشیاء برنده وجلوگیری ازفوران‌خون. اعمالی‌که‌امروز به‌اسم **ادراك ماوراء حواس** نامیده میشود . یعنی به‌مطالبی‌یاوقایعی دست‌یابیم که‌حواس خمسه‌ی مادرآن دخالت ندارد. مثل‌تله‌پاتی ،یعنی ازدور به افکاردیگری مطلع شدن،خواندن صفحه‌ای ازکتاب ازدور ،حدس‌زدن ورقهای بازی بانگاه‌کردن به پشت آن. دسته‌ای دیگر قدرت فکر انسانی‌را نوع‌دیگری طبقه‌بندی‌کرده‌اندکه جامع‌ترمیباشدبدین‌ترتیب: ۱ــ تأثیر توانائی فکربرماده مثل حرکت دادن اشیاءکه به آن اشاره‌کردیم. ۲ـ تأثیر قوای فکر بروقایع ودانش لدنی‌مثل فراگرفتن لغاتی اززبان خارجی‌که باآموزش به‌آن اطلاع نیافته بودیم ،یادرك یك‌قانون علمی‌که ازراه آزمایش به‌آن‌پی نبرده بودیم. ۳ـ توانائی فکر در حاضر بودن درنقاط مختلف.

مثلا آشنائی به‌شهری دررؤیا یادر حال مکاشفه. بااین تعریف ،فکر میتواند همه‌کار بکند،از همه‌چیز مطلع باشدو همه‌جا حاضر بشود. برای این‌که ادعارا ثابت‌کنند میگویند کسانی بوده‌اندکه توانسته‌اند جسمی‌را به حرکت درآورند (توانائی فکر برماده) یادگرفتن زبانی ویاعلمی بی‌استاد (دانائی‌به هرچیز) دیدن شهرها واماکنی درخواب‌که وقتی به‌آنجا رفته‌اند عیناً باخواب مطابق بوده‌است (حضوردر همه‌جا).

نظیراین‌قضایا بسیار اتفاق افتاده‌وشاید هرفردی‌درطول عمرخود به‌نوعی ازآن‌برخورد کرده‌باشد. ولی طرفداران مکتب مادی‌آنرا انکار میکنند وآنچه راجع بخواب است‌آنرا صرفاً یك تصادف میدانند .

دراین جامجبورم به‌حاشیه بروم. اگرکلیه‌ی مسائل دینی وفلسفی واعتقادات به‌طور یك‌معادله‌ی ریاضی حل شده بود جای انکار باقی نمیماند ودنیا صاحب یك‌فلسفه و یك دین

میشد. چون قضایا را بطور قطع وحتم نمیشود حل کرد ذوق ومیل وطرز فکر ومحیط زندگانی اشخاص دخالت دارد. آنکه از کودکی در یك محیط مذهبی بار آمده باشد به معتقدات دینی تمایل دارد و به دلائل علمی وفلسفی شك میبرد و آنکه در محیط مکتب مادی تربیت شده به استدلال علمی وتجربی تکیه میکند. فیخته فیلسوف معروف آلمانی خوب گفته است :

هر کس پیرو مکتبی است که به مذاقش جور باشد. پس باید اقرار کرد که هیچ یك ازمسائل را با منطق استدلالی نمیتوان حل کرد ومنطق عاطفی نیز مقامی دارد. پس در مسئله خوارق عادات آنکه متمایل به مسائل ماوراءالطبیعه است آن ادله که بنفع اوست معتبر میشمارد و آنکه پیرو مکتب مادی است به ادله تجربی تکیه میکند و کار به جائی میرسد که برای هردو طرف همانطور که فرموده **پای استدلالیان چو بین بود.**

قبلا برایت گفتم که علم مادی هم چندان پروپایه‌ی قرصی ندارد. آنچه را که امروز از بدیهیات میدانند فردا خود به باطل بودن آن اقرار میکنند تا به جائی که علمای امروزه میگویند فرضیه‌های علمی مادامی که جواب تجربیات را داد آنرا قبول داریم روزی که به بی‌پایه بودن آن پی بردیم آنرا دور میاندازیم وفکر فرضیه‌ی تازه‌ای میکنیم. یك نکته‌ی دیگر آنکه پدیده‌ها در نظر ما تغییر میکند ومنوط به مقیاس مشاهده‌ی ماست. اگر تجزیه و ترکیب شیمیائی بدانیم اشیاء در نظر ما صورت دیگری پیدا میکند. اگر میکرسکوپ نبود فهم ما طور دیگر بود. حالا برایت یك مثلی میزنم که اول یکی ازعلمای فیزیك سویسی به آن اشاره کرد. میگوید حقیقت یکی است ولی چون مقیاس مشاهده‌ی ما فرق میکند حقیقت برای ما به صورت پدیده‌های گوناگون درمیآید. مثلا اگر مقداری گرد سیاه باهمان مقدار گرد سفید خوب به هم مخلوط کنیم و به کسی نشان دهیم اومیگوید این گردی خاکستری است. (یعنی به مقیاس مشاهده‌ی عادی) حال اگر این گرد رازیر میکرسکوپ بگذاریم و بزرگ کنیم می‌بینیم مقداری ذرات سفید است که در کنار ذرات سیاه قرار گرفته. پس پدیده‌ی رنگ خاکستری ازبین رفته. حال فرض کنیم ما موجودات باشعوری هستیم ولی حجم ما از ذرات گرد کوچك تر است. اگر درروی این ذرات راه برویم خواهیم گفت که ازروی تخته سنگهای سیاه وسفید عبور کرده‌ایم. به این طریق می‌بینیم که یك واقعیت بسته به مقیاس مشاهده به سه پدیده‌ی مختلف در آمده است. در علم هم حکمهائی که میکنیم مربوط به مقیاس مشاهده‌ی ماست. در کیهان پی انتها تاوقتی که ما با تلسکوپ مشاهده کنیم به عده‌ای ستاره‌ها و کهکشان‌ها که درقدرت تلسکوپ ماست پی‌میبریم. وقتی رادیو تلسکوپ اختراع شد ازروی صدای امواجی که بما میرسد فهمیدیم چقدر ستاره‌ها و کهکشان‌های دیگری بوده که ازوجود آن بی‌اطلاع بوده‌ایم. نمك قضیه دراینجاست این اطلاعات که به ما میرسد چه به وسیله‌ی نور و چه به وسیله‌ی امواج رادیوئی راجع به صدها میلیون سالهای قبل است. چه بسا ازاین ستارگان که خاموش شده‌از بین رفته‌اند وچه بسا که تولد شده

اند ومااز وجود آن خبر نداریم مثل این است که به قبرستان کهنه‌ای برویم وقبوری را ببینیم وگمان کنیم مدفونین در آن زنده‌اند. حال آنکه سالهاست مرده‌اند و نوه و نتیجه‌هائی دارند که ما ازآنها بی‌خبریم .

دو گروه الهیون ومادیون هریك باتعصبی بی‌اندازه باهم مخالفند وهیچ طرف حاضر نیست که اقلاقسمتی ازحرفهای طرف دیگر راگوش دهدو قبول کند. میتوان تاحدی از نظر عاطفی حق‌را بجانب متد ینین داد .

زیرا آنها میگویند مادینی راقبول کرده‌ایم وبه احکام آن‌تن درداده‌ایم. در صورتیکه مادیون میگویندما طرفدار برهان ودلیل وآزمایش وتجربه هستیم ولی‌اغلب‌حاضر نیستند که باسعه‌ی‌صدروبی طرفانه به‌نظرات وحرفهای طرف‌گوش کنند وازهمان اول میگویند گوش‌ما باین حرفها بدهکار نیست. این‌رویه ازشخصی که خودرا اهل علم میداند مستبعد است. این آقایان علما فراموش کرده‌اند که بسیاری ازکشفیات واختراعات برحسب تصادف واتفاق‌پیش آمده‌نه درنتیجه‌ی آزمایشها وتحقیقات دامنه‌دار. کشف پنیسیلین یکی‌از این تصادفات‌است.

اگرروزی شخصی به‌نرد طبیبی برود وبگوید من‌برای فلان مرض دوائی پیدا کرده‌ام اول سئوال آن‌پزشك این‌است که آیاشما طب‌خوانده‌اید؟ اگرجواب بدهدنه ،ظن‌قوی‌براین است که آن‌دکتر اصلا حاضر نشود به حرف اوگوش دهد . این همان بلائی است که بسر پاستور درآوردند. چون اوپزشك نبود. تمام جامعه‌ی اطبا مدتها بااو ازدرعناد در آمدندو کارهای اورا تخطئه‌کردند. تاریخ زندگی پاستور خواندنی است.

بسیاری از کشفیات و اختراعات که امروز پیش پا افتاده است اگر دویست سال پیش کسی احتمال آنرا میداد همانطور که امروزه معجزه را انکار میکنند احتمال آن کشفیات‌رانیزانکارمیکردند. اگربه‌کسی‌میگفتندمیشود از هزارها کیلومتر صداها و صورتها را در هر شهر و خانه‌ای منتشر ساخت او را دیوانه میپنداشتند . ولی چون‌امروز بااصول علمی‌آن که انتشارامواج الکترومانیتیك‌است آشناشده‌ایم موضوع دیگر غریب‌به نظر نمیآید. معما چه‌حل گشت آسان شود. چه‌بسا معماهای دیگرکه حل‌شود وچه بسا معماهائی‌که هیچوقت باحواس عادی بشر قابل حل‌نباشد. شخصی برای مردی که‌ظاهرا اهل‌علم بود معجزه‌ای نقل میکردکه سنگی به‌سخن آمده‌است. شخص عالم‌گفت چه‌مزخرف میگوئی؟ مگر نمیدانی برای حرف‌زدن چه‌چیزها لازم‌است؟ تارهای صوتی بایدوجود داشته باشد وزبان ولب ودندان هریك وظیفه‌ی خودرا انجام دهند. آنوقت ریه باید هوا بدمد تا صداوکلمات تشکیل شود. مرد اولی گفت عزیزم من يك صفحه‌ی گرامافون یایك نوار ضبط صوت برای شمامیز نم تمام اصوات وآوازها رابرای شما تحویل میدهد آیاتار صوت‌لب و زبان ودندان وریه دارد؟ ولی‌چون چگونگی تغییر امواج صوتی‌را به امواج الکترومانیتیك میدانیم‌ومیدانیم باز این امواج‌الکترومانیتیك رامی‌شود به امواج صوتی تبدیل کرد مسئله

برایمان‌غریب نیست .آیا نمیتوانید فرض‌کنید که‌درطبیعت راههای‌دیگری هم‌باشد که‌بتواند سنگ‌یا درخت‌را به‌صدا درآورد؟ راجع به‌قصه‌ی‌اصحاب کهف شك‌میکنید .آیا امروزدرصدد نیستند که‌بدن انسان‌را باوسائل‌علمی منجمدکنند به این امید که‌صدها سال بعد دوباره‌آنرا به‌زندگی‌برگردانند؟ آیا مرتاضان‌هندی این‌قدرت را ندارند که متابولیسم‌رادربدن‌آنقدر پائین بیاورند که‌چندین‌روز بدن‌به‌غذا محتاج نباشد وبا مقدار بسیار قلیلی هوا به زندگی ادامه دهد؟ آیا حیواناتی‌نیستند که‌زمستانها به‌خواب‌میروند وسوخت‌وسوز بدنشان بحداقل تقلیل میبابد؟ آیا خداوندمتعال قادر نیست در موارد خاصی وبرای مقصودمعینی که‌گاهی علت آن‌برما مجهول است چنین کارهائی انجام دهد ؟آیا درسیر تکامل نباتات وحیوانها تصادفهائی برخلاف معمول طبیعت پیش نمی‌آید که گیاهی تـازه یا حیوانی مخصوص به وجود می‌آید.این‌واقعه‌ای است که در سیر تکامل به‌آن **موتاسیون** یا ظهور ناگهانی میگویند؟ حال‌باشیمی ملکولی‌وشیمی زیست شناسی وکشفیات تازه‌درباره‌ی **کروموزومها** تااندازه‌ای بعضی از این‌علل را توجیه مینمایند وراه تازه‌ای درعلم‌درشرف باز شدن‌است.

درباره‌ی **ادراکات‌ماوراءحواس** دربعضی دانشگاههای آمریکاوشوروی متجاوزاز سی سال است به تجربیات پرداخته‌اندومیلیونها تجربه‌راجع‌به **تله‌پاتی** و شعب آن‌انجام داده‌اندوبه نتایجی‌هم‌رسیده‌اند.

بدبختانه این تجربیات‌هم برای استفاده‌های نظامی است وچون اطلاعات کافی در دسترس همگان‌قرارنمیدهند بعضی از علماءاین آزمایشها رابی‌اساس‌فرض‌میکنند . دراینکه بعضی اشخاص‌درنتیجه‌ی استعداد فطری‌وریاضت وتمرین توانسته‌اند کارهای خارق‌العاده‌ای انجام‌دهند شك‌نیست درظرف‌چندین‌هزارسال‌بیهوده سخن نمیشود به‌این‌درازی باشد متأسفانه بعضی اشخاص که‌صاحب این قدرتها هستند برای اینکه خودرا صاحب قدرت بیشتری‌جلوه دهند گاهی‌در عملیات شیادی بکار میبرند واین موجب‌شك وانکار ارباب پژوهش می‌شود.

قصه‌ی‌یك نفرانگلیسی که‌چند سال قبل در تلویزیون انگلستان حاضر میشد و اسم اسبهای برنده اسب‌دوانی چندهفته بعد وعنوان سر مقاله‌بعضی روزنامه‌هارا یك هفته‌قبل‌از انتشار مینوشت ودرپاکت سربسته‌در حضور تماشائیان تسلیم میکرد واغلب پیش بینیهای‌او درست درمیآمد مشهور است هم چنین ادعای جوان اسرائیلی که بانگاه کردن وگاهی‌با دستمالیدن چنگال‌واشیاء فلزی‌را خم میکند خیلی سروصداکرد.ولی‌با وجودیکه‌این‌نمایشها دریکی از دانشگاههای معروف آمریکا با مراقبت‌های‌علمی‌مورد تائیدقرارگرفت بازعده‌ای ازعلما بصحت آن‌شك کردند .

مذاکرات این جلسه‌ی ما طولانی‌شد وشاید صحبتهای‌من‌هم‌قدری‌درهم برهم بود. پس، بطور خلاصه میگویم که‌بعضی اشخاص بواسطه‌ی استعداد مخصوص یا موهبت الهی توأم با

بقیه‌درصفحه ۵۵۶

خاطرات سردار ظفر

(۲۰)

سردار محتشم مستحفظین راه را برداشته بود اشرار کهکیلویه ریختند ده دز پسر امام قلی‌خان اورك راکشتند قوافل را غارت کردند من در اصلاح شتاب نکردم آمدم چهار ـ محال مرتضی‌قلی خان را در شلمزار ملاقات کردم خواستم دستنا بروم بـا سردار محتشم تجدید عقد برادری کنم‌مرتضی‌قلی‌خان‌عذر آورد سردار محتشم هم راضی نشد خانه او برویم هر یك از مـا بخانه خود رفتیم من مجبورشدم حـاج ابوالفتح را نرد خوانین طهران فرستاده خودم ده چشمه رفتم سردار اشجع اردل رفت پس از چند روز رفتیم چـغا خود بمقر حکمرانی از معاندین هم‌کسی از لاونعم‌دم نرد امیر جنگ‌که باطناً با هیچ‌کس همراه نیست در ظاهر با ما همراه بود سردار اقبال و سردار مکرم پسر سردار محتشم را برای استمالت خوانین بحکومت بر برود فرستادم که آن حدود را نظم دهند بعد معلوم شد برای غارت رفته بودند سردار اشجع عاقل مآل اندیش بـود مایل برفتن آنها بحکومت بر برود نبود حکومت اصفهان هم با پسر های ظل‌السلطان بود امیر مفخم درکمره بر ضد کار می‌کرد سردار محتشم و مرتضی قلی خان هم بر ضد ما قیام‌کرده بودند ولی ما بهانه بدست آنها ندادیم امیر مجاهد را بتدابیری چغا خـور آوردم‌کـه دست او از فتنه و فساد کوتاه شود چند روزی که چغا خور هرکـه می‌آمد بر ضد ما سخن می‌گفت آخر طاقتش طاق شده یکروز دیدیم چادر امیر مجاهدکنده شده رفت برای شمس‌آباد امیر جنگ هم نه آشکارا مخالفت میکرد نه نزد ما می‌آمد رفت جونقان خانـه خودش من مانـدم و سردار اشجع و سردار فاتح نرخ اجناس هم‌کم‌کم روبگرانی نهادگندم یك من سنگ شاه‌که دو من تبریز باشد هشت قران شد اول‌گرانی بود سرتاسر ایران قحطی وگرانی بود در اصفهان و طهران بسیاری از مردم ازگرسنگی جان سپردند زمستان‌گندم در بختیاری یکمن سنگ شاه پانزده قران شد در بختیاری و چهار محال گران بود ولی از گرسنگی کسی نمرد میرزا جعفر قلی شهاب نظام را کابعلی پسر ملا بالی‌رافرستادم‌برای‌گله داری چهار محال و فریدن بیست و هشت هزار تومان سند داده بودند در تـودشك و نائین و انارك باران نیامده بود آنچه مردم آنحدود احشام داشتند در چهار محال و بختیاری آورده بودند نه تنها در آن حدود باران نیامده بود بلکه در تمام ایران باران نیامد امیر مجاهد و مرتضی قلی خان وقت مواجب دادن بمردم هرکسی دسته و بسته‌ای‌داشت برداشته چغا خور آورده

ما را مجبور بدادن مواجب بختیاری ها کردند و با آن جنس گران از نقد و جنس مواجب مردم همانا از صد هزار تومان بیشتر شد تمام این کار ها از نفاق و مآل اندیشی نکردن و ندانستن نتیجه این کار های زشت بودکـه در مدت چندین سال بنفاق و شقاق روز گار گذراندیم و هیچکدام راضی بتعالی و ترقی همدیگر نبودیم و این روز ها را یاد نمی‌آوردیم و هیچ تصور این نکته را نمی‌کردیم که :

چونکه بدکردی زبد ایمن مباش زانکه تخم است و برو یاند خداش .

سردار اقبال و عبدالحسین خان آتش به‌بربرود زدند حتی یك ده سپهسالار تنکابنی را هم تصرف کرده محصول آن ده را تمام تفریط کردند سردار خان هم وقتی دید صحبت غارت کردن است آنجا را واگذاشت و آمد حکمرانان بر برود هم دیگر نتوانستند دخل بکنند بقول بختیاری ها لر آقا شد .

علی اکبر خان سالار اشرف و الیاس خان صـارم الملك را هـم بحکومت فریدن فرستاده بودیم که هم جلوگیری از حاکم بر برود بکنند که تعدی و تجاوز بفریدن نکنند هم اینکه جنس خانواری فریدن را وصول کنند .

امیر مجاهد بمن نوشت که سردار محتشم خیال دارد با سردار اشجع برادر خودش بجنگد ما اولاد مرحوم ایلخانی باید کاری نداشته باشیم و در کار آنـها مداخله نکنیم سردار محتشم هم رفته بود بروجن بستگانش هم در بروجن جمع بودند من در جواب نوشتم من مسئول نظم بختیاری و چهار محال هستم هرگز نمی‌گذارم چنین بی نظمی روی بدهد سردار اشجع هـم سردار فاتح را فرستاد با سوار و استعداد دستگرد امام زاده را گرفتند برای جلوگیری از سردار محتشم ولی سردار محتشم یا خودش پشیمان شد یا بستگانش او را ملامت کردند دست از آن کار زشت برداشت و از مخالفت در گـذشت و مخالفت او غیر از زیان سودی نداشت کاری هم از پیش نمی‌برد .

چون راه مال امیر و چهار محال امنیت نداشت علی مراد خان سالار بهادر موسی خان بهادر السلطنه را با جمعی فرستادیم ده دز قرار دادیم سه ماه دخل آن که از عابرین بعنوان باج میگیرند مال خود آنها باشد پس از سه مـاه حکومت مستحفظ بگذارد رفتند سه ماه در آنجا بودند آن حدود را منظم کردند محمد حسن رئیس اشرار کهکیلویه را با یازده نفر دیگر که شرادت ودزدی می‌کردند گرفته کشتند و اموال مردم را بصاحبانش رد کردند و در این مدت سه ماه بنا بقول پیشکار آنها که مردی راست گفتار و درست کردار بود در این مدت سه ماه از باج پل که عـابرین می‌دادند و از عایدات دیگر چهل و سه هزار تومان فایده برده بودند و پس از سه ماه مراجعت کردند .

در این وقت محمود میرزا یمین السلطنه پسر ظل‌السلطان خواست املاك بـر برود خود را بفروشد امیر مجاهد و امیر جنگ و مرتضی قلی خان خواستند بدون شراکت ما

آن املاك را بخرند پس ازکشمکش های بی اندازه آن املاك را بشراکت همدیگر صد و سی هزار تومان خریدیم‌چند قریه‌آباد است‌که بنظر من و بیشتر مردم پانصد هزار تومان ارزش دارد محمود میرزا با اینکه این املاك را از روی رضا و رغبت بما بفروخت پس از چندی فریادش بلندشدکه خوانین املاك‌مرا بزور جبراً وقهراً از من خریدند خوانین‌هم حاضر شدند بیست هزار تومان باو بدهند اصلاح کنند او قبول نمی‌کرد عاقبت در سال ۱۳۱۰ شمسی بیست و ششهزار تومان باو دادیم و مصالحه نامچه از اوگرفتیم و پس از یك سال از خرید املاك من‌وسردار اشجع بر بروجرد رفتیم امیر مفخم نیز حاضر شد املاك را با بنی إعمام قسمت کردیم و پس از یکسال هم اولاد ایلخانی سهم خود را قسمت کردیم و هر یك سهم خود را علیحده‌کرد این بیست و ششهزار تومان را هم سه ساله قرار شد خوانین باو بدهند .

در سال ۱۳۳۶ قمری‌که قحطی سراسر ایران را فروگرفته بود مالیات بختیاری و چهارمحال و بربرود وکهکیلویه را تماماً از لجاج و عناد همدیگر ببختیاری ها داده و خرج بیهوده‌کردیم محتاج فرستادن سوار بطهران هم بودیم .

از اوایل تا عهد محمد علی شاه مالیات بختیاری چهار محال را بدولت می‌پرداختیم پس از فتح طهران که دولت محتاج بسوار بختیاری بود مالیات بختیاری و چهار محال و گاهی هم مالیات بر برود را گرفته تمام مخارج سوار بختیاری میشد بعضی سنوات مالیات رامهرمز و باج پل ها که‌گرفته میشد یا جنس حکومتی‌که بود به بدولت داده میشد نه از برای خود حکام چیزی باقی میماند .

اینکه می‌نویسم تمام خوانین در فکر دخل خود بودند مرحوم سردار اسعد مستثنی است برای اینکه آن مرحوم هیچ خیالی نداشت جز خدمت بایران و باقی‌گذاردن نام نیك اگر ما خوانین همه مثل سردار اسعد بودیم میتوانستیم بیش ازین و بهتر ازین برای ملك و ملت ایران کار کنیم هر چند دولت روس و انگلیس نمی‌گذاشت ایران ترقی‌کند و حقیقتاً تا دولت تزاری تمام نشد ایران آسوده نشد .

از زمان احمد شاه تا اوایل رضاشاه بختیاری هفده سال مالیات ابوابجمعی‌خوانین بختیاری دیناری داده نشده بود اعلیحضرت پهلوی این هفده ساله را یك‌کرور تومان مطالبه کرد قرار شد هجده ساله‌کمپانی نفت بدولت بدهد و از پولی‌که بخوانین بختیاری می‌دهند کم بگذارند و چنانکه سابقاً بآن اشارت رفت امسال‌که سال ده سال سالی سی هزارتومان دولت ازکمپانی نفت‌گرفته هشت سال دیگر مانده‌که تمام پول بدولت برسد .

اصل مالیات بختیاری هفت لنگ و چانکی سردسیر وگرمسیر باکلوند و فلارد همه جهت شانزده هزار و هفتصد تومان بودکه همه ساله بعداز مواجب ایلخانی‌وایلبگی بختیاری بدولت می‌پرداختند و این مالیات را اواخر در طهران با مالیات چهار محال می‌پرداختند

از اصفهان و خوزستان موضوع کرده بودند یعنی در عهد میرزا علی اصغر خان اتابک مستقیماً بطهران می‌دادیم .

فرع مالیات بختیاری که حکومت از بختیاری ها می‌گرفت و بخرج خوزستان می‌آوردند بیست هزارتومان می‌شد تقریباً اجناس گرمسیرات که بختیاری ها باسم سرخوشی می‌دادند با جنس مال امیر نشین‌ها تخمیناً پنجاه هزار من بوزن شاه بود که صد هزار من بوزن‌تبریز است ولی این جنس با مبلغی نقد که روی جنس گذارده میشد تمام مخارج‌می‌شد .

جنس قلعهٔ ممکا و اورجان که املاك موروثی خوانین هستند مرحوم حسینقلی خان ایلخانی پدرم رحمت‌الله علیه این دوده را برای خرج دیوانخانه که بختیاری ها لامردان می‌گویند گذاشته بود که خرج لامردان چغاخور بود و هر کس حاکم بختیاری می‌شد جنس و نقد این دو قریه را باید خرج لامردان بکند این دو قریه سی هزار من تا چهل و پنجهزار من بوزن شاه بر داشت دارد مالیات هم ار قدیم نمیدادند و این دوره از مالیات معاف و مرفوع القلم بوده باج پل شالو را هم‌که خوانین حکمران می‌گرفتند عایدی آن متفاوت بود در جنگ بین‌المللی که راه اصفهان و طهران‌منحصر به‌بختیاری بود درکلیه این دو سه جنگ از هشتاد هزار تومان بود تا سی هزار تومان مخارج مستحفظین راه را هم از باج پل می‌دادند .

اما باج ایلیاتی که ازگله دار های بختیاری ها چوب دار ها می‌گرفتند اوایل مبلغ کمی بود ولی اواخر بپانزده‌هزار تومان هم‌رسید تاسالی که‌توسط‌مجلس شورای ملی باج گرفتن ملغی شد .

دیگر از محل دخل خوانین بختیاری پول گله دار ها بود که در عهد مرحوم ایلخانی بر قرار شد صد سه ازگوسفند هائیکه از چهار محال و از خارج برای علف چر بختیاری می‌آوردند می‌گرفتند تا آخر گله داری فریدن هم جزوبختیاری شد از ظل‌السلطان بود بختیاری ها بحکم دولت ضبط کردند که سالی پنجهزار تومان مالیات گله داری فریدن را بدولت بدهند چند سالی این ماهی پنجهزارتومان را بدولت می‌دادیم ازعزل محمد علی شاه ازسلطنت مالیات بختیاری‌وچهارمحال‌را باگله داری خرج سوار ومصارف بیهوده می‌کردند این پنج هزار تومان را هم نمی‌دادند همه جهت مالیات گله داری چهار محال و فریدن که بخوانین میرسید بی‌تفاوت بود سالی که باران در بلوك اصفهان بحدی که کافی باشد می‌آمد گله دار کمتر می‌آمد هرسالی که باران در حوالی اصفهان کمترمی‌آمد بیست هزار تومان یا بیست و پنجهزار تومان عایدات داشت درین سال که‌صدر امور بختیاری بودم و خشک سالی بود بیست و هفت هزارتومان عاید شد با اینکه تخفیف هم با هالی اصفهان داده شد .

مالیات رامهرمز که ملك خوانین بختیاری بود ده هزارتومان بود چهارپنج سال هم مالیات آنجا را بدولت نمیدادند .

اصل مالیات چهار محال با فرع که دولت از قدیم بر چهار محال بسته بود بیست و یکهزار تومان بود فرع آن سال بسال تفاوت می‌کرد اوایل فرع آن دوازده هزار تومان بود بعد که اندك املاك چهار محال تمام ملك خوانین بختیاری شد فرعش گاهی به پنجهزار تومان میرسید گاهی کمتر میشد اما در بربرود هر که را آنجا حاکم میکردیم که برود آن حدود را منظم کند بر عکس بی نظمی و هرج مرج را در آن حدود برقرار می‌کردند قوه دولت کم بود حاکم هم از ضعف دولت استفاده کرده هرچه میخواست می‌کرد اگر میخواستیم بقوه بختیاری جلوگیری از بی نظمی بر برود کرده نگذاریم حکام ازحدود خود تجاوز کنند تمام بـه‌حمایت حاکم قیام کرده مالیات جاپلق و بربرود را بـدولت نمیدادند سهل است طمع در املاك مردم هم میکردند در سالی که من حاکم بختیاری و چهار محال و آن حدود بودم میخواستند ملك ولی خان سپهسالار تنکابنی را تصرف کنند از طهران بمن نوشتند من جلوگیری کردم منشاء تمام این فتنه ها امیرمجاهد بود بختیاری ها فتنه وفساد وخود سری‌رامشروطه‌نام نهادند بختیاری ها بی تقصیر بودند برای اینکه ایل وحشی دور ازتمدن تنها حرفه خودراطالب است خوانین هم نقشه نداشتند جز برصدحکومت قیام کردن نقد وجنس واسب وتفنگ‌ببختیاری دادن پیوسته بختیاری را قوی وخودرا ضعیف میکردند وقتی‌که حاکم ولایتی یا والی ایالتی میشدند قوه آنها سواربختیاری بود و اغلب آنچه را که پیدا میکردند خرج سوارها می‌شد بعضی هم می‌اندوختند وملك می‌خریدند.

(ادامه دارد)

بقیه ازصفحهٔ ۵۵۱

بعضی‌ریاضت‌ها وتمرین‌ها کارهائی خارق‌العاده انجام میدهند که‌همه‌ی‌آنرا نمیشودانکارکرد اصرار علما در انکار این‌پدیده‌ها بیشتر برای آن است که‌اگر این مسائل را قبول نمایند به‌بسیاری ازپایه‌های‌علمی‌امروزه‌لطمه‌میرسد. بدیهی است آنکه بنائی‌را باسالها زحمت‌ساخته است حتی‌المقدور میخواهد آنرا ولوباشمع زدن سرپا نگاه‌دارد.

بااین توضیحات مسلم است پیغمبری که‌رسول‌خداوند است میتواندصاحب‌معجزه‌باشد وازعارف کاملی‌هم ممکن است کرامت سربزند(ولی کرامت‌درمواقعی خاص برای مقاصدی بسیارعالی وبدون اراده عارف حاصل‌میشود)ما بازهم درگفتگوهایمان به مطالبی‌برخواهیم خوردکه‌موضوع معجزه مورد بحث قرار خواهدگرفت.

اگردر این مذاکرات نسبت به‌علمای مادی انتقاداتی کردم عذر میخواهم‌وازخدا خواستارم که‌به‌ایشان‌بیش از این‌سعه‌ی‌صدر بدهد.

دنباله‌دارد

نویسنده : هربرت‌زیم ورابرت بیکر
ترجمه واقتباس : علی‌اصغر وزیری

منظومهٔ شمسی

-۴-

فصول زمین

نظریه۲ر۱ ۲۳ درجه اریب بودن محور زمین درفصول مختلف آفتاب به مدتهای مختلفی در آسمان بلندمیشود . اریب‌بودن محورزمین باعث میشود که نورآفتاب بازاویه‌ای حاد به‌زمین بتابد یا بازاویه‌ای‌قائم. درخط نصف‌النهار لندن‌دراول‌تیرماه که‌نورآفتاب بطور مستقیم به‌زمین‌می‌تابد حرارت آن۳ مرتبه بیشتر از حرارتی است‌که‌تابش نور آن‌دراول دیماه ایجاد میکند چون‌دراین‌هنگام‌نور آفتاب بطوراریب به زمین‌می‌تابد. حرارتی که‌هر منطقه دریافت میکند به‌طول‌روزوزاویه خورشید دربالای افق بستگی‌دارد و نتیجه آن‌اختلاف فصول درنقاط مختلف‌جهان است.

درمناطقی که‌درداخل۲ر۱ر۲۳درجه‌ای‌قطبین‌میباشند درمدتی ازفصل‌تابستان‌آفتاب۲۴ ساعت در بالای افق قراردارد .هرچه این‌منطقه‌شمالی‌ترباشد آفتاب‌در آسمان‌آن‌منطقه‌بیشتر میماند وهرچه جنوبی‌ترباشد‌کمتر.درمحلهائی که درداخل‌مدارقطب شمال‌قرار دارندآفتاب نصف شب‌را میتوان مشاهده‌نمود .درداخل۲ر۱ر۲۳ درجه خط استوا درفصل تابستان‌آفتاب برای مدتی‌در بالای سرقرار دارد. درمناطق این‌دونصف‌النهار بالاترین‌نقطه‌ای که‌آفتاب‌در تابستان‌میرسد۹۰ درجه است منهای خط نصف‌النهار باضافه۲ر۱ر۲۳ درجه . پائین‌ترین‌نقطه آفتاب نیمروز درنیمه زمستان۹۰درجه است منهای‌خط‌نصف‌النهار منهای ۲ر۱ر۲۳ درجه‌در لندن‌که خط نصف‌النهار ۲ر۱ ۵۱ درجه‌عرض شمالی است ارتفاع آفتاب در نیمروزاز۱۵ درجه درزمستان تا۶۲ درجه در تابستان اختلاف پیدا می‌کند.

مریخ

سیاره مریخ مدار خود را بدور خورشید درمدت ۶۸۷ شبانه‌روزطی‌میکند.مریخ‌در مداری خارج ازمرکزحرکت مینماید. گاهی بازمین‌قریب۵۶ میلیون کیلومترو گاهی ۳۷۷ میلیون کیلو متر فاصله دارد. بهترین موقعیت برای رصد مریخ هر ۱۵ یا ۱۷ سال‌یکبار دست میدهد.

کلاهك سفیدقطبی این سیاره‌قرمز که احتمالا سطح‌آن برف‌وبالای‌آن‌مه‌است‌درزمستان بزرگ‌و در تابستان‌کوچك می‌شودو مناطق سبزرنگ‌مایل به‌آبی‌آن‌درمقابل‌مناطق‌وسیع‌تری

که قرمز مایل به‌قهوه‌ای رنگ بوده وشاید ناشی از زنگ آهن باشد واضح‌تر می‌شوند.جو مریخ محتوی گاز کربینك و آثاری از آب میباشد .لیکن اکسیژن در آن وجودندارد.در نزدیکی خط استوای‌مریخ حرارت بده درجه‌بالای‌صفرمیرسدواحتمالات زیادی میرود که حیات در مریخ وجود داشته باشد.

این سیاره دارای دو قمر است که‌قطر آنها تقریباً۱۶ کیلو متراست.

هرمز (مشتری)

بزرگترین‌سیاره منظومه‌شمسی است‌وهیچوقت از ۵۹۰میلیون کیلومتر بدزمین نزدیکتر نمیشود ودوازده‌سال‌زمین طول‌می‌کشد تایکدور مدار خود را بدور خورشید طی نماید .
لکه‌عظیم قرمز رنگی‌که درهرمز مشاهده می‌شود دارای ۳۲ هرار کیلومترطول‌است.

چهارعدداز اقمارهرمز که‌بزرگترو درخشانتر ازسایرین‌است‌قطری‌از ۲۸۹۷ تا ۵۱۵۰ کیلومتردارندوحرکت وضعی آنها از۲الی۱۳ شبانه روز طول‌می‌کشد و می‌شود آنهارا به آسانی بایك‌دوربین‌چشمی‌مشاهده کرد.قطرهشت‌قمر دیگرهرمز از ۱۶۰ کیلومتر کمترمیباشدو یکی ازآنها که‌نزدیکتر به‌هرمز است باسرعتی برابر با ۱۶۰۰ کیلومتر در دقیقه‌بدورمدار خود می‌گردد. هرمز سیاره‌ای که سریعترین‌حرکت انتقالی‌را دارد در کمتر از۱۰ ساعت یکدوربدور خود میچرخد .درجه برودت‌در هرمز نزدیك منهای ۱۳۰ درجه سانتیگراد میباشد وجوآن ازگاز آمونیاك‌ومتان ترکیب‌شده‌وفاقدآب میباشدوممکن‌است‌درقسمتهای بایر وسرد آن‌یخ وجود داشته‌باشد.

کیوان «زحل»

کیوان سیاره‌درخشانی است که‌می‌توان آنرا باچشم‌غیرمسلح دید لیکن‌کمربندهای آن فقط باتلسکوب دیده‌میشوند. گردش سیاره‌کیوان درمدار خود به دورخورشید ۲۹سال زمین‌طول‌می‌کشد ووقتی به‌نزدیکترین نقطه کره‌زمین میرسد۱۱۹۹ میلیون کیلومترفاصله دارد.هرکدام ازصور فلکی منطقة البروج را کیوان تقریبا در دوسال طی‌میکند.

کمربندهای کیوان‌درسال۱۶۵۵ بوسیله تلسکوپ کشف گردیدند وشاید که‌ازقطعات بسیار کوچك اجسام جامد تشکیل‌یافته‌باشند.

اورانوس .نپتون . پلوتن.

سیاره اورانوس برحسب اتفاق درسال۱۷۸۱ کشف گردید دونفر از منجمین هریك بطور استقلال موقعیت سیاره ناشناخته‌را محاسبه‌نمودند وهنگامیکه تلسکوپها آن‌نقطه رارصد کردندسیاره‌نپتون‌رادرسال۱۸۴۶ کشف‌نمودند.سیاره پلوتن‌درسال۱۹۳۰ برمبنای‌محاسباتی شبیه‌محاسباتی که‌برای کشف نپتون کردندکشف گردید.

اختر واره‌ها

حدود ۱۵۰۰ سیاره دیگر که باید بوسیله تلسکوپ دیده شوند در منظومه شمسی وجود دارد که اغلب آنها بوسیله عکس برداری کشف گردیدند. بزرگترین آنها بنام سرش‌دارای قطری برابر با۷۷۲ کیلومتراستوقطر بقیه‌اغلب آنهااز۸۰کیلومتر کمتراست که بین‌مدارهای مریخ وهرمز درحرکت میباشند. تعدادی در فضای بین‌مریخ‌وزمین‌درحرکت میباشند که‌یکی از آنها بنام اروس‌درفاصله ۲۲٫۵ میلیون‌کیلومتری زمین‌درسال ۱۹۷۵ خواهد بود.

ستارگان دنباله‌دار

هرسال ازپنج تاده‌ستاره دنباله‌دار رؤیت می‌شود لیکن‌اغلب آنها ضعیف بوده وباید باتلسکوپ آنهارا رصدکرد. ستارگان‌دنباله‌داراز۲۵ قرن‌پیش سابقه‌دارند ودر قدیم موجب وحشت مردم میشدند ستاره‌دنباله‌دارمعروف بههالی‌مسبوق به۲۴۰سال قبل از میلاداست.

درخشش ستارگان دنباله‌دار قسمتی بواسطه انعکاس نوری است که کسب‌می‌کنندو قسمتی معلول اشتعال گازهای خودشان است که‌دراثر تابش نور آفتاب مشتعل میشوند.

دنبال‌ستارگان دنباله‌دار از گازهای بسیار رقیق وغباری که‌ازرأس ستاره‌به‌عقب‌دفع می‌شود تشکیل‌شده وآنقدررقیق است که نورستارگان دیگر بدون اینکه نقصانی پیدا کنند ازماوراء آن‌دیده‌میشود. اغلب ستارگان‌دنباله‌دار فاقددنباله‌ای جالب توجه میباشند ودنباله بعضی ازآنان به‌سرعت گسترش یافته وتاچندین میلیون کیلو متر طول‌پیدا میکند.

شهابها

تعداد شهابها در منظومه شمسی بی‌نهایت میباشد وهر روزصدها میلیون ازآنهاباجو کره‌زمین برخورد می‌کنند. سرعت آنها به‌اندازه‌ای‌زیاداست که به‌محض برخوردباجو کرّه‌زمین باحرارت بسیار شدیدی به‌بخاروگازتبدیل‌شده‌وگاهگاهی تکه‌هائی از آنهاازجو کره‌زمین گذشته‌و بازمین اصابت می‌کنند لیکن این‌واقعه ندرتا اتفاق‌می‌افتد.

تکه‌های شهابهارا که‌بازمین اصابت می‌کنند سنگهای آسمانی‌میخوانند. این‌سنگها مختلف‌بوده واز تکه‌هائی که‌به‌اندازه‌سرسوزنی میباشند تابه صخره‌های عظیمی که‌تن‌هاوزن دارند میرسند. بزرگترین‌سنگ آسمانی که‌شناخته‌شده یکی‌در افریقای‌جنوب غربی‌ودیگری درگروئلنداست که‌هردومرکب ازنوعی‌شهاب‌آهن ونیکل میباشند. ناتمام

نوشته: پی‌یر روسو
از مجله: هیستوریا

ترجمه: کاظم شرکت (شهرین)

کوپرنیک، کسیکه راز آسمانهارا باز نمود

*

با اکتشافات و پیشرفتهای علمی این قرن، امروزه به نسبت، تصور گردش و نظام عالم آسانتر است. ولی آیا هرگز اندیشیده‌اید که اجداد ما در باره ستارگان وخورشیدوماه چه فکر میکردند؟ برای چه نمیخواستنددرباره زمینی که بنظر آنها ثابت بودوعالمی که بگمانشان یکپارچه بودفکر کنند؟

دردنیای قدیم نیز گاهگاهی مردانی که‌عده آنها انگشت شمار بود پیدامیشدند که‌افکار پیشینیان را درباره‌عالم نمی‌پذیرفتند، وبرخلاف‌عقیده دانشمندان زمان خود، بنظر آنهاهمه سیارات بدور خورشید می‌گشتند وبرای‌زمین‌نیز دوحرکت قائل بودند. یکی بدورخودش ودیگری‌بدور خورشید بنابرین کوپرنیک‌را نمیتوان پدرعلم‌هیئت‌جدیددانست.

در اواسط قرن شانزدهم جنبش‌عظیمی برعلیه افکار ضد دانش پژوهی توسعه یافته و تقریباً تمام اروپا را فراگرفته بود. ازآنجائیکه پیشرفت‌وتوسعه‌آن، فلسفه قدیم‌وسیر اندیشه پیشینیان راعوض مینمود، مخالفت کلیسا ودولتهای اروپائی را که درین مورد باهم کاملا اتفاق‌نظرداشتندبرانگیخت، تاآنجا که‌آشکارا به‌حمله‌متقابل‌دست‌زدند.

اینك درمیان دوقطب سرنوشت ساز، ودوقدرت مصمم، چگونه اخبار کشمکش تازه‌به دانشگاههای دوردست‌ترین‌نقاط‌جهان‌راه‌یافت؟

حقیقت اینستکه درآغاز امر توجه‌زیادی‌جلب‌ننمود. اما بتدریج قضیه بالا گرفت و برانگیختن مخالفت با دانشمندان صدای مخالفت‌را بگوش مردم رسانید.

کتاب کوپرنیك درسال ۱۵۴۳ منتشرشده بود، لیکن آنطوریکه‌باید ازآن‌استقبال‌نشد حدود یکربع قرن از مرگ کوپرنیك میگذشت، وقتی که دانشمندان تازه پی‌بردند که کشفو اصول او تا چه اندازه اهمیت دارد ودر علم هیئت تاچه پایه‌ای تکان دهنده است. درین‌هنگام بود که فریاد آفرین از اجتماعات دانشی‌اروپائی برخاست.

کوپرنیك در یکی ازشهرهای لهستان بنام‌تورن‌درنوزدهم ژانویه، سال ۱۴۷۳ چشم بجهان‌گشود وچون یتیم بود عمویش تربیت اورا بعهده گرفت. وی‌دردانشگاه کراکووی بتحصیل ادامه‌داد. درآن‌زمان چه احساسی براین‌شهر مشهور حکمفرما بود که دانشجوی جوان‌ما دروس خود را ازجمله‌هیئت، به‌توسط پروفسور برودوینسکی تدریس میشد، وحتی پرسپکتیو ونقاشی‌را با شور وشعف بیش‌از اندازه‌فراگیرد.

درآن زمان، جوانان دانش‌پژوه وپرعلاقه، محضر دانشمندان علم‌وفن ایتالیاراغنیمت میشمردند. ازینرو، کوپرنیك کهدر آنموقع بیست‌ویکسال‌داشت، رشته‌طب‌رادردانشگاه پادو،

همزمان باعلم هیئت فرا گرفت . برای پی بردن به لیاقت او زمان طولانی لازم نبود ،زیرادرسال ۱۵۰۰ کرسی ریاضیات باو محول شد.

ازروی علاقه وافری که به ستاره شناسی وهیئت داشت، در قسمت جلوی خانه اش یك بر دیده بانی ساخته بود ،لیکن درآن نواحی بندرت شبها صاف و بی ابر بود ،واین خود یکی از عواملی بود که کوپرنیك را وادار نمود که بیشتر درآثار ونتیجه گیریهای دانشمندان پیش از خود کنجکاووواردشود. درین باره خود اومینویسد که کلیه آثارفلاسفه را بدقت مطالعه نمود است تا به بیند آیا هیچیك ازآنها اشاره ای باینکه عالم مدور است نموده یانه؟ وعاقبت درآثار سیسرون به این گفته برخورد مینماید که نیستاس ،به حرکت زمین معتقدبوده است. پلوتارك نیز در آثار خودیادآور شده که عده دیگری نیز بااین عقیده موافقند و درین جا کلام خو پلوتارك را نقل مینمائیم:

«دیگران عقیده دارند که زمین ثابت است وحرکت نمی نماید ،لیکن بعقیده فیلولائوس پتیاگورسیان دریك مدار بیضی شکل ،درست مانند خورشید حرکت مینماید.»

درسال ۱۵۰۳ ویا ۱۵۰۴ بود که کوپرنیك بافرضیه فیلولائوس واریستارك برخورد نمو که آنها عقیده داشتند زمین درهر ۲۴ ساعت یکبار بدور خود میچرخد ودر عین حال درطول مدت یکسال یکبار بدور خورشید که درجای خود ثابت است حرکت مینماید . ستارگان مانند خورشید درجای خود بیحرکت هستند. با این حساب کرات آسمانی مانند ستارگان اطراف زمین ما هرگروه بایستی پیرامون یك ستاره مرکزی همین حرکت وضعی وانتقالی داشته باشند.

این موضوع درحقیقت همان عقیده ای بود که در قرن هیجدهم اظهارشده بودوامروز کوپرنیك آنرا بگونه دیگری مطرح میساخت ،وشگفت آنکه بازباهمان اعتراض ها روبرو گردیده بود.

باوجودیکه کوپرنیك عقاید خودرا به رشته تحریر درآورده بود،این کتاب سالها بنا به خواست نویسنده اش بچاپ نرسید ومنتشر نگردید. علت این امرآن بود که نویسنده آن از جاه طلبی پرهیز داشت وسعی مینمود کار اوزیاد جلب توجه نکند.

این عشق شدید بآرامش تابدانجا رسید که کوپرنیك عقایدخود را بمدت چهل سال همچون رازی گرانبها حفظ نمودو تنها پس ازپایان این مدت بودکه آنهارا منتشرساخت ا پیش ازآن باهمه اصرار وترغیب و تشویق دوستان ودوستداران عقایدش بهیچوجه حاضر به انتشار آنها نبود.

سرانجام پس از مباحثات زیاد ، حاضرشد نسخه ای ازآنرا بهدانشمند جوانی ازاهالی ویتمبرگ بنام رتیکوس که از جانشینان اوومعتقدباو بودبسپرد(سالهای ۱۵۷۶ تا ۱۵۱۴)

رتیکوس بلافاصله این نسخه را پیش یکی ازدوستان خودکه یك کشیش پروتستان بنام

بقیه در صفحهٔ ۵۶۴

تهیه و تنظیم : ازسیدمحمود رستگار

دبیر دبیرستانهای یزد

خاطرات نواب

-۶-

بازگشت مجدد جلال‌الدوله به‌یزد باکروفر بهایی‌ها مقارن‌بود، بظاهر گروهی‌بهایی یابهایی‌نما باتأیید ظل‌السلطان برای ایفای‌رسالت‌هایی به یزد آمدند،ازآن میان‌مردی‌بود که‌ادعای سیادت داشت وخود رااز‌جمله‌عموزادگان‌سیدباب معرفی‌میکرد ،وی‌باامکانات‌مالی فراوانی که در اختیار داشت دریزد دستگاهی‌براه انداخت و در سواد شهر مزرعه‌ای بنام تقی‌آباد احداث کرد، این همان مزرعه‌ای است، که‌بعدها مردم آن‌را «غول آباد» مینامیدند شخص مذکور که به‌سیدعلی موسوم بود شهرت داشت که از راه عشق آبادبه روسیه‌تزاری مسافرت کرده وبارعمای دولت روس ملاقات داشته است اما صحت عزیمت او به روسیه‌و مذاکره‌وملاقات با اعضای دولت روس مورد تردید بود، هرچه‌بود اوبطور رسمی‌سمت‌نیابت کنسول دولت روس را در یزد داشت وبهمین جهت بالای سردر منزل اختصاصی‌خود پرچم روس برافراشت وبه صراحت‌اعلام کردهرکس‌هرگونه‌کاری داشته باشد برایش انجام‌میدهم، بدون مداهنه باید اذعان کرد که برافراشتن پرچم روسیه باچنان دعوی صریحی وداشتن چنین عنوانی‌رسالت‌ها ومأموریت‌هایی هم بدنبال‌داشت بویژه شایعه‌ای که آن ایام زبانزد خاص وعام‌بود این موضوع‌را اثبات میکرد. توضیح آنکه گفته‌میشد دولت‌روسیه‌جهت‌حمایت ازبهایی‌ها به‌ظل‌السلطان حاکم‌قدرتمند اصفهان سفارش‌هایی کرده است واونیز بنا برمصالح شخصی وحفظ منافع خود فرزندش جلال‌الدوله را مکلف‌ساخته است تااز این‌گروه‌آشکارا پشتیبانی کند وآنان را مورد تأیید خویش قرار دهد. هرچه بود درشرایطی که‌سیدعلی‌در یزد پرچم روسیه‌برافراشت وآشکارا وبی‌محابا به‌تبلیغ‌وترویج بهاییت می‌پرداخت‌جلال‌الدوله ناگهان به‌کیش‌باب گروید وحتی‌بدستور اونایب‌هاوفراش‌ها واعوان وانصارش بهایی‌شدند تنهاهمسرشاهزاده از این‌امر سرباززد. گرایش جلال‌الدوله و یارانش به‌بهاییت ازیکسو تبلیغاتی که ازسوی‌دیگرصورت میگرفت موجب بی‌ثباتی ونا‌امنی واغتشاشهایی‌شد که‌ازروی طبع دامنه‌آن‌هرروزوسعت میبافت وآتش فجایعی که‌شاهزاده بدست خود برپا کرده بود از زیر خاکستر بتدریج ظاهرمیشد،زیرا روحانیان،اعیان‌واشراف‌یزدودرهبران‌دسته‌های‌مذهبی عوام‌را به لعن وسب‌بهایی‌ها تهییج میکردند درمقابل بسیار اتفاق میافتاد که درمحل‌میدان خان‌بدستور جلال‌الدوله گروهی از مردم‌را هرروز بگناه ناسزاگویی ولعن‌بهایی‌ها بچوب

می‌بستند ومضروب ومصدوم میساختند .من‌هرروز که‌باالله‌خود بمدرسه شفیعیه(۱)میرفتم‌بارها شاهد فلك کردن وچوب زدن مردم‌بودم. مسئول چوب‌زدن‌ومجازات‌کردن‌مجرمان‌ومحکومان مردی‌بود که‌پیشه عطاری داشت وازقضا سیدهم بود وعامه‌اورا«سیدعلی‌قشنگ» مینامیدند،وی باگرفتن‌وظیفه از جلال‌الدوله جهت کسانی که‌بەسب‌ولعن‌بهایی‌ها می‌پرداختند مجازات تعیین میکرد بروجه‌مثال افراد را به‌پنجاه‌یاصدضربه‌چوب محکوم‌میکرد سپس وسیله‌فراشان جلال‌الدوله یا مأموران‌داروغه حکم بمورد اجرا گذاشته‌میشد ،واضح‌است‌که‌تضادوکشمکش شدیدی که‌بین‌دوگروه اقلیت واکثریت‌جامعه یزد بدین کیفیت بوجودآمد چه‌حوادث‌خونین وغم انگیزی را درپی داشت بویژه که‌جلال‌الدوله دراین‌اثنا، به ابتکاری تازه‌هم‌دست‌زدکه قابل‌یادآوری است وی‌برای حصول‌مقصودهای خویش و اطفاء آتشی‌که میرفت زبانه‌کشدو دامنگیر بسیاری از مردم بی‌گناه‌وبی‌پناه گردد،عده‌ای شاطر ازمیان افراد ورزیده خویش انتخاب کرد وآنان‌را مأمور ساخت تاباقدرت وبدون‌ترحم باجرای نقشه‌های شوم اواهتمام کنند . شاطرها یك‌نوع لباس وکلاه سرخ‌رنگی می‌پوشیدند که آن را لباس‌وکلاه کردی میگفتند. ازجمله‌شاطرها مردی‌بود، یزدی که‌به«حسن کرك» شهرت‌داشت،وی‌بسیار متعصب‌و سخت‌گیر بود ودررذالت ودشنام‌دادن‌وگستاخی نسبت‌بەمخالفان بهایی‌ها هیچ ابایی‌نداشت وسرانجام‌حاصل کارش‌هم این‌شد که‌یك مرد یزدی‌صاحب‌غیرت‌بنام «علی‌زرگر»براوشورید وباشدت مصدوم ومضروبش ساخت‌وسپس این مباشر وشاطر فداکار شاهزاده جلال‌الدوله‌را بوضع فجیعی‌کشت‌و متعاقب ارتکاب قتل درحرم‌مطهر امامزاده‌جعفر متحصن‌شد. من‌در‌آن‌روز منزل‌صدر بودم که ناگهان خادمان امامزاده خبرآوردندکه‌عده‌ای‌ازطرف‌شاهزاده‌مأموریت دارند علی‌زرگر را از امامزاده بکشند«خارج کنند» وجهت کیفر وقصاص به‌حکومتی‌ببرند ازاین‌روچندین‌هزارنفر زن‌ومرد یزدی‌پیرامون امامزاده گردآمده‌اندوتظاهرات پرشوری براه انداخته‌اندوچون‌لحظه‌بلحظه برکثرت وازدحام جمعیت افزوده‌میشدوآتش‌خشم‌جمعیت هم تندترمیگردید بیم‌آن میرفت که‌جوی خون جاری شود بدین مناسبت خدام امامزاده‌با تضرع دست استمداد به‌جانب‌صدر درازکردند واز او چاره‌اندیشی خواستند. صدردرخواست آنان را اجابت‌کردو به امامزاده‌رفت وابتدا«علی‌زرگر»قاتل «حسن کرك»را گرفت‌وبخانه خویش فرستاد واز مردم خواست آرامش‌گیرند، سپس مأموران جلال‌الدوله‌رامکلف‌ساخت تا به‌منظور حفظ مصالح عمومی به‌قلعه باز گردند ،اما دامنه اجتماع وتظاهرات و ازدحام مردم دمبدم وسیع‌ترمیشد، از قضا دراین‌لحظات وحشت‌زا واقعه‌ای روی دادکه‌بیشتر باعث تهییج عمومی وتشدید آتش خشم‌مردم‌وتحریك حس انتقام ستمدیگان گشت. توضیح واقعه آن است شخصی‌بود موسوم‌به استادعلی‌اکبر که‌اصالت یزدی‌نداشت‌ونمیدانم ازکجامأموریت

(۱)مدرسه‌شفیعیه ازجمله مدارس قدیم‌یزد است که‌طالبان‌علوم‌دینی‌درآن به‌فراگرفتن علوم نقلی‌وعقلی می‌پرداختند.

رد دریزد «مشرق‌الاذکار» برپا کند ، روشن است که برای مردم مؤمن‌ومتعصب دارالعباده
اختن‌مشرق‌الاذکار درآن دیار تحمل‌ناپذیر می‌نمود از این‌رو در اثنای این هنگامه‌و
، پیش‌بینی‌ناشده گروهی از مردم متعصب اغتنام فرصت کردند و ناگهان استاد علی
بیچاره‌را اسیر ساختندو با بی‌رحمی کشتند، بدنبال وقوع این‌واقعه غم‌انگیزوفجیع ،
متعصبو شورش که درزیر خاکستر پنهان بود زبانه کشیدوشعله آن‌دامن گروه‌بسیاری
زاند وفاجعه‌ای که‌جلال‌الدوله این شاهزاده دیوسیرت ومأمورانوافراد تیره دل او
تش را فراهم‌کرده‌بودندرخ دادو شد آنچه‌نبایدبشود.اکثر بهایی‌های شناخته‌شده‌ابتدا
ی گرفتار عوام‌شدندوبوضع فجیعی بقتل‌رسیدند ،سپس دامنه این گونه اعمال دردناك
بسواد وتوابع یزد نیزکشیده شدو دربسیاری‌جاها بهایی‌ها یاحتی آن‌عده که متهم‌به
ت بودند بی‌محابا گرفتار عوام‌شدندو باتعصب وبی‌رحمی مقتول گشتند(۱) «ناتمام»

۱ـ پدرمن اززبان شاهدان‌عینی‌واقعه میگفتند: «در روستای‌بنادك سادات مردی که‌در
گویا بهایی‌نبود، بسبب اختلافات محلی به«حدا»ملقب‌شد وبه بهاییت متهم‌گشت‌ومتعاقب
دم عامی غوغایی براه انداختندو«خدای» بی‌نوا رااسیر کردند وباسنگ‌بوضع‌دردناکی
، وسپس قطعات جسد اورا به‌بالای تپه بزرگی که‌مشرف به منزل ییلاقی ماهست‌حمل
دو بآتش خارهای‌صحرا سوزانیدند،وشگفت آنکه تاحدودچهل‌سال پیش‌ازاین که گاهی
شکار پرنده‌ببالای تپه میرفتم به‌تعمدبا سمبه تفنگ‌شن‌هارا زیرورومیکردم هنوز پاره‌های
وانهای نیم سوخته آن«خدای» بی‌نوا از زیرشن‌ها پید امیشد»!! م ـ ر

یه ازصفحهٔ ۵۶۱

ره‌سیاندبود برد اما آن‌شخص باخواندن‌آن‌خطوط که‌خیلی خفك‌و بیروح نوشته‌شده
بدون مأخذ قابل بررسی‌نبود ، موضوع‌را سرسری‌گرفت ،وآنرا از اصالت‌لازم‌خالی
ت، وبنابرین تنها یك‌مقدمه‌معمولی برآن‌نوشت‌که‌کمتر درآن به‌محتوی ومطالب علمی
ای شده‌بود.

درین هنگام کوپرنیك درحدود هفتاد سال داشت ودراثر کار خسته‌کننده‌ویکنواخت
وابیهای زیاد بتدریج ضعیف‌وفرسوده شده‌بود،وکتاب خودرا به‌پاپ سوم‌هدیه‌نمود.
کوپرنیك یادداشت کوچکی برآن‌نوشته بودبااین مضمون که‌شاید اشخاصی پیداشوند
واهند دربارهٔ نوشته‌هایش نظر بدهند وشاید این‌نظریه بدون‌هیچ آشنائی بامعیارهاو
بات ریاضی باشد . درینصورت او نظر خود را باصراحت اظهار نموده بود که‌تنها
ی‌دانان حق دارند درباره کارهای اوبررسی نمایندونظریه‌ای ابرازدارند.
کوپرنیك فرصت زیادی برای دیدن‌نسخه‌چاپی کتابش نداشت،وتنها نسخه‌نمونه‌ایکه
بخانه‌فرستاده بودند ،چندروز پیش‌از اینکه در۲۴ ماه‌مه۱۵۴۳ برای‌همیشه‌دیده‌ازجهان
ندد، بنظر او رسید.

سلاسل تصوف ایران

حاجی زین‌العابدین شیروانی مست‌علیشاه صاحب کتاب بستان السیاحة، رحمت علیشاه شیرازی‌را (رحمت‌علیشاه اجدادش اهل‌قزوین بوده و بعد بشیرازآمده رحل اقامت افکندند) بجانشینی خود منصوب نمود. رحمت‌علیشاه ازطرف محمدشاه قاجار بسمت وزیر مالیه‌فارس معین گشته‌ولقب نایب‌الصدر گرفت بعد ازرحمت‌علیشاه دوتن یکی‌حاجی‌میرزا کاظم‌تنباکو فروش اصفهانی سعادتعلیشاه چون خوش‌لباس‌بود ازطرف‌محمدشاه(۱)قاجار ملقب‌بطاووس العرفا گردید طاووس‌مرشدملاسلطان گنابادی‌بود ازاینروسلسله گنابادی راطاوسیه مینامندو نفردیگر که داعیه جانشینی‌رحمت‌علیشاه داشت عموی وی حاجی‌آقامحمد منورعلیشاه‌بودکه سناً ازبرادر زاده خود کوچکتربود حاجی آقامحمد امام جماعت مسجد نوشیراز بودنزد صوفیه‌معمول است که پس از فوت قطب سلسله تمام دراویش وابسته بآن قطب مجدداً نزد جانشین یا مشایخ وی‌مانند باراول‌ورود بتصوف مشرف بفقر میشوند واین عمل را تجدید میگویند لذا حاج‌آقامحمدصفی‌علیشاه را بهند فرستاد تا ازآقاخان وبزرگان فرقه اسمعیلیه بنام‌وی بیعت کرد‌آقاخان‌وبزرگان فرقه اسمعیلیه از زمان حاجی‌زین‌العابدین شیروانی‌در باطن‌درویش نعمة اللهی شدند ومست‌علیشاه ازترس فتحعلیشاه‌شش‌ماه دریکی ازدهات‌محلات نزد آقاخان باختفا بسر میبردوجدآقاخان‌فعلی زمانی‌که‌بایران‌آمده‌بود بخانقاه‌صفی آمده تعدادکثیری تفسیرصفی‌ابتیاع نمود وبا تیمسار سپهبد آقاولی رئیس انجمن اخوت‌عکسی بیادگار گرفت‌حاجی‌میرزاحسن‌فرزند محمدباقرلقب طریقت صفی‌علیشاه درکرمان بدلالت فضل‌الله‌میرزا نزدرحمت‌علیشاه مشرف بفقرگردید وچندی درشیراز درمنزل حاجی آقامحمد بسر برد واز طرف منور علیشاه شیخ سیار گشت‌وهنگام اقامت درهندزبدة الاسراردرفلسفه شهادت امام‌حسین(ع) به‌نیکوترین‌وجهی بنظم‌درآورد که درنوع‌خود بی‌نظیربود ودرخمسه حسینی در پانصد صفحه در مطبعهٔ سپهر شیراز بچاپ رسیده است مقاله‌ای مبنی بر برتری‌و فضیلت منورعلیشاه وارجحیت اوبرطاووس به‌نثر با قلمی شیوا به‌رشته تحریردرآورده است صفی‌سپس ازهند بایران آمده وپس‌از مسافرت به‌بعضی بلاد در تهران درحیاط شاهی‌رحل اقامت افکنده وپس‌ازمدتی حاجی سیف‌الدوله برادر بزرگ عین‌الدوله در باغ سپهسالار قطعه‌زمینی بمساحت دوهزار متر مربع بصفی برگذار نمود وچند اطاق‌درآن‌زمین‌احداث

۱ـ محمدشاه قاجار در بدایت امر مرید حاجی زین‌العابدین شیروانی گشته‌وبعدها مرید حاج‌میرزا آقاسی گردید حاجی میرزا آقاسی کتابی بنام چهل فصل درتصوف دارد‌و جانشین ملاعبدالصمدهمدانی بود.

در حوضخانه این منزل صفی مدفون گشته واکنون مزار وخانقاه صفی است.

حاجی میرزا حسن صفی‌علیشاه درسوم شعبان ۱۲۵۱ ه‍ ق در اصفهان متولد گردیدو
، سال دریزد بسر بردودرکسوت روحانیت میزیست .در سال ۱۳۰۸ ه‍ق در محل فعلی
اه سکونت نمود وتا آخرحیات خویش در این‌مکان زندگی میثمود ودرعصرروزچهار
بیست وچهارم ذی‌القعده۱۳۱۶ ه‍ق فوت نمود عبدعلیشاه‌شیخ‌المشایخ منورعلیشاه موجب
ید که‌فیما بین حاج آقامحمد وصفی اختلاف ایجاد گردد لذا حاج‌آقا محمد بتهران‌آمد
، ازچندی‌صفی‌را ازمقام ارشاد عزل نمود وصفی خود بشخصه رهبری مریدان‌را بعهده
ت صفی در این مقوله در مقدمه‌دیوانش چنین گفته است:« بایران آمدم درآن اوقات
ن مشایخ این سلسله‌نزاع‌قطبیت سخت برپا بودو این معنی باسلیقه و سبك فقیر موافق
رد میگفتم سند فقیر ترك هنگامه است‌نه‌کاغذ ارشاد نامه جنگ‌وجدال رویه اهل‌قال‌است
یوه مشایخ‌ورجال» در امور مادی‌سیرقهقری امکان پذیر نیست تاچه‌رسددرعالم‌روحانیت
. علیشاه برطبق‌قانون‌مجاز بعزل‌صفی‌نبود وآیه۲۵۵ درسوره بقره (فقداستمسك بالعروة
قی‌لاانفصام‌لهاوالله‌سمیع‌علیم) نیز برهانی‌مستدل بر رد قول حاجی‌آقا محمدمنور علیشاه
، صفی‌درباره‌حاجی‌آقا محمدکاظم اصفهانی مینویسد آدم بیعلم واطلاعی‌بود اقوال ربانیه‌و
یه‌را می‌شنید بخاطرش میرسید باید درویش‌هم‌همینطور باشد .

مشایخ مشهور صفی بشرح زیراست:

علیخان‌ظهیرالدوله- میرزا محمودخان نائینی -معصوم‌خان کرمانی -حاج محمد
هیم نمازی- میرزاعبدالکریم متخلص به‌منصور-وحدت- نواب‌شمس سیدحسینی درهند
،الصدر سمنانی-حاجی‌سیف‌الدوله- سیدالمشایخ قمشه‌ای - آقا رضا شمس برادر صفی-
ان‌قزوینی افراد بنام جزء مریدان صفی بودند از جمله میرزا ابوتراب خان‌نظم‌الدوله
که تفسیرصفی را بچاپ‌رسانید.

صفی سه‌همسرداشت که‌یکی‌ازآنان مسمات به‌بانو شادمند وهمسر سومی بانو هاجر
ی که درلیله ۱۲ر۸ر۴۵ شمسی در اثر سکته درگذشت ودو دختر ویك پسر که‌بنام
الدین داشت که در ماهان‌کرمان مدفون است بانو شمس الضحی دختر صفی اکنون‌در
حیاتند ودر مجاورت خانقاه‌پدرش سکونت دارد بانوشمس‌الضحی درنقاشی وشعر دستی
ا دارد وهمسر مرحوم مهندس نشاط بود این‌بانوی‌محترم عکسی با پدرش‌دارد که‌درسن
الگی دربغل درویش حسین‌پشت‌سرصفی‌نشان داده‌میشود درویش‌حسین برادردرویش‌خرم
،(درویش‌خرم در سفر هند ملازم‌صفی بوده وبعد خادم خانقاه‌تهران گردید)

صفی‌درديوانش‌مخمسی‌دارد که‌شهرت بسزائی یافت ومطلع‌آن‌این‌است:

خواهم ایدل محو دیدارت کنم — جلـوه گـاه روی دلـدارت کنم
والـه آن مـاه رخسارت کنم — بسته آن زلف طـرارت کنم

در بلای عشق دلدارت کنم

ضمن بررسی برخورد نمودم به‌اشعار سلطان‌علی جدشاه اسمعیل صفوی که‌در کتاب سلسلة‌النسب تألیف پیرزاده ازاحفاد تاج‌الدین شیخ زاهد گیلانی آورده شده‌وصفی‌مضمون مخمس‌راازسلطان‌علی اخذ نموده‌است اینك سه بیت بعنوان نمونه از سلطان‌علی نقل‌میگردد:

عاشقم گشتی پریشانت کنم آنکهی بیخان وبی‌مانت کنم

آتشی در خرمن سیرت زنم همچو رندان مست وحیرانت کنم

گربموئی در ره ما رهبری رهنمای جن و انسانت کنم

دیگر از آثار صفی عرفان‌الحق به‌نثر است.تفسیرصفی بنظم بوده وطی‌دوسال‌به‌پایان رسیده است صفی در تفسیر بعضی ازآیات مشکله را تفسیرعرفانی‌نموده وجذباتی دربردارد که‌ظهیرالدوله کلیه اشعار جذبات را یکجا گردآورده‌وبنام آیة‌العشاق بچاپ رسانیده‌است است شیخ‌غلامرضاخان ازمریدان‌صفی‌همه‌روزه سرائیده‌شده‌صفی‌را درحضورش باصدای‌دلکشی میخواند.یکی‌دیگر ازآثارصفی بحرالحقایق‌است که اصطلاحات‌صوفیه‌را به‌نیکوترین‌وجهی بیان داشته‌است .

بعدازصفی سه‌تن ادعای جانشینی نمودند:

۱ـعلیخان قاجار قوانلوملقب‌به ظهیرالدوله طریقت صفا علیشاه‌ومصباح‌الولایة .

۲ـمیرزاعبدالکریم ملقب به‌لقب(معروف‌علیشاه) تخلص منصور ساکن‌شیرازوبتجارت اسب اشتغال داشته ودرشیراز مدفون گردید.

۳ـحاج سیدمحمودخان نائینی(حیرت‌علیشاه) که‌درماهان‌کرمان میزیست ودریکی‌از حجرات صحن مقبره‌شاه نعمت‌الله مدفون‌گردید.

بعدازمنصور شیرازی آقای توانگروپس‌ازمیرزا محمودخان‌نائینی‌سه‌نفر:

۱ـنمازی

۲ـحسین‌هندی

۳ـمحمدحکیمیان(رحمت‌علیشاه) ادعای جانشینی‌نمودند.

اما بنظرنگارنده این‌سطور ظهیرالدوله جانشین‌بحق‌ومنحصر بفرد صفی برطبق نص صریح‌کتبی صفی بود کیوان‌قزوینی در آثار ارزنده خود مطالب جالبی درباره سلسله‌صفی علیشاهی‌دارد که‌نقل آن‌در این وجیزه نمیگنجد ودر خور مقاله مستقلی است تاحق‌مطلب ادا گردد.

صفی برای‌مطالبین‌بفقر پنج غسل (توبه‌ـاسلام ـجمعه‌ـ زیارت ـ حاجت) وپنج‌وصله (پارچه‌ـنبات‌ـجوزـانگشترـسکه)قرارداده بعدذکرخفی‌ذات(الله) بعدذکرحیات(هوالحی) وپس از سالها به اخص مریدانذکر تهلیلی(لااله‌الاالله)رادستور میدادند صفی در فن عرفان‌و تصوف‌دستی قوی‌داشتوبر اغلب اقران خود برتری‌ومزیت‌داشت.

ظهیرالدوله برای سلسله آرمی تعیین نمود که قبلا در تاریخ تصوف سابقه نداشت که از
تاره داود(آرم کنیسه) اقتباس گردیده است و برای واردین بفقر تعرفه صادر مینمودند. ظهیرالدوله
د ۱۳۱۷ انجمن اخوت را تأسیس نمود صفا درانجمن با نشریه و نمایش و کنسرت در بیداری
افکار مردم ومبارزه بااستبداد کوشش بسیار معمول داشت وجمع کثیری بالغ بر چهل هزار نفر
گرد اوجمع شدند ورجال عصر بدو پیوستند از جمله محمدحسن میرزا ولیعهد ومیرزا کوچك
جنگلی بود. صفا مشایخ زیادی تعیین نمود ومرحوم انتظام(بینش علیشاه) را سرپرست انجمن
اخوت قرارداد ولی کسی را بجانشینی خود انتخاب نکرد یازده نفر را بعنوان هیئت مشاوره
انجمن قرارداد بعدها آئین نامه صفا را تغییر دادند واعضای هیئت برطبق تصمیم متخذه خود
یکی برای انجمن اخوت انتخاب میکنند صفا آثار بسیاری بنظم ونثر ازخود باقی گذارد
که اغلب آنها بطبع رسیده است ودر سالهای آخر عمر در جعفرآباد شمیران منزوی گردید
صفا اصول سته زیررا در هنگام تشرف مریدان بآنان تلقین مینمود ۱ـ تعظیم امرالله ۲ـ شفقت
خلق الله ۳ـ خدمت اهل الله ۴ـ بذل نفس فی سبیل الله ۵ـ کتمان سر الله ۶ـ اطاعت ولی الله.

صفا در ۷ ربیع الاول ۱۲۸۱ قمری درقصبه اداج شمیران متولد ودر روز سه شنبه
۲۱ ذیقعده ۱۳۴۲ ه ق دراثر سکته درباغ جعفرآباد شمیران در گذشت ودر نزدیکی باغ
خود زیر درختی موسوم به داغداغان مدفون گردید وبعد وسیله انجمن اخوت زمین اطراف
مقبره محصور گردید مشایخ سلسه صفی علیشاهی که در قبرستان ظهیرالدوله مدفونند بشرح
زیر است:

فروغ الملك ولیه صفا دختر ظهیرالدوله ـ یمین الدوله ـ سالار امجد ـ شامبیاتی برادر سالار
امجد ـ مولوی گیلانی ـ صفاءالملك ـ شاهزاده خسروانی ـ حسین پاشاخان بهروز آهی ـ
خطیب الملك ـ دکتر مرزبان ـ استاد غلامرضا ـ شیخ محمود صفائی ـ حاجی میرزا محمود.

دراین قبرستان ایرج میرزا ورشید یاسمی وچند نفر دیگر نیز مدفونند.

ظهیرالدوله در آداب تشرف بتصوف تغییراتی داد. طالب بایستی بحمام رفته غسل توبه
کند بعد یك دستمال نبات پارچه ـ جوز انگشتر سکه گرفته بوسیله پیر دلیل فقط یقه کراوات
را گشوده بعد مقابل پیر ارشاد نشسته بعد از اصول بیان سته از طرف مرشد ذکر انفسی
بمرید تلقین مینماید بعد بوسیله پیردلیل بسالن انجمن آمده با افراد حاضر در انجمن صفای
درویشی میکند وپس ازچند روز تعقیبات نماز که باسلاسل دیگر چندان اختلافی ندارد بوی
تعلیم میدهد. برای جلوگیری از اطناب کلام ازذکر نام مشایخ وفرمانها خودداری نموده تا
بعدازنظر خوانندگان ارجمند میگذراند.

نورالدین مدرسی چهاردهی

دکتر عبدالله فریار

رئیس پیشین دانشگاه فردوسی

امپراتوری زنگ

درنیمه‌دوم‌قرن چهارم‌هجری حکومت بزرگی‌درسواحل آفریقای‌شرقی تأسیس گردید که‌منابع موجود وروایات آن‌را به دریانوردان شیرازی نسبت میدهند و مؤسس آن رایك شاهزادهٔ ایرانی موسوم به‌علی‌بن‌حسن شیرازی می‌دانند : این‌حکومت در اغلب تواریخ‌بنام امپراتوری زنگ یاد شده است. پایتخت آن کیلواکیسیوانی kilwa kisiwani بود که‌نام جزیره‌ای است در کنارساحل ودر ۲۳۰ کیلومتری جنوب‌دارالسلام کنونی قراردارد. این‌جزیره‌به وسیله تنگهٔ باریکی ازساحل جدا شده‌است .امپراتوری زنگ رابه نام پایتخت آن‌سلطنت کیلوانیز خوانده‌اند.

منابع تاریخی درباره این امپراتوری‌که‌اکنون دردست است ،ازاین قراراست:

۱ ـ وقایع نامه کیلوا ـ این وقایع نامه به زبان عربی‌نوشته شده‌است ولی‌نام نویسندهٔ آن‌معلوم‌نیست.ازقرار معلوم وی درکیلوا متولد شد ودرهمانجا وفات‌یافت‌نام‌اصلی این‌وقایع نامه‌عبارت‌است‌ازکتاب**الصلوافی اخبار کیلوا**.

درسال۱۸۶۲ یعنی کمی متجاوز ازصدسال‌پیش شیخ‌محی‌الدین‌زنگباری نسخهٔ‌مختصری ازاصل‌کتاب تهیه‌کرد که‌توسط سلطان‌زنگبار به سرکنسول انگلیس سرجان‌کرك اهدا شد. وی‌درسال۱۸۸۳ این‌نسخه را بهموزهٔ بریتانیا هدیه‌کردودر صفحهٔ اول آن به‌عنوان توضیح نوشت:«یادداشتهایی‌دربارهٔ تاریخ‌کیلوا توسط شیخ‌محیی‌الدین زنگباری ۱۸۶۲ از زمان آمدن ایرانیان‌تافتوحات پرتقالیها» این‌نسخه‌کتاب‌تحت‌شمارهٔ۲۶۶۶ OR درموزه‌بریتانیا ضبط‌است. استرانگ متن‌آن‌را تصحیح کردوخلاصه آن‌را باحواشی‌وتوضیحات‌درمجلهٔ‌انجمن سلطنتی آسیایی به‌چاپ‌رسانید(۱)مورخ معروف پرتقالی موسوم به دوباروس ظاهرا ازآن اطلاع‌داشته ودرنوشتن کتاب خود ازنسخهٔ اصلی گاهنامه استفاده کرده‌است وآن‌را به نام Chronica dos Reys de Kilwa ذکر کرده است.معلوم‌نیست دوباروس عربی می‌دانسته یا برای‌او ترجمه کرده‌اند اغلب اسامی راغلط‌ثبت کرده‌است.

نسخهٔ اصلی وقایع‌نامه دردست‌نیست وممکن است در مجموعهٔ خصوصی یکی از اهالی زنگبار باشد. نسخهٔ‌عربی موجود متأسفانه تاآخر فصل هفتم بیشتر نیست .ازسه فصل‌بعدیعنی

۱ - Sirong s A History of kilwa in the journalo Fthe Royal Asiatic Society H 1895 PP 3YZ 430

نافصل دهم فقط عنوان فصل وجود دارد نام ۳۹ نفر از ۵۱ پادشاه که نام بعضی از آنها در کتاب دوباروس نیامده است در آن دیده می‌شود. نام صحیح پادشاهان ومدت سلطنت آنها و بسیاری ازوقایع تاریخی در وقایع نامه موجود است که به وسیله روایات وسکه‌ها و کتیبه‌ها ومنابع دیگر می‌توان صحت آنها را تأیید کرد.

۲ ـ وقایع نامه مومباسا ـ این کتاب نیز به زبان عربی بخش اول آن در دست نیست خمیس محمدالباجمی مجیواکاله یکی از اعراب ساکن بندر مومباسا که با زبان و ادبیات عرب بخوبی آشنایی داشت و تاریخ وروایات ومدارك دیگر سرزمین مومباسا را می‌شناخت معتقد بود که از وقایع نامه مومباسا نسخ متعدد تهیه شده است و در مجموعه‌های خصوصی موجود است آنچه از نسخهٔ مورد بحث وجود دارد در تصرف دولت انگلیس است. گمان می‌رود که نویسندهٔ این وقایع نامه چندین نفر بودند که یکی پس ازدیگری به نگارش آن پرداختند واصل کتاب درقصر پادشاه نگاهداشته می‌شد.

۳ ـ وقایع نامه وومباکوو Vumba kuu این وقایع نامه به زبان عربی است و در بارهٔ ایالت وومباکوو که در ۷۰ کیلومتری مومباسا قرارداشت ودرجنگ با بومیان یاغی در ۱۸۹۵ ازبین رفت نوشته شده است ولی بعضی ازشیوخ که محتویات آن را به یاد داشتند خلاصه آن را برای سرچادلرهالیس نقل کرده‌اند. سرچادلرهالیس تا ۱۹۲۵ مدیر کل حکومت تانگانیکا و بعد نمایندهٔ دولت انگلیس درزنگبار بود دو کتاب جالب توجهی درباره طایفه ماسائی کنیا نوشته است.

۴ ـ دوبارس ـ مورخ پرتقالی در کتاب خود موسوم به Decadas eda Barros که درسال ۲۳-۱۵۲۲ درلیسبون به اتمام رساند، به طور مفصل در Aaia de joam de بارهٔ امپراتوری زنگ سخن گفته است ونام ۴۹ سلطان را ذکر می‌کند. خود او میگوید اطلاعاتش را ازوقایع نامه **پادشاهان کیلوا** اخذ کرده است. بزرگترین نقص کار او در نقل اسامی است مثلا حسن وحسین را Hocem نوشته است دوباروس یا عربی نمی‌دانسته، یا مترجم او اسامی را درست تلفظ نمی‌کرده است. درهرحال کتاب او منبع پر ارزش وقابل اطمینانی است قدرت هریك ونام پادشاهان وطول مدت سلطنت آنها مختصری در بارهٔ اقدامات مرگ یا برکناری کمك کند.

۵ ـ سه مجموعهٔ سکه بین سالهای ۱۰۰۰ و ۱۵۰۰ میلادی به فرمان پادشاهان کیلوا ضرب شده است وجود دارد یك مجموعه متعلق به آقای نورمن کینگ است که سرکنسول انگلیس درمستعمرهٔ آلمان درآفریقای شرقی بود. مجموعهٔ دوم متعلق به ج. س لاست و سومی متعلق به روینگتون است در سالهای اخیر چینیك ازطرف انجمن بریتانیایی و باستانشناسی درافریقای شرقی حفریاتی در کیلوا ومافیا ونواحی دیگر کرده تعداد قابل ملاحظه‌ای سکه به دست آورده

است که می‌تواند به‌روشن‌شدن تاریخ آن دوره کمک شایان بنماید.

کینگ درزمان‌جنگ جهانی اول مجموعهٔ خودرا به‌دست‌آوردو آن‌را به‌موزهٔ بریتانیا هدیه کردوپس ار تحقیق معلوم‌شدکه این‌سکه‌ها بین‌سالهای۱۲۸۵و۱۴۹۴ به‌فرمان‌سلاطین کیلوا ضرب شده است .درمجموعهٔ‌لاست که‌درموزهٔ بریتانیا است نام دوپادشاه دیگر دیده می‌شود.درمجموعهٔرویگنتون که‌درجریرهٔ مافیا پیداشده نام‌پنج پادشاه کیلوا خوانده‌شده‌است به‌غیر ازاین سکه‌ها که‌به‌زبان عربی است معدودی سکه به زبان‌فارسی نیز به‌دست‌آمده‌است یك‌سکه ازهلاکوخان است که‌روی‌آن‌نام‌منگو امپراتور مغول‌ونوهٔ چنگیزخان حك‌شده‌است هلاکو برادر منگو درسال ۶۴۷ ه.ق ۱۲۵۸ بغداد ودو سال بعد دمشق را تصرف کردو سلسلهٔ‌ایلخانیان ایران رابنیان گذاشت .ایلخانیان گاهی‌روی‌سکه‌های خودنام‌امپراتورمغول چین‌را ضرب‌می‌کردند.

۶ـروایات وافسانه‌های متعددی وجود داردکه‌ممکن است اساس تاریخی داشته‌باشد یکی از آنها مربوط به مهاجرت شیرازیهااست که‌به تکمیل وتأیید مطالب‌وقایع نامه‌کمك می‌کند. این‌روایات شرح اقدامات قهرمانی مؤسس وبعضی ازپادشاهان سلسله وابنیهٔ‌زیبای سلیمان‌الحسن‌بزرگ‌وحملهٔ طایفهٔ‌وازیمبا WaZimba آمدن پرتقالیها وانقراض سلسلهٔ کیلوا است .

۷ـخرابه‌ها که مهمترین‌آنها بقایای مسجدکیلوا کیسیوانی است‌که به‌سبك‌معماری ایرانی‌یاعرب‌است.این‌مسجد۴۰ ستون زیبا درچهار ردیف‌داشته استو‌بین سالهای۵۴۰ـ ۵۵۸ه .ق(۷۹ ـ۱۱۶۱م) توسط سلیمان‌الحسن سلطان‌کیلوا ساخته شده است.درسالهای اخیرحفریات عمده‌ای‌درکیلوا انجام یافت وآثار وابنیهٔ دیگری‌کشف شد، ولی‌گزارش‌همهٔ آنها هنوز به‌چاپ‌نرسیده است .ازابنیهٔ تاریخی‌دیگر مسجد کزیمکازی KiZimkaZi وکتیبهٔ‌کوفی آن‌درزنگبار ومسجدمگادیشواست که‌در۶۳۶ و۶۶۷ هجری بناشده‌اند .آثارو خرابه‌های‌ابنیهٔ‌دیگر درجزیرهٔ تومباتو درشمال غربی زنگبار وجزیرهٔ پمباودر مالیندی‌و مومباسا ونقاط دیگروجود داردکه مستلزم حفاری ومطالعهٔ دقیق است .دراغلب‌این بناهااثر معماری‌عرب وایرانی دیده می‌شود ومردم این نواحی آنهارااابنیهٔ‌شیرازی‌می‌نامند.

۸ ـ گزارش و نوشته‌های مسافران وسیاحان و جغرافیدانهای عرب مانند ابن‌بطوطه‌ویاقوت ومسعودی وابوالفدا وادریسی وغیره‌که قبلا به‌آنها اشاره شدمآخذمهمی محسوب می‌شوند وهمچنین گزارش‌ونوشته‌های سیاحان ومورخین اروپائی مانند دوبارروس (de Barros)داپر (Dapper) ،برتن (Burton)، فلاد(Flad) ، دفرمری (de fremery) ،گیلن(Guillain)، کراف(Krapf)، لیبلن(Lieblein) وغیره به‌روشن‌کردن تاریخ‌دوره‌های بعد کمك می‌کند.

بقیه‌درصفحه ۵۷۳

خاطره‌ای از دونفر کهنه‌خر

چهل‌سال‌قبل دریکی از کوچه‌های محله اسمعیل‌بزاز که‌غالبا کلیمی‌ها در آن‌سکنی داشتند دونفر کلیمی بنام شمعون و شموئیل روبروی هم باعائله خود می‌زیستندوشغل‌هر دونفر خریدن اشیاء کهنه‌وشکسته‌و مستعمل بودوبدین‌جهت اطاقهای منازل آنها هیچ‌تفاوتی بادکانهای سمساری نداشت وهرچیز کهنه وقدیمی‌را میشدازآنجا بدست آورد.

این‌دونفر باآنکه‌هم‌کیش‌ومنسوب‌هم‌بودند معذلك روی طبیعت بشری هم‌خودشان وهم زنهایشان‌باهم‌رقابت‌شدیدداشتندوپیوسته‌زنها همسران خودرا اززرنگی وهشیاری وثروتمندی طرف‌مقابل سرکوفت میزدند ودرباره تمول یکدیگرهم‌باآنکه هردوتظاهر بناداری‌میکردند عقاید مبالغه آمیزداشتند مثلا‌زن شمعون بارها بشوهر خودش گفته بودکه‌پول نقدوطلاآلات شموئیل ازیك‌کرور، بیشتر است وهمسر خودرا ازاین‌حرف که خیالی‌بیش‌نبود بسرگیجه انداخته‌بود ومتقابلا‌هم بارهازن‌شموئیل بشوهر خود ازاین‌مقوله‌حرفهادرباره ثروت‌شمعون گفته وحس رقابت و همچشمی اورا تشدیدکرده بود درتابستان این‌دوخانواده روی‌پشت‌بام خوابیدندوبعلت تنگی کوچه‌ای که‌خانه‌های آنها درآن‌واقع بود رختخوابهای‌دوخانواده‌فقط معادل عرض کوچه(یك‌مترونیم) باهم‌فاصله‌داشت لذا تاپاسی از شب‌که خواب‌بآنهاچیره‌شود بلندبلند باهم حرف میزدند وهمسایه‌ها هم‌غالباً استراق سمع میکردند شرح این خاطره را یکی ازهمسایگان دیواربدیوار شموئیل شاید سی‌سال پیش‌یا بیشتر برای من‌نقل کرده‌که بنده اکنون بمنظور انبساط خاطر خوانندگان فاضل مجله وحید به‌رشته تحریر درمیآورم‌و بدیهی‌است العهدة علی‌الراوی.

رفیق‌من گفت شبی‌گوش میدادم‌شنیدم‌که شمعون خطاب بشموئیل گفت وضع غریبی شده امروز از اول صبح تاغروب تمام‌شهررا پرسه‌زدم‌هیچ‌چیزبدرد بخوری پیدانکردم‌بخرم بگو توچه کردی؟

شموئیل گفت راست میگوئی من‌هم هیچ فقط یك قالیچه‌کهنه ازیك پیرزنی خریدم‌که میدانم سالها بیخ ریشم‌می‌ماند.

شمعون پرسید چندخریدی؟ شموئیل‌جواب‌داد صدتومان. زن‌شمعون‌بشوهر خودگفت این شموئیل را می‌شناسم تاچیزی پانصد تومان نیارزد اوصدتومان‌نمی‌خرد لذا توازاوبخر شمعون برای راضی‌کردن زن‌خود گفت من‌قالیچه‌را همینطورندید دویست می‌خرم‌ـشموئیل

بلافاصله جواب‌داد خیرش‌را به‌بینی این‌جمله (خیرش‌رابه‌بینی) حاکی از تمامیت معامله بود ودر آن اوقات مردم بقول وقرارخود سخت پای‌بندبودندبنا براین با آنکه زن شموئیل بشوهر خود اعتراض کرد که‌چرا این‌وصله‌رااز دست‌دادی معذلك شموئیل صبح قالیچه‌را بخانه‌شمون فرستادو دویست تومان گرفت.

بین‌زن شموئیل وشوهر خودش آن‌روز گفتگو بسیارشد چون زن شموئیل معتقدبود که تاچیزی هزارتومان نیارزد محال‌است که‌شمعون دویست تومان بخرد وبنابراین‌شوهر خودرا پخمه میدانست و بالاخره آنقدرنق‌زد که‌شب‌بعد هنگام خواب‌شموئیل به‌شمعون گفت داداش اگر قالیچه‌را ردنکرده‌ای (یعنی‌نفروخته‌ای) سیصد خودم از تومی‌خرم ـ شمعون‌هم بلافاصله جواب‌داد خیرش را به‌بینی‌وعیناً گرفتار همان سرزنشهائی شدکه دیروز ودیشب شموئیل‌شده‌بود وبگومگوی زن‌وشوهر بقدری حادشد که‌باز شب هنگام خواب مجبورشد بشموئیل بگوید اگر قالیچه‌را نفروخته‌ای‌باصدتومان منفعت یعنی بچهارصدتومان بخودم‌بده شموئیل‌هم‌قبول کرد وصبح‌قالیچه رابخانه‌شمعون‌درقبال‌چهارصد تومان‌فرستاد.

اجمالا این‌جریان ومبادله بین‌الاثنین قالیچه هربار صد تومان اضافه قیمت همینطور درتمام سه‌ماه تابستان ادامه یافت تاآخرین شبی که رختخوابها را بپائین نقل میکردند وشمعون قالیچه‌را به‌۹هزار تومان(صدتومان‌پیش ازشب‌قبل) از شموئیل خریده بود ببازار بردویك‌مشتری پرپول وکم‌عقلی گیرآورد وبه‌نه‌هزار وپانصدتومان‌فروخت شب که‌بمنزل آمد شنید که‌بین‌شموئیل‌وزنش کتککاری شده رفت که آنهارا اصلاح بدهد دید صحبت همان‌قالیچه است شموئیل پرسید رفیق قالیچه را چه کردی بده‌بخودم‌به‌۹هزار وصدتومان ـ شمعون‌قسم خوردکه قالیچه‌را فروخته ومبلغش راهم گفت‌به ۹۵۰۰ تومان فروخته است شموئیل خیلی ناراحت‌شدوباکمال‌عصبانیت مشتی بسرشمعون‌زدوگفت خاك توسرت بااین‌عمل‌شبی صدتومان بخودت ضرر‌زدی‌وشبی صدتومان به‌من چه‌عیب‌داشت که این‌مال‌بین‌خودمان می‌ماند وازبهره آن خودمان‌نفع می‌بردیم چرا ازدست‌دادی؟شمعون هم بفکر فرو رفت ودید واقعاکار احمقانه‌ای‌کرده کالائی که‌بی‌دردسر کوچه گردی‌شبی‌صدتومان‌عاید صاحبش میشد نمی‌بایست باین آسانی ازدست‌داده باشد آنهم برای‌پانصدتومان باری اخیراً در جراید خبری‌خواندم که‌زمین‌های خیابان‌پهلوی بین‌دلالهای معاملات ملکی ازمتری‌سه‌هزار الی۱۵ هزارتومان خریدوفروش میشود. بیاد شمعون وشموئیل افتادم ولی دیدم فرقٔاین دلالهای زمین‌باآن کهنه‌خر این‌است که‌این‌ها زرنگند وقالیچه را باین زودی ازدست نمیدهند امیدوارم که دست‌اندرکاران اقتصاد کشور فرصت‌داشته‌باشند این‌خاطره‌را بخوانند وچاره‌ای بیاندیشند.

حسن صهباء یغمائی

نوشتهٔ پروفسور ژیلبر لازار

ترجمهٔ محمد حبیب اللهی استادیار دانشکده ادبیات اصفهان

المدخل

کتاب المدخل الی علم احکام النجوم. رساله‌ای است درستاره‌شناسی ابتدائی از ابونصر قمی ومشتمل برجداول وآلات نجوم(۱). این نسخه دارای دو تحریر است یکی عربی ودیگری فارسی مؤلف درطول کتاب بعنوان مختصات جغرافیائی ازعرض وطول جغرافیائی شهرقم صحبت میکند(۲) وسال(۳) ۳۳۶ یزدگردی را(که بطور تقریبی این تاریخ با ۳۵۶ هجری و ۹۶۷ میلادی تطبیق میکند) بعنوان اولین سال دوره اقتران کواکب میخواند. این تاریخ قاعدتاً باید شروع آن دوره‌ای باشد که مؤلف مشغول تدوین این کتاب بوده است بنابراین تاریخ تألیف این کتاب کمی پس از تاریخ ۳۵۶ هجری بوده است، بدین مطلب در دو نوبت در این کتاب اشاره شده است(۴). دراطلاعات ستاره‌شناسی مربوط به سال ۳۴۴ یزدگردی طریقه تدوین تقویم‌ها را شرح میدهد.

مؤلف کتاب مثالی دراین مورد از ابتدای ماه فروردین ۳۴۵ یزدگردی(۵) بدست میدهد میتوان فرض کرد که اوچنانکه طبیعی است بعنوان نمونه تقویم ابتدای سال آینده را انتخاب کرده باشد.

---

(۱) رجوع کنید به . Brockelmann , Geschl 223 Suppl
رجوع شود بمقاله I , 398strey II 40 , et I, etude de S.H.T.agiZadeh
تقی‌زاده درمجله کاوه اولین سال no ۷(ژوئیه ۱۹۲۰) ص۶۰. شهمردان ابن ابی الخیر در روضة المنجمین(تحت شماره ۳۵ ص۱۰۳) کتاب المدخل را دربین آثاری که نام برده است میآورد.

2. ms. Paris 22 a. Vers. Pers. Ms. Berlin 252
3. Ms. Paris 13 db. Vers. Pers. 389.
3. Ms. Paris 3 db, 36a. Vers. Pers. 268,27.
5. Ms. Paris 62 b. Vers. Pers., 304

تمام اینها بما چنین اجازه‌ای میدهد که تاریخ ۳۴۴ یزدگردی را (۹۷۵۰۶ر۳۶۴۰۵) تاریخ تألیف کتاب المدخل بدانیم(۶) تحریر فارسی این کتاب جز دریك نسخه که در کتابخانه دولتی برلین(۷) وجوددارد درجای دیگر دیده نشد. این تحریر فارسی بسیار نزدیك به نسخه‌ای است که بعربی تألیف شده است(۸) هردومتن باهم تطبیق میکنند مخصوصا ازجهت تعیین اماکن و هم ازجهت تعیین تاریخ همان مطلبی که قبلا بدان اشاره رفت.

هیچیك ازاین دو نسخه بعنوان ترجمه ازدیگری گرفته نشده است . اماحدس های قریب بیقین که ازوضعیت زبانی قرن چهارم در ایران(۹) حکایت میکند و همچنین فراوانی نسبی نسخی که تحریر عربی این کتاب را نشان میدهند ، تحریری که میشود آنرا باتنها تحریر فارسی این کتاب مقابله ومقایسه کرد این اندیشه را بخاطر میآورد که نسخه دومی ترجمه از اولی است. درتأیید این مطلب میتوان به این نیز اشاره کرد که درتحریر فارسی نه اشاره‌ای بوقف یا اهدای کتاب شده است و نه مقدمه‌ی دیگری بجز این تذکار دارد. «این کتابی است در نجوم که بوسیله حسن ابن علی معروف به ابو نصر منجم قم نوشته شده است»(۱۰)

---

(۶)حاجی خلیفه تاریخ ۳۵۷ هجری را به کتاب المدخل نسبت میدهد واین تاریخ گذاری ناشی ازاشاره‌ای است که ابو نصر قمی راجع بسال ۳۳۶ یزدگردی میکند(که این تاریخ باتاریخ ۳۵۷ر۳۵۶ هجری تطبیق میکند): یك خواننده کم دقت بدون اینکه متوجه شود که این تاریخ عبارت از شروع عهد اقتران است نتیجه خواهد گرفت که این تاریخ زمان تألیف کتاب را تعیین میکند.

Ahlwardt, Catalog der arab. Hanscher. V. 149

نسخه ازابتدای جنگ دوم درتوبینگن نگهداری میشود. N. 5663.

(۸) برطبق نسخه پاریس.

(۹)هرچند که دراین مورد شواهدی موجود باشد ولی ازروی حقیقت مدت زمانی بعد کتاب علمی که ابتدا بفارسی نوشته شده باشدو بعد بعربی ترجمه شده باشد کتابی است درعلم حساب که در آغاز قرن پنجم تألیف شده است برای یکی ازبزرگان دولت آل بویه عنوان کتاب المغنی فی الحساب الهندسی است ومؤلف آن علی ابن احمدنوی.

(V, Brockelmann, Suppl. 1390)

۱۰ـ تحریرعربی نسخه پاریس شامل یك مقدمه‌ی مشروحی است با اهدای کتاب به امیرفخرالدوله شهنشاه یعنی شاهزاده بویه‌ای که در ری از ۳۶۶ ـ ۳۶۹ هجری تا ۳۸۷ ـ ۳۷۳ سلطنت کرد . امانسخه بودلین از این کتاب به شخصی باسم شیخ ابوعمر و محمدبن سعید بن مرزبان اهدا شده است.

این ترجمه مطمئنا بسیارقدیمی است زیرا زبان تحریر کاملا قدیمی است (۱۱).اگر این ترجمه‌هم‌عصر باتحریر اصلی‌عربی آن‌نباشد از جهت تاریخی زمان زیادی باآن‌فاصله ندارد ومیتوان این ترجمه‌را به‌قرن‌پنجم نسبت‌داد.

نسخهٔ خطی این کتاب‌چندان‌قدیمی‌نیست این‌نسخه‌درسال۱۴۰۳ د۸۰۸ بتوسط کاتبی که لقب یزدی‌داشته است نوشته‌شده. این‌نسخه بطور کلی‌باوجود بعضی از نقائصی که‌دارد نسخه‌ای است منقح املاء آن باخط نسخ خوانا وروشن وتمیزی نوشته شده است . اما املاء قدیمی نسخه(۱۲) با وجودی‌که تاریخ نوشتن این نسخه‌قدیمی نیست نشان میدهد که این‌نسخه‌از روی‌نسخه‌قدیم‌تری نوشته‌شده است که‌هرگز انتشارزیادی پیدانکرده است.روی‌هم رفته‌این متن‌بنظر نمیآید که‌نوکاری‌شده باشد ومیتوان‌حدس زدکه زبان‌اصلی‌متن‌قدیم دراین متن‌کاملا حفظ شده است.

تعلیمات زبانشناسی که‌میتوان‌ازاین‌رساله کوچك‌دریافت ازیك‌طرف‌مربوط‌است به‌لغات‌فنی مربوط به نجوم‌واین‌اطلاعات نشان‌میدهند که‌نویسنده‌اصولاعرب بوده‌است‌وحتی‌اصطلاحاتی که‌از نجوم سنتی ایرانیان بدست‌داده‌شده‌است تحت شکل‌عربی باین نویسنده رسیده است (۱۳)از طرفی دیگر ومخصوصا این‌کتاب مقداری اشکال لهجه‌ای‌دردسترس‌ماقرارمیدهدکه‌فوق‌العاده آموزنده‌هستند این‌اصطلاحات باین‌جهت بیشتر جالب توجه هستند که متون فارسی‌قدیمی ایران‌غربی‌ومرکزی کمیاب‌اند درحالی‌که‌این‌اصطلاحات مارا بیشتر بطرف این نواحی‌یعنی غرب‌ومرکز ایران رهبری‌میکنند تاآن‌مرکزی‌که این متن‌در آنجانوشته شده‌است.

ابونصر اهل‌قم‌بوده است ومیتوان فرض‌کرد که‌اثراو مخصوصادرناحیه خودش‌معروف شده‌است وهم‌در این‌ناحیه‌بوده است که این‌کتاب ازعربی بفارسی ترجمه شده‌است‌وبافرض این‌مطلب‌که بعضی ازاصطلاحات را نمیتوان به‌تنظیم‌کننده‌کتاب نسبت‌داد بلکه‌از کاتب‌کتاب هستندواین‌کاتب اهل یزد بوده است واز ایران مرکزی برخاسته است بنابراین مبهم‌بودن بعضی از این‌اصطلاحات ازجهت نسبت آنها بنویسنده کتاب چندان‌مهم نیست.

۱۱ــمثال:اندرــ همی‌ــابرــ اما(یعنی‌ما) ــبه... اندرــاز بهر...

۱۲ ــ دنقطه دارونه دالی که‌بین‌دومصوت جای‌دارد.

۱۳ــمثال :فودماهی (ماه‌تمام)

۱۴،وایدبجای‌بایدــ ویشتربجای بیشتر ــباهو بجای بازو ــ مانگ بمعنی ماه ــ هاوهو بمعنی‌فراوفرو .

ایران الدوله جنت

خاطر خرم

ای چشم حقیقت بین چشم از همه برهم زن　　از کون و مکان بگذر پا برهمه عالم زن

این زهد مجازی را بر زاهد خودبین بخش　　رو راه حقیقت گیر صد طعنه بر ادهم زن

از زمزمه عشقش خاموش مشو یکدم　　از وصف رخ جانان تا دم بودت دم زن

رو کنج قناعت جو سلطانی عالم کن　　همت کن و پشت پا بر ملك کی و جم زن

رو بانگ انا الحق زن منصور صفت بردار　　بس زخم پیاپی خور بس خنده بمریم زن

بگشا بحقیقت لب بر مرده روان بخشا　　زان پس دم از این اسرار با عیسی مریم زن

تو مست می لاهوت کش ناله مستانه　　از آه سحر برقی بر خر من آدم زن

دستی به تولایش بر دامن و حدت زن　　با خاطر محکم پا برعرش معظم زن

شو درد کش جامش و انگاه دو صد طعنه　　بر جنت و بر کوثر بر چشمه زمزم زن

بر یاد رخ جانان بر پای سبو بنشین　　هم ناله پیاپی کش هی جام دمادم زن

دیر و حرم و کعبه بگذار به بی ذوقان　　گر دست زنی باری بر پایه محکم زن

شو یکدل و از هستی پیوند وفا بگسل　　در وادی عشقش پا بر عزم مصمم زن

از زهد سخن کم گو در ما چو نمیگیرد　　از جنت و دوزخ دم با شیخ معمم زن

تا حب علی داری جنت ز چه اندیشی

درهای جهنم را با خاطر خرم زن

محمدحسن رجائی زفره‌ای

آزاد

یکی از فضلای گوشه‌نشین و پرکار و کم‌ادعای اصفهان، میرمحمدحسین خاتون‌آبادی متخلص به آزاد است.

محقق نامبرده دراول رمضان ۱۳۱۶ هجری‌قمری درشهر زیبای اصفهان متولد و بعد از اتمام تحصیلات درسال ۱۲۹۸ خورشیدی وارد خدمت معارف (آموزش و پرورش) شده ودرشهرهای مختلف نماینده معارف ومدیر دبستان ودرموقع انتقال به‌اصفهان به‌مدیری دبستان فردوسی همین شهر منصوب شد.

چندسالی است به‌افتخار بازنشستگی نایل و به‌مطالعه وتألیف روزگار میگذراند.

خطش خوب وشعرش روان وتألیفاتش مفید وصحبتش شیرین وآموزنده، درنقاشی کتب خطی سررشته‌ای دارد.

تألیفاتش بسیار ودرفنون مختلف مانندتاریخ وانساب، شرح‌حال، طب قدیم، ریاضی، سخنان بزرگان وغیره.

۱ـ اغصان‌طیبه. دردوجلدبزرگ نیم‌ورقی وهرصفحه دردوستون در شرح حال سادات ونقل‌اکثر نسب نامه‌های آنان. چندصفحه‌ای ازاین کتاب بزرگ بخواهش دکتر نوراله معالج بنام (نورالابصار) در۷۲ صفحه بچاپ رسیده وبحثی ازهمین رساله شرح‌حال امام‌جمعه‌های اصفهان ومدت‌امامت وسال‌فوت آنهاآمده (۱)

۲ـ کلیات‌اشعار چاپ‌اصفهان، وزیری، ۲۲۷ص

۳ـ جنگل مولا (تاریخ آزاد) شامل‌یك دوره تاریخ سلاطین از سلسله پیشدادیان وهخامنشیان تازمان‌تألیف‌کتاب وتاریخ پیدایش نوروز ودوازده ماه فارسی، وشرح اصحاب رسل‌ومحل آنهاومعبود آنها ابنیه‌تاریخی تألیف‌در۱۳۱۲ـ۱۳۱۴ شمسی‌دارای نقشه‌هاییکه خودکشیده ویاعکس‌هایی که‌به‌آن الصاق نموده.

۴ـ العالم‌والتمدن درشرح خطبه نهج‌البلاغه.

۵ـ مسائل‌حساب وهندسه جهت‌محصلین‌مدارس.

۶ـ جزوات متفرقه درجفروهیئت واعدادوطب‌قدیم.

۷ـ شش‌جزوه ازجفرجامع یعنی‌جفر۲۸ جزوی که هرجزو۲۸ صفحه وهرصفحه ۲۸ سطروهرسطر۲۸ خانه وهرخانه۴حرف میباشد (۲)

---

(۱) متأسفانه درموقع‌تنظیم مقاله وفیات معاصرین درشماره ۱۱ـ۱۲ بهمن‌ـاسفند ۵۴ کتاب حاضرموجود نبودکه‌شرح‌حال وفرمان‌میرمحمدمهدی امام‌جمعه اصفهان‌استفاده شود.

(۲) حاج‌سیدمصلح‌الدین مهدوی، تذکره‌شعرای معاصراصفهان، ص ۱۲

دکتر ابوتراب نفیسی استاد دانشگاه

رئیس پیشین دانشکده پزشکی اصفهان

یادداشتهای سفر پاکستان

- ۶ -

قوالی

شب را درهتل شام‌خورده وبرای شب‌نشینی به‌جلسه‌ای بنام «قوالی» دعوت شدیم که عده‌ای آوازه‌خوان‌و ساززن‌با سازمخصوصی مخلوط از آکوردئون و سنتور و گیتاری که بنام «قوال» بودند و همه مردو همه کلاه‌پوستی رسمی پاکستانی و لبادهٔ پاکستانی تمام دکمه ، پوشیده و در صحنه نشسته بودند همه آنها «پان» می‌مکند که‌می گویند مخلوطی ازآهك‌وكات سفیدوچندادویه دیگراست که برروی‌برگ‌درختها بنام «تانبول» یا «پان» می‌گذارند و آنرا می‌مکند وتف می‌کنند وزبان و دهانشان قرمز می‌شود وبنظر می‌رسد علاوه برمحکم‌کردن گوشت‌لثه‌و خوشبوکردن دهان خاصیت مکیفی‌نیز داشته باشد، وجالب اینست که درهمان صحنه تآتردائماً «پانهای» جویده‌شد. راتف می‌کنند ودرکوچه وبازار نیزاکثر مردم‌بااین‌کار مشغولند. بهرحال يك‌كارگردان دارندکه هم‌آواز میخوانند وهم سازمی‌زند ويك‌وردست‌که جوانتراست‌وهمین‌کار رامی‌کند وعده‌ای‌دیگر تعریف گردان وکمکی‌که در دم‌گرفتن وکف زدن و حرکت دادن سر ودست وریتم با او همراهی می‌کنند .

می‌گویند اصل قوالی مربوط به زمان امیر خسرو دهلوی است‌که در زمان سلاطین اسلامی مغول‌درهند بوده ووقتی دیده‌است که هندیان در مراسم مذهبی خود از ساز و آواز استفاده‌می‌کنندآنهم شعرهائی سرود واین نوع آوازهای نیمه‌مذهبی، نیمه صوفیان رابوجود آوردکه‌گاهی اوقات واقعاً انسان رامجذوب ودرعالم دیگر می‌برد. يك‌پاکستانی پشت‌سرما نشسته بودکه دائما وقتی مجذوب می‌شد می‌گفت «واوا» «واوا» (یعنی به‌به) بهر حال حالتی دارد .

قوالی آنشب‌از۵ قسمت‌بود یکی مفهوم‌حدیث معروف «من‌کنت مولاه ،فهذاعلی‌مولاه» که‌باوجود اینکه مذهب رسمی‌آنان‌سنی‌بود این‌شعر رامی‌خواندند امامثل همهٔ آوازه‌خوانان حرفشان لااقل برای مابدرستی مفهوم نبودو بنظر می‌رسیدکه دروصف حیدروعلی بزبانهای

فارسی واردو دور می‌زد. قسمت دوم در «نعت» حضرت رسول «ص» بود که به کلمه مصطفی ختم می‌شد ودم می‌گرفتند « مصطفی مصطفی مصطفی».سوم قطعه شعری بود بزبان اردو از«کوثر نیازی» وزیر مذهب. وچهارمی نیز شعری بزبان اردو وپنجمی شعری بزبان ترکی .

دراینجا باهرکسی صحبت کردم، که همه هم اهل علم بودند، هیچکدام دقیقاً نتوانستند بگویند اولین اثر اردوی موجود درچه وقت وبوسیله چه کسی نوشته شده بیشتر آنرا به امیر خسرو دهلوی نسبت می‌دادند که درحدود قرن یازدهم هجری می‌زیسته است .

درآنشب رسم چنین بود که بعداز خواندن هرگروه شعرعده‌ای درحدود یکصدروپیه یا بیشتر بنوازندگان هدیه می‌کردند واین اسکناسها راروی سرمهم‌ترین مستمع که درآنشب کوثر نیازی بود می‌گذاشتند واو پولها راباآنان می‌داد. درآنشب شاید درحدود دوتاسه هزارروپیه جمع آوری شد.

از اشخاص جالب در تماشاگران جلسه جوان ۲۵-۲۶ ساله‌ای بود خیلی فعال وتندو تیز که زبانهای فرانسه وانگلیسی وعربی واردو را می‌دانست واتاشه‌ی فرهنگی مراکش بودو بنظرمن آیندهٔ خوبی نشان می‌داد.

یکی از علمای پاکستان می‌گفت از قدیمترین کتب نوشته شده بزبان اردو کتاب «معراج العاشقین» است تألیف « خواجه گیسو دراز» (در زمان تغلق شاه یاخیلع شاه قرن سیزدهم میلادی؟) وغزل مختلط از فارسی واردو از امیرخسرو دهلوی هست.

قوالی بوسیله متصوفه درهند رواج یافته است و نوعی جلسه «سماع» بشمار می‌رودکه هم باآواز وهم سازوهم دم گرفتن دسته جمعی وهم حرکات سر وگردن و دست در حال نشئه همراه است.

اتفاقاً قیافه یکی از قوالان ازنیم رخ بسیار شبیه «دکتر فرهاد معتمد» رئیس سابق دانشگاه تهران بود .چندروز بعد اورادر لاهور دیدم بخیالم اشتباه کرده‌ام نزدیك رفته وسلام واحوالپرسی کردم معلوم شد شهردار سابق لاهور است ،کارت خودرا بمن داد. آهسته ازاو پرسیدم آنکس که آنشب درآن جمع شرکت کرده بود شما بودید گفت «بله» ضمناً گفت کهما شیعه هستیم وعلاقمند به اهل بیت.

یك رسم بسیار مفید

ازکارهای جالب برگزارندگان انجمن آن بود که اوقات نمازهای صبح وظهر وعصر ومغرب وعشا رادر هریك ازشهرهای موردعبورما نوشته بود و بهمراه یك جانمازکوچك وتسبیح که جائی بیشتر از ۱۰× سانتیمتر نمی‌گرفت درکیف ما گذاشته‌اتاقهای هتلها جهت قبله مشخص شده بود. اقات نمازظهر اغلب ۱ و۵ و بعدازغروب‌ظهر آفتاب حوالی ساعت ۶ بعد ازظهر و طلوع آن شش وربکا سبح می‌بود.

کشیشی که در کنگره اسلامی صحبت کرد

از سخنرانان جالب روز ۵ شنبه چهادم مارچ کشیشی بود بنام « جان‌اسلامپ » که اصلا هلندی بودو در مؤسسه تحقیقات معارف مسیحی در کراچی‌کار می‌کرد ومقاله‌ای درباب ملاقات مسیحیان بخـران بـا حضرت رسـول (ص) وواقعه مباهله معرفی‌کرد ومدارك و شواهدی تاریخی بر صحت این حادثه نشان دادکه بسیار جالب بود. پس‌از ختم سخنرانی اومن برای او تعریف‌کردم‌که درتاریخ ایران نیز یك مباهله در زمان ناصرالدین‌شاه انجام‌گرفته وآن مربوط به مباهله‌ای است‌که سید علی‌محمد باب در زمانی که‌خود رامدعی بابیت حضرت امام زمان معرفی می‌کرد درمدرسه نیماورد اصفهان باعده‌ای از علماء وازآن جمله با میرزا عبدالجوادنامی انجام داد و چون شرائط مباهله را بدرستی انجام نداد و آنرا بمیل خود تغییر داد نتیجه آن‌گونه‌که میبایستی‌گرفته نشد. اتفاقاً روز بعدکه مرادید صحت گفته مراتأییدکرد وگفت درتاریخ مربوط به بابیان نیز این موضوع بطور مختصرذکر شده‌است. (مباهله‌که ذکرآن‌دریکی ازآیات قرآن‌درسورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۵۰ آمده‌است مربوط به‌وقتی است‌که عده‌ای از نصارای بخران برای مشاهدهٔ حضرت رسول وصحت ادعای وی نزد ایشان آمدند ورسم آن چنین بودکه از هردوگروه مخالف دسته‌ای انتخاب شده‌و اول آفتاب درمحل مقدسی درحضور شهود نمازی بجاآورده ودعائی خوانده‌و ازخدا میخواهندکه هرکدام‌که برحق نیستند درآیندهٔ نزدیکی به‌هلاکت رسند یابلائی برآن نازل شود البته این‌عمل مباهله طبق روایات مسلمانان انجام‌نگرفت زیرا درصبح روزموعود وقتی نصارا مشاهـده‌کردنـدکه حضرت رسول باپنج تن‌یعنی نزدیکان محبوب خویش برای مباهله حاضر شده‌است ،رسوخ عقیدهٔ اورابا‌اینکه ادعایش صحیح است دریافتند وبرای‌احتراز از خطر احتمالی حاضر شدند باآن حضرت صلح نموده ودرزیر لوای اسلام پناه آورند).

پارك‌شکر پاره‌ئیان یاباغ نباتات‌بین‌المللی

عصررا ازطرف مردم پایتخت درپارکی بنام تپه شکرپاریان دعوت داشتیم‌از هرکس که‌دربارهٔ معنی‌این‌تپه پرسیدم‌بدرستی نمی‌دانست این پارك در ۱۵ کیلو متری راولپندی قرار دارد در یك قسمت آن درختهائی از جنس نادون سیبریه « Sapinum Siberilcum » کاشته‌اند که هر یك را رئیس مملکتی کاشته و لوحه‌ای جلوی آن‌بنام‌اوگذارده‌اند‌از آن جمله شاهنشاه‌آریامهر ـ کاسیکین‌ـ چوئن‌لای‌ـ ناصرحسین وغیره.دیگر آنکه ماکتی ازنقشه اسلام‌آباد وجاده‌های‌اطراف وکوهها وجنگلهای آن بوسیله سنگ وخاك دریك محوطه ۶تا۱۲ متری درست‌کرده‌اندکه قسمتهای مختلف را نشان می‌دهد وازآن جمله‌کوه «مارگله» نزدیك اسلام‌آباد ودریاچه «راول» که‌نام را ولپندی از آن گرفته‌شده.

تاکسی سه‌چرخه‌ای

وسائل نقلیه عمومی در پاکستان علاوه براتوبوس وتاکسی یکی‌سه چرخه‌هائی استمانندتاکسی بادهای‌ماکه بعنوان تاکسی‌مسافربری ازآن استفاده می‌شود واتاق آنرا آرایش کرده وپرده آویزان کرده‌اند وتاکسی‌متر هم‌دارد‌و آنرا «ریگ‌شای موتوری» نیز نامند (مقصود از ریگ‌شا درشکه‌هائی‌است که در هنگ کنگ‌و چین بوسیله انسان‌کشیده می‌شود و دیگری درشکه‌هائی است تك اسبه‌که گاهی باگاومیش وشتر نیز کشیده می‌شودوچندنفر نیز عقب آن می‌نشینند و بنام «تانکه» خوانده می‌شود . از گاومیش برای‌کشیدن ارابه‌های بارکش مخصوصاً حمل چوب استفاده می‌شود ،البته‌ناگفته نماندکه راندن وسایط نقلیه دراینجا نیزمانند سایرمستعمرات‌پیشین انگلیس وژاپن برخلاف دیگر نقاط دنیااز طرف چپ‌است.

(ادامه دارد)

بقیه ازصفحهٔ ۵۷۱

۹ـدرسالهای اخیر، یعنی از ۱۹۵۷تا۱۹۶۴، از طرف انجمن بریتانیایی‌تاریخ‌و باستانشناسی در افریقای شرقی British Institute of History and Archaeology in East Africe حفریات علمی عمده در کیسیوانی‌وجزیرهٔ مافیا وبعضی‌نقاط دیگر تحت‌نظرآقای چتیك بعمل‌آمده‌است. به غیراز مسجد کیلوا خرابه‌های قصرهای پادشاهان کیلوا ومقادیرزیادی ظروف‌سفالی وتعداد قابل ملاحظه‌ای سکه به‌دست آمده‌است .اگرچه‌نتیجهٔ این تحقیقات هنوزکامل‌نیست آقای‌چتیك‌معتقداست که‌تاریخ‌تأسیس سلسلهٔ‌کیلوا می‌بایدحدود ۲۰۰ سال‌دیرتر از تاریخی‌باشد که‌دروقایع‌نامه ذکرشده‌است.و همچنین ایرانی‌بودن‌مؤسس سلسله‌کیلوا موردتردید است یعنی‌شواهدکافی مبنی‌براینکه‌آنها ازشیراز آمده‌باشندتا به‌حال‌به‌دست نیامده‌است .البته حفریات وتحقیقات زیادتر درکیلوا ونواحی دیگر باید به عمل‌آید تا حقیقت کشف گردد از طرف دیگر ممکن‌است تحقیقات تاریخی در ایران ودر تواریخ ونوشته‌های دوران سلسلهٔ آل‌بویه‌به‌روشن شدن این‌مسئله کمك نماید.

درهرحال تاروشن‌شدن مطالب‌فوق ما به اتکای مطالب **وقایع‌نامه** ومنابع‌دیگر به شرح‌تاریخ آن‌دوره‌که ازنظرما ایرانیان جالب‌توجه است میپردازیم. (ناتمام)

صور تقی‌زاده تبریزی

بزرگان حسن خط و خوشنویسان

۵

ازخوشنویسان بنام یکی نیزمرحوم میرزا **محمود مدیرالدوله** است. که درتبریز رادارەی امورمالی مدیریت داشته وتابلوهای حسن‌خطهای بسیارممتاز آن‌رفته بخاك‌بادل اك وتابناك درمقبرەی سیدحمزه ومقام صاحب‌الامر تبریزهنوز تابان ودرخشان است ونظر احب نظرانرا بخود جلب می‌کنند .

علی‌الخصوص تابلوی نصب بدیوارحاوی عکس‌آن مرحوم درپشت ضریح‌مقبره فوق لعاده دیدنی وپسندیدنی است.

تابلوی نکو بسیده حمـزه   با عکس خودش بحال غمزه

سهل است که‌خط خیلی‌خوب دارد، مرکب سیاه وبراقش بسی جالب‌دقت است تقریباً این تاریخ هشتادونود سال میباشدکه تحریریافته ، مشکی وشفاف ثابت بوده‌وهست. سالمه ن تابلوی هنری برزگرا ناصرتخلص شاعری درچهارگوشەی تابلو اشعار نغزی‌که بخط ود استاد مدیرالدوله نوشته شده دریك شعر چنین‌آورده :

ازهجری هزاروسیصدی سال   بنمای سه سال کم بهرحـال»

مرحوم ملامهدی نام‌مذهب که فرزندش مرحوم مشهدی اصغر وبرادرزاده‌هایش ، شهدی‌اسماعیل ومشهدی اکبرازتذهیب‌کاران آنروزبودند اکثرمرقعات را برادران‌صحاف ذهب اخیرالذکران ساخته وپرداخته‌اند.

ملامهدی نامبرده نقل میکرد شادروان مدیرالدوله، تابلوهای فرح‌آورخود را روی رچهٔ مخصوص مشهور پیراهن شاهی «پران شاهی» یعنی چلواری‌که بانشاسته دوست‌وآهار هر زده می‌شد‌می‌نوشت وبرای بقا ودوام بتابلوها دوغن سندروس می‌کشیدیم کلیەی‌تابلوها مین طرزوفن حسن خطی به عمل آمده‌اند ازتبریز تا مشهدداما‌مزاده‌ها وآستان قـدس نوی حتی در کوه عین‌علی یاعون‌علی خودمان آثارنگارش آن نگارنده‌ی بزرگوادبچشم خوردکه دل میبرد ونشاط می‌بخشد .

اگرچه تابلوهای بی‌نظیر درمقام صاحب‌الامر دراثر بی‌مبالاتی خادمه یا خـادم مقام

دچارضایعات شده‌اند . ولی تابلوهای مدیرالدوله ازخطاطان عصر اخیرکاتب شهیرآقـای **حسن زرین خط** است که بامروانطباق جناب‌آقای مرآت وزیرفرهنگ‌وقت دیوان‌خواجه حافظ راکه به تصحیح شادروانان میرزا محمد قزوینی ودکترقاسم غنی تنقیح شایسته یـافته نوشته است .

عمادالکتاب ازبهترین کتاب عصرخود بود ومنشی رسمی دربارشاهنشاه پهلوی‌رضا شاه‌کبیربود .

ازدوصاحب خط بایدبخوبی یادکنم چون ازهردوذمه‌دار پاس وسپاسم وهـردوبجوار رحمت‌حق پیوسته وحتما شامل‌لطف حق مطلقند، اولی‌مرحوم‌**حاجی میرزاحسن‌آخوند** که‌درحیاط مدرسه طالبیهٔ تبریزمکتب عالی فوق مکاتیب‌آنرورتأسیس نموده بودحقوق‌مکتب خانه‌های آنروزه درحدود ماهیانه ۲ ـ ۳ ریال پرداخت می‌شد ولکن اکثریت شاگردان این مکتب ممتازپنج ریال ماهانه میدادند، آخوندی‌کبیر ومقتدر ومسلطی بود.
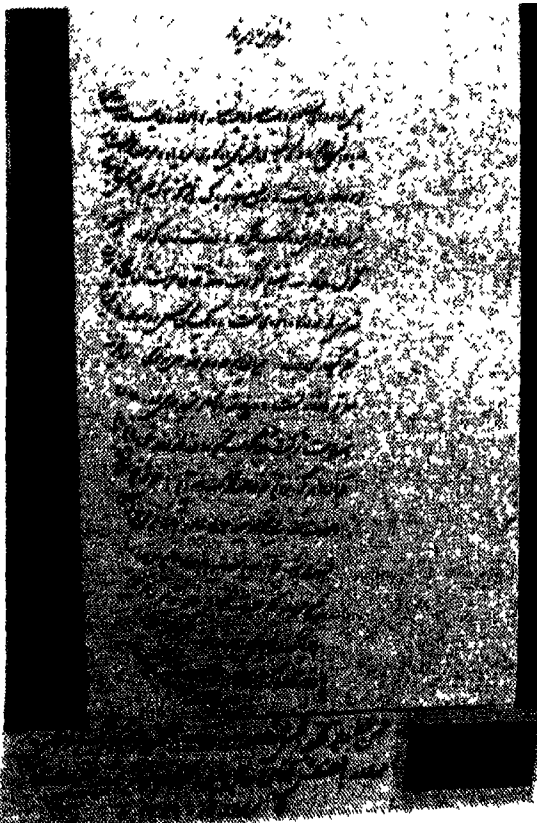
خودش و دامادخوشنویسش که دومین خـوش خط خـوب مورد بحث‌ماست آقای **میرزا محمود مؤتمن الشریعه** ، چند روز بـا شرکت یکدیگر قطعه‌هائی بـا حسن خط کـه هـردو خـوشنویس بـودنـد می‌نوشتندوبروزمعین مخصوص میان شاگردان‌پخش مینمودند تـاریـخ وفات اولی یکهزار وسیصدوسی‌ونه و دومی هزارو سیصدوسی‌وسه هجری بـوده ، هـردو بجـوار رحمت حـق پیوسته بلطف حـق مطلق سید جلیل مـرحـوم **میرزا علی النقی مشتاق** شهیر ،دارای شیوه شیوای‌کم نظیری بود ، خط قشنگ‌اورا دیده‌حتی‌برخط من یك ودوحرف نوشت ازقضا وحسن تصادف‌چند

خطاط پرمایه مندرجه درذیل معاصریکدیگر بودند.

شادروانان **میرزا علی النقی ، حاجی میرزا محمد حسین بنکدار، مشگین قلم آشتیانی،آقا میرزا علی‌ادیب فلاحی ، آقا میرزا علی‌دلخون، شاهزاده عباسقلی میر پنج**، ازاین عده آثاردرخشان مرحوم‌مشکین قلم‌حسن خطهای جلی، درمقبره‌ی مرحوم ملاباشی آذربایجان (میرزا عبدالکریم) : یک‌عده زعادفان نامی خوش حفته درآن نکومقامی، فروزان وتابان است .

ازجزئیات امر این خوشنویسان آگاهی کامل در دست نیست فقط میتوان گفت و نوشت :

با هم بزمانه یار بودند	یاران بروزگار بودند
اکنون به‌بهشت‌هم‌صدایند	هم‌صحبت ویار وآشنایند

ازمرحوم **حاجی میرزا محمد حسین** که‌درمقدمه‌نام‌برده شده صدوشانرده‌سال‌عمر نموده وخانواده‌اش باشهرت‌مستطاب مدرسی‌درجامعه مشهورند‌یکفرد فوق‌العاده‌ی درجامعه‌ی نگارندگان میرزای بزرگ آفتاب خراسان مرحوم ومبرور **سنگلاخ است** به عبارت خودش سنگلاخ دوران اسم اصلیش راحسن هم‌گفته ومهدی‌هم دانسته‌اند ودرحدودصدودواندی سال زندگی پرپیچ‌وخمی داشته وبه قولی مجرد بوده وگویا هاجر نام زوجه‌ی را دارا بوده ولی آبستن نشده .

تابلویی‌متضمن سه قسم‌ازخطوط زیبای اوخطجلی، نسخ،شکسته، درموزه‌ی‌آذربایجان شرقی، درتبریز موجود است. تابلوی تاریخی مزبور راآقای امیرخیزی (حاجی‌اسماعیل آقا) آزادیخواه بنام بموزه‌اهدا نموده.

تابلوی تخته سنگ مرمری درمقبره‌ی سیدابراهیم امامزاده آنهم درتبریز بدیوار واجه با دورودی مقبره قرارداده است، بعضی راعقیده براین است‌که آرامگاه آنمرحوم درزیر همان تابلومرمری میباشد .

داستان مرمر مخطط و مزین حیرت آور است در عهد محمد علی پاشا فاتح مصر مصردعوت شده تاحجاریهای مسجد جامع مصروسنگ مرمرهای آرامگاه سردارعرب ابراهیم پاشا باحسن خطهای زیبای اووبامباشرت ونظارت مستقیم‌ایشان تهیه وعملی‌بشوند.

بالاخره باشرایط برون ازمعمول ازآنجمله گرفتن خودخدیو مصرنامه‌ی سفارش او بحال احترام ایستاده ازقضا محمدعلی پاشا ازنظرحسن اخلاق طبق‌آرزوی سنگلاخ‌دوران مدراگرفته، بدعوتگاه برسمیت وبا اجلال واکرام زیاد واردشد ودرحدود بیست‌وپنجسال خطه‌ی آنان مانده درضمن انجام تشریفات انجام‌کتیبه‌های سنگ مرمرهای مورد نظر یک تابلوی مرمری بزرگ بطول دومتر وپهنائی قددی کمترازیک مترتقریباً که روی‌آن‌تنهایک

بسمله باخط چهارده دانك زیرنظر دقیقش حجاری وحکاکی شده وسنگتراشان ماهرباگل و
بوته تراشهای زیباتاپلوی‌سترك وسنگینی که نشانه‌ی شاهکارخط وهنراست بوجودآورده‌اند
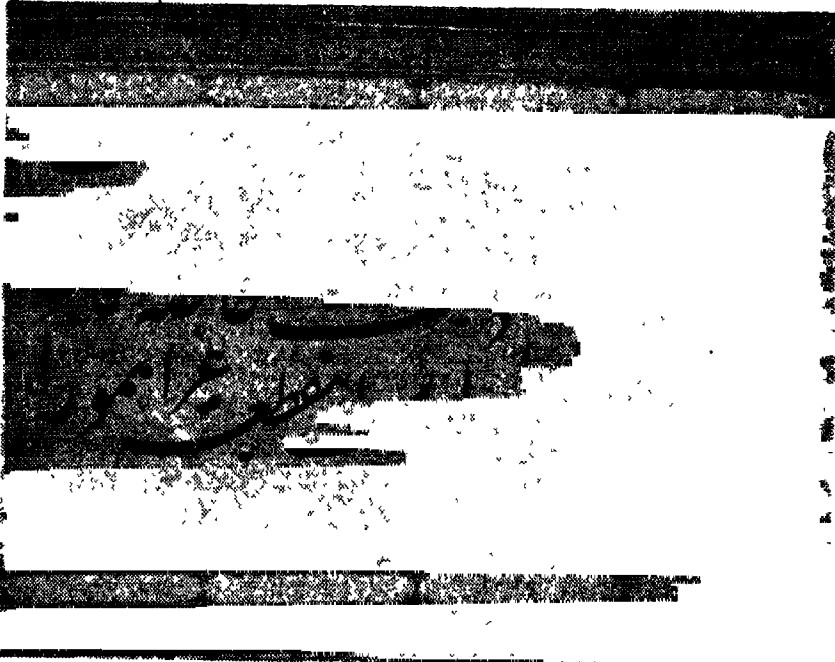
پس ازپایان سپارشات دربارمصر، آن‌مرمرجالب دقت را بشرطیکه درمدینه‌ی منو
روی مرقد حضرت پیغمبربگذارند چون حاضربانجام نظریه‌ی او نشده‌اند درآن زمانه
وسایل آنچنان‌سنگ تخته مرمر سنگین‌وزن وبزرگرا باتحمل‌زحمات فوق‌الطاقه‌ومخارجا
بسیار، بشق‌الانفس باستانبول آورده ودرآنجا هم تمایل نشان‌نداده‌اند و یابیهای مناس
خریدار پیدا نشده ، بی‌نهایت عصبانی و بادلخوری زیاد دوباره باحمل ونقل‌عادی‌آنروز
که تعدادی ازحیوانات باربری ازپای درآمده وشکست شده‌اند بتهران رسانیده بقصدانتق
احساسات بزرگان استانبولرا دراین دوبیتی منعکس ساخته‌است :

درروم بهای هیزم وعودیکیست — درنزد خسان خلیل ونمرود یکیست
آخربچه امید توان زیست نمود — درمملکتی‌که بود ونابود یکیست

درتهران بناصرالدین شاه عرضه داشته ودر تعیین محل نصب‌آن سنگ مرمر سنگ
اشتباه محض نمودیعنی هنگامیکه ازجایگاه قراردادن آن‌ازاوپرسیده‌اند ، بدون ملاح
بخود شاه (آنهم شاه خودکام) صراحتاً گفته است‌که بعد ازفوت روی آرامگاه اعلیحضر
بگذارند، شاه نهایت مشمئز وخشمگین شده وردش می‌کند .

سنگلاخ خودپسند وشیردل‌سنگ مرمر را ازتهران بتبریزآورده‌است وناگفته‌پیدا
که دراین انتقال چه رنج ومشکلات طاقت فرسائی‌را با بکار بردن وسیلهٔ معمولی آنروزه

جارجاروعرادهوبا استفاده از گاومیش نر وشتر متحمل شده و بالاخره بهزار دردسر وجان کندن آن را بمقصد رسانید، ودر تبریز، کوی سرخاب درمنزل خانوادهٔ مجلسی مهمان میشود وضمناً هنر شاهکارخویش تابلوی سنگ مرمر را نیز همراه خوددر آن خاندان تاریخی دریك اتاق امانت می نهد.

نمونه‌ای ازخط نویسنده مقاله (منصور تقی‌زاده)
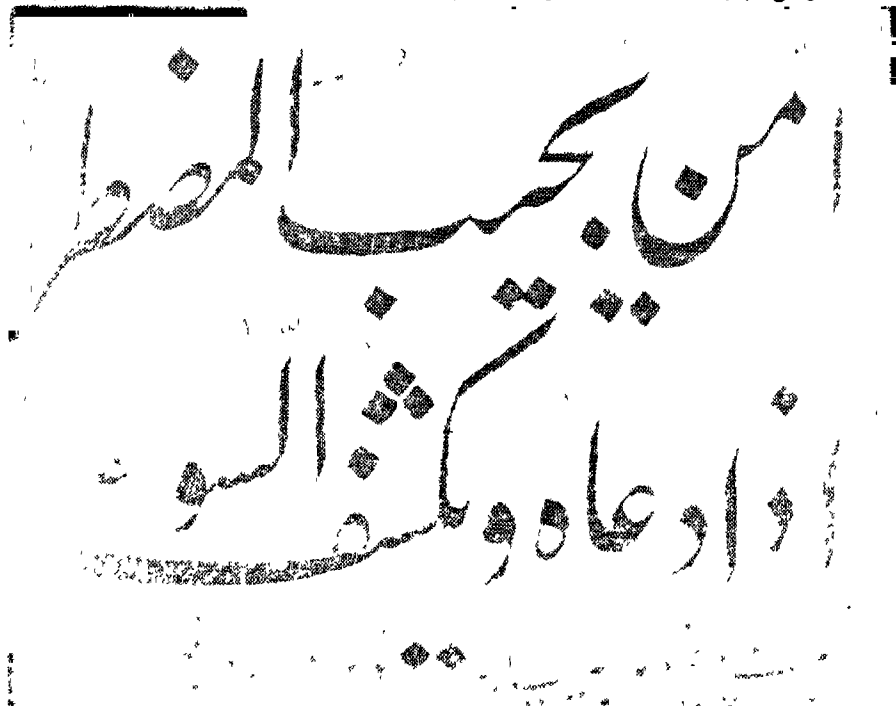
طفل من

طفل من مرد شوی
به جهان فردشوی
باب ناورد شوی
یك قلم درد شوی
نه که افسرده ودرمانده وخونسرد شوی
یا شوی لالهٔ‌بهٔ‌راغ
بادل درد سراغ
همه تن محرم داغ
شعله افشان چوچراغ
بدهندت به کف از مستی سرشار ایاغ
یا که گردی بلبل
بیخود ازعشوهٔ گل
به کف از شوقت مل
به زبانت غلغل
همنوائی کنی اندر چمنی باصلصل
یا چو پروانه زار
بودت سوزشعار
منکر صبر و قرار
پرزدنهایت کار
سوختن باشدت آیین به‌کنار دلدار
غرض ای‌جان پدر
ای مرا تازه‌ثمر
شوی‌ازدرد خبر
بودت شور به‌سر
به‌تپش‌یاربود تابودت دل‌در بر

محمدابراهیم‌صفا

مشخصاتی از کشورهای نفتخیز عضو اوپك

الجزیره: وسعت‌خاك:۲٫۳ میلیون کیلومتر مربع.جمعیت: ۱۶ میلیون تولیدنفت ۴۹ میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیره‌ارز ۱٫۱ میلیارددلار،(مارس۱۹۷۵) ارزش‌پول یك‌دلار برابر با۳٫۸۷ دینار الجزایری.

** *

اکوادور: وسعت‌خاك: ۲۸۴۰۰۰ کیلومترمربع. جمعیت: ۷میلیون تولید نفت: ۱۰ میلیون‌تن(۱۹۷۴)ذخیره‌ارز: ۳۴۰ میلیون‌دلار (مارس۱۹۷۶) ارزش‌پول : یك‌دلار برابر با۲۵ سوکر اکوادوراست .

** *

اندونزی: وسعت خاك:۱٫۵ میلیون کیلومتر مربع . جمعیت : ۱۲۵ میلیون تولیدنفت:۷۰میلیون‌تن(۱۹۷۴) ازذخیره‌ارز:۱٫۴ میلیارددلار (فوریه۱۹۷۵) ارزش‌پول:یك دلار آمریکا برابر با۴۱۵ روپیه اندونزی است .

** *

ایران: وسعت‌خاك:۱٫۶ میلیون کیلومتر مربع .جمعیت : ۳۳ میلیون‌تولید نفت: ۳۰۱ میلیون‌تن(مارس۱۹۷۵) ذخیره‌ارز :۸٫۳ میلیارد دلار (مارس ۱۹۷۵) ارزش پول: یك‌دلار آمریکا برابر با۶۹٫۶۴ ریال ایران است .

***

عراق: وسعت خاك: ۴۳۵۰۰۰ کیلومتر مربع . جمعیت : ۱۱میلیون تولیدنفت: ۹۲میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیره‌ارز:۳٫۴ میلیارد دلار (فوریه۱۹۷۴) .ارزش‌پول:۳٫۳۸دلار آمریکا برابر بایك‌دینارعراقی است.

***

کویت: وسعت‌خاك ۱۸۰۰۰کیلومترمربع. جمعیت۹۳۰۰۰۰نفرتولید نفت:۱۴۷ میلیون تن(۱۹۷۴) ذخیره‌ارز :۱٫۷ میلیارد دلار ارزش پول:۳٫۴۸دلار برابر بایك‌دینار کویت است.

* **

لیبی: وسعت‌خاك:۱٫۸ میلیون کیلو متر مربع. جمعیت:۲٫۲ میلیون تولیدنفت: ۷۷میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیره‌ارز: ۳میلیارددلار(مارس۱۹۷۵)ارزش‌پول:۳٫۳۸ دلارآمریکا برابر است بایك‌دینارلیبی.

بقیه‌درصفحهٔ۵۹۲

***

نامه‌ها واظهار نظرها

عکسی که درصفحهٔ اول«وحید»شمارهٔ بهمن۱۳۴۹ بچاپ‌رسیده‌است بیست تن‌ازرؤسای تجارواصناف را نشان‌میدهد که چندنفر ازآنها بوکالت دردورهٔ اول‌مجلس‌شورای‌ملی‌انتخاب شدند. این‌عکس ازقراری که‌در «وحید» میخوانیم در منزل حاجی‌محمدحسین امین‌الضرب برداشته‌شده است‌وطفلی که‌در جلونشسته محسن‌مهدوی پسرهمین‌شخص‌است .من که‌جمالزاده هستم عده‌ای از این اشخاص را در همان زمان طفولیتم شناخته‌ام و در اینجا بخوانندگان «وحید»قدری بیشتر معرفی میکنم.ـدرصف اول درپائین که‌شش‌نفر هم ازسادات معمم‌هستنداز دست‌چپ شخص اول امین‌التجار کردستانی است که‌درهمان کوچه‌ای که‌خانوادهٔ من‌درمحلهٔ سیدناصرالدین‌در تهران منزل‌داشت ساکن بود و کوچه‌هم‌بنام اوخوانده‌میشد.درهمان‌اوایل انقلاب مشروطیت که علاءالدوله حکومت تهران‌راداشت امین التجار که‌تا اندازه‌ای عنوان اعیانی‌هم‌داشت(امادرکاروانسرای کوچك دودری بین‌چهار سوبزرگ‌و چهارسوکوچك در جنب مسجدسیدعزیزالله‌هم‌حجره تجارت‌داشت) ازجانب‌حکومت بریاست‌صنف‌نانواهاانتخاب گردید ومعروف بودکه با مستبدین بندوبستی‌داردو خوب بخاطردارم‌که چندتن‌از مشروطه طلبان وازآن جمله سیدمحمدرضای‌مساوات ومیرزا جهانگیرخان‌صور اسرافیل درمنزل‌ما با سیمی که‌پنهانی به‌سیم‌تلفن‌این‌شخص‌ملحق ساخته بودند سعی‌داشتند که‌صحبت‌اورا باعلاءالدوله بشنوند و به‌نتیجه‌ای‌هم‌رسیدند. شخص‌دیگری که‌دردست چپ‌او نشسته است سیدمرتضوی‌تبریزی از تجار معروف تهران‌بود ودخترش‌زن‌سیدابوالفتح فدائی پسر دوم حاج سید محمدصراف بود که‌بابرادر کوچك‌ترش حسین‌آقا در مسافرت من‌ازتهران به‌بیروت برای‌تحصیل‌همسفر من‌بودند .شخص سوم‌حاج سیدمحمدصراف است که‌بعدها اولاد اوباهم خانوادگی «علوی» خوانده شدندو پسر ارشدش حاج‌سید ابوالحسن‌علوی(پدرآقابزرگ‌علوی) بعدها در برلن انتحارکرد. حاج سیدمحمد صراف‌درتیمچه حاجب‌الدوله‌حجره تجارت داشت وهم او وهم سید مرتضوی هردو درمجلس‌شورای‌ملی‌دورهٔ اول‌مجلس‌وکیل شدند .سه‌نفر دیگری را که‌با عمامه سیاه درهمان صف اول‌نشسته‌اند بجا نیاوردم همینقدر میدانم که‌حاج سید محمدصراف برادری‌هم‌داشت که اوهم‌به‌شغل تخارت مشغول بودوهم‌خودش‌وهم‌پسرهایش ازمشروطه‌طلبان بودند وبنام حاج سیدکاظم خوانده میشد.

درصف‌وسط که هفت نفرهستند(چهارتن کلاهی سه‌تن‌باعمامه شیروشکری)شخص‌اول ازدست چپ حاج محمدحسین‌امین‌الضرب معروف است ودر سمت چپ او شخصی که‌فرمان مشروطیت‌را (باامین‌الضرب‌معاً) دردست دارد حاج محمد اسماعیل معروف به مغازه ازتجار تبریزی مقیم تهران بود که‌در راستابازار صرافها درمقابل دردوم املمزادمزید(قدری‌بالاتر ازچهارسوکوچك) تیمچهٔ تجارتی سرپوشیده‌ای داشت‌و خوب‌بخاطر دارم که روی‌سکوی

راست آن تیمچه شخصی که شغلش پیچیدن عمامه بود (درمقابل پنج‌شاهی) کار خودمشغول بود ومن‌هم‌از مشتریهای او بودم . حاج‌محمد اسماعیل مغازه تاجر معروفی بود ودرروضه خوانی ومجالس‌وعظی که درمسجدشیخ‌عبدالحسین‌درپاچنار که معروف به «مسجد ترکها»شده بوددر ایام‌اعزاوسوگواری دسته‌راه‌میانداخت که باسم«دسته‌ترکها» معروف بود و مخارج بسیار میکرد ووقتی پدرم سیدجمال‌الدین‌واعظ معروف به اصفهانی در آن‌مسجد وعظ میکرد قسمت عمدهٔ‌مخارج بعهدهٔ همین حاج محمد اسماعیل مغازه‌بود که‌بمشروطه طلبی‌معروف‌شده‌بود. شخصی که‌دردست‌چپ او نشسته است‌بموجب‌معرفی«وحید»حاج محمدعلی شالفروش (شالچی) است که‌من در خاطر ندارم که‌دیده باشم‌ولی اسمش‌را بسیار شنیده‌بودم‌و بعدها هم موقعی که‌در لوزان تحصیل میکردم پسرش برای تحصیل بدانجا آمدو باهم دوست‌شده بودیم . حاجی معین‌التجار که‌دروسط صف نشسته است معروف‌تر ازآنست که‌محتاج بمعرفی‌باشدواوهم‌از مشروطه‌طلبان باایمان‌بود. درصف‌چهارم شخص‌سوم ازدست‌راست‌را خوب می‌شناسم . درهمان محله سیدناصرالدین منزل‌داشت‌وموسوم بود به‌حاج‌میرزا محمود واز مشروطه خواهان‌واز دوستان نزدیک‌پدرم بودوخوب‌بیاددارم که اولین‌بارسیدحسن‌تقی‌زاده‌را باعمامه وقباورداشبی درمنزل او دیدم که پس ازغروب آفتاب‌وضو گرفت‌ودرحیاط همان خانه به‌نمازایستاد.

اما مقصود من مخصوصا معرفی شخص مکلائی است‌که در همان صف سوم درطرف دست‌چپ‌ایستاده‌وریش‌وعبادارد. چنانکه‌در«وحید»معرفی شده است موسوم بود به‌حاجی‌محمد باقرکاشانی‌وشرح حالش‌رادرمقاله‌ای که‌با این‌عکس توأم است ملاحظه خواهید فرمود .در ژنوعکس اورادادم‌عکاس بزرگ کرده است واگر زیاد روشن نیست‌نه برمن‌ونه برعکاس تقصیری‌نیست ومعذرت می‌طلبم.

ژنو-سیدمحمدعلی جمالزاده ـ آبانماه ۲۵۳۵

***

عکس‌دسته جمعی‌ومقاله مفصل استاد را در شماره بعد مطالعه فرمائید .

***

یکی‌ازنخبه فضلای معاصر که دور از تظاهروریاست یادداشتی به‌پیوست قطعه‌شعری به‌دفتر مجله‌وحیدفرستاده‌و متذکر شده است :«...درصفحه سوم شماره۴ـتیرماه۲۵۳۵آن گرامی‌مجله تحت‌عنوان «تفاوت‌تو‌ومن» ازیکی ازادبای بنام‌قطعه‌شعری‌دیدم که بیت‌آخرآن ازقول مرد خطاب بزن بودکه : گرملک‌گردی آدمی‌نشوی.

مطالعه این قبیل آثارودقت در این‌قبیل افکاروعقاید که هنوز باقیمانده‌ای از دوران قرون‌وسطی‌ویادگاری تاریک‌وحقارت آمیز ازدوران بربریت است باعث‌کمال تأثروتأسف اندیشمندان وروشنفکران‌بالاخص دردهه‌های آخرقرن بیستم‌است.

نیجریه: وسعت خاك: ۹/۰ میلیون کیلومتر مربع جمعیت: ۸۰میلیون تولید نفت: ۱۱۲ میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیرهٔ ارز: ۶/۱ میلیارد دلار(مارس۱۹۷۵) ارزش پول: ۱/۶۳ دلار آمریکا برابر است بایك نایرای نیجریه.

* * *

قطر: وسعت‌خاك: ۲۲۰۰۰ کیلومتر مربع. جمعیت ۱۸۰۰۰۰ نفر تولید نفت ۲۵ میلیون تن ارزش‌پول: یك‌دلار آمریکا برابر۳/۸۴ ریال‌قطراست.

***

عربستان‌سعودی: وسعت خاك ۲/۱ میلیون کیلومتر مربع.جمعیت: ۸ میلیون تولیدنفت، ۴۲۷ میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیرهٔ ارز ۱۴/۹ میلیارد دلار. ارزش پول: یك دلار آمریکا برابربا۳/۴۹ ریال عربستان‌است.

***

اتحادیه امیر نشینهای عربی: وسعت خاك: ۸۴۰۰۰ کیلومتر مربع.جمعیت ۳۵۰۰۰۰نفرتولیدنفت، ۸۱ میلیون‌تن(۱۹۷۴) ارزش‌پول: یك‌دلار آمریکا برابر با۳/۹۵ درهم‌است.

***

ونزوئلا، وسعت خاك: ۹/۰ میلیون کیلومتر مربع.جمعیت:۱۲میلیون تولیدنفت: ۱۵۶ میلیون‌تن(۱۹۷۴) ذخیرهٔ ارز: ۴/۷میلیارد دلار ارزش پول: یك‌دلار آمریکا برابراست با۴/۲۹ بولیوارونزوئلا.

کل جمعیت کشورهای تولید کننده نفت(اوپك) ۳۰۰ میلیون وصادرات این‌کشورها برابر۱۴۵۰ میلیون تن است (آمار فوق ازمجموعه‌ای که‌دویچه بانك‌درماه‌مه ۱۹۷۵چاپ کرده ترجمه‌و استخراج شده است).(و).

بقیه از صفحهٔ ۵۹۱

بهرصورت هرچه در این‌مورد بگویم قادرنخواهم‌بودنادروائی‌وناسزائی این‌نوع‌افکار راتشریح‌کنم فقط به‌قطعه‌شعری دراین مورد تحت عنوان (تساوی‌توومن)اکتفا می‌کنم....»

اکنون، همصدابافاضل‌محترم قطعه شعر ایشان‌رامیخوانیم: " دکتر-م

تساوی تو و من

ای کـه گفتـی زن آدمـی نشود — از تویی اینچنین سخن نسزد
کن از ایـن گفت خام استغفار — که ازاین کشته ندروی جزخار
مـادر تـوزن است و همسر زن — چون توانی به‌زن بری این‌ظن
زن اگـر آدمـی نبـاشد هـان! — طفل او آدمی شود به چه سان؟
زاده زن بـوند ایـن مـردان — پس چسانند آدم و انسان؟

در این شماره:

مجلهٔ وحید - شمارهٔ پی‌درپی۱۹۸ آذر ماه ۲۵۳۵
(۱۳۵۵) = ذیحجه ۱۳۹۷ = دسامبر۱۹۷۶

***

بهای تك شماره پنجاه ریال و بعداز یکماه یکصدریال است.

اشتراك یکساله { ایران‌هفتصد ریال / خارجه هزار ریال

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

h the Compliments of
e Cultural Counsellor
to
he Iranian Embassy
New Delhi.

خاطره‌ها و خبرها

خط فارسی

شاهنشاه آریامهر در پاسخ خبر نگاری که راجع به‌خط‌فارسی وتبدیل آن به خط لاتین سئوال کرده بود گفته‌اند: «دریک چند مدتی این‌راه‌حل احتمالی حتی‌خیلی جدی‌مورد مطالعه قرارگرفت ، اما بعداً این‌کاررا رهـا کـردیم زیرا بر پایه این‌خط‌باندازه‌ای‌افتخار و بزرگی درادبیات‌قدیم، وجوددارد که‌باخودمان گفتیم : (چرا خودمان‌را فقیر کنیم و تنها چیزی‌راکه داریم نابودکنیم ؟) مایك‌کشور خیلی پیشرفته و صنعتی‌نیستیم، حال‌اگرعلاوه‌بر آن‌هم‌این‌جنبه خصوصیت خـودرا ازدست بـدهیم دیگـرهیچ چیز بـرایمان باقی نمیماند . بـویـژه‌کـه سنت فرهنگی‌ما مخصوصاً درشعر اهمیت بسیار زیادی به‌خط می‌دهد ، واین سنت جاودانی و دائمی‌خواهدشد .....»

***

رضاشاه در یزد

سال ۱۳۰۹ شمسی رضاشاه کبیر درطـی برنامه سفری که داشتند از کرمـان به یزد آمده‌اند . در مدخل شهـر مردم باذوق یـزد چادری بزرگ بشکل مستطیـل مـرکب از حریرهای دست‌باف یزد برپا کـرده بودند و رضاشاه به‌آن‌چادر واردمیشودوازذوق وابتکار یزدیها خوشش‌میآید وبه‌بزرگان‌وسرمایه‌داران یزدکه به‌استقبال آمده بودند دستور میدهد و توصیه میکند کـه مانند اصفهانیهـا به‌تأسیس کارخانه اقدام‌کنند و کارگران هنرمند خود را نیز تشویق به‌ابتکار نمایند .

یزدیها بلافاصله اقدام به‌تأسیس کارخانه میکنند بطوریکه‌درحال‌حاضر که چهل‌وچندسال از آن‌تاریخ میگذرد دهها کارخانه و کارگاه مجهزدراین‌شهردایر گردیده استوهزاران‌نفر درآن به‌کاراشتغال دارند .

***

تشویق سفیر

یکی از علاقمندان زبان فارسی‌که سالها تدریس این زبان را دردانشگاههای هندبعهده داشته واز دانشمندان سرشناس و ایران شناس هند است علاقمندی و توجه خـود را به زبان فارسـی مرهون تشویق آقای استاد علی‌اصغر حکمت میداند.

وی میگفت قریب‌بیست سال پیش دردهلی روزی به انجمن فرهنگی ایران وهند رفتم و درسالن‌مطالعه‌کتابخانه انجمن مجله‌ای‌فارسی برگرفتم وباآنکه زبان‌فارسی‌رانیکو نمیدانستم مجله را ورق میزدم و با آن خود را مشغول می‌داشتم .

درحین مطالعه دستی بشانه‌ام نهاده شد روبرگـرداندم و مرد موقری را دیدم کـه به زبان فارسـی با من گفتگو میکـرد و مطالبی میپرسید و چون من درست نمیتوانستم مطالب ایشان رادرك‌کنم وپاسخ‌بدهم‌باحوصله فراوان بامن دقایقی چند صحبت‌کرد وبه مطالعه‌زبان فارسی تشویقم نمود .

وقتی‌آن‌مرد ازسالن‌کتابخانه بیرون‌رفت ازمتصدی‌کتابخانه نام اورا‌پرسیدم و کتابدار گفت ایشان آقـای حکمت سفیر کبیر دولت شاهنشاهی ایران بودند .

من که درآن وقت جوانی گمنام بودم و برای اولین بارطرف مکالمه یك سفیر قرار گرفته بودم بسیارتحت تأثیر و قار وصلابت و تشویق‌های مهرآمیزاوقرارگرفتم وازآن‌زمان با خود عهدکردم که در زبان فارسی ودر این راه صرف وقت وعمرکنم و بحمدالله توانستم به آرزوی خود برسم وتاکنون صدها دانشجوی علاقمند نیز تربیت کرده‌ام وازآقای حکمت‌هم بسیار ممنونم که این چراغ را فراراه من گذاشتند ...

* * *

مهمترین کتابفروشی جهان

مهمترین کتابفروشی‌جهان بنام Foyle a Londres در انگلستان‌است. این کتاب‌فروشی در سال ۵ میلیون جلدکتاب بفروش میرساند ودرانبارخودقریب چهارمیلیون‌کتاب موجود دارد که ۲۷ کیلومتر وسعت قفسه‌های آنست .

مهمترین کتابفروشی فرانسه FNAC من‌پارناس‌است که طی‌یکسال از۱۹۷۴/۹/۱ تا ۱۹۷۵/۸/۳۱ معادل ۶۵ میلیون فرانك فروش داشته است (تقریباً ۱۳۰میلیون‌تومان)

* * *

دستمزدها

یکی ازدوستان محقق حکایت‌کردوگفت چندی‌پیش سفری‌بیکی از کشورهای هم جوار کردم وضمن بررسیها و تحقیقاتی که‌بعمل آوردم از دستمزدکارگران و حقوق‌کارمندان دولت هم استفسارکردم .

حقوق‌کارگر درحدود روزانه یکصد ریال و حقوق یك‌استاد دانشگاه ماهانه کمتر از ده هزار ریال بود .

اماکارگران همان‌کشور را دربعضی از مناطق‌کشور خودمان دیدم‌که‌برای یك‌روزکار هفتصدریال مطالبه‌دستمزدمیکردند یعنی بیش‌از چند برابر حقوق استادان‌کشور خودشان .

* * *

نشریه فلسفی

درپاکستان نشریه‌ای‌فلسفی به‌قطع‌وزیری‌در۹۴ صفحه‌منتشرمیشودوبنام The Pakistan Philosophical Journal موسوم است .

درشمارهٔ دوم (جانوری‌ـجون ۱۹۷۶) مجلهٔ مزبور مقاله‌ای ازآقای دانش پژوه‌استاد دانشگاه تهران درباره ابوریحان بیرونی بزبان‌عربی مشاهده شد .

جالب‌اینکه زبان‌رسمی مردم پاکستان اردوست و این مجله به‌زبان انگلیسی چاپ میشود و نویسنده‌مقاله‌ابوریحان فارسی‌زبانست و مقاله خودرا در این نشریه به‌زبان عربی به‌چاپ رسانیده است .

توفیق خدمت برای گردانندگان مجله آرزو داریم .

* * *

گزارشات آلمان

همه‌هفته نشریه‌ای‌محتوی اخبارفرهنگی، علمی ، اقتصادی و اجتماعی تحت عنوان گزارشات آلمان (د. آ. د.) به‌زبان‌فارسی درتهران منتشر میشود و اخبارآن غالباًمورد استفاده جراید قرار میگردد و به‌نقل آن میپردازند .

نشریه مزبور به قطع ۲۰ X ۳۰سانتیمتر است وهم‌اکنون درآستانه بیست‌وپنجمین سال انتشاراست .

چند نمونه از مهرهای سلاطین و بزرگان قاجار

ملک‌قاسم میرزا: فروزان اختر برج شهنشاهی ملک قاسم.

حشمت‌الدوله حمزه میرزا دهم رمضان ۱۲۶۵: فروزان اختر دریای شاهی حشمت الدوله .

اردشیر میرزا : اردشیر ازلطف شاهنشاه رکن‌الدوله‌شد.

فیروز میرزا نصرت‌الدوله : خجسته اختر شاهنشه جهان فیـروز .

بهرام‌میرزامعزالدوله : شدازدیوان شاهنشاه‌اسلام‌ـ ملقب برمعزالدوله بهرام .

مظفرالدین‌میرزا: منشورحکمرانی بگرفت زیب وآئین‌ـ ازخاتم‌ولیعهدسلطان‌مظفرالدین.

سلطان مسعود میرزا (ظل‌السلطان)اختر برج شهی‌گوهر دریای وجود ـ ظل سلطان خلف ناصردین شه مسعود .

جلال‌الدوله : درخشان اختر برج شهنشاهی .

کامران میرزا: کامران عهد شاه مهرسریر ـ نایب‌السلطنه امیر کبیر.

طهماسب میرزا مؤیدالدوله : بنده شاه ولایت‌طهماسب.

عمادالدوله امامقلی میرزا : بلنداختر برج شهی‌امام‌قلی.

میرزاآقاخان صدراعظم‌نوری: صدراعظم دولت علیه‌ایران اعتمادالدوله میرزاآقاخان.

حاج میرزاحسین خان صدراعظم قزوینی: صدراعظم‌دولت علیه ایران مشیرالدوله‌میرزاحسینخان.

ملك محمود : شد بتوفیق صانع معبود ـ پاسبان در رضا ملك محمود

شاهرخ‌شاه: شد دراقلیم رضا صاحب نگین ـ شاهرخ کلب امیرالمؤمنین.

میرداماد : الراضی لقضاءالملك‌الغنی عبده محمد باقر بن سید حسین‌الحسینی .

نقش نگین رستم‌بیك بن مقصود بیك‌بن‌حسن‌بیك ترکمان معروف به اوزون حسن :

عدل کن کزعدل گردی‌صف‌شکن   رستم مقصود بن سلطان حسن

نقش‌نگین‌احمدبیك‌بن‌اغورلومحمدبن حسن‌بیك‌ترکمان:

لب خشك مظلوم‌گو خوش‌بخند   که ما بیخ ظالم بخواهیم‌کند.

جنگ وحید

رادیو ایـران :

رادیوایران دراردیبهشت ماه سال ۱۳۱۹ شمسـی افتتاح شده است .

اولین‌رئیس‌اداره‌کل انتشارات وتبلیغات آقای دکترعیسی صدیق(صدیق‌ـ اعلم) بوده‌که در مهر ماه ۱۳۱۹ این اداره‌کل را تأسیس نموده است.

اعضای شورایعالـی رادیو درآن زمان عبارت بوده‌اند از : ذکاءالملك فروغی، محمد قزوینی ، دکتر علی اکبر سیاسی ، دکتر رضازاده شفـق ، دکترقاسم غنی و علینقی وزیری .

این اداره در سـال ۱۳۴۲ به وزارت‌اطلاعات تغییر نام یافت و آقای نصرت‌الله معینیان بعنوان اولین‌وزیر اطلاعات‌معرفی گردید.

درسال ۱۳۵۲ نـام این وزارتخانه بهوزارت اطلاعات و جهانگـردی تغییریافت و آقای غلام‌ـ رضا کیانپور اولین وزیر وزارت اطـلاعـات و جهانگردی بود.

شاگردان دار الفنون

....درین روزها صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام وامناء واعیان دولت وخوانین اسامی خودرا قلمداد نموده وقرار گذاشتند که درمدرسه دارالفنون مشغول درس خواندن باشند و در روز یکشنبه که اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکار فرمودند جناب جلالت مآب مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه این اطفال را بحضور همایون برده ومورد التفات سلطانی گردیدند و بعد از آن درمدرسه دارالفنون برقرار گردیده شیرینی وسایر رسوماتکه درین دولت علیه در ابتدای هر کاری متداول است صرف کردند وعلومی که حالا در آنجا تعلیم داده می‌شود باین تفصیل است :

مشق نظام پیاده ـ مشق توپخانه ـ مشق سواره نظام ـ مهندسی ـ طبابت وجراحی ـ علم دواسازی علم معادن و قرارداده‌اند که هر کدام لباس علیحده بپوشند که ازهمان لباس نظام شغل هر یك معلوم باشد وصاحب‌منصبان نمسه که درین روزها ازمملکت استریه بجهت دارالفنون آورده‌اند بآنجا رفته و هریك مشغول تعلیم یکی ازاین کارها شده‌اند و مترجمین که بجهت دارالفنون لازم است قرار ـ داده‌اند و ازهر سبب این شغل را بطور خوب راه انداخته‌اند وامیداست که باعث نفع دولت وخیرعامه خلق بشود. «نقل از شماره چهل و هشتم روزنامه وقایع اتفاقیه ۵ شنبه نهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸».

***

لوحه طلا : در ۱۲ جمادی الاولی سال ۱۳۲۹ هجری قمری مجلس شورای ملی تصویب نمود که ازطرف ملت سه قاب زرین بنام لوایح تشکر که مینا کاری هم بود به آیات الله العظام آقایان خراسانی ، مازندرانی وتهرانی تقدیم شود وآقای حاج آقا شیرازی نماینده مجلس بایکنفر ازطرف دولت مأمور تقدیم لوایح شدند لیکن معلوم نشد که هدایای مزبور بدست آقایان رسیدیانه؟ ناگفته نماند که دولوحه طلا نیز از طرف مجلس به آقایان سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری تقدیم شده است.

بانك ملی : بانك ملی ایران از شهریور ۱۳۰۷ شروع به کارکرد و نخستین حساب جاری آن بنام رضاشاه کبیر گشوده شد ونخستین مدیر بانك لیندن ملات آلمانی بود ؛ پس از او آقای حسین علاء این سمت را یافت .

اولیـن رئیس هیئت نظارت بانك ملی بهاءالملك قراگزلو بوده است.

ناگفته نماند که گفتگو از تأسیس بانك ملی دردورهٔ اول مجلس شورای ملی مطرح گـردید و مبالغی هم توسط مردم ایران وایرانیان مقیم خارج برای تأسیس بانك داده شده لیکن علل مختلف مانع حصول مقصود گردید.

مشت و سیلی: در مجلس پنجم بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها مشاجرات سختی بین وکلا روی میداد و مدرس نماینده مقتدرمجلس هم با اغلب اعتبار ـ نامه‌ها مخالفت میکـرد ؛ براثر همین مخالفتها ازاحیاءالسلطنه بهرامی سیلی خورد و مردم بحمایت مدرس به کوچه وخیابان ریختند وشعری میخواندند که یك بیتش اینست :

از این سیلی ولایت پر صـدا شد
دکاکین بستـه و غوغا بپـا شد

آقای نوبخت هم درمجلس سیزدهم با انگلیسهـا و آنگلوفیلها مخـالفت میکرد و بر اثر همین عمل بود که یکی ازنمایندگان مجلس مشتی محکم به چشم اوکوفت ومجروحش ساخت . نوبخت براثراین مشت مدتی مریض و بستری بود .

چند تاریخ و ماده تاریخ

تاریخ زلزله‌شهر تبریز، یکساعت‌و‌ربع از شب شنبه غره شهرمحرم ۱۱۹۴ بود. زلزله از تبریز ونواحی‌آن ، ازمرند ومحال وطسوج و ارونق آنقدر مخلوق راکشت‌که عددش خدا دانست وزمستان بود ، در آنوقت نجفقلی‌خان دنبلی حاکم شهرمزبوربود بنای‌قلعه‌نوگذاشته به محافظت باقی‌ماندگان شهرمشغول شد.

* تاریخ کشته شدن خداداد‌خان درسراب ۱۲۰۵

* کشته شدن‌آقامحمدخان درشیشه‌بدست یکنفر فراش ۱۲۱۱

* به‌تخت‌نشستن فتحعلی شاه‌که دراینوقت شیرازبود وبتهران‌آمد ۱۲۱۲

* کشته شدن احمدخـــان خوئی با پسر بزرگش‌کلبعلی بیك و برادرش سلمان‌خان در مهمانی اقوام خود، که او وپسرانش را طعـام نداده به‌گلوله بستند . درآن میان احمدخان وپسر و برادرش‌کشته شدند وبعضی اولادش را حبس‌کردند. پسرمیانی‌او جعفرقلیخان که غیر ملتجی بودگریخت واز ارومیه سپاه‌کشی‌کرد وقاتلین پدرراکشت وخوی را متصرف‌گردید مجلس مهمانـــی ، مهمان کشی در چهـــاردهم ربیع‌الاول ۱۲۰۰ ترتیب داده شده بود.

* جلوس عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه درتبریز ۱۲۲۰ .

* آمدن ابراهیم شاه به تبریز ۱۱۶۱

* زلزله در قزوین ۱۲۱۳

(ازمجموعه خطی کراسهٔ المعی افضل‌الملك)

جنگ ...

درسنهٔ ۲۵۶ درمدینهٔ طیبه میان جعفریان و علویان جنگی عظیم شد وبعـد از محاربات علویان غالب‌آمدندودراین سال‌جمعی‌ازاعراب بادیه مکه را غارت‌کردند حتی‌کسوت مکه‌را ازحرم غارت‌کـردند و بصاحب زنج خارجی ملحق شدند ، وی قوت‌کرد ازاین خبرموفق عباسی‌لشکری‌آراسته بحرب صاحب‌زنج روانه شده صاحب زنج سه شهر ساخته بود در نهایت استحکام که‌یکی ازآن منصوریه بود موفق‌آن شهررا بنظرامعان نگریست شهری دیددرکمال استحکام که پنج خندق وپنج حصار دارد وهر حصاری که‌اندرون‌است بلندترازحصاربیرونست چنانکه هرکس‌جرأت نمودکه نزدیك به‌حصار رود به یکباره‌ازپنج حصار گلوله و سنگ از منجنیق به‌قصـد وی میرسید وموفق‌آخرالامر چندان ثبات قدم ورزیدکه توفیق فتح‌آن شهر یافت. دیگر از شهرهاکه صاحب زنج ساخته بود شهرسنیعه بود وآن نیزمحکم واستواربود موفق نیزآنرا فتح‌کرد وخراب نمود و روانه بشهرمختاره‌که صاحب زنج در آنجا بود شده باصاحب زنج بطول ایام محاربات‌کرد وآخر دربرابر مختاره شهری منیع‌راسرکوب‌ساخت وصاحب‌زنج را مستأصل‌گردانید تااورا گرفت بعد از سه سال (نقل از مجموعه خطی مطالب گوناگون)

* * *

ملی شدن نفت :

لایحه ملی‌شدن‌نفت‌در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ برابر با ۱۵ مارس ۱۹۵۱ ازتصویب مجلس‌شورای ملی‌گذشت و ۵روز بعـد به‌تصویب مجلس‌سنا رسیدوسه ماه‌بعد هیئت خلع یدمأمور خوزستان شد .

وزیر مختار اسپانیول در ایران درسال ۱۹۱۴ عکس خودرا بیادگار به سردار ظفرداده و باخط فارسی ولاتین درحاشیه آن نوشته است. ←

...های تاریخی:

... از اعضای انجمن
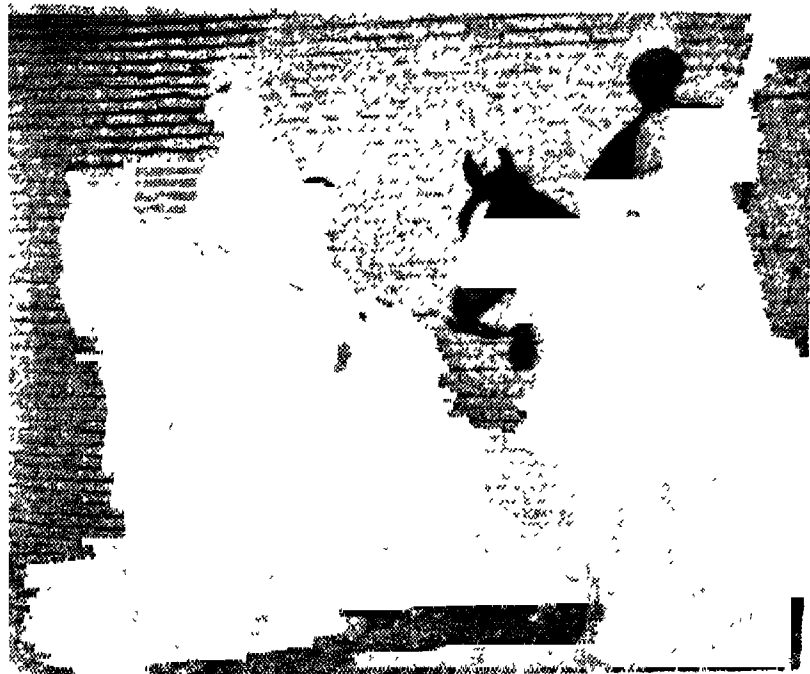
... ازعبداله انتظام) ↓

...ارجنگ. سردارظفر

...ت سر ـ سردار ظفر

... حسینخان ایلخان)

...کس از ملکشاه ظفر
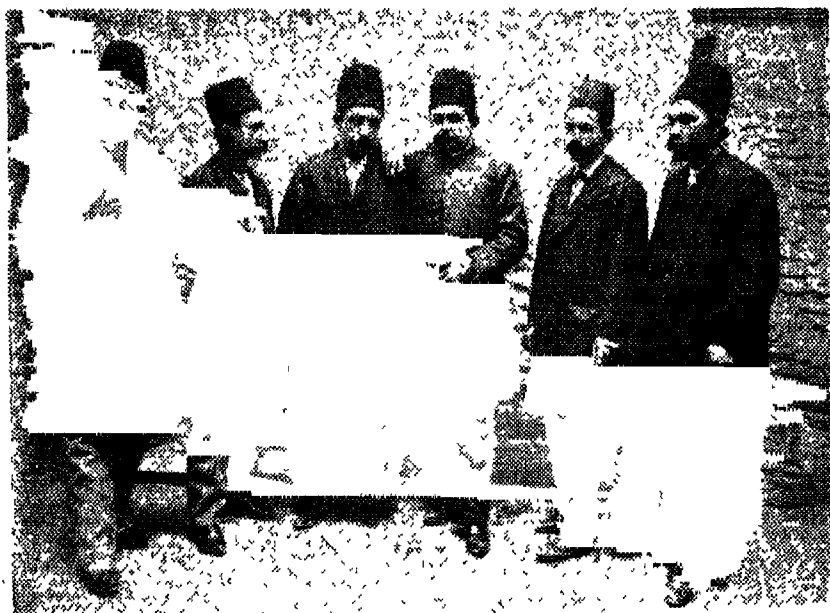
از چپ به‌راست مقتدرالملک ـ مفاخرالدوله ـ انتظام‌السلطنه (عکس از عبداله انتظام)
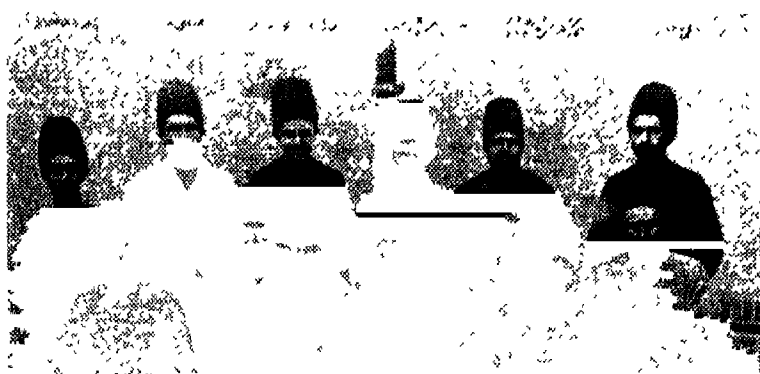
ردیف ایستاده از راست: سردار اسعد (حاج‌علی‌قلیخان) ـ حاج‌خسروخان سردار ظفر
سلطان محمدخان ـ امیرقلی‌خان ـ نصراللهخان ـ ردیف جلو شناخته نشد (عکس از ملکشاه ظفر)
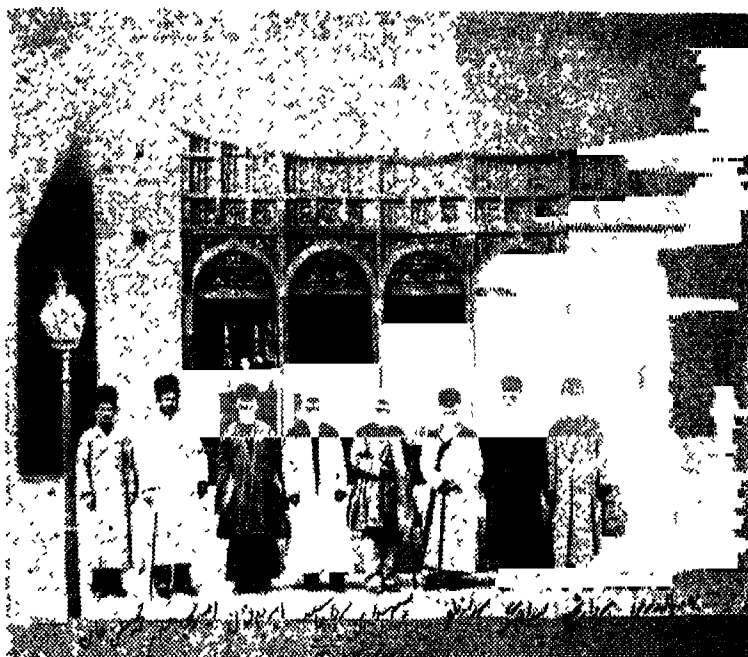
از راست به‌چپ: بهادرالدوله (جعفر قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ) سردار اشجع - سردار جنگ - سردار ظفر - سپهدار - سردار اسعد (حاج‌علی قلیخان) - امیر قلی‌خان - امیر مجاهد - محمد حسنخان همه‌از خوانین بختیاری هستند.

۱- حبیب‌الله‌خان ۲- سردار ظفر ۳- صدیق السلطنه ۴- امین الملک ۵- وکیل السلطانه ۶ -محمد حسنخان ۷- مصطفی‌خان ۸- میرزا هدایت خزانه. (عکس ازملکشاه ظفر)

ر جلال عبده درایامی که
تان تهران بوده است ـ و
ـ خسروانی (ایستاده) ـ
می و ذوالریاسیتن معاون
استیتوپاستور.
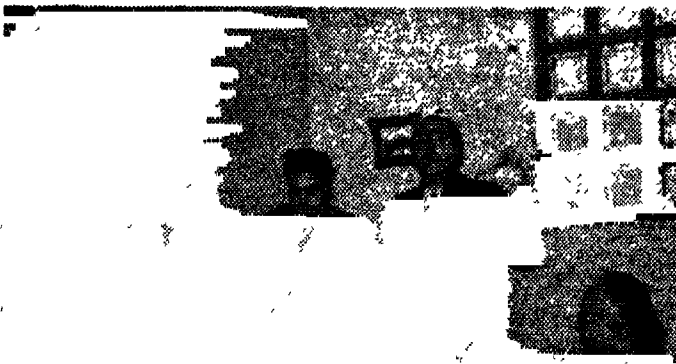
آقاخان محلاتی
سروانی ـ ایستاده
آقاخانی عشقی ـ
سروانی (عکسها
خسروانی)

سرلشکر بازنشسته محمدمظهری

انجمن‌های روان پژوهی

اهمیت مسائل مربوط بماوراء الطبیعه در عصر کنونی بحدی مورد توجه مقامات علمی قرار گرفته که‌طبق آخرین اطلاعات حاصله امروزه متجاوز از بیست میلیون نفر در نقاط مختلف گیتی باعلاقه خاصی تلاش میکنند تا بوسیله ارتباط با ارواح و بادلایل علمی و منطقی به فلسفه هستی و نیستی و اسرار پس‌از مرگ واقف شوند .

موضوع معرفت‌الروح چنان ارزشی پیدا کرده که‌فعلا دربیش ازسی‌دانشگاه مشهوردر جهان رشته مستقلی تحت عنوان پاراپسیکولوژی (روان‌شناسی تجربتی) تدریس میشود و مطالعات آنها فعلا در این‌مرحله است‌که پاره‌ای‌اشخاص حساس و دارای استعداد مخصوص میتوانندقوه فکر و استنباط خودرا در سطح بالاتر ازحدود مقررات طبیعی و عادی توسعه دهند و نکات عالی‌تری را درك نمایند .

در دورانی که ابناء بشر (برطبق نص‌صریح آیه ۳۲ سورةالرحمن وامـر آلهی) باکسب قدرت به اقطار سماوات وارض‌دست یافته اند امیدمیرودکه دیر یازود حقیقت‌وجود بقای روح مانند امواج‌الکتریسته و نظایر آن برای آدمیان روشن‌گردد و با اینکه‌عده‌ای از علمای عصر حاضر نسبت به صحت ادعای انجمن های‌روحی راجع به بقای روح‌وامکان ارتباط با ارواح تردیدی ندارند معذلك هنوزهم بعضی از سازمانهای منتسب بـه فـرهنگ بین‌المللی صحت قطعی این‌حقیقت یافرضیه را از لحاظ علمی نپذیرفته اند و آنچه‌مسلم‌است مادامیکه وسایل تحقیقات علمی‌دراین زمینه فراهم نشود اثبات آن همواره مواجه باتردید و اشکال خواهد بود .

عده زیادی ازدانشمندان ومتفکرین عصر حاضر معتقد هستندکه‌ارواح درگذشتگان میتوانند با حفظ استقلال و شخصیت خود بوسیله واسطه‌هائی موسوم به (مدیوم) کـه دارای استعداد فطری مخصوص دراین زمینه‌هستند بازندگان عالم مادی مربوط بشونـد کـه این موضوع هنوز ازنظر علمی به مرحله اثبات نرسیده است .

خلاصه و نتیجه تجربیات و مطالعات انجمن‌های روان پژوهی که مدعی ارتباط بـا ارواح هستند مبنی براین است که این دنیا برای ارواحی‌که بمرحله عقلی یا نفس‌انسانی رسیده‌اند بمنزله یك‌دبستان‌است و هرروحی برای طی این دوره ابتدائی وامکان پذیرش در دبیرستان و دوره‌های عالی‌که‌آنهم پایانی ندارد بایستی مدارج عـدیده‌را در دفعات متعددی که به صورت انسانی‌دراین‌کره وکرات دیگرپیدا و ناپیدا میشود طی‌کند وتعداد ودرجات طی‌شده درهرزندگی مادی هم‌باطرز اعمال ورفتار اشخاص ارتباط دارد .

آنها معتقد هستند که‌یك روح انسانی ممکن‌است هزارهامرتبه دراین دنیا ظاهرشود ولی‌قدر مسلم این‌است‌که نسبت بمقام انسانی خود سیر قهقرائی نمیکند یعنی‌یك انسان هر

ایران‌الدوله جنت

ببین پایداریم

برمن گذر زناز و به‌بین خاکساریم — برکش به‌پای دار و به‌بین پایداریم

پای مرا به‌قید وفا استوار کن — وانگه نگر بعهد و وفا استواریم

نقدمحبتم زپس از صد محك هنوز — مقبول دوست نیست به‌بین کم عیاریم

نی‌دست عهد دادی وپیمان دوستی — تا از غم زمانه شوی غم گساریم

بگسستی از چه رشتهٔ پیمان عهدخود — بستی بدام عشق و نکردی تو یاریم

بگشا گره‌زطره مشکین وکن نظر — درزلف خود ببین و ببین بی‌قراریم

باشد که‌سوی من به‌ترحم کنی نگاه — پرسی شبی زدیده شب زنده داریم

گر از غم فراق نمردم بمن مگیر — خود میکشد زروی‌تو این شرمساریم

از انتظار جان ندهم شاید از کرم — آئی بسر که تا نگری جان سپاریم

تا چند بار محنت هجران توان کشید — از حد گذشت بهر خدا برد باریم

نیشی که‌من از آن لب پر نوش خورده‌ام — دانم امید نیست براین زخم کاریم

دیگر منال وسیل‌مبا ابر نو بهار — در گوشه‌ای نشین و ببین اشکباریم

یاران دل از نشیمن این خاکدان گرفت — یارب چه‌خوش رهی است زمان سواریم

دردهر بر وفای کسم اعتماد نیست — برمرگ خویشتن بود این سوگواریم

گرمن گدای بی‌سر و پایم بکوی عشق — بازآ به ملك فقر و به بین تاجداریم

شاهان زبهر خدمت من بسته بین کمر — درکاسه سرجم و کی میگساریم

درهمتم نگر که بصد تاج خسروی — زین سان نظر کنم که تو بینی بخواریم

مستغنیم زهمت او از دو کائنات — سلطان وقت خویشتم و بین کامکاریم

من پشت‌پا به‌کعبه‌ودیر و حرم زدم — زاهد کجا بود به تو امیدواریم

جانا دگر ز جنت بی‌دل نشان مجوی — زین بیش اگر به‌دست جفا می سپاریم

دکتر عبدالله فریار
رئیس پیشین دانشگاه فردوسی

تأسیس امپراتوری زنگ یا کیلوا

بخش دوم

علائم و آثار تاریخی منابع نامبرده تأسیس امپراتوری زنگ را با سلسلهٔ آل بویه
در ایران مربوط می‌نماید . این سلسلهٔ شیعه مذهب ایرانی درسال ۳۱۱ ه (۹۳۲ م.)
آغاز شد و نفوذ آن تابغداد بسط یافت بطوریکه خلیفه را تحت‌الشعاع قرار داد و در سال
۴۳۴ه (۱۰۵۵ م) سلسلهٔ آل بویه بوسیله مؤسس سلجوقی منقرض شد .

با اینکه در مطالب وقایع نامه و روایات در مورد نام وتعداد پادشاهان وجزئیات
دیگر اختلافاتی مشاهده میشود ، دربارهٔ زمان و نام و اعمال مؤسس این سلسله و موطن
اصلی‌او اختلافی نیست و همه ایران را وطن مؤسس این امپراتوری و شیراز را زادگاه
او می‌دانند .

سه منبع عمده یعنی کتاب‌دوبادوس پرتقالی و وقایع‌نامه کیلوا و روایات‌موجود
در اصول مطالب یعنی موارد زیر باهم‌مطابقت‌دارند و این موارد عبارت‌است از : اول آنکه
مؤسس حکومت و سلسله خاندان و عدهٔ زیادی نیرو وکشتی از ایران آمد . دوم آنکه
زادگاه اصلی او شیراز بود و یا اینکه لشکریان خودرا از آنجا جمع‌آوری و مسلح کرد
سوم آنکه پدر او سلطان حسن‌بن‌علی برقسمتی از جنوب ایران و شهر شیراز سلطنت‌داشت
چهارم آنکه مؤسس و اولین پادشاه سلسله علی‌بن علی نام داشت . پنجم‌آنکه علی‌بن‌حسن
بانی مومباسا وکیلوا است و ششم‌آنکه همه‌حکومتهای کوچك عرب سواحل را تحت تسلط
خود در آورد و هفتم آنکه تاریخ ورودواین‌عده نیمه دوم قرن چهارم هجری یعنی درحد
سال ۳۶۴ه (۶-۹۷۵م.) می‌باشد .

اینك نظر مختصری به تاریخ ایران در زمان سلطنت‌آل بـویه بیندازیم . از جمله
مورخینی که در بارهٔ این سلسله بطور تفصیل نوشته اند عزالدین ابوالحسن محمدابن‌ا...
است کەدر سال ۵۵۵ه متولد و درسال ۶۳۰ ه وفات یافت . وی‌درکردستان چشم گشو...

از: باقر زاده (بقا)

«بحث و جدال»

مؤمن وکافری به طی طریق | در قطاری بهم شدند رفیق
گفتگوها ز کفر و دین کردند | بحث درشك ودر یقین کردند
حجت آورد هریك ازحدیثش | تا که ثابت کند، عقیدهٔ خویش
چون به پایان رسید راه در از | کرد هر یك رهی دگر آغاز
کافر آمد به توبه در محراب!؟ | مؤمن از کفر، پاره کرد کتاب!؟

***

شك، ترا از یقین جدا سازد | دورت از رحمت خدا سازد
حاصل بحث وگفتگو و جدال | آزمودم: و بال بود، و بال

قدرهم گنهکار باشد دیگر بصورت حیوان دراین دنیا ظاهر نمیشود وبطور مثال ممکن است یك‌چنگیز خونخوار در دفعات بعدی بصورت یك‌جانی بالفطره دیگر یایك انسان بدبخت و محکوم به عذاب ومشقت دراین دنیا ظاهرشود و با اختیاری‌که درطرزعمل خود داردخطاها و فجایع نظیر زندگانی خودرا تکرار نماید و یابرعکس تاآنجاکه ممکن‌است درصدد اصلاح خود برآید و بهرحال شکی نیست‌که‌اوهم نسبت به وضع اسفناك قبلی‌خود درحال ترقی و تکامل نسبی‌است . باتوضیح‌اینکه چنین‌روحی در صورت‌تکرار جنایات‌وشرارتهای گذشته دوباره برمیگردد بهمان محیط تاریك وپرهیجانی که درآنجا بایستی هزاران بار شدیدتراز آنچه دراین دنیا احساس‌میشود باآتش ندامت واضطراب وتشویش‌بسوزد وبسازد. انجمن‌های روان پژوهی عقیده دارند که‌روح‌انسانی علاوه برجسم‌مادی دارای روان‌پوشی است که‌ازماده بینهایت رقیقی ساخته شده واین بدن لطیف را (پریسپری) مینامند پریسپری پس‌ازمرگ اشخاص آخرین شکل ظاهری وقیافه و شمایل داخلی و خارجی بدن جسمانی شخص وفات یافته را بخود میگیرد و بطوریکه اظهار میکنند صحت این موضوع در بعضی از جلسات روحی به ثبوت رسیده و در موارد استثنائی ومساعد یك‌روح میتواند از قوای روحی وجسمی مدیوم کمك گرفته و غلظت بهم‌رساند و در مقابل چشم حضار ظاهرشود یعنی تجسد پیداکند کمااینکه ملای رومی‌هم میفرماید :

روح را توحیدالله خوشتر است | غیرظاهر دست و پای دیگر است

در موصل سکنی گزید و در بیستو یك سالگی به مسافرت و سیاحت پرداخت و بسیاری از بلاد آن زمان را دید . وپس‌از مراجعت کتب متعدد نوشته از جمله کتابی به نام**الکامل‌ـ فی‌التاریخ** که به **کامل ابن اثیر** شهرت دارد ، در چندین مجلد و **تاریخ اتابکان** وکتابی دربارهٔ اصحاب حضرت محمد(ص) به‌نام **اسدالغابه‌فی‌معرفة احوال‌الصحابه.**

سلسلهٔ آل بویه در زمان خلافت خلیفه‌القاهر **(۳۲۰ ـ۳۲۲ هجری) (۹۳۲ـ ۹۳۴ میلادی)** توسط ابوشجاع دیلمی که خودرا از دودمان ساسانیان میدانست تأسیس گردید . ابوشجاع در دیلم حکومتی بنیاد نهاد و به تدریج علم استقلال برافراشت . پسر ارشد او ابوالحسن‌علی‌عمادالدوله **امیرکرج‌شد** و پسر دوم او ابوعلی‌الحسن‌رکن‌الدوله برهمدان و نواحی آن حکومت می‌کرد و پس‌از چندی ری و اصفهان را تصرف‌کرد واز سال ۳۳۸ هـ (۹۵۰ م) تا ۳۵۸ هـ (۹۷۰ م) بعنوان معمرترین خاندان امیر بزرگ همهٔ آل بویه محسوب می‌شد . پسر سوم ابوشجاع به‌نام معزالدوله اول برکرمان واهواز و سپس بربغدادکه‌آن‌را درسال ۳۳۲هـ (۹۴۵ م .) تصرف‌کرد حکومت راند . وی خلیفه را مجبورکرد اختیارات سیاسی به وی تفویض‌کند و به اولقب سلطان بدهد .

هرسه برادر در حیطهٔ سلطنت خود استقلال داشتند ولی ظاهراً حکم خلیفه را قبول می‌کردند . سلسلهٔ آل بویه در زمان سلطنت علاء الدوله جانشین معزالدوله به اوج قدرت خود رسید وی حدود کشور را از دریای خزر تاخلیج فارس واز هند تاسوریه بسط دادولی پس‌از مرگش بین جانشینان او اختلاف‌افتاد و سلسلهٔ آل بویه در اثر منازعات داخلی رو به ضعف نهاد .

پسر دوم رکن‌الدوله ابوالحسن علی نام داشت و لقب فخرالدولـه یـافت و از سال ۳۶۳ تا ۳۶۸ هـ . (۹۷۵ـ۹۸۰ م .) بر ری حکومت میکرد . سپس باپسر عموی خـود شجاع‌الدوله اختلاف پیدا کرد و مجبور شد به جنوب ایـران فرار کرده در آنجا پنهان شود . به روایت دیگر شجاع‌الدوله او را تاسال ۳۷۱ هجری در زندان نگاهداشت و سپس ایالت همدان و اصفهان را بهوی واگذارد و او تـاسال ۳۷۸ دردو آنجا حکومت‌کرد ولی در آن سال یکی دیگر از عمو زاده هایش موسوم به ابونصر بر علیه او طغیان کرد . این منازعات تاسال ۳۸۵ هـ .که وفات‌کرد ادامه داشت اولاد او بـر ایالت‌کوچك بین‌النهرین تامدتی به‌حکومت‌خود ادامه دادند . احتمال‌داردکه شخصی‌که‌در**وقایع نامه کیلوا** به‌او اشاره شده‌است ابوالحسن علی فخرالدوله باشد .

ارتباط شیرازیها باسلسلهٔ آل بویه

اغلب منابع سلسلهٔ شیرازی‌کیلوا را به‌خاندان آل بویه مرتبط می‌دانند . دوباروس

مؤسس این سلسله‌را سلطان الحسن شیراز می‌داند . **وقایع نامه کیلوا** اورا حسن بن‌علی سلطان شیراز می‌نامند . احتمال داده میشود که مردم فخرالدوله ابوالحسن علی‌را سلطان حسن‌می‌نامیدندچنانکه پدرش امیرعلی‌الحسن به سلطان‌علی‌الحسن معروف‌بود . منابع‌مؤسس سلسله را سلطان علی‌بن‌حسن یا پسرش‌سلطان‌حسن بن‌علی ذکرمی‌کنند . فقط یك منبع یعنی حمیس محمدالبجمی عقیده داردکه‌مؤسس سلسله کیلوامعزالدوله سلطان بغداد است که‌پسری داشت به‌نام حسین‌که امیر شیرازبود وپسراوعلاالدین سلطان‌کیلوا شد . یك‌نسخه **وقایع نامه** که‌در موزهٔ بریتانیا است این‌مطلب‌را تأییدمی‌کند به‌این‌معنی‌که نام مؤسس سلسله را علی‌بن‌حسن‌ذکر کرده‌است که‌می‌تواندنوهٔ معزالدوله باشد ولی‌ممکن‌است دراستنساخ نام‌حسن و حسین اشتباه رخ‌داده باشد .

مطلب دیگرآن که اغلب منابع زادگاه‌مؤسس سلسلهٔ کیلواراشیراز ذکر می‌کنند ونه ایران و علت این امر آن است‌که شیراز به‌خاطر ساختن خنجرهای عـالی در افریقـای شرقی شهرت داشت . شیراز ـ درآن روز گار ـ بزرگترین شهر و مرکز تجارت جنوب ایران بود . ازآنجا فرش و قالی و خنجر و عطر و ظروف سفالی‌صادر می‌شد بههمین‌جهت ناحیه جنوب ایران به نام شیراز معروف بود . نظایراین مطلب زیاد است ، ازجمله آنکه در قفقاز اهالی جنوب ایران‌راشیرازی می‌خوانند و در سیبریه‌مردم قسمت اروپائی روسیه را مسکوی میگویند .

همهٔ منابع این مهاجرت را درحدود سال ۳۶۴ تا ۳۶۵ هـ . (۹۷۵/۶ م .) ذکر می‌کنندکه‌کمی قبل از وفات امیر بزرگ و بطورقطع در زمان پسرش ابوالحسن‌علی‌است. ممکن‌است علت مهاجرت وی اختلاف سلطان بغداد باپدرش و احتمال از دست دادن خطـهٔ حکمرانی خود بود و انتخاب افریقای شرقی ازآن جهت‌بود که‌درآن زمان وصف ثروت و غنائم آن دربین مردم و دریا نوردان رواج‌داشت .

شاید علت آنکه ابن اثیر از مهاجرت این شاهزاده و تأسیس سلسلهٔ کیلوا ذکری نکرده‌آن باشد که این‌واقعه از افق‌مطالعات وی‌دوربوده و مؤسس سلسلهٔ‌کیلوا ازشاهزاده‌های نیرومند و معروف آل‌بویه بشمار نمی‌آمده و مسافرت‌وی به افریقای شرقی در میان ایرانیان واقعهٔ مهمی تلقی‌نشده‌است .

در جستجوی کشور تازه

از قرار معلوم پس‌از رسیدن به افریقا این شاهزاده باساکنین بنادر که سنی بودند مواجه می‌شود . اینها حاضر نبودند ازیك شاهزادهٔ شیعه اطاعت‌کنند و در نتیجه شاهزاده ایرانی مجبور می‌شود با آنها بجنگد . اول مگادیشو و براوا Barawa و موکا Merka

و پاته Pate را بتصرف درمی‌آورد و درهریك از شهرها حاكمی از طرف خود می‌گمارد وعده‌ای عسكر باقی می‌گذارد و خود به‌قسمت جنوب می‌رود تا محل‌مناسبی برای استقرار پیدا كند .

پس‌از مدتی به‌حوالی شهرمالیندی Malindi می‌رسد . این شهر دراثرجنگ منهدم می‌شود و دركنار آن شهر دیگری بنامی‌كند كه مالیندی كنونی بـرروی آن ساخته شده است . این اولین‌شهری بودكه مؤسس سلسله كیلوا بناكرد وظاهراًخیال‌داشت آنرا پایتخت خـود قرار دهد ولی معلوم نیست‌بچه‌علت ازاین خیال منصرف‌شدوبه نواحی جنوبی‌تر روی آورد در خرابه‌های قدیم مالیندی‌آثار ایرانی دیده می‌شود در اطراف شهر قبرهای ایرانی وجود دارد در دیوار بعضی از خرابه‌ها ظروف سفالی ایرانی كه‌برای تزیین‌قرارد می‌دادند پیـداشده است .

پس‌از مدتی به جزیره مومبسا Mombasa كه بندرگـاه طبیعی خـوب داشت و اطراف‌آن سرسبز و حاصلخیز بود رسید . در اینجا قلعه‌محكمی بناكرد وعساكر چهارمین كشتی خودرا در آنجا باقی گذاشت دراین محل بعدها بندر بزرگ مومبسابوجود آمد.

از قرائن چنین‌برمی‌آید كه شاهزاده قصد داشت درصورتی‌كه‌در سمت جنوب محل مناسبی پیدا نكند باین‌محل مراجعت‌كرده و آنجارا پایتخت خود قرار دهد . بهمین‌جهت باین نقطه توجه بیشتری مبذول داشت و حتی محلی برای‌ساختمان قصرآینده خود انتخاب كرد.مسعودی كه‌در سال ۹۱۵ میلادی به‌آفریقای شرقی مسافرت كـرد ازمومبسا ذكـری نمی‌كند زیرا در آن‌زمان هنوز این‌بندر بوجود نیامده بود ولی ادریسی كه‌در۱۱۵۴میلادی باین ناحیه مسافرت كرد ازآن ذكر كرده ودربارهٔ آن می‌نویسد «شهربزرگ وثروتمندی است و سلطان آن برهمه ساحل افریقای شرقی تاماگادیشو تسلط دارد .»

امیرعلی پنجمین كشتی خودرا به‌جزیره‌پمبا Pemba فرستاد وآن جزیره‌رامتصرف شد و قصری‌درآنجا ساخت‌وعده‌ای‌از سربازان خودرا درآنجا مستقر ساخت . هفتمین‌كشتی خودرا به‌جزائر كمورو Comoro در تنگه موزامبیك فرستاد و درآنجا پادگان‌برقرا كرد و خودبابزرگترین‌كشتی به‌كیلوا كیسیوانی رسید .

تأسیس كیلوا پایتخت جدید

وقتی در جزیره‌كیلوا پیاده شد مشاهده كردكه عده‌ای ازمسلمانان سنی بومیان مخصوصا بومیان ساكن قاره رابطه تجارتی دارند . وضع جغرافیائی این‌جزیـ و بندرگاه مناسب و حاصلخیزی نواحی ساحلی و تعداد جمعیت بومی ووفور طلا وعا: برده اورا برآن داشت كه‌این‌محل‌را پایتخت‌خود قرار دهد . برای‌ایجادحسن‌رابطه با بو:

حاضرشد جزیره کوچك را ازآنهاخریداری کند وقیمتی که‌پرداخت عبارت بود ازآن‌مقدار پارچه ساخت ایران که طول آن دور تادور جزیره را بگیرد . در سال ۹۷۷ میلادی کاخ مستحکمی ساخت و شهری درآنجا بناکرد . تنگه کم‌عمق بین جزیره و قاره را عمیق‌کرد تا شهر از حمله ناگهانی بومیان ساحلی درامان باشد نام‌شهر را کیلواکیسیوانی‌نهاد که بزبان سواحلی یعنی کیلوا در جزیره زیرا شهرهای دیگر بنام کیلوا نیز وجود داشت .

طولی‌نکشید کیلوا شهری بزرگ و ثروتمند و مرکز تجارت باساحل افریقای‌شرقی گردید در سال ۱۵۰۰ میلادی کیلوا ۳۰۰مسجد سنگی و قصرهای زیبا داشت وحصارمستحکمی با برج و بارو دورشهر ساخته شده بود . دریکی از کتب تاریخ‌افریقای‌شرقی‌تصویری‌ازیکی از مساجد کیلوا دیده می‌شود که ۴۰ ستون دارد و ساختمان را بچهارقسمت که هر کدام گنبدی دارد تقسیم‌می‌کند . خرابه‌های قسمتی از این مسجد هنوز پابرجاست . اهل محل این خرابه هارا ابنیه‌شیرازمی‌نامند . نویسندگان و سیاحان ازجمله یاقوت وابن‌بطوطه از این شهر یاد کرده اند .

علی‌بن‌حسن برکلیه سواحل ازلامو تا سوفالا Sofala تسلط پیداکرده و همه‌ایالات نیمه مستقل را زیر فرمان خود قرار داد و سلسله زنگ‌را تشکیل داد . این سلسله متجاوز از ۵۰۰ سال براین نواحی حکومت کرد و۵۱ سلطان‌داشت . اسامی سلاطین‌کیلوا وسلسله نسب آنها ومدت حکومت هریك و جنگها و مبارزات‌آنها در وقایع‌نامه‌کیلوا وکتاب‌تاریخ دوباروس ضبط است و شرح‌آنها دراین‌مختصر زائد بنظرمی‌رسد .

قوم سواحلی (واسواحیلی)

قوم واسواحیلی از اختلاط اعراب و ایرانیها با بومیان افریقائی بوجودآمد و آنان در اطراف شهرها و آبادی های اعراب و ایرانیان زندگی می‌کردند . همینکه عدهٔ آنها زیادترشد به نواحی مختلف ساحل پراکنده شدند . تعداد آنهابامهاجرت متعدد افراد عرب و ایرانی به تدریج زیاد شد و اغلب آنها مسلمان شدند ومذهب اسلام باعث اتحاد آنها شد بطوریکه ازقبایل دیگر افریقائی‌که اغلب بی مذهب بودند متمایزگردیدند .

شاخه جنوبی قوم سواحیلی در زمان سلطنت سلاطین کیلوا رونق بیشتر پیداکرد . در قسمتهای شمالی و جزائر مجاور آن قوم سواحیلی از اختلاط قبایل بنتوBentu با اعراب بوجود آمد . درنتیجه افراد قوم سواحیلی ازحیث زبان و شکل وآداب ورسوم با افراد سواحیلی قسمت شمال‌فرق‌دارند .

وقتی اعراب عمان و مسقط برزنگبار مسلط شدند و سلطنت زنگباررا تشکیل دادند وحدت زیادتری بین قوم سواحیلی ایجاد شد .

(ادامه‌دارد)

بازگشت روحانیون از قم

وصدور فرمان مشروطیت

پس‌ازآنکه شاهزاده عین‌الدوله‌آزادیخواهان و مشروطه طلبان را به‌کندو بنداندر کشید و در رویدادهای مختلف گروهی از مردم بیگناه کشته شدند و به خواستهای علما و مردم پاسخ در خورنداد روحانیون تهران به‌پیشوائی سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهائی و گروهی دیگر ازآزادیخواهان به قم رفتند و جمع کثیر دیگری از مردم نیز به سفارت خانه‌ها پناهنده‌شدند . بست‌نشینان سفارت از دولت درخواست کردند که : موجبات گشایش مجلس را فراهم‌کند ، علما را به تهران باز گرداند ، شاهزاده اتابك

مشیرالدوله

اعظم راعزل کند ، قاتلین شهدای وطن را مجازات نماید و مطرودین را (ازقبیل رشدیه و دیگران) بپایتخت عودت دهد

با تمام‌کوشش و مقاومتی‌که دولت میکرد ونخست وزیر وقت،شاهزاده عین‌الدوله به مخالفت خود با آزادیخواهان ادامه میداد مظفرالـدین شاه بناچار به درخواستهای مردم توجه‌کرد وعین‌الدوله را عزل ومشیرالدوله رابجای اوبه‌نخست وزیری برگماشت وفرمان مشروطیت را امضاءکرد وشاهزاده عضدالملك رئیس ایل قاجار وحاجی‌نظام‌الدوله را برای بازگردانیدن علما بقم فرستاد . نخست وزیرجدید (مشیرالدوله) در بدو زمامداری خود تلگراف زیررا به قم مخابره‌کرد و تقاضای بازگشت روحانیون را به تهـران نمود. متن تلگراف‌که برای اولین بارمنتشر میشود چنین است :

ازصاحبقرانیه بقم .

خدمت ذی شرافت جناب مستطاب شریعتمدارحجت‌الاسلام‌آقای آقاسیدعبدالله مجتهد سلمه‌الله‌تعالی ــ ازطرف مخلص نیت خالصانه راخدمت سایرآقایان عظام نیزتبلیغ فرمایند.

چون استعفـای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهـزاده اتابك اعظم دام

سید محمد طباطبائی

سیدعبدالله بهبهانی

جلاله درخاکپای جواهرآسای همایون روحنافداه موقع قبول یافت وحسب‌الامر اقدس‌اعلی

ادارهٔ تلگرافی دولت علیهٔ ایران — صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	

[illegible]

تاریخ	ماه	ساعت	دقیقه		سنه ۱۳۲۴

خدمات مقرره دولتی به ارادتمند محول گردیده است برای جلب تأییدات مأموله خود استعلام سلامت حالات خیریت آیت جناب مستطاب عالی سلمه‌الله تعالی را وسیله سعادات قرارداده ضمناً زحمت میدهد که برای ابلاغ مقرراست تعلیقه همایونی وتجلیل مقرره که برای مزید

امیدواری ومعاودت علماء اعلام ارجانب سنی الجوانب همایون روحنافداه اشارت رفته است حضرت مستطاب اجل اکرم افخم امجد عالی آقای عضدالملک دام اجلاله امروزروانه قم خواهد شدکه اسباب آسایش عموم عاجلا فراهم ودرکمال تحلیل و احترام علمای اعلام را معاودت داده و بمراحم فوق‌العاده ملوکانه امیدوار سازند وامیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهورارادت قلبی مغتنم شمرده به درك ملاقات موفق وازمژده سلامت حالات مسرورم فرمایند امضاء ومهر مشیرالدوله . بتاریخ ۸ شهرجمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ .»

البته فرمان مشروطیت، علما ومردم راقانع نکرد ولذا روز ۱۷ جمادی‌الثانی جلسه‌ای درقلهك درخانه مشیرالدوله تشکیل شد وبراثرآن مکمل فرمان مشروطیت صادر و بامضای مظفرالدین شاه رسید . پس ازآن مردم از بست سفارت بدرآمدند وعلما نیز ازقم به‌تهران بازگشتند . وروز ۲۷ جمادی‌الثانیه درمدرسه نظام درمجلس با شکوهی که برپا شده بود شرکت جستند . س . و

ازلادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس نهم

سئوال وجوابی است بین یك جوینده و یك عارف

گفتم ممکن است راجع به ازل و ابد برای من توضیحاتی بفرمائید ؟

فرمود جواب این سئوال محتاج به مقدمه ای است . همانطور که مکرر اشاره کرده ام رابطه‌ی ما باخارج منوط به حواس پنجگانه‌ی ماست و این رابطه محدودیت‌هائی دارد . تصور اول وآخر وحد چه درزمان وچه درمکان برای ماغیر ممکن است . مفهوم ما ازازل ابتداست وابد انتهاست واین مربوط به زمان است .

بنابراین همینکه به ما بگویند ابتدا فورا میپرسیم پس قبل از آن چه بوده است و وقتی بگویند انتها میگوئیم پس بعداز آن چه خواهد بود ؟ یکی از منجمین معروف انگلیسی میگوید از ابتدا وانتها ازمن سئوال نکنید که برای آن جوابی ندارم . این نظر صحیح است زیراطرز ساختمان فکری ما دربعضی مسائل محدوداست . عارف خدارا ازلی میداند اگر بپرسید پیش ازآن چه بود میگوید بازهم خدا بود . عقل ما بهیچوجه قد نمیدهد که به نقطه‌ی شروعی برسیم. مادیون هم میگویند موادی که دنیای امروزه را تشکیل میدهد ازاول بصورت ساده‌ای وجـود داشته منتها در اثر تحولات به اشکال مختلف درآمده است . ولی اگر بپرسیم که عنصر اولیه کی به وجود آمده است جوابی ندارد . همینطور برای انتهاهم تغییرات ادامه خواهدداشت. راجع به فضاهم ما نمیتوانیم تصور کنیم که فضا محدوداست . اگرفرض کنیم که بـه دیـواری میرسیم بازمیپرسیم پشت دیوارچیست ؟ موصوع دیگر که بازاین ناتوانی مارا ثابت میکنـد عدد است هرقدر بشری بازمیشود یکی به آن اضافه کرد . آخرچه؟ حدهم مثل سایرمسائل است . اگرچیزی به حدبرسد باز میپرسیم بعدازآن حد چیست ؟ در ریاضی حد ، بی نهایت کوچك ، بی نهایت بزرگ والی غیرالنهایه در معادلات نقش بزرگی بازی میکنـد وجواب مسائل ما راهم میدهد . ولی در عالم مادی تصور آنرا نمیتوانیم بکنیم ، یك مثال سـاده . میگوئیم دوخط موازی درالی غیرالنهایه بهم میرسند . ولی الی غیـرالنهایه کجـاست ؟ پس بگوئیم هیچوقت بهم نمیرسند .امانه. به طور ریاضی ثابت میکنیم که درالی غیرالنهایه بـه‌هم میرسند . من نمیخواهم داخل مسائل ریاضی و فلسفی بشوم و راجع به فرضیه ها و تعریفهای مختلفی که راجع به زمان ومکان شده است بحث کنم. کارمن هم نیست ولی بازمیگـویم اگـر

این مسائل حل‌شده‌بوددیگر آنقدراختلاف عقیده‌وجود نداشت . میتوان گفت که‌زمان ومکان ساختهٔ‌ی‌تصورانسان‌است‌ودرحقیقت‌وجود خارجی ندارد.همانطور که‌اگرانسان‌کور به‌دنیامیآمد برایش تاریکی و روشنائی مفهوم خارجی ندارد . همانطور اگرمادر فکر گذشت ایام‌نبودیم و ازجائی‌به جائی نمیرفتیم زمان ومکان برای ما ازبین‌میرفت . عرفا ازلازمان و لامکـان صحبت میکنند وآن وصول به مقامی است که‌دیگرزمان و مکان نقشی بازی نمیکند وتاریکی مخصوصی عارف را احاطه میکند که بالاتراز روشنائی است . این‌همان نور اسود است کـه عرفا به‌آن اشاره‌کرده‌اند و موجب بحث وانکار شده‌است . خلاصه این‌ها مسائلی‌است کـه بیان نمیشودکرد و وسائل ارتباط ما باخارج طوری‌نیست که راه را برای ما روشن سازد . آیا بایك نابینای مادرزاد میشود راجع به رنگ صحبت کرد ؟ کیفیت جماع را به‌یك طفل نابالغ میشود فهماند ؟ در مسائل علمی هم علمابه مسائلی برخورد کرده‌اند که به‌نارسائی‌علم درکشف حقیقت اقرار کرده‌اند . یکی‌از این قضایای معروف اصل عدم قطعیت هایزنبرگ است . این مرد عالم ثابت کرد که‌دریك‌لحظه به‌طور دقیق ممکن‌نیست مکان وسرعت‌الکترون را مشخص کرد. اگر مکان را به دقت معین‌کردیم سرعت را نمیشود اندازه‌گیری کـرد . اگرسرعت‌را به دقت اندازه‌گیری کردیم مکان‌الکترون‌را نمیشود به دقت مشخص کـرد ودر نتیجه انرژی الکترون قابل تشخیص نیست . ازاین مشکلات در علم بسیاراست و بـه همین جهت‌است که علم خواه‌ناخواه به جانب عرفان گرایش دارد .

صوفی‌ها خداوند را قدیم میدانند . قدمتی کـه قبل ازآن چیزی نیست . وذات اورا هستی مطلق میدانند و تمام مخلوقات را حادث میدانند که به اراده ذات باری بوجود آمده و این تحولات تا ابد دوام خواهـد داشت . ما دروقتی‌که‌راجع بـه عالم ملك وملکوت و جبروت صحبت کنیم شاید بتوانیم این مطالب را قدری بهتر بشکافیم .

فهم این نی کار عقل دانی است — عقل را بگذار کاین وجدانی است

عرض‌کردم سئوال مشکلی‌دارم نمیدانم میتوانید مرا ازاین تـاریکی خلاص‌کنیـد ؟ درك‌ما از خداوند چیست ؟ وچگونه میتوانیم اورا بشناسیم ؟

فرمود شاید این دشوارترین سئوال است . من سعی میکنم علت این اشکال‌را برایت بگویم . همینکه صحبت از پروردگار میشود ما بی‌اختیار گاهی فهمیده وگاهی بـه طـور ناخودآگاه قیاس به نفس میکنیم واین بیچارگی مارا دچار توهمات وسرگـردانی میکند و چاره‌ای هم ندارد .

درادیان گاهی‌راجع به خدا چیزهائی گفته‌اندکه واقعاً بچه‌گانه است . مثلادرکتاب مقدس (عهدعتیق) باب سوم از سفر پیدایش چنین‌آمده است : « و آواز خـداوند خدا را شنیدند (یعنی‌آدم و حوا) که درهنگام وزیدن نسیم بهـاردر باغ میخرامید و آدم و زنش

خویشتن را ازحضور خداوند خـدا درمیان درختان بـاغ‌پنهان کردند ».

میبینی که‌قیاس به‌نفس‌تاکجاکشیده . خدا را درست مثل‌یك‌فرد عادی بشر فرض‌کرده که در میان باغ برای تفریح میخرامید . همچنین مسیحیان معتقد به تثلیث عقیده دارنـد عیسی(ع) پسر خداست . یعنی خداوندرا مثل انسانی فرض‌میکنند که صاحب اولاد است .

به عقیده ما مسلمانان نه‌کتاب یهودیان و نه‌انجیل هاکلمات وحی نیستند . زیرا به قول خود یهودیها کتابشان ازبین رفته‌بود و بعد جمع‌آوری‌شده‌است . انجیل‌هائی که‌دردست است از خود حضرت عیسی (ع) نیست بلکه از حواریون است که سالها بعد از حضرت(ع) جمع‌آوری شده‌است . والاممکن نیست حضرت‌موسی(ع) نسبت خرامیدن درباغ به‌خداوند بدهد ویاعیسی (ع) خود را پسر خداوند بداند . آن‌حضـرت هیچوقت خـود را پسرخـدا نخوانده است . از روی‌همین حکایات است که نقاشان معـروف مسیحی اغلب‌خـداونـد را (العیاذبالله) به‌صورت مردی باریش بلند سفیدکه ملائکه در اطراف اودرپروازند در روی ابرها نقش‌کرده اند . بعضی‌میگویند خدانور است . این‌هم تشبیه‌کردن خداست‌به‌چیزی که ما میشناسیم ولی از تشبیهات دیگر قدری بهتراست . **الله نورالسموات‌والارض** مقصود نوری است که خداوند باآن زمین وآسمان‌را روشن‌کرده است نه‌اینکه خود خدانوراست. ما بهیچوجه و به‌هیچ وسیله خدا را آن‌طور که اجسـام را میشناسیم نخواهیم شناخت والا پروردگارهم مانند سایر اشیاء میشد . ادراك تام موقوف به احاطه است و احاطه انسان برخالق محال است . بهترین راه خداشناسی خویشتن شناسی است . چون خودرا شناختی به انکسارخود اقرار میکنی وعظمت کبریای‌جل‌جلاله را درمیابی . بیش‌از این‌توقع‌توضیح مدارکه حیرت بر حیرتت میافزاید . عرفاچه به شعر وچه به نثر متذکرشده‌اندکه خـدا شبیه به چیزی‌نیست ولی باز ازروی اجباریا مسامحه توصیفاتی ازخداوندکرده اندکه قیاس به نفس یاقیاس به شیئی بوده‌است . صفات خدا شبیه به صفات انسانی نیست . شك دارم‌که حتی بتوان برای‌خدادکرصفات‌کرد.عدل،رحمت، قدرت ،قهر ۰۰۰۰۰ که به‌خداوند نسبت میدهند غیراز عدل رحمت قدرت و قهرماست . عدل خداوند چیزدیگری است که‌گاهی بـه نظر کوتاه ما ظلم مینماید . برای اثبات‌این مطلب عرفا به تمثیلهائی متوسل شده اند که بلکه بتوانند مطلب‌را برای‌ما روشن سازند. مولانا جلال‌الدین (رح) بزرگترین معلم‌مکتب تصوف درحکایت اول مثنوی راجع به پادشاه وکنیزك و اینکه چرا طبیعت الهـی موجب قتل معشوق‌کنیزك شد میفرماید :

کشتن‌آن مرد بردست حکیم — نی پی امید بود و نی زبیم

او نکشتش از برای طبع‌شاه — تا نیامد امرو الهـام از اله

آن‌پسررا کش‌خضر ببریدحلق — سرآنرا درنیابـدعـام خلق

آنکه‌ازحق‌یابداووحی‌وخطاب — هرچه‌فرماید بود عین‌صواب

آنکه‌جان‌بخشداگر بکشدرواست | نایب‌است‌ودست‌اودست‌خداست

باز در آخر حکایت میفرماید :

نهم جان بستاند وصدجان دهد | آنچه دروهمت نیاید آن‌دهد
گر ندیدی سودو او در قهر او | کی‌شدی آن‌لطف مطلق قهرجو
طفل میترسد زنیش و احتجام | مادر مشفق در آن غم شاد کام
توقیاس ازخویش میگیری ولیك | دور دور افتاده‌ای بنگر تو نیك

دراین دومثال مولانا میخواهد بفهماند مانباید به‌عقل ناقص و استدلال نارسای خود تکیه‌کنیم . علت بسیاری ازمشیات الهی ماورای فهم‌ماست . خداوند مغری به ما عطافرموده که مافوق تصور تکامل یافته ولی باهمه‌ی تکامل باز محدوداست و مابجای اینکه از چنین موهبتی شکر گزار باشیم چنان غره شده‌ایم که در دستگاه خلقت فضولی میکنیم . خداوند مادا خودت از عجب وغرور حفظ فرما .

همانطور که‌خداوند امرفرموده ، دردات باری فکر نکنید به‌شگفتی آیات ومخلوقات او توجه نمائید تا از مخلوق پی‌به‌عظمت خالق‌برید . از نقش پی به نقاش برید . (وای‌که خودم هم‌بی‌اختیارلغزیدم و قیاس‌به نفس‌کردم) در باره پروردگار باید درسکوت وحیرت مطلق ماند والا تابروی حرفی برنی قیاس به‌نفس خواهی‌کرد .

یکی ازپیروان مکتب مادی‌که‌زیست‌شناس‌هم هست میگوید تمام مخلوقات روی‌زمین در نتیجه‌ی تصادف ونیاز به‌وجودآمده‌اند . یعنی تصادفا بناتات وحیوانات پیداشده‌اندوچون نیازهائی داشته اند خودرا با محیط موافق ساخته اند . اگرچه قسمت تصادف را دیگران بامحاسبه‌ی احتمالات ردکرده‌اند ولی من‌میخواهم بگویم زهی بی انصافی ، عالمی که‌کارش زیست شناسی‌است تمام‌بدایع‌صنع‌کردگار را در نباتات و حیوانات ببیند واز روی‌عنادآنرا نتیجه‌ی تصادف بداند .

اختلافاتی‌که درباره پاره‌ای موارد بین‌عرفا پیش‌آمده است از قبیل حلول ، وصال ، وحدت وجود وغیره به نظرمن تمام نتیجه‌ی همان‌قیاس به نفس است . وقتی ازحلول‌صحبت میکنیم خیال میکنیم که‌خدا دریاست‌که قطره میخواهد وارد آن شود . وقتی از وصل‌صحبت میکنیم طبعا فکر مکانی‌را بایدکردکه اتصال باآن‌صورت‌گیرد . اما وحدت وجود . کدام وجود ؟ آن‌وجودی‌که من وتو فکرمیکنیم ؟ آن وجودکه هستی مطلق‌است وحدت و کثرت ندارد . مطابق فهم ما جابجا نمیشود . برای اومکان به‌آن‌معنی‌که مادرك میکنیم نیست . او همه‌جاهست و هیچ‌جانیست . نمیدانم چه‌بگویم **لیس کمثله‌شیئی .**

باکمال فروتنی میگویم تنها تشبیه نارسائی که میتوان کرداین‌است که خداوندنیروئی است شناخته نشدنی مافوق تمام نیروهای شناخته شده بی‌زمان وبی‌مکان که باقانونی واحد

بقیهٔ درصفحه ۶۲۵

تهیه و تنظیم : ازسیدمحمود رستگار

دبیر دبیرستانهای یزد

خاطرات نواب

-۷-

گفتگو ازبهایی شدن حضرت والاو برافراشتن پرچم روسیه دریزد بود ومطلب تاآنجا ادامه یافت که بسبب شورش وغوغای مردم ، آتش تعصب شعله کشید و دامن گروهی ازمردم بی‌گناه وساده دل یا معدودی گنهکار بی‌خرد را سوزاند وقتل وفتك بهایی‌ها آنگونه شدت یافت که درچنان وضع ناگوار و ناهنجاری جلوگیری از آن براستی مقدورنبود . افزون برآن این نکته گفته شدکه دامنه فجایع وجنایات وستمها وضرب‌ها وافتراءها وتحقیرها و تخفیف‌هاکم‌کم به توابع واطراف وبخش‌ها وروستاهای یزد نیز کشانده شد وبسبب آن انتقام ازمظالم وتعدیات وتجاوزات جلال‌الدوله بصورت بهانه‌ای جهت کشتن بهایی‌هـا یك مسئله روز گشت . هرکس که با دیگری سابقه خصومت وکدورت داشت اورا به بهایی بودن متهم میساخت وقتلش را واجب می‌شمرد ، حال اگر ازقضاحربه نسبت بهایی دادن کاری نمیافتاد بی‌درنگ خصم را به جانبداری وحمایت ازبهایی‌ها منسوب میساخت وتدبیری میاندیشید تا بحق یا بباطل ازخصومت‌ها وکدورت‌هـای گذشته انتقام بگیرد . واضح است که ادامه این وضع دردانگیزچگونه آسایش وامنیت عمومی را بخطرانداخته بود. آن اوقات پریشان‌حال کشتن بهایی وبواقع انتقام افراد متخاصم‌ازیکدیگررا عوام به «سقط کردن» تعبیرمیکردند. اغلب روزها اتفاق میافتادکه‌آوازه سقط‌کردن این و آن‌کوی و برزن وشهررافرا میگرفت بویژه گروهی معدود از مردم فرومایه که در چنین شرایطی امکان خودنمایی و غرض‌ورزی حاصل می‌نمودند در هرفرصت مناسب برای حصول مقصود و برآوردن نیازخویش وگاهی بسبب تحریك اهل فتنه ، افرادی شناخته شده یاگمنام را به بهایی بودن متهم میساختند و نغمه سقط‌کردن‌آنان را سازمیکردند . بخاطردارم درآن ایام یك مرد انگلیسی که‌پزشك حاذقی بود تازه به یزدآمده بود ، از روی طبع حضور او دریزد برای کسانیکه تمایل به تعلیم زبان‌انگلیسی داشتند فرصتی مناسب شمرده می‌شد ازجمله دوتن ازدوستان روشن فکر من بامراجعه باودرخواست‌کردند تابه‌آنان زبان انگلیسی تعلیم دهد ، وی با تقاضای‌آنان موافقت‌کرد وقرارگذاشتند پاسی‌ازشب گذشته درخفا وپنهان ازدید دیگران جهت تعلم‌زبان به منزل او بروند اما با وجودکوشش فراوان ورود به منزل معلم انگلیسی نه تنهـا مخفی نماند بلکه روزبعد به عنوان یك‌گناه نابخشودنی افشاء شد ودرپی‌آن زمزمه ارتداد والحاد وبهایی بودن و به‌تبع‌آن سقط‌کردن آن دوآغاز گشت و جان آنها درمخاطره افتاد ناگزیر

ایشان ، پشیمان ووحشت‌زده باستاد خویش مراجعه کردند وازاینکه درشرایط موجودامکان تعلم وکسب فیض ندارند پوزش خواستند ، معلم انگلیسی درجواب آنان با اظهارمسرت از رفع خطر و بدون آنکه قصد اهانت داشته باشد گفته بود : «از اینکه شما را سقط نکردند بسیار خوشوقتم !!»

یکی دیگراز وقایع عبرت‌آموز دوره دوم حکومت جلال‌الدوله اعدام جبرئیل‌الاه بود که توصیف آن شنیدنی است : روزی من درمنزل صدربودم ناگهان مشاهده کردم مردی را آوردند وبنا بردستور صدر دربازداشتگاهی زیر مراقبت شدید قرار دادند درقیافه این مرد عجیب وهمچنین ازرفتارش آثارچابکی وشهامت وتردستی وخشم وانتقام مشهود بود. من‌برای اطلاع نزد اورفتم وپرسیدم چه کرده‌اید که بازداشت شده‌اید ؟ وی در پاسخ گفت من گناهی مرتکب نشده‌ام وبی‌جهت صدر مرا بازداشت کرده‌اند تنها خطای من این است که میخواهم جبرئیل‌الاه را بگیرم اما بی‌سبب ایشان ممانعت میکنند . ازاوپرسیدم جبرئیل الاه چه کسی است ؟ وچه مقامی دارد ؟ گفت : درمحله مهدی‌آباد یزد مردی بهایی وجود داردکه قاصد ونماینده عباس افندی درعکااست . این مرد بهایی ازآن دیاربه یزدآمده وبنام جبرئیل‌الاه آشکارا به تبلیغ وترویج بهائیت می‌پردازد، اکنون من آرزودارم اورا سقط کنم ولی صدر ازپرداختن به کار خیر وفریضه شرعی مرا بازمیدارد ، من پس ازکسب آگاهی از انگیزه بازداشت این مرد ازنزد او بازگشتم اما نمیدانم که این‌شخص ورزیده به چه حیله‌ای نیمه‌شب فرارکرد ویکسر به مهدی‌آباد رفت و جبرئیل بیچاره راگرفت و با خود به منزل صدر آورد ومتعاقب آن بامداد روزبعدآوازه‌دستگیری جبرئیل‌الاه درشهرپیچید و برای‌فرونشاندن آتش‌خشم مردم اعدام اویاباصطلاح سقط کردنش امری واجب وضروری جلوه کرد. دراین اثناء جلال‌الدوله که ازگرایش به بهائیت وارتکاب آن همه مظالم وتجاوز به جان و مال و ناموس مردم سخت مضطرب شده بود و وضع خود را در مخاطره میدید درپی فرصتی میبود تا بگونه‌ای اسباب ترضیه خاطر یزدی‌ها را فراهم سازد و از خطاهای گذشته بصورتی که درخور شأن خویش میدانست اظهار ندامت کند شایدبدین وسیله ازخونریزی بیشتر وغوغا وشورشی که هرآن دامنه آن وسیع‌تر میشد وحیات او را تهدید میکرد جلوگیری نماید . از این رو ناگهان به حیله عجیبی متوسل شدکه برای کمترکسی قابل پیش بینی بود . وی ابتدا از گرایش به کیش بهایی باصداقت وخلوص اظهارپشیمانی کرد ، سپس گفت : من‌در شیراز ، پیش ازاین بسیاری ازفتنه‌جویان بهایی را اعدام کرده‌ام وگروهی را نیز بسختی تنبیه نموده‌ام، اکنون دریزدهم میل دارم جبرئیل‌الاه راکه مردی بی‌دین، فتنه‌گر، منافق و وسوسه‌جوست معدوم سازم . آنگاه بااعتراف به ارتکاب گناه واظهار پشیمانی وبیان اعتقاد راسخ خویش به مبانی شرع دستورداد در مقابل قلعه «حکومتی ـ دارالحکومة» توپی نصب کردند وگروه کثیری ازمردم راهم برای تماشای جبرئیل‌الاه دعوت کرد ، سپس چندتن‌از

مأموران ویژه خود را به منزل صدر فرستاد و جبرئیل را گرفت و به قلعه آورد. البته قاطبه مردم تحت تأثیر احساسات بارضایت خاطر ازاعدام جبرئیل استقبال کردند ازطرفی مرحوم صدرهم درخلال این اوضاع هیچگونه نظر خاصی نمیتوانست اظهار کند، تنهاهمه کوشش او این بود که ازخونریزی وقتال وناامنی روزافرون ونیز ازوخامت وضع موجود تا سرحد امکان بکاهد ، بهرحال مأموران جلال‌الدوله جبرئیل را به جایگاه مخصوص اعدام مقابل لوله توپ هدایت کردند وآن بی‌نوای گمراه وبی‌خرد را به‌آتش توپ بستند وبا وضع رقت‌باری کشتند . شاهزاده درپایان این ماجرا به طنزوطعنه گفت : «جناب جبرئیل اکنون به‌آسمان عروج کرد وبگمان خود چنانکه آرزوداشت به معبود خود پیوست» .

(***) آنچه در این بخش ازخاطرات نواب فقید از لحاظ خوانندگان میگذرد آخرین‌قسمت ازتقریرات ایشان است که درتاریخ۲۲اردیبهشت ماه سال گذشته ضبط کرده‌ام.

همانطورکه درآغازمتذکر گردیدم بسبب درگذشت ناگهانی نواب دفترادامه خاطرات آن مرحوم نیزبسته شد ، تنهاگوشه‌هایی ازخاطرات نواب دردوران نمایندگی مجلس و نمونه‌هایی ازآثار منظوم وبعضی لطایف وطرایف ونکات ادبی که همه بادوق ولطف طبع و بلاغت آمیخته است باقی مانده که پس ازاین نقل خواهم کرد . منتهاضرورت دارد این‌نکته را یادآوری کنم که اشعار نغز و بلیغ و خاطرات سالهای اخیر زندگی نواب را در آغاز پرداختن به مصاحبه اززبان ایشان شنیده‌ام که قسمتی رایادداشت نموده وبخشی را نیزضبط کرده‌ام ، بهرحال حاصل این بخش‌ازتقریرات نواب فقید را بی‌هیچ جرح وتعدیل هرچه باشد بعداً ازنظر خوانندگان عزیز میگذرانم . س ـ م ـ ر .

بقیه ازصفحهٔ ۶۲۲

تمام کائنات‌را اداره میکند . و درعالم کثرت تمام مخلوقات زیر قوانین مختلفی که منشأ آن‌همان قانون واحداست مشغول کارخود هستند وماهیچوقت به‌آن قانون‌واحد دست نخواهیم یافت . اگر در مقابل این‌نیروی لایتناهی سر کرنش فرودآوردیم و درسلوك خود وظائف ملکوتی انسان‌را انجام دهیم وازددیت دوری جوئیم باشدکه بموهبت الهی چشم دلمان‌بازتر شود و همانطورکه پیغمبر اکرم (ص) استغاثه فرمود . خداوند اشیاء را همانطورکه هستند بما نشان دهد . بعدازهمه‌ی این مراحل فناست که سـرمنزل سیراست وبیش‌ازاین هرچـه بگوییم ترهات‌است . این بیانات را بایك قطعه از حضرت‌صفی‌علیشاه (رح) خاتمه میدهم :

عارفی‌کانچه گفت بـر حق‌گفت ذات‌حق را وجـود مطلق گفت
نـه چنـان مطلقی کـه ادراکش میتوان‌کـرد عقـل چـالا کش
عقل در وصف ذات اومات است رانکه‌خود ظل وصف‌آن‌ذات‌است
لابه شرطی نه شرط ذات‌وی‌است بلکه یك‌وصفی‌از صفات وی‌است
ذات مطلق نیایـد انـدر شـرط لابه شرط استومطلق‌ازهرشرط

نوشته‌ی آقای احمد سعیدی :

مرگ

امری که باعث ترس برای بسیاری از مردم میشود و منظره وحشتناکی از فنا ونیستی را ظاهر میسازد مرگ‌است . هرکس میترسد روزی بمیرد ونابودشود یا مرگ پدر ومادر وبرادر وخواهررا بچشم خود ببیند یا از داشتن فرزند برومندخـود که موجب پشتگرمی ولذت سعادت او در زندگی است محروم‌گردد اما اگر به‌دیده بصیرت و معرفت بنگرد خواهد توانست بر ترس ازمرگ غلبه‌کند و وحشت از مرگ را بامید حیات بـاقی مبـدل‌سازد حیات آدمی بامرگ تمام نمیشود روح یانفس ناطقه همیشه باقی و پـایـدار است. حیات مـانند یك‌دایـره ایست که نه آغازی دارد نه انجامی . این‌دایره حیات در عـالم طبیعت بخوبی‌ظاهر و هویداست چنانکه می‌بینید فصول سال‌گردش دورانی دارند . در فصل‌زمستان علامات فنا ونیستی در روی زمین نمودار میگردد برگ درختان‌میریزدگوئی‌احساس‌میکنند که باید بخواب بروند و مدتی استراحت‌کنند تا فصل‌بهار برگردد و دوباره زندگی از سر گیرند نیستی در عالم خلقت و طبیعت نیست و مشیت الهی نخواسته است‌که مرگ آخرین مرحله حیات آدمی و موجودات باشد قانون متقن الهی و نظام‌کامل آفرینش در تمام‌ذرات عالم وجود بطور تساوی و منظم ساری و جاری‌است زندگی آدمی هم تحت همان قـانون و نظام‌کلی‌است بنابراین مرگ خاتمه حیات اونیست مرگ راه تکامل انسان و انتقال از یك عالم نامحدود دیگراست که نظربه‌مصلحتی بچشم آدمی ناپیدا و مجهول است‌پس‌از مـرگ نباید ترسید برعکس هرکس باید بقدر قوه و طاقت خود بـا تحصیل حکمت الهی و کسب کمال و معرفت در نفس خود یك منبع نیروی روحانی‌ایجادکند و اگر نتواند بیك دیـن و مذهبی ایمان و اعتقاد پیداکند طبیعت را معلم و راهنمای خود قرار دهد ودقت‌کند وبه بیند چگونه وقتی فصل زمستان میرسد چمن‌زارها زرد و پژمرده و یاخشك میشوند و آدمی از روی آنها میگذرد و آنها را پایمال میکند بعد برف‌زمستان روی‌آنها می‌نشیند ورطوبت خودرا تاریشه آنها فرومیبرد . چندی‌نمیگذردکه باز فصل بهار فرا میرسد خورشیدبانور گرمی مطبوع خود برروی زمین میتابد بچمن‌زارهادوباره زنده میشوند آدمی‌هم پس‌ازمردن

از عالم محدود بوسیله مرگ‌بعالم نامحدود روحانی و حیات تازه تر و بهتری بر میگردد بجزای عمل خـود میرسد و راه تکامل خـودرا می‌پیماید همان راهی‌که نه آغازی دارد و نه انجامی .

فروشدن چو بدیدی برآمدن‌بنگر غروب شمس‌وقمررا کجا زیان‌باشد
کدام دانه‌فرورفت‌درزمین‌که‌نرست چرا بدانه انسانت این‌گمان‌باشد

تا اینجا بطور اختصار مطالبی از اصول عقاید بعضی از دانشمندان و حکمـاء الهی مغرب‌زمین در موضوع مرگ که ارکتب و مجلات خارجی اقتباس شده ذکرگردید اما در کتاب آسمانی ما مسلمانان یعنی‌قرآن مجید و همچنین در نتیجه تحقیقات بعضی از حکماء خودمان مخصوصا بزرگان از عرفا موضوع زندگی و مرگ بطرز بهتر و روشنتری بیـان شده‌که اجمال آن بقراری است‌که‌ذیلا ذکرمیشود . درقـرآن مجید خطـاب بخاتـم انبیاء محمد مصطفی (ص) آیه‌ای هست که‌معنای آن چنین‌است:(ای‌پیغبر بمردم بگومرگی که‌از آن میگریزید بسراغ شما خواهد آمد و پس‌ازمرگ بسوی خدائی‌که دانای پنهان وآشکار شماست برمیگردید و ازبدی و نیکی‌که‌کرده اید آگاه‌میشوید) در سوره قرآن آیه‌ای‌است بدین معنی:(چگونه بخداوند کافر میشوید درحالیکه شما مرده بودید و او شمارا زنـده کرد سپس شمارا میمیراند و بارزنده‌میگرداند وبسوی او باز خواهیدگشت). درجای‌دیگر قرآن مجید آمده‌که:(این‌دنیا بازیچه‌ای‌بیش نیست‌کاش مردم بدانند زندگی حقیقی ایشان پس‌ازمرگ او است مرگ بمعنای نیستی نیست بلکه بمعنی تبدیل و تبدل‌است و بعنوان‌تشبیه میتوانیم بگوئیم‌چون‌کندن‌لباس‌کهنه وپوشیدن‌لباس نووسیرتکامل بشر برای‌رسیدن‌بزندگانی ابدی وسرمدی‌است .مولانا جلال‌الدین صاحب‌کتاب مثنوی در این موضوع فرموده‌است :

تانمیری نیست جان‌کندن تمام بی‌کمال نـردبـان نائی ببام

کسانیکه مرگ‌را نیستی میدانند میگویند نورچراغ موکول بوجود روغن یا نیروئی است که‌آنرا روشن میسازد همین‌که روغن تمام یانیرو قطع شد خاموش میگـردد آدمی هم مانند چراغی روشن‌است تازنده است فهم و ادراك و جنبش و حرکت دارد اما همین کـه مرد نورچراغ عمر اوخاموش‌میگردد و دیگر اثری از او نمیماند اما از این نکته غافلند که چیزی‌که بوجود آمد دیگر نیستی درآن راه ندارد بنابر این مرگ انتقال از عـالمی بعالم بالاتر و بهتر است یعنی چنانکه آدمی از نطفه‌بوجود آمد و سیرتکاملی خودراشروع کرد و بعالم کودکی و از آنجا بمرحله جوانی وکهولت و بالاخره بدنیای پیری میرسد بازهم سیر تکامل خودرا ادامه خواهد داد امانه بوسیله جسم خود یعنی بدن عنصری‌که از گوشت و استخوان و رگ و پوست وپی ساخته شده است مولاناجلال‌الدین درکتاب‌مثنوی دراین موضوع فرموده است :

پند من بشنو که‌تن بندقوی‌است　　کهنه بیرون کن گرت‌میل‌نوی‌است
از جمادی مـردم و نـامی شدم　　مردم از نـامی زحیوان سرزدم
مـردم از حیـوانی وآدم شـدم　　پس‌چه ترسم‌کی زمردن کم‌شدم
لحظه دیگـر بمیـرم از بشـر　　تا برآرم از ملایك بـال وپـر
بار دیگر از ملك پـر ان شوم　　آنچه انـدر وهم نابد آن شوم
پس عدم‌گردم عدم چون ارغنون　　گویـدم‌کانـا الیـه را جعـون

عارف‌بزرگ دیگرمیگوید این دنیا در مقایسه باعالم پس‌ازمرگ مـانند رحم نسبت بعالم خارج از رحم مادر است چنانکه کودك در رحم مادروجودی ناقص است و اگرتوقف او در آنجا از مدت مقرر تجاوز نماید باعث هلاك خود و مادرش میگردد پس زنـدگی و سیرتکامل بشرهم موقوف بمردن از عالم جنینی یعنی خارج شدن از آنجای تنگ وتـاریك و ورود بدنیای وسیعتر و روشنتر وادامهٔزندگانی بالاتر و بهتراست همین‌طور مرگ‌آدمی هم در حقیقت بیرون رفتن ازاین‌دنیای ناقص و پرآشوب وسیر تکامل درعالم معنا وروحانی است عالم جسمانی و مادی این دنیا مانند پرده‌ای صخیم و سیاه است و تاآن‌پرده بـوسیلـه مرگ برداشته نشود عالم روحانی بسیار وسیعتر از این دنیای مـادی و پـرآشوب دیـده نخواهد شد .

مثنوی

تواز‌آن‌روزی که‌درهست آمـدی　　آتشی یا بادیا خاکی بـدی
گربدان حالت ترا بودی بقـا　　کی رسیدی مر ترا این ارتقـا
از مبدل هستی اول نماند　　هستی دیگر بجای آن نشانـد
همچنین تا صدهزاران بیت‌ها　　بعـد یکدیگر دوم به ز ابتـدا
هیچکس را تا نگردد او فنـا　　نیست ره در بـارگـاه کبریـا
ظاهرش مرگ‌وبباطن زنـدگی　　ظاهـرش ابتر نهان پـایندگی
زآن فنا‌ها چه زیان بودت‌که تا　　بر بقـا چسبیده ای،ای بینـوا
چون دوم از اولینت بهتر است　　پس فنا جوی مبدل را برست

این دنیامانند مدرسه ای است برای تحصیل‌کمال ومعرفت‌وظاهرکردن صفات‌انسانی از علم و کارهای نیکو. بشر دراین دنیااحتیاج باعضاء بدن یعنی چشم وگوش و زبان و غیر آنها دارد وقتی مدرسه تمام یعنی مرگ او فرا رسید ببدن خود دیگر نیازی نـدارد و ازکوششهای علمی و عملی خود دراین دنیا پس‌از مرگ و ورود بدنیای دیگر به نتیجه آنها خواهد رسید خواه خوب خواه بد در قرآن مجید برای روز باز پسین آیه ای‌ذکر

بقیه‌درصفحه ۶۳۰

از برکات دیدار استاد جمال‌زاده که در تابستان گذشته حاصل آمد دستیابی به مجموعه نفیس وجالبی بود بنام «ژورنال دوموند». این مجموعه شامل حوادث و وقایع مهم جهانست ازهزاران سال پیش تا عصری‌که ما درآن زندگی می‌کنیم و تهیه‌کنندگان فرانسوی آن با دقت فراوان مجموعه رابصورت و به‌قطع روزنامه (سه‌ورقی) چاپ‌کرده‌اند و باآنکه مدت زمان زیادی ازتاریخ نشرآن نگذشته اکنون نایاب شده ودسترسی به‌آن امری مشکل بنظر می‌رسد .

مجله وحید ازنظرآنکه خوانندگان علاقمند خودرا درجریان رویدادهای مهم جهان‌که در مجموعه موصوف چاپ شده بگذارد ترجمهٔ بخشهائی‌ازآن راتوسط یکی ازهمکاران خود (آقای دکتر شرکت) تهیه‌ودردسترس گذاشت وامیدواراست مقبول طبع مردم صاحبنظرشود.

عصر برنز و سر آغاز عصرطلائی

امروز شماره نخست «لوژورنال دوموند» منتشر می‌شود .

امروز برای ما روز فرخنده‌ایست و امیدواریم برای خوانندگان عزیز ما نیز روز فرخنده‌ای باشد .

درآستانه انتشارنخستین‌شماره میخواهیم منظورخودرا ازنشراین نامه باطلاع همگان برسانیم تاهدف اصلی‌کم وبیش روشن باشد .

ازمدتهاپیش درآرزوی انتشار این روزنامه بودیم : انسان این عصربایستی ازجریان وقایع مهمی‌که درسیاره محل زیست او رخ میدهدآگاه باشد. ما پیش‌آمدهای مهم رابنظر شما میرسانیم ودرهرموقع اهم وقایع را ـ وآن وقایع چیزهائی نیستندکه هرکس بتواند از روی فرض‌آنهاراتوضیح دهد وتحلیل نماید ـ که تاریخ ازآنها بوجود میآید توسط افرادی استثنائی‌که صلاحیت وموقعیت تشریح‌آنها را دارند وبخوبی ازعهده اینکاربر میآیند درین روزنامه‌درج نمائیم. بدین‌ترتیب روندپیشرفت‌تمدن انسانی‌راقدم‌بقدم‌بدون وقفه‌دنبال می کنیم .

پیدایش انسان ، همانطوریکه همه میدانند همین دیروز صورت نپذیرفته است . ما مشکلات و ناراحتی های فراوانی را پشت سرگذاشته‌ایم ، تا اینکه امروز باین موقعیت و درجه‌ای‌که هستیم رسیده‌ایم . بدیهی‌است، آنچه تاکنون انجام داده‌ایم درقبال‌آنچه میتوانیم انجام دهیم بسیار ناچیز است . امااگروسائلی راکه برای تطابق با محیط فراهم‌کرده‌ایم بحساب‌آوریم ـ وسائلی‌که باآنها توانسته‌ایم غذای بیشتر، بهبود ومتناسب ساختن لباسهای فصلی ، ساختن سرپناه و محل مناسب برای سکونت فراهم سازیم ـ میتوانیم بگوئیم که پیشرفت ما چشمگیر بوده است.

انسان یك موجوداجتماعی است. بطورطبیعی وبرحسب ضرورت ، افرادگروههای

مختلف گردهم جمع میآیند ، وتعداد این گروهها روزبروز بیشترمیشود . درنتیجه می‌توانند با اطمینان وایمنی بیشتردرتغییرمحیط وفراهم ساختن وسایل آسایش بکوشند .

ما نمیخواهیم خود را باافکارمبالغه‌آمیزسرگرم نمائیم وبی‌دلیل بگوئیم عصرطلائی در انتظارماست .

تنهادرباره طبیعت اسرار آمیزی‌که ماارااحاطه نموده‌است بیندیشیم؛ درباره‌نیروهائی که بدون گفتگو دررفتاروکردار ما نفوذ دارند. چطوربا آنها کناربیائیم ؟ چطورآنهارامهار کنیم ؟ تااین مرحله‌فرصت‌و نیروی ما صرف لباس وسایرنیازهای ابتدائی شده است. لیکن اینك زنگ ساعت دانش مارافرامیخواند . ما دیگرنمیتوانیم با بیهودگی بآن پاسخ گوئیم . آن آلایشهائیکه مارابیدیها رهنمون میشوند بایستی‌برای همیشه ترك گفته شوند. شك‌نیست، آن ناملایماتیکه همواره برای درهم شکستن نیروی استقامت ما بکاراست ، بسیار زیاد و نیرومند میباشند ، ولی درعوض ماا‌کنون مجهز وبرعلیه‌آنها مسلح هستیم . موانعی‌که بر-سرراهند يك بيك برطرف میشوند وما سرانجام به پیروزی خواهیم رسید ، یعنی بااحساس وبا چاره‌جوئی‌که بمراتب نیرومندتر وکوبنده‌ترازنیروهای طبیعی‌است هیچ مانعی‌را سرراه خود باقی نخواهیم‌گذاشت ، و این موصوع حتی به توسعه افکار و عقاید آئینی ما نیز کمك خواهد نمود .

علاوه برین، پیامهای اجتماعی ما، بخودی خود ، احساس خواهندگردید، وبعبارت دیگر درست از نادرست بازشناخته خواهد شد. چه ثروتهائی‌که دراختیار ما قرارگرفته‌اند چرا هريك بنوبه بكار ثمربخش‌گمارده نشوند .

سلام آمیخته با نشاط وخوشبینی به عصر طلائی‌که بشر درپیش دارد و با رسیدن آن باخوشی ، سعادت ، وآرامش زندگی تواندکرد .

بقیه ازصفحهٔ ۶۲۸

شده که‌نیکو کاران در این دنیا پس از مرگ ببهشت جاودان و تبهکاران بدوزخ خواهند رفت آمدن پیغمبران از طرف خداوند برای راهنمائی بشر براه راست انسانیت و سیر در راه کمال است تا در این دنیا گول هواهای نفسانی را نخورند وخودرا بزینتهای فریبنده و شهوتهای پست‌آلوده نسازند .

مثنوی

جای روح پاك علیین بود — جای روح هر نجس سجین بود

جای بلبل گلشن و نسرین‌بود — کرم باشد کش‌وطن‌سرگین بود

تمام انبیاء و حکمای الهی بدنیای دیگر پس‌از مرگ معتقد و در این نکته متفقند تنها اختلاف میان آنها در چگونگی‌عالم پس‌از مرگ است جمعی قیامت‌یا حشررا مانندگل جسمانی میدانند اما گروهی دیگر ازحکماء مخصوصاً عرفا آنرا مانند بوی‌گل روحانی و معنوی میشناسند .

نورالدین مدرسی چهاردهی

سلسله چشتیه

سلاسل تصوف در ایران

بنیانگزار این سلسله خواجه معین‌الدین چشتی است که در سنه ۶۳۳ ه ق درچشت پا بعرصه وجود نهاد (چشت قریه‌ای ازقراء هرات وبعضی ازتوابع سیستان دانند) که سلسله نسب به ابراهیم ادهم (وادهم را از شاگـردان امام سجاد و امام محمد باقر(ع) میدانند) میرسد خواجه را(خواجه غریب‌نواز) نامیده‌اند ووی تصوف اسلامی‌را بهندبرد وچندهزار نفر هندو را مسلمان ساخته وجرو جرگه مریدان او درآمدند ودرشهر اجمیررحل اقامت افکند ودرس نود وپنج سالگی درگذشت. بعضی‌تولد خواجه را در ۵۳۸ ه ق وتاریخ رحلت او را درسنه ۶۳۲ ه ق ذکر نموده‌اندکـه این نظریه اخیر مورد تأیید این ناچیز است اکبرشاه هندی به خواجه ارادت میورزید و زیارت مرقد اورا در ردیف زیارت خانه خدا میدانست (اکبرشاه هندی بوسیله وزیردانشمندش ابوالفضل علامی و دیگر شاگردان آذر۔ کیوان دین اکبری را بنا نهاد این‌آئین ازدین زردشتی وفلسفه یوگ و دیگر ادیان متأثر گردیده است که شرح این دین نوبنیاد درکتاب دبستان المذاهب‌آمده است دبستان تصنیف کیخسرو پسر آذرکیوان است آذر کیوان نیای بزرگ خداوندگارم کیوان قزوینی است) خواجه معین‌الدین چشتی درشریعت تابع امام‌اعظم بوده است خواجه درهنگامی که درجلسه سماع شرکت داشت در گذشت امیرخسرودهلوی وامیرحسن دهلوی وفریدالدین شکرگنج ازافراد بنام این سلسله میباشند یکی‌ازاقطاب بنام این سلسله‌گیسو درار چشتی است که بیش ازهمه مشایخ‌گذشته دارای تألیفات بسیار بوده است‌گیسو دراز دریکی ازآثار خود مدعـی میگردد اگرطالبـی دسترسی بمن پیدا ننمود در مجمعه‌ای نان ونمك و قندگزاردودرمسیر رودخانه‌ای که بدریا راه دارد قراردهد ازآن لحظه من اورا بمریدی پذیرفته‌ام و درتاریخ تصوف اسلامی تاکنون‌کسی برای پذیرش مرید چنین ادعائی برزبان نرانده است درسلسله چشتیه مرید دربدو ورود به تصوف جامه پاك دربرکند غسل توبـه بجاآورد آنزمان مرشد یکی ازاذکار جلی را دستور میدهدکه مداومت‌کند و سیرروحی را درخواب اعتبار مینهد پس ازمدت مدیدی ذکرانفسی وپس‌ازانجام دستورات ذکرخفی لااله‌الاالله را تلقین مینماید بامور شریعت سخت پابند هستند ودربعضی جهات به سلسله ذهبیه شباهت تام دارند .

سلسله چشتیه‌گذشته ازهند در افغانستان رواج دارد درایران قرنها میگذشت‌که نام و نشانی ازاین سلسله نبود تادراین ایام اخیر حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی بنام‌قطب

بقیه‌درصفحه ۶۳۵

سید حسن امین
دانشگاه لندن

چند نکته بر چند کتاب

نوشتن حواشی بر کتب و رسائل ، از سنتهـای نیکوی اسلاف است و این حاشیت نویسی بر نوع نقدها که معمول اهل علم ایـن زمان است نخست بدان جهت ممتاز و مرجح مینماید که کار پیشینیان بتمامی منصرف به متن سخن وجوهر کلام مـاـتن است نه بیان اوصاف وشرح ظواهر کتاب وترجمه حال مؤلف و... که همه مقولههایی دیگر است درفن کتابداری وکتاب شناسی وعلم رجال . ودوم اینکه اغراض وحب وبغضهای شخصی وگروهی در نوشتن حاشیت چندان مدخلیتی ندارد وغرض عمده همانا فهم وتفهیم معانی است وبساکه استفهام .

چنین اتفاق افتاده است که حین مطالعه اثری چند ازدانایان معاصر، برسم حاشیه‌ـ نویسی سطری دو برقلم من رفته است . معدودی از آن پراکنده حاشیتها را در این مقال باختصار تام ارنظر ارباب فضل میگذرانند والبته مجال تفصیل آنها باقی است و باب بحث وتحقیق درآنها گشاده .

۱ـ حکم تکلیفی در غصب : استاد دکترسید حسن امامی ، امام جمعه‌تهران، حکم غصب را به تکلیفی ووضعـی تقسیم‌کرده‌اند وحکم تکلیفی را عبارت ار ردعین و حکم وضعی راضمان‌غاصب نسبت‌به‌عین و منافع آن ذکر کرده‌اند (استاد دکترسید حسن امامی ، دورهٔ حقوق مدنی ، جلد اول ،تهران ، چاپ چهارم ، ص ۷۱ـ۳۶۵) .

بنظرمیرسد با توجه به مفهوم حکم تکلیفی و حکم وضعی دراصطلاح حقوقی ، تعبیر استاد ، خالی ازاشکال نباشد چه حکم وضعی‌که عبارت ازثبوت ضمان برعهدهٔ غاصب است وضعاحکمی واحداست وتحلیل آن به فروع مختلف که درصورت بقاء ، به ردعین ودرصورت تلف به‌تأدیه بدل تکلیف میکند ـ موجب‌نمیشودکه ردعین، حکم تکلیفی باشد وتأدیهٔ بدل، حکم وضعی . لذاحکم تکلیفی را باید به مقررات جزائی ناظردانست .

۲ـ شرح احسائی برمشاعر : پرفسورهانری‌کربن ، شرح شیخ احمد احسائی را برمشاعر به‌عنوان اثری عمیق و ارزنده ستوده‌اند (پرفسورکربن ، پیش‌گفتار مشاعر ، انستیتو ایران و فرانسه ، ۱۳۴۲). درحالی‌که‌گواه صادقی چون حاج ملاهادی سبزواری به صراحت درشرح‌حال خویش شهادت داده‌است‌که «درسنه۱۲۴۰مرحوم شیخ‌احمد احسائی به اصفهان‌آمدند ... مدت پنجاه وسه روز بدرس ایشان رفتم ... فضل‌ایشان درجنب‌فضلاء اصفهان‌نمودی نکرد» (آخرحاشیه هیدجی‌برشرح منظومه سبزواری، سنگی، ۱۳۴۶ ه.ق)

وآخوند ملا اسماعیل اصفهانی شرح احسائی را جرح خوانده است وبااونسبت ناآشنائی به اصطلاحات ومبانی قوم داده. نظرتلویحی مرحوم میرزاطاهر تنکابنی نیز که افاضل روزگار ما به شاگردی او مـی‌نازند بوقت اشارت به شرح احسائی ـ آنجـا که شیخ را با وصف «فقیه فاضل» یادکرده است ـ حاکی ازاعتقاد او به‌کم اطلاعی شیخ ازاصول ومبانی حکمت است (میرزا طاهرتنکابنی ، فرهنگ ایران زمین ، ج ۲۰ ، ص ۵۲)

۳ـ حرکت جوهری : آقای دکترعلی شریعتی دراسلام شناسی ضمن بیان «عامل محرك تاریخ» نوشته‌اند «حرکت جوهری ، اصطلاح معروف ملاصدرا، حرکتی‌است درذات. مثلا میوه‌که ابتدا نارس است و بعد چندی نیمه رسیده میشود وبعد می‌رسد و رنگ سبزش به زردی می‌گراید ودرنهایت قرمز میشود ، حرکتی جوهری داشته است چراکه در مکان حرکت نکرده است بلکه ذاتش تغییریافته و در همان جایگاه اولیه‌اش از حالتی به حالت دیگر منتقل شده است» (دکترعلی شریعتی، اسلام شناسی، درس دهم «فلسفهٔ تاریخ» ، چاپ دوم، تکثیراز اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان دراروپا ، ص ۵) .

درکلام منقول، حرکت درجوهر، منحصراً درمقابل حرکت انتقالی ـ حرکت دراین ـ تصویرشده است وحرکت درجوهردربرابرحرکت دراعراض است به شرح کتب قوم .

۴ـ قصیدهٔ سنائی در دیوان ناصرخسرو : قصیدت حکمی به مطلع :

ای ذات تـو ، ناشـده مصور اثبـات تو عقل کـرده باور

هم درديوان سنائی غزنوی‌آمده است (دیوان سنائی ، به‌کوشش‌آقای مظاهر مصفا ، ص ۱۵۵) وهم دردیوان ناصرخسرو مصحح مرحوم حاج سید نصرالله تقوی‌که افاضلی چون تقی‌زاده ومحمد قزوینی‌ومجتبی مینوی، برآن مقدمه وذیل وتعلیق نوشته‌اند . سیاق ترکیب ونظم‌کلام دراین‌قصیدت با قصائد ناصرخسرو سازگار نمی‌نماید ودرنبودن سندی‌که انتساب آن را به حکیم قبادیانی ثابت‌کند باید آن را ازآثار سنائی شمرد و از دیوان ناصرخسرو برداشت تا رأی استاد مینوی چه باشد ؟

۵ـ تعریف به غایت : آقای جواد مصلح ، تعریفی‌که حکیم سبزواری در آغاز منظومه ازحکمت ، نقل فرموده است‌که صیرورة الانسان عالما عقلیا مضاهیاللعالم العینی . بجهت‌آن‌که تنها مفیـد فائدت حکمت است ناقص خوانده‌اند (جواد مصلح ، فلسفه عالی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد اول ، سال ۱۳۳۷ ، ص ۲) . اما در بسیاری ازامور ، تعریف شیئی ونتیجه وغایت‌آن مساوی است لذا شرح صدر وبسط ذات ، خودتعریف حکمت ودرعین‌حال نتیجه وغایت‌آن تواند بود خاصه بنابرمسلك اتحاد عاقل ومعقول .

۶ـ اشعری بودن حافظ : آقای دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی ، حافظ را به استناد این بیت :

قیاس کردم تدبیر عقـل در ره عشق چه شبنمی‌است‌که بربحرمیکشد رقمی

به تصریح اشعری دانسته‌اند (دکترجعفری لنگرودی، حقوق اسلامی ، ازانتشارات دانشکده حقوق دانشگاه تهران، بخش نظریه حسن وقبح‌عقلی) به‌بیت ماقبل، شاید نگریست که بی اعتباری عقل به حدود عشق محدود شده است :

طبیب راه نشین درد عشق نشناسد   برو بدست کن، ای‌مرده‌دل!، مسیح‌دمی

اشکال دیگر آن که قیاس خود حکم عقلی‌است وجرح وردعقل به حکم عقل ، دوراست وباطل‌وگذشته ازاینها ، استناد به‌اشعارکه به تعبیراساس الاقتباس «کلام مخیل» است دراین مباحث ، ازمقولهٔ دوقیات است .

۷ـ پشت : آقای دکترخلیل خطیب رهبر ، دربعضی آثارخودکه بجهت تدریس در دانشکدهٔ ادبیات‌وعلوم انسانی دانشگاه‌تهران فراهم‌آورده‌اند ومکرر درتهران بچاپ رسیده است درشرح وتفسیر این بیت سعدی :

مکن تکیه بر ملك دنیا و پشت   که بسیارکس چون توآورد وکشت

نوشته‌اند «پشت‌کردن : تکیه‌کردن» وبدینگونه پشت را به تکیه معطوف و مورد را ازموارد حذف جزء دوم فعل پنداشته‌اند. بنظرمیرسدکه پشت‌کردن درزبان ما بمفهوم تکیه کردن استعمال نشده باشد ومعنی پشت‌کردن ، قهرکردن وروی برگرداندن است وبراین استعمال درمتون پارسی، شواهد بسیار. بیتی روان ازغزل شاعری متأخر ضیاءالحق‌حکیمی سبزواری متخلص به ضیائی از فرزندزادگان حکیم حاج ملاهادی اسرار بمقصودوافی‌است:

چون‌پشت کردی‌ازمن، روکن‌به‌هرکه‌خواهی   قربان قهر و لطفت ، گل پشت‌ورو ندارد

والبته‌آنچه بمعنی اعتماد داشتن و تکیه‌کردن بکار می‌رود پشت‌گرم یادل‌گرم بودن است‌که ناصرخسرو نیز جائی آورده است «گر ترا پشت به سلطان خراسان است ....» و پشتیبان نیزازهمین ریشه است .

واما‌دربیت منقول‌سعدی، باعتقاد من، پشت، معطوف به تکیه نیست بل مفعول‌بواسطه برای تکیه نکردن است وبمفهوم تبار ونسب وشرافت نژادی بکاررفته است و معنای بیت بدینگونه باید باشدکه برملك دنیا وپشت (شرافت نسب) تکیه مکن .

۸ـ قبادیان : آقای دکترمهدی محقق درمقدمه چند قصیده ازناصرخسروقبادیانی که‌آنهارا برای تدریس به دانشجویان رشتهٔ ادبیات وزبان فارسی گزیده‌اند وشرح وتفسیر کرده وآن نیزمکرر به چاپ رسیده است ، در نخستین صفحهٔ کتاب (که بشرح حال حکیم اختصاص یافته است) قبادیان را ازمحال مرو خوانده‌اند وآن ازمحال بلخ است بلاخلاف .

۹ـ سازمان بازرسی : آقای دکتر منصور راستین ، «سازمان بازرسی‌شاهنشاهی» را بی‌هرگونه تفکیك وحتی توضیحی دربخش «دادگاههای اختصاصی» برشمرده‌اند (دکتر راستین ، مقررات کیفری درامورددولتی ، انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۱۴۰۸، بخش دادگاههای‌اختصاصی)و این سازمان «دادگاه اختصاصی» نیست چه‌بفرض کشف‌خلاف، خود صالح‌برسیدگی نیست‌وحسب‌موردآن‌را به‌مرجع‌قضائی صالح‌جهت‌تعیین‌تکلیف‌اعلام باید داشت .

۱۰ـ دانشگاه تهران : بنابه گزارش مقامات آموزش عالی ایران ، دانشگاه آزاد ایران بنام Free University of Iran گزارش شده است (چاپ بیست و پنجم The world of Learning ۷۵-۱۹۷۴، لندن، ص ۶۴۸) ودانشگاه آزاد را به انگلیسی Open University گویند .

ثلث عشرة کامله : امیدکه عالمان وادیبان استفاضت طالب علمان را چنانچه در اظهاراین انظار عیبی و علتی یابندازارشاد وتوضیح دریغ ندارند . از آنچه در حاشیه آثار دیگرافاضل می‌نوشته‌ام بیروقتی دیگر گزارشی مردانندگان علوم را نیاز خواهم کرد .

البته معقول‌تر بودکه بجای تحریراین مقالت ، مستقیم به اوستادان عریضه‌نگار شده بودم اماعذرمن‌آن است‌که فاضل شهیرمقدام جناب دکتر سیف‌الله وحیدنیا ازدربخشندگی، نامهٔ نامی وحید را ازراه دوربدینجا بمن فرستاده‌اند . ارادتی باید نمود تاسعادتی یافت. این حواشی دردسترس بود وتحفه‌یی دیگر نداشتم . در دل دوست بهر حیله رهی بایدکرد والسلام علیکم وعلیه وعلی جمیع اخوان الصفا وخلان‌الوفامع الرحمة والبرکة .

بقیه از صفحهٔ ۶۳۵

سلسله چشتیه درمشهـد عرض وجود نمود شیخ ملقب به لقب طریقت بنده علـی بود مرحوم شیخ رمان تحصیل‌دراصفهان دست ارادت به‌حاج محمد صادق اصفهانی رنگرزداد حاج‌محمد صادق درجوانی ازافراد شرور وناراحت شهر بودکه بعد دست ارادت به رستم‌خان‌بختیاری داده است شیخ حسنعلی نخودکی منطق الطیر عطاررا با حذف اشعار در منقبت خلفا بطبـع رسانید ومدعی گردید عطارتقیه نموده وازروح عطاراجازه گرفتم این‌ناچیز راعقیده برآنست که اگر با امعان نظر باشعار مقدمه منطق‌الطیر نظرافکنیم برتری سخن عطار را در باره مولای متقیان علی (ع) بردیگر خلفا بوضوح درمیابیم درثانی عطاربزرگ مردی است‌که اگر او را در قالب شیعه و سنی معرفی نمائیم ظلمی فاحش مرتکب شده‌ایم شیخ در شبهای پنجشنبه درمنزل خود روضه برپامیکرد وازتخریب گنبد سبز جلوگیری بعمل‌آورد وبه‌تکیه خاکساریهـا کمك مینمود آقای شیخ محمود حلبی ازشاگردان مرحوم شیخ بوده اما او را بمریدی نپذیرفت مرحوم حاج‌شیخ حسنعلی شرح لمعه وتفسیرقرآن‌تدریس میکرد وامراض صعبه را با دادن یك دانه خرما یا یکدانه انجیر مداوا مینمود واین عمل بتواتر رسیده و جای ابهام وتردید باقی نگذارده است وبا سلسله طاووسیه میانه خوبی نداشته واز مجالست با افرادآن سلسله بسختی دوری میجست شیخ مردی پاك و وارسته بود پس‌ازدرگذشت این مرد متقی آقاشیخ علی فرزندش بجای پدرنشست و شبهای پنجشنبه یکساعت به تفسیر قرآن میپردازد وبسیار بمسائل شرعی پابنداست وآل‌آقا ازمشایخ ایشان است نام طریقت آقاشیخ علی نجم‌آبادی است چگونگی پیوستگی این سلسله به اقطاب چشتیه دردست نیست و غیراز این شعبه‌که درفوق ذکر گردید دیگر افرادی بنام چشتیه درایران شناخته نشدند .

چند یادداشت

یادداشتهائی‌است‌ازگفته‌های‌مرحوم عباسقلی اسکندری(ملقب‌به ناصرالممالك)ازدرباریان سلاطین قاجاریه و وقایعی‌که‌در دوران‌سلطنت مظفرالدین شاه‌ومحمد علیشاه‌اتفاق‌افتاده‌است.

مرحوم شاهزاده ناصرالممالك فرزند مرحوم حاجی تیمور میرزا از نواده‌های‌عباس میرزا نایب‌السلطنه ازسنین ۱۸ سالگی‌دردربار ولیعهدی مظفرالدین‌شاه در تبریزکه‌پدرش نیز جزءدرباریان بوده معرفی‌و مشغول خدمت‌گردید و پس از چندی خدمات او موردتوجه ولیعهدوقت قرارگرفته احتساب شهر تبریز را ازمرکز برای نامبرده پیشنهاد و بموجب فرمان ناصرالدین‌شاه بسمت رئیس‌احتساب شهر تبریز (بلدیه سابق) منصوب و ضمن‌انجام خدمات درباری وطائف شهری رسیدگی مینموده است (عین فرمان موجود است).

طبق سوابق و احکام موجوده حقوقات بیشتر درباریان ولیعهدی تبریز از املاك خالصه انتیاعی‌در قبال خدمت بآنها واگذار میشدکه از بهره مالکانه حقوقات خدمتی‌آنان تأمین میگردید .

مظفرالدین میرزا

مظفرالدین میرزا اداره امور فوج سربارخانه (هنگ) تبریزرا به فرزندخود محمدعلی میرزا سپرده بود و مدتی را که در این سمت باقی ماند چون‌بیشتراوقات‌رابشکارو تفریح میگذراندوکمتر سربازخانه میآمد لذا وضع سربازخانه‌فوج مختل ونظم ترتیب‌صحیحی نداشته وحقوق و جیره افراد فوج حیف‌ومیل و آماری درکار نبود. ادامه این وضع موجب‌شده‌بودکه عده‌ای از سربازها از عدم پرداخت حقوق و جیره و ملبوس بدربارولیعهدی شکایت نموده ولیعهد مظفرالدین میرزا شاهزاده عباسقلی میرزا را مأموررسیدگی بشکایات وارده مینماید نتیجه رسیدگی‌و عدم‌توجه بامودات فوج و حقایق آنچه راکه اتفاق افتاده‌از هرلحاظ مستقیماً بعرض میرساند و گزارش مینماید و همین امر موجب برکناری محمدعلی میرزا از فرماندهی فوج تبریز میشود و مورد غضب واقع شده و حتی در مواقع اعیادوسلام تشریفاتی در دربار ولیعهدی حضور پیدا نمی‌کند

پس از قتل ناصرالدین شاه بدست میرزا رضاکرمانی و خبرآن بـه تبریز مـراسـ

تاجگذاری موقت در همان شهر تبریز انجام میگردد و دونفر از سواران چابك و مـورد اعتماد دربار برای آوردن جواهرات و تهیه تاج بطهران اعرام میگردند سواران اعزامی جواهرات تاج سلطنتی را در مدت کوتاهی به تبریز آورده و به میرزا سیدعلیخان موثق-الممالك صندوقدار تحویل و به تاج‌سلطنتی که در همانجا تهیه و آماده‌کرده بودند نصب‌و مراسم تاج گذاری بعمل میآید .

مظفرالدین‌شاه بعداز تاجگذاری باعده‌ای از درباریان خودکـه در التزام رکاب ملوکانه بودند بطهران عریمت مینمایند .

نکته جالب اینکه یکی از درباریان وقتی بطهران میرسد خیلی میل داشته‌که قاتل ناصرالدین‌شاه را از نزدیك مشاهده کند باکسب اجازه از صدراعظم میرود در زندان ارك از میرزا رضا سئوال میکندچه‌انگیزه‌ای‌موجب شده‌که شماناصرالدین‌شاه را بقتل‌برسانی ؟ میرزا رضا باالبخند جواب میدهدکار بدی انجام نداده‌ام مظفرالدین‌شاه در ولیعهدی پیرو ناتوان شده‌بود ممکن بود دیگر بسلطنت نرسد و شماهم از این فیض عظمی محروم ودربار تهران برای شما خواب و خیالی بیش نبود .

تعیین ولیعهد ـ

در دوران سلاطین‌قاجاریه‌رسم براین بودمحل اقامت ولیعهد در تبریز باشد وپس‌از تاجگذاری مظفرالدین‌شاه‌این موضوع لاینحل وتعیین ولیعهد بجهاتی جنبه‌سیاسی‌بخودگرفته بود و مظفرالدین شاه نظر خوبی بفرزند ارشدش محمدعلی‌میرزا نداشت موکول‌به بعدگـردید و مظفرالدیـن‌شاه تصمیم داشت یکی‌دیگر از فرزندان خـودرا بنام شاهزاده نصرت‌السلطنه بولایت عهدی تعیین نماید سایر فرزندان مظفرالدین‌شاه مانند سالار الدوله و شعاع‌السلطنه ومحمد علی‌میرزا از این‌تصمیم‌شاه اطلاع حاصل کرده‌هریك اطراف وجوانب‌کار را داشته و مشغول اقدامات و تحریکاتـی بنفع خود

محمدعلی شاه

بودند دول هم‌جوار هم از نظرسیاسی‌بی‌نظر نبوده دخالت‌هائی مینمودند و فشار همه جانبه نسبت به تعیین ولیعهد به دربار واردمیشد و از طرفی چـون تبریز مقر ولیعهد نشین و هم‌جوار با دولت روسیه تزاری بود وکارگزاران روسی در تبریز ازطرف دولت متبوع

خود اصرار در تعیین ولیعهدی محمدعلی میرزا مینمودند و سفیر روس در پایتخت در دربار حضور بهمرسانیده و صدراعظم وقت مراتب را بعرض اعلیحضرت مظفرالدین شاه میرساند.

در این موقع شاه مشغول ادای فریضه دینی و نمازخواندن بود و فرمان ولیعهدی محمد علی میرزا راکه قبلا آماده نموده بودند برای توشیح شاه تقدیم مینماید مظفرالدین شاه پای سجاده نماز دستهای خودرا بآسمان بلند میکند و از خداوند طلب استمداد نموده و میفرماید فرمان انقراض سلسله قاجاریه را بدست خود امضاء مینمایم.

استقراض پانصدهزار تومان از بانك جهت هزینه مسافرت مظفرالدین‌شاه باروپا بوسیله اتابك صدراعظم وقت.

چون دراین موقع خزانه مملکت در اثر ضعف حکومت مرکزی و ملوك‌الطوایفی و حکومت خان‌خانی‌درتمام‌کشورو عدم‌پرداخت مالیات خالی بود صدراعظم وقت چاره‌ای‌جز استقراض از بانك نداشت و مبلغ مزبور را از بانك قرض نمود. در نتیجهٔ این استقراض بانك در انقضای مدت مطالبه طلب خودرا با بهره‌ای‌که بدان‌تعلق گرفته مینماید دولت‌ک نتوانسته بود قروض بانك‌را پرداخت‌کند و این قرض و بهره زیاد برعهده بانك باقی‌بود اینکه بعداز فوت اتابك پارك اورا (که سفارت فعلی شوروی است) با تمام اثاث‌ولوازم‌ا ضبط و تصرف مینماید.

دیگر از مسائل‌که در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه اتفاق افتاد موضوع غائله تبر و جنگ با اشرار در حکومت عین‌الدوله و خواستن قوه وپول بوده دراین موقع به اتابك‌از تومانیانس‌یا ارباب‌جمشید استقراض‌مینمایند و تسبیح‌های‌مرواریدکه‌جزءجواهر سلطنتی بودنزدبانك بودیعه‌گذارده و پول جهت سرکوبی‌و قلع‌وقمع اشرار برای‌عین‌الد ارسال میشود.

مسافرت مظفرالدین‌شاه باروپا با عده‌ای از درباریان و آقای سیدبحرینی.

مظفرالدین‌شاه همیشه از طریق خشکی (روسیه) باروپا مسافرت مینمود البته مسافرت‌ها علل و جنبه‌سیاسی‌یا برحسب دعوت قبلی ازکشورهای اروپائی نبوده بیشتر معالجه و استفاده از آبهای معدنی(ویشی) در سوئیس و سایر نقاط‌کشور اروپائی‌باکا و قطار انجام میشده و چون مظفرالدین شاه مبتلا به نقرس و پادردو امراض کلیوی ودکترهای‌معالج شاه‌که اغلب خارجی (اطریشی‌و سوئیسی‌و فرانسوی) بودند لذا یك‌بار این مسافرت‌ها را برای سلامت شاه تجویز و مفید میدانستند.

بحرینی کی بود ؟

مظفرالدین‌شاه باعتقادات مذهبی پای‌بند و معتقد بسادات و دعای آنها بود ازطرفی از رعدوبرق و صدای غرش آسمانی بیم‌وهراس عجیبی داشته این‌بودکه آقای سید بحرینی در دربار مقام ومنزلتی‌پیدا کرد وجای‌خودرا باز نموده وهمیشه درسفر وحضر جزء ملتزمین رکاب و از درباریان خاص و مورد توجه وعنایت اعلیحضرت واقع میشده است وهر موقع رعدوبرق و آسمان شروع بغرش میکرد مظفرالدین‌شاه متوسل به‌آقای سید بحرینی شده و ایشان دعا میخواند تا رعدو برق برطرف گردد !!!

پی‌ریزی و بنای مشروطیت ایران

درباریان مظفرالدین‌شاه بجز چندنفر همه از مستبدین سرسخت و سدبزرگی درراه ترقی و پیشرفت مملکت بودند و مانع میشدندکه روشن‌فکران به‌شاه‌نزدیك افکار و صدای مردم را بعرض شاه برسانند .

چون شاه بهمان چندنفر درباریان روشن‌فکر ووطن دوست اعتماد و اطمینان داشت و از درباریان خاص محسوب میشدند و عرایض وگزارشات آنها درنظر شاه مسجل‌ومستند بود و در تمام مسافرت‌های اروپائی جزء همراهان شاه و ملتزمین رکاب بودند لذا همین چندنفر از موقعیت در فرصت مناسب استفاده با مقایسه و مزایای سلطنت مشروطه با سلطنت استبدادی از نزدیك شاه‌را آگاه ساخته و ریشه مشروطیت ایران را پی‌ریزی وبنانمودند و در واقع‌درکشورهای‌سلطنتی اروپائی‌وسائلی را فراهم میآوردندکه پادشاه ایران از نـزدیك عملا وضع سلطنتی آن‌کشور را مشاهده نماید و بحقایق امر واقف‌گردد فی‌المثل درکشور بلژیك پادشاه آن‌کشور صبح بکارهای مملکتی‌رسیدگی و عصرها مانندسایر مردم بگردش و تفریح میپرداخت و با مردم‌گفتگوو صحبت نموده و ازحال ملت آگاه میشده بااین‌گونه مسائل‌که حائز اهمیت و از مزایای سلطنت مشروطه بـود بنظر شاه جلوه‌گر میساختند و میل‌و رغبت و نظر نهائی و نیات شاه را بسلطنت مشروطه با خود همراه‌دیدند در مراجعت بایران موضوع را دنبال کردهو بتشکیل جلسات،دسته‌جات‌وانجمن‌های متعدد اقدام وبه‌بحث وگفتگو میپرداختند هواخواهان‌و طرفداران سلطنت مشروطه‌در طهران هرروز به تعدادآنها افروده شده و این دستجات‌در انجمن‌ها ثبت‌نام نموده‌و حتی چندنفر از علماء وروحانیون در جلسات انجمن مظفری شرکت و در تکایا و مساجد از فوائد مشروطه سخنرانی‌ومردم را بیدار و آگاه میکردند وهمین کارها منجر به‌صدور فرمان مشروطیت گردید.

نوشته : هربرت زیم ورابرت بیکر
ترجمه واقتباس : علی‌اصغر وریری

منظومهٔ شمسی

(۵)

سطح کره ماه

کره‌ماه یگانه قمر کره زمین قطری قدری بیشتر ازربع‌قطر کره‌ای داردکه بدورآن میچرخد معذلک وزن آن $\frac{۱}{۸۳}$ و حجم آن $\frac{۱}{۵۰}$ وقوه‌جاذبه‌اش $\frac{۱}{۶}$ قوه‌جاذبه‌کره زمین‌است . کره ماه خالی است وزندگی در آن وجود ندارد . بعضی قسمتهای کره ماه را دشتهای بسیار ،وسیع خاکستر و غبارکه دارای شکافها و قلل بریده مرتفع میباشند تشکیل میدهند. هزاران گودال که شاید بوسیله حوادث آسمانی یاشهابها ویا آتش فشانهای‌قدیمی بوجود آمده‌اند باعمق‌از ۵۰۰متر تا ۳۰۰کیلومتر وبا دیوارهای صخره‌ای سربفلك‌کشیده که‌ارتفاع بعضی‌ازآنها تا۴کیلومتر میرسد باشیب بسیار تندباقی سطح کره‌ماه رامی‌پوشانند. بعضی اوقات قله‌ای منفرد دروسط گودالی حود نمائی میکند وشیارهای روشنی از بعضی از گودالها که به‌اطراف پراکنده می‌شوند بچشم میخورد .

علاوه برگودالها ودشتهاکره‌ماه دارای‌کوه‌هائی است‌که قله آنها تاشش‌ـ وهشت وده کیلومتر ارتفاع دارد.

صور ماه

در روی‌کره زمین می‌بینیم‌که صورماه ازهلال شروع شده وبه‌بدر میرسد و سپس از بدربه‌هلال میگراید ومدت‌این‌تطور ۲/۱/۲۹ شبانه روزطول میکشد. اگردرفضا می‌بودیم و ماه را تماشا میکردیم می‌دیدیم‌که باستثنای مواقع خسوف نصف‌کره همیشه از نور آفتاب روشن بوده ونصف دیگرش همیشه درتاریکی است. وقتی‌که ماه درست مستقیماً بین زمین و آفتاب قرار میگیرد فقط قسمت تاریك‌آن دیده می‌شود وچون ماه‌درهر۳/۱/۲۷ شبانه‌روز یکبار بدور زمین میگردد مقادیری‌که ازقسمت روشن‌ماه دیده می‌شود باهم اختلاف دارند. وچون زمین بین‌ماه وآفتاب دریك خط قرار بگیرد قسمت روشن‌ماه بطورکامل دیده‌می‌شود

امی‌توانیم ازغروب آفتاب الی طلوع آفتاب روزبعد این‌منظره را مشاهده‌کنیم. صوردیگر
اه بین‌این دوحالت ظاهر می‌شوند. وقتی‌که به‌ربع مدار خود برسد بازهم مانصف‌کره‌ماه
امی‌بینیم ولی‌نصف این‌نصف روشن ونیمه دیگرش تاریك است‌که درنتیجه یك ربع‌کره ماه
رای ماقابل رؤیت است .

ماله ماه

دراطراف خورشید وماه اغلب‌حلقه‌هائی دیده می‌شوند. این حلقه‌ها درجو کره‌زمین
رار داشته‌و ازهمان نوع پدیده رنگین‌کمان میباشند. هاله‌ها معلول انعکاس تابش خورشید
ا یورماه به‌قشر نازك ابرهائی است‌که دارای ذرات یخ میباشند .

جز رومد

قوه جاذبه به‌یك‌کره یاقمر یاستاره به‌نسبت فاصله‌ای‌که تازمین دارد‌ووزن یاجرم‌آن
کم‌وزیاد می‌شود. کره‌ماه باوصف‌کوچکی قوه جاذبه‌ای قوی برروی‌کره زمین‌دارد زیراکه
سبتاً به‌کره زمین بسیار ، نزدیك است. خورشید نیرقوه جاذبه‌ای بسیار قوی دارد زیراکه
ارای جرمی عظیم می‌باشد وهمین‌قوه جاذبه بسیار قوی است‌که‌کره زمین وقرص‌قمر راهر
ك درمدار خودشان نگاهداری میکند. قوه جاذبه خورشید و ماه موجب جزرومد دریاها
ی‌شوند. برمبنای‌حرکات‌پیش‌بینی‌شده‌ماه‌برای جزرومدهای آتی‌می‌شود جدولهائی تهیه‌کرد.
رکیب حوضچه‌های دریائی‌و سواحل دریاها می‌توانند ارتفاع واقعی مدهای محلی را
شخص‌کنند .

معمولا ارتفاع مدها ازیك الی‌سه‌متر میباشد. درخلیج‌های‌کوچك‌که به‌شکل ۷هستند
دها ممکن است تا ارتفاع ۱۰ الی۱۵ متربلند شوند ولی در خلیج‌های بزرگ ممکن است
ا ۴۰ سانتیمتر یاکمتر برسند.

شاهده ماه

مناسب‌ترین وقت‌برای رصدماه دویاسه‌روز بعداز تربیع اول است. دراین هنگام ماه
روضع مناسبی برای مطالعه قراردارد وتقریباً تمامی‌پست وبلندیهای آن‌رامی‌شود دیدبدون
ینکه بواسطه زیادی نورچشم خیره‌شده ونتوان جزئیات رامشاهده نمود. بهتر است از شب
ول‌که هلال رؤیت می‌شود الی‌شب چهارده‌که‌بدر می‌شود ماه‌دا‌تر صد نمود.

کسوف :

درنتیجه حرکات ماه وزمین وآفتاب هرسال از دو تا پنج‌کسوف همیشه رخ میدهدکه
عضی ازآنهاکامل بعضی نسبی وبرخی حلقه‌ای (حلقة‌النور) میباشند . رویهمرفته هر سه‌سال

دومرتبه کسوف کامل رخ‌داده وزیبائی وشکوه آن بی‌نظیر میباشد.

کسوف فقط هنگام ماه‌نو وقتی که کره ماه‌بین خورشید وزمین قرار دارداتفاق‌می‌افتد.

کسوف‌کامل درمحلی ظاهر می‌شود که آن‌محل درسایه‌ماه قرارگرفته باشد. سایه‌ماه دایره‌ای تشکیل می‌دهد که هیچگاه قطر آن‌از ۲۲۴ کیلومتر بیشتر نیست و به سرعت ازسطح کره‌زمین عبور می‌کند. نیم‌سایه کره ماه که مانند مخروطی وارونه سایه‌را دربر می‌گیرد به طورکامل مانع ازرسیدن نورخورشید به‌کره زمین نمیشود ولذا کسوف جزئی ایجادمی‌شود.

کسوف حلقه‌ای

فاصله بین‌زمین‌وماه متغیر است. اگردر موقعیکه‌ماه درحدوسط فاصله زمین قراردارد کسوف رخ دهد سایه‌ماه به‌زمین نمیرسد وحلقه‌ای باریك ازنور آفتاب دراطراف ماه دیده می‌شود. مسیر یك‌کسوف حلقه‌ای درحدود ۴۸ کیلومتر وسیع‌تر از یك‌کسوف‌کامل است. در اطراف این قسمت مانند یك‌کسوف‌کامل ناحیه‌ای از ۶۴۰۰ تا ۹۶۰۰ کیلومتر وجود دارد و این‌کسوف نسبی است.

از تمام‌کسوفهائی که‌رخ میدهد در حدود ۳۵٪ آن جزئی ، ۳۲٪ آن حلقه‌ای ۵٪ حلقه‌ای وکامل و۲۸٪ آن‌کامل است .

ظهور کسوف کامل

حرکات خورشید ،ماه وزمین که موجب‌کسوف می‌شود بخوبی شناخته شده‌اند . این کسوفها در یك دور تسلسل ۱۸ ساله اتفاق می‌افتدکه بعد از آن یك دورهٔ جدید باقدری تغییرات آغاز می‌شود .

یکی از این تغییرات‌تغییرمکانی بطرف مغرب باهردورهٔ‌جدیدمی‌باشد. آگاهی‌به‌این دوره‌ها منجمین راقادر میسازدکه صدها سال قبلا وقوع‌کسوفها راپیش‌گوئی کنند.

خسوف

سایه‌کره زمین درحدود ۱٫۴۴۹٫۰۰۰ کیلومتر طول‌دارد. وقتیکه قرص‌ماه وارداین این‌منطقه سایه می‌شود خسوف رخ میدهد ویك خسوف‌کامل تقریباً یکساعت وچهل دقیقه طول میکشد. درمدت یکسال‌ممکن است‌که هیچ خسوف رخ ندهد ویااینکه دوویاتا سه‌بار اتفاق افتد. اگرچه خسوف‌کمتر ازکسوف‌رخ میدهد ولی بیشتر ازآن دوام دارد ومردمانی‌بیشتر درکشورهائی بیشتر آنرا مشاهده می‌کنند. چون مقداری ازاشعه آفتاب‌که به زمین میرسد بوسیله جوزمین پراکنده می‌شود سایه زمین‌کاملا تاریك نیست ومقداری ازاین نور به‌کره منعکس می‌شودکه رنگی همانند رنگ مس به‌ماه میدهد حتی در موقعیکه خسوف‌کامل است خسوف فقط موقعی رخ میدهدکه ماه‌بدر است. خسوف‌کروی بودن‌کره زمین راثابت میکند چه‌سایه آن‌که به‌روی ماه‌می‌افتد انحناء سایه یك‌کره راکاملا مشخص میسازد.

خاطرات سردار ظفر

(۲۱)

در این موقع خواستم ترتیب عروسی امیرحسین‌خان را بدهم چون زن امیرحسین‌خان طهران خانهٔ مرحوم سردار اسعد پدرش بود علی‌محمدخان سالار ظفر پسرم را با مادر نصرت‌الله‌خان و سوار بختیاری می‌فرستادم تا اورا بیاورند پس از یکماه زن اورا آوردند من دردهکرد بودم همراه عروس آمدیم ده‌چشمه خوانین کلو جرء همه بودند چون قحط‌سالی بود دوازده هزار تومان مخارج عروسی امیرحسین‌خان‌را کردم و بخوبی آن عروسی برگزار شد و درهمین‌سال عروسی محمدقلی‌خان سردار بهادر که اکنون سرهنگ ودر نظام است خواهر امیر حسین‌خان را عروسی کرد و درهمین سال حکومت عراق و ولایات ثلاث را بجعفرقلی‌خان سرداراسعد حالیه دادند جعفر قلی‌خان خودش وزیر پست‌وتلگراف بود امیر جنگ را از بختیاری بعراق فرستاد در همین وقت آقای مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرا بود.

مستوفی الممالک

مرتضی قلی‌خان صمصام

در این سال عزت خوانین بختیاری در اوج کمال بود و بمنتهی درجهٔ ترقی وتعالی رسیده‌بودند ولی معلوم است که هر عزتی را ذلتی درپی وهر بلندی را پستی در دنبال است عزت ابدی و تعالی‌سرمدی مختص ذات‌باری تعالی‌است‌وبس باقی‌را عزت و تعالی‌دوروزی بیش نیست‌حاج‌علی‌قلی‌خان‌سردار اسعد طاب‌ثراه در هفتم محرم ۱۳۳۶ هـ ق اول برج میزان و مهرماه جلالی برحمت ایزدی پیوست و از طهران جسداورا با اتـومبیل حمل باصفهان کردندآن مرحوم‌دوسال بودکه از حلیه بینائی دیدهٔ جهان‌بینش عاری شده بود مدت‌دوسال و نیم بود سکتهٔ باو عارض شده بود مرگ‌اوکه پشت‌و پناه فـرزندان و سلسه و خـانواده جعفر قلی‌خان بود کمرآن خانواده را شکست.سردار اسعد غیر از ما خوانین بود بلکه میخواهم بنویسم غیراز مردم‌ایران بود شخصی بی‌غرض،سلیم‌النفس پاك‌طینت،عاری‌ازآلایش بود.ذاتی‌بود ملکوتی صفات هرکس بااو معاشرت می‌کرد میداند من‌چه‌می‌نویسم جسداورا با احترام‌و تجلیل فوق‌العاده حمل‌کردند و تا دروازهٔ حضرت عبدالعظیم تمام وزراورجال و اعیان و اشراف بـه تشییع‌جنازهٔ آن‌مرحوم آمدند شش پسر ازآن مرحوم باقی ماندجعفر قلی‌خان سردار اسعد ، محمدتقی‌خان‌امیرجنگ، محمد قلی خان سردار بهادر ، منوچهرخان . این چهار نفر ار یك مادر بودند . محمد خان‌سالار اعظم ، خان باباخان و این دو پسر هم‌اریك‌مادر بودند اسم خانوادگی آنها اسعد است‌مرحوم‌سرداراسعد شصت وسه مـرحـله از

محمد تقیخان‌امیر جنگ

مراحل زندگانی راطی‌کرده بود یعنی از عمر شریفش شصت وسه‌سال گذشته بودکه بد جهان گفت .

این خبر محنت‌اثر در دهکرد بمن رسید تمام خوانین در دهکرد جمع‌شدند برای عزاداری از آنجا رفتم‌جونقان‌خانهٔ مرحوم سردار اسعد دو روز آنجا بودیم مردم‌بختیاری دسته‌دسته می‌آمدند صاحب عزای زنانه حاج بی‌بی نیلوفر خواهر صلبی و بطنی‌مرحوم سردار اسعدو من بنده‌بود این خواهر ده‌سال از سردار اسعد و چهارده‌سال از من‌بزرگتر است و اولاد ندارد واکنون در حیات است سال‌عمرش از هشتاد گذشته است درین‌عزاداری مردانه در جونقان از اولادآن‌مرحوم جز سالار اعظم‌کسی حاضر نبود .

دراین موقع عزاداری مرتضی قلی‌خان بتحریك امیرمجاهد ایرادگرفت‌که باهم‌باید سرپل برای باج‌گرفتن سوار بگذاریم سوار هم فرستادندگردنه جنوبی شلمزار راگرفتند من‌هم درآن موقع تحمل‌کرده ساکت‌ماندم بعد آنچه مکنون ضمیرآنهـا بود بعمل‌آوردم فرستادم سوارها را برداشتند دراین سال تمام عایدات قلمرو حکومتی ومالیاتهاکه بدولت هم ندادم و عایدات املاکم همه‌را خرج کردم‌وبازهم خرج‌از دخل زیادتر شد و تمام نتیجه فتنه‌انگیزی امیر مجاهد بود .
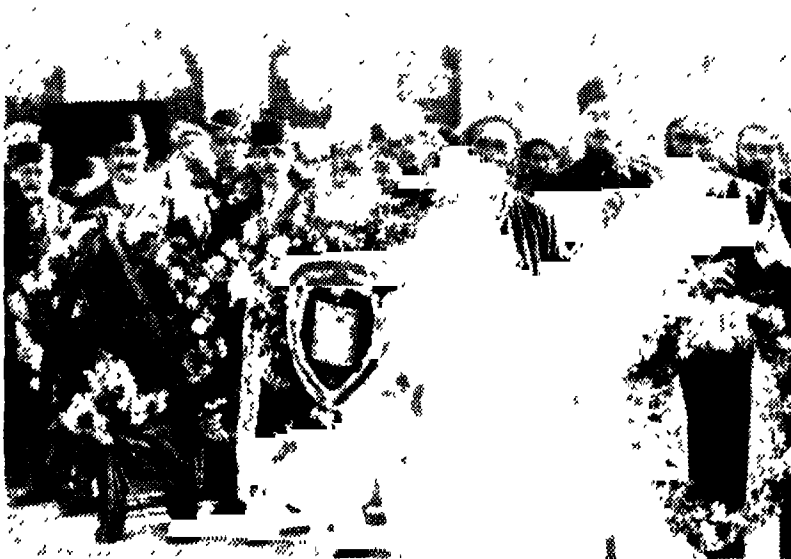
عکسی است ازجنازه سردارسعدوقاریان‌ودوستان او . مرحومان عین‌الملك هویدا و پژمان بختیاری نیز درعکس دیده میشوند .

قبل از اینکه عروس من‌زن امیرحسین‌خان وارد ده‌چشمه بشود سالار اعظم‌کـه ذاتاً و طبعاً پست‌فطرت است وقت‌را غنیمت شمرده‌مرافعه‌ملکی‌که در پردنجان بود و متعلق بمادر سردار اسعد حالیه‌بود و ملك چلچه که‌متعلق‌بخودش و خان‌باباخان بود برپاکرد از بستگان سردار اسعدهم‌کسی آنجا نبود حکم دادبه‌خالوهای کاهکش خـود ریختند میان‌رعیت‌هـای پردنجانی دوسه‌نفر از آنهاراکشتند و زخمدارکردند .

چون کش‌مکش‌درمیان برادرها بود من نخواستم دخالت کرده باشم روزی که‌عروس‌را بخانه داماد می‌بردیم این کار واقع‌شد و اکنون که سالها می گذرد سردار اسعد هیچ نگفته و سالار اعظم هم حیا نمی‌کند که از اینگونه کارهای زشت نکند .

من عجب دارم از اینکه ازآن پدر باانصاف حمیده و اخلاق پسندیده چنین پسری چگونه بعرصه وجودمی‌رسد ولی درعجب نباید بود برای‌اینکه شیرمادر رادر فرزندانش‌اثر خاصی است و مادر مادر سالار اعظم از نسل جعفر قلی‌خان اسدخان بود و جعفرقلی‌خان‌هم بتمام صفات ردیله و اخلاق ناپسندیده متصف و متخلق بود .

سخن سخن آورد و از مقصود دور افتادیم بازگردیم بر سر داستان‌وفوت مرحوم سردار اسعدعلیه‌الرحمه .

مرحوم‌سردار اسعد چنانچه گفتم در هفتم محرم سال ۱۳۳۶ ه ق اول برج میزان و مهر ماه جلالی واقع شد و از عمر شریفش شصت‌و سه سال گذشته بود .

مرحوم حسین‌قلی‌خان پدرم‌طاب ثراه دراصفهان‌در ۲۷ رجب۱۲۹۹ قمری‌درسن شصت وسه‌سالگی بحکم ناصرالدین‌شاه و بدست ظل‌السلطان کشته شد وچون بی گناه‌اورا کشتند آوازه در انداختند که بمرگ ناگهانی مرد و نعش او را درتحت پولاد درتکیه میر بخاك سپردند و علت‌اینکه اورا کشتند و تفصیل قتل او و حبس اسفندیار خان و حاج علی‌قلی‌خان را پیش از این تفصیل نوشته‌ام .

مرحوم حاج ایلخانی در سنه ۱۲۹۹ قمری ایلخانی شد ودر ۱۳۰۶ قمری معزول شد پس از یکسال بارایلخانی‌شده‌در روز جمعه بیست‌ونهم‌جمادی‌الاول سال ۱۳۱۷
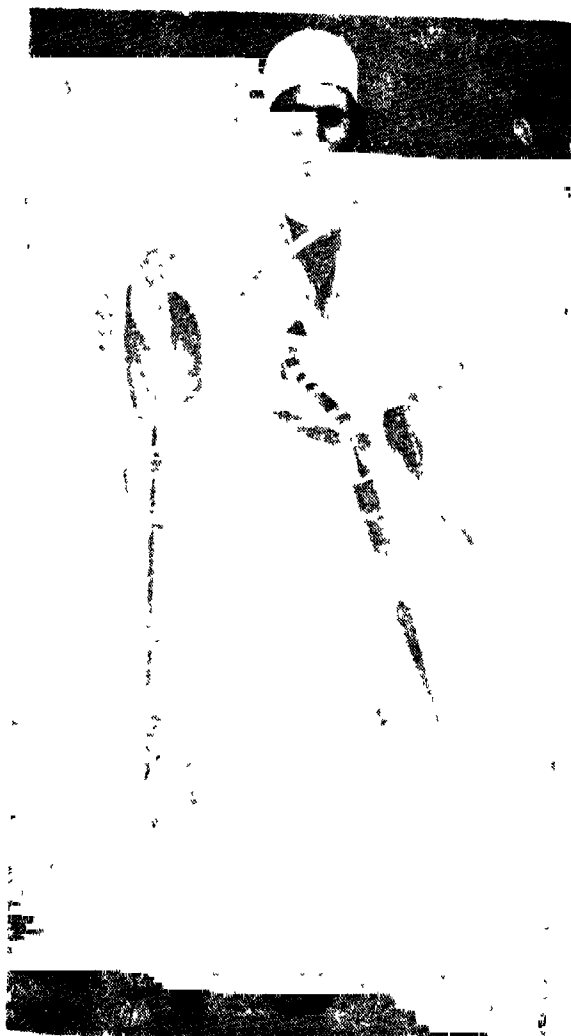
حسین‌قلی‌خان ایلخانی

قمری برحمت ایزدی بپیوست وفات او در اردل بود ودرهمان اردل مدفون گردید عمرش درحدود هشتاد بود .

مرحوم رضا قلی‌خان ایلبگی درگندمان درسن هفتادواند سالگی برحمت ایزدی بپیوست ودر امامزادهٔ مادر دختر مدفون شد. مرحوم اسفندیار خان پس از وفات حاج ایلخانی چند سال ایلخانی بود ودر ششم جمادی‌الاولی ۱۳۲۱ قمری در فصل تابستان درسن پنجاه‌ونه سالگی در «چغاخور» وفات یافت جسد اورا در ناقان ملك خودش امانت گذاردند بعد بردند اصفهان تخت‌پولاد در تکیهٔ «میر» بخاك سپردند .

اسفندیارخان (سردار اسعداول)

مرحوم محمد حسین‌خان سپهدار که بعد ملقب بسردار افخم شد در سن پنجاه‌وشش سالگی در مال‌امیر ناگهانی بیفتاد وبمرد وفات او در دهم ذیحجه ۱۳۲۲ قمری پس‌از

یکسال ایلخانی گری واقع‌شد نعش اورا در امامزادهٔ که در مال امیراست امانت گذاره بعد بردند دستجرد ملك خودش و در امامزادهٔ دستگرد بخاکش سپردند .

مرحوم امیرقلی‌خان برادرنگارنده درزمستان برای دیدن مرحوم محمد حسین‌خان دستگرد رفته بود ناخوش شده در همانجا بدرود جهان گفت و در همانجا دفنش کردند .

مرحوم حاج ابراهیم‌خان ضرغام ـ السلطنه در۱۳۲۷ قمری درسن پنجاه وهفت‌سالگی در فراد نبه ملك خودش وفات یافت در سابق تاریخ هم در ادارات دولتی‌وهم در نوشتجات‌شرع وغیره هجری قمری بود و اول سال هم از اول محرم آغاز می‌شد و آخر ذیحجه‌سال بپایان میرسید دوازده ماه عربی تمام در سلطنت پهلوی سال قمری بشمسی مبدل شد و ماه عربی بماه جلالی اول سال اول فروردین است و آخر سال‌آخر اسفندودر تمام ادارات‌دولتی‌وغیره‌رسمیت‌پیدا کرده‌است.
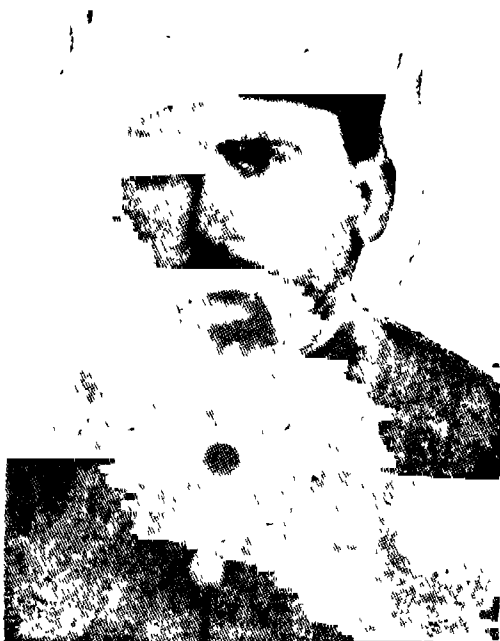
ضرغام السلطنه

اینك اعلیحضرت پهلوی‌درکمال استقلال‌و نهایت اقتدار بر تخت جلوس کرده‌وایران هم از جهاتی رو بترقی‌گذاشته‌امنیت سرتاسر ایران حکم‌فرماست و قوای مملکت مرکزیت پیداکرده و چون قوای روس باآن قدرت تـزاری مضمحل شد انگلیسها آشکارا دخالت نمی‌کنند دولت مرکزی چون مایل بکاستن قدرت بختیاری‌هـا و سلب اقتدار خـوانین بختیاری بود اول چهارلنگ‌را مجری‌کرد از ابوالجمعی خوانین‌وکسانی راکه محتاج‌نان بودند و شکم سیر در همه عمر بخود ندیده بودند ایلخانی وایلبگی کرد بعد جانکی قشلاق را مجزی‌کردپس‌از دوسال چهارمحال از زیر ریاست و فرمان خوانین برآوردپس‌ازاینکه شصت سال بودکه چهارمحال مستقلا در زیـر فرمان و ریاست آنهـا بود و دست قضا سرمه نابینائی درچشم خوانین‌کشیده‌پنبه غفلت درگوش آنها نهاده شده بودکه‌می‌دیدندومی‌شنیدند ذلت و اسارت‌خود را و باز بایکدیگر نفاق‌می‌کردند و در صدد خرابی‌کار همدیگر بودند و بدخواری‌وبی‌اعتباری‌خودکمك میکردندو هیچ بخود نیاوردند تا شد آنچه شدسبحان‌الله.

چشم باز وگوش باز و این‌عمی حیرتم‌از چشم‌بندی خدا (ادامه‌دارد)

تقی دانش
مستشاراعظم

در باره نوشتن قانون اساسی

پس از ورود ولیعهد به تهران مرض مظفرالدین شاه بیشتر شدت بیافته بود و غلغل مشروطه خواهان افزون. طبیبان محرمانه ازحال شاه نومیدی میدادند مشیرالدوله صدراعظم بود ودربه‌صحه‌رسانیدن قانون‌اساسی تسریع میخواست و مشروطه خواهان هم دراین مقصود معجل و بشتاب زدگی فوق‌النهایه. آقایان مشیرالملك و حاج محتشم‌السلطنه و مؤیدالسلطنه بولیعهد عرض‌کردند فلانی را امر فرمایندبیاید در نگارش قانون اساسی عجلت نماید که تا فرداخاتمه یابد گویا با اکراه جوابی بآنها داده‌بود ومن ندانستم چه فرموده همینقدرازکاخ چون بدر آمدند مراگفتند برویم گفتم بایدم اجازه گرفتن ازآنکه بی‌اجازت کاری نتوانم کردن خاصه چنین کارمهم را. گفتند تورانی بدرون شدم عرض‌کردم چه امر فرموده‌اید که ابلاغ میکنند باکمال انزجار بفرمود برو برون آمدم وباآنان بشدم همه سوارشده بمنزل مشیرالدوله صدراعظم برفتیم . مسودات بسیارنهادندکه هان بسم‌الله بنام خدا و بمبارکی مشغول شوید گفتم این‌کار دراینجا غیرمقدوراست این پاره‌ها میبرم وتافردایك دوسه ساعت ازروزبرآمده تمام است برخی استنکاف وبعضی که اکثریت را حائزبودند گفتند فلان امین است بدهید ببرد وبیاورد باکی نباشد بدادند ودربقچه بردست‌گرفته بی‌چراغ درآن سرما وبرف باریدنها و غوغای سگان خیابان همه جا افتان وخیزان خودرا ازخانه مشیرالدوله بخانه خودکه درسرتخت سرچشمه است برساندم وبسیارازبامها برف میریختند ودرگودالها بسیارپاگذاشته فرومیرفتم و چنین شب بعمرندیده بودم ازکسان خویش با آن حال خجلت میکشیدم بخاری افروختند و جامه‌ها و بدن‌گرم‌کـردم بیاد دارم چیزی هـم نخوردم مگر صبحگاهان که سماورافروخته شد. باکمال دقت اوراق بنگاشته‌آمد چیزی ازآفتاب برنیامده بودکـه محصلین غلاظ وشداد مشیرالدوله متوالیا برسیدندگفتم چیزی نمانده است افزون ساعتی بردرنمانید چنین شـد قانون اساسی بگرفتیم و براه شدیم بآوردن اسب سواری هم خودرا معطل نگذاشتم وپای براه گذاشتم بی‌خوابی و خستگی رنج فراوان میداد برکاخ ـ سلطنتی وعمارت ابیض باغ گلستان که رسیدم مشیرالدوله و وزیران درانتظار بودند بگرفتند وبدیدند و بانگ احسنت بخاست .

خاصه مشیرالدوله صدراعظم بسیار اظهارامتنان کرده بفرمود الاحسان بالاتمام منهب نیزحاضرکنید تا خاتمه هرمطلب وفواصل را باآب طلا گلی بیفکند وجای قلم‌بردنی‌نماند. چنین‌کردم میرزا شکرالله منهب حاضر آمد و مشغول شد وتا ظهر انجام یافت وبصح شاه برسانیدند .

روزی دو بیش نکشیدکـه مرغ روح آن پادشاه پرواز کرد و اوضاع عزا در تکیـه دولت آغاز شد .

دکتر اکرم بهرامی
دانشیار دانشگاه تربیت معلم

وزرای دورهٔ غزنویان

-۳-

دیگر از کسانیکه از این‌خاندان درتاریخ‌می‌بینیم یکی‌ابوالحسن منصوربن‌حسن‌است که‌باید اورا برادر احمدبن‌حسن‌میمندی دانست ودیگری منصوربن‌سعیدنوادهٔ احمدبن‌حسن میمندی است. ابوالحسن‌منصوربن‌حسن ازممدوحین فرخی‌سیستانی است(۱)در میمندزادگاه این‌خاندان میریست.منصوربن‌سعید دردوران حکمرانی سلطان ابراهیم‌وپسرش‌سلطان‌مسعود صاحب‌دیوان عرض‌بوده‌است، ابوالفرج رونی وعثمان مختاری غزنوی (متوفی در۵۳۴ ه)و مسعود سعد سلمان وسنائی مدایحی‌در ستایش‌منصوردارند.

ابوالفرج رونی در این دورباعی رابطهٔ نردیك وصمیمانهٔ خود را با منصوربن سعید رسانیده است میگوید:

ای معطی دولت ای‌سرافرازعمید ای صاحب روزگار منصورسعید
تاشادی وغم‌ردیف وعدست ووعید بدخواه تو عود بادوایام توعید

ودررباعی‌دیگر گوید:

یارب تو کنی‌که عیدگیرانی‌عید بر بوالفرج رونی و منصور سعید
ناراحت و محنت ووعیدست ووعید منصور سعید باد منصور و سعید

واما چنان‌مینماید که‌سنایی درپایان زندگی‌وی ازاورنجیده‌شده‌است این‌امرازقطعه‌ای که‌درمرگ وی‌سروده‌کاملا مشهوداست. گوید:

خواجه منصور بپژمرد ز مرگ تازگی جهل زپژ مردن اوست
عالمی بسته جهلند و کنون زندگی همه در مردن اوست

خواجه ابوعلی‌حسن‌بن‌محمدبن‌عباس :خواجه ابوعلی‌حسن میکالی که اورا حسنك وزیر میخواندند پس‌از عزل احمدبن حسن میمندی به سمت وزارت سلطان محمود رسید. اورا دروزارت لقب‌شیخ‌الخطیرداده‌اند۱۰ اسم کامل‌او :ابوعلی‌حسن‌بن محمدبن‌عباس میکالی بوده است .در تاریخ فرشته احمدبن حسین‌بن میکال آمده‌است.

۱-نسایم الاسحادفی لطایف‌الاخبار
۲-دیوان فرخی ،ص۱۶۷-۱۶۸
۳-مجمل فصیحی

خواندمیر مینویسد: «ابوعلی حسن بن محمد مشهور ومعروف به حسنك میكال بود واز اوایل صبی ومبادی اوقات نشوونما ملازمت سلطان محمود مینمود ۱» عقیلی دربارهٔ این وزیر مینویسد: «الوزیر حسنك ابوعلی الحسن بن احمد العباس از آل میكال وخانوادهٔ احتشام نیشابور بود. درطفولیت به خدمت سلطان محمود پیوست ولطافت بیحد داشت وصورت وطلعتی مرغوب و محبوب و از مقربان درگاه سلطان شد. و سلطان او را حسنك خواندی و بدین نام وزارت یافت» ۲

حسنك و پدرش محمد بن عباس اززمان نخستین سفر محمود به خراسان كه قبل از سلطنت وی اتفاق افتاد درسلك پیوستگان وی در آمدند. وچون محمد بن عباس در جوانی مرد محمود پسرش ابوعلی حسن را درنزد خود نگاهداشت و او را پرورش كرد وصورت وسیرت وی در حضرت سلطان رواج و قبول تمام یافت اورا حسنك نامید مینویسند:

«سلطان ابتدا ریاست نیشابوررا بهوی دادواودرانتظام آن خطه هنروجربزه وكفایت از خود بروز داد وبدین عمل در چشم سلطان عـزیز شد وكارهای دیوان غزنین به وی ارجاع گردید» ۳

حسنك درسال ۴۱۵ ه به زیارت خانهٔ خدا رفت ودر مراجعت ازراه شام به خراسان آمد چون راه معمولی حجاز به عراق امن نبود، سلطان مصر الطاهر ابوالحسن علی خلیفهٔ فاطمی بود كه از موقعیت استفاده كرده بركلیهٔ حاجیان از جمله حسنك خلعت‌های گرانبها فرستاد تا بدینوسیله ایشان‌را موافق باخود به‌نماید. حسنك دربازگشت از ترس گرفتاری درردبار القادربالله خلیفهٔ عباسی ازبغداد نگذشت وچون این خبر به اطلاع خلیفه رسید بسیارخشمگین شد(۲) ومعروفست كه القادربالله بهمین دلیل تاچندی برسلطان محمود غزنوی خشم گرفت به وی نامه نمینوشت وپس ازچندی نیز رسولی به‌دربار محمود فرستاد سپس ازجانب خلیفه پیغام داشت كه حسنك «قرمطی» است وباید به‌دار آویخته شود. ولی «سلطان بهسمع قبول اصغا نفرمود ازراه حسن عقیدت وصفای نیت ورسوخ قدم كه آن پادشاه دیندار را برجادهٔ سنت وجماعت بود حكم فرمود كه آن خلعت رادر چارباراز غزنین بسوختند و خلیفه وقت القادر بالله از رفتن حسنك بهمصر وگرفتن خلعت مصریان متنفر شده بود بدین صیغ كه سلطان كرد باز به‌رضا

۲ـ آثارالوزراء عقیلی ص ۱۸۶ ـ المنتظم فی التاریخ الملوك والامم، ابن جوزی، جلد ۸، ص ۱۶ و نیز نگاه كنید تاریخ ابن اثیر وقایع سال ۴۱۵ ه

۳ـ آثارالوزراء، عقیلی، ص ۱۸۶

۱ـ دستورالوزراء. خواندمیر، باتصحیح نفیسی، ص ۱۴۱

۲ـ آثارالوزراء، عقیلی، ص ۱۸۶

۳ـ تاریخ سیستان، پاورقی ۳۶۱

آمده». بدین ترتیب سلطان محمود که‌مرد مستبدی بود زیر بار خلیفه‌نرفت وبرای‌دلخوشی خلیفه‌کمترین آزاری به‌حسنك نرسانیدوتنها کاری که‌کرد خلعتهایی را که‌خلیفهٔ مصر برای حسنك فرستاده بود سوزاند وبقولی با رسول به‌بغداد فرستادودر آنجا سوزاندند. وجالب این است که‌سلطان حدود یکسال بعدازاین‌واقعه‌یعنی‌درسال۴۱۶ه پس‌از برکنار شدن‌احمدبن حسن میمندی ، حسنك را به وزارت انتخاب کرد . که تا پایان سلطنت محمود این‌سمت را دارا بود.

پس‌ازمرگ محمود در اختلاف ورقابت بین محمد ومسعود، پسران محمود ، حسنك جانب محمدرا گرفت وهمین امر مقدمات عزل وقتل وی‌را فراهم ساخت. بیهقی مینویسد. «حال حسنك دیگربود که‌برهوای امیرمحمد ونگاهداشت‌دل وفرمان محمود این خداوند زاده (مسعود) را بیازرد و چیزها کردو گفت که اکفاء آن را احتمال نکنند تا به‌پادشاه چه‌رسد .»۱

دردستورالوزراء آمده است : که‌پس ازمرگ محمود پسر بزرگش محمد بر مسند سلطنت نشست وبه‌دستور زمان پدر امر وزارت را به‌حسنك میکال گذاشت وحسنك که‌درآن اوقات به‌هواداری سلطان‌محمد نسبت‌به‌سلطان‌مسعود که‌درعراق بود سخنان بی‌ادبانه میگفت چنانکه روزی برسردیوان برزبان‌آورد که «هرگاه مسعود پادشاه شده حسنك را بر داربالا کشید» (۲) ومسعود که ازدیرگاه‌حسنك‌را دشمن میداشت؛ بعلاوه بوسهل زوزنی(۲) باوزیر معزول دشمنی داشت:«که درروزگار وزارت بروی استخفافها کردی تاخشم سلطان بروی دائمی‌میداشت»، پس‌از استقرار به‌جای‌پدر درنخستین‌فرصت برای انتقام ازحسنك‌داستان‌حج رفتن‌وگرفتن‌هدایا ازفاطمیون را باردیگر مطرح ساخت وبه‌سعایت بوسهل زوزنی وبه‌تهمت قرمطی‌بودن اوراازمیان‌برداشت۱(۲۸صفرسال۴۲۲ه). بابرافتادن حسنك‌ازوزارت‌وکشته‌شدن‌وی خاندان بزرگ میکالی که‌ازنیمهٔ قرن چهارم هجری‌مردان آن‌یکی بعدازدیگری گذشته ازرسیدن به‌پایگاههای‌دیوانی وشهرت ادبی همواره رئیس نیشابورشناخته‌میشدندیك یك‌باره برافتاد .

آنچه که درکتب در مورد این مرد آمده نشان میدهد که نیکوکاروجوانمردوبخشنده وزیردست‌نوازبود. پیداست که‌مانند اکثر رجال‌ایندوران‌تعصب ایرانی داشت وشاید‌بهمین جهت باونسبت قرمطی‌داده بودند، بیهقی مینویسد: پس‌ازمرگ وی‌درحالیکه «همهٔ‌خلق‌به‌درد

۱-بیهقی‌ص۱۷۹

۲دستورالوزراء ،خواندمیر ، ص۱۴۳

۳-خواجه‌محمدبن‌حسن ملقب‌به‌شیخ‌العمید ازبزرگان ومنشیان‌دربار غزنوی‌بود.

۱-تاریخ فرشته، محمدقاسم‌هندو ،ص۳۹

می گریستند» همه خاموشی گریدند فقط ابونصر مشکان سخت غمناك واندیشمند بود و خواجه احمدحسن هم براین حال بود وآن روز به دیوان نه نشست»(۳) بیهقی مینویسد : «مادرحسنك زنی بود سخت جگرآور، چنان شنیدم که دوسه ماه ازاواین حدیث نهان داشتند چون شنید جزعی نکرد چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد چنانکه حاضران ازدرد وی خون گریستند. پس گفت : بزرگا مردا که این پسرم بود، که پادشاهی چون محمود این جهان بدوداد و پادشاهی چون مسعود آن جهان .وماتم پسر سخت نیکو بداشت وهر خردمند که این شنید به پسندید وجای آن بود ...»۱

ابوالفضل بیهقی، نظام عقیلی،عبتی ،ابوالفرج بن حوزی ،میرخواند ودیگران درباره این شخص بسیار نوشته‌اند فرخی قصاید زیادی در مدح او دارد ازجمله ۶قصیده معروف که مربوط به دورهٔ عزت وکامکاری اومیباشدو بااینکه بیهقی به تفصیل ازتعدی این وزیر سخن گفته است فرخی عدالت اورا میستایدودربیشتر کتب این حکایت دربارهٔ حسنك نقل شده است:(۴) «آورده‌اند که سلطان محمودددایم الاوقات ارباب مذهب کرامیان با امیر حسنك گفتی که مزوروطرارندتا چنان واقع شد که سلطان عازم حرب بوعلی سیمجور شدو بوعلی راالمؤیدبن السماء لقب بود چون سلطان به بوزجان جام رسید گفتند این زاهدی است ازکرامیان (۱)سلطان عزم ملاقات او کرد وحسنك را همراه برد. حسنك سخت منکر درویشان بود چون نزدیك زاهد برفت ونشست بعد ازآن سلطان فرمود که تراازمال دنیایی چیزی میباید؟ زاهد گفت مرا به دنیا حاجت نیست ودست در هوا کردویك مشت زر از هوا بگرفت وبه امیر حسنك داد چون حسنك درآن نظر کرد هم برسکهٔ بوعلی سیمجور بود .چون سلطان ازپیش زاهد برخاست ،باحسنك گفت که این کرامات را چگونه منکر توان شد؟حسنك گفت: ای خداوند من کرامات رامنکر نیستم ، اما خداوندرا به جنگ کسی باید شد که برآسمان به نام اودرم می زنندوزرها به سلطان نمودوسلطان بسیار بخندیدودانست که این همه زرق است وبعدازآن کرامیان را منکر شد»(۲)

۲ـ» » » ص۱۷۶
۱ـ گریدهٔ تاریخ بیهقی ،ص۵۴
۳ـدستورالوزراء ،خواندمیر، ص۴۳ی

۴ـتاریخ فرشته، محمدقاسم هندو، جلداول ص۲۸ ،روضة الصفا میرخواند ـ حبیب السیر خواندمیر جزء چهارم ازمجلددوم ـ دستورالوزراء، خواندمیر، ص۱۴۱ ،روضة الانوار، محقق سبزواری ـ آثارالوزراء ، عقیلی ص۱۸۷

۱ـدر بیشتر کتب رهبر کرامیان زاهد آهوپوش آمده است.
۲ـ نقل ازآثارالوزراء ، نظام عقیلی ،ص۱۸۷

نوشتهٔ شاهزاده [illegible] مظفرالدین شاه [illegible]

بزرگان حسن‌خط

و

خوشنویسان

* * *

طی مقاله‌هائی که آقای منصور تقی زاده تبریزی درباره خوشنویسان آذربایجان نوشته‌بودند ازچند نفر خوشنویس نام برده‌شده بودکه در این صفحه نمونه خطهای آنها آورده میشود:

۱ـ سیاه‌مشق خط میرزا رضی ←

۲ـ سیاه مشق از میرزاکوچک ↓

۳ـ خط محمدشفیع تبریزی ↓
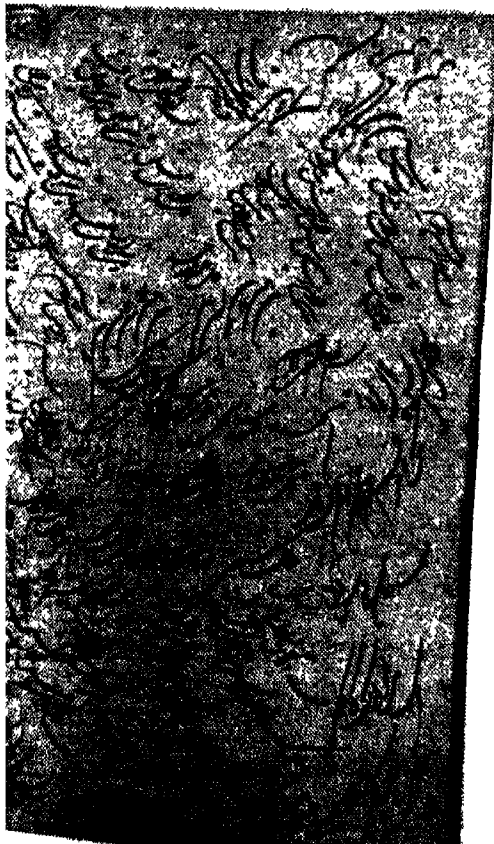
یا من هو الآیة الکبری لمعتبر ومن

هو النعمة العظمی لمغتنم سری بك

من حرم لیلا الی حرم کما سری البدر

فی داج من الظلم وبت ترقی الی ان

نلت منزلة من قاب قوسین لم تدرك

العبد محمد شفیع التبریزی

دکتر محمد حبیب اللهی
استادیار دانشگاه اصفهان

عرصهٔ خاکیان وبال من است

هست بیتی به ویسه ورامین حسب حالی از این غریب غمین
کرده ما در دعا مرا گوئی دور باد از تو آنچه می‌جوئی (۱)
این سخن وصف حال همچومنی است وصف حالی زرانده از وطنی است
کس نباشد به بی نصیبی من خسته جانی و بی طبیبی من
چون من ایدر سیه گلیمی نیست در جهان همچو من یتیمی نیست
بعد صد رنج ونا رسیده به گنج خواستم راحتی از آنهمه رنج
بخراسان شدم ز ملك فرنگ که نبودم دگر مجال درنگ
گفتم این بوم زادگاه من است آشیان من و پناه من است
غافل از آنکه چرخ ز نگاری نبود با کسش سر یاری
ماندم آنجا بشهر خود سالی دل پر از آرزو و آمالی
با من آنجا ز اصفهان گفتند اصفهان نیمی از جهان گفتند
زی صفاهان شدم بصد امید دل برقص آمد آرزو خندید
خوردم آنجا گلابگون سیبش بی نصیبم نماند آسیبش
دفتری همچو پر طاووسان روشنی بخش راز های نهان
سخنی سر بر آسمان برده زندگی بخش جان افسرده
عرضه کردم بنزد مدعیان فهم دانا کجا کند نادان
پربها گوهرم خزف خواندند خسته جان مرا بیازردند
جرمم این بس که من نه کشخانم با فرو مایگان نه همسانم
آنکه فهمش درست و جانش پاك گفت با من که طیبه الله فاك
گر سنائی بدید شعر ترم بی گمان داد بدرم های زرم

(۱) اصل شعر بدینصورت است :
مرا مادر دعا کرده است گوئی که از تو دور بادا هرچه جوئی

آن شنیدی که مرغ آلبا تروس | چون زید درجهان خموش وعبوس
چون نشیند بعرصه کشتی | مضرب است از حماقت و زشتی
لیك طوفان چو بال و پر گیرد | مرغك ماره سفر گیرد
بر بلند آسمان گشاید بال | نیست دیگر کسش قرین و همال
همچو جنگك آوری بدشت نبرد | از بلند آسمان بر آرد گرد
حال این مرغ همچو حال من است | عرصه خاکیان وبال من است
سیر وجولانگهم نه برخاك است | بر بلند آسمان و افلاك است

نمونه خط میرزا جو
خوشنویس

***

خط ثلث از میرزا اح
تبریزی
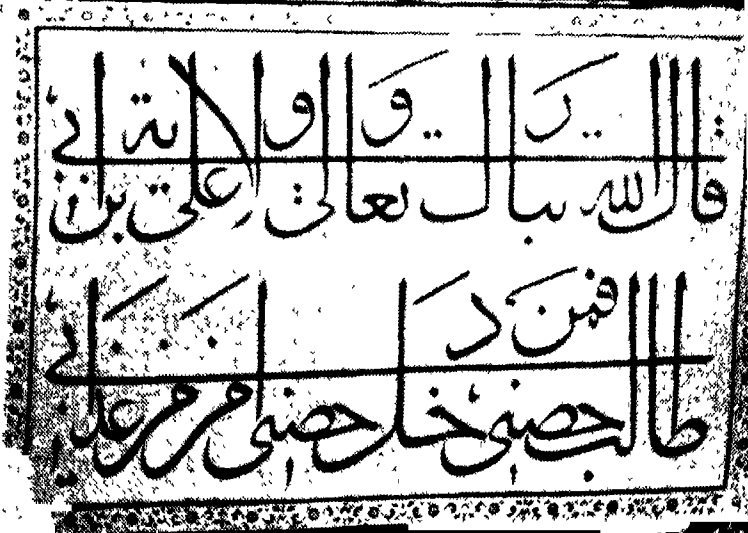
درگذشت ارباب

آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب که از زبده علمای قرن‌اخیر و از اخیـار روزگار و برگزیدگان زمان ما بود درشب عید غدیـر ۱۳۹۶ چشم از جهـان بربست . قـدراورا کسی درزمان حیات ندانست و این‌آیت‌حق راکسی آنچنان‌که باید وشاید نشناخت وـای دریغ و افسوس.

شرح حال‌این مردحدا در شمارهٔ اول هفتگی‌وحید درسال ۱۳۴۷ درج‌گردیده‌است.
استاد جلال‌الدین همایی (سنا) که از شاگردان دیرین ارباب است ماده تاریخ درگذشت اورا در قطعه شعری چنین آورده است :

«جان علم از تن جهان رفته » که به‌حروف تهجی ۱۳۹۶ میشود.

مرگ سعادت

آقای حسین سعادت نوری‌محقق صاحبنظر معاصر، پس‌از چندسال کسالت‌وزمینگیری روز جمعه سوم دیماه زندگی‌را بدرود گفت . وی تا دقایقی قبل‌از مرگ هوش‌وحواسش بجا بود و خواندن و نوشتن میتوانست ویک‌روز قبل‌از مرگش مقدمه‌ای کوتاه برکتاب«زندگی حاج میرزا آقاسی » نوشت که به مباشرت انتشارات وحید در سیصد و سی صفحه چاپ‌شده و قرار بود تا یکماه دیگر عرضه بازار دانش شود .

مرحوم سعادت نوری در سال ۱۲۸۵ در اصفهان چشم بجهان گشود و تحصیلات‌خود را درآن شهر بپایان برد و سالی چند در مدرسه انگلیسها در اصفهان و سپس درکـرمان بتدریس زبان انگلیسی و تاریخ‌وجغرافیاو ادبیات فارسی پرداخت و بعد به خدمت وزارت دارائی درآمد ودرسالهای اخیر بیکار و خانه‌نشین و مریض بود .

از آقای سعادت‌نوری کتب و رساله‌های مختلف تألیف و ترجمه شده و مقالات‌فراوان در جراید معتبر زمان بیادگار مانده است .

خدایش رحمت‌کناد و بیازماندگانش صبر عنایت فرماباد .

سعادت رفت و چنومردی دیگر نیاید با آنهمه مناعت‌طبع ، آزادگی و استغناء .

پروفسور میرزایف

اطلاع یافتیم که آقای پروفسور عبدالغنی میرزایف ایرانشناس برجسته و نخبه روس زندگی را بدرود گفته است .

آقای میرزایف عضو آکادمی علوم تاجیکستان وازمحققان بنام بود . بهزبان فارسی چون فارسی زبانان متکلم بود وروان هم مینوشت . وی در سالهای اخیر در کنگرههای ایرانشناسی شرکت میجست و بامجلهٔوحید نیزهمکاری داشت ونوشتههای محققانه ایشاندر مجله درجشده است . روانش شاد ویادش گرامی باد .

یادی از ارسلان خلعتبری

دوستی شادروانارسلانخلعتبریواینجانب از سال ۱۳۱۲ که درکالج امریکائیتهران به تحصیل اشتغال داشتم و آن مرحوم که ازهمانکالج فارغالتحصیل شدهبودو بعداً درهمان مدرسه در رشته تجارتی آن بتدریس حقوق تجارت مشغول بود شروع شد . البته رابطه خانوادگی میان دودمان خلعتبری وصفاری ریشهای عمیق و تاریخی داشته است . مرحوم محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی در زمان حکومت گیلان امورمالی ولایت را به جد بنده مرحومهادیخان مفتخرالملکسپردهبود وجد بنده بابت امانت دارائی نه تنهاچیزی نیندوخت بلکه بخاطر سپهسالار بابت پرداخت حوالههای بیاعتبار دولت مبالغی مقروض گردیدکه بعداز فروش قسمتی از املاك خود این دیون را پرداخت و بخاطر مناعتوآزادگی هرگز نه تنهاگلهای نکرد بلکه از تفوه به این امر خودداری داشته است و بهمین علت همیشهدر نزد مرحومسپهسالارمعزز و مکرم بود چنانچه یکبار بخاطر اهانتیکه از یکیازفرزندانش برجد بنده و برادر زادههای او رفته بود بلافاصله فرزندخود را ازحکومت لاهیجان معزول کرد .

ارسلانخلعتبری ، مردی بتمام معنی وارسته ، با تقوی ، قانع، صبور و پرتلاشبود. او بالغ بر چهلسال به شغل وکالت دعاوی پرداخته بود . زبان انگلیسی را درحد یك انگلیسیدانمسلط ، زبان فرانسه رابقدرکفایت وزبان آلمانیرا بحد رفع احتیاجمیدانست. بیاد دارم زمانیکه تئودور روزولترئیسجمهوری اسبق ایالات متحده امریکا به ایرانآمد و درکالج امریکائی تهران مراسمیبرای تجلیلو معرفی تئودور روزولت بر قرار شده بود مرحوم خلعتبری مأموریت یافتکه مجلس را بزبان انگلیسی افتتاح وبهروزولت خیرمقدم بگوید . مرحوم روزولت با استماع سخنرانی بلیغ خلعتبری وقتی پشت تریبون رفتگفت

من از آن شرمنده‌ام که به کشوری آمده‌ام که یکی از فرزندانش بدون آنکه به امریکا پا گذاشته باشد انگلیسی را با فصاحت صحبت میکند ولی من یك کلمه از زبان وطن اورا نمی‌فهمم.

ارسلان خلعتبری در دوران تحصیل در دانشکده حقوق ازطریق مکاتبه ومطالعه همه دروس واقعی حقوق "Hamilton College of Laws" را خوانده سپس در سفارت امتحان داده و موفق به اخذ درجه B.S. شده بود .

دوبار مشاغل دولتی را پذیرفت . نخست در کابینه مرحوم حسین علاء شهرداری تهران را قبول کرد و بیش از دوسه هفته دوام نیاورد . دوم درحکومت مصدق استانداری گیلان را قبول کرد ودر آنجاهم بیش از چندماه دوام نیاورد . یکی ازکارهای اصولی و خوشمزه اواین بودکه رئیس برزن وقت شمیران بلافاصله پس از انتصاب خلعتبری به شهرداری دستور داد کوچه و جلو خانه آن مرحوم را دفتگران تمیز کنند ، این خوش‌خدمتی انجام گرفت‌ولی فردای آنروز توبیخ‌نامه شهردارصادرشدکه اگر این کوچه مستحق چنین رعایتی بوده‌است چرا قبل‌از شهردارشدن بآن توجهی نکرده است ؟

در استانداری گیلان‌هم دقیق و پیگیر بودو درمدت کوتاهی توانست‌اعتقاد و علاقه‌مردم را بسوی‌خود جلب کند . ولی بالاخره با رئیس دولت‌دلخوریهائی پیدا کردو بطورغیرمترقبه و ناگهانی استانداری‌راترك گفت و برای پاسخ به ندای اهالی مازندران که اوراکاندیدای انتخابات‌مجلس‌هفدهم کرده‌بودند به آن‌سامان رفت‌ولی متأسفانه انتخابات آندوره‌مازندران هم چون انتخابات بسیاری از نقاط بدستور دولت متوقف ماند .

در حکومت‌سپهبد زاهدی‌در انتخابات شرکت کردو به پارلمان راه‌یافت اثروجودی خلعتبری در تاریخ آزادی و تکامل فکری جامعه ایرانـی‌را میتوان درحیات پـارلمانی‌او جستجو کرد .

بنظر بنده درطول حیات پارلمانی ایران کمتر نماینده‌ای بقدر او در مجلس نطقهای مفید و منطقی و مؤثر و اصلاح‌طلبانه و دلسوزانه ایرادکرده است . انتقادهای او همیشه در کمال بیطرفی و بی‌نظری و فقط بر پایه رعایت مصالح کشور و جامعه بود و بهترین‌شاهد این مدعا صورت مذاکرات مجلس در ادوار ۱۸ـ۱۹و ۲۰ مجلس‌شورایملی است .

تا آخرین لحظه زندگی از نویسندگی در راه دفاع از حقوق اساسی و ارشاد مردم دریغ نورزید .

وجود خلعتبری به دودمان سپهسالار اعتباری قابل توجه میداد . خدایش‌رحمت کناد که‌انسانی پر گذشت، نجیب‌زاده‌ای اصیل ، خدمتگزاری بی‌ریا ، آزادیخواهی وطن‌پرست، محققی بی‌تردید و بالاتر از همه برای دوستانش، دوستی یکرنگه بود .

رحیم صفاری

در این شماره :

تشکر وامتنان : سالگرد مجلهٔ وحید را جمعی از دوستان، منجمله جنابان آقایان نخست وزیر، وزیراطلاعات ، وزیرکشور، وزیرکاروامور اجتماعی وجنابان آقایان عطاءالله تدین معاون وزارت اطلاعات و علیرضا حشمت صنیعی مدیر کل مطبوعات تبریك گفته و خدمات فرهنگی ما را ستوده اند . بدینوسیله مراتب تشکروامتنان خودرا تقدیم میداریم .

* * *

مجلهٔ وحید ـ شماره پی‌درپی ۱۹۹ = دی‌ماه ۲۵۳۵ (۱۳۵۵) = ذیقعده ۱۳۹۷ = ژانویه ۱۹۷۷

* * *

بهای تك شماره پنجاه ریال و بعداز یکماه یکصدریال است .

اشتراك یکساله { **ایران هفتصد ریال** / **خارجه هزار ریال**

چاپ گیلان تلفن ۳۱۵۳۴۹

شهرداری پایتخت

آگهی مسابقه طرح پیکره‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر مورد نظر جهت نصب در بلوار پارک شاهنشاهی

چون شهرداری پایتخت در نظر دارد به نصب پیکره‌هائی از اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر در بلوار پارک شاهنشاهی در محل‌های تعیین شده که نقشه موقعیت نصب آنها در اختیار سازمان زیباسازی شهر تهران میباشد مبادرت نماید. لذا تهیه پیکره‌های فوق‌الذکر را از طریق این آگهی بشرح زیر بمسابقه میگذارد:

۱ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر که بصورت ایستاده و بالباس نظامی تهیه و در بالای آبنما و پله‌ها، نصب خواهدشد ۵ متر تعیین میگردد تهیه طرح و نظارت و نصب بعهده برنده خواهد بود.

۲ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر که بصورت نیم‌تنه و در اندازه بزرگتر از نیم‌تنه‌های موجود از شخصیتهای تاریخی در بالای پله‌ها نصب شده‌است تهیه و در پائین و جلوی آبنماها و پله‌ها نصب خواهد شد دو متر تعیین میگردد. تهیهٔ طرح ونظارت و نصب بعهده برنده خواهدبود.

۳ ـ جنس پیکره از برنز میباشد شرکت کنندگان درمسابقه میبایستی ماکت مجسمه‌های تهیه‌شده از پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر را بمقیاس $\frac{1}{5}$ و پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر را بمقیاس $\frac{1}{2}$ اندازه تعیین شده تا آخروقت ۲۵۳۵/۱۲/۱۵ به سازمان زیباسازی شهر تهران واقع در خیابان ۲۵ شهریور (عباس‌آباد) جنب پمپ بنزین خیابان پاکستان، خیابان یکم ارائه و رسیددریافت نمایند. به نفرات اول و دوم وسوم که بانظر کمیسیون انتخاب میگردند.

بترتیب نفراول ۱۵۰/۰۰۰ریال یکصدوپنجاه هزارریال، نفردوم ۱۰۰/۰۰۰ ریال یکصدهزارریال نفرسوم ۵۰/۰۰۰ریال پنجاه هزارریال جایزه پرداخت خواهد شد علاقمندان برای کسب اطلاع بیشتر از موقعیت نصب پیکره‌ها و هزینه‌های پیش‌بینی شده و مسائل مربوطه بسازمان زیباسازی مراجعه فرمایند.

صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول
سیف‌الله وحیدنیا
تهران: خیابان شاه
کوی جم شمارهٔ ۵۵

خاطره ها و خبرها

کتاب درجهان

درکشورهای بزرگ جهان همه ساله تعداد زیادی کتاب با عناوین مختلف چاپ میشود . طبق آخرین آماری که یونسکو منتشر کرده است چاپ عناوین مختلف کتاب در کشورها به شرح زیر بوده است :

آمریکا با چاپ ۸۳۷۲۴ عنوان مقام اول را دارد وپس از آن بترتیب کشورهای روسیه ۸۰۱۹۶ ـ آلمان غربی ۴۱۳۵۴ ـ ژاپن ۳۵۸۵۷ ـ انگلستان ۳۵۱۷۷ ـ فرانسه ۲۷۱۸۶ ـ اسپانیا ۲۳۶۰۸ ـ هند ۱۴۰۶۴ ـ هلند ۱۱۸۰۰ ـ لهستان ۱۰۱۱۰ رومانی ۱۰۱۰۰ ـ بلژیک ۸۹۵۳ ـ چکوسلواکی ۸۵۶۷ ـ سوئد ۸۲۴۲ ـ مجارستان ۷۵۸۱ ـ ترکیه ۷۴۷۹ ـ فنلاند ۶۵۲۳ ـ دانمارک ۶۵۰۰ ـ پرتغال ۵۸۸۸ ـ نروژ ۵۶۹۴ ـ مکزیک ۵۴۵۵ برزیل ۵۳۴۲ ـ آلمان شرقی ۵۲۲۴ ـ استرالیا ۴۹۳۵ ـ آرژانتین ۳۹۶۳ ـ کانادا ۴۰۸۳ ـ بلغارستان ۳۹۶۳ ـ ایران ۳۳۵۲ .

تیراژ کتاب در روسیه ۰۰۰ر۵۰۵ر۵۶۶ر۱ در اسپانیا ۰۰۰ر۶۶۵ر۱۸۹ و درایتالیا ۰۰۰ر۲۴۱ر۱۱۸ نسخه بوده است .

تاریخ شاهنشاهی

سید جلال‌الدین تهرانی درکتاب گاهنامه خود که در سال ۱۳۰۷ شمسی در تهران چاپ کرده نوشته : "حقیر سید جلال الدین تهرانی چند سال قبل تاریخی وضع نمود و شهوری به زبان پارسی برای آن معین کرد و برای آنکه سوابق روزگار عظمت ایران را یادآور شویم مبدأ آنرا از جلوس سیروس اکبر (کورش کبیر) که در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد است قرار داد و امسال ۲۴۲۸ از تاریخ هخامنشی است . "

یونسکو

کلمه یونسکو (UNESCO) ازشش حرف انگلیسی ترکیب شده واین شش حرف مخفف کلمات زیر است :

U ـ مخفف کلمه	United	S ـ مخفف کلمه	SCientific
N ـ مخفف کلمه	Nation	C ـ مخفف کلمه	Cultural
E ـ مخفف کلمه	Eucation	O ـ مخفف کلمه	Organisation

مجموع این کلمات عبارت از سازمان تربیتی علمی و فرهنگی ملل متحد است .

سفارت روس وایران

سفارت‌ایران در سال ۱۲۳۰ شمسی در سن‌پطرزبورگ وسیله‌میرزامحمد حسین خان عضدالملک‌تاسیس‌شد.
درسال۱۲۳۴عباسعلی‌خان‌نوری (سیف‌الملک) رای تبریک جلوس‌الکساندر دوم بعنوان سفیر فوق‌العاده‌به‌آن‌کشوررفت و در سال۱۲۶۲آقای‌عبدالصمد میرزاعزالدوله‌بمناسبت جلوس الکساندرسوم سپس وجیه‌اله‌میرزا (امیرخان‌سردار) درسال۱۲۷۳بمناسبت جلوس‌نیکلای‌دوم ومیرزا رضاخان ارفع الدوله‌درسال ۱۲۸۴برای تبریک تولد ولیعهد روسیه بعنوان سفیر فوق العاده به آن کشور رفته اند

درسال۱۲۸۶میرزا حسنخان مشیرالدوله‌پیرنیا برای‌اعلام سلطنت محمد علیشاه به روسیه رفته‌است. درسال۱۲۹۶بعلت‌وقوع انقلاب اکتبر سفارت ایران درروسیه‌تعطیل و روابط بین دو کشور قطع گردید تا اینکه‌پس‌ازامضاء عهدنامه مودت بین ایران و شوروی در۸اسفند۱۲۹۹رابطه‌مجددا برقرارگردید وعلیقلی خان‌مشاورالممالک انصاری‌سمت وزیر مختارسافت ودر زمان وزارت مختاری انصاری سفارت ایران درمسکو بدرجه‌سفارت‌کبراارتقاء یافت (آذر ۱۳۰۴ شمسی)

کلیسا و . . .

طبق آخرین‌آمار، درحال حاضر تعداد۴۲کلیسا، ۱۲کنیسه، ۲۴آتشکده (پرستشگاه زردشتیان) درایران وجود دارد.

بیشترکلیساهای‌ایران‌دراصفهان ساخته شده وطی سالهای اخیر چندکلیسای کهن‌دردهات‌فریدن بعلت اینکه‌ارامنه آن منطقه را ترک کرده اند متروک مانده‌و درمعرض خرابی وازبین رفتن است.

بزرگترین آتشکده زردشتیان در شهریزداست‌ودرهمین‌شهر۱۵تا۲۰درصد جمعیت ازکل پرستشگاههای زردشتیان‌ساخته‌وموجوداست. بهائیان ایران‌نیزتعدادی‌مشرق‌الاذکاردرداخل وخارج‌دارندوازآنجمله‌است‌مشرق‌الاذکار شیکاگو پاناما (پلبوی)، کامپالا (یوگاندا) سیدنی(استرالیا)وفرانکفورت (آلمان)

کتاب و کتابخوان

درنمایشگاه‌کتاب‌که‌درپایان آبان بمناسبت هفته کتاب گشایش یافت ۲۶۵۰ نوع‌کتاب باتیراژ ۱۱۰ هزار جلد عرضه شد.

بطوریکه‌آمارکتابخانه‌های‌ما نشان میدهد بطورمتوسط درتهران روزانه حدود ۵۰نفر به‌کتابخانه‌های‌عمومی مراجعه‌می‌کنند که از این میان حدود هشتاد درصد شاگردان‌مدارس هستندکه‌آنهم برای‌مطالعه کتابهای درسی کتابخانه راکه محیط‌آرام ومناسبی داردانتخاب میکنند . . . " رستاخیز" و . ای‌دریغ .

جالب اینکه اتحادیه‌کتابفروشان هم درنمایشگاه کتاب که در پارک فرح ترتیب داده بوداین عبارت یا شعار را به خط‌جلی نوشته بود: "کتاب بهترین زینت اطاق پذیرائی‌شما است." وشایدبهمین علت باشد که برخی از نودولتان برای اطاقهای پذیرائی‌خود "متری" کتاب میخرند.

نامه ها و اظهار نظرها

جناب آقای مدیر ارجمند و دانشمند مجلهٔ وزین وحید : . . . . جنابعالی با آثار و نوشته‌های آقای بدل علیشاه عرفان پناهی آگاهی دارید و نگارشات ایشان را گاهگاهی در مجله خودتان منتشر می‌کنید . مشارالیه مدت سی سال است مقیم "لوسرن‌ولی" کالیفرنیای آمریکاست و در آنجا مشغول تألیف و تصنیف کتب علمی و ادبی است وعلاوه بر دیوان اشعار فارسی خود اخیراً کتاب جامعی درفلسفه و روانشناسی به زبان انگلیسی بنام " جهانگشائی فکر" تألیف نموده‌اند . . . نگفته نگذارم آقای بدل استاد مسلم خطوط کوفی ومیخی است و بهمین مناسبت هشت سال پیش دولت ایران ایشان را باتفاق باستان شناسان دعوت نمود وباتفاق پروفسور پوپ مقید بایران آمد و سخنرانی مبسوطی راجع به " تأثیر فلسفه عرفان درهنر و فرهنگ ایران " ایراد کرد . اکنون که تصمیم مجدد به مسافرت به ایران نموده بدین مناسبت اینجانب شعری سروده‌ام که ابفاد خدمت میدارم تا درصورتیکه صلاح دانستید برای تشویق ادبا و عرفا امر به درج فرمائید .

با تقدیم احترام ـ احمد علی حکیم پــــور

تهران دیماه ۲۵۳۵

ـ چون ممکنست آقای بدل علیشاه مایل به انتشار شعر مدحیه نباشد لذا به نقل بیت اول قطعه آقای حکیم پور اکتفا میشود وآن بیت چنین است :

مژده ایدل که یــــار مـی آیـــد　　　　یارعرفان شعار می آیــــــــــد

* * *

دوست ارجمندم ، دانشور عالیقدر جناب آقای دکترسیف اله وحید نیا مدیر محترم مجلهٔ وحید ـ تهران .

بعدالعنوان . . . دیریست که بسبب پراکندگی خاطر و گرفتاریها و حوادث دوران نتوانسته‌ام خدمتتان برگی ارسال دارم .

. . . . آقای محترم اگر ازحال مخلص بپرسید ، حالم خوب نیست : نمیشود که کسی نشنود حکایت درد ـ نمیشود که کنم عرض داستان فراق . دست گلچین قضا ، گلی راکه همه رونق گلزار زندگانی من ازاو بود ازشاخ جوانی برچیده است و صرصر مرگ شمع بزم افروز مارا خاموش کرده است ومن چون بلبل پربریده درآشیانه آتش دویده گریان وچون دانه سپند درشعلهٔ غم و فراق سوزانم . پسری جوانسال وخوش خصال که محمدانوارالحق نام

بقیه در صفحه ۶۸۲

جُنگ وحید

اذان و . . .

شخصی‌حشکه‌مقدس‌در
چند سیاه‌چادرکه منعلق به
یکی‌ازایلات شمال بود به
وقت غروب شروع به‌اداں
گفتن کرد .

چادرشیناں که‌اداں
راسمیداستند چیست‌واراین
رسوم بیخبربود ند دست‌پاچه
شده تعنگ کشیده بودندکه
اورابکشند مومنی‌ازراه‌رسید
وچون چنین دید سعی کرد
که محاسن اداں را به‌آنها
بفهماندوآناں را راهنمائی
و هدایت کند .

یکی از چادرشیناں
گفت‌ما اینها را نمیخواهیم
بدانیم .بمابگواین‌حرفهائی
که‌این‌مرد میزند به‌گاووگوسفند
ما ضرری هم میرساندیانه.
اگرنمیرساند هرچه‌میخواهد
فریاد بکشد .

لوازم موزیک :

درسال‌یکهزاروسیصد
وچهارهحری‌قمری کلنل
اسمیت انگلیسی رئیس
تلگرامحانه‌انگلیس‌درتهران
محموعه‌ای ازآلات‌و ادوات
موزیک مفصص شصت نمره
ساحت انگلستاں را که همه
به‌نشاں دولتی ایران مزین
بوده‌است ار طرف پادشاه‌و
ملکه‌انگلستاں به‌ناصرالدین
شاه‌هدیه‌کرده‌ومورد عنایت
حاصه‌پادشاه‌قاحارواقع‌شده
است .بنظرمیرسداین‌محموعه
موزیک‌اولین وحامعترین
محموعه موزیکی بوده که تا
آں تاریح به ایراں رسیده
است .

زادآخرت

اگرگویندگوئی که‌راد
آخرت‌چیست‌وبدرقه‌چیست
تا بداں مشغول شوم‌ودست
ازدنیابدارم .بداںکه‌آخرت
راهیچ زاد نیست مگر تقوی
وهیچ‌بدرقه‌نیست مگرایمان

خلف وعده

وعده‌حلاف مکن بلکه
تاتوانی‌وعده‌مکن به نیکو .
ولیکن به‌فعل‌نیکوئی‌کن بی
وعده . پس اگر وعده‌دادی
به هیچ حال حلاف مکن که
این نشاں نفاق است ، مگر
عجزی و ضرورتی بود .

صبح خیزی

چون‌ار حواب بیدار
شوی‌جهدآں کن که بیداری
پیش‌از صبح بود که هرکه‌را
صبح‌خفته یابند برکت آن
روزبتمامی‌درنیابدکه برکات
درنگاهداشتن پگاه‌خاستن
است .

غیبت

زبان‌ازغیبت‌نگاهدار ،
وهرسخنی که از کسی گوئی
که‌اگربشنود برنجدآن‌غیبت
است اگر چه راست بود .
"زادآخرت ــ امام محمد
غزالی" .

چند تاریخ وماده تاریخ

حجة الحق ابوعلی سینـــا

در " شجع " آمد از عدم بوجـــود
۳۷۳

در " شصا "کردکسب جمله علوم
۳۹۱

در " تکـز "کرد این جهان بدرود
۴۲۷

* * *

تولد ومرگ خواجه نصیر : خواجه نصیـر الدین طوسی در روز دوشنبه ۱۰ جمادی الاولی سال ۵۹۷ چشم بجهان گشوده و در ۱۷ ذی الحجه سال ۶۲۷ وفات یافته است . شاعری در مرگ او گفته است :

هفدهم از ماه ذی حجه دوشنبه وقت شام

سال هجرت ششصد وهفتاد ودو با مصر تام

خواجه عالم نصیرالدین طوسی از قضـــا

نقل کرد ازخطهٔ بغداد تا دارالســـلام

ایضاً

حجة الحق علی الخلق نصیر طوسی

آنکه بنیاد حکم را هم او بود سبب

آخرروز دوشنبه بمقام بغـــــــداد

هفدهم از مه ذی حجه بتاریخ عرب

سال برششصدو هفتادو دو بدگزد سنا

نقل فرمود به عقبی نه باکراه وتعب

خاک بردات شریفش همه وقتی خوش باد

که باحیای علوم حکم او بود سبب

ایضاً :

نصیر دولت وملت محمد طوسی

یگانه ای که چو او مادر زمانه نزاد

سال ششصدو هفتادو دو ز ذی حجه

سوره های قرآن

درتفسیر طبری آمده است که عدد های قرآن ۱۱۴ وعدد آیه ها شش هزاروده وپنج و بقولی ششهزار و دویست ونوزده وعدد کلمه های قرآن هفتاد وهفتهزاروه و یک کلمه و عدد حروف آن سیصدو بی چهارهزار و سیصدو نود حرف است .

صورت سئوال وجواب

سئوال :

بعرض حضورحضرت مستطاب حجة الاسلام آقای سیدحسن مدرس دامت لزوما درمقام مصادفت برآمده استدعا مینمایی از تفصیل مذاکرات خودتان در باب گیرفوم واین نکته را نیز معلوم فرما فرمایشات حضرت مستطاب عالی فقط را هیئت دولت درتاً خیر امر انتخابات بود مقام نیابت سلطنت عظمی دامت عظمته داخل درموضوع آن اعتراضات بوده اس

جواب :

بسم الله الرحمن الرحیم

نسبت به مقام منیع والاحضرت ابدا تع نموده و نخواهم داشت فقط راجع به تأ امر انتخابات به آقایان وزراء که بعضی از را مقدم برصد اساس مشروطیت میدانم اع نموده که وزراء اگرتاً خیر را تصویب نمود ماملت تصدیق نداریم و درخاتمه اظهار د که تا اعلان انتخابات بشود با اولیاء دو ملاقات نخواهم نمود . انشاءالله تعالی

۱۳ شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۳۱ سیدحسن

عکسهای تاریخی

از حسین ثقفی اعزاز

میرزا علی اصغر خان اتابک
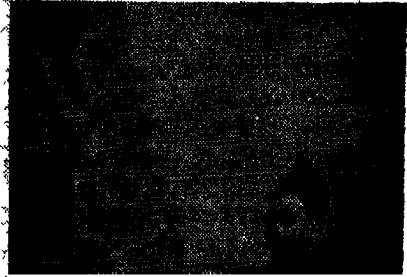
مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز پشت سرش امیر نظام گروسی و میرزا سعید خان

۱
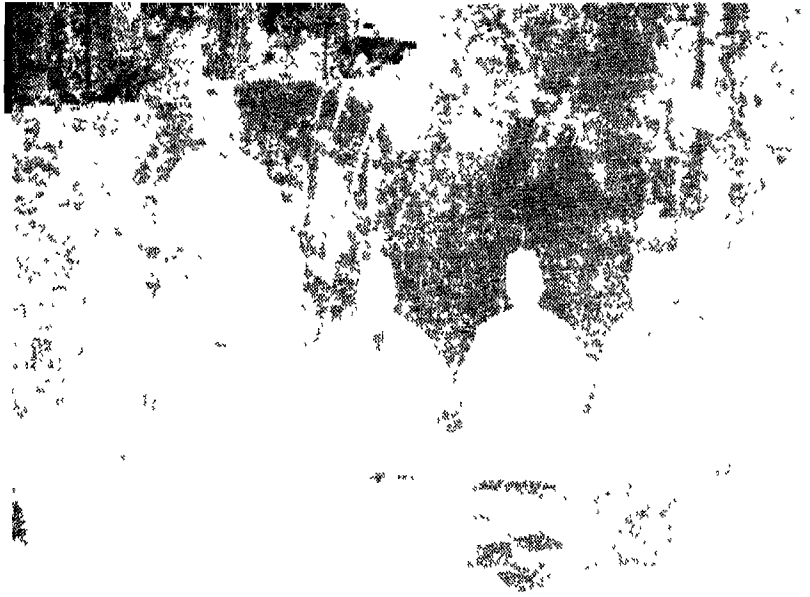
طرف چپ کامران میرزا نایب السلطنه ـ نظام الملک ـ میرزا
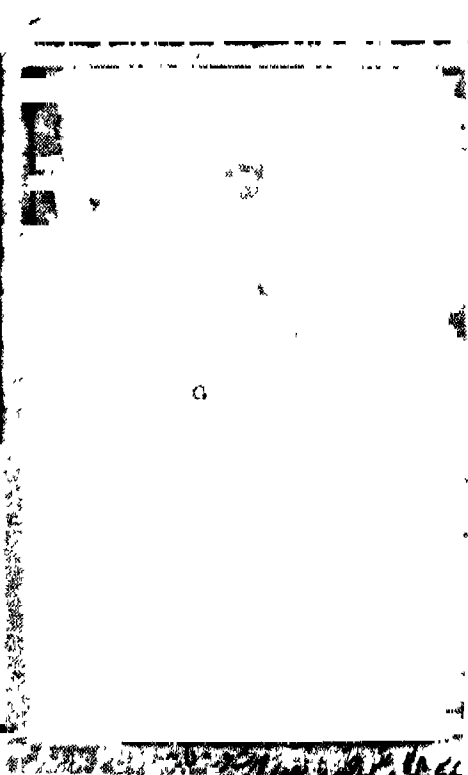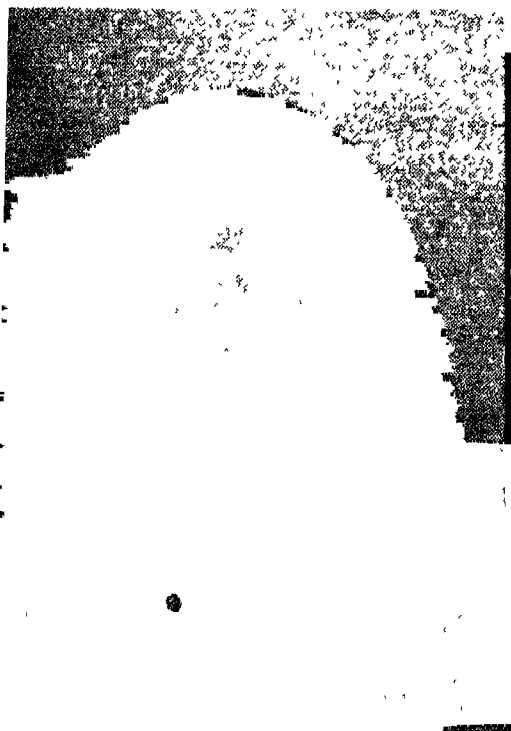
سید محمد علی جمال‌زاده

خاطرات

واقعهٔ شوم بین راه بغداد به حلب

تابستان سال ۱۳۳۴ هجری قمری (۱۹۱۶ میلادی) یعنی سومین سال نخستین جنگ جهانی بود. راقم این سطور پانزده ماهی پیش از آن، چند روزی پس از نوروز سال ۱۳۳۳ (۱۹۱۵ میلادی) از طرف کمیته ملیون ایرانی در برلن (بریاست سید حسن تقی زاده) و بحکم قرعه بقصد انجام برنامه‌ای که کمیته تنظیم نموده بود و هدف اساسی آن مهیا ساختن ایرانیان برضد روس و انگلیس و حفظ و صیانت آزادی و استقلال خود بود رهسپار بغداد گردیدم . از تمام اعضای کمیته جوانتر بودم ولی بهیچوجه زیر بار نرفتم که کس دیگری بجای من اختیار گردد و اولین کسی بودم که برای انجام خدمات وطنی راه میافتادم .

سید محمد علی جمال‌زاده

پس از عبور از چند کشور و مسافرت دور و دراز پردردسر و مشقتی که بگفتن می‌ارزد و میماند ان شاء الله تعالی برای موقع دیگری ، مسافرتی که دو سه ماه طول کشید در بحبوحهٔ گرمای تابستان وارد شهر بغداد شدم و کم کم یاران دیگری هم (از آن جمله ابراهیم پورداود و حاج اسماعیل امیر خیزی) وارد شدند و دست بکار انجام وظایف (از آن جمله تأسیس روزنامه‌ای بزبان فارسی باسم "رستاخیز") گردیدیم .

اقامت ما در بغداد که هنوز تحت تصرف حکومت ترکیه (عثمانی) بود زیاد طولانی نشد و بملاحظه نزدیک شدن قشون انگلیس از راه بصره

ابراهیم پور داود

و جنوب عازم کرمانشاه شدیم .کرمانشاه کم کم مرکز عملیات ملی گردید و عده زیادی از ایرانیان وطنخواه از تهران و نقاط دیگر آمده بما ملحق شدند و کار بالا گرفت و حتی در آنجا بعدها دولتی بریاست نظام السلطنه مافی بر ضد دولت مرکزی تهران تشکیل یافت .

با این همه اقامت در کرمانشاه هم رفته رفته بملاحظهٔ نزدیک شدن قشون روس که داخل خاک ایران گردیده بود خطرناک میشد و ملیون را مجبور ساخت که بطرف مغرب بحرکت آمده دسته بدسته وارد خاک ترکیه (عراق کنونی) بشوند .

گروهی که بیشتر با مقامات ترکیه روابط پیدا کرده بودند (بعضی از رؤسای حزب "اعتدالیون" از آن جمله بودند)از همان طریق موصل و کرکوک راه استانبول را پیش گرفتند (بعضی از آنها هم به بغداد آمدند) اما گروه دیگری که مانند ما و دوستان با مقامات آلمانی سروکار پیدا کرده بودیم رهسپار بغداد شدیم [1] تا بلکه وسیله ای بدست بیاوریم و راه آلمان را پیش بگیریم (انگلیسها مدام به بغداد نزدیک میشدند و با آنکه یک مرتبه در کوت العماره از قشون ترک شکست خورده و عقب نشسته بودند همه انتظار داشتند که باقوای بیشتری جلو بیایند) .

در آن موقع در بغداد با چندتن از وطن خواهان و از آن جمله با عارف قزوینی و حیدرخان عمو اوغلی وسید عبدالرحیم خلخالی آشنائی پیدا کردم (عمو اوغلی وخلخالی را پیش از آن تاریخ هم قدری میشناختم) .

در آن تاریخ وضع بغداد سخت آشفته و بحرانی بود و بیم آن میرفت که شهر بطورغیرمترقب بدست انگلیسها بیفتد وهمه درصدد فرار بودند .

قونسولگری آلمان هر طوری بود برای حرکت دادن من به برلن درشکه ای اجاره ای بایک درشکه چی عرب پابرهنه (اغلب درشکه چیها در آن صفحات در آن تاریخ پا برهنه و یک لاقبا بودند) و مقداری آذوقه ویک قمقمه بزرگ چرمی برای آب ، هر چند

۱ــ درهمان موقعی که من با حاج اسماعیل امیر خیزی درخانقین بودیم معلوم شدکه سردار بزرگ آلمانی موسوم به فون درگولتز پاشا . Vonder Goltz مربی قشون ترکیه بمنظور رسیدگی بامور جنگی درایران بااتومبیل از بغداد حرکت کرده و با همراهانش ازراه خانقین عازم ایران و کرمانشاه است . من مأمور شدم که باحاج اسماعیل امیرخیزی سوار براسب باستقبال او برویم ونطقی را که بزبان فرانسه مبنی برخیر مقدم و طلب کامیابی حاضرکرده بودیم همچنان سواره" خارج از قصبه خانقین "برایش بخوانم . افسوس که اسب من بصدای هرگزناشنیده اتومبیل رم کرد و فراری شد و پای من در رکاب گیر کرده مرابزمین میکشید تا رسیدند ونجاتم دادند و سردار آلمانی چنان نطق شیوائی را نشنیده مرا افتاده بود . بعدا نطق بدست بخدمتش رفتم و تا خواستم نطق را قرائت نمایم یک گیلاس کنیاک بدستم داد .گفت قبلا این را بنوش تا قدری حالت بجا بیاید ولی دست بردار نبودم وخواندم .

راه مسافرت در ساحل غربی رودخانهٔ فرات بود ولی چون آب فرات گل آلود است لازم بود همیشه آب آشامیدنی مناسب داشته باشیم بخصوص که در آن اوقات که حکومت ترکیه ارمنی‌ها را قلع و قمع میکرد گاهی جسد ارمنیهائی که میمردند در فرات میافتاد و آب آنها را با خود همراه میبرد و من بچشم خود چند نعش را در طی همان مسافرت دیدم [۲].

ملاقات با حاجی محمد باقر کاشانی

در شرف حرکت بودم که روزی سروکله همین مرد ایرانی که عکسش در مجلهٔ "وحید" (سال هشتم) شمارهٔ مسلسل ۸۶، بهمن ۱۳۴۹ شمسی) در صف آخر ، اول کسی در دست چپ باکلاه پوستی و عبا دیده میشود پیدا شد . او را تاآن وقت نه در کرمانشاه و نه در بغداد ندیده بودم . سخت سراسیمه و مضطرب بنظر میآمد و با پریشانحالی از من پرسید مگر مرا بجا نمی آوری . بنظرم قدری آشنا میآمد ولی درست بجا نیاوردم . گفت من حاجی محمد باقر کاشانی هستم ، با پدرت دوست بودم و خودت را هم چند سال پیش در تهران دیدم .

بخاطرم آمد و پرسیدم چرا اینهمه اضطراب خاطر دارید . گفت دستم بدامنت ، اگر در اینجا بمانم و بدست انگلیسها بیفتم جانم در خطر است . جانم در دست تست و امیدوارم بی مضایقه مرا نجات بدهی . باخنده گفتم شما کاشانی هستید و کاشانی ها چندان به جرأت وشهامت مشهور نیستند ، هیچ جای اینهمه هراس نیست . خدا بزرگ است .

گفت موقع شوخی نیست . آمده ام تا بپاس دوستی با پدرت و خودت خواهش نمایم که قبول نمائی تا من هم با تو همسفر بشوم و خود را به استانبول برسانم .

در آن موقع بخاطرم آمد که در تابستان سال ۱۹۱۲ میلادی که چندتن از دانشجویان ایرانی که در سویس در شهرهای لوزان وژنو تحصیل میکردند در تعطیل تابستان به ایران رفته بودیم ماه رمضان بود و یک روز مرحوم حاج سید ابوالحسن علوی از دوستان پدرم (بعدها درآلمان خودکشی کرد) بمن خبر داد که امشب برای افطار در باغچهٔ شخصی بنام حاجی محمد باقر کاشانی که با پدرت هم دوستی داشته است میهمان هستیم . شب دونفری بباغ این شخص رفتیم که در چهارراه کنت واقع بود جز باغبان احدی درآنجا نبود هرچه منتظر شدیم

۲ــ شرح مشاهدات خودم را درباره ارمنی‌ها درطی مسافرتها درمقاله‌ای نوشتم و مجلهٔ "هور" که ارمنی‌ها دوسالی پیش از این درتهران انتشار میدادند درشماره دوم آن مجله منتشر ساختند . افسوس که این مجله مدتی است تعطیل شده است شماره‌های اخیر آن نیمی بزبان وخط فارسی ونیم دیگر بخط و زبان ارمنی بود وامید است که از نو انتشار بیابد .

کسی نیامد و سرانجام باغبان مقداری شلیل از میوه همان باغ برایمان آورد و خوردیم و در رختخوابهائی که دروسط باغ انداخت خوابیدیم و فقط صبح فردای آن شب حاجی آقا آمد و خیلی عذرخواهی کرد و گفت بکلی فراموش کرده بوده است که میهمان دارد والبته تلافی خواهد کرد ولی من دیگر او را ندیدم مگر چهار سالی پس از آن تاریخ در همان روزی که شرحش گذشت در بغداد.

گفت با کمال میل و نیت حاضرم سهم خودم را هم از اجاره درشکه بپردازم. گفتم درشکه را من اجاره نکرده‌ام ولی قدری آب و آذوقه فراهم بیاور بیا سوار شو.

تهیه کرد و سوار شد و بامید خدا براه افتادیم. باید روزها راه برویم و شبها لنگ کنیم تا اسبهای درشکه و درشکه‌چی و هم خودمان قدری استراحت نمائیم. روزها بشدت گرم میشد ولی بمحض اینکه آفتاب غروب میکرد سرد میشد و رطوبت بقدری زیاد میشد که پتو را بدون مبالغه کاملا خیس میکرد ولی همینکه روز میشد و آفتاب برمیخاست در اندک مدتی دوباره کاملا خشک میشد و براه میافتادیم.

اتفاقا در همان منزل اول (یا دوم) با دو درشکه مسافربری و یک گاری پر از بار و سه نفر مسافر فرنگی و یک نفر نوکر ایرانی مصادف گردیدیم که آنها هم مانند ما از ایران آمده بودند و عازم حلب و استانبول و فرنگستان بودند.

دو نفر از آن سه نفر فرنگی سوئدی و از صاحبمنصبان سوئدی ژاندارمری ایران بودند بنام ماژور پوست و ماژور دوماره[۳] و نفر سوم یک طبیب سویسی بود که متأسفانه اسمش را فراموش کرده‌ام از اهالی قسمت ایطالیائی زبان سویس

۳ـ اتفاقا اخیراً مقاله‌ای دیده شد بقلم (آقای کحال زاده که یکی از رازهای مهم جنگ بین المللی اول که نخستین بار فاش میشود عنوان دارد و در آنجا ابلاغیه‌ای از وزارت داخله ایران بتاریخ دو شنبه ۷ جمادی الاخر ۱۳۳۴ مطابق ۱۰ آوریل ۱۹۱۶ میلادی (۹ فروردین ۱۲۹۵ شمسی) دیده میشود که در آنجا نام این دو صاحبمنصبان سوئدی آمده است و مشعر است بر اینکه همان وقایع هجرت ملیون ایران به کرمانشاه هفت تن از صاحبمنصبان سوئدی (و از جمله همین دو نفر یعنی ماژور پوست (پوسه) و ماژور دوماره) با قدامات خودسرانه و تمرد نسبت بدولت علیه عصیان ورزیده‌اند ولهذا وزارت داخله کلیه امتیازات آنها را سلب کرده و آنها دیگر دارای هیچگونه نشان و امتیازی از طرف دولت ایران نمیباشند. کسانی که مایل باشند دوباره این ژاندارمری اطلاعات بیشتری داشته باشند میتوانند مقاله "صاحبمنصبان سوئدی فراسوران" در روزنامهٔ "کاوه" منطبعهٔ برلن، شماره ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۳۵ هجری قمری (۱۵ فوریه ۱۹۱۷ میلادی) مراجعه نمایند.

د که سالها در سلطان آباد عراق طبابت کرده
دو با صندوقچهٔ آهنیی مملو از لیره به سویس
میگشت و از کارهای خودکه بکارهای نسیم عیار
اهت داشت حکایتها برایمان نقل میکرد .

ماژور پوست معلوم بود کمار خانوادهٔ بی ـ
یزی است وجز یک چمدان باروبنه دیگری نداشت
ی هموطنش ماژور دوماره که ظاهرا " از خانوادهٔ
دار و معتبری بود در ایران یک کاری خریدواز
ع ایران (قالی و قالیچه و امتعهٔ دیگر) پر
ده بود و با یک نفر ایرانی که گویا در ایران هم
خدمت او بود بنام ابراهیم خان که یک چشمش
معیوب بود و با یک کره اسب ممتار که به عقب
ی بسته بودند و یک سورچی براه افتاده بودند .
دوصاحب منصبان در یک درشکهٔ اجارهای و آن
نک چنانی هم در درشکه دیگری حرکت میکردیم .

همسفر شدیم و کم کم رفیق شدیم و آن راه
رو دراز راکم کم طی میکردیم . حرارت بیابان
بستان گاهی ممقمهها را خشک میکرد و دچار تشنگی
ندیم و باید صبر داشته باشیم تا بجائی برسیم
ب مشروبی پیدا میشد و بتوانیم رفع عطش کنیم.
ممقمهها را از آب پر کنیم . در آن راه یک روز
ای عطشی کشیدم که هرگز فراموش نخواهم کرد
ا ادرار شتری که روی جاده در جائی که سنگی
. باقی مانده و داغ بود و برویش چیزبی نشسته
. نوانستم قدری دهانم را پر کنم و خالی کنم
ستمالی بیابم .

از لحاظ آذوقه هم چندان از وفور نعمت
فوردار نبودیم و احتیاط را شرط دانسته سعی
شتیم کهبا شکم بآب زدن خود را دچار مخاطرات
سنگی نسازیم . گاهی با قریهای یعنی چنـــد
چادر اززنان عرب که مردهایشان را
دولت ترکیه به میدان جنگ برده بود
(این زنهای عرب لبهایشان را با سرمه
کبود ساخته بودند) میرسیدیـم و
میتوانستیم قدری شیر و لبنیاتی بدست
بیاوریم و درعوض چون فروشندگان
پول قبول نمیکردند با صابون عطری و
دستمال و اجناس دیگری معاوضـــه
میکردیم .

درشکه چیهای عربمان چه بسا
بآسانی شکم را با ملخهای بی بال و پری
که به پشت اسبها مینشستند سیرمیکردند
یعنی سرودستها و پاهایشان را میکندند
و دردهان انداختهو نپخته میجویدند
و میبلعیدند ، اما وای بحال ماکه ملخ
خوارنبودیم و گاهی برای سیر ساختن
شکم بقدرکافی خوراک پیدا نمیکردیم .

حرارت روز گاهی قمقمه هـارا
میخشکانیدو ما را دچار تشنگی میکرد
وباید صبرکنیم تاقریهای و یاچادرهای
اعراب پیداشودوبتوانیم قمقمهارا پر
آب سازیم . هرگز فراموش نمیکنمـ
روزی را که از شدت گرما همه پیاده
شدهو در پناه سایه گاری ماژور دوماره
خزیده بودیم .از زور عطش راه افتادم
تا بلکه خود را به فرات برسانم ولی
اتفاقا ازرودخانهزیاددور افتاده بودم
ناگهان چشمم بجائی افتاد که سنگلاخ
مختصری داشت و شتری از آنجا عبور
کرده و قدری از ادرار آن در روی آن

ماده تاریخ تخت مرمر

بیرون تخت :

کشید سربفلک تحت شاه عرش اورنگ — و باسپهر برین است بر زمین از سنگ
سریرسنگ نه آئینهای کمار رشکش — گرفته چهرهٔ آئینهٔ سکندر رنگ
سریر فتحعلی شه‌که بامحیط کفش — دل محیط چو چشم بخیل‌باشد تنگ
زطبع اوست که مواره‌اش‌درافشان‌است — بلی زیر بیت‌مهر گوهر آرد سنگ
زسنگ کعبه‌دیگر بنانگرکه بروست — رکوع قیصر روم و سجود خسرو رنگ
سریرشاه جهان است با سپهر برین — که مهراوست رخ شهریار با فرهنگ
سوده فتحعلی شاه آنکه رخشش را — رانجم آمد بر گستوان زمنطقه تنگ
همیشه‌تاس شاهان بتحت‌جوید فخر — مدام تا سرمردان زدار دارد ننگ
قدموافق او بر نشیب تختش راست — سرمخالف‌او برفرازد از آونگ

درون تخت :

تختی‌ازسنگ‌بر آراست شه‌عرش‌اورنگ — که زغیرت‌زده برشیشه نه گردون سنگ
چون نهد پای‌برآن‌خسروجمشیدآئین — چون‌کندجای‌درآن شاه‌فریدون‌فرهنگ
آسمانی‌است‌که اورابود از حور دیهیم — آفتابی‌است‌که اورا بود از چرخ اورنگ
تخت‌دارای‌جهان‌فتحعلی‌شاه‌است این — یاکه‌عرش‌است‌وبرآن‌ازملک‌العرش‌آهنگ
آسمانا براین گاه سجودآر سجود — زین حرامیدن‌بیهوده درنگ آردرنگ
گرچه‌باعرش سخن را نبود روی ولی — چه‌توان‌ار نبود بارگی واهمه لنگ
العرش یافت چواین‌تخت‌سلیمانی فر — به شهنشاه‌فلک گاه سلیمان فرهنگ

منشی طبع صباءازپی تاریخش گفت
که‌سلیمان‌زمان‌داده‌شرف‌این اورنگ (۱۲۴۶)

بقیه از صفحهٔ پیش

سنگ (باخاکی‌که‌به سنگ شباهت پیدا کرده بود) باقی‌مانده‌بود . داغ بودو چربی روی آن افتاده بود آشامیدنی نبود ولی‌همینقدر دهان حسود را یکی دوبار ازآن پر کردم‌و خالی کردم تا بلکه تسکین حاصل آید .

(بقیه مقاله وعکس در شماره آینده)

خوشکون ارسپدار

ترجمهٔ اسماعیل حاکمی

شعر معاصر ترک

درد تنهائی

بر قله های کوه همراه با شفق
وقتی که نخستین بار روشنائی روز پدیدار میشود ،
از اندیشه‌هائی‌که در سر داریم
ستارگان ، پیر پر زنان به دور دستها میگریزند .

آن گلهائی راکه تردید داریم در کدامین گلدان باید بگذاریم
بعد از آنکه نخستین گام را در کوچه ها برمیداریم ،
از دستهایمان به زمین میافتد
و هر یک در زیر دست‌و پا هزار پاره شده پر پر میگردد .

دیگر فرق نمیکندکه آسمان گرفته و یاصاف باشد ،
در درون ما چیزی استکه پی در پی از آن‌خون میچکد ،و درد میکند . . .
تنهائی مانند یک‌کوه بزرگ بر روی کوهها فرود میآید ،
و ما را پیاپی به بلندیها ، و بلندیها فرا میخواند .

آق دمیر آق موت

چه‌زیباست !
اگر زندگی کردن را وظیفهٔ خود بدانیم
در حالت دوست داشتن ،زندگی چه زیباست .
و اگر مرگ رابه باد استهزاء بگیریم

به غرور جنگیدن ،
وبه شعور بخشیدن ،
و بهآرامش وجدان حقیقی رسیدن
چه زیباست .

اگر هر نگاه ، خار (گزندهای) هم باشد ،
ودوستهم مانند دشمن با ما رفتار کند ،
از شدت تلخیها بهخود پیچیدن
و درآن حال لبخند زدن چه زیباست .

راه رفتن . . . در مسیر حق ،
و گداختن در بوتهٔ عشق ،
و درمیان تاریکی
قدرت بینائی داشتن چهزیباست .

اگر صاحبدل دانا ،
راز هردانش را نیز بداند
توانائی پی بردن به نادانی خود
چه زیباست .

بقیه از صفحه ۶۶۹
داشت وباب وبوام اروبود درس بیست و سه سالگی باگردونهای تصادف کرد وهمان جای ، جان بهجانآفرین سپرد و ساغ آرزوهایم را همه باخود ببرد . زخمی خوردهام که تازندهام ازآن خون خواهد چکید و زهری خوردهام که زهرهام را گداخته وجگرم را پاره پاره کرده است . . . .

اما چهکنم ، پیش که بگویم ، نه یارای حکایت است ونه جای شکایت زیرا که بامن هر چه کردآن آشنا کرد . خواستهخدا همینبود . پس ازخدا میخواهم که پسرعزیزم را در بهشت برینودرپناهخودجایدهدومارا توفیق صبر و رضا ارزانی فرماید آمین و اما بعد . . .
گزارش مسافرتچهارماههخود بایران را همانند رهآورد سفر فراهم آورده خدمت میفرستم تا به تشویق این پراکنده خاطر دستور درج دهید .

ارادتمند ــ محمد ظهور الحق ظهور . اسلام آباد پاکستان ،
استاد ظهورالحق ، خداتان صبر و شکیبائی دهاد .

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس دهم

سئوال و جوابی است بین یک جوینده و یک عارف

گفتم فرمودید در طریقه‌ی تصوف اسلامی جوینده محتاج به یک مرشد است . چگونه چنین مرشدی را میتوان به دست آورد ؟

فرمود امروز مشکل بزرگ طالبین تصوف همین پیداکردن قطب ، پیر ، شیخ یامرشد است . همانطور که قبلا" گفته بودم و تو هم اینک به آن اشاره کردی در تصوف اسلامی داشتن راهنمائی را شرط لازم میدانند و تمام عرفا بهاین نکته اشاره کرده‌اند . بازهم قبلا" اشاره کردم که شیخ طریقت باید به دست شیخ یا پیری مشرف شده باشد که بعدا" بعد بتواند سلسله‌ی خود رابه پیغمبر اسلام (ص) برساند . شرط دیگراین است که شیخ قبل از وفات، خلیفه و جانشین خود را تعیین کرده باشد . متأسفانه در این شرط ثانی اغلب در طول ادوار مسامحه‌هائی شده و درنتیجه مشکلاتی پیش آمده است . یعنی بسا اتفاق افتاده که قطب از مریدان خود عده‌ای رابه سمت شیخی انتخاب کرده است ولی به طور مسلم یکی از آنها رابه عنوان خلافت منصوب نکرده است . همین غفلت یامسامحه یاهر چه میخواهی اسم آنرابگذاری باعث شده است که یک یاچند نفر ادعای جانشینی قطب متوفی رانموده‌اند و سلسله منشعب شده است و این اختلاف تا دوره‌ی ماهم کشیده شده .

بدیهی است که اگرازابتدا چنین اختلافی پیش نیامده بود فقط میبایستی یک سلسله تصوف وجود داشته باشد .ولی بطوری که میدانی عده‌ی سلسله‌ها زیاد است و اغلب هم هیچکدام سلسله‌های دیگررا قبول ندارند همین پیش آمد موجب تفرقه و ضعف مکتب تصوف شده است .

در یکی از مذاکرات قبلی اشاره کردم ادعای اینکه در تمام روی کره‌ی زمین یک نفر قطب هست و تمام صوفیان باید پیرو او باشند اگر در اصل موضوع هم تردید نکنیم با اوضاع واحوال امروزه‌ی دنیا جور در نمیآید و قدمای مشایخ هم چنین ادعائی نداشته‌اند

ولی بعضی ها گفته‌اند که‌اولیاء در عالم سیصد و پنجاه وشش نفرند وچون یکی از آنها از بین برود دیگری بجای او گماشته‌میشود . این سیصدو پنجاه وشش‌نفر شش طبقه‌اند .

۱ــ سیصد نفر هستند . ۲ــ چهل نفر . ۳ــ هفت نفر ۴ــ پنج نفر۵ــ سه نفر ۶ــ یک نفرکه‌قطب‌است و عالم به وجود او برقراراست . اعضاء هر یک از طبقات اسامئی دارند که از ذکر آن صرف‌نظر میکنم . چون قطب از دنیا برود یکی ازسه تن جانشین اومیشود و از طبقه زیریکی جانشین‌او میشود تا آخر و میگویند اگر به‌تدریج تمام این سیصدوپنجاه‌وشش نفرازبین بروند و قطبی هم بجانماند عالم بر افتدو آن آخرالزمان‌است . در این سلسله مراتب زیردستان بالادستان رانمیشناسند .این‌طبقه بندی به نظر من بیشتر جنبه‌ی‌خیالی دارد و همانهائی‌که‌ذکراین‌طبقات‌راکرده‌اند تا آنجا که من خوانده‌ام خود ادعا نکرده‌اند که در کدام طبقه بوده‌اند . باری در این‌زمینه صحبت بسیار استو عملا" ما رابه جایی نمیرساند . شاید این‌حرفها جنبه‌ی الهامی اشراقی داردو مشایخ در عالم معنی از این افراد کسب فیض میکرده‌اند . چون نمیخواهم تورا سردر گم کنم صریحا" میگویم که من از این‌حرفها درست سردر نیاورده‌ام .

پس برگردیم به جنبه‌ی عملی کار.مطابق اصول تصوف اسلامی مرید باید پیری داشته باشدکه او را دستگیری و راهنمائی کند وهمینطور که گفتم این پیر باید دستش به دست پیر دیگری رسیده باشد و از آن پیر به مقام شیخی و اجازه دستگیری از جویندگان ارتقاء یافته باشد . حالا به نظر من اشکالی ندارد اگر پیری از دنیا برود وبه طور صریح از طرف خود خلیفه‌ای برگزیده باشدمشایخ آن پیر به دستگیری مریدها اقدام نمایند .

به‌شرط اینکه‌درانجام این وظیفه‌ی خطیر یکدیگر را تخطئه نکنند بلکه در عوض هم خود رامعطوف‌به تربیت مریدان نمایند . شرط دیگر اینکه‌در انجام این وظیفه هدف آنها به جمع مریدو بازکردن دکان‌منجر نشود . میگویند شیخی از ابوالحسن خرقانی (رح) پرسید اجازه هست‌تاخلق‌را دعوت کنم ؟ فرمود مبادا که به خوددعوت کنی . گفت ای استادآیامیشود خلق را بخود دعوت کرد؟ جواب داد آری اگر دیگری دعوت کندو تو را خوش‌نیاید بخود دعوت‌کرده باشی . در این مقال یک دنیا اندرز و نکوهش برای مشایخ امروزه است .

مطلب‌راروشن‌تر بگویم اگر شیخی واقعا" راه پیموده باشدو راهی به‌عالم معنی‌یافته باشدوبه دستگیری‌موظف شده باشد دیگر در این فکر نیست که دیگران چه میکنند .اوراه خود رامیرودبه‌دیگران خرده‌نمیگیرد واز طعن آنان نیز متأثر نمیشود . این‌است حقیقت مقام شیخ . نکته‌ای‌دیگر این مشایخ در مقام مساوی نیستند و هریک‌به قدر استعداد خود ازاین خوان بی کران الهی‌نعمت برده‌اند . اگر بیش ازآنچه در چنته دارند ادعا کنند

کفران نعمت‌کرده‌اند . درنتیجه مریدان راسرگردان خواهند ساخت‌و در ساحت‌کبریاجواب گوخواهندبود . بسیاری از مشایخ چون مریدی رابه قدر توانائی تربیت کرده واورا مستعد تربیت‌بیشتری‌یافته‌اندعاقبت‌به او گفته‌اندکه من بیشتر چیزی ندارم که به تو تعلیم دهم بهتر است‌دست به دامن شیخی‌زنی که مقامش از من بالاتر باشد . جان من قربان چنین مردان باانصاف وظیفه‌شناس باد .

بعضی از مشایخ (البته عده‌ی آنها زیاد نیست) خود را اویسی مینامند و میگویند سلسله‌ی آنها به صورت ظاهر دست به دست‌به پیغمبر اکرم‌نمیرسد بلکه بلاواسطه و به طور اشراق باحضرت محمد (ص) ارتباط حاصل کرده‌اند . چون اویس قرنی (رح) بدون درک حضورپیغمبر با آن حضرت‌ارتباط حاصل نمود از این جهت این‌مشایخ هم خود را اویسی مینامند . من‌منکراین‌امکان نیستم که شخصی بتواند در عالم معنی باپیغمبر یا ولی ارتباط حاصل‌نماید و بعد مأمور دستگیری شود ولی اثبات این ادعا آسان نیست و ممکن است هر شخص‌نااهلی‌صرفابرای‌جمع‌مریدچنین دعوی نماید و فقط‌میگویم اهدناالصراط‌المستقیم .

حالا باربرگردیم به‌اصل‌مطلب یعنی یافتن پیری‌که در خدمت او به فقر مشرف شویم ودرتحت‌تعلیم‌اوقرارگرفته‌سالک راه معرفت‌شویم . اول این نکته را بگویم اشخاص مختلفند اشخاصی‌رامیشناسم که نسبت به پیر خود اعتقادی بی پایان دارند و هر روز از او کراماتی نقل میکنند . بعض‌دیگرکه نزد همان پیر مشرف شده‌اند نسبت به او احترام دارند ولی اعتقاد‌شان‌به محکمی دسته‌ی اول‌نیست . دسته‌ی‌سوم هم هستند که میگویند پس از سالها خدمت همان پیر چیزی دستگیر شان شده‌است . این اختلاف یک قسمت مربوط‌به عوالم روحی وعاطفی اشخاص است و باید بی پرده بگویم که بعضی بواسطه تأثر پذیری و سادگی وزود باوری و استعداد روحی خاص زود تحت تأثیر قرار میگیرند و دسته‌ی دیگر که فکر استدلالی‌آنهابرفکر عاطفی شان میچربد به‌آسانی زیر بار نمیروند . کسانی رامیشناسم که راجع به‌پیری دربست تسلیم هستند و نسبت به همان پیر دیگران بی اعتقادند . بعضی از مشایخ هم وقتی نمیتوانند مرید را در حیطه‌ی تسلط خود قرار دهند میگویند این مرد از موهبت‌الهی بی بهره‌است . حال ملاحظه میکنی که برای جویندچه‌مشکلاتی در کار است . البته کمال مطلوب آن است‌که پیری صاحب چنان قدرت باطنی باشدکه بتواند هر مریدی رابه‌اصطلاح‌برباید وتحت تأثیر و تعلیم‌خود قرار دهد . من در‌این دوران چنین مرشدی راکه صاحب‌چنین‌قدرتی باشد سراغ ندارم ولی امکان وجود چنین شخص یا اشخاص‌راهم انکار نیکنم .

راه‌عملی که من پیشنهاد میکنم این است‌که اگر پیری را در نظر گرفتی اول چند بار قبل از مشرف‌شدن و بدون تعهد بااو مذاکره کنی وچون هنوز مرید او نیستی و مقید به

خوابطمعمول نمیباشی میتوانی بی پردهتر صحبت کنی و با اطلاعاتی که تا بحال به دست آوردهای و پس از پیمودن مکتب مقدماتی تصوف که من راه آنرا به طور روشن به تونشان خواهم دادمرشد آینده خود رااول مورد آزمایش قرار دهی و به اصطلاح عوام بفهمی چند مرده حلاج است (از ساحت مشایخ با استعمال این اصطلاح پورش میطلبم) چون میدانم بقدرکفایت پختهشدهای در عین اینکه نباید شکاک باشی رود باور هم نیستی میتوانی معیار خوبی از مرشد آیندهات به دست آوری .اگر دیدی که این مرشد ار گفتگوهای سر راست و بی پرده سرباز میزند و محوب میغروشد بدان که بکارت نمیخورد واگر بالعکس حاضر شدکه باخوشروئی وسعهٔی صدر با توکه مبتدی هستی صحبت کند باعث امیدواری است .

من برای اینکه راه را برای تو آنقدر که ممکن است روشنتر سازم آنچه عرفا راجع به شرایط و صفات پیر نوشتهاند بطور خلاصه نقل میکنم تا چراغی فرا راهت باشد و آزمایش برایت آسان تر شود .

اول این رابدان بعضی ازعرفا طالبان طریق تصوف را بهسه قسمت کردهاند اول صوفی دوم متصوف وسوم مستصوف . صوفی واقعی آن است کهاز خود فانی وبه حق باقی باشد . از تسلط طبایع (یعنی همان غرائز که قبلا گفتم) برهد و به حقیقت حقایق بپیوندد . این آن کسی است که راه سلوک را پیموده باشد . متصوف آن است که میخواهد خود رابه درجهٔی صوفی برساند و مایل است در راه سلوک قدم گذارد و ما او را در این مذاکرات جوینده نام نهادهایم مستصوف آن کسی است که درپی جمع مال ومنال وکسب شهرت دنیوی خود رابصورت صوفی درآورده است . خداوند مارا از شر این دسته که در راه جویندگان ساده لوح دام نهادهاند محفوظ دارد .هجویری میگوید : صوفی صاحب وصول بود .متصوف صاحب اصول و مستصوف صاحب فضول . راجع به تصوف ابوالحسن فوشنجه (رح) نیکو فرموده " اسم تصوف امروز نامیست بی حقیقت پیش از این حقیقتی بود بی نام یعنی اندر وقت صحابه وسلف این اسم نبود ومعنی در هرکسی موجود بود . اکنون اسم هست ومعنی نی .یعنی معاملت معروف بود و دعوی مجهول . اکنون دعوی معروف باشد ومعاملت مجهول "توجهکن این گفتهاز هزار سال پیش است و از همان زمان آثار فساد در این طریقت راه یافته بودوچقدر مشکل است که امروز مااز آن احتراز کنیم ورامراست را از کج تشخیص دهیم .

اما شرایط ولی مرشد . چنین مردی آئینهالهی است و هیچ کمالی از اومفقود نیست . صاحب اخلاق مرضیه است و از خصال ذمیمه منزه است . چنانکه ذکر شد دست او بمرادی رسیدهاست و به الهام غیبی مأمورتکمیل جویندگان راه طریقت شدهاست .عالم است نه بهعلوم ظاهری بلکهازعلمی که ناشی از نورحضوراست . اصل این علم موهبت الهی است

وبدست نیاید مگر به‌خدمت و اخلاص . ولی مرشد آنچه به مرید میگوید خود به آن عمل میکندو به تعلیمات خود معتقد است . به مبداء ومعاد اعتقادی خلل ناپذیر دارد . مردی است باتقوی وازهرچه منافی عقل و شریعت است میپرهیزد . ازدنیاکناره‌گیر است و به این معنی‌زاهداست . دراعمال‌وافکار خود به منتها درجه صادق است چه اگر کوچکترین ضعفی ازاوبروزکند موجب‌سرخوردگی مرید خواهد شد . صاحب همت عالی است ازاین راه سرمشق مریدان‌است . راجع به‌اعمال مریدان باگذشت است و نمونه‌ی سخاو کرم است . ذخائر دنیا به نظرش هیچ نماید و هرچه به او رسد به مصرف مستمندان و محتاجان میرساند . ولی‌مرشدقوی‌دل است و خاطرش از هیچ پیش‌آمدی متغیر نشود . پایداری او در حوادث بی‌انتهاست و این صف راهنمای تمام مریدان خواهد بودکه همه در سیر شجاع‌باشند و چون‌بیدی از باد نلرزند . ولی مرشد ستار است رازکسی رافاش نمیکند و اگر از مریدی لغزش‌دید پرده‌پوشی میکند . این‌خلاصه‌ای بوداز مشخصات ولی مرشد که رهنمون مریدان باشد .

اما وظیفه‌ی مرشد نسبت‌به مرید . مرشد در تربیت‌مرید در ابتدای کار کمال محبت نسبت به‌مرید ابرازمیدارد و لغزش‌های کوچک و انحرافات مرید را ندیده میگیرد و با نرمی وملاطفت به اوتذکر میدهد . اورا نمیرنجاند مبادکه از اول مرید سرخورده ومأیوس شود . مرشد مریدان‌را به ادب راه میبرد و زنگ غفلت از آئینه‌ی دل آنها میزداید . خود را به زندگی مرید علاقه‌مند نشان میدهد و به درد او میرسد واز هیچ کمکی دریغ نمیکند . عیب مریدرا در حضور سایرین بر ملانمیسازد . همینکه مرید در سیر پیشرفت نمود مرشد بیشتر سختگیری نشان‌میدهدو غفلت‌هارا گوشزد میسازد و اگر مرید تکرار کردباز بیشتر سختگیری میکند . زیرا اگر طلب‌واقعی در مرید نباشد وقت مرشد بیهوده تلف میشود واز تربیت دیگران‌بازمیماند . مرشدباید به تدریج به مریدبفهماندکه راه دشوار است و برای پیشرفت همت‌وارادت‌لازم‌است . اگرمکاشفه و حالاتی به‌مرید دست دهد باید به عرض مرشد برساند زیرابسامیشود که حالات شیطانی است و جنبه هذیان دارد . مرشدباید مراقب باشد که مریددرراههای‌غلط‌گمراه‌نشود . اگر مرشد وظائفی برای مرید مقرر میسازد باید اصراورزد که‌مرید به‌آن‌وظائف عمل نمایدو غفلت جائز نشمارد . مرشد باید برای مراحل اول تربیت آنها را به پیران صحبت بسپارد . این پیران نواب مرشد هستند که دستورهای اورا در تربیت و راه بردن مریدان انجام میدهند . مرشد در مجالسی که تمام مریدان جمعند صحبت بقدر فهم آنها میکند و به تدریج آنها را به دوطبقه منقسم‌میسازد اول مجلس اصحاب‌که‌مرشداز‌نتایج اذکار و خلوت و فواید ریاضت صحبت میکند و در بیان این معانی [illegible]

که مخصوص مریدان پیشرفته است . در اینجا مرشد نسبت به مرید سخت تر میشود و غفلت آنها را گوشزد میکند و در انجام وظائف و دستورها توقع بیشتری نشان میدهد و در همین مجلس است که مریدان مکاشفات و حالات خود را برای مرشد بیان میکنند و تمنای راهنمائی مینمایند . در دوره های گذشته که مریدها در خانقاهها جمع بودند وظائف آنها خیلی مشکل تر بود و در واقع باصطلاح امروز کار مریدان "تمام وقت" بود ولی در دوران ما طور دیگری باید رفتار کرد . نه میتوان مرید را بطوری که اغلب امروز معمول است پس از تشرف سر خود گذارد و نه میشود تمام وقت او را مشغول کرد . پس مرشد واقعی باید تشخیص دهد چگونه باید در تربیت مریدان کوشید که هم به زندگی عادی خود برسند و هم به وظائف درویشی عمل نمایند تا با اجتماع امروزی دنیا جور در آید . اگر مرشد به این نکات توجه نماید میتواند در بسط تصوف خدمتی بسزا انجام دهد .

چون صحبت از خانقاه شد باید مختصری توضیح دهم در خیلی قدیم خانقاه وجود نداشت و درویشان در خانهٔ مرشدان جمع میشدند . این رویه ساده و بی پیرایه بود . چون تصوف انبساط یافت خانقاهها دایر شد . انضباط و مقررات تازه ای بوجود آمد و مکتب درویشی صورت مدون تری بخود گرفت . در ابتدا این رویه موجب پیشرفت بود چون در سراسر کشورهای اسلامی وجود خانقاهها کانونی برای جمع شدن درویشان بود و درویش مسافری همیشه میتوانست به خانقاهی در سر راه خود فرود آید و از محضر درویشان استفاده برد . متأسفانه این رویه دیری نپائید و خانقاهها تبدیل به مرکز جمعی درویش نمای تن پرور شد تا بحدی که جمعی تصور کردند تصوف چیزی غیر از عرفان است و درویشان خانقاهی به سوء رفتار مشهور شدند . این تجمع اشخاص نامناسب زیر لوای مرشدی که کارش دکان داری شده بود موجب حملاتی از طرف متفکران نسبت به خانقاهها شد . باید گفت که اگر خانقاهها خوب اداره شده بود با وسائل مالی که از راه وقف در اختیار داشتند و به وسائل زندگی مجهز بودند میتوانستند کانونهای بسیار مفیدی برای تربیت درویشان و اشاعهٔ تصوف بشوند .

وظائف مشایخ و پیران طریقت خیلی مفصل است که من از تطویل آن خودداری میکنم همینقدر هم که گفتم برای راهنمائی جویندگان است که کم و بیش براهی که در پیش دارند آشنا شوند والا وظیفه بعهدهٔ خود مشایخ است و آنها از من بهتر میدانند .

اما وظائف مرید . پس از آنکه جوینده ای خاطر جمع شد که مرشد کاملی انتخاب نموده است دیگر باید خود را دربست در اختیار و تحت تعلیمات او قرار دهد . در اوامر و دستورهای او به استدلالات عقلی متوسل نشود . سئوال بیجا ننماید و اگر دستوری به نظرش غریب آمد چون و چرا نکند و کاملا در انجام آن بکوشد .

اگرگاهی حالت شک و فتوربه او دست بدهد با کمال عجز به عرض مرشد برساندو از او استمدادوچاره‌جوئی‌کند. مرشدکامل میداند چگونه‌شک زدائی کندو شوق مریدرازیادتی بخشد. باقی وظائف مرید رامرشد به موقع خود به اوتعلیم‌میدهد.

مریدان‌یک‌شیخ بایدمانندبرادر باهم معاشرت کنندو نسبت بیکدیگر صمیمیت واقعی داشته‌باشند به‌دردیکدیگربرسندوازکمک‌ومساعدت‌نسبت به اخوان از هیچ‌فداکاری‌فروگذار ننمایند. اگر مریدی‌نسبت‌به‌مریددیگرکدورتی داشت دردل نگیرد و باکمال صداقت آنرا با طرف‌درمیان‌گذاردو در رفع آن کوشا باشد. هر اختلافی که‌میان مریدان پیش‌آید خود بحل‌آن‌بکوشند واگر نتوانند درمرحله‌ی‌آخر از شیخ استمداد کنند. هیچ‌مریدی نبایدبغیر درویشی ازبرادران خود شکوه‌کند یاعیب نمایدکه این بزرگترین علامت نابرادری‌هاست. یگانگی برادران باید باهم‌طوری باشدکه در حضور یکدیگر بلند فکر کنند یعنی آنچه‌در دلشان میگذرد به زبان‌آرند و ازهم چیزی پنهان ندارند. پیشرفت این هدف یکی از مهمترین‌اصول بسط تصوف در امور اجتماعی یک قوم است‌که تمام‌مانند برادران حقیقی با یکدیگر رفتارنمایند.

گمان دارم در این ده‌مجلس‌که باهم صحبت کردیم راجع به‌معنی عرفان و تصوف‌و هدف آن به‌قدر کافی‌توضیح دادم حالا وقت آن رسیده است‌که‌در جلسات بعد وارد مکتب مقدماتی عملی تصوف شویم.

من درمذاکرات آینده سعی میکنم راه را برایت روشن سازم و باتمرینات عملی پله پله‌ازاین‌نردبان معرفت‌بالا رویم. خواهی‌دید که این تمرینات زیاد مشکل نیست و وقت زیادی‌هم‌لازم‌ندارد و ازهر حیث با کسی که در دنیای امروزه زندگی‌میکند متناسب‌است وجوینده رااز کسب و کار بازنمیدارد. چیزی که لازم است‌شوق و پشتکار است. حوصله و پیگیری‌لازم است. یقین دارم اگر این‌تعلیمات‌را بکار بندی و در وسط راه از قافله خارج نشوی پشیمان‌نخواهی‌شدونتایجی‌که‌به دست‌میآوری بیش از آن خواهد بودکه امروزانتظار داری. ان شاءالله.

آئین میزبانی ومهمانی

عنصرالمعالی درکتاب قابوسنامه به فرزند خود آئین مهمانی‌راچنین یاد میدهد و توصیه‌میکند: "... بنگر تا بیک ماه چند بار میزبانی خواهی کردن آنکه سه بارخواهی کردن یک‌بار کن و نفقاتی که درآن سه مهمانی خواهی کردن دریک مهمانی‌کن تا خوان‌تو از همه عیبی بری بود و زبان عیب جویان برتو بسته بود. وچون مهمانان درخانه تو آیند هرکسی‌را پیشباز همی رو و تقربی همی کن اندرخورایشان وتیمار هرکسی بسزاهمی‌دار..."

ماده تاریخی

که امام جمعه خوئی (میرزا اسدالله) سروده است

براین‌ماده تاریخ مرحوم افضل‌الملک مقدمه و مؤخره‌ی هم نوشته است که خالی از لطف نیست و اکنون‌ماده تاریخ و توضیحات افضل‌الملک را ملاحظه فرمائید . (و)

" من کلام آقامیرزا اسدالله‌امام جمعه‌خوئی درماده‌تاریخ‌قطر . در سلطنت اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه ناصرالدین شاه قاجار محقق‌باد که قطر ملک طلق ایران و همیشه جزء ایالت خوی و در تصرف این دولت بود . در اواخر سلطنت محمد شاه ، عثمانلوبدون جهت آنجا را ضبط نمود در سنه ۱۲۹۵ بعد از مصالحه بین دولتین روس و عثمانلو بملاحظه‌مهربانی که‌در حین جنگ ناصرالدین شاه به دولت روس نموده بود ، بناپرید راکه‌روس متصرف‌شده بود به عثمانلو رد کردو در عوض ناحیه قطر را برای ایران گرفت و ماتفصیل‌این حادثه را مفصلا "خواهیم نگاشت عجالة" به ماده تاریخ تصرف‌قطر که امام جمعه سابق الذکر انشاء نموده می‌پردازیم :

خسروصاحبقران‌را بخت‌یار آید همی	دست غیب‌ازبهرنصرت‌آشکار آید همی
شاه‌مردان‌شیر یزدان‌آن‌ولی کردگار	بهرقتل‌دشمنش باذوالفقار آید همی
فکرصائب‌عقل‌دوراندیش‌صدر محترم	باقضای‌آسمانی همقطار آید همی
ازبرای‌دفع یأجوج‌عدو ضبط قطور	چون‌سداسکندری‌بس استوار آیدهمی
آیت‌نصرمن‌الله رایت فتح قریب	بهرتاریخش‌چو در شاهوار آید همی
حامل‌مفتاح‌این فتح مبارک را رقیب	دست‌آن صادق امین شهریار آید همی

ماده تاریخ " نصر من الله و فتحٌ قریب " است .

توضیح آنکه مقصود از این صدر ، حاجی میرزا حسینخان سپهسالار است که وجها " من‌الوجوه رأی صائب و تدبیر ایشان سبب استرداد قطر شد و همت بلند و جوانمردی امپراطورروس ، اسکندردوم و عقل‌و کفایت شخص ناصرالدین شاه در این مواد جنگ اسباب استرداد قطر شد .

صادق‌نامی‌که‌دراین شعر ذکرشده محمد صادق خان یعنی ، حاجی محمد رحیمخان شامبیاتی‌که‌ملقب بەامین‌نظام‌است میباشد و این‌امام‌جمعه خوئی باید شخص متملقی باشد چون‌دراین اوقات آذربایجان در اداره ایشان است‌تملق گفته و ماده تاریخ بابی فصاحت اگر چه اشعارش سست است ضایع کرده است .

جواد گل محمدی

دانشگاه تهران

ارتش و فن جنگ

در اواخر قرن دوازدهم

سالهای آخرین دوازدهم هجری سالهای جنگ و آشوب است و در طول آن سپاههائی عظیم تحت فرمان فرماندهان زند یا قاجار سرتاسر ایران را درنوردیدند . اینک ببینیم وضع قشون آنزمان چگونه بود .

نخست باید از سخن اسکات وارینگ بیاغازیم که می‌نویسد :

" قشون ایران جز جمع کثیری از قبائل راهزن نیست که بامید یغما و غارت گرد می‌آیند "[1] .

این نظر اگر در هیچ موردی صادق نباشد در مورد سپاهیانی که در زمان جانشینان کریمخان زند می‌جنگیدند کاملا" مصداق دارد . فی‌المثل هنگامیکه سپاهی سپاه دیگری را درهم میشکست بلافاصله به چپاول خیمه و خرگاه آن میپرداخت و بسا دیده شد که همین غفلت از ادامه‌ی جنگ موجب شکست آن سپاه پیروز گردید . توضیح آنکه سپاه مغلوب وقتی دشمن را سخت سرگرم چپاول میدید دیگر باره باز میگشت و بر سر چپاولگران میریخت و آنها را دچار شکستی جبران ناپذیر مینمود[2] . دیگر اینکه گاه سپاهی که خود را درمعرض شکست میدید از هم متلاشی می‌شد و افراد همان سپاه بجان هم میافتادند و یکدیگر را غارت میکردند[3] . هم چنین در وقایع نگاریها دیده شد که گاه سپاهیان پیروز پس از چپاول خیمه و خرگاه و اموال دشمن درنگ نمیکردند و روبه سرزمین‌های خود مینهادند و فرمانده خود را که به پیروزی نخستین دست یافته بود به شکست میکشاندند[4] .

1- مسافرت به شیراز از راه کازرون و فیروزآباد در سال ۱۸۰۲ ، تألیف ادوارد اسکات وارینگ .

2- شاید بهمین دلیل به سپاهیانی که سردربی دشمن مینهادند و سری از آنان را باز آوردند ، یا کسی را با سیری میگرفتند انعام قابل ملاحظه‌ای اعطاء میشد .

3- تاریخ گیتی گشا ، ذیل میرزا عبدالکریم ، تألیف عبدالکریم بن علیرضا الشریف ، صفحه ۳۷۲ .

4- همان کتاب صفحه ۳۷۱ .

بخشهای مختلف ارتش ایران در آنزمان بگونه‌ی زیر بود:

۱ــ سواره نظام

سواره‌نظام بزرگترین بخش ارتش آنزمان را تشکیل میداد و پیروزی یا شکست سپاه بسته‌به ضعف یا قدرت همین بخش بود. افراد سواره نظام معمولا ازمیان ایلات برگزیده میشدند که در سوارکاری مهارت بی‌مانندی داشتند وافراد یکجا نشین از آنجا که کمتر با اسب و سواری آشنا بودند، در این بخش از ارتش نقش چندانی ایفا نمیکردند.

روٌسای قبایل موظف بودند بمجرد درخواست پادشاه تعداد معینی سوار متناسب با جمعیت آن قبیله در اختیارش بگذارند. سوارانی که ازایلات در جنگها شرکت مینمودند هیچگونه‌مقرری دریافت نمیکردند و کلیه‌ی مخارج آنان با رئیس قبیله مربوط بود. در عوض بهرایل چمنزارها وکشتزارهای وسیع اعطا میشدکه خود مزدی و پاداشی بزرگ بود.

سواره‌نظام ایران علاوه‌بر دلاوری و بی باکی و مهارتهای فردی از اسبان چابکی نیز بر خوردار بودند. سر جان ملکم دراین باره مینویسد:

" سواره . . . . نظام . . . . مردانی قوی و رشیدند واسبان سخت و چالاک دارند. بجهت تاخت‌وتازاطراف، هیچ سوارهٔ مثل سوارهٔ ایرانی نمیشود . . . . این طایفه‌غالب این‌است‌که‌باکراه خدمت میکنند. مگراینکه امید ناخت و تاراجی داشته باشند یا سر کرده خود ایشان حکم کند" [۱].

با اینهمه تحرک‌بسیار این بخش نه تنها ازمحاسن سپاههای آنزمان بود، بلکه در عین حال عیب بزرگی نیز محسوب میشد. زیرا بمجرد اولین‌گزندی که بهنگام جنگ بر ــ سپاه خودی وارد میشد چون امکان فرار داشتند رو به‌گریز مینهادند و سپاه را باشکست حتمی روبرو میساختند.

۲ــ پیاده نظام

پیاده‌نظام درارتش آنزمان بیشتر جنبه سیاهی لشکر داشت ودرتعیین‌سرنوشت جنگ نقش بزرگ ایفا نمیکرد. با اینهمه از تمام بخشهای دیگر سپاه متحمل خسارات و تلفات بیشتر میشد. زیرا که افراد آن اولا" بدون اسب امکان فرارشان اندک‌بودو ثانیا" همیشه در صف اول جبهه میجنگیدند.

در پیاده نظام آنزمان‌شهریان‌و روستائیان‌نقشی همسنگ ایلاتیان و حتی گاه بیشتر از آنان‌داشتند. بهمین دلیل بسا جایها وقایع نگاران مسئولیت شکست جنگها را بگردن آنها میافکندند و دلیلشان هم‌این بودکه‌پیادگان شهری و روستائی به بزدلی معروف

---

۵ ــ تاریخ ایران، تألیف سرجان ملکم، جلد دوم، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳

بودند .

از نظر تجهیزات جنگی هردونفر لااقل یک اسب داشتند و دولت جوی اسبان ایشان را میداد [1] . تفنگهایشان بسیاربدوبیشتر از نوع تفنگهای فتیله‌ای بودکه بهنگام قراول رفتن روی سه پایه‌ای سوارمیکردند [2] . با اینهمه تیراندازانی که با این تفنگها تیراندازی میکردند درکار خودمهارتی داشتند . افزون براینها پیادگان با روبنه و آذوقه و یک چادر همراه خود برمیداشتند .

این گروه از دولت مواجب ناچیزی دریافت میداشتند که میبایست همه نیازهای خـود را با آن بر آورند . والا اگر کمبودی داشتند از طرف دولت در ازای مزدشان وسایل لازم را دریافت مینمودند .

افراد پیاده‌نظام از یکدستی کامل برخوردار نبودند و چون ازهر بخش دیگر تلفات بیشتر میدادند هنگامیکه دشمن نیرومندی نزدیک میشد شبانه دستجمعی اردوگاه راترک میکردند و بسوی سرزمینهای خود میرفتند . همین اقدام آنان بارها سپاههای بزرگی را از هم گسیخت زیرا رعب و وحشتی که در بخشهای سپاه میپراکند آنانرا وادار بفرار میکرد .

۳ــ همه مردم ایران بخصوص در سالهای سلطنت جانشینان کریمخان زند که هیچ کس بر جان خود ایمن نبود سلاحی برای روزمبادا داشتند . هم از میان اینان گروههایی مأمور حفظ امنیت درروستاهاو آبادیهای بزرگتر و بالاخره شهرها بودندکه تقریبا " چریـــک دولتی بحساب میآمدند . وظیفه دیگر آنان سرکوبی شورشهای محلی بود ونیز گاه وارد سپاه میشدند و در جنگها شرکت میکردند .

هنگامیکه پادشاه به لشکر کشی بزرگی مبادرت میورزید گروهی ازاینان تحت نظارت حاکم پایتخت مأمورحفظ امنیت شهرمیگردیدند وبادیده‌میشدکه بیاری آنهاحاکم پایتخت بر پادشاه میشورید و مشکلات بزرگی پدید میآورد .

۴ــ در هر سپاه واحدی بنام واحد زنبورکخانه وجود داشت که بسیار ضعیف و حتی قابل اغماض بود .

زنبورک توپ کوچکی بود که بر شتر سوارمیکردند و در پیشاپیش سپاه حرکت میکرد .

این تشریح زنبورک است از قلم یکسیاح خارجی :

زنبورکهای ½ راکه طول آنها بسیار کمست بر پشت شتر حمل میکنند و آنها را روی

۱ــ مأموریت ژنرال گاردان درایران ، تألیف کنت آلفردو گاردان صفحه ۶۴ .

۲ــ همان کتاب ، همان صفحه . مطالب کتاب مزبور در این زمینه با اشارات پارسای وقایع نگاران کمابیش مطابقت دارد . فی‌المثل در وقایع نگاریها دیده شد که تفنگهای فتیله‌ای را "فتیله" [illegible] ... آذربایجانی از آن استفاده میکردند .

محوری‌که جلوی دهان‌شتر نهاده‌شده قرار میدهند و شخصی که گلوله میاندازد روی زینی است‌در عقب کوهان .

شخص‌شتر سوار بایک دست زمام حیوانرا میگیرد و بقدم یورتمه بطرف دشمن پیش میرود . شتر بمحض اشاره‌ای چار زانو مینشیند و سوار پس از رها کردن تیر به‌مقتضیات احوال فرار میکند یا بجلو میتازد .

گلوله این‌زنبورکهاکه بایداز فاصله یک تیر رس تفنگ رهاشود چندان مؤثر نیست و شتر حامل آن همینکه مختصر جراحتی میدید سر از اطاعت میپیچید .

زنبورکچی فتیله ای داردکه‌بطرف راست شتر آویخته است و در طرف چپ دو کیسه است‌متضمن گلوله و باروت [1] .

و از قلم یک نویسنده‌ایرانی :

" زنبورک . . اسلحه‌ای بین توپ و تفنگ بوده‌است . لوله‌ای بطول سه چارک که ته آن گشادتر و دهن آن‌تنگتر و بر قنداق بیمراده نصب و دنباله قنداق سوراخی و در آن میخ طویله‌ای باشد بتصور آورید ، زنبورک نزد شما مجسم خواهد شد . این‌اسلحه را زنبورکچی‌مورب‌جلوشترمیبسته و زیر پای خود خرجینی که باروت وکهنه و چهار پارموکیل باروت او در آن بوده و موقع جنگ بالای شتر از آن استفاده میشده است و در اینصورت بایدشترهارامورب وادارندکه لوله زنبورکها مواجه با خصم شود و نیز ممکن بوده است که اسلحه را از روی شتر پائین بیاورندو میخ دنبال قنداق را برزمین بکوبند و بکار بیاندازند . . . " [2] .

چنانکه‌پیداست‌زنبورک‌ازنظرقوه‌ی تخریبی ارزش چندان نداشت و حتی در گشودن یکی از قلاع آنزمان نیز نقشی ایفا نکرد .

اینک بپردازیم به چگونگی تشکیل سپاهها ، فنون جنگی آنزمان‌و کمبودهای ارتش نامنظمی که شانزده سال‌تمام سرزمین‌ایران‌راغارت‌کردندودهها هزار نفر را ازمیان‌بردند .

معمولا "در اوایل‌فصل بهار سواران ایلیاتی خود رابه پایتخت میرساندند و آماده فرمان پادشاه میشدند . افزون بر این درهر زمان که از جانب پادشاه برای شرکت در یک‌جنگ‌پیش‌بینی‌نشده‌ازآنان‌دعوت‌بعمل‌میآمد میبایست هر چه زودتر باو ملحق شوند .

گروههای‌دیگر سپاه نیز در اوایل بهار بسیج‌میشدند و بدینگونه همه چیز برای آغاز یک لشکر کشی بر دامنه آماده میشد . اینک اگر پادشاه صلاح میدید بجنگ میشتافت و در

۱ــ همان کتاب ، صفحه ۶۶ .

۲ــ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی قاجاریه ، تألیف عبدالله مستوفی ، صفحه ۵۵ .

غیراینصورت نفرات سپاه خود را مرخص میکرد . لیکن در تمام دوران پادشاهی جانشینان کریمخاند زند فصل بهار فصل جنگ بود .

علت این امر را در نقائص ارتش آنزمان ایران باید جست که مجبور بود در ابتدای پائیز بهرگونه عملیات جنگی خاتمه دهد و بمقر خود بازگردد . وگرنه از جهت آذوقه و علیق در مضیقه قرار میگرفت و چون انبارهای علیق در ایران وجود نداشت و ضمنا" در زمستان مشکلات فراوانی را پیش میآورد که تشکیلات نظامی آنزمان توان مقابله با آنها را نداشت . حملات ولشکرکشیهای بهاره تنها لشکرکشیهایی بود که درکتب وقایع نگاری یافتیم[1] .

پادشاه هنگامیکه خیال آغاز جنگ را داشت سپاهیان خود را سان میدید . این کار بسیار حسته کننده وطولانی بود . زیرا اعتمادی برسحنان فرماندهان نبود وشخص اومیبایست آمادگی رزمی سپاهش را برآورد کند . ازین رو سپاهیان گروه گروه فرا خوانده میشدند واگر نقائصی داشتند درازای بخشی از مزد دریافتی وسایل لازم را بآنها میدادند و در صورتیکه شاه آنها را از هرجهت آماده تشخیص میداد مزد خود را بطور کامل دریافت میداشتند .

پس از پایان مراسم سان که معمولا " در خارج شهر صورت میگرفت لشکر کشی آغاز میگشت وسپاه در حالیکه آبادیهای مسیر خود را چپاول میکرد بسوی دشمن پیش میرفت[2] .

سرعت حرکت سپاه در روز تقریبا " شش فرسخ میشد ولی در صورت لزوم به دوازده فرسخ هم میرسید[3] .

معمولا " شبها حرکت سپاه متوقف میشد واردومیزد . لیکن در موارد فوق العاده شبها نیز بکمک مشعل و نیز موزیک پر سرو صدایی بسوی مقصد پیشروی میکردند .

اردوگاههای موقتی د رمحوطه وسیعی بر پا میشد ومعمولا " د رآنجا سپاه استراحت میکرد . ازین اردوگاهها محافظت کامل بعمل نمیآمد وحتی برپای اسبان پابند مینهادند که در نتیجه آسیب پذیری اردوگاه نسبت به شبیخون بسیار میشد لیکن شبیخون بردن از تاکتیکهای نظامی آنزمان بشمار نمیرفت و عملی دور از مردانگی و ناپسند شمرده میشد . بطوریکه این تاکتیک فقط از طرف نیروهای کم توان بکار گرفته میشد .

۱ــ مگر لشکرکشی بنواحی جنوب ایران که بعلت گرمای نسبی ، مناسب لشکرکشیهای زمستانی بود . بااین حال بسا دیده میشد که لشکری بدین خیال بجنوب رفته ولی بر اثر سرمای ناگهانی روبه فرار نهاده و باز گشته است .

۲ــ آنگونه که از وقایع نگاریها بر میآید پادشاهان زند زنان خود را نیز باخود میبردند . ضمنا " خزانه سلطنتی نیز همراه سپاه برده میشد .

۳ ــ مسافرت بایران و ارمنستان ، تألیف پ . ا . ژوبر صفحه ۱۲۷ .

بهر حال دوسپاه بهم نزدیک‌میشدند و در یکی دو فرسخی یکدیگر اردو میزدند . آنگاه‌سنگرهایی نیز حفر میکردید و تاوقوع جنگی پردامنه معمولا " از‌درگیری های کوچک خود داری میشد .

جنگ‌درسپیده دم‌صورت‌میگرفت‌وشب‌هنگام‌طرفین‌باردوگاههای خود باز میگشتند . آرایش‌قشون بسیار ابتدائی و تاکتیک و استراتژی درهر شرایطی یکسان بود . دو جناح‌از سواره نظام در مرکز لشکر جامیگرفت . بخش پیشین سپاه را نیز پیادگان تشکیل میدادند که معمولا " دریک صف پیش میرفتند .

جنگهاهرگزمدتی مدید بدرازانمیکشید و به شهادت کتب وقایع نگاری از یکروز حتی چند ساعت بیشترنمیشد . ژوبر سیاح فرانسوی درباره جنگهای آن‌زمان نظری داردکه‌با توجه به مطالب وقایع نگاریها تردیدی در پذیرش آن نباید کرد . وی مینویسد :

" از آنجائیکه‌ایرانیان‌جنگ‌را صنعتی بیش‌نمیشمارند نه در خصوص آن فکری دارند و نه‌درزبانشان اصطلاحاتی بر آن‌وضع شده افواجشان نیزتابع نظم‌و ترتیبی نیست و طرز جنگشان‌این‌است‌که‌یادشمن‌رادرحمله‌اول درهم شکنند یابسرعت برق رو به فرار نهند "[۱] .

بهرحال‌هرسپاهی‌که‌شکست‌میخوردبار‌وبنه‌و خیمه و خرگاه‌وحتی‌زنبورکخانه را بر جا میگذاردوبسوی‌پایگاه‌اصلی‌خودکه‌معمولا "شهری‌بود میگریخت . سپاه پیروزمند نیز بدنبال سپاه شکست خورده حرکت‌میکردو شهری راکه در اختیار او بود در محاصره میگرفت .

درآنزمان استحکامات شهرهای ایران بسیار ناپایدار بود[۲] .لیکن باید دانست که زنبورکخانه آن زمان‌نیز قدرت تخریبی چندان نداشت و فقط در پشت دروازه‌های شهر غرشی‌میکرد . بهمین‌دلیل محاصره بیشتر جنبه محاصره اقتصادی را داشت و آنقدر حلقه محاصره تنگ‌میشد تا رابطه شهر با خارج بکلی قطع شود .

قوای محاصره شده در شهرها برای مقابله با قوای محاصره کننده به تدابیری دست میزد . از جمله چنانچه با زن و فرزندان سپاهیان محاصره کننده در شهر زندگی‌میکردند بلافاصله بآنها هشدار داده میشدکه اگر سپاه‌خود را ترک‌نکنند زنان‌و فرزندانشان کشته خواهند شد . این‌تدبیربخصوص در مورد کشمکشهایی که میان بزرگان خاندان زند صورت گرفت بکار آمد و مؤثرواقع شد .در ثانی‌کوشش‌میشد تا فرا رسیدن زمستان بهرشکل ممکـــن در برابرقوای محاصره‌کننده مقاومت شود . زیرا بسا اوقات چنانچه سرمای‌زمستان زودتر

۱ــ مسافرت به ایران و ارمنستان ، صفحه ۱۴۸ .

۲ــ قلاع‌باارزش‌ایران درآنزمان به ترتیب اهمیت چنین بودند ، شیراز ، کرمان ، تهران ، یزد واصفهان .

بقیه‌در صفحه ۷۰۸

بانو فاطمه عربشاهی سبزواری

نامه به پسر

فرزند عزیزم را ازصمیم قلب قربان میروم . امیدوارم خدا حافظ و نگهدارت باشد. خدا ، یاور و راهنمایت باشد . خدا ، انیس تنهائیت باشد . خدا ، امام زمان را همزبان تو گرداند . خدا ، روزی حلال فراوان بتو رساند . خدا ، تنت راسالم و دلت را شاد گرداند . خدا ، ترا از رنج ومحنت غربت برهاند . خدا ، بهتر از آنچه من میخواهم برایت بخواهد . خدا ، همزبانها را به تو بفهماند . خدا ، ترا سخن سنج و سخندان و سخنگو گرداند . خدا ، ترا با تقوی وپرهیزکار گرداند . خدا ، متقیان و پرهیزکاران را آشنایان و همنشینان تو قرار دهد . خدا ، درهای رحمت و برکت وسعادت را بروی تو بازکند . خدا ، باعزت هر چه تمامتر ترا بما باز گرداند .

و اما پاسخ شعری که فرستاده بودی : ۲

به خیالت که چو رفتی به سفر — دوری از چشم من ای نور بصر ؟
بخدا پیش منی در همه جا — لحظه ای دور نگشتی نظر
حق بود حافظت اندر همه حال — بنماید ز تو او دفع خطر
کن سعادت طلب از حی قدیم — به سعادت برسی جان پسر

۱ـ این نامه صرف نظر از ارزش ادبی اش که نمونه نظم و نثر بانویی فاضل و کتابخوانده و آشنا به معارف اسلامی است ، سندی است بر طرز تفکر و نوع عقاید یک مادر ایرانی و مسلمان ، تجلی احساساتی عمیق توأم با پند آموزیها و ... همه در قالب دعا .

۲ـ شعر ارسالی ، مثنوی معروف "مادر" اثر دکتر محمد حسین علی آبادی بوده است :

به خیالت که چو رفتم به سفر — کردم از مادر خود صرف نظر ؟

فرستنده : ح ـ ۱

پائیز

کاظم شرکت (شهرین)

اندر میان گلها یک گل زیبا تر است و آن بتو میماند
در بینهایت غم تنهائی قلبم سرود مهر تو میخواند

ای بادهای سرد زمستانی آهسته بگذرید ازین گلزار
زیرا که غنچه گل نازآلود بس دیر خفته دیر شود بیدار

مسکین پرنده‌ای بفراز شاخ سر برده زیر بال نوازشها
ناآرموده در گذر پائیز خوش کرده جا به بستر خواهشها

ای برگهای زرد طلا اندود در لابلای باد چه میجوئید
در نور آفتاب پریده رنگ لرزان نشسته‌اید و چه میگوئید

ای آبها که از سربی تابی بجواکنان به جوها میلغزید
با آنهمه فسردگی و سردی چون بامداد ساده دل و نغزید

آهسته پا گذار بروی خاک ای باغبان که مادر گل خفته است
گلبرگهای نازک زیبا را در غرفه‌های خاطره بنهفته است

دریاچه مملو از پر مرغابی است بی بادبان چو زورق رنگارنگ
در انزوای بیشه عجوز و هم آواز داده سر بنوای چنگ

ای لحظه‌ها که در بر چشمانم درژرفنای خاطره میریزید
وی صحنه‌ها که از سر موج شوق بر پیچک خیال میآویزید

آیا بیاد دارید آن شب را کاینجا بماهتاب گذارم بود؟
پوینده چون غزالی در مهتاب آهسته و روان بکنارم بود؟

اینک هم از ورای نگاه آرام بر خاطرات شهرین میخندد،
بنشسته پیش پنجره یاد است و آنرا همی‌گشاید و می‌بندد،

نوشته‌ٔ استاد برزیلی دانشگاه استراسبورگ فرانسه

ترجمه‌ٔ دکتر ابراهیم ثنائی

دانشیار دانشکده‌ٔ علم و صنعت ایران

آنگاه که دانش بگونه ابزار تسلط در میآید

مدتیست که گروهی شیوه گسترش اقتصادی را به صورت یک نوع رقابت ، ارزیا
میکنند ،در این‌میان پیروزی‌را حق ملتهایی میشمارند که دارای هوش و قریحه و شایست
ویژه‌ای هستند .از دیدگاه‌ایشان ، انسانهای کشورهای فقیر دارای هوش و استعداد کمتر
بوده و حتی بزعم آنها ، این مردم تنبل و کمکار هستند . . . اما نباید فراموش کرد
در دوره استعماری ،ابتدا " اروپائیان‌و بعدها امریکای شمالی تقریبا " در تمام موارد برا
تغییر تمدنها وفرهنگهای‌منطقه‌ای‌درامریکای‌لاتین ، آفریقا وآسیا و نوسازی اقتصاد محا
که متضمن تأمین مواد اولیه معدنی ، گیاهی و حیوانی کشورهای خود باشد ، بزور تو
جسته‌اند ،ملتهای‌جهان‌سوم بتدریج‌عادت‌کردندکه‌تمدنها و فرهنگهای خود رابا ارزشها
ئی‌که‌بوسیله‌سیستم صنعتی سرمایه‌داری‌گسترش یافته‌بودمقایسه کنندوامروزه بتدریج بسیا
طبیعی و معمول شده تا آنچه راکه با این‌سیستم هماهنگ نباشد ابتدایی بدانند .

در قرن نوزدهم و نیمه‌اول قرن بیستم ، بعد از انقلاب صنعتی ، در اروپا سیستم
پدید آمد که بایجاد یک اقتصاد جهانی انجامید ، که در آن ساختن محصولات صنعت
وتوسعه تکنولوژی در پایتختهای کشورهای بزرگ صنعتی متمرکز گردید . و در این‌تقسی
کار ،وظیفه‌کشورهای‌مستعمره وزیر سلطه‌خارجی که تحت‌الشعاع سیستم‌سرمایه‌داری‌بودند
تأمین مواداولیه‌موردلزوم‌کشورهای‌مقتدرصنعتی بودکه مرکز این سیستم را تشکیل میداد
بدین ترتیب منطقه‌های بزرگ تهیه و تولید مواد اولیه در کشورهای عقب افتاده بوجو
آمد ، مثلا " درآمریکای‌لاتین‌این وظیفه بصورت زیر توزیع شده بود :شکر ، کائوچو ، طلا
قهوه ، آهن از برزیل ،مس و شکر ازکوبا ، قلع‌از بولیوی ، نیترات مس ازشیلی ، مس
آرد وماهی ازپرو ، موز و قهوه از آمریکای مرکزی ،نفت از ونزوئلا و غیره . در همین مو
دول صنعتی ، بایجاد تشکیلات سیاسی‌و اقتصادی مطابق خواسته‌های خود درکشورها
زیر تسلط خود پرداختند که‌امروزه تغییر هرکدام میتواند عاملی‌تعیین‌کننده در مبارزا

آزاد بپخش این ملل باشد .

در فاصله بین دوجنگ جهانی ، نخستین تغییرات در روابط اقتصادی بین المللی موجود پدیدآمد ،بحران جهانی اقتصادی سالهای ۱۹۲۹ به این تغییرات سرعت بخشید . ملل عقب مانده با توجه باینکه در دورهٔ بحرانهای بین المللی نمیتوانستند بعضی از محصولات صنعتی موردنیازخود را از اروپا و ایالات متحده تأمین‌کنند ، پی بردند که لازم است پاره‌ای از این قبیل محصولات را در کشور خود تولید کنند ، بدین ترتیب بعد از سالهای ۱۹۴۰ ، درکشورهای بزرگ آمریکای لاتین ، سیستم جدید اقتصادی پدید آمد که هدف آن ایجادکارخانه‌ها و صنایعی بودکه تولیدات آنها جانشین محصولات وارداتی گردد همزمان با گسترش این‌طرزفکر و بعضی‌از کشورهای جهان سوم ، ایالات متحده آمریکا بعد ازجنگ دوم جهانی بصورت مرکز دنیای سرمایه داری‌متجلی میگشت . با سیاست جدید اقتصادی روزولت (NewDeal) کههدف‌آن تولید صنعتی‌برای‌جنگ‌ازیکطرف و شرکت روبافزایش دولت در اقتصاد آمریکا از طرف دیگر بود ، شرایط بسیار مساعدی برای رشد فوق‌العادهٔ مجتمع‌های صنعتی پذیراگشت وعلم‌و تکنولوژی ازپیشرفت چشمگیری برخوردار شد . این تحولات ظهورتدریجی کمپانیهای‌بزرگ‌صنعتی را بدنبال‌داشت‌که امروزه بنامهای شرکت‌های‌چند ملیتی (Les societés Multinationales)یا بین‌المللی (Les societés Transnational) معروف هستند و دارای قدرت عظیم اقتصادی‌و تکنولوژی‌میباشند . یکی از اقتصاددانان شیلی بنام اوسوالدو سانکال سیاست و استراتژی این شرکتها رابدین گونه تشریح مینماید :

بمحض‌آنکه‌کشورهای‌جهان سوم (وارد کننده‌تولیدات این شرکتها) در اثر مشکلات مربوط به تعادل بازرگانی‌مجبوربه‌اتخاذ تصمیماتی بر ضد واردات میشوند ، شرکتهای مذکور پروانه ساخت‌خودرابه‌مؤسسات‌صنعتی کشورهای عقب افتاده اجاره میدهند تا تولید محلی راهمچنان دردست خودداشته‌باشند و سپس با قدرت زایدالوصفی که دارند این‌مؤسسات محلی را خریده و بصورت یک‌شعبه ساده خود در میآورند .

بدین‌ترتیب درحالیکه ، هرچندوقت یکبار ، تبلیغات گسترده‌ای در سطح بین‌المللی درزمینه‌طرفداری از تجارت‌آزاد و ابتکارشخصی انجام میگیرد ، کمپانیهای‌چند ملیتی به جذب‌شرکتهای صنعتی مهم‌کشورهای‌درحال توسعه مشغولند . و در پیآمد چنین عملیاتی طرحهای‌خودراجایگزین سیاستهای ملی توسعه اقتصادی کشورهامیکنند که الزاما " متضمن منافع و مدافع سیاستهای منطقه‌ای این شرکتها میباشند . بموازات این امور ، کمپانیهای چند ملیتی و کشورهای‌آنهابه حمایت‌از گروههای اجتماعی و شرکاء و نمایندگان محلیشان درکشورهای تحت تسلط خود میپردازند .

چنانچه شرایطی مهیا شود که در کشورهای جهان سوم دولتی با فکر اجرای سیاست ملی
آید و در جهت تغییرات اجتماعی و اقتصادی که متضمن منافع ملت است ، گام بردارد ،
ی چندملیتی بیدرنگ بحمایت از گروههای خود کامه بر میخیزند تا دولت مذکور
گون نموده و رژیمی زورگوئی برقرار سازند که حافظ منافع آن باشد .
بنظر میرسد که افزایش تعداد خودکامگیها در جهان سوم ، منجر بایجاد یک قدرت
منطقه‌ای چند ملیتی شده که قادر است از منافع حوزه عمل خود دفاع کند . البته
ی دموکراتیک بعضی از کشورهای سرمایه‌داری وجود چنین قدرتهای منطقه‌ای را مخفی
دارد .
ز دیگر پی آمدهای این سیستم آنست که قسمت مهمی از بورژوازی ملی کشورهای زیر
از جمله استادان و صاحبان علم ، تبدیل به شاخه‌ای از این بورژوازی چند ملیتی
د و تسلط اجتماعی و سیاسی خود را از دست میدهند .
در این تغییر و تحول ، وضع تحقیقات علمی و آموزش علمی در کشورهای در حال
بچه صورت است ؟
در کشورهای سرمایه داری علم به تغییر روابط میما بین نیروهای تولید کمک کرده و
جدید تولید را فراهم آورده است و این همان علمی است که بصورت مجموعه شناخت
رابط و پدیده‌های طبیعی معرفی شده است . بعبارت دیگر علم خود را به عنوان
ی غیروابسته و مستقل از نیروهای سیاسی و اقتصادی و ماوراء منافع طبقاتی و ایدئولوژی
اند ، اما واقعیت بصورت دیگری است . در سیستم موجود علم بهیچوجه یک مجموعه
کت و بی جهت برای رک پدیده‌ها نیست ، بلکه عامل متحرکی است که از طرف
نوع موضوعات انتخابی مورد تحقیق و از طرف دیگر وسائل تحقیق و شناخت های
را در برمیگیرد مجموعه این فعالیتها ، غیر وابسته و خنثی نیست ، بلکه انعکاسی از
ایدئولوژیهای جامعه میباشد .
بدیهی است که مجموعه صنعتی سرمایه‌داری در اروپا و ایالات متحده به یمن اختراعات
نضج و توسعه یافت . دانشمندان ، مهندسین و تکنسین‌ها در آزمایشگاه‌های تحقیق
ها یا انستیتوهای علمی یا مؤسسات صنعتی و بالاخره در شرکتهای معظم چند ملیتی
گاههای بزرگی که از نظر مالی توسط این شرکتها تأمین و حمایت میشوند ، به ایده‌های
دست یافته و کاربرد عملی این نتایج بصورت محصولات جدید ، ماشینهای جدید
تو عرضه میشوند .
مقابل در کشورهای تحت سلطه ، شرکتهای وابسته به شرکتهای چند ملیتی به
ایجاد آزمایشگاههای تحقیق در محل احترام نمیکنند ، زیرا وظیفه این گروههای

وابسته‌واردکردن محصول ، مونتاژ یا تولید در محل و فروش این محصولات و بالاخره در دست داشتن بازار محلی میباشد .

چگونه‌بایداین‌محصول‌رابهترکرد ؟چه تغییراتی باید در تکنیک کار داد تا در رقابت باسایرشرکتهابه‌پیروزی رسید ؟ این وظایف شاخه‌های شرکتهای چند ملیتی نیست .این وظیفه از آن آزمایشگاههای تحقیق این شرکتهاست که در مرکز شرکت در اروپا یا ایالات متحده‌میباشند .آنهانتایج‌تحقیقات ،محصولات و دستورالعملهای نهائی راکه برای فروش توسط شاخه‌های محلی شرکت لازم است ، تهیه و در اختیار آنها میگذارند .

شرکتهای چند ملیتی و بنابراین اقتصادهای زیر نفوذآنها احتیاجی به خدمات دانشمندان و دانشگاههای‌کشورهای عقب افتاده تحت‌تسلط خود ندارند .اگر احیانا " قراردادی با چند گروه‌علمی چند دانشگاه از این‌کشورها به بندند ، علتی جزاین ندارد که نتایج چنین فعالیتهائی را در خدمت منافع خود بکاربرند .

درمرکزسیستم سرمایه داری ، علم بصورت انعکاسی در منافع شرکتهائی که‌بوجود آورنده‌آنند ،متجلی‌میشود ،ودرکشورهای‌درحال توسعه که تحت‌الشعاع دنیای سرمایه‌داری میباشند ،علم‌عامل‌تسلط اقتصادی و سیاسی‌کشورهای سرمایه داری به این‌کشورها میگردد .

در این‌کشورها کمبود امکانات‌فعالیت‌درصنعت ،وتحقیقات صنعتی برای دانشمندان موجب میگردد که بین‌دانشگاههاوانستیتوهای‌تحقیق و حرکت‌اقتصادی کشور شکافی پدید آید . این‌افرادبرای شکل دادن به برنامه تحقیقاتی خود الزاما "توجه خود رابسوی خارج از کشور منعطف کرده و از توسعه روشهای ساده‌و بومی خودداری میکنند ، چون در نگاه و برداشت اولیه‌کاربردی برای‌آنهادرکشور خود پیدا نمیکنند ، (و این عکس آنچیزی است که درکشور چین انجام‌میشود ، درآنجا علم را با وسائل و امکانات‌ساده محل تلفیق کرده‌اند) . بنابراین الزاما " به علوم پیچیده رو میآورند که در ایالات متحده و اروپا آموزش داده میشود . درحالیکه چنین علومی در کشورهای عقب افتاده آنها قابل پیاده کردن نیست‌مگربااستفاده‌ازنتایجی که بوسیله شرکتهای چند ملیتی بدست آمده و فروخته میشود بعبارت‌دیگر این‌نظریه‌فوت‌یافته که : علم ساده‌یا تغییرات جزئی مواد برای اقتصاد کشورهای درحال توسعه تحت تسلط خارجی‌بیفایده میباشد . این‌مطلبی‌است که‌بعضی از تکنوکراتهای این کشورها ابراز میدارند و معتقدند که تکنولوژی بایستی مانند یک کالای مقدس از این‌شرکتهای عظیم خریداری شود .

با استقرار رژیم خودکامگی در تعداد زیادی از کشورهای زیر سلطه ، شرکتهای چند ملیتی‌اقدام به انتقال کارخانه‌ها به این‌کشورها نمودند . زیرا در این‌کشورها مواد اولیه محلی در دسترس بوده و دستمزد کارگر بسیار پائین است ، و همچنین به یمن همکاری

مبران محلي ، تسهيلات بيشمار ديگري نيز در اختيار دارند ، از جمله ممنوع بودن
ِنتصاب و محدود نگاه داشتن خواسته‌هاي قانوني كارگران .

در اين‌شرايط ، شركتهاي چند مليتي نه تنها با آوردن مديريت ، طرح ، بازاريابي
امكانات‌مالي‌اقدام‌ميكنند . بلكه‌دركليه مسائلي كه مربوط به تكنولوژي ميباشد ، بفعاليت
ِپردازند : از جمله بورسهاي‌مطالعاتي ، قراردادهاي تحقيقات علمي و كمكهاي مالي به
ِصي ازگروههاي مخصوص دانشگاههاي‌محلي‌درزمينه‌هائي‌مانندفيزيك‌اجسام جامد يا‌علم
ِما اعطا ميكنند . بنابراين فعاليت وهمكاري‌مهندسين‌و متخصصين اين‌كشورها با‌برنامه‌ها
ِمنافع دانشگاهها و سازمانهاي رسمي كشور خودكه در عين حال با شركتهاي چند مليتي
ِر ارتباط هستند ، به قلب دنياي سرمايه‌داري مربوط و وابسته‌ميگردد . علمي كه اينسان
ِسب‌موردداجرا درآيد ، طبيعتا " نميتوانددر جهت دفاع از منافع ملي و ماهيت فرهنگي
ِلتهاي جهان سوم بكار رود . بنابرعقيده‌دونويسنده‌ امريكايي‌هاستر و بيوول ، تحقيقات
ِمائي در ايالات متحده بعنوان " ادامه انقلاب فكري كه‌بوسيله كپرنيك شروع و توسط
ِيوتن و داروين ادامه‌داده شد " ميباشد . اما بايدخاطر نشان‌كرد كه دورهايكه تحقيقات
ِپژوهش‌ها جنبه مادي‌نداشته است‌سپري شده وبنابر نظريه همين دونويسنده : "منافع
ِتصادي ايالات متحده ازاين راه سالانه بر چندين ميليارد دلار بالغ ميگردد و اين
ِيمن‌قمرهاي مصنوعي هواشناسي از يكطرف‌و قمرهاي مصنوعي كه باكتشاف ذخاير معدني
ِيپردازندازطرف‌ديگرميباشد " . برنامه‌هاي تحقيقات فضائي علاوه بر منافع بسيار مهمي
ِدارد ، ضمن آنكه به اكتشاف ذخاير ارضي ديگر ملل مانند سرزمين آمازون ميپردازد ،
ِنوان ابزاري براي تسلط بربازار جهاني مخابرات ميباشد .

واما آنچه كه مربوط به تحقيق در فيزيك اجسام‌جامدميباشد ، بنظراكثر فيزيك‌دانان
ِهان‌سوم ، تنها زمينه‌ايست كه فعاليت كشورشان‌را بايستي روي آن‌متمركز كنند ، چون هم
امكانات مالي آنها تطبيق ميكند و هم‌نتايجي ببار ميآورد كه براي اقتصاد كشورشـــان
ِملا " مفيد ميباشد . درحاليكه اين نوع تحقيقات وابسته به برنامه‌هاي تحقيقاتي در
ِمايشگاههاي‌شريك با شركتهاي چند مليتي در مركز سيستم سرمايه‌داري هستند ، ودر
ِتيجه‌بازهم بصورت عاملي‌در دست شركتهاي بزرگ بين‌المللي در ميآيند كه كشورهاي
ِهان سوم رازير سلطه قرار داده‌اند .

بنظرميرسدكه‌مفهوم كلاسيك توسعه اقتصادي با ايده تسلط همراه شده است و اينكه
تسيم دنيا بملل صنعتي ثروتمندوملل‌زيرسلطه ، ازالزامات سيستم سرمايه داري ميباشد ،
گوئي‌قرارداد مقدسي است‌تغييرناپذيرو قانوني است‌آسماني . اما روزيكه تغييرات
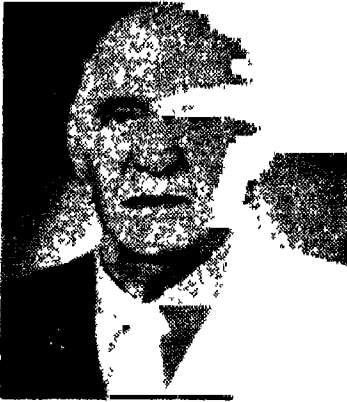
نوشتهٔ احمد سعیدی

برکم روئی باید غلبه کرد

احمد سعیدی

برای غلبه بر کمروئی که نقص آدمی و باعث عقب ماندگی در زندگی اجتماعی است باید مبارزه کرد و بسیار مفید است بدستورهائی که درین یادداشت ذکر میشود و دانشمندان روانشناسی و علم الاجتماع آنها را امتحان و مؤثر بودن آنرا تصدیق نموده اند عمل کرد. یکی از علماء روانشناس میگوید که نصف از مردم جهان مبتلا بکمروئی بدون دلیل هستند. قریب پنجاه در صد از زنان ازین حالت خود در عذابند و رنج میبرند، از ملاقات و آشنائی با کسانی که برای دفعه اول با آنها برخورد میکنند خوششان نمی آید، از شرکت در کارها یا حضور در مجامعی که ممکن است روزی برای معرفی بجمعیت آنها را جلو نورافکن بیاورند میترسند یا خجالت دارند. بعضی از مردم از اظهار عقیده خود در مقابل شخص معروف و برجسته وحشت دارند، نفس آنها بشماره میافتد و نمیتوانند بخود دل و جرأت بدهند و افکار و عقاید خود را چنانچه مخالف نظر و عقیده دیگران باشد ابراز کنند، بهمین دلیل اگر در مجمعی حضور داشته باشند سکوت میکنند یا گاهی لبخندی میزنند و بآنچه دیگران میگویند به علامت موافقت باگوینده بر خلاف نظر باطنی خود سری تکان میدهند و با فضای مجلس آهسته گاهی نه و زمانی بلی میگویند و سری میجنبانند و غالبا در حضور یک یا چند نفر ناراحت هستند. جای تأسف است که استعدادهای بسیاری از مردان یا زنان باهنر و صاحب نظر باین ترتیب ضایع میشود و بهدر میرود. کمروئی و باصطلاح عوام خجالتی بودن یکی از علل و ریشه عقب ماندگی در جامعه و آدم معمولی بودن در اجتماع است.

روانشناسی میگوید خود من سالها بدرد کمروئی مبتلا بودم و از شرکت در کاری که چند نفر در آن دخیل بودند و قهرا" میبایستی با آنها آشنا شوم و همکاری کنم ناراضی بودم، زبانم لکنت پیدا میکرد و ناراحت میشدم در انجمنها و مجامع که حاضر میشدم کاری از عهده من برنمی آمد فکر اینکه باید در جلو آنها بایستم مرا ناراحت میکرد و پیش خود نقشه ها میکشیدم تا از مجامع و انجمنهائی که حضور

من در آنجاها باعث ناراحتی من میشود بیک بهانه‌ای بگریزم . برای برطرف کردن کمروئی هفت دستوریا پیشنهاد ذیل را که از طرف علماء و روانشناسان بمعرض آزمایش و امتحان قرار داده شده و آثار نیکو بخشیده برای شما بیان میکنم تا آنهارا بکار ببدید و نتایج آنها را ببینید .

دستور اول ـ همیشه در مجامعی که از ورود در آنها ترس دارید یا خجلت میکشید وارد شوید از نیمه راه هم جلوتر بروید و در کارهای آنها شرکت کنید و میزان مسرت و علاقه خود را از حضور در آن انجمنها ظاهر سازید واگر لازم باشد گزارشی بآن انجمن بدهید و از این موقعیتی که نصیب شما شده اظهار اطمینان کنید .

دستور دوم ـ اگر بتوانید برای ملاقات شخص دانشمندی قبلا خود را حاضر و آماده سازید مثلا اگر قرار ملاقاتی با عالم زمین شناس گذاشته اید از پیش مقالات یا مجلاتی که در خصوص نفت در آنها مطالبی نوشته شده مطالعه کنید و از آن مطالبی بخاطر خودتان بسپارید تا در موقع ملاقات موضوعی برای مذاکره و وقت گذرانی مناسب با معلومات و اطلاعات طرف داشته باشید .

دستور سوم ـ اگر سخنگوی خوب و قابلی نباشید میتوانید سئوال کننده باهوش و ماهری باشید عده کمی ازمردم ممکن است سخنگو و ناطق خوبی نشوند اما همه کس میتواند سئوال کننده خوبی باشد کمروئی را کنار بگذارید و از هرکس در رشته مربوط باو موضوعهای مناسبی را بپرسید و از جوابهائی که او میدهد استفاده کنید .

دستور چهارم ـ همینکه دربرابر شخص یا جمعی قرار گرفتید دیگر در فکر سرو وضع و لباس وظاهر خود چنانچه قبلا در حد توانائی خود آنهارا مرتب و پاکیزه کرده اید نباشید وگرنه حواس شما پریشان و اعتماد بنفس خودتان سست میگردد و درست نخواهید دانست چه بکنید و یا چه بگوئید .

دستور پنجم ـ در موقع ملاقات با شخص یا حضور در مجمعی برای اظهار عقیده‌ای که دارید باید حواس خودتانرا فقط بهمان شخص یا مجمع متمرکز ومتوجه سازید . یکی ازدانشمندان روانشناس گفته است :کمروئی تغییر شکل یا تحریفی از خودپسندی آدمی است بهمین جهت شخص گاهی برای حفظ خودپسندی خویش کمرو میشود فکر انسان دریک مقداری از زمان میتواند فقط بیک موضوع توجه کند بنابر این اگر آدمی حواس خود را تنها بیک موضوع متمرکز سازد حس خودپسندی را که اساس کمروئی او است فراموش خواهد کرد .

دستور ششم ـ یک علت دیگر کمروئی آدمی ترس ازین است که انسان در موضوعی وارد مذاکره با دیگران شود در حالی که تصور کند دیگران ازو داناتر هستند درین صورت باید کوشش کرد در دوسه موضوع بیش از دیگران اطلاعات و معلومات آموخت یا از شخص دانا و مطلع طوری سئوالات نمود که عدم موافقت شما با اظهارات او ضمناً معلوم گردد . باین معنی

بقیه درصفحه ۷۱۰

خاطرات سردار ظفر

۲۱

دستورالعمل هیئت دولت برای
حمل جنازه مرحوم سردار اسعد
طاب ثراه

اول ـ خط حرکت جنازه آن مرحوم از خانه بخیابان قزاقخانه
یابان علاءالدوله و میدان توپخانه و خیابان پستخانه و میدان
رستان و خیابان نظامیه و از سرچشمه بدروازه حضرت عبدالعظیم
هد بود .

دوم ـ حرکت جنازه دو ساعت قبل از ظهر روز چهار شنبه
بستم شهر حال است .

سوم ـ نمایندگان محترم خارجه در خانه مرحوم سردار اسعد
سط وزارت جلیله امور خارجه ساعت ده صبح دعوت خواهند
و در دو اطاق نمایندگان متفقین و متحدین پذیرائی شوند
تفقین را آقای صمصام السلطنه و متحدین را آقای سردار جنگ
اهند پذیرفت و نمایندگان محترم خارجه ازخانه تا اول خیابان
تخانه در تشییع جنازه خواهند بود (چون دول اروپا باهم
گ داشتند وزیر مختار متفقین و متحدین با هم در یکجا و یک
لس نمی نشستند متفقین روس و انگلیس و فرانسه بودند و
حدین آلمان و اطریش و عثمانی) .

چهارم ـ آقای سردار بهادر درب سرسرا واردین محترم
یرائی مینماید .

پنجم ـ تشییع جنازه تا میدان توپخانه برای همه آقایان
ترم پیاده خواهد بود جز آقایان علما و عموم شاهزادگان درجه
، و رود بخیابان قزاقخانه و داع خواهند نمود .

ششم ـ آقایان علمای اعلام ووزرای عظام و شاهزادگان و
رجال و روسای دوایر
دولت بموجب کارت از
طرف دولت برای تشییع
جنازه دعوت خواهند شد .

هفتم ـ جنازه را از
خانه تا اول خیابان قزاقخانه
به سردست خواهند برد بتوسط
ده نفر خان زاده ها و کدخدا
زاده های بختیاری و در خیابان
قزاقخانه روی توپ خواهند
گذارد و هنگام حرکت جنازه
جنبین جنازه دو نفر سردار
با لباس رسمی حرکت خواهند
کرد و جلو جنازه رئیس پلیس
سواره حرکت می کند و ده نفر
که حامل جنازه بوده اند از
خانه تا اول خیابان قزاقخانه
بازهم پیاده در جنبین جنازه
حرکت خواهند کرد .

هشتم ـ در تشییع
جنازه پیاده پشت سر جنازه
آقایان علما و پشت سر علما
شاهزادگان طبقه اول و بعد
بسمت راست خیابان

نمایندگان خارجه و سمت چپ خیابان آقایان وزرا و پشت سر آنها وکلا و اعیان و روء سای دوایر دولتی بعد از آنها طبقات اصناف و غیره حرکت خواهند کرد.

نهم ــ شاگردان مدارس از خیابان فرمانفرمائیه تا میدان توپخانه ایستاده شرکت در تشییع جنازه می‌کنند.

دهم ــ نمایندگان احزاب سیاسی و جماعت اصناف در میدان بهارستان خواهند ایستاد.

یازدهم ــ مراسم نظامی تشییع جنازه سردار اسعد طاب ثراه چون روز چهار شنبه بیستم محرم دو ساعت قبل از ظهر از منزل شخصی حرکت داده میشود لهذا مراسم نظامی ذیل در ساعت مذکور بعمل خواهد آمد.

یک عراده توپ از بریگاد مرکزی در خیابان فرمانفرمائیه سر کوچه‌ای که خانه‌ٔ آن مرحوم میرود حاضر خواهد شد توپ مذکور تا بیرون دروازهٔ حضرت عبدالعظیم حامل جنازه خواهد بود یک گروهان گارد همایونی در دو طرف خیابان مدخل خانه‌ٔ آن مرحوم تا محل اتصال همان خیابان بخیابان فرمانفرمائیه ایستاده در خروج جنازه از منزل ابتدا بفرمان رئیس گارد مزبور سلام میدهند و بعد در طرفین جنازه کوچه و ش حرکت کرده تا میدان توپخانه متابعت می کنند موزیک سلطنتی هنگامی که جنازه در خیابان فرمانفرمائیه حمل بتوپ شد و حرکت کرد جلو جنازه گارد همایون حرکت کرد تا میدان توپخانه نوای ماتم می سرایند و از آنجا احترام کرده مرخص می شوند.

هنگامی که جنازه از میدان خارج میشود احترامات نظامی درمیدان توپخانه یک باطری از بریگاد مرکزی طهران روبرو بمشرق وسمت مغرب صف حرکت کرده قرار میگیرد یک باتالیان پیاده با بیرق خود از طرف خیابان سمت شمال میدان از دروازه علاءالدین تا دروازه لاله‌زار ایستاده موزیک دولتی در سر این قسمت خواهد بود نیم باطری توپچی پیاده با بیرق و سه نفر شیپورچی روی سکوی میدان قرار خواهند داشت ،هنگام ورود جنازه بمیدان توپخانه قسمت‌های فوق بفرمان رئیس بریگاد مرکزی سردار همایون سلام میدهند یعنی ابتدا موزیک سلطنتی سلام میزنند در این بین فوج احترام میکند توپخانه یکدفعه شلیک و تیر اندازی میکند توپچی‌های سکو با شیپور سلام احترام میکنند و موزیکچی امنیه حین عبور از میدان نوای ماتم مینوازد دونفر سردار هم باللباس رسمی از منزل خود تا خروج از میدان توپخانه در حنبین جنازه پیاده حرکت خواهند کرد قسمت سوار که در جلو جنازه از میدان توپخانه حرکت خواهند کرد بقرار ذیل است:

جلو جنازه بلافاصله رئیس پلیس سواره با لباس رسمی خواهد بود. جلو رئیس پلیس فاصله‌ٔ ده قدم یدکها بمناسبت اعتبار که نزدیک جنازه یدک اصطبل همایونی و بعد به ترتیب مآل دیگران باشد در دو حصار کوچه وش حرکت خواهند کرد جلو یدکها تا نزدیک خانه ظل السلطان خواهد بود بفاصله ده قدم دو اسکادران سوار قزاق با

ن باطری قطری توپ‌سواره و موزیک سواره در میدان بهارستان
ارخواهندداشت . قسمتهای نظامی که در تشییع جنازه شرکت
نمایند تماما" با لباس رسمی خواهند بود . بیرون دروازهٔ
ضرت‌عبدالعظیم تشییع سواره جانمه یافته سوار قزاق در دست
ست جاده سوار ژاندارم در سمت چپ جاده روبهم کوچه وش
یستاده هنگام عبور اتومبیل حامل جنازه از وسط دو صف میگذرد
موزیک سلام میزنند و
توپخانه سالو میکند سواره
سلام داده وداع میکنند
این بوددستور دولت در
تشییع جنازه مرحوم
سرداراسعد)

بقیهٔ صفحه ۷۰۳

بنیادی‌بوقوع‌بپیوندند ، و با تعادل جدیدی بوجود آید که بر پایه تسلط و بی عدالتی اجتماعی‌پایه‌گذاری‌شده‌باشد ، علم‌وتحقیقات علمی‌و روشهای آموزشی نیز تغییر خواهند کرد . درشرایط‌کنونی‌اگرمردان صاحب‌علم قادر به تغییر دنیا نیستند ،میتوانند حداقل ، بخصوص آنهائیکه از جهان سوم هستند ، به تجربه وتحلیل موقع کشورشان بپردازند و سعی کنند مفهوم اجتماعی کارهای خود را ارزیابی کنند .

بقیه از صفحه ۶۰۹

ازآنچه انتظار میرفت‌آغاز میگشت‌و یا اصولا" همینکه تازمستان در کار محاصره پیشرفتی حاصل نمیشد قوای محاصره کننده دست از محاصره باز میداشت و به پایگاه نخست خود بازمیگشت .

با اینهمه‌هنگامیکه‌سپاهی‌نیرومند و نسبتا" متشکل شهری را محاصره میکرد پیش از فرا رسیدن‌زمستان خانه‌های چوبین یا گلی میساخت و از خیمه‌ها بدرون این‌خانه‌ها نقل مکان‌مینمود . در تمام سالهای حکومت جانشینان‌کریمخان زند فقط دوبار محاصره‌ای بدینگونه‌شدت‌یافت و هر دوبار نیز به پیروزی انجامید[1] .زیرا که امید پاسداران بکلی از میان‌میرفت‌ودرمی‌یافتندکه‌قوایی‌که‌زمستان از محاصره دست بازنداشته بهار هم بمحاصره خود ادامه خواهد داد . همین‌انگیزه‌ی خیانت میشد و پاسداران قلعه آن را بدست قوای محاصره کننده میسپردند .

غیرازاین دو لشکرکشی دیگر لشکرکشی‌ها در اوایل پائیز خاتمه یافتندو سپاهیان پس‌ازسانی‌که‌بمنظوردریافت انعام و پاداش ومزد بر پامیشد راهی دیار خود میگردیدند .

ازآنچه گفته شدبخوبی پیداست که جز گارد شخصی پادشاه دیگر بخشهای سپاه دائمی‌نبودندوبهمین‌دلیل‌سربازخانه‌واردوگاه‌همیشگی درآن‌زمان وجود خارجی‌نداشت .

۱ــ یکی‌درزمان‌پادشاهی‌علی مرادخان‌هنگام محاصره‌قلعه شیراز و دیگر درزمان پادشاهی لطفعلی خان بهنگام محاصره ،کرمان توسط‌آقا محمدخان .

دکتر ابوتراب نفیسی

یادداشتهای سفر پاکستان

۷

فارسی شکر است؟

گرچه عده زیادی از تحصیل کرده های پاکستان به زبان فارسی آشنائی کامل دارند و حتی عده ای از آنان بدانستن زبان و ادبیات فارسی فخر میورزند و حتی از خواندن اشعار سعدی ، حافظ و مولوی و فردوسی لذت مخصوص میبرند ولی لهجه فارسی آنان مخصوص است و گاه برای ما کمتر مفهوم است اما فارسی که افغانان صحبت میکنند گرچه آنهم با زبان فارسی فعلی ما تفاوتهائی دارد ولی بار برای ما شنیدن آن جالب است ، و مفهوم . از نمایندگان افغانستان دو نفر شرکت کرده بودند یکی بنام "وصی الله سمیعی "معاون وزارت آموزش و پرورش و دیگری "محمد اسماعیل یار "قاضی دادگستری که اولی فقط زبانهای فارسی و عربی را میدانست و دومی علاوه بر آنها زبانهای ترکی و انگلیسی را نیز حرف میزد . اولی فردی بود بسیار متعصب و سختگیر و دومی برعکس مردی اجتماعی تر و خوش صحبت و با ادبیات فارسی آشناتر . این دو نفر در تمام مدت مسافرت با سایر نمایندگان بودند مگر در موقعیکه به سمت تنگه خیبر رفتیم که بهانه خستگی از مسافرت بدانجا خودداری کردند ولی بنظر میرسید که علت آن چیز دیگری باید باشد . افغانان فارسی خود را فارسی "دری " مینامند که زبانی بوده است که در دربار سامانیان با آن صحبت میکردند وسپس عمومیت یافته است و نوعی فارسی دیگر نیز هست بنام "پشتو" که با فارسی رسمی و فارسی "دری" تفاوتهائی دارد .

درحین مسافرت از راولپندی به کشمیر دو یار افغانی ما دو قطعه شعر از استاد "خلیل الله خلیلی " سفیر افغانستان درعراق که به زبان فارسی سروده است به ما دادند که در زیر میآوریم :

اولی : " گرما و یاد وطن ، سرزمین برهنه پایان آزاد "

نه همین خار و گل از شدت گرما سوزد
موج هم شعله صفت دردل دریا سوزد
همه دود است و گداز است و مهیب است و شرار
بسکه اینجا زثری تا به ثریا سوزد
هم دل دجله زده آبله از تاب "تموز"
هم فرات از شرر "آب " سرو پا سوزد
سر و گوئی چو عمادی است که آتش زده اند

گلبن آن گنبد سبزی که رصد جا سورد
گر بدریا بنهی موم ، شود آهن سرد
در فضا گر فکنی ، صحرهٔ صما سوزد
بلبل از شاخ دگر نغمه شادی نکشد
بیم آن است که درسینه‌اش آوا سورد
روزها بوی کبابست از آنگوشه بلند
جگرگرم غزالان که به صحرا سورد
شاخ آهوشد ، در دشت فروزان از دور
هم چو آن شمع که اندرشب یلدا سورد .
نگشاید در میخانه دگر ساقی شهر
که مبادا می و میخانه و مینا سورد
بربان شعروبه‌لب خنده‌و در دیده‌امید
درجگر خون‌و بدل شوق تمنا سورد
لفظ ، سهل است اگر سوخت زگرمی بربان
مشکل اینست ، که‌درحافظه معنا سورد .
شمع شدآب ودگر شاهد این‌بزم نماند
کهنبایدش پرپروانهٔ شیدا سورد .
لعبت‌شهر برامش نگراید ، شبهاست
نرسدآن دامن زر تار شب آرا سورد .
روز از حجله برون‌ناید و نرسدکه‌نسیم
پای‌همچون گلش‌ازبوسه بیجا سورد .
دجله ، ازگرمی‌این‌فصل‌گریزد‌چون نهر
بادر این آتش‌جا سور مبادا سوزد .
گرچنین شعله فشانست‌بگیتی خورشید
بهمین گوشه که سرباسر دنیا سورد .
سروده شده در بغداد اسد ۱۳۵۳

"سور" و "آب" دوما مروی‌معمول عراق

شعر دوم : در بارهٔ افغانستان

ای خوش آن مرز که گربرکمر کهسارش
فکندچنگ بحرأت پر عنقا سورد .
ای‌خوش‌آن کوه‌کهازچشمه‌برق‌اندودش
مهربابوسه ساید چه نفسها سورد .
ای‌خوش‌آن‌لاله ،که‌درسینه صحرارخشان
چون چراغی‌است‌که‌درخیمه‌لیلا سورد .
ای‌خوش‌آن‌رودخروشان ،که‌بیادش‌دل‌من
روزها‌آب شود در دل شبها سوزد .
آه از آن‌زمزمه‌عزیزان‌که‌چویادآرمشان
رگ‌رگ‌ این‌ دل شوریده شیدا سورد .
چون‌کهی‌سال‌چهارم‌که‌درآن‌دشت‌خموش
بخود آتش‌زند‌و‌بیکس وتنها سورد .

بقیه از صفحه ۷۰۵

که مثلا درموضوعی‌ازوبپرسیدکه تصور نمیکنید این گفته‌شما‌معارضی بافلان اصل یاگفته فلان شخص معروف باشد؟ بدین ترتیب ازین راه میتوانیدکمرونی‌خودرا بر طرف سازیدو وارد مبحث‌وموضوعی شویدکه اطلاعات طرف بیش از شما باشد .

دستور هفتم‌ـ وقتی با شما گفتگو میکنند خود را عادت‌دهیدکه‌بصورت طرف مقابل نگاه کنید بعضی اشخاص هنگام سخن گفتن پس از یک نظر بروی طرف مقابل بجاهای دیگر نظر میاندازند و چشم از چشم او برمیدارند مثل اینکه خجالت دارند سخن از دیگران بشنوند یااز خود چیزی بگویند واین صحیح نیست .

وقایع فارس
و
حوادث جنگ بین الملل اول

مدتی این مثنوی تأخیر شدو علت این تأخیر اضطراری ارسال مقاله‌های متعددو محققانه از دانشمندان و فاضلان ایران و ایران شناسان خارج بود .

اکنون که تصمیم به نشر مجله دو هفتگی وحید گرفته‌ایم و باهمه مشکلاتی که در پیش است این راه پرنشیب و فراز را پیمودن آغاز کرده‌ایم فرصت پیش آمده است تا نشر نوشته‌های نیمه‌تمام رادر مجله ادامه دهیم و خرسندیم که سلسله مقالات مرحوم سرهنگ اخگر راکه خود شاهد عینی وقایع و حوادث آن بوده است دنبال می‌کنیم .

ازصاحبنظران توقع وانتظار داریم تا اگر توضیحاتی براین نوشته‌ها دارند به مجله وحید بفرستند و همچنین از کلیه کسانیکه ازحوادث ووقایع فارس اسنادو مدارک و عکسهای تاریخی دارند توقع داریم بمنظور روشن شدن گوشه‌های تاریک این وقایع آن مدارک را التفات دارند تا بنام خودشان در مجله درج شود (و)

اتحاد با سردار عشایر : سال قبل مشارالیه باقوام الملک اتحادکرده بودند دراین موقع باأردوی خودش بنزدیکی کازرون میآید باعث سوء ظن گردیده در موقع جنگ سردار عشایر ایلخانی ایل قشقائی برای جنگ باطایفه دره‌شوری بطرف ممسنی رفته بود در مراجعت بحوالـــی کازرون برگشته بود .

پس از اتمام جنگ مسیوواسموس روانه شیراز شد یکروز بعد حکمی به سلطان اخگر میرسدکه فورا" به شیراز برود . وی حرکت کرده وارد میشود وورود خودرا اطلاع میدهد درضمن مطلع میشود کمابین اهالی و ژاندارمری پس از جنگ بواسطه خساراتیکه بمردم و خرابی که به [illegible] وارد شده قدری کدورت حاصل گشته است . درآنوقت حاج مشیرالملک رئیس نظمیه و [illegible]

علیقلی خان معاون ژاندارمری و نصیرالملک نایب الایاله برحسب پیشنهاد سلطان اخگر یاورعلیقلی‌خان به مسجدنورفته نطقی در مجمع عموم مینمایدو به اهالی وعده میدهد که ژاندارمری خانه‌هائیکه‌خراب‌شده ساختمو اموالی راکه بغارت برده‌اند جمع و به صاحبانش مسترد خواهد داشت . دراین ضمن قرار شد اردوئی بطرف لار برای تعقیب قوام الملک و وصول مالیات‌حرکت کند .ژاندارمری‌مشغول‌حرکت اردوشدو باالجمله قدری‌اصلاح‌دات‌البین فراهم آمد .

مأموریت سلطان اخگر برای ملاقات باصولت‌الدوله :

سلطان‌اخگرمأموریت‌یافت‌حرکت کرده‌مشارالیه را ملاقات و عقیده ایشان را بفهمد . به چاپاری عازم کازرون شدو از آنجا باتفاق سالارنصرت حاکم کازرون و منتصرالملک پسر عطاءالدوله مشارالیه راملاقات و ایشانرا حاضر به اتحاد با ژاندارمری و جنگ با دولتین مینماید اخگرازطرف ژاندارمری‌ایشانهم اصالتابه‌کلام الله‌مجید مواد دوگانه را قسم یاد نمودند :

۱ــ برعلیه‌دولتین‌جدا "اقدام نموده علی‌العجاله ۱۵۰۰ نفر سوار و پیاده به فرونت چغادک بفرستند .

۲ــ با ژاندارمری متحد ، با دوست آن اداره دوست و با دشمن،دشمن باشد .

اخگرفوری عین معاهده را تلگرافا " بشیراز اطلاع میدهد جواب تبریک از اطراف‌و ولایات‌میرسد بازارکازرون را هم چراغان مفصل میکنند ــ مردم از صمیم قلب این اتحاد بزرگ‌راتبریک گفته امیدوار بودندکه باینواسطه ازتجاوز اجانب بتوانند جلوگیری نمایند .

اخگر تا سه‌ماه‌در کازرون متوقف بود مشغول وصول‌مالیات‌های عقب افتاده و واسطه ارتباط امورات شیرازبود . در این اوقات روز دهم ربیع الاول رسید که در این روز روسها مرقدمطهرحضرت‌امام‌رضا (ع) را بمباران‌کرده‌بودند .کمیته محلی فرقه دموکرات تعزیه داری مفصلی در مسجد نونمودند و خطبا و واعظین نطقهای‌مفصل کردند . دسته آنها از هر سوی آمده‌وارد عزاخانه‌میشدند .

اردوی‌سردار عشایر که سرکردگی سرداری‌حسنخان‌را داردو به دو فرسخی برازجان رسیده .اخگرهم پس‌ازآنکه‌از وصول‌قوای‌شیرازمأیوس‌میشود حرکت کرده به برازجان‌میرود حسنخان‌وسایرآقایان‌راملاقات کرده برای فرستادن عده از قشقائی ، نفرات جنگ زیادی مینمایند بالاخره نتیجه حاصل نمیشود .

درهمین‌ایام‌اردوی‌لارمرکب‌از پیاده‌و سوارو چریک به ریاست سلطان ابوالفتح‌خان بطرف لارحرکت‌کرده‌درقطب‌آباد‌حاج محمدحسین قطب‌آبادی‌که از سوان اشرار و متمردین

بود جنگ سختی کرده فاتح رو بهلار میروند . نصرالدوله پسرقوام هم به آردوی سردار عشایر پناهنده میشود ، قوام الملک هم ببوشهر رفته نزد قشون انگلیس استراحت میکند .

منتصردیوان هم بوعده پول وفشنگ انگلیسها ببوشهر رفته قدری دریافت و مراجعت نمود ، درراه مشغول راهزنی میشود . محمد خان کشکولی هم با او مساعدت میکرد . سلطان اخگر چند دفعه بخودمحمود خان پروتست و بسردار عشایر شکایت میکند نتیجه نمیدهد ناچار ایشان هم به کمانچیها اجازه میدهد که تلافی کنند آنها هم رفته مقداری از اموال سارقین را غارت و آنها رامجبور کردندکه مقداری از راه عمومی دورتر شوند .

قوام الملک نیزمقدار زیادی توپ و تفنگ و مبلغ هنگفتی پول از انگلیسها گرفته از راه بندرعباس برای مقابله با اردوی مأمور لار روانه میشود ، مجاهدین صولت الدوله نیز یکمرتبه حرکت کرده باتفاق نصرالدوله برای جنگ با اردوی مأمور لار حرکت میکنند عربهائیکه بطور چریک با اردو بودند فرار کرده به نصرالدوله ملحق میشوند .

اردوی لار بدون ظرفیت توپها راگذاشته فرار میکنند وباعث برهم خوردن سیاست فارس شدند . از طرفی هم برطبق اشاره انگلیسها حیدرخان حیات داودی و محمدعلی خان شبانکاره که محرمانه با سلطان اخگر قسم خورده بودند باملت همراهی کنند وبامحمدخان کشکولی مشغول تجهیز شدند که یکمرتبه از سه سمت حمله کنند ، انگلیسها خودشان نیز حاضر شده بودند که از جبهه جنوبی حمله ور شوند .

قشون کشی حیدرخان بواسطه مخالفت دونفر از رؤسا که سابقا "اخگر با آنها مکاتبه" داشت موقوف شد شبانکاره ها هم همین را بهانه کرده از اردو کشی منصرف شدند . محمد خان کشکولی هم تنها مانده . محمد علی خان ضرغام برازجانی که از طرفی آنها راتهدید میکرد آسوده شدند ولی جنگهای شبانه مجاهدین برای آزار و اذیت انگلیسها هر شب مداومت داشت محمد علیخان ضرغام عشایر کشکولی هم به برازجان آمده بالاخره بوسیله اخگر طرفین را راضی میکنند که برای رفع غائله مزارعی که موضوع منازعه فیمابین بود به محمد علیخان واگذار نمایند . همین نوع هم شد محمد علی خان و مسیوواسموس درمنزل اخگر مهمان بودند که خبر شکست اردوی لار رسید .

"ادامه دارد"
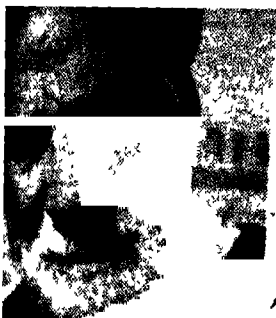
محمد حسن رجائی زفره‌ای

ماده تاریخ کشف الخبیه عن مقبرة الزینبیه

معلم حبیب آبادی

عالم عامل محقق و فاضل کامل مدقق شیخ محمدعلی معلم حبیب آبادی رحمت الله علیه در سال ۱۳۵۲ قمری کتاب "کشف الخبیه عن مقبرة الزینبیه" در باره مزار بی بی زینب مدفون در اردستان اصفهان را در ۱۴۳ صفحه به قطع جیبی چاپ و منتشر نمود.

این کتاب به پیشنهاد آخوند ملا محمد حسین فشارکی[۱] مجتهد وقت تهیه شده و تقریظ مورخ پنجم ربیع الثانی ۱۳۵۲ و ۱۲ صیام همان سال او در پایان کتاب چاپ شده و سجع مهر او "حسین منی و انا من حسین" بوده است.

اشعاری در وصف کتاب، و بانی طبع میرزا محمدهادی میر محمد صادقی، و ماده تاریخ آن از دوستان مؤلف در آخر کتاب چاپ شده.

۱ ـ میرزا محمد علی متخلص به رجاء زفره‌ای (محرم ۱۲۸۱ ق ـ محرم ۱۳۶۱ ق)[۲]

میکنم حمد خدا را که بصیر است و سمیع — که به اتمام رسید این همه اخبار جمیع

باد بر ذات معلم همه دم رحمت حق — کز ره لطف به طبعش برسانید سریع

دختر موسی کاظم (ع) بودش شافع حشر — با همان باب گرامیش شفیع بن شفیع

چونکه شد طبع (رجا) ربی تاریخش گفت — (بر معلم بدهد اجر خداوند بدیع)

۱۳۵۲

---

۲ ـ شیخ غلامعلی متخلص به بکاء (۱۲۸۰ ق ـ ۳ رمضان ۱۳۶۷ ق)[۳]

---

۱ ـ شرح حال حجة الاسلام فشارکی در تذکرة القبور دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه ۲۸۵

۲ ـ شرح حال رجاء زفره‌ای فشارکی در تذکرة القبور دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه ۱۵۱، تذکره شعرای اصفهان ص ۲۵۷

۳ ـ شرح حال غلامعلی بکاء فشارکی در تذکرة القبور دانشمندان و بزرگان اصفهان صفحه ۲۵۱، تذکره شعرای اصفهان ص۹۵

چون کشف حال مقبره زینبیه شـــد | درشرحش این کتاب مبارک تهیه شـد
تاریخ این کتاب خرد جست از بـکـا | اندر جواب گفتا : (کشف‌الخبیه‌شـد)

۱۳۵۲

۳ـ حاج‌درویش‌محمدعلی‌مداح‌حبیب‌آبادی (حدود ۱۳۱۰ق ـ شعبان ۱۳۸۶ق) [1]

داد وفریاد از جفای‌این‌سپهر کج‌مدار | رابتداتا انتهاجر ظلم‌اورا نیست کار
کرده‌بر‌خاصان‌ابرد ظلم‌های‌بیشمـــار | خیل‌محبوبان‌حق‌دربرداو‌هستند خوار

خاصه فرزندان‌پاک حضرت ختمی مآب . . . . .

اندراین‌دفتر معلم‌گوهر اسرار سفـــت | گرد غم‌ازخاطرخیل‌محبان‌پاک رفـــت
خواست‌چون‌تاریخ‌تألیفش‌را اسرار نهفت | سرفرود آورد (مداح)ازپی‌تعظیم‌وگفت

رابیران راهادی ره آمد این نیکو کتاب

۱۳۵۲

۴ـ حاج ملا محمد رضا زهره‌ای " عنبر " شاعر معاصر [2]

شکرلله‌کزعنایات خداوند جــــهـــان | شهر اصفاهان‌زنوگردید‌چون‌باغ‌جنـان
شدزهجرت‌چون‌هزاروسیصدوپنجاه‌و | دونوردیگرشدعیان‌ازخواهرشرینب‌بدان
دخترموسی‌بن‌جعفردخت‌شاه‌دین‌رضا | آنکه‌مخفی‌بودیک‌چندی‌زچشم‌شیعیان .
خواستم‌تاریخ‌سال‌این‌ظهوروا‌ین‌کتاب | ازخردگفتازسئوالت‌برمعلم‌کن‌بـــیـــان
چون‌سئوال‌خویش‌راگفتم‌بپاسخ‌گفت آه | جسم‌ها مدفونه فی ارزنان الاصفهان*

۱ـ شرح‌حال مداح حبیب آبادی ،تذکره شعرای معاصر اصفهان صفحه۴۳۳

۲ـ شرح‌حال حاج ملا محمد رضا زهره‌ای ،زهره تاریخ‌و جغرافیا ، شرح‌حال علماو ادبا ، آداب‌و رسوم .

* اشعاراین مقاله ازلحاظ شعری درخور توجه نیست .

دکتر اکرم بهرامی
دانشگاه تربیت معلم

وزرای دوره غزنویان

ابوسهل زوزنی: ابوسهل زوزنی[1] دردوران حکومت سلطان محمود از ملا زمان درگاه به حساب میآمد. پس از مرگ محمود و روی کار آمدن مسعود به وزارت رسید. مرد متکبر و بد دل بود بدینجهت مردم از وی متنفر بودند.

مینویسند قتل حسنک وزیر و بردار کردن او به سعایت این وزیر بوده است.[2] و هم چنین چون بعد از سلطان محمود، محمد زمام امور را در دست گرفت، برای جلب نظر درباریان و امرا انعام فراوان بخشید، زوزنی در دوران سلطنت مسعود وی را واداشت که استرداد آن نماید. و سیر از کارهای زشت وی رفتارش با آلتونتاش است که از کبار امرای سلطان محمود بود و حکومت خوارزم را داشت. مسعود را براستیصال او تحریک نمود و پنهانی به خط مسعود برای دستگیری او و فرزندش کتاب حاصل کرد[3]. آلتونتاش از قضایا مطلع شد و فتنهها ظاهر گشت.

این وزیر تا زمان آمدن خواجه احمد بن حسن از هندوستان بر سرکار بود. پس از رسیدن مجدد خواجه احمد به وزارت شغل عارضی به او دادند[4].

احمد بن عبدالصمد شیرازی: الوزیر الفاضل احمد عبدالصمد شیرازی الکاتب وزیر سلطان مسعود است که پس از وفات احمد بن حسن میمندی در محرم سال ۴۲۴ هـ وزیر شد. سلطان مسعود مجلسی از امراو درباریان خود تشکیل داد و در خصوص انتخاب جانشین احمد بن حسن میمندی با ایشان مشاوره کرد، بالأخره ابونصر احمد بن عبدالصمد را به این مقام

۱- زوزن یا خواف از بلاد مهم ایالت قهستان بوده است و قهستان معرب کهستان یا کوهستان نام قدیم ایالت وسیع خراسان جنوبی است که در حال حاضر از نظر اداری شهرستان بیرجند نامیده میشود.

۲ و ۳- آثار الوزراء ص ۱۹۲

۴- آثار الوزراء ص ۱۹۳

برگزید . احمد بن عبدالصمد مدتی در خوارزم صاحب دیوان وزیر آلتونتاش حاجب و پسرش هرون بود[1] .چون رائی صائب و لیاقتی تمام داشت سلطان مسعود ویرا از خوارزم طلبید و شغل وزارت خویش را به وی مفوض داشت . احمد بن عبدالصمد بر نیکوترین وجهی به شغل مهم وزارت قیام نمود" بر وجهی به سرانجام مهام مملکت و تدبیر امور سپاهی و رعیت پرداخت که دستور وزرای جهان و قانون مدبران دوران گشت[2] .در فصاحت و کتابت بی همتا بود در شجاعت و سپاهداری نظیر نداشت .

احمد بن عبدالصمد تا پایان دوران حکومت سلطان مسعود همچنان وزارت او را داشت وپس از مرگ وی در زمان پسرش سلطان مودود نیز مقام خود را حفظ کرد تا آنکه به قصد امرا در قید و حبس افتاد و دشمنانش زهر در شربتی تعبیه کردند و از آن مسموم گشته و در گذشت[3] . سال ۴۳۸ هجری .منوچهری شاعر معروف دربار غزنویان در مدح این وزیر قصاید غرائی دارد از آن جمله قصیده ایست با مطلع :

المنة لله که این ماه خـــزان اســت	ماه شدن و آمدن راه رزان اســـت

تا جائیکه گوید :

چـــون دســت وزیـــر ملک ســـرو	از باده گران نیست کار خود گران است
اندر کرمش هر چه گمان بود یقین شد	واندر نسبش هرچه یقین بود گمان است
این کار وزارت کههمی راند خـــواجـه	نه کار فلان بن فلان بن فلان است .

منوچهری ابیاتی نیز در شاه دوستی و بی غرضی این وزیر سروده است .

از این وزیر در تاریخ پسری را نام میبرند عبدالحمید نام ،و چنانکه خواهد آمد او نیز مانند پدر سمت وزارت در دربار غزنویان داشته است .

۱و۲ ــ دستور الوزراء ص ۱۴۴ ومجمل فصیحی

۳ــ آثار الوزراء عقیلی ص ۱۹۳

درحق ما

دی در حق ماکسی بدی می‌گفت	ما دل زغمش ســـمـــحرا شیم
ما نیز نــگوئیش بـــگـوشـیـم	تا هر دو دروغ گفته بـــاشـیـم

چشم استاد

حبر تأثرانگیز نابینائی شاعر و فاضل محقق گرانمایه حبیب یغمائی دور از مولد و موطن، ردیار عزت دوستان و ارادتمندان او را در

گوشه و کنار کشور سخت آزرده دل و افسرده خاطر ساخت . من هم به سائقه ارادت و بنا به سابقه دوستی از فرط اندوه و تأسف به هیجان آمدم ، خامه

و نامه برگرفتم و این غزل را که آهنگ ضمیر و ندای وجدان من بشمار میرود سروده و اینک به مجله پرمغز و نغز وحید که به مدیر وگرداننده

دانشمند و خوش سلیقه آن ایمان دارم تقدیم میکنم .

تهران دیماه ۲۵۳۵ – جمشید امیر بختیاری

دریغا بلبل دستانسرا ، استاد یغمائی
حبیب نازنین ما ، رفیق دلنشین ما
چه جانفرسا ست دور از زادبوم خود بسر بردن
حبیب افکند در دلها شرر با چشم خون پالا
هزار نغمه گر لب از غزل بربست کی شوان
نهاده داغ جانسوزی حبیب اندر دل احباب

زپای افتاد و دادار جور چرخ از دست بینائی
ببرد از دوستان تاب و توان ، صبر و شکیبائی
قرین رنج و غم ، آنهم به تاریکی و تنهائی
پس از عمری نشاط و شوخ چشمی و دلارائی
نیوشیدن دگر آوای شور و عشق و شیدائی
برون از مرز طاقت ، خارج از حد توانائی

بحمدالله استاد بینائی خودرا باز یافته او سلامت است و بزودی روشنی بخش محفل دوستان خواهد بود .

ابوالفضل قاسمی

صد خانواده حکومتگر ایران

خاندان ابتهاج

ابتهاج الملک ــ مرد خود ساخته خاندان ابتهاج ،ابراهیم آشتیانی است‌که اصلا از اهل آشتیان بوده بسال ۱۲۳۹ خ . (۱۸۶۰م .) پا بجهان‌میگذارد . در روزگاریکه گمرکات ایران در دست ایرانیها و اجاره سردار منصور (سپهدار رشتی) فتح‌اللهاکبر بود وی در گمرک انزلی (بندر پهلوی) بکار گمارده میشود ، در اندک مدتی کارهارا قبضه میکند و مدیر گمرکات‌میشود .

ابتهاج‌الملک‌مردکارداں‌وکوشاو زیرک میبود . از اینرو در اندک مدتی دارای ثروت زیاد میگردد . در گیلان املاک میخرد و در شما رمتعدان قرار میگیرد و چون میدانست از چه راه بر نفوذ و پایگاه خود بیفزاید وارد کاروزارت خارجه میشود . کار گذار دولت در گیلان میگرددو ملقب به ابتهاج الملک میشود [1] .

کارگذاری در قدیم ، پیش از لغو کاپیتولاسیون (حق برون مرزی) شغل مهم و حساسی‌میبود ،کارگذاربحسب وظایف سیاسی‌مجبوربودباماُموران و نمایندگان سیاسی دول بیگانه‌بویژه‌کشورهای‌پرنفوذرابطه‌داشته‌باشدو امورمرجوعه را سامان دهد .اینچنین بر موقعیت وی افزوده‌میشود و در شمار سر شناسان نفوذ دار قرار می‌گیرد .

ابتهاج‌الملک در ۱۲۹۷خ. (۱۹۱۸م .) کشته میشود . قتل او بدست (سید پله‌آقا اماتری) یک مرد متعصب مسلمان در قریه (دگور) انجام‌میشود .

ابتهاج‌الملک ضمن گفتگو جمله غیر قابل‌هضمی در باب ظهور امام غایب (پیشوای دوازدهم شیعیان) بر زبان میآورد ، سید پله باداس باو حمله ور میشود واورا جابجا میکشد . این رویدادخاندان ابتهاج را بعدها در مظان بابی گرائی قرار میدهد .

ابتهاج ، آقاخان ــ نخست‌فرزندابتهاج‌الملک‌آقاخان‌ابتهاج‌است‌که‌تقریبا در ۱۲۷۴خ . (۱۸۹۵م .)پابجهان‌میگذارد .هوش و فهم و استعداد راتاحدی از پدر به ارث برده بود ولی نمیتواندجای‌پدررا پر کند . وی داخل خدمات مالی و دولتی میشود ، بعد از اندک

1- Biographical notices Persia Stateman and notables No 127 : G. churchil

مدتی در ردیف مدیران سرشناس وزارت دارائی قرار میگیرد .

آقاخان ابتهاج مدنی رئیس آبیاری گیلان که خود شغل حساسی در شمال میبود میشود . سپس به‌ریاست بیمارستان پورسینا میرسد و در ۵۸ سالگی (سال ۱۳۲۲ ح . و ۱۹۴۳ م .) بدرود زندگی میگوید .

ابتهاج ، غلامحسین ــ دومین پسر ابتهاج ــ الملک غلامحسین است که سال ۱۲۷۷ ح . (۱۸۹۸ م .) پا بجهان میگذارد آرشیو اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا که بوسیله سفارت بریتانیا در ایران تهیه شده است ابتهاج را چنین معرفی میکند (تحصیلات خودرا در رشت آغاز میکند سپس در بیروت و فرانسه پایان میرساند . او مدتی مثل پدرش در خدمت گمرکات بوده است از سال (۱۹۲۰ ــ ۱۹۱۸) بعنوان مترجم در پادگان انگلیس در گیلان بکار میپردازد بهنگام جنبش جنگلی ها و سپس اشغال رشت از سوی بلشویکها با تمام فامیل از گیلان فرار میکند و بتهران میآید [1]) اما گروهی معتقدند وقتی ماکلادن قنسول انگلیس در گیلان و میجر آشوب رئیس بانک شاهی در گیلان از سوی جنگلیها و میرزاکوچک خان اسیر میشوند . غلامحسین ابتهاج آنانرا از دست جنگلیها میرهاند و بدین مناسبت گیلان را ترک میکند .

کتاب ارزنده (سردار جنگل) در این رویداد از شخصی باین صورت (غ . ا . مترجم افسران انگلیس) نام می‌برد که دو نفر مأمور انگلستان (بکمک این شخص موفق به فرار می‌شوند) این کتاب که بوسیله یکی از دوستان مطلع به من داده شد در حاشیه آن (غ . ا .) را با قلم غلامحسین ابتهاج تصریح و معرفی کرده است . با توجه به‌مطالب این کتاب و اسناد وزارت خارجه گمان میرود این توضیح کاملا با واقعیت منطبق است .

آرشیو وزارت خارجه بریتانیا مشاغل وی را در تهران اینچنین یاد می‌کند : (منشی نخست وزیری ۲۱ــ۱۹۲۰ م . ، ۱۳۰۰ــ۱۲۹۹ ح . منشی استانداری گیلان ۲۲ــ۱۹۲۱ م . / ۱۳۰۱ــ ۱۳۰۰ خ . سپس به وزارت فوائد عامه منتقل می‌شود و ضمنا" به دستیاری مشاور آمریکائی کلنل موریس Moris تعیین می‌شود ۲۸ــ ۱۹۲۳ م . / ۱۳۰۷ــ۱۳۰۲ خ .) . سفارت انگلیس

۱ــ F.o. 7/6 202837, P. 17, No. 66

۲ ــ سردار جنگل ۸۸

در ایران در این گزارش که برای ایدن می‌فرستد تصریح میکند ، (برکناری ابتهاج از این پست بسبب نادرستی اوبوده است) پسر ابتهاج‌الملک در ۱۹۲۶م . (۱۳) به کمپانی اولن Ul en سازنده راه‌آهن‌درجنوب ایران می‌پیوندد وبه سال ۱۹۳۱م . (۱۳۱۰ح .)به‌وزارت خارجه انتقال میبابد . درآوریل ۱۹۳۲ (۱۳۱۱خ .) دبیر اول سفارت ایران در لندن ، در مارچ ۱۹۳۳ دبیر اول سفارت ایران در قاهره می‌شود . همین گزارشگر سیاسی می‌نویسد (وقتی امتیاز"ادسی " شرکت‌انگلیسی بهم می‌خورد اندکی بعد غلامحسین ابتهاج از طرف وزارت خارجه بعلت دخالت در راهنمائی این شرکت مدت کوتاهی از کار معلق می‌گردد .

ابتهاج‌در۱۹۳۴م . (۱۳۱۳ح .)به‌وزارت کشورانتقال میبابد ،سپس‌مدیراداره‌سیاحان وهمچنین رئیس کلوب جهانگردی در ایران می‌شود ، در سپتامبر ۱۹۳۶ (۱۳۱۵خ .) برای تنظیم‌امورجهانگردی‌سازمان (اینتوریست Intourist) به مسکو سفر می‌کند بعداز بازگشت‌شرکت‌جهانگردی بانام جدید (ایرانتور Irantour) کار خود را دنبال می‌کند.

آرشیو وزارت خارجه در پایان سرگذشت وی بسال ۱۹۳۷م . (۱۳۱۵ح) (ابتهاج را جوانی‌زیرک ،با اطلاعات گسترده ،آشنا به زبانهای انگلیسی ، فرانسه و روسی معرفی میکند ازکتاب‌ارزنده‌راهنمای ایران اوبه زبان انگلیسی نام می‌برد ولی او را شخصی قابل اعتماد نمی‌داند۱)این نظرکم‌و بیش در مشاغل بعدی تائید می‌شود ،ابتهاج مدتی معاون شهردار و سپس شهردار تهران می‌شود .فعالیت او در این پست مهم مالی خالی از بگو و مگو نبود این شایعات منجر به اتهام چهار میلیون اختلاس و ارتشا بوی می‌گردد . محمودی بازپرس دیوان کیفر برای او پرونده می‌سازد .شاید از اینرو هیأت تصفیه کارمندان بسال ۱۳۲۹نام ایشانرا در ردیف افراد (بند ب) و شماره اول آن قرار میدهد۲

در لیست‌منتشره بهمن ۱۳۲۸ وی در شمار مجهول المکانهایی که برای‌فرار از مالیات خود را در گمنامی رده‌بودند و همگی از رجال درجه ۱ بودند معرفی می‌شوند .

غلامحسین ابتهاج در ادوار ۱۶و۱۹ بنمایندگی مجلس‌از بندر پهلوی و لاهیجان تعیین می‌شود ۳.

غلامحسین ابتهاج در ۶۶ سالگی و در مرداد۱۳۴۴ بدرود زندگی می‌گوید .

(ناتمام)

Ibid-۱

۲ ـ کتابچه هیات تصفیه صفحه ۴

۳ ـ نمایندگان (این‌کتاب‌نام پدر ابتهاج رابغلط‌ابتهاج‌الملک نوشته است) ۲۹۱

سرلشگر باز نشسته محمد مظهری

ترجمان ارواح

تجربیات حاصله از طریق رابطه معنوی (تله‌پاتی) وروش بینی‌وامثال آن‌در لابراتوارهای اونیورسیته های آمریکایی و اروپایی مورد بــررســی وآزمایش‌دقیق قرارگرفته‌وبالاخره‌باین حقیقت‌بارزپی برده‌اندکه فکر انسانی میتواند درپاره‌ای موارد از فضاوموانع طبیعی عبورکندواطلاعاتی‌راکه‌حواس طبیعی‌وعقل‌بشرعادی‌ازدرک‌آن‌عاجز بودهاست‌کسب‌نمایدوبطورکلی‌عقیده مندهستندکه‌بیهوده‌سخن‌بدین‌درازی نیست‌و چنانچه‌اعمال ناشیه از طریق مدیوم‌ها صددرصد صحیح‌نباشدقسمتی ازآنرا بایستی صادقانه‌و بی غل‌وغش تلقی‌نمودو در عین‌حال‌ایمان قطعی بهامکان‌ارتباط باارواح‌مسلرم‌مطالعات دقیق‌تر برمبنای تجربیات گذشتــه خواهد بود .

مدیوم‌هائی که‌بنابرعقیده‌محافل روان پژوهی بدون اراده و به رهبری ارواح مطالبی مینویسند و یا بیان میکنند در واقع بمنزله آلت‌و ترجمان روح‌محسوب میشوند و عملا بطبقات مختلف تقسیم شده‌اند . بطور مثال پاره‌ای ازاین اشخاص‌فقط‌در حال جذبه و جلسه میتوانند رابطه بین روح و زندگان را برقرار کنندو این استعداد ماوق‌طبیعی آنهاازلحاظ‌طبیبی‌بااصول‌روانشناسی (پسیکولوژی)و بیان اعمال بدن (فیزیولوژی) هنوزازنظر علمی به مرحله اثبات نرسیده وشدت و ضعف این حالت برحسب استعدادمدیومها فرق میکند .

این قبیل مدیومها معمولا پس از رسمیت جلســه وانجام‌تشریفات‌مذهبی مخصوص بهریک‌از ادیان چشم خود را میبندند و حرکات‌و تشنج مختصر و غیرعادی درآنها ظاهر میشود و متعاقبا اینطور بنظرمیرسد که افکار و گفتار و نوشتجات آنها در تحت تأثیر عوامل روحی قرار گرفته و یا اینکــه قادرندمطالب‌آن‌روحی راکه بر حسب تقاضای‌آن انجمن‌یاجلسه‌مربوط شده است درک کنندو افکار آن رابنحوی‌ازانحاء باستحضار سایرین برسانند .

بقیه در صفحه ۷۲۴

از : ژورنال دوموند :

ترجمه : کاظم شرکت (شهرین)

سیر تاریخی پیشرفت و تمدن

درباره خود چه میدانیم

اینک به عصر ملر وارد میشویم ، وابس وهیب وضع زندگی ما را بکلی تغییر خواهد داد. بنابراین جای آن دارد که نگاهی بآینـــــده بنداریم و ببینیم پیش آمد زمان برای ما چه معانی خواهد آورد که به شناخت مبانـــی ساسی کمک کند .

آنچه درباره انسان حائز اهمیت است و استننش لازم مینماید بطور خلاصه در سطور زیر برمیشماریم :

ـ مشخصات بارزانسان که اورا از سایر گونه هوانائی که بآنها شباهت دارد متمایز میسازد بارزمند از : راست ایستادن ، رشد استثنائی درت مغزی ، نطق و بیان .

۲ـ برآوردهای مربوط به تاریخ پیدایش سان در زمین از ۵۰۰/۰۰۰ سال تا دومیلیون ال پیش میباشد .

۳ـ کهن ترین سلسله اجداد ماکه از زمان تمکانتروپوس ارکتوس شناخته شده ، پانصد ار سال پیش در جاوه زندگی میکرده است . جم کاسه سراو ۹۴۰ سانتیمتر مکعب بوده در مقایسه با حجم کاسه سر گوریل که ۶۵۵ سانتیمتر است . این موضوع رامیتوان یکی از دلایل شناختن پیته کانتروپوس بعنوان یک گونـــــه انسانی دانست .

۴ ـ از آنجائیکه پیدایش انسان را با معیارهای عصر حاضر میسنجیم ، ظرفیت کاسه سر بعنوان یکی از دلایل قابل قبول میباشد ، لیکن آن انسان بهیچوجه باما شباهتی نداشته است . تنها میتوان گفت در ۲۵/۰۰۰ سال پیش در ناحیه کروماگنون (محلی است واقع در جنوب فرانسه) موجودی زندگی میکرده است که ظرفیت کاسه سرش ۱/۶۶۰ سانتیمتر مکعب بوده و بنام هوموساپین نامگذاری گردیده است .

۵ـ از زمان کروماگنون تا امروز ، انسان تکامل یافته است و این تکامل بیشتر در قسمت فرهنگی بوده است تا قسمت ساختمان جسمی . ظرفیت کاسه سر انسان بنابراین هیچ تغییری ننموده است .

۶ ـ تاثرات محیط واوضاع اقلیمی انسان

ـوم ساپیین را به سه دسته مختلف تقسیم نموده ـت : نگروید (سیاه پوست) ، مونگولوید (زرد ـست) ، و سفید پوست . میان این دستجات ـه گانه ، ریشه و اصل واحدی بنظر نمیرسد ـاحتمال اینکه این سه گونه از سه اصل و ریشه ـداگانه باشد زیاد است .

ـ تاکنون به محل زندگی انسان اولیه توجهی ـشده است ، لیکن میتوان از قرائن اینطور استنباط نمود که در پاره‌ای نقاط در حوالی کمربندی که از کرانه اقیانوس اطلس به جاوه منتهی میشود و در ساحل دریای مدیترانه تا آسیای صغیر و هندوستان محل سکونت بشر اولیه بوده است

۸ ـ بیشتر مطلعین و محققان عقیده دارند که انسان ابتدا در آسیا زیست مینموده است .

۵۰/۰۰۰ سال پیش از میلاد

تیرهای کمان فاصله دور میکشد

سلاح پاره‌ای به اسلحه جانه دنبا اضافه ـردید ، و اینک با بوسیله میتوانیم دشمنان ـودرا از دور مورد حمله قرار دهیم . این سلاح ـدید از یک قطعه چوب سخت ساخته شده که ـدو انتهای آن زهی بسته اند . چوب نوک تیز را ـر به تکیه میدهیم و با کشیدن آن چوب اولی ـحالت کمان خم میشود و حمش آن نیروئی ـخیره میسازد که با رها کردن زه ، چوب نوک ـیز با پرش عجیب بپرواز در میآید و بهدف میخورد .

چوب تیر که بعدها نام نیر معروف شد گاهی با سنگ تیزی مجهز میگردید که ضربه آنرا شدید تر میساخت . تیروکمان زمدتی بعنوان خطرناکترین اسلحه در دست بشر آنروز بکار میرفت . (تکامل آن با پیدایش فولاد آنرا بصورت بهترین سلاح دور زن ، تا پیدایش باروت ، در دست انسان نگاهداشت)

ـیه از صفحه ۷۲۲

ـام مدیومها احتیاج به فرورفتن در حال جذبه ـه را ندارند و بعضی از آنها میتوانند حتی ـال عادی و بدون اینکه خودشان از معاد ـجات غیرارادی خود با خبر باشند ، مطالب ـار و پیامات روح مربوط شده را به رشته ـودرآورند و در معرض اطلاع حاضرین جلسه ـند و بطور کلی این قبیل واسطه‌هائی راکه ـبالاعمل میکنند (مدیوم دهنی) مینامند . ـیوم‌های دیگری هم وجود دارند که از طرف آنها پاره‌ای حرکات و اعمال غیر عادی سرمیزند و اینطور بنظر میرسد که این حرکات در تحت تأثیر نفوذ خواسته‌ها و تمایلات ارواحی که با آنها مربوط شده‌اند انجام شده است و اینگونه واسطه‌ها را (مدیوم جسمی) مینامند .

ضمنا "بطوریکه از انتشارات مجامع روحی آمریکا و اروپا مستفاد میشود گویا در بعضی از این مجالس روحی اتفاقا به رؤیت پاره‌ای مناظر و شنیدن صداهای مأنوس و حتی عکس برداری از ارواح نیز موفق گردیده‌اند .

نوشته: خانم دکتر شریف انصاری

استاد زبان فارسی در دانشگاه عثمانیه (هند)

مهابهارتا و رامایینا

حماسه‌های بزرگ هند

۴

افسانه کریشنا بسیار پیچیده است و امکان دارد که عناصر غیر آریائی در آن نفوذ ورخنه کرده باشد. راما و کریشنا که مظهر کامل ویشنو است از میان طبقه سلحشوران و رزمیان برخاستند. کریشنا بانی مذهب عشق ومحبت، پرجذبه و التهاب و مظهر عبادت عرفانی است، عصری که وی در آن ظاهر شد، عصر سوم جهانی یعنی عصر کشمکش خوب و بد، جنگ خدایان و اهریمنان است.

اکنون دوباره به داستان مهابهارتا برمیگردیم. سرانجام دریتاراشترا برادرزادگان خویش را به دربار باز خوانده وار پادشاهی خود کناره گرفت وکشور پهناورش را بین فرزندان و برادر زادگان خویش تقسیم کرد.

پنج برادر "پاندو" در محلی معروف بهایندراپراستانا In draprastha na نزدیکی دهلی، پایتخت عظیمی بنا کردند

رامایینا نه در صف تاریخ بشمار میرود و نه در عداد تذکره‌ها بلکه این جزو داستانهای اساطیری هندوان است. ما نمیتوانیم تمدن یونان و ثقافت آنها را کاملا" درک کنیم در حالیکه درباره هرکیولس، ویس، پولیس هتکر اطلاعی نداریم. همین طور ما نمیتوانیم دهرما یعنی مذهب و نظام اخلاقی و آئین خدا پرستی هندوان را درک کنیم مگر آنکه راما ــ سیتا ــ بهارتا ــ لکشمنا ــ هنومان را کاملا بشناسیم. داستان‌های اساطیری تنها با فلسفه نمیتواند جور شود و نیز مراسم دینی تنها بدون اساطیر کفایت نمیکنند.

رامایینا بانضمام " مهابهارتا " و "پورانا ها" ادبیات حماسی هند را تشکیل میدهد رامایینا از لحاظ شیوه نگارش و مندرجات از مهابهارتا متفاوت است.

رامایینا متعلق به گروه نوشته‌های کاویا (Kav ya) و حماسه ساختگی است و چون

رامایانا یکی از اولین آثار بدیع اینگونه ادبیات بشمار میآید ازین رو آن را آدی کاویا (Adi Kavya) یا نخستین اثر کاویا نام گذاشته‌اند.

"رامایانا" درهند شهرت کم نظیری دارد از شنیدن این داستان احساسات مردم آن چنان برانگیخته میشود که میگریند ، حتی مهاتما گاندهی هر گاه فراغتی مییافت آن را صرف خواندن یا شنیدن رامایانا و بهاگوات گیتا میکرد سه قهرمان بزرگ رامایانا نمونه فضایل بزرگ انسانی هستند .

"راما" مظهر انسان کامل و متانت روح و مناعت طبع است و نمونه روح عاشق است که به عشق معبود ازلی یعنی "سیتا" میسوزد و برای وصول به مطلوب همت درهٔ عشق را میپیماید "سیتا" مظهر پاکی و پاکیزگی و عشق و معرفت الهی است . بهاراتا ، برادر راما مظهر رادمردی و جوانمردی است و این صفت بزرگ منشی آنچنان مقبول طبع نسل‌های آینده گردیده که بپاس جوانمردی او سرزمین هند را کشور بهارتا نام نهادند .

مبحث فلسفی "رامایانا" همان آئین نزول حق در عالم محسوسات است . راما ظهور و تجسم "ویشنو" خدای محافظ جهان است .

مسئله تعبیر و تأویل این حماسه عقاید گوناگونی بین ارباب تحقیق بوجود آورده است سفر راما به جنوب هند مظهر هجوم و نفوذ اقوام آریائی به جنوب شبه قاره هند است . این مظهر بمنزله ترویج و بسط فرهنگ آریائی در جنوب هند بوده است .

برخی معتقدند که رامایانا معنی تمثیلی دارد و متکی بر علم الاساطیر ودائی است. "سیتا" در ریگ ودا بمعنی "شیار" آمده و چون مربوط به زمین و کشت و زراعت است پس باید "سیتا" را الههٔ حاصلخیزی پنداشت .

راما در اصل همان "ایندرا" خدای سلحشور ودائی بود و سلطان اهریمنان راوانا همان اژدها و دیو قحطی است که در ریگ ودا معروف بود . نبرد "راما" با "راوانا" برابر همان نبردیست که بین ایندرا و وریتا صورت گرفته بود و بهمین علت او را کشندهٔ ویرتبا (Vitaban) نامیده‌اند .

تلگراف محمدعلیشاه به سالارالدوله

وقتیکه محمد علیشاه برای باز گرداندن سلطنت خود ، از اروپا عازم ایران شد برادرش سالارالدوله هم از طریق کرمانشاه اردوئی فراهم آورد و به قصد تسخیر تهران و بدست آوردن حکومت به جنگ پرداخت .

محمد علیشاه طی تلگرامی که به سالارالدوله میکند چنین مینویسد : " برادر عزیزم سالارالدوله من با ششهزار سوار به لباس ترکمان برای تهران آمدم . شما هم خیلی زود خود را بدروازه تهران برسانید ابداً باردوی نتاتر تهران اعتناء نکنید همه باهم سه هزار سوار بختیاری وغیره است هرچه زودتر خودترا برسان چونکه دیر رسیدن شما میتواند شکنه بزرگی به نقشه اردوی ما برساند . "

ناگفته نماند که هم محمدعلیشاه و هم سالارالدوله هردو شکست خوردند و فرار را برقرار ترجیح دادند .

کتابخانه وحید

آهنگ عشق: از خواجه عبدالحمید عرفانی ـ از انتشارات انجمن فارسی سیالکوت (پاکستان) ـ قطع جیبی ـ ۳۲ صفحه ـ خواجه عبدالحمید عرفانی برای ایرانیان ادب دوست و خوانندگان مجله وحید چهره‌ای آشناست وی از شیفتگان فرهنگ و ادب فارسی و از عاشقان این آب و خاک است.

مجموعه آهنگ عشق را بیاد بازدید خود از ایران (در سال ۱۳۵۲) سروده و به جناب آقای علم هدیه کرده است با این مقدمه:

ای امیر ابن امیر ابن امیر	هدیه‌ای از بینوائی هم پذیر
حاصل یک عمر عشق و جستجو	چند قطره ریختم اندر سبو

توفیق خدمت برای آقای عرفانی آرزو داریم.

ارزنده و رزنده: برگزیده اشعار آقای برق موسوی ـ قطع جیبی ـ ۱۲۸ صفحه ـ از انتشارات بزم سعدی ـ حیدرآباد هند ـ ۱۹۷۵ میلادی. این کتاب به پیشگاه شاهنشاه آریامهر تقدیم شده است و آقای دکتر اجه‌ای سرکنسول شاهنشاهی ایران در دکن بر مقدمه‌ای بر آن نوشته است توفیق خدمت برای آقای برق موسوی شاعر نامدار هند که از علاقمندان و دلبستگان فرهنگ و ادب پارسی است آرزو می‌کنیم. آقای موسوی در مجموعه شعر خود غزلی دارد بنام صف حیرت زدگان که بنا به نوشته خودش به "... شاعره توانا و زیبا و شعله نوا ... "خانم سیمین بهبهانی تقدیم کرده است. و ابیاتی از آن چنین است:

دی ذکر بود در حلقه صاحبنظران بود	توصیف رخ خوب تو موضوع بیان بود
جان و دل من سوخت نگاهی که بمن کرد	من خاروخسی بودم واو برق تپان بود
بودی تو کجا ای بت خوش خلق در آن دور	این پیر جگر خسته زمانی که جوان بود

یتفجر منه الانهار: مجموعه شعر از خانم دکتر زبیده صدیقی ـ قطع جیبی ـ ۲۸۸ صفحه چاپ پاکستان ۱۳۹۶ هـ = ۱۹۷۶ خانم دکتر صدیقی از شیفتگان فرهنگ و ادب فارسی و از مدرسان نامدار دیار پاکستان است و سالها است تدریس زبان فارسی را در مدارس عالی پاکستان بعهده دارد. با آرزوی توفیق برای این محقق جوان بیتی چند از اشعار او را نقل می‌کنیم:

ای شوق تو نصیب من و اضطرابها	وز خون دل بساغر چشمم شرابها
وانروز کز تو دور فتادم ندیده ام	آن نازو این نیاز به برق سحابها ...
پرسی اگر ز حال جگر خستگان کسی	بینی نوشته زاب وز آتش کتابها
جانم بسوخت ناله‌ی پرسوز امشب است	بس کن زبیده نغمه بس کن ربابها

در این شماره:

مجله وحید: شماره بی در پی ۲۰۰ ـ از ۱۵ تا ۳۰ دیماه ۲۵۳۵

بهای یک شماره پنجاه ریال و بعد از یکماه یکصد ریال است.

بهای اشتراک برای داخله ـ ۲۴ شماره یکهزار و دویست ریال.

خارجه دوهزار ریال.

مجلهٔ وحید هر دو هفته یک شماره منتشر میشود.

حروفچینی از: سازمان فارابی — چاپ از: افست نیلوفر

اطلاعیه

ساکنان داخل محدوده زیر که مایل به استفاده از گاز طبیعی برای مصارف خانگی و تجاری باشند میتوانند جهت تسلیم برگ درخواست انشعاب گاز طبیعی روزهای شنبه الی چهارشنبه از ساعت ۸ الی ۱۳ با دردست داشتن مدارک زیر به منطقه گاز تهران واقع در میدان ۲۵شهریور مراجعه نمایند.

۱- سند مالکیت باضافه یک نسخه فتوکپی برای هر انشعاب.
۲- اصل شناسنامه باضافه یک نسخه فتوکپی برای هر انشعاب.
۳- درصورت مراجعه مستاجر و یا وکیل وکالتنامه رسمی مالک.

مدت قبول برگ درخواست انشعاب گاز در محدوده زیر از تاریخ ۲۵۳۵/۱۰/۱۸ الی ۲۵۳۵/۱۱/۱۸ میباشد و قبول درخواستهائیکه پس مدت مذکور ارائه گردد موکول به امکانات بعدی شرکت ملی گاز ایران خواهد بود.

شمال

منطقه گاز تهران

آگهی مسابقه طرح پیکره‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر مورد نظر جهت نصب در بلوار پارک شاهنشاهی

چون شهرداری پایتخت در نظر دارد به نصب پیکره‌هائی از اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر در بلوار پارک شاهنشاهی در محل‌های تعیین شده که نقشه موقعیت نصب آنها در اختیار سازمان زیباسازی شهر تهران میباشد مبادرت نماید. لذا تهیه پیکره‌های فوق‌الذکر را از طریق این آگهی بشرح زیر بمسابقه میگذارد:

۱ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر که بصورت ایستاده و بالباس نظامی تهیه و در بالای آبنما و پله‌ها، نصب خواهد شد ۵ متر تعیین میگردد تهیه طرح و نظارت و نصب بعهده برنده خواهد بود.

۲ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر که بصورت نیم‌تنه و در اندازه بزرگتر از نیم‌تنه‌های موجود از شخصیتهای تاریخی در بالای پله‌ها نصب شده است تهیه و در پائین و جلوی آبنماها و پله‌ها نصب خواهد شد دو متر تعیین میگردد. تهیهٔ طرح و نظارت و نصب بعهده برنده خواهد بود.

۳ ـ جنس پیکره از برنز میباشد شرکت کنندگان درمسابقه میبایستی ماکت مجسمه‌های تهیه‌شده از پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر را بمقیاس ۱/۵ و پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر را بمقیاس ۱/۲ اندازه تعیین شده تا آخروقت ۲۵۳۵/۱۲/۱۵ به سازمان زیباسازی شهر تهران واقع در خیابان ۲۵ شهریور (عباس‌آباد) جنب پمپ بنزین خیابان پاکستان، خیابان یکم ارائه و رسید دریافت نمایند. به نفرات اول و دوم و سوم که با نظر کمیسیون انتخاب میگردند.

بترتیب نفر اول ۱۵۰,۰۰۰ ریال یکصدوپنجاه هزارریال، نفردوم ۱۰۰,۰۰۰ ریال یکصدهزارریال نفر سوم ۵۰,۰۰۰ ریال پنجاه هزارریال جایزه پرداخت خواهد شد علاقمندان برای کسب اطلاع بیشتر از موقعیت نصب پیکره‌ها و هزینه‌های پیش‌بینی شده و مسائل مربوطه بسازمان زیباسازی مراجعه نمایند.

سازمان زیباسازی شهر تهران

...th the Compliments of
...e Cultural Counsello...
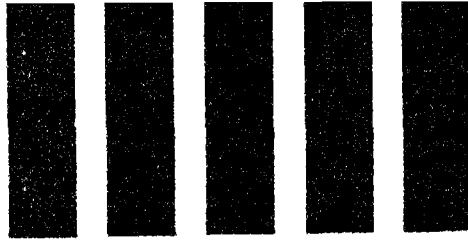
The Iranian Embassy
New Delhi

صابون آرایش
عروس
صابون
عروس
برای دستشوئی و حمام

خاطره ها و خبرها

دادستان تهران

آقای پیشوائی دادستان تهران که اخیراً" به معاونت وزارت دادگستری برگزیده شد پنجسال و پنجاه و سه روز سمت دادستانی شهرستان تهران را داشت و در این مقام رکورد خاصی از خود بجای گذاشت. زیرا سایر دادستانان بیش از یکی دوسال در برابر این کار شاق و شکننده مقاومت نمیکردند ولی معزالیه تا دقایق آخر که در سمت دادستان انجام وظیفه میکرد با همان روی گشاده و زبان و بیان گرم و گیرا با مردم روبرو بود.

ناگفته نماند دادستان تهران که بتقاضا و شکایت مردم غالباً" دستور تعقیب مزاحمین تلفنی را میداد خود نیز از مزاحمتهای این مزاحمین در امان نبود و گاه و بیگاه از سوی مزاحمین مورد لعن و نفرین قرار میگرفت.
آقای مجیدیه جانشین پیشوائی نیز از قضات بانام و نخبه دادگستری و از افراد خوشنام عدالت است.

استاد فلسفی

استاد نصرالله فلسفی مورخ مدقق معاصر در بستر بیماری غنوده است.

وطبیب معالج، یاران استاد را از فیض دیدار او بطور موقت محروم داشته است.

خداوند استاد را سلامت بدارد و توفیق تکمیل و چاپ اثر محققانه خود (زندگی شاه عباس کبیر) را بیابد. ان شاءالله.

خاطرات

آقای سردار فاخر حکمت خاطرات دوران پرنشیب و فراز زندگی خود را به رشته تحریر درآورده و آماده برای چاپ کرده است.

آقای سردار بیش از نیم قرن در رویدادهای مملکت نقش مؤثر داشته و در ایام پرآشوب و سالهای بعد از جنگ جهانی دوم ریاست قوه مقننه مملکت را داشته و با نهایت قدرت و تدبیر عمل کرده است.

تسلیت

پژوهشگر ارجمند آقای ابراهیم صفائی طی یکسال دو جوان برومند خود را از دست داد و در داغ عزیزان خود سوگوار و عزادار شد. به این مرد داغدیده و مصیبت کشیده تسلیت میگوئیم خدایش صبر و شکیبائی دهاد. آقای صفائی در قطعه‌ای که بهمین مناسبت سروده گفته است:

نمیدانی چنین داغی چه تلخ و جانگزا باشد   نمیدانی شب و روزم همه شام عزا باشد
به چون من خسته افتاده‌ای ظلمی چنین؟ حاشا   گر این کار خدا باشد، نپندارم خدا باشد

کینه دیرینه

در اغلب شهرهای ایران بین خانواده‌های کهن در اثر حوادث زمان کینه‌های دیرینه وجود دارد و نسل به نسل منتقل شده است.

از جمله بین دو خانواده از مردم کاشان یعنی نراقی و آریانپور این کینه بر اثر یک قتل ریشه‌قدیمی پیدا کرده‌است. آقای حسن نراقی کاشانی سالها پیش برادرش بدست اتباع نایب حسین کاشانی کشته شده‌ومدتهاست در صدد تهیه و جمع آوری مدارک جهت معرفی نشر نایب حسین و ماشاء الله خان کاشی است و گویند سعی کرده است سیئات اعمال آنها را در کتابی گرد آورد و چاپ کند.

اولاد واحفاد نایب حسین، غالباً درس خوانده و زحمت کشیده شده‌اند ونمونه‌ای از آنها دکتر عباس آریانپور است که مدرسه عالی ترجمه را تأسیس کرده و فرهنگ جامع انگلیسی را نوشته است.

یکی دیگر از کسانیکه پدرش از (قاطعین) صدر مشروطیت بوده‌و توسط مورخ معروف تاریخ مشروطه مورد انتقاد قرار گرفته است ترتیب مصاحبه‌ای داده‌و ایرادات منطقی بر آن مورخ گرفته‌وقرار است این مصاحبه را از طریق وسایل ارتباط جمعی باطلاع عموم برساند.

نمایشگاه لاروس

نیمه دوم دیماه نمایشگاهی از طرف مؤسسه انتشاراتی لاروس فرانسه در کتابخانه مرکزی دانشگاه ترتیب داده شده بود که در آن نشریات مختلف به معرض دید علاقمندان گذاشته شده بود.

موضوع جالب اینکه بیشتر نشریات نمایشگاه به‌زبانهای انگلیسی بودو حکایت از آن داشت که‌در فرانسه‌هم بخلاف سابق نشریات علمی، فرهنگی، تاریخی‌وفنی به زبانهای دیگر چاپ میشود و فرانسویان که غرور و تعصب خاصی از این لحاظ داشتند اکنون در برابر عظمت دانش‌وتکنیک تسلیم شده نشریات خود را به زبانهای‌دیگر چاپ میکنند یا از نشریاتی که بزبانهای‌دیگرچاپ شده‌استفاده‌میبرند.

انحلال شهرداری

سید ضیاء الدین طباطبائی پس از کودتای ۱۲۹۹ شهرداری (بلدیه) تهران را منحل کرد و خود ریاست شهرداری را بعهده گرفت‌وچون‌کارهای‌نخست‌وزیری و درگیریهای پی‌در پی مجال رسیدگی به امور شهری را از او سلب کرده بودلذا شخصی بنام اپیکیان را به کفالت شهرداری تهران انتخاب کرد.

درگذشت استاد

استاد مجتبی مینوی پژوهشگر نامدار و استاد ممتاز دانشگاه تهران روز ششم بهمن ماه ۲۵۳۵ در سن ۷۴ سالگی بدرود زندگی گفت.

استاد مینوی از محققان دقیق و زباندان ایران بود و نظرات خود را بی‌پروا در هر محفل و مقام میگفت و از آن دفاع میکرد. خدایش رحمت کناد.

نامه‌ها و اظهار نظرها

جناب آقای مدیر محترم مجلهٔ وحید :
...عدالعنوان . . . مجلهٔ وحید نشریه ایست
بسیار خواندنی و جالب و مجموعه‌ایست از
مطالب بکر و منحصر . عکسهای تاریخی آن
نیز بسیار خوب است و اسنادزنده و معتبری
است برای تاریخ ایران . در شماره پی در پی
۱۹۹ (دیماه ۲۵۳۵) زیر صفحه ۶۰۵ عکسی
چاپ‌کرده بودید و اسامی بعضی از کسانیکه
در عکس بودند برای شما معلوم نبوده و نوشته
بودید : "شناخته نشد" من‌که با اغلب این
افرادقومیت‌دارم و آنان رامیشناسم به‌معرفی
آنهامیپردازم‌واسامی آنان بدین شرح است:

ایستاده از راست :حاج‌علی‌قلی‌خان
سردار اسعد ــ محمدحسینخان‌سپهدار ــ حاج
خسرو خان سردار ظفر ــ سلطان محمد خان
سردار اشجع ــ لطفعلی خان امیر مفخم ــ
ناظم العلوم پسر سپهدار .
نشسته از راست : رضا قلیخان ایلبگی
(کودکی که جلو ایشان نشسته امان‌الله خان
فرزند ایلبگی است)ــ امام قلیخان حاج
ایلخانی ــ نفرسوم‌وپنجم‌شناخته‌نشد ــ
نفرچهارم اسفندیارخان .

با احترام ــ فروغ‌ظفر بختیاری

آقای‌مدیرمحترم مجلهٔ وحید : درصفحه
۶۰۲شماره۱۹۹ آن مجلهٔ وزین شرحی درباره
لوحه طلائی که‌از طرف مجلس شورای ملی
به‌سه‌تن‌از علمای‌نامداردوران‌مشروطیت داده
شده شرحی مرقوم داشته بودید و چون در
تاریخ ۱۰ شهریورماه ۱۳۲۶ یک طرح قانونی
دائر به تصدیق خدمات گرانبهای مرحوم
حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک) از تصویب
گذشته و آنرا روی لوحه طلائی حک کردندو
بدستورآقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس
شورای‌ملی اینجانب که‌درآن‌زمان عضو هیئت
رئیسه‌مجلس‌بودم بایکنفر دیگر از وکلا مأمور
تسلیم آن به ورثه مرحوم پیر نیا شدیم و در
مراسمی‌که‌برسر مزار آن شادروان در امامزاده
صالح‌تجریش بر پا بود لوحه‌رابه بازماندگان
آن جنت مکان تسلیم نمودیم . متن طرح
چنین‌است : "ماده واحده ــ مجلس شورای‌ملی
ایران‌تصدیق مینماید که‌مرحوم حسین پیرنیا
(مؤتمن‌الملک)در دورهٔ زندگانی پرافتخار
خود خدمات صادقانه و گرانبهائی نسبت
بکشورخویش‌ومشروطیت و قانون اساسی‌ایران
نموده و یکی‌از فرزندان لایق و خدمتگذارو
است‌که وطن همواره نسبت به او حق شناس
خواهد بود . "

غلامرضا فولادوند

جُنگ وحید

رفتن کور بخانهٔ لنگ :

امیرتیمورگورکانی چون مملکت هند را مسخر ساخت روزی در حضور اعیان هند اظهارداشت که در بلاد هندوستان سازندگان و نوازندگان زیادوجوددارد . حضارگفتاراورا تصدیق نمودند ویکی از معاریف رامشگر نابینائی را که دولت نام داشت حاضر بحدمت نمود . سازندهٔ مربوربخواندن ونواختن پرداخت وامیر تیمور راسار و نوای وی خوش آمده پرسید اسمت چیست ؟ نابیناگفت : دولت . امیرگفت دولت هم کورمیشود ؟ نابیناجواب داد : اگرکورنمیبود بخانهٔ لنگ نمیآمد . امیرتیمورچون لنگ بود این سخن براوگران آمد ولی ار آنجائی که کلامی ظریف و نکتهٔ بموقعی گفته بود قیافه خوشی نشان داد و انعامش بخشید .

کشتن باب

در مجموعهٔ نفیس و خطی کراسه لمعی افضل الملک کرمانی نوشته است : " تاریخ ظهورشرارت از اتباع میرزا علیمحمد شیرازی مشهور به باب علیه‌العقاب در دارالخلافه طهران درمحل نیاوران که قصد وجود مقدس شهریارایران ارواحنافداه را در وقت تشریف فرمائی به‌شکارگاه نمودند و بحمدالله محفوظ و محروس در امان خداوندی از این‌صدمه‌و آسیب‌ماندند . پس ار آنکه به تبریز آوردند میرزا علیم‌رئیس بابیه‌راتا نا پسری آقا سید علی زنوری‌در میدان سربازخانه اندرون فوج نصاری‌به‌فتوای‌علمای اسلام هدف گلوله‌تفنگ نمودند . یکی‌ازاهالی‌ماده تاریخ راابنطور گفته :

بدل عیشی عمگین در غم
کشتن‌باب ساعت آمد
فکر میکرد پی تاریخش
ارقضا باب ضلالت آمد .

۱۲۶۶

نایب‌السلطنه : عضد الملک قاجار نایب‌السلطنه احمدشاه در سال ۱۳۲۸ هجری قمری درگذشت و ناصرالملک همدانی درجلسه ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ مجلس شورای‌ملی با ۴۰ رأی از ۷۱ رأی به نیابت سلطنت برگزیده شد . مستوفی — الممالک نخست‌وزیر وقت هم ۲۸ رأی آورده بود .

* * *

کسی که مالک نفس خود نتواند بود و اسیر فرمان دیگران و همیشه بر جان و دل خود لرزان چگونه بسلامت تواند بود یک نفس بی بیم خطر نزند .

* * *

کدام حاکم راستکار تر و منصف تر ازکمال عدل و عقل ملکست ؟

* * *

تنها مانی چو یار بسیار کسی.

* * *

روز و شب در پس یکدیگر باشند ــ هر که هنر بیش دارد در حق او قصد زیادت رود . . . او را بدخواه وحسود بیش یافته باشد .

* * *

تدبیر گذشته کردن و کار رفته یاد آوردن مفید و سودمند نباشد .

* * *

حکما گویند هیچکس بر عذاب صبر نتواند کرد و هرچه ممکن گردد از راست و دروغ بــــرای رفع ادیب بگوید .

* * *

آتش از دل سنگ بی جدی تمام وجهدی بلیغ بیرون نتوان آورد .

* * *

پسندیده تر احلاق ملوک رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن خدمتکاران مرضی الاثر .

* * *

جزای نیکی به بدی و پاداش عبادت عقوبت صورت نبندد .

ازنمایشنامه کلیله و دمنه (ع ــ امیر معز)

ولایت اشرف : دریک مجموعه خطی کهن نوشته شده بود : "مازندران را که اول به ۵ هزار مشهور بود شاه عباس بعد از ساختن شهر اشرف نام نهاد چون والده شاه عباس اشرفی بود بنا به حب وطــن اشرف را ساخت . حالا شش باغ و یک چهل ستون باقی مــانده است سنه ۱۰۲۱ " .

فتح تهران : مجلس شورای ملی روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ بدستور محمدعلیشاه به توپ بسته شد و مشروطه خواهان بــه کندو بند اندر شدند . پس از آن دراطراف و اکنــاف مملکت جنبشهای آشکــارو پنهان بر ضد محمد علیشاه بوجود آمد و سرانجام روز ۲۷ جمادی الاخــر ۱۳۲۷ (۲۸ تیر ۱۲۸۸) تهران بوسیله قوای ملی فتح گردید و محمــدعلیشاه بسفارت روس در زرگنده پناه برد

عکسهای تاریخی

عکسی است از شیخ فضل‌الله نوری بر سر دار . شیخ را روز ۱۱ مرداد ۱۲۸۸ (۱۳ رجب ۱۳۲۷) در میدان توپخانه به دار آویختند . گویند بر سر دار این شعر را زمزمه میکرد .

اگر بار گران بودیم رفتیم　　اگر نامهربان بودیم رفتیم

جالب اینکه جمعی از مردم باصطلاح مشروطه خواه و از جمله پسر خود شیخ فضل‌الله از مرگ او ابراز شادمانی میکردند . چنانکه در پای دار دیده میشود چند تن موزیک و آلات طرب در دست دارند و شاید پایکوبی هم میکرده‌اند .
شیخ فضل‌الله در موقع مرگ ۶۹ سال داشت .. (عکس از ملکشاه ظفر است) .

مظفرالدین شاه‌درشکارگاه کارد بدست در برابر پلنگی که شکارشده‌است
بارجال‌ودرباریان‌خودایستاده‌است (عکس‌ازعلامرضاخان‌فولادوند)

شاپشال روسی
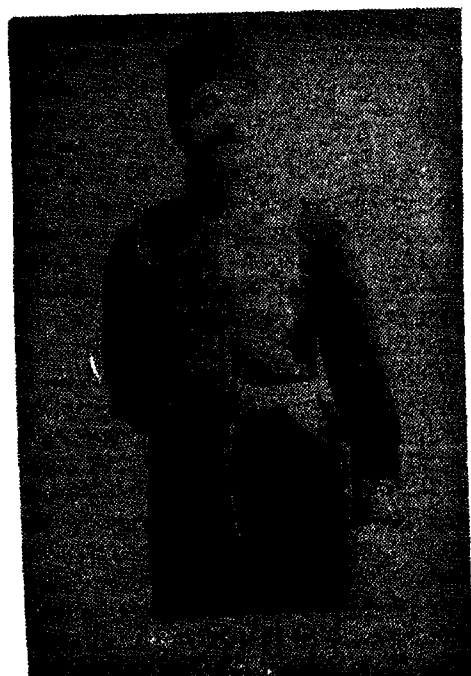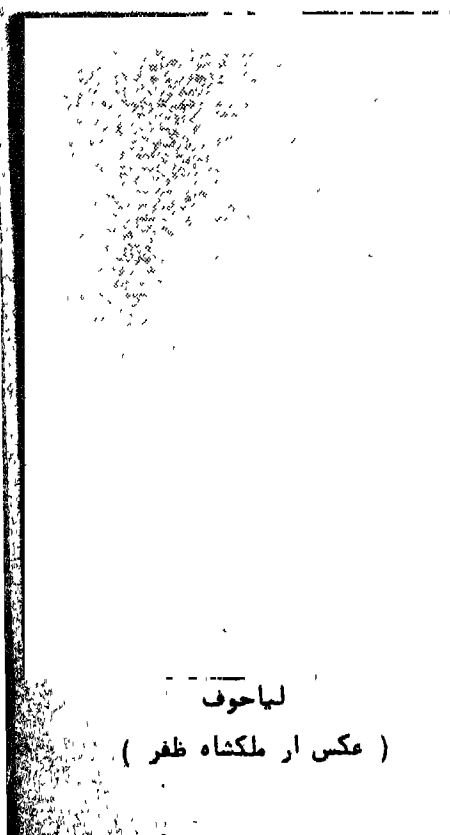
لیاخوف

(عکس از ملکشاه ظفر)
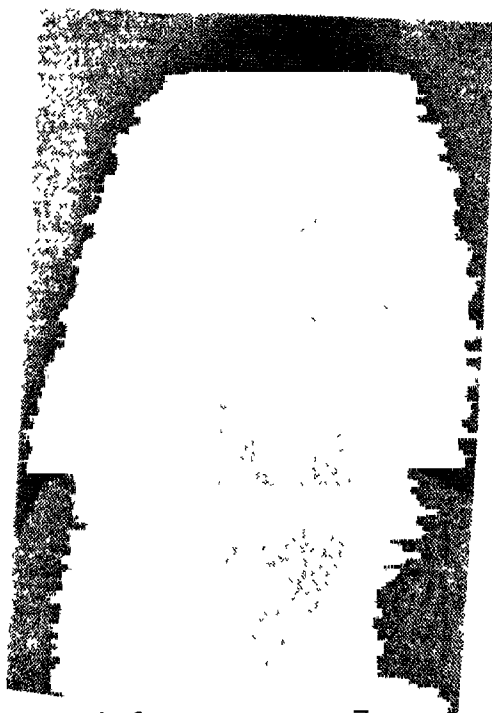
...اد عباس اقبال و استاد نصرالله فلسفی

حاج‌آقا رضا رفیع (عکس از آقای فلسفی)

حبیب‌الله‌خان موقرالسلطنه که توسط
مشروطه‌خواهان بدار آویخته شد
(عکس از ملکشاه طغر)

عزیزالسلطان (ملیجک)

عکس از آقای ثقفی اعزاز

بته آقای احمد سعیدی

خود را نبازید
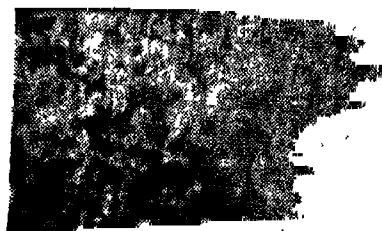
مرحوم حاج‌سیخ محمد ابن‌الشیخ حائری که مردی حکیم و دانشمند و سالها عمرخود
ر هندوستان گذرانده و با جمعی از دانشمندان آن کشور محشور شده بودند از قول بزرگان
کشور حکایت ذیل را برای اصحاب نقل میکردند که بزرگان آن دیار بفرزندان خود
آموختند که بخاطر بسپارند تا وقتی بزرگ شدند دربرابر حوادث و سختیهای روزگار
ن بازراکه مرغ شکاری معروف است پیش گیرند و برعکس گنجشک بی تابی نکنند وخودرا
زند تا ازمیان نروند. اینجانب چندسال پس از آقای احمد علی رجائی که ازاساتید
شگاه هستند تقاضا کردم آن حکایت را بنظم فارسی فصیح درآورند واینکار را کردند و
ق ازعهده هم برآمدند.

مثال مردم باتجربت رسند بباز
که چون بدام فتد خویش نمی بازد
هم آب وطعمه خورد هم مطیع ورام بود
بخست و خبر بدون ثمر نپردازد
اگر در قفس از اتفاق ماند بباز
توجهی نکند خود برون نیندازد
یقین کنند که اهلی شده است و سوی فراز
اگر رهاکنیش دست و پا نمی بازد
زاوج چرخ و سرکوه و دامن صحرا
بریده مهر وبا بن تنگنا همی سازد
بدین خیال رهایش کنند وباز چو دید
رسیده وقت سوی اوج شهپر افرازد
بعکس مردم بی تجربت چو گنجشک
که چون فتد بقفس بی قراری آغازد
نه آب نوشد ونه دانه چیند وخواهد
تن ضعیف دژ آهنین براندازد
گهی جهد بفراز وگهی فتد به نشیب
تن وروان خود ار در دو رنج بگدازد
زبی ثباتی و خامی و ناشکیبائی
پر شکسته تن خسته ، خسته تر سازد
درقفس چو گشایند خود برون فکند
بدون بال وپر . و ، جان دربی هوس بازد
دوگام بیش نرفته بچنگ گربه فتد
وباکه پنجه شاهین تنگ بنوازد

ماده تاریخ وفات
پیشوای بزرگ روحانی و عالم ربانی
استاد علامه
حاجی آقا رحیم ارباب
طاب ثراه

حاجی آقا رحیم ارباب طاب ثراه

رحیم آن مالک علم و یقین رفت ‌‌ ‌ زدنیا پیشوای عقل و دین رفت
رحیم ارباب ایمان بود و عرفان ‌ ‌ وز آن تا عرش رب‌العالمین رفت
روان شد جوهر جانش برافلاک ‌ ‌ تنش چون گنج گوهر در زمین رفت
بعلم فقه و حکمت بود استاد ‌ ‌ ز مرگ او همان رفت و همین رفت
مهین مصداق اعلم بود و افضل ‌ ‌ حقیقت آن که شیخ کملین رفت
وجودی پرز راء فت بود و رحمت ‌ ‌ دریغا کان وجود نازنین رفت
سلیمان وار بودش خاتم مهر ‌ ‌ هزار افسوس کان نقش و نگین رفت
بری بود از نیاز و عاری از آز ‌ ‌ امین آمد، امین ماند و امین رفت
ورا عمرگرامی قرب صد سال ‌ ‌ همه با طاعت و تقوی قرین رفت
چوکرد آهنگ رفتن جان پاکش ‌ ‌ وز این دنیا بفردوس برین رفت

حسام‌الدین بسال رحلتش گفت
رحیم آن مالک علم و یقین رفت

۱۳۹۶ هجری قمری

آن بزرگ مرد بی‌همتا روز ۱۸ ذیحجه ۱۳۹۶ هجری قمری عید غدیر برابر ۱۹ آذر ماه ۲۵۳۵ در سنین عمر نزدیک به ۱۰۰ سال در اصفهان فوت شد طاب‌الله ثراه.

حسام‌الدین دولت‌آبادی

نمونهٔ خط و انشای مرحوم آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب .

احمد سهیلی خوانساری
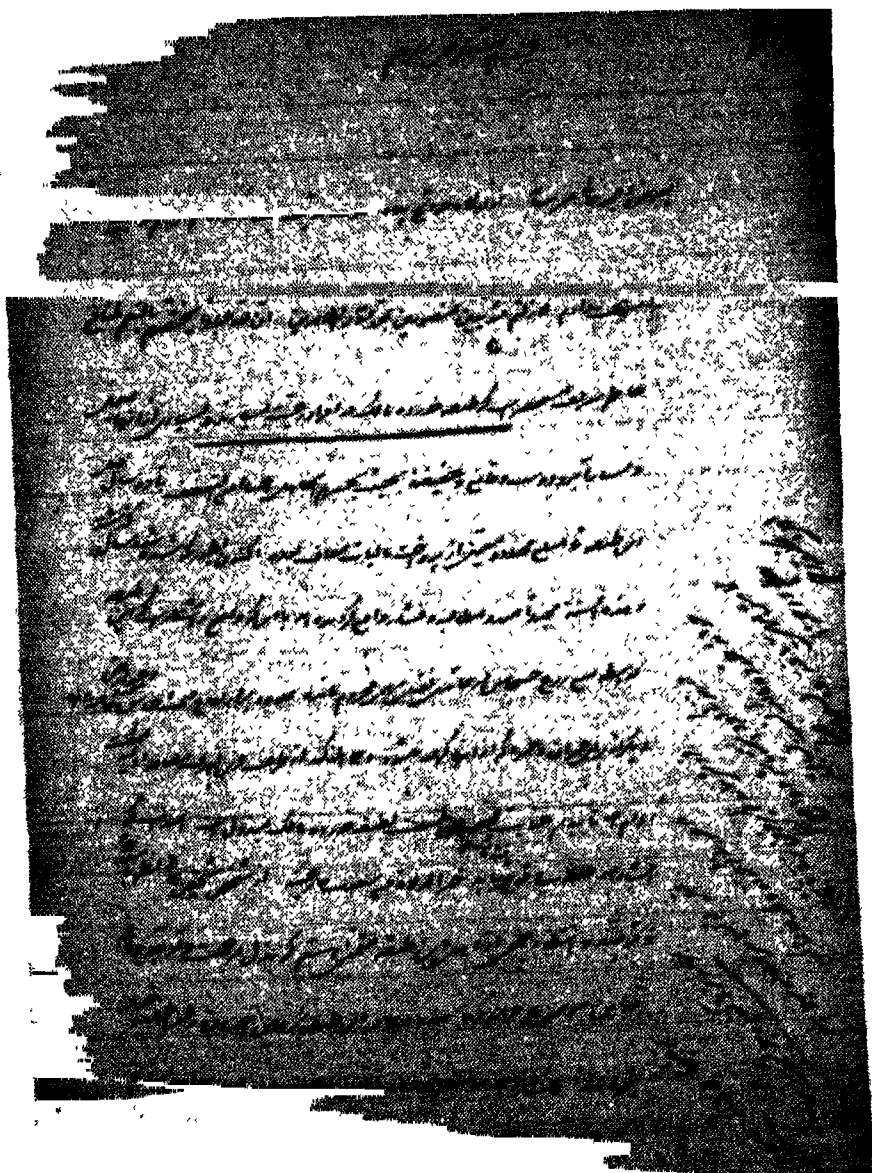
نوپردازی

سخن نو آرکه نورا حلاوتیست دگر. از قدیم سخن نو و مضمون نو همواره مورد توجه بوده و می پسندیدند و گاه و بیگاه بعضی از شعرا تجددی در شعر بوجود می آوردند ولی نه مانند این عصر و زمان که بکبار چشم از تمام قواعد دستوری پوشیده و هر چه بر سر زبان آید بروی صفحه کاغذ آرند و نام آنرا شعر گذارند.

آنانکه دم از شعر نو می زنند، آنانکه معتقدند باید شعر سپیدراسرود، آنانکه بجای شعر نو سخنانی یاوه و بی معنی بر سر هم کرده و کلماتی ناموزون و ترکیباتی ناصحیح از بی سوادی بهم می بافند متأسفانه فرق نظم و نثر ندانسته میخواهند با تیشهٔ جهالت کاخ با عظمت زبان پارسی را از بنیاد و یران کنند.

نظم و نثر زبان پارسی را قواعدی کهن است که هرگز نمیتوان هنگام نوشتن و یا سرودن قواعد آنرا از نظر دور داشت.

هر سخنی را نمیتوان شعر گفت مگر آنکه موزون و قافیه دار باشد و در سخن موزون اگر فصاحت نباشد قابل خواندن نیست و بسیار زود از میان خواهد رفت.

کسانیکه امروز خود را شاعر دانسته و در قالبهائی ناصحیح کلماتی بی معنی بر سر هم کرده و نام آنرا شعر میگذارند و جمعی از آنان حمایت کرده و نام آنانرا نو پرداز گذاشته و هر روز با یاوه سرائی های آنان صفحه‌های روزنامه و مجله ها را پر می کنند نام آنان را باید خرابکار گذاشت. بنظر نگارنده خرابکار خرابکارست چه در پی بر انداختن حکومت خرابکاری کند چه برای برانداختن زبان و ملیت هردو مجرم و خیانت کارند و باید مجازات شوند. این یاوه‌هائیکه امروز بنام شعر نو میخوانیم چگونه میتوان نام شعر برآن نهاد، نه گوینده میداند چه گفته نه خواننده مقصود گوینده را از هذیان گوئی او درک میکند.

دو قطعه زیر که نموداری از نوپرداری در قدیم است یکی متعلق به اواخر قرن دهم هجری و دیگری از یک قرن پیش میباشد.

قطعه اول از سلطان ابراهیم میرزا جاهی شاهزاده هنرمند عصر صفویست و قطعه دوم از قمر السلطنه دختر ناصرالدین شاه بخوانید ببینید با اشعاریکه نوپردازان معاصر میگویند چقدر تفاوت دارد:

جانب بستان
گشت گلستان
مجمع خوبان
چون گل خندان
جمع لوندان
ازپی ایشان
بادل بریان
سرخوش و سرمست بادهٔ در دست
سرم نکوئی
برلب جوئی
هائی و هوئی
صحن چمنها غنچه و گلها
از همه سوئی
گه زخوبان عشوه و بازی
گه زاسیران سوز و گدازی
چه چه بلبل
بوی خوش گل
بادهٔ رنگین
لاله و نسرین
شیوهٔ شیرین
شرشرآبی
جام شرابی
چنگ و ربابی
سایهٔ سنگی
سینهٔ تنگی
جفتهٔ تنگی
آش ماهیچه
نان و کلیچه
فصل بهاران
جملهٔ یاران

خیمه و حرگه
درگه و بیگه
آتش بسیار
افیون و ککنار
پالده‌صد
سیب سمرقند
در چمن و باغ
گله و میماغ
دختر اویماق

آبک سردی
روغن زردی

بره بریان
بچهٔ برکان
گوشهٔ سرحد
تنگه بیحد
تاسک یاری
است ساری
نکه فربه
قاق ساری
دلبر مهوش
باده بهم کش
گاه فروکش
برلب آتش
گاه دروکش
بی‌غل و بی غش

* * *

حواهم از حدا ، درهمه‌جهـــــان ،
تا بکام دل ، اندرآن میــــان ،
شاهد طراز ، سرود لــــنواز ،
نو سبکنکیں ، من نــــرا ایــاز ،
عشوه سارکـــن ، پرده بـــارکــں ،
لب بلب بـــه ، شرح رازکــــی ،
ناله تا بکی در شـــب فـــراق ،
من چسان‌دهـــم ، شرح اشتیـــاق ،
ساقیا بـــیـار ، بادهٔ کهـــــں ،
یک دوساتکیں ، کں عـــطا ســں ،
در شب فراق ، ناله میکـــــم ،
در حصور عیر ، نانو میـــکـــم ،
خواهداز من آں ، شوخ دیده جاں ،
ناگرفته ایں ، نابداده آں ،

یک قفس زمیں ، یک نفس زمـــــان
گیرمت ببر ، تنگ تنگ تـــنـــگ
آخر از برم ، میـروی بـــنـــاز ،
آیم ار قفات ، لنگ لنگ لــــنگ
گه نیـــارکــں ، گـــاه سازکـــن
دلبر فشنگ ، شنگ شنگ شنـــگ
طاقتم شده ، ازغم ســو طـــاق
بادلی که هست ، سنگ سنگ سنگ
خاصه‌در بهار ، گوشهٔ چمن
بعد ازآں‌برں ، چنگ چنگ چنگ
ناخیال وصل ، جامه میـــدرم
چوں پری‌و دیو ، جنگ جنگ جنگ
تا عوض‌دهد ، کامم ار لــبـــان
میکندمرا ، رنگ رنگ رنگ

عمرالسلطنه دختر ناصرالدینشاه

شعر ترانزیستوری

اشعار من
در اختیار کار گزینی است
چون زودتر ز لحظه‌ی معهود
انها را
سروده ام.

***

من را باور کنید
اشعارم را در بیروت با مسلسل نوشته‌ام
در کعبه با سجود
و در ژاپن با ترانزیستور

نمی گنجد

باید این محفظه خون پالای
مرکز حسی دلواپسی
و
دردو دریغ
در گذرگاه تپیدن
پای بفشارد
تا من از ماحصل رفتن نابم
پاسخ احساسش را برتابم
اما
ثقل سنگینی دارد دل
مثل دلتابه مصب
یعنی این عقربه حجمی خون
خزلان
حرمت عمر مرا آونك
همه تن می زند از
فرصت پیمودن عشق
بعد سنگینی دارد عشق
من در آن می‌گنجم اما
جای دل خالی است !
جای دل خالی است .

اینهم دوشعرنوا ! ازنوپردازان بیمایه‌معاصرکه‌ازیکی‌ازجراید‌تهران‌اخذوعیناً‌گراورشده‌است .

دو شعر

از

دو شاعر

استاد

امید

من بهر حادثه‌کز دورجهان پیش آید — هرگز از گردش‌گیتی نکنم قطع امید
زانکه‌دانم‌که‌جهان‌است بهرحال‌دوروی — که یکی روی سیاه است و دگر روی سپید
کی زشیرینی راحت‌رسدش بهره بکام — آنکه از جام جهان تلخی محنت نکشید
تا نسوزد تنت از تابش خورشید تموز — تو چه‌دانی که چه لذت رسد از سایه بید
ورنه‌بینی غم وتاریکی شب های دراز — کی چنین در نظرت جلوه‌گر آید خورشید
بهرپیدایش نیکی‌است بدی‌های‌جهان
پی‌آرایش‌زیباست‌که شد زشت پدید

دکترحبیب‌اللهی (نوید)

دانش واقعی

آن شنیدی که هست دانستن — اصل کارائی و توانستن
اینهم از من شنو که هر دانش — نیست همسایه با دگر دانش
ای بسا دانش زیان آور — که ندانستن است از آن بهتر
از همه دانش آن بجوی و بجوا — کز حقیقت ترا کند آگاه
آنچه معلوم را کند مجهول — نیست جز نابکار و نامعقول
سوی آن دانشی‌گرای که عقل — در پذیرد نه‌پریشانه و نقل
دانش آئینه‌ای است جانها را — تا شکارا کند نهان ها را
هرچه‌آموختی‌جزاین واهی‌است — یاوه‌اندیشی است و گمراهی‌است

پارسا تویسرکانی

وصایای سید محمد صادق طباطبائی
رئیس پیشین مجلس شورای ملی

<u>تشکیلات وزارتخانه‌ها</u>: باید دولت مهما امکن در تشکیلات امساک کرده جز در موارد لزوم بر وسعت آن نیفزاید ... بعضی تشکیلات از جمله مالیه باید به ترتیب ساده‌تری برگشته مسابقه و رقابت و ترجیح لاتی بر بالائی نمایان آید . از این راه میتوان با عده کمتر کارها را انجام داد .

در تشکیلات سایر وزارتخانه‌ها هم باید امساک داشت و در اغلب مسائل باید سعی بر این کرد و در باره کارها باید از مردم استفاده کرد که احتیاج به تشکیلات خاص هم نداشته باشد .

<u>تقویت مبانی اخلاقی</u>:

باید تبلیغاتی کتبی و شفاهی مرتبا " شروع شود . در مدارس و مساجد و مجامع و .. در زمینه اخلاقیات خاصه در موضوع درستکاری و عفت باید اقدام جدی بعمل آید بطوریکه در اذهان هر طبقه،

از چپ به راست ، غلامرضا فولادوند ـ فارسی ـ بیات ـ سید محمد صادق طباطبائی ـ علیمحمد دهقان ـ احمد دهقان

مؤثر شود . معایب فساد اخلاق بآنها حالی شده صررئ کــــه جوانها از آنّ میبرند تشریح و توصیح گردد . بایداهل منبر نیز زمینه صحبت خود را همینطورقرار دهند و علاوه بر نصایح از راهدین ، ازراهمادیات واجتماعیات آنهارا نصیحت و متقاعد سازند .

قدرت حکومت :

اساس وجود حکومت و پیشرفت اصلاحات آن وقوه محرکه ترقی مملکت و ترتیب واقعی ملت و بطوریکه فی الحقیقه جامعه لایق عامل فداکارارآن بوجودآید قدرت است و بس .حکومت ، مملکت ، دولت که بخواهد پیشوای هدایت و مدبر زندگانی ملی باشد قبل از همه چیز باید کسب قدرت کند و بعد از کسب قدرت باز همیشه باید در صدد کسب قدرت باشد .

حکومت ضعیف نمیتواند هیچکاری خوب انجام دهدو هر چه بکند اگر واقعا " هم خوب باشد نتیجه بدمیدهد و در ادهان بد جلوه میکند و اگر قادر باشد هرگاه در ضمن کارهای خوب اتفاقا کار بدی هم از او صادر شود بدی آن کار محسوس نمیشود .

کسب اقتدار باوجود اراده قطعی ممکن است .حکومت باید دوستان خودرا بشناسد از آنهاقدردانی کند ، خوب شناسی نماید دشمنان خودرا بشناسد و آنها را از امور رسمی ممنوع کند فائده منع واسم حجب اینستکه اکثریت بی طرف جامعه طرفدار دولت و مخالف مخالفین خواهند بود و خوبدولت خواهند داد در صورتیکه بدون آن آنها را مظلوم و بیچاره تصور خواهد کرد .

دوستانی راکه باید بکار واداشت باید آنهائی باشند که هم عقیده وهم دوق باحکومت و طرفدار آن باشند و با شرف بوده و عشق به کار داشته باشند نه آنهاکه بوسیله ارتباط بازمامدار میخواهند به مقاصد شخصیه رسیده مملکت را غارت و مردم را اذیت کنند . باید اشخاص بردبار بی طرف ، خوشرو که بامردم راهبروندوکارهای مردم را انجام دهند و اینها باید امتحان شده باشند .کسانیکه از اعتماد دولت سوء استفاده کرده از طریقه دوستی واردوبه اغراض خود لطمه بکار حکومت وارد میکنند باید سخت تر از هر دشمنی به عقوبت دچار شوند .

نسبت به دشمنان دولت باید دقت کند که بهیچوجه احساسات شخصی رادخل نکرده محضا " لله و فقط برای مملکت با آنها دشمنی کند .

هرگاه با حسن تدبیر و زیرکی زمامدار موفق به کسب قدرت شود فی الحقیقه موفق شده و الا فلا .

اداره کارها ..

باید برخود قطع کنیم که ما باید خودمان کارخود را درست کنیم ...عجب اینستکه ما چند هزار سال کارخود رابی اعانت اروپا اداره کرده ایم وخوب هم اداره کرده ایم معــــذالک تبلیغات استعماری بطوری در دماغ ما فرورفته وبطوری در اجراء وجود ما جایگیر شده که هیچ بخاطر نمیآوریم که در طول چهل ، پنجاه قرن گذشته چطور توانستیم اول ملت و دولت دنیا هم باشیم و چرا امروز بدون امداد دیگران نمیتوانیم ؟ ما باید در هرکار سعی کنیم

ـدست خودمان پیش برویم اگرنسدآنوقت متوسل به کمک دیگران شویم بعلاوه اصلاحات اقتصادی و تجاری بالاخص امور زراعتی باید بطور حقیقی بااهل بصیرت از مردم مملکت مشورت شود و قبل از مراجعه به مستشار خارجی رأی مردم داخله را بدست بیاوریم اگرمقصود بدست‌نیامد به مستشارهای خارجی رجوع کنیم ومستشار و متخصص راهم بصورت کارگر استخدام کنیم نه به مقام امر و حاکم و فرمانده .

ازطرف دیگر درتمام شعب لازمه هم بسرعت و عجله آدم تهیه‌کنیم آنهم آدمهای عمل ، نه مرد تئوریسین . مدت خدمت متخصص خارجی بروفق پروگرام مخصوص باید محدود به چندسال باشدکه درظرف آن مدت اشخاص در داخل و خارجه از خودمان حاضر و تهیه کنیم و بعد از آن قطعا " بدست ایرانی کار کنیم

تشویق و تنبیه :

برای کسب پیشرفتهای اصلی و قبول مسئولیت حقیقی عملی تشویق و مجازات وسیل منحصر بـه فرد اسـ بزودی‌آدمهای لایق‌وکا ازاین طریق تحصیل‌میش کارهائی‌که در ایران سا ندارد مثلا " مثل تشکیلا تجربه جنگی و تجارتی تشکیلات هوائی ، کارها فنی‌که هنوز بدست ایرا نیفتاده است . البتـ متخصص میخواهد آنـ برای مدت معلوم و معی نه برای‌همیشه لکن مالیـ یاوزارت داخله متخصـ میخواهد چه کند . ؟

رهی معیری

سوگند

لاله‌روئی ، برگل سرخی نگاشت
کزسیه چشمان ، نگیرم دلبری ،
از لب من کس نیابد بوسه‌ای
ورکف من ،کس ننوشدساغری
تانیفتد پایشاندر بنـــدهـــا
یاد کرد آن تازه گل سوگندها
ناگهان ، باد صبا دامن کشان
سوی سرو و لاله و شمشادرفت
فارغ‌از پیمان نگشته نازنیـــن
گز نسیمی ، برگ گل بربادرفت
خنده‌زد گل ، بررخ‌دلبند او
کاین چنان برباد شدسوگند او

ذکائی بیضائی

رئیس انجمن ادبی تهران

اشعار اخلاقی وحکمی شاهنامه فردوسی

یکی ازمباحث و یا مواردیکه شایان کمال اهمیت و قابل توجه کامل در شاهنامهٔ بزرگ فردوسی است و تا کنون آنچنان که باید و شاید مورد نظر دانشمندان محترم و دوستداران ذی‌قدرشاهنامه قرار نگرفته است موضوع اشعار حکمی و پندواندرز و نصایح و مواعظ مندرج دراین کتاب بزرگ است که بتدریج و در ضمن داستانها و یا در طلیعهٔ پاره‌ئی از حکایات و یا در جلوس هر یک از پادشاهان که در حقیقت عنوان برنامهٔ کار آنها را میتوانسته است داشته باشد بیان نموده و در واقع از تذکر هیچیک از مطالبی که در زندگی انسانی میتواند مورد احتیاج قرار گیرد خودداری نشده است. بنظر بنده اینکه تا حال این قسمت یا موضوع مفید در شاهنامه مورد توجه قرار نگرفته عظمت مطالب حماسی و جنبهٔ تاریخ باستانی و شیرینی داستانها ووصع عجیب میدان آرائی ها و امثال این مسائل بوده است که خوانندگان را از درک و برخورد بدیگر جنبه‌های این کتاب شگرف باز داشته است چون مسلم است کسیکه شاهنامهٔ فردوسی را برای مطالعه باز میکرده تا میکند برای ملاحظهٔ ابیات نصیحه و پندواندرز آن نیست تا اگر بآن نوع شعر برخورد مورد توجهش قرار گیرد او اشعار حماسی میخواهد داستان میطلبد ــ او چون میخواند ــ شعر بلند انتظار دارد:

بمالید چاچی کمانرا بدست	بچرم گوزن اندر آورد شست
ستون کرد چپ را وخم کرد راست	خروش از خم چرخ چاچی بخاست
چو سوفارش آمد بپهنای گوش	زچرم گوزنان برآمد خروش
چو بوسید پیکان سر انگشت او	گذر کرد از مهره پشت او
چو زد تیر بر سینهٔ اشکبوس	سپهر آن زمان دست او داد بوس
قضا گفت گیرو قدر گفت ده	فلک گفت احسن ملک گفت زه
کشانی هم اندر زمان جان بداد	تو گفتی که او خود زمادر نزاد

در این صورت اگر او در ضمن اشعار میخواند:

مدارا خرد را برادر بود	خرد بر سر دانش افسر بود
بجای کسی گر تو نیکی کنی	مزن بر سرش تا دلش نشکنی
چو نیکی کنش باشی و بردبار	نباشی بچشم خردمند خوار

بزودی از آن در میگذرد تا درجای دیگر بخواند :

که گوید برو دست رسم ببند	نبندد مرا دست چرخ بلند
اگر چرخ گردنده اخترکشد	که هر اختری لشکری سر کشد
بگرز گران بشکنم لشکرش	پراکنده سازم بهر کشورش

بنابراین اگر تا کنون کسی را هوای استخراج ابیات نصحیه و پندواندرز های شاهنامه بسر نیفتاده ازاین روبوده است . من بنده که از کودکی باشاهنامه و داستانهای آن خوگرفته بودم و خود نیز شاعر و شاعرزاده بودم هر وقت فراغتی دست میداد از مطالعهٔ مکرر شاهنامه واستفاده از آن طبع بلند و اشعار شیوا غفلت نمیکردم ولی این مطالعه بیشتر جنبهٔ تعالی داشت یعنی یکی از فصول شاهنامه را انتخاب و بمطالعهٔ آن میپرداختم وچون گاهی درضمن داستانها باشعار حکمی و پندواندرزهای زیبا بر میخوردم آرزو میکردم که فراغتی یابم و این کتاب عظیم را از اول تا آخرمطالعه نموده آن نوع اشعار را که خود میتواند کتابی مستقل از آثار این استاد بزرگ تشکیل دهد استخراج نمایم تا اینکه اخیرا " این آرزو بحمدالله جامهٔ عمل پوشید و دو سال پیش شروع باین کار کردم ولی هرگز گمان نمیکردم که آن نوع اشعار باین مقدار که اینک معروض خواهم داشت برسد یعنی باین زیادی باشد .

آری دوسال وقت صرف این کار کردم واز این صرف وقت کاری که کرده ام بسیار مسرور و خوشحالم چه که دفتری ازفصل ممتازی از شاهنامه فراهم آمده که میتواند مورد استفاده عموم قرار گیرد و بعقیدهٔ استادان فن قابل تدریس در مدارس است .

همانطور که فردوسی استادرا در فن حماسه سرائی ووطن پرستی یگانه میدانیم و اورا باستارو بنیان گذار مجدد زبان شیرین فارسی میشناسیم یعنی در عصریکه زبان و لغت عرب درسراسرکشورریشه دوانیده بود و میخواست یکباره زبان فارسی را در خود مستهلک گرداندونشانهٔ بزرگ قومیت وملیت مارامحو و نابود سازد و فردوسی با این شاهکاربزرگ خود مانع پیشرفت این روش خطرناک گردید و حقا "عجم را بدین پارسی زنده کرد میتوان اورا یگانه دوران وپدرزبان فارسی شمرد ، درباب اشعار حکمی و نصایح کتابش نیز شایسته است اورا یک معلم اخلاق ، یک مربی اجتماع و با یک ادیب بمعنای اخص نامید .

همی نیکوئی ماند و مردمی	جوانمردی و خوبی و خرمی
جز اینت نبینم همی بهره ئی	اگرکهتری باشی از شهره ئی
اگرماندایدرزنونام زشت	نیابی ز فرالله و خرم بهشت
چنین است رسم سرای کهن	سکندر شدو ماندایدر سخن

در این مسائل حکمی و اخلاقی هر چند فردوسی غالبا " از زبان پادشاهان و نا

قهرمانان داستان وغیره سخن میگوید ولی در حقیقت ومیدانیم که آفرینندهٔ آنها خود اوست مثلا " اردشیر بابکان مردمانرا گوید :

هر آنکس که داندکه دادارهست | نباشد مگر پاک یزدان پرست
دگرآنکه دانش مگیرید خوار | اگر زیر دستیداگر شهریار
سه دیگر بدانی که هرگز سخن | نگردد برمرد دانا کهن
چهارم چنان دان که بیم گناه | فرون باشد ازدارواز بندو چاه
بپنجم سخن مردم عیبجوی | نگیرد بنزد کسان آبروی
بگویم یکی باره اندرز سیر | که آن بر براز دیده و جان وچیر
خنک آنکه آباد دارد جهان | بود آشکارای او چون نهان
دگر آنکه دارد وی آوارسرم | خردمندی و شرم و گفتار گرم

هرینه مکن سیمت از بهرلاف
به بیهوده مپراکن اندر گزاف

ولی این فردوسی استکه اردشیری و مردمی در صحنه نمودار کرده و نصیحتهای بلند از خود بیادگار مبگدارد و همین گونه است در موارد سی من از این قبیل اشعار از متن کتاب ۲۵۴۰ بیت واز هجونامه ۱۹ بیت واز ملحقات ۳۹ بیت و بعضی ابیات متفرقه نیز که یادداشتش راازلحاظ ادبی و دستوری ضروری تشخیص دادم ۷۱ بیت جمعا " ۲۶۶۹ بیت استخراج و در دفتری فراهم آوردم که اینک آماده برای تکثیر و استفاده عموم است .

سخن در باب این نابغهٔ ادب بسیاراست ومحاسن کارو گفتار او بیشمار و چون عادت ندارم بهمین مقدار در باره کارخویش اکتفامیکنم و خاتمت مقاله را بنمونه ای چند از ابیات نصحیهٔ استاد مزین مبدارم :

در ستایش خداوند

بر آن آفرین کافرین آفرید | مکان وزمان و زمین آفرید
هم آرام از وبست و هم کام ازوی | هم انجام ازاویست وفرجام ازوی
سپهروزمین وزمان کرده است | کم وبیش گیتی بر آورده است
رهاشاک ناچیز تاعرش، راست | سراسر بهستی یزدان گواست
جراوزامحوان کردگار جهان | شناسندهٔ آشکار و نهان
وزوبر روان محمد درود | بیارانش بر هر یکی بر فزود

همه پاک بودند و پرهیز کار
سخنهایشان برگذشت ازشمار

از گفتار اورمزد شاپور

دگر هر که دارد ز هر کار ننگ — بود زندگانی و روزیش تنگ

درآرباشد دل سفله مرد — ز سفلگان با نوایی مگرد

هرآنکس که دانش نیابی برش — مکن رهگذر ساریی سردرش

دلت داد زنده بفرهنگ و هوش — ببد ناروائی نگیی مکوش

خرد همچو آبست و دانش زمین — بدان کاین جدا وان جدا نیست زین

. . . .

بخشنودی کردگار جهان — خرد بار باد آشکار و نهان

بپیوند با مردم پارسا — چو جائی سخن راندار پادشا

همه سخنه باید که راند سخن — که گفتار نیکو نگردد کهن

نباید که گوئی بجز نیکوی — وگر بد سرابد کسی نشنوی

چه گفت آن سخنگوی پاسخ نیوش
که دیوار دارد بگفتار گوش

در آغاز داستان دوازده رخ است

جهان چون براری برآید همی — بدو نیک روزی سرآید همی

چو بستی کمر بسپر در راه آز — شود کار گیتی بکسر دراز

بیکروی جستن بلندی سزاست — اگر در میان دم اژدهاست

و دیگر چو گیتی ندارد درنگ — سرای سپنجی چه پهن و چه تنگ

پرستندهٔ آز و جویای کین — بگیتی ز کس نشنود آفرین

چو سرو سهی کج بگردد بباغ — بروبر شود تیره روشن چراغ؟

شود برگ پژمرده و بیخ سست — سرش سوی پستی گراید نخست

برآید ز خاک و شود باز خاک — همه جای ترس است و تیمار و باک

سرمایهٔ مرد سنگ و خرد — بگیتی بی آزاری اندر خورد

اگر خود بمانی بنیکی دراز — ز رنج تن آید برفتن نیاز

یکی ژرف دریاست بن ناپدید — درگنج رازش ندارد کلید

اگرچند مانی فزون بایدت — همان خورد یکروز بگزایدت

سه چیزت بباید کزو چاره نیست — وزو نیز بر سرت بیغاره نیست

خوری یا بپوشی و یا گستری — سزد گر بدیگر سخن ننگری

نقل از صفحهٔ ۷۶۰

دکتر مهندس پرویز نیلوفری
استاد دانشگاه

بررسی طرح های بومی و سنتی ساختمانهای چوبی ایران

زوم استفاده بیشتر از چوب باجنس محکم اقتصاد ایران

نگارنده شاید بیش از پانزده سال است که بیشتر جنگلهای زیبا و پرارزش ایران را در نوردیده و از دامنه‌های بلند و دره‌های پیچگانه البرز و کوهساتهای رفیع دماوند گذر کرده و هر بار از دیدن زیبائی‌های میهن عزیز خرسند ترگشته و بارها بدایزد جهان آفرین سپاس و آفرین فراوان کرده‌ام که ایران زمین بویژه شمال آن را چنین زیبا و سرسبز آفریده است . از طرف دیگر زمانی که به بازدید از کشورهای متحده آمریکا و اروپا بویژه آلمان اشتغال داشتیم (سال ۱۳۳۶) مشاهده نمودم که چگونه جنگلها یا ثروت ملی آن کشورها در راه رفاه مادی اهالی بکار گرفته میشود و چگونه سالیانه هزاران خانه‌های چوبی رنگارنگ و پیش ساخته و خانه‌های چوبی متحرک (اتوکاروان) به بازار عرضه میگردد و از منابع طبیعی جوبش در راه رفاه روستائیان استفاده مینمایند . از آن روز همان اوان بر آن شدم که علاوه بر مطالعات دانشگاهی به گردآوری و ترجمه کتب این فن همت گمارم تا کتابی بوجود آید که با استفاده از آن بتوان میلیون ها خانه و ویلاهای چوبی رنگارنگ در همه این مرز و بوم بویژه در شمال ایران بوجود آید و طرح های بومی و سنتی ساختمان‌های چوبی ایران بررسی گردد . و برای نوسازی آنها اقدامات مجدانه‌ای مبذول گردد .

هدف این بررسی آنست که :

۱ــ ایجاد ساختمان های چوبی مسکونی و کلبه‌های چوبی جهت استفاده جنگلبانان در اعماق جنگلها امکان پذیر گردد .

۲ ــ با استفاده از چوب کلیه نمای داخلی اطاقها و مبلمان و در و پنجره‌های کلیه ساختمانهای ملی و دولتی ایران از چوب ساخته گردد .

۳ ــ خانه هــای رنگارنــگ چوبـــی

در سواحل شمال ایران بوجود آید و کارخانه‌های چوبی پیش ساخته در شمال ایجاد وکلیه خانه های بومی موجود در شمال ایران به خانه های مدرن چوبی تبدیل گردد .

ایران مهد دانش معماری ــ معماری باهنر ساختمان ازقدیم الایام در مرز و بوم کهن ما با آثار جاویدانی همراه بوده است ــ وهم اکنون روستاهای ایران چون کتاب گسترده‌ای از تاریخ معماری ، گنجینه های جاوید معماری ما را در برگرفته اند ــ به طوریکه کمتر روستائی درایران دیده میشود که در آن قلعه‌های حجر با معابد گذشته ناهید یا قلعه‌گبری قلعه سلسال (یاصلصال) باطاقهای عربی یا هلالی و امامزاده ها و غیره از روزگار باستان نباشد . ازجمله فهرست زمینوان قلعه مرو و قلعه اصفهان دوره تهمورث ــ کشتی سازی ویادگارهای جمشید ــ قصر کیاکسار پادشاه ماد ودر همدان ــ کاخ پازارگاد کورش ــ تخت جمشید یا پارسه آثار شوش ــ ایوان مدائن طاق کسری (تیسفون ــ در نزدیکی بغداد فعلی درمحلی بنام سلمان پاک) آتشکده‌های سیستان (ازقبیل کرکوی) طبقات و استعمال نخستین آجرها در تپه سیلک کاشان و آتشکده‌های آن ــ تمدن باستانی (موهن جودارو) در بلوچستان و سند ــ آثار ساختمان و رنگرزی در مرو ــ نمونه های ذوق ایرانی در آثار بابل ــ خرابه قصرهاترا (الحضر) درساحل دجله ــ خرابه معبد کنگاور (معبد ناهید) قصرشیرین خسروپرویز درشهر قصرشیرین ــ طاق بستان کرمانشاه ــ مقبره الجایتوسلطان محمدخدابنده مقبره بایزید بسطامی ــ کاخ شاهنشاهی چهل ستون وعالی قاپو و مساجد زیبا ازقبیل مسجد جامع وشاه وشیخ لطف اله اصفهان وکم و بیش آثار معماری زندیه وقاجار را نامبرد .

معماران ودانشمندان ایرانی سرآمد دانشمندان عصرخود بودند ازآن جمله باید " سنئا "براره حکیم "شیخ بهائی "دیوحسن "وصدها معمارمعروف وگمنام ایرانی را نامبرد که بسیاری از ابتکارات این هنرمندان ساخته وپرداخته فکرپرنبوغ آنها بوده است ــ بطورکلی ایران یکی از کانون‌های مهم دانش معماری بحساب میآید که ساکنان آن برحسب هر منطقه بنائی درخور زندگی خود میساختند .

کمبود معمار وعدم توجه به سنن معماری ایران ــ لزوم ایجاد دوره ۴ ساله مهندسی ساختمان های چوبی در دانشگاهها وایجاد چندین انستیتوصنایع چوب .

تعداد معماران تحصیل کرده کشور به ۴۰۰ نفر تخمین زده میشود که معمولا" ازطبقه متعین و ثروتمند بوده وعموما" درتهران بکارهای ساختمانی بزرگ اشتغال دارند ومعماران فرنگ دیده ایران کمتر بمعماری اصیل ایران و طرح های سنتی آن تکیه میکنند .وشاید این امر بعلت عدم آموزش درست تاریخ معماری ایران باشد .

کاخ های تخت جمشید بشرح زیر بوده‌اند .

الف ــ کاخ‌های بارعام واموراجتماعی

۱ ــ کاخ آپادانا (۳۶ ستون اصلی ــ ۲۴

سون ایوان به بلندی ۲۰ متر
۲ـ کاخ صد ستون (دارای ۱۰۰ ستون سنگی به بلندی ۱۲ متر)
۳ ـ کاخ مرکزی (کاخ سه‌دری ـ دارای دو ایوان سون دار
ب ـ کاخ‌های اختصاصی
۱ـ کاخ‌هدیش (کاخ خشایارشاه) دارای ۳۶ستون ویک ایوان ۱۲ ستونی
۲ـ کاخ‌تچر (کاخ داریوش) تالار آئینه دارای ۱۲ ستون سنگی با سقف و ایوان چوبی .
۳ ـ کاخ شهبانو
ج‌ـ خزانه‌داریوش (دارای‌دوتالار)
۱ـ یک تالار یک با ۱۰۰ ستون چوبی .
۲ ـ تالار ۲ با ۱۶ ستون‌چوبی
د ـ ساختمان‌های ویژه امور جنگلی واداری .
دبیرخانه و کتابخانه شاهی ـ ساختمان خشتی جایگاه پاسداران (محل گاردجاویدان)
متاسفانه درمیهن‌عزیزما باسرمایه فراوانی که در جنگلهای شمال نهفته

است از چوب اطلاع کمی در دست است و بویـ
از چگونگی تهیه ساختمانهای چوبی هیچ اطلاع
دردست نیست . با بهره‌برداری‌علمی (نه‌بنابود
کشاندن) ازجنگلهای‌شمال‌وتهیه‌طرح های‌جنگلدا
از ۳ میلیون هکتار جنگلهای شمال ایران که‌اکنو
از آنها سالیانه ۰۰۰ر۴۰۰ تا ۰۰۰ر۵۰۰ مترمکعـ
چوب بهره‌برداری میشودوتولیدچوب آنهادرحـ
حاضر۰/۱۳ تا ۰/۱۷ مترمکعب درهکتار است
میتوان با رعایت اصول علمی چوب سایرکشوره
۳ میلیون هکتار جنگلهای فوق سالیانه ۱۲مبلـ
مترمکعب چوب یا ۳ متر مکعب درهر هکتار بهـ
برداری کرد . و بهره برداری را به ۲۴ تا ۳۰ مـ
آنچه که امروز تولید میشود فزونی داد . و از
۷ میلیون مترمکعب چوب صنعتی آن در تهیـ
ساختمان‌های چوبی ـ قایق سازی ـ خانه هـ
متحرک تهیه هانگارها وغیره . . . استفاده نمو
۵ ـ ۶ میلیون مترمکعب چوب سوخت آن حـ
مردم را برآورد . بعلاوه با کشت درختان جنـ
درسواحل شمال از قبیل اکالیپتوس ـ صنوبـ
اروپائی ـ آمریکائی ـ وکاجهامیتوان از هر
چنین جنگلهای مصنوعی تا ۱۲ مترمکعب چـ
برداشت نمود .

بقیه از صفحه ۷۵۷

کریس سه گذشته همه رنج و آز　　چه در آز پیچی چه اندر نیاز
چه‌دانی که برتو نماند جهان　　چه رنجانی از آز جان و روان
بخور آنچه‌داری و بیشی‌مجوی
کمار آز کاهد همی آبـروی

عریضه اعتماد السلطنه به ناصرالدین شاه درباره سانسور

بعدالعنوان ...

بعضی کتب تازه مطبعهٔ هندوستان علی الخصوص بمبئی چندیست به طهران میآورند از قبیل میزان الحق در رد مذهب اسلام و رسالهٔ موسوم به هاشمیه در هجای یکی از علمای معتبر بلکه یک طایفه از علمای ایران که حاجی شیخ هاشم و حاجی شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز باشد و همچنین بعضی روزنامهها از عثمانی و آلمان و فرانسه به طهران میآورند که سراپا بد نویسی از رجال دولت علیه ایران است و بعضی کتابچهها که تألیفات مسافرین یاوه‌گوست از قبیل مادام میرابو و دیالا فوا وجمع دیگر .

ممانعت طبع این کتابچهها و روزنامه ها اشکال ندارد بلکه محالست و انتشار این قبیل صحایف و اوراق جز ضرر برای دولت چه فایده خواهد داشت .

حال چه عیب دارد رسمی که در میان اغلب دول معظمه مرسوم است در ایران هم معمول شود . جز درفرانسه که جمهوری است و انگلیس که آزاد است و بلژیک و سویس که مسکن و مأمن طاغیان تمام ملل فرنگ است . در آلمان و اتریش و روس و عثمانی و اسپانیول و پرتقال و غیره هم رسم سانسور) معمول است .

اما سانسور عبارت از اداره ایست که وزارت پستخانه تمام اوراق مطبوعه را نه مکتوبه جز آنهائیکه درجوف پاکت و ممهور است باید به محرد ورود باین اداره برسند . اشخاصی که دراین اداره هستند دانای به السنه مختلفه میباشند این صحایف را ملاحظه نموده آنچه روزنامه‌هاست فی الفور هر چه بی عیب است بسته اعاده به وزارت پست بدهد که تقسیم شود منتها یک روز زیادتر این امعان نظر طول نخواهد کشید .

آنچه کتب است بعد از چهار روز به اداره پست خواهد فرستاد و تعیین یک یا دو روز تعویق اسباب حرف و بی اعتباری وزارت پست نخواهد شد . بلکه هیچ لازم نیست این مسئله پنهان باشد رسمیکه آشکارا در تمام دول معظمه است ماچرا باید پنهان کنیم . اما بعضی کتب است که بواسطه کاروان و تجارت داخل مملکت میشود بخصوص کتب فارسیه که بیشتر از راه هندوستان ازبنادر فارس داخل میشود وزارت گمرکخانه به مأمورین گمرک بنادر قدغن خواهد

اسناد تاریخی

سخنی از بوشهر صد سال پیش

مجموعه‌کوچکی خطی بعنوان "سیاحتنامه" مورد مطالعه قرار گرفت که شرح مسافرت نماینده کمپانی زیگلر در ایران و شامل عملیات کارکنان آن کمپانی در شهرهای مختلف ایران بوده است. اکنون صفحه‌ای از کتاب مزبور که محتوی آماری از واردات و صادرات بندر بوشهر و برخی مسائل دیگر است نقل میکنیم:

" بندر بوشهر حالا خیلی معتبر است. در سال ۱۸۷۷ که دو سال قبل از این باشد قیمت اسباب که از بندر بوشهر بیرون برده‌اند قریب دو کرور تومان بوده و قیمت اسباب که داخل بندر میشده قریب چهار کرور بوده و یکصد و بیست فروند کشتی دودی و دویست و چهل و پنج فروند کشتی بادی داخل بندر شده و بیست و دو هزار شتر و هشتاد و پنج هزار الاغ و دو هزار اسب و شانزده هزار قاطر از مال خارج از دروازه بوشهر رد شده است.

معامله لنگه در همان سال نصف معامله بوشهر بوده و مال بندر عباس ربع. بعد از هیجده روز توقف در بوشهر سیم تلگراف وارد شد و چاروادار پیدا کرده سیم را حمل بطرف اصفهان و یزد کرده دو روز بعد از آن به بندر عباس مراجعت کردیم. این دفعه سفر ما بین بندر عباس و بوشهر در سه روز شد زیراکه به بحرین نرفتیم وقتیکه به بندر عباس برگشته دیدم که تمام آدم و نوکر بنده ناخوش شده و همه تب میکردند و یکنفر هم فوت شد. اسبها همه لاغر و بدحال شده بودند اسبابها را جمع و بعضی کارها را تمام کرده سه روز دیگر عازم کرمان شدیم. هوای بندر عباس حالا خیلی گرم و متعفن شده بود ان شاءالله نصیب هیچکس نباشد که در بندر عباس بماند..." .

گرد هر بار کتابی که میرسد حرکت آن بار را موقتا توقیف کنند از هر نسخه یک دانه به تهران به اداره سانسور بفرستند هریک که بی عیب بود مهر شده به مدیر گمرکخانه سرحدیه فرستاده خواهد شد. هریک مطلبی دارد منافی دین و دولت معلوم کرده به سرحد خواهند فرستاد که مدیر گمرک عینا به صاحب مال التجاره رد نماید که از هر کجاکه آورده است معاودت دهد بدون اینکه آنها را ضبط نماید.

در ذیل نامه نوشته است:

این لایحهٔ مختصریست که عرض شده این اداره سانسور تفصیلی و قانونی دارد بعد از آنکه اولیای دولت قبول نمودند و امضاء کردند ترتیبات این فقره را لایحهٔ علیحده نوشته به نظر اولیای دولت علیه خواهد رساند.

اعتمادالسلطنه

از لطایف استاد

این مختصر که کوتاه شده‌ای از نوشتهٔ چند سال پیش از این است، آمیزه‌ای است از قصه و طنز و طیبت که از رویدادهای خاطره‌انگیز گذشته مایه دارد.

نویسندهٔ این مقال خود، هفت سال تمام، در زمرهٔ طلاب علم حقوق، به دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، آمدوشد داشته است و محضر استادان قدیمی این معهد علمی را درک کرده، حق تعلیم و تربیت ایشان را عظیم می‌شناسد. تحریر این مقال را غرضی جز ضبط این لطائف و ظرائف، نیست و نشر آن نباید دستمایهٔ تخصیص یا تعریض به اشخاص شود.

سید حسن امین

مدرسهٔ عالی مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن

دختر خانمها از تکرار عبارت "حشفه" در صحبت استاد، سرخ شده بودند و بعضی سران شیطان هم، آنان را چهارچشمی میپائیدند که به خیال خود کشف کنند کسی از این مقوله خوشش می‌آید؟ سرانجام یکتن از میانهٔ دختران تحمل نیاورد برخاست و با لحنی لرزان و با خشم آمیخته گفت:

جناب استاد! اینجا کلاس درس است. ماهم چندتا دختر اینجا نشسته‌ایم این مطالب با الفاظ دیگری هم میتوان اداکرد. واصلا" چه‌حاجتی به تفصیل آنهاست...

استاد که تاآن روز از این فضولیها کمتر شنیده بودند. از این سخن برآشفته گفتند:

عجب! در مدرسهٔ طب که تا اینجا پنجاه قدم فاصله ندارد این چیزها را دستشان گیرند، تشریح میکنند. ما در اینجا حرفش را هم نزنیم؟!.

دخترک، رضیه، حسابی خفیف و کوفته شد. برسم اعتراض، کیف و کتابش را داشت تا از کلاس بیرون رود شاید به شکایت نزد معاون دانشکده که پیرارسال از فرنگ آمده‌بودوازدل‌دشمن‌درسهائی از مقوله "فقه" و"اصول "که دیگر برای دانشکده وصلهٔ

ناجور مینمود .

رضیه هنوز ساحت مدرس را ترک نکرده بودکه استاد بانگاهی فیلسوفانه به عقربه‌های سرگردان ساعت ، مشکل راحل فرمودند . ساعت دوازده و پنج دقیقه بود . داد زدند :

خانم ! اگر میخواهید به دانشکدهٔ طب بروید حالا دیگر تالار تشریح را میبندند . دوازده و پنج دقیقه است .

رضیه هق هق گریه را سرداد و شاگردان بی آن که تصور جانبداری از او به دهنشان خطور کند ، زدند زیر خنده و استاد درس را خاتمه داد .

پس از آن ، کلاس فقه برای رضیه ، چون خانهٔ قبر ، عذاب آور بود . سه‌شنبه که میرسید عزا میگرفت . یکی دوهفته ، سه شنبه‌ها به تعطیلات رسمی و سه بارهم به تعطیلات غیر رسمی خورد . بدین گونه ، شاگردان از شر کلاس ، راحت بودند و برای خودشان ، آزاد میگشتند تا آن که خردادماه نزدیک شد و هول امتحان ، آقایان و خانمها را به خواندن جزوه‌ها که طی سال روی هم انبار شده بود ناگزیر کرد .

عاقبت نوبت امتحان به فقه رسیدکه به خلاف دیگر امتحانها هنوز شفاهی بود . رضیه با آن که تمام جزوهٔ فقه را از بر داشت از ترس به حضور در جلسهٔ امتحان جرأت نمیکرد . یک وقت ، شستش خبر شدکه همهٔ شاگردان امتحان داده‌اند و از آن میان تنها او مانده است و احمد ، نادانکی که هیچ در اندیشهٔ درس و بحث نبود .

رضیه با دلهره از دنبال احمد به اتاق امتحان وارد شد . زیر زبانی ، سلامی محجوبانه تحویل داد و نشست . دست بر قضا ، استاد اول از احمد سئوال کردکه :

آقاجان ! خیار تبعض صفقه چیست ؟ شرح بده . بارک الله صفقه یمینک .

احمد ، حنگ خدا ، هاج و واج ماند . نمیدانست چه پاسخ بگوید . پس از چندی برای اینکه از خاموشی درآید ، سرفه‌یی تصنعی کرد و باز ساکت ماند . استادکه اهل ظرافت بود پرسید :

این خیار تبعض صفقه باخیار چنبر و خیار دولاب در نظر تو فرقی دارد ؟

احمد هیچ ندانست فقط عاجزانه و گداوار گفت :

جناب استاد ! طبیعی من چندان خوب نیست . ولی حتما " سئوال سوم را جواب میدهم .

استاد فرمود :

عجبا لحلم الله جل جلاله . پسر جان تو پانزده سال میز و نیمکت وزارت معارف و دانشگاه را سابیده‌یی . من در پانزده سالگی ناظر در منقول و ماهر در معقول بودم و به سن تو که رسیدم مجتهد مسلم و صاحب فتوی .

استاد ، همان‌سئوال خیار تبعض‌صفقمرااز رضیه پرسیدندو او پاسخ کافی گفت‌و بعد از عهده پرسشهای دیگر استاد نیز برآمد . در این وقت ، احمد به قول خودش "سود" استفاده‌کردو برای اینکه عجز خود را از پاسخگوئی ،ماست‌مالی‌وبه عبارت‌خودش" ماست مالیزه" کند ، تنها اصطلاح فقهی که به اعتبار آن روز سرکوفتگی رضیه به یادش مانده بود بزبان آوردو پرسید :

جناب استاد !حشفه کجای زن است ؟ ببخشید استاد ، من‌در جلسه امتحان سئوال میکنم . برای آموختن هیچوقت دیر نیست . زگهواره تاگور دانش‌بجوی .

قسمت اول سئوال ، بعلت اشتغال استاد به‌گذاشتن نمره رضیه در برگ ریز نمرات مفهوم ایشان نشده‌بود و در پاسخ قسمت اخیر فرمودند .

ـ آقا جان !مگر جلسه امتحان قبرستان‌است کەز گهواره تاگور برایم شاهد می‌آوری، نه فقه و اصول ،که معانی‌و بیان‌هم نمیدانی .

ـ استاد .سئوال‌من چیز دیگر بود . عرض‌کردم حشفه کجای زن . . .

ـ کجای زن ؟ خجالت دارد .

ـ بله دیگر .مال زن است . تاء تأنیث دارد . . .

رضیه دندان بهم‌میفشرد و لب میگزید و احمد سفیهانه قاه‌قاه میخندید . استاد ازرضیه‌خواست‌که حشفه .راشرح کند .در خانمه ، استاد با لحن تأثر انگیزی رویا روی رضیه به احمد گفت :

ـ حیف آن‌چیزی‌که لاپای‌تست آن‌باید لای پای خانم باشد ! .

پایان

بایکوت یعنی چه ؟

بایکوت یا تحریم اقتصادی از اسم یک . افسر انگلیسی گرفته شده‌است این‌افسر ی‌انگلیسها ایرلند را اشغال کردند بقدری ایرلندیها ظلم کرد و آزار رساند که هیچ لندی‌حاضربه‌معامله با او نمیشد و هیچکس با او کارنمیکرد وحرف اورا نمیشنید بطوریکه. بصورت‌نیمه‌دیوانه ناچار به انگلستان‌بازگشت از آن پس روش "بایکوت" یعنی ترک مراوده اقتصادی‌که در واقع یک نوع مبارزه منفی‌است . درجهان‌شاخته‌شدودرهمه جامعمول گردید .

حسن صهبا یغمائی

وکیل پایه یک دادگستری

۱

خاطره‌ای از مرحوم مجید آهی

وزیر اسبق دادگستری و عضو فرهنگستان

داستان فرهنگستانی را که در ایران برای اولین بار قبل از وقایع شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی تشکیل شد همه خوانندگان محترم مسلما میدانند و یا شنیده‌اند. احتمالا " کار این سازمان بجائی کشید که مرحوم مخبرالسلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطراتش در باره آن " چنین مینویسد: " فرهنگستان "هیئتی بود" "مرکب از چند نفر اعضای ناجور. غالب " " بی سواد (میرزا اسمعیل خانی داشتیم " " مجلس آرا و بارجال آشنا. مربای قاآنی " " بوده و گاهی ملح. گفته بودند اگر سنگ " "جهنم به ریشت بمالی سفید نمیشود. مالیده" بود. صورتش سیاه شده بود و ریشش سفید." " مدعی ادب بود و در مواقعی بی ادبی " "مینمود. کسی را گیر میآورد معلقاتی از او" " سئوال میکرد. کلمات دور از ذهن. مثلا "" " ارمغنی (حیمرو بیص) میپرسید، غالب " " نمیدانستند ؛ مقدمه‌ای بود برای آنکه " " بگوید (سواد آقا در صورت من است) ". "سواد آقایان هم در صورت میرزا اسمعیل خان " "است. فروغی که اهل ادب بود و بر السنه خارجه "واقف رساله‌ای در انتقاد چاپ کرده واز " " ریاست استعفا. قرار بود بجای کلمات " " عربی فارسی بیاورند و میدان لغت در " "فارسی بی نهایت تنگ است و پای تتبع لنگ" "آنجا که لغطهم داشتیم از آن غفلت داشتند " "مثلا "سجل را (نام و نشان) گفتند، اسباب " "سخریه شد. شناسنامه کردند و حال آنکه " " (پرور) لغت است فردوسی گـــویـــد :"

"بگفتا که من دخت گرسیوزم

بنام آفریدون رسد پرورم "

" من ایراد کردم گفتند شناسنامه تصویب " " شده است دیگر جای سخن نبود. بعضی " "اختیارات فرهنگستان حقیقت منحصر بود و" در شهر مسخره میشد دیباء متأسف مرکبانی " " بد ترکیب بقالب زده و شایع نموده بودند "

از ص ۴۱۱ کتاب خاطرات و خطرات "

مرحوم آهی هنگامی بوزارت دادگستری منصوب شد که فرهنگستان واژه‌های جدید را در کتابچه‌های چاپ کرده و بهمه وزارتخانه‌ها فرستاده بودند که باکمال دقت در مکاتبات بکار برده شود و مراقبتی هم بود که واژه‌های سابق مورد استعمال قرار نگیرد ــ نگارنده برحسب وظائفی که آن زمان در وزارت دادگستری بعهده داشتم (بازرس قضائی) بسیاری از

نامه‌هائی -راکه بامضای وزیر میرسید تهیه میکردم ناچاربودم که همواره کتابچه فرهنگستان راروی میز داشته وواژه‌های جدید را در نامه هابکار ببرم .اتفاقاً " شکایتی از اداره کل ثبت بمقامات بالا شده بودکه جهت رسیدگی بوزارت دادگستری فرستاده بودند و پس از مکاتبه‌هائی که‌با ثبت‌کل صورت گرفته بود ضرورت پیداکردکه جواب دفتر مخصوص شاهنشاهی تهیه شود بنده پیش‌نویس را تهیه کردم ودرنامه دوسه جاکلمه (حداقل قیمت) می بایست نوشته میشدکه بنده طبق مصوبات فرهنگستان بجای حداقل نوشته بودم (کمینه) وبجای قیمت هم (بهاء) که‌کلمه (کمینه‌بهاء) بجای (حداقل قیمت) بود .

پیش نویس تهیه شدو معمولا " رئیس اداره نظارت (مرحوم دره) و مدیر کل امور قضائی (دکتر مهیمن) هم پاراف‌کردند و پاکنویس‌شدوبرای امضای وزیر (مرحوم‌آهی) فرستاده شد . مرحوم آهی نامه رامی‌خوانند و از کلمه (کمینه‌بهاء) که‌سه جای نامه ضرورتا " بکار برده شده بود چیزی سردرنمی‌آورند به عزیزالله خان پیش خدمت خود می‌فرمایند (صهبا) رابگو بیاید .اطاق [1] وزیر طبقه دوم بودو بنده در طبقه اول وعزیزالله خان هم چون پیرمردبود و نمی‌خواست چند پله پایین و بالا بیایداز جلو سر سرا بصدای بلند پیشخدمت اطاق ماراکه نامش (ثقفی) بود مکرر صدامیزد و میگفت بفلانی بگو جناب وزیر ایشانرا خواسته .وغالبا " این گونه اخبارها بنحوی بعمل می‌آمد که‌خودم صدای عزیزالله خان رامی‌شنیدم باری بنده بلافاصله حضورشان رفتم فرمودند (کمینه‌بهاء) یعنی چه ؟شماکه‌خوب چیزمی‌نویسید این‌کلمات من‌درآوردی چیست که نوشته‌اید ؟. بنده می‌دانستم که یکی از کتابچه‌های فرهنگستان روی میز وزیر هست و بارها دیده‌بودم فوری‌دست کردم از روی میز خودشان کتابچه‌را برداشتم و باز کردم و هر دوواژه (کمینه و بهاء)رابایشان دادم .

مرحوم‌آهی خیلی تعجب کردند و بمن فرمودند بگو اطاق آقای اسماعیل مرآت را تلفونچی بگیرد باصحبت کنیم (مرحوم اسمعیل مرآت وزیرفرهنگ بود و تلفونها هم تلفون قارقارکی قدیم)بنده امرشان را اطاعت کردم و منتظر ایستادم تا ارتباط برقرار شد . مرحوم آهی بمرآت گفت درخانواده ماپیرزنی را برای کلفتی آورده بودند که اسمش (بهاء) بود و چون اصراری داشت که لفظ قلم حرف بزند هنگامی‌اوراومی‌پرسیدم که اسمت چیست جواب می‌داد (کمینه ،بهاء) و بحدی این‌کلمه تکرار شده بود که بچه‌ها اورا دست می‌انداختند و کمینه‌بهاء کمینه‌بهاء را تکرار می‌کردند ومی‌خندیدند و آنچه هم من اطلاع دارم طایفهٔ نسوان در مقام اظهار فروتنی وتواضع نسبت بمقام بزرگتر خود را (کمینه) تلفظ می‌کنند حالاامروزنامه‌ای‌آورده‌اندمن‌امضاء کنم دیدم چندجاکلمه‌کمینه بهاء نوشته شده خیال‌کردم کلفت سابق ماکه چندین سال‌است فوت‌کرده

بقیه در صفحه ۷۷۰

۱ ــ محل وزارت دادگستری درآنموقع محل فعلی اداره رادیو در میدان ارک بود .

گزارشهای محرمانه مربوط به دوره مشروطیت

جمعه ۲۶ ربیع الاول

محرک شیرازی‌ها تحقیقا "آقای شعاع‌السلطنه‌است. توسط اجلال‌الدوله‌وصدرمیرزا دستورالعملی میدهد مشارالدوله و معتمد دیوان اسباب کار را فراهم مینماید.

تمام مخارج این چند روز بتوسط صدرمیرزا بحصرات رسیده‌است. فرش و اسباب از خانه مشارالدوله آورده‌اند بجهرم و بده‌هات خریداری مشارالدوله‌وکسانش نوشته‌اند جمعیت بفرستند شیرازکه‌دربلواحاضر باشند. امروز تلگرافی برای حضرات شیرازیها رسیده است. اولیم انگلیسی که قوام الملک الواط را محرک شده است، بنای آشوب و شرارت داده‌اند. الساعه ما محصوریم و اطراف ما نیرو تنگ میشود. دیروز عصر بعدازآنکه از احضار قوام الملک مطمئن شدند، بعضی از شیرازیها خواستند از مجلس مراجعت کنند، بعضی گفتند ماها و عراقی‌ها و شاهسون بغدادی آمده‌ایم تا کار آنها اصلاح شود. ماها از مجلس حرکت نمیکنیم». ولی امروز صبح از مجلس خارج شدند، عصرهم بعد از رسیدن تلگراف انگلیسی، رفته‌اند بمنزل آقاسید محمد. تا معلوم شود آنجا چه مذاکره کرده‌اند. احتمال کلی میرود بعد از رسیدن این خبر مجددا بمجلس معاودت کنند یا جای دیگر متحصن شوند.

* * *

یوم پنجشنبه ۲۹ محرم الحرام

چندین شب نامه‌های فراوان دوسه رقم چاپ کرده‌اند روی یک صفحه کاغذ و ابتدای صفحه را هم یک نقشه تابوت کشیده‌اند یک آدمی هم توی تابوت خوابیده و یک دسته شش لول بدست گرفته بروی آن کسیکه در تابوت خوابیده اشاره کرده است که بکشد وبعد از این ترتیبات علما را و آقایان را کلیهٔ تهدید (تهدید) کرده است خطاب بوزرا خیلی بد گفته است.

و باز بآقایان نوشته که تکلیف با شما و این وزرای خائن چیست که نمیگذارند رأی ملوکانه سلطان بیک صراط مستقیم بماند و هر روز اسباب چینی بیک قسمی مینمایند که رأی ملوکانه شاه منحرف بشود و مجلس را بهم بزنند. آخرش نوشته است خطاب بشاه که یقین بدان تا جان داریم دست بردار نیستیم و حاضریم و خیلی تهدید کرده است.

همهمه و شورش سختی درمیان مردم است که کار خیلی بد شده است و امروز سخت است شاه هم دست بردار نیست و حکما "خونها ریخته میشود مردم بکشتن خواهند رفت خیلی مردم

راترس گرفته است ،واغلب مردم دو سه روز است که تهیه آذوقه برای خانه‌های خود میگیرند نایب السلطنه هم که استعفا داده ندوقبول نشده است و در میان مردم شهرتی گرفته است که نایب السلطنه استعفا داده ندوفرمانفرما پول زیاد داده است که سپهسالاری را بگیرد و اما شاه قبول نکردند .اطلاعا "عرض شد ،عبدالوهاب .

*　*　*

یوم سه شنبه ۷ ذی حجة الحرام

درمنزل آقا سید محمد پسر مرحوم آقا سید علی اکبر جماعتی آنجا بودند صحبت شد از اینکه نصرالسلطنه را شاه میخواست بکشد . کصدهزار تومان خون خود شراخرید . شاه هم ولها را گرفت ،چند روزی دیگر لابد یک ترتیبی خواهد چید و پولها میگیرد از اینها و فرض شاه را هم دش میدهد .ابدا "زیر این بار نمیرود که این پول لت ،جمع شوند هر نفری یک تومان دو تومان دهد .آقا سید محمد گفتند در چند روز قبل جانه امیر بهادر در چهار اراده توپ بیرون ردند و امیر بهادر خیالها داشت .آقا شیخ لی اکبر گفتند خداوند انشاءالله که روز بروز عمر و عزت و اقبال این وجود مقدس ملوکانه ـ بیفزاید .عجب سلطانیست خداوند بما نایت فرموده باید قدر این سلطان را بدانیم نعمت کاملی است برای رعیت . انشاءالله تربین و منافقین دولت دلیل میشوند .آقا د محمد گفتند که آقا سید جمال تمام این دم را که عوام هستند از راه بیرون برده این راه هرج و مرج کرده ،مردم را از راه بـــدر ه آقا سید محمد گفتند بگمان خودشان میرسد که با این ترتیبات دولت منهدم میشود و از میان میرود . دیگر نمیدانند که منتهای عمل اینها تابعد از ماه صفر میباشد و سلطنت شریک بردار نمیشود .

" اطلاعا " عرض شد عبدالوهاب .

*　*　*

تصدقت شوم میدانید اینچنین کلمه معروضه را درچه حالست که عرض میکند :هر دو چشمم در نهایت شدت درد میکند .سه مریض بستری بیخ گوشم مبتلند باقی که هر پایند حالت خود چاکر را دارند . ناچار بعد از ده روز برای آنکه فراموش نشوم و خاطر مبارک از حالم مستحضر باشد ، جسته گریخته هرقدر توانست عرض کرد . .

چند نفر از گماشتگان حضرت امین الدوله در مسجد سپهسالار روز غرهٔ شوال با یکدیگر میگفتند : آقا فرموده حکومت وزیر مخصوص برای ممالکی خوبست که اهالی آنجا اهل تربیت و دانشند . یکنفر کوناه قد مطور که او را منشی باشی میگفتند ، گفت : امروز در این مملکت گذشته از وزیر مخصوص هرکس حکومت داشته باشد غلط است و از عهدهٔ دیگری برنمیآید .

اعلیحضرت وجود شعاع السلطنه را از وجود وزیر مخصوص دارند . اشخاص چند نفر از شیراز بقصد هلاک شاهزاده بطهران آمده بودند چه رسد در خود شیراز هرگاه حضرت وزیر تدبیر در توقف خود بشیراز نفرمود .اتابک شاهزاده را از حضرت معصومه عودت بتهران نداده بود با آنکه در نهایت عداوت بود . اتابک با وزیر و حضرتش را محض عداوتیکه داشت

بشیوا زاند احت که عاقبت ایشان را بشر فرماید . خداوند اورا و همه کس را تأیید فرمود ، اورا پرتاب کردند . یکنفر دیگر از نوکرهای امین گفت : میرزا اسمعیل خان سرتیپ از ابتدای حکومت نیرالدوله مکانیت کرد که بعد از سی سال زحمات فوق طاقت من که محله را آباد کردم ، فلان در حالی که حق ندارد آمده محاذی دکاکین من دکاکین احداث کرده بعد از یکسال نیرالدوله با سمعیل خان حضورا " اظهار کرده که از من چه بر میآید در حق مدعی تو ؟ و اسمعیل خان مکرر بالمشافهه حرفهای سخت و هتاکیهای شدید کرده . حضرت والا نایب السلطنه هم با اسمعیل خان همراهی کرد و حکم فرمود که مدعی اسمعیل خان دکاکین خود را ببندد ، دائر نباشد ، بجائی نکشید .

همین اسمعیل خان دو مرتبه خدمت وزیر مخصوص رفته مراتب را بشرح عرض مبارکشان رسانید . خود وزیر فوری صف را خواسته ، تحقیقات صفی فرموده ، فوری بدون ملاحظه حکم دادند دکاکین طرف را مطابق نصف بهاء آنها بسته دیگری گفت حکم فرمود بکلی خراب کردند ـ امید که خداوند آنحضرت اجر عمر کامل و عزم شامل عنایت فرماید که اعمال و افعال بزرگ حضرت اجل را سرمشق حکام نمایند .

علی اکبر انصاری

ـ گزارشهای محرمانه از مجموعه خطی و منحصر بفرد آقای حسین نعمتی اعرا ر نقل شده است .

بقیه از صفحه ۷۶۷

رنده شده و شکایت از من کرده ولی پس از آنکه از مقصد یاران مربوطه توضیح خواستم معلوم شد این دسته گل را جناب عالی آب داده اید ؟ مکالمه تلفونی مرحوم آهی و مرآت خیلی طولانی شد و بسیار مرحوم آهی خندید . گرچه آنچه را مرآت میگفت من نمی شنیدم ولی از گفته های این طرف بخوبی معلوم بود که شیرین کاری فرهنگستان خیلی بیشتر از کمینه بهاء است باری مرحوم آهی روی کلمات کمینه بهاء را قلم کشید و بجای آن حداقل قیمت گذاشت و سابقه را بمن داد که بدهم دو باره پاکنویس کنند و فرمودند من بعد نامههائی که می باید امضاء کنم همان الفاظی را که سابقا " متداول بود ها استعمال کنید و کاریکنا نچه نداشته باشید دیگر از آن روز واقعا " نفس راحتی کشیدم و بقیه گزارشها و نامهها آسان شد ـ و واژههای جدیدی که نباست نداشت خود بخود فراموش گردید .

یادآوری این خاطره بسبب مقالاتی بود که دیدم اخیرا "درجراید راجع بزبان فارسی نوشته شده و نوآوران را از بازگو کردن واژههای من درآوردی از قبیل (رسانههای گروهی) بجای (وسائل ارتباط جمعی)که حقیقه "خیلی مسخره تر از (کمینه بهاء) بجای (حداقل قیمت) است بر حذر داشته اند .

تقی دانش
مسشاراعظم

بخاطر مادر

پس ار منصوب سدن ناصرالملک بوزارت امورحارحه دگر رور بوزارت حارحه رفتم . میر محصوص نامن شدومنز عنمانی نامیرزا نصرالله حان دبیرالملک ومیز روس نامیرزا نصراللهحان نائینی که سالی سپس وزیر امورحارحه و چندی بعد صدراعظم سد و منز انگلسنان نامیرزا حانلرحان ورمز نامفتاح الملک وپسران کهحود طرح چنان رمز لاینحل نهاده و برمز بوسفی اشتهار داده و هیچ کس را ندان در هیچ زمان دسترس نشد پس ار چندی موئدالسلطنه پسر حاج میرزا حسین حان گرانمایه بسفارت آلمان ناموریت یافت ومرا نسارزداوری تعیین کردند .

مادر من با آن قدسی که داشت و بسبب آنکه من تنها فرزندش بودم و دوری مرا تحمل نمیتوانست کرد بی قراری آغاز نهاد ، من ازوزیر امورحارحه وهمکاران ححلت بردم که استنکاف ما درراازچنین شغلی حطیر باز نمایم . مادرچاره نیافته بود ، حود بهاندرون برد حواهر وزیر رفته الحاکرد حندانکه نصیحتش کردند که این شغل ار پسر باز نگیر واین امثال ار وی سلب محواه سود نحسبد ، عاقبت پسر را محض زاری مادرازسفرمحروم وبجای من آقای حاج محتشم السلطنه اسفندیاری منصوب سد .

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس یازدهم

سئوال و جوابی است بین یک جوینده و یک عارف

فرمود : در مذاکرات جلسه‌ی گذشته وعده کردم که از این پس داخل مکتب مقدماتی تصوف شده و به راه و روش عملی آن آشنا شویم . ضمناً " اگر در بین این مذاکرات سئوالاتی پیش آمد به حاشیه میرویم و راه را حتی المقدور روشن تر میسازیم .

قبل از داخل شدن در کار باید بگویم برای متصوف یعنی جوینده دو شرط ابتدائی لازم است که به عقیده‌ی من بدون آنها به جائی نتوان رسید و اگر جوینده دارای آن نباشد در این وادی وقت خود را بیهوده تلف کرده است . شرط اول اینکه به شرافت انسانی عقیده داشته باشد و آنرا به هیچ قیمتی نفروشد . دوم اینکه در سیر تصوف مقصودش خدمت به خلق باشد نه تنها تعالی خویش .

حال در این موضوع قدری صحبت کنیم . اما شرافت انسانی . گویا قبلاً " اشاره کردم که انسان اشرف مخلوقات است ولی به شرائطی ، شرط مهم آنکه طبایع نفسانی یا به عبارت دیگر غرائز حیوانی را مهار نماید و صفات ملکوتی را در خود تقویت کند . برای این کار باید به حقیقت شرافت انسانی و اهمیت آن پی ببرد و رفتار خود را با همنوعان بر این پایه‌ی شرافت قرار دهد . انسان شریف به شرافت سایرین ارج مینهد . هرگز کاری نمیکند که به شرافت دیگران خدشه‌ای وارد آورد . اگر در امور دنیوی در دستگاهی سمت ریاست دارد متوجه شرافت زیر دستان باشد و هیچوقت از روی خودپسندی و کبر فروشی کاری نکند که به آنان اهانتی وارد آید . اگر خود زیر دست است شرافت خود را در برابر مافوق خود بهیچ قیمتی و لو به قیمت جان نفروشد و نخواهد از راه مُداهنه و تملق در دل مافوق خود جائی باز کند که این عمل شرافت فروشی است . اگر در قومی مداهنه و تملق از دری وارد شود شرافت انسانی از در دیگر خارج خواهد شد . شرح مقال شرافت انسانی مفصل است همینقدر میگویم که هر مردی خود باید مظاهر مختلف آن را دریابد و در حفظ و صیانت آن چون

گوهری گرانبها کوشش نماید . خداوند بافرمایش "انی جاعل فی الارض خلیفه" بزرگترین موهبت را به انسان عطا فرموده است . با "کرمنا بنی آدم" تاج افتخار بر سر آدمیان نهاده است .اگر به اهمیت این مواهب پی بری از وجد به رقص آئی . زیرا خداوند انسان را در روی زمین خلیفه‌ی خود قرار داد و بدیهی است هر خلیفه‌ای وظائفی دارد و اگر این خلافت را قبول کنیم باید این راهم قبول داشته باشیم که در انجام وظائف این خلافت اختیاراتی نیز به ما محول شده است . بدیهی است در وهله‌ی اول انبیا و اولیا که انسانهای کامل هستند وظائف این خلافت را به عهده دارند ولی هر انسانی به شرط لیاقت در این وظیفه شریک است . پس بر هر فرد بشری واجب است که خود را به درجه‌ای از شرافت برساند که بتواند پاسدار این وظیفه‌ی عظیم گردد . بیان من قادر نیست که به شرح این موهبت بپردازم و ارزش این عطیه را شرح دهم . هم اکنون که در فکر آن هستم در برابر عظمت آن طوری منقلبم که زبانم قدرت بیان ندارد .تنها میگویم اگر بخواهی در میدان تصوف قدم نهی باید ارزش بیکران این شرافت را دریابی تا لایق شوی که به این خلعت مخلع گردی . آن دسته که نتوانند بر غریزه های حیوانی غلبه کنند از دستگاه خلافت مطرودند و در زمره‌ی "اولئک کالانعام بل هم اضل" محسوب . انسان شریف ظلم نمیکند و زیر بار ظلم هم نمیرود که خود تحمل ظلم نوعی ستم است . فعلاً "به همین اکتفا میکنم و باقی را به فکر تو وا میگذارم .

اما وظیفه‌ی خدمت برای متصوف .هرکس که قدم در راه سلوک میگذارد باید متوجه باشد که اگر مقصودش تنها اعتلا به مقامات بالا و درک فیوضات الهی است غرضش خود خواهی است .بیائیم این مسئله را با مسائل مادی تشبیه کنیم .اگر کسی مال اندوزد و از تجملات زندگی بهره ور شود ، خوب بخورد و در قصور عالی زندگی کند و جمعی را برده وار در خدمت خود درآورد و این زندگانی را به رخ دیگران بکشد و به آنان فخر فروشد ، آیا در نظر عارف چنین بشری شایسته‌ی نام انسان است ؟ از چنین آدمی چه چیزی به دیگران برسد ؟اگر از روی کبر هم چیزی بذل بینوایان کند آیا مأجور است ؟ همینطور هم اگر کسی در سلوک خود پیشرفت کند و صاحب حالات شود و این سیر را موجب مباهات بداند آیا با آن پولدار که مکنت و ثروتش را موجب اهمیت خود میداند فرقی دارد ؟ البته صوفی واقعی چنین نخواهد بود . اما بسیاری در نیمه راه گم میشوند ، عجب بر آنها مستولی شود و کبر میفروشند . پس متصوف باید هیچوقت فراموش نکند که نیت او در راه سیر و سلوک خدمت است ،که عبادت یا ریاضت بجز خدمت خلق نیست . متصوف از همان ابتدای باید طوری رفتار کند که اطوارش با دیگران متفاوت باشد و اطرافیانش متوجه شوند که دل این شخص نوری است که آنها هم از این روشنائی فیض میبرند . (مبادا خدای

نخواسته‌تصور کنی که این کار را با تظاهر میشود انجام داد) تا متصوف بجائی رسد که اگر موهبت الهی شامل حالش شود کامل مکمل گرددو خود در تربیت گمگشتگان موظف بهانجام‌وظیفه‌ی‌هدایت باشد .

در اینجا نکته‌ای بخاطرم آمد که باید به حاشیه بروم مبادا فراموشم شود . تمام عرفای‌بزرگ‌در تربیت مردان زحمت هاکشیده‌اندو بعضی مساعی‌تعلیم‌داده اند که گاهی از استاد جلوتر افتاده است و باید هم اینطورباشد چه اگر هر شاگردی از استاد ضعیف‌تر باشدبالاخره کاربه‌تباهی میکشد . این در علوم مادی هم صدق میکند زیرا اگر شاگردان از استادان جلو نمیافتادند علوم مادی به ترقی امروزه نمیرسید . به‌نظر من بزرگترین استاد طریقه‌ی تصوف شمس تبریزی (ق س) است . این مردکه کم و بیش گمنام بودبه‌امر الهی‌مأموریت‌یافت ، از آذربایجان به قونیه آمد تامردی راکه مستعد هدایت بود دریابد و به اندک‌مدتی به آنجا برساند که همه میدانیم .این کار را بی تظاهر انجام دادو تنها شاگردی تربیت کردکه واحد کالا لاف بود . چون‌کار خود تمام کردبی سر و صدا از صحنه بیرون رفت . این فروتنی و وارستگی بی‌نظیر است . امروز در قونیه‌در مزار مولاناجلال الدین بلخي (رح) آثاری از شمس به یادگار است‌که درآن محیط ملکوتی بیننده را به‌تفکروامیداردواز خود بیخود میسازد . این شاگرد مستعد بعنی‌مولانا کتاب‌مثنوی را به‌نظم‌آوردکه بزرگترین‌کتاب‌تعلیمات‌تصوف است و صدهاهزار نفر ازفیض این مکتب بهره برده‌و خواهندبرد . متأسفانه‌درملاقات شمس و مولوی مریدان‌حکایتهاوافسانه‌ها ساختند که به خیال خودشان قدر و منزلت این دو بزرگوار را بالا ببرند . مثلا تقاضاهای شمس‌از مولانا برای آزمایش او که‌من از ذکر آن شرم دارم .از مامردم که اغراق را یکی‌از صنایع شعری میشماریم شاید توقع بیشتری داشت . وقتی بزرگترین شاعر مافردوسی میگوید :

رسم ستوران درآن‌پهن‌دشت	زمین شد شش وآسمان گشت هشت
ویا فروشد به ماهی و بر شد بماه	بن نیزه و قبه بارگاه

معلوم میشود به‌غلوومبالغه‌عادت داریم وآنرا یک‌نوع زینت ادبی میپنداریم . بهمین‌رویه‌درتاریخ هم به‌گزافه‌گوئی میپردازیم وعدد درنزدماارزش‌واقعی ندارد . میان‌هزاروصدهزارفرقی نمیگذاریم برای‌جلوگیری ازاین طرز فکر بود که من به تونمرین درست دیدن و درست شنیدن را یاد دادم تا در داوری خود از راه راست منحرف‌نشوی و دچار افراط و تفریط نگردی . جای افسوس‌است‌کاین‌قبیل‌افسانه هامردم را به شک‌میاندازد و به‌دست مدعیان گزک میدهد . من به تونصیحت‌میکنم که وقتی شرح حال عرفا رامیخوانی از گزافه‌گوئی‌هامتأثر نشوی چون‌نویسنده نیت سوء نداشته است و اعمال‌مؤمن هم به نیت است و شاید هم در عالم خلسه چیزهائی به‌نظرش‌آمده که حقیقت پنداشته است !

برگردیم سر مطلب ، تمام کارهای مادر مکتب مقدماتی تصوف برپایه‌ی خدمت است و جوینده باید این وظیفه را نصب‌العین خویش سازد . در اینجا چون صحبت از تکالیف متصوف شد تلقین اصول سته به خاطرم آمد . این اصول را عرفا بطور پراکنده به مریدان تعلیم داده‌اند ولی تا آنجا که اطلاع دارم این اصول را اول صفی علیشاه (رح) مدون کرد و به مریدان تلقین نمود . چون به نظر من جامع اصول درویشی است در این جا به ذکر آن میپردازم ، سه تای این اصول سه‌گانه راجع به رابطه‌ی مرید با خالق است و سه تای دیگر با خلق . این اصول از این قرار است : ۱ ــ تعظیم امرالله ۲ ــ اطاعت ولی‌الله ۳ ــ کتمان سرالله ۴ ــ شفقت خلق الله ۵ ــ خدمت اهل الله ۶ ــ بذل نفس فی سبیل‌الله .

۱ ــ وظیفه هر صوفی است که از اوامر الهی اطاعت نماید و پایه‌های شریعت و طریقت و حقیقت را کنار هم لاینفک هستند رعایت کند .

۲ ــ هر صوفی باید ولی و مرشدی داشته باشد که او داناته امرالله است . پس مرید باید اطاعت از ولی نماید .

۳ ــ صوفی اگر در مراحل سلوک به پاره‌ای اسرار راه یافت نباید آنرا افشاء نماید . چون این اسرار قابل درک اشخاص نااهل نیست و ممکن است از آن سوء استفاده شود .

۴ ــ صوفی باید به تمام خلق خدا شفیق باشد . از محبت و دستگیری به آنان دریغ نکند . به افعال آنها سخت نگیرد . از بی مهری آنان رنجه نشود . زیرا اکثر مردم هنوز در راه تصوف قدم ننهاده‌اند .

۵ ــ اهل‌الله درویشانند . پس صوفی باید به آنها که حکم برادر اورا دارند خدمتگزار باشد . این خدمت متقابل است چون آنها هم با او همراهند و بر این اصل است که بنیان و اساس تصوف پایه گذاری میشود و حس همکاری ازمددکاری پدید میآید و موجب گسترش تصوف میشود . .

۶ ــ بذل نفس فی سبیل‌الله مرحله‌ی بالای سیر است که صوفی در صورت لزوم حاضر است جان خود را در راه خدا یعنی برای خدمت خلق فداکند . در موقعی که راجع به ایثار صحبت کنیم در این باب بیشتر بحث خواهم کرد .

باری این دو شرط لازم یعنی رعایت شرایط اساسی و خدمت به خلق را برایت بطور اختصار گفتم ولی چون این موضوع سنگهای اصلی بنای ماهستند باز هم در قسمتهای عملی و تمرینی به آن بر خواهیم خورد .

حالا اگر میخواهی وارد مکتب مقدماتی تصوف شوی باید مسلمان باشی و شریعت را

رعایت کنی . تصوف عرفان اسلامی است و اگر کسی میخواهد متصوف شود باید مسلمان باشد اگر بعضی بخواهند بگویند که در تصوف میشود رعایت شریعت را نکرد این دیگر بدعت است و باید نام دیگری غیر از تصوف برای طریقت خود پیداکنند . راه های عرفانی غیر اسلامی زیاد است ولی عرفان اسلامی که تصوف باشد پایه اش بر شریعت است و تمام عرفای بزرگ اسلامی رعایت آن را کرده اند . اصلاً "کلمه تصوف اسلامی صحیح نیست و لفظ اسلامی حشو است منتها ما گاهی به طور تسامح آنرا بکار میبریم والا تصوف یعنی عرفان اسلامی .

پس همانطورکه گفتم متصوف باید مسلمان باشد و پایه ی مهم آن نماز است . مثلاً" برایت به تفصیل گفتم که عبادت بیگاری نیست که مسلمان در اجرای آن ادای تکلیف کند . مسلمان واقعی عبادت را از روی شوق و اخلاص و برای قرب به پروردگار به جای میآوردو هر چه بیشتر رودحلاوت آن برایش بیشتر میشود . در نماز حضور قلب شرط واجب است (به فکر حضور خلق) و الادولا و راست شدن و به رکوع و سجود رفتن و کلماتی را طوطی واری تکرار کردن فائده ای ندارد . اول باید معنی تمام کلمات نماز را درست بفهمی و در ذکر آن به معنی توجه داشته باشی و نگذاری فکرت منحرف شود . ابتدا این کار چندان آسان نیست و در فکر تفرقه پیدامیشود .

همینکه متوجه شدی که فکرت متفرق شد باید کوشش کنی دوباره به فکر تمرکز دهی این تمرین که در حد خود خیلی مهم است بعدها تورا برای مراقبه که به آن خواهیم رسید خیلی کمک خواهد کرد . تمام کلمات نماز مهم است ولی من توجه تورا مخصوصا " به دو سه جمله جلب میکنم که چون وقت خواندن نماز به آن میرسی خود را سراپا غرق در معنی آن سازی . در سوره ی فاتحه همینکه به آیات ایاک نعبدو ایاک نستعین میرسی به طور حقیقی محو در معانی آن شوی درست متوجه باشی که به خدا عبادت میکنی واز او استعانت میجوئی همینکه میگوئی اهدناالصراط المستقیم باطنا "خواستارباشی که خداتورا بهراه راست هدایت فرماید . و در تشهدوقتی میگوئی وحده لاشریک له واقعا " بوحدانیت کردگار اقرارنمائی اینکه نماز هاچندین رکعت است شاید برای این باشدکه اگر یک بار در خیالت تفرقه افتاد بار دیگر اصلاح کنی .اگر به این سبک نماز بخوانی دیری نخواهد گذشت که نماز برایت معنی تازه ای پیدامیکند و شیرینی آن چنان در اعماق وجودت رخنه میکند که میل پیدا میکنی که حتی به نمازهای نافله بپردازی و حس خواهی کردکه اگر از یک نماز قصور کنی چیزی کم داری . نماز برای روحت باید حکم غذا برای جسمت داشته باشد همانطور که اگر غذا نخوری گرسنه میشوی همانطور هم اگر نمازت ترک شد باید روحت تشنه باشد همانطور که نتیجه ی کار در عمل است .عمل کن تا نتیجه را ببینی .

روزه هم مانند نماز بسیار مهم است . اگر حتما " توانائی روزه گرفتن را داری باید حتماروزه بگیری . البته روزه برآدم مریض‌واجب نیست وخداوند تکلیف مالایطاق برنبده نمیفرماید . اما روزه هم از نظر روانی و هم از نظر بهداشت جسمی مفید است . هر سال یک ماه با روزه گرفتن بدن را پاک میکنی روانت را صیقل میبخشی و چون گرسنه بوی درد گرسنگان را درک میکنی حس همدردی که از صفات اصلی آدمیت است در تو بیدار میشود قبلا " هم در این باب‌باتو سخن گفته‌ام .

ترک منهیات بیزارشرائطواجب شریعت است . فی‌المثل احتراز از قمار و شرب مسکرات که هم شرعا " حرام و هم از نظر سلامت روح و بدن از بدمنهیات است و صوفی باید مراقب تمام این احوال باشد .

یکی دوکاردیگررا هم که قبل از قدم گذاردن در کار باید رعایت کنی برایت میگویم : احترازاز پرخوردن . پرخوری برای سلامت انسان مضر است و این قولی‌است که تمام علمای پزشکی به آن توجه دارند . با پرخوری در خود اشتهای کاذب ایجاد میکنیم و این رویه را مستعدگرفتن بسیاری از امراض مینماید و آدم پرخور از تفکر و تمرکز ذهن و پرداختن به مسائل روحی باز میماند . اگر چند روزی‌کمتر بخوری آن اشتهای کاذب از بین میرود و به مقدار بسیار کمتری غذا قانع میشوی . سعدی (رح) چه خوب فرموده :

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندانکه از ضعف جانت برآید .

گفتم که رعایت اعتدال در همه کار لازم است . در خوردن هم اعتدال شرط مهمی است . این اندرز که تا گرسنه‌نشوی سر سفره‌ننشین و پیش از آنکه کاملا سیر شوی از آنجا برخیز بسیار مهم است .

نصیحت دیگر کم خوابیدن است . دراینجا هم اعتدال لازم است . آنها که با خواب را برخود حرام میکنند اشتباه میکنند . این زیاده روی است . آدمی که کم بخوابد مزاجش از اعتدال خارج میشود نه بدنش سالم خواهد ماند نه عقلش . پر خوابی هم بسیارمضراست . شخص را افسرده میسازد و از کار باز میدارد و رفته به‌تنبلی منجر میشود و میخواهد که یابخوابد یاچرت بزند . به نظر من برای شخصی سالم باشدشش‌ساعت‌خواب‌کافی‌است‌و چون به این‌مدت عادت کردخوابش عمیق میشود . ساعت‌خواب‌عمیق برای اصلاح بدن اقلا " مطابق دوساعت خواب آشفته است . متصوف سعی کند ثلث آخر شب را بیدار باشد . یعنی قبل از سحر از خواب برخیزد ووقت صبح‌کاملا‌بیداروهشیارباشد نه خواب آلود و در حال خمود . این سحر خیزی منافعی که‌تنها با اجرای آن به منافعش‌میتوان پی برد . تماشای زنده شدن طبیعت در طلوع و آثار اولین روشنائی روز در روح متصوف عالمی‌تازه آشکار میسازد .

نصیحت سوم . که بعد ها نتایج آن برایت آشکار میشود فروتنی است . خود را در برابر درگاه جلال پروردگار کوچک شمار و از خود بی‌خود شو تا روزی خود را دریابی و خویشتن را بشناسی . میگویند بایزید (رح) بعرض مقام ربوبیت رساند که ذات تو منزه از ناداری است چیست که در خزانه‌ی حضرت نیست ؟ خطاب آمد عجز و انکسار ، ذلت و افتقار ، نادانی و ناتوانی و حیرانی ، پس ما باید در برابر پروردگار چنین باشیم تا درهای رحمت الهی بروی ما باز شود . در برابر او باز از منم گشاده است .اما راه عملی برای سیر به سوی تکامل . متصوف باید بعنوان تمرین در زندگانی روزانه حتی المقدور از بکار بردن ضمیر اول شخص احتراز کند وواژه‌های من ومنم را بکار نبرد . آنهائی که در این مکتب کار میکنند سعی دارند در نامه‌هائی که مینویسند هیچوقت باکلمه‌ی من شروع نکنند . بعضی به صورت ریاضت سعی دارند که یک روز تمام برخود فرض کنند که در محاورات و مکالمات کلمه‌ی من استعمال نکنند .این کار که در بادی نظر چندان مشکل نمینماید چندان هم آسان نمیباشد اگر باور نداری یک روز امتحان کن !

این مطالب امروز ما در حکم تعلیماتی بود که روزهای اول به طفل در کودکستان می‌آموزند . حالا فرض کنیم این تعلیمات کودکستانی را انجام داده از عهده‌ی امتحان آن نیز بر آمده‌ایم . دیگر میخواهیم داخل دبستان و بعد دبیرستان بشویم .

عرفا " در مراتب سیر بسیار نوشته‌اند و طبقه بندی های مختلف کرده‌اند من پس از سالها تجربه برای مکتب مقدماتی تصوف به مراحلی که میگویم پی برده‌ام که هم برای شروع به‌کار آسان است و هم از پیچ و خم ها و اصطلاحات غیر مأنوس که هر یک محتاج به‌شرح وتفصیل است دور میباشد .بعدها میتوانی وارد مراحل مفصل تر وکامل تر که برای مدارج عالی تر لازم است بشوی .

به‌نظر من این مراحل از این قرار است : اول طلب مجاهده . دوم تزکیه . سوم محاسبه . چهارم مراقبه . پنجم تجلیه . چون این مراحل را پیمودی و تمرین‌های آنرا با دقت و شوق انجام دادی آن‌وقت است که‌اگر استعداد و موهبت یار بود میتوانی وارد کشور دانشگاه تصوف شوی .

امروز مطلبم را در اینجا ختم میکنم و در جلسات بعد وارد مراحل میشویم و باجرای تمرینات لازم ان شاءالله قدم به قدم جلوتر میرویم .

دکتر ابوتراب نفیسی

یادداشتهای سفر پاکستان

۸

(لاهور) جمعه پنجم مارچ وارد لاهور شدیم این شهر از قلاع مستحکم اردوی انگلستان بوده و از شهرهای قدیمی است که زبان فارسی نیز در آنجا رواج داشته و دارد. ما را در هتل انترکنتیننتال جا دادند که خوب بود موقع ورود در اتاق خویش دیدیم سبد میوه‌ای برایمان گذاشته‌اند که کارتی روی آن بود " هدیه حکیم محمد سعید رئیس مؤسسه همدرد " و محتوی نارنگی، سیب و موز و یک میوه‌ی گوشتالو شبیه بخرمالو منتها به اندازهٔ آلو زرد که اسم آن را مستخدمین هتل نمی‌دانستند و بالاخره معلوم شد که "جیکو" یا "جیکو" است Jikko، که نمونهٔ نوعی از آن را در تابلند خورده بودم.

نماز جمعه در مسجد بادشاهی

برای نماز جمعه مناسبتی به مسجد بزرگی به نام مسجد "بادشاهی" (با "ب" نه "پ") برویم به همراه امام مکه و دیگران وارد مسجد شدیم. مسجدی است بسیار بزرگ که میگویند
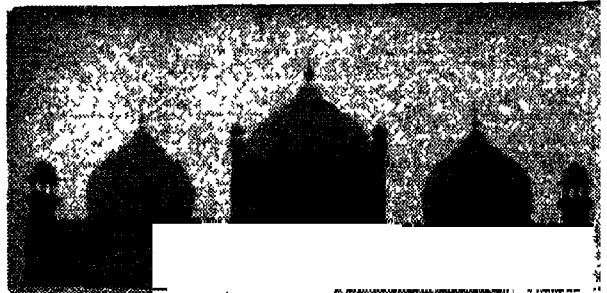
نمائی از مسجد بادشاهی لاهور

صحن آن گنجایش ۱۵ هزار نفر را دارد. بعلاوه شبستانهای متعدد تو در تو داشت که تماماً پربود و شاید عدهٔ زیادی در حدود ۵۰ هزار نفر در بیرون مسجد برای نماز نشسته بودند و روبهمرفته جمعیت کثیری را تشکیل میدادند ما هم درصف جماعت ایستاده و پس از خواندن نمازهای ظهر و عصر خویش که همزمان با خواندن نافله دیگر مسلمانان اهل سنت بود بهمراه دیگر نمایندگان مسلمان شرکت کننده در کنگره بامام اقتداء کردیم و برای شرکت کنندگان غیر مسلمان وحتی خانمها محل مخصوصی را در مسجد معین کرده بودند که مراسم نماز را از

نزدیک دیده‌واگر خواستند عکسبرداری کنند طبعا عدهٔ عکاسی وخبرنگارهم ازاطراف آمدند .
امام پس از خاتمهٔ نماز طبق معمول خطبه‌مفصلی خواند که‌ما تا خاتمه آن درشبستان درنگ نکرده و
به‌بیرون برای مشاهدهٔ قسمتهای دیگر عزیمت کردیم این مسجد را سلاطین معول هند ساخته‌اند از
آن جمله "اکبرشاه" و "اورنگزیب" وبر سریکی از درهای آن نوشته "درزمان ابوالمظفرمحیی الدین
محمد عالم پادشاه غازی سنه ۱۰۸۴ انجام یافت" درمحوطهٔ حیاط آن درختانی بود بزرگ با
میوه‌هائی شبیه به زالزالک که میگفتند خوردنی نیست .

در لاهور قلعه بزرگی هم هست که بوسیله اکبر شاه ساخته شده و یک باغ زیبا بنام
"شالیمار" دارد با فواره‌ها و حوضهای زیبا و جالب .

عجایب خانه

نامی است که پاکستانیها بموزه‌داده‌اند و ما پس از تماشای مسجد به آنجا رفتیم . از
قسمتهای مختلف قبل از اسلام و بودائی و برهمنی داشت تا بعد از اسلام . در آنجا غرفه‌ای ،
بودکه یکنفر آیات قرآن مخصوصا " سوره "الرحمن" را در تابلوهائی بسیار بزرگ با خطی
خوش و نقاشی شده نوشته بود که بسیار جالب بود . در مقابل موزه ستون بلندی ، کمی
کوچکتر از شهیاد تهران به چشم میخورد بنام " منار پاکستان" که جالب بود .

مهمان ناخوانده شب

درهتل یکنفر به‌سراغم آمده بودکه خودرا "علام ابی‌طالب" مینامید و مدعی بود
که شیعه است و خیلی به‌سنی‌ها بد میگفت و حتی وقتی فهمید من میخواهم به نماز
جمعه بروم مرا منع کردولی در ضمن حرفهایش بنظر رسیدکه تا حدودی پرت و پلا میگوید و
ممکن است با بنوعی بیماری روانی مبتلا باشد یاکلاش . وی گاه خود را سروان ارتش انگلیس
و صاحب ضیاع و عقار میدانست و دو مرتبه دیگر نیز درهتل سراغ من آمدو چون دیدم
کم‌کم مزاحم میشود به‌مهمانداران یادآورشدم که شر او را از سرما بگردانند و او هم همین
کار را کردو نمیدانم چطور؟

بازار انار کلی

بازاری است معروف که بهمراهی آقای دکتر مجتهد زاده وآقای اورنگی متصدی خانه
فرهنگ ایران در لاهور به تماشای آن رفتیم . در بارهٔ وجه تسمیه آن چنین میگفتند که :
پسر یکی از پادشاهان معول لاهوردختری را بنام "انار کل " دوست میداشته (کل یعنی کال
وخام) و پدرش با این کار مخالف بوده .و دختر را لای جرز گذاشته واو را بهلاکت رسانده
است و بعدا "که پسربپادشاهی رسیده نام این بازار را بنام معشوقه ناکام خویش "انار کل"

گذاشته است شالهای معروف به کشمیری در این بازار فروخته میشود و بسیار شبیه به بازارهای دیگر مشرق زمین پر ازدحام و با جار و جنجال میباشد .

مزار علامه محمد اقبال

این مزار در اتاقی نسبتا " محقر در محوطهٔ جلوی مسجد بادشاهی است و در قسمت مقابل آن در همین محوطه عمارت مرمری وجود دارد که ار همه طرف دارای ایوان بوده و منقش است و آئینه خانه نیز دارد که گویا حرمسرای شاهی بوده است بسیار جالب است اما بحالت مخروبه . بهرحال در دور تا دور سقف مقبره . اقبال لاهوری شاعر توانای فارسی زبان معاصر این اشعار او را بخط نستعلیق نوشته اند :

دم مرا صفت باد فرودین کردند — گیاه را ز سرشکم چو یاسمین کردند
نمود لاله صحرا نشین ز خون بابم — چنانکه بادهٔ لعلی به ساتکین کردند
فروغ آدم خاکی ز تازه کاری هاست — مه و ستاره کنند آنچه پیش از این کردند
چراغ خویش برافروختم که دست کلیم — در این زمانه نهان ، زیر آستین کردند
درآ به سجده و یاری ز خسروان مطلب — که روز فقر نیاکان ما چنین کردند .

در منزل آقای اورنگی

شب را بشام خصوصی در منزل آقای اورنگی متصدی خانهٔ فرهنگ ایران در لاهور دعوت داشتیم از ایرانیانی که در آنجا دیدم یکی آقای حبیبی بود که وی را سابقا " در سمت مدیر کلی فرهنگ های خراسان و فارس دیده بودم و فعلا " معلم زبان فارسی درمدارس پاکستان است و شخصی است معتدل و موقر و دیگری آقای جامعی است که آنهم عضو خانه فرهنگ است بعلاوه دونفر مرد و سه نفر زن پاکستانی هم بودند که همه در ایران یک دورهٔ چند ماهه زبان فارسی را دیده بودند . اتفاقا " این پاکستانی ها چون در دانشگاههای مشهد و تهران دوره دیده بودند با آقای مجتهد زاده آشنا درآمدند و مجلس گرم شعر و شاعری تا پاسی از شب ادامه یافت .

وضع و نوع غذاها در پاکستان

غذاها اغلب محتوی "کاری" است که آن معجونی از ادویه مانند هل و دارچین و زنجبیل و میخک و فلفل قرمز است و تندی آن ,بیشتر مال این فلفل است به اغلب غذاهای برنجی و گوشتی و جوجه ای زده میشود و در بیشتر مدت توقف ما در پاکستان غذا بصورت سلف سرویس و کم و بیش از انواع مشابه بود . و رویهمرفته هیچکدام آنها مگر غذاهای " "قبایلی" که بعدا " بآن اشاره خواهم کرد خیلی دلچسب نبود . ساعات غذا هم بسیار

مختلف بود ،اغلب اتفاق میافتاد که ماهاررا بعد از نماز (کهاکثرا " در ساعت ۱/۵ بعد از ظهرخوانده میشد) درساعت دو تا دو و نیم وحتی درروزیکه به کشمیر آزادرفتیم و پنج بعد از ظهر میخوردیم . سپس عصرانه درساعات سه و ربع و چهار و نیم بعد از ظهر و شام بین هشت تا هشت و نیم دعوت میشدیم و درنتیجه فاصلهٔ غذاها خیلی نامرتب و نامناسب بود .

گلستان فاطمه

ساعت ۵ بعدازظهرششم مارچ ازطرف مردم شهر لاهور ما را بباغ بزرگی بنام گلستان فاطمه دعوت کردند و این فاطمهٔ جناح خواهر محمد علی جناح است که وی را قائداعظم پاکستان لقب داده اند وعکس اورا در موزه همراه با خواهرش که همین فاطمه باشد و دخترش که کاملا " مانند یک اروپائی بود دیدیم . وی تشکیل دهنده ٔ یک دولت اسلامی بزرگ بود که لقب "حصن اسلام " را بخود داده است . بهر حال این باغ تسبتا زیبا و دستهٔ موزیکی بالباسهای مخصوص از بقایای سلطهٔ انگلیسها و پیشخدمتها با همان لباسها و عمامه سر (خلاصه یادگار حکومت امپراطوری)مردم را سرگرم ساخته و مهمان نوازی میکردند در این جا نیز مثل همه جا چندنفر از طرف نمایندگان انجمن شهر با زبان اردو یا انگلیسی ، یا عربی صحبت میکردند وبعدهم مطابق معمول امام مکه و شیخ الازهرخطبه و نصیحت میکردند که همگی آنهائی که خارجی بودبزبان اردو ترجمه میشد و کاری بود بکنواخت و باحدی خسته کننده .

دردل دوست بهر حیله رهی بایدکرد

در مجالس مهمانیها و شب نشینیها هرگاه که صحبت رسمی میشد بعضی از وزراء یا نمایندگانی که در جلسات سخنرانی فرصت صحبت نیافته بودند از طرف اعضاء کنگره از آنان به عربی تشکر میکردند مانند وزیر موریتانی ــ یا نمایندهٔ جزایر کومورو یا موست گمری وات یا مستشرقین دیگر ، یا وزیر سعودی یا وزیر کویت و غیره .

ناهار در جم خانه

نهار روزشنبه ششم مارچ از طرف اتاق تجارت و صناعت لاهور در یک باشگاه ٔ مدرسه مهندسی که بنام "جیم خانه "موسوم بود خوردیم . (در زبان اردو خانه بمعنای کلوپ هم هست)که دارای پارک بسیار جالبی بود و بعد از نماز سوبی بصدا درآمدو کلیه کارمندان و کارگران برای خواندن نماز جماعت با امام مکه بباغ آمدند و اغلب از اینکه نمایندهٔ مکه این معبد بزرگ اسلام را در بین خود میدیدند شادمان میبودند . شام را مهمان وزیر اوقاف پنجاب بودیم .

(ادامه دارد)

سرلشکر بازنشسته: محمد مطهری

نحوه ارتباط در مجامع روحی

۱)ــدراین قبیل مجالس کلیه سوءالات ...سفاهی و جوابهای رسیده ازطریق مدیوم های ...نویسند کتبی و آنچه در حال جواب مخاطب ...از طرف مدیومها بیان میشود شفاهی است .

۲)ــ ارواح مخاطب جسم انسانی و سایر ...مادیات را فقط از دریچه چشم مدیوم میبینند ...و چنانچه واسطه ای در بین نباشد فقط درک و عوالم روحی برای آنها میسر و مقدور است .

۳)ــارتباط با ارواح بوسیله مفهوم کلمات ...ست نه خود کلمات و اختلاف زبانهای مختلفه ...حائز هیچگونه اهمیتی نیست کما اینکه یک ...روح ژاپونی بوسیله فکر خود و از طریق مدیوم ...مطالب ما را درک میکند و مکنونات خاطر خود ...را بهر زبانی که مدیوم آشنا باشد در معرض ...اطلاع مربوط شدگان میگذارد .

۴)ــ زمان و مکان برای ارواح مفهومی ...دارد بدین معنی که اگر بطور مثال روح مورد ...نظر در حوالی کره مریخ باشد بمحض ارتباط

روحی "آنا" در جلسه حاضر میشود و درسرای باقی هم با هر روحی که مایل باشد ولو اینکه در اقصی نقاط دستگاه خلقت باشد دریک طرفة العین مربوط میشود .

۵)ــاطلاعات ارواح محدود به معلومات دنیوی آنها است بدین معنی که هر روحی قادر نیست مباحث عالیه حکمت ، فلسفه و امثال آنرا درک کند و در آن زمینه اطلاعاتی بدهد بلکه افکار و نیات هر یک از ارواح با سطح ترقیات روحی و معلومات تجربیات آخرین مرتبه زندگی مادی آنها ارتباط مستقیم دارد . اما از لحاظ درجه معلومات و اطلاعات ارواح بعد از آخرین دورهٔ زندگی جسمی اثر آموخته های فردی از لحاظ علوم مادی و ترقیات اخلاقی پس از مرگ برای هر روح باقی میماند و به مجموعه آموخته های وی در زندگی پیشین افزوده میشود منتها هنگام عودت به زندگانی مجدد مادی موقتاً " همه چیز را فراموش میکند و فقط آثار

معلومات گذشته بصورت استعداد دانی در ضمیر اشخاص باقی میماند .

بعد از معاودت بجهان باقی هم حدود اطلاعات ومعلومات و طرز فکر ارواح در زمینه و سطح همان فکرو اطلاعات دنیوی آنها است مضافاً "باینکه اظهار نظر ارواح محدود و مبتنی بر اطلاعات و معلومات آخرین زندگی مادی آنها است کما اینکه اگر از یک نفر شاعر راجع به نجوم بپرسید جواب آنرا به منجم واگذار میکند یا چنانچه از روح یک شخص بیسواد و عامی سؤال کنید در کجا هستید و چه میکنید وعقیده او در بارهٔ عظمت خلقت چیست جواب میدهد نمیدانم ولی اگر اطلاعات مربوط به محیط زندگی مادی یا روحی او را بپرسید فورا " جواب قانع کننده میدهد .

حال ممکن است برای قارئین محترم این توهم پیش آید که اگر در انجمن های روان پژوهی ارتباط با ارواح و کسب اطلاعات مفیده باین اندازه آسان و بیش پا افتاده است پس چرا در باره معالجه سرطان یا سایر امراض صعب العلاج استمداد نمیشود یا بطور مثال چرا محل گنجها و معادن دیقیمت و امثال آنرا از ارواح نمیپرسند ؟ جواب این سؤال هم با توجه به نکات بالا خیلی ساده است بدین معنی که اطلاعات هر یک از ارواح محدود بهمان مجموعه معلومات مکتسبه در ادوار مختلفه زندگی آنها است کما اینکه اگر از روح پاستور و کخ راجع به طرز معالجه سرطان استعلام شود پاسخ آنها در حدود اطلاعات دنیوی خودشان خواهد بود با توضیح اینکه برحسب اطلاعات مکتسبه در انجمنهای روحی هریک از ارواح در عالم باقی هم مشغول تفکر ومطالعه راجع به همان رشته مورد اشتغال در زندگی مادی خود هستند و ممکن است بعضا مطالبی بالاتر از سطح معلومات دنیوی خود در دسترس سؤال کنندگان بگذارند ضمنا "اگر شخصی در اثنای زندگانی مادی خود دفینه یا سندی را در محلی پنهان کرده باشد و محل آنرا از خود آن روح بپرسند میتواند برحسب درجه آرامش روحی و روشن بینی خود محل آنرا نشان بدهد والا نمیتواند .

۶)ــ همانطور که اشخاص زنده در اثر طول مدت و دوری از محیط اسامی نزدیکان و آشنایان خود را فراموش میکنند بعد از مرگ هم ارواح آنها مستغرق عوالم دیگری هستند که بتدریج عواطف و احساسات و علائق دنیوی آنها رو به ضعف میگذارد و مخصوصا ارواحی که بدون سابقه و برای دفعه اول با جلسات روحی مربوط میشوند حتی راجع به اسم نزدیکان خود مرتکب اشتباه میشوند ولی در جلسات بعدی بتدریج خاطرات گذشته آنها تجدید میشود .

۷)ــ ارواح در حین ارتباط با زندگان ــ بهیچوجه پای بند عبارت پردازی و سایر قیود انشائی نیستند بلکه هدف اصلی آنها فهماندن مطالبی درخور فهم مربوط شدگان با عباراتی بسیار ساده است و نباید انتظار داشت که بطور مثال خیام یا سعدی مطالب خود را بعد از ممات هم با اشعار و کنایه و اشاره و سجع و قافیه بیان کنند . ضمنا " اگر از خود آنها

دربارهٔ اشعار و مباحثی که در دورهٔ حیات مادی به آن آشنا بوده‌اند توضیحاتی خواسته شود بطوریکه عملاً ثابت شده اطلاعات خود را در آن زمینه با سخت‌ترین سؤال‌کنندگان میرسانند.

۸)— ارواح در گذشتگان برحسب محیط زندگیهای قبلی و در دنباله افکار دنیوی خود در سرای باقی هم مشغول تفکر و ترقی بوده و تشکیل گروههای مشخص و معینی داده‌اند که طرز فکر آنها در آنجا هم با هم‌آهنگی خاصی ادامه دارد و برای نیل به درجات عالیتر معنوی همواره در سعی و تلاش هستند.

۹)— هر یک از ارواح در گذشتگان پس از برگشت به این کره خاکی به تناسب اعمال نیک و بدی که در زندگانی‌های مادی گذشته انجام داده‌اند و به تناسب ترقیاتی که نصیب آنها شده در محیطی که با طبقه‌بندی و صعود آنها تطبیق میکند پا بعرصه وجود مادی میگذارند و مخصوصاً چنانچه فاصله بین زندگی قبلی و بعدی طولانی نباشد و اثرات احساسات و عواطف آخرین زندگی مادی نسبت به اولاد و اقربا تا حدی باقیمانده باشد این قبیل ارواح اعاده در داخل همان خانواده و محیط را بر سایر خانواده‌ها ترجیح میدهند.

۱۰)— چنانچه مشیت الهی به برگشت یک روح به زندگانی مجدد مادی تعلق بگیرد بخود آن روح اجازه داده میشود که برنام زندگی بعدی خود را در این کره خاکی شخص تنظیم نماید سپس روح مورد بحث به تناس فهم و درجه تکامل روحی نقشه و برنامه زندگ مجدد خود را بهترنحویکه خودش صلاح مقتضی میداند با مشورت و هدایت ارو راهنما و بدون اینکه کوچکترین تحمیلی ب شود شخصاً تنظیم و اجرای طرح پیشنهاد خود را تعهد میکند و با توجه به کوتاهی دو عمر مادی و ناچیز بودن مصائب و آلام دنیو در مقابل ترقیات و مزایای اخروی مخصوص برای بدست آوردن قدرتی که ارواح کراراً " ' آن اشاره کرده‌اند بطور مثال این طور فک میکند که اگر در یک خانواده‌ای بی بضاع و فقیر همطراز زندگی قبلی و مقام روحی خو ظاهر شود و در این چند صباح زندگی ماد با تحمل فقر و فلاکت و زجر و مصیبت و تلاش در راه سعادت دیگران عقبیهای گذشته خو را جبران نماید ترقی و تعالی بیشتری نائ خواهد شد یا اینکه میخواهد در خانواده ثروتمندی متولد شود و از راه کمک به مستمندا حقیقی و دستگیری از ضعفا و امثال آن وسایل تسریع در ترقی روحی خود را فراهم سازد.

این برنامه بدون اینکه کوچکترین تحمیلی به پیشنهاددهنده بشود عیناً " تصویب میشود

ابوالفضل قاسمی

صد خانواده حکومتگر ایران

۲ خاندان ابتهاج

ابتهاج ،ابوالحسن– سومین پسر ابتهاج الملک ابوالحسن ابتهاج است که سال ۱۲۷۷ ح. (۱۸۹۹م.) دیده بجهان میگشاید ، آرسیو وزارت خارجه بریتانیا شروع کارهای سیاسی و اداری او را چنین می نویسد :

(ابتهاج نخست کار سیاسی و اداری خود را بعنوان مترجم قوای نظامی بریتانیا در گیلان بهنگام اشغال نظامی ایران در جنگ جهانی اول آغاز میکند ، تا پایان جنگ در خدمت ارتش بریتانیا بوده است . سپس به خدمت بانک شاهی انگلیس درمی آید و در شعبه آن بانک دزرشت سال ۱۹۲۰ بکار می پردازد . در اندک مدتی همه کاره بانک می شود ، بوسیله خود ابتهاج (رئیس شعبه کوچکتر بی مداخله در کارها و هیچگونه دخالت در معاملات نداشت) . بسال ۱۹۲۵ به تهران منتقل می شود ، بعنوان دستیار رئیس بانک شاهی ایران بخدمت خود تا ۱۹۳۶ ادامه میدهد)

ابتهاج بسال ۱۳۱۵ ح. (۱۹۳۶م.) بخدمت دولت ایران درمیآید . در وزارت دارائی کار خود را شروع میکند ، از این پس حائز مشاغل و سمتهای زیر شده است : معاون بازرسی دولت در بانک کشاورزی و شرکتهای دولتی ، معاون بانک رهنی ۱۳۱۶ (۱۹۳۸) رئیس هیات مدیره بانک رهنی ایران ۱۳۱۶ (۱۹۴۰) معاون بانک ملی ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۹ ، مدیرکل ورئیس عامله بانک ملی (۱۳۲۱–۱۳۲۸) ، سفیرکبیرایران در فرانسه ، رئیس هیات نمایندگی ایران در کنفرانس مالی خاورمیانه در قاهره ، رئیس هیأت نمایندگی در کنفرانس متشکله بانک بین المللی و صندوق تعاونی ، مستشار مدیر عامل صندوق بین المللی در واشنگتن ، رئیس اداره خاورمیانه صندوق بین المللی پول ۱۳۳۲ ح (۱۹۵۳م.) مدیر عامل سازمان برنامه (۱۳۳۳–۱۳۳۸) . مدیر عامل و رئیس هیات مدیره بانک ایرانیان (دیماه ۱۳۲۸) ۱ رساله (کارنامه زرین) اوراچون پدروبرادردارای گرایش شدید انگلیسی دانسته مینویسد (انگلیسها

۱– International who's who, 1963-64, .P. 299

Iran Almanae 1963 , P. 532
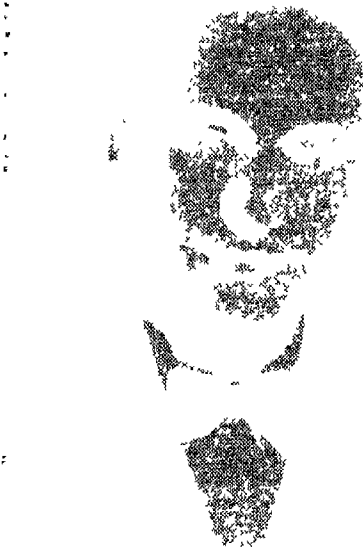
اورا بعنوان فرد مورد اطمینان به اداره نفت شرکتها معرفی ، امضایش را مانند امضای یک فرد انگلیسی قبول کردند [۱]) .

استاد وزارت خارجه بریتانیا (ابتهاج راشخصی باهوش ، خوش برخورد معرفی میکند که آینده خوبی در انتظار اوست) مافرابتد (ابتهاج در ۱۹۲۶ با دختر معززالدوله (نعی سبوی) ازدواج میکند او و زبان زبانهای انگلیسی و فرانسه و روسی را میداند)سپس سفارت بریتانیا در تهران در باره اخراج او از بانک شاهی معتقد است (ابتهاج نسبت بارضایتی بانک را ترک گفت چه امید و انتظار داشت انگلیسها در بانک بین کارمند ایرانی و انگلیس فرقی نگذارند بااو مثل یک کارمند هم شأن و همرتبه اداری رفتار شود و چون

ابوالحسن ابتهاج

انگلیسها در بانک شاهی باین مطلب اهمیت نمیدادند او از بانک کناره گیری کرده بخدمت دولت ایران درآمد [۲]) روابط و نحوه برخورد وی با بانک شاهی تا حدی این نظر را تأیید میکند [۳] . از مشاغل مهم و پرسروصدای وی مدیریت عامل بانک ملی ایران پس از اشغال نظامی ایران از سوی بیگانگان است مهمترین رویداد در اینمورد برخورد شدید او با دکتر میلسپو آمریکائی بودکه براثر فشار امپریالیستها ، اختیارات مالی کشور را به او سپرده بودند که منجر به بیرون کردن نماینده دولت آمریکا از ایران شد در این پست گروهی از کاردانها و اقتصادیون اصیل ملی و روزنامه نگاران ابتهاج را متهم به سوء روبه درامور پولی و مالی میدانند معتقدند از این رهگذر زیان فاحشی به اقتصادیات و پشتوانه پول ایران وارد آمده است .

در بانک ملی یکی از شخصیتهای مبرزوکارشناسان پولی اقتصادی عبدالحسین دانشپوربودکه با انتشار بروشورها و رساله های گوناگون بجنگ ابتهاج رفت سیاست پولی اورا در بانک ملی مورد انتقاد شدید قرارداد .

۱ـ کارنامه زرین ۲۵

۲ـ Ibid

۳ـ سالنامه دنیا ۱۳۴۳ مقاله ابتهاج

روزنامه مرد امروز که بمدیریت محمد مسعود انتشار مییافت ابتهاج را متهم به استفاده کرد نتیجه مبارزات منجر بشکایت ابتهاج و محاکمه محمد مسعود شد . جلس محاکمه‌ومطالب دادستان و دفاعیات خود بسیار حقایق را روشن‌میکند در این‌محاکمه از وکلای مدافع محمد مسعود ،شهید زاده شخصیت سرشناس قضائی بود .

ابتهاج همچنان در رأس بانک ملی که آنروز سیاست پولی کشور در دست این با بود قرار داشت تا با آمدن سپهبد رزم آرا ابتهاج از بانک کناره گرفت نخست‌وزیر نظ که با اومیانه خوبی نداشت او را مأمور سفارت ایران در پاریس کرد[1] .

در سازمان برنامه دومین شغل مهم او که توأم با سرو صدای زیاد بود . مدیر عامل سازمان برنامه بود که باشیوه قدرت طلبی او سازمان بمثابهٔ دولتی در داخل بن میرفت ابتهاج بانام قدرت دست به اجرای برنامه‌های هفت ساله زد شهامت اداری دراین‌سمت‌تحسین‌همه‌را بر انگیخت نشان داد وی مرد باشخصیتی در کارهای بزرگ ا اگر مسئولیتی را پذیرا میشود اختیاراتی را نیز میطلبد .

موقعیت او در بعضی از طرحها و برنامه‌ها مرهون پاره‌ای از حسن اصحاب او بو دکترعلی‌امینی‌وقتی‌درسال ۱۳۴۰روی‌کارمیآید‌بعنوان‌مبارزه با فساد گروهی از شخصیتها سرشناس و برجسته را بازداشت میکند با اینکه ابتهاج از دوستان صمیمی و نزدیک امی بشمار میرفت او را بازداشت‌وبزندان میاندازد .

زمینه اصلی مبارزه با ابتهاج را باید از مدتها پیش جستجو کرد وقتی پیش از ام مهندس‌شریف‌امامی‌به نخست‌وزیری میرسد احمد آرامش بجای ابتهاج رئیس سازمان بر ووزیرمشاور کابینه‌میشود آرامش در مصاحبه انگشت روی کارهای ابتهاج‌میگذارد او را مت بهحیف‌ومیل‌بودجه سازمان‌برنامه و سوء استفاده از آن میکند گزارش بلند و بالایی در فروردین ۱۳۴۰ در این مورد به مجلس میدهد عقیده او درباره ابتهاج این میبود که ب بودجه‌مربوط به‌عمران کشوررا بیهوده‌حیف‌ومیل‌کرده‌است .ولی‌این‌تلاشها برای بـــار دا ابتهاج‌بجائی نمیرسد .

پس از روی کارآمدن‌دکترعلی امینی دشمنان‌او بتکاپو میافتند .ابتهاج در ۱۷ آبان ۴۰ به بازپرسی‌احضارمی‌شود .برخلاف‌انتظارهمه درست‌درروزهایی‌که‌برای‌سدهایی‌که‌اوساخ جشن می‌گرفتند‌درروز۲۱ آبان حکم بازداشت و زندانی او صادر می‌گردد .

ابتهاج بهنگام باز داشت پرخاشجویانه به دولت میتازد ،از خدمات خود میس وخودرا سزاوار این اتهامات نمیداند .

---

۱ ـ کتاب رجال بدون ماسک صفحه ۱۵۱

در باره بازداشت و اتهام وی نظرات گوناگون منجمله مأموریت و اقدام پیگیرانه وشدید او در ادغام همه بانکها و حیف و میل در برنامه عمرانی خوزستان ، تخلف از مقررات و قوانین مصوبه در باره سازمان برنامه می شود . اما موضوع جالب اینجاست که دکتر امینی اعلام می دارد (من از بازداشت ابتهاج اطلاعی ندارم) واز اینعمل ابراز تعجب و تأسف میکند در روز بازداشت (۲۴ آبان) وزیر دادگستری بعنوان بیماری سرکار خود حاضر نمی شود [۱]

ماروین زونیس (Marvin zonis) استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو در این باره مطلبی نوشته که ما بدان اشاره میکنیم .

این محقق ابتدا شخصیت ، مدیریت و کارآیی و درستکاری و آگاهی ابتهاج را با استناد به مذاکرات (بیست و هشتمین جلسه کنگره امریکا ، مذاکرات خصوصی ...) میستاید ، بازداشت او را مورد نکوهش قرار میدهد، سپس مدارک پرونده متشکله و اتهامات منتسبه را براثر اطلاعات آحمد آرامش میداند که ابتهاج را متهم میکند که بی آنکه یک ریال حساب بخواهد درباره طرح خوزستان یک میلیارد دلار به داویدئی . لیلینتهال وگوردون آر ، کلاپ David E. lilienthal , Gordon R.clapp از ۱۹۵۶م . پرداخته است . زونیس این دوشخصیت تکنوکرات ارزشمندراکه اجراکننده برنامه عظیم عمرانی دره تنسی Tennessee بودند می ستاید . وقتی ابتهاج را آزاد می‌کنند شرط خروج او را از ایران با ضمانت ۱۲۱ میلیون لیره معین کرده اند آرنولد بیچمن در گزارش ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ خود این مبلغ رادرست معادل هزینه انجام شده طرح عمرانی خوزستان میداند . ابتهاج در تمام دوره نخست وزیری دکتر امینی در زندان میماندو برمان حکومت اسدالله علم آزاد می شود [۲]

استادامریکائی عقیده دارد که مسائل مالی اساس بازداشت ابتهاج نبوده است ، اوبجهات سیاسی بزندان افتاده است . دوماه پیش از بازداشت ابتهاج ، وی در کنفرانس بین المللی صنعتی در سانفرانسیسکو نطقی ایراد میکند . این نطق بعدها توازن سیاسی اورا در ایران بهم میریزد و اورا به زندان می‌کشاند . ابتهاج در این کنفرانس از نحوه کمک مالی دولت امریکا به کشورهای توسعه نیافته بشدت انتقاد می‌کند . این پولها را بیشتر صرف کارهای غیر عمرانی میداند .

---

۱ ـ روزنامه کیهان ۵۵۰۵ ـ ۵۵۰۲ (۱۷ آبان ـ ۲۱ آبان ۱۳۴۰)
مجله خواندنیها ۲۳ آبان ۱۳۴۰ ـ طلوع ۲۵ آبان ۱۳۴۰ (شماره ۲۵۹۷)

۲ - Political Elite of Iran , P . 67

ابتهاج عقیده دارد اگر این کمکها جنبه‌مقاصد امپریالیستی داشته باشد نه‌تنها دولتها‌وملتهارا تقویت نمی‌کند ،آنانرا در برابر افکار عمومی و ملتها‌محکوم‌میسازد . اینچنین سیاست کمک‌مالی توأم بامنافع خواستها امپریالیستی ، ملتها را تضعیف و اسباب سقوط دولتها را فراهم میکند .

ابتهاج در انتقاد از روش آمریکا در ایران می‌گوید :

" . . . تاچندی پیش‌مردم ایران ، دولت‌آمریکارا دوست میداشتند ، برای امریکائی‌ها حرمت و عزت زیادی‌قائل بودند بی‌اینکه امریکادر ایران دیناری خرج کرده‌باشد . ولی حال که امریکا برای‌عمران و آبادانی ایران بیش از یک میلیون لیره پول داده است این پولها نتیجه معکوس و منفی بخشیده است یعنی نه تنهااین کمکها دلبستگی مردم ایران را به امریکائیها زیاد نکرده بلکه ایرانیان را به سیاست امریکا بدبین نموده است حتی گروهی با دیده نفرت به امریکائیها می نگرند "

ابتهاج از سخنرانی‌خود چنین نتیجه گیری می‌کند :

" انقلاب اجتماعی و سیاسی ملتها در برابر روش امریکا یک تظاهر مأیوسانه توأم بادلی و بی اعتمادی نسبت به سیستمهای ناشایسته خویش است چه دیده می‌شود امریکا بجهانی همواره مدافع این نظامهای ورشکسته میباشد[1] " .

پیغام امروز بااشاره به این سخنرانی‌توصیف ابتهاج را یکنوع (مدرن نمائی) مینویسد و معتقد است وی جزء (نامزدان نخست وزیری بوده است)[2] .

بهرحال اینچنین مرد شماره‌یک اقتصادی‌ایران وبانقول استاد علوم سیاسی دانشگاه‌شیکاگو (بحسب تکنوکرات ایرانی) در روزیکه الموتی وزیر دادگستری بعنوان بیماری به ورازیحانه‌نمی‌آید ، بانظر بی‌فصل‌دادستان دیوان کیفرو نصیری باز پرس در ۲۱ آبان ۱۳۴۰ (۱۰نوامبر ۱۹۶۱) به زندان میرود .

برابن بازداشت بیشترجراید و شخصیتهای سیاسی اعتراض کردند . حتی خودهکتر امینی در مصاحبه مطبوعاتی ۲۴ آبان درستکاری و صداقت ابتهاج رامی‌ستاید [3] .

---

1 - Ibid , 68 , 69

(ساعرا سیسکو‌ـ‌کنفرانس‌صنعتی‌بین‌المللی‌ـ‌برنامه‌برای‌رشداقتصادی) سپتامبر ۱۹۶۱ صفحه ۴

۲ ـ پیغام امروز شماره ۵۱۸ ـ ۲۱ آبان (خبر گزاری‌فرانسه)

۳ ـ مجله فردوسی شماره ۵۱۸ ـ ۳۰ آبان ۱۳۴۰ ـ پیغام‌امروز ۲۵۸۷

و ـ تهران‌مصور ، مرد مبارز ، صبح‌امروز ، اطلاعات ، سپید و سیاه ، فردوسی ، خواندنیها ، فرمان ، پیغام امروز ، تهران اکونومیست . . . (۲۱ آبان ـ ۳۰ آبان)

اما بعضی معتقدند پاره‌ای از کار های ابتهاج در سازمان برنامه خالی از زیان نبوده
ست ، از اینجمله دخالت دادن انگلیسها وعملیات شرکت معروف جان مولم باسابقه
مپریالیستی درایران بوده‌است . در جلسه ۲۳ اسفند ۱۳۳۴ حائری زاده نماینده مجلس و
درجلسه ۲۸ بهمن ۱۳۳۴ سناتور دیوان بیگی نطق شدیدی علیه ابتهاج‌میکند و عملیات
جاسوسی و امپریالیستی جان مولم را یاد آور میشود [۱] .

بعد از فروافتادن ابتهاج از سازمان‌برنامه دولت امریکا اورا نامزد ریاست هیأت راـ
زمان اقتصادی آمریکا در الجزایر (در حکومت بن بلا) میکند ولی دولت ایران ایـــن
پیشنهاد را رد مینماید [۲] .

ابوالحسن ابتهاج‌هم اکنون رئیس‌هیئت مدیره‌بانک‌ایرانیان‌است این بانک با همکاری و
شرکت بانک معروف امریکائی (فرست ناشنال سیتی بانک)
به‌کارخود ادامه میدهد ، ابتهاج از سرمایه داران و بانکیسهای معروف بشمار میرود و در
شرکتها‌وبانکهای خارجی سهام و سرمایه هنگفتی دارد [۳] .

ابتهاج*، دکتر آذر- خانم دکتر آذر ابتهاج (صبیع) به سال ۱۳۰۶خ (۱۹۲۷م ۰)در
خانواده‌ای متمکن در بابل پا بجهان میگذارد . تحصیلات اولیه‌خودرادر زادگاهش انجام
میدهد . فارغ‌التحصیل دانشکده دندانپزشکی از
دانشگاه تهران است . در ۱۳۲۹ وارد خدمات
دانشگاهی میشود .
خانم‌آذر (بیوه‌عروصی‌وبیوه‌مهندس‌نابودر) درسال
۱۳۳۵ باابوالحسن ابتهاج ازدواج‌میکند .
دکترآذرابتهاج‌اززنان برجسته‌جامعه‌ما بشمارمیرود
عضوسازمان‌شورای‌زنان، استاددانشکده دندانپزـ
شکی ، مدیر نیرمدیرمسئول‌مجله‌دندانپزشکی‌بود،
عضوهیئت مدیره‌بانک‌ایرانیان‌ومدیریت کلـــوب
بولینگرا عهده‌داراست . بهنگام بازداشت شوهرش
مدیریت‌اموربانکی‌را عهده‌دارشدواز عهده‌ماداره‌آن

خانم دکتر آذر ابتهاج

---

۱ ـ جنبش ملی ایران ۱۷ ـ ۳۱

۲ ـ I bid

۳ ـ Iran Almanac, P. 346,292

برآمد . باشهامت ازهمسرش دفاع کرد[1] . عروضی معاون وزارت بازرگانی پسر اوست .

ابتهاج ، احمد علي

مهندس احمد علي ابتهاج در ۱۲۸۹ ح (۱۹۱۱م .) پابجهان میگذارد . تحصیلات دانشگاهی خود را در تهران ، فرانسه در رشته راه و ساختمان بپایان میرساند . سپس وارد فعالیت اقتصادی در بخش خصوصي میشود . پس از اندک مدتی در شمار سرمایه داران و مدیران نام آورو فعال اقتصادي کشور در میآید .

وی ازگردانندگان شرکتها و مؤسسات تولید و ساختمانی ، سیمان تهران ، سیمان شمال ، سیمان دماوند ، شرکت ایرانیت ، شرکت بیرفارب ، شرکت ساختمانهای کشور است وی در ایجاد کارخانجات وپلها و ساختمانهای معظم و بزرگ نقش اساسی داشت . ساختمان شرکت معظم سامان که مدرنترین و مجهزترین و بزرگترین ساختمانهای کشور بر بنیاد و اصول علمی وفني میباشد از کارهای اوست مهندس ابتهاج مدتی نیز رئیس فدراسیونهای وزنه برداری و شمشیر بازی کشور بود .

وی درجمعه ۳ اردیبهشت ۲۵۳۵ امسال بر اثر حادثه اتوموبیل در جاده چالوس درمیگذرد . و همراهان نوی خواهر زاده اش پروین قدس جورابچي و دوفرزند او ورانندهاش بودند که همانجا جان میسپارند .

رسیدن خبرمرگ او گروههای مجهز امدادگر غواصي و رنجره از سوی سازمانهای مختلف راه میافتند ولي جسد او در میان امواج عمیق و حروشان بدست نمیآید .

مهندس ابتهاج ابتدا با هما اعلم ازدواج میکند چندماه پیش از مرگش هما اعلم درمیگذرد .

مهندس خسرو ابتهاج یکی از مدیران برجسته پیشین سازمان برنامه که هم اکنون در بخش خصوصي فعالیت وسیع دارد پسر اوست[2] .

ابتهاج ، (سایه) ، هوشنگ

هوشنگ ابتهاج متخلص به سایه فرزند آقا خان ابتهاج نواده ابتهاج الملک در ۱۳۰۶خ (۱۹۲۷م .) دررشت متولد میشود . وی ازشاعران نامدار معاصر بشمار میرود . (اکواف ایران) معتقداست او در میان طبقه جوان موقعیت خوبی دارد . بزبانهای انگلیسی و فرانسه نیز

بقیه در صفحه ۷۹۴

۱ــ رجال ربر دره بین ۸۹ ، خدمتگزاران ملک وملت ۵۲

۲ ــ مجله اکونومیست شماره ۱۱۴۱ ــ ۱۱ اردیبهشت ۲۵۳۵ ، خواندنیها شماره ۶۱ــ ۱۷ اردیبهشت ۲۵۳۵ ، روزنامه کیهان ۹۸۴۴ ــ ۴ اردیبهشت ۲۵۳۵ .

سه نامه از استاد مصورالملکی

جناب آقای مدیر محترم و دانشمند مجلهٔ گرانمایه وگرامی وحید .

سه نامه از استاد مصورالملکی اصفهانی ، استاد هنرمند و والاگهر و نقاش نام آور که در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ خورشیدی از اصفهان خطاب به اینجانب بدل علیشاه عرفان پناهی به اکیناوا (در اقیانوس ساکن) فرستاده‌اند ارسال خدمت میشود .

نقل و چاپ این نامه‌ها ، یاد استاد مصور الملکی را در خاطره‌ها زنده می‌کند و نمونه خط ایشان هم در آن مجلهٔ ارجمند بیادگار میماند خداوند استاد را بسلامت بدارد و این مکتب را زنده و متعالی نگاهدارد . ان شاءالله .

از لوسرن‌ولی ـ کالیفرنیا ـ بدل علیشاه عرفان پناهی .

نامه‌ای دیگر از استاد مصورالملکی

بقیه از صفحهٔ ۷۹۲

آشنا است. تذکره شعرای معاصر نیز از چیرگی او به سرودن شعر قدیم و جدید یاد میکند. معروفترین آثار او پنج مجموعه اشعار است [۲].

خاندان ابتهاج با خاندانهای قوام وثوق، منصور، امامی خوئی، آشتیانی، اعلم، صفاری، نبوی، پیرنیا، موقر و سمیعی ... پیوند سببی دارند.
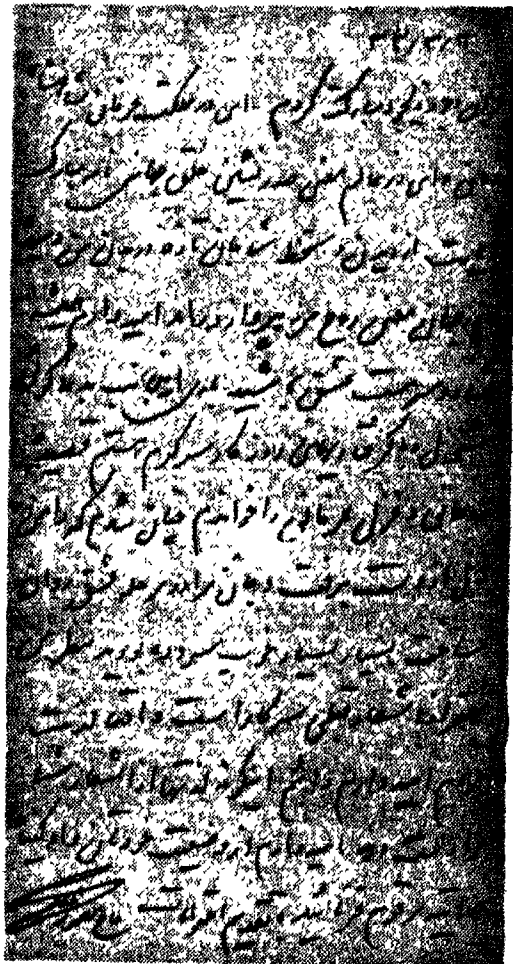
آگهی

"بیمه کارگران صنوف و فعالیتهای‌مختلف در تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار" .

باستناد ماده ۷ قانون تأمین اجتماعی ، ازتاریخ اول بهمن ماه ۲۵۳۵ کارگران صنوف وفعالیتهای مشروحه زیر :

۱ــ فروشگاه کاموا ، دکمه ونواروزیکو
۲ ــ فروشگاه پوشاکهای الکلی
۳ ــ فروشگاه سمر
۴ ــ فروشگاه عتیقه‌جات
۵ ــ فروشگاه صنایع فلزی
۶ ــ فروشگاه حوله وپتو
۷ ــ فروشگاه میوه ، سبزی وتره‌بار
۸ ــ فروشگاه کاغذ ومقوا
۹ ــ فروشگاه ظروف‌مسی ، آلومینیوم
۱۰ــ فروشگاه ظروف چینی وملامین
۱۱ــ فروشگاه پارچه
۱۲ــ فروشگاه فرش
۱۳ــ فروشگاه رنگ
۱۴ــ فروشگاه صفحه و نوار
۱۵ــ فروشگاه کفش وکیف
۱۶ــ فروشگاه رنگ و روغن
۱۷ــ فروشگاه میخ ، لولا و ابزارآلات
۱۸ ــ دفاترحقوقی ((دفاتروکلای دادگستری))

درتهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین وگرمسار مشمول مقررات قانون تأمین اجتماعی قرارگرفته‌اند .

حق بیمه معادل ۳۰٪ مجموع حقوق ومزایای دریافتی مستمرکارگران است که ۷٪ آن عهده‌بیمهٔ شده ، ۲۰٪ عهده‌کارفرما و ۳٪ ازطریق دولت تأمین میگردد . ازکارفرمایان کارگاههای‌مزبورانتظار دارد لیست وحق بیمه کارگران را ازتاریخ فوق همه ماهه تاآخرین روزماه بعد به شعب سازمان ارسال و درصورت نیاز به کسب اطلاعات بیشتر به واحدهای مذکورمراجعه‌نمایند . ضمنا" تاریخ فوق ناظر به کارگران کارگاههائیکه قبلا" بیمه شده اند نبوده و بیمه این قبیل کارگران ازتاریخ شروع بیمه کماکان ادامه خواهدیافت .

صندوق تأمین اجتماعی

قابل توجه جویندگان کار

ازجویندگان کار برای مشاغل زیر دعوت‌میشود جهت مصاحبه و راهنمائی شغلی تا تاریخ ۳۵/۱۱/۲۰به‌اداره نیروی‌انسانی رشت واقع در خیابان پهلوی بن‌بست دکتر فایق و در شهرستانها به نزدیکترین مرکز کاریابی و اشتغال محل سکونت خود مراجعه نمایند . کارگران‌ماهرونیمه‌ماهرکه‌دارای گواهینامه مهارت حرفه‌ای از مراکز آموزش حرفه‌ای ذیصلاح باشند حق تقدم خواهندداشت .

ردیف	نام شغل	جنس	سن	تحصیلات	سابقه‌کار	تعداد
۱	کمک مکانیک	مرد	حداکثر۳۵ سال	دوم پیکار	۲ سال	۲۴ نفر
۲	پنچرگیر	"	"	"	"	۳ "
۳	شوفاژکار	"	"	ششم‌ابتدایی	۳ "	۱ "
۴	مکانیک دیزلی و بنزینی	"	"	"	۵ "	۴ "
۵	دیپلم فنی رشته اتومکانیک	"	حداکثر ۳۰ سال	دیپلم فنی	۱ "	۲ "
۶	نگهبان	"	"	ششم ابدایی	—	۸ "
۷	مسئول کارگزینی	"	حداکثر۳۵ سال	لیسانس	۲ "	۲ "
۸	آشپزی ایرانی	زن	حداکثر ۳۰ سال	مطرح نیست	—	۱ "
۹	صافکاری و کمک صافکار	مرد	"	دوم‌پیکار	۲ "	۴ "
۱۰	برقکار درجه‌یک	"	حداکثر ۳۰ سال	ششم‌ابتدایی	۳ "	۱ "
۱۱	صندوقدار	"	حداکثر۴۵ سال	"	" "	۱ "
۱۲	ماشین نویس	زن	حداکثر۲۵ سال	سیکل ببالا	۲ "	۲ "
۱۳*	کارمند	"	"	دیپلم بازرگانی	—	۳ "
۱۴	منشی	"	"	دیپلم منشی‌گری	—	۲ "
۱۵	کارگر ساده	زن	حداکثر۳۰ سال	دوم پیکار ببالا	—	۲۲۰ "
۱۶	کارگر ساده	مرد	"	"	—	۱۸۳ "

شهرداری پایتخت

آگهی مسابقه طرح پیکره‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر مورد نظر جهت نصب در بلوار پارک شاهنشاهی

چون شهرداری پایتخت در نظر دارد به نصب پیکره‌هائی از اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و اعلیحضرت رضاشاه کبیر در بلوار پارک شاهنشاهی در محل‌های تعیین شده که نقشه موقعیت نصب آنها در اختیار سازمان زیباسازی شهر تهران میباشد مبادرت نماید. لذا تهیه پیکره‌های فوق‌الذکر را از طریق این آگهی بشرح زیر بمسابقه میگذارد :

۱ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر که بصورت ایستاده و بالباس نظامی تهیه و در بالای آبنما و پله‌ها، نصب خواهدشد ۵ متر تعیین میگردد تهیه‌طرح و نظارت‌ونصب بعهده برنده خواهد بود.

۲ ـ ارتفاع پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر که بصورت نیم‌تنه‌و در اندازه بزرگتر از نیم‌تنه‌های موجود از شخصیتهای تاریخی در بالای پله‌ها نصب شده‌است تهیه و در پائین و جلوی آبنماها و پله‌ها نصب خواهد شد دو متر تعیین‌میگردد. تهیهٔ طرح ونظارت‌ونصب بعهده برنده خواهدبود.

۳ ـ جنس پیکره‌از برنزمیباشدشرکت کنندگان درمسابقه میبایستی‌ماکت مجسمه‌های تهیه‌شده از پیکره اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر را بمقیاس $\frac{1}{5}$ و پیکره اعلیحضرت رضاشاه کبیر را بمقیاس $\frac{1}{2}$ اندازه تعیین شده تا آخروقت ۲۵۳۵/۱۲/۱۵ به سازمان زیباسازی شهر تهران واقع در خیابان ۲۵ شهریور (عباس‌آباد) جنب پمپ بنزین خیابان پاکستان، خیابان یکم ارائه و رسیددریافت نمایند. به نفرات اول‌و دوم‌وسوم که بانظر کمیسیون انتخاب میگردند.

بترتیب نفراول ۱۵۰٫۰۰۰ ریال یکصدوپنجاه هزارریال، نفردوم ۱۰۰٫۰۰۰ ریال یکصدهزارریال نفر سوم ۵۰٫۰۰۰ ریال پنجاه هزارریال جایزه‌پرداخت‌خواهد شد علاقمندان برای کسب اطلاع بیشتر از موقعیت نصب پیکره‌ها و هزینه‌های پیش‌بینی شده و مسائل مربوطه بسازمان زیباسازی مراجعه فرمایند.

سازمان زیباسازی شهر تهران

نشریه دانش‌پژوهان ایران

صاحب امتیاز و مدیر

سیف‌الله وحیدنیا

تهران . خیابان [illegible]

کوی جم شماره ۵

خاطره‌ها و خبرها

زبان ملی

۰۰۰ اغلب از معتقدات ملی طرف تطاول و تجاوز جهال واقع شده است. از آن جمله زبان ملی و زبان فارسی است که تعدادی رخنه‌های ناموزون در آن روا داشته‌اند که ممکن است آنرا بکلی از صورت و معنای خود خارج سازند.

ادبیات نظمی ایران در اوج زیبائی و کمال است و شاید در روی زمین مملکتی نباشد که بتواند با مبادی ادبی نظمی ایران معادله نماید ولی اخیرا" به عنوان تجدد ادبی ، مزخرفاتی دیده می‌شود که گویندگان آنرا قطعا" باید تسلیم دارالمجانین نمود . (از سفرنامه مازندران ــ رضاشاه کبیر) .

اولین تقویم

اولین تقویم و سالنامه سال ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) که بطرزی جالب و زیبا چاپ شده بود شب ۱۴ بهمن ماه بمناسبت سالگرد بیست و پنجمین سال تأسیس بانک پارس همراه با هدیه‌ای جالب به مدعوین بانک که در هتل اینتر کنتیننتال اجتماعی دوستانه داشتند تقدیم شد . بانک پارس از بانکهای قدیمی و معتبر کشور است و بوسیله مرحوم عبدالحسین نیکپور بنیاد نهاده شده و هم اکنون توسط فرزند یشان آقای سناتور ابراهیم نیکپور اداره میشود .

پاکستان مصور

مجله پاکستان مصور یکی از نشریات معتبری است که در کشور پاکستان به زبان فارسی منتشر میشود .

این مجله جانشین نشریه هلال است که سالی چند منتشر میشد و مروج فرهنگ و ادب فارسی بود .

مدیر این مجله آقای سید مرتضی موسوی است که سالها در ایران به کار و تحصیل اشتغال داشته و با مجلهٔ وحید نیز همکاری میکرده است . سردبیر و معاون مدیر نشریه نیز هر دو خانم و از علاقمندان زبان فارسی هستند و باین زبان تکلم میکنند و مقاله‌های تحقیقی می‌نویسند .

توفیق خدمت برای آقای عبدالحفیظ خان رئیس مجلهٔ پاکستان مصور و همکارانشان آرزو داریم .

شاهنامه

شاهنامه تحقیقی چاپ مسکو که تحت سرپرستی نوری عثمانوویچ عثمان اف چند سالی برای تنظیم آن صرف وقت شده . اکنون ۱۱ جلد آن چاپ شده و مجلدات دیگر آن نیز برای چاپ آماده شده است و بزودی با همان شرح و تفصیل به زبان روسی نیز ترجمه و در دسترس علاقمندان گذاشته خواهد شد .

دانشجویان ایرانی در خارج

یکی از صاحبنظران میگفت که‌قریب سی هزاردانشجوی ایرانی در دانشگاههای آمریکا به‌تحصیل دررشته‌های‌مختلف اشتغال دارند. این‌دانشجویان‌طی سالهای‌اخیربه‌دانشگاههای آن‌کشور راه یافته و غالب آنان پس‌از فراغت از تحصیل و کسب مدارک لازم به کشور باز میگردند.

درحال‌حاضرتقریبا "۶۵هزار دانشجوی ایرانی در کشورهای مختلف جهان تحصیل می‌کنند و این عده بیشتر از نصف کلیه دانشجویان ایرانی در دانشگاههای داخلی است.

گفته میشوددرحدود۱۵۰۰پزشک ایرانی درآلمان‌غربی به کار استعال دارند وطی یکی دو سال اخیر قریب دویست نفر از آنان به کشور بازگشته‌و بکار پرداخته‌اند.

تعدادمنازل مسکونی در چند کشور اروپائی

مربوط به سال ۱۹۷۵

کشور	تعداد
اتریش	۲/۸۳۹/۰۰۰
بلژیک	۳/۷۴۲/۵۰۰
بلغارستان	۲/۴۱۹/۱۰۰
دانمارک	۱/۹۸۷/۴۰۰
فنلاند	۱/۴۶۳/۷۰۰
فرانسه	۲۱/۰۵۵/۰۰۰
آلمان‌غربی	۲۳/۲۱۲/۳۰۰
مجارستان	۳/۴۷۲/۱۰۰
ایرلند	۷۷۷/۰۰۰
ایتالیا	۱۷/۹۹۵/۸۰۰
هلند	۴/۳۱۳/۱۰۰
لهستان	۹/۰۷۴/۰۰۰
اسپانیا	۱۱/۸۳۷/۳۰۰
سوئد	۳/۴۸۱/۶۰۰
سوئیس	۲/۴۶۶/۶۰۰
انگلستان	۲۰/۱۰۷/۰۰۰
یوگسلاوی	۵/۳۷۷/۴۰۰

پیوندهای فرهنگی..

آقای علی پاشا صالح استاد بازنشسته دانشگاه تهران بمناسبت دویستمین سال استقلال‌ایالات‌متحدهٔ آمریکا مجموعه‌ای جالب و نفیس تحت عنوان "پیوندهای فرهنگی ایران‌وآمریکا" منتشرکرده‌است که‌نمونه‌ایست‌ازذوق و دانش و فضل ایشان و سندمعتبریست از سوابق‌فرهنگی‌بین‌ایران‌وآمریکا. اگر حاصل برگزاری جشنهای دویستمین سال استقلال آمریکاو تلاشهائی که در این زمینه در ایران شده است فقط منحصربایین مجموعه باشد بار هم‌باید‌شاکر بود زیرا اثری مخلد بیادگار مانده است، آنهم از نویسنده‌ای امین، مطلع و متقی. توفیق خدمت و سلامت برای ایشان آ...

ظهیرالدوله واخوان . عکس خودرا امضاء کرده و به آقای اعتصام السلطنه داده است .
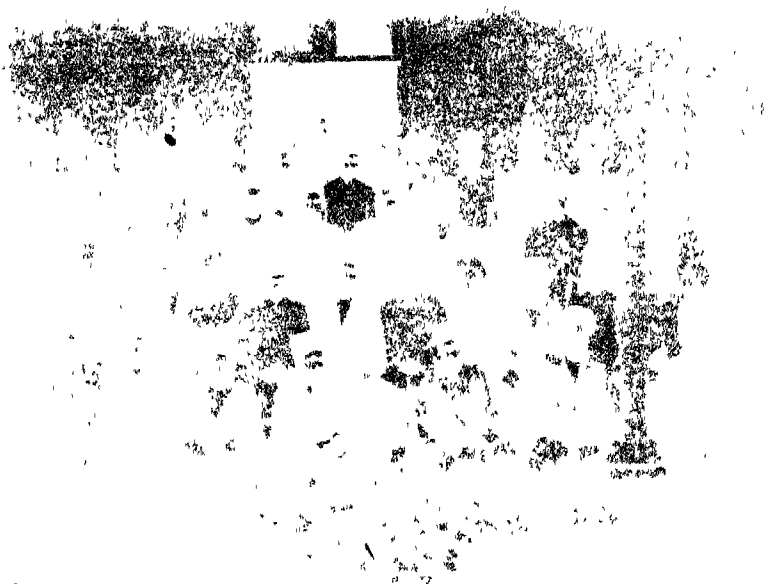
جمعی از اعضای انجمن اخوت (عکسها از آقای عبدالله انتظام)

سید علی‌آقا یزدی

حشمت الدوله

علاءالدوله

میرهاشم تبریزی بر سر دار
(عکسها از آقای ملکشاه طغرا)

مردم برسه دسته اند : یکی همچو غذاست که از وی چاره نیست و یکی همچو داروست که گاه‌گاه بوی حاجت افتد و یکی همچو علت است که به هیچ کار نیاید . . .

و دوست سه است : یکی دوست آخرت . باید که در وهیچ خصال نگاه نداری مگر در دین و ورع و یکی برای دنیا در وی خلق نیکو نگاه باید داشت ، وسیم برای انس و روزگاری گذاشتن .

صحبت : صحبت با کسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری کند و اگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد و اگر زشتی بیند بپوشاند و صحبت با کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راستگوی دارد و اگر کاری پیش آمد ترا امین خود خواند و اگر رنجی پیش آید خویشتن را سپر تو سازد . . . برادر حقیقی آن بود که در همهٔ کارها با تو بود ، رنج خویش از برای منفعت تو اختیار کند و اگر تو را کاری افتد باک ندارد و کار خویش بگذارد و کند تا کار تو راست شود . غزالی "

دوست : رسول صلی‌الله علیه و سلم میگوید : مثل دو دوست همچو مثل دو دست است که یکدیگر را می‌شویند " زاد آخرت غزالی "

باغشاه - زمین وسیع وسط میدان اسب دوانی را که بطور تدویر و نیم فرسخ تمام محیط آنست و سابقا " از اراضی خشک لم یزرع بود بامر دولت و مراقبت امین السلطان وزیر خزانه و گمرک و غیره قنائی که چهار سنگ آب دارد برای شرب آنجا جاری و احداث و در ظرف شش ماه آنجا را مشجر و آباد و باغی در کمال خضرت و صفا نموده موسوم به باغشاه کردند و عمارتی عالی در طرف شمالی این باغ واقع است که منظر به باغ دارد . (سنه ۱۲۹۹ هجری قمری) — منتظم ناصری .

چند تاریخ و ماده تاریخ — امیر تیمور :

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش بیامد بوجود
درهفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج
درهشتصد و هفت کرد عالم بدرود .

* * *

شاهرخ میرزا فرزند امیر تیمور :

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور
درهشتصد و هفت شد بشاهی مشهور
درهفتصد و هفتاد و نه آمد بوجود

در هشصد و پنجاه شد از دار غرور .

* * *

ساسانیان :

سلاطین آل سامان یکصد و دو سال و ششماه و ده روز سلطنت کردند .

اولین آنها اسماعیل بن احمد بودکه در سنه ۲۸۷ (سه شنبه پانزدهم ربیع الثانی) بر مملکت مستولی شد و هشت سال حکمرانی کرد و سه شنبه چهاردهم صفر سال ۲۹۵ در بخارا در گذشت .

فرمان مشروطیت : در تاریخ ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری که مصادف با روز تولد مظفرالدین شاه بود فرمان مشروطیت صادر گردید و طی این فرمان دستور شروع انتخابات و گشایش مجلس شورای ملی صادر داده شد . فرمان دیگر هم در این زمینه در ۱۶ مرداد ماه صادر گردید

* * *

نظامنامه انتخابات : نظامنامه انتخابات دوره اول مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۲۸۵ به امضای شاه رسید .

وکلای تهران در این نظامنامه شصت نفر و وکلای ولایات ۹۶ نفر پیش بینی شده بود .

* * *

جلسات مجلس : مجلس شورای ملی در دوره اول هفته‌ای دوبار تشکیل جلسه میداد و وکلا روی زمین می نشستند و به ایراد سخنرانی میپرداختند چون در آن دوره تریبونی در کار نبود فقط سید عبداله بهبهانی و سید محمد طباطبائی تکیه گاه داشتند .

اولاد یعقوب

اسامی اولاد یعقوب موافق ضبط تورات بدین شرح است :

رادبن ، شمعون ، لوی ، یهودا ، یشاحواد ، زبولون ، دان ، نفتالی ، گاد ، اشر ، یوسف ، بنیامین .

مادر شش نفر اول یکی است که اسمش لاح بود . . مادر دان و نفتالی بلهاح کنیز راحیل بود و چنین معروفست که راحیل و لاح هر دو خواهرند . پدر ایشان لایان است که خالوی حضرت یعقوب بود . حضرت یعقوب برادری داشت بنام عسو که عیسو و عیس نیز گویند .

جایزه بزرگ

در تاریخ ابن اثیر آمده است که سلطان مسعود غزنوی پادشاهی شجاع و کریم الاخلاق بود و با فضلا سخاوت مفرط داشت و جمعی کثیر از فضلا باسم او کتب پرداخته‌اند .

از آن جمله است :

استاد ابوریحان بیرونی که کتاب باارزش خود قانون مسعودی را بنام سلطان مسعود نوشت و باو هدیه کرد و سلطان نیز بعنوان جایزه فیلی از نقره ساخته و اورا صله داد .

نامه‌ها و اظهار نظرها

دوست دانشمند گرامی جناب آقای وحیدنیا
مدیر محترم مجلهٔ شریفهٔ وحید .

با عرض ارادت و سلام . اخیرا منظومهٔ ارزشمندی بسیار شیوا و رسا با خطی زیبا بدستم رسید بنام (پنجاه و سه مثنوی) سرودهٔ شاعر گرانمایه آقای جلیل سامانی متخلص بموج که مطالعهٔ آن مرا دنیوی در موج حیر وجد و شوق فرو بردو بساحل آرامش و گلگشت امید رهنمون شد .

براستی جای بسی امید واریست که درین آشفتگی بازار ادب و دگرگونی ارکان سخن فارسی ، پرتوی از امید بدرخشد و دیدهٔ مشتاقی را بفروغ خود روشنی بخشد و این اثر سودمند چنان کرد که خواستار آن بودیم .

این اثر ، نامه‌یی بود سرشار از مطالب آموزندهٔ اخلاقی و آکنده از دقایق ارزنده اجتماعی با بیانی ساده و روان که خواننده را نیک در دل نشیند و بسادگی در ذهن جای گزیند . مزایای شعری آن بسیار و بدایع ادبی آن بیشمار ؛ خالی از هرگونه تکلف و پیچیدگی که مستلزم اندیشهٔ بیشتر باشد .

باخودگفتم خام طبعانی که وزن و اندازه و آهنگ و ضوابط و اصول ادبی و دستوری را مانع تفهیم معانی مستقیم میپندارند و بدین بهانه الفاظی پراکنده و ناموزون و ترکیباتی بی تناسب در هم آمیخته بنام شعر ارائه میکنند جای دارد که با اینگونه آثار بلند پایه آشنا شوند و اندیشهٔ معترضانه و باطل از سر بدر کنند . شایسته دیدم که این منظومهٔ جالب وجامع را با آن مجلهٔ شریفه که همواره در گرد آوری و نشر اینگونه آثار برجسته و بدیع کوشاست معرفی کنم تا خوانندگان علاقمند و با قریحهٔ مجله نیز شیوهٔ نگارش ادبی و مفاهیم اخلاقی و اندرزهای اجتماعی آن را دریابند و سایهٔ تاریک نومیدی را از خود برانند و بدانند که :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق　　　　که قوهٔ ناطقه مدد از ایشان برد

و بزعم بیهوده‌گویان همچنان خواهند بود . در ضمن خواهش میکنم که از طریق مجله برای باز شدن ذهن دانش آموزان بوزارت آموزش و پرورش پیشنهاد شود که قطعاتی از این برگزیده در کتب درسی بگنجانند تا برخورداری همگانی‌تر از آن حاصل آید

ان‌شاءالله — محمد علی نجاتی

و اینهم نمونه‌ای از اشعار موج:

حانه تکانی

برحیز که عیـــد میرسد بـــــاز دوران نشاط گر دد آغـــــاز
زان فرش نهاده پای بـــــرآن پنهان‌شده گردها بیغشـــــان
پرداراطاقهارحـــاشــــــاک آیینه بشوی و شیشه کن پـــاک
ازشستن پـــرده‌ها مـــپـــرهـــیــر ناشستـــه بـــرآستـــان میا ویــز
بردای ، بسـقـــف اگر عــباریــست یا آنـــکه ر عنکبوت تـــاریـــست
کاشانه زرنگ ـــــو بیـــارا ی گلحـانـــه رخارو حس بپیـــرا ی
ار باعچه گـــل بیـــار چـــنـدان کان‌طاقچه را کـــنـی گلـــستـــان
کن جامه نویـــس ، که هردرحنـــی آراسته شد ر تازه رحــــــتـــی
تاداغ ز دل بـــری ، رجان سور در سفره‌چـــراغ‌لالـــه بـفـــروز
نا حانه رنو بیابد آدیـــــن
بر حیز و دمی ر پای منشیـــن

درحت

در مزرعهٔ درحتکـــــاران رفتند گروهی ار ســــــواران
پوشاند ،غبار ، کشتگـــه ، را بست ار همه سو ، ره نگـــه‌را
نازیدن مرکبان در آنـــجـــای افکند درخت چندی از پای
اسبان بشتاب چون گدشتـــد ، وردیده‌نهان چوگرد گشتند ،
باکودک خویش دیهقـــانـــی میگفت بزیر سایـــبـــانـــی
این سایه که بر سر من و تست ، وین گل که برابر من و نست ،
ازپرتو مهر دیهقانــیـــســت از لطف و صفای باغبانیست
کشتندکه ما فراغ یـــابیـــم آرام بباغ و راغ یـــابیـــم
پامال ستور اگر درخـــتـــســت بر دل‌غم‌وحسرتش‌نه‌سختست،
زین رنج مراست دیدگان تـــر
کزآدمیان زد این خـــطـــاسر

چهارشعر

از

چهارشاعر

ارراسب : رهي معيري ـ احمد سهيلي خوانساري ـ
اميري فيروزكوهي ـ ابوالحسن ورزي

مرغ شب

تو سوز آه من اي مرغ شب چه ميداني — نديده‌ئي شب من تاب و تب چه‌ميداني
بمن گذار دولب بر لبش بهم‌اي جام — تو قدر بوسهٔ آن نوش لب چه ميداني
چوشمع وگل شب و روزت بخنده ميگذرد — تو گريهٔ سحر و آه شب چه ميداني
بلاي عشق زهر دردجان گدازتر است — نگشته‌صيد محبت تعب چه ميداني

"رهي" بمحفل عشرت به نغمه لب مگشاي
تو دل شكسته نواي طرب چه ميداني

رهي معيري

خود رستگان

هركرا خواهي بده‌گنج‌وصال خويشتن — ميروم زينجا من و كنج‌ملال خويشتن
راه‌ورسم‌زندگي از عافيت‌سوزان‌مپرس — من‌نه‌آن رندم‌كه بشناسم مآل‌خويشتن
چون‌نسوزم‌كزشرارآه برق‌آساي‌خويش — سوختم درگلشن‌هستي‌نهال خويشتن
دوش بايادت‌چنان‌بودم‌كه‌دربزم‌طرب — شمع‌رادرگريه آوردم بحال‌خويشتن
در قفس تا جلوهٔ روي‌گلم‌آمد بياد — سر فرو بردم به‌حسرت‌زيربال‌خويشتن

نيست از خود رستگان را تاب پندكس "امير"
لحظه‌ئي امشب بهل ما را بحال خويشتن

اميري فيروز كوهي

قصه عشق

حال من بینی وجززاری حالم نپسندی دردمن دانی و جزرنج وملالم نپسندی

من سودازده‌را غیر وصال تو خیالی نبود در سرو دانم که خیالم نپسندی

در هوایت دل‌سرگشته‌ام آرام نگیرد ذره‌سان‌گرچه‌توخورشیدجمالم نپسندی

هجرم ازپافگندگربسرم بازنیائی، شوقم ازدست‌بردگرتووصالم نپسندی

مرغ افتاده‌بدام‌زکمند تو رهائی چون‌مرانیست‌چرا باپروبالم نپسندی

دل و در حلقهٔ زلف‌توبجمعیت خاطر اگرایدوست‌پریشانی حالم نپسندی

جلوه‌ئی‌کن‌که‌مراهستی جاوید ببخشی اگر ای‌مهر جهانتاب زوالم نپسندی

قصه عشق سهیلی بشنواز من و آنگه

دفترم شوی اگر حسن مقالم نپسندی

سهیلی خوانساری

جلوه صبح

کشت‌ازخیره‌سری این دل خودکام مرا زانکه‌نگذاشت دمی راحت‌وآرام مرا

روزوشب‌خواری‌من‌خواهد و بیماری‌دل تاچه‌خواهدشد ازین عشق‌سرانجام‌مرا

جام لبریزپریشانی و ناکامی‌هاست هر نصیبی که‌دهدگردش ایام مرا

کندآمیخته‌بازهرغم و تلخی‌درد هر شرابی که دهد ساقی‌ازین جام مرا

بیتوتایکنفس آرام نگیرد دل من آسمان کردجدا از تو دلارام مرا

عرضش دوری‌ما بودکه بخشید فلک جلوهٔ صبح تراتیرگی شام مرا

در زمستان بهوای تو بهاری دارم که بهاری دگرست آن رخ‌گلفام مرا

قانعست از تو ببوئی دل من همچو نسیم

گر گذارند دمی باتو گل اندام مرا

ابوالحسن ورزی

کیومرث وثوقی (روش)

سوز و ساز

همرهان رفتند و با ما کس دگر دمسار ىىسـ

حامسی حوسىر ، که دىگر همدمی همرار نیست

ىهر مسی دانه ، در مانده‌ام در اىں حـاکداں

ماکىاں را نال هسـ و همـ پـروار نیسـ

فرصـحدمـىه مسکىناں دو روری ىىسـ ىىسُ

کوشنـی کں کابں در دولـ هـ شه‌نار ىىسـت

دوسیـ‌کں‌در حق دسمں ، اگر صاحـدلـی

در طرىعـ سگ پاداش کلوح اىدار نیسـ

ىا عم عشق ىو عمری سوحـم ىـا ساحىم

حاره‌ی ىىحاره عاسٔق عىر سور و سـار ىیسـ

ار لب ىوش ىو حاىا ، روس حاموس ىـو

شکوه‌ها دارد و لىکن رحصـ اىـراز ىیسـ

—   - --

معرفی مترجم :

آقای دکتر احمد نامدار از نویسندگان و مترجمان
نامدار دیار ماست . وی تحصیلات مقدماتی خود
را درتهران بپایان برده و بخدمت بانک ملـــی
درآمده است و سپس به وزارت خارجه منتقل‌شده
و طی اقامت درفرانسه مدرسه عالی علوم سیاسی
پاریس را باتمام رسانیده وپس از آن در دانشگاه
مونیخ در رشته اقتصاد دکترای خود را در امـر
صنعتی‌شدن ایران‌گذرانیده است .
دردوران‌جنگ بین‌الملل دوم در دایـــره
مطبوعات‌وبازرگانی‌سفارت‌آلمان در تهران‌فعالیت
داشته‌وپس از اشغال‌ایران از سوی متفقین‌دستگیر
و به زندان افکنده شده است و پس از آزادی از
زندان‌روزنامهٔ پیکارروزراانتشارداده وازمؤسسین
مجله اطلاعات‌هفتگی‌بوده‌است .
نامدار علاوه بر سمتهائی‌که از طرف وزارت دارائی و خارجه در تهران و کشـورهای
خارج داشته مدتی ریاست هیئت مدیره شیلات و معاونت نخست وزیر را (در زمان دکتـر
علی امینی) عـهده دار بوده است .
آقای‌دکترنامدارکتب‌مختلف‌تألیف و ترجمه کرده و مقالات فراوان نوشته ودرنشریات
چاپ‌کرده‌است‌وکتاب‌حاضریکی‌از ترجمه‌های ایشان است‌که از این پس در مجله بطور مرتب
درج‌خواهدشدوقطعاً "مورد استفاده دانشجویان علوم سیاسی و علاقمندان به رویدادهـای
مهم سیاسی جهان قرار خواهد گرفت .

نویسنده :ژرژ ــ بونه وزیر خارجه و سفیر کبیر پیشین فرانسه

ترجمه : دکتر احمد نامدار معاون پیشین نخست وزیـر

مقدمه

برای‌فهم‌مطالب‌بعدی لازم است خواننده از مذاکرات مهمی‌که پس از شکست ۱۸۷۱
تا پیمان ورسای از طرف زمامداران‌و سیاستمداران فرانسه معمول گردیده آگاه باشد .
منظوراصلی ما از تدوین‌کتاب حاضر بیان تاریخ سیاسی است ولی تشریح این امر در
حقیقت‌از پس‌ازسال ۱۹۱۹ که وقفه‌ای پیداشد و زمان صورت محلل نحوه گرفته بود شروع
میشود .
بدین‌معنی‌که‌درشروع جمهوری سوم فرانسه اتفاقات در دایره محدودی گردش داشت
یعنی که آلمان در مقابل انگلستان قرار داشت‌و یگانه‌کشوری که صاحب قدرت واقعـی بود
فرانسه بود . اسنادو مدارکی‌که انتشار یافته تمامی حکایت ازاین واقعیت‌میکند و چیزی را
در استتار نمیگذارد .
بر عکس در قسمت دوم‌که از ۱۹۱۹ شروع‌میشود و به ۱۹۶۱ خاتمه میباید اموری کـه
انجام گرفته حائز اهمیت زیاد است‌که‌همچنان‌مبهم مانده‌است . چون خود من‌در بسیاری
ازاین‌جریانات دخالت داشته‌ام یعنی یـا نماینده‌فرانسه در جامعه اتفاق ملل بودم و یـا
ریاست چند کمیسیون مهم را بعهده داشتم و یا در همان زمان وزیر امور خارجه بـــودم
بنابراین درصلاحیت من است پرده ازبسیاری از اسرار بردارم .
متأسفانه هیچ سندقابل ذکری در این فاصله چاپ نشده و آنچه که در اذهان مانده
صورت خاطره دارد و کتابی که در آن مشروح جریانات ذکر شده‌باشد و از پیوند و بستگی

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس دوازدهم

سئوال و جوابی است بین یک جوینده و یک عارف

فرمود : بطوریکه در جلسه‌ی گذشته وعده کردم اینک موقع آن است که وارد مرحله عملی کار شویم و خود را برای مقدمات آماده سازیم . در طبقه‌بندی که در آخر مذاکرات گذشته نمودم عرفا بسیار بوده‌اند و هر یک مطابق سلیقه‌ی خود راه و روشی ارائه داده اند که در اصول همه یکی است . این مشرب ها و راه و رویه‌ها همه در دوران گذشته نوشته شده است و عملیات و جزئیات آن با شرایط امروز چندان جور نیست . من به طوریکه مکرر تذکر داده‌ام نظرم این است تا آنجا که ممکن است از عبارات مبهم و روش های پرپیچ وخم احتراز کنم و برنامه‌ی کار را طوری مرتب سازم که با زندگانی پرمشغله‌ی امروز دنیای ما مناسب باشد و برای جوینده تکالیفی معین نشود که به علت گرفتاریهای روزمره از عهده انجام آن برنیاید . امروز نه میشود چله نشست و نه به ریاضت‌های طاقت فرسا تن در داد . اگر اشخاصی باشند که حاضر باشند برای طی طریق نحوه‌ی زندگی خود را تغییر دهند و به سبک سلف عمل نمایند عده‌ی آنها بسیار کم است و بعلاوه از آنها نفعی به جامعه نخواهد رسید . گذشته از این چنین مشقتها و ریاضت‌ها ضرورت ندارد . تمام نظر من در گسترش مکتب تصوف این است که افرادی تربیت شوند که با رعایت درویشی برای جامعه مفید باشند و تعداد آنها به جائی برسد که در تعالی اخلاق پسندیده ، اخلاص عمل و تزکیه نفس وزن آنان درمحیط محسوس باشد و از انحطاط اخلاقی که نه تنها دامنگیر قوم ما است بلکه در تمام جهان روز بروز بسط مییابد جلوگیری به عمل آید . پس برای پیشرفت این مقصود و سیر به سوی این کمال مطلوب راه هائی بایدانتخاب کرد که عملی باشد نه اینکه از اول مشکلاتی پیش پای جویندگان قرار دهیم که موجب رمیدن آنها شود .

گفتیم اولین قدم در این راه طلب و مجاهده است . جوینده باید از روی اخلاص طالب تعقیب مسلک تصوف باشد و در این راه از روی تفنن یا کنجکاوی یا شکاکی وارد نشود چه در این

صورت به جائی نخواهد رسید. چون من واقع بین هستم این توقع را هم ندارم که کسی از همان اول خود را چشم بسته تسلیم کند. اگر به آنچه چندین جلسه با تو صحبت کرده‌ام با دقت و بی غرضی توجه کرده باشی گمان دارم تصدیق کنی که صراطی مستقیم ارائه نمودم که از آلایش وگزافه‌گوئی دور است. پس تو که جوینده هستی میتوانی با ایمان و اعتقاد دراین راه قدم‌گذاری و تعلیماتی را که خواهی دید بی تعصب مورد آزمایش قراردهی. اگر این حس طلب در تو قوی باشد کوشش خواهی کرد که راه را باشوق بپیمائی. اگر پس ازچندی از آن نتیجه ندیدی آنوقت حق داری که به صحت حرفهای من شک کنی. من یقین دارم که‌اگر واقعاً" طالب باشی وتمرینات را عمل کنی پشیمان نخواهی شد. چند بار گفته‌ام باز هم تکرار میکنم راه تصوف شدن است یعنی باید خود را عوض کنی. درس جغرافیا نیست که با خواندن یاد بگیری. همانطور که‌گفتم مثل ورزش بدنی است که باید تمرینات‌را عمل کنی تا بدنت قوی شود.

دیگر مجاهده است که آن را از طلب نمیتوان جدا کرد. وقتی که حس طلب در تو قوت یافت لابد برای رسیدن به مقصود آماده‌ی مجاهده خواهی بود. نتیجه فقط به دست نمی‌آید کوشش و پشت کار لازم است. با چند روز تمرین نتیجه‌ی محسوس حاصل نمیشود. بایددرکار پیگیر بود و مأیوس نشد. افراد یک نوع نیستند و استعدادشان متفاوت است. این تفاوت‌راوقتی به‌ترکیه‌رسیدیم مفصل‌تر برایت خواهم گفت. بعضی اصطلاحات وتمرینات برای یک نفر آسانتر است تا برای یک نفر دیگر. پس نباید نا امید شد. باید عمـــل را دنبال کرد. خوشبختانه چنانکه خواهی دید در هر یک از این اعمال اگر به زودی توفیق کامل دست ندهد اقلاً" تغییراتی مشاهده خواهی کرد که موجب آرامش وتشویق توخواهد شد تا با جدیت بیشتر به کار ادامه دهی. این شوق طلب واین همت درمجاهده دوکلیدی هستند که برای گشودن دروازه‌ی تصوف ضرورت دارند.

وقتی خودرا طالب حس کردی و قدرت مجاهده را در خود یافتی اول کار باید توبه کنی. شرط توبه این است که با بدنی پاک یعنی با غسل یا باوضو رو به قبله به دو زانـــو بنشینی و با کمال‌خشوع‌وبا منتهای امید از تمام معاصی گذشته خود به درگاه خداوندتوبه کنی واز او استعانت جوئی که به تو نیرو و پایداری درطی صراط مستقیم عطا فرماید و در توبه‌ات قوی داشته باشی که دیگر پیرامون معاصی نگردی وگناه را تکرار نکنی واز صمیـــم قلب به‌درگاه‌احدیت‌اذعان‌کنی‌که تو شخصاً" ضعیف و در معرض لغزش هستی و از اوبخواهی که‌به تو نیروی راست رفتن بدهد. اگر این توبه را به خلوص باطن و در حالت انکساربجا آوری فی‌المجلس حس خواهی کرد که آدم دیگری شده‌ای وخداوند تو را در راهی که پیش گرفته‌ای‌یاری خواهد کرد. همینکه در خود احساس ضعف کردی باز مراسم توبه را تکرارکن

تا ازنیروی ملکوتی که در تو پیدا خواهد شد روز به روز قوی تر شوی . نتیجه ای این توبه بستگی کامل به حالت تو درحال توبه دارد . هر قدر دراین توبه خالص تر و صمیمی تر باشی بهمان اندازه هم نتیجه بیشتر خواهد بود . این موضوع در بیان نگنجد . سعی کن طلب در تو قوی باشد تا نتیجه مثبت شود .

مجاهد طریقت در راه نمی بایستی دلش از مخاطرات متزلزل و اگر در کار موقتاً شکست خورد صبر پیشه میکند و اندیشه به دل راه نمیدهد که الصبر مفتاح الفرج . در راه اگـــر پایش به سنگ خورد آن سنگ را زیر پا میگذارد و از آن چون پله ای استفاده میکند تا بـــه سنگ دیگر رسد تا بالاخره از گذار آزمون عبور کند .

حال که صحبت از صبر شد بگویم که شمه ای در این باب سخن گوئیم . جنید (رـ ح) میفرماید : صبر نوشیدن جرعه های مرارت است به خرسندی نه به عبوسی و ناپسندی . صبر یعنی اگر کاری مطابق میلت پیش نرفت جزع نکنی . هر کاری در جهان با صبر پیش میرود و عجله اغلب موجب فساد است . کشاورز اگر صبر نداشته باشد تخمش به ثمر نرسد و درویش اگر صبر نکند به انکشاف اسرار وجود دست نیابد . اما بدان که صبر کاری دشوار است . مردی میخواهد که مانند کوه استوار باشد . اگر به بی اعتباری دنیا پی بردی و به ذکر حق تعالی مشغول شدی تلخی صبر به شیرینی مبدل شود و کار سالک آسان گردد . راجع به صبر واقسام آن بعد که جلوتر رفتیم باز گفتگو خواهیم کرد . اگر درمجاهده به سدی برخوردی و راه را برخود بسته دیدی شکر کن که شکر خداوند قلب را قوی میکند و صبر را برایت تحمل پذیر میسازد تا دریچه ی نور به رویت باز و سد از سر راهت برداشته شود . شکر هم مراحلی دارد که بعدها به آن خواهیم پرداخت .

عرفا میگویند جهاد اکبر جهاد بانفس است که به اصطلاح امروزی ما آن را جهاد با غرائز حیوانی مینامیم . این جهاد بزرگ مقدمه ی تزکیه است . صوفیان باطن یا دل را به آئینه تشبیه کرده اند . اگر این آئینه پاک و صیقلی باشد حقائق واسرار درآن منجلی میشود و برای متصوف مکاشفات دست میدهد . من بر این صیقلی کردن آینه یک شرط دیگر اضافه میکنم و آن اینکه این آینه مصقل باید مسطح هم باشد . زیرا اگر این آینه صیقلی باشد ولی سطحش اعوجاج داشته باشد به صور اشیائی که در آن منعکس میشود تغییر شکل میدهـــد . مثل آینه هائی که برای تفریح میسازند و شکل انسان در آن به صورت مضحکی در میآیـــد . آدم را گاهی بلند قد و باریک و گاهی کوتاه و تنومند جلوه میدهد . به عبارت دیگر حقیقت را مسخ میکند . اگر آینه ی باطن مسطح نباشد به سالک حالتی دست میدهد که به آن هذیان میگویند . چیزی از حقیقت در آن هست ولی حقیقتی مسخ شده و این مسطح نبودن آینه ی دل اغلب موجب گمراهی سالک میشود . در این جاست که پیر طریقت باید مرید را متوجه

این اعوجاج بنماید.

درباب پاک‌کردن آینه‌ی دل عرفا بسیار نوشته‌اند وتمثیل‌های نیکو آورده‌اند. حکایت رومیان و چینیان درکتاب مثنوی موضوع را خوب شرح داده است. تا آنجا که میگوید:

رومیان آن صوفیانندای پسر نی زتکرار و کتاب و نی هنر
لیک صیقل‌کرده‌اندآن سینه ها پاک زازوحرص و بخل و کینه ها

باز در جای دیگر میفرماید:

آینه‌ی دل چون شود صافی‌وپاک نقشها بینی برون ازآب و خاک
هم ببینی نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را

و نیز:

آینه‌ی دل صاف باید تادراو واشناسی صورت زشت از نکو

سعدی (رـح)موصوع را به صورت دیگری آورده است:

حقائق سرائیست آراسته هوی و هوس گرد بر خاسته
نبینی بجائی که برخاست‌گرد نبیند نظر گرچه بیناست مرد

دراینجا هوی وهوس‌رابه گرد وغبار تشبیه کرده که مرد اگر چه تیز بین باشدحقیقت را نتواند درک کرد.

باری، بامهار کردن عرائز حیوانی و تقویت صفا ت‌ملکوتی آئینه‌ی دل خود بخود مصقل ومسطح میشود و حقائق را مستقیم و صحیح در خود منعکس میسازد.

همانطورکه‌اشاره‌شد جهاد اکبر زدودن زنگ ازآئینه‌ی دل ومسطح ساختن آن‌رکن‌های اساسی تزکیه است که ما عنقریب وارد آن خواهیم شد.

قبلا" برای اینکه نظر وسیعتری به گفته‌های عرفا پیدا کنی به طور اختصار به احوال نفس اشاره میکنم:

نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه.

نفس اماره. همان‌غرائزحیوانی‌است که دائما" ما را به انجام کارهای حیوانی‌وسوسه میکند و در ضمیر آگاه و ناآگاه ماُرسوخ مینماید. نفسَ اماره در بشر بسیارقوی است و چون به طور کلی غریزه‌های‌حیوانی در ما بر سایر صفات غلبه دارد به سهولت ما را بسوی‌ددیت سوق‌میدهد. متاٌسفانه دردنیای امروز به جای اینکه حکما وعلما ! ما را درغلبه کردن براین غرائز اندرز دهند بالعکس با توسل به نظریه‌های خام و بهانه عقده های روحی وامثال آن مارا در متابعت از این غرائز تشویق میکنند و با ایجاد مکتبی به نام جامعه‌ی مجاز دست زده‌اندکه واقعا" خانه برانداز است. تا به جائی که هر وقاحتی را مجاز میشمارند و هر فضیحتی‌را مصاب میدانند. بعضی ازاین مطالب را قبلا" گفته ام ولی تکرار آن برای...

ردن اذهان ضروری است وهرچه بیشتر به عواقب و مفاسد آن فکر کنیم بیشتر چشم ما باز خواهدشد. یکی از اشتباهات بزرگ مدعیان روان شناسی و روان کاوی روشهائیست که برای تربیت اطفال و جوانان نورس ارائه دادند ومدعی شدند که هرچه این طبقه را آزادتـــر و سرخودتر بگذاریم برای تقویت شخصیت آنها بهتراست . با کمال تأسف اینک پس ازسی چهل سال کم کم میخواهند به اشتباهات خود اذعان کنند . این اقرار ضروری ندارد . لجام گسیختگی جوانان و جنایاتی که مرتکب میشوند و شصت سال پیش تقریبا" اثری از آن نبود خود نشانه‌هائیست که بهتر از هر دلیل است .

پس برهرمنصوفی فرض است که مطلقا" از متابعت این مکتبهای خانمان برانداز دوری جوید و اوامر نفس اماره را چون سرطانی تلقی کند که بر پیکر روح ما درصدد استیلاست و به هر وسیله خود را از چنگ آن خلاص سازد .

همینکه تااندازه‌ای براین نفس اماره غلبه یافتیم نفس لوامه که همان وجدان ماست وارد میدان میشود .

نفس لوامــه ما را نکوهش میکند و اگر عمل ناشـایستـی انجـام دادیم ما را متوجه غفلتمان میسازد . ما باید به ندای نفس لوامه که از مختصات بشر است گوش فرا دهیم ومدام متوجه وهوشیار باشیم وبرای اصلاح خود آن را تقویت نمائیم . در سرحد کمال نفس مطمئنه است که ما دیگر از شر نفس اماره خلاص شده‌ایم و طوری پیشرفت کرده ایم که اطمینان الهی در قلب ما جا گرفته و دیگر احتیاج نداریم که نفس لوامه ما را شماتت کند . این مرحلــه کمال پیشرفت است و خداوند درقرآن پاداش چنین بندگانی را معین فرموده :

"یا ایتهاالنفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة و مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی "

چـون متوجه این نکات شدیم و توجه کردیم که برای تزکیه چه راهی درپیش داریـم بایستی صفات نیکو و رذایل نفسانی را طبقه بندی کنیم . به تقویت صفات نیکو بپردازیم و برای دفع رذایل جهاد نمائیم .

تزکیه به طور کلی مبنی بر اصول اخلاق است وکسی که به معنی واقعی صاحب خلـق نیکو شد خود به خود عمل تزکیه را انجام داده است .

مـا در جلسه‌ی بعد وارد بحث اخلاق میشویم و به تدریج راه‌هائی راکـه ما راصاحب خلق نیکومیسازد نشان میدهیم ان شاءالله.

دنباله دارد

از یادداشتهای سرهنگ احمد اخگر

وقایع فارس و حوادث جنگ بین الملل اول

سقوط شهر شیراز : خرابی حامه‌های شیرازیها در موقع جنگ مخالفت سری بعضی از صاحب منصبان ژاندارمری ، نبودن پول وعقب افتادن پنجماه حقوق ژاندارمری ، تنفر طبیعی اهالی از هر غالب وفاتحی ، به آرزو نرسیدن بعضی از طماع که بعد از جنگ حصول مقاصد خودرا منتظر بودند تماما " باعث شد که بدوا " مابین اهالی و ژاندارمری تولید گله و به مرور گله تبدیل به شکایت و شکایت تبدیل به نفرت گردید .

ازطرف دیگر چون ژاندارمری برای پیداکردن پول برای مخارج اداری وارد وکشی مجبور بودمالیاتهای عقب افتاده را بسختی مطالبه نماید و همه کس ازگیرنده هر پول متنفر میشود روزبروز بر وحشت اهالی میافزود . اخبار ورود قوام باقوای عمده و اخبار دروغی که دینشاه مترجم ژاندارمری مأمور تلگرافخانه بر حسب اشاره انگلیسها از ورود قشون روسی به آباده جعل و نقل میکرد بهمین طور اخبار جعلی مخالفین به فرونت چغادک دامن زن این آتش بود .

ازطرف دیگرسلطان فتح الملک شیرازی که بواسطه جرم فشنگ فروختن بهقوام در موقع جنگ محبوس بود توسط مادرش وکیلهاوسرجوخه‌هارا جمع و به پول انگلیس رشوه و اسلحه داده آنها را بر علیه اقدامات مرحوم یاور علیقلی‌خان سرا " قسم میدادصاحب منصبان مخالف هم از این مقصود تقویت میکردند .

از طرف دیگربواسطه‌بی پولی ژاندارمری مجبور شد بنابه وعده‌ای کموسس خان ارمنی رئیس مالیه‌داده بود مقداری " نوت " باسم حاج کمپانی تاجر معروف شیراز چاپ کند ولی

حاج کمپانی‌مزبور فریب داده و روی اسنادو غیره وعده‌شصت‌و پنجروزه نوشته و داده بود و این وعده باعث شدکه مردم " نوت " را رد میکردند .

ژاندارمری‌هم‌شب عید نوروز از این نوت‌هابجای مواجب عقب افتاده ژاندرم داده ژاندارمهاهرجامیخواستند‌تبدیل به نقره‌کنند بواسطه وعده کمی قبول نمیکرد ناچار آنها از کسبه جنس خریده نوت داده مابقی را جبرا" میگرفتند و این‌مسئله یکباره باعث شدکه قلوب‌بکلی‌ازژاندارمری‌بیزار شد .شب هفدهم‌حمل وقتیکه ژاندارمری شیراز تهیه مسافرت بهکرمانشاه رامیدید بباگاه و کلا و ژاندارمهائی‌که‌بافتح الملک قسم خورده بودند با بعضی از شکست خورده‌های اردوی لار که همان‌وقت‌رسیده‌بودندمتفقا "یورش‌کرده سیم‌های‌تلفن را قطع بدوا" مرحوم سلطان مسعود خان‌معاون نظمیه را دستگیر و سپس بمنازل صاحب منصبان‌رفته یکان یکان را دستگیر نموده فتح‌الملک را بامنصب و درجه یاوری توپخانه به ریاست ژزیمان نشانیدند .

مرحوم یاورعلیقلی‌خان‌و مرحوم‌سلطان غلامرضاخان‌بمنزل فاخرالسلطنه [۱] رفته ازآنجابالباس‌مبدل‌از شهر خارج میشوند‌پس از آنکه‌احساس‌میکنند‌مخالفین آنها رامحصور کرده‌اند‌برای‌حفظ‌شرافت خودرا باهفت‌تیر میزنند . یاورفی‌الفور مرحوم‌میشود و سلطان غلامرضاخان پس از چندی معالجه مرحوم شدند .

داودخان و معاضدالسلطان و نورالدین میرزا در شاه چراغ متحصن‌شدندلکن‌آنها رافریب‌دادهٔ‌اسلحه‌شانراگرفته‌به عنف ازآنجا خارج‌واز توهین و بی احترامی و اذیت و آزاری که اهالی شهروژاندارم ها به صاحب منصبان وطن دوست محبوس وارد آوردند قلم از شرح آن عاجز و قاصر است .

وقایع بعد از سقوط شیراز : صبح۱۷ حمل۱۳۳۴ تلفونچی خبرسقوط شیراز‌ووقایعی راکه واقع شده بود به سلطان‌اخگر میدهد محمد علیخان ضرغام عشایربه منزل غضنفر ـ السلطنه‌رفته‌ومسیوواسموس‌هم‌روانه‌اهرم میشود .اخگرتکلیف‌میخواهد‌میگویند‌باید‌تسلیم شوی‌مدتی‌نزدخود‌فکرکرده‌این‌قسم‌تصمیم‌میگیرداولا "منزل‌غضنفرالسلطنه‌برود آنجا باهژبرنظام وضرغام عشایر ملاقات و تجدید عهد و اتحادی نموده آنگاه به سالار اسلام و امیر اسلام نیز وقایع را تلفن نموده پست های فرونت را به مرکز براز جان‌جمع نموده تلگرافی‌مبنی‌براطاعت‌خود برای اینکه قدری فرصت یافته از عده اطرافیان خود اطمینان پیداکرده و بصورت درست وقایع را فهمیده تا چاره بیندیشند .

درجواب حضوری‌فتح‌الملک‌اظهار میکند این کار را برای‌خیریت‌ملت‌نموده و ابدا" طرفدارانگلیس‌نیست‌ولی‌چون‌دروغگوکم حافظه‌است درآخر تلگراف خود میگوید و دستور میدهد اولا "اسرای‌انگلیسی‌را بهر شکل ممکنست آزاد نماید ثانیا" قونسول‌آلمانرا دستگیر

نماید .

سلطان اخگر معنی بیطرفی را فهمیده مصلحتا "جواب میدهد باین دوکار اقدام میکنم ولی چون پنجم ماهاست بهیچوجه پول به باطالیان نرسیده لازم است قبلا قدری پول برای تهیه و تدارک آذوقه و غیره بفرستید که تهیه دیده در صورتیکه باملایمت نشد به قوه قهریه بانجام میرسانم مقصود از این شرط این بوده که اگر پول بفرستند تدارک دیده موافق صلاح ملت آنچه از کمیته مجاهدین تصویب شود اقدام نماید واگر پول نرسد عذری برای انجام خواهش فتح‌الملک باشد فورا" مفاد سئوال و جواب را به کمیته اطلاع میدهد .

علاوه ، چندی قبل از بابت محاسبات شش ماه پیش مرحوم یاور علیقلی خان مبلغ چهار هزار تومان حواله حاج محمد هاشم شد و حاج صدیق التجار براز جانی داده بود آن پول را گرفته تقسیم کرده بودند بمحض حدوث این واقعه کمپانی بهبهانی که حواله دهنده از شیراز بود به وکلای خود تلگراف کرده بود اگر نداده اید ندهید و اگر داده اید پس بگیرید آنها هم در این موقع فشار بی پولی ، پول را مطالبه مینمودند .

حاج صدیق پانصد تومان از این وجه را که برسم احتیاط امانت داشت نگاهداشته وعده سلطان اخگر به قوت لایموت محتاج شده بودند بهر شکلی بود فتح‌الملک را وادار به قبول این وجه مینماید . (ناتمام)

---

۱ ــ منظور از فاخر السلطنه ، آقای رضا حکمت (سردار فاخر) است که در آن زمان لقب فاخرالسلطنه داشته است. آقای سردار فاخر نیز خود گرفتار ستم انگلیسیان و اعوان و انصار او واقع شده و شبانه خانه خویش را ترک گفته در منزل آقای حاج میرزا هاشم اشرف عموی مادری خودش پناه برده بود لیکن در این محل هم بیش از چهار روز نتوانست اقامت کنند و ناچار به کنار یک ملک شخصی خود رفت و قریب هشت ماه با اجانب جنگید و سر انجام او

نوشتهٔ اسکاروایلد

ترجمه : نصراله‌بیات

امروزه آدم باید فقط ثروت فراوانی بچنگ بیاورد وگرنه دارابودن هرگونه امتیاری با جیب خالی مایهٔ دردسر است . حتی اگر کسی صاحب اندام متناسب و قیافهٔ تودل برو باشدولی پول و ثروت نداشته‌باشدکسی تحویلش نمی‌گیرد . فقر وتنگدستی مثل جوره‌است ، همه از آن فرار می‌کنند . من بعداز یک عمر تجربه باین نتیجه رسیدم که در دنیای کنونی داشتن تمول و ثروت بهتراز هرچیز حتی خوشگلی است . آقای هوگی ارسکین جوانی نورسیده وبی‌تجربه‌است وخودش این حقیقت تلخ را درک نمی‌کند .

بیچاره هوگی ! براستی همه‌گونه نقطه‌مثبت درزندگی او یافت می‌شود ، بسیار مروت، بی‌پیرایه‌و زودباوراست از سخنان او سادگی ، مهربانی و متانت می باردوکلمه‌ای که دلیل سوء نیت ، بد طینتی و شرارت باشد از زبانش شنیده نمی‌شود . ظاهرا آدم‌زیاد زرنگ و یا تیز هوشی نیست . تنها چیزی که در وهلهٔ اول معرف منش و شخصیتش میباشد خوش قلبی است . ازطرفی موهای بلند ، صاف و بلوند ، چشمان آبی آسمانی ، بینی تراشیده وقلمی وخلاصه‌چهرهٔ شاداب‌و زیبایش جذابیت کم نظیری باو داده است .نه‌تنها‌این‌قیافه مورد توجه وعلاقه زنهاست بلکه مردها هم از دیدن او احساس وجد و رضایت خاطر مـی‌کنند . تمام خصوصیات‌خوب انسانی در او جمع است ولی از لحاظ پول و پله آه دربساط ندارد‌که باناله‌سوداکند . پدرش بتازگی با زندگی وداع گفت وعمرش را بشما داد . ارثیه او عبارت بوداز یک قبضه شمشیرو ۱۵ مجلد کتاب جنگهای راهزنان دریائی . دارائی او همین ارثیه سرشاربود . غیراز این میراث آباواجدادی فروغ امیدی در زندگی درویشانه‌اش دیده‌نمی‌شد . هوگی میراث اولی را بدیوار اطاقش آویزان کرد و کتابهارا درقفسه کتابخانه‌اش جای داد چون درآمدی نداشت عمه سالخورده‌اش همه ساله دویست پوند مقرری برایش حواله می‌کرد . عجیب اینکه این جوان با داشتن همه‌گونه محسنات وخصوصیات اخلاقی باید با این درآمدناچیزیکسال امرارمعاش کند . چون احساس کرد که این درآمد کم برای زندگی

کافی نیست ناچار تن بفعالیت در داد. بیچاره آکی! خیلی تلاش می‌کرد، شش ماه‌سال را به‌زد و بند و داد و ستد سهام میگذراند ولی خودمانیم! چگونه میتوانست در برابر میهمانی گرگ صفت که مژه را از کنار چشم می ربودند برابری کند. مدتی در گیر و دار معاملات چای بود، اما از این کار هم طرفی نبست، در پایان به خرید و فروش پوشاک پرداخت. چون اینکار هم برایش سودی نداشت دیری نپائید که از کارهای تجارتی زده شد و کنار کشید. بالاخره چکاره شد؟ هیچکاره! آدمی بود خوش تیپ و جذاب با پرعالی وجیب خالی بدبرار همه عشق هم برایش فوربالافور شد زیرا با خواست خود نباید به دختر قشنگی بنام لارا ماریون دلباخت. این دوشیزهٔ زیبا سیما فرزند سکاندار بازنشسته ارتش بود پدر لارا همه‌چیز حتی سلامتی تن وجان خود را در مأموریت هندوستان از دست داده و آدمی عصبی شده بود و با آخر عمر هم نتوانست این موهبت خدا داد را دوباره بدست آورد. لورا هوگی را تحد پرستش دوست داشت واین جوان آس و پاس هم حاضر بود خاک پای دلدار زیبا را سرمهٔ چشم نماید عجیبتر اینکه هیچکدام از آنها پشیزی در بساط نداشتند.

پدر برا ستنی از نامزد دخترش خرسند است ولی هرچه سر و گوش آب میدهد از مراسم نامزدی و عروسی خبری نیست، سبب اینکه پدر به داماد آینده اش اخطار کرد موقعی میتواند همسر دختر قشنگش شود که حداقل ده هزار پوند پول نقد رد کند، درحالیکه هوگی (۹ ریال میخواهد تا یک تومن) هشتش گرو نه است. او تنها بدیدن لورا اکتفا می‌کند وآتش التهاب درونش را با دیدن روی زیبای اوفرو می نشاند وآرامش خاطر بدست می آورد. صبح یکی از روزها که از خیابان حلوی‌ها ید پارک می گذشت که بخانه لارا برود در راه آلن‌ترور یکی از دوستان قدیمی خود را دید. ترور نقاش بود از جمله نقاشانیکه آنروزها مانند اکسیر اعظم کمتر درگوشه و کنار شهر پیدا می شدند. آلن قیافه مردانه‌ای داشت رویش آبله گون و دارای ریش‌ زبر و قرمزی بود وقتی قلم نقاشی را بدست می گرفت براستی معجزه می‌آفرید وتابلوها وتصویرهای اونظیرنداشت. از هوگی خوشش آمده بود و فریفته‌اش شده بود بدون شک دوستی او بخاطر زیبائی بیش‌ازحد هوگی بود. نقاش‌بی‌پرده‌می‌گفت: " ما هنرمندان بکسانی دل می بندیم که خیلی قشنگ و بودل برو باشند ما عاشق زیبائیهای طبیعت هستیم زنان و مردان زیبا موهبتهای طبیعت بشمار میروند وخدا بدان جهت این نعمت را به آنها ارزانی داشته تا دیگران هم از اینهمه لطف خداداد بهره مند شوند خلاصه اینکه نقاش هوگی را بخاط سیمای خوش، روح شاداب، سخاوت، دست‌ودل‌بازی فراوان پشت و پا زدن به قید و بند زندگی دوست میداشت واز او خواسته بود که در هرفرصت مناسب بسراغش برود. روزی هوگی طبق معمول و بنا بر عادت دیرین بدیدن نقاش رفت. بمحض ورود بکارگاه دریافت که وی دست اندر کار کشیدن [illegible] گدای ... میباشد مرد فقیر خود حضور داشت [illegible]

قاش روی سکوی نسبتاً بلندی درجلویش ایستاده بود. گدا پیر مردی مفلوک و ناتوان بود.
ذشت زمان، تلاش معاش، فقر و بیازمندی چین وچروک زیادی برپیشانی او افکنده است فقر
نکبت همراه باغم واندوهی جانکاه از چهرهٔ سالخوردش می بارید. کت ژنده و وصله داری
اوروی شانه اش افکنده که پاره و سوراخ سوراخ بود. پوتینهای نتراشیده نخراشیده وکهنه ای بپا
اشت کـه از بس وصلـه خورده بودند بنظر خیلی سنگین و ناهنجار میآمد. با یکدست
عصای کلفت و کج و معوجی تکیه داده بود و با دست دیگر کلاه پاره پاره و فرسوده ای راکه
تعلق به عهد رستم دستان است نگهداشته بود که مردم نیکوکاربعنوان کمک پول خورد یا
وراکی درآن بریزند. هـوگی پس از ورود بکارگاه یکراست بطرف نقاش رفت و با اودست
ادو آهسته درگوشش گفت: " عجب تابلو شگرف وچه قیافهٔ هیولائی است " نقاش باآوازی
بلند درجواب گفت:

ـ منهم نظر ترا تأیید می کنم، همینطور است. راستش را بخواهی این قبیل گدایان
امروزه کمتردراین شهر و دیار بچشم میخورند، خدایا! اگرامبراندریده بود ازخوشحالی
غش میکرد چون او درتمام عمر برای پیدا کردن چنین مدلهائی باینطرف وآنطرف شهر
پرسه میزد.

ـ (هوگی گفت) بیچاره گدای ژنده پوش! گوئی هیولای نکبت و ادبار بر رخسارش
سایه افکنده، فقروبینوائیش ازدور داد میزند با اینحال چهره وجناتش برای شماهنرمندان
ایدآل است و تابلوئی حالبتر از این پیدا نمی شود.

ـ آلن گفت: ما نبایدانتظارداشته باشیم که باسیمای خوشحال وخندان یک گدای بیچاره
و مفلوک برخوردکنیم اگر تصادفاً چنین کسی را به بینیم کاملاً مصنوعی است وارزش هنری
ندارد.

هوگی نگاهی باطراف انداخت و روی یک صندلی چوبی فرسوده و شکسته که درکنارش
بود نشست و پس از کمی آرمیدن باصدائی آهسته پرسید " کشیدن این مدل برای توچقدر
تمام می شود "

ـ ساعتی یک شیلینگ (بیست شیلینگ برابر یک پوند است)
ـ آلن راستی این تابلو چند می ارزد؟
ـ تقریبا حدود دو هزار.
ـ منظورت دوهزارپوند است!
ـ منظورم دوهزار گنس است (یک گنس برابر یک پوند و پنج پنس است) بدان کـه
هنرمندان، اطباء و شعرا، همیشه در برابر حق الزحمهٔ بجای پوند گنس دریافت می کنند.
ـ (هوگی باخنده و کنایه گفت) بعقیده من این قبیل مدلها باید [illegible]

بینوا درمقابل زحمتی که تحمل می‌کنند باید مبلغ قابل توجهی بعنوان پورسانتاژ دریافت نمایند . براستی وظیفه آنها دشوار است و وجود آنهاست که به آثار آب و رنگ خاصی میدهد .

ـ ابداً اینطور نیست ! هوگی مزخرف نگو ! چرا یکطرفه قضاوت میکنی ! بنظر من هیچ اشکالی ندارد که یکنفرمدتی درمقابل یک نقاش بایستدتا تابلوئی از او تهیه شود . بیشتراتفاق می‌افتد، من از صبح تا شام در مقابل یک تابلو سرپا می ایستم و بادقتی هرچه تمامتر رقم می‌زنم ! البته گفتنش آسان است تا کسی در کوران کار نباشد سختی کار را نمی‌فهمد . گذشته ازاین لحظاتی فرا میرسد که نقاش در اوج احساسات وهیجان قرارمی‌گیرد و گاه چنان از خود بیخود می‌شود که سراز پا نمی شناسد . میدونی اصلا قرارنبود فضولی کنی ! نمی‌بینی‌من در این لحظه چقدرگرفتار و درگیرم ! سیگاری روشن کن ، مشغول‌باش، ساکت بنشین و بیش ازاین دم نزن .

دراین اثنا پیشخدمت وارد کارگاه شد و آهسته بسوی نقاش رفت و باو گفت :

ـ قابساز باشما کار دارد و میخواهد درموردی مذاکره کند .

ـ (نقاش رو بهوگی کردو گفت) با عرض معذرت چندلحظه میروم و بر میگردم . همینجا باش و بیرون نرو تا من بیایم نقاش بعجله از کارگاه خارج شد . مردفقیر که تا این لحظه با همان وضع نا هنجار بصورت مدل درمقابل استاد کارگاه ایستاده بودبرای چند لحظه‌ازفرصت استفاده کرد و روی صندلی چوبی رنگ و رورفته‌ای که پشت سرش بودآرمید . او براستی باندازه‌ای مفلوک و زوار در رفته بود که حس ترحم هر موجودی را بخود جلب میکرد . هوگی که هنوز دراندیشه این بیچاره اشرف مخلوقات بود دلش بحال او سوخت‌و بی‌اختیار دست درجیب کرد تا مبلغی کمک کند . ضمن بررسی جیبهای لباس بلافاصله دریافت که بیش از یک پوند و چند سکه چیزی درجیب ندارد . از تهیدستی خود شرمنده شدزیراجوان‌پاک‌باخته‌علاقمند بود حداقل میتوانست مبلغ قابل توجهی باین فقیرنیازمند کمک کند .

از همه بدتر اینکه با این موجودی ناچیز هم می بایست مخارج یکی دوهفته خود او تأمین‌شود . ولی‌چکندبراستی‌خیلی از وضع‌این گدای بینوا متأثر واندوهگین بود . بیدرنگ ازجای‌برخاست و بطرف آن بیچاره رفت و آهسته موجودی جیبش را درکف دست مردبینوا گذاشت . گدا بی اختیار از جا جست و درمقابل نوعدوستی و عمل انسانی هوگی تبسمی حاکی‌ازرضایت‌روی لبهای چروکیده و پریده رنگش نقش بست و با احترام و فروتنی که‌خاص او بود گفت .

دیری نپائید نقاش از راه رسید و پس از لحظه‌ای دوباره بکار تابلو پرداخت . هوگی خداحافظی کرد و از کارگاه بیرون رفت و یکسره رهسپار منزل شد در راه بیاد آورد که تمام موجودی را بخشیده است وحالا میبایست فاصله بین کارگاه نقاشی و خانه را پیاده‌گز کند . از کاریکه کرده بود پشیمان و شرمنده شد . در این‌لحظه کمی خون زیر پوست گونه هایش خزیدوزیبائی‌او را دو چندان کرد . آنروز را با ناراحتی گذراند شب برای سرگرمی به‌کلوپ شبانه‌رفت . کلوپ امشب خیلی شلوغ بود و هوگی بزحمت یک صندلی خالی پیدا کرد . همینکه‌روی‌صندلی آرمید متوجه شد آلن نقاش هم پهلویش نشسته است . سیگاری‌چاق‌کرد و پکی به آن زد سپس رو به آلن کرد و پرسید :

ــ خوب کار تابلو بکجا رسید ؟ تمام شد یا نه ؟

ــ پسرم ! کار تابلو تمام شد ، قاب هم شد . راستی مدل نقاشی خیلی از تو راضی بود (منظورش پیرمرد گدای مفلوک بود) وقتی تو از کارگاه بیرون رفتی از وضع حال‌وکارو بارتوجویاشد !او بیشتر اصرار داشت بداند ، تو کی‌هستی ؟کجا زندگی میکنی ؟چکاره‌ای ، چقدرپول داری ، چه آرزوئی داری ؟ و بدنبال چه هدفی میگردی .

هوگی که حرفهای نقاش برایش شگفت آور وغیرمنتظره بود بامسخره وکنایه گفت .

ــ آلن ! عزیزم ! بکند طرف در خانه بانتظار من ایستاده باشد . میدانم شوخی میکنی ، اما بیچاره مدل تو ! دل سنگ بحالش کباب می‌شود . دلم میخواست میتوانستم او رااز این‌حال فلاکت نجات بدهم . حقیقتاً وضعش غیرقابل تحمل است . آیا ممکن‌است کسی تااین‌اندازه‌بینوا و قابل ترحم باشد . من در خانه یک کپه لباس کهنه دارم فکر میکنم بدرداین‌بیچاره بخورد . از همه بدتر وضع لباسش خیلی اوراق و چندش‌آور است راستی لباس به تنش گریه می کند .

ــ (نقاش گفت) اما نمیدانی این لباسها چه قیافهٔ جالبی به او داده است .واقعاً مدل بی‌نظیری است . برعکس اگر لباسهای نوی بتن داشت بهیچوجه مدل جالبی نبود ، و من‌ابداً باین فکر نمی‌افتادم که از او تابلوئی تهیه کنم درهرصورت مراحم ترا باو ابلاغ می‌کنم .

ــ (هوگی درحالیکه‌قیافهٔ جدی‌بخود گرفته بود با ناراحتی گفت) آلن !شماجماعت نقاش خیلی بیرحم هستید .

ــ عقل هنرمند درچشم‌اوست . کار ما ایجاب می کند دنیا را هر طور می‌بینیم برای دیگران‌تجسم کنیم و درست نیست آنچه درجلو دیدما قرار می گیرد بدتر یا بهتراز آنچه هست‌جلوه‌دهیم .هنرمندکسی است که هر صحنه ایرانی کم وکاست روی تابلو مجسم‌کند . خوب لاوا چطوره ؟ فکر میکنی تابلو ... مرد گدا را ... [illegible]

ـ راستی در مورد نامزدم به پیرمرد چیزی نگفتی ؟

ـ چرا ! گفتم او همه چیز را می داند ! جریان عشق تو نسبت به لارای فشنگ را با او گفتم از توقع رباد پدرت بخاطر نامردت آگاهش کردم بخصوص از موضوع ده هزار پوند پیشنهادی او که سد راه تست باخبر است .

ـ (هوگی که از شدت خشم ناراحت و برافروخته شده بود فریاد زد) تو چرا تمام اسرار زندگی مرا باین پیر مرد گدای مفلس گفته ای آخر دانستن اسرار زندگی داخلی من باو چه ارتباطی دارد .

ـ (نقاش با تبسم مهرآمیزی گفت) پسرم ! حق بجانب تست ! این پیر مرد فقیر را که امروز در کارگاه دیدی و دلت بحالش می سوزد نمی شناسی . او ثروتمندترین فرد اروپاست ! او قادر است شهر لندن را با تمام ثروت و عظمتی که دارد یکجا بخرد . درهرکدام از پایتخت کشورهای جهان دارای ویلا و قصری باشکوه است . کلیه وسایل آشپزخانه اش از طلاست غذایش را در ظروف زرین میل میکند . مهمتر از همه اینکه اگر صلاح بداند و اراده کند میتواند روسیه را از جنگ باز دارد .

ـ (هوگی که از تعجب میخواست شاخ در بیاورد فریاد زد) این مهملات چیه بهم میبافی .

ـ باورکن آنچه میگویم حقیقت است . این پیر مرد فقیر بارون هامبرگ معروف است . بارون از دوستان قدیمی من است که به نقاشی و هنر علاقهٔ عجیبی نشان میدهد . هر نوع تابلو گرانبهائی را میخرد و در موزهٔ خانه اش میگذارد . بیشتر دلباخته بیقرار تابلوهائی است که نمودار زندگی مردم فقیر و تنگدست میباشد . حدود یکماه پیش به کارگاه آمد و از من خواست که تصویر مرد گدائی را برایش تهیه کنم واضافه کرد که همه افراد فقیر و سرشناس شهر را از مد نظر گذرانده است و تاکنون قیافه قابل توجهی که نظر او را جلب کند مشاهده نکرده است . مدتها بدنبال مدل پیرمرد فقیر سالخورده و ژنده پوشی میگشت ولی متأسفانه در تمام شهر چنین کسی پیدا نشد .

(هوگی که از شنیدن حرفهای نقاش دهانش بازمانده بود از ناراحتی زبانش بند آمد و به لکنت افتاد)

ـ آلن . . . این . . . این مرد بارون هامبرگ بود ! خدای من ! چه اشتباه بزرگی ! یک پوند پول کف دستش گذاشتم . از تعجب خشکش زد و در جایش فسرد دیگر حرفی نزد دچار سرگیجه شد و زمین دور سرش میچرخید .

نقاش که از تغییر حالت و شنیدن حرفهای رفیقش بیش از این نتوانست کنترل خود را داشته باشد [illegible]

ــ یک پوند به او پول دادی ؟ پسرم ! ناراحت نباش ، دیگر او را نمی بینی .

ــ آلن ! چرا او را معرفی نکردی ؟ اگر قبلاً بارون رامیشناختم هرگز این کار احمقانه از من سر نمیزد .

ــ فکرنمی‌کردم بیگدار به آب بزنی ، البته پی بردم که بی اندازه مجذوب و فریفته نقاشی‌شدی ولی نمیدانستم که تا این حد دست و دل باز هستی و ولخرجی می کنی علاوه وقتی‌واردکارگاه‌شدی چون بارون لباس مناسبی تن نداشت کار درستی نبود که او رامعرفی کنم زیرا بیم آن میرفت که از اینکار خوشش نیاید و ناراحت شود .

ــ فکر نمی کنی مرا آدم جنگ و احمقی بداند .

ــ نه ،ابداً ،پسرم !نگران‌نباش ! او اهل‌این حرفها نیست ، بارون دارای‌شخصیت ممتاز و روح بزرگی است . وقتی تو از کارگاه بیرون رفتی ، او زیر لب کلماتی را زمزمه‌می‌کرد وگاهی دستهای ناتوان وچروکیده‌اش را بهم میمالید و میخندید . دربارهٔ تو سؤالاتی کرد بطوریکه اپن خود برای منهم معمائی شده بود و نمیدانستم علت کنجکاوی او دربارهٔ توچه بود وچرا میخواست از زندگی تو سر در بیاورد .

ــ حالا متوجه پرسشهای او شدم و گوشی دستم آمد . پسرم ! بارون پولت را خرج می کند و در عوض‌هر ماهه یک مقرری برای این بذل و بخشش بیمانندت در نظر می‌گیرد، این ماجرای عجیب برای او یک خاطرهٔ فراموش نشدنی می‌شود و چه بسا پس از صرف غذا و درمواقعی که سرحال و شنگول است داستان را برای دیگران تعریف کند .

ــ من درحقیقت آدم‌بدشانس و بد بیاری هستم . روحاً خیلی کسلم بهتراست بروم خانه استراحت کنم ، خواهشم از تو اینستکه این ماجرا را بکسی نگوئی اگر دریابم کسی از این راز سر درآورده است دیگر از خجالت بوی این‌شهر آفتابی نمی شوم .

ــ پسرم !ناراحت نباش !گفتم موضوع آنقدرهم‌که‌فکرمیکنی اهمیت نداره . این کار نـشانهٔ احساسات پاک‌و ضمیر صاف و بدون شیله‌پیله ست . وحرفهای بی پیرایه‌ات نمایانگر روح بزرگ و مهربان ست ، بیخودی ناراحت نباش، سیگار تا روکن پوکی بزنم و ماجرارافراموش‌کنیم . لارا کجاست و حالش چطوره ؟ کی عروسی می کنی ؟ دلم میخوادهر چی دراینمورد تو صیه داری برایم بگوئی .

هوگی‌ازشدت‌ناراحتی‌روی‌پایش بند نبود ونتوانست بیش از این تحمل بیاوردبناچار راهی‌خانه‌شدونقاش را باهمه مسخره بازیها و خنده هایش ترک گفت . صبح روز بعدهنگامی که‌مشغول‌صرف‌صبحانه بود مستخدم وارد اطاقش شد و کارتی بدستش داد روی کارت‌نوشته بود " ازطرف‌آقای بارون هامبرگ ، گوستاوناد ین " هوگی بمحض اینکه چشمش به کارت‌افتاد اندیشیدکه بدون شک آقای بارون این مرد را برای پوزش‌خواهی ... [illegible]

سید محمد علی جمال‌زاده

خاطرات

واقعهٔ شوم بین راه بغداد به حلب

ماجرای ناجوانمردی : ۲

سید محمد علی جمال‌زاده

کم‌کم آثاری از املاء معده و سبب عوارض دیگری در میان یاران پدیدار گردید و مجبور بودیم گاهی کاروان را چندلحظه متوقف سازیم تا آن کس که احتیاج به پیاده شدن وقضای حاجت داشت پیاده شود و در پشت راه در گوشه‌ای پنهان از نظر دیگران رفع حاجت نماید و از نو بیاید سوار شود و براه بیفتیم .

روزی که دوسه منزل بیشتر به شهر حلب نمانده بود در موقع غروب (آفتاب زردی) من که با حاجی محمدباقر در یک درسکه می‌نشستیم به یاران خبر دادم که باید قدری اتراق کنند تا من بروم و برگردم . پیاده شدم و در همان کنار راه در پشت تپه‌ای رفتم ولی هنوز نه نشسته بودم که چشمم با تعجب ووحشت به سر بریده‌ای افتاد که در فاصلهٔ بسیارکمی روی زمین افتاده بود . هنوز مقداری گوشت و پوست و مو روی استخوانها باقی بـــود واز رنگ بور (حنائی) مو معلوم بودکه سربریدهٔ یک نفر ارمنی است . وحشت زده برخاستم ولباسم را مرتب ساختم وبطرف درشکه کاروان شدم اما دیدم احدی در آنجا نیست و همه رفته‌اند و ازکاروان اثری نیست . حیرتزده هر قدر نگاه کردم اثری از کاروان ندیدم . آشکاربودکه فراول کرده بخدا سپرده‌اند و رفته‌اند . . .

فهمیدم که اگرخودرا بآنها نرسانم بدون کمترین تردیدی محکوم به نیستی و هلاکت قطعی هستم .

چنانکه اشاره شدآفتاب داشت غروب میکردو باصطلاح آفتاب زردی بود جای چرخهای گاری و درشکه‌ها و اسبها در خاک بخوبی دیده میشد . جز اینکه براه بیفتم چاره‌ای نبود . فکرکردم چون شب نزدیک است و یاران لنگه خواهندکرد اگر زیاد دورنشده باشند میتوانـــم خودم را بآنها برسانم .دل بامید خدابسته هی بقدم زدم و با نیروی امیدو بیم و یأس

براه افتادم . گمان میکنم لااقل یک ساعت و نیم‌الی دوساعت با قدم تند راه‌پیمودم . خسته بودم و عرق میریختم و هن هن کنان بجلو میرفتم .بیم هلاک‌مانع بود که قدم سست کنم .

عاقبت تاریکی شب شروع شد و میترسیدم راه را گم کنم و سرگردان بمانم اماکم‌کم چنان بنظرم‌رسید که ازدورآتشی رامی بینم . بر امیدواری ام افزود و طولی نکشید که اطمینان حاصل شدکه بطور قطع‌آتشی روشن است‌و باحتمال بسیار همانجا پیاده شده‌اند . هرطوربود خود را بدانجا رسانیدم . حدسم درست در‌آمد و رفقا آنجا به قریهٔ کوچکی رسیده از عربها برهای خریده سربریده بودند و داشتند با آن آتش کباب تهیه میکردند . از فرط ذوق و شادی نتوانستم جلوگریه‌ام‌رابگیرم و باصدای بریده بنای اعتراض‌وپرخاش را نهادم که‌این‌چه‌کاری‌بودکردید . مگر قرار و مدارمابراین نبودکه اگر کسی پیاده بـــشود دیگران باید منتظر بشوند تا بر گردد . گریه و بی تابی نمی‌گذاشت درست تکلم نمایم و با کلمات بریده مدام‌سرزنش وملامت میکردم .

دلشان بحالم سوخت و آن دو نفر سوئدی و آن پزشک سویسی باستمالت خاطرم پرداختند و بامهربانی بمن نزدیک شدند و با حال‌پریشان گفتند خداگواه است تقصیر ما نیست . تقصیرهمین‌حاجی‌آقارفیق خودت است اصرار نمود که مرض تو سخت است و امید نجاتی نیست و مرضت مسری‌هم‌هست‌وبه‌ما نیزسرایت‌خواهد کردو ماباصرار اوراه افتادیم .

حاجی دردرشکه نشسته هنوز پیاده‌نشده بود . خودم را باو نزدیک ساختم وآنچه زبانم آمد بالحن طعن و دشنام باو گفتم . اول مدتی خیره بمن نگاه کرد ولی وقـــتی همسفرهای دیگر هم‌نزدیک‌آمدند و بامن همدل و همزبان شدند در صدد تکذیب برآمد که این‌آقایان درست‌مقصودمرانفهمیدندو بدون مشورت بامن وتصویب من براه‌افتادند . این‌اظهارات برخشم رفقا افزود و من نیز که دیگر مختار نفس‌خود نبودم پریدم و چمدان اورا از جلودرشکه‌پائین‌انداختم‌و گفتم دیگر نمیخواهم چشمم بروی تو بیفتد و با همچون توکافربی‌وجدانی حاضر نیستم همسفر باشم و ترا بخدا می سپارم . برو بفکر خودت باش و مارا ندیده بگیر . . .

اتفاقا "وقتی‌چمدانش‌برزمین افتاد باز شد و دو سه کیسه آذوقه بیرون ریخت که این نیزبرخشم‌و تنفررفقا وخودمن افزود چون در‌آن تنگنای آذوقه این مرد هر گز بروی خود نیاورده بودکه او هم مقداری ذخیره دارد . خلاصه آنکه‌دادو بیداد و تضرع و التماسش سودی نبخشیدواز همانجا اورا بخدا سپردیم . بخصوص که شهر حلب هم دیگر زیاد دور نبودومیتوانست با کمک عربهای همان قریه چاره‌ای برای رساندن خود به حلب‌به‌دست بیاورد .

نباید ناگفته بگذارم که در آن شب در آن قریه بی‌نام و نشان منظره‌ای دیدم که آنرا نیز هرگز فراموش نکرده و نخواهم کرد . گروهی از اسرای ارمنی در تحت مراقبت دو سوار نظامی ترک پیاده و بیچاره بدانجا رسیده بودند و احوالی داشتند که واقعا "گفتنی نیست . معلوم شد وقتی یاران من آن بره را سر بریده و خواسته بودند شکمش را خالی کنند از شکمش مقداری مایع سبز رنگ بصورت آش گرمی بیرون ریخته بود و آن ارمنیهای بینوا و قحطی‌زده بی‌اختیار خود را بروی آن مایع انداخته و باولع هر چه تمامتر مشغول بلعیدن شده بودند .

در هر حال صبح فردای همان شب حاجی محمد تقی کاشانی را بخدا سپرده و براه افتادیم .

مکافات خدائی :

مسافرت من از راه حلب و استانبول تا برلن بهر نحوی بود گذشت . باز دو سه هفته طول کشید چون در استانبول با مشکلاتی مواجه گردیدم که شرح آن باموضوع این گفتار چندان مناسبتی ندارد .

سرانجام به برلن رسیدم . موقعی بود که دوستان (بخصوص آقایان تقی زاده و میرزا محمد خان قزوینی) روزنامه کاوه را علم کرده بودند و چند شماره از آن هم انتشار یافته بود داستان حاجی آقا را به آقای تقی زاده گفتم و آن مرد محترم هم که بسیار رقیق القلب بود بسیار منعجب و متأثر گردید ولی طولی نکشید که روزی سروکله‌ٔ حاجی آقا در برلن پیدا شد . بسراغمان آمد و باز بزور قسم و آیه میخواست ثابت کند که گناهی ندارد و دوستان سوئدی حرف و مقصودش را درست نفهمیده بودند . کسی باور نکرد و اورا بخود راه ندادیم و بخدایش سپرده بودیم و همینقدر میدانستیم که مقیم برلن شده بکار خود مشغول است .

دو سه هفته‌ای از ورودش به برلن گذشته بود روزی آقای تقی زاده محرمانه بمن فرمود که از مقامات رسمی آلمانی شنیده است که پلیس آلمان در باره‌ٔ حاجی آقا ظنین شده در منزلش باسنادی دست یافته اند که دلیل واضح برخیانت و جاسوسی او (برای دشمنان آلمان) دارد و استنطاقش کرده اند و باثبات رسیده است که واقعا "جاسوس بوده است ؛ واورا تحت الحفظ به سوریه برده اند تا در آنجا تیر باران کنند .

از آن تاریخ سالها گذشته و دیگر ابدا" از این هموطن خداشناس خبری نداشتم تا آنکه درست پس از شصت سال عکس اورا با جماعت وطن خواهان و مشروطه طلبان ایرانی در عکس دسته جمعی در مجله‌ٔ "وحید" (شماره‌ٔ مسلسل ۸۶ درسال هشتم ، بهمن ماه ۱۳۴۹ ـ فوریه ۱۹۷۱) دیدم و آن خاطره‌ٔ بسیار منحوس را در ضمیر من از نو زنده ساخت .

و بنوشتن این مقاله‌تحریک نمود .

برمن هیچوقت‌معلوم‌نگردید (هنوز هم معلوم نیست)که چرا آلمانها این شخص را (بگفتهٔ تقی‌زاده‌که‌واقعا " صدیق بود و هر گز حرف‌دروغ ازو نشنیده‌ام)[۳]برای تیرباران کردن به سوریه فرستادند و بار نمیدانم که‌آیا واقعا اورا اعدام کردند یانه ولی اطمینان میدهم که آنچه در این‌مقاله نوشته‌ام همه کاملا " عین حقیقت است و باید مانند هر مسلمان متدینی پنج بار در روز بگوئیم‌خداوندامارااز شرشیطان در امان بدار وار نحوست و شومی رفتار کسانی که در حقشان‌فرموده‌ای "غیرالمغضوبین علیهم و لاالضالمین " .

در آن تاریخ من جوانی‌بودم‌بیست و بیست یک ساله .

* * *

بمنظور تفریح خاطر خوانندگان "وحید " :

چون باحتمال‌بسیارخاطربسیاری‌از خوانندگان " وحید " از مقالهٔ فوق دچار تأثر گردیده است شاید بی‌مناسبت نباشددو مطلب دیگر را هم که ارتباط‌باهمان مسافرت از بغداد بحلب دارد اینجا حکایت‌نمایم :

اولا " آن‌پزشک‌سویسی‌که شرح مختصری‌از آن در مقاله‌آمده است رفته رفته در طول راه دور ودراز بامن قدری رایگان‌شدواز صحبتهایش دستگیرم گردیدکه تحصیلات حسابی در علم‌طبابت نکرده‌بوده‌است و در امتحان نهائی در سویس مردود بوده است و باوجود این نمیدانم بچه‌مناسبت (گویا در دانشکده طب در سویس بادانشجویان ایرانی رفاقت پیداکرده‌بوده‌است) به ایران میرود و در سلطان‌آباد عراق اقامت می‌گزیند میگفت‌دادم لوحهٔ بزرگی‌کهازعلم‌وتجربه‌وتخصص‌و مقامم حکایت‌میکرد بالای درخانه‌ام نصب کردند و اسباب وآلات طبابت‌رافراهم‌ساختم و مشغول کار شدم و حتی رفیقه سویسی خودم را هم که در سویس پرستار بود دعوت کردم که بایران بیاید وآمد و برای او هم‌منزل و تابلوی قابلگی‌فراهم‌آوردم‌واوهم به کار خود مشغول گردیدو ضمنا " در پهلوی مطبم دواخانه‌ای هم علم‌کردم‌ودرآنجا خودم کونیاک می ساختم و در بطریهائی که با چوب پنبه مخصوص از فرنگستان وارد کرده بودم بطری کونیاک‌حاضرمیساختم‌و باغلب مریضهای خود کونیاک تجویز میکردم‌و چون کس‌دیگری‌در شهر کونیاک فروش نبود اجبارا " ازخودم می‌خریدندو منبع عایدات خوبی شده بود .

همین طبیب‌ناراستی که خود محتاج طبیبت و دوابود در طی مسافرت چه بسازنهای

---

۳ ــ تقی‌زاده‌برای‌احترازازدروغ گفتن‌سکوت می‌گذرانیدوباباصطلاح " حرف تــو حــرف میآورد " واز اینرو با سالها معاشرت با او دروغ از زبان‌و قلم او نشنیدم و ندیدم .

عرب طفل در بغل میآمدند وآه و ناله میکردند که طفلشان دچار درد چشم است واز او دوامیخواستندوپس از آنکه براستی سعی میکردکه بآنها بفهماند که کحال نیست سرانجام ازگردی‌که‌باخودداشت‌درچشمهای‌طفل بینوا میریخت و گریبان خود را از تضرع و التماس مادر ها رهامی‌ساخت .

پس‌ازمراجعت او بوطنش دیگر هرگز تا بامروز اسمش بگوشم نرسیده است و خبری از او ندارم .

حکایت کردم‌آنکه باکاروان مسافرت از بغداد به‌حلب‌روزی‌که‌شامگاهان به محلی در کنار فرات که "دیرزور " نام داشت رسیدیم و قریه نسبة" معتبری بودو در منزلی درست شبیه به کاروانسراهای خودمان‌منزل کردیم طفل عربی ده دوازده ساله آمد و مدام‌بزبان عربی باماحرف میزد " من همینقدر دستگیرم شدکه کلمهٔ " بنت " راکه بمعنی‌دختراست زیاد بزبان میآورد و به یاران که سخت کنجکاو شده بودند مطلب را گفتم . فهمیدند که موضوع از چه‌قرار است و سخت متعجب شدند که در وسط بیابان هم جنس حوا دست از سرآدمیان برنمی دارد . تنــها حاج محمد باقر که ذکر خیرش گذشت و سخت اظهار دینداری و صلاح میکرد اباء و امتناع نمود ولی مادیگران یعنی دونفرسوئدی و یک نفر سویسی‌و من روسیاه ایرانی باشارهٔ آن بچه عرب بدنبال او افتادیم و با احتیاط‌ما را بخانه‌ای دلالت نمودکه منزل آن " بنت " بود .

خانهٔ عربی پاکیزه‌ای بود و دختر عربی‌بتمام معنی باهمان لبهای خال زده که رنگ وسمه داشت تنها در آنجا منزل داشت . دو اطاق بیشتر نداشت و در و دیوار را باتصاویر رنگی‌که‌فرنگیها‌روی‌توپ پارچه‌هایشان‌می‌چسبانند زینت داده بودواز آن گذشته یک‌گرامافون هم‌مایهٔ کارو افتخارش بود و حتی یک بطری عرق هم داشت . دوستان‌بسیار کنجکاو بودندکه آخراین‌دختردراین‌بربیابان از کجا کاسبی میکند . من مترجم شده‌بودم و باعربی دست و پاشکسته با آن دختر صحبتی و سئوال و جواب میکردم و گفت بدانید که اینجا راه‌زیارت مکه است و ایرانیان بسیاری هر سال‌از همین راه میروند و غیر میکردند و همین بچه‌کهمی‌بینید‌میرود‌و آنها را بدینجا دلالت میکند و پس از لاحول و استغفرالله بسیار همینکه اسم صیغه ومتعه و عقدانتفاعی‌بگوششان میرسد از سوار شدن بر خر شیطان خودداری نمی‌توانند و یکی به یکی مرا برای دیگری صیغه میخوانند و نان من درروغن است . دوستان گفتند فلانی خداشاهد است‌که حاجی ماهم (یعنی همان حاجی محمد باقر کاشانی)لابد گزارش بدینجا افتاده است و بهمین سبب ازآمدن بدینجا امتناع ورزیدکهمبادا‌دختراو‌رابشناسد‌ومشتش باز گرددو از آن پس چه بساسربه سر او می‌گذاشتند و همین داستان را برخش می‌کشیدند . در اینجا برای برائت‌ذمه بگویم که دیدن‌جاهای

نفرازآن دخترکاملا بهمین
تحقیقات اجتماعی خشک و
خالی پایان یافت وحالاکه
خودمانیم محلی هم برای
معصیت نبود . دخترعرب
باب دندان اعراب وحجاج
بود وبس وآن هم تنهـــا
طایفه‌ای ازحجاج .

ژنو، ۱۵ آبان ۲۵۳۵ —
سیدمحمدعلی جمال‌زاده

بقیه ازصفحه ۸۳۰
است بیدرنگ به پیشخدمت دستور داد که مرد را بداخل خانه رهنمون شود . دیری نپائید مردی سالخورده ، باعینکی طلائی‌رنگ و موهای پرپشت و جوگندمی داخل اطاق شد و بمحض دیدن او شرط ادب بجای آورد و پرسید " ببخشید میتوانم چند لحظه‌ای افتخار ملاقات داشته باشم "

هوگی ازجا برخاست با او دست داد و پس از سلام و تعارف معمولی میهمان تازه‌وارد را درکنار خویش نشاند سپس تازه وارد رو به میزبان کرد و گفت :

" من از جانب آقای هامبرگ آمده ام . . . بارون هامبرگ معروف "

هوگی بافروتنی تمام بدون مقدمه گفت : " خواهش می‌کنم که صمیمانه‌ترین درود مرا به عالیجناب بارون هامبرگ ابلاغ کنید و نسبت به ماجرای گذشته از جانب من از ایشـــان معذرت بخواهید"

مرد سالخورده با مهربانی همراه بالبخند پدرانه گفت :

ــ آقای بارون هامبرگ از من خواسته است که این نامه را بشما تقدیم کنم و بی‌درنگ پاکتی سربمهر از جیب بیرون آورد و به هوگی داد .

پشت پاکت نوشته بود " هدیه ناچیزی به هوگی ارسکین ولارامرتون . . . تقدیم‌کننده بارون هامبرگ "

وقتی هوگی پاکت را گشود محتوی پاکت فقط یک برگ چک بمبلغ ده هزارپوند بـــود مراسم عروسی بزودی برپا شد و بارون مانند پدرمهربانی دراین مراسم شرکت کردوبسلامتی عروس و داماد جوان جام شراب سرکشید .

خاطرات سردار ظفر

در این سال قحطی سخت‌وآشوب بسیار در تمام ممالک ایران حکم فرما بودهرکس بیرقی‌بلندمی‌کردمردم‌اراذل‌گرسنه‌دوراوجمع می‌شدند بدتر از همه قزاق روس در اصفهان و فریدن بودند هیچکس دارائی خود را از خود نمیدانست لکن روسها از ترس انگلیس‌ها ببختیاری کاری‌نمیتوانستندبکنندلقب‌سرداراسعدی‌رابجعفرقلی‌خان سرداربهادر دادند وزیرپست‌و تلگراف‌هم‌بود حکومت عراق‌و ملایر و تویسرکان‌و نهاوند هم با او بود که امیر جنگ را چنانکه سابقا "نوشتم ازجانب خود بحوزهٔ حکومتی فرستاده بود .

در همین سال روسها برای ورنامخواست که ملک حاج ابراهیم خان ضرغام السلطنه بود قشون فرستادند و محمد رحیم خان پسر ضرغام السلطنه را با چند تن از اتباع او کشتند .

در این وقت انگلیس‌ها محتاج برفتن مادر گرم‌سیر برای محافظت نفت شدند که در مسجد سلیمان‌اعتشاش‌نشودحکومت یزد را هم بسردار جنگ دادند رضای جوزانی و جعفر قلی چرمهینی هم که چندی بودعلم طغیان برافراشته بودند در لنجان و کرون مشغول قتل و غارت بودند .

انگلیس‌ها اصرار داشتند برفتن من در گرمسیر سرداراشجع هم مرا برفتن تحریص و ترغیب می‌کردو من مایل برفتن نبودم بدو جهت یکی عمل نکردن انگلیس ها بقول خود یکی‌هم‌طمع ببجای‌پسرهای خودم‌وبختیاری‌ها خواستم خود نروم و یکنفر از جانب خودم بفرستم‌انگلیس‌هاچون‌دانستنددهزار تومان برای تهیه حرکت من دادند باین ترتیب که دهزار تومان در اصفهان نقد بدهند با پنجهزار پوند با سیصد قبضه تفنگ و شصت هزارفشنگ که درگرمسیر بدهند من دیدم اگر نروم رشتهٔ دوستی را میگسلند و با دشمنی برادرهادشمني آنها نیز توأم شدمو برای من خوب نباشد ناچار قبول‌کردم ده هزارتومان بکماشتهٔ من کهدر اصفهان‌بود دادند گفتند میل دارید بسردار اشجع بدهید میل ندارید ندهید من هرگزراضی‌نمی‌شدم خلاف‌قرار دادی‌که در میان ما خوانین بود ، رفتار کنم و حق اورامرتبا "ازروی‌قرار داد می‌دادم غالب اوقات حرکت ما برای گرمسیر اوایل زمستان

بودو سه چهار منزل برف و سرمای سخت بود و بزحمت میرفتیم هنوز هم گرانی بود .

کار رضا و جعفرقلی هم بالاگرفته بودهیچکس قدرت نداشت ازترس آنها جنس حمل کند باصفهان بایستی پانصد تومان خرج کند تا جنس خود را حمل باصفهان کند و بشهر اصفهان برساند آنهم با نهایت زحمت و ترس سردار محتشم و مرتضی قلیخان هم طهران رفته بودند و عدهٔ حکومت خراسان را دولت بصمصام السلطنه داده بود چون صمصام السلطنه اسم امیر مجاهد را جزو همراهان خود نیاورده بود امیر مجاهد هم از وی رشتهٔ الفت بریده با ما بستگی کرده بود و هیچ آسوده نمی‌نشست به پسرهای ظل‌السلطان گفته بودمن سردار ظفر را وادار می‌کنم شورش و انقلاب کند شما هم دستی از آستین در آورده طهران را با همدیگر بگیرید ومالک تخت وتاج بشوید مرتضی قلی‌خان هم پیش از اینکه حکومت خراسان را بپدرش بدهند با سردار اسعد در کشمکش بود حکومت خراسان را هم آخرالامر بصمصام السلطنه ندادند من هم یک قلعه در بابا حیدر و یک قلعه در میل آباد برای پسرهایم بنانهادم در ده چشمه هم که ملک امیر حسین خان و برادرهای مادریش بود قلعه بزرگی بنا نهادم و برای گرمسیر باسردار انجع حرکت کردیم و رفتیم گرمسیر .

مالیات قلمرو حکومتی خوانین را بارها نوشته‌ام اینک همه را در یک جا می‌نویسم .

مالیات بختیاری اصلا " و فرعا " سی و شش هزار تومان ، جنس سر خویشی گرمسیر بختیاری تقریبا " ده هزار تومان ، مالیات چهار محال اصلا " و فرعا " بیست و هشت هزار تومان ،گله‌دار چهار محال و فریدن تقریبا " بیست و پنجهزار تومان ، باج پل از مکاری و ایلات وغیره سی‌وشش هزار تومان ، جنس قلعه ممکاو آور جان تقریبا " سی و پنجهزار من ، پنجهزارتومان ،مالیات کهکلویه بتفاوت وقت تقریبا " چهل هزار تومان ، جمع اینها می‌شود صد و هفتاد و نه هزار تومان ، مالیات بر برود و جاپلق را هر کس از خوانین زاده‌ها که میرفتند برای حکومت آن حدود می‌گرفتند و خود مصرف کرده نمی‌دادند .

پول علف چر میبوندو پول بهمهٔ راخالویان احمد خسروی مأمور گرفتن بودند و برای این آنها را مأمور می‌کردیم که بزرگان آنها راخانواده ما خدمت کرده بودند و هم برای اینکه کمتر بما دشنام بدهند .

جملهٔ معترضه در میان آوردیم و از مطلب دورافتادیم بار گردیم بر سرسخن و رفتن گرمسیر من و سردار اشجع وسردار فاتح رفتیم گرمسیر و سایر خوانین زاده‌ها ماندند در ییلاق گرمسیر جنس خیلی گران بود بخصوص کاه و جو که بزحمت پیدا می‌شد علفی در بختیاری است که آن علف را بریش می‌گویند مکاریان از بختیاری ها بقیمت گزاف می‌خریدند و بچارپایان خود می‌دادند جویک من شاه که دو من تبریز باشد شانزده قران بود و کاه یک من شاه دو قران آنهم پیدا نمیشد کرایه قاطری از ناصری تا اصفهان هشتاد تومان بلکه

صد تومان هم می‌شد قند و چای و شمع و غیره آوردنش بایران منحصر بود براه بختیاری وازبختیاری‌باصفهان‌وازاصفهان بطهران و سایر شهرهای‌می‌بردنددرمال امیر و گرمسیرات باران‌بسیارباریدجانی‌تازه‌درکالبدمردم در دمید و سبب‌امیدواری اهالی شد و از وحشت و اضطراب بیرون آمدند .

دکتریک انگلیسی‌ازمسجدسلیمان بمال امیر چاپلوسی می‌کرد و متملقانه با ما سخن می‌گفت بر خلاف امروز که‌هیچ‌ار ما یاد نمی‌کنند و نامی‌از ما نمیبرند ناجوان مردتر و بی‌حقوق تر و دروغ وعده و بدکرداروبرازانگلیس‌ها در تمام ملل عالم نیست راستی و درستی هیچ نمی‌دانند چیست. ما پس‌از چندی از مال امیر رفتیم رامهرمز قرار شد برویم درناصری‌برای‌ملاقات‌سرداراقدس چون رسمیت‌نداشت‌اکراه داشتیم ومیل برفتن نداشتیم انگلیس‌ها می‌گفتندباید ناصری بیائید که برای قلع و قمع اشرار کهکلویه تفنگ و فشنگ و توپ بشما بدهیم بیشتر مقصود انگلیس‌ها این بودکه‌ما را ناصری ببرند برای اصلاح ذات‌البین چون سال پیش سردار جنگ و سردار بهادر توهین از شیخ‌کرده بودند و او از ما رنجیده‌خاطرشده بود من هم بی‌میل نبودم برای سرکوبی‌اشرار کهکلویه و تلافی چون بختیاری ها و مکاری ها قشونی بطرف کوهسار اشرار کهکلویه سوق بدهم شیخ هم درین موقع پسر خودش را با حاج رئیس پیشکارش با مادیانهای‌عربی که همه ساله برای حکومت بختیاری‌می‌فرستادرامهرمزبرد ما فرستاد آمدند و آنچه لازمهٔ احترام بود بجای آوردند خالوهای‌احمدی‌که‌وزرای ما بودند عموما "و حاج آقا عبدالکریم‌وزیر مخصوص من خصوصا" اصرار داشتندکه ما ناصری برویم چون همه ساله هر سالی دو سه هزار تومان سرداراقدس بآنها می‌داد .

بهر صورت باصرارخالوها و حاج رئیس‌رو هم برای گرفتن مهمات جنگی ازانگلیس‌ها رفتیم برای‌ناصری‌کاپیتان‌بیل انگلیسی‌بجای‌کاپیتان نول بود کاپیتان نول در تابستان سه روزه‌از ناصری چاپاری را از راه ناصری چهاخورآمده بود و ازآنجا رفته بود اصفهان .

شیخ سه فرسنگی ناصری برای‌ما داده بود سراپرده زده بودندو همه گونه اسباب پذیرائی ما را فراهم‌کرده بود پنجاه سوار همراه ما بود خود شیخ هم سه فرسنگ ما را استقبال کرده احترام کرد از رامهرمزتا ناصری شانزده فرسنگ است قرار بود در بین راه نهاربخوریم نهارخوری راگم کردیم بسیار بما سخت‌گذشت‌و تشنگی ما را اذیت کردبزحمت خود را بچادرها رسانیدیم‌شیخ تهیه زیادی دیده بود و از هم دیگر با محبت و مهربانی ملاقات کردیم‌وازآنجا بقصر شیخ که‌درناصری بودرفتیم اصرارو ابرام‌کردیم که در آن‌راه آب‌انباری بسازد که عابرین بسلامت‌از آن بیابان بی‌آب بگذرند ولی در گوش شیخ پنبه غفلت بود و نشنید.

دکترحبیب‌اللهی (نوید)

تجربه

یک‌عمر آدمی بجهان رنج ها کشـــد
تا نیک و بد شناسـد و از هم جدا کند

بسیار دید بایـد ش احـوال روزگـــار
تا دیده را بوضع جهـــان آشنـا کنـد

تا در ره صواب بکاری قـــدم نهـد
بسیار بایدش که در آن ره خطـــا کند

عمری‌که‌صرف تجربه گردد شـود دریغ
هرگز کجا به بهره گرفتـن وفـا کنـد

تا بهره‌مند گردد از آن رنج ها که برد
مهلت چگونه باید و فرصت دجـاکند

آوخ که دیـده بایدش از روزگار بسـت
روزی‌که‌او بکار جهان چشـم وا کنـد

شیخ تنها برای ریاست ومطرب‌ومی‌ومعشوق‌که مایهٔ عیش و طرب و لهو و لعب است پول‌خرج‌میکندولی برای‌امور خیردیناری صرف نمی‌کند همیشه بخطا میرود و در راه صواب قدمی بر نمیدارد .

در این موقع امیرحسین‌خان‌را برای نظم درچهارمحال‌گذارده‌بودم‌امیر مجاهد هم باصمصام السلطنه و مرتضی قلی خان طریق دشمنی می‌پیمود و با امیر حسین خان از در دوستی ومسالمت‌درآمده‌باب‌مودت‌ویگانگی را باز و الفت آغاز کرده بود .

ما خواستیم از ناصری مراجعت کنیم برامهرمز قرار شد انگلیس‌ها هم دو عراده‌توپ وصاحبمنصب توپخانه و قاطر از برای بنه و اسباب خودشان با یک طبیب هندی حرکت داده در رامهرمز بما برسند احمد خسروی‌ها هم وظیفه‌خود را از شیخ گرفتند دو مادیان بسیارخوب هم شیخ بما داد یکی بمن یکی بسردارا شجمع شیخ‌تاکاروگرفتاری‌داردو از برای رفع‌گرفتاری‌محتاج‌بکسی هست‌چندان چاپلوسی می‌کند تملق می‌گوید که ما فوق آن متصور نیست چون کارش‌انجام گرفت چنان بیگانگی می‌کند که تو گوئی از کارخانهٔ انگلیس ها بیرون آمده برای‌اینکه انگلیس‌ها هم همین حال را دارند در موقع احتیاج اظهار هرگونه مساعدت را می‌کنند احتیاجشان‌که‌رفع شد دیگر کسی‌را نمی‌شناسند ولی شیخ در این‌باب بخصوص دو درجه هم از انگلیس ها بالاتر است‌بلکه او استاد است و انگلیس‌ها شاگرد .

(ادامه‌دارد)

ادیب طوسی
استاد دانشگاه

نقش افعال در زبان فارسی

۱ــ بعض افعال در زبان فارسی صرفا بر وجود دلالت دارندو غالبا "
ربط در جمله‌های اسنادی بکارمیروندو عبارتنداز صیغه‌های: استن ، بودن ، شد
افعال دیگری هم از قبیل گشتن و گردیدن ، آمدن وجود دارند که علاوه بر
اصلی خود گاهی بصورت فعل معین آورده میشوند .

خوشتر آن باشد که سر دلبران　　　گفته آید در حدیث دیگران

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب ــ مستحق بودم و اینها بزکاتم داد

۲ــ بعض افعال علاوه بر نقش اصلی خود بعنوان فعل معین در صرف افعال
بکارمیروند مانند بودن (گفته بود) ، شدن (گفته شد) ، خواستن (خواهم خــواه
توانستن (توانم گفت) ، یا رستن :

خنک آنکه در خانه دارد نبید　　　سرگوسفندی تواند برید

۳ــ افعال از نظر معنی دو نوعند یکی آنهاکه تنها دارای فاعلند و احتیاج به
ندارند : رفتن ، خوابیدن . دیگر آنها که علاوه بر فاعل دارای مفعول هستند : د
برداشتن . نوع اول را لازم و نوع دوم را متعدی میگویند .

افعالی هم هستند که هم لازم و هم متعدی بکار رفته‌اند مانند آموختن ، افروخ
آمیختن ، سوختن و امثال اینها .

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست　　　خام بدم پخته شدم سـوختـم

* * *

ای غایب از نظر بخدا میسپارمت　　　جانم بسوختی و بدل دوست دارمت

یادآوری : این قبیل افعال را امروزه گاهی درمورد متعدی با افزودن "انیدن "برپیش
امر متعدی میسازند مانند : سوزانیدن .

۴ــ افعال لازم را با افزودن " انیدن "بآخر ریشه امر متعدی میسازند : دویدن ــ دوانیدن
نشستن ــ نشانیدن ، جهیدن ــ جهانیدن .

۵ــ افعال از نظر صرف دو نوعند یکی افعال یکریشه‌ای که تمام صیغه‌های ماضی و

مضارع آن از یکریشه ساخته میشود مانند کشیدن ، خمیدن ، گزیدن .
دیگرافعالی که دارای دوریشه هستندریشه مشتقات ماضی و ریشه مشتقات مضارع مانند :
(پخت ـ پز) ، سوخت ـ سوز ، تاخت ـ تاز ، ریخت ـ ریز ، گسست ـ گسل ، نشست ـ نشین ،
دید ـ بین ، بود ـ باش ، کرد ـ کن .
۶ـ بعض افعال دارای بیش از یک شکل اندمانند : رستن ، رهیدن ـ گسستن ، گسلیدن ـ
آراستن ، آرائیدن ـ خفتن ، خوابیدن .
۷ـ دوسه فعل ریشه مضارعشان دارای دو صورت است : بودن ـ باش ـ بود
بود آیا که در میکده‌ها بگشایند		گره از کار فرو بسته ما بگشایند

* * *

باشد شبی که انجمن من را		حلح کند بگونه سو شادی

یا کردن ـ کن ـ کر :
منادی میکرو شهری بشهـــری		وهای گلعداران هفته‌ای بـــی
چند فعل ریشه مضارعشان معلوم نیست اشاختن بمعنی نشاندن ، گاشتن بمعنی گردانیدن
گرفش دم است و بر جای داشت		زبالای سر چون فلاخن نگاشت
(اسدی)
۸ـ بعض افعال درقدیم معمول بوده وامروزه متروکند مانند : آجدن ، آژیدن ، آهیختن ،
آزاریدن ، آشکوحیدن ، آعاریدن ، آغالیدن ، آلفتن (آشفتن) ، آردن (آوردن) ، آرستن
(=توانستن) ، آگستن (آویختن ، چخیدن)
همه موبدان سرفکنده نگـــون		چراکس نیارست گفتن که چون
۹ـ بعض افعال بدوصورت سالم و مخفف بکار میروند مانند : افتادن ، فتادن ، افکندن ،
فکندن ـ آموختن ، آمختن :
هر که نامخت از گذشت روزگار		هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار
۱۰ـ بعض افعال با اختلاف حرکت معنی مختلف دارندو معمولا این قبیل افعال از
یکریشه نیستند مانند بشولیدن (بفتح اول) بمعنی حرکت دادن و بشولیدن (بکسر اول)
بمعنی درمانده و پریشان شدن ـ نوشتن (بفتح اول) بمعنی نوردیدن و نوشتن (بکسر اول)
بمعنی معمول ـ گزیدن (بفتح اول) ، نیش زدن و گزیدن (بضم اول) انتخاب کردن .
کشتن (بضم اول) و کشتن (بکسر اول) ـ رفتن (بفتح اول) (رفتن (بضم اول)
۱۱ـ بعض افعال از حیث معنی مترادفند و اگر خصوصیتی در معنی داشته‌اندامروزه
از میان رفته همچون افعال آشامیدن و نوشیدن ـ آشفتن و آلفتن ـ آگستن و آویختن ـ
گشتن و شدن .

و گاهی مترادف آنها از ترکیب بدست میآید مانند کردن ـ بجا آوردن ، ساختن ـ درست کردن ، آختن ـ برکشیدن ، پریدن ـ پرواز کردن ، افراشتن ـ بلند کردن .

تذکر: در زبان دری قدیم افعال متعدی را غالبا بصورت مرکب بکار میبردند مانند: گرفتن ،گرفته داشتن ،گفتن ـ گفته داشتن ، نوشتن ـ نوشته داشتن ، و این رویه اکنون در افغانستان معمول است .

۱۲ـ غالبا از اسم معنی خواه فارسی ـ یا غیر با اضافه کردن علامت مصدری "ایدن" با آخر آن مصدر مجعول میساختند مانند رنج ، رنجیدن ـ جنگ ، جنگیدن ـ بلع ، بلعیدن رقص ، رقصیدن .

بنگاه وسپاه رمستان بغارتید   بالشکری گزاف سیاهی گزافه کار

طرزی افشار دیوانی داردکه غالبا در اشعار آن از افعال جعلی استفاده کرده :

مباداکه از من ملولیده باشی   حدیث حسودان قبولیده باشی

نخواندی تو درس محبت چه سود   فروعیده باشی ،اصولیده باشی

۱۳ـ افعال از نظر معنی دو قسمند ،یکی افعالیکه تنها با داشتن فاعل و مفعول معنی آنها کامل میشود ، دیگر افعالی که علاوه بر فاعل و مفعول احتیاج بقید دارند: حسن بیمار گشت ،خدا حسن را بیمار کرد .

کلمه "بیمار "برای دو فعل گشتن و کردن در اینجا قید است . اولی قید فاعل ،دومی قید مفعول .

در اینجا لازم است یادآور شویم که در زبان مردم افعالی موجود است که در زبان فارسی ادبی باید از آنها استفاده کرد :

تمبیدن ـ لمبیدن ، ورقلپیدن ـ پلکیدن ، ناراندن ـ فس فس کردن ، مس مس کردن ـ هو انداختن ـ چوافتادن

با قدی همچو سرو بالیده   سینه‌ای داشت ورقلمبیده

۱۴ـ افعال از نظر شکل دو نوعند :افعال بسیط و افعال مرکب .

افعال بسیط آنهایند که از یک کلمه درست شده‌اند مانند گفتن ، رفتن .

افعال مرکب آنهایندکه از یک کلمه بیشترند .

افعال مرکب پنج قسمند :

۱ـ مرکب از فعل و پیشوند :برگرفتن ، درآمدن .

غالبا پیشوندها درترکیب افعال بمعنی کمک بسیار میکنند مثلا "برآمدن "را در نظر بگیریم که دارای معانی زیر است :رواشدن :حاجت او برآمد ـ طلوع کردن ، خورشید از مشرق برآمد ـ بالا رفتن ، بربام آمد ـ گذشتن :چندی برآمدواز اوخبر نرسید .

یا در آمدن بمعانی : بیرون آمدن ، روئیدن ، داخل شدن و امثال اینها .
از در درآمدی و من از خود بدر شدم .
۲ــ مرکب از فعل و قید : باز آمدن ، پیش آمدن ، فرو رفتن ، فرا رسیدن .
مثلا باز آمدن بمعانی : دوباره آمدن ، برگشتن ، فرارسیدن و امثال اینها آمده .
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم　　پلنگان رها کرده خوی پلنگی
۳ــ مرکب از فعل و مفعول صریح : دل دادن ــ پاکشیدن ــ دست زدن ــ سرکشیدن ــ
شم پوشیدن .
در اینجا لازم است یاد آور شویم که از ترکیب چند فعل محدود با اعضای بدن اقسام
ختلف فعل با معانی کنائی بدست میآید و در ذیل بآن اشاره خواهیم کرد .
۴ــ مرکب از فعل و مفعول بواسطه : بدر رفتن ــ از راه بردن ــ در کار بودن ــ بکار آمد
ستم برنمیآید که بی یاد تو بنشینم .
۵ــ مرکب از فعل و یک کلمه عربی و غالبا "این کلمه عربی یا مصدر است : اخراج کردن ،
ستعمال کردن ، تعظیم نمودن ، انقباض یافتن ، خشونت کردن ، رأفت داشتن ، احرام بستن ،
و یا صفت که غالبا "فاعل و مفعول و یا صفت مشبهه است : مقتدر بودن ، ظاهر شدن ،
هیا کردن ، منقبض شدن ، خارج کردن .
رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما　　فرمای خدمتی که بر آید ز دست ما
تذکر ۱) گاهی اجزای فعل مرکب بضرورت شعری جابجا میشوند مانند این شعر
دوسی که بضرورت "پدید آمد" ، "آمد پدید" شده : یکی بچه فرخ آمد پدید .
۲) افعال مرکب از حیث جابجا شدن اجزا سه نوعند
اول افعالی که جز پیشوند "می" ، "به" ، "مه" ، و "نه" و فعل معین خواستن بین
جزای آن چیزی فاصله نمیشود مثلا در "برگشت" و برخواست " میتوان یکی از پیشوندهای
ذکور را فاصله آورد و گفت : برنگشت یا برنخاست ، برمیخواست ، برخواهد گشت .
در نیابد حال پخته هیچ خام　　پس سخن کوتاه باید والسلام
دوم افعالیکه علاوه بر پیشوندهای مذکور ضمیر پیوسته غیر فاعلی نیز فاصله میشود
انند باز گردانید که میتوان گفت بازش گردانید .
تمام افعال مرکب متعدی از این قبیلند :
ایما ماگر شبی بدیارش گذر کنی　　بازش بگو حکایت شب زنده داریم
سوم افعالیکه مقید بقیدی نیستند و در موقع لزوم بین اجزایشان هر کلمه ای میتواند
اصله شود ، مثلا دل بستن یا تن دادن . میتوان گفت دل باو بست یا تن بذلت داد .
۱۵ــ گفتیم که در افعال مرکب افعالیکه جزء مقدم آنها اسامی اجزای بدن انسان

است دارای موقعیتی خاص هستند و معانی کنائی بسیاری ازاین قبیل افعال بدست میآید:

مثلا سرزدن ، سرافراختن ، سرنهادن ،گردن کشیدن ، رواندا‌ختن ، پهلو زدن ، تن زدن ،دست‌انداختن ،ازدست‌دادن ، پا دادن ، پا گرفتن ، چشم داشتن ، ابرو تابیدن ، دل دادن ، دل نهادن .

برسر آنم که گر ز دست بر آید — دست بکاری زنم که غصه سر آید

بعضی افعال مرکب ازسنن و عادات قدیم حکایت میکنند: دست شستن ـ دامن زدن ـ رخت افکندن ـ بار بستن ـ بر باد دادن ـ گلاویز شدن ـ کشتی گرفتن .

به کوشش بر شاه ایـرانیـان — به بستند کشتی همه بر میـــان

نظرم هست در بنیاد شاهنامه معنی " دست شستن " به چیزی را " در نیافته‌بودند کمقصود اقدام کردن بآنست همانگونه که دست شستن از چیزی ترک آن گفتن است و این دواصطلاح ازآنجا ناشی شده که در قدیم چون میخواستند بخوردن اقدام کنند اول دست میشستندوپس ازصرف غذا کهسفره جمع میشد از خوردن دست میشستند و در نتیجه دست شستن بکاری یعنی اقدام به آن همانگونه که دست شستن از کاری از آن کار دست برداشتن است .

سزاوارنو گر نه چیزیکه پست — بکوشیم با آن بشوئیم دســـت

بعضی افعال بواسطه‌بو از معنی متضاد میدهند: از دست افتادن ، بدست افتـادن از کارپرداختن ،بکار پرداختن ـ ازسرگرفتن (کلاه) ،بسر گرفتن ـ از دست دادن ، بدست دادن ـ از سرافتادن ، بسر افتادن .

۱۶ـ افعال فارسی غالبا در لغت دارای یک یا دومعنی حقیقی هستندولی ضمن ترکیب و بسیاق عبارت معانی گوناگون بخود میگیرندو این یکی از خصوصیات معنوی زبان فارسی مثلا کلمه "آراستن" را در نظر بگیریم . این فعل از ریشه" راد "بمعنی " راست "بعلاوه پیشوند "آ "گرفته شده و در لغت بمعنی زینت دادن بوسیله افزودن بر چیزی مثلا آرایش کردن عروس که با اضافه‌کردن لوازم آرایش صورت میگیرد و نقطه مقابل " پیراستن " است که زینت دادن بوسیله کم کردن از چیزی است چنانکه سلمانی مویرا بوسیله کم کردن میپیراید .

یکی پهن دشتی بسان عـــروس — بیاراسته همچو چشم خـــروس

حالا در ترکیب این فعل بمعانی زیر نیز آمده:

۱ـ آهنگ کردن :

چوسوگند شد خورده برخاستند — سوی خوابگه رفتن آراستند (فردوسی)

۲ـ نظم و ترتیب دادن :

شاد بگریزد باغ آراست خوب — تخت‌ها بنهاد و برگسترد بوب (رودکی)

۳ــ هم آهنگ کردن :

برامشگری گفت امروز رود　　بیارای با پهلوانی سرود　(فردوسی)

۴ــ کردن و بجا آوردن :

چو بارستم آیم بکین خواستن　　بباید ترا نوحه آراستن　(فردوسی)

۵ــ نقش کردن :

بدادندشان کوس و طبل و درفش　　بیاراسته سرخ و زرد و بنفش　(فردوسی)

۶ــ شاد کردن :

بخوان بریکی جام می خواستند　　دل شاه‌گیتی بیاراستند　(فردوسی)

۷ــ مسلح شدن :

زپیش پدر چون بیاراستی　　زلشکر نبرد مرا خواستی　(فردوسی)

۸ــ نوازش کردن :

بروپیش او نیز و بنمای چهر　　بیارای و بپسای رویش بمهر　(فردوسی)

۹ــ گفتن :

پاسخن آرای چو مردم بهوش　　یا بنشین چون حیوانان خموش　(سعدی)

۱۰ــ با پیشوند " بر " بدو معنی مصور کردن

جوانای برآراست از خویشتن　　سخنگوی و بینادل و پاکتن　(فردوسی)

و آماده کردن :

همی خورد یک هفته بر سوک درد　　پس آنکه برآراست کار نبرد　(فردوسی)

همچنین است حال اغلب افعال مخصوصا افعال آوردن ، بردن ، پیوستن ، دادن ، رفتن ، گذشتن ، گردیدن ، نمودن ، کردن و امثال اینها که اکنون از توضیح بیشتر خودداری میکنیم و با مراجعه بفرهنگهای بزرگ میتوان این قبیل معانی را بدست آورد .

* * *

ابر اشکبار و ما خجل از ناگریستن　　دارد نقاوت آب شدن تا گریستن

گوهر ز بحر خیزد و معنی ز فکر ژرف　　بر ما خراج طبع روانی نهاده‌ای

شادی و غم همه سرگشته نزار یکدیگرند　　روز روشن به وداغ شب تار آمد و رفت

ریزد آن برگ و این گل اشاند　　هم خزان هم بهار در گذر است

غالب دهلوی

از مجله : سیانس اـ وی

ترجمه : کاظم شرکت (شهرین)

شاهکاری از لئوناردداوینچی

یک تابلوی نقاشی روی گچ بنام " نبردانگیاری " کارلئوناردداوینچی ، که ار شاهکارهای افسانه‌ای است برای هنرمندان تازه کاربسی خیال انگیز میباشد اما این اثر هنری گمشده است . در سال ۱۵۰۵ داوینچی نقاشی این اثر را درسالن شورای پلازا و چیو واقع در فلورانس شروع کرد اما بدلایل نامعلومی از ادامه آن دست برداشت شاید برای آنکه لئونارد از روش نقاشی خود بروی گچ ناراضی و دلسرد گردیده بود . تصویری که در بسن جاشناهمسی گیز بکنکی از نقاشی اصلی است که توسط " روبن " نقاشی شده است . سالها بعد هنرمند دیگری بنام "وازاری" روی تابلوی ناتمام که روی گچ دیوار نقاشی شده بودرا باورقه‌ای از گچ پوشانیدو برروی آن اثری از خود بوجود آورد .

اینک از تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶ گروهی از پژوهندگان و متخصصین آثار هنری با بکارگرفتن دستگاه نوسانات مافوق صوت برای پی بردن بوجود شاهکار گمشده که تا کنون تنها از روی لیست نقاشیهای وینچی از وجود آن آگاهی داشتیم در پلازاوچیو بکاوش مشغول شده‌اند . امواج پر بوجود تابلو در زیر لایه گچ پی خواهند برد .

متخصصین هنرهای طوراننتین نیز همراه این گروه هستند درصورتیکه دلیلی بروجود شاهکاراصلی درزیر تابلوی فرکانس مافوق صوت رابطرف دیوارمتوجه میسازند و در صورت برخورد این امواج بمواد آلی بکار رفته در خطوط بدنبال تغییر نوسهانها و صدای حاصل کبی بدست آید نقاشی روی گچ اثر "وازاری" را بهم خواهندداشت و تابلوی اصلی کاروینچی را بنمایش خواهندگشود .

مدرسي طباطبائي

اثر دیگری از ملاشمسا گیلانی

آقای سید ابراهیم دیباجی درمقالهٔ خود در مجموعهٔ سخنرانی‌ها و مقاله‌ها "نشریهٔ موسسهٔ مطالعات اسلامی وابسته به دانشگاه مک‌گیل کانادا ـ تحت عنوان " احوال و آثار ملا شمسای گیلانی " (ص۵۳ـ۹۶) چهل اثر از این فیلسوف قرن یازدهم نام برده و معرفی نموده‌اند .

اخیرا نزد سید مهدی لاجوردی در قم مجموعه‌ای خطی دیدم دارای شش رساله ، از جمله " حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی " از همین دانشمند که نام آن در فهرست آقای دیباجی نیست . چنین است فهرست رساله‌های این مجموعه :

۱ ـ رسالهٔ خلق الاعمال میرداماد . شکسته نستعلیق خوب ۱۵رمضان ۱۱۸۱.

۲ ـ رساله‌در فضیلت سورهٔ توحید از همو در ۱۰۲۰ ، به همان خط مورخ ۱ شوال ۱۱۸۱ در اصفهان در سه برگ . آغاز :

" بسمله . الحمدکله‌لصانع الوجود کله و الصلاةافضلها علی افضل الرسل وآله . اما بعد فایها الصدیق الماحض‌والخیل الناهص ان احوج المربوبین الی‌الرب‌الغنی محمدبن‌محمد یدعی باقر الداماد الحسینی ختم‌الله له بالحسنی‌یملی علی قلبک ویتلو علی‌سمعک فاسمع . . "

۳ ـ تفسیر سورةالاخلاص‌من الشیخ‌الرئیس . در ۱۱ برگ . آغاز :

۴ ـ رساله‌دربیان‌قوای‌نفس‌ناطقه ، من‌تحقیقات‌العالم‌الربانی مولاناحمزهالجیلانی ، که همان "حکمت‌صادقیه" اوست "ذریعه ۷ : ۵۷) .

۵ ـ حاشیه شرح هدایهٔ میبدی ، از شمساگیلانی ، به نسخ سدهٔ ۱۱ ، در ۵۵ برگ ، انجام افتاده . آغاز :

" بسمله . الحمدلله‌الذی هدانا سبل‌التحقیقات فی‌المغالطات وعلمنا رموزالاشارات فی‌التدقیقات‌وشفانامن‌امراض‌المعاندات‌والمشاککات‌و الصلاة و السلام علی سید الانبیاء و سندالحکماء الربانیین محمد خاتم‌النبیین‌و عترته‌الطاهرین المعصومین .

امابعد فیقول احوج‌المحتاجین‌الی‌الله‌الغنی‌محمدالشهیر بشمسا الجیلانی عفی‌الله

تعالی لمولوالدیه ولجمیع من احسن الیهما والیه : هذه حواشی اتفقت منی بمحض فضل ربی علی شرح الهدایه للشارح المیبدی و الباعث علیها هوان الشارح المذکور لم یأت بشیی سوی الاعتراضات و نعوبة الاشکالات و اهمال زیادات التحقیقات فی رفع الشبهات ، ولما کان اکثر الایرادات مندفعة . . . " ،

۶ــ تلخیص المفتاح غیاث الدین جمشید کاشانی ، نستعلیق احمد دیلمی در شنبه ۲۵ رجب ۹۷۳ ،

پس از نگارش یادداشت کوتاه فوق ، در مسودات فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیهٔ قم که همین روزها در دست چاپ است بر خورد شد که نسخه‌ای دیگر از این اثر در آن کتابخانه با شمارهٔ ۱۷۱۶/۱ هست به نستعلیق ۱۰۹۳ .

در این کتابخانه نیز نسخه‌ای است (شمارهٔ ۱۲۱۸/۱) از " حاشیهٔ شرح حکمت العین میرک بخاری و حواشی میرسید شریف بر آن " که نام آن در مقالهٔ آقای دیباجی هست لیکن نسخه‌ای نشان نداده‌اند . همچنین نسخه‌ای از "الحکمة المتعالیه" شمسا (شمارهٔ ۸۶۷) که در آن ــ بنابر تحلیل نویسندهٔ محترم فهرست مزبور ــ از چند نوشتهٔ دیگر خود یاد می‌کند از جمله این سه اثر که نام هیچ یک در مقالهٔ آقای دیباجی نیامده است :

مختار الانظار در حکمت الهی (برگ ۱۵)

حاشیه بر حاشیهٔ قدیمهٔ دوانی بر شرح جدید تجرید (برگ ۷۵)

حاشیه بر شرح شمسیه و حواشی میرسید شریف بر آن (برگ ۸۳)

جناب آقای مدیر مجلهٔ وحید : در مقاله اینجانب که بنام " "چرا رهبران مذهبی در مشروطیت ایران شرکت کردند ؟ " در دورهٔ چهاردهم وحید چاپ شده اشتباهاتی رخ داده است که بدینوسیله تصحیح میشود :

صفحه ۱۵۷ــ دشمنی دیرپا بجای دشمن دیرپا .

صفحه ۱۶۱ ــ علاوه براین ، این نظر بجای علاوه براین نظر .

صفحه ۱۶۳ ــ نصا " و خلوصا " بجای نفتاو خلوصتا " .

صفحه ۳۵۰ ــ بعلمای طرفدار استبداد بجای بعلمای طرفدار .

صفحه ۳۵۰ ــ بدعت ظاهر شد بجای به بعد ظاهر شد .

صفحه ۳۵۰ ــ باضرورت این بجای تا ضرورت این .

صفحه ۳۵۳ ــ صنایع ملی بجای صنایع ، مالی

صفحه ۴۲۷ ــ صدیت بجای جدیت .

صفحه ۴۲۸ ــ قطع نظر از ــ بجای بدون در نظر گرفتن .

صفحه ۴۳۰ ــ فی وجوب المشروطه بجای وجوب المشروطه

صفحه ۴۳۲ ــ العلم بجای المعلم . دردوجا .

عبدالهادی حائری .

فضل‌الله قاسمی

صد خانواده حکومتگر ایران

خاندان ابراهیمی

سخن بر سر کار مذهب نبود حکایت بعر از ریاست بود
کاسب کرمانی[1]

خاندان ابراهیمی شاخه‌ای از خاندان شاهی قاجاریان است. گزینش این نام خانوادگی بجهت نام نیای بزرگ آنان (ابراهیم خان قاجار)، ظهیرالدوله میباشد که بعدها بعضی شاخه‌های این شاخه بجهات نام بزرگان خود پساوندها و پیشاوندهای (صبا ابراهیمی، امیرابراهیمی، کیوان ابراهیمی، ملک ابراهیمی، آل ابراهیمی، صابرابراهیمی، ابراهیمی قاجار...) بآن افزوده‌اند.

ابراهیم قاجار (ظهیرالدوله) ابراهیم خان قاجار (ظهیرالدوله) متخلص به طغرل پسر مهدیقلی قاجار برادر آقامحمد خان قاجار بنیادگذار شاهی قاجاریان است. پس از اینکه مؤسس سلسله قاجار برادر خود مهدیقلی خان قاجار را کشت زوجه اورا که خواهر سلیمانخان اعتضادالدوله (نیای خاندانهای سپهبدی و امیر سلیمانی) را با طفلش ابراهیم به باباخان قاجار (فتحعلیشاه بعدی) سپرد. فتحعلیشاه با بیوه عموی خود ازدواج کرد، از این مزاوجت دو دختر و یک پسر بنام محمد قلی میرزا ملک آرا (نیای خاندان شمس، ملک آرا) بوجود آمد، پس ابراهیم ظهیرالدوله برادر مادری ملک آرا و پسر خوانده و پسر عموی فتحعلیشاه است[2]. خود ظهیرالدوله نیز با (خانم خانمها) دختر فتحعلیشاه خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما ازدواج میکند دو دختر فتحعلیشاه (تاجی بیگم، گوهر خانم) را نیز برای پسرانش (نصراله، رستم) میگیرد بدینترتیب ظهیرالدوله بطور مضاعف واز چند سو خویشاوند نزدیک فتحعلیشاه می‌شود یعنی پسر خوانده، پسر عمو،

۱ــ تاریخ کرمان صفحه ۳۷۵ ــ فرمانده‌هان کرمان ۵۰ ــ روزنامه پیک ایران شماره ۲۰ مقاله سعادت نوری ــ ناسخ التواریخ مجلد قاجاریه ۲۸۸

۲ــ تاریخ بیداری ایرانیان ۲۴۳

۳ــ فرماندهان کرمان

داماد ، پدر دامادهای شاه می شود [۴].

همه‌میدانیم که آقامحمد خان در کرمان چه کرد (زنان کرمان را تسلیم قشون کرده سربازان راتشویق کرد که ناموس آنها را به نها هتک کنند و بعد بعنلشان برسانند بلکه دستور دادکه بیست هزار جفت چشم باو تقدیم نمایند . . . بدینطریق تقریبا " تمام جمعیت ذکورشهر کور شده زنانشان مانند برده تحویل فشون داده شدند[۴])این نویسنده در کتاب دیگر معتقد است (بموجب دستور آقا محمد خان هفتاد هزار چشم از حدقه در آوردند [۵])

در چنین سرزمین و حشنزده فرمانروائی برجان و مال و ناموس و هستی مردم کار آسانی می‌بود هرکس بر سر این کشرار پردرآمد برود از بدرهائیکه کاشته‌اند به آسانی می تواند برداشت حسابی کند .

ظهیرالدوله‌در سال ۱۲۱۶ بعد از مأموریت خراسان حکمران کرمان می‌شود بیست و چهار سال یعنی تا پایان عمر بقول ملک الشعراهدایت (باشوکت و عزت در این ملک) فرمان میراند .

ظهیرالدوله بقولی چهل زن داشت از هر طایفه و هر مذهب دختری اختیار می‌کند حتی زن کولی‌هم می‌گیرد ۲۱ دختر و ۲۰ پسر و یابقولی ۲۲ پسر از او باقی میماند .

عباسقلی میرزا قاجار ـ یکی ازفرزندان برجسته ظهیرالدوله عباسقلی میرزا قاجار استکه مادرش دختر فتحعلیشاه بود . وی جوانی مغرور و مـاجراجوبود . فرزند ظهیرالدولـه قدرت درکرمان را برای خود کم میشمرد ، ازاینرو همواره دراین اندیشه بود کـه‌برای خود دستگاه جدا و مستقلی ترتیب دهد . به‌هنگام‌گرفتاری فتحعلیشاه درآذربایجان و جنگ با روسیان بی اینکه بیندیشد ازاین راه چه‌ضربه‌ای به‌استقلال ایـران وارد می‌آورد دم ازخود مختاری میزند . بعد ازچیرگی کامل برکرمان با هفت ـ هشت هزار سپاهی راه یزد ومرکزکشوررا پیش میگیرد . تاریخ نو که درهمین زمان بدست قاجاریان نوشته‌شده‌است سرانجام کار وی را بعد از پایان جنگ روس و ایران چنین‌می‌نویسد :

" ازشنیدن‌خبرمصالحه دولتین سلک‌جمعیتی که داشت‌از هم پاشید به کرمان فرار کردواز‌آنجابه زیارت توقف نیاورده به شیراز پیش حسینقلی‌میرزا خان اعیانی خود رفته

۴ـ پیغمبردزدان ۴۵ و ۴۶ .

۵ـ تاریخ سایکس ۳۵۴۱ ـ هشت سال درایران .

۶ ـ روضةالصفا جلد ۱۰ صفحه ۱۵۸ .

۷ـ تاریخ‌کرمان صفحه ۳۷۳ .

ِاقان‌مغفوروراا ز حسینعلی میرزا طلب‌داشت و ا ز آنجا فرار کرده به مازندران رفت و به
ِاطت زوجه ملک آرا که مادر زن عباسقلی میرزا بوداز کیفرعصیان رهائی مییابد ".[۸]

بازماندگان عباسقلی میرزا شاخه‌ای از خاندان متنفذ ایران را در مازندران بوجود
آوردکه‌معروفترین شخصیتهای‌این خاندان (مفندرالسلطان ، افندار السلطان ، مبصر
ملک . . .) میباشند و به خاندان ایرانپور معروفند .

راهیمی ، محمد کریم خان محمد کریم خان ابراهیمی پسر‌ظهیرالدوله در پنجشنبه ۱۸
ُرم ۱۲۲۵برابر ۱۸۱۰م . (بنابنوشته‌شیخی‌هابه‌ساعت‌سه‌وچهل‌وپنج‌دقیقه‌ازشب‌گذشته)از
لن دختر میرزا رحیم تفلیسی مستوفی پابجهان میگذارد با علاقعی که در ظهیرالدوله
راموردینی‌می‌بوداین‌فرزندرا مستعدو شایسته فراگیری دانش دینی یافت از همان کودکی
رابرای مذهب پرورش داد .

پس‌ازفراگرفتن دانش نخست در ایران راهی عراق میشود نزد شیخ‌احمد احسائی
علیم می‌پردازد بطوریکه بهنگام بازگشت به ایران شیخ احمد به او میگوید : (شما به
جم میروید باحدی از علمای‌عجم محتاج نیستید) .

قرن ۱۹ دورانی میبود که عربیان بحسب نیاز سیاست و سرگرمی شرقیان نابسته
ِ دیدندمسلمانان‌بهم‌مشغول‌باشنددسته‌دسته ،فرقه فرقه گردند روباروی هم قرار گیرند ،
ازاین درگیری وزبونی استعمار بتواند بنیاد قدرت‌توسعه طلبی خود را درشرق پی ریزی
ند ، قدرتهای بزرگ امپراطوری عثمانی و پادشاهی ایران را بهمریزد . بهمین کانون
رای‌آغازاین‌نقشه‌هاودسیسه‌ها عراق‌می‌بود از اینرو می بینیم مذهب‌هاو فرقه‌های گوناگون
ِدامی‌شوندجنگهای‌وهابی ، شیخی ، بابی ، احمدخانی ، آقاخانی . . . درگیرمی‌شود .
ِی‌از این فرق مهم (شیخی گری) است که پایه‌گذار آن شیخ احمد احسایی (شیخ‌اول)
آموزگار شیخ محمد کریم خان است .

بعدازمرگ شیخ اول وی در کنار سید کاظم رشتی (شیخ دوم) قرا رمیگیرد . سید
ظم‌مردی‌فعالتروفتفکرتر از شیخ اول بود در اینموقع کار شیخی‌ها در عراق بالا میگیرد
راق که آنروز جزء کشورهای تابعه عثمانی‌می‌بود دچار ستنجابی علیه دستگاه مرکزی
ِگردد ، این برنامه‌ها توأم با اقدامات سیاسی دیگر در دربار بابعالی موجب میشود
گهان سیدکاظم رشتی هدف سوء قصد قرار میگیرد پسرش سید احمد نیز بضرب خنجر
ِته میشود (ادامه دارد)

- تاریخ نو ۳۱۸ . ۱۰ صفحه ۱۰۸ .

سرلشکر بازنشسته محمد مظهری

چند نمونه از

صورت جلسات روحی

مطالبی که ذیلاً بطور مثال درج میشود نمونه‌ایست از اطلاعاتی که ضمن صدها جلسات ارتباط با ارواح از سال ۱۳۲۰ ببعد در منزل مرحوم وحیدالدوله بعد و بعداً درنقاط مختلفه بدست آمده و بطوریکه قبلاً شرح داده شده قسمتی از اطلاعات مکتسبه در این جلسات بدون هیچگونه تعصب مذهبی صرفا جنبه عرفانی دارد:

اولاً ــ قسمتی از سئوال وجواب با یکی از ارواح عالیه که طبق تقاضای خودشان بنام مستعار دکتر نامیده شده‌اند و در جلسه ۳۰ در ۱۳۲۱ توسط مدیوم به رشته تحریر درآمده ذیلاً درج میشود و ضمناً کلمات وعباراتی که تفسیر آن از حدود فهم نویسنده خارج بوده ویا منعکس کردن آن در این نوشته احتمالاً با محیط ومقتضیات عصر حاضر وفق نمیدهد حذف گردیده است.

س ــ اگر ارواح عموماً به مقامات خیلی عالی برسند چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟

ج ــ بهترین نتیجه اینکه مردم احمق پیدا نخواهند شد.

س ــ ولی خداوند که چنین قصدی ند شخصاً از عمومیت اقتدارات ارواح چه نتیج میبرد؟

ج ــ شما وقتی یک خانه میسازید چه نتیجه‌ای میبرید؟

س ــ ما که خانه میسازیم برای سکونت رفاه خودمان است.

ج ــ آیا فکر نمیکنید شاید هنوز خانه‌ساخ نشده ممکن است بمیرید؟ پس چرا برای به نتیجه موقت واحتمالی اینقدر بخودتان زحم میدهید؟

س ــ ما که خانه میسازیم اگر هم بر خودمان فایده‌ای نبخشید برای استف بازماندگان میماند.

ج ــ ترقی وتعالی روحی هم فقط نیز به

ره‌زندگی مادی بحد کمال نمیرسد وخداوند
عال قصد ندارد ارواح موجود ترقی کنند تا
حسب اعمال خود بتدریج تزکیه شوند ومدارج
الی روحانی را طی نمایند .

س ــ آیا میتوان برای آفرینش ارواح قائل
یک نوع ابتدای نسبی شد بدین معنی که هنگام
حظهٔ آفرینش و بوجود آمدن روح را بمنزلــه
تداء تاریخ استقلال خود فرض کنیم ؟

ج ــ تقریبا" ولی ابتدا و انتها صحیح نیست
داوند پیوسته جاوید بوده و هست و نباید
نطور فرض نمود که خداوند ما را از هیچ بوجود
ورده باشد . لفظ انتها نیز مورد ندارد زیــرا
داوند و عموم ارواح همیشه باقی میمانند و
منا" ارواح به تناسب ترقیاتی که میکنند بــا
رفیع مقام خود تغییر وضعیت میدهند وسیر
کامل را که آنهم لاینتناهی است سیر میکنند .

س ــ از این توضیحات بسیار متشکریم
بالا خواهشمندیم نحوه دخالت خداوند در امور
نیای مادی را شرح دهید .

ج ــ دخالت خداوند در امور دنیای مادی
سیر تکامل ارواح که آنهم لایتناهی و جاوید
وده و هست منظم ساختن اموری است که با
صعبه و ترقی ارواح و زندگی جسمانی جانداران
ستگی دارد و اگر خداوند ارواحی را نمیآفرید
لبعا" بچنین انتظامی که برای حیات و ترقــی
جانداران ضروری است احتیاج پیدا نمیکرد .

امیدوارم مطالبی را که گفته شد فهمیده
اشید من باندازه فهم شما و میزانی که اجازه
ست بدانید گفتم و بدیهی است حقایق اصلی
مراتب بالاتر از این مختصر ومافوق قوهٔ درک
شما زندگان عالم مادی میباشد .

س ــ آیا تمامی ارواح موجود درشرایــط
مساوی بوجود آمده‌اند ؟

ج ــ وجه تمایز بین ارواح مربوط به تفاوت
اراده آنها است .

ثانیا" ــ در جلسه ۳۰ مهرماه ۱۳۴۲ از روح
حکیم عمرخیام سئوال شد عقیده شما درباره
سیر ترقی و تکامل روحی چیست ؟

ج ــ (از روح جمادات اطلاع ندارم . کلیه
نباتات یک روح همگانی دارند ولی انواع مختلف
حیوان هریک دارای یک روح دسته جمعی هستند .
وقتی که روح دسته جمعی حیوانات به مرحلــه
تکامل رسید هریک از آنها در روابط بین همنوعان
خود استقلال نسبی پیدا میکنند یعنی استقلال
جمعی در مقابل موجودات دیگر و فردی بین
خودشان تدریجا" استقلال فردی جنبه وسیعتر
پیدا میکند تا جائی که به اولین شکل انسانی
برسد . انسان اولیه هنوز ازقید تبعیت از روح
دسته جمعی خارج نشده است وبه مرور پیشرفت
باید استقلال خود را بدست آورد . انســان
امروزی اجتماع شما تقریبا" از قید اسارت روح
دسته جمعی آزاد است ولی در موارد گوناگون
ناچار به تبعیت از مقدرات روح دسته جمعی که
همان سرنوشت دسته جمعی است میباشد) .

نظر باینکه توضیحات بالا ناقص بنظــر
میرسید درجلسه ۱۶ شهریور ۱۳۴۴ از روح
حکیم عمر خیام تقاضا شد نظریات واطلاعات
خودشان را درباره سایر مراحل عالی ملکوتــی
بیان کنند .

ج ــ مرحله انسانی یعنی مرحله آغاز اختیار

واستقلال یعنی آغاز رشد فکری واخلاقی مخصوصاً" رشد اخلاقی . مرحلهٔ انسانیت از بدویت وتوحش آغاز شده وبا مراحل تکامل نسبی بشری ادامه دارد بحدی که شخص از همه چیز بخاطر خود حواس بمقام صرفنظر از وجود بسود دیگران برسد . البته تمام این برنامه وسیع فقط در زمین انجام نمیپذیرد زیرا کرهٔ خاکی شما یکی از عوالم بدوی ومقدماتی حیات روحانی است . فردی که آموختنی ها وتجربیات زمینی را در کرهٔ خاکی که کثافات مادی آن بسیار است بحد کافی فرا گیرد به کرات برتر که حیات لطیف تر در آنجا برقرار است رحل اقامت می افکند . بهمین ترتیب از عالمی به عالم برتر کوچ نموده و هر مرتبه با جسد لطیف تر یک حیات اخلاقی تر پیش میگیرد . این تعالی تا حائی که من اطلاع دارم ، همچنان ادامه دارد زیرا تکامل بی حد است وعوالم نامحدود .

س ـ برای رفتن به عوالم دیگر آیا با همین روان پوشی که داریم رهسپار آن عوالم میشویم یا با وضع دیگر؟

ج ـ تعداد روان پوش قابل تخمین نیست . بطور مثال پیاز یکی است ولی دارای پوشش های متعددی میباشد وهریک از پوشش های ظاهری پیاز هم اگر دقت شود خود ترکیبی از پوششها و لایه ها واجرام مختلف میباشد . روان پوش نیز چنان است که برحسب میزان تصفیه و به تدریج اجرام ولایه های ظاهری آن از بین میرود وبطور کلی باید متوجه باشید که این جسد ظاهری شما فقط مخصوص زندگی زمینی است .

س ـ آیا در اورانوس وسایر کرات موجوداتی زندگی میکنند ؟

ج ـ بلی اورانوس دارای ساکنین لطی[illegible] است وحتی خود خورشید هم محل اقامت ا[illegible] است که اداره منظومه شمسی را بعهده دا[illegible]

س ـ اینطور بنظر میرسد که پیش آمد زندگی هر فردی تابع دو اصل مهم است اولا" ـ تدبیر خود انسان یعنی کارها هر فرد با آزادی عمل خود انجام میدهد عواقب نیک و بد آن اعمال طبق قوانین طبیعی که با برمشیت الهی مقرر گردید زندگی او موثر میشود .

ثانیا" ـ تقدیر که قسمتی از آن [illegible] ارتباط بامیل و اراده افراد بشر ضمن مقد[illegible] فردی ویا دسته جمعی برای هر فردی قبلا گردیده وتاحدی با تدبیر خود انسان ا[illegible] دارد . خواهشمندم اگر توضیحات بیشتر این زمینه وهمچنین درباره جبر واختیار بفرمائید .

ج ـ اگر وجود را منحصر بهمین حی[illegible] موقت زمینی بدانید همان است که گفتی[illegible] درواقع باید آنرا از لحاظ حیات انسانی [illegible] بسط داد . مختصراً آنکه جبر فقط دراجرای [illegible] الهی است و چگونگی اجرا باختیار است . باید جبرا" تزکیه نفس واخلاق کنید تا تکامل بروید . اختیار با شما است که به کیفیت ودر چه مدت این وظیفه را انجام [illegible] مقصود این است که این زندگی فعلی [illegible] کرهٔ خاکی منحصر بفرد فرض شود آنوقت [illegible] شما تا حدی با حقیقت وفق خواهد داد تفسیر مفصل تر لازم است .

ثالثا" ــ درجلسه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۴۴ ازروح حکیم عمر خیام تقاضا شد تحولات فکری خودشان را در دوره حیات مادی شرح دهند:

ج ــ اگر بخاطر داشته باشید رباعیات حقیقی خودم را درجلسات گذشته جدا وتفسیر کرده‌ام وضمن یک یا دوتا از آنها مشروحا" طرز فکرخودم رادر زندگی جسمی که عنوان خیام داشته‌ام توصیف کرده‌ام .

تمام رباعیاتی که بمن نسبت داده‌اند از من نیست و بین رباعیات حقیقی خودم چندین مضمون مختلف خواهید یافت که مربوط است بمراحل مختلف زندگی من . ابتدا طبق معمول روزسخت پایبندمذهب وخرافات آن بودم .در مرحله بعدکه بمطالعه ریاضیات ونجوم پرداختم چون درمذهب وآئین روز اختلافات فاحش با حقایق علمی یافتم کم کم به بی دینی رسیدم . آنوقت بودکه طی چند رباعی خدا و دین وهمه چیزرا منکرشدم واستهزا کردم . در این اوان چون دیگر مادی بودم و مرگ را فنای کامل میدانستم با تلخی به کائنات میگریستم و رباعیاتی که در آن زمان سرودم شاهد این معنی است .اما هر چه در مطالعه طبیعت پیش رفتم بیشتر توجه یافتم که نظامی عجیب در دنیا برقراروبی نظمی فقط به جوامع بشری منحصراست . کم کم بفکر فرو رفتم و مترصد شدم که علت را دریابم آثار فلاسفه و مذاهب مختلفه و حکمت‌های قدیم وجدید را به دقت مطالعه کردم و آنقدر دراین راه سماجت نمودم تا عاقبت بموضوع ارواح وفلسفه آن روز معرفة ــ الروح دست یافتم آنگاه از خود الهام گرفتم و ارتباط یافتم و به مطالبی پی بردم که موجب رستگاری من شدو دراین مدت که اواخر عمر م بود چندرباعی به مفهوم روحی ساختم وطی یکی ازآنها مخصوصا" صریح گفتم که مقصدم از جام قالب است و می روح:

انسان چو صراحی بود و روح چومی
قالب چونئی بود صدائی دروی
دانی چه بود آدم خاکی خیام
فانوس خیالی وچراغی در وی

مطالب ذیل هم راجع به طرز فکرحکیم عمرخیام در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۴۵ ازطرف روح پاک مرحوم شیخ بهاء العاملی اظهارشده است:

طرز فکر ایشان درآخرین دوره زندگی مادی فعلا" مطرح نیست .امابطورکلی عملشان حسنه بوده است . راه توبه مفتوحی است بر کانون سعادت‌ها واین شخص چون از راه پیچیده بطریق راست هدایت شده است لذا دراین جاده بمکانی رسیده است که جز بهره برداری و عزت و شوکت و آرامی در آنجا چیزی نیست . این آزادگی مدیون آنست که در زمان حیاتش با فکار ونفس خودش صدمه رسانده ولی هیچ کس از او مکدر وناراضی نبوده . این مقام ملکوتی به پاس تکمیل آدمیت در عالم جاویدان میباشد . مقصود این است که ایشان درعالم آدمیت و عبودیت درک حس ویقین این طریق باحقیقت را نموده‌اندو باین نظام و گردش و رموزش پی برده‌بودند ولی دیگر آن زمان کوتاه بود تا این افکارو بینائی در دوران آخر زندگی مادی ایشان مشعلی شود و عالمی را از سرگردانی نجات دهد . (ادامه دارد)

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب

«دردیارصوفیان»

بقلم آقای علی دشتی

قدرمجموعه‌گل ، مرغ سحرداند و بس	که‌هرکو ، ورقی‌خواند ، معانی دانست
فقل ، لمن‌یدعی ، فی‌العلم فلسفه "	حفظت شیئا " ، و غابت عنک اشیاء

بدنبال "پرده پندار" از جناب‌آقای‌علی دشتی ، کتابی نگاشته ایشان و بنام "دردیار صوفیان" منتشر شده است‌که نویسنده محترم باهمه شیوایی و فصاحتی‌که دارد ، در این کتاب‌باقتضای‌موضوع تحقیق ، از سحر بیان کاهیده و گوشه‌ای از چهرهٔ خویش را در این اثر نمایان کرده است .

آقای دشتی ــ نویسنده پر تحرک و مواج ــ که در هر کتاب غیر تحقیقی ، دارای هیمنه‌وعنایی‌ویژه‌خوداست ، در چنین‌آثاری ، متأسفانه مصداقی بارز برای مفهوم ابیات حافظ و ابوبواس‌واقع شده ، شاید بسائقه شیوهٔ نگارش خود نخواسته ، باعنایت بجوانب موضوع تحقیق ، کاری پاینده وآنچنانی ، بخوانندگان آثار خود عرضه‌کند ، و یا اینکه باقتضای‌سن ، در خصوص تحقیق در کسب دست اول علم تصوف از لحاظ نظری ، باتنگ حوصلگی‌وغمض‌عین‌گذشته‌وممکن‌است‌شق‌ثالثی راهم ، که عدم صلاحیت علمی در موضوع و معانی و مبادی‌علم تصوف و مسائل متعلقه‌آن باشد ، بر آندو افزود .

زیرا : اگر فرضا "یکی از اساتید فن دسترسی بکتابهای مورد تخصص نداشته باشد ، از اندوخته‌های ذخایر و ذهن انباشته خود استفاده‌میکند ، چنانکه بیشتر مدرسان علم تصوف و عرفان و حکمت اسلامی در قرون اخیره دارای کتابخانه‌های مجهز نبوده‌اندو غالبا "کتابهای ملکی و موروث آنان از چند جلد تجاوزنکرده است .

باری ، در کتاب مورد نقد "در دیار صوفیان "عدم تأمل و صبر درتحقیق را از همان صفحه نخست "آغاز تصوف اسلامی " نمایان داشته ، پس از تاختنی ظریفانه باوهام و پندارهای معتاد مردم ، آیه ۲۲ از سوره زخرف رامورد استناد قرار داده ، در ترجمه‌آن سهل انگاری و عدم دقت قانع شده است وآیه : " بل قالوانا وجدنا آبائنا علی امة وانا

علی‌آثارهم مهتدون " راترجمه کرده است : " ماپدران خود را براین عقاید یافته‌ایم و ازآنهاپیروی‌می‌کنیم "وجمله ــ پیروی می‌کنیم ــ رامعادل فارسی کلمه " مهتدون " آورده است‌که‌بطورمسلم‌پس از کمی‌دقت میتوان دریافت این ترجمه بامسامحه نزدیک واز تحقیق بدوراست .زیرا مهتدی بصیغه‌اسم‌فاعل باتوجه بجمع "مهتدون " بمعنی راه راست یافته و راه نموده ، و هدایت شده ، آمده است ، چنانکه در فرهنگ‌ها نیز مضبوط است .

امانویسنده‌محترم ،که حد اقل‌ازاین حیث اجل از خرده‌گیریهایی بدین سان‌است . بدون‌امعان‌مبادرت بترجمه کرده ، و در موضوعی علی‌الاصول تحقیقی ، شیوه‌ای سطحی اختیار کرده است ، و چون پس از آیه ۲۲ آیه ۲۳ در همان سوره بدین عبارت است : " اناوجدناآبائنا علی امّة واناعلی آثارهم مقتدون "گویا این‌دوآیه با دو عبارت یکسان و با اختلاف در دوکلمه مهتدون و مقتدون ، موجب این اشتباه در ترجمه شده باشد ، زیرامعادل کلمه مقتدون همان ترجمه نویسنده است .

ازآن پس ، نویسنده محترم ، به معتقدات عوام در بارهٔ تصوف بخرده‌گیری پرداخته و برای‌اینکه‌خواننده را بمعنی تصوف راهبری کند تحت عنوان "تصوف چیست" عباراتی نقل کرده است که بنظرایشان ،هیچیک‌تعریف‌تصوف‌کماهوحقه‌نیست .امانویسنده پس‌ازاینکه‌تعریفات‌متعددی‌رانقل‌کند ،میداندکه‌این‌تعریفات‌ازقبیل "شرح‌اسم "وباتوصیف وضوعی‌است ،وبانقل‌این‌تعاریف ،پرده‌ابهام‌ازچهره‌مجهولی‌بنام "تصوف "برداشته‌نمی‌شود بجای‌اینکه‌بمنابع قدراول‌این‌علم‌مانند :فتوحات‌مکیه ، شرح‌فصوص‌قیصری ، مصباح‌الانس قونیوی ، تمهیدالقواعدابن‌ترکه ، شروح‌مفصله‌جامی‌وملاعبدالرزاق‌برفصوص ، وشروح متعدده بر تائیه ابن فارض‌مانند شرح نابلسی و شیخ عبدالرزاق کاشانی مذکور ، و با تکتابهای آسانتری ، چون : تأویل المحکم فی‌شرح فصوص الحکم امروهوی هندی بفارسی ، و شرح بالی‌افندی و شرح ساده سید حیدرآملی‌و بهترین‌شرح‌فارسی‌برمقدمه‌قیصری‌ازدانشمند و حکیم‌متألّه‌آقاجلال‌الدین‌آشتیانی‌وغیره‌مراجعه‌کند ،برای‌فهمیدن‌وفهماندن‌تصوف‌بعوام ــ الناس ، بتحقیقات‌آقای دکتررجایی‌وزرین‌کوب‌واز اینددست‌نویسندگان مراجعه کرده است که خود آنان نیز براستی از علم تصوف بلحاظ حقیقت معنی علمی و تحقیقی آن شامه‌ای نسواختمه‌اند وآثار آنان با اینکه از بعضی جهات‌ظاهری از چاشنی جمله پردازی بی بهره نیست ، مطلقا " از لحاظ استدلال علمی در مباحث وجودووحدات موردملاحظه حکما و عرفا ، و مباحث مربوطه و فروع متعلقه‌بدان ، برکنار مانده است . بطوریکه کتاب "ارزش میراث صوفیه "آقای‌دکتر زرین کوب مورد نقد تفصیلی اینجانب قرار گرفته است ولی "فرهنگ حافظ "آقای‌دکتر رجایی با اینکه خالی از تحقیقی نیست ، از روش استدلال ، نظری در مباحث و مسائل عرفان بدور می‌باشد ، بهرحال نویسندهٔ محترم " در دیار

صوفیان "بدون مراجعه به آحددست اول به بررسی در تعریف تصوف ووحدت وجود پرداخته است ، ناگزیر ، خود نیز از این دیار نهی دست برگشته و چون بحثی از هستی نداشته، هستی بحث هم نشده است .

برای اینکه این گفتار بعد آمرار تحقیق معنی و تعریف تصوف و عرفان خالی نباشد ، واندکی بمعنی وحدت وجود و مباحث دیگر چنانکه از عارفان نظری این علم بجای مانده توجه شود ، پس از نقد مباحث کتاب ، تعریف مختصر هر یک پرداخته و بنحویکه از استدلال عقلی که بسیار مورد ملاحظه آقای دشتی واقع شده برخوردار باشد ، بکشف پرده‌های ابهام از رخساره این موضوعات می‌پردازم و در این راه ، جز براهبری عارفان متفکری که از ذوق شهودی بهره‌مند بوده‌اند ، گامی نمی‌نهم و در هر مورد که لازم باشد به بسط استدلالی کلام و شیوه‌های مختار برجستگان این علم اکتفاء می‌کنم .

بطور مقدمه باید دانست که برخی از تعاریف منقوله در کتاب مورد نقد ، اگر چه بظاهر جامع و مانع نمی‌باشد ، با اندک تأمل و تأویلی پر نامربوط و نقول آقای دشتی "گیج کننده " نیست .

از باب مثل ، همان تعریف منسوب به معروف کرخی را که در صفحه نهم کتاب آورده شده است مورد ملاحظه قرار میدهیم : "تصوف روی آوردن بحقائق است و ناامیدی از خلایق " که اگر بمعنی و تعریف حقیقت اعیان نظر شود و در مقابل خلائق قرار گیرد ، و بار دیگر بمعنی واقعی خلایق توجه شود ، می‌توان تعریف واقعی و معنی تصوف در همین جمله کوچک دسترسی یافت .

حقائق جمع حقیقت است ، و کلمه حقیقت در موارد مختلف ، چنانکه در "دستور العلماء " آمده است ، گاهی بمعنی ذات در مقابل اعتبارات لاحقه بذات است ، و گاهی درمقابل مفهوم ، وزمانی هم در مقابل حکم و مجاز است ، لیکن حکیمان آنرا امر ثابت و کنه شیئی متحقق درخارج و آنچه که شیئیت اشیاء منوط بدانست ، میدانندکه بدین معنی مترادف باماهیات بکار میرود . (البته نه ماهیاتی که آقای دشتی در کتاب خود با مواد و عناصر جسمانی باشتباه گرفته است)

از نظر عرفانی ، معنی و تعریف حقیقت چنانکه شیخ اکبر ـ محی‌الدین ـ در کتاب اصطلاحات الصوفیه آورده عبارت است از : " الحقیقه سلب آثار اوصافک عنک باوصافه ، انه الفاعل لک فیک منک ، لاانت (مامن دابه الاهوآخذ بناصیتها) . که در واقع ، تا اوصاف امکانی بنده ازاوسلب نشود ، و متصف باوصاف ذات لایزال آلهی نگردد ، و تانداند علیت تامه منحصر بذات اوست و برای انسان جز قابلیتی در برابر فاعلیت الهی نیست ، حقیقت وجود واحد بوحدت شخصیه می‌باشد ، و خلائق و موجودات دیگر نقش دومین

دیده احولند، بمقام تصوف برسیده است. چنانکه همین معنی راملاعبدالرزاق در شرح منازل السائرین، باب التحقیق فی النهایات، بدین صورت آورده است: (حادث با تجلی قدیم باقی نمی‌ماند، پس هنگامیکه حادث بعد از فنا، تحقق بحقیقت بقایابد، حق را بحق‌شهودنموده، و رایحه‌ای‌از خلق نمی‌بوید) البته بایددانست که منظور شارح عارف از حادث، هرحادثی‌است‌که‌دراحاطه زمان باشد، ومقصود از قدیم، قدمای دیگر از قبیل‌عوالم‌دهر و سرمد و ارواح و عقول و فرشتگان نیست، و فقط مراد از قدیم تجلی صفات‌واسماء الهی است که عبد و مخلوق رامندک و مضمحل‌کرده، بافنای رسوم خلقی، باقی‌ببقای‌حقی‌می‌کند، و این‌تفسیر نیست مگر همان تعریف شیخ اکبر از حقیقت. باعنایت بدین معنی حال می‌توان دانست که معروف کرخی که تصوف را "روی آوردن بحقائق و نا امیدی از خلایق" میداند، تعریفی جامع و درست است امانه برای نااهل و بیگانه از اصطلاح.

توضیح‌این عبارات‌اینستکه: توجه تام بحقائق، اگر چه برای سالک مسیر حق، به نسبت درجات‌سلوک دارای مراتب و مدارجی است، لیکن انقطاع از خلائق وماسوی هم دارای درجات‌و مراتبی است‌که‌بقوس صعود و نزول نامیده شده است. زیرا با هر انقطاع و فنا، راهی‌بسوی‌قرب‌و بقا گشوده‌می‌شود. و هر مرحله از مراحل فناو بقا دارای شدت و ضعف نسبی می‌باشد بطوریکه مرتبهٔ سابق توجه بحقائق‌وفنای عبد، نسبت‌بمرتبهٔ لاحق همان نسبت ضعیف بشدید است تا وصول کامل بحقائق‌و انقطاع و فنای‌کلی، که موجب قرب و بقای مطلوبست.

حقیقت تصوف همین است‌که با سلوک درست از طریق فنای از تعینات خلقی و نقصانات‌امکانی و اتصال بعوالم نفوس کلیه و عقول و مجردات و حقائق، رسیدن ببقای حقیقی‌و مشاهده جمال و جلال الهی میسر و به تعبیر دیگر از سیرالی‌الله به سیرفی‌الله طی مراحل‌کنند.

حال همه تعاریفی‌راکه آقای دشتی از تصوف نقل کرده و بنظر ایشان‌مغشوش و گیج کننده آمده‌است. با توجه‌باینکه هرتعریفی راصوفئی در موردی خاص برای مریدیاسوءال کننده‌ای بحسب مرتبهٔ و جدوحالات ومقامات او بیان کرده است و اختلافات لفظی آنها مربوط بدین خصوصیت است. به مقدمه و توضیحات بالا عرضه میدهیم، تا معلوم شود، که عرفاتصوف‌رادرست تعریف‌کرده‌اندوآقای دشتی از فهم مقصود آنان قاصر بوده‌است.

" تصوف‌آنستکه‌مالک‌چیزی‌نباشی‌وکسی مالک تونباشد "و" تصوف اینستکه خداوند تراازخود‌بمیراندو بخویشتن‌زنده‌نگاه‌میدارد "و"تصوف‌صافی‌کردن دل است‌از مراجعت خلقت ومفارقت از اخلاق‌طبیعت‌ومیرانیدن‌صفات بشریت‌و غیره "و" تصوف دیدن جهان

ست با دیده نقص، بلکه چشم پوشی از هر نقصی با مشاهده کسی که از هر نقصی منزه است .
و "صوفی از خلق منقطع و بحق متصل است" و بجز اینها که پس از حذف حشو و
وائد عبارات و کندن پوست الفاظ ، حقیقت معنی و مغز همه این تعاریف ، همان وصول
به حقائق و انقطاع و فنای کلی از خلائق و تعینات است که در تعریف معروف کرخی آمده
ود . و اگر از فنا چنانکه برخی از عارفان گفته‌اند به نیستی از اشیاء و از بقا به حضور با
حق ، تعبیر شود و یا بقول صاحب عوارف المعارف : هستی حق مستولی شود بر هستی عبد
و هستی عبد را مستهلک در هستی حق کند مانند نور چراغ در ضیاء خورشید ، همه
تعریفات عرفا از تصوف درست بوده ، در حقیقت بیک مطلب بر می گردند و نوشته آقای
دشتی باینکه : (مشایخ در بیان معنی تصوف بسیار سخن گفته‌اند ولی گفته آنان چیزی
را بر ما مکشوف نمیکند) حالی از تحقیق و نموداری از بی‌اطلاعی بمبانی و مقدمات این
علم است ، که علی‌التحقیق می باید آنرا پس از تمهید مقدمات حکمی و مباحث کلامی و
غور و بررسی در مسائل و معارف آنها ، دنباله کرد و بهمین مناسبت باید باور کرد که :
علم التصوف ، علم لیس یعرفه ـ الا اخوفطنة بالحق معروف . (دنباله دارد)

آگهی

موضوع : درآمد مقطوع مبنای کسر حق بیمه کارگران صنف موزائیک‌ساز و سیمانکار در
شهرستانهای تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار .
باستناد ماده ۳۵ قانون تأمین اجتماعی درآمد مقطوع روزانه مبنای کسر حق بیمه
کارگران صنف موزائیک ساز و سیمانکار در شهرستانهای تهران ، شمیران ، شهرری ، کرج ،
ورامین و گرمسار بشرح زیر تعیین گردیده است :

۱ ـ پله ریز	چهارصد ـ /۴۰۰ ریال
۲ ـ قالبدار ، پرسکار	سیصد / ۳۰۰ ریال
۳ ـ لوله ریز	دویست و پنجاه / ۲۵۰ ریال
۴ ـ سابکار (صیقل کار) رنگ کار ناری ساز و سایر کارگران	دویست /۲۰۰ ریال
۵ ـ متخصص طرح (طرح ریز) بر اساس درآمد واقعی	

از کارفرمایان این قبیل کارگاهها انتظار دارد حق بیمه کارگران خود را از تاریخ اول
اسفندماه ۲۵۳۵ با توجه به ارقام مذکور پرداخت و در صورت نیاز به کسب اطلاعات بیشتر
به شعب مذکور مراجعه فرمایند ۳/۲/۳۰

صندوق تأمین اجتماعی

جعفرخان

حهان چوبحت خدیو رمانه گشت حوان — قدم بحت کیان ردحدایگان حهان
نهادافسر حمشید برسرا فریدون — نشست بر سرتحت قباد نوشروان
قرارگاه فریدونی ار پس ایرح — ر فرچهر موچهر یافت ریب همان
کمر بحون سیاووش بست کیخسرو — سپه کشید بدیوان بهمتن ایران
نگین گرفت سلیمان ردست اهریمن — خلاص شد مه کنعان ر حواری احوان
شکست قلب وی از صولت سپاه بهار — بحلوه گاه شرف یافت آفتاب مکان
بحای عم وپدر تکیه رد بطالع سعد — سپهر حاه و جهان حلال جعفر خان
پشنگ هنگ وسیاووش هوش وکسری رای — قباد شوکت و دارا شکوه و جم فرمان
رربردست وفرامرز گرزوبرزو برز — زراره خنحر وآرش خدنگ وگیوسنان
نوشت کلک صباحی ر قصر سلطانی (۱) — علی مراد برون شد نشست جعفرخان

۱۲۰۶

۱ــ این شعر را صباحی بیدگلی درمدح وتعریف جعفرخان زند برادر علیمراد خان سروده و ماده تاریخ جلوس او را نیز در پایان آورده است .

برای یافتن ماده تاریخ ، علی مراد را به حروف تهجی احتساب و ازقصر سلطانی باید کسر کرد باقی میماند .دویست و دو.جعفرخان هم هزار و چهاراست و جمعا ۱۲۰۶ میشود که تاریخ جلوس جعفر خان است .

آگهی مناقصه

مجتمع صنعتی گوشت‌فارس خرید یکدستگاه کامل ماشین ترمو فرم تولید سینی بسته بندی گوشت Gomdined forming trimming tool به مشخصات زیـر را به مناقصه میگذارد :

۱ ــ مواد مصرفی از نوع پلی اتیلن

۲ ــ ظرفیت تولید ماشین ۲۴۰۰ ظرف در ساعت بضخامت ۶/۰ تا ۷/۰ میلی‌متر

۳ ــ ابعاد سینی ۲۰×۱۴۸×۲۱۰ میلی‌متر

۴ ــ دستگاه فوق با آب خنک میشود و در قالب در موقع کار جریان آب سرد باید عبور کند .

۵ ــ کف قالب باید بقسمی طراحی شودکه در سینی تولیدی محلی برای جمع آوری خونابه منظور گردد .

۶ ــ ظرفیت مصرف مواد اولیه ماشین ۸۰ کیلوگرم ساعت .

۷ ــ کمپرسوردستگاه باید بافشار ۶ آتمسفرکار کند .

ماشین مزبور مواد اولیه را از یکطرف دریافت واز طرف دیگربصورت سینی تحویل مینمایدو مواد اضافی رامجددا " در آسیای‌خود بصورت پودر نموده و به مخزن‌مواد اولیه برمیگرداند .

مجتمع‌صنعتی‌گوشت فارس محل نصب و برق و آب مورد نیاز را در اختیار فروشنده درمحل نصب‌خواهد گذارد و فروشنده باید دستگاه را نصب و مطابق مشخصات‌داده شده تحویل نماید .

لوازم یدکی مصرفی یکسال ماشین برابر ۵ در صد بهای ماشین باید پیشنهاد داده شود .

شرکت‌کنندگان‌درمناقصه‌میتوانندپیشنهادات‌خودرا همراه با ۵% مبلغ کل پیشنهاد بصورت ضمانت نامه بانکی‌بدون‌قید و شرط بمدت یکماه تا تاریخ ۳۰ بهمن ۲۵۳۵ ساعت ده‌صبح به دفتر مرکزی مجتمع صنعتی گوشت فارس واقع در بلوار الیزابت دوم ــ مقابـل پارک فرح اول خیابان ۲۱ آذر ساختمان شماره ۲ وزارت کشاورزی و منابع طبیعی تسلیم و رسید دریافت نمایند . کلیه پیشنهادات در ساعت ده صبح همان روز افتتاح و حضور پیشنهاد دهندگان‌در جلسه مناقصه آزاد است .

قیمتهای پیشنهادی تحویل تهران یا شیراز بانصب میباشد .

شرکت سهامی مجتمع صنعتی گوشت

وزارت کار و امور اجتماعی

" پذیرش کارآموز برای مرکزتعلیمات حرفه‌ای شبانه روزی تبریز "

مرکزتعلیمات‌حرفه‌ای‌شبانه‌روزی‌تبریز وزارت کار و امور اجتماعی برای دوره مدیریت کارآموزی خود که در تاریخ ۲۵۳۵/۱۱/۲۳ شروع خواهد شد تعداد ۲۰۰ نفر کارآموز در رشته‌های مشروحه ذیل می‌پذیرد ، مدت کار آموزی چهار ماه میباشد و کارآموزان ، در مدت کارآموزی از خوابگاه صبحانه و نهار و شام رایگان استفاده نموده در پایان دوره در صورت موفقیت در امتحانات باخذ گواهینامه فنی نائل خواهند شد و ضمنا " هیچگونه تعهد کاری نسبت به مرکز مذکور پس از پایان دوره نخواهند داشت . حد اقل سن ۱۶ سال میباشد . داوطلبان میتوانند تا تاریخ ۲۵۳۵/۱۱/۲۱ همه روزه با دردست داشتن اصل شناسنامه ، آخرین مدرک تحصیلی ، ۸ قطعه عکس ۳×۴ ، فتوکپی برگ معافیت (در صورت مشمول بودن) به مرکز تبریز واقع در تبریز اول جاده ماشین سازی روبروی نیروگاه برق (توانیر) مراجعه نمایند .

رشته های کار آموزی	حداقل مدرک تحصیلی
۱ ــ الکترومکانیک	سوم متوسطه
۲ ــ اتصال بندی و شبکه	"
۳ ــ سیم کشی ساختمان	"
۴ ــ تأسیسات صنعتی	"
۵ ــ تعمیر وسایل خانگی	"
۶ ــ نقشه‌کشی صنعتی	"
۷ ــ تأسیسات آب‌وگاز	پایان دوره ابتدایی
۸ ــ مصنوعات فلزی	"
۹ ــ فرز کاری	"
۱۰ ــ تراش کاری	"
۱۱ ــ فلز کاری	"
۱۲ ــ شیر و پمپ	"
۱۳ ــ جوشکاری برق	"
۱۴ ــ جوشکاری گاز	"
۱۵ ــ دیزل	"
۱۶ ــ اتومکانیک	"

اداره کل آموزش حرفه‌ای

وزارت کار و امور اجتماعـی

قابل توجه جویندگان کار

از جویندگان کار فارغ‌التحصیل در رشته‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی با شرایط زیر دعوت میشود که جهت راهنمائی شغلی باداره اشتغال فارغ‌التحصیلان واقع در خیابان ویلا چهارراه ناصر ساختمان امور اتباع بیگانه طبقه چهارم مراجعه نمایند .

شرایط :

۱ ـ فارغ‌التحصیلان بهره مند از آموزشرایگان .

۲ ـ دارای برگ پایان خدمت یا معافیت دائم .

۳ ـ تمایل بکار در شهرهای ، ارسباران ، مشگین شهر ، سراب ، میاندوآب ، شاه‌آباد غرب ، پاوه ، رامهرمز ، جیرفت ، تربت‌حیدریه ، جاسک ، سراوان ، زابل ، ایرانشهر ، چاه‌بهار ، قروه ، بیجار ، دهلران ، مهران ، ابهر ، خدابنده ، بروجن ، دوگنبدان ، برازجـــان و بندر لنگه .

اداره کل اشتغال

وزارت جنگ

سازمان صنایع نظامی

آگهی استخدام

سازمان صنایع نظامی بمنظور تکمیل کادر پرسنلی خود افراد مشروحه زیر را جهت خدمت در تهران و اصفهان استخدام می‌نماید :

۱ ـ پزشک متخصص بهداشت صنعتی و طب کار یکنفر جهت خدمت در تهران .

۲ ـ مهندس بهداشت صنعتی پنج نفر جهت خدمت در تهران .

۳ ـ پزشک عمومی یکنفر جهت خدمت در اصفهان .

۴ ـ بهیار سه نفر جهت خدمت در اصفهان .

داوطلبین میتوانند همه روزه باستثنای ایام تعطیل جهت کسب اطلاعات بیشتر از ساعت ۸٫۰۰ الی ۱۲٫۰۰ بدفتر اطلاعات بیمارستان ۲۵۰ تختخوابی واقع در سلطنت‌آباد مراجعه نمایند .

سازمان صنایع نظامی
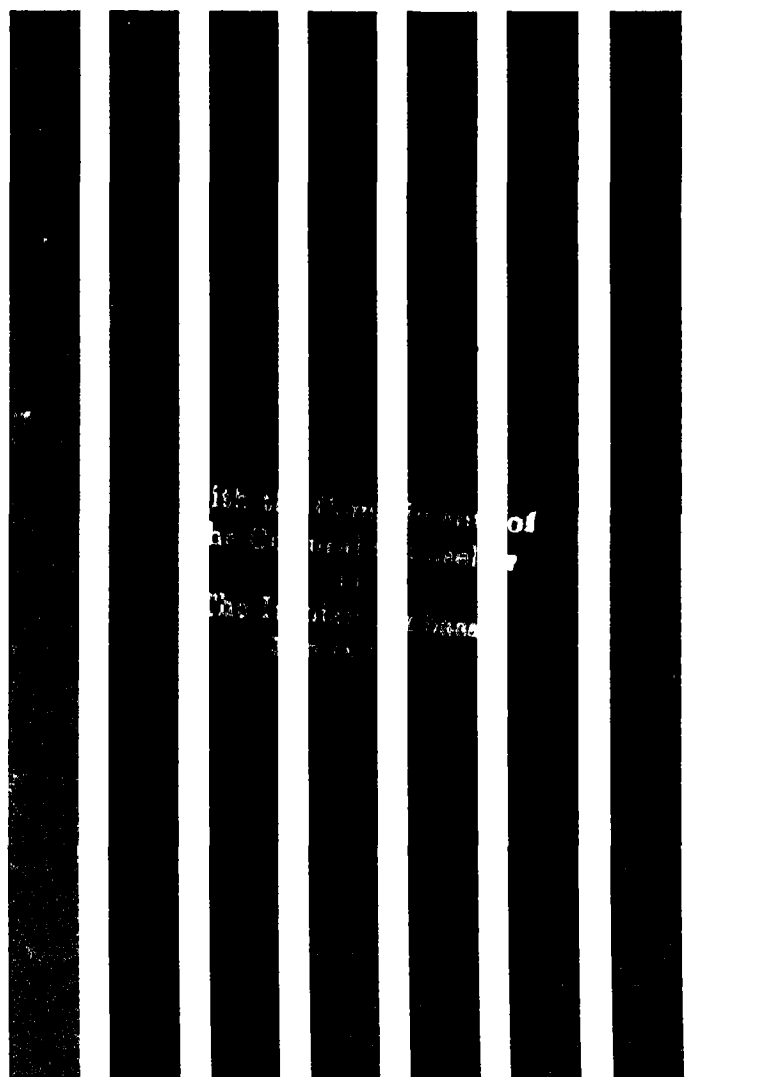
صابون
عروس
برای دستشوئی و حمام
صابون آرایشی
عروس

۱۰

نشریه دانش‌پژوهان ایران
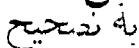
خاطره ها و خبرها

اقلیتهای مذهبی

اقلیتهای مذهبی پاکستان عبارتند از : مسیحیان ، هندوان ، بودائیان ، زردشتیان و گروهی بنام قادیانی و لاهوری که خود را احمدی میگویند .

این اقلیتها در مجلس‌های قانونگزاری محلی نماینده دارند و نمایندگان آنان در مجالس بلوچستان ، استان مرزی شمال غربی ، پنجاب و سند به هشت نفر بالغ میشود همچنین تعداد ۶ نماینده نیز در مجلس ملی پاکستان انتخاب و معرفی میکنند .

مدارس خارجی

مدارس خارجی وابسته به سفارتخانه‌های خارج در ایران طبق ضبط آثار علی پاشا صالح بدینقرار است :

۱ ــ مدرسه آمریکائی تهران ۲ ــ مدرسه انگلیسی تهران ۳ ــ مدرسه ایتالیائی تهران ۴ ــ مدرسه هلندی تهران ۵ ــ مدرسه سوئدی تهران ۶ ــ مدرسه هندی تهران ۷ ــ مدرسه هندی زاهدان ۸ ــ مدرسه عراقی تهران ۹ ــ مدرسه عراقی خرمشهر ۱۰ ــ مدرسه عراقی اهواز ۱۱ ــ مدرسه عراقی آبادان ۱۲ ــ مدرسه پاکستانی تهران ۱۳ ــ کلاسهای شرکت نفت کنسرسیوم بوشهر .

راهنمای تحصیل

سازمان امور دانشجویان کشور مجموعه‌ای جامع و ممتع تحت عنوان " راهنمای تحصیل در کشورهای خارج " منتشر کرده است که در نوع خود منحصر و از کارهای ابتکاری است .

در این مجموعه برای دانشجویانی که میخواهند به کشورهای آلمان ، استرالیا ، انگلستان ، آمریکا ، پاکستان ، سوئد ، کانادا ، هلند و هندوستان بروند و به کسب دانش بپردازند اطلاعات جامع و مفیدی آورده شده و به مسائل مختلف که مورد احتیاج دانشجو است پاسخ روشن داده شده است .

همکاران مطبوعاتی ما در این نام تقریبا " همه مطالب مجموعه مزبور را برای استفاده بیشتر دانشجویان نقل و منتشر نموده‌اند .

توفیق خدمت برای خادمان حقیقی فرهنگ آرزو داریم .

مجموعهٔ وزیری

آقای سید محمد علی وزیری از اخبار روزگار و از بزرگان و روحانیان دارالعباده یزد است . وی با کوشش و همت فراوان طی سالیان دراز کتابخانه‌ای جامع محتوی بیش از چهل هزار کتاب چاپی و خطی نفیس فراهم آورده و آنرا وقف بر آستان قدس رضوی نموده است و خود تولیت آنرا بعهده گرفته در حفظ و نگاهداری و توسعه و تکمیل آن کوشش مینماید . خدایش عمر و سلامت دهاد .

اخیرا "کتابی بنام "مجموعه وزیری " از یادداشتهای ایشان فراهم آمده و در دسترس علاقمندان گذاشته شده که از لحاظ تنوع مطالب در خور توجه است . امید است سایر یادداشتهای آقای وزیری نیز به زیور طبع آراسته گردد .

ترمیم کابینه

روز هفتم اسفند ماه آقایان دکتر قاسم معتمدی و پروفسور حکمت بعنوان وزرای علوم و آموزش عالی و نیرو بحضور شاهنشاه معرفی شدند.

آقای حکمت قبل از تصدی وزارت نیرو معاونت فنی سازمان برنامه را بعهده داشت و آقای دکتر معتمدی ریاست دانشگاه اصفهان را. آقای دکتر معتمدی عمو زاده آقای مهندس کریم معتمدی وزیر پست و تلگراف و تلفن و از اهالی نائل است.

مرگ صمصام

آقای جهانشاه صمصام فرزند ارشد مرتضی قلیخان بختیاری در ۲۴ بهمن ماه بدرود زندگی گفت.

وی از خوانین طراز اول کشور بود. جد پدری اش صمصام السلطنه وجد مادری اش ایلخانی بزرگ قشقائی بود (مرتضی قلیخان خواهر صولت الدوله قشقائی را به همسری خود برگزیده بود)

مرگ جهانشاه خان چند ماه پس از درگذشت منوچهر خان اسعد فرزند عزیز سردار اسعد بختیاری و مقارن سالگرد وفات هرمز خان احمدی بختیاری اتفاق افتاد. خدایشان بیامرزاد.

آقای مدیر مجلهٔ وحید: درمورد مطلب "کهنه در برنه" که در شماره ۲۰۱ مجلهٔ وحید در بخش خاطره‌ها و خبرها نوشته شده بود یادی هم از دو خانواده قدیمی کاشان یعنی خانواده‌های نایب حسین و نراقی کرده بودید و ذکر خیری از اولاد و احفاد ماشاءالله خان رفته بود که همه تحصیل کرده و درس خوانده شده و بکار دانش پرداخته‌اند.

اما خوب بودمی بنویسند خاندان نراقی که در قدیم کسانی چون ملا احمد را به جامعه تحویل داده‌اند که در فضل و تقوی شهره بوده است اکنون سیر قهقرائی پیموده، اشخاصی چون احسان میپرورند که همه اش روی و ریا است. با چشمانی از خدعه بدر آمده و شکل و شمایلی هیپی وار و استغفرالله بحر ادعای خدائی، سالهاست باسطار اشغال کرسی وزارت علوم، ریاست دانشگاه تهران، حتی معاونت مالی و اداری وزارت علوم نشسته است ویا بخیال خود برای کسب این مقامات تلاش میکند و . .

* * *

غیر از این نامه که توسط یکی از خوانندگان قدیمی مجله رسیده، چند نامه دیگر نیز در زمینه مطلب مورد بحث رسیده است که از نقل آن خود داری میکنیم.

عکسهای تاریخی

ردیف اول : ۴قطعه
عکس از احمد شاه ــ نفر
پنجم اعتضادالسلطنه
ردیف دوم : سپهدار
تنکابنی ــ سردار اسعد
عضدالملک ــ ستارخان
باقرخان
ردیف سوم : ملا
محمد کاظم خراسانی ــ
تقی زاده ــ سید جمال
الدین اسد آبادی ــ
سید جمال الدین
اصفهانی ــ ملک
المتکلمین .
ردیف چهارم : یپرم
خان ــ صمصام السلطنه
سردار محیی ــ ضرغام
السلطنه ــ جعفرقلیخان
اسعد
ردیف پنجم : ناصر
الملک ــ نفر سوم امیر
خان سردار ــ حسن
مشیرالدوله ــ میرزا
نصرالله مشیرالدوله .

مراسم جشن در مجلس
شورای ملی قبل از
بمباردمان و خرابی .
(عکسها از ملکشاه طغر)
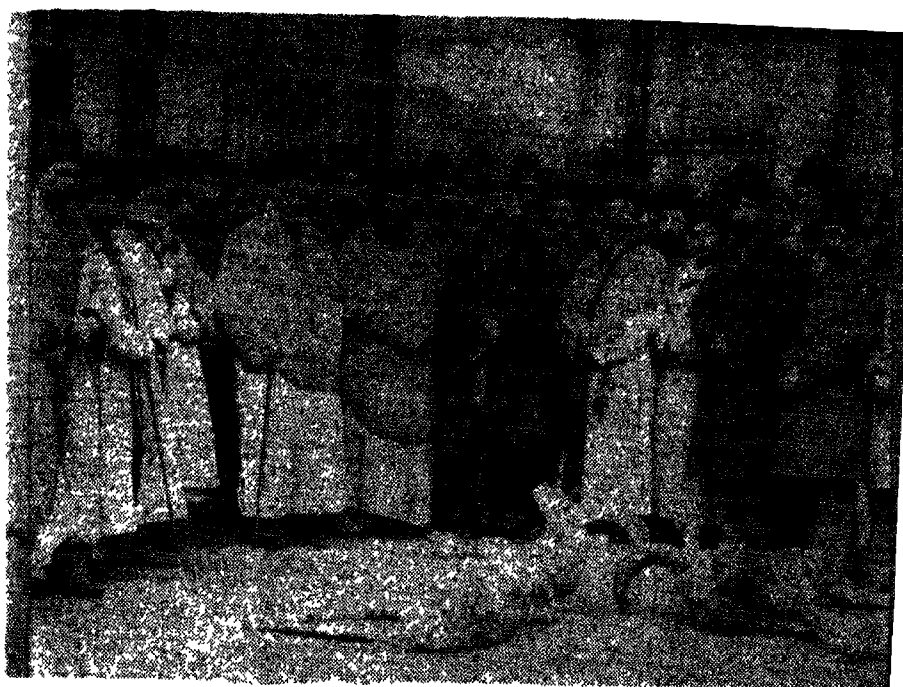
ناصرالدین شاه در شکارگاه با درباریان (عکس از آقای عبدالله انتظام) .
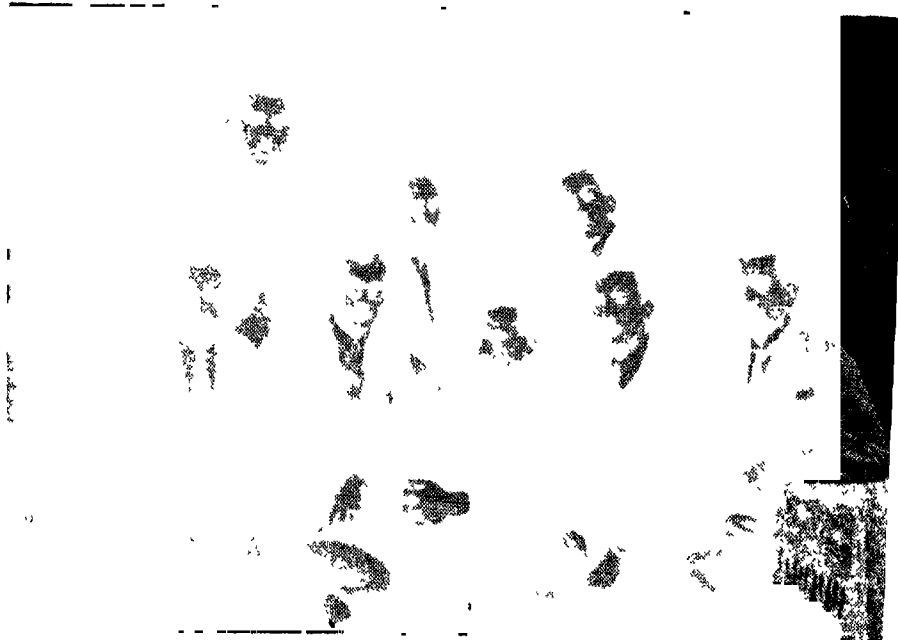
ایستاده از راست : نصرالله فلسفی ـ علی دشتی ـ رضا کمال (شهرزاد) .
نشسته : میرزا آقاخان عصر انقلاب ـ رشید یاسمی ـ یحیی سمیعیان (ریحان) .
سعید نفیسی ـ محمود عرفان (عکس از نصرالله فلسفی) .

عضدالملک قاجار (نایب السلطنه)

اعتضادالسلطنه

شعاع السلطنه

سالار فاتح

(عکسها از آقای ملکشاه طغر)

نامه‌ها و اظهار نظرها
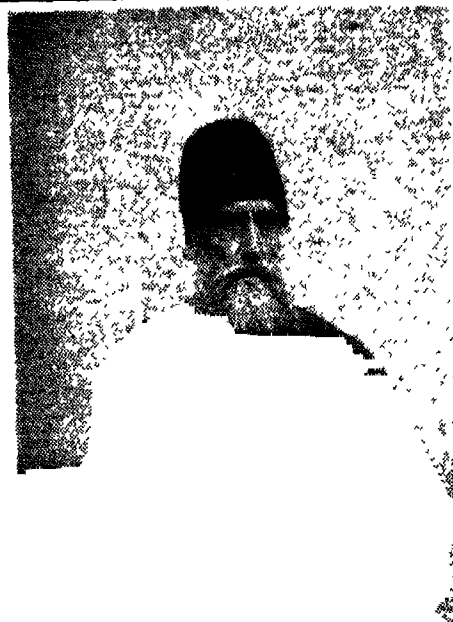
شیخ فضل‌الله و دار کشیدن او

مخدوم معظم: در شماره ۱۰۲ مجله شریفه وحید (از ۱ تا ۱۵ بهمن ماه جاری) عکسی ازمرحوم شیخ فضل‌الله نوری سر دار گراور کرده بودند که بسیار عکس جالبی بود و انگیزه اینجانب شد که توضیح ذیل را برای درج در آن مجله بعرضم.

خوشتر آن باشد که سر دلبران　　　گفته آید در حدیث دیگران

در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ اینجانب در گرماگرم بازار به ثبت رساندن املاک که مبالغ غیرمسطری هم به خزانه دولت سرازیر میشد، بدواً "رمس و مستغلات خواهر جانان حسن و حسین پیرنیا را که مقیم اروپا بود و بعداً" املاک دیگران را طی تشریفات و مقررات قانونی به ثبت میرساندم. و مراحلی از اظهارنامه تا صدور سند مالکیت دارد که بعضاً" با اعتراض و دعوی مالکیت غیراست و بیش از سه ماه دوران متعارفی کار بالا میگیرد و بدادگاهها میرود که با رعایت وقت و نوبت هائی که دادگاه تعیین میکند ۷ الی ۸ ماه و گاهی بیشتر بدرازا میکشید ـ ناچار در جلساتی که وکیل مدعی و مدعا علیه با موکلین خود جریان کار را مطرح و نیز با موکلین ملاقاتهائی مینمودند حضور داشتم و طی سه و چهار سال از بسیاری از آرائی که دادگاهها درباره دعاوی حقوقی ذات البین صادر میکردند آگاه میشدم و از جمله معلوم شد که دادگاهها پس از دیدن اسناد طرفین دعاوی و معطلی‌ها و گذشت زمان و ناراحت و بی حوصله شدن اصحاب دعوی مخصوصاً" کسی که در واقع ذیحق اما گرفتار اعتراض و انکار خالی از وجه اشخاص بود ـ در هر دادگاه که چشم قاضی به سندی می‌افتاد که مهر چهارگوشی به سجع " ذالک فضل‌الله یوتیه من یشاء " موضوع سند را تسجیل نموده بود کار دادگاه با اعتبار گواهی و تسجیل شیخ فضل‌الله تمام میشد و در دادگستری آن ایام خیلی روشن و آشکار معروف بود که شیخ فضل‌الله نوری و حاج میرزا ابوطالب زنجانی ـ صاحبان محاضر رسمی شرعی و تسجیلات و گواهی‌ها دفاتر منظمی دارند و هرگز ناسخ و منسوخ در آنچه نوشته و گواهی و تسجیل نموده‌اند، ندارند ـ مهر این دو بزرگوار اعتبار فوق‌العاده و عظیم و احترامی کلان در نزد قضات داشت. حاج شیخ در دوران پس از ظهور

مشروطیت باصطلاح سه سال سلطنت محمد علیشاه بنام " استبداد صغیر " در تهران و حضرت عبدالعظیم از روی منبر و باصراحت تمام کرارا " مطالبی باین مضمون میگفت :
" مشروطه‌ای که میخواهند باید مشروعه باشد و نیست ـ قبول مشروطه غیر مشروعه باعث رواج فحشاء و آزادی شرب خمر و مفاسد دیگر و افسار گسیختگی مردم و بی‌اعتنائی اولیاء به اصول و مبانی و ...و ...و ...خواهد شد . "

شیخ مردی بود ـ اولا " احتیاجی به گرفتن مال از دیگران ، بسبب آنکه در مازندران علاقه‌ملکی و درآمد منظم داشت ، نداشت . ثانیا " خیلی خوب درس خوانده بود و تا زمانیکه زن و فرزند هم داشت در عتبات درس میخواند و خیلی خوب مراتب اجتهاد را گذرانده بود ـ ثالثا "با هوش و با حضور ذهن بود و اغلب در موقع ترسیم فهرس به اوراق قبل از آنکه به شبهای خود رجوع کند از خاطره‌اش کمک میگرفت و حاصل خاطراتش در این امور با آنچه ثبت شده بود مطابقت داشت . رابعا " بسبب اینکه کمی متعین زندگی میکرد (مانند سید علی آقای یزدی پدر سید ضیاء الدین طباطبائی معروف و مرحوم امام جمعه خوئی که کالسکه " لاندو " ساخت وین داشت) و با سواد و مجتهد جامع الشرایط شناخته شده بود ـ تمام رجال و اولیاء امور و پادشاهان و اقران و امثالش باو بنظر اعزاز و احترام نگاه میکردند . این اوصاف او را فردی ممتاز و لازم الاحترام نموده بود . این صفت را هم باید اضافه نمایم که بسیار در ابراز عقایدش شجاع و بی باک بود و مطلقا " از این لحاظ مانند بعضی روحانیان معاصرش ، محافظه کار نبود و ملاحظه‌ی قدرت زور را نمینمود ـ چنانچه قبل از دستگیریش بعضی از دوستانش اقدام نمودند که از طرف وزیر مختار دولت تزاری روسیه پرچم سرخ و آبی و سفید مزین به عقاب سیاه را بالای در ورودی خانه‌اش نصب شود ـ و زمانی که خبر مشت قضیه را به شیخ خبر دادند (باین مضمون) جواب داد " برای من و هر روحانی که باید حافظ آئین مسلمانی و قرآن باشیم ، ننگ است و هر چه بشود در مملکت خودمان بهتر از آنست که پرچم غیرمسلمان بالای سرم باشد . " ـ متاسفانه ـ مع الوصف ، بحث با شیخ با این میزان هم باری نکرد و شد آنچه نباید بشود .

روزیکه محمد علی میرزا بمجلس برای ادای سوگند میرفت ـ جلوی وسیله‌ی نقلیه او از روی بام در خیابان اکباتان فعلی چند بمب برمین کوبیدند و بمب اندازها اگر کالسکه حامل او را با اتومبیل قیاسی که تازه بایران برای شاه رسیده بود و پی در پی یکدیگر عبور میکردند ـ اشتباه نمیکردند محققا " محمد علی میرزا کشته شده بود .

توضیح اینکه قیامهای رشت شامل چند عمل بود ـ ۱ـ یپرم ارمنی مردی شجاع و ماجراجو و بالفطره AVENTURIER جاه طلب و در عقایدش بسبب به سوابق تاریخی ارمنی‌ها مومن و معتقد بود که روزی برسد و بتواند به مجد و عظمت تازه‌ای برای ارمنی‌ها

خدمتی انجام ندهد مرد باهوش و حواسی بود ــ مردم شناس هم بود ــ ادبیات هم در برابر زیردستان خود داشت اما سواد و مطالعاتی نداشت ــ این شخص از قفقاز به رشت آمد (آورده شد) و در رشت کوره‌ی آجرسازی احداث کرد و در ظاهر بایدن کار مشغول بود ، اما کارکنان آجر سازی همه نوعا " از ساختمان وجودی خودش بودند و درجفا با آنها به ساختن بمب و نارنجک اشتغال داشتند ــ و معلوم نشد که با چه قرینه و بوسیله‌کدام راه و چه اشخاص تعداد معتنابهی سلاح‌مدرن از جمله مسلسل‌های سبک برای حمل و نقل . ۲ــ مسلسلهای سنگین که در موضع زمین بایدقرارگیرد . ۳ــ اسلحه گرم ده‌تیر فشنگی کمری بنام " ماوزر " ساخت کارخانه‌های اسلحه سازی آلمان که‌لوله‌ی آن نسبتا " بلند بود و زمانیکه روی قاب و غلاف چوبی خود سوارمیشد ــ قاب‌آن بجای‌قنداق در تفنگ بکار میرفت و با قرار دادن به بدن مانندتفنگ‌ده‌تیری در پی می‌پراند ــ گلوله‌های فشنگها هم بسیار خوب از لحاظ حجم بزرگ‌وکوبنده‌بودند ،مقدار قابل‌توجهی مواد اولیه بمب و نارنجک و قطعات فلزی آماده آنها که تهیه آن در ایران (رشت) مقدور نبود . مباشرین قیام بدوا " حاکم رشت (آقابالاخان‌سردارافخم) راکه‌درمهمانی‌بود ،ترورکردندوتعدادی ماجراجو ــ جانی و کش ــ آدمکش ــ ماوزرکش و ترور ارمنی و قفقازی (ازهمان‌طریقی که سلاحهای فوق‌الذکر رسید) از باکو و تفلیس و ایروان‌به رشت‌آمده‌و اردوئی برای حمله‌به تهران فراهم آوردندکه یپرم ارمنی در رأس‌آنها برقرار شد .

پس از ورود محمد ولیخان سپهدار تنکابنی (از گیلان) باتحاد و اتفاق اردوی ــ بختیاری از اصفهان که در بادامک (قریه‌ای در شهریار تهران) بیکدیگر ملحق‌شدند ، به تهران ــ فورا "ریاست‌نظمیه به یپرم ارمنی واگذار شد و هر چند تعدادی پلیس و ژاندارم داوطلب‌ایرانی‌درخدمت داشتند اما اجرای مأموریتهای فوری و کشتن ها و کارهای شدید علاوه بر عرف آنروز که ممکن‌بود با مسامحه‌ی مامورین ایرانی‌و مسلمان روبرو شود کلا " بر عهده‌ی خاصان یپرم‌ارمنی ، یعنی همان آدم‌کش‌ها و قمه کش‌های رسیده از قفقاز بود ــ یپرم برای‌آنکه‌هزینه‌های نظمیه بموقع انجام شود و درآمد از محل وزارت مالیه ممکن بود به تأخیر و تعویق برسد و کار نظمیه فلج گردد باصوابدید آقایان‌سپهداروسردار اسعد (رؤسای دو اردوی‌گیلان‌و اصفهان) اداره‌ای برای فروش تریاک (صورتا " دلسوزی برای مردم‌وبنام‌تحدیدتریاک ــ درصورتیکه افراطی و عادت به تریاک کشی هنوز عمومی نبود ــ و تهیه و فروش تریاک محدود و در دست عده‌ای کاسب و تاجر بود) بر پا کردند و یک ارمنی‌اصلا "کشاورز و بی‌سوادساکن چهار محال بختیاری بنام یوسف را در رأس‌آن اداره گذاردند ــ تریاکهای‌مردم‌رامیگرفتند و یا خریداری میکردندو باندرولی روی آن چسبانده و بمقدارزیادفورا "بوسیله‌مامورین‌نظمیه‌در تمام‌قهوه خانه‌ها توزیع میکردند .　　تهران

چندین قهوه خانه‌نسبتهٔ آبرومندومجلل داشت: کرم آباد ـ زرگر آباد ـ قهوه خانـــهٔ سر ـ قهوه خانه سید علی ـ قهوه‌خانه بازارچه نایب‌السلطنه و غیره و غیره که بغیر از چای و قلیان متاع دیگری نداشته و علاوه بر معایرت سلیقه‌ی صاحبان قهوه‌خانه‌ها که با شخصیت متین و آبرومند کسب میکردند با تریاک کشی مطلقا " پسنو و جایی که در خلوت بوده و افرادی‌برای‌کشیدن تریاک‌مجتمع شوند هم نداشتند و این رسم از پنجاه سال قبل رای‌بیشتربلکه‌تمام قهوه‌خانه‌ها پیدا شد ـ اداره تحدید هر هفته در قهوه‌خانه‌ها که پس از دخالت نظمیه‌برتعداد " تریاک کشخانه‌ها "افزوده شد وافورها را که پس از تخلیه سوخته از آن با بستن چوب آن به حقه‌ی آن نخ بندی و با مهر سربی تحدید تریاک محکم کاری مینمودند ـ بازرسی میکرد و سوخته‌های آنها را بلاعوض تصرف میکردند و بعد از محوطه اداری اداره‌ی تحدید تریاک دستگاهی برای پخت و پز و تبدیل سوخته به شیره تریاک درست شد ـ شیره‌ها را مشابه مهر گلین مخصوص نمار ساخته ـ با مهر اداره به دو طرف آن به‌اماکنی‌که مردم برای‌شیره‌کشی بآنجامیرفتند و در تهران تا آن زمان در حدودهشت مکان بود تحویل میدادند اعم از آنکه مصرف داشتند یا نداشتند مانند توزیع لوله‌های تریاک هر مقدار که خود تشخیص میدادند تمصدی آن مکان‌می‌قبولاندند (متأسفانه زمانیکه‌مرحوم داورورزیردارائی بود ـ در قریه‌فاروج‌قوچان‌که‌درحقیقت‌قصبه‌ای‌بود دیدم که رئیس دارائی باین‌مضمون از قهوه چی مواخذه مینمود که شما فلان مقدار مصرف دارید و مقدارکمترازما (دارائی)میستانید ، پس بقیه مصرفتان را ازکجا میآورید و در این صحنه سمک‌وشلاق‌برای‌طرف مؤاخذه آماده بود که‌من‌بانسادم‌که‌تماشا کنم . زیرا به متصدیان دارائی به نسبت درآمدها چند صدم داده میشد و شاید مرحوم داور به این امر راضی نبود . . .

و خلاصه " تحدیدمصرف‌تریاک "به‌نامحدودشدن‌توزیع ـ فروش ـ مصرف آن منتهی گردیدـ مجاهدین‌نامبرده هم جوان و محتاج بودند و تا آن وقت‌مکان روسپی‌های تهران مشخص نبود و بر حسب‌امرنظمیه‌زنهای‌روسپی‌بانصب‌روبانهای‌جالب به لبه چادرسیاهشان با روی‌بسته‌زیرپیچه‌مجازشدند در کوچه و بازار خودنمائی کنندو در مجاورت‌کوچه‌ی منزل اینجانب (پامنارـکوچه‌صدراعظم نوری) چند خانه را مالکین آنها بآن مجاهدین‌کرایه داده بودندـ ازغروب‌آفتاب میدیدیم که مجاهدی‌در جلو و زن روسپی با چادر با روبنل خاص‌ازعقب‌وارد آن خانه‌میشوند و بهمین‌احتیاج و مناسب بامر نظمیه‌برای رفاه مجاهدها به ارمنی‌هائی‌که‌درخفاوغیر آشکار مشروب‌می‌ساختهو تا آن زمان خریداران بخانه‌ی آنهـا رجوع‌ودرشیشه‌ها مشروب‌از آنها خریداری مینمودند اجازه داده شد که از خانه‌ی خود به خارج‌محلی‌برای‌فروش‌علنی باز کنند و نیز بمشتریان " پیاله " در استکان و پیاله مشروب

بفروشند و آنچه مرحوم شیخ پیشبینی میکرد ـ ظاهر گردید و مایه رسوائی است که اظهار شود ـ در قرینه آزادی روسپی‌ها ـ مرلف‌هائی هم برای کسانی که انحراف جنسی داشتند ـ و با آن زمان نمایش خود را درانتظار نمیدادند آزادی برای خودنمائی با لباسهای عجیب و ناجور یافتند و در کوچه و بازار مردم آنها را نگاه میکردند .

مجاهدین چند روز پس از استقرار نظمیه و مسلط شدن ـ یپرم بر جمع آوری اسلحه که تا قبل از عزل محمد علیشاه بین تعداد زیادی افراد بنام انجمن‌های مشروطه خواه (انجمن مظفری برپاست ابراهیم حکیمی ـ انجمن آذربایجان به زعامت تقی زاده ـ انجمن فلان ـ انجمن بهمان) توزیع شده بود و روز بمباران مجلس شورا همان مردمان مسلح ساختمان مجلس و مسجد سپهسالار و نیز انجمن مظفری و آذربایجان را در جنب عمارت ظل السلطان ـ (ساختمان فعلی وزارت آموزش و پرورش) و در میدان مجلس شورا را سنگر کرده بودند ـ از دست مردم و بابی بهانه ورود در خانه‌ی متعینین و دستبردها و اذیت و توهین بآنها ـ طی چهار روز چهار تن را باین شرح در میدان توپخانه (میدان سپه) جلوی ضلع غربی که اداره نظمیه بود بدار آویختند : صنیع حضرت از صاحبمنصبان صنایع نظامی و در قورخانه بود و نسبت بمحمد علیشاه تا درجه جان نثاری فدائی بود ـ در ورود مجاهدین هم با آنها مقابله نمود اما در برابر تفنگ و ماوزر و مسلسل تاب نیاورد و دستگیر شد و روز دوم میرهاشم سید تبریزی که موقع ظهور ستارخان در تبریز با او مبارزه میکرده است . و روز سوم آجودانباشی توپخانه بود و جرم او قدویت نسبت بمحمد علیشاه و روز بمباران مجلس با توپ به گنبد مسجد سپهسالار تیراندازی نمود و روز چهارم مرحوم حاج شیخ فضل الله را که درمورد او بعداً "توهین هم باو شد ـ مجاهدین ارمنی مباشر دار زدن او بودند و وقتی او را روی چهارپایه بردند ـ طناب را به گردنش نگذارند ـ مجاهد مأمور عمل شبکلاه سیخ را از سرش برداشت و با خنده و تمسخر و کف زدن عده‌ای روی ایوان نظمیه که بدبختانه میرزا مهدی پسر حاج شیخ بین آنها بود و دیگران را به کف زدن تشویق مینمود ـ بدار آویخته شد .

یپرم عده‌ای دیگر را هم با ذکر و تهدید آنکه باید بدار آویخته شوند مانند مجدالدوله و صدرالدین خان مستشیرالدوله (نوه مرحوم میرزا آقا خان نوری صدراعظم) جلب کرد ـ هر یک را چندروز در زندان نگاهداشت ـ این اشخاص که جمعاً " غنی بودند باصطلاح خون خود را از یپرم خریداری کردند که بهای مربوط بمرحوم مستشیرالدوله را (چون تمکن نداشت) خاله او (خانم شاهزاده ضیاء الدوله) به یپرم پرداخت کرد . حسنعلی برهان

* * *

محمد اسماعیل وطن پرست

یک سند تاریخی

بخط خورشید کلاه خانم دختر عباس میرزا نایب السلطنه

این سند تاریخی که برای نخستین بار منتشر می‌شود ، دست نوشته شاهزاده خورشید کلاه خانم قاجار دختر عباس میرزا نایب‌السلطنه و همسر اللهیارخان آصف‌الدوله دولو است که آنرا برای ناصرالدین شاه نوشته است .

چون تولد خورشید کلاه مقارن ایامی اتفاق افتاده که آقا محمد خان قاجار در قفقاز با امرا و حکام دست‌نشانده کاترین امپراطریس روسیه می‌جنگید لذا نایب‌السلطنه دختر خود را با ملکه کاترین که در ایران خورشید کلاه نامیده میشد ، همنام قرار داد و بعدا " که خورشید کلاه سن بلوغ رسید اورا به عقد ازدواج اللهیار خان آصف‌الدوله پسر میرزا محمد خان قاجار دولو (همان کسی که در ورامین تاج مسین بر سر آقامحمد خان نهاد) درآوردند ــ خورشید کلاه از آصف الدوله صاحب فرزندانی شد که معروفترین آنها محمد حسن‌خان سالار همان کسی است که در اواخر سلطنت محمد شاه در خراسان بدعوی پادشاهی برخاست و در اوایل پادشاهی ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر یکی از نیرومندترین مدعیان ومعارضان مقام سلطنت بود .

بسال ۱۲۶۶ هجری قمری (دومین سال سلطنت ناصرالدین شاه) که شهر مشهد به تصرف قوای مرکزی درآمد و محمدحسن‌خان سالار (پسر خورشید کلاه خانم) با پسر جوانش قهرمان‌خان به قتل رسیدند و خانواده آنها را بپایتخت منتقل کردند ــ میرزا تقی خان امیر کبیر که نسبت بخاندان آصف الدوله سختگیری شدیدی را اعمال میکرد پس از آنکه علیرغم وساطت سفرای روسی و انگلیسی محمد علی‌خان بیگلربیگی پسر دیگر آصف را در تهران به قتل رساند و دستور مصادره املاک و تخریب خانه‌های آنها و هم چنین قطع مستمری ومواجب اعضاء خانواده آصف را صادر و بمرحله اجرا درآورد خورشید کلاه خانم که از لحاظ حسب و نسب برجسته‌ترین زن دربار ایران و بنا برگفته کارپسرس در نهایت ناز نعمت بسر برده بود، در این نامه موضع پریشان خود را بعرض شاه جوان رسانیده و برقراری مستمری و استرداد ده شخصی خود را درخواست کرده است .

به متن عریضه توجه فرمائید:
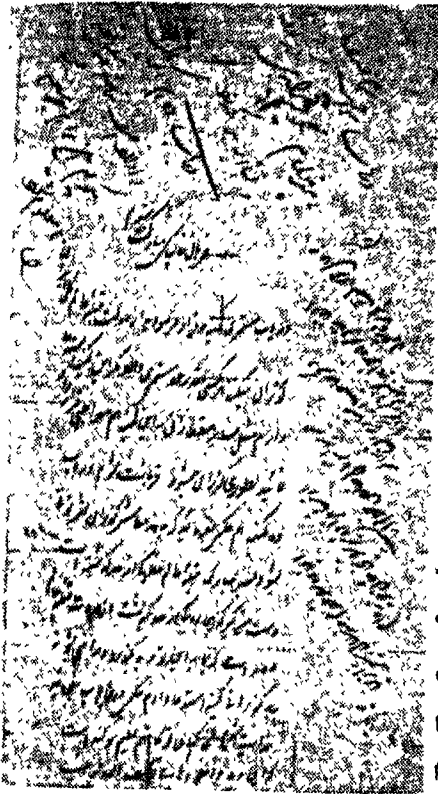
قربان خاکپای مبارکت شوم

در باب مستمری کمینه برقرار فرمودید

از دولت قبله عالم کل ایران گذران میکنند

هر کسی بقدر خود مستمری دارد مگر این

کمینه استدعادارم مثل سایر همقطاران این

کمینه هم مواجبی برقرار نمائید بطوری گذران

بشود . قربانت شوم .

در باب ده کمینه هم حکمی بفرمائید

که بدهند معاش و گذران لقمه نونی بشود

سر مبارک قبله عالم مملوکی از حد گذشته

است ـ دست من گیر که بیچاره‌گی از حد

بگذشت ـ از مروت قبله عالم دور است که

شما به این نور (طور) بد بگذرد و راضی

بشوند و بد گذرانی کمینه ، استدعا دارم

حکمی در این باب بفرمائید فدایت شوم

" بخاکپای تو که اسم عظیم سوگند

است که این ده داخل دهات آصف‌الدوله نیست این ده را خودم چند سال پیش از این ،

از شاهزاده میرزا تقی خان خریده‌ام همه میدانند مال خالص خودم است دیگر صاحب اختیارید

انشاءالله التفات (الطفات) فرموده خواهید بخشید که به آسوده‌گی بدعای عمر دولت

پادشاه مشغول باشم .

ناصرالدین‌شاه ازمطالعه نامه عمه خان طاهرا" متأثر شده و درحاشیه آن با خط خود

چنین نوشته است :

در باب مواجب شما فردا بامیر نظام میگویم قراری بگذارد که انشاءالله بد نگذرد

درباب ده هم اگر مال آصف و اولاد آصف نباشد چه مضایقه میگویم ابرا هم برسند تا

معلوم شود . عجیب اینکه باوجود دستور ناصرالدین شاه ، ده خورسیدکلاه خانم پس داده

نشد و مشارالیها اندکی بعد از پرسایی در قم جان سپرد چند سال بعد کوچکترین دخترش

نامه زیر را بشاه نوشته درخواست مادر را تجدید کرده است :

قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت گردم

اوقاتی که املاک مرحوم آصف‌الدوله را اولیای دولت حکم به ضبط فرمودند . کمینه

جاریه صبیه مرحوم شاهزاده خورشید کلاه خانم قریه واقعه در بلوک شهریار که ملک
مصرفی مرحومه شاهزاده خانم والده
کمینه جاریه بوده در جزء املاک ضبط
شد. درمراجعت موکب مسعود همایون
ازسفر اصفهان که والده در قم بودند
مراتب را بخاکپای مبارک عرض کردند
دستخط مبارک مرحمت شد در دفترخانه
مبارکه رسیدگی نمایند اگر ملک مال
عمه باشد رد نمایند بعد از صدور حکم
دستخط مبارک قریب دو ماه نگذشت
که مرحومه شاهزاده بجوار رحمت ایزدی
پیوست این کمینه هم طفل بود درصدد
عرض و استدعا برنیامد حال از مراحم
عمیم خسروانه و از الطاف خاطر
شاهانه مستدعی است ثانیا" دستخط
مبارک مرحمت شود که اولیای دولت
رسیدگی نمایند و قباله جاتی که در دست
است ملاحظه فرمایند هر گاه از روی
سند و ثبت دفاتر معلوم شد که ملک،
ملک مرحومه شاهزاده بوده است و
باشتباه جزء املاک ضبط شده است حکم
استرداد فرمایند از خاکپای مبارک
مستدعی است که بمقتضای عدل و
انصاف ملوکانه مرحمتی بفرمایند که
اولاد مرحوم شاهزاده هم از تصدق فرق
مبارک لقمه نانی داشته باشند که آسوده
خاطر بدعای دولت مشغول باشند.

در بالای این عریضه هم چنین
نوشته شده است: حکمی که از سابق
در دست دارد بنظر نرسید.

"نزار قبانی" یکی از نامداترین شاعران نوپرداز جهان امروز عرب بشمار میآید . وی زاده سوریه است و کارمند وزارت خارجه آنکشور بوده است ولی چنانکه خود در مصاحبه بایکی از مجلات بیروت گفته بود ، "دیپلماسی" بودن را با شاعری ناسازگار یافته و پس از نابرده‌سال‌خدمت برای وزارت خارجه‌سوریه و مأموریتهایی‌که در کشورهای اروپایی داشته است ،سرانجام‌ازخدمت دولت استعفا ، کرد و ترک دیار گفت و در بیروت مقیم شد وخود بنشر دیوانهایش پرداخت‌و استقبالی که مردم تازی زبان از کتابهایش کردند ، کار دفتر انتشارات او را در بیروت رونقی داد تا آنکه سرانجام جنگ خانگی لبنان او را از آن‌دیار بوطن‌اصلی اش بازگرداند‌و اینک در دمشق مقیم‌است‌تابیروت کاملا " آرام گیرد و شاعر ناسر بار دیگر نگار بر روی خود باز گردد .

ازنزارقبانی "دفترهای‌اشعارگوناگونی‌تاکنون‌انتشار یافته که بعضی از آنها بزبانهای اروپایی ترجمه شده است . . . بزبان فارسی نیز گهگاه در مطبوعات چند شعری از او ترجمه کرده‌اند .

<u>شعر معاصر عرب</u>

از : <u>نزار قبانی</u>

برف

برف با صدای سپید سخن میگوید . . .
و اندیشه‌هایش را با جوهر سپید می‌نویسد . . .
سوار بر اسب سپیدش ،
بسوی ما میآید . . .
مازبان برف را نمیفهمیم زیرا زبان سپیدی است ،
و رمزها ، کنایه‌ها و استعاره‌های آنرا درک‌نمیکنیم زیرا فصاحتی سپید دارد .

ما با طبیعت بکوبن‌خود بر صد برصم ربرا ما بر صد پاکی هسیم .
ما پس مانده‌ایم و او پیسرفته
ما در خود فرو رفته‌ایم و او ار خود بر آمده .

۲

فرن ببسم ، دواب سیاهی است
و ما ماهیانی هستیم‌که در حوهر سیاه شناوریم

۳

برف آهنگ سپیدی است‌که بر شیشهٔ پنجره‌ها میریرد . . .
و کبوتری است‌که رر ار ربر بالهایش می‌افشاند . . .
و عصر ما عصر لدتهای حرد و احساسات حرد است .
عصر" حوک باکس" و " پیپرا" ست . . .
و ساندویچهای گوشت‌مردگان بی‌گور . . .
عصر" کامنربا " های عمرده . . .
که چهارپایه‌های آن بر مشتریان می‌نشیند . . .
و پیاده‌روها بر گدرندگان عبور میکنند .
برف بدیدار ما میآید و ار این دیدار پشیمان میشود .
مانند پیامبر سوی ما میآید و همچون مقبری سائل بکفار برد ما میرود .
جامه‌های پاکش دردیده میشود و جامه هیپی‌ها و کارگران معدن باو داده میشود.
فرزندان خود را وامیداریم‌که بر شانه‌هایش سوار شوند
و هراران اسکی بار را بسراعش میفرستیم تا برده بکارش را بدرند.
او رامیکشیم و با او آدم میکشیم .
بازنجیرهای اتومبیل‌استخوانش را میشکنیم . . . او میگرید ، ولی هیچکس اشکهای سپید را نمی‌بیند .
با پاره‌کردن گوشش تفریح میکنیم و نمیدانیم‌که گوشت برف مانند گوشت ما نرو تازه ا
و نسجهایش مانند نسجهای ما و اعصابش‌حساستر ار اعصاب ماست .

۴

برف انسانست . . .
هر بار که می‌بینم چرخهای اتومبیل در گوشتش فرو میرود . . .
حس میکنم که کودکی یکماهه بر سر برفها کشته میشود .

۵

پیشانی معشوق من همچون کنیسهٔ بیراسی از زیر برف بر آمده است . . .
و دو دستش درختی است . . .
و هر بار که هوس او میکنم . . .
اوراق تقویم را برگ برگ میکنم . . .
تا بفصل زمستان میرسم . . .
و می‌بینم معشوقم مردی برفی میسازد . . .
که موهایی مانند من سپید دارد . . .
و مانند من پیپ میکشد . . .
و همچون من شعر میخواند . . .
و آرزو میکند . . .
که او را مانند من دوست داشته باشد .

٦

برف ، گرد عشق و صدای دم برآوردن فرشتگانست . . .
برف ، پیک خداست . . .
و کسی پیام او را در نمی‌یابد مگر عاشق باشد . . .
و آنکس کلمات این پیام را میتواند خواند که الفبای عشاق را بشناسد .
ازاینرو عشق پیامهای خود را بر میدارد و سفر میکند . . .
با غمهای خود سفر میکند .
ای برف !
دردمند مشو اگر می‌بینی که ما صفحات کتاب سپید ترا پاره‌میکنیم .
ما خواندن نمیدانیم .

ترجمه : علی اکبر کسمائی

احمد سهیلی خوانساری

گل نرگس

برف سر تا سر جهان بگرفت
کس نیاید برون رحانهٔ خوی

راغ اگر سوی بوستان آید
گم کند راه آشیانهٔ حوب

*

گر نهی پای بر زمین دیگر
نتوانی که گام بر دا

برف هر گز ترا رها نکند
هر کجا پای خویش بگدا

*

سرو وکاجست زیر برف نهان
لاله وگل ببوستان نبر

در گلستان کنار جوی دگر
سوسن و یاس و ارغوان نب

*

باد سرد آنچنان وزد که دمی
نگدارد نفس برون آ

گر گداری ترا بگوش رسد
اشکت از دیدگان شود جا

*

در چنین فصل و در چنین سرما
گذرم سوی بوستان افت

برگ ریزان باغ دیدم و دل
یاد بی مهری جهان افت

*

باغ را در خزان اگر بینی
دردلت درد و غم فزون گرد

یادت آید گر از صفای بهار
دلت ازغصه عرق خون گر

*

خواستم پا برون نهاد از باغ
همچنان دل در آرزوی گل

زان گلستان و طرف جوبا گاه
بمشامم رسید بوی گل

*

شدم از نکهتش چنان سر مست
که بچشمم بهشت آمد با

دلم ازدست رفت و گرهیدم
مست و مخمورناکشیده ایا

*

علی بافرزاده (بقا)

اصحاب میز !

شبی از رهروی کردم سـئوالـی — که این مردم چه هستند و چه چیزند ؟
به پاسخ گفت : ابناء زمـانـه — خبیثند و سفیهند و عزیزنـد
عزیزان : طینتی پاکیزه دارنـد — ولی وامانده و مردم گریزنـد
اگر از آسمان آتـش بـبـارد — ز ضعف حال ، از جا بر نخیزند
سفیهان : در پی تحصیل مالنـد — نگهبانان دینار و پشیزنـد
اگر چه صاحب جاه و مقامانـد — ولی نادان و گول و بی تمیزنـد
خبیثان : مردمانی زور مندنـد — همیشه با ضعیفان در ستیزنـد
برای نیک و بد مانند تمساح — مدام اشک ریا از دیده ریزنـد
اگر صاحب مقامی را ببینند — عبیدند و غلامند و کنیزنـد
ولی بر جان مسکین دل افـگـار — چو خنجر ، سر کش و خونریز و تیزند
به کردار و منش ، نادان و پسنـد — ز دل ، ور دیدگان ، ناپاک و هیزنـد
اگر میزی بدست آری بـه گـردن — ز روبه سیرتی ، در جست و خیزند
اگر از دست دادی میز جـود را — ز تو ، چون جن ، ز بسم‌الله گریزند

" ترا یارند ، تا در پشت میـزی "
" نه احباب تواند ، اصحاب میزند "

بقیه از صفحه روبرو

جامهٔ آنگـل ز بـرف پوشیـده — روی سیمین خـود عـیـان کرده
تا سحـر شب کشیـده باده و صبح — مست آهـنگ بـوستـان کـرده

*

با رخی بـاز و چهره‌ئی خـندان — عاشقان را بـبـاغ مـونس بود
طرف جو مشکبیز و غالیـه بـار — دامنی آنگـل چـه بـود نرگس بود

*

از : غلامحسین رضانژاد "نوشین"

نقدی بر کتاب

«در دیار صوفیان»

بقلم آقای علی دشتی

نکته مهمی که نویسنده " در دیار صوفیان " چندین جا در کتاب خود بدان اشاره کرده است ، جمله : "ترس بیمارگونه "صوفیان از آیات هول انگیز قرآن و ذات باریتعالی می باشد که پس از این حملات در صفحه ۱۹ در مقام تشبیه معقول به محسوس بر آمده و دستگاه خداوندی را بدستگاه خلفای عباسی یا حجاج بن یوسف " علیه النیران " مانند کرده است ونتیجه گرفته که : "پس از قتل علی بن ابیطالب علیه السلام بین مسلمانان دو تمایل متخالف دیده میشود : دنیاداری و حرص ثروت و مکنت از طرفی و میل بزهد و تقوی و پیروی شدید از پیغمبر ص و خلفای او از سوی دیگر "

سپس آیاتی از قرآن نقل کرده است که دلیل بر عدم تحریم نعمت های الهی است بر بندگانش .

نویسنده درمورد خوف ، که در گمان ایشان " خوف از خداست " مانند ترس از حجاج بن یوسف ، نیز نظیر همه مباحث کتاب خود معنی لغوی آن را فهمیده و اندکی بدین معنی که این الفاظ و کلمات در عرفان از باطن قرآن کریم تأویل شده و دارای مفاهیم دیگری غیر از معانی الفاظ آنهاست ، تأمل ننموده است . محی الدین در " فتوحات مکیه " باب صدم در مقام خوف میفرماید : " ان الخوف مقام الالهیین له الاسم الله " و آنرا بخوف از حجاب و رفع حجاب تقسیم کرده است .

امام محمد غزالی در " احیاء العلوم " در باب حقیقت خوف فرموده است : " هنگامیکه دل دوستدار شهود الهی ، در مشاهده محبوب مبتلا بخوف از فراق باشد ، مشاهده ناتمام است " و این نقص مشاهده چنانکه شیخ ابوبکر واسطی میگوید : حجابی است میان خدایتعالی و بنده اش ، زیرا دوام شهود غایت مقامات سالکان الی الله است و خوف از فراق که از آن

،حجاب تعبیرشده است ، نقص در شهود می‌باشد .

اما خوف چنانکه مقامی محمود است ،مبالغه در آن مذموم می‌باشد ، زیرا خوف برای السالکین الی الله مانند تازیانه است برای چهار پایان و کودکان که اگر بکار بردن آن از حد تجاوز کند بقاعده : (الشیء اذا جاوزعن حده انعکس ضده) زیان‌آور می‌باشد ، و تا خوف برنده حد نباشد ،مواظبت بر علم و عمل ،که او را برنسبت قرب بخدا میرساند ، رعایت نخواهد شد . بنابر این سالک مسیر الی الله باید که در مقام خوف از حد اعتدال تجاوز نکند . فایده این خوف که آقای دشتی از آن به ترس بیمار گونه تعبیر کرده است ، عبارت : حذر ، ورع ،تقوی ، مجاهده ، عبادت ، فکر و ذکر ، و دیگر اسباب و وسایلی است ، که بنده سالک را بسوی پروردگارش می‌کشاند .

موضوع قابل ذکر اینکه عارفان بزرگ ، به سبب وقوف کامل بمنازل سیر و مراحل ربوبی ، به نسبت قوای نفسانی و مقامات خود ، در تحت تعلیم مرشدان راه رفته ، بنصاب لازم خوف برای وصول بغایات متوجه بوده‌اند ، و در بکار بردن کم و زیاد این وسیله نهایت لزوم و کفایت را کرده‌اند .

نصوص وارده خوف ، آیات قرآنی و احادیث نبوی است در عامه و در خاصه علاوه بر روایات و اخبار متواتره المعنی است که از مقام پیشوایان بزرگ و شیعه صدور یافته است . آیات آن از قبیل : " من خاف مقام ربه فلیعمل عمل صالحا " " و " یخافون ربهم من فوقهم " " من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی " و " ولا تخشوا الناس و اخشونی " و از احادیث معتبره : " راس الحکمه مخافة الله " و " لایلج النار رجل بکی من خشیه الله " واز اخبار روایت شده ،ازحضرت صادق علیه‌السلام : " من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنیا " و " ان من العباده شدة الخوف من الله " و از حضرت زین‌العابدین علیه السلام : " سبحانک عجبا " لمن عرفک و کیف لایخافک " و بجز اینها . . .

آقای دشتی این خوف را که در عامه مؤمنان موجب قرب الی الله است ، و در اولیاء الله بصورت "اشفاق "که رقیق‌تر از خوف است وجود دارد ، با خوفی که از نواقص نفس انسانی است و"ابن مسکویه "صاحب : " تطهیر الاعراق " اقسام آنرا بر شمرده و از امراض نفسانی دانسته و علاج هر یک را نیز متذکر است " اشتباه کرده ، خصوصیت و مورد هر یک را از دیگری تشخیص نداده است . اینک برای اینکه دانسته شود که عارف در مقام و منزل خوف هم نمی‌پاید بذکر نکته‌ای ناگزیرم .

پس از دانستن اجمالی از خوف و اثر آن در قرب و کمال ،باید فهمید که خوف در مراتب سیر و منازل مَوْرد سلوک همیشه لازم نیست ، زیرا آنچنانکه مقام خوف در عموم السالکان راسخ است ولی در خصوص از اهل الله خوفی راه ندارد . این سخن را توضیحی

لازم است بدین بیان :

هنگامی‌که انوار جمال ذات ، بردل عارفی از اولیاء ، می‌تابد و به پیوند دائمی بدین انوار انس و شادمانی دارد ، در چنین موقعی داخل در نور بسط وجودی شده ، بمقام رجاء وطمأنینه میرسد و دل او مؤید به تأییدات الهی گردیده ، خوف از سطوت عظمت و اضطراب از انوار جمال از دلش رخت بر می‌بندد و بمرتبه کمال بالحق فی الحق ، و به توطن در مواطن انوار جمال نائل میشود و پس از اینمرتبه دیگر در معرض امتحان قرار نمی‌گیرد ، زیرا ذات پروردگار قلب او را با یمان آزموده و آفات عذاب و زیان خوف را از او برداشته است و عارفی بدین مرتبت ، هنگامیکه به بهشت جمال و مشاهده راه یافته ، برعایت لطف الهی از هر گزند و آفت و هر آمیزی محفوظ می‌ماند و زبان وجود او مترنم بدین آیت است که : " الا ان اولیاء الله ، لا خوف علیهم و لا هم یحزنون " . بدیهی است کمال خوف موجب فوت نفس سالک راه خداست و هر که را این موهبت بزرگ داده شد چنانکه مولوی میفرماید ، خود نیز موجب خوف جن و انس است :

هر که ترسید از حق و تقوی گزید　　ترسد از وی جن و انس و هر که دید

چنانکه خوف را درجاتی است ، میان حزن و خوف و اشفاق و خشیت ، تفاوتهائی آشکار است که ملاحظه اختصار را ، از شرح هر یک خودداری میشود .

(ادامه دارد)

چند ماده تاریخ

تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر :

آن مهدی هادی که زما مستور است　　وز غیبت او کون و مکان پر شور است
خواهی که اگر حساب عمرش دانی　　تاریخ ولادت شریفش "نور" است ۲۵۶

* * *

تاریخ گرفتن گنجه توسط شاه عباس :

شاه عباس آنکه از اقبال او　　خواب در چشم عدو الماس شد
تیغ آتش طبع اعدا سوز او　　کشت عمر دشمنان را داس شد
گنجه را از دشمنان دین گرفت　　فتح او مشهور بین الناس شد
مذهب باطل ز رونق بار ماند　　باز مرگ خصم حق نشناس شد
منهی غیب از پی تاریخ گفت　　در محرم گنجه از عباس شد (۱۰۱۵)

علی همامی

ششدانگ خفه شوید

درچهارسوق شیرازیهای اصفهان علاف بی بضاعت کم مایه‌ای بود بنام سیدعلی که بعد از آنکه سرمایه خود را از دست داد و بجستجوی کار پرداخت بالاخره بسمت فراش در مدرسه انگلیسها مشغول خدمت شد. این سید بعد از اینکه دو سه ماه حقوق گرفت و آبی بپوستش آمد مانند سایر اشخاص عامی و ضعیف العقل که اول مرحله روشنفکری و تمدن را روآوردن بمسکرات و قمار ولهوولعب میدانند باب معاشرت را با افرادی فاسد و ناباب باز کرد و در نتیجه سید علی کاسب نماز خوان طاهر الصلاح بیک نعرداش عرق خور قداره بند مبدل گردید و عادتش این شد که پنجشنبه‌ها که مدرسه تعطیل میشود قداره را زیر سرداری ببندد و راه جلفا را در پیش گیرد و در معیت هم‌پیاله‌های خود دمی در خمره بزنند و پس از چشم چرانی و حظ بصر از دختران زیبا و مهرویان ترسا با حالتی مخمور و ملنگ و تصنیف خوانان با نغمه دف و چنگ به شیشه خلیفه روان گردند و پس از سرکشیدن ته‌مانده‌های بطرهای مشروب خویش بشهر مراجعت نمایند.

یکروز پنجشنبه بعد از ظهر که سیدعلی بر حسب عادت معهود از جلفا برگشته بود حالش بهم میخورد و لذا طبق معمول بخانه خود نمیرود و چون مدرسه سر راه او بود وارد مدرسه شده و یکسر برای آب زدن بسر و صورت خود داخل قهوه خانه میشود و چون استفراغ با او دست میدهد و علاف شمشیرش ملوث میگردد شمشیر را بیرون میآورد و کنار طاقچه میگذارد و به پاک کردن علاف می‌پردازد و بعد علاف را به کمر میبندد و پس از کمی استراحت عازم منزلش می‌شود غافل از اینکه قداره را در مدرسه جاگذارده است بخانه هم که میرسد و علاف را باز میکند ملتفت خالی بودن علاف نمیشود.

روزشنبه که مدرسه باز شد و رئیس مدرسه برای سرکشی دور مدرسه میگشت و همه جا را سر میزد بقهوه خانه رسید و ناگهان چشمش بشمشیر برهنه فوق الذکر افتاد و از شدت تعجب تقریبا دچار سرگیجه شده بود، بیرون دوید و در حضور شاگردها با آن لهجه مخصوصی که انگلیسها فارسی را با آن تکلم مینمایند گفت: "سید علی این شمشیر از کیست؟" سید علی گفت "جناب رئیس این شمشیر از امام حسین است". و مقصودش این بود که این شمشیر برای تیغ زدن در روز عزای سیدالشهداء است. اسقف گفت "خیلی خوب امام حسین شمشیرش را ببرد خانه خودش چرا بمدرسه من آورده است؟" سید علی پاسخ داد "جناب رئیس این شمشیر

برکت دارد " اسقف گفت " من از روح‌القدس برکت می‌طلبم و برکت دیگری را نمیخواهم ." سید علی گفت " جناب رئیس برکت شمشیر امام حسین چه دخلی به برکت روح‌القدس دارد ؟" اسقف دراینجا متغیر شد و گفت سید علی " قدری خفه شوید " سید علی که با شوخ‌طبعیش گل‌کرده بود یا هنورکم و بیش آثار مستی و خماری در او بود گفت "جناب رئیس کلمه "قدری" مبهم و نامعین است شما اندازه بدست من بدهید تا تکلیفم را بدانم چون هر چیزی شش دانگ دارد مثلا میگویند دو دانگ آواز یا سه دانگ باغ یا چهار دانگ دکان یا شش دانگ ده که مقصود تمام ده است شما هم اینرا دانگی کنید تا بفهمم چند دانگ باید خفه شوم اسقف گفت " خیلی خوب حالا که اینطور است ششدانگ خفه شوید " .

ماجرای شمشیر سید علی و ششدانگ خفه شدن او اثر روحی عریبی در سید علی کرد بطوریکه همه را دور انداخت و تا حدی دو باره سر براه شد و غالبا ساکت بود .

ازاین حادثه چند سال گذشت و دوره خدمت اسقف در ایران بپایان رسید روز تودیع که معلمین و شاگردها برای بدرقه جمع شده بودند پس از صرف چای و شیرینی اسقف با یکایک آنها دست داد و خداحافظی کرد نوبت سید علی که رسید سید گفت " جناب رئیس آیا مدت خفه شدن من تمام شده یا بقیه دارد ؟" اسقف خندید و گفت "تمام شده است" سید گفت "پس اینرا کتبا اعلام فرمائید که پس از شما کسانیکه آنروز ششدانگ را شنیدند و حالا اینجا نیستند تصور نکنند باز از دانگها چیزی باقیست " اسقف خنده کنان گفت " حالا که نوشته میخواهید از من بگیرید پس ششدانگ صبر کنید ". این عبارت اسقف همه را بخنده انداخت .

قضیه سید علی سالها بین شاگردان مطرح بود و می‌خندیدند .

نوشته :ایوار لیسنر　　　ترجمه :کاظم شرکت (شهرین)

مجله هیستوریا ـ چاپ پاریس

از نوادر تاریخ ، که هر چند یکبار از عبارقرون و اعصار چهره مینماید ، سن‌نک ، این‌نابغه‌بزرگ ، یکی از بزرگترین متفکران ، درخوراحترام و یاد آوری است ، و هم اوست که آموزگار و مربی نرون ،امپراطور ناشایسته رم بوده است .

سن‌نک ، یکی‌ازمتفکران بزرگ عصرخود میباشد ، ودر ژرف اندیشی یکی از بزرگترین مشعلداران‌وپیشروان دانش‌وخردو پرهیزگاری همه‌تمدنهای پیش رفته بشمار میرود . آیا شبیه‌معجزه نیست‌که‌درست درهمان موقعی که بنیان‌گذارمسیحیت‌در "بیت‌اللحم "بدنیا امیآمد ، سن‌نک‌آن‌روزرادرشهر "کردو"واقع در جنوب‌اسپانیااحساس‌نمودومردم‌رابدان‌آگاهی داد ؟ودرست درزمانی‌که‌مسیح در میان مردم میرفت‌وآنان‌رابه‌نیکی‌دعوت‌مینمود ، سن‌نک درنامه‌ای به‌لوسیلیوس‌نوشت : "الوهیت‌باتو

فاصله‌ای ندارد ،با تست ، و در سهاد تست . دروجودمارو‌حی‌مقدس‌مقام داردکه‌ناظر خوبی وبازدارنده‌ما‌زبدی‌است . این‌روح‌باما‌بدانگونـه رفتارمیکندکه‌ما‌با‌او رفتار میکنیم . بدون خدا هیچ فرد انسانی به نیکی نمیگراید . "

آیااو دعوت مسیحارا شنیده بود؟ آیا ارزش‌چنین‌پیامی‌راازورای‌بت پرستی دریافته و درک کرده بود؟

گاسیون ، برادرسن‌نک ،حکمران یونان بود . در همان هنگام ، سنت پال در ناحیه کونیت‌مردم را بآئین مسیح دعوت میکـرد . یهودیان در هرجا ممکن بود کوشش میکردند ازفعالیت این مروج مذهبی ، که در همه جا با استقبال کامل روبرو شده بود ، جلوگیری نمایند .

اما گاسیون ، در سال ۵۲ بعد از میلاد این کشمکش را بسود سنت‌پال خاتمه داد .

احتمال داردکه سن نک ، از نامه‌های برادرش‌ازین پیش‌آمدها آگاهی یافته‌باشد ، این دو برادر با یکدیگر ارتباط دائم داشتند وسن‌نک‌تعدادزیادی‌ازآثار خود را به گاسیون هدیه نموده است .

سن‌نک‌نمیتوانست‌وجودمسیحیان‌را در رم نادیده بگیردو و این‌موضوع آنقدر آشکار بودکه‌پس‌ازآتش‌گرفتن‌شهررم ،نرزون‌مسیحیان را مسئول اینکار معرفی کرد . عقاید سن‌نک تا آن اندازه با عقاید مسیحیان یکسان‌و هم آهنگ‌بودکه‌رفته‌رفته همه فکر میکردند که این خردمند زمان مسیحی بوده است‌و حتی با سنت‌پال نیز مکاتبه داشته است .

سنت‌ژروم بعدهاگواهی نمودکه‌نامه‌هائی که از سن‌نک‌و سنت‌پال در دست‌است اصیل میباشند ،اماامروزعقیده‌کلی بر آنست که‌آن نامه‌هاساختگی‌است . سن‌نک زمان درازی در مصرجائیکه عمویش‌حکمران بود زندگی‌میکرد و شاید درآنجا با موازین مسیحیت آشنائی پیدانموده‌باشد ، زیرا درآن هنگام برخورد یهودیان که سرسختانه با مسیحیان مخالفت میکردند دامنهٔ وسیعی پیداکرده بود .

سن‌نک ، در عین حال یک شاعر بزرگ دراماتیک نیز بشمار میآمد .تراژدی‌های او بواسطه شهرت‌و نفوذ خاص و دائمی که بـر ادبیات جهان دارند او را همطراز شعرای بزرگ دنیا قرار میدهد .

در زمان فرمانروائی کالیگولا ، سن‌نک بمقام دادستانی‌منصوب‌گردید . سخنرانیهای فصائی‌اوباندازه‌ای‌فصیح‌وعالی بودکه‌حسادت امپراطور جوان را برانگیخت ، تا بدانجا که باومظنون‌شدوخیال‌ازمیان‌برداشتن دانشمند را در سر میپروراند . اما کشته شدن کالیگولا بدست دشمنانش ،سن‌نک را از مرگ رهانید .

درسال ۴۱بعدازمیلاد ،امپراطور کلود ، سن‌نک‌را طرد نمود و به جزیره کورس تبعید کرد . درنتیجه دشمنی مسالین بودکه سن‌نک هشت‌سال‌ازعمر خود را در تبعید گذرانید . نامه‌هائی که از تبعیدگاه بمادرخود هلوبا نگاشته است تکان دهنده و پر مغز میباشد .

پس‌ازمرگ‌مسالین‌اورابه‌رم فراخواندند. اگریپین‌زن‌دوم‌کلود ،وظیفه مهمی دردستگاه دولت باو واگذار نمود و او را بتربیت پسرش

...وادار ساخت .

هر چند سن‌نک بازحمت زیاد کوشش ...مود شاگرد خود را براه‌پرهیزکاری وادار ... ، درعوض نرون بقدرت رسید بعشورت و ...سمائی‌بیشتری نیاز داشت ، و بدینجهت ...که‌مراتب‌دوستی میان دونن از مردانی که ...همه‌بیشتر‌باو نزدیک بودند ، برقرار گردید در حقیقت آندو مسئولیت‌های امپراطور را ...مرکا بعهده گرفتند .این‌دونفر یکی سن‌نک دیگری بورهوس بودند .

بورهوس‌فرمانده گاردو سن‌نک فیلسوف ردمندبا شخصیتی دوست داشتنی ، اداره ...ور کشور را در دست داشتند .

تاسیت مینویسد : " دست‌اندرکاران ، ...سکاهمایل بودند به بیعدالتی و قتل‌وآزار ...دامه دهند اما بورهوس و سن‌نک نرون را از ...ین کارا باز میداشتند .وقتی بورهوس مرد با احتمال‌قوی‌بفرمان نرون بقتل رسیدموقعیت ...ن‌نک متزلزل و نامعلوم گردید . "

سفاهت جوانانه نرون سرانجام ...ستادپیرزابنابودی‌کشانید . سن نک دراین ...اره نوشت : " چه کسی میتواند بیرحمی ...رون‌رانادیده بگیرد ؟ پس از آنکه مادرش ، ...رادرانش ، و خواهرانش راکشت ، در باره ...ستاد پیرش جز این چه میتوانست بکند . "

سن‌نک در نامه‌ای به لوسیلیوس نوشت ...من‌هرروززندگی خود را آخرین روزحیات ...ود فرض میکنم . "

نظرسن‌نک‌درباره‌زندگی میتواند توجه ...وانندگان ، بویژه جوانان را بخود جلب

...نماید : " شماطوری زندگی میکنید که گویی موجودی جاودانی هستید .شما هیچگاه بفکر نمی‌افتید که زندگی در نقطه‌ای باشما بدرود میگوید .

ساعات‌وروزهای‌عزیز را چنانکه گویی بی‌شمار و بی‌پایانند سخاوتمندانه بپای امور دنیا نثار میسازید و درست در یکی‌از همین روزهاست‌که‌بیک‌فردانسانی میاندیشید که‌آن کسی‌جزخودشمانیست .مانندسایر ناپایداران بخود میلرزید واز یک چیز بیم دارید وآن آنستکه این روز آخرین روز عمر شماباشد . پس باناامیدی میگوئید ایکاش زندگانی شما جاویدان میبود . . .

همانگونه‌که یک صحبت جالب ، و یا یک کتاب داستان شیرین مسافری راسرگرم میکند و ناگاه بامقصد روبرو میسازد . انسان نیز در سنجش علائق و خواهشهاکه پیرامون روح‌اورافراگرفته‌است ، در مسیر رودخانـــه

مواج‌حیات‌باسرعتی‌بیرون‌از تصور پیش‌میرود وروزی بدون انتظار بپایان مسیر میرسد . اما نکته جالب آنستکه عمر تنها ، آری تنها گنجینه‌پرارزشی‌است‌کهآدمی‌دراختیار دارد . "

"ای‌انسان ، دوام زندگی نو ، های و هوئی نداردو از گذر برق‌آسایش‌تورا آگاه نمی سازد . در سکوت‌سپری‌میشود . . . پس بدان‌که هیچ‌هنری‌مشکل‌ترازهنرزیستن‌نیست . افسوس که روش زیستن راکمتر کسی در مسیر زندگی یاد میگیرد . . . "

چگونه بایدازرمان‌استفاده‌نمود ؟ چطور ازهدرشدن‌عمر جلوگیری‌توان کرد ؟ در پاسخ این پرسش‌هاسن سک میگوید :

"انسان‌موجودی‌است‌که از موهبت خرد برخورداراست .واین‌امتیازوقتی به‌کمال‌میرسد کهانسان‌آن‌وظیفه‌ای‌راکه برای انجام آن خلق شده است بـراستی از عـهده برآید . آیا خرداز‌انسان‌چه‌انتظاری‌دارد ؟آسانترین‌کاردر دنیا :وآن‌اینکه‌براساس‌موازین‌طبیعت‌و قانون طبیعی‌خود زندگی‌نماید . . . میگوید سلامت خودراپاس دارو گاهگاه بیندیش تابدانی‌چه نیک‌وخردمندانه‌است‌که پیش‌از مرگ زندگانی تو پاک‌و منزه باشد ، تا در پایان این راه با آرامش‌دیده‌برهستی ظاهر ببندی‌و بزندگانی شادکام ابدی بپیوندی . . .

"آرزوی‌من‌اینستکه‌توبر اقلیم نفس‌خود مسلط گردی ،برای اینکه روح تو ، آن روحی کهازخواهشهای‌بی پایان و افکار نا آرام رنج دیده است ، قراروآرام راستین را باز یابد ، آری این‌روح ، آن سعادت وآسایش دلخواه رادرخود دارد ،اما آنرا در انبوه ناروائی‌ها کوتاه‌اندیشی‌ها ،خودخواهی‌ها ، و پلیدیها گم کرده است . وقتی طلیعهآرامش و مفهوم سعادت واقعی را بازیابد به گنجینه هستی جاوید‌دست‌یافته‌است‌ودیگراورادیاد سالهای عمر بی‌نیاز خواهد بود . .

سن‌سک‌عقیده‌داردکه "در پایان هر روز انسان‌باید‌حساب کار روزانه‌خویش را بررسی کند و ببیند در کدام طریق نیک‌و صواب کامیاب‌بوده‌است ، واگر در کوشش به نیکی‌ها مصوری‌داشته‌است‌برای‌رسیدن‌به‌هدف مطلوب چاره اندیشی‌و بیش‌کوشی‌نماید ! "

سن‌سک دریافته‌بودکهانسان در شناخت ارزش‌دانی‌خود ،امکانات‌وجودی‌خود ، ظرفیت جذب‌ودرک‌موهبت‌های‌معنوی ، قدرت تفکر ، وشخصیت‌ممتازخویش‌تواناست .این‌دارائیهای اصیل‌وارزشمندکه هر انسانی در ذات خویش نهفته دارد ، غیر قابل انتقال و ویژه خود اوست . اما دارائیهای مادی ،حتی‌در نهایت کمال‌ومقدار خود نیز ، در برابری باآنها بی ارزش مینمایند .

"از اندیشه‌اینکه ،برای شادی‌و سعادت بهاشیاء یا گنجینه‌های بیرون از نهاد خویش روی‌آوری پرهیز کن . آن‌که خوشبختی و سعادت‌رابیرون‌ازوجود خویش میجوید ،کاخ نیکبختی‌خودرا برسختیهای‌نازک‌سطح‌دریاچه بنانهاده‌است .آن‌خوشی‌وشادکامی‌کهازدنیای خارج تو را فرا میگیرد در پایان کار رنجی پی‌آمددارد . اما آن‌شادمانی که از درون تو ، وازنهاد تو سرچشمه‌دارد ، زاینده و فزاینده

است ،و تاپایان عمر بتو وفادارمیماند .

" هرچیز و هرکار که تحسین دیگران را برمیانگیزد شاید پسندیده نباشد ، زیرا ، همیشه دیگران آن گفته و آن چیزی را میپسندند که نهادشان از آن مایه دارد . . . روح مفید زیر از سرنوشت است .

"روشهای ناروای زندگی دیگران را تقلید کردن و دست زدن بکارهای غلط تنها ببهانه اینکه دیگران هم آن کار را میکنند اشتباهی نابخشودنی است .

"بدیهی است که انسان نباید برده مال وخواسته باشد ، برعکس این زر و مال است که باید به خدمت انسان کمر به بندد . "

نکته شگفت آور اینستکه افکار سن نک پس از گذشت ۱۹۰۰ سال با درخشش نو جلب توجه مینماید و تازگی و واقع بینی خود را همچنان حفظ نموده است . همه احوال و گوشه‌های زندگی را در برمیگیرد ؛ نکات و زوایای مهم آنرا کشف میکند ، رازهای پیچاپیچ آن را گره بر گره میگشاید و چون کتابی در پیش چشم همگان بازمینماید . سن نک نسبت به عقیده مردم درباره افکارش بی اعتناست .

"امورزندگی انسانها و مشکلات آنان را پایان سادگی نیست که کسی بگوید آنچه مطلوب اکثریت است بخیروصلاح جامعه میباشد . کثرت وجود تعداد در هرموردی ، صرفا "خوبی آن مورد را ثابت نمیکند . نباید فراموش کرد که یک موضوع واحد وقتی بنظر اکثریت میرسد ممکن است مورد قبول واقع شود و همان موضوع درشرایط مشابه ممکن است مردود گردد . اینست نتیجه قضاوتهائیکه تنها بر اساس رأی اکثریت پذیرفته میشود .

"انسانها از بیماری فرن ما رنج میبرند ، و آن بیماری ، بیماری سرعت ، عجله ، و ترس از بیحاصلی میباشد . درین باره سن نک مطور خود را زیر عنوانهای "آرامش روح" و نیز "کوتاهی زندگی" بتفصیل بیان داشته است . "

زیر عنوان " آرامش روح "مینویسد :

"اغلب پیرمردانی دیده میشوند که برای طول عمر خود بجز تعداد سالهائی که سپری شده است دلیل دیگری دردست ندارند ! . . . ولی موی سپید و صورت چین خورده دلیل طول زندگی نیست . شاید آن پیر مرد زمان دراز زندگی نکرده است : اوفقط زنده بوده است ! . . . زندگی با شادی و بدون تشویش و پریشانی خاطر را میتوان عمر حساب نمود . "

قدرت نرون نمیتوانست مردی را که تا این حد با ارزشهای حیات آشنا بود بوحشت اندازد . آری سن نک کسی نبود که جان خود را آسان ببازد . وقتی دید حاسدان نظر نرون را نسبت باو تغییر داده اند شخصا " بحضور نرون شتافت .

بابیانی آمیخته باسپاس و قدردانی از مراحم و لطف نرون تشکر نمود ، واظهار داشت که در پناه عنایات خاص نرون در رفاه و آسایش میباشد ، و اینک برای ایمنی از شر حاسدان و دشمنان به حمایت نرون نیاز دارد . وآنگاه تقاضا کرد که چون درین مرحله از عمر نیازی به مال زیاد ندارد باو اجازه داده شود همه

ثروت خود را پیشکش سازد . سن نک با اینکار میخواست مجال یابد تا با آرامش خاطر و با آسودگی خیال بزندگی خود پایان دهد .

نرون این تقاضا را ردکرد وگفت : "این توبودی که در آغاز جوانی و دوران نا آزمودگی من مرا براه راست هدایت کردی . وباز این تو بودی که مرا بر آن داشتی با همه نیروی خود را در راه نیکی بکار گمارم . اگر ثروت تو را برگیرم ، مردم اینکار را برحرص و آز من ، و بیم و وحشت تو از خشونت و بیرحمی من حمل خواهند نمود . "

نرون ، سن نک را در آغوش خود فشرد و بر سر و روی او بوسه زد . فیلسوف از او سپاسگزاری نمود . "

پس از این دیدار ، سن نک همواره در انزوا بسر میبرد . در رم کمتر دیده میشد ، سرانجام کار او در سال ۶۵ بعد از میلاد بدان پایان گرفت که نرون او را به توطئه "پیزون" برعلیه خود متهم کردو دادگاه سیلوانوس رأی به محکومیت او داد . او میبایستی بروزگار خود پایان دهد .

درکمال آرامی ، سن نک اجازه خواست وصیت نامه خود را تنظیم نماید . او را از این کار بازداشتند . وقتی قطرات اشک را در چشمان دوستانش مشاهده کرد فریاد بر آورد "شما ، سالها با قدمهای محکم ، در کنار من ، در ناهمواریها ، گام برمیداشتید ، اینک شما را چه میشود ؟! "

زنش ، پولین ، را که میخواست همراه او بزندگی خود خاتمه دهد در آغوش کشید و بوسید . با این حال آن زن وفادار ، بناگاه رگ خویش را قطع کرد ، اما گماشتگان بنجات او توفیق یافتند .

سن نک در آرامش جان سپرد . با دستی که هیچگونه آثار لرزش در آن مشاهده نمیشد رگ بازوی خود را برید . اما خون بکندی از بدن پیرمرد رنجیده بیرون میرفت . بناچار ، رگ پای خود را نیز قطع کرد .

ازآنجا که مرگ بآسانی دست نمیداد طبیب خود را فرا خواند ، تا سمی قوی تجویز نماید . اما سم مهلک نیز مؤثر نیفتاد .

این بار سن نک ، خود را در آب داغ حمام فروبرد ، وچون از آن نیز سودی حاصل نیامد کنیز محبوب خود را صدا زد ، و از او خواست تا او را به حمام بخار بکشاند . سپس او را آزاد کرد و هم بدانجا بود که دیده بر جهان فرو بست .

گوئی طنین صدای او از دهلیز قرون بگوش میرسد : "نه تنها ، هیچکس سعی ندارد در پرتو عقل زندگی کند ، بلکه همه آرزوی عمر دراز دارند . لیکن اگر از میان آنان یک مینمود برهنمونی خرد زندگی کند ، هیچگاه دل بر عمر دراز نمینهاد . "

دکتر جواد سلماسی زاده

استاد دانشگاه

معنی لغوی ترجمه

ترجمه[1] زباعی الهباء مانند دحرج ومعنی اصلی آن تفسیر و کشف و بیان است و ترجمان معنی مفسرلسان است چنانکه در قاموس آمده است بعبارت دیگر در زبان عرب ترجمه بیان معنی لغتی به لغت دیگر آمده است و از این کلمه ترجمان مشتق شده است .

خفاجی در کتاب[2] " شفاءالعلیل فی ماورد فی الکلام من الدخیل "
گفته است : " ترجمان معرب تر زبان یعنی رطب اللسان است "

در المنجد چنین ضبط گردیده : ترجم الکلام فسره بلسان آخر " واز این کلمه تُرجمان و تَرجمان نیز آمده است جمع ترجمه تراجم . و نیز ترجمه بمعنی ذکر سیرت شخص واخلاق و نسب میباشد .

درفرهنگ اقرب الوارد سعید الخوری الشرتونی چنین آمده است : ترجم کلامه : کلام او را به لسان دیگر تفسیر کرد . جمع این کلمه تراجم است .

ضبط مجمع البحرین شیخ فخرالدین الطریحی چنین است : مترجم یعنی مفسر لسان است چنانکه گوید فلانی کلامی را ترجمه کرد یعنی آنرا بیان نمود و توضیح داد . اسم فاعل آن ترجمان است آنرا سه جور خوانده اند با فتح تا وضم جیم ــ هر دو مضموم ــ هر دو مفتوح . ولی حالت اول اجود است باری بطور کلی در لغت عرب ترجمه به یکی از معانی چهارگانه ذیل دلالت میکند :

۱ــ بمعنی تبلیغ کلام است چنانکه شاعر گوید :

إنّ الثمانین وبلغتها ــ قد احوجت سمعی الی ترجمان .

۲ــ تفسیر کلام با لغت اصل است چنانکه در مورد ابن عباس گفته شده است " انه ترجمان القرآن " .

۳ــ تفسیر کلام بازبانی غیر از زبان اصل متن است . چنانکه شارح قاموس گوید " وقد ترجمه و ترجم عنه اذا فسر کلامه بلسان آخر " .

۴ــ نقل کلام از زبانی بزبان دیگر است . چنانکه گوید : " یترجم الکلام " بمعنی

نقل کردن بزبان دیگر.

معنی اصطلاحی ترجمه

منظوراز ترجمه‌در اصطلاح‌و در عرف انتقال معنی کلام از زبانی به لسان دیگر است باتوجه‌باینکه‌جمیع معانی و مقاصد منظور در اصل متن را متضمن‌باشد بحدی که گوئی نفس کلام‌راار لغتی‌به لغت‌دیگری منتقل کرده‌اند باعلم باینکه‌نقل عین کلام از زبانی بدیگری میسر نیست .

ترجمه لفظی

ترجمه‌اصطلاحی‌بدو قسم منقسم است: ۱ ترجمه لفظی یا مفید ۲ــ ترجمه تفسیری یا آزاد .

۱ــ ترجمه لفظی آن است‌درمقابل‌هر کلمه‌مترادف آن قرار گیرد و باین ترتیب متن ترجمهٔ حکایت از مراعات نظم و ترتیب اصل نماید .

در ترجمه‌لفظی‌وظیفه‌مترجم مبتنی براین است‌که در مقابل هر کلمهٔ از اصل کلمهٔ جدیداز لغت منظور قرار دهد و معنی هر دو زبان را خوب بفهمد و هرکلمه را در موضع (محل‌معین‌بگذارد ولی اگر چنین عمل‌نماید‌معنی مراد مخفی میگردد و علت آن‌اختلاف لغات‌در زبانهای مختلفه است .

شرائط ترجمه مفید یا لفظی :

ترجمه لفظی باید دارای دو شرط باشد یکی وجود مفردات در لغت ترجمه است ک مساوی‌با مفردات اصل باشد‌بحدی که نظیر هر مفردی را در زبان ثانوی به محل مفردات زبان اصل بتوان گذاشت .

دوم‌تشابه‌لغتین‌در ضمائروقیودو پساوند و پیشاوند و روابط کلام‌است‌که برای‌تألیف تراکیب‌بکار میبرند.بعلاوه باید تشابه دوات‌روابط نیز مورد نظر باشد‌شرط تشابه برای آن است‌که ترجمه حکایت از ترتیب موجود اصل نماید.ولی‌مع‌الوصف باید گفت که‌وجوداین د شرط متعذر است و شرط دوم‌مشکل‌تراز‌اول‌میباشد . برای‌آنکه در هیچ زبانیٔ جمیع مفردات آن مساوی با زبان دیگر نمیگردد و نیز وجود تشابه و روابط مساوی بشرحی که در بالاگفته شد متعذر است . پس‌از این نظر است‌که‌پارهٔ گفته‌اند ترجمه لفظی محال است .

ترجمه تفسیری

در این‌نوع‌ترجمه‌مراعات و محاکات نظم و ترتیب اصل مورد نظر نیست بلکه‌آنچه مهم است‌حسن تصویر معانی‌و ذکر کامل اغراض مؤلف است .

از اینر و است‌که این ترجمه را معنوی یا تفسیری مینامند زیراکه غرض از این نوع

ترجمه بیان مطالب است . مترجم ترکیب اصل را بر میدارد و در قالب جدید که حکایت از معنی مراد نماید میریزد برای روشن شدن موضوع ترجمه آیه شریفه بدوطریق در نظر میگیریم : "ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط " نگذار دست را بسته بگردنت و آنرا بارنگی باز کردن تمام . بنابراین کسی که ترجمه لفظی آیه رامیخواند اگر از ترجمه تفسیری اطلاع پیدا نماید گوید چه اشکالی دارد که انسان دست خود را بگردن خویش گذاردو یاآنراکاملا "باز کند بنابر این نحوه قضا و داوری وی نسبت باصل متن فرق میکند پس دراینصورت مترجم مرتکب عمل خلاف شده و باصل متن مورد ترجمه ظلم نموده است با توجه بمعنی نکاتی که اشاره گردید و با مقایسه آثاری که دو ترجمه در روح خواننده میگذارد. نتیجه ایندو نوع ترجمه به نحو بارزی ظاهر میگردد . بنابر این مثال بالا روشن نمود که ترجمهٔ لفظی در مورد قرآن محال [۳] است .

پس بر هر مترجم لازم است که واجد چهار شرط زیر باشد :

اولا "مترجم کاملا " بدقایق و نکات هر دوزبان یعنی اصل و ترجمه مسلط باشد ثانیا " با سالیب و سبک های هر دو زبان آگاه باشد .

سوم آنکه ترجمه را بجمیع معانی و مقاصد مربوط باصل متن بنحو مطمئنی ایفاد کند

چهارم ترجمه راچنان نیکو ادا کند که مستقل و مستغنی از اصل باشد و رنگ و بوئی از اصل لغت در آن دیده و شنیده نشود .

فرق بین ترجمه و تفسیر

اگرترجمه لفظی یا تفسیری باشد آنرا مطلقا تفسیر نمیتوان نامید خواه تفسیر بلغت اصل یا تفسیربزبان دیگری منظور باشد و در بیان تعریف ترجمه باین مسئله اشاره نموده ام ولی پاره ٔ از نویسندگان چنان پنداشته اند که ترجمه تفسیری عبارت از تفسیر به غیر لغت اصل میباشد . بنابر این با توجه بوجوه چهارگانه زیر فرق بین ترجمه و تفسیر بهتر روشن میگردد : وجه اول آنکه ترجمه صیغه ٔ مستقلی است که در آن توجه بمتن و استغناء ازاصل مراعات میگردد .اما تفسیر دائما " قائم بارتباط با اصل متن است چنانچه لفظ مفردی یا مرکبی در اصل باشد باید آنرا همچنان بیآورد و شرح و بسط دهد . بنحوی که در تفسیر از بدایت الی نهایت تجرید ازاصل امکان پذیر نمیباشد . چنانچه بخواهد ازاصل منفک گردد موضوع لغو و یا شبیه به لغو میگردد و معنی مفید از آن استنباط نمیگردد .

دوم در ترجمه استطراد جایزنیست . امادر تفسیر جایز بلکه واجب است . بدلیل آنکه ترجمه مانندهٔ آئینه باید اصل خویش را نشان دهد و بهر حال و بهر صورت باید حکایت از اصل متن نماید . شرط امانت ایجاب مینماید که مترجم بدون کم و کاست اصل را به لغت ثانوی نقل نماید . چنانچه اگر در اصل خطائی باشد واجب است که عین آن در ترجمه ملحوظ

گردد بخلاف تفسیرکه آن بیان و توضیح اصل محسوب میشود . و باقتضای بیان و توضیح مف
روش استطراد را بطرق مختلف در پیش میگیرد . و این امر در شرح و بیان الفاظ و د
مصطلحات است و برای تفهیم بخواننده بذکر دلیل حکمت کلام میپردازد . و بیشتر از
تفسیرهای قرآن کریم مشتمل بر استطرادهای متنوع است از قبیل لغت و عقائد وفقه و اص
واسباب نزول و ناسخ و منسوخ و علوم کونی و اجتماعی است همین مسئله است که گفته
اراقسام استطراد اشاره به خطاء اصل است چنانچه در اصل موجود باشد و بهمین مرات
کتب علمی ملاحظه میگردد .

ولی در ترجمه چنین عمل ممکن نیست زیرا که در ترجمه خروج از امانت و عدم دو
در متن گناه یا بخشودنی است .

وجه سوم ـ ترجمه عرفا " عبارت ازوفا کردن بجمیع معانی اصل و مقاصد آن میباشد
ولی تفسیرچنین نیست برای آنکه قائم بایضاح است چنانکه گفته شد خواه این ایضاح اجما
ویا تفصیلی و مشتمل بر تمام معانی و مقاصد و یا اینکه مشتمل بر یک معنی محمل و محد
باشد .

وجه چهارم ـ عرفا "ترجمه متضمن داعیه اطمینان به جمیع معانی و مقاصد منقول ا
اصل میباشد بعبارت دیگر مدلول کلام متن و مراد صاحب اصل میباشد اما تفسیر چنین
نیست زیراکه مفسر گاهی در بیان مطلب با اطمینان خاطر سخن میراند و این زمانی است
که متن با استدلال وی توافق داشته باشد . اما گاهی چنین حال وجود ندارد و آن زمان
است که متن از استدلال وی دور باشد .

هنگامی پیش میآید که مفسر تکیه باحتمال میکند و بعضی وجوه محتمله را ذکر میکند
و پارهٔ راکنار میگذارد . و نیز ممکن است که در مقام بیان وجوه مختلف کار بجائی رسد ک
مفسراز فهم کلمه یا جمله ای عاجز شود و بگوید شاید چنین باشد وخدادانا تر است چنانچه
همین وضع دراغلب تفاسیرقرآن در هنگام اشاره به متشابهات قرآن کریم و فواتح سور مشهو
میگردد .

دلیل بر اینکه ترجمه متضمن داعیه اطمینان بدارا بودن تمام معانی و مقاصد منطو
دراصل متن میباشد عنایت عرف و افکار عامه به توجیه این مسئله میباشد و نحوه جریان
عمل دراجتماع و تصور قاطبهٔ مردم به تراجم همین اعتبار را داده است بحدی که بعضا
ازگفتن کلمه اصل خودداری میکنند وترجمه را مانندهٔ اصل می پندارند و لفظ ترجمه را ا
جلو اصل اسم حذف میکنند . محض مثال میگوئیم اصل تورات و انجیل از عبری و یونانی
است .ولی امروز تراجم اینکتابهای مقدس را بعوض ذکر ترجمه تورات و ترجمه انجیل
بطور مطلق وبدون اضافه کردن کلمه ترجمه تورات و انجیل میگویند در صورتیکه انجیل مرقس

و لوقا و یوحنا اصل شان یونانی است و اصل انجیل متی عبری میباشد این موضوع مشعر بر آنست که مردم ترجمه را عین متن اصل میپندارند و معتقدند که فرقی بین آنها نیست مگر در صورت الفاظ و مخارج حروف که در بین دو زبان موجود است .

ازاین قبیل اند تراجم پیمان نامههای دولتها و یا مقاولات و اسناد اشخاص عادی و حقوقی و تراجم کتب علمی و فنی و ادبی و غیره که مستغنی از تعریف و توصیف میباشند .

و تمام این موضوعات به ترجمه اطلاق میشود تعنی وصف ترجمه توجه تام و تمام به متن اصل است و تطابق آندو الزام آور است اما در تفسیر این مراتب صادق نیست . و هرگز شنیده نشده است که کلمه تفسیر از اول نویسنده آن کتاب برداشته شود بلکه اغلب برعکس است بدین معنی که اغلب اصل اسم مورد تفسیر حذف میشود ولی اسم مفسر را مضاف الیه قرار داده گویند :

تفسیر بیضاوی ـ تفسیر النسفی ـ تفسیر جلالین ـ تفسیر طبری ـ و ابوالفتوح رازی و مانند اینها بنابراین تفسیر در مقام تبیین است و کیفیات و شأن اصل را نمیتواند حائز باشد و نیز نمیتواند دعوی اطمینان بجمیع معانی و اغراض متصوره موجود در متن را دارا باشد .

تفسیر اجمالی تعبیر لغت اصل ساقط نزدیک به ترجمه تفسیری دارد در صورتیکه قائم باختیار یکی از معانی محتمله باشد و شاید این تشابه موجب اشتباه بعضی گردیده است که تصور کنند بین ترجمه تفسیری و ترجمه تفسیر (یعنی تفسیر تعبیر لغت متن) اتحادی وجود دارد .

لیکن اگر بدیده تحقیق بنگرند تفاوت چهارگانه مذکور بین آندو وجود دارد . بر مفسر است که برای بیان معانی اجمالی که دلالت باصل نماید یکی از وجوه محتمله را بردارد و باقی را استطراد نماید . چون اینرا عمل نموده خواننده پندارد معنی همان است که مفسر ذکر نموده است .

و اگر مفسر به جملهای رسد که از فهم معنی آن عاجز شود ناتوانی خود را ظاهر کند و یا آنرا بسکوت گذارد . پس از اینرو است که باید گفت تفسیر متضمن تمام معانی اصل نیست و آن داعیه اطمینان که در ترجمه متصور بوده در تفسیر امکان ندارد . پس در تفسیر ارتباط باصل ممکن است با اشاره و تلویح بیان گردد و بگوید معنی این آیه و این جمله چنین و چنان است و یا بگوید معنی آیه مرقوم شماره فلان در سوره فلان چنین و چنان است .

و اگر فرض شود که مفسر وجه اختیار یکی از وجوه محتمله را ترک کند . بین تفسیر و اصل متن ارتباط را قطع کند . در اینصورت گوئیم که در حقیقت این تصرف نشانهٔ این است که اینعمل نه ترجمه است و نه تفسیر . زیرا که شرایط لازم ترجمه و تفسیر در آن رعایت نشده است و کلام از حد خود خارج شده است برای آنکه نه واجد شرائط شرح و تبیین است که تفسیر

از : لاادری

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس سیزدهم

سئوال و جوابی است بین یک جوینده و یک عارف

فرمود : همانطورکه وعده کردم در این جلسه میخواهم راجع به ترکیه اخلاق صحبت کنم . برای اینکه بتوانیم خود را متصف به اخلاق پسندیده کنیم باید اول برای ازاله‌ی رذائل جهاد نمائیم و سپس به نیرومند ساختن صفات پسندیده همت گماریم . قسمت اول مجاهده منفی است و قسمت دوم کوشش مثبت .

اما رذائل بسیار است . من آنچه را مهم است شرح میدهم و خود به تدریج به باقی پی میبری :

غضب ، انتقام ، کینه ، آز ، بخل ، شهوت ، غرور ، دروغ ، تهمت ، نمامی ، عیب جوئی ، لغو ، ریا ، حب جاه .

غضب یکی از غرائزی است که ما از حیوان به ارث برده‌ایم و همانطور که در اوایل گفتم این غریزه برای بقاء نوع در حیوانات لازم است که در موقع حمله از خود دفاع نمایند . ولی در انسان این غریزه از حد اعتدال خارج شده و به پرخاشگری ، ماجراجوئی ، ظلم و ستم نسبت به دیگران منجر شده است . غضب یا خشم علاوه بر اینکه فی نفسه یکی از رذائل است از نظر خودخواهی هم که شده برای انسان مضر است . زیرا سلسله‌ی اعصاب ما را از اعتدال خارج میسازد و کلیه اعمال فیزیولوژیک بدن را مختل میکند و بسا به مالیخولیا و جنون و امثال آن منتهی میشود . در تاریخ نمونه‌ی اشخاص نامداری که در نتیجه‌ی خشم کارشان به دیوانگی رسیده بسیار است . آدمی که زندگی خود را به دست خشم سپارد سختگیر و انتقام جو میشود و سبعیت بر حس بخشش و عفو او غلبه میکند و از او عنصری مضر برای جامعه میسازد و بهمین جهت خدا در قرآن فرموده :

الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس . آنانکه خشم خود را فروخورند بر مردم بخشاینده خواهند بود .

ضرب المثل ، " در عفو لذتی است که در انتقام نیست " حقیقتی بسیار شیرین ست و واقعا " مردی که خطای دیگری را میبخشد درک لذتی میکند که به وصف در نیاید . گویند ببخش و فراموش کن . عفو وقتی به معنای حقیقی است که گذشته را فراموش کنی نه نکه باز خاطره‌ای در دل نگاه داری چه در آنصورت آن آرامش راستین در باطن تو پدید میآید و مانند سمی که در بدن باقی مانده باشد جانکاه خواهد بود .

کینه نیز از مشتقات خشم است . زیرا اگر ما بر خشم غلبه کنیم کینه از کسی در دل میگیریم . کینه هم مانند خشم برای سلامت انسان بسیار ضرر دارد . زیرا هر کس از دیگری ینه در دل گیرد آرامش را از خود سلب کرده است و مدام در فکر کینه توزی است . خلاصه یکم اگر بر خشم غلبه کردیم خود به خود بر حس انتقام و کینه توزی فائق خواهیم د . عزیز من در این موضوع بسیار نوشته‌اند و پند و اندرز داده اند . متأسفانه کو گوش نوا ؟ تو نمیدانی اگر بر خشم غلبه کنی در پاک کردن آئینه‌ی باطن چقدر پیشرفت کرده‌ای .

یکی از زهر آلودترین غریزه‌ها که در حیوانات کمتر و در انسان به حد اعلا رسیده ست حسد است . شاید حسد از پست‌ترین رذائل بشری باشد و عجبا که تمام ضرر متوجه باسد میشود نه محسود . اگر تو فی المثل خانه نداری و به یکی از آشنایانت که خانه دارد سد میورزی تمام غم و غصه از آن توست . آنکه خانه دارد در فکر تو نیست که ناراحت باشد . سود را چکنم کوز خود به رنج در است . من در زندگی حسودانی دیده‌ام که واقعا " بحال نها رنج برده‌ام و بعضی جان خود را روی این کار گذارده‌اند .

حسد هم درجاتی دارد . یک نفر از اینکه دیگری چیزی دارد و او ندارد حسد میبرد یکری اگر به کسی چیزی ندهند حسد میبرد که چرا به او نداده‌اند . میگویند حسودی گفته ن به حدی حسود هستم که اگر به خود من هم چیزی بدهند به آن حسد میبرم . خدا ما ا از چنین مصیبتی محفوظ دارد . در یک ترانه شعری است که در باب حسد مبالغه نموده پون به یادم آمد برایت میگویم

الا دیشب چه میکردی تو در کوی حبیب من الهی خون شوی ای دل تو هم گشتی رقیب من ؟

حالا این عاشق بیچاره به دل خود حسد برده که در کوی حبیب او بوده . کسی که به مال منال و یا جاه و مقام دیگری حسد میبرد اگر واقعا مرد میدان مبارزه است چرا کوشش میکند آنچه را که طالب آن است از راه درست به دست بیاورد ؟ و اگر مرد قناعت است آنچه دارد بساز و به خود رنج ندهد . پس غبطه و حسادت بیجا چه فایده دارد و چرا ردل میخواهد آن دیگری را که دارد به حال ناداری خود در آورد ؟ در زندگانی اجتماعی سادت نقش بزرگی بازی کرده و یکی از عوامل نقار و اختلافات طبقاتی همین حسادت است ه امروز دنیا را آشفته ساخته است . حالا اگر اکثریت مردم در راه تصوف سیر میکردند

خودبخود اعتدال عامه به وجود میآمد وبر پایه‌ی خدمت به جامعه و خود داری از افزون طلبی‌وزیاده روی همگی در صراط مستقیم طی طریق میکردند . تو اگر توفیق یابی‌که حس حسادت را در خود بکشی چنان آرامش روحی خواهی یافت که فقط در کش بعد از شدن میسر است .

یکی دیگراز رذائل آز و طمع است‌که‌میان‌حیوان و انسان مشترک است . حیوانات نیز طماعندوبه‌بیش‌از آنچه برای خوردن احتیاج‌دارند طمع میورزند . این مرض در حیوانات محدود به خوردن است در صورتیکه درآدم در تمام شئون سلطه دارد . اگر در سر سفره باشدکه‌اغذیه‌گوناگون برآن چیده باشند و لو اینکه سیر شده باشد میخواهد از همه بخورد تا آنجا که‌از دهانش برآید . در افزون‌طلبی راه افراط میپیماید ، اگر یک خانه دارد که احتیاجات او را برآورده میکند در فکر بدست آوردن خانه‌های دیگر است . به جمع مال میپردازد بی آنکه فرصت استفاده‌ی‌ازآنرا داشته باشد . این غریزه به صورت مرضی مزمن درمیآیدکه دیگر حدی بر آن متصور نیست . نفس اندوختن برای او لذت بخش است نه استفاده‌از آن . آزمند هم بخود ظلم میکند هم به جامعه . ظالم به نفس خود است چون آرامش و راحت را از خود سلب میکند . دشمن جامعه است‌چون با احتکار حق دیگران را ازبین‌میبردوبر آنها ستم میکند . آشفتگی اجتماعی ما و ایجاد نارضایتی‌ها تا حدزیادی نتیجه‌ی آزمندیهای افسار گسیخته است . علاج درد طماع قناعت است .

گفت چشم تنگ دنیا دار را	یاقناعت پر کند یا خاک گور

بخل سرار صفات ناپسندیده ایست که دنباله روی آزمندی است . بخیل تنگ نظر و بی شفقت است اگر بخواهد بکسی چیزی دهد گوئی میخواهند جانش را بگیرند . فکر بخشش‌اورامریض میکند . از خوشبختی دیگران مسرور نمیشود و فاقد حس همدردی است ، به طور خلاصه بخیل دد‌ی‌است در لباس‌انسان .

معمولا" اشخاص بخیل تا آنجا که بتوانند سایرین را هم از کار خیر بازمیدارند . مثلا" به عنوان نصیحت میگویند رفیق چرا پولت را باین‌وآن میدهی چرا فکر خود و خانواده‌ات‌نیستی ؟ و از این نصایح ظاهر فریب کوتاهی نمیکنند و مناع‌الخیر هستند . هرکه قدم در راه تصوف میگذارد باید از بخل همچون مرضی مسری فرار نماید . بخیل به درجه‌ای‌از لئامت میرسد که اگر دیگران سخاوتمند و دست و دل باز باشند چونانکه ازمال او میدهند آشفته و پریشان میشود .اما فراموش مکن که اسراف و اتلاف هم‌جائز نیست .

یکی دیگر ازارکان‌رذائل نفس شهوت است . شهوت به معنای‌اعم‌آنست‌که آدم برای به دست آوردن چیزی‌دیوانه وار خود را به آب و آتش زند و کورکورانه دنبال‌هوس خود بشتابدودرفکرعواقب و مضار آن نباشد .مثل شهوت جاه و مقام و ماه و منال . دیگر شهوت

حسی است که مشترک بین انسان و حیوان است . منتها انسان با عقل و شعوری که دارد آن را به حد اعلای لجام گسیختگی و بی‌بند و باری رسانده است و با جامعه‌ی مجاز امروزه دیگر حدود و ثغوری برای آن نمانده است . جهاد در برابر شهوت حسی یکی از وظائف مهم تصوف است که با کمال دقت اعتدال را رعایت نماید . کشتن شهوت حسی محال است و نتیجه‌ی آن امراض مختلف روانی است . رهبانیت در اسلام مذموم است . پس متصوف را وظیفه آنست که مثل همه‌ی کارهایش راه اعتدال پیماید . عصمت را که از صفات ملکوتی است ارج نهاده تفویت نماید و قیود و انضباطی برای خود معین کند . راه را باید پیدا کنی و اندازه‌نگاه داری که فلاح صوفی در آن است .

دیگر از غرائزی که مخصوص انسان است غرور است . در معنی غرور باید دقت کرد . امروز غرور را اغلب به معنای انگیزه‌ای نیکو به کار میبرند . مثل غرور ملی و غرور به پیشرفتهای کشور . کاش واژه‌ی دیگری برای این نوع غرور داشتیم . غروری که مقصود من از آنست شاید بتوان آن را زیاده از خود راضی بودن ، خود بزرگ بینی نام نهاد . این همان خودپسندی متبت ، کبر ، عجب و زیاده روی است . مرد مغرور به نصایح دیگران گوش نمیدهد خود را اعقل ناس میپندارد تا جائی که از جاده‌ی اعتدال خارج میشود . در دوران نزدیک به ما دو نمونه‌ی بارز از این غرور نامحدود داریم که در هیتلر و موسولینی متجلی بود . این دو مرد که در عالم خود نابغه بودند و برای کشورهای خویش خدمات بزرگی انجام دادند ولی چون به تدریج غرور بر آنها مستولی شد عقل خود را از دست دادند و عاقبت کشور را به تباهی دو کشور خود کشاندند . مثل گاوی است که میگویند به من شیر میداد و عاقبت گاو دوش ممتلی از شیر را با لگدی واژگون ساخت . مولوی (رح) چه خوب میفرماید :

نردبان خلق این ما و منست	عاقبت زین نردبان افتادنیست
هر که بالا تر رود ابله‌تر است	کاستخوان او بتر خواهد شکست

دیگر از رذائل بشر دروغگوئی است . دروغگو زود یا دیر آبروی خود را نزد دیگران میبرد و از خود سلب اطمینان میکند . کسی به گفته‌هایش ارج ننهد و به حرفهایش اعتماد کند . دروغ قلب حقیقت است خاصه وقتی که بر این عمل ضرری متصور باشد . بنابراین افسانه نویس را اگر چه نوشته‌هایش با حقیقت تطبیق نمیکند دروغگو نمیتوان گفت . صوفی و اینکه به ضرر جانش باشد حقیقت را کتمان نمیکند . اما اینکه سعدی فرموده " دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز " و بسیاری بر این عقیده خرده گرفته‌اند ایرادشان دنیست . به طور قطع حرف راستی که موجب خطری برای دیگران باشد کتمان آن بهتر . فرض کن چند دزد آدم‌کش شخصی را تعقیب کنند و آن شخص به خانه‌ی تو پناه آورد و او را مخفی کنی . دزدان از مخفی گاه آن مرد فراری از تو سئوال کنند اگر تو راست

بگوئی قطعا" موجب قتل آن مرد میشوی . هر عقل سلیمی فتوی میدهد که در این مور
نگفتن حقیقت بهتر ازابراز آن است . اما در زندگانی روزانه از دروغ باید پرهیز کرد
بهترین‌دستور آن است‌که برای مداهنه و تملق دروغ نگوئی . گاه اتفاق میافتد که شخص
دروغ‌میگوید و تو دروغ‌او را میدانی ، در میان جمع‌از تو تصدیق میخواهد و تو را در و
مشکلی قرار میدهد . در چنین موردی راه بهتر آن است‌که سکوت اختیار کنی .

تهمت و افترا هم‌ازصفات‌قبیح‌بشر است هیچ چیز موجب نمیشود که تهمت را مصا
سازد . کسی‌که تهمت میزند مسلما" معرض‌است . عرض او یا این‌است که شخص ثالثی
راضی کندو یا با تهمت زدن برای خود نفعی به دست آورد که در هر دو صورت از اعما
قبیح‌است . هیچ عذری برای مفتری در هیچ صورتی مسموع نیست . پس سعی کن که خو
از تهمت زدن به دیگران و حتی فکر این‌کار منزه سازی .

نمامی هم نوع دیگری‌از رذائل نفس است که بی شباهت به تهمت نیست . نمام
فکرناقص خود برای خود سودی میپندارد و گمان میبرد با نمامی خود را نزد شخص ثال
خدمتگذارجلوه‌میدهد . غافل‌ازاینکه‌شخص نمام‌بالاخره مشتش باز میشود ، اعتبار و اعت
نسبت به خود را از دست میدهد و آبرویش میریزد .

آنکه عیب دگران نزد تو آورد و شمرد　　به یقین عیب تو نزد دگران خواهد ب

نمام در انظار بی مایه و حقیر است . اگر مرد میدانی دلی به دست آور اگر روا
بین دوستان آشفته است سعی در اصلاح کن نه اینکه هیزم کش آتش غیبت و بدگوئی و
بهم زنی باشی .

عیب جوئی هم‌ازمعایبی‌است‌که باید از آن پرهیز کرد . عیب جو خود را از دیگر
برترمیداندکه به خود اجازه میدهد عیب آنان را بشمارد . غافل ازاینکه خود ازعیب م
نیست . متصوف ستارالعیوب است راه خود میرود و دراصلاح خویش میکوشد .

لغو گوئی هم‌ازصفات‌ناپسندیده‌است . اگر چه ضررش مانند سایر معایب نیست و
لغوگودر انظارضعیف‌میشود از حیثیت‌و مقام خود میکاهد و همگنان او را به جد نمیگیر
خوشبختانه‌جلوگیری‌ازاین‌عیب‌چندان‌مشکل نیست و بر این ضعف نفس به سهولت میتو
فائق آمد .

لجاج هم‌که‌ازصفات ناپسندیده است و مشتق از غرور است . شخص لجوج فهم خ
را مافوق سایرین میپندارد و به نصیحت دیگران گوش نمیدهد و تصور میکند که لجاج
نشانه‌ی‌اراده‌ای‌قوی‌است در صورتیکه لجاج دلیل ضعف‌اراده است . مردی که اراده‌ی قو
دارداطراف‌وجوانب‌کاررا میسنجد و خوب را از بد تمیز میدهد . همینکه فهمید اشتباه
کرده به آن اشتباه اذعان میکند و در صدد تصحیح آن بر میآید نه اینکه در سهو خو

اصرار ورزد . لجبازی کار کودکان است نه رویه‌ی پختگان .

اما ریا این مرض متوجه بزرگان است نه تازه کاران . زیرا نو آموز ادعائی ندارد که ریا به خرج دهد . ریا آن است‌که شخص خود را غیر از آنچه هست جلوه دهد . به آنچه میگوید خود عمل نکند ولی‌تظاهر به صحت عمل نماید . ریا کار درصدد گول زدن مردم است .مایل‌است‌که‌طرف‌توجه‌مردم واقع شود و در گرد خود اصحاب جمع نماید . گاهی ریاکار خود متوجه عیب خود نیست .تشخیص‌ریا بسیار مشکل‌است و هر فردی باید سخت کوشش‌کندتا بفهمد که مبادا ریاکار باشد .گفته‌اند ریا در نفس مانند حرکت مورچه ایست در شب‌تاریک بر روی سنگی سیاه بطوریکه تشخیص‌آن بسیار دشوار است . صوفی باید دائما" مواظب‌باشدهر عملی‌که‌انجام میدهددر آن ریا نباشد .اگر کار خیری‌انجام میدهد جنبه‌ی‌نمایش نداشته باشد . اگر حرفی میزند بوی فضل فروشی از آن نیاید . اگر عبادت میکندبرای‌جلب‌نظر خلق نباشد . خلاصه کارش دکان داری نباشد . فرقه‌ای‌از درویشان که آنان‌را ملامتی مینامند به خیال خود برای‌اینکه از ریا جلوگیری کنند در مقابل خلق به اعمالی‌که‌ظاهرا" برخلاف‌شریعت‌وطریقت است دست میزنند تا مورد طعن و شنع بینندگان قرارگیرند . این هم راه مبالغه است . صوفی صافی راه‌خود رامیرود وظائف خود را انجام میدهدوبه‌اینکه‌خلق‌چه میگویند توجهی ندارد . عبادت را هر جا پیش‌آمد چه در خلوت و چه در انجمن به جامیآورد . به اصطلاح امروز نه میخواهد وجیه‌الملة شود و نه‌از طعن مردم باکی دارد . کار خود نیک انجام میدهد و به داوری دیگران وقعی نمیگذارد .

اما حب‌جاه . عرفا میگویند آخرین چیزی‌که از دل مؤمن بیرون‌میرود حب جاه است . بسیار بوده‌اند اشخاصی‌که با تمرین و ریاضت رذائل نفسانی را از خود دور کرده‌اند ولی رهائی از حب جاه برایشان دشوار بوده است . مقصود از حب جاه این نیست که کسی بخواهد در زندگی خود ترقی کند و به مقامات بالا برسد . زیرا این انگیزه اگر توام با خدمتگزاری‌به‌خلق‌باشد عیب نیست چه اگر مرد لایقی در کار خود ترقی کند در مقامهای بالاتر خدمات ارزنده‌تری میتواند انجام دهد . ما آنچه را حب جاه میگوئیم آن هوسی است‌که‌آمیخته‌با عجب‌وکبراست . جاه طلب میخواهد که به مردم رعونت فروشد و عده‌ای گردخود جمع کند که در گوشه و کنار از او تعریف و تمجید کنند و او را بیش‌از آنچه هست جلوه دهند و او از روی ریا خود را مروس جلوه دهد . متأسفانه چه در شریعت و چه در طریقت پیشوایانی هستند که بر حب جاه فائق نیامده‌اند و بالاخره پیروان به این قصور آنها پی برده‌اند و از مقام آنها کاسته شده است . خداوند این‌حب‌جاه را از دل مابیرون برد !

این‌ها بود امهات رذائل نفس‌که ما به آن اشاره‌کردیم و اگر در مجاهده‌ی‌منفی بر

آنها استیلا یافته آنرا مهار نمائیم تقویت صفات حسنه‌که به ذکر آن میپردازیم چندان مشکل نخواهد بود .

باید دانست‌که صفاتِ حسنه زیاد است و تمام آنرا نمیتوان شماره‌کرد . هر انسان عاقلی‌باخواندن کتب پند و اندرز با بسیاری‌ازآنها آشناست . (گفتم آشنا ولی افسوس که‌به آن عمل‌نمیکنند) . من اینجابرای‌تو آنچه برجسته و مهم است ذکر میکنم و آنرا به دوطبقه‌منقسم‌میسازم . اول آن کارهائی‌که برای‌تصفیه‌ی اخلاق منصوف باید از آن احتراز نماید . دوم آن دسته که باید در انجام آن سعی وکوشش کند .

کارهائی که احتراز از آن لازم‌است :

درهیچ‌فردی‌به‌چشم حقارت‌نظر مکن و خود را بهتر از دیگران‌مدان . به‌کار دیگران بی‌جهت‌خرده مگیر .خود خواه‌مباش‌و حق دیگران‌را پایمال‌مکن .ترشرو و عبوس مباش و سخن به درشتی و نخوت مگو.

از جدال و مشاجره‌احتراز کن .در انجمن به صد حصار سخن مگو و برای خود نمائی سعی مکن حرف‌خود را به‌کرسی بنشانی .اگر طرف در جدال‌اصرار داشت سکوت کن .از حرکاتی که‌مخالف‌آداب‌و عرف است پرهیز کن . سائل را محروم مکن . اگر کسی‌ترک ادب‌کرد بر او سخت‌مگیر . اگر در زندگی گرفتاری در برابرخلق اظهار بیچارگی مکن و جلب ترحم منما . توقع‌کمک‌ونیکی‌از مردم مدار . اگر کمکی‌کردی‌توقع پاداش مدار . اگر چیزی‌از دست دادی یابه مقصود نرسیدی تأسف‌مخور . اگر چیزی بدون انتظار به تورسید خوشحال مشو . از مصاحبت‌اغنیاوبزرگان شاد مشو و حتی‌المقدور از آنان کناره گیر .اگر خدمتی‌کردی طرف را رهین منت خود مساز . خاطر کسی مرنجان . حاجت‌جز نزد خدا مبر . بارآلام خود بردوش‌دیگران‌منه .خلف وعده و نقض عهد مکن . کسی را از خود مأیوس مساز . سر کسی را فاش مکن . ظالم و فاسق را مدح مگو . از تملق خودداری‌کن . کسی که عملی‌از روی گستاخی کند به رویش مخند . . . .

اما اعمالی که برای متصف شدن به اخلاق پسندیده لازم است :

در مصائب‌صبورباش. در مقابله‌ی با نابکاران حلیم باش. با دشمن مدارا کن . راز مردم مستور دار . دل مردم به دست آور . یتیم را نوازش‌کن . کار خیری که میکنی یا احسانی که به دیگران مینمائی محض رضای خدا کن . با دوستان خوشرو و موافق باش. با خلق مشفق باش . از بیماران عیادت‌کن . با همسایگان مهربانی کن . درماندگان را بی‌منت دستگیری کن . تا میتوانی حاجات خلق را بی‌توقع برآورده کن . بازیردستان رئوف باش. زحمات خلق را متحمل شو. عفو را بر انتقام چنانکه گفته شد مقدم دار احسان‌مردم‌رادرحق خود بزرگ پندار و کمک خود را به دیگران‌کوچک شمار .در ایثار مال

بخاوممد باش. درحق دوست و دشمن انصاف ده . ادب و محبت را پیشه خود ساز .
زهدو تقوی را مراعات کن .زهد آنستکه آنچه را نفس به آن راغب است ترک کنی و تقوی
پرهیزارچیزهائیستکه منافی عرف وقرآن و شریعت باشد که خداوند میفرماید ان اکرمکم
عندالله اتقیکم .

در این صحبت طولانی گمان دارم آنچه راکه لازمه ترکیه نفس و صیقلی ساختن آئینه ی
باطن است برایت گفتم . عرفا میگویند قبل از مردن بمیر و آن را موت ارادی میگویند که
باید بعدها مفصلتر درباره ی آن گفتگو کنیم . مقدمه ی این موت را به چهار موت تقسیم
کرده اند .

اول موت احمر که همان جهاد اکبر است با رذائل نفس . دوم موت ابیض است که
مخوردن باشد . سوم موت اخضر استکه به ظواهر مانند لباس و امثال آن نباید اهمیت
داد. چهارم موت اسود استکه درویش از ایذای خلق .متأثرنشود و کلوخ انداز راپاداش
سنگ ندهد. دلش از شماتت و اهانت دیگران نلرزد و اعمال آنها را ندیده گیرد و با چشم
عفو و بحسابش در حقشان نظر کند .

در جلسه ی آینده انشاءالله خواهیم دید که خواننده برای ترکیه ی نفس چگونه باید
عمل نماید تا درمدت نسبتا کوتاهی به مراد رسد .

دنباله دارد .

بقیه از صفحه ۹۰۵

آن اطلاق شودونه متضمن معانی و مقاصد اصل است که ترجمه بآن اطلاق گردد و اگر بمردم
چنین بنمایاند که این ترجمه اصل است باید دانست که در این امر نویسنده مرتکب قصور و
یا تقصیر گردیده است .

اگر قصور نماید دلیل جهالت اوست و اگر عالما "وعامدا" باین امرمهم روی نماید
مقصر است ومنظورش گمراهی مردم است . و آن ترجمه محسوب نمیشود بلکه خیانت بمردم
است .

۱ــ کتاب الذریعه ج ۴ ص ۷۲ س ۲۳

۲ــ کتاب دیوان دین تألیف آقای حبیب اله نوبخت صفحه ۲۶ سطر هفتم

۳ــ از آن استکه گذشتگان همیشه ترجمه را توأم با تفسیر نموده اند مانند ترجمه طبری
کشف الاسرار ــ تفسیر ابوالفتوح رازی و غیره .

دکتر ابوتراب نفیسي
استاد دانشگاه

یادداشتهای سفر پاکستان

۹

<u>یکشنبه هفتم مارچ</u> جلسه‌عمومي در سالن هتل انترکنتیننتال لاهور تشکیل شدوسخنران بزرگ ، قاضي دکترجاوید اقبال ، از پاکستان بودکه‌تحت عنوان "سن‌پیامبر اسلام و انسان جدید‌یامتجدد "صحبت کردو مقایسه‌ای بین خصوصیات انسان متجدد امروزی در جهان کاپیتالیسم و کمونیسم نمود و سپس نتیجه گرفت‌که "ازخود بیگانگی "انسان‌در این‌عصری که‌نام‌تجدد مشهوررسد بحد اعلای خویش رسید .و حال آنکه اسلام انسان و انسانیت را بطور کلي مورد توجه قرار داده و سعـــي کرده است انسان را به حقیقت خویش آگاه سازد . قرآن چون ننکمرد عربي قریشي تاجر که از بین مردم برخاسته بود نازل شد .

دنیاواموردنیائي‌راهیچگاه‌از نظر دور نداشت و در ضمن آنکه مردم را به آخرت مي‌خواند شعاراو همیشه این بودکه دنیا مزرعهٔ آخرت است و زندگي این دنیا و طرز زندگي کردن دراین‌دنیا است که آخرت را بوجود مي‌آورد انسان متجدد امروزی بیش از هر موقع دیگر به‌تعالیم‌قرآن و عمل کردن به آن نیاز دارد

<u>عدم رعایت وقت از طرف سخنرانان ؟</u>

اصولا "طول مدت جلسات طوری تعیین شده بودکه‌سخنگوی اصلي‌که اولین سخنگوی جلسه اول نیز میبود یک ساعت وقت برای صحبت داشت و سخنرانان‌بعدی بین ده تا پانزده دقیقه . ولي اکثر سخنرانان از وقت تعیین شده‌تجاوزکرده‌وگاهي‌اوقات‌باوجوداخطارهای مکرر رئیس جلسه باز به‌صحبت خود ادامه مي‌دادند و چند بار به اجبار و قبل از ختم سخنراني‌ناکف‌زدن مستمعین‌ناطق‌از تریبون پائین‌مي‌آمد و این رسم حتي در بین بعضي از مستشرقیني‌که‌ازاروپا و آمریکا آمده بودند نیز رواج داشت .

<u>یک پیشنهاد جالب</u>‌دکتر بالنگ از اطریـــش که‌سابقا "دکتراو رفت پیشنهادکردکه چون ما در حدود هفتاد و پنج هزار خانواده مسلمـــان هستیم و مایلیم که کودکان خود را به‌روش اسلامي تربیت کنیم متأسفانه در مـــدارس

اروپائی مدرسه‌ای که بتوان باصول اسلامی
کودک را تربیت کرد وجود ندارد
بنابراین اگر کنگره به ممالک اروپائی توصیه
کند اجازه‌دهند مدارسی شبیه به مکتبهای
مسیحی در ممالک اسلامی برای تربیت کودکان
بروس اسلامی تأسیس شود بجا خواهد بود .

دوشنبه‌هشتم‌مارچ جلسه اول بریاست
انجمن تشکیل شدو سخنرانی اصلی دکتر
محمد نصیر "" بحیث وزیر سابق اندونزی
بودکه تحت عنوان " پیام اسلام برای انسان
متجدد " سخنانی شبیه به دکترجاوید اقبال
بیان‌کردو ابتدا از قول یکی از جامعه‌شناسان
به تعریف تجدد پرداخت و سپس برای آن ۹
خصوصیت بیان کردو سپس خصوصیات اسلام
را با آنها مقایسه نمود و چنین نتیجه گرفت
که تمام مشخصات ذکر شده برای تجدد در
اسلام‌موجودبوده‌ودر نتیجه اسلام را میتوان
دین‌متجدد دین‌خواند پس از سخنرانی او امام
ازهرازوی‌ایرادگرفت که چرا مسلمانان همیشه
درسخنان‌خویش‌به گفته‌هاو نوشته‌های علمای
غربی‌استناد می‌کنند و اسلام را با آنها می‌
سنجند وحال آنکه اسلام یک روش زندگی
الگوونمونه‌است و باید لااقل برای مسلمانان
مهمترین سند قرار گیرد . موضوع دیگری که
تذکر داداهمیت " نیت " در اعمال مسلمین
بودکه‌معتقد بودهیچ‌عملی و لو عمل خیر اگر
برای هدف و نیتی انجام میگیرد وآن نیت
درراه‌خداکه مسلما " متضمن حتمی‌نفع جامعه
است نباشد مورد قبول اسلام نخواهد بود .

سخنرانی اینجانب درجلسه‌دوم همین
روز اینجانب تحت عنوان "ماهیت‌مهرنبوت"
صحبت کردم و با دلایل و اسناد ثابت کردم
که این مهر معروف نوعی خال گوشتی بوده
که در بین دوشانهٔ ایشان وجود داشته ،
مادرزادی‌بوده‌و تازمان رحلت ایشان وجود
داشته‌وفقط برای‌آن‌دسته‌ازمردم ، مخصوصا"
اهل کتاب ، که‌در زمان بعثت پیغمبر حضور
داشته‌وخدمت‌ایشان رسیده‌اندوسایرنشانه‌های
پیامبری مندرج در کتابهای آسمانی آنها با
خصوصیات پیغمبر وفق می‌داده این نشانه
بعنوان مکمل محسوب می‌شده واتفاقا" در
کتب شیعه‌آنقدرکه‌راویان سنی روایت کرده‌اند
این علامت‌مهم نبوده‌است و این خود نشانه
دیگری بر آن است که طبق آیه معروف " قل
انماانابشر ، مثلکم "پیغمبرازنظر مشخصات
بدنی کم و بیش‌مانندیگرانسانها بوده وآن
چیزی که وی را ممتاز کرده و به اعلا درجه
انسانی‌رسانده. خصوصیات خلقی و رفتاری
وی بوده است

اگر چه از نظر خلقی نیز انسانی معتدل
بشمار می‌رفته است .

سخنرانی یک مستشرق در باره معراج‌دکترژان
کناپرت Knappert ازبلژیک درباره معراج
سخنرانی‌کردو مراحل مختلف مسافرت معراج
را از روی یک‌کتاب قدیمی عربی به انگلیسی
تقریبا "ترجمه‌کردوچون‌وقت کم بودو موضوع
پیچیده ،فقط قسمتی از مقاله‌او خوانده شد .

ـ متأسفانه بعلت‌اشکالی‌که درکار سازمان
دهندگان‌کنگره‌بوجودآمده‌بودمقالات عده‌ای
از سخنرانان بموقع چاپ و تکثیر نشد ، و در

نتیجهٔ آنچنان که شاید و باید از نشر صحرا نیها به موقع استفاده نشد . از آن جمله صحرایی اینجانب با وجود آنکه متن آن در موقع مقرر یعنی دو ماه قبل از شروع کنگره فرستاده شده بود و چاپ و تکثیر هم شده بود نسخه‌های آن در کراچی جامانده بود و این هم یکی از معایب برگزاری جلسات کنگره در شهرهای مختلف بود زیرا با تسهیلات کراچی در شهرهای دیگر وسایل ارتباطی و رسانه‌ای آنچنانکه می‌باید مجهز و مرتب نبود که بعداً" بدان اشاره خواهد شد .

<u>نگاهی به بعضی زبانهای مردم جهان</u>ـ در این مسافرت با بعضی زبان شناسان ممالک مختلف آشنا شدم و به نکات جالبی برخوردم که دو تای آنها را برای اطلاع علاقمندان می‌آورم . از آن جمله در زبان تائی (مردم تایلند) اگر حرف تایی را با آهنگ مخصوص ادا کنند یک معنی می‌دهد و در غیر آنصورت معنی دیگری بدون اینکه حروف آن تغییر کرده باشد مثلا "از ترکیب حرف " میم " و " آ " اگر کوتاه بگوئیم Ma یک معنی دارد و اگر بگوئیم Maa و آنرا بکشیم معنی دیگر و اگر بگوئیم " مـاـ Ma معنی دیگری پیدا می‌کند و قس علیهذا . این طرز تعبیر معنی با الفاظ مرا بیاد مطالعه‌ای انداخت که چند سال پیش درباره تعبیر معانی کلمات در زبان فارسی با تغییر آهنگ گوینده بعمل آوردم و از آن جمله درباره کلمه " بله " بازده معنی بدست آوردم که هر کدام با تغییر آهنگ این سه حرف بوجود می‌آمد .

گروه دیگر اهالی کنیا بودند که آنها به زبان سواحلی که زبان تابع قسمتهای شرقی افریقا است ، تکلم میکنند و از آن جمله درباره معنی گروه " مائو مائو " Mau - Mau که قبل از استقلال کنیا استعمار گران انگلیسی را بستوه آورده بودند و بالاخره از راه همین مزاحمتها و جنگهای پارتیزانی بود که باستقلال خویش دست یافتند ، سئوال کردم ، معلوم شد که این حروف سه گانه هر کدام ابتدای کلماتی است که معانی آنها مختلف است ، و معنی فارسی آن چنین می‌شود :

M م = انگلیسی

A آ = بایستی برگردد

U او = به انگلستان

دوم

M م = افریقائی

A آ = بایستی بدست آورد .

U او = آزادی را .

واین دسته ، شعار فوق را نماینگر عقیده و نام گروه خود قرار داده بودند . با تمام

کتابخانه وحید

قرن کودک: نوشته‌ی احمد ابراهیم‌پور — قطع رقعی — ۱۴۴ صفحه — چاپ اصفهان — مرداد ۲۵۳۵ — ارزش ۱۲۰ ریال.

آقای ابراهیم‌پور از فرهنگیان فاضل و زحمتکش اصفهان و از جوانان پرشور و پرکار آن سامان است و هم‌اکنون در سمت ریاست آموزش و پرورش نجف‌آباد بخدمات فرهنگی اشتغال دارد. توفیق خدمت برای ایشان آرزومندیم.

درسی از نهج‌البلاغه: نوشته‌ی احمد قاسمی — تهران — فروردین‌ماه ۲۵۳۵ — شانزده صفحه از انتشارات بعثت — ارزش ۱۲ ریال.

از ژرفای: نوشته‌ی سید علی خامنه‌ای — رقعی — ۶۴ صفحه — آبانماه ۲۵۳۵ — تهران — انتشارات بعثت — ارزش ۲۵ ریال

فلسفه‌ی تربیتی اسلام: تألیف محمد فاضل الجمالی — ترجمه‌ی سید غلامرضا سعیدی — رقعی ۱۳۸ صفحه — آذرماه ۲۵۳۵ — تهران — از انتشارات بعثت — ارزش ۶۰ ریال.

نشانه‌ی جام: از استاد دکتر ذبیح‌الله صفا (مجموعه‌ی اشعار) — قطع رقعی ۱۶+ ۲۱۶ صفحه — تهران — چاپ اول — اردیبهشت‌ماه ۲۵۳۵ — ارزش ۲۲۰ ریال.

بهترین معرف "نشانه‌ی جام" شعری است از استاد دکتر صفا که بخوانیم و لذت بریم.

آفتاب غروب

هنوز مهر بجانست و عشق در سر من / اگر چه رفت عروس شباب از بر من
ز تاب مهر دلم گرم همچو خورشید است / چه باک اگر ز تب غم فسرد پیکر من
قسم به عشق که از جان عزیزتر دارم / هر آنچه بار غم عشق آمدست بر سر من
جفای دوست مرا زندگانی افزاید / خوش آنکه آگه از این راز نیست دلبر من
جهان چو عشق نباشد بهیچ نستانش / چنین به صفحه‌ی دل ثبت کن ز دفتر من
چه می‌شود سر و سامان دل نمی‌دانم / چنین که بشکندش بار جور گستر من
مباش رنجه از آن شوخ دل شکن، دانم / که رام می‌شود آخر مه ستمگر من

* * *

ابوالفضل قاسمی

صد خانواده حکومتگر ایران

۲ خاندان ابراهیمی

شیخ‌سوم برای‌جانشینی شیخ و بهره برداری‌ار خوان گسترده دو شیخ هواخواهان به‌جنب وجوش‌و مریدسازی، و مرادگیری مشغول می‌شوند طبعا" پسر ظهیرالدوله خویشاوند پادشاه قاجار باید در جستجوی کلاهی از این نمد باشد .

شخصی که خود می‌نویسد :(صاحب ثروت ومکنت و حکم و تسلط بود . . . همه‌چیز برای‌من جمع بود (۱) وازسویی میدانست تصرف دارای ریشه‌های قدیمی در سر زمین (شاه نعمت‌اللهولی) می‌باشدنفوذعمیق رهبرانی بمانند (مشتاقعلیشاه و رونق علیشاه) بچشم میخورد ، بعراست دریافت بسهولت میتوان ازآمیزش شیخی بانفوذ صوفی در کرمان طرح نوینی انداخت . گوشه‌ای از نقشه‌مورد نظر را در اینجا پیاده‌کردوازاینراه بساطی فراهم نمودازاینرومحمد کریم خان ابراهیمی بعنوان شیخ سوم و جانشین سید کاظم رشتی اداره امور شیخی گری را در کرمان‌بدست گرفت .

می‌گویند انگیزه‌ایکه‌بی‌تأثیر دراین‌فکر نبودوضع موقوفات وسیع ظهیرالدوله پدرش می‌بود که بدست ملایان افتاده بوداین خود عاملی بودکه دوباره این پایگاههای‌اقتصادی به‌ــ (ابراهیمی‌ها) بر میگشت .

از همدرسان شیخ محمد کریم خان جوانکی شیرازی بنام میرزا علی‌محمد بودکه در برابر او و بربنیاد نظرات شیخی گری دکانی بنام (بابی‌گری) درست کردو چون مایه و استعدادش‌بیشتراز شیخ‌بودکارش بالاتر گرفت و چون باب می‌دانست باسیاست همزیستی باشیخ‌محمدخان‌بهترمی‌تواند کار کند ، لوحی در تعریف و تایید مقام شیخ با این عنوان صادرکرد (ان‌الکریم‌کان‌فی‌الکرمان کریما (۲) ولی شیخ چون مقام خودرا والا میدانست

---

۱ ــ فهرست کتب مرحوم شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ صفحه ۷۷ (مقدمه شرح حال شیخ : ابوالقاسم ابراهیمی)

۲ ــ طرائق الحقایق ۲۱۷
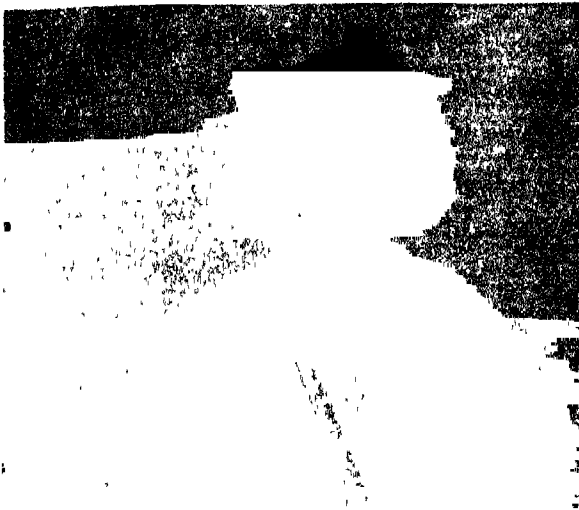
شیخ محمد کریم خان
ابراهیمی (شیخ سوم)

چندان اعتنائی نکرد از اینرو بعدا "شاخه‌ای از باب (ازلی‌ها) دامنه فعالیت خود را بکرمان کشانیدند و بتحریک مردم پرداختند و چون خود شیخ میدانست از کجا چوب می خورد برای نخستین بار پوشش از روی مقاصد دینسازان بیگانه برداشت با انتشار رسالاتی علیه استعمار همه نوکران ارتجاع را رسوا ساخت معروفترین آثار شیخ در این ماده کتاب (خاتمه ناصریه) است .

بهائیان در کتاب (ظهورالحق) شیخ را متهم به (ادب و تعذیب احبا) می کنند و معتقدند حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان یکی از بابیان برجسته ملاکاظم را آنچنان مورد کتک و آزار قرار داد که براثر این ضربات جانسپرد از این جهت کسیکه از نظر بهائیگری دارای لوح ستایش بود بعد دچار نکوهش شد .

باب در باره‌اش نوشت (ان حاج محمد کریم خان کان غبیا " و ابوهلثیما) محمد کریم خان آدم کند ذهن و پدرش لئیم است .

شخصیت اورا (رجعت سفیانی ، دجال) دانستند در صف اول از حروف نفی قرار دادند .

در اندک مدتی نفوذ شیخ همه کرمان را گرفت او نخست کاریکه انجام داد دست گرفتن اختیارات موقوفه پدر بود ، سید علی‌اکبر رشتابی یکی از پیروان زورمند و قداره بند خود را پیش‌انداخت بوسیله او رملایان خلع ید معطل آورد . نفوذ سریع او آنهم در کرانه‌مرزهای هندوستان توجه سیمرغ‌را بخود جلب کرد علیه او اقداماتی انجام شد . (در پیشگاه ناصرالدینشاه جلوه دادند که حاج محمد کریم‌خان خیال سلطنت دارد) از اینرو شیخ بتهران فراخوانده‌شد ، دیدارها وگفتارها صورت‌گرفت (حضورا " کشف قضایا شد ! احترامش بمراتب بالا رفت شاه در باره‌اش عقیدتی بهمرسانید . به کرمان مراجعت کرد) .

اعتمادالسلطنه (محمدحسن‌خان اعتمادمقدم) اورا (اکبر علماء عصر) می‌نویسد و نظر میدهد (درحق وی بر طرفی افراط و تفریط می‌روند) حبیب‌آبادی اورا موٴسس (رکن رابع)معرفی می‌کند پیروان شیخ را (حاج کریمخانی) می‌نویسند ، میرزامحمدعلی مدرس در کتاب ارزنده خود معتقد است اورا گاهی (آقائی) نیز گویند سخن‌هارا (بالا سری) هم می‌نامند . شیخ‌خودرا مردی‌فوق‌العاده‌میدانست در جهانی که پاستور ، دکارت ، ژان‌ژاک‌روسووهگل مشغول پایه ریزی دانشهای نوین می‌بودند او خود را (نقطه علم) میدانست در مسهد ضمن وعظ گفت (از آنجائیکه آفتاب طلوع می کند تا بدانجاکه غروب می‌نماید خود را در علم محتاج به احدی نمیدانم) تعدادکتابها و رساله‌های آنرا تا ۲۴۰ نوشته‌اند از آنجمله درباره دلاکی و انواع عطریات وطب . . . تألیفات دارد در نهجة‌المصدور تألیف حاج‌میرزاعلی‌اصفهانی قاتل اورا دویست الی سیصد نوشته‌اندکه (همه از ملاکین معظم ومتمولین مکرم بودند . . . هر یک در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدی ملکی داشتند . . . درسال دویست الی سیصد هزارتومان خمس و زکوة باو می‌دادند . . . در مجلس روضه خوانی او صد و پنجاه قلیان سرطلا از قهوه خانه‌اش بیرون می‌آمد ، پیشخدمتها با قمه‌های طلا . . . بودند . . . هر بار تقریبا " بیست هزارتومان مصارف سفر میشد . . .) جمال زاده در مقاله ارزنده خود (شیوخ سلسله شیخوخیه) در باره وی می نویسد :"در رفتار بامردم خلقی سهل و ممتنع داشت باکمال هیمنه و بزرگی باکمترین اصحابش بطور برادری گفتار و رفتارمی‌نمود ۱ "

شیخ‌محمدکریم‌خان که اینچنین به قدرت سیاسی خاندان ابراهیمی رنگ تند آئینی

۱ــ مکارم الآثار جلد ۳ صفحه ۷۸۹ ــ مآثر الاثار ۱۴۷ نابغه علم و عرفان ۴۰۶ تاریخ رجال ایران مجلد ۴ صفحه ــ ریحانة الادب مجلد ۵ صفحه ۵۰
ــ مجله یغما شماره ۱۶۴ بهمن ۱۳۴۰
ــ سیمای بزرگان ۱۸۳

داده و نفوذ آنان را صد چندان کرده بود در حالیکه ۶۳ سال و هفت ماه و چهار روز از عمرش گذشته بود در روز دو شنبه ۲۲ شعبان ۱۲۸۸ (۱۸۷۱م.) در قریه به رود بدرود زندگی گفت، جسد اورا مدتی بعد به کربلا بردند در پائین پای سید الشهداکنار قبر سید کاظم رشتی بخاک سپردند. شیخ دارای ۱۲ زن و ۱۸ فرزند بود.

نواده‌هاو نبیره‌ها ـ ظهیرالدوله پسرسرشناس دیگری بنام حاج موسی ابراهیمی داشت که از رجال ومتنفذان نامدار کرمان بشمار میرفت از حاج موسی فرزندان و نواده و نبیره‌های متعددباقی ماندکه هر کدام بسهم خود قدرت و نفوذ قابل توجهی در سطح کشور داشتند.

برجسته‌ترین فرزندان وی: مختار الملک (حسن ابراهیمی متولد ۱۲۵۱ شمسی) کلانتر کرمان نماینده مجلس در دوره ۶. صدق الملک (علی ابراهیمی) از دربارنان مظفرالدینشاه منشی حضور مظفرالدینشاه، حکمران کاشان، رئیس محکمه جزا (۱) منصور السلطنه ابراهیمی، مسعود الملک ابراهیمی، مستعان الملک ابراهیمی، حاج ولیخان ایل بیگی بودند.

و اما نواده‌های سر شناس وی و نبیره‌های ظهیرالدوله از این شاخه اینان هستند:

پسران مختارالملک: سلطانعلی و موسی و محمد ابراهیمی میباشند، محمدابراهیمی ازشخصیت‌های نامدار امروز بشمار میرود وی در دوره‌های ۱۹ و ۲۰ قانونگذاری، نماینده مجلس بودمدتبیست عهده‌دارریاست کلوب بین‌المللی (روتاری) یکی ازکانونهای مهم، جهانی در ایران است، کتاب بیوگرافی برجستگان ایران اورا بعنوان یک اقتصاد دان و بانکی ودارای فعالیت کشاورزی درکرمان معرفی می کند پسران سرشناس صدق‌الملک ابراهیمی غلامحسین آجودان حضور، محمد علی ابراهیمی، جواد صمصام نظام، مهندس احمد ابراهیمی ومهندس عبدالحسین ابراهیمی هستند، درشخصیت اخیر، نبیره‌های ظهیرالدوله از افراد بر جسته فعلی بشمار میروند، مهندس احمد ابراهیمی از کارمندان بلند پایـــه وزارت راه می بودکه مدتی رئیس سازمان نقشه برداری کشور، رئیس امور غیر نفتی شرکت نفت (۱۳۴۲) وسپس به معاونت وزارت کشور رسید. برادر وی مهندس عبدالحسین ابراهیمی از شخصیتهای برجسته وزارت کشور است که در کتاب‌های (بیوگرافی برجستگان روز) (چهره‌های آشنا) شرح مفصلی از بیوگرافی وی درج شده است وی (متولد فروردین ۱۲۹۰ ۱۹۱۱م.) تاکنون عهده‌دار این مشاغل مهم بوده است: عضوهیات مدیره بنادر، رئیس اداره راه تهران، مشاور فنی وزارت راه، رئیس اداره کل نظارت فنی وزارت راه، مدیرعامل و رئیس هیات مدیره بنگاه مستقل آبیاری، رئیس نقشه برداری بنیاد پهلوی،

بقیه در صفحه ۹۲۳

۱- چهره‌های آشنا صفحه ۱۲ ـ روزنامه کیهان ۱۳۴۱ شماره ۹۱۳

از : احمد سعیدی

پول

از صدها نفر پرسیده‌اند چه چیز را از چیزهای دیگر بیشتر دوست دارند جواب داده‌اند (پول) زیرا با آن هرچه بخواهند میتوانند تهیه کنند البته باید تصدیق کرد که هرکس در زندگی مقداری پول لازم دارد اما بندرت مرد یا زن جوانی باین نکته توجه کرده‌اند که اگر دقت کنند پول بیش از اندازه ممکن است برای آنها باعث زیان وگاهی خطر گردد. سال گذشته برای جوانی که تازه از مدرسه فارغ التحصیل شده بود کاری پیش آمد یکی خبرنگاری برای روزنامه ، دیگر کار ماشینی دریک کارخانه ، جوان مزبور بکار خبرنگاری بسیار علاقه داشت اما برای درآمد بیشتر کار ماشینی را اختیارکرد طولی نکشید که خود را درآن رشته بدبخت دید زیرا کار ماشینی او را ناراحت کرده بود وبآن چندان رغبتی نداشت او از تصمیم اولی خود پشیمان شد و از آن کار ناراحت گردید وباین نکته بر خورد که برای یک جوان اشتباه بزرگی است که در اول زندگانی بعشق پول زیادتر کاری را بجای کار دیگر که بآن بیشتر رغبت دارد و میدان ابتکار و فعالیت خود را درآن بزرگتر می بیند برگزیند زیرا مرد آن کمتراست اگر انسان کاری را حقیقتا" دوست

داشته باشد نیرو و استعداد خود را درآن بیشتر بکار می‌اندازد درنتیجه با افکار تازه بیشتروزود برجلوخواهد رفت با این سرگذشت مختصر تصدیق خواهید کرد که هرگاه عشق و علاقه‌به‌پول بر شخصی مسلط گردد واسباب واختیارکاریاموضوعی‌راکه بآن علاقه‌نداشت ازدست او بگیرد دراین صورت پول باوضرر زیان‌واردکرده است .نویسنده معروفی میگوید زن بیوه‌ای رامیشناسم که شوهرش پول زیاد برای او بارث باقی گذاشت باین جهت خود رابکارکردن‌محتاج نمیدید صبح زود ازخواب برمیخاست بدختر تازه شوهر کرده خودتلفن میکردبخانه او میرفت وتمام روز در خانه‌او

بماند وار جزئیات کارهای او میپرسید و در
امورخانه‌داری‌او امر و نهی میکرد‌شام را در
آنجا صرف میکرد درنتیجه کم کم داماد و
دخترش ازاین رفتار او کسل و ناراضی شدند
ونمیخواستنداو درآن خانه آمد و شد کند
خوداوهم احساس‌کردکه دیگر وجود اومطلوب
آنها نیست پیش می آمد و پرسید آیا بهتر
نیست سفری در پیش گیرد و برود جاهای
ندیده‌را ببیند زن نامبرده چون تأمین مالی
داشت خود را بکار کردن و اشتغال نیازمند
نمیدید همین پول زیاد داشتن و بیکاری اورا
کسل وملول نگاه میداشت وگاهی از قدر و
احترامش نزد دیگران میکاست برای‌شخصی
پولدار بسیار آسان است بکاری دست زند که
درآن اطلاع و یا تجربه‌ای ندارد اما خیلی
زود و بتدریج پول خود را از دست میدهد
برعکس کسی که پول ندارد ناچار است کاری
راباکمک دیگری شروع کند تا زمانی که درآن
تجربه کافی بیاموزد و خود بتواند کاری را
مستقلا" در دست گیرد و پولی پس‌انداز کند
تازمانی که بتواند خود به تنهائی از عهده
انجام کاری که انتخاب کرده برآید،
وپیش رود و مالدارگردد و قدرآنرا بداند
نویسنده‌دیگر میگوید چندین سال است که
بمردان‌وزنانی‌که‌خواسته‌اند وارد کاری شوند
نصیحتهاکرده‌ام و سرگذشت اشخاص مختلف
رابرسبیل‌مثال‌وگرفتن درس عبرت برای‌آنها
شرح‌داده‌ام‌متأسفانه‌باید‌بگویم که‌نصیحتهای
من درباره پولداران کمتر کارگر افتاده است
وپس از تحمل زحمت بسیار و از دست دادن
مقداری‌ازسرمایه‌خود صحت نظربه‌مراتصدیق
کرده‌اند.

نیکخواهان دهند پند ولیک
نیکبختان بوند پندپذیر

درخصوص آنچه مثل داریم تاآن‌برسیم
داشتن مال یا نداشتن آن چندان تأثیری
ندارد در حر اینکه احتمال میرود داشتن‌پول
زحمت‌وفشاری‌که‌برای‌تهیه‌ضروریات زندگانی
بردوش‌ماست‌برمیداردو ما را بداشتن آرزوها
وخیال‌ها‌وبداشتن‌هواها‌وهوسها وادارمیسازد
وتحریک‌میکند تأمین مالی زندگانی را برای
ماراحت‌وهموارمیسازد و از سختی آن‌میکاهد
درنتیجه ما را به تنبلی و بیحالی و فسادو
ورشکستگی اخلاقی‌میکشاندودردنیای طوفانی‌و
متغیرامروزکه‌درنتیجه‌اوضاع اقتصادی و
اتفاقاتی‌که‌خارج‌ازاختیارات‌آدمی‌است‌غالبا"
مالدارامروزبیچاره و تهیدست فردا میشود
یگانه نقطه اتکاء و تأمین هر کس
برای زندگی قابلیت او برای تولید چیزهای
با ارزش یا رفع نیازمندیهای افراد جامعه
است‌و سعادت حقیقی هرکس پایه‌انتخاب
هدف‌معین‌مطابق میل و رغبت او و طی‌طریق
رسیدن‌تاآن با خرمی و نشاط‌میباشدبرعکس‌هر
وقت آدمی رسیدن بپول زیادرا پایه آرزوی
خودقراردهد مانند بنائی است که روی‌زمین
سست و بی استحکام بسازند معمولا" انسان
هرقدر پیرتر شود بجمع پول و زیاد کردن‌آن
بیشتر علاقه‌مند میشود و تمام قوای بدنی و
فکری‌خودرادرآن‌راه‌بکار می اندازدهیچوقت
هم راضی وآسوده خاطر نیست .

مشاورعالیوزارتراه ، کارشناس رسمیوزارت دادگستری ، بازرس افتخاری نخستوزیری ، سرپرست انستیتوراه ،استاد دانشکده افسری ، مدرسه عالی صنعتی ، عضو هیات مدیره بنگاهساختمانی کشتیرانی ، رئیس اداره ساحلی جنوب ،مشاور فنی هواپیمائی کشوری ، قائم مقام شهردار تهران. صدیالملک دارای نبیرههای با استعداد هستندکهنسل چهارم ظهیرالدولهراتشکیل میدهند (۱)

معروفترین و باشخصیت‌ترین فرزندان حاج محمد رحیم ابراهیمی : محمد حسن آصف الممالک بودکه درادوار ۲ و ۳و۴ و ۵ قانونگذاری نماینده کرمان در مجلس بودو در کارهای دولتی نیزمشاغل مهم داشته تا معاونت وزارتخانه ارتقایافته است مهندس ایرج ابراهیمی فرزنداوست دخترویسردرعقد سرتیپ علامحسن افخمی میباشد . (نسخ محسن قاجار) پسر دیگر محمد رحیم خان بودکه در دوره اول مجلس از طرف کرمان نمایندگی تعیین میشود . محمدحسنخان یکی از دیگر فرزندان مسعد محمد رحیم خان بودکه دکتر محمد علی ابراهیمی جراح بیمارستان پهلوی نوهاوست زیاد ابراهیمی وساوش ابراهیمی فرزندان عبدالعظیمابراهیمی (جلیل الملک) نوادههای محمد رحیم خان هستند که ساوش از روءسای برجسته بانک ملی بوده تا چند ماه پیش سمت ریاست اعتبارات بانک را بعهده داشته و اینک مشاور عالی وزارت دارائی میباشد . (ناتمام)

---

۱ ـ چهرههای آشنا ۱۰

The 1974 Iran Who,s Who, P.135

بقیه از صفحه، پیش

حرص خواستن سود چومرد شود پیر
ورنه به پیرانه سرش از چه دوا نیست

بنابرآنچه گفته شد برای انسان مشکل است این حقیقت رادرک کندکه برای کامیابی در زندگانی پول مقام دوم را دارد درحالی که سعی و عمل در کاری که مورد علاقه اوست در درجه اول قرار گرفته است.بسیاری از مردم تصور میکنند که برای رسیدن باوج سعادت بایدفقط پول زیاد داشته باشند درحالیکه حقیقت امرچنین نیست زیرا اگر لذت آدمی فقط درپیداکردن پول باشد غالبا" دنبال کاری میرودکه از آن لذتی نمیبرد و غالبا" افسرده خاطر و خسته است و در نتیجه بطوریکه در عنوان این مقاله گفته شد پول باو زیان رسانده است .

مهندس ر ـ نوائی

سویا یا لوبیای روغنی

و اهمیت آن در کشاورزی کشور

زراعت و کشت دانه سویا در ایران سابقه چندان طولانی ندارد بغیر از استان گیلان که در زمان شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر بامر معظم له مقداری دانه آن آورده و کشت شده بود که هنوز هم آثاری از آن باقی و اغلب مردم گیلان بجای لوبیا آنرا بعنوان بنام پخته باقلا مصرف مینمایند . در سایر نقاط کشور کسی این دانه روغنی را نمیشناخت ولی در حدود ۱۲ سال پیش شرکت بهشهر (سازمان فعلی گروه صنعتی بهشهر) مقداری از بذر این نبات را از آمریکا وارد کرد و در مازندران به کشت آن اقدام نمود و این اولین اقدامی بود که در راه توسعه زراعت سویا در ایران برداشته شد .

امروزه با توجه جناب آقای نخست‌وزیر و علاقمندی جناب آقای وزیر کشاورزی و منابع طبیعی با استفاده از کمکهای طرح توسعه کشت سویا از طریق شرکت سهامی خاص توسعه کشت دانه‌های روغنی بعنوان یکی از دانه‌های روغنی مهم کشور زراعت و تولید آن بسرعت در حال توسعه ، ازدیاد میباشد بطوریکه در همین سال ۲۵۳۵ در سطحی حدود ۵۸۰۰۰ هکتار محصولی معادل ۱۰۲/۰۰۰ تن تولید گردید .

با توجه به توسعه سریع زراعت سویا در کشور بجا خواهد بود نظری به اهمیت این محصول و سهمی که در بهبود اقتصاد کشاورزی مملکت دارد بیفکنیم .

سویا از چهار نقطه نظر در کشاورزی و اقتصاد ایران اهمیت بسزائی دارد که ذیلاً" مختصری درباره آنها بحث مینمائیم :

۱ـ از لحاظ کشاورزی

سویا یکی از حاصلخیزترین نباتات زراعی است . مخصوصاً" داخل شدن آنرا در زراعت کشور میتوان بعنوان ترقی محسوسی در امر کشاورزی بشمار آورد . دلائل زیادی بر این ادعا وجود دارد که مهمترین آن اینستکه چون سویا را میتوان بطور کامل مکانیزه زراعت نمود لذا کم شدن کارگر کشاورزی که امروزه یکی از مسائل مهم و معضلات بزرگ کشاورزی را تشکیل میدهد در توسعه این نبات تأثیر مهمی ندارد .

غیر از کناره بحر خزر که سویا را میتوان بطور دیم کاشت نمود در سایر نقاط ایران این نبات احتیاج به آبیاری دارد ولی احتیاج به آب آن نسبتاً " کم است بطوریکه میتوان آنرا حتی در بهار نسبتاً " دیر کشت نموده و قبل از فصل پائیز و با اوایل مهر ماه برداشت نمود همین طول زمان کشت آن در بهار امکانات وسیعی را برای زارعین فراهم مینماید تا هر موقع که از اول اردیبهشت تا اواخر بهار فرصت پیدا کنند این نبات را کشت نمایند . در نقاطی که گندم در بهار احتیاج به آب دارد و کمبود آب بهاره احساس میگردد کشت دیر سویا امکان میدهد که زارعین گندم خود را آبیاری نموده و بعد اقدام به زراعت سویا نمایند . حتی د مازندران و گرگان و بعضی نقاط ایران سویا را میتوان بعد از برداشت غلات زراعت نمود، بدین ترتیب از یک زمین در یکسال دو محصول بدست آورد .

برداشت سویا در اواخر شهریور و اوایل پائیز نیز موجب میشود که زارعین بتوانند بموقع و با فرصت کافی اقدام به کشت غلات پائیزه نمایند . و اگر این نبات از این لحاظ با پنبه یا چغندر مقایسه شود بخوبی معلوم میشود که زراعت این نبات بدو نبات فوق الذکر حق برتری دارد .

داخل نمودن سویا در تناوب زراعی برای زارعین فوائد زیادی دارد زیرا همان طوریکه گفته شد یک زراعت دستی و پاگیر نیست و بکارگر زیاد احتیاج ندارد . علاوه بر اینها محصول بعد از سویا موفق میباشد زیرا اولاً " زمین بر اثر ذخیره ازت توسط غده ریشه سویا از حیث مواد غذائی غنی تر گشته ساختمان فیزیکی خاک بهبود میباید . ثانیاً " چون اصولاً " سو آفات و امراض زیادی ندارد که با سایر نباتات مشترک باشد لذا محصول بعدی دچار آفات و امراض کمتری خواهد بود . ثالثاً " اگر این نبات را خوب کشت نمایند بعد از خود زمین را تمیز و بدون علف هرز باقی میگذارد و بالنتیجه نبات بعدی علف هرز کمتری گرفته بهتر میتواند رشد و نمو نماید .

سویا بعلت غده هائی که در ریشه خود دارد ازت هوا را جذب مینماید و بدین جهت احتیاج بکود ازتی ندارد . مقدار ازتی را که یک هکتار زراعت خوب سویا تولید میکند مابین ۱۳۰–۱۸۰ کیلو تخمین میزنند این مقدار ازت ، معادل ۳۵۰–۴۰۰ کیلو اوره میباشد .

۲– تأمین روغن مصرفی کشور

سویا از مهمترین منابع تأمین روغن در دنیا میباشد و ممالکی که سویا کشت مینمایند صادرکنندگان مهم روغن سویا نیز میباشند . نظری بتولید دانه ، سویا در دنیا این حقیقت را آشکار مینماید بطوریکه در سال جاری تولید دانه سویا ۶۲/۳۰۰/۰۰۰ تن بوده که محاسبه ۱۷ درصد روغن قابل استحصال تولید روغن سویا را بایستی در حدود ده میلیو ن برآورد نمود .

کشورما نیز از مصرف کنندگان مهم روغن سویا میباشد علاوه بر تولید داخلی مقدار متنابهی روغن سویا سالیانه وارد کشور گردیده و تبدیل روغن نباتی میگردد از ۱۸۳ هزار تن روغنی که در سال گذشته وارد کشور شده است ۱۴۳ هزار تن از آن روغن سویا بوده است و در سه ماهه فروردین لغایت آذرماه سال جاری نیز از ۲۲۵ هزار تن روغن وارداتی ۱۹۷ هزار تن آنرا روغن سویا تشکیل داده است. ارقام فوق اهمیت روغن سویا را در تغذیه مردم کشور بخوبی نشان میدهد و با توجه باینکه از دانه سویا ۱۷ درصد روغن در کارخانه استخراج شود در صورتیکه مصرف روغن سویای کشور فقط ۲۲۰ هزار تن برآورد گردد برای تأمین چنین مقدار بایستی در حدود یک میلیون و دویست هزار تن دانه سویا تولید گردد. اگرچه با توجه به محدودیت اراضی زراعی در کشور ما تهیه چنین مقدار دانه امکان پذیر نیست ولی بخوبی آشکار است که هرقدر در تولید این دانه کوشش شود بهمان اندازه باقتصاد کشور کمک خواهد شد.

۳ــ اهمیت کنجاله سویا

امروزه در خیلی از نقاط دنیا سویا را بیشتر بخاطر کنجاله آن کشت مینمایند و میتوان گفت که روغن سویا در این ممالک بعنوان یکی از محصولات فرعی آن محسوب میشود از یکصد کیلو گرم سویا علاوه بر ۱۷ کیلو گرم روغن ۷۵ کیلو گرم کنجاله استحصال میشود و این کنجاله ۴۲ درصد پروتئین دارد.

بعلت داشتن لیزین که یکی از مهمترین اسیدهای آمینه میباشد و سایر اسیدهای آمینه بسیار مفید کنجاله سویا در دامپروری و مخصوصا" در مرغداری اهمیت فوق العاده دارد زیرا هیچیک از محصولات نباتی دارای چنین ترکیبی نیست و تنها پروتئین سویا استکه فوق العاده نزدیک به پروتئین حیوانی بوده و بهمین جهت میتواند در تغذیه دامها و مخصوصا" طیور رل حیاتی بازی کند.

علاوه بر دامپروری و مرغداری کنجاله سویا و حتی خود سویا امروزه در تغذیه انسان موارد متعددی دارد و از جمله از سویا شیر تهیه میکنند که جانشین شیر حیــوانــی میگردد. شیر سویا مخصوصا" برای اشخاصی که بشیر گاو آلرژی دارند جانشین بسیار مناسبی است. استفاده از شیر سویا در تغذیه کودکان و دانش آموزان در تعداد زیادی از ممالک معمول میباشد. ازهمین شیر میتوان ماست و پنیر و بستنی نیز تهیه نمود.

ازپروتئین سویا گوشت نباتی تهیه میگردد که امروزه در خیلی از ممالک بجای گوشت حیوانی مورد مصرف دارد و حتی همبرگر و یا شبه گوشت مرغی که از سویا تهیه میشود کمتر از گوشت گاو و یا مرغ نیست.

حدود ۵۰ سال است که از پروتئین سویا در غذای انسان استفاده میکنند. در انگلستان

۳٪ از پروتئین مورد احتیاج مردم از سویا تأمین میشود . درکشورهای اروپای شمالی از پروتئین سویا در غذاهای گوشتی استفاده میشود در آمریکا در غذای معروف هامبرگر با ۷/۵٪ پروتئین سویا وجود دارد . در سوئیس ۱۰٪ از پروتئین سویا استفاده میشود . و همچنین بدلیل ارزانی این پروتئین با مقایسه با پروتئین حیوانی در خیلی از کشورهای آفریقائی غذاهای خیلی مأکول موافق با ذائقه اهالی آن ممالک به بهاء ارزان از سویا تهیه میکنند .

با داخل نمودن پروتئین سویا در آرد گندم میتوان ارزش غذائی آرد مذکور را بمیزان زیادی بالا برد و چون معمولاً " گندمهائی که در زراعت عملکرد بسیار بالا میدهند از لحاظ پروتئین فقیر هستند لذا از این راه نیز میتوان برفع کمبود پروتئین گندم کشور کمک نمود .

در جدول زیر تعدادی از موارد مصرف سویا ذکر میگردد :

۱ــ دانه کامل سویا برای تهیه مواد زیرا بکار میرود :

خوراک انسانی : نان ــ شیرینی جات ــ آنزیم ها ــ دسرهای منجمد ــ غذای نوزادان ــ سویای صبحانه ــ سوس سویا ــ نقلات .

۲ــ باقیمانده دانه بعد از روغنکشی یا کنجاله :

موادی جهت جایگزینی شیر گاو در تغذیه گوساله ها ــ غذای ماهی ــ غذای روباه و مینک ــ تغذیه دامها و طیور ــ غذای سگ و گربه ــ غذای زنبور عسل .

۳ــ آرد سویا بمصارف زیر میرسد :

تغذیه انسانی : غذای بچه ــ نانوائی ــ شیرینی جات ــ مشروبات با پروتئین زیاد ــ گوشت نباتی ــ سوپ .

و در صنعت از آرد سویا برای تهیه چسب ها و تغذیه مخمر آبجو و تهیه آنتی بیوتیک ها و تهیه مواد کف را استفاده میشود .

۴ــ باقیمانده زراعت سویا

پس از برداشت دانه سویا مقداری از ساقه و حتی مقدار کمی از علاف و دانه ، سویا که معمولاً " روی زمین میریزد باقی میماند که از لحاظ تعلیف دام مخصوصاً " گوسفند این باقیمانده زراعت فوق العاده پرارزش است و زارعین از این راه ، میتوانند در تغذیه گوسفندان خود استفاده کنند .

کاه سویا نیز دارای ارزش بسیار زیادی است و بمراتب از کاه گندم و سایر غلات ارزش آن زیادتر است . امروزه در لرستان و سایر مناطق ایران کاه یک هکتار سویا تا ده هزار ریال خرید و فروش میشود و گوسفند داران از آن استقبال فراوانی مینمایند .
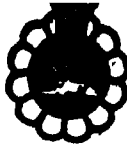
اطلاعیه

بمنظور رعایت موازین ایمنی باطلاع عموم مشترکین گاز طبیعی میرساند که قبل از تهیه مشعل گاز سوز برای دستگاه حرارت مرکزی ساختمان خود توجه داشته باشند که این مشعلها بایستی مجهز به کلیه وسائل ایمنی مورد قبول شرکت ملی گاز ایران بوده و مشخصات و برگ آزمایش آن راکه توسط یکی از مؤسسات معتبر کشورهای سازنده صادر میگردد از طریق فروشندگان مشعل تهیه و قبل از شروع بهره برداری باین شرکت ارائه دهند.

منطقه گاز تهران

از اول اسفندماه در تالار ۲۵شهریور

نمایشنامه

«مرغ دریائی»

نوشته: انتوان چخوف

کارگردان: حمیدسمندریان

طراح: خسرو خورشیدی

با شرکت: محمدعلی کشاورز- جمیله شیخی- منوچهر فرید
هما روستا- قاسم سیف- محمد مطیع- سروش خلیلی-
جمال اجلالی- سرور رجائی- معصومه تقی‌پور و....

تلفن رزرو: ۵۲۵۴۴۴-۵۳۰۸۷۱

بلیط برای دانشجویان نیم‌بها

آگهی استخدام

صندوق تأمین اجتماعی وابسته بوزارت بهداری و بهزیستی بمنظور تکمیل کادر خود به تعدادی دیپلمه کامل متوسطه در رشته‌های بازرگانی، حسابداری، صنعت بانکداری، منشیگری و رشته‌های مشابه که دارای شرایط زیر باشند نیاز دارد:

۱ـ داشتن حداکثر ۲۵ سال تمام

۲ـ داشتن برگ پایان خدمت وظیفه عمومی و یا معافیت دائم

داوطلبان میتوانند بمنظور ثبت نام برای امتحان همه روزه بجز پنجشنبه‌ها و ایام تعطیل از ساعت ۸ الی ۱۶ با در دست داشتن یک قطعه عکس ۴×۶ به مدیریت کارگزینی صندوق واقع در خیابان آیزنهاور کاخ تأمین اجتماعی مراجعه نمایند.

صندوق تأمین اجتماعی

آگهی استخدام

صندوق تأمین اجتماعی برای انجام کارهای مربوط بواحد خدمات ماشینی خود احتیاج به تعدادی منگنه زن (پانچیست) برای خدمت در نوبت دوم از ساعت ۴ تا ۱۲ بعد از ظهر و نوبت سوم از ساعت ۱۲ نیمه شب تا ۸ بامداد را دارد. داوطلبانی که از عهده آزمون برآیند، با حق‌الزحمه مکفی و استفاده از سرویس رفت و آمد بصورت خرید خدمت (حق‌الزحمه‌ای) بکار مشغول خواهند شد. داوطلبان میتوانند همه روزه بجز پنجشنبه‌ها و ایام تعطیل از ساعت ۸ صبح الی ۴ بعد از ظهر بمنظور ثبت نام و کسب اطلاع بیشتر بمدیریت کارگزینی صندوق واقع در خیابان آیزنهاور مراجعه نمایند.

صندوق تأمین اجتماعی

آگهی

" همه کارگران صنوف و فعالیتهای مختلف در تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار " باستناد ماده ۷ قانون تأمین اجتماعی ، از تاریخ اول اسفند ماه ۲۵۳۵ کارگران صنوف و فعالیتهای مشروحه زیر :

۱ــ فروشگاه پنیر ، تخمه سه‌لا و چوب
۲ــ فروشگاه ذغال
۳ــ فروشگاه دوچرخه و موتور سیکلت
۴ــ فروشگاه حامه و مواد اولیه فرش
۵ــ فروشگاه ماهی و طیور
۶ــ فروشگاه آئینه و شمعدانی
۷ــ فروشگاه انواع شمع
۸ــ فروشگاه گندم و آرد
۹ــ فروشگاه اسفنج
۱۰ــ فروشگاه تخم مرغ
۱۱ــ فروشگاه بلور

در تهران ، شمیران ، شهر ری ، کرج ، ورامین و گرمسار مشمول مقررات قانون تأمین اجتماعی قرار گرفته اند . حق بیمه معادل ۳۰٪ مجموع حقوق و مزایای دریافتی مستمر کارگران است که ۷٪ آن بعهده بیمه شده و ۲۰٪ بعهده کارفرما و ۳٪ از طریق دولت تأمین میگردد . از کارفرمایان کارگاههای مزبور انتظار دارد لیست و حق بیمه کارگران را از تاریخ فوق همه ماهه تا آخرین روز ماه بعد به شعب سازمان ارسال و در صورت نیاز به کسب اطلاعات بیشتر به واحدهای مذکور مراجعه نمایند . ضمناً " تاریخ فوق ناظر به کارگران کارگاههائیکه قبلاً " بیمه شده‌اند نبوده و بیمه اینقبیل کارگران از تاریخ شروع بیمه کماکان ادامه خواهد یافت .

صندوق تأمین اجتماعی

اطلاعیه

وزارت کار و امور اجتماعی

" در مورد پذیرش کارآموز بطور رایگان "

اداره کل آموزش حرفه‌ای وزارت کار و امور اجتماعی برای دوره‌های جدید مراکز تعلیمات حرفه‌ای خود در شهرستانهای تهران ، کرج ، اصفهان ، تبریز ، مشهد تعدادی کارآموز در رشته‌های مشروحه ذیل می‌پذیرد – در مراکز تعلیمات حرفه‌ای شبانه روزی – خوابگاه ، صبحانه ، و ناهار و شام بطور رایگان در اختیار کارآموزان قرار میگیرد و در مراکز غیر شبانه روزی تهران ناهار و روزانه یکصد ریال کمک هزینه کارآموزی بکارآموزان پرداخت میشود مدت کارآموزی بر حسب رشته بین ۴ تا ۶ ماه میباشد و پس از خاتمه دوره در صورت موفقیت بکارآموزان گواهینامه مهارت که ارزش فنی و حرفه‌ای دارد اهدا میشود سن کارآموزان حداقل ۱۶ سال و از نظر خدمت زیر پرچم (اعم از ترک خاتمه خدمت و معافیت) در صورت مشمول بودن باید وضع مشخصی داشته باشند داوطلبان میتوانند حداکثر تا ۲۵۳۵/۱۲/۲۵ همه روزه از ساعت ۸½ تا ۴ بعد از ظهر جهت ثبت نام و معرفی به اداره کارآموزی اداره کل آموزش حرفه‌ای واقع در طبقه چهارم کاخ وزارت کار و امور اجتماعی (خیابان آیزنهاور) مراجعه نمایند .

رشته‌های کارآموزی	مدرک تحصیلی مورد لزوم
۱– جوشکاری برق	ششم ابتدائی یا معادل آن
۲– جوشکاری گاز	ششم ابتدائی یا معادل آن
۳– لوله کشی آب	ششم ابتدائی یا معادل آن
۴– تهویه و تبرید	ششم ابتدائی یا معادل آن
۵– شوفاژ	ششم ابتدائی یا معادل آن
۶– ورق‌کاری	ششم ابتدائی یا معادل آن
۷– دیزل	ششم ابتدائی یا معادل آن
۸– مدلسازی	ششم ابتدائی یا معادل آن
۹– ریخته گری (ذوب فلزات)	ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۰– بتن آرمه	ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۱– نجاری	ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۲– پلاستیک	ششم ابتدائی یا معادل آن

۱۳ـ مکانیک اتومبیل — ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۴ـ قالب‌سازی — ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۵ـ تعمیر ماشینهای کشاورزی — ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۶ـ تعمیرات و نگهداری — ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۷ـ بنائی — ششم ابتدائی یا معادل آن
۱۸ـ تراشکاری — سوم متوسطه بالا
۱۹ـ فرزکاری — سوم متوسطه بالا
۲۰ـ فلزکاری — سوم متوسطه بالا
۲۱ـ سیم کشی برق اتومبیل — سوم متوسطه بالا
۲۲ـ الکترونیک — سوم متوسطه بالا
۲۳ـ الکترومکانیک — سوم متوسطه بالا
۲۴ـ قالب‌سازی — سوم متوسطه بالا
۲۵ـ نقشه کشی صنعتی — سوم متوسطه بالا
۲۶ـ نقشه کشی ساختمان — سوم متوسطه بالا
۲۷ـ نقشه کشی بنای الکتریکی — سوم متوسطه بالا
۲۸ـ تعمیرات رادیو و تلویزیون — سوم متوسطه بالا
۲۹ـ سکه — سوم متوسطه بالا
۳۰ـ نصب تأسیسات روستائی — سوم متوسطه بالا
۳۱ـ وسائل اندازه گیری — سوم متوسطه
۳۲ـ تعمیرات موتور — سوم متوسطه
۳۳ـ سیم پیچی موتور — سوم متوسطه
۳۴ـ تعمیر وسائل خانگی — سوم متوسطه
۳۵ـ ابزار دقیق — سوم متوسطه
۳۶ـ تعمیر و نگهداری ماشینهای ساختمانی و راهسازی — سوم متوسطه
۳۷ـ کابلاژ — سوم متوسطه
۳۸ـ نقاشی و تزئینات ساختمان — ششم ابتدائی
۳۹ـ پمپ — سوم متوسطه
۴۰ـ لوله کشی گاز — سوم متوسطه

حانه من، خانه‌شما، خانه‌ما
مثل دسته گل میشه

رخشا
کف شوی

رخشا را از خریدهای لازم خانه بحساب آورید.

A — 13